بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

حروف و کلمات ستایش و سپاس محققی متکلمی است که از روی محبت تصنیف کرده آیات محکمات کتاب وجود ؛ و از محض حکمت
تالیف نمود کلمات متشابهات خطاب شهود ؛ تمام کائنات کلمات سپاس او بر تسبیح و نعت جمیع مخلوقات آیات ستایش او لست
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک ؛ جلّ عظمته و عظم نعمته ؛ و الوف صلوات زاکیات شایسته بندگی حضرت
رحمت بندگان ؛ عرش عرفان کرسی ایمان حرم امکان ؛ مرتبه انسان ؛ شرف اشراف و اعیان ؛ فخر بنی آدم ؛ خداوند
فرقان و قرآن کتاب مبین محمد بن عبد الله خاتم انبیا سید مرسلین ؛ و آل طیبین طاهرین اوست که کلام خداوند را حامل
اما بعد چون در این زمان سعادت اقتران ؛ رحمت عام حضرت یزدان ؛ و نعمت تام پروردگار عالمیان
حال بکافه آل آدم و انام آدمیان ؛ سیما اهل اسلام و ایمان ؛ گشته سلطنت و پادشاهی داده ؛ و تربیت
عباد ؛ باتفاق و استحقاق از آباء و اجداد امجاد ؛ حواله [illegible] و اجتهاد ؛ شاهنشاه آسمان بارگاه [illegible]
پناه ؛ ظل اله ؛ سلطان سلاطین جهان ؛ خاقان خواقین دوران ؛ صاحبقران زمان ؛ مهبط الطاف ربانی [illegible]
سپهر [illegible] ؛ مظهر فتوحات غیبی ؛ مظهر کرامات لاریبی ؛ نو حدیقه شاهی ؛ نو حدیقه پادشاهی ؛ گلدسته
گلستان برتری ؛ نوباوه بوستان سروری ؛ غره ناصیه سلطنت و کامکاری ؛ قرة باصره عظمت و شهریاری ؛ سحاب [illegible]
وجود ؛ فهرست صحیفه کرم و جود ؛ طرازنده افسر و اورنگ ؛ نگارنده هوش و فرهنگ ؛ مشعله افروز محفل دانش
و بینش ؛ روشنی بخش کلبه آفرینش ؛ رائض توسن مراد ؛ فارس میدان عدل و داد ؛ ملجا و پناه اهل ایمان
معدن مکرمت و احسان ؛ حامی دین و ایمان ؛ ماحی آثار کفر و ظلم و طغیان ؛ زینت سریر و افسر کیانی ؛ برازنده
فر سلیمانی ؛ مؤید بتاییدات ملک قهار ؛ موفق بتوفیقات عزیز جبار ؛ مجاهد فی سبیل الله ؛ غازی با کافر و معاند اشرار
و کفار ؛ خلیفه زمان ؛ السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ؛ شهنشاه تاجدار
محمد شاه قاجار خلد الله ملکه و ابد معدلته گردیده ؛ و همگی همت والا نهمت ؛ و نیت علیه طویت آن اعلیحضرت
مصروف و معطوف بر آنست که جلیه کافه خلایق و عامه عباد الله بدین جهت صورت ؛ و برای عاریت
در ظل حمایت ؛ و در پناه رافت ؛ و در مهد امنیت ؛ آن پادشاه ظل اله آسوده و در [illegible] ؛ در عالم معنی
[illegible] آخرت نیز بوسیله هدایت و تربیت آن مهر سپهر معدلت [illegible] محمود الحال [illegible] بوده باشند
لهذا فرمان قضا جریان قدر توامان شهنشاهی بافتخار این اقل الطلبة و اذل [illegible] دعاگوی [illegible] محمد [illegible]

[illegible] باشد که تفسیر فارسی موافق اخبار ؛ و مطابق آثار ؛ خاصه حضرت ائمه اطهار ؛ علیهم صلوات الله الملک
الجبار ؛ بر نهج احقاق خالی از نقل اقوال اهل تزویر و ضلال ؛ مجرد از نقل مقال اصحاب مقال علماء و مفسرین [illegible]
مآل بطور خویش ؛ و طرز دلکش قرار داده طبع وقاد ؛ و وضع فکر نقاد ؛ آن شهنشاه دانش ؛ و پادشاه بینش
که الحق تا کنون چنان نظم و تالیف بدیع ؛ بوضع و ترتیب دلفریب ؛ در تفسیر کلام الله مجید ؛ بخاطر ارباب فطنت
سلف خطور ؛ و در نظر اصحاب [illegible] خلف ظهور نکرده بود بنویسد که هر جمله و هر دسته از آیات قصص و احکام
و مواعظ و مواعید [illegible] در کتابی بر وضع طبعی و ترتیب وضعی جدا نوشته آید
تا فایده آن عام ؛ و نفع آن تمام ؛ بوده هر یک از خواص و عوام باحسن وجه و اسهل صورتی از آن منتفع و بهره مند
شده ثواب آن عاید روزگار فرخنده آثار آن پادشاه کامکار ؛ و شاهنشاه نامدار گردیده نام نامی و اسم
سامی او در صفحه روزگار تا روز قرار برقرار ماند ؛ سبب افتخار و اعتبار ؛ و سر شکاری این ذره بی مقدار
نیز گردد ؛ و نظر بمصداق المامور معذور این بی بضاعت با عدم استطاعت قدم اطاعت بطریق اجابت گذارده
متقبل این خدمت عظمی و مشغله کبری گردیده ؛ متوکلا علی الله شروع در نوشتن آن نمود و هو حسبی و نعم الوکیل
و این مشتمل بر پنج جلد جلد اول در قصص کتاب اول در بیان احوال حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و ذکر آیات خداوند تعالی قصه آدم و ماجرای او و ابا ابلیس در هفت موضع از قرآن در سوره بقره و اعراف و حجر
و اسری و کهف و طه و ص [illegible] اول در سوره بقره [illegible] وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
بگو یاد کن ای محمد آن وقت را که گفت پروردگار تو ملائکه را که بودند در زمین با ابلیس و [illegible] بودند از زمین
جن [illegible] ابلیس بود در میان آن ملائکه و عبادت میکرد خدا را و ملائکه گمان میکردند که او از ایشان است
و حال آنکه از ایشان نبود و در زمانیکه مامور شدند ملائکه بسجود آدم و ابلیس حسد برد و سجده نکرد فاش شد
در آنوقت که او از ایشان نیست إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بدرستیکه من تحقیق که من ایجاد خواهم کرد در زمین
شخصی را [illegible] خلیفه و جانشین [illegible] در حکم بدل از شما که جهت من باشد در زمین [illegible]
[illegible] روزی عمر بن الخطاب در مسجد [illegible] طلحه و زبیر و کعب الاحبار [illegible]
فرق چیست در میان خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند [illegible] سلمان گفت [illegible] خلیفه کسی است که در میان
رعیت عدل کند و بتسویه قسمت کند [illegible] شفقت و مهربان باشد که بر اهل خود و حکم کند بکتاب خدا
و پادشاه [illegible] کعب گفت [illegible] که کسی دیگر [illegible] خلیفه [illegible] باشد
[illegible] سلمان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] پادشاه باشی یا خلیفه عمر [illegible] شد
قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ
گفتند ملائکه و سؤال کردند [illegible] جمیع مخلوق دیگر [illegible] در خلافت که آیا تو ایجاد خواهی کرد در زمین

کسانی را که فساد کنند و خون یکدیگر بناحق بریزند در زمین چنانچه بنی جان کردند و حال آنکه ما دایم تسبیح
و تقدیس تو میکنیم و ترا پاکی از هر عیب و نقص یاد میکنیم در حالیکه مشغول عبادتیم قال انی اعلم
ما لا تعلمون یعنی گفت خدای تعالی در جواب ایشان که من میدانم مصلحتی را در آن که شما نمیدانید و آن مصلحت بودن
جمعی از انبیاء مرسلین و عباد صالحین و ائمه مهدیین در میان بنی آدم که قابل خلافت باشند با اختصاص و اکثر
و افضل از آن ملائکه باشند در علم و عمل و اخلاق چنانچه منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که نقل کرد از آبای
خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در وقتی که اراده کرد خدای تعالی که خلق کند مخلوقی را بدست خود یعنی بمحض قدرت
خود بعد از آنکه گذشته بود بر جن و نسناس در زمین هفت هزار سال پس برداشت حق تعالی و تقدس پرده های آسمانها را
و امر کرد ملائکه را که نگاه کنند بسوی اهل زمین از جن و نسناس پس چون دیدند ملائکه کارهای ایشان را که میکردند
در زمین از معاصی و ریختن خونها و فساد در زمین بناحق بزرگ نمود آن کارهای ایشان و خشمناک شدند
از برای رضای خدا و بخشم در آمدند بر اهل زمین و ضبط نتوانستند کرد خشم خود را و گفتند ای پروردگار ما
تویی عزیز قادر جبار قاهر بزرگ مرتبه و ایشان مخلوق ضعیف ذلیل قوت میکردند در قبضه قدرت تو و تعیش
میکنند بروزی تو و بهره مند از عافیت تو و ایشان معصیت و نافرمانی تو میکنند بمثل این گناهان بزرگ
و فساد میکنند در زمین و تو در خشم نمیشوی بر ایشان و انتقام خود نمیکشی از ایشان بسبب آنچه میکنی و میشنوی
از ایشان و این بغایت دشوار و بزرگ نموده است بر ما و ترا بزرگ میدانیم از نافرمانی کردن ایشان در حق تو را
پس چون شنید خدای تعالی این سخن را از ملائکه گفت که من خلق میکنم در زمین خلیفه و جانشینی که او باشد
حجت من در زمین بر خلق من پس گفتند ملائکه که منزهی تو ما نور از جمیع نقایص آیا خلق
خواهی کرد در زمین کسی را که فساد کند در زمین چنانچه فساد کردند بنی جان و بریزند خونها چنانچه ریختند
بنی جان و حسد برند و کینه بورزند با یکدیگر پس بگردان آن خلیفه را از جنس ما زیرا که ما حسد نمیبریم
و کینه نمیورزیم و نمیریزیم خونهای یکدیگر را و ما تسبیح و تنزیه تو میکنیم در اشتغال بحمد و ثنای تو و تقدیس
تو میکنیم بعبادتی که برداریم تو گفت خدای جلیل عزیز که بدرستی که میدانم من حکمت و مصلحتی را که شما نمیدانید
و بتحقیق که من اراده دارم که خلق کنم بدست قدرت خود مخلوقی را و خلق کنم از ذریه او پیغمبران
و رسولان و بندگان صالحان و امامان راه یافتگان را و بگردانم ایشان را خلیفه ها با اختصاص خود در زمینم
که باز دارند خلق را از معصیت و نافرمانی من و بترسانند ایشان را از عذاب من و هدایت کنند ایشان را
بطاعت من و ببرند ایشان را براه رضای من و میگردانم من ایشان را حجت من بر آنها و بشارت دهنده
با آنها و بیم دهنده با آنها و هلاک خواهم ساخت نسناس را از زمین من و پاک خواهم کرد زمین را از
ایشان و نقل خواهم کرد مرده جن و خواهم ساخت متمردان و سرکشان جن را از میان آنها از مخلوقات در کره خود
و جا خواهم داد ایشان را در هوا و در اطراف زمین تا آنکه مجاور اولاد آدم نباشند و میگردانم

در میان

در میان جن و میان خلق من پرده که نه بینند اولاد خلق من جن را و مجالست با ایشان نکنند و مخلوط با ایشان
نباشند پس کسی که بگرداند فرمان مرا یکی از اولاد خلق من آنچنان کسانیکه من برگزیده ام ایشان را بر سایر خلق خواهم کرد
ایشان را در محل گناه و گناهکاران در عذاب در آن جا خواهم ساخت ایشان را اهل و ورود گناهکاران که در دوزخ باشند
و پروا نخواهم داشت پس گفتند ملائکه که ای پروردگار ما بکن آنچه را که میخواهی که نیست از برای ما علمی مگر آنچه تعلیم کرده
آنچه را اگر تو آموزی ما بتحقیق که تویی دانا و داننده استوار کار در هر شکوه پس گفت خدای تعالی که بتحقیق که من خلق خواهم
بشری را از گل خشک شده از لجن گندیده پس هرگاه که درست ساختم او را و دمیدم در او از روح برگزیده
خود پس بیفتید در او از برای تعظیم او در حالتیکه سجده کنندگان باشید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که آن سخنان بمنزله مقدمه بود در شان حضرت آدم پیش از آنکه او را خلق کند و احتجاج بود بر ملائکه از خلق
آدم پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که پس برداشت بکف دست راست خود پس برداشت کفی از آب گوارا را
شیرین را و حال آنکه هر دو دست خدای تعالی دست راست است [illegible] باشد پس سرشت با خاک آن بلکه کف را
خود تا آنکه منجمد و خمیر شد پس گفت با خمیر که از تو خلق میکنم پیغمبران و رسولان و بندگان صالحان و امامان راه
یافتگان و خوانندگان بسوی بهشت و تابعان ایشان را تا روز قیامت و پروای ندارم و نیست کسی که تواند پرسید
از من از آنچه که من میکنم و حال آنکه همه ایشان پرسیده میشوند پس برداشت باز کفی دیگر از آب تلخ ناگوار را
و سرشت با خاک در کف خود تا آنکه منجمد و خمیر شد پس گفت آن خمیر که از تو خلق میکنم طاغیان و فرعونیان و سرکشان
و برادران شیاطین و خوانندگان بآتش را تا روز قیامت و پروای ندارم و کسی نیست که تواند پرسید
از من از آنچه که میکنم و حال آنکه همه ایشان پرسیده میشوند و گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که شرط کرد خدا
در ایشان بدا اگر خواهد تغییر دهد بدهد و شرط نکرد در اصحاب یمین بدا پس هم امتحان [illegible] آن
دو آب را در کف خود و هر دو را سرشت با یکدیگر پس بجنبانید آن دو آب و خمیر را در پیش روی عرش خود و حال
آنکه هر دو پاره چند از گل بودند پس امر کرد خدای تعالی بچهار ملک موکل بر باد شمال و جنوب و صبا و دبور
که جولان کنند بر این پاره گل پس برانگیختند آن را و با اصلاح باوردند و پاره پاره کنند و از یکدیگر
متمایز کردانیدند و روان کردانیدند در آن طبایع چهارگانه سودا و خون و صفرا و بلغم را پس جولان کردند
ملائکه شمال و جنوب و صبا و دبور بر آن و روان کردند در آن چهار طبیعت را پس سودا در طبایع
چهارگانه بدن از جانب شمال باشد و بلغم از جانب صبا و صفرا از جانب دبور و خون از جانب جنوب
گفت حضرت علیه السلام که پس باستقلال راست شد شخص آدم و تمام شد بدن پس لازم او شد از جانب سودا
محبت زنان و طول امل و حرص و از جانب بلغم محبت طعام و شراب و نیکوکاری و حوصله و بردباری
و از جانب صفرا غضب و بی عقلی و شیطنت و تجبر و سرکشی و بی حوصلگی و از جانب خون محبت زنان و
محبت لذتها و ارتکاب محارم و شهوات پس خلق کرد خدای تعالی آدم را پس باقی ماند چهل سال مصور

پس روح بعد ازین بگرد باد ابلیس لعین و میگفت که از برای امر بزرگی مخلوق شدهٔ تو و میگفت ابلیس لعنه الله که اگر امر کند خدا
مرا بسجده کردن باین هر اینه من نافرمانی خواهم کرد خدا تعالی را پس خدا تعالی دمید در ادم روح را پس روح رسید بدماغ
روح بدماغ عطسه کرد و گفت الحمد لله پس گفت خدا تعالی در جواب او یرحمک الله گفت حضرت صادق ع که پس سبقت گرفت
از جانب خدا از برای ادم رحمت بر غضب و علّم آدم الأسماء كلها یعنی و بیاموخت ادم اسمها همه را که تا نامهای
میشوند جمیع مخلوقات از لفظی و معنوی در جبلت او و کذلک علوم حضرت و معارف حقیقیه جمیع مخلوقات از هر جهتی که قابل بود
مرویست از حضرت امام جعفر صادق ع که خدا چه چیز تعلیم کرد بادم فرمود زمینها و کوهها و درها و سیلها و صحراها پس
نگاه کرد بسوی فرشی که در زیر پای او بود و گفت و این فرش از جمله چیزها ئیست که تعلیم کرد بادم ع و در حدیث
دیگر از آن حضرت مرویست که خدا تعالی تعلیم کرد بادم نامهای حجتهای خدا را بالتمام پس اظهار کرد ایشان را و حال آنکه ایشان
ارواح بودند بر ملائکه پس گفت خدا تعالی که خبر دهید مرا بنامهای این جماعت اگر شما راست میگوئید که شما سزاوارترید
از ادم بخلافت در زمین از جهت تسبیح کردن شما و تقدیس کردن شما گفتند تو منزهی از جمیع نقایص نیست دانشی از
برای ما مگر آنچیزی که تو تعلیم نمودهٔ ما را بدرستیکه توئی دانای بهر چیز راست گفتار درست کردار گفت خدا تعالی که ای ادم تو خبر ده
ملائکه را بنامهای ایشان پس چون خبر داد ادم نامهای ایشان را بملائکه واقف گردیدند بر بزرگی منزلت ایشان در نزد خدا
پس دانستند که ایشان سزاوارترند باینکه باشند خلیفهای خدا در زمین او و حجتهای خدا بر خلق او پس غایب ساخت
خدا تعالی ایشان را از نظرهای ملائکه و طلب کرد از ملائکه عبادت کردن بولایت ایشان و محبت ایشان ثم عرضهم على الملائكة
یعنی پس اظهار کرد و ممتاز ساخت آن اسماء را که مخلوقات باشند یعنی اشباح هر یک از مخلوقات را در عالم ارواح بر ملائکه
چنانچه مرویست که اظهار کرد اشباح مخلوقات را و حال آنکه بودند ایشان نورهای در سرزیر نابر ایشان فقال
أنبئوني بأسماء هؤلاء إن كنتم صادقين یعنی پس گفت خدا تعالی که پس خبر دهید مرا بنامها و حقایق این چیزها
اگر باشید شما راست گو در اینکه سزاوارترید از ادم بخلافت در زمین قالوا سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك
أنت العليم الحكيم یعنی گفتند ملائکه از روی عجز که تو منزهی از هر نقص و دانشی نباشد از برای ما مگر آنچیزی که تو
اموختهٔ ما را بدرستیکه توئی دانای بهر چیز راست گفتار درست کردار و ملائکه ندانستند نامها را از جهت
اختلاف و تباین اسما بر یک صفت بودن ملائکه چه در جبلت ملائکه نباشد خلط و ترکیب بلکه هر یک مشغول باشند
باین شغل و کاری قال يا آدم أنبئهم بأسمائهم یعنی گفت خدا تعالی که ای ادم خبر ده ایشان را بنامهای آنچیزها که مخفی
مستور شد از ایشان تا اینکه بدانند سزاواری ترا بخلافت فلما أنبأهم بأسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب
السموات والأرض وأعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون یعنی پس وقتیکه خبر داد ادم ایشان را بنامهای آنچیزها گفت
خدا که نگفتم مر شما را که من میدانم پنهانی اسمانها و زمینها را و میدانم آنچیزی را که اشکار کردید از سؤال شما بر من و آنچیزی را
که پنهان داشتید از اعتقاد شما که کسی افضل از شما مخلوق نخواهد بود سورهٔ بقره وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم یعنی
یاد کن ای پیغمبر وقتی را که گفتیم ملائکه را که در میان آنها جبرئیل نیز حاضر بود که سجده کنید از برای ادم سجدهٔ

اکرام

سجدهٔ اکرام و تعظیم و از برای خدای تعالی سجدهٔ عبودیت و طاعت و در حدیث از امام حسن عسکری ع که گفتند
برسول خدا ص که خبر ده ما را از علی ع که او افضل است یا ملائکه مقربان خدا پس گفت رسول خدا ص که شرافت نیافتند
ملائکه خدا مگر بسبب محبت ایشان مر محمد و علی را و بقبول ایشان مر ولایت این دو بزرگوار بدرستیکه نباشد احدی از محبان
علی ع که پاک باشد دل او از غلّ و غش و دغل و کینه و نجاست گناهان مگر اینکه پاکیزه تر و فاضلتر باشد از
ملائکه و امر نکرد خدا ملائکه را بسجود از برای ادم ع مگر از برای اینکه بودند ملائکه که قرار داده بودند در نفس
خود که مبعوث نشود در دنیا خلقی بعد از ایشان در وقتی که باسمان بر فتند از زمین مگر اینکه ببینند نفسهای خود را
افضل از انها در دین از روی فضل و اعلم بخدا و بدین او از روی علم پس خواست خدا تعالی اینکه بشناساند
بملائکه که ایشان خطا کرده‌اند در گمانها و اعتقادهای خودشان پس خلق کرد ادم ع را و تعلیم کرد باو جمیع
اسما را پس اظهار کرد اسما را بر ایشان پس عاجز شدند از شناختن اسما پس امر کرد بادم که خبر ده ایشان را باسما
و بشناساند با ایشان فضیلت ادم را در علم با ایشان پس بیرون آورد از صلب ادم ذریهٔ او را که از جملهٔ
انها پیغمبران و رسولان و برگزیدگان و فاضلان از ایشان اصحاب محمد ص و برگزیدگان امت محمد ص بودند و بشناسانید بملائکه
اینکه ایشان افضل از ملائکه‌اند چه متحمل شده‌اند از سنگینی تکالیف آنچیزی را که متحمل شده‌اند و مشقت کشیده‌اند
در آنچیزی که در این دنیا برده‌اند از اعوان و انصار شیاطین و از مجاهده کردن با نفوس و متحمل شدن سنگینی عیال
و سعی در طلب حلال و رنج کشیدن و بر خطر بودن از خوف دشمنان و دزدان ترسناک و پادشاهان جبار
و قطع راه دشواری راهها و تنگناهای ترسناک و کوهها و بلندیها از برای تحصیل قوت خود و عیال خود از مال
حلال پس بشناساند خدای عز و جل بملائکه که برگزیدگان مؤمنان متحمل میشوند این بلاها را و متخلص میباشند
از تحمل انها و محاربه میکنند با شیاطین و شکست میدهند انها را و مجاهده میکنند با نفسهای خود و دفع کردن
نفسهای خود از شهوتهای انها و غلبه میکنند بر انها با وصف آنچیزی که خلق شده است در ایشان از شهوت جماع
و حب لباس و طعام و عزت و ریاست و فخر و عجب و تکبر با تحمل مشقت رنج و بلا از ابلیس لعنه الله و اعوان
او و در وسوسه‌ها و خطرات ایشان و مکرها و ساختنهای ایشان با دفع چیزها که بسختی شوند ازانها از الم صبر کردن
بر شنیدن طعن از دشمنان خدا و شنیدن سازها و دشنام دوستان خدا و باز جهت کشیدن در سفرهای
خودشان از جهت طلب کردن روزیهای خود و گریختن از دشمنان خودشان و از جهت طلب کردن مرکب اینکه
امید نفع در معامله ایشان داشته باشد از جماعت مخالفان دینی ایشان پس گفت خدا تعالی که ای ملائکه من
شما از جمیع اینها بر کنارید نه شهوتهای جماع شما را بر میانگیزاند و نه شهوت طعام شما را از جای بیرون
و نه خوف و ترس از دشمنان دین و دنیای شما بر میکند دلهای شما را و نه از برای ابلیس در ملکوت اسمان
و زمین من کاری میباشد که گمراه کردن ملائکه من که من ایشان را از او پاک ساخته ام از انها ای ملائکه من پس کسیکه
اطاعت من بکند از آنجماعت و سالم بدارد دین خود را در این آفتها و بلاها پس بحقیقت که متحمل شده باشد

در راه محبت من اینجهت را اگر متحمل نتوانید شد و کسب کرده باشد از قربات خود بسوی من اینجهت را اگر شما کسب نتوانید
کرد پس در دنیا کم غنا سازد خدا تعالی بلکه گرچه تفضیل نیکان امت محمد صلی الله علیه و آله و شیعهٔ علی ع را و خلفهم ما
اوقات را بر ایشان و متحمل شدن انها در راه محبت بر هر دو کار چون اینجهت را اگر ملائکه متحمل نتوانستند شد ثمان
کرداینده نیکان متقیان بنی آدم را بفضیلت و زیادتی بر ایشان پس از این جهة گفت که سجده کنید از برای آدم
از جهة مشتمل بودن آدم بر نورهای این خلایق مانع صلوات بر وی و بود سجدهٔ ایشان از برای آدم مگر اینکه بود آدم
قبله از برای ایشان سجده کردند ملائکه از برای خدای عزوجل و بود آدم بسبب آن معظم و مکرم و سزاوار
نباشد از برای احدی سجده کردن از برای احدی بدون خدای تعالی که خضوع کند از برای او مثل خضوع
کردنها از برای خدا و تعظیم و کند سجود از برای او و مثل تعظیم کردن او از برای خدا و اگر امر شده بود با حکم
که چنین سجده کند از برای غیر خدا هر آینه امر میکردم ضعیفان شیعهٔ ما و سایر مکلفین از شیعیان ما
اینکه سجده کنند از برای علما که واسطه باشند در علوم وصی رسول خدا ص و خالص کرده باشند محبت
بهترین خلق خدا علی ع را بعد از محمد رسول خدا ص و متحمل شده باشند مکاره و بلاها را در تصریح کردن
باظهار حقوق خدا و انکار نکرده باشند بر حقوق اکرم من متصل بهای ایشان باشم از ایشان فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی پس سجده کردند همه ملائکه بیکبار مگر ابلیس که ابا کرد و باز ایستاد
و تکبر ورزید از آن و حال اینکه بود در اصل و در علم خدا از جملهٔ کافران و مرویست از حضرت امیر
المؤمنین ع که ابلیس اول کسی است که کافر شد و انشاء کفر کرد و مرویست از حضرت صادق ع که گفت که
استکبار اول معصیتی است که نافرمانی خدا شد بان و گفت که گفت ابلیس ای پروردگار من معاف دار مرا از
سجود از برای آدم تا من عبادت کنم تو را عبادتی که تو را عبادت نکرده باشد ملکی مقرب و نه پیغمبری مرسل پس
گفت خدای جل جلاله که نیست مرا حاجتی در عبادت تو و جز این نیست که میخواهم که عبادت کرده شوم از جائیکه
من میخواهم نه از جائیکه تو میخواهی و گفت امام حسن عسکری ع که انکار کرد ابلیس اینجهت را که بود در دل او از حسد
پس ابا کرد از اینکه سجده کند سورهٔ اعراف شانزده آیه وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ یعنی آفریدیم آدم
پدر شما را غیر مصور در گل پس کرداینده بود مصور و بعد نقش داد آفریدیم شما فرزندان آدم را غیر مصور در اصلاب
مردان پس کردانیدیم مصور در ارحام زنان ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ یعنی پس گفتیم ما مر ملائکه را که سجده
کنید از برای اکرام و تعظیم از برای آدم بعد از خلق و تصویر او فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
یعنی پس سجده کردند همه مگر ابلیس که نبود از کسانیکه سجده کردند از برای آدم قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ
إِذْ أَمَرْتُكَ یعنی گفت خدا که چه چیز باز داشت ترا از سجده کردن و مضطر ساخت ترا باینکه سجده نکنی چونکه
امر کردم من ترا بسجدهٔ آدم قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ یعنی گفت ابلیس که من
بهترم از وی که آفریدهٔ مرا از آتش نورانی و آفریدهٔ او را از گل ظلمانی مرویست از حضرت امام جعفر صادق ع

کراول

که اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود که قیاس کرد در جانب آتش و گل و اگر قیاس میکرد نور بیرا آدم را بسوی نیرا آتش میشناخت
زیادتی در میان دو نور را و زیادتی ضیاء یکی از آن دو را بر دیگری و مرویست از حضرت ع که گفت دروغ گفت ابلیس
خلق کرد خدا او را از گل که فرموده است خدای تعالی الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی آفریده است خدا از برای منفعت شما
از درخت سبز آتش را یعنی که خلق کرده است خدا ابلیس را از آن آتش و آن از درخت و اصل درخت از گل باشد قَالَ
فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ یعنی گفت خدای تعالی از روی تعذیب که چون نافرمانی
کردی پس فرود آی از بهشت از آن منزلت که هستی در مرتبه اینکه تکبر ورزی در بهشت که مکان مخصوص بخاشعان
مطیعان است پس بیرون شو از میان ملائکه با عزت بدرستیکه تو از کسانی باشی که خدا او را خوار کرده باشد
از جهت تکبر او مرویست از پیغمبر ص که کسی که تواضع ورزد بلند کرداند خدا او را و کسی که تکبر ورزد پست
کرداند خدا او را قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی گفت ابلیس که مهلت ده مرا و تعجیل مکن در عقوبت من
و مهلت ده مرا تا روزیکه مبعوث شوند بنی آدم قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ یعنی گفت خدای تعالی که بدرستیکه تو
از مهلت یافتگانی اجابت کرد خدای تعالی از سؤال او مهلت را نه از سؤال نهایت مهلت او بر اینکه روز مبعوث
شدن خلائق در نفخهٔ دویم است و خدای تعالی او را مهلت داد تا روز وقت معلوم که نفخهٔ اولی باشد
و مرویست از حضرت صادق ع که میمیرد ابلیس در میان نفخهٔ اولی و ثانیه قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ
لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ یعنی گفت ابلیس که پس بسبب گمراه کردانیدن تو مرا و تکلیف کردن تو مرا بسجود آدم
و گمراه شدن با آنجهت هر آینه خواهم نشست و سعی و تلاش خواهم کرد از برای گمراه کردانیدن بنی آدم
بر راه راست تو که اسلام باشد چنانکه قطاع الطریق تا اینکه منع کنم ایشان را از آن و گمراه شوند ایشان
از آن بسبب چنانچه من گمراه شدم بسبب ایشان مرویست از حضرت صادق ع که راه راست در اینمقام
علی ع است و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که گفت ای زراره جز این نیست که عهد کرد لعین از برای
راه رفتن اصحاب نبی و اما دیگران پس هیچ شک که فارغ است از ایشان ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ
مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ یعنی پس آیم بایشان از پیش روی ایشان که از قبیل آخرت باشد
که ایشان خواهم کرد ابتدا امر آخرت را و بتشکیک خواهم انداخت ایشان را در صحت بعث و احوال قیامت
که از جملهٔ آن بشارت و تشویق و از پشت سر ایشان که از قبیل دنیای ایشان باشد که امر خواهم کرد
بجمع کردن اموال و انفاق نکردن بخوف تنگدستی و از جانب راست ایشان که از قبیل دین ایشان باشد که اگر
باشد بر ضلالت زینت خواهم داد در نظر ایشان آن را و اگر باشد بر هدایت سعی و تلاش خواهم کرد
تا اینکه بیرون برد ایشان را از آن و از جانب چپ ایشان که از قبیل لذات و شهوات ایشان باشد که محبوب لذات
دنیا کند بسوی ایشان و تغلب شهوات دنیا کند بر دلهای ایشان مرویست که در وقتیکه شیطان گفت این
سخن را نرم شد دلهای ملائکه بر بنی آدم پس گفتند خداوندا چگونه خلاصی یابند ایشان از شیطان

با استیلاء او بر ایشان از چهار جهت پس وحی کرد خدا بملائکه که بتحقیق که باقی مانده است بر ایشان جهت فوق
و تحت پس هر گاه بلند کنند هر دو دست را بسوی فوق بدعا بر سبیل خضوع یا بگذارند پیشانی خود را بر زمین بطریق
خشوع محو کنیم از برای ایشان گناه هشتاد ساله را ولا تجد اکثرهم شاکرین یعنی و نخواهی یافت بیشتر ایشان را
شکر کنندگان مطیعان و گفت این سخن را از روی ظن خود بر ایشان قال اخرج منها مذؤما مدحورا لمن تبعک
منهم لاملان جهنم منکم اجمعین یعنی گفت خدا تعالی که بیرون رو از بهشت در حالتیکه مذموم معیوب باشی
مطرود باشی از رحمت الله لمن تبعک منهم که هر کس که متابعت کند ترا از ایشان هر اینه پر کردانم دوزخ را
از تو و از متابعان تو همه و در روایت از حضرت صادق ع است که گفت ابلیس ای پروردگار من چگونه باشد حال آنکه
تو باشی عدل الجنا یعنی که نه جور کنی و نه ظلم پس ثواب عمل من باطل باشد گفت ای پروردگار که باطل نباشد ولیکن
سوال کن از امر دنیا آنچه را که میخواهی در جزای عمل تو پس عطا کنم ترا پس اول چیزیکه خواست باقی ماندن
تا روز جزا بود پس گفت خدا که عطا کردم گفت مسلط کردان مرا بر اولاد آدم گفت خدا که مسلط کردانیدم
ترا گفت جاری کردان مرا در ایشان در مجرای خون در رگها گفت خدا تعالی جاری کردانیدم ترا گفت که
زاییده نشود از برای ایشان یکی مگر اینکه زاییده شود از برای من دو نفر و ببینم من ایشان را و ایشان نبینند
مرا و مصور شوم از برای ایشان بهر صورتیکه میخواهم پس گفت خدا تعالی که عطا کردم ترا گفت ای پروردگار
زیاده کن عطاء مرا گفت خدا تعالی که کردانیدم از برای تو و ذریت تو در سینهای ایشان مواطن و
مساکن گفت ای پروردگار بس است مرا پس گفت ابلیس در آن وقت که پس بعزت تو که هر اینه اغوا کنم
همه ایشان را مگر بندگان مخلصان ترا از ایشان پس هر اینه بیایم با ایشان از پیش رو و از پس سر و از جانب
راست و از جانب چپ ایشان و نیابی تو بیشتر ایشان را شکر کنان مطیعان و در روایت از حضرت امام جعفر صادق
که در وقتیکه عطا کرد خدا تعالی با ابلیس آنچه را که عطا کرد با و از قوت گفت آدم ع که ای پروردگار مسلط
کردانیدی ابلیس را بر اولاد من و جاری کردانیدی او را در ایشان مجرای خون در رگها و عطا کردی با و آنچه را
که عطا کردی پس از برای من و از برای اولاد من چه چیز باشد پس گفت خدا تعالی که از برای تو و اولاد
تو باشد سیئه را یکی برابر آن و حسنه را ده برابر آن گفت آدم که زیاده کردان عطاء مرا گفت خدا تعالی
که توبه مبسوط باشد تا وقتیکه برسد نفس بحلقوم پس گفت ای پروردگار زیاده کردان گفت خدا تعالی
که میامرزم و پروا ندارم گفت آدم که بس باشد مرا و راوی میگوید که عرض کردم که یا حضرت فدای تو
شوم بچه سبب مستوجب شد ابلیس از جانب خدا اینکه عطا کرد با و آنچه را که عطا کرد پس گفت به سبب چیزیکه
ظاهر شد از او که شکر کرد خدا تعالی را برای او و سوال کردم از او گفتم او را چه چیز ظاهر شد از او فدای تو
شوم گفت دو رکعت نماز که کرد آن را در آسمان در چهار هزار سال سوره حجر پانزده آیه ولقد خلقنا
الانسان من صلصال من حمأ مسنون یعنی و بتحقیق که آفریدیم ما آدم را از گل خشک و از گل متغیر گندیده

والجان خلقناه من قبل من نار السموم یعنی آفریدیم جان را که پدر جنیان است پیش از آفریدن آدم از آتش بیباد گرم
نافذ در مسام و در روایت از حضرت صادق ع است که جان پسر کسی بود که آدم که از ایشان مومن و جان که از ایشان کافر در ایشان ابلیس
که از ایشان کافر باشند و از ایشان ناجی و بعضی میگذارند و جوجه در میآورند و اولاد او ذکور باشند و نباشد
در ایشان اناث و در روایت دیگر است که جن و الجان بعضی از ایشان مومنان و کافران و یهود و نصاری
باشند و مخالف باشند ادیان ایشان و شیاطین از اولاد ابلیس باشند و نباشد در ایشان مومنی مگر یک
نفر که اسم او هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس باشد آمد بخدمت رسول خدا ص پس دید رسول خدا او را
شخص جسیم بزرگ و مرد هولناک پس گفت که مرا او را که کیستی تو گفت من هام پسر هیم پسر لاقیس پسر ابلیس بودم
من در روزیکه کشت هابیل را قابیل و من پسر چند ساله بودم [illegible] مردم را از محافظت کردن و امر میکردم
بفساد کردانیدن طعام پس گفت رسول خدا ص که بسوی گمان خود هم بد باشد جوان با [illegible] تو پیر بودست
رای پس گفت واگذار ازین سخن ای محمد که بتحقیق که جاری شد توبه من بر دست نوح و هر اینه بودم
با او در کشتی پس ملامت کردم او را بر نفرین او بر قوم خود و هر اینه بودم با ابراهیم در وقتیکه انداختند
او را در آتش پس کردانید خدا آتش را بر او سرد و سلامت و هر اینه بودم با موسی در وقتیکه غرق کرد خدا فرعون را
و نجات داد بنی اسرائیل را و هر اینه بودم با هود در وقتیکه نفرین کرد بر قوم خود پس ملامت کردم او را بر نفرین
او بر قوم خود و هر اینه بودم با صالح پس ملامت کردم او را بر نفرین او بر قوم خود و هر اینه خواندم کتابها را
پس همه ایشان مژده دادند مرا بتو و پیغمبران سلام میرسانیدند بتو و میگفتند که تو افضل پیغمبرانی و اکرم ایشانی
پس بیاموز مرا از آنچه را که خدا بتو فرستاده است چیزی را پس گفت رسول خدا ص مر امیر المومنین علی ع را
که بیاموز با و پس گفت هام که ای محمد ما اطاعت نمیکنیم مگر پیغمبر را یا وصی پیغمبر را پس کیست این پس گفت
رسول خدا ص این برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من علی بن ابی طالب است گفت هام که آیا یافتیم نام
او را در کتابها الیا پس آموخت او را امیر المومنین ع پس آمد بخدمت امیر المومنین در لیلة الهریر در صفین
و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من صلصال من حمأ مسنون فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له
ساجدین یعنی و یاد کن وقتی را که گفت پروردگار تو مر ملائکه را که بدرستیکه من آفریننده ام آدمی را از گل خشک
از گل متعفن گندیده پس در وقتیکه کامل کردانم خلقت او را و دمیدم در او از روح برگزیده ام
جاری شد آثار آن در تمام اعضاء او و زنده کردانیدم او را پس روی در افتید از برای تعظیم او سجده کنندگان
مرویست از حضرت باقر ع که پرسیده شد از او که چگونه باشد این دمیدن روح پس گفت که بدرستیکه روح
متحرک باشد مانند ریح یعنی باد و نامیده شد روح از جهت اینکه بر داشته شد اسم آن از ریح و بیرون
آورده شد بلفظ روح از جهت اینکه روح مجانس و مشابه باشد مر ریح را و اضافه کرد او را خدا
بسوی نفس خود از جهت اینکه برگزید او را بر سایر ارواح چنانچه برگزید خانه کعبه را از خانها گفت خانه من

دگفتم سؤالی از رسولان را جلیل این رسانید آن و روح مخلوق مصنوع محدث شعر موجب ملتبر باشد ضرب
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که امد مردی بمجلس او وگفت ای امیر مؤمنان که بعضی از مردمان کمان کرده اند که
بنده زنا میکند و حال انکه او مؤمن نباشد و دزدی میکند و حال انکه او مؤمن نباشد و شراب میخورد و حال
انکه او مؤمن باشد و ربا میخورد و حال انکه او مؤمن باشد و خون ناحق میریزد و حال انکه او مؤمن باشد
پس بسیار سنگین است این بر من و دشوار است بسیار از ان هر گاه کمان بکنم که این بنده نماز میکند مانند نماز من
و دعا میکند مانند دعای من و مناکحه میکند با من و من مناکحه میکنم با او و او وارث من میشود و من وارث او میشوم و حال
انکه او بیرون رفته باشد از ایمان بسبب گناه اندکی که رسیده باشد باو پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که راست گفته
از مردمان شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت و دلیل بران کتاب خداست که خلق کرده خدا تعالی مردمان را بر سه طبقه
و منزل داده ایشان را بسه منزل و ان قول خدا تعالی است در قرآن اصحاب میمنه یعنی اصحاب یمین و اصحاب مشئمه یعنی
اصحاب شمال و سابقون السابقون پس اما انچه را که ذکر کرده است خدا از امر سابقون پس بدرستی که ایشان پیغمبران مرسل
و غیر مرسل که قرار داده است خدا تعالی در ایشان پنج روح روح القدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت
و روح بدن پس بسبب روح القدس مبعوث میکردند پیغمبران مرسل و غیر مرسل و بان میدانستند چیزها را و بسبب روح
ایمان عبادت میکنند خدا را و شریک نمیکردانند با او چیزی را و بسبب روح قوت جهاد میکنند با دشمنان خود
و چاره میکنند معیشت خود را و بسبب روح شهوت میرسند بطعام لذیذ و نکاح حلال میکنند از زنان جوان
و بسبب روح بدن حرکت میکنند و راه میروند پس این گروه آمرزیده شده اند چشم پوشیده شده اند از گناهان
ایشان وگفته است خدا تعالی ان جماعت رسولانی باشند که ما تفضیل داده ایم بعضی از ایشان را بر بعضی بعضی از ایشان
کسی باشد که سخن گفت خدا با او بی واسطه و بعضی از ایشان را بلند کردانید درجات ایشان را وگفته که دادیم عیسی بن
مریم معجزات او و قوت دادیم او را بروح القدس پس گفته در شان جماعتی که از ایشان که قوت دادیم ایشان را بروحی
از خود میگوید که گرامی داشت ایشان را پس تفضیل داد بغیر ایشان پس این جماعت آمرزیده شده اند چشم
پوشیده شده اند از گناهان ایشان پس ذکر کرده است خدا تعالی اصحاب میمنه را پس ایشان مؤمنان حقی باشند
بخصوص معین از برای اینکه خدا تعالی در ایشان چهار روح روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح
بدن پس همیشه بنده مستکمل باشد باین ارواح چهارگانه تا اینکه میاید باو حالتهای چند پس گفتم که ای
کرامی امیر مؤمنان چه چیز است این حالتها پس گفت اما اول آن حالتها چنانست که خدا تعالی فرموده است که بعضی از ایشان
کسی باشد که برده میشود او را بسوی پستترین عمر تا اینکه نمیداند چیزی بعد از انکه میدانست
پس اینکس کم گشته است از او جمیع ارواح او نباشد از کسیکه بیرون رود از دین خدا از جهت اینکه خالق او
او را رد کرده است بسوی خسیس ترین عمر پس او نمیشناسد از برای نماز وقتی را و استطاعت و توانائی ندارد
و بکار دن نافله شب و روز و نه بر پا ایستادن در صف با مردمان پس این نقصانست از روح ایمان

و بعضی میباشد با وجود این و بعضی از ایشان کسی باشد که کم گشته است از او روح قوت و استطاعت و توانائی ندارد
جهاد کردن با دشمن خود را و توانائی ندارد طلب کردن معیشت را و بعضی از ایشان کسی باشد که کم گشته است
از او روح شهوت پس اگر بگذرد باو صبیح ترین دختران آدم شوق نکند بسوی او و از جای نخیزد و باقی باشد روح
بدن در او پس اینکس باشد که میجنبد و راه میرود تا اینکه در یابد او را ملک موت پس اینکس در خوب حالتی باشد
از جهت اینکه خدای عز و جل کرده است او را باین حال و گاه باشد که بیاید بر او حالتها در قوت او و جوانی او پس قصد کند
معصیتی را پس دلیر کرداند او را روح قوت و زینت دهد از برای او روح شهوت و بکشد او را روح بدن
تا اینکه واقع سازد او را در ان معصیت پس در ان هنگام بجز دربا و نقصان ایمان و سرکشی کند ایمان از او
پس عود نکند در او تا اینکه توبه کند پس هر گاه توبه کرد بپذیرد خدا تعالی توبه او را و اگر عود کرد داخل کرداند او را
خدا در آتش دوزخ پس اما اصحاب مشئمه پس ایشان یهود و نصاری باشند میگوید خدا تعالی الذین آتیناهم
الکتاب یعنی کسانیکه فرستادیم بایشان کتاب را در حالتی که میشناسند حق بودن او را مثل اینکه میشناسند پسران خود را
میشناسند محمد را و ولایت را در توریت و انجیل مثل اینکه میشناسند پسران خود را در منزلهای خود و بدرستیکه
طائفه از ایشان هر اینه کتمان میکنند حق را و حال انکه ایشان میدانند حق ثابتست از جانب پروردگار تو پس ای
محمد که تو مبادا بوی ایشان پس نباید باشید شما اهل کتاب از جمله شک کنندکان پس زمانیکه
انکار کردند انچه را که شناختند مبتلا ساخت خدا ایشان را بان پس سلب کرد خدا روح ایمان را از ایشان و سکنی داد
در بدنهای ایشان سه روح دیگر را که روح قوت و روح شهوت و روح بدن باشد پس نسبت داد ایشان را بسوی چهار
پایان وگفت نباشند ایشان مگر مثل چهار پایان از جهت اینکه چارپایان بار میکشند بروح قوت و علف میخورند
بروح شهوت و سیر میکنند بروح بدن پس گفت سائل که زنده کردانیدی قلب مرا باذن خدا تعالی ای امیر المؤمنین
و مرویست از کمیل بن زیاد که گفت من سؤال کردم از مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام وگفتم که ای امیر مؤمنان میخواهم که بشناسانی
بمن نفس مرا گفت که ای کمیل کدام نفس را میخواهی که بشناسانم بتو گفتم ای مولای من آیا هست بجز از یک نفس گفت
که ای کمیل چهار نفس است نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلیه الهیه و از برای هر یک از اینها
پنج قوت و دو خاصیت باشد پس نامیه نباتیه را از برای او پنج قوت است ماسکه و جاذبه و هاضمه و دافعه و مربیه
و از برای آن دو خاصیت است زیاده و نقصان شدن و انبعاث آن از جگر باشد و حسیه حیوانیه از برای آن
پنج قوت است سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و از برای ان دو خاصیت است رضا و غضب و انبعاث آن از قلب باشد
و ناطقه قدسیه از برای آن پنج قوت است فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و نباشد از برای ان انبعاثی و آن
شبیه ترین چیزها باشد بنفسهای ملائکه و از برای آن دو خاصیت است نزاهت و حکمت و کلیه الهیه از برای آن پنج
قوت است بقاء در فنا و نعیم در شقا و عزت در خواری و فقر در غنا و صبر در بلا و از برای آن دو خاصیت است
رضا و تسلیم و این آن نفسی است که مبدا آن از خدا است و بسوی او عود میکند گفته است خدا تعالی و دمیدم در او

از نوع من و کفر است خدا تعالی که ای نفس مطمئنه برگرد بسوی پروردگار تو در حالیکه راضیه مرضیه باشی و عقل
در وسط کار باشد فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی ان یکون مع الساجدین قال یا
ابلیس ما لک الا تکون مع الساجدین قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمأ مسنون
یعنی پس سجده کردند همه ملائکه تمامی مگر ابلیس که اباکرد از اینکه باشد با سجده کنندگان گفت خدا تعالی که ای
ابلیس چه باشد از برای تو اینکه نشدی با سجده کنندگان گفت که نبودم من که صحیح بشود از من و بنا فی بود بلکه
من کرمال نه و نخواهم باشم اینکه سجده کنم از برای آدم جسمانی کثیف که خلق کردی او را از گل خشک از لجن کنده بد که
که جنس زمینی عناصر است و خلق کرده تو مرا از آتش که اشرف عناصر است پس فریب داد او را اعصیت و غلبه کرد
بر او شقاوت و عزیز دانست خلقت آتش را و حقیر دانست خلقت صلصال را و که نشد بطلان قیاس او و در عین
قال فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک اللعنة الی یوم الدین یعنی گفت خدا تعالی از روی عتاب که بیرون شو
از آن منزلتیکه تو را بود در آسمان در میان ملائکه که تو رانده شده از خیر و کرامت و بدرستیکه بر تو است دوری
از رحمت تا روز قیامت که سزای مقتضای است قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم
الوقت المعلوم یعنی گفت ابلیس ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند خلایق که خواست
ملعون اینکه باید وسعت در اغوا او نجات از مرگ را گفت خدا تعالی که بدرستیکه تو از مهلت یافتگانی تا روز
وقت معلوم معین که وقت نفخه اولی باشد و بعضی نفخه ثانیه است از حضرت صادق پرسیدند از آن گفت
که روز وقت معلوم روزیست که دمیده میشود در صور یکمرتبه پس میمیرد ابلیس در میان نفخه اولی و ثانیه
و مرویست که گفت آنحضرت در نائل که ایا گمان میکنی که آن روزیست که مبعوث میشوند در آن مردمان نه بلکه
خدا تعالی او را مهلت داد تا روزیکه مبعوث شود قایم ما چون رخصت میگیرد اینکه حق تعالی قائم ما را آبا
در مسجد کوفه و ابلیس تا اینکه بنشیند در پیش روی او بر هر دو زانوی خود پس میگوید که ای وای
او از این روز پس میگیرد موی پیشانی او را و میزند گردن او را پس آن روز است روز وقت معلوم و در
روایتی است که روز وقت معلوم روزیست که ذبح میکند ابلیس را رسول خدا صلعم بر سنگیکه در بیت المقدس است
یعنی روز رجعت قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض ولاغوینهم اجمعین الا عبادک
منهم المخلصین یعنی گفت ابلیس ای پروردگار من بسبب گمراه کردن تو مرا و تکلیف کردن به سجده که باعث
گمراهی من شد هر اینه بیارایم از برای ایشان معاصی را در زمین و هر اینه گمراه کنم همه ایشان را
مگر بندگان تو را که خالص شده باشند نیت ایشان در طاعت تو و پاک باشند از شوائب که کارگر نیست
در ایشان کید و مکر من قال هذا صراط علی مستقیم یعنی گفت خدا تعالی که این اهمیت است که واجب بر
من رعایت آن که باید بنا شد از برای تو تسلطی بر بندگان مخلص من ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا
من اتبعک من الغاوین یعنی بدرستیکه بندگان من نیست از برای تو بر ایشان حجتی و قدرتی مگر کسیکه متابعت

کند از گمراهان پرسیدند از حضرت باقر ع از تفسیر آن گفت که گفت خدا تعالی که نجیبون تو ما ان یفتنی اینکه داخل کرده
ایشان را بهشت و نه بر دوزخ و مرویست از حضرت صادق ع که هر کس که مخالف اراده کند بابن ملک ابن مروان و شیعیان امیه امثالهم
و ان جهنم لموعدهم اجمعین یعنی و بدرستیکه دوزخ هر اینه وعده گاه همه ایشان است

سوره بنی اسرائیل

و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت طینا یعنی یاد کن آن وقتی را که گفتیم ما مر
ملائکه را که سجده اکرام و تعظیم بجا آرید از برای آدم پس سجده کردند مگر ابلیس که گفت آیا سجده کنم مر آنکس را که آفریدی
او را از گل ... قال ارأیتک هذا الذی کرمت علی یعنی گفت ابلیس که خبر ده مرا از این کسیکه تو تفضیل نهادی او را
و اختیار کردی او را بر من که چرا تفضیل دادی او را بر من لئن اخرتن الی یوم القیامة لاحتنکن ذریته الا قلیلا
یعنی هر اینه اگر مهلت دهی مرا تا روز قیامت هر اینه تا جز کردانم فرزندان او را باغوا و گمراه کردن مگر اندکی
را که شوند از آنها فریب دادن قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا یعنی گفت خدا تعالی برو مشغول
شو بکار خویش پس هر کس که متابعت نماید تو را از ایشان بدرستیکه دوزخ پاداش تو و ایشان باشد پاداش
کامل تمام واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم فی الاموال
والاولاد یعنی و سبکبار گردان هر کسرا که توانی از ایشان باواز تو و خواندن تو ایشان را بفساد و باوازها
غنا و سازها و بر انگیز بر ایشان سواران و پیادگان تو را اینکه مشاهد کرداری و انباز شو با ایشان
در اموال بواداشتن ایشان بر کسب حرام و جمع اموال و صرف حرام و در اولاد بسبب شدن نطفها
ایشان از اکل و شرب حرام و خوردن کنیزان از مال حرام مرویست که گفت امیر المؤمنین ع که گفت رسول خدا ص
بدرستیکه خدا حرام کرده است بهشت را بر هر دشنام دهنده بی حیاء که پروا نداشته باشد از آنچه
بگوید و از آنچه در باره او بگویند پس اگر تفتیش کنی از او نیابی او را مگر از زنا یا از شرک شیطان گفته
شد که ای رسول خدا ایا در مردمان باشند شرک شیطان پس گفت ایا نخوانده قول خدا تعالی را
وشارکهم فی الاموال والاولاد و مرویست از حضرت صادق ع که خواند این آیه را پس گفت بدرستیکه شیطان
هر اینه می آید و می نشیند از زن چنانچه می نشیند مردان از او حدیث میکند چنانچه مرد ای
از او حدیث میکند چنانچه مرد از حدیث میکند و جماع میکند چنانچه جماع میکند مرد از ...
که بچه جز شناخته میشود آن گفته که به دوستی ما و دشمنی ما پس کسیکه دوست ما است باشد نطفه او
از بنده و کسیکه دشمن ما است باشد نطفه او از شیطان و مرویست از حضرت که بدرستیکه مرد
که بر اسم خدا تعالی دور میباشد شیطان را پس اگر جماع کرد و بسم الله نگفت شیطان داخل میکند ذکر
خود را و باشد کار جماع از مجموع هر دو و نطفه یکی باشد و پرسیدند از آنحضرت از رجال و نطفه که
از ابنای آدم و شیطانند هر گاه شریک باشند پس گفته که چنان خلق شود از یکی از ایشان و چنان که خلق
شود از مجموع هر دو و گفت حضرت که هر چه که باشد از مال حرام پس از شرکت شیطانست پس هر گاه

جزاؤکم

بجز از راه حرام کنیزی را وجماع کند با او وفرزندی پیدا شود از برای او پس آن فرزند شرکت شیطان باشد همچنین
فرزندی که بزاید از او وباشد شیطان با مرد در وقتیکه جماع میکند ومیباشد فرزند از نطفه
شیطان ونطفه مرد اگر باشد جماع حرام ومرویست از آنحضرت که هرگاه زنا کرد مرد داخل میکند
شیطان ذکرش را پس جماع میکند هردو وباهم پس مخلوط میکردند دو نطفه پس خلق میکند خدا از هردو
پس میباشد شرکت شیطان وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا یعنی ووعده بده بایشان بوعده
های دروغ مثل امید شفاعت از معبودهای باطله وفاخر کردن بتوسل از جهنم وطول الامل وحال آنکه وعده نمیدهد
ایشان را شیطان مگر بچیزیکه [illegible] دروغ باشد إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا یعنی بدرستیکه بندگان مخلص من نیست مر تورا بر ایشان هیچ تسلطی وبس است پروردگار
تو از برای ایشان که توکل کنند بر او ودر پناه بردن از تو وحفظ کردن از شر تو سوره کهف پنجاه آیه
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ یعنی یاد کن زمانی
را که گفتیم ما مر ملائکه را که سجده کنید از برای آدم پس سجده کردند مگر ابلیس که بود از جمله جنیان پس
بیرون شد از طاعت پروردگار خود پرسیده شد از حضرت صادق که آیا ابلیس بود از ملائکه
یا از جنیان گفت نبود از ملائکه ومیدانستند او را از خود ونبود وخدا میدانست که او نیست از ایشان
پس وقتیکه امر کرد او را بسجده آدم ظاهر شد از او آنچه ظاهر شد ونیز مرویست که جمیل بن دراج پرسید
از آنحضرت که ابلیس از ملائکه بود یا متولی چیزی از امر آسمان بود گفت که از ملائکه نبود وملائکه گمان
میکردند که از ایشانست وخدا میدانست که از ایشان نیست وهیچ امری از امور آسمان با او نبود و
او را کرامتی نبود جمیل گفت که رفتم بنزد طیار وآنچه شنیده بودم باو نقل کردم پس انکار کرد وگفت چگونه
نباشد از ملائکه وحال آنکه خدا بملائکه گفت که سجده کنید آدم را اگر او از ملائکه نباشد معصیت نکرده باشد
پس طیار بخدمت حضرت رسید وپرسید از آنحضرت که در هرجا که خدا تعالی در قرآن میفرماید
ای گروه مؤمنان آیا منافقان داخلند با آنحضرت فرمود بلی داخلند منافقان وگمراهان وهرکه
بظاهر اقرار بایمان کرد أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا
یعنی آیا پس میگیرید او را وفرزندان او را یاران ودوستان از غیر من واطاعت ایشان میکنید بدل
اطاعت من وحال آنکه ایشان مر شما را دشمن باشند بد ابدالیست ستمکاران را که اطاعت ابلیس کنند بدل اطاعت
خدا تعالی سوره ص چهارده آیه وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ
فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
یعنی یاد کن زمانی را که گفت پروردگار تو مر ملائکه را که بدرستیکه من آفریننده ام آدمی را از گل
پس چون تمام خلقت کردم او را وراست کردم ودمیدم در کالبد او از روح خود پس بروی در افتید از برای

از برای او سجده تواضع وتکریم کنندگان پس سجده کردند ملائکه همه ایشان مگر ابلیس که تکبر نمود وگشت از کافران
قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ یعنی گفت خدا تعالی که ای ابلیس چه چیز
باز داشت ترا از آنکه سجده کنی از برای آنچه بیافریدم بدو دست قدرت واراده خود بیواسطه پدر ومادر آیا تکبر نمودی
آیا بزرگی دم بزنی بدون استحقاق یا اینکه بودی از بزرگان با استحقاقیکه مامور نشوند بسجده مثل ملائکه عالین
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که اگر خدای عزوجل خلق کرده بود همه خلق را بدست خود محتاج نبود در خلق آدم
باینکه خلق کرده باشد او را بدست خود پس بگوید که چه چیز باز داشت ترا اینکه سجده کنی از برای کسیکه خلق کردم او را بدست
خود آیا [illegible] خدا اگر [illegible] بدست خود ومرویست از حضرت رضا که گفت یعنی بقدرتی وقوتی
یعنی مراد از دست خدا قدرت وقوت است [illegible] قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاخْرُجْ
مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ یعنی گفت ابلیس که من بهترم از او زیرا که مرا از آتش که نورانیست
آفریدی واو را از گل که ظلمانیست گفت خدا تعالی که پس بیرون رو از بهشت پس بدرستیکه تو رانده شده از رحمت
ومحل کرامت وبدرستیکه بر تو است لعنت من تا روز جزا قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ
مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ یعنی گفت ابلیس که ای
پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند خلایق گفت خدا تعالی پس بدرستیکه تو از مهلت دادگانی تا
روز وقت معلوم که نفخه اول باشد گفت ابلیس پس قسم میخورم بعزت وتسلط وقهر تو که هر آینه گمراه کنم همه بنی آدم را
مگر بندگان تو را از ایشان که از اهل اخلاص باشند قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ
أَجْمَعِينَ یعنی گفت خدا تعالی پس حق وراستست که تو میگوئی آنچه را گفتی ومن میگویم حق را که هر آینه پر کرده ام
دوزخ را از تو واز هر که پیروی کند تو را از ایشان همه سوره بقره وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
یعنی گفتیم ما ای آدم قرار گیر تو وزن تو حوا در بهشت وبهشت را مسکن خود قرار دهید مرویست از حضرت صادق
که بود آن بهشتی از بهشتهای دنیا که طلوع میکند در آن آفتاب وماه واگر بود از بهشتهای خلد یعنی بهشت آخرت داخل نمیشد
در آن ابلیس وبیرون نمیشد از آن آدم هرگز وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
یعنی وبخورید از آن بهشت خوردنی تمام خوش از هرچه که خواهید بدون زحمت ونزدیک نشوید از برای خوردن این
درخت تا باشید از ستمکاران بر خود ودر تفسیر امام حسن عسکریست که آن درخت درخت علم است که اختصاص
مختص از برای محمد وآل او [illegible] ایشان [illegible] بامر خدا [illegible] از آن درخت بود
کرده [illegible] علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] اطعام ایشان مسکین ویتیم
واسیر را تا آنکه احساس نکردند بعد از آن گرسنگی ونه تشنگی [illegible] وآن درخت [illegible] که ممتاز است
از سایر درختهای بهشت باینکه سایر درختهای بهشت باشد هر نوعی از آن که بار میدهد [illegible]
این درخت [illegible] که بار میدهد از گندم وانگور وانجیر وعناب وسایر انواع میوها [illegible]

از این سبب اختلاف کرده اند حکایت کنندگان در ذکر این درخت پس بعضی گفته اند که آن گندم است و دیگری گفته که انگور است و دیگری گفته
که انجیر است و دیگری گفته که عناب است و الله درختی است که هر کس تناول کند از آن باذن خدا الهام می شود بعلم اولین و آخرین بدون
یاد گرفتن از چیزی و هر کس که تناول کند از آن بغیر اذن خدا پس خایب است از مراد خود و نافرمانی کرده است پروردگار خود را و مرویست
از حضرت رضا که راوی گفت او را پس یا ابن رسول الله خبر ده مرا از درختی که خوردند از آن آدم و حوا که چه چیز بوده است که اختلاف
کرده اند مردمان در آن پس بعضی از ایشان روایت کرده اند که آن درخت گندم است و بعضی از ایشان روایت کرده اند
که درخت انگور است و بعضی از ایشان روایت کرده اند که درخت حسد است پس گفت حضرت که همه اینها حق است پس
راوی گفت پس چیست معنی این وجوه مختلفه پس گفت که ای ابا صلت بدرستی که درخت بهشت بار میشود با انواع میوه ها
پس باشد درخت گندم و حال آنکه در آن انگور باشد و نیست مانند درخت دنیا و بدرستی که آدم در هنگامی که گرامی داشت
او را خدای تعالی بامر کردن بسجده ملائکه از برای او و بداخل کردن او به بهشت گفت آدم در خاطر خود که آیا خلق کرده است
خدا آدمی را افضل از من پس دانست خدای تعالی آنچه را که افتاده در دل او پس ندا کرد او را که بلند کن سر خود را ای آدم و نگاه کن بساق
عرش پس آدم بلند ساخت سر خود پس نگاه کرد بساق عرش پس یافت بر آن نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن
ابی طالب امیر المؤمنین و زوجه او فاطمه سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پس گفت آدم ای پروردگار من
کیانند این کسان پس گفت خدای عز و جل که اینها از فرزندان تواند و ایشان بهترند از تو و از همه خلق من و اگر نبود
ایشان نمی آفریدم ترا و نه بهشت و نه دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را پس حذر باش که نگاه کنی بسوی ایشان
بچشم حسد تا آخر الحکم نور را از جوار خود پس نگاه کرد آدم بسوی ایشان بچشم حسد و آرزو کرد منزلت ایشان را پس مسلط
شد شیطان بر او تا اینکه خورد از آن درختی که نهی کرده بود خدا از خوردن آن و مسلط شد بر حوا تا اینکه نگاه کرد بفاطمه
بچشم حسد تا اینکه خورد از آن درخت چنانچه خورد آدم پس بیرون کرد هر دو را خدای عز و جل از بهشت و فرود آورد
هر دو را از جوار خود بسوی زمین فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ یعنی پس لغزانید ایشان را شیطان
از جهت آن درخت از بهشت بجهت صرف فریب پس بیرون کرد ایشان را از آن نعمتها که در آن بودند در تفسیر امام حسن عسکری است
که لغزانید شیطان ایشان را از بهشت بوسوسه و مکر و فریب خود باینکه ابتدا کرد با آدم و گفت که نهی کرده است شما را پروردگار
از این درخت مگر اینکه بوده باشید شما هر دو ملائکه یعنی اگر شما بخورید از این درخت خواهید دانست غیب را و قادر میشوید
بر آنچه که قادر است بر آن کسیکه خدا او را مخصوص کرده است بقدرت یا اینکه میشوید از آنها که همیشه در بهشت زنده
باشند و هرگز نمیرند و قسم خورد از برای ایشان که بدرستی که من از برای شما از ناصحانم و خیر خواهانم و شیطان در آن وقت
در میان دهان مار بود و مار او را داخل بهشت کرده بود و حضرت آدم گمان میکرد که مار با او سخن میگوید و نمیدانست
که شیطان پنهان شده است در میان دهان آن پس آدم رد او کرد و گفت ای مار که این از فریب شیطان است چگونه پروردگار
ما با ما خیانت کند و چگونه تو تعظیم خدا میکنی بقسم یاد کردن باو و حال آنکه او را نسبت میدهی بخیانت چنانکه [illegible]
مال است [illegible] و حال آنکه او از همه کریمان کریم تر است چگونه قصد کنم ارتکاب آن [illegible]

مرا از آن نهی کرده است و من نگاهبان شوم بغیر حکم خدا پس چون از فریب آدم مایوس شد بار دیگر در دهان مار رفت و با حضرت
حوا خطاب کرد بهمین کار او که مار با او سخن بگوید و گفت ای حوا این درختی که خدا بر شما حرام کرده بود حلال کرد از برای شما بعد
از حرام کردن چون دانست که شما نیکو اطاعت کردید او را و تعظیم امر او نمودید زیرا که ملائکه که موکلند بآن درخت و حربه ها دارند
که سایر حیوانات را از آن دفع میکنند اگر شما قصد آن درخت کنید شما را دفع نمیکنند پس بدانید که حلال کرده است بر شما و بدان
که اگر پیش از آدم تناول نمائی بر او مسلط خواهی بود و امر و نهی تو بر او جاری خواهد بود پس حوا گفت که من این را
بزودی تجربه میکنم پس قصد آن درخت کرد چون ملائکه خواستند او را دفع نمایند از درخت بحربه های خود حق تعالی
وحی نمود بایشان که شما بحربه کسی را دفع مینمائید که عقلی نداشته باشد که او را منع نماید و اما کسیکه من او را
قدرت بر فعل و ترک و تمیز و عقل داده باشم و او را مختار کرده باشم پس او را گذارید بعقلی که او را بآن
حجت کرده ام پس اگر اطاعت کند مرا مستحق ثواب من باشد و هر که عصیان کند و مخالفت امر نماید مستحق عقاب من باشد
پس او را واگذاشتند و متعرض او نشدند بعد از آنکه قصد کرده بودند که او را منع نمایند بحربه های خود پس حوا گمان
کرد که حق تعالی نهی کرده ملائکه را از منع او از برای اینکه حلال کرده است تناول آن درخت را از برای ایشان بعد از آنکه
حرام کرده بود و گفت حوا که مار راست گفت چنانکه گمان کرد که این سخن گوینده با او مار بوده پس از آن درخت تناول کرد
و هیچ تغییری در خود نیافت پس گفت با آدم که آیا ندانستی که آن درختی که بر ما حرام شده بود مباح شده است از
برای ما و من از آن تناول کردم و ملائکه مرا منع نکردند و در حال خود تغییری نیافتم پس باین سبب فریب خورد آدم و غلط
کرد و از آن درخت تناول کرد پس رسید بایشان آنچه را که خدا در قرآن ذکر کرده است که پس لغزش فرمود ایشان را
شیطان از بهشت بوسوسه و فریب خود پس بیرون کرد ایشان را از آنچه بودند در آن از نعیم بهشت وَقُلْنَا يَا آدَمُ
اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ یعنی در تفسیر امام حسن عسکری است و گفتیم ما فرود آئید ای آدم و حوا و مار و شیطان
از بهشت بسوی زمین بعضی از شما مر بعضی را دشمن باشید آدم و حوا و فرزندان ایشان دشمن باشند مر مار و شیطان را
و مار و شیطان و اولاد ایشان دشمنان ایشان باشند و بود فرود آمدن آدم و حوا و مار از بهشت زیرا که بود
مار از نیکوترین چارپایان بهشت و فرود آمدن ابلیس از حوالی بهشت بود زیرا که حرام بود بر او داخل شدن به
بهشت وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ یعنی از برای شما است در زمین مقر و جای آرامگاه از برای زندگی
و منفعت به چیزی جاری تا رسیدن هنگام مرگ که منتهی عمرها است فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ
إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ یعنی پس فرا گرفت آدم از نزد پروردگار خود سخنانی چند را که گفت خدا آنها را پس گفت آدم
آنها را پس پذیرفت خدا بسبب آن سخنان توبه او را بدرستی که او است بسیار پذیرنده توبه مهربان بتوبه کنندگان و توبه یعنی رجوع
و انابه است و توبه بنده رجوع او است بسوی خدای تعالی بطاعت و انقیاد بعد از آنکه نافرمانی و سرکشی کرده باشد و توبه خدای تعالی رجوع
او است باحسان بر بنده خود بالهام بار توبه او را در ابتدا و پذیرفتن او توبه را از او در انتها پس از برای خدا دو توبه
باشد و از برای بنده یک توبه در میانه دو توبه خدا و در تفسیر امام حسن عسکری است که در هنگامیکه لغزش یافت آن

گناه از آدم علیه السلام خواست بسوی پروردگار خود و گفت پروردگارا بپذیر توبه مرا و بخوان معذرت مرا و برگردان مرا بسوی منزلتی
که داشتم و بلندی که داشتم در نزد خود مرتبه مرا اگر چه این ظاهر شد نقص گناه و مذلت آن در اعضای من و جمیع بدن من گفت خدا
که ای آدم آیا بخاطر نداری هنگامی که امر کردم تو را باینکه یاد کنی محمد و آل او طیبین را در نزد شدائد و بلاها که نازل شود در جاهای
که سنگین باشد گفت آدم ای پروردگار من بلی گفت خدای عز و جل پس بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
بخصوص بخوان مرا تا اجابت کنم التماس تو و بیفزایم از برای تو بر آنچه اراده کنی گفت آدم ای پروردگار من ای خدای من
بتحقیق رسید در نزد تو مرتبه و منزلت ایشان باینکه تو متوسل باشیان بسوی تو بپذیری توبه مرا و بیامرزی گناه مرا
و حال آنکه من آنکسی باشم که امر بسجده کردی از برای من ملائکه تو را و مباح کردانیدی بهشت تو را و تزویج کردی بمن حوا کنیز
تو را و خدمتکار من کردانیدی بزرگان ملائکه تو را گفت خدای تعالی ای آدم جز این نیست که امر کردم ملائکه را به تعظیم تو بسجود
از برای تو از جهت اینکه بودی تو ظرف از برای این نورها و اگر بودی تو که سوال میکردی مرا با ایشان پیش از گناه کردن
اینکه وا پایم تو را از آن و آگاه سازم تو را بکیدهای دشمن تو ابلیس تا اینکه احتراز کنی از آن هر آینه بودم من که میکردم
از برای تو از آن ولیکن آنچه معلوم بود در علم سابق من جاری شد موافق علم من پس الحال بخوان مرا بحق ایشان تا اجابت
کنم تو را پس در آن وقت گفت آدم پروردگارا بجاه محمد و آل پاکان او بجاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان
از آل ایشان که تفضل کنی بر من بقبول کردن توبه من و آمرزیدن لغزشهای من و برگردانیدن من بسوی مرتبه من از
کرامتهای تو گفت خدای عز و جل بتحقیق که قبول کردم توبه تو را و روی آوردم برضا و خوشنودی بتو و برگردانیدم
در این زمان نعمتهای مرا بسوی تو و برگردانیدم تو را بسوی مرتبه تو از کرامتهای من و وافر ساختم بهره تو را از
رحمتهای من پس اینست از کلمات که آدم از خدا فرا گرفت قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا یعنی گفتیم ما که فرود آئید
ای آدم و حوا و مار و ابلیس از بهشت همه با هم در ابتدا امر شد که فرود آیند و دوباره امر شد که مجموع باهم فرود
آیند بی تقدیم و تاخیر یکدیگر فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی
پس اگر بیاید شما را از نزد من بیانی و شرعی پس هر کس که متابعت کند آن بیان و شرع را پس هیچ ترسی نباشد بر ایشان
و نه ایشان اندوهگین شوند در وقتیکه بترسند و اندوهناک شوند مخالفان وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی و آنانکه کافر شدند و دروغ دانستند آیات و دلایل ما را ایشانند ملازم
دوزخ ایشانند در دوزخ جاویدان مرویست از حضرت صادق ع که آدم فرود آمد بصفا و حوا بر مروه پس مکث کرد
آدم چهل صباح سجده کنان گریه میکرد بر گناه خود و فراق خود از بهشت پس فرود آمد بر آدم جبرئیل و گفت یا آدم
آیا نیافرید تو را خدای تعالی بدست خود و ندمید در تو روح خود و امر نکرد بسجده ملائکه از برای تو گفت آدم بلی
گفت جبرئیل که امر کرد تو را که نخوری از این درخت پس چرا نافرمانی او کردی گفت آدم که ای جبرئیل سوگند یاد کرد ابلیس بخدا
که او خیرخواه منست و گمان نداشتم که احدی سوگند یاد کند بخدای عز و جل بدروغ پس گفت جبرئیل ای آدم توبه بکن
بسوی خدای تعالی و مرویست از آنحضرت که گفت سوال کرد موسی پروردگار خود را که جمع کند میان او و آدم پس جمع ساخت

پس گفت موسی که ای پدر من آیا نیافرید تو را خدا بدست خود و دمید در تو از روح خود و امر کرد و سجده نمودند ملائکه از برای تو
و امر کرد تو را اینکه نخوری از این درخت پس چرا نافرمانی کردی گفت آدم که ای موسی بچند یافتی خطیئه مرا پیش از آفریدن من که گناه کردم در
تورات گفت موسی بسی هزار سال گفت آدم که آن بود سبب جمیع من گفت حضرت صادق ع پس غلبه کرد آدم موسی را و مرویست از
حضرت صادق ع که خدای تعالی گفت با آدم و حوا که نزدیک مشوید این درخت را و اشاره کرد از برای ایشان بدرخت گندم و نگفت ایشان
که مخورید از این درخت و نه از آنچه از جنس این باشد پس نزدیک نکردند بآن درخت را و نخوردند از آن مگر از درخت دیگر که از جنس آن درخت
در هنگامیکه وسوسه کرد شیطان بسوی ایشان پس گفت حضرت ع که بود آن گناه از آدم پیش از پیغمبری و نبود آن گناه
کبیره که مستحق خواهد دوزخ باشد بسبب آن و نبود مگر از صغایر موهوبه که جایز است بر پیغمبران پیش از نزول وحی بر ایشان
پس چون برگزید او را خدای تعالی و گردانید او را پیغمبر بود معصوم که نکرد گناه کبیره و نه صغیره و در روایتی دیگر است
که خدای تعالی آفرید آدم را که حجت باشد در زمین او و خلیفه باشد در بلاد او و نیافرید او را از برای بهشت و بود
گناه آدم در بهشت نه در زمین تا آنکه تمام شود مقادیر امر خدای تعالی پس در وقتیکه فرود آورد او را بزمین و
گردانید او را خلیفه و حجت نگاه داشت او را از گناه و مرویست از حضرت باقر ع که بود عمر آدم از روزیکه آفرید
او را خدای تعالی تا روزیکه قبض روح او کرد نهصد و سی سال و دفن شد در مکه و دمید روح را در او در روز
جمعه بعد از زوال پس آفرید زوجه او را از پایین اضلاع او و جا داد او را در بهشت خود در آن روز پس قرار
نگرفت در آن مگر شش ساعت از آن روز تا اینکه نافرمانی کرد خدا را پس بیرون کرد خدا هر دو را از بهشت بعد
غروب آفتاب و شب نگردید در بهشت بقیه سوره اعراف وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا
وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی و گفتیم ما که ای آدم قرار ده و آرام گیر تو و زن تو در بهشت پس بخورید
از هر جا که خواهید و نزدیک مشوید باین درخت تا اینکه باشید از ستمکاران فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا
مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ یعنی پس وسوسه کرد
حرف پنهانی گفت از برای هر دو شیطان تا آنکه آشکار کند از آنچه پنهان بود از ایشان از عورتهای ایشان و گفت
منع نکرد شما را پروردگار شما از خوردن این درخت مگر برای اینکه خواست اینکه باشید شما دو ملک یا اینکه باشید
از آنانکه باشند جاودان در بهشت وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا
سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی و سوگند خورد شیطان با ایشان که بدرستی من شما را باشم هر آینه از نصیحت کنندگان
و مخلصان پس فرو برد ایشان را بفریب او پس چون چشیدند آن درخت را پدید آمد از برای ایشان عورتهای
ایشان و در ایستادند که میچسبانیدند بر خود برگی از برگهای درخت بهشت که انجیر بود و ندا داد ایشان را پروردگار
ایشان که آیا نهی نکردم شما را از این درخت و نگفتم شما را که شیطان مر شما راست دشمنی هویدا و مرویست از حضرت
صادق ع که در وقتیکه آدم خورد از این درخت بخاطر او رسید که خدای تعالی نهی کرده بود از آن پس پشیمان شد پس رفت که

دور شود از آن درخت پس کرد شاده درخت سر او را میکشید بسوی خود و گفت چرا قرار نکردی پیش از اکه خوردی از من
دهم مرویست از حضرت که عورتهای ایشان پیش از خوردن از آن درخت آشکار نبود از برای ایشان و در اندرون ایشان
بود بعد از آنکه خوردند آشکار گشت از حضرت امام حسن مجتبی مرویست که گروهی از یهود آمدند بحضرت رسول خدا صلعم
پس پرسید بزرگ از او مسایل چند و از آن مسایل این بود که خبر ده مرا که خدا از چه سبب فرض کرد پنج نماز در پنج وقت
ولادت فرمود در ساعتهای شب و روز گفت اما نماز عصر پس آن ساعتی است که خورد در آن ساعت آدم از آن درخت پس بیرون
کرد او را خدا تعالی از بهشت پس امر کرد خدا با ولاد او تا باین نماز تا روز قیامت و اختیار کرد او را از برای امت من که آن از دوست
ترین نمازها است نزد خدا تعالی و وصیت کرد مرا که محافظت کنم او را در میان نمازها و اما نماز مغرب پس آن ساعتی است
که خدا تعالی توبه آدم را قبول نمود و بود در میان آنوقت که خورد از آن درخت و در میان آن وقت که توبه او را قبول
کرد سیصد سال از روزهای دنیا و در روزهای آخرت هر روزی مثل هزار سال است از وقت نماز عصر تا عشا
پس نماز کرد آدم سه رکعت یک رکعت از برای گناه خود و یک رکعت از برای گناه حوا و یک رکعت از برای توبه خود پس فرض نمود
این سه رکعت را واجب کرده بر امت من پس گفت آن سایل که خبر ده مرا که بچه سبب شسته میشود این چهار عضو و حال
آنکه پاکیزه ترین مواضع باشد در بدن گفت پیغمبر که چون وسوسه کرد شیطان با آدم و نزدیک شد آدم بان درخت
چون نگاه کرد بسوی آن رفت بسوی او و چون برخواست و دراز شد و آن اول پایی بود که روانه شد بسوی گناه
پس گرفت آن بدست خود از آنچه بر درخت بود پس خورد از آن پس پرواز کرد زیورها و حلها از بدنش
پس گذاشت دست خود را بر مغز سر خود و گریست پس چون حق تعالی توبه او را قبول کرد واجب کرد بر او و بر اولاد
وضو کردن بر این اعضای چهارگانه را و امر کرد آنکه بشوید او را روی خود بجهت نگاه کردن بان درخت و امر کرد بشستن دستها
تا مرفقها چون شاد کرد از آن درخت و امر کرد مسح کردن هر دو پاها چون رفت بسوی گناه پس گفت آن سایل که خبر
ده مرا از چه سبب واجب ساخت خدا تعالی بر امت تو در سی روز روزه و واجب کرد این بر سایر امتها
بیشتر از این گفت پیغمبر که چون آدم خورد از آن درخت باقی ماند در شکم او سی روز پس خدا تعالی واجب ساخت
بر فرزندان او سی روز گرسنگی و تشنگی و آنچه میخورند در شب تفضل است از خدا بر ایشان و هم چنین واجب بود
بر آدم پس واجب کرده اند خدا تعالی بر امت من از این پس خواند رسول خدا صلعم این آیه را کتب علیکم الصیام کما کتب
علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات یعنی واجب شده است بر شما روزه چنانچه واجب بود بر
کسانیکه پیش از شما بودند از جهت اراده بودن شما از پرهیزکاران پرسیده شد از حضرت صادق که چگونه کرده
میراث ایشان از برای مرد که نصیب دو مونث پس گفت از جهت آنکه دانه‌ای گندم که خوردند آدم و حوا در بهشت
بود هیجده دانه خورد آدم از آن دوازده دانه و خورد حوا از آن شش دانه پس از این جهت کرده میراث ایشان از برای مرد
مثل نصیب دو مونث قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین یعنی گفتند آدم و حوا
بار خدایا ما ستم کردیم بر نفسهای خود و اگر تو نیامرزی ما را و رحم نکنی ما را هر آینه باشیم ما از زیان کاران

شرح چون نگرگاه یافت ... تمام کرد بمسح کردن

قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین یعنی گفت خدا تعالی فرود آیید از بهشت بعضی از شما بعضی
دیگر را دشمن خواهید بود و از برای شما است در زمین قرار گاهی و بهره بردن تا هنگام مرگ قال فیها تحیون وفیها تموتون
ومنها تخرجون یعنی گفت خدا تعالی که در زمین خواهید زیست و در آن خواهید مرد و از آنجا بیرون خواهند آورد شما را از آن
برای جزا سورۂ طٰه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما یعنی بتحقیق که امر فرمودیم آدم را باجتناب از خوردن
میوه از آن درخت پیش از این پس فراموش کرد و نیافتیم از برای او عزمی یعنی محافظت امر و تصمیم رای و بنا بر اخبار بسیار که مرویست از
حضرت امام محمد باقر که خدا تعالی عهد خواست بسوی آدم که نزدیک نکند بان درخت پس چون هنگام بکار رسید و فرق کرده بود در علم خدا
اینکه بخورد از آن درخت فراموش کرد پس خورد از آن و بعضی مرویست از حضرت در تفسیر این آیه که گفت خدا تعالی با آدم در بهشت
او که نزدیک نکنید ان درخت را یعنی نخورید از آن درخت پس گفتند انشاء الله بود که ما از زیان کاران خواهیم شد و نفرمودند خورد
از آن و نگفتند انشاء الله در گفتن آن پس واگذاشت خدا تعالی ایشان را در آن بسوی نفسهای ایشان و بسوی خطاء ایشان
و نیز مرویست از یکی از دو امام صادق که پرسیدند کسی که چگونه مواخذه کرد خدا آدم را بر فراموشی پس گفتند که آدم فراموش
نکرد و چگونه فراموش کرده باشد و حال آنکه در خاطر داشت و میگفت شیطان باو که نهی کرده است شما را پروردگار شما از این درخت مگر آنکه شما باشید
دو ملک و یا باشید شما از جاودانان در بهشت و ترجمه میکنیم که شاید فراموش شده بر نهی باشد بحقیقت که ظاهرا و باطنا حضرت
نباشد و فراموش نشده اصل نهی باشد بالکه مهدی فراموش شده باشد فضیلت بنحو و هم اولاد معصومین
باشند و مراد از فراموشی ترک باشد چنانچه بعضی اخبار بر آن دلالت دارد و مرویست از حضرت صادق که گفت در قول
خدا تعالی که بتحقیق عهد خواستیم از آدم از پیش کلماتی چند را در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از ذریه
اولاد ایشان پس فراموش کرد گفت حضرت بسوگند بخدا که این چنین نازل شده بر محمد و نیز از حضرت صادق
مرویست که گفت عهد خواست بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد از او پس ترک کرد آدم و نبود از برای او عزمی در شان
ایشان که ایشان افضلان باشند و از برای این سبب نامیده شدند پیغمبران اولوالعزم از جهت آنکه خدا تعالی عهد خواست در حق
ایشان در شان محمد و اوصیای بعد از او و در شان مهدی و طریقه او پس ثابت شد عزم ایشان بر اینکه از هم جدا نیست و باقرار
بان و بعضی مرویست از حضرت در حدیثی که گفت که گرفت خدا تعالی میثاق بر اولوالعزم که من پروردگار شما ام
محمد رسول من است و علی امیر مومنان و اوصیای او بعد از او والیان امر من باشند و خزانه داران علم من باشند
و مهدی که مهدی آخر زمان نصرت میدهم باو دین خود را و ظاهر میکنم باو دولتم را و انتقام میکشم باو از دشمنانم
و عبادت کرده میشوم باو از روی طوع و اکراه گفتند اقرار کردیم ای پروردگار ما و شهادت میدهیم و آدم انکار
نکرد و اقرار نکرد پس ثابت گردید عزم در ان پنج و در شان مهدی آخر زمان و نبود از برای آدم ثبات
عزمی بر اقرار باو و اینست قول خدا تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما و گفته که آدم پس ترک کرد
واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک ولزوجک فلا یخرجنکما
من الجنة فتشقی ان لک الا تجوع فیها ولا تعری وانک لا تظمؤ فیها ولا تضحی یعنی یاد کن آنوقت را که

تا ملائکه را که سجده کرامت بود از برای آدم پس سجده کردند مگر ابلیس که امتناع نمود پس گفتیم ما که ای آدم بدرستی که
این دشمن است مر تو را و مر زن تو را پس بیرون نکند شما را از بهشت که مشقت بکشی و رنج ببری از برای معیشت بدرستی که
مر تو راست که گرسنه نشوی در بهشت و برهنه نشوی و بدرستی که تشنه نمانی در آن و نرسد بتو حرارت آفتاب فوسوس
الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد وملک لا یبلی یعنی پس مکر و حیله کرد به بهانه بسوی ایشان
شیطان و گفت ای آدم آیا راه نمایم تو را به درخت جاودانی و به پادشاهی که زایل نشود فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما
وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة وعصی آدم ربه فغوی یعنی پس خوردند از آن درخت پس ظاهر شد مر ایشان را
عورت ایشان و در ایستادند که می‌چسبانیدند بر خود شان از برگهای درخت بهشت و نافرمانی نمود آدم پروردگار
پس از جاده صواب انحراف نمود ثم اجتباه ربه فتاب علیه وهدی قال اهبطا منها جمیعا بعضکم لبعض عدو فاما
یاتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی یعنی پس برگزید او را و از برگزید که امت پروردگار او پس توبه
او را پذیرفت و او را توفیق داد به محافظت شرایط عصمت گفت خدای تعالی فرود آیید از بهشت همه بعضی از شما مر بعضی را
دشمن باشید پس اگر بیاید بشما از من راه نمونی پس هر که متابعت کند شریعت مرا گمراه نشود از راه راست و بدبخت
نشود و بال ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت
بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه
ولعذاب الآخرة اشد وابقی یعنی و هر که اعراض کند از قرآن و شریعت من پس بتحقیق که مر او راست زندگانی بی برکت
تنگ و محشور سازیم او را روز قیامت نابینا گوید پروردگارا چرا محشور ساختی مرا نابینا و بدرستی که من بودم
بینا گوید خدای تعالی هم چنانکه آمد تو را آیتهای ما پس ترک کردی عمل بآن را هم چنین امروز ترک کرده میشوی و
گذاشته میشوی بر این نابینائی و هم چنین پاداش میدهیم هر که را که از حد تجاوز کند و ایمان نیاورد به آیتهای پروردگار
خود و هر آینه عذاب آن جهان سخت تر و پاینده تر باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که
سوگند بخدا که این آیه در باره مخالفان ناصبی ما است گفتند باو که ما میبینیم ایشان را در روزگار دراز در حیات
معیشت تا اینکه بمیرند گفت سوگند بخدا که آن در ایام رجعت است که سرگین آدمی میخورند و بسند از آن حضرت
از قول خدا که هر که اعراض کند از ذکر من گفت یعنی ولایت امیرالمؤمنین ع گفتم کور چشم در آخرت که روح ایشان در دنیا از
ولایت امیرالمؤمنین ع و او محشور باشد در قیامت میگوید چرا مرا محشور کردی کور گفت آیات ائمه ع باشند فراموش کردی
یعنی ترک کردی و واگذاشتی و هم چنین واگذاشته میشوی امروز در آتش چنانچه واگذاشتی ائمه را پس اطاعت
نکردی امر ایشان را و گوش نکردی قول ایشان را و در حدیث دیگر رسیده از او ع از کسی که حج نکرده بود و هر که در آن
برای او بود مال پس گفت که او از کسی است که گفته است خدای تعالی که محشور میسازیم او را در روز قیامت نابینا
کسی گفت سبحان الله نابینا پس گفت که کور کرد او را خدا از راه خیر و بهشت و در حدیث از حضرت صادق علیه السلم
که هر که انکار کند یعنی شریک سازد بولایت امیرالمؤمنین ع غیر او را ایمان نیاورده بآیات پروردگار خود یعنی ترک کند

ائمه علیهم السلم را از روی عناد و دشمنی و متابعت نکند آثار ایشان را و دوست ندارد ایشان را **بیان خلق حوا سوره نساء**
یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء یعنی ای مردمان بترسید
از پروردگار شما آنکه بیافرید شما را از تن یگانه یعنی آدم و آفرید از آن جفت او را و پراکنده کرد از ایشان مردان بسیار
بسیار و زنان بسیار و در حدیث از حضرت امیرالمؤمنین ع که گفت آفریده شد حوا از دنده کوچک پهلوی آدم و کرد بجای آن خدای تعالی
بدل آن گوشتی را و در حدیث که خلق شد حوا از پهلوی آدم و حال آنکه آدم در خواب بود و در حدیث از حضرت صادق ع که بدرستیکه
خدای تعالی آفرید آدم را از آب و گل پس همت پسران آدم در آب و گل است و آفرید حوا را از آدم پس همت زنان در مردان باشد
پس محافظت نمایند زنان را در خانها و در حدیث از آن حضرت که پرسیدند از او از خلقت حوا و گفتند که مردم میگویند در بیشتر جاها
میگویند که خدای تعالی خلق کرد حوا را از دنده کوتاه چپ آدم گفت آن حضرت که منزه است خدای تعالی و بلند است از آنچه میگویند که
میگوید کسی که میگوید این سخن را که خدای تبارک و تعالی نبود از برای او قدرت و توانائی که خلق کند از برای آدم جفت او را که
از غیر دنده او و آنگاه از برای گوینده سخن از اهل سرزنش راهی بسوی سخن که بگوید که آدم بود که جماع میکرد بعضی از او
با بعضی هرگاه حوا از دنده او باشد چه چیز است از برای اینکه حکم کند خدا در میان ما و ایشان پس گفت آن حضرت بدرستیکه
خدای تبارک و تعالی چون که خلق کرد آدم را از گل و امر کرد ملائکه را پس سجده کردند از برای او غلبه کرد بر او خواب پس
آفرید از برای او حوا را پس قرار داد او را در جای گودالی که در میان دو ران او بود از برای اینکه باشند زنان تابع مردان
پس حوا حرکت کرد پس آدم بیدار شد از حرکت او پس چون بیدار شد ندا رسید که دور شو از او پس چون نگاه
کرد آدم بسوی حوا دید خلقی نیکو مانند صورت او مگر اینکه او انثی است پس گفت آدم با او که چه کسی تو گفت حوا مخلوقی
که خلق کرده خدا مرا چنانچه میبینی پس گفت آدم در نزد آن که ای پروردگار کار چه کس است این مخلوق نیکو که مانوس است
نزدیکی او و نگاه باو پس گفت خدای تعالی ای آدم این کنیز من حوا است آیا تو دوست میداری اینکه باشد با تو و مونس تو باشد
و سخن بگوید با تو و فرمان برد امر تو را پس گفت آدم ای پروردگار کار من و لکن بر من لازم است شکر و حمد تو ما
دامی که باقی باشم پس گفت خدای تعالی که پس خواستگاری کن او را از من زیرا که کنیز من است و سزاوار است مر تو را جفتی او
برای شهوت و درانداخت بر آدم شهوت را و در پیش تعلیم کرده بود باو شناسائی هر چیز را پس گفت ای پروردگار پس
بدرستی که خواستگاری میکنم او را از تو پس چه باشد رضای تو از آن گفت پس خدای تعالی رضای من این است که تعلیم کنی باو
علامات دین مرا پس گفت آدم که مر تو راست بر من این اگر خواهی تو او را از برای من پس گفت خدای تعالی که بتحقیق که خواستم
او را بتو بدرستیکه تزویج کردم تو را با او پس ضم کن او را بخود پس گفت آدم با او که نزدیک شو بمن و بیا بسوی من پس گفت
حوا با او که نه بلکه تو بیا بسوی من پس امر کرد خدای تعالی آدم را که برخیزد برود بسوی او پس اگر نبود آن
هر آینه زنان از جای خود بروند تا اینکه خواستگاری از برای خود بر ایشان کنند و در حدیث از حضرت صادق ع
که پرسیدند از او از چه چیز خلق کرد خدای تعالی حوا را پس گفت آن حضرت چه چیز میگویند این خلق گفت سائل میگویند که
خدا خلق کرد او را از دنده ای از دندهای آدم پس گفت آن حضرت دروغ گفتند آیا عاجز بود خدا از اینکه خلق کند او را

از خرزه بینی او کفتم از چه چیز خلق کرد پس کفت حضرت خبر داده است مرا پدرم از پدران خود که کفت رسول خدا
که حق تعالی یک قبضه برداشت از کل بس مخلوط ساخت از یمین است خود و هر دو دست او راست است پس
خلق کرد از آن آدم را و زیاد آمد پاره از آن کل پس خلق کرد از آن حوا را و نیز از او مرویست که خلق کرد خدا تعالی آدم را
از کل و از زیادتی و بقیه او خلق کرد حوا را و در روایتی است که خلق کرد از باطن او و از پهلوی چپ او و از جهت که
زیاد آمد از دنده چپ او و مذکور است در تفسیر و اما قول خدا تعالی و خلق منها زوجها و حدیثی که مرویست که حوا خلق
شد از دنده چپ آدم صحیح است و معنای آن آنست که از طینتی که زیاد آمد از دنده چپ او پس از آنجهت است که دیده
دندهای چپ مردم کمتر از دندهای زنان یک دنده در بیان کیفیت به هم رسیدن نسل از آدم و حوا مرویست که از حضرت صادق پرسیدند
که چگونه بود ابتداء به هم رسیدن نسل از آدم و ابتداء نسل از اولاد آدم به درستی که نزد ما کروهی هستند که میکویند
خدا وحی کرد به آدم که تزویج کند دختران خود را به پسران خود و اصل این خلق همه از برادران و خواهران اند پس کفت علیه السلام
که حق تعالی بلند مرتبه تر است از اینکه چنین چیزی از او صادر شود و میکوید کسی که این را میکوید که خدا اصل برکزیدکان خلق خود را
و دوستان و پیغمبران خود و مومنان و مسلمانان را از حرام قرار داده است و قدرت نداشت که ایشان را از حلال بیافریند
و حال آنکه پیمان ایشان را از حلال و طاهر طیب کرفته است سوکند بخدا که خبر به من رسیده است که بعضی از چهارپایان خواهر خود را
نشناخت و بر او جست پس چون معلومش شد که خواهرش بوده است ذکر خود را بدندان کند و برید و دیکری مادر خود را
نشناخت و چنین کاری کرد و بعد از آن چنین خود را هلاک کرد پس چکونه انسان انسی شود باین عمل و او را ادبی باشد با
مرتبه انسانیت و فضل و علمش و لیکن کروهی از این خلق که می بینید ترک کرده اند اهل خانه های پیغمبران خود را و از جایی
چند علم را اخذ میکنند که مامور نشده اند از جانب خدا که از آنجا اخذ نمایند پس چنین جاهل و کمراه کردیده اند
و نمیدانند که کیفیت ابتدای خلق را و اینکه بعد از این حادث میشود و او به ایشان چه اقامه نماید از اینکه اختلاف کرده اند
در این بعضی از اهل حجاز و بعضی از اهل عراق که خوشتر است که حکم آن که جاری شده بر لوح محفوظ با آنچه خواهد بود تا روز
قیامت پیش از آنکه آدم را خلق کند به دو هزار سال و در کتابهای خدا همه داخل است آنچه قلم در آن جاری شده و در همه
کتابهای خدا حرام بودن خواهران بر برادران هست و اینک ما می بینیم این کتابهای چهارکانه را که در میان عالم مشهور است
یعنی توریت و انجیل و زبور و قرآن حق تعالی اینها را از لوح محفوظ بر پیغمبران فرستاده است و در هیچیک از اینها حلال
بودن اینها نیست و نیز خواستم که آنرا میکویند مکر اینکه قوت دهند حجت کبر از آنچه باعث است بر این که شما خدا
بکند ایشان را پس کفت که حضرت آدم برای او متولد شد هفتاد شکم در هر شکم پسری و دختری تا اینکه کشته شد
هابیل پس چون قابیل کشت هابیل را جزع کرد آدم بر هابیل جزعی که او را قطع کرد از مقاربت با زنان پانصد سال
نتوانست که با حوا مقاربت نماید پس بعد از آن ملالتی که از جزع او داشت کم شد با حوا نزدیکی کرد و حق تعالی شیث را به او
بخشید به تنهائی بی توامی و نام شیث هبة الله بود و او اول وصی بود از آدمیان در زمین که وصیت به سوی او
کردند پس بعد از شیث یافث متولد شد به تنهائی و بی توامی پس چون هر دو بالغ شدند و خدا خواست که نسل

بسیار شود چنانچه می بینید و آنکه بوده باشد آنچه قلم به آن جاری شده است از حرام بودن آنچه را که حرام کرده است خدا از خواهران
بر برادران فرستاد خدا تعالی بعد از عصر روز پنجشنبه حوریه را از بهشت که نامش برکه بود و امر کرد خدا آدم را که او را به شیث
تزویج کند پس تزویج کرد آدم او را به شیث پس بعد از عصر روز دیگر حوریه را از بهشت نازل شد که نامش منزله بود خدا امر کرد آدم را
که او را به یافث تزویج نماید و آدم چنین کرد پس برای شیث پسری به هم رسید و برای یافث دختری به هم رسید و چون هر دو
بالغ شدند حق تعالی امر کرد آدم را که دختر یافث را به پسر شیث تزویج نماید و چنین کرد آدم پس متولد شدند برکزیدکان از
پیغمبران و مرسلان از نسل ایشان و معاذ الله که چنین باشد که ایشان میکویند که از خواهران و برادران به هم رسیده اند
و مرویست از آن حضرت که کفته شد مرا در اکر مردمان کمان میکنند که آدم تزویج کرد دختر خود را به پسر خود پس کفت آن حضرت
که مردمان چنان میکویند و لکن آیا تو نداستی که رسول خدا کفته است که اکر من میدانستم که آدم تزویج کرد دختر خود را به پسر خود هر آینه
تزویج میکردم زینب را به قاسم و نمیکردم که رسول خدا تزویج از دین آدم و مرویست از حضرت باقر که مذکور شد ابو لطول مجوس
ایکه ایشان میکویند نکاح ما مثل نکاح اولاد آدم است و ایشان محاجه میکنند با ما باین پس کفت حضرت که اما شما احتجاج
میکنید با ایشان باینکه چون بالغ شد هبة الله کفت آدم ای پروردکار من تزویج کن هبة الله را پس فرستاد خدا تعالی
از برای او حوریه پس چون بالغ شد فرزندان هبة الله کفت ای پروردکار من تزویج کن فرزندان هبة الله را پس وحی رسید
به آدم که خواستکاری کند از مردی از جن مومن و مسلم چهار دختر او را برای فرزندان هبة الله پس تزویج کرد ایشان را
پس آنچه که باشد از جمال و عقل پس از جانب حوریه و نیکویی باشد و آنچه که باشد از سفاهت یا تندی پس از جن باشد
و در حدیث دیکر مرویست از آن حضرت که کفت به درستی که آدم را ایام شد از برای او چهار ذکر پس فرستاد از برای
خدا تعالی پسری او چهار نفر از حور العین پس تزویج کرد هر یک از ایشان را به یکی پس فرزندان او ورزیدند پس آسمان برد
خدا از حوریها را و تزویج کرد این چهار نفر را به چهار نفر از جن پس حاصل شد نسل در ایشان پس آنچه باشد از عقل
پس از جانب آدم باشد و آنچه باشد از جمال پس از جانب حور العین باشد و آنچه باشد از قبح منظر یا بدی خلق پس
از جن باشد و مرویست از حضرت امام رضا که حوا حامله شد به هابیل و خواهر او در یک شکم پس حامله شد در شکم دوم
به قابیل و خواهر او پس تزویج کرد هابیل به خواهر قابیل بود و تزویج کرد قابیل به خواهر هابیل بود پس حادث
شد تحریم بعد از آن در بیان قصهٔ قابیل و هابیل و غیر ایشان از اولاد حضرت ابو البشر ... وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ
آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ
بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ
فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ یعنی بخوان ای محمد بر ایشان که حاسدان تو اند خبر دو پسر آدم هابیل و قابیل را
به راستی چون نزدیک کردند آنچه را که بحق تعالی نزدیک شوند به آن از قربانی پس قبول کرده شد از یکی از آن که
هابیل باشد و قبول کرده نشد از دیکری که قابیل باشد کفت قابیل هر آینه میکشم ترا کفت هابیل که جز این نیست که قبول میکند
خدا تعالی از پرهیزکاران هر آینه اکر بکشائی بسوی من دست خود را تا بکشی مرا من نیستم که کشاینده دستم را بسوی تو تا بکشم ترا

در اینکه آدم دختران خود را به پسران خود تزویج کرد ... (marginal note, partly illegible)

بدرستی که من میترسم از خدا پروردگار عالمیان بدرستیکه من میخواهم که باز گردی بعقوبت گناه کشتن من بگناه من و گناه
خود پس باشی تو از اصحاب دوزخ و اینست جزای ستمکاران کفته اند که عوض خود بالذات آنست که باشد گناه از برای او نه از برای
باشد از برای پدر او و در حدیث از حضرت باقر منقول است که هر کس بکشد مؤمنی را ثابت کرداند حق تعالی بر کشنده او جمیع گناهان
او را و بری میشود کشته شده از آن و آنست قول خدا که انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار فطوعت
له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین یعنی پس آسان کردانید از برای او نفس او کشتن برادر او را
پس کشت او را پس کردید از زیانکاران در دین و دنیا زیرا که بود در بقیه عمر خود مطرود و محزون و پشیمان و در حدیث از
حضرت باقر که حوا زن آدم بود که میزائید در هر شکمی پسری و دختری پس زائید در شکم اول قابیل را و بعضی گفته اند
قابیل و خواهر همزاد او اقلیما دختر آدم را و در شکم دویم هابیل و خواهر همزاد او لیوذا را پس چون همه بالغ شدند
امر کرد خدا تعالی آدم را که نکاح کند قابیل خواهر هابیل را و هابیل خواهر قابیل را پس راضی شد هابیل و ابا کرد قابیل
از جهت آنکه خواهر او بود نیکوتر و گفت خدا امر نکرده است باین نکاح و لکن این از رای تو است پس امر کرد آدم ایشان را
آنکه قربانی کنند که قبول کرده شود پس هر دو راضی شدند باین پس قصد کرد هابیل و بود صاحب گله پس گرفت از
بهترین گوسفندان خود [illegible] و قابیل صاحب زراعت بود پس گرفت از بدترین زراعت خود پس بالای کوه شدند
بکوه پس گذاشتند قربانی را بر کوه پس آمد آتش پس خورد قربانی هابیل را و گذاشت قربانی قابیل را و غایب بود
آدم [illegible] بود بمکه تا زیارت کند خانه را با امر پروردگار پس گفت قابیل که من زندگانی نکنم در دنیا
و حال آنکه قربانی تو قبول شود و قربانی من قبول نشود و تو خواهی خواهر نیکوی مرا بگیری و من بگیرم خواهر زشت تو را
پس گفت هابیل آنچه در جواب که خدا در قرآن حکایت کرده است پس قابیل خشم کرد و سر او را بسنگ کوفت و او را بکشت در روایت
دیگر گفته است حضرت صادق که مردمان گمان میکنند که قابیل نکشت هابیل را مگر آنکه غیرت داشت برای خواهر خود پس گفت
میگوئی تو این سخن را [illegible] روایت کرده اند نزد پیغمبر خدا آدم پس گفته شد که چرا کشت قابیل هابیل را
پس گفت علیه السلام از جهت وصیت پس گفت بدرستی که خدا تعالی وحی کرد بآدم آنکه بسپارد وصیت را و اسم اعظم
خدا را بر هابیل و بود قابیل بزرگتر پس رسید این سخن بقابیل پس در خشم شد و گفت که من سزاوارترم بکرامت
و وصیت پس امر کرد آدم ایشان را آنکه قربانی کنند بوحی خدا پس کردند پس قبول کرد خدا قربانی هابیل را پس حسد برد
باو قابیل و کشت او را و در روایتی که حضرت باقر گفت بود قربانی هر گاه قبول میشد میخورد آنرا آتش پس قصد
کرد قابیل که بنا کند از برای آتش خانه را و او اول کسی بود که بنا کرد از برای آتش خانه ها و گفت عبادت کنم
این آتش را تا آنکه قبول کند قربانی مرا پس دشمن خدا شیطان گفت بقابیل که بتحقیق قبول شد قربانی هابیل
و قبول نشد قربانی تو پس اگر تو واگذاری او را حاصل میشود از برای او فرزندان که فخر کنند بر فرزندان تو [illegible]
پس کشت او را قابیل پس چون برگشت بسوی آدم گفت با او ای قابیل کجاست هابیل پس گفت قابیل ندانم تو نفرستاده
مرا که چوپان او باشم پس رفت آدم و یافت هابیل را کشته شده پس گفت آدم که لعنت میکنم زمین چنانچه قبول

کرد

کرد خون هابیل را پس گریست آدم بر هابیل چهل شبانه روز فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة
اخیه قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوءة اخی فاصبح من النادمین یعنی پس فرستاد
خدا تعالی کلاغی را در حالتی که خاک می کاوید در زمین تا آنکه بنماید او را که چگونه بپوشاند عورت و جیفه
برادر خود را گفت قابیل ای وای بر من آیا عاجزم که باشم مانند این کلاغ تا آنکه بپوشانم عورت و جیفه برادر خود را
پس گردید از پشیمانان نه از اخلاص بلکه بسبب تعبی که از تحمل جثه برادر او رسید و در حدیث از حضرت سجاد که گفت
که ندانست قابیل که چگونه بکشد هابیل را تا آنکه آمد ابلیس پس تعلیم کرد باو و گفت که بگذار سر او را میان دو سنگ
پس بکوب آنرا پس چون کشت او را ندانست که چه کند او را پس آمدند دو کلاغ پس کشت یکی یکی را پس گود کرد
کرد و پنهان نمود در زمین آن کلاغ جثه را و دفن کرد در آن کشته خود را گفت قابیل ای وای بر من پس کند گودالی و دفن
کرد او را در آن پس گردید سنت که دفن کنند مرده ها را پس برگشت قابیل بسوی پدر خود پس ندید آدم با او هابیل را
پس گفت آدم که در کجا واگذاشتی پسر مرا گفت قابیل آیا فرستاده بودی تو مرا که شبان او باشم پس گفت باو آدم
تا مکان قربانی واقع شد [illegible] بود قابیل پس چون رسید بمکان قربانی آشکار شد از برای او کشتن
هابیل پس لعن کرد آدم زمینی را که قبول کرده بود خون هابیل را پس مامور شد آدم آنکه لعن کند قابیل را
و ندا رسید بقابیل از آسمان که ملعون شدی چنانکه کشتی برادر خود را و از این جهت است که نمی خورد زمین خون را
پس برگشت و گریست آدم بر هابیل چهل شبانه روز پس چون جزع کرد بر او شکایت کرد از آن بخدا پس وحی کرد خدا
بآدم ای آدم بدرستی که من می بخشم بتو پسری که باشد جانشین از هابیل پس زائید حوا پسری پاک مبارک پس چون شد
روز هفتم وحی کرد خدا باو که ای آدم هبه و بخشش من است بتو پس نام بگذار او را هبة الله پس نام گذاشت او را
آدم هبة الله و در حدیث از حضرت صادق که گفت قابیل هابیل را و ندانست چه کند با او
قصد کردند درندگان پس برداشت او را در پشت خود تا آنکه گندید و جمع شدند بر او مرغان و درندگان
منتظر بودند که کی بیندازد او را تا بخورند پس فرستاد خدا دو کلاغ را که با هم کوشش کردند پس کشت یکی دیگری را
خود را پس کند گودی بچنگال خود و پاهای خود از برای آنکه بیندازد در آن گودال و پنهان کرد بچنگال و قابیل
نگاه میکرد باو پس دفن کرد برادر خود را و در حدیث از حضرت باقر که قابیل پسر آدم آویخته است بشاخهای
در بین آفتاب دور میکند هر جا که دور میکند آفتاب در زمستان و تابستان تا روز قیامت پس چون
روز قیامت شود بکشد او را خدا در آتش و در روایت که پرسیدند از آنحضرت که چه باشد حال پسر آدم قابیل آیا
از اهل دوزخ است پس گفت آنحضرت سبحان الله خدا عادل تر است از آنکه جمع کند برای او عقوبت دنیا و عقوبت آخرت
و در روایت که گفت شخصی با امام محمد باقر که جمعی از مردم [illegible] هلاک شدند ثلث مردمان گفت حضرت که نه
کرده [illegible] یک ربع مردمان [illegible] روز کشتن هابیل بود که بودند مردمان چهار کس قابیل و هابیل
و آدم و حوا پس هلاک کند ربع ایشان را پس گفت [illegible] که کدام یک بود

بلی مردمان کشته باکند شد گفته نبوده هیچ یک از ایشان ازاینها و نسل بلکه بعد مردمان شیث پسر آدم بوده مترجم گوید که با
مراد مردمان موجود در این زمان باشد تا منافی نباشد با خبری که اولاد قابیل از نسل پیغمبران باشد یا آنکه اولاد او منقرض
شده باشند چنانچه در کتاب کامل مذکور است که منقرض شدند اولاد قابیل و اولاد آدم هم بجهول است نسب ایشان و منقطع شد
نسل ایشان مگر آنچه ماند از شیث پس از شیث باشد نسل و انساب مردم امروز همه بسوی او است بدرستی پدر ایشان آدم و در روایت
که کسی نقل کرده در حدیث علی بن الحسین در مسجد الحرام که طاوس نام گفته است که او اجرخیز که به نیت خون هابیل
چون که کشت او را او در آن وقت کشته بیع مردمان را پس گفت زین العابدین حضرت چنانچه او گفته بدرستی که او اجرخیز
کو ربع بن حوا بود در وقتی که جمع ربع بودند و در آن وقت که قابیل کشت هابیل را گفت بدرستی مردم از او بود در آن وقت
آدم و حوا و قابیل و هابیل و دو دختر ایشان بودند در آن وقت پس گفته ما ایشان گفتید که چه کرد با قابیل گفتند
منقول است که مورد کرده اند خدا تعالی بار در ملائکه که طلوع نماید او را هرگاه طلوع کند آفتاب بدرستی به
او را با آفتاب هرگاه که غروب کند و حضر کرده اند او را با آن که مرباحرارت آفتاب تا تمام قیامت مترجم گوید ظاهر شد
از این حدیث آنکه ربیع در حدیث سابق مراد ربع بوده است مرویست که چون منقضی شد پیغمبری آدم و تمام شد روزگار
او وحی فرستاد خدا به او که ای آدم بدرستی که منقضی گشت پیغمبری تو و تمام شد روزگار تو پس قرار بده علمی اگر در نزد
تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار پیغمبری را در اولاد تو که باقی اند بعد از تو در نزد پسر تو هبة الله پس بدرستی که
من قطع نمیکنم علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار پیغمبری را از اولاد عقب تو تا روز قیامت و وانگذارم زمین را
مگر آنکه در آن عالمی باشد که دانسته شود به او دین من و شناخته شود به او طاعت من باشد نجات از برای هر که متولد
شود در میان تو و میان نوح و ذکر نمود ساخت آدم نوح را و گفت خدا تعالی مبعوث میسازد پیغمبری را که نام او نوح است
و او میخواند مردم را بسوی خدا پس تکذیب او کنند پس هلاک سازد ایشان را بطوفان و باشند در میان آدم و نوح ده پیغمبر
که تمام پیغمبران خدا باشند و وصیت کرد آدم به هبة الله که هر که در یابد از شما او را پس هر آینه باید ایمان بیاورد به او
و تابع او بشود و تصدیق او بکند پس آنکه نجات یابد از غرق پس آدم مریض شد به مرضی که در آن قبض روحش شد پس
فرستاد هبة الله را بگوید و گفت اگر ملاقات کنی جبرئیل را یا کسی از ملائکه را اسلام مکن با او و بگو که پدرم طلب میکند
از تو هدیه از میوه های بهشت را پس چنان کرد پس گفت جبرئیل که ای هبة الله بدرستی که پدر تو قبض روحش شد
فرود بیا ملائکه از برای نماز او پس برگرد پس برگشت و یافت پدر را که قبض روحش شده است پس خبر داد
او را جبرئیل که چگونه غسل دهد او را پس غسل داد تا آنکه رسید به نماز بر او گفت هبة الله ای جبرئیل پیش بایست و نماز
بکن بر آدم پس گفت با او جبرئیل ای هبة الله بدرستی که خدا تعالی امر کرد ما را با آنکه سجده کنیم از برای پدر تو
در بهشت و نیست از برای ما که امامت کنیم احدی را از اولاد او پس پیش ایستاد هبة الله و نماز کرد بر آدم و جبرئیل
پشت سر او بود با گروهی از ملائکه و سی تکبیر بر او گفت پس مامور شد جبرئیل پس برداشته شد از آن بیست و پنج تکبیر را
پس سنت شد امروز پنج تکبیر بود و بعضی گفته اند که نه تکبیر گفت پس هبة الله دفن کرد آدم را و مرثیه

کرد وفات کرد آدم در روز جمعه ششم ماه نیسان در ساعتی که خلق شده بود در آن و بود عمر آدم نهصد و سی سال و تو
شیث وصی او بود بعد از او و منقول است که آدم مرد از سی و چهل هزار از فرزندان و فرزندان فرزندان خود و مرثیه خلافت
کرده اند در قبر آدم بعضی گفته اند که قبر او در منی در مسجد خیف است و بعضی گفته اند در غاری در کوه ابو قبیس است
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که گفت بدرستی که خدا تعالی وحی فرستاد بسوی نوح علیه السلام و او در کشتی بود که طواف خانه کعبه کند هفت
پس نوح هفت مرتبه طواف کرد چنانچه خدا وحی کرده بود پس فرود آمد در آب تا زانوی خود پس بیرون آورد تابوتی
که در آن استخوانهای آدم علیه السلام بود پس داخل کرد تابوت را در میان کشتی تا آنکه طواف کرد بخانه آن قدر که خدا خواست که
طواف کند پس وارد شد به دروازه کوفه در وسط مسجد آن پس در آن گفت خدا تعالی به زمین که فرو بر آب خود را پس فرو برد
زمین آب را از مسجد کوفه چنانچه ابتدا کرده بود آب را از مسجد کوفه و متفرق شدند جمعی که بودند در کشتی پس برداشت نوح
آن تابوت را و دفن کرد در غری که نجف باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اول کسی که بعد از آدم مبعوث
گردید حضرت شیث بود و عمر او هزار سال و چهل روز بود و در حدیثی است که زبان شیث سریانی بود و پنجاه صحیفه بر او
نازل شد و منقول است بعد از وصیت وحی نجات الف عمر آدم شیث متولد شد و عمرش نهصد و دوازده سال بود
و در غار ابو قبیس در پهلوی پدر و مادر خود مدفون شد و سید بن طاوس ذکر کرده است که در صحف ادریس دیدم
که حضرت شیث اینچنین کرد و پنجاه صحیفه بر او فرستاد که در آنها بود دلایل خدا و فرایض و احکام و سنن بود و نیز پس در مکه
ماند و این صحیفها را به فرزندان آدم تعلیم کرد و تعلیم ایشان میکرد و عبادت خدا میکرد و کعبه را معمور داشت و حج
و عمره بجای میاورد تا آنکه عمر او نهصد و دوازده سال رسید پس بیمار شد و پسر خود انوش را طلب کرد و او را
وصی خود ساخت و چون فوت شد انوش پسر او را غسل داد و نماز کرد و در جنب آدم در غار ابو قبیس او را دفن کرد

کتاب فصل دوم در بیان تفسیر آیه و روایات در تفسیر قوله تعالی ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا
تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ یعنی او خداوندی است که آفرید شما را از
یک تن که آدم است و خلق کرد از زیادتی طینت او جفت او حوا را تا آنکه بیارامد با او پس چون نزدیکی کرد با او بار گرفت
حوا باری سبک پس آمد و شد کرد آن زن با آن بار پس آنگاه که گران بار شد آن زن خواندند آدم و حوا خدا پروردگار
ایشان را که اگر بدهی ما را فرزند شایسته و بی عیب خالص تندرست هر آینه باشیم ما از شکر کنندگان پس آنگاه که داد خدا ایشان را فرزندی
تمام خلقت کردانیدند از برای خدا در آنچه داد ایشان را شریکان پس بلند مرتبه است خدا تعالی از آنچه شریک میکردانند با او
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون حامله شد حوا از آدم و فرزند در شکم او حرکت در آمد با آدم گفت که چیزی در شکم من
حرکت میکند آدم گفت که آنچه در شکم تو حرکت میکند نطفه ایست از من که در رحم تو قرار گرفته است و حق تعالی از آن
خلقی خواهد آفرید که ما را امتحان نماید در او پس شیطان بنزد حوا آمد و گفت چه میدهید شما که فرزندی از آنچه
در شکم تو حرکت میکند شیطان گفت که اگر بخشی که او را عبد الحارث نام کنی پسر خواهد شد و زنده خواهد ماند و اگر

نیت نکنی بعد از زائیدن شش روز نخواهد بود پس در خاطر حوا از گفته او چیزی افتاد و با آدم نقل کرد سخن شیطان را
آدم گفت که او خبیث بنزد تو آمده است که ترا فریب بدهد سخن او را قبول مکن که من امید دارم که این فرزند از برای
ما تمام بماند و خلاف گفته او بعمل آید و در نفس آدم بعد از سخن شیطان چیزی بهم رسید پس از حوا فرزندی متولد شد
و بعد از شش روز مرد پس حوا با آدم گفت که این چه حادثه است ملعون گفت مقبول نیست و شکی در خاطر هر دو بهم رسید پس
در آن روز دو حملی دیگر حوا را از آدم بهم رسید پس شیطان بیامد بنزد حوا و گفت چونست شما حوا گفت که پسری زائیدم
و در روز ششم مرد شیطان گفت اگر نیت میکردید که او را عبد الحارث نام کنی زنده میماند و آنچه الحال در شکم تو است
جانوری خواهد شد از جانورها یا شتر یا گاو یا گوسفند یا بز پس در دل حوا اندکی بهم رسید که تصدیق او کند و چون نقل
کرد از برای آدم در دل آدم نیز چنین چیزی بهم رسید پس چون بار حمل بحوا سنگین شد دعا کردند آدم و حوا که اگر
فرزند شایسته بما بدهی ما تو را شکر خواهیم کرد پس خدا فرزند شایسته با ایشان داد و بعضی شتر و گاو و گوسفند و بز
نبود پس شیطان بنزد حوا آمد پیش از زائیدن و گفت چونید حوا گفت که سنگین شده ام و [illegible] زائیدن
رسیده است شیطان گفت که بنزد من پشیمان خواهی شد و خواهی دید از فرزندی که در شکم تو است آنچه خواهی چون
فرزند تو شتر یا گاو یا گوسفند یا بز باشد آدم را از تو و از فرزند تو انحرافی بهم خواهد رسید پس چون باید
کرد [illegible] حوا را بانکه او را اطاعت کند و سخن او را قبول کند گفت بانکه اگر نیت کنی که او را عبد الحارث نام کنی و از
برای من بهره در او قرار دهی پس مستوی الخلقه از تو بوجود خواهد آمد و از برای شما باقی خواهد ماند حوا گفت من نیت
کردم که برای تو در او نصیبی قرار دهم شیطان گفت که آدم نیز میباید که برای من نصیبی در او قرار دهد و نیت کند
که او را عبد الحارث نام کند پس حوا بنزد آدم آمد و سخن شیطان را با او نقل کرد پس در دل آدم از آن سخن خوفی
بهم رسید و میل بان در او حادث شد پس حوا با آدم گفت که اگر نیت نکنی که این فرزند را عبد الحارث نام کنی و حارث
که شیطان باشد در آن نصیبی قرار دهی نخواهم گذاشت که نزدیک من آئی و با من مقاربت نکنی و میان من و تو دیگر
نخواهد بود چون آدم این سخن را از حوا شنید گفت تو سبب معصیت اول ما شدی و در اینجا نیز تو را فریب خواهد داد
و من نیت کردم که او را عبد الحارث نام کنیم پس فرزند مستوی الخلقه متولد شد و ایشان شاد شدند
و ایمن گردیدند از آنچه از آن میترسیدند و امید بهم رسانیدند که از برای ایشان باقی بماند و در روز ششم نمرد
و در روز هفتم او را عبد الحارث نام کردند و در حدیث دیگر منقولست که از امام محمد باقر پرسیدند از تفسیر قول
خدا فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء فرمود که ایشان آدم و حوا بودند و شرک ایشان شرک اطاعت بود که اطاعت
شیطان کردند و آنکه از برای او نصیبی در خلق خدا قرار دادند و او را عبد الحارث نام کردند نه شرک عبادت بود
که غیر خدا را پرستیده باشند و ظاهر این احادیث مطابقست با احادیث عامه و لایق بجلالت پیغمبران نیست و شاید محمول بر
تقیه باشد و آنچه مستفاد میشود از آن آنست که بعضی از اولاد ایشان نام کردند اولاد ایشان را بعبد الحارث و
حارث نام شیطان است و شیطان بفریبت ایشان [illegible] و صحیح آنست که حضرت رضا در تفسیر این آیه گفت [illegible]

که مأمون از حضرت رضا پرسید از تفسیر این آیه آن حضرت گفت که حوا از برای آدم پانصد شکم فرزند آورد و در هر شکم پسری
و دختری و آدم و حوا عهد کرده بودند با خدا که اگر فرزندان شایسته بی عیب و نقص بما بدهی هر آینه خواهیم بود از شاکران
پس چون فرزندان شایسته و بی عیب و نقص با ایشان کرامت شد اثنا و صنف بودند صنفی نرینه و صنفی ماده پس آن دو صنف را
برای خدا تعالی شریکان قرار دادند در آنچه خدا با ایشان عطا کرده بود و شکر نکردند خدا را مانند شکر پدر و مادر

ایشان کردند

[illegible] ذکر احوال ادریس علیه السلام [illegible]

واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا
و رفعناه مکانا علیا یعنی و یاد کن ای محمد در قرآن ادریس را بدرستیکه او بود بسیار راستگوی و بلند مرتبه کردیم او
را در مقام بالاء بهشت [illegible] آسمان چهارم مرویست که حضرت ادریس مردی بود شکم بزرگ و کشاده سینه و
موهای بدنش اندک بود و موی سرش بسیار بود و یکی از گوشهایش بزرگتر از دیگری بود و سینه اش باریک بود و [illegible]
کشاده بود و در رفتار گامها نزدیک یکدیگر میگذاشت و از برای آن او را ادریس میگفتند که بسیار درس حکمتهای خدا
عز و جل و سنتهای اسلام میگفت و حال آنکه پیشوای قوم خود بود پس او تفکر کرد در بزرگی خدا و جلالت گفت
بدرستیکه از برای این آسمانها و این زمینها و این خلق عظیم و آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و باران و این چیزها که
حادث میشوند هر آینه پروردگاری هست که تدبیر اینها بکند و اصلاح اینها بکند بقدرت خود پس چگونه باشد
از برای من با این پروردگار که عبادت کنم حق عبادت او را پس خلوت کرد با طائفه از قوم خود پس تعظیم کرد ایشان را
و موعظه کرد ایشان را و دعوت نمود ایشان را بسوی عبادت خالق این چیزها پس پیوسته اجابت کردند او را یکی
بعد از دیگری تا اینکه شدند هفت نفر پس هفتاد نفر تا اینکه شدند هفتصد نفر پس رسیدند بهزار پس چون رسیدند
بهزار گفت با ایشان بیائید اختیار کنیم از خوبان ما صد مرد را پس اختیار کردند از خوبان خود صد مرد را پس اختیار کردند
از صد مرد هفتاد مرد را پس اختیار کردند از هفتاد ده مرد را پس اختیار کردند از ده هفت مرد را پس گفت با ایشان
بیائید تا دعا کنند این هفت نفر و آمین گویند بقیه ما تا شاید این پروردگار راهنمائی کند ما را بسوی عبادت
خود پس گذاشتند دستهای خود را بر زمین و دعا کردند [illegible] پس ظاهر نشد از برای ایشان چیزی پس بلند
کردند دستهای خود را بسوی آسمان و دعا کردند پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی ادریس و او را پیغمبر گردانید و
خبر داد او را بسوی عبادت خود و هر که ایمان آورده بود با او پس همیشه عبادت کردند خدا تعالی را و شریک نکردند
با او چیزی را تا اینکه بالا برد خدا تعالی ادریس را بسوی آسمان و منقرض گشتند تابعان دین او مگر اندکی پس ایشان
اختلاف کردند بعد از آن و احداث کردند بدعتها چند و ابداع کردند بدعتهای بسیار تا زمان نوح ع [illegible] مرویست
که خدا تعالی بر ادریس سی صحیفه نازل کرد و او اول کسی بود که بقلم چیز نوشت و اول کسی بود که جامه دوخته پوشید و پیش از
او پوست میپوشیدند و چون مشغول خیاطی بود تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید خدا میکرد و مرویست که مسجد سهله در کوفه
خانه ادریس بوده که در آنجا خیاطی میکرد و نماز میکرد و هر که در آنجا دعا کند حق تعالی حاجتش را بر آورد و در روز قیامت او را
در قیامت بالا برد بمکان بلندی که در جوار ادریس است و مرویست از حضرت صادق که گفت بدرستیکه خدا تعالی غضب کرد بر ملکی

از ملائکه پس بال و پرهای او را انداخت و چون پرهای و بالها ریخت در جزیره ماند بقدری که خدا میخواست در آن دریا پس چون مبعوث
کرد خدا ادریس را آمد آن ملک بسوی ادریس گفت ای پیغمبر خدا دعا کن خدا از برای من اینکه رد شود از من پر و بالهای من
پس دعا کرد ادریس برای او و نماز کرد پس برگردانید خدا تعالی پر و بالهای او را باو و دوست شد از او
گفت آن ملک با ادریس که آیا حاجتی باشد ترا گفت ادریس دوست میدارم اینکه بلند کنی مرا بسوی آسمان تا آنکه
نگاه کنم بملک الموت زیرا که عیشی نیست از برای من با یاد او پس برداشت او را آن ملک بر بالهای خود تا آنکه رسانید او را
با آسمان چهارم پس ناگاه دید که ملک الموت نشسته است و حرکت میدهد سر را از روی تعجب پس سلام کرد ادریس بر ملک
موت و گفت با او که چرا سر حرکت میدهی گفت بدرستیکه پروردگار عالم امر کرد مرا اینکه قبض روح تو کنم
در میان آسمان چهارم و پنجم پس گفتم پروردگارا چگونه میشود این حال که کلفت آسمان چهارم پانصد سال راه است و از آسمان
چهارم تا آسمان سیم پانصد سال راه است و از آسمان سیم تا دویم پانصد سال راه است و هر یک از آسمانها مثل اینها
هم چنین است پس چگونه میشود این پس قبض کرد روح ادریس را در میان آسمان چهارم و پنجم و اینست قول خدا وَرَفَعْنَاهُ
مَكَانًا عَلِيًّا و گفته‌اند نامیده شد او ادریس بسبب بسیاری درس گفتن او کتابها را و مرویست که ادریس را بلند کرد
خدا تعالی بمکان بلندی و بعضی گفته‌اند که او را در بهشت برد بعد از وفات او و از ابن عباس مرویست که متولد شد از شیث انوش
و با او چند نفر دیگر بسیاری و وصیت کرد شیث بسوی او پس متولد شد از برای انوش پسر او قینان بعد از گذشتن نود
سال از عمر انوش و متولد شد با او نفر چندی بسیاری و وصی او شد و وصیت و متولد شد از قینان مهلائیل و چند نفر
دیگر بسیاری و وصی او شد و وصیت و متولد شد از مهلائیل برد و چند نفر دیگر و وصیت کرد بسوی او و متولد
شد از برد خنوخ و او ادریس است و چند نفر دیگر و وصی او شد و وصیت و متولد شد از ادریس متوشلخ
کرد بعد از آنکه متولد شد متوشلخ سیصد سال پس با آسمان رفت و خلیفه کرد او را بر امر او و لمک پسر متوشلخ
نهصد و نوزده سال پس مرد و وصیت کرد بسوی پسرش لمک و او پدر نوح است پس او پدر نوح باشد
ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا یعنی ای اولاد کسانیکه برداشتیم
ما ایشان را در کشتی با نوح بدرستیکه بود نوح بنده شکر کننده و بود نوح هرگاه میپوشید جامه یا میخورد طعامی یا میآشامید
آبی شکر میکرد خدا را و میگفت الحمد لله و منقولست که میگفت در ابتدای خوردن و آشامیدن بسم الله و بالله و در انتها آن
الحمد لله و مرویست از امام محمد باقر که بود نوح هرگاه شام و صبح میکرد و میگفت اصبحت اشهدک انه ما امسی بی من نعمة فی دین
او دنیا فانها منک وحدک لا شریک لک لک الحمد و الشکر کثیرا پس بسبب همین نامید خدا تعالی او را بنده شکر کننده و این بود
و مرویست از حضرت صادق که نام نوح عبد الملک بود و نام گذاشتند او را نوح از جهت اینکه گریست پانصد سال و
گفته‌اند که سبب نوح آنست که او نوحه کرد بر نفس خود و گریست پانصد سال و در بعضی گفته‌اند زیرا که بود قوم او
از ضلالت و گمراهی و مرویست که نوح نجار بود و بود ...
بر گوشت ... نهصد و پنجاه سال در میان

در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال بعد از آنکه ایشان را بخدا میخواند و ایشان از انکار طغیان و گذشت سه قرن از قوم او
و بود در هر قرنی از ایشان که مردم ... و مبتلا شد بسبب نوح و میگفت ای پسر اگر تو باقی ماندی
بعد از من البته اطاعت نکنی این دیوانه را و مرویست از حضرت صادق که زندگانی کرد نوح دو هزار و پانصد سال هشتصد
و پنجاه سال پیش از آنکه مبعوث شود و نهصد و پنجاه سال بود در میان قوم خود دعوت میکرد ایشان را و دویست سال
کشتی میساخت و پانصد سال بعد از آنکه از کشتی بیرون آمد و آب فرو کشید آباد میکرد شهرها را و ساکن میکرد اولاد خود را
در شهرها پس آمد او را ملک الموت و او در آفتاب بود پس گفت السلام علیک پس جواب گفت نوح سلام او را و گفت بچه
چه حاجت آمده‌ای ای ملک الموت گفت آمده‌ام قبض روح تو کنم پس گفت بگذار که داخل شوم از آفتاب
بسایه گفت ملک الموت آری پس آمد نوح بسایه پس گفت ای ملک الموت آنچه گذشته است از عمر دنیا مثل انتقال من از
آفتاب بسایه پس بکن آنچه مامور شده‌ای پس ملک الموت قبض روح او کرد سوره اعراف وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ
قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ یعنی بتحقیق فرستادیم نوح را
بسوی قوم او پس گفت نوح ای قوم من پرستش کنید خدا را نیست از برای شما هیچ خدائی غیر او
بدرستیکه من میترسم بر شما اگر ایمان نیاورید از عذاب روز بزرگ که روز طوفان و قیامت باشد و در بعضی
اخبار است که آدم وصیت کرد باولاد خود باینکه هر که از شما دریابد نوح را ایمان بیاورد باو و متابعت
او کنند تا اینکه نجات یابد از غرق شدن و بود در میان آدم و نوح ده پدر از انبیاء و اوصیاء و بودند پنهان از خوف
دشمنان و از این جهت مخفی است ذکر ایشان در قرآن و مرویست از حضرت باقر که بود شریعت نوح اینکه پرستش
کنند خدا را بیگانگی و اخلاص و خلع انداد و این شریعت فطرتیست که خلق کرده است خدا تعالی مردمان را بر آن و گرفت
خدا تعالی عهد و پیمان نوح را و پیغمبران باینکه عبادت کنند خدا را و شریک نگردانند با او چیزی را و امر
کرد خدا تعالی بر قوم نوح بنماز و امر بمعروف و نهی از منکر و حلال و حرام و واجب نکرد بر ایشان احکام حدود و فر
ائض میراث پس این باشد شریعت نوح قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي
ضَلَالَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
یعنی گفتند اشراف و بزرگان قوم او بدرستیکه ما می بینیم ترا ای نوح در گمراهی آشکار گفت نوح ای قوم من نیست
در من هیچ گونه گمراهی و لکن من فرستاده شده‌ام از جانب پروردگار عالمیان میرسانم بشما پیغامهای پروردگار
مرا و من خیرخواه شما هستم نصیحت میکنم مر شما را و میدانم از جانب خدا آنچه را که شما نمیدانید از شدت عذاب
کافران و عاصیان أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی آیا تکذیب
کردید مرا و تعجب کردید که آمده باشد بشما موعظه‌ای از جانب پروردگار شما بر زبان مردی از جنس شما تا اینکه بترساند شما را
از عذاب و تا پرهیز کنید شما از کفر و معصیت تا اینکه مگر شما رحم کرده شوید فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ
وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ یعنی پس تکذیب کردند قوم او او را در دعوای پیغمبری پس نجات

وادیم او را و آنانرا که با او بودند در کشتی از غرق و غرق کردیم آنانرا که تکذیب پیغمبران ما کردند بدرستی که ایشان
بودند قومی کور دل از توحید و نبوت سورهٔ یونس جزء یازده واتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم
ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم
غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون فان تولیتم فما سألتکم من اجر ان اجری الا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین
یعنی و بخوان ای محمد بر ایشان خبر نوح را آنوقت که گفت مر قوم خود را ای قوم من اگر هست که سنگین و دشوار است بر
شما بودن من در میان شما و پند دادن من شما را بآیات خدا تعالی پس بر فضل خدا اعتماد کرده ام پس عزم کنید بر کار خود با
کار ارادهٔ هلاک من است با شریکان شما پس مباد کار شما بر شما موجب غمی و اندوهی یا پوشیده و متردد باشید در آن کار پس
مؤدی سازید و برسانید آنچه اراده می کنید و مهلت مدهید مرا پس اگر اعراض کنید پس نخواسته ام از شما هیچ مزد
مزدی مگر بر خدا و امر کرده اند مرا که باشم از اهل انقیاد و اطاعت خدا و این سخن از معجزات نوح بود زیرا که
یک تنه بود با عدد و اندکی ... با آنکه ایشان قادر بودند بر کشتن او و خدا با او بود و نگاه داشت او را فکذبوه فنجیناه
ومن معه فی الفلک وجعلناهم خلائف واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین
یعنی تکذیب نمودند او را پس رهائی دادیم ما او را و آنانرا که با او بودند در کشتی و گردانیدیم ما ایشانرا خلیفهها
و جانشینهای کفار و غرق کردیم آنانرا که تکذیب نمودند پیغمبران ما پس بنگر که چگونه بود خاتمهٔ کار بیم داده شدگان
ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم فجاؤهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل کذلک نطبع علی
قلوب المعتدین یعنی پس فرستادیم ما پس از او پیغمبران را بسوی قوم ایشان پس آوردند بایشان معجزات پس نبودند
که ایمان آورند بآنچه تکذیب کرده بودند از پیش هم چنان مهر می نهیم ما بر دلهای تجاوز کنندگان از حد اعتدال
سورهٔ هود جزء دوازده ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف
علیکم عذاب یوم الیم یعنی بتحقیق فرستادیم نوح را بسوی قوم او که بدرستی که من شما را ترساننده ام بیان کننده ام
موجبات عذاب و خلاص از آن اینکه مپرستید مگر خدا را بدرستی که من میترسم بر شما از عذاب روز دردناک فقال
الملأ الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای
وما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین یعنی پس گفتند اشراف و بزرگان که کافر شدند از قوم او که نمی بینیم
ترا مگر آدمی مانند ما و نمی بینیم ترا که متابعت کنند ترا مگر آنانکه ایشان فرومایگان ما اند در ابتدای رای
بی تأمل و نمی بینیم از برای شما بر ما هیچ زیادتی که مستحق پیغمبری و اطاعت باشد بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان
قال یا قوم ارأیتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها وانتم لها کارهون
یعنی گفت نوح ای قوم من خبر دهید مرا اگر باشم من بر حجتی و دلیلی روشن از پروردگار خود که گواهی دهد بر صحت دعوای من و
داده باشد مرا بخشائشی از نزد خود پس پوشیده مانده بر شما آیا الزام کنیم و اکراه کنیم شما را بر راه بردن بآن
و حال آنکه شما نخواهید آنرا و اختیار نکنید آنرا ویا قوم لا اسألکم علیه مالا ان اجری الا علی الله وما انا بطارد

الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم ولکنی اراکم قوما تجهلون یعنی ای قوم من نمیخواهم از شما بر تعلیم و ارشاد مالی و اجرتی یعنی
مزدی مگر بر خدا نیستم من راننده فقرا آنانکه ایمان آورده اند بدرستی که ایشان رسنده اند بمرتبهٔ پروردگار ایشان
پس مخاصمه کنند با رانندهٔ ایشان ولیکن من می بینم شما را گروهی که نمیدانید حق را و اهل حق را ویا قوم من ینصرنی من الله
ان طردتهم افلا تذکرون یعنی ای قوم من کدام کس یاری دهد مرا از عذاب خدا تعالی اگر برانم ایشانرا و اعمال الکرام ایشان در
آن مهر باشد آیا پس پند نمیگیرید تا بدانید که خواص راندن ایشان در ستیزت ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا
اعلم الغیب ولا اقول انی ملک ولا اقول للذین تزدری اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا
لمن الظالمین یعنی و نمیگویم مر شما را که در نزد من است خزائن رزق خدا تا اینکه انکار کنید فضیلت مرا و نمیگویم که من میدانم
علم غیب را تا تکذیب من کنید از روی استبعاد و نمیگویم که من ملک باشم تا بگوئید که نیستی تو مگر آدمی مثل ما و نمیگویم مر آنانرا
که حقیر میشمرد چشمهای شما ایشانرا و در نظر شما حقیر باشند بسبب فقر که هرگز نمیدهد ایشانرا خدا تعالی خیری و ...
که خیر آخرت بهتر است از خیر دنیا خدا تعالی دانا تر است بآنچه در دلهای ایشان است بدرستی که من اگر بگویم چیزی از اینها را انگاه
هر آینه باشم از ستمکاران قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین یعنی گفتند قوم
نوح ای نوح بتحقیق که مخاصمه کردی با ما پس بسیار کردی و طول دادی تو مخاصمه با ما را پس بیار بما آنچه وعده میکنی ما را از عذاب
اگر هستی تو از راستگویان در دعوی و وعید پیش از آنکه مخاصمه و مناظره تو تأثیر نکند در ما قال انما یأتیکم به الله ان
شاء وما انتم بمعجزین ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم والیه ترجعون
ام یقولون افتراه قل ان افتریته فعلی اجرامی وانا بریء مما تجرمون یعنی گفت نوح بدرستی که می آورد بشما آنرا خدا اگر خواهد
و نیستید شما فوت شوندگان از عذاب بسبب منع کردن یا گریختن و سود ندهد شما را پند من اگر خواهم که پند دهم شما را اگر
باشد خدا تعالی که خواهد که گمراه کند شما را او است پروردگار شما و بحکم او باز گردانیده شوید آیا میگویند که افترا
کرده بر خدا وحی بگو اگر افترا کرده ام آنرا پس بر من باشد وبال گناهکاری من و من بیزارم از مؤاخذهٔ گناهکاری
شما واوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس یعنی و فرستاده شد وحی بسوی نوح که بتحقیق هرگز
ایمان نیارند از قوم تو مگر آنکه ایمان آورده است پیش ازین و اندوهگین مشو بآنچه هستند که میکنند مأیوس ساخت او را از ایمان
ایشان و منع کرد او را از آنکه اندوهناک شود بکردار ایشان از تکذیب و ایذا مرویست از حضرت ... که نوح ...
در میان قوم خود هزار مگر پنجاه سال دعوت کرد ایشانرا بنهانی و آشکارا پس چون ... اباکردند ...
... بدرستی که من مغلوبم پس یاری ده ... پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی او که بدرستی که هرگز ایمان
نیاورند از قوم تو مگر آنکه ایمان آورده است پس اندوه ناک مشو با چه میکنند پس ازین جهت گفت نوح که فرزند
نیاورند ایشان مگر فاسق کافر واصنع الفلک باعیننا ووحینا ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون
یعنی و بساز کشتی را بر بنظر ... ما و بتعلیم ما و حفظ ما ... و بوحی و الهام ما ... و سخن مگوی
با من در باب آنها که ستم کردند و حال آنکه در دفع عذاب از ایشان بدرستی که ایشان غرق شدگان خواهند بود و حکم شده

٣ بما کانوا یفعلون

را ایشان بعزق و یصنع الفلک و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم یعنی بسیار ساخت کشتی را و هر گاه که گذشتی بر او اشرافی چند
از قوم او استهزا کردندی باو و گفت اگر استهزا میکنید با ما پس بدرستیکه استهزا خواهیم کرد بشما در هنگام غرق در دنیا و
سوختن در آخرت چنانچه استهزا میکنید پس زود باشد که بدانید که بچه کس آید عذابی که خوار گرداند او را اگر عذاب غرق است
و فرود آید باو عذاب دایم که عذاب آتش باشد مرویست از حضرت صادق ع که باقی ماند نوح در میان قومش سیصد سال
که بخواند ایشانرا بسوی خدا پس اجابت نکردند پس قصد کرد که نفرین کند بر ایشان پس فرود آمدند او را در وقت طلوع آفتاب
دوازده هزار قبیله از قبایل ملائکه آسمان دنیا و ایشان از بزرگان ملائکه بودند پس گفت نوح ع با ایشان که چه کسانید
پس گفتند ما دوازده هزار قبیله ایم از قبیلهای ملائکه آسمان دنیا و بدرستیکه کشیدن آسمان دنیا پانصد سال
راهست و از آسمان دنیا تا دنیا پانصد سال راهست و بیرون آمدیم ما در وقت طلوع آفتاب و رسیدیم بتو در این وقت
پس التماس میکنیم از تو اینکه نفرین نکنی بر قوم تو پس گفت نوح ع که مهلت دادم ایشانرا سیصد سال پس چون رسید که
سرآمد برایشان سیصد سال و ایمان نیاوردند قصد کرد نوح ع اینکه نفرین کند بر ایشان پس فرود آمدند باو دوازده هزار
قبیله از قبایل ملائکه آسمان دوم پس گفت نوح چه کسانید شما گفتند ما دوازده هزار قبیله ایم از قبایل ملائکه آسمان
دوم و کشیدن آسمان دوم پانصد سال راه است و از آسمان دوم تا آسمان دنیا پانصد سال راه است و کشیدن آسمان
دنیا پانصد سال راه است و از آسمان دنیا تا دنیا پانصد سال راه است و بیرون آمدیم ما در وقت طلوع آفتاب و
رسیدیم بتو در وقت چاشت التماس میکنیم بتو که نفرین نکنی بر قوم تو پس گفت نوح ع که مهلت دادم ایشانرا ششصد
سال پس چون رسید که پاید برآو نهصد سال و ایمان نیاوردند پس قصد کرد که نفرین کند بر ایشان پس وحی فرستاد
خدای عز و جل که هرگز ایمان نخواهند آورد از قوم تو مگر کسیکه ایمان آورده است پس اندوهناک مشو بآنچه که میکنند
پس گفت نوح ع ای پروردگار من وامگذار بر روی زمین از کافران هیچ گردنده را بدرستیکه تو اگر واگذاری
ایشانرا گمراه کنند بندگان ترا و نزایند مگر فاسق ناسپاس پس امر کرد خدای تعالی باینکه بکارد درخت خرما را
پس بودند قوم او که میگذشتند باو و پس استهزا میکردند باو و میگفتند پیرمرد که آمده است باو نهصد سال
میکارد درخت خرما و بودند که سنگ باو میزدند پس چون آمد مر آن پنجاه سال رسید شد و محکم گردید
بر ریدند آن پس استهزا کردند باو و گفتند برسید درخت خرما بجای بلوغش برداشت بجهت آنکه این مرد در یافت
او را خرافت پیری و دانست قول خدای تعالی و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه پس امر کرد خدا او را که بتراشد کشتی را
و امر کرد جبرئیل را که نازل شود بر او و بیاموزد باو که چگونه بسازد کشتی را پس تعیین کرد درازی آنرا در سمت زمین
هزار و دویست ذراع و عرض آنرا هشتصد ذراع و درازی آنرا در سمت آسمان هشتاد ذراع مرویست از ابن عباس
که گفت بود کشتی نوح سه طبقه طبقه از برای مردمان و طبقه از برای چهارپایان و طبقه از برای هوام و وحوش و قرار داد
طبقه زیرین را از برای وحوش و سباع و هوام و وسط را از برای چهارپایان و سوار شد او با هر که با او بود در طبقه

پس بهوا آورد نوح که بکارد درخت خرما را

بالا با آنچه که محتاج بآن بود جمعا از توشه و بود کشتی از چوب ساج پس گفت ای پروردگار من چه کسان اعانت کنند مرا در
ساختن آن پس وحی کرد باو خدای تعالی که ندا کن در میان قوم خود که هر کس که اعانت کند در ساختن کشتی و بتراشد چیزی
از آن ابکره آنچه را که تراشیده است او طلا و نقره پس ندا کرد نوح ع در میان قوم بآن پس اعانت کردند بر ساختن
کشتی و بودند قوم که استهزا میکردند باو و میگفتند که کشتی میسازد در بیابان و مرویست که بود نجاری کشتی در وسط
مسجد کوفه و گفت حضرت صادق ع که چون اراده کرد خدای تعالی هلاک قوم نوح را عقیم کرد ارحام زنان را تا چهل سال
پس نزائیدند و فرزندی در ایشان حتی اذا جاء امرنا و فار التنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و
اهلک الا من سبق علیه القول و من آمن و ما آمن معه الا قلیل یعنی تا اینکه چون آمد فرمان ما باهلاک
و در جوشید تنور و جوشیدن گرفت آب در آن مانند دیگ که بجوش آید گفتیم ما که بردار در کشتی از هر دو صنف
حیوان دو علاوه یعنی نر و ماده و او بردار اهل تو را و کسان تو را که زن و پسران و زنان پسران تو باشد مگر آنکه کس
بیشتی گذشته است بر او وعده از احکم بغرق او که پسرش کنعان و زن او باشد و بردار انان از آنکه ایمان آورده اند
و ایمان نیاوردند باو مگر اندکی مرویست که چون فارغ شد نوح از ساختن کشتی امر کرد خدا او را که ندا کند بزبان
سریانی که باقی نماند چارپایی و نه حیوانی مگر اینکه حاضر شد پس داخل کرد از هر جنسی از اجناس حیوان یک جفت نر
و ماده را در کشتی و بود کسیکه ایمان آورده بودند از جمیع دنیا هشتاد مرد مرویست از حضرت صادق ع که بود
تنور در خانه زن پیرزنی مومنه در پشت سر قبله در جانب راست مسجد کوفه پس کسی گفت بآن حضرت که آن تنور موضع
زاویه باب الفیل است در امروز و آیا بود بیرون آمدن آب از آن تنور گفت حضرت ع آری بدرستیکه خدای تعالی
دوست داشت که بنماید بقوم نوح معجزه پس خدای تعالی فرستاد باران اکثر سیلان کرد سیلان بزرگی و سیلان کرد
آب فرات و تمام چشمها سیلان بزرگی پس غرق کرد ایشانرا خدای تعالی و نجات داد نوح را و هر که با او بود در کشتی
و مرویست از آن حضرت که آمد زن نوح بر پیش نوح و او کشتی میساخت پس گفت آن زن باو که بدرستیکه از
تنور آب بیرون میاید پس برخاست نوح روان شد بسرعت بسوی تنور پس گذاشت در تنور سرپوش را و مهر کرد آنرا
بانگشتر خود پس ایستاد آب پس چون فارغ شد از کشتی باید بسوی مهر خود و شکست آنرا و بگشود سر تنور را آب
بجوشید آب و مرویست که چون فارغ شد از کشتی و بود میعاد او در میان او و میان پروردگار او در هلاک
ساختن قوم او اینکه بجوشد تنور گفت زن او باو که تنور بجوشید پس مهر کرد آنرا پس ایستاد آب و داخل کرد در کشتی
هر که را که خواست داخل کند و بیرون کرد هر که را که خواست بیرون کند پس آمد بسوی مهر خود و برداشت آنرا
آنگاه که میگوید خدای تعالی که ما گشودیم درهای آسمان را بآب بسیار ریزنده و شکافتیم زمین را بچشمها پس جمع شد
آب بر امری که مقدر شده بود مرویست از حضرت صادق ع که چون شد ایام طوفان خواند نوح همه اینها را
کرد ندا که آب فرو گیرد ایشانرا پس لعنت کرد نوح ایشانرا و مرویست که چون اراده کرد خدا هلاک قوم نوح را
عقیم گردانید رحمهای زنان را چهل سال پس متولد نشد از برای ایشان مولودی و چون فارغ شد نوح از ساختن کشتی

۲ پس بجوشید تنور ۳

امر کرد خدا ابتطا کرند که دین ناتوان سرباغ انیکه جمع شوند جمیع حیوانات پس باقی تمانند حیوانی مگر انیکه حاضر شد پس داخل کرد از
هر جنسی از اجناس حیوان یک جفت را غیر از گربه و موش پس چون شکایت کردند اهل کشتی از سرگین چارپایان و سرگین
ادم خواند نوح خوک را پس دست مالید بر پشانی او پس خوک عطسه کرد پس افتاد از بینی او یک جفت موش پس چون
تناسل کردند و بسیار شدند شکایت کردند از انها پس خواند شیر را پس دست مالید بر پشانی او پس عطسه کرد و افتاد
از بینی او یک جفت گربه و در حدیث دیگر است که شکایت کردند از سرگین ادمی پس امر کرد خدا فیل را پس عطسه کرد پس
افتاد از بینی خوک روایت کرد حضرت رضا از پدرانش از امیر المومنین ع که پرسید از او که سبب بدم بریک
و هنج و صورت او ظاهر است پس گفت از جهة انیکه بنا فرمانی کرد نوح را چون داخل شناخت او در کشتی پس دفع کرد
از ادبیر گشت دم او و گوسفند پنهان است هنج و صورت آن از جهة انیکه حیا در تکردید داخل شدن بکشتی مالید نوح دست
بر دنبه آن و دم آن پس پوشیده شد عورتش و در روایت از حضرت امام رضا ع که ساخت نوح در کشتی نود خانه از برای حیوانات
وقال ارکبوا فیها بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم یعنی وگفت نوح ع که سوار شوید در کشتی که بنام
خداست راندن آن و وا داشتن آن بدرستی که پروردگار من هر اینه امرزگار و مهربان است وهی تجری
بهم فی موج کالجبال ونادی نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین یعنی وان کشتی
میبرد ایشان را در موج طوفان مانند کوهها اگر هر موجی مانند کوهی بود و اواز داد نوح پسر خود کنعان را و بود او
در یکجانبی که ای پسرک من سوار شو با ما بکشتی و مباش با کافران و در روایتی از حضرت صادق ع که او پسر نوح نبود
بلکه پسر زن او بود و بزبان عرب میگویند پسر زن را پسر خود و در روایتیکه نکاه کرد نوح بر پسر خود دید که بر جا مانده
در بیعت پس گفت ای پسرک من سوار شو با ما بکشتی قال ساوی الی الجبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر
الله الا من رحم وحال بینهما الموج فکان من المغرقین یعنی گفت پسر نوح که زود باشد که جا گیرم بکوهی که نگاه
دارد مرا از آب گفت نوح هیچ نگاهدارنده نیست امروز از عذاب خدا مگر انکه کرد جنت موصوف یعنی بکرد خدا که
انکه در میان پدر و پسر موج پس شد پسر او از غرق کرده شدگان وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء
اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین یعنی و گفته شد که ای زمین فرو خور
اب خود را و ای اسمان باز ایست از باریدن و کم کرده شد اب و گذارده شد کار هلاک کردن قوم نوح و قرار گرفت
کشتی بر کوه جودی نزدیک موصل و گفته شد از روی نفرین که دوری و هلاکت باد از برای قوم ستمکاران و در روایت
از حضرت صادق ع که پس دور کرد کشتی و نزد از امواج تا انیکه رسید بمکه و طواف کرد بخانه کعبه و غرق شد جمیع دنیا
مگر جای خانه و نامیده شد بخانه عتیق از جهة انیکه ازاد شد از غرق پس باقی ماند اب که میریخت از اسمان چهل صباح
و از چشمهای زمین تا انیکه بلند گشت کشتی پس رسید باسمان پس بلند کرد نوح دست خود را و گفت ای پروردگار احسان کن
پس امر کرد خدا زمین را که فرو برد اب خود را پس فرو برد زمین اب خود را پس خواست اب اسمان داخل شود در زمین
پس امتناع کرد زمین از قبول آن و گفت امر نکرد خدا مرا مگر انیکه فرو برم اب خود را پس باقی ماند اب اسمان بر روی زمین

مدار گرفت کشتی بر کوه جودی و آن کوهی است عظیم در موصل پس فرستاد خدا جبرئیل را پس راند جبرئیل آب را بسوی
دریاها اطراف دنیا پس پرسیدند از حضرت صادق ع که چه قدر از مدت ماند نوح و کسانیکه با او بودند در کشتی تا انیکه
فرو کشید اب و بیرون امدند از آن پس گفت که ماندند در کشتی هفت شبانه روز پس طواف کرد بخانه کعبه یک هفته پس
قرار گرفت بر کوه جودی و آن قریب بکوفه است و در روایتی است که بلند گشت اب بر هر کوهی و بر هر زمین هموار پانزده
ذراع یعنی بلند شد بر هر یک پانزده ذراع ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت
احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان
تکون من الجاهلین یعنی خواند نوح پروردگار خود را پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پسر من از اهل من است
و بدرستی که وعده تو حق است و تو عادلترین حکم کنندگانی گفت خدا ای نوح بدرستی که
او نیست از کسانی که وعده نجات ایشان کرده ام او کاری است ناشایسته پس مخواه از آنچه نیست ترا بان حقیقت دانش بدرستی که
پند میدهم ترا از انیکه باشی از اهل جهالت و نادانی در روایت از حضرت رضا ع که هر اینه بود پسر او و لکن
چون نافرمانی کرد خدا را نفی کرد او را از پدرش همچنین هر کس که باشد از ما اطاعت نکند خدا را پس نیست از ما
قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین یعنی گفت نوح ای
پروردگار من بدرستیکه من پناه می برم بتو که بپرسم از تو چیزی را که نیست مرا بان دانشی و اگر نیامرزی مرا و رحم نکنی
باشم از زیان کاران قیل یا نوح اهبط بسلام منا وبرکات علیک وعلی امم ممن معک وامم سنمتعهم ثم یمسهم
منا عذاب الیم یعنی گفته شد ای نوح فرود بیا از کشتی در حالت سلامت و حفظ از ما و خیرات بسیار از ما بر تو و بر
امتان از انها که با تو اند در کشتی و امتانی که زود باشد که بهره دار کنیم ایشان را پس برسد بایشان از ما عذاب
دردناک و در روایتیکه فرود امد نوح در موصل از کشتی با هشتاد نفر از مومنان که با او بودند و بنا کردند شهر ثمانین
و نوح را دختری بود که با خود بکشتی برده بود پس نسل مردم از او بهم رسید و باین سبب حضرت رسول ص فرمود
که نوح یکی از دو پدر است یعنی پدر جمیع مردم است بعد از ادم ع سوره الانبیاء ونوحا اذ نادی من قبل
فاستجبنا له فنجیناه واهله من الکرب العظیم ونصرناه من القوم الذین کذبوا بایاتنا انهم کانوا قوم سوء فاغرقناهم
اجمعین یعنی یاد کن نوح را چون ندا کرد پیش از ابراهیم و لوط پس اجابت کردیم دعای او را پس رهانیدیم ما او را و اهل
او را از اندوه بزرگ طوفان و یاری کردیم او را از گروهیکه تکذیب کردند معجزات ما را بدرستیکه ایشان بودند گروه بدی
پس غرق کردانیدیم همه ایشان را سوره المومنین ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله
ما لکم من اله غیره افلا تتقون فقال الملؤا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم ولو
شاء الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاولین ان هو الا رجل به جنة فتربصوا به حتی حین
یعنی بحقیقت فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست برای شما هیچ خدائی جز او
ایا پس نمی ترسید از عقاب او پس گفتند اشراف و بزرگان قوم او که کافر شدند از قوم او نیست این شخص مگر ادمی مانند

شما هم خواهد که طلب زیادتی نماید بر شما و اگر خواستی خدا فرستاده بود هر آینه فرشتگان فرستادی نشنیدیم ما مثل این سخن را در
زمان پدران نخستین ما نیست او مگر مردی که در او دیوانگی هست پس نگاه دارید تا هنگامی که چون قوت او زایل
گردد قال رب انصرني بما كذبون فأوحينا إليه أن اصنع الفلك بأعيننا ووحينا فإذا جاء أمرنا وفار التنور فاسلك
فيها من كل زوجين اثنين وأهلك إلا من سبق عليه القول منهم ولا تخاطبني في الذين ظلموا إنهم مغرقون يعني گفت نوح ای پروردگار
من یاری ده مرا بسبب آنکه تکذیب کردند مرا پس وحی فرستادیم بسوی او که بساز کشتی را در حال آنکه محفوظ باشی بدیده حفظ ما
و بالهام ما پس چون آید فرمان ما و بجوشد تنور پس در آر در آن کشتی از هر حیوانی دو عدد نر و ماده و اولاد و زن را مگر
آنکه را که پیشی گرفته او را گفتار ما بهلاک شدن ایشان و سخن مگو با من در شان آنانکه ستم کردند بدرستی که ایشان حکم کرده
شده اند بغرق فإذا استويت أنت ومن معك على الفلك فقل الحمد لله الذي نجانا من القوم الظالمين وقل رب أنزلني
منزلا مباركا وأنت خير المنزلين إن في ذلك لآيات وإن كنا لمبتلين يعني پس چون مستولی شدی تو و هر که با تو است بر
سواری کشتی پس بگو ستایش مر خدای را که رهانید ما را از گروه ستمکاران و بگو در وقت سوار شدن بکشتی ای پروردگار
من فرود آر مرا در جای فرود آمدن با برکت و تو بهترین فرود آرندگانی بدرستی که در این قصه که گفتیم هر آینه نشانهای قدرت ما
و بدرستی که بودیم ما هر آینه [illegible] از قوم هر آینه [illegible] امتحان کنندگان و از کلام حضرت امیر المؤمنین است [illegible] که
خدای تعالی پناه داد شما را از اینکه جور کند بر شما و پناه نداد از اینکه امتحان کند شما را و بحقیقت گفته است خدای تعالی إن في ذلك
لآيات وإن كنا لمبتلين سوره شعرا پاره ۱۹ آیه كذبت قوم نوح المرسلين إذ قال لهم أخوهم نوح ألا تتقون إني
لكم رسول أمين فاتقوا الله وأطيعون وما أسألكم عليه من أجر إن أجري إلا على رب العالمين يعني تکذیب کردند قوم نوح
رسولان در میان ایشان وقتی که گفت مر ایشان را برادر ایشان نوح که آیا نمی ترسید از عقاب خدا بدرستی که من از برای
شما فرستاده امینم پس بترسید از خدا و فرمان برید مرا و نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت اجر و مزدی نیست مزد من مگر
بر پروردگار جهانیان فاتقوا الله وأطيعون قالوا أنؤمن لك واتبعك الأرذلون قال وما علمي بما كانوا يعملون
إن حسابهم إلا على ربي لو تشعرون وما أنا بطارد المؤمنين إن أنا إلا نذير مبين يعني پس بترسید از خدا و اطاعت
کنید مرا گفتند آیا ایمان آریم برای تو و حال آنکه پیروی تو کرده اند گروه سفله اصحاب صناعات [illegible]
گفت نوح که چه علم است مرا با آنچه ایشان میکنند از صناعات نیست حساب ایشان که متابعت من کرده اند مگر بر پروردگار من
اگر بدانید شما و از اهل شعور باشید و نیستم من راننده مومنان نیستم من مگر بیم دهنده آشکار قالوا لئن لم تنته
يا نوح لتكونن من المرجومين قال رب إن قومي كذبون فافتح بيني وبينهم فتحا ونجني ومن معي من المؤمنين يعني گفتند
هر آینه اگر باز نایستی از گفتار خود ای نوح هر آینه باشی از سنگسار شدگان گفت نوح ای پروردگار من بدرستی که قوم
من تکذیب کردند مرا پس حکم کن در میان من و میان ایشان حکم کردنی و نجات ده مرا و آنکه با من است از مومنان فأنجيناه
ومن معه في الفلك المشحون ثم أغرقنا بعد الباقين إن في ذلك لآية وما كان أكثرهم مؤمنين وإن ربك
لهو العزيز الرحيم یعنی پس نجات دادیم ما او را و آنان را که با او بودند در کشتی مملو از هر صنفی پس غرق گردانیدیم پس از ایشان

لهو العزيز الرحيم

باقیرا

با قیان را بدرستی که در این خبر که گفتیم هر آینه عبرتی هست [illegible] بیشتر ایشان از اهل ایمان و بدرستی که پروردگار تو هر آینه او
غالب مهربانست سوره عنکبوت پاره ۲۰ ولقد أرسلنا نوحا إلى قومه فلبث فيهم ألف سنة إلا خمسين عاما فأخذهم الطوفان
وهم ظالمون فأنجيناه وأصحاب السفينة وجعلناها آية للعالمين يعني بتحقیق فرستادیم ما نوح را بسوی قوم او پس درنگ کرد
در میان ایشان هزار سال مگر پنجاه سال بعد از بعثت پس گرفت ایشان را طوفان آب و حال آنکه ایشان بودند ستمکاران پس نجات دادیم
او را و اهل کشتی او را و گردانیدیم کشتی را علامتی از برای عالمیان سوره صافات پاره ۲۳ ولقد نادانا نوح فلنعم المجيبون
ونجيناه وأهله من الكرب العظيم وجعلنا ذريته هم الباقين یعنی بتحقیق خواند ما را نوح پس هر آینه نیک اجابت کنندگانیم ما و نجات
دادیم او را و کسان او را از اندوه بزرگ طوفان و گردانیدیم فرزندان او را باقی ماندگان [illegible] و بسند حضرت باقر ع
که [illegible] حق و نبوت و کتاب و ایمان و علم نوح در اولاد او باشد [illegible]
نوح وتركنا عليه في الآخرين سلام على نوح في العالمين إنا كذلك نجزي المحسنين إنه من عبادنا المؤمنين ثم أغرقنا الآخرين
یعنی باقی گذاشتیم برای او در میان امتهای آینده این کلمه را که سلام باد بر نوح در میان جهانیان بدرستی که ما همچنان جزا میدهیم
نیکوکاران را بدرستی که او از بندگان مومنان ما است پس غرق گردانیدیم دیگران را که کافران قوم او باشند و بسند حضرت صادق ع منقول است
که نوح مژده داد ایشان را به هود و امر کرد ایشان را به متابعت او [illegible] وصیت کنند در هر سال پس نگاه کنند در روز
نام روز باشد عید از برای ایشان چنانچه امر کرده بود آدم پس ظاهر گشت طایفه جبریه از اولاد حام و یافث پس مخفی شد
اولاد سام [illegible] در آنچه در دست ایشان بود و جاری شد بر سام بعد از نوح دولت جبارها [illegible]
در ایشان شد [illegible] اولاد حام سندی و هندی و حبش و از اولاد سام عرب و عجم و جاری گشت بر ایشان دولت [illegible]
[illegible] تا اینکه مبعوث گردانید خدای تعالی هود را سوره ذاریات پاره ۲۷ آیه وقوم نوح من قبل إنهم كانوا قوما فاسقين
یعنی و هلاک ساختیم قوم نوح را که بوده اند پیش از عاد و ثمود بدرستی که بودند ایشان گروهی از فاسقان سوره قمر پاره ۲۷ آیه
كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا عبدنا وقالوا مجنون وازدجر فدعا ربه أني مغلوب فانتصر يعني تکذیب کردند پیش از ایشان
که اهل مکه باشند قوم نوح پس تکذیب کردند بنده ما نوح را و گفتند دیوانه است و راندند او را پس خواند پروردگار خود را که
من مغلوبم پس انتقام کش از ایشان بعذاب [illegible] و بسند حضرت باقر ع که ماند نوح در میان
ایشان نهصد و پنجاه سال که دعوت میکرد ایشان را [illegible] پس چون ابا کردند گفت این کلام را ففتحنا أبواب السماء
بماء منهمر وفجرنا الأرض عيونا فالتقى الماء على أمر قد قدر يعني پس گشادیم درهای آسمان را [illegible]
زمین را چشمه ها پس ملاقی شد آب [illegible] امیر المومنین ع [illegible]
[illegible] در روز طوفان [illegible] نوح [illegible]
[illegible] وحملناه على ذات ألواح ودسر تجري بأعيننا جزاء لمن كان كفر ولقد تركناها آية فهل من مدكر
فكيف كان عذابي ونذر ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر يعني [illegible] نوح را بر کشتی [illegible]
[illegible]

قصص ۲

پس چگونه باشد عذاب من و انذارات من و بحقیقت که آسان کردیم قرآن را برای پند گرفتن پس هیچ کس هست پند گیرنده سوره تحریم

مدنیه ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح وامرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما

من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین یعنی بیان کرد خدا تعالی داستانی برای آنانکه کافر شدند احوال زن نوح و زن لوط را

که بودند آن دو زن در زیر تصرف دو بنده از بندگان ما ... پس خیانت کردند ایشان بآن دو پیغمبر در دین

... پس هیچ دفع نکردند ... از ایشان از عذاب خدا تعالی هیچ چیز را

و گفته شد در روز قیامت ایشان را که درآئید در آتش با دیگر درآیندگان ... کفار

میان ایشان و پیغمبران ... بود سوره حاقه مکیه انا لما طغا الماء حملناکم فی الجاریة لنجعلها لکم تذکرة

وتعیها اذن واعیة یعنی بدرستی که ما آنگاه که از حد تجاوز کرد آب طوفان در عهد نوح برداشتیم ما پدران شما را که شما

در اصلاب ایشان بودید در کشتی نوح تا گردانیم آن حالت یعنی نجات مؤمنان و غرق کافران برای شما پندی و عبرتی

... و حکمت او و بکمال قدرت و رحمت او ... و نگاه دارد آن را گوشی نگاه دارنده تا بشنود و بدان پندها عمل کند و در حدیث

... که گفت علی بن ابیطالب ... بدرستی که خدا تعالی امر کرده است مرا که نزدیک سازم تو را و دور نسازم و تعلیم کنم

بتو و تو حفظ کنی ... پس نازل شد و تعیها اذن واعیة ... و پیغمبر ... که چون نازل

... که ... از خدا ... ندانم ... چون نازل شد این آیه

گفتم بار خدایا بگردان ... پس گفت علی ... هیچ چیز را از رسول خدا که فراموش کرده باشم

و در روایتی دیگر گفت ... هیچ چیز را فراموش نکردم ... چون نازل شد این آیه

گفت رسول خدا ... سوره نوح مکیه انا ارسلنا نوحا الی قومه ان انذر قومک من قبل

ان یأتیهم عذاب الیم قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله واتقوه واطیعون یغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم

الی اجل مسمی ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر لو کنتم تعلمون یعنی بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی امت او و گفتیم او را

که بیم ده قوم خود را پیش از آنکه آید بایشان عذابی دردناک گفت نوح ای قوم من بدرستی که من شما را بیم دهنده ام هویدا

که بپرستید خدا را یگانه و بترسید از عقاب او و فرمان ببرید مرا در آنچه گفتم تا بیامرزد خدا برای شما چیزی از گناهان

شما را که گناهان سابق بر اسلام باشد و تأخیر کند شما را تا وقتی معلوم که ... باشد بشرط ایمان

و طاعت ... اگر خدا معین کرده است چون بیاید تأخیر کرده نشود اگر هستید که بدانید این را قال رب انی دعوت

قومی لیلا ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا

ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا یعنی گفت نوح ای پروردگار من بدرستی که من خواندم قوم خود را در شب و روز

دائم پس زیاده نکرد ایشان را خواندن من مگر گریختن از ایمان و طاعت و بدرستی که من هر گاه که خواندم ایشان را با ایمان تا بیامرزی

ایشان را گردانیدند انگشتان خویش را در گوشهای خود تا سخن مرا نشنوند و در پیچیدند جامها بر سر تا مرا نبینند و اصرار

کردند بر گناهان و تکبر نمودند از قبول حق تکبر نمودنی ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا

فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات ویجعل

لکم انهارا یعنی پس بدرستی که من خواندم ایشان را آشکارا پس بدرستی که من ظاهر کردم ایشان را دعوت را و پنهان کردم

برای ایشان پنهان کردنی یعنی دعوت ایشان کردم بکرات و مرات در آشکار و پنهان بهر وجهی که ممکن بود پس گفتم ایشان را

که طلب آمرزش کنید بتوبه از گناهان از پروردگار خود بدرستی که او باشد آمرزنده گناهکاران تا آنکه بفرستد ابر را

بر شما در حالتی که ریزنده باران باشد و مدد کند شما را باموال و پسران و پدید آرد برای شما بوستانها و پدید آرد برای

شما جویها را منقول است که چون طول کشید دعوت ایشان و دور شدند ایشان ... پس خدا تعالی از ایشان باران را حبس کرد

و عقیم کرد ایشان را چهل سال ... پس وعده داد نوح ایشان را با آن ما لکم لا ترجون لله وقارا وقد خلقکم اطوارا الم تروا

کیف خلق الله سبع سموات طباقا وجعل القمر فیهن نورا وجعل الشمس سراجا یعنی چیست شما را ای قوم که امید ندارید

از خدا که تعظیم نماید شما را یعنی ایمان ... حال آنکه بحقیقت آفرید شما را باطوار مختلفه نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم

تا تمام خلقت ... بر عظمت قدرت او و کمال حکمت او آیا نمی بینید که چگونه آفرید خدا تعالی هفت آسمان را

بالای یکدیگر و گردانید ماه را در میان آسمانها سبب روشنائی و گردانید آفتاب را چون چراغی که زایل کند تاریکی شب را از

زمین مانند چراغ که زایل میکند تاریکی را از خانه والله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها ویخرجکم اخراجا

والله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا یعنی و خدا تعالی رویانید شما را از زمین مانند گیاه که رویید

از آن پس باز میگرداند شما را در آن ... و بیرون آورد شما را بیرون آوردنی در حشر و خدا تعالی

گردانید زمین را از برای شما ... تا بگذرید ... قال نوح رب انهم عصونی واتبعوا

من لم یزده ماله وولده الا خسارا ومکروا مکرا کبارا یعنی گفت نوح ای پروردگار من بدرستی که ایشان نافرمانی

نمودند مرا ... و متابعت کردند ... که نیفزود ایشان را اموال ایشان و فرزندان ایشان

مگر خسران ... و مکر کردند ... با ایشان در دین ... و اضلال ایشان مکری بسیار بزرگ

وقالوا لا تذرن آلهتکم ولا تذرن ودا ولا سواعا ولا یغوث ویعوق ونسرا وقد اضلوا کثیرا یعنی و گفتند

رئیسان در اضلال ایشان که البته باید ترک نکنید پرستش خدایان خود را و ترک مکنید پرستیدن ود را و نه

سواع را و نه یغوث را و نه یعوق را و نه نسر را و بحقیقت که گمراه کردند این رئیسان خلق بسیار را

منقول است که اینها نامهای مردان صالح باشند که بودند در میان آدم و نوح پس چون بمردند ساختند صورتهای ایشان

از جهت تبرک با ایشان ... پس ... و منتقل شد این صورتها بعرب ... که بودند

از مؤمنان ... و ... شیطان ایشان را ... گفت

با ایشان که ... خدایان بودند ... که پرستش میکردند اینها را ... ایشان و گمراه شدند از

ایشان خلق بسیار ... بت ...

برای طائفه کلب سواع از برای طائفه هذیل و یغوث از برای طائفه مراد و یعوق از برای همدان و نسر از برای حمیر

ولا تزد الظالمین الا ضلالا مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا یعنی و گفت
نوح پیغمبر ای پروردگار من زیاده مکن ظالمان را مگر گمراهی از جهت گناهان ایشان که شمرده شد غرق کرده
شدند پس در آورده شدند در آتش پس نیافتند برای خود بجز خدا هیچ یاری که عذاب را از ایشان توانند دفع کرد
وقال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا
رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات ولا تزد الظالمین الا تبارا یعنی و گفت نوح ای پروردگار
من وامگذار بر روی زمین از کافران هیچ گردنده را بدرستی که تو اگر بگذاری ایشان را گمراه کنند بندگان ترا و نزایند مگر
فاسق کافر را ای پروردگار من بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و آنکس را که در آید در خانه من و در کشتی من مرویست از
حضرت صادق که [illegible] از انجا [illegible] خانه ولایت یعنی ولایت ائمه و هر که داخل شد در آن داخل شد در خانه
پیغمبران و حال آنکه مومن باشد و مردان مومن و زنان با ایمان را و میفزای ستمکاران را مگر هلاکت پرسیدند از حضرت
باقر که از چه روی دانست نوح که نمی آیند مگر فاجر کافر پس گفت حضرت آیا نشنیده قول خدا را مر نوح را که ایمان
نمی آورد از قوم تو مگر کسانی که ایمان آورده اند **کتاب قصه هود و قوم عاد [illegible] سوره اعراف [illegible]**
والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون یعنی و فرستادیم بسوی قبیله عاد
برادر عشیره ایشان هود نام را گفت هود که ای قوم من پرستش کنید خدا را نیست برای شما هیچ خدائی جز او آیا
پس حذر نمیکنید از عذاب خدا [illegible] هود [illegible] که هدایت یافته در میان قوم خود بامر خدا
ازانکه او بود [illegible] مرویست از حضرت صادق که چون هنگام وفات نوح رسید شیعیان خود را طلبید و گفت بدانید
بدرستی که زود است که بشود بعد از من غیبتی که در آن ظاهر کنند پیشوایان باطل و پادشاهان جبار و بعد سختی
دفع خواهد کرد آن [illegible] از شما بقائمی از فرزندان من که نام او هود است [illegible] هیبت نیکو و اخلاق پسندیده
و سکینه و وقار باشد و شبیه من باشد در خلقت و در خلق هلاک خواهد کرد خدا [illegible] در وقت ظهور او
دشمنان شما را [illegible] شیعیان انتظار میکشیدند هود را تا اینکه مدت بر ایشان [illegible] دشمنان [illegible] با ایشان
سلطنت [illegible] بباد عقیم که در قرآن فرموده است [illegible] واقع شد [illegible] از برای هود بعد از آن تا اینکه [illegible]
حضرت صالح [illegible] از حضرت صادق مرویست که [illegible] مبعوث شدند [illegible] عامه و بعضی [illegible] خلاف [illegible] هود پس
فرستاده شد بسوی قوم عاد [illegible] قال الملا الذین کفروا من قومه انا لنراک فی سفاهة وانا لنظنک
من الکاذبین قال یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی رسول من رب العالمین ابلغکم رسالات ربی وانا لکم ناصح امین
اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح وزادکم فی
الخلق بسطة فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون یعنی گفتند اشراف [illegible] که کافر بودند از قوم هود
بدرستی که ما هر آینه میبینیم ترا در نادانی [illegible] و بدرستی که [illegible] گمان میبریم ترا از دروغ گویان گفت هود
ای قوم من نیست در من بیخردی و لیکن پیغمبر فرستاده ام از جانب پروردگار جهانیان میرسانم بشما پیغامهای پروردگار

و من شما را نصیحت کننده ام در دعوت بسوی خدا و بطاعت خدا [illegible] امینم [illegible] آیا تعجب کردید
که آمد شما را پندی از جانب پروردگار شما بر مردی که از جنس شما تا بترساند شما را از عذاب خدا و یاد آورید
آن وقت را که گردانید شما را پادشاهان جانشین پس از هلاک قوم نوح و زیاد کرد شما را در آفرینش بلندی در خلقت
شما [illegible] باشد [illegible] از شما [illegible] قطعه [illegible] پس یاد کنید نعمتهای خدا را تا
اینکه [illegible] قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما کان یعبد
آباؤنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین قال قد وقع علیکم من ربکم رجس وغضب اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها
انتم وآباؤکم ما نزل الله بها من سلطان فانتظروا انی معکم من المنتظرین یعنی گفتند قوم هود آیا آمدی بما که تا بپرستیم
خدا را یگانه و دست برداریم از پرستش آنچه پرستش میکردند پدران ما پس بیار آنچه را که وعده میکنی ما را از عذاب
اگر هستی از راستگویان گفت هود ای قوم من بحقیقت نازل شد بر شما از جانب پروردگار شما [illegible]
غضب و انتقام آیا مجادله میکنید با من در [illegible] نامها که گذارده اید [illegible]
نفرستاده خدا [illegible] بر معبود بودن آنها حجتی و برهانی پس منتظر نزول عذاب باشید بدرستی که منم با شما از منتظران
فانجیناه والذین معه برحمة منا وقطعنا دابر الذین کذبوا بآیاتنا وما کانوا مؤمنین یعنی پس نجات دادیم هود را
و آن کسانی را که با او بودند در [illegible] نزول عذاب بسبب رحمت [illegible] ایشان و بریدیم بیخ آخر نسل آنانکه تکذیب
کردند [illegible] و نبودند ایشان [illegible] و استیصال ایشان چنان بود
که خدا [illegible] خلق کرد ابر سیاهی را [illegible] پس [illegible] بادی عقیم یعنی بی
[illegible] عقیم [illegible] هلاک گردانید ایشان را [illegible] مرویست از حضرت باقر که باد عقیم [illegible]
[illegible] هفت طبقه زمین و هرگز [illegible] ازان باد چیزی بیرون نیامد مگر بر قوم عاد [illegible] خدا غضب کرد
بر ایشان [illegible] خزانه دار [illegible] باد [illegible] خزانه داران
[illegible] بر قوم عاد [illegible] از سوی خدا
[illegible] باد [illegible] که هلاک شوند [illegible]
[illegible]
[illegible] قوم عاد [illegible] **سوره هود [illegible]** والی عاد اخاهم هودا
قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون یا قوم لا اسألکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون
ویا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا ویزدکم قوة الی قوتکم ولا تتولوا مجرمین یعنی فرستادیم
بسوی قبیله عاد برادر قبیله ایشان هود را گفت هود ای قوم من بپرستید خدا را نیست از برای شما هیچ خدائی جز او نیستید شما در
عبادت بتان مگر دروغ گویان ای قوم من نمیخواهم از شما مزدی [illegible] مزد من مگر بر آنکس [illegible] آیا پس عقل ندارید
و ای قوم من طلب آمرزش کنید از پروردگار خود [illegible] بسوی [illegible] بر شما باران [illegible]

شما را قوتی با قوت شما و اهل می کنید در حالیکه کافران باشید قالوا یا هود ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک
وما نحن لک بمؤمنین ان نقول الا اعتریک بعض آلهتنا بسوء قال انی اشهد الله واشهدوا انی بریء مما تشرکون من دونه
فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم ویستخلف ربی قوما غیرکم ولا تضرونه شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ یعنی گفتند
ای هود نیاوردی با ما هیچ معجزه و نیستیم ما ترک کننده عبادت خدایان ما از برای گفتار تو و نیستیم ما مر تو را تصدیق کنندگان
نمی گوییم ما مگر اینکه رسانیده تو را بعضی از خدایان ما به بدی گفت هود به درستی که من گواهی میدهم خدا را و گواه باشید که من
بیزارم از شریک شما که غیر خدا اید پس حیله کنید با من همه پس مهلت مدهید مرا که به درستی که من اعتماد نموده ام به خدا
پروردگار من و پروردگار شما هیچ جنبنده نیست مگر اینکه او گیرنده موی پیشانی او است و مالک تصرف در آن است
به درستی که حکم پروردگار من بر جاده عدالت است پس اگر اعراض کنید به حقیقت رسانیدم شما را آنچه که فرستاده شدم
برسانیدن آن به سوی شما و جانشین میکند پروردگار من قومی غیر شما را و ضرر نمی توانید رسانید به او هیچ ضرری
به درستی که پروردگار من بر همه چیز نگاهبان است ولما جاء امرنا نجینا هودا والذین آمنوا معه برحمة منا ونجیناهم
من عذاب غلیظ وتلک عاد جحدوا بآیات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر کل جبار عنید واتبعوا فی هذه الدنیا
لعنة ویوم القیامة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود یعنی در هنگامیکه آمد فرمان ما به هلاک
ساختن قوم هود خلاصی دادیم ما هود را و آنان را که ایمان آورده بودند با او به سبب بخشایش از ما و رهانیدیم ایشان را
از عذاب سخت و آن آثار که می بینید در دیار ایشان نشان قوم عاد است که انکار کردند معجزات پروردگار خود را و
نافرمانی نمودند پیغمبران او را و متابعت کردند حکم هر گردنکش ستیزه جوی را و از پی ایشان درآوردند ایشان را در این جهان
نفرین و در روز قیامت عذاب آگاه باش به درستی که قبیله عاد کافر شدند به پروردگار خود آگاه باش که دوری
هلاکت باد مر قبیله عاد قوم هود را که غیر عاد ارم باشند مروی است که عاد قبیله قوم هود بودند شهرهای ایشان
در بادیه بود از شقوق تا الجحر و شهرهای ایشان چهار منزل بود و زراعت و درختان بسیار بود اشتهار داشتند
ایشان دراز و قامتهای ایشان بلند بود و بت پرست بودند و خدا هود را بر ایشان مبعوث گردانید که دعوت کند
ایشان را باسلام و ترک کنند بت پرستی را پس ابا کردند و به هود ایمان نیاوردند و او را آزار کردند پس خدا هفت سال
باران از ایشان منع کرد تا قحط در میان ایشان بهم رسید و هود در خود نیز مشغول به طاعت شد و اب یکشنبه برای
باران خواستن جمعی آمدند بعد خانه او و او را می خواستند تا که دیدند که از خانه هود پیرزالی بیرون آمد پس گفتند
یک چشم و گفت چه کار آیید گفتند ما از فلان بلاد آمده ایم و خشکسالی در میان ما بهم رسیده است آمده ایم که هود
از برای ما دعا کند که باران در بلاد ما ببارد آن زن گفت اگر دعای او مستجاب می شد از برای خود دعا می کرد که
زراعت هم سوخته است گفتند آن زن گفت این زمان کجاست گفت در فلان موضع است پس آمدند نزد او و گفتند ای پیغمبر
خدا شهرها خشکیده است و باران نباریده از خدا درخواست کن که باران بر ما ببارد و فراوانی نعمت عطا کند پس هود

مهیای بارش شد و نماز کرد پس برای ایشان دعا کرد و با ایشان گفت برگردید که خدا برای شما باران فرستاد و فراوانی در بلاد شما هم رسید
پس گفتند ای پیغمبر خدا ما چیز عجیبی دیدیم گفت چه چیز دیدید گفتند در منزل تو پیرزالی سفید موی یک چشم کوری دیدیم که شان
او را نقل کردند هود گفت آن زن سفید موی زن من است و دعا میکنم که خدا عمر او را دراز کند گفتند پس سبب گفت زیرا که خدا هیچ مؤمنی را
نیافریده است مگر اینکه او را غیری هست که او را آزار میکند یا دشمن است و دشمن من کسی باشد که من مالک او باشم
او باشم بهتر است از آنکه کسی باشد که او مالک من باشد پس هود در میان قوم خود ماند تا ایشان را تسبیح خدا
نمودند و منع کرد از عبادت بتان و میگفت ترک کنید بت پرستی را و بپرستید خدای یگانه را تا آباد داند شهرهای شما هم
رحمت خدا باران بر شما بفرستد پس چون ایمان نیاوردند فرستاد خدا بر ایشان باد صرصر را که هفت شب و هشت روز و هلاک
ساخت آن باد ایشان را در هفت شب و هشت روز شوم گفته اند که شوم آن باد بود که ماه صفر بود هفت شب
سوره مؤمنون پاره ۱۸ آیه ثم انشأنا من بعدهم قرنا آخرین فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لکم من
اله غیره افلا تتقون وقال الملأ من قومه الذین کفروا وکذبوا بلقاء الآخرة واترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا
بشر مثلکم یأکل مما تأکلون منه ویشرب مما تشربون ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون یعنی پس ایجاد
کردیم بعد از قوم نوح اهل یک زمان دیگر را پس فرستادیم در میان ایشان رسولی از جماعت ایشان که هود باشد بر اینکه
بپرستید خدا را نیست از برای شما هیچ خدایی جز او آیا نمی ترسید از عذاب او و گفتند بزرگان از قوم آنکسانیکه کافر بودند
و تکذیب کردند به رسیدن سرای آخرت و حال آنکه متنعم کرده ایم ایشان را در زندگانی دنیا نیست این مگر بشری
مگر آدمی مانند شما میخورد از چیزی که شما میخورید از آن و میآشامد از چیزی که شما می آشامید و اگر فرمان برید شما
آدمی مانند شما را به درستی که شما آنگاه زیانکاران باشید ایعدکم انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما انکم
مخرجون هیهات هیهات لما توعدون ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وما نحن بمبعوثین ان هو الا رجل
افتری علی الله کذبا وما نحن له بمؤمنین آیا وعده میدهد شما را اگر شما چون مرده باشید و باشید خاک و استخوانهای چند
به درستی که شما بیرون آورده شوید چه دور است چه دور است آنچه وعده میدهد شما را نیست این زندگانی مگر زندگی
مگر زندگی ما در این جهان میمیریم بعضی و زنده میشویم بعضی و نیستیم ما برانگیخته شدگان نیست او مگر
یک شخص مکر مردی که افترا کرد بر خدا از روی دروغ و نیستیم ما او را باور کنندگان قال رب انصرنی بما کذبون
قال عما قلیل لیصبحن نادمین فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعدا للقوم الظالمین یعنی گفت هود ای پروردگار
من یاری ده مرا به آنچه که تکذیب کردند مرا گفت خدا از زمانی نزدیک هر آینه صبح کنند پشیمان پس گرفت
ایشان را آواز صیحه به استحقاق پس گردانیدیم ایشان را مانند خاشاک پس دوری باد از رحمت
باد مر گروه ستمکاران را سوره شعرا آیه کذبت عاد المرسلین اذ قال لهم اخوهم هود الا تتقون انی لکم
رسول امین فاتقوا الله واطیعون وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین اتبنون بکل ریع
آیة تعبثون وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون یعنی به دروغ نسبت دادند قبیله عاد پیغمبران فرستاده را چون

کفت مر ایشان را برادر قبیله ایشان هود تمام کرد آیا نمی‌ترسید از عذاب خدا بدرستی که من مر شما را رسولی مشهور بامانت و دیانت

ام پس بترسید از خدا و فرمان برید مرا و نمی‌خواهم از شما بر رسانیدن رسالت هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار جهانیان

آیا بنا میکنید شما در هر مکان بلندی علامتی در حالتی که بازی میکنید و بنا میکنید بناهای [illegible] با امید آنکه شما خلود

مانده در دنیا همیشه [illegible] که از قوم عاد چنین بود که هر [illegible] در هر شهری [illegible] مسکن قوم عاد بود در زمان

ایشان و بیشتر [illegible] در شهرها بود و اما بنا [illegible] تا آن زمان که ذکر عاد رسید و اصل [illegible] حصارهای محکم بود و قلعه‌ها

و حصارها و شهرها [illegible] و باغها بود از قوم عاد و بلاد ایشان آبادترین بلاد [illegible] بود

ایشان از همه بلاد بیشتر بود پس چون ایشان طغیان و فساد کردند [illegible] بر ایشان غضب کرد و [illegible] عقیم را

بر ایشان [illegible] حصارها و شهرها و قلعه‌ها و مساکن [illegible] ایشان [illegible] و ایشان سیزده

قبیله بودند و حضرت هود علیه السلام در میان ایشان صاحب حسب و نسب [illegible] و صاحب اموال بسیار و ثروت بود و [illegible]

[illegible] آدم بود با آدم [illegible] کندم کون [illegible]

مگر حضرت یوسف [illegible] پس هود [illegible] از ایشان ماند و ایشان را بسوی خدا دعوت کرد و نهی میکرد ایشان

از شرک بخدا و ظلم کردن بر مردم و میترسانید ایشان را از عذاب پس لجاجت کردند و [illegible] باطل [illegible] گشتند و ایشان در

قلعه‌ها [illegible] بودند و هیچ [illegible] از ایشان [illegible] و در [illegible] غضب [illegible] پس چون باد را دیدند

کردند با ایشان [illegible] که ما را [illegible] پس [illegible] و [illegible] خود را در [illegible] از آن [illegible]

و اجساد [illegible] که رفع کنند باد را از [illegible] خود پس باد [illegible] ایشان داخل شد

و ایشان را از [illegible] و بسوی آسمان بالا برد [illegible] ایشان را از هوا [illegible] و [illegible] بیشتر [illegible] ایشان

[illegible] کرده بود [illegible] که طاقت [illegible] نداشتند و در [illegible] چشم و دهان [illegible] ایشان داخل [illegible] تا اینکه

ایشان [illegible] بلاد خود کردند [illegible] اموال خود [illegible] حق تعالی [illegible] ایشان کرده بود از [illegible]

[illegible] بکارها [illegible] ایشان [illegible] کرده بود بیشتر از ایشان و بعد از ایشان و اکثر ایشان

در ولایت [illegible] و صالح بودند [illegible] و حضرموت و بعد از هلاک ایشان هود با هر که با او ایمان آورده

بودند [illegible] بمکه [illegible] بودند تا از دنیا رحلت کردند وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ یعنی

و چون [illegible] میکنید [illegible] جبر کنند [illegible] پس بترسید از خدا و فرمان برید مرا

[illegible] از خدا [illegible] شما را [illegible] بایشان [illegible] که مدار معاش

[illegible] بدرستی که من میترسم بر شما عذاب روز بزرگ [illegible] قَالُوا سَوَاءٌ

عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي

ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ یعنی کفتند قوم هود در جواب که یکسانست بر ما

اکر

اگر [illegible] ما ز [illegible] کان [illegible] این حال [illegible] مگر عادت پیشینیان و نیستیم ما عذاب شدگان پس بدروغ نسبت کردند

هود را پس هلاک کردیم ایشان را بدرستی که در این که گفتیم هر آینه عبرت باشد و نبودند بیشتر ایشان مؤمنان و بدرستی که

پروردگار تو هر آینه اوست صاحب عزت با قوت مهربان سوره حم سجده سه آیه فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ

عَادٍ وَثَمُودَ إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا

أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ پس اگر اعراض نمایند از توحید بعد از این بیان پس بگوای محمد که میترسانم شما را از عذاب نازل مانند

[illegible] این قبیله عاد و ثمود چون آمدند بایشان رسولان از پیش رو ایشان و از پس سر ایشان یعنی از جهات

[illegible] و گفتند که مپرستید مگر خدا را گفتند که اگر خواستی پروردگار ما که رسول فرستد هر آینه میفرستاد ملکی را پس

ما شما را [illegible] که ما بآنچه فرستاده شده اید بآن از کتاب و شریعت کافرانیم و ناکرویدگانیم بآن فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا

فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا

يُنْصَرُونَ یعنی اما قبیله عاد پس بزرگی نمودند در زمین بی‌استحقاق و گفتند از روی قوت و شوکت خود که کیست سخت‌تر از ما

بقوت [illegible] آیا ندیدند و ندانستند که خدا آنکه آفریده ایشان را او زیاده است از ایشان بقدرت و بودند که معجزات ما را

انکار میکردند پس فرستادیم بر ایشان بادی بغایت سخت سوزنده را در روزهای با نحوست تا بچشانیم ایشان را

[illegible] را [illegible] اینکه [illegible] ایشان را عذاب خواری در زندگانی [illegible] و هر آینه عذاب آخرت خوارکننده‌تر است

و حال اینکه ایشان یاری کرده نشوند سوره احقاف سه آیه وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا

فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

یعنی یاد کن ای محمد یکی از قبیله عاد هود نام را وقتی که ترسانید قوم خود را در وادی احقاف که موضعیست

از بلاد یمن که ریگ‌زار بود در [illegible] و بتحقیق گذشته بودند ترسانندگان از پیش رو او و از پس سر او

و گفت که مپرستید جز خدا را گفت هر آینه من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ یعنی قیامت گفتند

قوم هود در جواب آیا آمدی نزد ما تا بگردانی ما را از عبادت خدایان ما پس بیار آنچه وعده میکنی از عذاب اگر هستی

از راستگویان گفت هود بدرستی که دانش وقت آمدن عذاب نزد خداست و من میرسانم بشما آنچه فرستاده شده‌ام

[illegible] آن ولیکن می‌بینم شما را گروهی که نمیدانید صلاح خود را فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَٰذَا

عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَٰلِكَ

نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ یعنی پس چون دیدند عذاب را چون ابری ظاهر شونده در افق آسمان [illegible] و دخانها

ایشان گفتند این ابریست باران دهنده ما را چندگاه بود که باران بر ایشان نباریده بود چون ابر را دیدند

شادی کردند گفت نه چنان است بلکه آن عذابیست که تعجیل میکردید در وقوع آن بادیست که در آن عذاب دردناک

۱۲ الجزء السابع

هلاک میکرد الله هر چیزی را از شخصها ایشان بحکم پروردگار خود پس بامداد کردند که دیده نمیشد مگر جایگاههای ایشان
همچنین پاداش میدهیم ما گروه گناهکاران را و روایتست که بود هود و آن جماعت ایشان و بودند با او ایشان … خبر شدند
دعا … که خدا از ایشان باران را بازداشت سالها تا اینکه بقحط و تنگی گرفتار شدند و درین
حین بر کنار بلاد ایشان … بایشان طلب باران کنند از خدا بتوبه کردن پس انکار کردند قوم او و سرکشی کردند
پس وحی رسید بهود که میاید عذاب بر ایشان در فلان وقت و میاید بادی که در آن عذاب الیم باشد پس چون
رسید آن وقت نگاه کردند بجانب ابری که در عقب ایشان … شدند و گفتند که این ابریست که باران بیارد
یا درین حالت پس گفت بایشان هود که آن عذابیست که شما تعجیل در آمدن او میکردید و مرویست که چون دیدند باد را
گفت با مومنان بگوشه روید … از ایشان پس وزید باد … اهل احقاف را که کافران بودند در
از هفت شبانروز پس میکند … باد از ایشان و برداشت ایشان را و در هم زد در دریا و مرویست از حضرت کاظم ع
که عمر … قوم هود چهار صد سال بود و خدا عذاب کرد اول ایشان را بقحط و خشکسالی … سال … از کفر خود بر نگشتند پس
چون قحط ایشان غلبه کرد … مکه … که از برای ایشان دعا باران بکنند پس
چون رفتند و دعا کردند سه قطعه ابر برای ایشان بلند شد ایشان ابر اول و دوم را نپسندیدند و ابر سیم را که درو
عذاب بود اختیار کردند و همان ابر آمد و باعث هلاک ایشان شد و چون باد بر ایشان وزید ایشان یکی داشتند
که او را جلجال میگفتند بهود میگفت که ای هود این باد که میاید … از خلق هستند مانند شتران و مردها با خود دارند
و آنها اند که این بلاها را بر سر ما میاورند هود گفت که اینها ملکند خدا اند جلجال گفت که اگر ایمان بپروردگار تو
بیاوریم ما را مسلط بر این فرشتگان میکند که انتقام خود را از ایشان بکشیم هود گفت که خدا اهل معصیت خود را بر
اهل طاعت خود مسلط نمیکرداند جلجال گفت که اگر ایمان آورم … هلاک شدند چون میشوند گفت هود که خدا
عوض میدهد بتو جمعی را که بهتر از اینها باشند جلجال گفت که خیری نیست در زندگی بعد از اینها و اختیار کرد ملحق شدن
بقوم خود را پس هلاک شد وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ
وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و بتحقیق
متمکن کردانیده بودیم ایشان را از درازی عمرها و بسیاری اموال و … و قوت و … در چیزی که
متمکن نکردانیده ایم شما را ای اهل مکه در آن و کردانیده بودیم از برای ایشان کوشها و چشمها و دلها پس بی نیاز نکردانید از
عذاب ایشان کوشهای ایشان و نه چشمهای ایشان و نه دلهای ایشان هیچ عذابی را چون بودند که انکار میکردند بحجتهای
خدا و فرود آمد بایشان وبال آنچه بودند استهزا میکردند بآن سوره والذاریات آیه وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ
الرِّيحَ الْعَقِيمَ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ یعنی در قوم عاد نیز عبرتیست شما را چون فرستادیم
بر ایشان بادی … هیچ چیزی که آمد بر آن و بر آن وزید مکر کردانید آن را چون استخوان پوسیده ریزیده
از حضرت امیر المومنین منقولست که باد … باشد و بجهت آنها عقیم است … از شتران و …

که ریح عقیم … بر روی زمین … هفتاد هزار … زده اند و موکل کرده اند بهر مقداری
هفتاد هزار ملک … پس چون مسلط کردانید بر قوم عاد رخصت طلبیدند خازنان باد از پروردگار که خود بیرون آید
مثل … بیرون میاید اگر خدا رخصت میداد بر روی زمین هیچ چیز باقی نمیماند مگر آنکه …
پس خدا وحی کرد بسوی خازنان که بیرون کنید از باد مانند سوراخ انکشتری پس بیرون کردند و هلاک کرد قوم عاد
و همین باد را خدا در ابتدای قیامت کوهها و تلها و شهرها و قصرها را … خواهد کرد و این … معنی …
امین است … عذاب … باد که بر قوم عاد … قصرها و قلعهها و شهرهای
عاد را … بر باد داد … از هوا بر … که … و از …
مکر … آنها را … استخوان پوسیده … شهرها است … باد آن شهرها را
… بر ایشان هفت شبانروز … مردان و زنان را از زمین میکند و بهوا بلند میساخت
پس … ایشان را … میکند … و این … در بیابان …
… و این … ذات العماد … است … در قرآن … ایشان عمودها و ستونها از کوهها
بلند … و این عمودها را نصب میکردند و قصرها بر روی آنها ساختند سوره قمر آیه كَذَّبَتْ عَادٌ
فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ
فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ یعنی … تکذیب نمودند قوم عاد … خود را
پس چگونه بود عذاب من … فرستادیم بر ایشان بادی سخت … در روز …
… که … ایشان … سخت … بود عذاب من و
… این … آسان کردانیدیم قرآن را … پس هیچ …
از حضرت … روز چهارشنبه … اول روز و آخر روز …
… بر ایشان هفت شب و هشت روز … روایت … حضرت …
المومنین … روز … چهارشنبه … آخر ماه است …
… عذاب … ملک … باد …
چون … عذاب … خدا … موکل …
ایشان … باد … ملک …
… ایشان … حضرت … منقولست که …
باد … قوم عاد …
… خدا … که …
… بر قوم عاد … بر قوم هود …

همان روزها است که عرب روزهای برد العجوز می‌نامند و بعضی گفته‌اند که در آن روزها باد هلاک شدند و میوه‌ها و درختها
سخت ظاهر میشود و باین سبب آن را عجوز داده اند که در میان قوم عاد پیرزنی داخل نقبی پنهان شد و باد از پی رفت و در روز
هشتم او را هلاک کرد سوره الحاقه جزو ایه كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا
بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ
یعنی تکذیب نمودند قبیله ثمود و عاد بآن ساعتی که کوبنده دلها است پس اما قوم ثمود پس هلاک کرده شدند بصیحه و اما قوم
عاد پس هلاک کرده شدند بواسطه بادی سخت سرکش که مسلط کرد آن را خدا بر ایشان هفت شب و هشت روز پیاپی
پس میدیدی قوم را در آن روزها افتاده چون تنه‌های درختان خرما که افتاده باشد پس هیچ می‌بینی از ایشان باقی مانده‌ای
که هود حظیره ساخته بود با هر که ایمان آورده بود داخل آن حظیره شدند و از آن باد بایشان نمیرسید مگر اندکی که لذت می‌بردند
و باد قوم عاد را میکند و میان آسمان و زمین میبرد و ایشان را سرنگون بر کوهها میزد تا اعضای ایشان
ریزه ریزه میکرد و غارها و بناها که محکم ساخته بودند از برای دفع این عذاب چون داخل میشدند از پی ایشان باد داخل میشد

کتاب قصه شداد و بنا کردن ارم ذات العماد سوره والفجر آیه أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ
مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ یعنی آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو بقبیله عاد که جد ایشان ارم بود صاحب قامتهای بلند و بناهای
عالی آنچنانکه از برای ایشان بنا نشده مانند آن در شهرها منقولست که عاد را دو پسر بود شداد و شدید پس پادشاهی کردند و جبار
بودند و بعد از آن شدید مرد و شداد بپادشاهی ایشان رسید و مالک گشت تمام معموره زمین را و جمیع پادشاهان زمین
پس شنید احوال بهشت را پس بنا کرد در بعضی از صحراهای عدن شهری و نام کرد آن را ارم پس چون تمام شد
حرکت کرد با اهلش بسوی آن پس چون رسید یک شبانه روز راه مانده بآن شهر فرستاد خدا بر ایشان صیحه‌ای از آسمان پس هلاک
شدند و منقولست که مردی که او را عبد الله بن قلابه میگفتند بیرون رفت در طلب شتری که از او گریخته بود و در صحراها
و بیابانها میگشت ناگاه شهری دید که بر دور آن حصاری بود و بر دور آن حصار قصرهای بسیار و علمهای بلند بود چون
نزدیک آن شهر رسید گمان کرد که در آن شهر کسی هست که از شتر خود احوال پرسد چون هیچکس را ندید که داخل آن
شهر شود یا از آن بیرون آید از ناقه که سوار بود فرود آمد و پای ناقه را بند بست و شمشیر خود را از غلاف کشید و از در
شهر داخل شد ناگاه دو دروازه بزرگ دید که در دنیا از آن بزرگتر و بلندتر دری کسی ندیده بود و چوب آن درها از خوشبوترین
چوبها بود و مرصع کرده بودند بیاقوت زرد و سرخ که روشنی آنها آن مکان را پر کرده بود چون آن حال را مشاهده کرد متعجب شد
پس یکی از آن درها را گشود و داخل شد ناگاه شهری دید که بیننده مثل آن ندیده بود و در هر کوچه قصرها دید بر ستونها از
زبرجد و یاقوت بنا کرده و بالای هر قصری غرفه‌ها بنا کرده بودند و بالای هر غرفه غرفه دیگر همه را با طلا و نقره و مروارید و
یاقوت و زبرجد بنا کرده بودند و درهای آن قصرها مانند درهای شهر از چوبهای خوشبو و بیاقوت
مرصع کرده و فرش کرده بودند آن قصرها را بمروارید و بندقهای مشک و زعفران چون آن بناها را مشاهده کرد و کسی را در
آنجا ندید بترسید پس نگاه کرد در اطراف قصرها جابجا نهرها دید مشتمل بر درختان که میوه‌ها از آن آویخته بود در زیر

آن درختان

آن درختان جاری بود پس گفت این آن بهشت است که خدا برای بندگانش وصف کرده است در دنیا پس حمد خدا را کرد که او را داخل بهشت
کرد پس برداشت از آن مروارید و بندقهای مشک و زعفران قدری که میتوانست برداشت و نتوانست که از آن زبرجدها و یاقوتها چیزی
بکند پس بیرون آمد و بر ناقه خود سوار شد و از راهی که آمده بود برگشت تا داخل یمن شد و از آن مروارید و بندقها که
همراه خود آورده بود نقل کرد و بعضی از آن مرواریدها بعد از چند وقت زرد و متغیر شده بودند از جهت آنکه زمان بسیاری گذشته
بود پس چون آن خبر شایع شد بمعاویه رسید رسولی فرستاد بسوی والی صنعا که آن شخص را بفرست پس چون آن شخص نزد
معاویه آمد او را بخلوت طلبید و از آن قصه سؤال کرد آن شخص آنچه دیده بود همه را برای معاویه نقل کرد و معاویه کعب الاحبار را طلبید
و گفت یا ابا اسحق در دنیا شهری باشد که از طلا و نقره بنا کرده باشند و عمودها و ستونهایش از زبرجد و یاقوت
باشد و سنگریزه قصرها و غرفه‌هایش مروارید باشد و نهرها در کوچه‌ها در زیر درختان جاری باشد کعب گفت بلی این شهر را
شداد پسر عاد بنا کرده است ارم ذات العماد که خدا در قرآن یاد فرموده است و در وصف آن گفته است که خلق نشده است مثل
آن در بلاد و شهرها معاویه گفت حدیث آن را برای ما بیان کن کعب گفت عاد اول که جد قوم هود باشد دو پسر داشت یکی را
شدید نام کرد و دیگری را شداد پس عاد مرد و این دو پسر بعد از او هر دو پادشاه شدند و تجبر عظیم بهم رسانیدند و اهل شرق
و غرب بایشان اطاعت کردند پس شدید مرد و شداد بتنهایی پادشاهی تمام روی زمین را مستقل شد و بسیار کتب
میخواند هر جا که ذکر بهشت و اوصاف آن را با غرفه‌ها و یاقوت و زبرجد و مروارید میدید رغبت میشد در اینکه در
دنیا مثل آن را بسازد از روی تمرد و تجبر بر خدا پس عزم کرد بر ساختن آن بهشت صد مرد از بهترین ایشان را که هر مردی هزار نفر را
داد و گفت بروید و پیدا کنید بیابانی فراخ که نیکوترین و گشاده‌ترین بیابانها باشد و بنا کنید برای من در آن شهری از طلا و نقره
و یاقوت و زبرجد و مروارید و در زیر آن شهر عمودها از زبرجد قرار دهید و بر قصرها غرفه‌ها بنا کنید و بالای غرفه‌ها غرفه‌ها
بنا کنید و در زیر این قصرها در کوچه‌ها انواع میوه‌ها غرس نمایید و نهرها جاری کنید در زیر درختان که من در کتابها
صفت بهشت را خوانده‌ام و میخواهم که مثل آن در دنیا بسازم گفتند که ما این قدر جواهر و طلا و نقره از کجا بهم رسانیم
که چنین شهری بنا کنیم شداد گفت مگر نمیدانید که جمیع ملک دنیا در دست من است گفتند بلی گفت بروید بسوی هر معدنی از
معدنهای جواهر و طلا و نقره و بگمارید بر هر معدنی موکلی که تا جمع کنند آنچه باید احتیاج دارید و هر چه در دست مردم است از طلا
و نقره میباید بگیرید پس نامه‌ها نوشت بپادشاهان مشرق و مغرب و ده سال جواهر جمع کردند و در سیصد سال آن شهر را
بنا را اتمام کردند و عمر شداد نهصد سال بود پس چون نزد او آمدند و او را خبر دادند که ما فارغ شدیم از بنا گفت بروید
و حصاری بر دور آن بکشید و در چهار هزار قصر بسازید و نزد هر قصری هزار علم برپا کنید که در هر قصری از این قصرها
وزیری از وزرای من ساکن باشد پس برگشتند و تمام آنها را بجا آوردند و نزد او آمدند و خبر دادند که تمام شد
پس امر کرد مردم را که بار بندند بسوی ارم ذات العماد پس ده سال تهیه و کارسازی نمودند پس شداد با لشکر و اتباع
روانه شدند بسوی ارم چون بیک منزلی رسید که یک شبانه روز راه مانده بود که بارم برسد حق تعالی فرستاد بر او و بر همه
با او بود صیحه‌ای از آسمان که همه را هلاک کرد نه او داخل ارم شد و نه احدی از آنها که با او بودند و در زمان تو مردی از

سلمانان داخل آن بهشت خواهند شد سرخ روی و سرخ موی و کوتاه قامت بجز ابرو و کرد ... باشد و در این صحرا ابو برون
روده بطلب شتری در آن سبب داخل آن بهشت نشد و آن شخص را زد و معیوب بود چون که نگاه کرد بسوی او گفت ما را این مرد آن
مرد داخل این بهشت خواهد شد اهل بین حق در او خبر آن معقولات کرد بکی با مت شد در اسکندریه گرد در آن نوشته بود
که منم شداد بن عاد که ساختم ارم ذات العماد را که مثل آن خلق نشده است در بلاد و کشیدم لشکرها و بیرون آوردم خود
وادیها ساده کردم و بنا کردم قصرها ارم را در وقتی که پیری و مرگ نبود و سنگ در کوه‌ها مانند گل بود و گنجی در دریا
گذاشتم بر دوازده منزل که احدی آن را بیرون نیاورد مگر امت محمد که از او بیرون آورند **کتاب قصه صالح علیه السلام**
پسر عبید پسر ماثر پسر ارم پسر سام پسر نوح قوم او قبیله ثمود ... ابن ... قوله تعالی والی ثمود اخاهم صالحا قال یا
قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره قد جاءتکم بینة من ربکم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تاکل فی ارض الله
ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم یعنی و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر قبیله ایشان صالح را گفت صالح ای
قوم من بپرستید خدا را نیست شما را هیچ خدای غیر او و بتحقیق که آمد شما را معجزه و حجتی از جانب پروردگار شما بر صدق
دعوای رسالت من این است ماده شتر از برای خدا بی‌واسطه نر و ماده از برای شما است معجزه و حجت بر پیغمبری من پس واگذارید
آن را که بچرد در زمین خدا و مرسانید به آن ناقه هیچ ایذائی تا بگیرد شما را عذاب دردناک و قوم ثمود قبیله‌ای باشند از نسل
سام که ایشان را ثمود پسر عابر پسر ارم پسر سام پسر نوح باشد و صالح از اولاد ثمود است و در روایت از حضرت
باقر علیه السلام که فرستاده شد صالح بسوی ثمود و آن بلده که ایشان بودند در کنار دریا که مرهم کرد ... رسیدند ... از حضرت
باقر علیه السلام که رسول خدا ... رسید از جبرئیل که چگونه بود هلاک کردن قوم صالح جبرئیل گفت یا محمد صالح مبعوث شد
در قوم خود که شانزده سال عمر او بود و در میان ایشان ماند تا عمر او به صد و بیست سال رسید و ایشان اجابت او نکردند
بهیچ امر خیری و ایشان هفتاد بت داشتند که می‌پرستیدند بغیر از خدا پس چون این حال را از ایشان مشاهده کرد گفت
ای قوم بدرستی که من مبعوث شدم بسوی شما شانزده ساله و اکنون صد و بیست سال رسیده ام و بر شما عرض میکنم دو چیز را
اگر خواهید سؤال کنید از من تا سؤال کنم از خدای خود تا اجابت نماید شما را در آنچه سؤال کرده اید و اگر خواهید من
سؤال کنم از خدایان شما اگر اجابت نمایند مرا آنچه سؤال بکنم من از میان شما بیرون روم که من ملال شده‌ام از شما
و از شما دلتنگ شده‌ام گفتند با انصاف گفتی ای صالح پس وعده کردند روزی که بصحرا بیرون روند پس بردند قوم دار و خود
بتهای خود را بردند بسوی صحرایی که در بیرون شهر ایشان بود و طعام و شراب خود را کشیدند و خوردند و آشامیدند
و چون فارغ شدند حضرت صالح را طلبیدند و گفتند ای صالح سؤال کن پس صالح نزد بت بزرگ ایشان آمد و پرسید که این
چه نام دارد ایشان نام آن را گفتند پس آن را ندا کرد هیچ جواب نداد پس صالح گفت که جواب نداد گفتند دیگری را بخوان
از همه جواب نداد هیچ یک تا همه بتها را ندا کرد ایشان را خواند هیچ جواب نگفتند پس صالح با ایشان گفت ای قوم دیدید
که من همه خدایان شما را ندا کردم هیچ جواب ندادند پس از من سؤال کنید که من از خدای خود سؤال کنم تا در ساعت
شما را اجابت کند پس رو کردند به بتها و گفتند چرا جواب صالح را نگفتید یا جواب او را ایشان ظاهر نشد پس گفتند ای صالح

دور شو از ما با خدایان خود که از ایشان دفع شو پس چون صالح دور شد فرشها و ظرفها را انداختند و در پیش بتها بر خاک
غلطیدند و گفتند اگر امروز جواب صالح را نگویید ما رسوا شویم پس صالح را طلبیدند و گفتند سؤال کن تا جواب بگویند پس
صالح یکیک را ندا کرد و هیچ یک جواب نگفتند پس صالح گفت که ای قوم روز رفت و ایشان جواب نگویند پس از من سؤال کنید
تا از خدای خود سؤال کنم تا در همین ساعت شما را اجابت کند پس از میان هفتاد کس را اختیار کردند از بزرگان و بزرگان
خود را بر ایشان و گفتند ای صالح ما از تو سؤال میکنیم صالح گفت ای قوم همه شما راضی میباشید همه گفتند بلی ما راضیم اگر
این جماعت تو را اجابت کنند ما نیز تو را اجابت کنیم پس آن هفتاد کس گفتند ای صالح ما از تو سؤال میکنیم اگر اجابت کرد تو را
پروردگار تو ما تو را متابعت میکنیم و اجابت تو میکنیم و جمیع اهل شهر ما متابعت تو میکنند پس صالح با ایشان گفت آنچه
خواهید از من سؤال کنید ایشان اشاره کردند بکوهی که در نزدیک ایشان بود و گفتند ای صالح بیا برویم نزدیک این کوه
و در اینجا سؤال کنیم چون نزدیک آن کوه رسیدند گفتند ای صالح سؤال کن از پروردگار خود که در همین ساعت بیرون آورد
پروردگار تو از این کوه شتر ماده سرخ موی بسیار سرخ پشم که ده ماهه آبستن باشد و از پهلو تا پهلوی یک میل باشد
میل باشد بین ثلث فرسخ صالح گفت که از من سؤال کردید چیزی را که بر من عظیم است و بر پروردگار من بسیار سهل و آسان
پس صالح از خدا سؤال کرد در ساعت کوه شکافته شد و آوازی عظیم ظاهر شد که نزدیک بود عقلها از سرشان بپرد
کند و اضطراب کرد کوه چنانچه زن را اضطراب میکند در وقت زاییدن پس ناگاه سر ناقه از آن شکاف ظاهر شد و هنوز
گردن تمام بیرون نیامده بود که شروع کرد بنشخوار کردن پس جمیع بدنش بیرون آمد تا بر روی زمین درست ایستاد
چون این حال غریب را مشاهده کردند گفتند ای صالح چه بسیار زود اجابت کرد ترا پروردگار تو پس سؤال کن از پروردگار
خود که فرزندش را هم بیرون آورد پس از خدا سؤال کرد پس در ساعت فرزند از ناقه جدا شد و بر گرد ناقه میگردید پس
صالح گفت ای قوم دیگر چیزی مانده گفتند نه بیا برویم نزد قوم خود و ایشان را خبر دهیم بآنچه دیدیم تا ایمان بتو بیاورند
پس برگشتند و از آن هفتاد کس شصت و چهار نفر در راه شک کردند و مرتد شدند و گفتند جادو کرد و شش کس ثابت ماندند
و گفتند آنچه دیدیم حق بود و در میان ایشان سخن بسیار شد و برگشتند تکذیب کنندگان صالح را مگر آن شش کس پس از آن شش نفر
یک نفر شک کرد و آخر و در میان آنها بود که ناقه را پی کردند و او میگفت که من در شام دیدم آن کوه را که شکافته بود
سیلابست و جای پهلو ناقه در ... است قوله تعالی واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد وبوأکم
فی الارض تتخذون من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بیوتا فاذکروا آلاء الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین
قال الملأ الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به
مؤمنون قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون یعنی و یاد کنید ای قوم که گردانید شما را پادشاهان
خلفا از پس هلاک قوم عاد و جای داد شما را در زمین در حالتی که میسازید در زمینهای هموار آن کوشکها و قصرها
و از کوهها تراشیده بسازید خانه‌ها پس یاد کنید نعمتهای خدا را و فتنه و فساد مکنید در زمین در حالتی که فساد کنندگان باشید گفتند
بزرگان آنجا که تکبر کرده بودند از قوم او مر آنها را که ضعیف شمرده بودند از ایشان مر آنها را که ایمان آورده بودند از ایشان

ایشان پیدا باید که صالح فرستاده شده است از جانب پروردگار او پس رسالت کنند بدرستی که ما بانچه فرستاده شده است با آن ایمان آورنده ایم
گفتند آنانکه گردن کشی کردند بدرستی که ما بانچه ایمان آورده اید بدان کافرانیم مرویست از حضرت صادق که حضرت صالح
غایب شد از قوم خود مدتی و روزی که غایب شد مرد جوانی بود و ... و چون بازگشت مردی پیر بود ... و چون بسوی
خود برگشت او را نشناختند و قوم او بعد از برگشتن او سه طایفه شدند یک طایفه انکار کردند و گفتند صالح زنده نیست و هرگز
بر نمیگردد و طایفه دیگر شک داشتند و طایفه دیگر یقین داشتند که خواهد برگشت حضرت صالح اول آمد بسوی آن طایفه که شک
داشتند و گفت من صالحم پس او را تکذیب کردند و دشنام دادند و زجر کردند و گفتند صالح بغیر صورت و شکل تو بود پس آمد بسوی
آنها که منکر بودند پس نشنیدند سخن او را و او را نفرت کردند نفرت عظیمی پس آمد بسوی طایفه سیم که اهل یقین بودند گفت منم صالح گفتند
ما را خبر ده خبری که شک نکنیم که تو صالحی ما میدانیم که خدا خالق است و هر که را بهر صورت که خواهد بگرداند و خبر یافته و خواندیم
علامات صالح را در ... بیاید گفت منم که ناقه از برای شما آوردم گفتند راست گفتی این را در کتب خوانده ایم پس بگو که نشانه ناقه چه بود
گفت که بگو تو ناقه بود ... ایمان آوردیم ... ایمان آورده ایم بانچه ... گفتند در این وقت جماعتی که تکبر
نمیکرده بودند و ایشان بودند ... کافرانیم ... ای فرزند
رسول خدا ... بود حضرت که خدا ... پس چون ظاهر شد نسل صالح
فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
جَاثِمِينَ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ یعنی پس پی کردند ناقه را
و ... فرمان پروردگار ایشان و گفتند ای صالح بیار بما آنچه را که وعده میکنی ما را اگر هستی تو
از پیغمبران فرستاده پس گرفت ایشان را ... پس گشتند در خانه های ایشان ... پس برگشت صالح از ایشان
و گفت ای قوم من هر آینه بحقیقت رسانیدم شما را پیغام پروردگار خود را و نصیحت کردم شما را و لیکن دوست نمیدارید نصیحت
کنندگان را ... کردن ناقه آن بود که زنی بود که او را ... پادشاه طایفه ثمود بود
و ... صالح کردند ... آن قوم که از اعظم ...
و او معشوقه قدار ... و او معشوقه مصدع بود و قدار و مصدع هر شب ...
شراب ... گفت ... قدار و مصدع ... بدست ...
... صالح ... نمیکنیم تا شما ناقه را پی کنید پس چون قدار و مصدع ...
سخن گفتند ... پس هفت نفر دیگر ... پس انتظار کشیدند
ناقه را ... قدار ... مصدع ...
... پس ... نام ...
... پس ... ناقه ...
ناقه را ... کرد ... آن ...

دشمن کردند

و دشمن کردند گوشت آن را ... ناقه کرده بودند ...
پیر ... که ... پس ... صالح ... کردند ناقه را فلان ...
کاهی پس گفت صالح نگاه کنید که ایا ... پس ... عذاب پس ... قوم طلب
بچه ناقه ... پس گفت صالح ... کنید ...
که ... سوره هود هفت آیه وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ
مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا
أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً
فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ یعنی و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح را گفت
ای قوم بپرستید خدا را نیست شما را هیچ خدائی بجز او او آفرید شما را از زمین ... شما را
کنید از او پس ... توبه کنید ... بدرستی که پروردگار من نزدیک است ...
کننده ... گفتند ای صالح بحقیقت بودی ... امید ...
...
گفت ای قوم من ...
...
وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ فَعَقَرُوهَا
فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ
مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ
يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ یعنی گفت ای قوم من این ناقه ... خدا است برای شما ...
معجزه است پس واگذارید آن را تا بچرد در زمین خدا ...
کردند و کشتند آن را پس گفت صالح که زندگی کنید در شهر شما تا سه روز ... وقوع عذاب ...
در آن پس چون آمد فرمان ما نجات دادیم صالح را و آنانکه با او ایمان آورده بودند ...
دادیم ایشان را از رسوائی آن روز بدرستی که پروردگار تو او است توانا و غالب ...
ستمکار بودند آواز ... در شهرهای ایشان ...
بودند در آن ... ای ... طایفه ثمود که ... پروردگار ...
و دوری و هلاکت باد ... قوم ثمود مرویست از حضرت صادق که ...
که این ... صالح را ... هلاک ...
هلاک کردن ... حجت خدا را بر ایشان تمام کنند ... صالح ... ثمود فرستاد ...

سوی خدا دعوت میکرد پس ایمان نمی‌آوردند و طغیان میکردند بر او طغیان بزرگی و میگفتند ایمان نمی‌آوریم بتو تا بیرون آوری بسوی ما از این
سنگ شتر ماده ده ماهه آبستن را و آن سنگ را ایشان تعظیم میکردند و میپرستیدند و نزد آن سنگ هر سال قربانیها میکشتند
و نزد آن جمعیت میکردند پس حضرت صالح گفت خدا را که هر معجزه که میخواهید بطلبید پس بجا آورد خدای خود اگر از برای ما از این سنگ
شتر ماده ده ماهه آبستن را بیرون آورد پس خدا بیرون آورد ناقه را از آن سنگ بنحوی که ایشان خواسته بودند پس خدا
وحی کرد که ای صالح بگو بایشان که خدا مقرر کرده است از برای این ناقه که یکروز آب بخورد همه آبها را باشد و یکروز بخورند همه شما باشد پس
چون روز آب خوردن ناقه میشد همه آب را در آن روز میخورد پس او را میدوشیدند و نمیماند کوچکی و بزرگی مگر آنکه از شیر
آن ناقه در آن روز میخوردند پس چون روز دیگر میشد اهل شهر و حیوانات ایشان بسر آب میرفتند و در آن روز آب میخوردند
و ناقه در آن روز آب نمیخورد پس بر این حال ماندند آنچه خواست خدا پس ایشان بر خدا طغیان کردند و بعضی به بعضی گفتند که بکشید
این ناقه را و براحت شوید از آن ما راضی نیستیم که یکروز آب از ما باشد و یکروز از آن باشد پس گفتند کیست که متکفل کشتن
آن شود و ما از برای او مزد قرار دهیم آنچه خواهد پس آمد بسوی ایشان مردی سرخ روی ازرق چشم که فرزند زنا بود
و پدر او معلوم نبود و او را قدار میگفتند شقی بود از اشقیاء و شوم بود بر ایشان پس از برای او مزدی قرار دادند
پس چون ناقه متوجه شد بسوی آن آبی که نوبت آن بود گذاشت تا آب را خورد و متوجه برگشتن شد در سر راهش نشست و ضربتی
شمشیری بآن ناقه زد اثری نکرد پس ضربت دیگر زد و او را کشت چون ناقه بپهلو افتاد بچه او گریخت و بکوه بالا رفت
و سه مرتبه بسوی آسمان فریاد کرد پس قوم صالح آمدند و نماند از ایشان کسی مگر آنکه شریک شد با او در ضربتها
و گوشتش را در میان خود قسمت کردند و هیچ کوچک و بزرگی نماند مگر آنکه از آن گوشت خورد پس چون صالح آن حال را مشاهده
کرد بسوی ایشان آمد و گفت ای قوم چه باعث شد شما را که این کار کردید و نافرمانی پروردگار خود کردید پس حق تعالی
وحی نمود بسوی صالح که قوم تو طغیان و بغی کردند و کشتند ناقه را که خدا فرستاده بود که حجت او بر ایشان باشد و در
بودن ناقه از برای ایشان ضرری نبود و از برای ایشان بزرگترین منفعتها بود پس بگو بایشان که من عذاب خود را بر ایشان میفرستم تا
سه روز اگر توبه کردند و برگشتند توبه ایشان را قبول کنم و عذاب را از ایشان منع کنم و اگر توبه نکردند و برنگشتند میفرستم
عذاب خود را بر ایشان بعد از سه روز پس حضرت صالح بنزد ایشان آمد و گفت ای قوم من رسول پروردگار شما بسوی شما و میگوید
بشما که اگر توبه کردید و برگشتید و استغفار کردید گناه شما را می‌آمرزم و توبه شما را قبول میکنم چون این سخن را بایشان گفت
کفر و طغیان ایشان زیاده شد از سابق و گفتند ای صالح بیاور بسوی ما آنچه را که وعده میکنی ما را اگر از راستگویانی صالح
گفت ای قوم من صبح کنید فردا صبح خواهید کرد و صورتهای شما زرد خواهد بود و در روز دوم سرخ خواهد بود و در
روز سیم سیاه خواهد بود چون روز اول صورتهای ایشان زرد شد پس بعضی ببعضی گفتند که آمد بشما آنچه صالح
گفت پس طاغیان گفتند ما نمیشنویم سخن صالح را و قبول نمیکنیم قول او را هر چند عظیم است پس چون روز دوم شد
ایشان سرخ شد پس گفتند بعضی ببعضی که آمد شما را آنچه صالح بشما گفته بود پس گفتند سرکشان ایشان که اگر تمام ما هلاک شویم
سخن صالح را نشنویم و ترک عبادت خدایانی که پدران ما آنها را پرستیده اند نکنیم و توبه نکردند پس چون روز سیم شد

سیم همه ایشان سیاه شد پس بعضی از ایشان ببعضی گفتند که ای قوم آنچه صالح بشما گفته بود واقع شد گفتند سرکشان از ایشان که تحقیق
بیاید ما را آنچه که گفته صالح پس چون نصف شب شد جبرئیل بنزد ایشان آمد و صیحه بر ایشان زد که پرده گوشهای ایشان را درید و دلهای ایشان
شکافت و جگرهای ایشان را پاره پاره کرد و ایشان در آن سه روز حنوط و کفن کرده بودند و میدانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد
پس همگی در یکچشم زدن مردند کوچک و بزرگ ایشان و هیچ صاحب صدائی در میان ایشان نماند مگر آنکه خدا ایشان را هلاک کرد پس صبح کردند در خانهای
خود با جامه‌ها مرده پس حق تعالی با آن صیحه ایشان آتشی از آسمان فرستاد که همه را سوخت این بود قصه ایشان **سوره حجر آیه**
وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی بتحقیق تکذیب کردند اهل حجر که وادیست در میان مدینه و شام که طایفه ثمود
بودند پیغمبران را و دادیم بایشان آیتهای خود را که ناقه باشد و انتقام پس بودند از آن اعراض کنندگان و بودند که
میتراشیدند از کوهها خانها در حالتیکه ایمن بودند از خرابی آنها پس گرفت ایشان را آواز هولناک در حالتیکه در وقت صبح بودند
پس چاره نکرد ایشان را از آمدن عذاب آنچه را که کسب کردند از ساختن خانهای محکم و اموال و اولاد و دنیا **سوره شعرا ابتدا**
كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ
أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ یعنی تکذیب کردند قوم ثمود پیغمبران مرسل را در وقتیکه گفت بایشان برادر ایشان صالح
که آیا نمیترسید از خدا بدرستیکه من فرستاده ام بالامانت پس بترسید از خدا و فرمان برید و طلب نمیکنم از شما بتبلیغ رسالت
مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار جهانیان آیا میگذارند شما را در اینجا با امن در بوستانها و چشمها و کشتزارها و درختان
خرما که ثمر او لطیف و نرم است و میتراشید از کوهها خانها در حالتیکه ماهر و صاحب نشاطید فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَلَا تُطِيعُوا
أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ یعنی پس بترسید از خدا و فرمان برید او را و اطاعت نکنید حکم اسراف کنندگان را که آنجماعت اند که فساد
میکنند در زمین و هیچ اصلاحی نمیکنند گفتند بتحقیق که تو نیستی مگر از سحر شدگان یعنی عقل جادو شده نیستی تو مگر آدمی مثل ما
پس بیاور معجزه را اگر باشی تو از راستگویان قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ یعنی گفت صالح که این شتر ماده ایست که معجزه خواسته بودید و از برای او نصیبی از آب
و از برای شما است نصیبی از آب در روز معین و مرسانید با او هیچ بدی را تا آنکه بگیرد شما را عذاب روز بزرگ پس پی
کردند و کشتند او را پس صبح کردند پشیمان شدگان در وقت دیدن عذاب پس گرفت ایشان را عذابی که وعده کرده بودند بدرستیکه در آنچه گفتیم
هر آینه علامت و حجت است و نبودند بیشتر ایشان مؤمنان و بدرستیکه پروردگار تو غالب و مهربان هم هست
سوره نمل آیه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ قَالَ يَا قَوْمِ
لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

بل أنتم قوم تفتنون يعنى بحقيقت فرستاديم بسوى قبيله ثمود برادر ايشان صالح را كه بپرستيد خدا تعالى را پس ناگاه ايشان
دو فرقه بودند مؤمن و كافر كه خصومت ميكردند با يكديگر گفت صالح اى قوم من چرا شتاب ميكنيد بعقوبت پيش از نيكوئى
[illegible] چرا طلب آمرزش نميكنيد از خدا تا شايد بخشوده شويد گفتند چون
قحط در آمد فال بد گرفتيم بتو و بآنكسانى كه با تواند گفت صالح فال بد شما نزد خداست يعنى [illegible] بلكه شما قومى ايد كه
مبتلا شده بعذاب وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الأرض ولا يصلحون قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه
وأهله ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك أهله وإنا لصادقون ومكروا مكرا ومكرنا مكرا وهم لا يشعرون
فانظر كيف كان عاقبة مكرهم أنا دمرناهم وقومهم أجمعين فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا إن في ذلك لآية لقوم
يعلمون وأنجينا الذين آمنوا وكانوا يتقون يعنى و بودند در شهر آن كفار نه نفر كه فساد ميكردند در زمين و صلاح
نميورزيدند و عمل ميكردند بمعاصى گفتند بعضى با بعضى سوگند خوريد بخدا كه شبيخون آوريم بر صالح و بر كسان او پس
گوئيم بولى خون او كه حاضر نشديم ما هلاك ساختن او و اهل او و بدرستى كه هر آينه ما راستگويانيم و مكر كردند
بقصد كشتن صالح مكر كردند بعد از كشتن ناقه و تهديد ايشان بعذاب و مكر كرديم ما مكر كردنى بهلاك ساختن ايشان
و حال آنكه ايشان نميدانستند پس بنگر يا محمد كه چگونه بود خاتمه مكر ايشان كه بدرستى كه ما هلاك كرديم ايشان را و
قوم ايشان را [illegible] پس اينست خانهاى ايشان كه خالى است از ساكنان و خراب است بسبب آنكه ستم
كردند بدرستى كه در اينچه گفتيم هر آينه نشانه است [illegible] كه صالح مسجدى داشت [illegible]
[illegible] نماز ميكرد و گفتند [illegible] وعده داده است [illegible]
شويم از او و اهل او [illegible] پس افتاد بر ايشان سنگى [illegible]
ايشان در زير آن هلاك شدند [illegible] صالح [illegible]
[illegible] پس چون آن [illegible] ايشان [illegible] در خانه صالح [illegible]
و ايشان را هلاك ساختند **سوره حم سجده ده آيه** وأما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى فأخذتهم صاعقة
العذاب الهون بما كانوا يكسبون ونجينا الذين آمنوا وكانوا يتقون يعنى و اما قوم ثمود كه قوم صالح بودند پس
طريق [illegible] ايشان را [illegible] و اختيار كردند كورى و گمراهى را بر راه راست پس گرفت ايشان را
عذاب صاعقه [illegible] بسبب آنچه بودند كه كسب ميكردند از كفر و تكذيب صالح و پى كردن ناقه و رهانيديم از عذاب آنها
كه ايمان آورده بودند [illegible] از معاصى **سوره والذاريات سه آيه** وفي ثمود إذ قيل لهم تمتعوا
حتى حين فعتوا عن أمر ربهم فأخذتهم الصاعقة وهم ينظرون فما استطاعوا من قيام وما كانوا منتصرين
يعنى در قوم ثمود نيز آيتى است چون گفته شد با ايشان كه برخوردار باشيد [illegible] پس
سركشى كردند از فرمان خداى پس گرفت ايشان را صاعقه [illegible]
[illegible] **سوره قمر ده آيه** كذبت ثمود بالنذر فقالوا أبشرا منا واحدا

نتبعه

نتبعه إنا إذا لفي ضلال وسعر أألقي الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب أشر سيعلمون غدا من الكذاب الأشر إنا مرسلوا الناقة
فتنة لهم فارتقبهم واصطبر ونبئهم أن الماء قسمة بينهم كل شرب محتضر فنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر فكيف كان
عذابي ونذر إنا أرسلنا عليهم صيحة واحدة فكانوا كهشيم المحتظر ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر يعنى تكذيب كردند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سوره حاقه دو آيه كذبت ثمود وعاد بالقارعة فأما ثمود فأهلكوا بالطاغية يعنى تكذيب كردند قبيله ثمود و عاد
[illegible] **سوره فجر يك آيه** وثمود الذين
جابوا الصخر بالواد [illegible]
سوره شمس شش آيه كذبت ثمود بطغواها إذ انبعث أشقاها فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقياها
فكذبوه فعقروها فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسواها ولا يخاف عقباها يعنى تكذيب كردند قوم ثمود
بسبب طغيان ايشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
ايشان [illegible] **كتاب قصص حضرت**
ابرهيم هشتاد و دو آيه فصل در بيان نسب و فضايل او و مكارم اخلاق او و ازده آيه سوره آل عمران پنج آيه
قل صدق الله فاتبعوا ملة إبرهيم حنيفا وما كان من المشركين يعنى پيروى نمائيد ملت و دين ابرهيم را [illegible]
[illegible] ابرهيم [illegible] ملت حنيفيه ده چيز است [illegible] ابرهيم عليه السلم
پنج چيز [illegible] بدن [illegible]
[illegible]
[illegible]
يا أهل الكتاب لم تحاجون في إبرهيم وما أنزلت التوراة والإنجيل إلا من بعده أفلا تعقلون ها أنتم
هؤلاء حاججتم فيما لكم به علم فلم تحاجون فيما ليس لكم به علم والله يعلم وأنتم لا تعلمون يعنى اى اهل كتاب

یهود و نصاری چرا احتجاج میکنید در دین ابرهیم و حال آنکه نازل نشد توریة که کتاب موسی و انجیل عیسی مگر [illegible]

ابرهیم ایا پس در نمی یابید آگاه باشید که شما آنگروهید که احتجاج میکنید در آنچه مر شما راست دانش بدین چرا

احتجاج میکنید در آنچه مر شما را نیست دانشی و خدا میداند و شما نمیدانید منقولست که نزاع کردند یهود و نصاری

در ملت حضرت ابرهیم و گمان کردند هر فرقه که ابرهیم از ایشان است پس مرافعه بردند بحضرت رسول خدا پس نازل شد

این آیه و معنی آنست که ملت یهود و نصاری حادث شد بعد از نزول توریة و انجیل بر موسی و عیسی علی نبینا و علیهما السلام

و بود حضرت ابرهیم پیش از موسی بهزار سال و پیش از عیسی بدو هزار سال پس چگونه میباشد بر دین یهودی و نصرانی

پس چیزی را ادعا کرده باشند امر محالی را پس ظاهر شد حماقت ایشان ما کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا

و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین یعنی نبود ابرهیم بر ملت موسی و نه بر ملت عیسی و لیکن بود حنیف

از ملتهای باطله و انقیاد او اسلام بود منقاد و مطیع خدای تعالی بر نهج اسلام مرویست از حضرت صادق ع که بود

خالص و مخلص نبود در او چیزی از پرستیدن بتها و نیز مرویست از آن حضرت که گفت او که گفت حضرت امیر المؤمنین ع

که ابرهیم نه یهودی بود که نماز کند بسوی مغرب و نه نصرانی که نماز کند بسوی مشرق و لیکن بود حنیف مسلم بر نهج دین

محمد ص یعنی بود که نماز میکرد بسوی کعبه میان مشرق و مغرب چه او بر دین محمد ص و نبود از مشرکان مانند یهود و نصاری

که عزیر و مسیح را شریک خدا دانستند ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا و الله

ولی المؤمنین یعنی بدرستی که سزاوارترین مردم بابرهیم هر اینه آنانند که متابعت او نمودند در ازمنه او

و این پیغمبر مخصوص و آنانکه ایمان آوردند باو از جهت موافق بودن ایشان با او در بیشتری از اصل شریعت و خدا

یار مومنانست مرویست از حضرت صادق ع که مراد از مومنان در اینجا حضرات ائمه معصومین اند و متابعان

ایشانند روایت کرده عمر بن یزید از حضرت صادق ع که گفت شما شیعیان [illegible] آل محمدید راوی میگوید که

گفتم فدای تو شوم از نفسهای آل محمد گفت آری و الله از نفسهای ایشان و اقرار از نفسهای

ایشان تا سه مرتبه پس گفت ای عمر بدرستی که خدای تعالی میگوید در قرآن که سزاوارترین مردم بابرهیم آنانند

که متابعت او کردند از امت او و این پیغمبر و آنانکه ایمان آوردند باو و مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع گفت بدرستی که

سزاوارترین مردم بانبیا عمل کننده ترین ایشانست بآنچه ایشان آورده اند پس خواند این آیه را ان اولی الناس

بابرهیم تا آخر و گفت بدرستی که دوست محمد کسی است که اطاعت کند خدا را اگر چه دور باشد قرابت او و دشمن

محمد کسی است که نافرمانی کند خدا را اگر چه نزدیک باشد قرابت او سوره نساء آیه ۱۲۵ و من احسن دینا ممن اسلم وجهه

لله و هو محسن و اتبع ملة ابرهیم حنیفا و اتخذ الله ابرهیم خلیلا یعنی و چه کس باشد نیکوتر بکیش از کسی که خالص

کرد نفس خود را از برای خدا و او محسن نیکوکار باشد و متابعت کرد کیش ابرهیم را در حالتی که میل کننده باشد از باطل

کیشهای باطل و گرفت خدا ابرهیم را دوست و برگزید او را و مخصوص ساخت او را بکرامتی [illegible] در حدیث

کرامتی است که مبادرت [illegible]

از حضرت

از حضرت صادق ع که گفت بدرستی که خدای تعالی اخذ کرد ابرهیم را بنده پیش از آنکه اخذ کند او را نبی و بدرستی که خدای تعالی اخذ کرد او را

نبی پیش از آنکه اخذ کند او را رسول و اخذ کرد او را رسول پیش از آنکه اخذ کند او را خلیل و بدرستی که خدای تعالی اخذ کرد او را

خلیل پیش از آنکه بگرداند او را امام و مرویست از حضرت باقر ع که چون اخذ کرد خدای تعالی ابرهیم را خلیل فرستاد باو مژده بخلت

پس آمد باو ملک الموت بصورت جوانی سفید برو بود دو جامه سفید میچکید از سر او آب و روغن پس داخل شد ابرهیم

بخانه پس چون درآمد باو در حین بیرون آمدن از خانه و بود ابرهیم مردی غیور و بود هر گاه که بیرون میرفت بحاجتی قفل میکرد خانه را

و برمیداشت کلیدش را با خود پس بیرون رفت روزی از برای کاری و برگشت در خانه را پس مراجعت کرد و بگشود در خانه را

پس ناگاه بصورت مردی که ایستاده است مانند نیکوترین مردان پس بگرفت او را غیرت و گفت او را ای بنده خدا چه کس ترا داخل

ساخت در اینجا گفت مرا پس گفت [illegible] خانه داخل کرد اینجا گفت که پروردگار این خانه او اولیتر است از من پس تو

کیستی گفت منم ملک الموت پس ترسید ابرهیم پس گفت آمده ای تو که بگیری روح مرا گفت نه و لیکن فرستاده خدای تعالی بنده را خلیل

آمدم ترا مژده دهم بآن گفت ابرهیم کیست آن بنده شاید که خدمت کنم او را تا بمیرم گفت ملک الموت تویی آن بنده پس داخل خانه

شد و گفت [illegible] که خدای تعالی اخذ کرده است مرا خلیل و مرویست از حضرت صادق ع که بود ابرهیم بیدار برای مهمانی تا

نماز گزارد و بود که اگر نبود مهمانی در نزد او بیرون میرفت در طلب میهمان و قفل میکرد خانه را و برمیداشت کلید را پس طلب کرد مهمانی

را و مراجعت کرد بخانه اش پس ناگاه دید مردی یا مانند مردی در خانه خود پس گفت ای بنده خدا باذن که داخل شدی در

این خانه گفت داخل شدم باذن صاحب خانه و سه مرتبه ابرهیم پرسید و او در جواب گفت باذن صاحب خانه پس شناخت ابرهیم

که او جبرئیل است پس ستایش کرد پروردگار را پس گفت جبرئیل که فرستاد مرا پروردگار تو بسوی بنده از بندگانش که

اخذ کرد او را خلیل پس گفت ابرهیم که بر من معلوم کن تا خدمت او کنم تا آنکه بمیرم گفت جبرئیل تویی آن بنده گفت

ابرهیم بچه سبب اخذ کرد مرا خلیل گفت جبرئیل از برای اینکه تو سؤال نکردی احدی را چیزی هرگز و سؤال نکرد از تو هرگز کسی

چیزی را که تو بگویی نه مرویست از آن حضرت که ابرهیم [illegible] بود که قصد کرد

در مصر [illegible] طعام پس

جوالش را [illegible] پس چون داخل منزل خود شد گذاشت جوال را [illegible] از جهت شرم از او و داخل خانه شد و خواب کرد

[illegible] جوال را [illegible] ابرهیم طعام [illegible] پس گفت ابرهیم که از

کجا آمد این طعام گفت [illegible] که تو بار کرده بودی از خلیل مصری پس گفت ابرهیم آگاه باش که او است خلیل من و لیکن

[illegible] است که عطا کرد [illegible] پس شکر کرد خدا را و حمد او کرد و بخورد از آن طعام مرویست از حضرت [illegible]

که ابرهیم خلیل خداست و خلیل مشتق است از خلت [illegible] که فقر [illegible] پس [illegible] که بود خلیل و بود بسوی پروردگار

فقیر و بسوی او منقطع و از غیر او منقطع [illegible] و [illegible] آن از آن جهت بود که چون خواست که بمیراند او را

[illegible] فرستاد خدا بسوی او جبرئیل را پس گفت جبرئیل [illegible] جبرئیل و ملائکه

او را [illegible] نظر [illegible] خدا [illegible] پس گفت ابرهیم که [illegible]

نخوب وکیل است بدین سخن که من خود آن بیکنم از غیر او و نیست حاجتی و امیدی بسوی او بغیر او پس نام داد خدا او را خلیل خود یعنی بغیر او محتاج
با و منقطع از سوای او بسوی او گفت بعضی ... چون کرد ابتلا شد یعنی خلیل را از خلت و آن است که خلیل شد از روی ...
و اتفق خلیل او که و اتفق شد بر او بباشد یعنی خلیل دانا باو و با مور او و موجب نیست این یعنی قسمی ... خلیل را ...
... اگر منقطع شد بسوی او بسوی خلیل او و هر کاه بنا دانسته اسرار او را شد و خلیل او و مرویست از حضرت صادق
که خدا نکرفت ابرهیم را خلیل مگر از جهت آنکه رد نمیکرد احدی را هرگز و سؤال نمیکرد با حدی هرگز بغیر از خدا و مرویست ...
که شد ابرهیم خلیل از جهت دادن او بسیار طعام و کردن او نماز در شب وقتی که مردم در خواب بودند ... بعضی از
روایات که ملائکه گفتند بعضی به بعضی که گرفت پروردگار ما از نطفه خلیل و عطا کرد باو پادشاهی بزرگ پس وحی کرد خدا تعالی
بملائکه که اختیار کنید ... شما پس اتفاق کردند جبرئیل و میکائیل پس فرود آمدند بسوی ابرهیم در
روزیکه جمع میکرد گوسفندان خود را و بود از برای ابرهیم چهار هزار شبان و چهار هزار سگ که در گردن هر سگی طوقی بود
بوزن یکمن از زر سرخ داشت و چهل هزار میش شیرده و شتر و آنقدر که خدا میخواست پس ایستادند جبرئیل
و میکائیل در دو طرف مجمع پس گفت یکی با آواز بلندی سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ پس جواب داد او را ملک دوم رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ
پس گفت ابرهیم که اعاده کنید این کلام را و بدهم از برای شما نصف مال خود پس گفت اعاده کنید از برای شما بادهم مال خود
من و ... ملائکه آسمانها این است کرم این است کرم پس شنیدند که میگفت ندا دهنده از جانب عرش که خلیل
موافق است مر خلیل خود را سوره نحل چهار آیه إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی بدرستیکه
ابرهیم بود قایم مقام امتی و جماعتی بود مطیع مر خدا مایل از دینهای باطل و نبود از مشرکان و مرویست از حضرت صادق که ...
امت است ... بدرستیکه ابرهیم بود امت ... و مرویست از حضرت باقر که بود
ابرهیم امت از جهت آنکه بود بر دینی که نبود بر آن دین احدی بغیر او پس بود امت یگانه و اما بود قانت از جهت آنکه بود مطیع
حنیف از جهت آنکه بود مسلم و مرویست از حضرت کاظم که هر ... بود دنیا و نبود در آن کسیکه عبادت میکرد خدا را
و اگر بود با او غیر او هر آینه اضافه میشد بسوی او در جائیکه میگفت خدا تعالی که بود ابرهیم امت پس صبر کرد بر آن تا آنکه
که خدا خواست پس خدا تعالی ... او کرد ... اسمعیل و اسحق را ... شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
یعنی بود ابرهیم شکرکننده مر نعمتهای او برگزید خدا او را و راه نمود او را براه راست و مرویست که غذا نمیخورد ابرهیم مگر با مهمان
خود وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ یعنی بدادیم او را در این جهان نیکی با اینکه دوست داشتند او را
مردمان تا اینکه ... ملتها او را دوست داشتند و ستایش کردند ... بوسعت و طاعت ...
در آنجهان از نیکو کاران است و از اهل بهشت است ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی
پس وحی کردیم ما بسوی تو ای محمد ... در اصول دین کیش ابرهیم را که مایل بود از ملتهای باطل و نبود از مشرکان و مرویست
از حضرت صادق ...
... کیش ابرهیم را ...

وسیاتیش

بگوانه

... اولیا و انبیاء خود را بسوی او و مرویست از حضرت حسین بن علی ... ابرهیم ...
... فصل در بیان ولادت ابرهیم ع تا زمان شکستن بتها و ماجرای در بیان او و ... نمرود و بیان حال ...
سوره بقره یک آیه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي
وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
یعنی آیا ... آنکه محاجه کرد با ابرهیم در باب پروردگار خود برای آنکه داد او را خدا تعالی پادشاهی یعنی نمرود چون
گفت ابرهیم پروردگار من آنست که زنده میکرداند و میمیراند گفت نمرود که من زنده میکردانم و میمیرانم ...
ابرهیم پس بدرستیکه خدا تعالی ... آفتاب را از جانب مشرق پس بیاور از جانب مغرب پس متحیر شد آنکه کافر بود و خدا راه نمایی نمیکند
ستمکاران را و مرویست که پادشاه تمام روی زمین شدند چهار کس دو مومن و دو کافر اما دو مومن پس سلیمان بن داود و ذو
القرنین بود و اما دو کافر پس نمرود و بخت نصر بود و مرویست که چون ... نمرود ابرهیم را در آتش ... آتش را
برد و سلامت گفت نمرود ای ابرهیم کیست پروردگار تو گفت ابرهیم پروردگار من آنست که زنده میکند و میمیراند گفت نمرود
که من هم زنده میکنم و میمیرانم گفت ابرهیم که چگونه زنده میکنی و میمیرانی گفت میخواهم دو مرد را از کسانیکه واجب باشد بر ایشان
قتل پس میکشم یکی را و رها میکنم دیگری را پس باشم من که زنده میکنم و میمیرانم گفت ابرهیم اگر تو راست میگوئی پس زنده کن آن
را که کشته ... گفت ابرهیم ... آفتاب را از مشرق ... بیاور
... یعنی منقطع شد ... سوره انعام ده آیه
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی و یاد کن آنزمانیرا که گفت ابرهیم
مر پدر خود آزر را که آیا میگیری بتان را خدایان بدرستیکه من میبینم تو را و قوم تو را در گمراهی ظاهر و منقول است ...
اختلاف ... نام پدر ابرهیم تارخ است و این قول ...
ابرهیم یا عم ابرهیم ...
...
...
...
...
...
...
...
...

بخاطر خود برگشت و در غار را ببست و برگردید پس حق تعالی روزی ابراهیم را در انگشت ابهام او شیری قرار داد که او میمکید و هر چند گاه
یکبار نیز مادر او بنزد او می آمد و بنزد شوهر خود میرفت و چنان قابلیت داشت که هر روزی بقدر یک سال بزرگ میشد و او را بگذاشت تا مادر ابراهیم از
ترس کشتن ابراهیم را در آن غار پنهان کرده بود پس ابراهیم در یک روز چندان نمو میکرد که دیگران در یک ماه نمیکنند تا آنکه در غار سیزده
سال شد پس مادرش او را بدید و از بزرگی او خواست که چون او را بخانه برد و گفت ای مادر مرا بیرون ببر مادرش گفت ای فرزند
اگر پادشاه بداند که تو درین زمان متولد شده ترا بکشد پس مادرش از غار بیرون رفت ابراهیم در غار بود تا آنکه از غار بیرون آمد در وقت
آفتاب فرو رفته بود پس نظرش در آسمان به زهره افتاد گفت این پروردگار منست پس چون زهره فرو رفت گفت اگر این پروردگار
من بود حرکت نمیکرد و زایل نمیشد و گفت دوست نمیدارم فرو رفتگان را پس چون نگاه کرد بسوی مشرق و ماه طلوع کرده بود
گفت این پروردگار منست این بزرگتر و نیکوتر است پس چون حرکت کرد و زایل شد گفت اگر هدایت نکند مرا پروردگار من هر آینه خواهم
بود از گروه گمراهان پس چون صبح شد و آفتاب برآمد و دید روشنائی او و شعاع او را روشن عالم گفت این بزرگتر
و نیکوتر است پس چون حرکت کرد و زایل شد حق تعالی گشود برای ابراهیم آسمانها تا آنکه عرش و هر که بر عرش بود دید و حق تعالی ملکوت
آسمانها و زمین را باو نمود پس در آنوقت گفت ای قوم من بیزارم از آنچه شریک میسازید شما آنرا با پروردگار کرد انید بد
بدرستیکه من متوجه ساختم روی خود را بسوی کسی که آفریده آسمانها و زمین را در حالتی که میل کننده ام از دینهای باطل بسوی
دین حق که دین اسلام است و نیستم من از مشرکان پس ابراهیم از غار در شب و مادر او داخل خانه کرد و گردانید او را در میان
فرزندان خود و کسی پرسید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول ابراهیم که این پروردگار منست آیا مشرک شده بود در این قول
پس گفت حضرت نه که اگر کسی بگوید امروز مثل این قول را مشرک باشد و نبود از ابراهیم شرک و نبود مگر در طلب پروردگار خویش
و آن از غیر ابراهیم شرک باشد پس چون داخل ساخت مادر ابراهیم ابراهیم را در خانه آزر نگاه کرد آزر بسوی او و گفت کیست این
کیست که باقی مانده است در سلطنت پادشاه و پادشاه میکشت فرزندان مردم را گفت این پسر تو است زاییدم او را در فلان
وقت در وقتیکه تو از من دور بودی گفت آزر وای بر تو اگر پادشاه بداند این را از اهل بیت ما منزلت ما در نزد او برود
و آزر صاحب اختیار دور نمرود بود و از برای او بت میتراشید و از برای مردم میتراشید و بپسران خود میداد که بفروشند و
بتخانه در دست او بود پس مادر ابراهیم بآزر گفت که بر تو باکی نیست اگر پادشاه مطلع نشود فرزند ما از برای ما میماند
و اگر مطلع شود من جواب پادشاه را میگویم و هر وقت آزر نگاه میکرد بسوی ابراهیم محبت عظیمی از او در دلش بهم میرسید
با و میداد که بفروشد چنانچه برادرانش میداد پس ابراهیم ریسمان در گردن بتها می بست و بر زمین میکشید و میگفت
که میخرد چیزی را که نه ضرری باو میتواند رسانید و نه نفعی و در آب داخل میکرد بتها را و سر فرو میبرد و میگفت بیاشامید و حرف بزنید
پس چون برادرانش اینها را برای آزر نقل کردند آزر ابراهیم را طلبید و منع کرد اما سودی نبخشید پس او را در خانه خود
حبس کرد و نگذاشت که بیرون رود وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ یعنی و همچنان
نمودیم بابراهیم پادشاهی عظیم آسمانها و زمین را تا باشد از اهل یقین روایت است از حضرت امام باقر که خدا
برداشت از برای او پرده از زمین تا آنکه دید آنها را و آنچه در زیر آنها است و از آسمانها تا آنکه دید آنها را و آنچه در

در آسمانها است از ملائکه و حاملان عرش و در روایت دیگر از حضرت امام باقر است که مراد از ملکوت آنست که خدا نمود با ابراهیم و در روایت دیگر از آنحضرت که خدا اعطا
کرد چشم او را قوتی که نفوذ کرد در آسمانها پس دید آنچه را که در آنها است و دید عرش و بالای عرش را و دید زمین و آنچه در زیر زمین است
و در روایت است که جابر بن یزید سوال کرد از آنحضرت از این آیه پس بلند کرد دست خود را و گفت بلند کن سرت را گفت جابر که بلند کردم سر خود را
پس یافتم سقف را شکافته و طولانی گشته نگاه من بجائی تا آنکه دیدم نوری که نگاه من خیره شد از آن پس گفت همچنین دید ابراهیم ملکوت
آسمانها و زمین را و گفت نگاه کن بسوی زمین پس بلند کن سرت را پس چون بلند کردم سر خود دیدم سقف را چنانچه بود پس گرفت
دست مرا و بیرون برد از خانه و پوشانید بمن جامه و گفت چشم بگذار و چشم خود را ساعتی پس گفت تو در ظلمات ذوالقرنین دیدی
پس گشودم چشم را پس ندیدم چیزی را پس گام گذاشت گامی پس گفت در چشمه حیوة که خضر از آن خورد پس بیرون آمدیم از آن عالم تا آنکه گذشتیم
پنج عالم را پس گفت این ملکوت زمین است پس گفت بپوشان چشم را و گرفت دست مرا پس ناگاه ما در خانه بودیم که بودیم در آن
و کند از من جامه را که پوشانیده بود من گفتم فدای تو شوم چه قدر گذشت از روز پس گفت سه ساعت و در روایت از حضرت
صادق است که چون دید ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را دید مردی را که زنا میکند پس نفرین کرد بر او پس مرد پس دید دیگری را
پس نفرین کرد بر ایشان پس مردند پس وحی کرد حق تعالی بسوی ابراهیم که دعای تو مستجاب است پس دعا مکن بر بندگان
من زیرا که اگر میخواستم هلاک میکردم ایشان را بدعای تو باید دانست که من خلق کرده ام خلق خود را بر سه صنف صنفی است که عبادت
میکنند مرا و شریک نمی کنند با من چیزی را پس ثواب میدهم ایشان را و صنفی است که عبادت میکنند غیر مرا پس نمیگذرد از من
و صنفی است که عبادت میکنند غیر مرا پس بیرون می آورم از صلب او کسی را که عبادت کند مرا فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا
قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ
مِنَ الْخَاطِئِينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی پس چون برآمد بر ابراهیم تاریکی شب دید ستاره را گفت
این پروردگار منست پس چون فرو رفت آن ستاره گفت دوست نمیدارم غایب شوندگان را پس چون دید ماه را برآمده گفت
این پروردگار منست پس چون فرو رفت گفت هر آینه اگر راه ننماید مرا پروردگار من هر آینه باشم از گروه گمراهان و فرو رفت
کننده مر بینائی عالم را پس چون آفتاب را دید برآمده گفت این پروردگار منست این بزرگتر است از ستاره و ماه پس چون
فرو رفت گفت ای قوم بدرستیکه من بیزارم از آنچه شریک میگیرید از اجرام حادثه محتاج بسوی محدث بدرستیکه من متوجه ساختم
بخالص گردانیدم ذات خود را و دین و طاعت خود را از برای کسی که آفریده آسمانها و زمین را در حالتی که مایلم از عقاید باطله
و نیستم من از مشرکان و در روایت از حضرت رضا است که پرسید از او مامون و گفت ای فرزند رسول خدا آیا نیست از قول تو
که پیغمبران معصوم باشند گفت بلی گفت مامون پس چیست معنی این قول خدا پس چون در آمد بر ابراهیم شب دید کوکب را گفت
این پروردگار منست پس گفت حضرت رضا که ابراهیم بیرون آمده بود بر سه صنف صنفی که عبادت میکردند
زهره را و صنفی که عبادت میکردند ماه را و صنفی که عبادت میکردند آفتاب را و آن در وقتی بود که بیرون آمد از سردابی
که در آن مخفی بود پس چون برآمد بر او شب دید زهره را گفت این پروردگار منست بر وجه انکار و استخبار پس چون فرو رفت

چشمه دارد

من القوم الضالین

ستاره گفته درست نباشد زیرا غایب شوندکان را از جهت اینکه متغیر شده زیرین از صفات حدوث و مخلوقیت است از صفات قدیم پس
چون دید ماه برآمد ماه گفت این است پروردگار من به سبیل انکار و استخبار پس چون غروب کرد گفت هر اینه اگر راه ننماید مرا پروردگار من
هر اینه باشم از قوم گمراهان یعنی اگر راه نمی‌نمود مرا پروردگار من هر اینه بودم در مقام انکار گروه گمراهان پس چون صبح کرد و دید
برآمدن آفتاب گفت این است پروردگار در این بزرگتر است از زهره و ماه به سبیل انکار و استخبار نه به سبیل اخبار و اقرار پس چون غروب
کرد گفت یا قوم ستاره و زهره و ماه و آفتاب پرستان قوم من به درستی که من بیزارم از چیزها که شما شریک می‌کردانید به درستی که
متوجه کردانیدم ذات خود را از برای کسی که آفرید آسمانها و زمین را در حالتی که میل کننده‌ام از باطل و نیستم من از مشرکان و اراده کرد ابراهیم با مخبر کند
اینکه ظاهر سازد از برای ایشان باطل بودن دین ایشان را و ثابت کند اینکه عبادت مختص است برای خالق آسمانها و زمین
پس بود ابراهیم که حجت می‌کرد با آن قوم آنچه را که خدا الهام کرده بود و داد با وی حجتها که خدای تعالی فرمود و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم
علی قومه یعنی و آن حجت با وجود بر قوم او کردادیم آن را با ابراهیم پس گفت با سوی خدا راست جز دینار از برای تقوی در زمان رسول
خدا قال أتحاجونی فی الله وقد هدان ولا أخاف ما تشرکون به إلا أن یشاء ربی شیئا وسع ربی کل شیء علما
أفلا تتذکرون وکیف أخاف ما أشرکتم ولا تخافون أنکم أشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا فأی الفریقین
أحق بالأمن إن کنتم تعلمون الذین آمنوا ولم یلبسوا إیمانهم بظلم أولئک لهم الأمن وهم مهتدون یعنی گفت
ابراهیم که آیا خصومت می‌کنید با من از برای خدا و بتحقیق راه نمود خدا مرا به توحید و ایمان و نمی‌ترسم من از آنچه شریک
می‌کنید شما با خدا مگر اینکه بخواهد خدا چیزی از مکروه شما را به من شامل است پروردگار من همه چیز را به دانش آیا پس
پند نمی‌گیرید تا تمیز کنید میان قادر و عاجز و چگونه بترسم من از آنچه شما شریک کرده‌اید و او عاجز است از ضرر رسانیدن
و نمی‌ترسید شما که شریک کرده‌اید به خدای قادر آنچه را که فرو نفرستاده خدا با شما از آن برای شما هیچ حجت و دلیلی که حکم کند عقل
پس کدام یک باشد از دو فریق موحد و مشرک سزاوارتر به ایمنی از عذاب اگر هستید از اهل دانش و عقل آنان که ایمان
آوردند و نیامیختند ایمان ایشان را به معصیت و شرک ایشانند که مر ایشان راست ایمنی از عذاب و ایشانند راه یافتگان مرویست
از ابن مسعود که چون نازل شد این آیه گران آمد بر مردمان و گفتند ای رسول خدا و کدام یک از ما است که ظلم نمی‌کند بر نفس خود
پس گفت به درستی که نیست آنچنان که شما قصد کرده‌اید آیا نشنیده‌اید آنچه را که گفت بنده صالح لقمان که ای فرزند من شرک
میاور به خدا به درستی که شرک ظلمیست بزرگ پس معنی مراد از ظلم در این شرک است و مرویست از حضرت صادق که در این آیه
گفت که ظلم گمراهی و ما فوق آنست و مرویست از آنحضرت که پرسیدند از او از ابن ابی بکر آیا زنا از جمله ظلم در این آیه است
گفت به که پناه می‌برم به خدا از اینها عمر زنا از آن ظلم نیست و لکن گناهیست که هرگاه توبه کند قبول می‌کند خدا توبه او را
و گفتند کسی که هلاک شد مؤمن و مضر به زنا و دزدی و شرب خمر است مثل بت پرست است و در روایتی وارد است که آن جماعه
خوارج و اصحاب ایشانند و مرویست از آنحضرت که به درستی که ظلم در اینجا یعنی شک است و نیز مرویست از آنحضرت در این
ولم یلبسوا إیمانهم بظلم گفت آنان که ایمان بیاورند به آنچه آورده است محمد از ولایت و مخلوط نکردند آنرا به
ولایت فلان و فلان یعنی خلفای ثلث وتلک حجتنا آتیناها إبراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء إن ربک

کرداندیم فرعون و قوم او را و شما نگاه می‌کردید با ایشان و مرویست که آن داستان چنان بود که چون رسید موسی به کنار دریا
مصر وحی کرد خدای تعالی با او که بگو به بنی اسرائیل که تجدید کنند توحید و یکانگی مرا و اقرار کنند به دل‌های خود و ذکر محمد و آل او
و بخوانند مرا و اعاده کنند بر نفسهای خود ولایت علی برادر محمد و آل طیبین او را و بگویند بار خدایا بگذران ما را از میان آب
بدرستی که آب خواهد شد از برای شما زمین پس گفت موسی با ایشان چنانکه خدا امر کرده بود ایشان را پس گفتند که دریا در ما جز اینکه ما بیخوفیم ...
نکردیم ما از فرعون مگر از خوف مرگ و فرو رفتن و مرد به نفس خود در این ابتدا بر این کلمات معجز میدانیم ما که چه حادث شود بر ما
پس گفت موسی که کالب نام پسر یوحنا و او سوار بود بر اسبش و بود از دریا چهار فرسخ که ای رسول خدا خدا امر کرده تو را به اینکه بگوییم
این کلمات و داخل دریا شویم گفت موسی آری گفت کالب پس ایستاد به درستی که می‌کرد آن گفت موسی آری پس ایستاد کالب پسر یوحنا و تجدید کرد
بر نفس خود توحید خدای تعالی و نبوت محمد و ولایت علی و آل طیبین ایشان را پس گفت بار خدایا به جاه ایشان که بگذران ما را از میان آب
این آب آنچنان است که خود راه داد و در آب ... پس داخل دریا شد ... که رسید به آخر دریا پس برگشت
تا با بنی اسرائیل کشته نشوید از بنی اسرائیل اطاعت کنید موسی را پس نیست اینها مگر کلید در های بهشت و قفل در های جهنم
و محل نزول روزی‌ها و کشاننده بندگان و کنیزان خدا را به خشنودی خدا و بهم خلاق او و ابرار شایع کردند و گفتند که
ما راه نمی‌بینیم مگر به سوی زمینی پس وحی کرد خدای تعالی به موسی که بزن به عصای خود دریا را و بگو بار خدایا به جاه محمد و آل طیبین او
که شکافته کن زمین دریا را پس گفت موسی همچنانکه خدای تعالی به او امر فرمود پس شکافته گردید زمین دریا را و گفت موسی که داخل دریا
شوید گفتند ای رسول خدا ما دوازده قبیله‌ایم فرزندان دوازده پدریم پس اگر داخل شویم بجاهل هر یک از ما پیشتر که ما
در صاحب خود و این نیستیم از واقع شدن شر و فتنه در میان ما پس اگر باشد از برای هر فرقه از ما راه علیحده هر اینه
ایمن خواهیم شد از آنچه ما می‌ترسیم از آن پس امر کرد خدای تعالی موسی را اینکه بزند عصا را بر دریا به عدد ایشان دوازده ضرب
در دوازده مکان بر پهلوی یکدیگر و بگوید بار خدایا به جاه محمد و آل طیبین او بیان کردان از برای ما زمین را و دور
کردان آب را از آن پس گفت موسی که به دریا دوازده راه و خشک شد زمین قعر دریا به وزیدن باد صبا پس گفت
موسی که داخل شوید در دریا گفتند که هر فرقه‌ای از ما داخل می‌شویم در راهی که جدا است از این که ما نمی‌دانیم چه حادث شد
بر دیگران پس گفت خدای تعالی که بزن ای موسی بر کوه‌های آن آب در میان که چه باشد پس زد و گفت بار خدایا به جاه محمد و آل طیبین
او که بگردان در این آب طاقهای فراخ که ببینند بعضی از ایشان بعضی را از آن طاقها پس حادث شد طاقهای فراخ که می‌دیدند
بعضی بعضی را پس داخل شدند در دریا پس چون رسیدند به آخر دریا داخل شدند فرعون و قوم او و داخل شدند در دریا
پس چون داخل شدند آخر ایشان و قصد کرد فرعون بیرون رفتن را اول ایشان امر کرد خدای تعالی دریا را پس بر هم آمد بر ایشان
و غرق شدند ایشان و اصحاب موسی نگاه می‌کردند به سوی ایشان پس این است قول خدای تعالی که غرق کردانیدیم ما قوم فرعون را و شما
می‌کردید و گفت خدای تعالی به بنی اسرائیل در عهد محمد که هرگاه که خدای تعالی این کارها را بر پیشینیان شما از جهت کرامت محمد
بود مکرم موسی از جهت محمد و آل او یا نمی‌فهمید که واجب بر شما ایمان آوردن به محمد و آل او در این زمان که شاهد
کرده‌اید او را سوره اعراف نصف دوم آیه ثم بعثنا من بعدهم موسى بآیاتنا إلى فرعون وملائه فظلموا بها

۲ که بگذار ما را از میان آب دریا و غایبان شدند بیرون تا آخر دریا
موسی که داخل شوید در دریا
بنی اسرائیل که ...
فرو رفتن ... هو بگو که بگو بار خدایا به حق محمد و آل طیبین او ...

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ یعنی پس فرستادیم بعد از پیغمبران که ذکر شد موسی را با معجزات ما بسوی فرعون و اشراف

و پیران کلان قوم او پس ستم کردند بدان معجزات و کافر گردیدند یا بجای ایمان آوردن بکفر سزاوار بود و بسبب نفایه ظهور آن پس

بنگر ای محمد که چگونه بود سرانجام فساد کنندگان و فرعون لقب است از برای هر کسی که پادشاه مملکت مصر باشد چنانچه کسری لقب

است از برای هر کسی که پادشاه مملکت فارس باشد و قیصر پادشاه مملکت روم باشد و خاقان از برای هر کسی که پادشاه مملکت چین باشد

و بود نام او ولید بن مصعب بن ریان و در روایتست از حضرت باقر که خدای تعالی فرستاد اسباط دوازده گانه را بعد از یوسف

پس موسی و هرون را بسوی فرعون و قوم او بمصر چهارصد و بیست سال بعد از آنحضرت که فرعون بنا کرده هفت شهر در اطراف مصر

خود که محافظت خود کند در آنها از موسی و گردانید در میان آنها بیشه‌ها و نیستانها و انگیرها و جاها و در آن بیشه‌ها شیرها بسیار

که تا محصور بماند بسبب آنها از آمدن موسی پس چون فرستاد خدای تعالی موسی را بسوی فرعون پس داخل هر شهری که میگردید چون

میدید شیرها و اشتران آن بیشه‌ها حرکت میدادند دمهای خود را و فرار میکردند پس نمیامد شهری از آن شهرها مگر اینکه کشوده شد

از برای او دروازه آن تا اینکه رسید بشهری که فرعون در آن بود پس بنشست بر در دروازه آن و بود بر او جبه از پشم و در دست

داشت عصا پس چون بیامد دربان فرعون گفت موسی او که رخصت طلب کن از برای من در درآمدن بر فرعون و او التفات

بموسی نکرد پس باند موسی مدتهای بسیار که طلب میکرد اذن دخول را و حاصل نمیشد پس چون اصرار کرد بدربان گفت در بیابان

بموسی که نداشت پروردگار جهانیان کسی را غیر از تو که مبعوث گرداند بسوی ما پس موسی از آن سخن در خشم شد پس زد عصا را بدر از غضب

پس باقی نماند در میان او و فرعون دروازه مگر اینکه کشوده شد تا اینکه نگاه کرد فرعون بسوی موسی و او نشسته بود در مجلس

خود پس گفت داخل کرده آید او را پس داخل شد موسی بر او و او نشسته بود در قصر خود که بلندی آن هشتاد

ذرع بود پس گفت موسی بدرستیکه منم فرستاده پروردگار جهانیان بسوی تو گفت فرعون که بیار معجزه اگر بوده باشی از راست

گویان پس انداخت موسی عصاء خود را و گردید اژدها پس نگاه دید اژدها بیست که یک طرف دهن او بر زمین و

طرف دیگر بر بالای قصر پس نگاه کرد فرعون بسوی آن و دید که آتش زبانه میکشد و دهان او بسوی او

پس فریاد زد و بیخود شد و حدث کرد و فریاد برآورد و گفت ای موسی بگیر این اژدها را چنانچه خدای تعالی

ذکر میکند وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ

مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ یعنی گفت موسی ای فرعون بدرستیکه

منم فرستاده از پروردگار جهانیان سزاوارم باینکه نگویم بر خدای تعالی مگر راست بتحقیق آورده‌ام شما را معجزه از نزد

پروردگار شما پس بفرست با من فرزندان یعقوب را تا اینکه برگردند با من بسوی زمین بیت المقدس که وطن پدران ایشانست

و تو در کرده ایشان را بکار گرفتن گفت فرعون اگر آورده باشی معجزه پس بیار

بنمای آنرا اگر هستی از راست گویان فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ یعنی پس بینداخت

موسی عصای خود را پس ناگاه شد عصا اژدهای هویدا و بیرون کشید دست خود را از گریبان پس ناگاه شد دست او سفید

و نورانی درخشنده مانند آفتاب از برای نگاه کنندگان و بود موسی سیاه چرده قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ

حَكِيمٌ عَلِيمٌ یعنی و آن راستی که آن حجت ما است که بدادیم ما و یاد دادیم ما آنرا بابراهیم بر قوم او بلند میکنیم درجات هر که را

میخواهیم در علم و حکمت بدرستیکه پروردگار تو راست گفتار درستکردار است و بلند و پست کردن از ما است چنانکه هر که

بلند میکند درجات او را با استعداد او سوره توبه بیان آیه وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا

إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ یعنی و نبود طلب آمرزش کردن ابرهیم از برای پدر خود مگر

از وعده که وعده داده بود او را پس چون ظاهر شد از برای او که او دشمن خداست بیزار شد از او و قطع کرد استغفار

او را و بدرستیکه ابرهیم بسیار آه زننده بود از خوف خدا بردبار بود و در روایتست از حضرت صادق که گفت چه میگویند

مردمان در قول خدا وما كان استغفار لابيه پس گفته شد که میگویند ابرهیم وعده داده بود پدرش را باینکه استغفار

کند از برای او گفت آنحضرت که نیست چنین بدرستیکه پدر ابرهیم وعده داد که اسلام آورد تا استغفار کند از برای او

از برای او پس چون ظاهر شد از برای او که او دشمن خداست بیزار شد از او و در روایت دیگر است که چون مرد

ظاهر شد از برای او که او دشمن خداست پس استغفار نکرد از برای او و در روایتست از حضرت باقر که اواه دعا است و بیزاری و عرب

که منضرع بود بسوی خدا در نماز شب و در هر وقت که خلوت میکرد در بیابانها از زمین و در خلوتها بعضی گفته‌اند اواه که بسیار

گریه بسیار آه بکشد و گریه کند و دعا کند و بسیار ذکر خدا کند سوره مریم هشتاد ایه وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا

نَبِيًّا إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ

فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ

مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا یعنی و یاد کن در قرآن ابرهیم را بدرستیکه او بود راستگوی پیغمبر چون گفت پدر خود را

که ای پدر من چرا می پرستی بتی را که نمیشنود و نمی بیند و بی نیاز نمیکند ترا از چیزی نه در جلب منفعت و نه در دفع مضرت

ای پدر من بدرستیکه آمده مرا از دانش آنچه که نیامده تو پس متابعت کن مرا تا راه نمایم ترا راه راست ای پدر من عبادت مکن

شیطان را بدرستیکه هست او مر خدا را نافرمان ای پدر من بدرستیکه من میترسم که برسد بتو از جانب خدای بخشنده

عذابی پس باشی تو مر شیطان را مصاحب و یاور قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ

بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا یعنی گفت با تو در وی گرداننده از خدایان من ای ابرهیم اگر باز نایستی البته در سنگسار کنم ترا

گفت و دور شو از من زمانی دراز گفت ابرهیم سلام وداع و مفارقت بر تو باد زود باشد که طلب آمرزش کنم

از برای تو از پروردگارم شاید توبه دهد ترا بدرستیکه او است با من با لطف و عطوفت و کناره گیرم از شما و از

آنچه میخوانید بغیر خدا و عبادت کنم پروردگارم را شاید اینکه نباشم بعبادت پروردگارم بی سعادت و ضایع دو کار قصص انبیا صفحه

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا

آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ

جذاذاً الا کبیراً لهم لعلهم الیه یرجعون یعنی بحقیقت دادیم ابرهیم را [illegible] و چون صلاح [illegible]
و فرعون و نمرود [illegible] باحوال او از پیش [illegible] دانایان [illegible] او چون گفت پدر خود را و قوم خود را
چیست این صورتهایی که شما ایشان را [illegible] بطاعت و عبادت گفتند یافتیم پدران ما را این صورتها را پرستش
گفت بحقیقت بودید شما و پدران شما در گمراهی ظاهر گفتند آیا آمدی با راستی و حقیقت یا از اهل لهو و بازی کنندگانی
گفت بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است آن پروردگاری که آفریده ایشان را و من بر این از گواهانم و بخدا قسم [illegible]
ام با [illegible] بعد از آنکه [illegible] بگردید در حالتیکه متوجه باشید بسوی [illegible] پس
گردانید ایشان را پاره پاره مگر بت بزرگ ایشان را تا شاید که رجوع کنند بسوی آن در استعلام و استخبار
قالوا من فعل هذا بآلهتنا انه لمن الظالمین قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم قالوا فأتوا به علی اعین الناس
لعلهم یشهدون قالوا أأنت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون فرجعوا الی انفسهم
فقالوا انکم انتم الظالمون ثم نکسوا علی رءوسهم لقد علمت ما هؤلاء ینطقون قال افتعبدون من دون الله
ما لا ینفعکم شیئا ولا یضرکم اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون قالوا حرقوه وانصروا آلهتکم ان کنتم
فاعلین قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین ونجیناه ولوطا الی الارض التی
بارکنا فیها للعالمین یعنی گفتند که چه کس کرد این کار را بخدایان ما بدرستی که او هر آینه از ستمکاران است گفتند شنیدیم
ما جوانی که بدی یاد میکرد ایشان را نام نهاده اند او را ابرهیم گفتند پس بیارید او را پیش چشمهای مردمان تا آنکه ایشان گواهی دهند
با او چون حاضر شد گفتند آیا تو کردی این کار را بخدایان ما ای ابرهیم گفت بلکه کرده آن را بزرگ ایشان این
بت بزرگ پس سوال کنید از آن اگر هستند که سخن گویند پس رجوع کردند بسوی نفسهای خود و عقل خود پس گفتند [illegible]
خود [illegible] که شمائید ستمکاران [illegible] سرهای خود را [illegible] دانستی تو ای ابرهیم که نیستند ایشان که
سخن گویند گفت ابرهیم آیا می پرستید شما از غیر خدا آن را که سود ندهد شما را هیچ چیز و نه ضرر رساند شما را اف بر شما
و از آنچه شما می پرستید از غیر خدا آیا تعقل ندارید [illegible] گفتند بعد از مشورت با یکدیگر بسوزانید او را
و یاری کنید خدایان شما را اگر هستید شما کنندگان انتقام گفتیم ما ای آتش باش سرد و سلامت بر ابرهیم و خواستند با او حیله
و تدبیر در هلاک او [illegible] پس گردانیدیم ما ایشان را زیانکاران و نجات دادیم او را و لوط برادرزاده او را بسوی زمین
شام آن زمین که خیر بسیار کرده ایم در آن از برای جهانیان [illegible] مروی است که چون [illegible]
ایشان را از بت پرستی [illegible] در پرستیدن بتان [illegible] نزدیک عید [illegible]
پس بیرون رفت نمرود و تمام اهل مملکت او بسوی عید کردن و خواستند که بیرون رود ابرهیم با ایشان [illegible]
ساخت به بتخانه پس چون [illegible] بعیدگاه پس قصد کرد ابرهیم بسوی بتخانه [illegible] طعام [illegible]
[illegible] طعام را [illegible] پس گفت [illegible] این طعام را [illegible]
نگفتید [illegible] پس شکست [illegible] بت بزرگ

ضلت

کرد در [illegible]

کرد در جهت تجارت بود پس چون مراجعت کردند پادشاه و آنکه با او بودند از عید و نگاه کردند دیدند بتها را تمام شکسته پس گفتند
که چه کس کرده این کار را بخدایان ما که او از ستمکاران است پس گفتند جمعی که در اینجا جوانی هست که ذکر میکرد در باره بتها چیزها
چند گفتند [illegible] آن جوان ابرهیم [illegible] پسر آزر است پس آوردند او را نزد نمرود پس گفت نمرود با آزر که خیانت کردی با من و پوشیده
داشتی این فرزند را از من پس گفت ای پادشاه این کار مادر او است [illegible] پس خواند نمرود
مادر ابرهیم را پس گفت با وی که چه واداشت تو را با آنکه پوشیده داشتی این فرزند را از من تا آنکه کرد بخدایان ما آنچه کرد
پس [illegible] ابرهیم گفت ای پادشاه از جهت ملاحظه کردن من مصلحت رعیت تو را [illegible] گفتند [illegible] تو را که
[illegible] فرزندان رعیت [illegible] پس گفتم اگر باشد این فرزند [illegible] او را [illegible]
تا آنکه [illegible] او را و باز ایستی از قتل فرزندان مردم [illegible] اگر نباشد [illegible]
بتحقیق که [illegible] ایستاده نمرود [illegible] قتل فرزندان مردم [illegible]
پس گفت با ابرهیم که چه کس کرده این کار را بخدایان ما ای ابرهیم گفت ابرهیم بلکه کرده [illegible] پرسید از ایشان
اگر باشند که سخن گویند پس گفت حضرت صادق ع سوگند بخدا که نکرد آن کار را بزرگ ایشان و دروغ نگفت ابرهیم [illegible]
شد از او که چگونه بود آن پس گفت حضرت ع گفت ابرهیم که کرده بزرگ ایشان اگر سخن بگوید و اگر نگوید پس نکرده است
بزرگ ایشان هیچ این کار را پس مشورت کرد نمرود با قوم خود در باره ابرهیم پس گفتند با او که بسوزانید او را و یاری کنید
خدایان شما را اگر باشید یاری کنندگان پس گفت حضرت صادق ع که بود فرعون ابرهیم و اصحابش [illegible] که گفتند
[illegible] بسوزانید ابرهیم را و یاری کنید خدایان شما را اگر باشید یاری کنندگان و بود فرعون موسی و اصحابش [illegible]
که چون فرعون مشورت کرد با اصحابش در باره موسی گفتند مهلت ده او را و برادرش را و بفرست در شهرها که بیاورند
ساحران دانا پس بعد از مشورت نمرود با اصحابش حبس کرد نمرود ابرهیم را و جمع [illegible] هیزم بسیار [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] ابرهیم را در آتش [illegible] نمرود با سپاهش [illegible] که ساخته شده بود
از برای نمرود بنائی که نگاه کند از آنجا بسوی ابرهیم که چگونه [illegible] در او آتش [illegible] شیطان و ساخت از برای ایشان
منجنیق [illegible] شد در هوا [illegible] پس
گذاشته شد ابرهیم را در منجنیق [illegible] جبرئیل [illegible] با ابرهیم و گفت [illegible] از آنچه [illegible]
[illegible] ملکی [illegible] آسمان دنیا [illegible] که طلب کرد یاری او را
[illegible] پس گفت خدا [illegible]
[illegible] خلیل تو ابرهیم [illegible]
[illegible] او را اگر [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible]
اللهم یا الله یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد نجنی برحمتک من النار گفت حضرت [illegible]

پس هلاک نکرد با او در هوا و حال آنکه گذاشته بودند او را در منجنیق پس گفت او را ابراهیم آیا مر تو را باشد حاجتی پس گفت
ابراهیم اما بسوی تو پس نه و اما بسوی پروردگار جهانیان پس آری پس داد با او انگشتری که بر او نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله الجأت ظهری الی الله و اسندت امری الی الله و فوضت امری الی الله پس وحی کرد خدای تعالی بسوی آتش که ای آتش سرد شو
پس بلرزید [illegible] ابراهیم از سردی تا آنکه گفت و سلاما علی ابراهیم یعنی با سلامت باش بر ابراهیم و فرود آمد جبرئیل و بنشست
با او سخن میگفت با ابراهیم در میان آتش و نگاه کرد نمرود بسوی او پس گفت اگر کسی اخذ کند خدائی پس همانا باید اخذ کند مثل خدای
ابراهیم را پس گفت بزرگی از بزرگان اصحاب نمرود که من خواندم عزیمت بر آتش که نسوزاند او را پس بیرون آمد ستونی از آتش
جانب آن شخص پس بسوزانید او را و ایمان آورد از برای ابراهیم لوط پس بیرون رفت در حالتی که هجرت کرد بسوی شام
و نگاه کرد نمرود بسوی ابراهیم دید که در بوستانی سبز نشسته و آتش با مردی پیر سخن میگوید پس گفت آزر ای نمرود چه بسیار گرامی
است فرزند من بر پروردگارش و گفت حضرت صادق که بود جامه [illegible] ابراهیم در آتش [illegible] تا اینکه
کرد آن را [illegible] و چون گفت خدای تعالی با آتش که سرد شو نسوزاند آتش کسی را [illegible] در دنیا سورهٔ شعراء دوازده آیه واتل علیهم
نبأ ابراهیم اذ قال لابیه وقومه ما تعبدون قالوا نعبد اصناما فنظل لها عاکفین قال هل یسمعونکم اذ تدعون
او ینفعونکم او یضرون قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون یعنی بخوان ای محمد و اصل بکن بر مشرکان خبر ابراهیم
یاد کن آن وقت را که گفت پدر خود و قوم خود که چه چیز میپرستید گفتند میپرستیم بتان را پس همیشه [illegible]
آنها در حالتی که [illegible] گفت ابراهیم آیا میشنوند دعای شما را چون میخوانید شما ایشان را یا سود میرسانند شما
چون بپرستید یا ضرر میرسانند شما را اگر نپرستید گفتند بلکه یافتیم پدران خود را همچنین میکردند و ما تقلید ایشان
میکنیم قال افرأیتم ما کنتم تعبدون انتم وآباؤکم الاقدمون فانهم عدو لی الا رب العالمین الذی خلقنی فهو یهدین
والذی هو یطعمنی ویسقین واذا مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم
الدین یعنی گفت ابراهیم آیا پس دیدید آنچه را که میپرستید شما و پدران پیشینیان شما [illegible]
آنها را دشمن من اند مگر پروردگار عالمیان آنکه آفرید مرا پس او است که راه نماید مرا بصالح امور دین و آنکه او است که طعام میدهد
بمن و آب میدهد بمن و چون بیمار شوم شفا میبخشد مرا و آنکه میمیراند مرا پس زنده میکند مرا و آنکه امید دارم که بیامرزد گناه
من که [illegible] روز جزا رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة
جنة النعیم یعنی ای پروردگار من ببخش مرا حکمت و کمال علم و عمل تا مستعد و مستحق گردم خلافت حق را [illegible]
[illegible] و بگردان از برای من زبان راست [illegible] در میان امتان آینده و بگردان مرا از [illegible]
استحقاق بهشت و روایت است از حضرت امیر المؤمنین که گفت [illegible] واغفر لابی انه کان من الضالین
ولا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی و بیامرز پدر مرا که بدرستیکه او
از گمراهان [illegible] و ذلیل مکن مرا روزی که مبعوث میشوند خلایق روزی که سود نکند هیچ صاحب مال و صاحب فرزندان مگر کسی که
بیاید بنزد خدا با دل سالم از کفر [illegible] و روایت است از حضرت صادق که گفت آن دلی است که سالم باشد از [illegible] و در حدیث دیگر

از حضرت ابراهیم [illegible] که ملاقات کند پروردگار خود را و حال آنکه نباشد در آن احدی سوای او و گفت که هر دلی که در آن شرک
یا شکی باشد پس آن ساقط است [illegible] حضرت صادق
که [illegible] صاحب [illegible] جمیع امور
سوره عنکبوت [illegible] وابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله واتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون انما تعبدون من دون الله اوثانا
وتخلقون افکا ان الذین تعبدون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا له الیه ترجعون
وان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم وما علی الرسول الا البلاغ المبین یعنی و یاد کن ابراهیم را آن وقت که گفت مر قوم خود را بپرستید
خدا را و بپرهیزید از عذاب او آنچه گفتم از پرستیدن خدا و پرهیزکاری بهتر است از برای شما اگر باشید از اهل علم و دانش بدرستیکه
میپرستید شما از غیر خدا بتان را و اختراع میکنید دروغ را [illegible] بدرستیکه آنها که میپرستید شما
آنها را از غیر خدا مالک نیستند از برای شما هیچ روزی را پس طلب کنید از نزد خدای تعالی روزی را و بپرستید او را و شکر
نعمتهای او کنید که بسوی او است بازگشت شما و اگر تکذیب نمائید [illegible] پس بتحقیق تکذیب نمودند امتان پیش از شما [illegible]
[illegible] فما کان جواب قومه الا ان قالوا اقتلوه او حرقوه فانجاه الله من النار ان فی ذلک لآیات لقوم
یؤمنون وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم
بعضا ومأواکم النار وما لکم من ناصرین فآمن له لوط وقال انی مهاجر الی ربی انه هو العزیز الحکیم یعنی پس نبود جواب
قوم ابراهیم مگر آنکه گفتند بکشید او را یا بسوزانید او را پس نجات داد او را خدا از آتش بدرستیکه در نجات او [illegible]
[illegible] از برای گروهی که ایمان آورند و گفت ابراهیم بدرستیکه گرفتید از غیر خدای تعالی بتان را از برای دوستی میان
شما در زندگانی دنیا پس روز قیامت کافر شوند بعضی از شما ببعضی و لعنت کنند بعضی از شما بعضی را و جای شما
آتش است و نیست شما را هیچ یاری دهندگان پس ایمان آورد از برای او [illegible] لوط [illegible]
و گفت ابراهیم بدرستیکه من هجرت کننده ام بسوی پروردگار خود بدرستیکه او [illegible]
[illegible] و روایت است از حضرت امیر المؤمنین [illegible]
از حضرت صادق [illegible] روز قیامت لعن کنند ایشان را و ایشان لعن کنند
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] سوره صافات [illegible] وان من شیعته لابراهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم اذ قال لابیه
وقومه ماذا تعبدون ائفکا آلهة دون الله تریدون فما ظنکم برب العالمین یعنی و بدرستیکه از شیعیان نوح
ابراهیم [illegible] اطاعت پروردگار خود با دل سالم [illegible]
خود را [illegible] پروردگار عالمیان

کا این شدید از عذاب او و در بیشتر حج او مروی است از حضرت باقر که مراد از آیه که او با پادشاه را این هم کفته شد که آنچه آ
آن کفته شیعته کفته شد که مخالفان سرزنش میکنند ما را بآن کفته انا نشبه ابیه فوالخدا اگر وان من شیعته لابرهیم
دقوالخدا را انا استغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم یعنی پس نگاه کرد نگاه
کردنی در احکام نجوم و اهل آن زمان بعلم نجوم کار کرده ند پس کفت چون با و کفتند تو را و با ما با عیدگاه که من بیمارم
بس اعراض کردند از او و بیرون رفتند بعیدگاه در حالیکه کریزان بودند از او برای آنکه کردند که مرض او که اغلب مرض ایشان
طاعون بود و مروی است از حضرت باقر که سوکند بخدا که نبود بیمار و نکفت دروغ و قصد نکرد مکر بیماری در دین خود را
و طلب که در نجوم و مروی است که قصد کرد بقول خود که بیمارم که بیمار خواهد شد بعد از این دهر حتی بیمار است و کفته
بر بعضی خود بدی سخن که توحیتی جز بعد از این حتی خواهی شد مروی است از حضرت صادق که کفتند که ابرهیم حساب کرد
بعلم نجوم پس دید آنچه را که میرسد بر حسین پس کفت من بیمارم از جهة آنچه میرسد بحسین و مروی است از آنحضرت که
که خدا الله خلق کرد روح القدس را پس خلق نکرد خلقی را نزدیکتر بسوی خود از او و بعد که ای خلقی بسوی او پس هر که
اراده کند امر القا کند آن را باو و پس او القا کند آن را ابنیا را پس آنها حرکت کنند فراغ الی الهتهم فقال الا
تاکلون مالکم لا تنطقون فراغ علیهم ضربا بالیمین یعنی پس پنهانی رفت ابرهیم بسوی خدایان ایشان پس کفت
برسبیل استهزا آیا نمی خورید طعام که نزد شما است چیست شما را که سخن نمی کوئید پس پنهانی میل کرد بسوی بتان و بزد
ز وی بر بت راست با قوت خود تا بشکستند فاقبلوا الیه یزفون قال اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون
قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم فارادوا به کیدا فجعلناهم الاسفلین یعنی پس رو آوردند بت پرستان بسوی
او بعد از آنکه مراجعت کردند از عیدگاه و دیدند بتها را شکسته و تفحص کردند از شکننده آنها در حالیکه شتاب میکردند
در رفتن بسوی او کفت ابرهیم آیا میپرستید آن را که میتراشید و خدا آفریده شما را و آنچه را که معبا زید آن کفتند
که بنا کنید برای سوختن او بنائی بلند پس اندازید او را از آنجا در آتش پس خواستند با وحیله در هلاک کنند او پس کردانیدیم
ما ایشان را مغلوب و ذلیل تر با بطال حیله ایشان و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین یعنی و کفت ابرهیم بعد از سوختن که من
رونده ام بسوی حکم پروردگار که هجرت بدیار شام باشد زود باشد که راه نماید مرا بآنچه در دین است از حضرت صادق
که قصد کرد بیت المقدس را و نیز منقول است از آنحضرت که علی و اولاد ابرهیم در کوثا با بود که موضعیست از کوفه و پدرش
از اهل آنجا بود و مادر ابرهیم و مادر لوط که ساره و ورقه باشند هر دو خواهر بودند و دختر لاحج بودند و لاحج
پیغمبر انذار کننده بود اما رسول نبود و ابرهیم از طفولیت بر فطرتی بود که خدا همه را بر آن فطرت خلق کرده است یعنی توحید
تا اینکه خدا او را هدایت کرد بدین خود و برگزید او را و تزویج کرد ساره دختر لاحج را و ساره صاحب گله بسیار
و زمین بسیار و بسیار حال نیکو بود جمیع اموال خود را بابرهیم بخشید و ابرهیم سعی کرد و در اصلاح آنها کوشید و گله
در او بسیار شد بمرتبه که در زمین کوثا ربا کسی حالش از او بهتر نبود چون ابرهیم بتهای نمرود را شکست نمرود امر
کرد که او را در بند کردند و ساختند برای او حصاری و جمع کردند در آنجا هیزم بسیاری و آتش زدند آنها را

و انداختند ابرهیم را در آن تا ببینند او را بسوزد و دوری کردند از آتش تا اینکه آتش فرو نشست پس مشرف شدند بر آن خطه دیدند ابرهیم
سالم است حال ابرهیم پس نکاه کرد که از بند رها شده و سلامت در میان آتش فرو نشسته است چون این خبر را بنمرود رسانیدند امر کرد که
ابرهیم را از بلاد او بیرون کنند و نکذارند که کله‌ها و مالها را با خود ببرد پس ابرهیم محاجه کرد با ایشان و کفت اگر بکیرید کله و اموال را
پس حق من بر شما است که رد کنید بمن آنچه را از عمر خود در بلاد شما صرف کرده‌ام پس مخاصمه کردند نزد قاضی نمرود پس قاضی حکم کرد بر ابرهیم
که آنچه در بلاد ایشان تحصیل کرده است با ایشان واگذارد و حکم کرد بر اصحاب نمرود که عمری که ابرهیم تلف کرده است در بلاد ایشان
باو رد کنند چون این خبر بنمرود رسید حکم کرد که ابرهیم را از بلاد او بیرون کنند با جمیع اموال و کله او و کفت که اگر او
در بلاد شما بماند دین شما را فاسد میکرداند و ضرر بخدایان شما میرساند پس بیرون کردند ابرهیم و لوط را از بلاد خود بجانب
ولایت شام پس ابرهیم با لوط و ساره بیرون رفت و ابرهیم کفت انی ذاهب الی ربی سیهدین یعنی من رونده ام بسوی پروردگار
خود یعنی بسوی بیت المقدس و زود باشد که راه نماید مرا پس ابرهیم کله و اموال خود را برداشت و تابوتی ساخت و ساره را در آن
کذاشت و قفلی زد بر آن از بسیاری غیرتی که داشت بر ساره و رفت تا اینکه از بلاد نمرود بیرون رفت و داخل ملک پادشاهی شد
از قبط که او را عراره میکفتند چون بملک او رسید کذشت بر عشاری که از جانب آن پادشاه ده یک میکرفت پس عشار نزد ابرهیم آمد که ده یک از اموال ابرهیم را بکیرد رسید
بتابوت و کفت با برهیم که بکشا این تابوت را تا آنکه ده یک آنچه در آن است بکیرم پس کفت ابرهیم که آنچه در این تابوت است هر چه خواهی
حساب کن از طلا و نقره تا بتو دهم و نکشا آن را ابا کرد عشار بجز آنکه بکشاید تابوت را پس کشود تابوت را چون چشم
ساره را با آن حسن و جمال دید کفت با برهیم که این زن چه نسبت دارد با تو کفت ابرهیم که حرمت من و دختر خاله من است پس کفت عشار که
که چه باعث شد که او را پنهان داشتی در این تابوت پس کفت ابرهیم که غیرت بر او باعث شد که نبیند او را احدی پس کفت عشار که نمی‌کذارم
ترا که بروی تا آنکه خبر دهم پادشاه را به حال این زن و حال تو پس فرستاد رسولی بسوی پادشاه و او را خبر کرد پس پادشاه فرستاد
رسولان بجانب ایشان تا آنکه حاضر سازند تابوت را پس کفت ابرهیم با ایشان که من جدا نمیشوم از تابوت تا اینکه جدا شود روح
از بدن من پس خبر دادند پادشاه را او امر کرد که او را با تابوت بیاورند پس بردند ابرهیم را با تابوت و با جمیع آنچه با او بود
داشتند تا آنکه داخل شدند بر پادشاه و کفت پادشاه که بکشا تابوت را کفت ابرهیم ای پادشاه حرمت من و دختر خاله من در این
تابوت است من جمیع اموال خود را بدل میکنم که این تابوت را نکشائی پس پادشاه قبول نکرد و جبرا تابوت را کشود چون حسن و جمال
ساره را دید ضبط خود نتوانست کرد و دست بجانب ساره دراز کرد ابرهیم روی از او کردانید از غیرتی که داشت و کفت خداوندا
حبس کن دست او را از حرمت دختر خاله من پس دست پادشاه خشک شد و نتوانست که بجانب ساره رساند و بسوی خود باز کرداند
کفت پادشاه با برهیم که خدای تو کرد با من این کار را کفت ابرهیم بلی خدای من با غیرت است و نمی‌خواهد حرام را و اوست که مانع شد میان تو و آنچه
میخواستی از حرام پس پادشاه کفت که دعا کن بخدای تو تا برکرداند دست مرا بسوی من اگر اجابت کرد متعرض حرمت تو نشوم پس کفت ابرهیم ای
خداوند برکردان دست او را تا اینکه باز ایستد از حرمت من پس برکردانید خدا دست پادشاه را پس چون نظر کرد بساره
باز ضبط خود نتوانست کرد و دست خود را بسوی ساره دراز کرد و باز ابرهیم از غیرت روی خود را کردانید و دعا کرد و دست
پادشاه خشک شد و بساره نرسید کفت پادشاه به ابرهیم که خدای تو با غیرت است و تو نیز با غیرت هستی دعا کن بسوی خدای خود

بخواه که دست عاجز کرده اند که اگر دعا مستجاب کنند و بکر این کار را نکنم ابرهیم گفت دعا بکنم بشرط آنکه اگر دیگر چنان [کنی]
از من نخواهی که از برای تو دعا کنم پادشاه گفت بلی ابرهیم گفت خداوندا اگر راست میگوید دستش را باز گردان پس دستش
برگشت پس چون آن حال را مشاهده کرد از ابرهیم تمام درو افتاد و بنا بر تعظیم و تکریم او کرد و گفت تو ایمنی از آنکه متعرض
حرمت تو شوم یا چیزی از اموال تو پس هر جا که خواهی برو و لکن مرا بسوی تو حاجتی است ابرهیم گفت چیست حاجت تو گفت میخواهم
مرا رخصت دهی که کنیزی جمیله خوش روی عاقله دانائی دارم او را بساره ببخشم که خدمت او را بکند چون ابرهیم رخصت داد پادشاه
هاجر مادر اسمعیل را بساره بخشید پس ابرهیم با اهل و اموال خود روانه شدند و پادشاه او را مشایعت کرد و از برای تعظیم
ابرهیم و مهابت او در پشت سر او راه میرفت پس خدایتعالی وحی کرد با ابرهیم که بایست و پیش روی پادشاه جبار که سلطنت دارد
راه مرو و او را مقدم دار و از عقب او برو و تعظیم او بکن که او سلطانست و ناچار است در زمین از پادشاهی یا نیکوکار
یا بدکردار پس ابرهیم ایستاد و پادشاه گفت که پیش برو که خدای من مرا امر نموده بمن وحی کرده است که تو را تعظیم کنم و تو را مقدم
دارم و از عقب تو راه بروم برای اجلال تو پادشاه گفت که خدای تو بتو چنین وحی کرده است گفت ابرهیم بلی پادشاه گفت
شهادت میدهم که خدای تو صاحب رفق و بردبار و بزرگوار است و مرا راغب گردانیدی بدین خود پس پادشاه ابرهیم را
وداع کرد و ابرهیم روانه شد تا در اعلای شامات فرود آمد و لوط را در ادنای شامات گذاشت و چون دیر شد فرزندی از برای او بهم نرسید
ابرهیم بساره گفت که اگر خواهی هاجر را بمن بفروش که شاید خدا فرزندی بمن کرامت کند که خلف ما باشد پس هاجر را از ساره خرید
و با او مقاربت کرد پس اسمعیل بوجود آمد سوره زخرف در آیه وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ
إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی و یاد کن آن وقت را که گفت ابرهیم
بپدر خود و قوم خود بدرستیکه من بیزارم از آنچه شما می پرستید مگر آنکه مرا خلق کرده پس بدرستیکه زود باشد که ثابت دارد مرا بر
هدایت من و گردانید کلمه توحید را بطریق وصیت در میان فرزندان ابرهیم و اولاد او تا مگر ایشان برگردند باطاعت خداوند
آنانکه مشرکند در روایتی از حضرت سجاد که گفت در شان ما نازل شده است این آیه و گردانید کلمه توحید را کلمه باقیه
در فرزندان او و امامت را در فرزندان حسین تا روز قیامت و در روایتی از حضرت پیغمبر در خطبه غدیر که ای گروه
مردمان قرآن بشما شناسانید که ائمه بعد از ابرهیم فرزندان اویند و من بشما شناسانم که بدرستیکه از منند و ما اوصیا
در جائیکه میگوید خدایتعالی و گردانید کلمه توحید را کلمه باقیه در فرزندان او و من گفتم که گمراه نشوید اگر متمسک شوید بایشان
در روایتی که رسیده از مفضل از امام پرسیدم گفت امامت در فرزندان حسین است بیرون نمی رود تا روز قیامت که از ایشان امام که
یکی از ایشان مهدی این امت است سوره ممتحنه در آیه قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا
بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا
قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی بتحقیق هست شما را اقتدائی نیکو در
ابرهیم و آنانکه با او بودند از مومنان چون گفتند مر قوم خود را از مشرکان که بدرستیکه ما بیزاریم از شما و از آنچه می پرستید

از غیر خدا

از غیر خدا بیزاریم و آشکار و ظاهر است در میان ما و شما دشمنی و کینه همیشه تا آنکه ایمان آرید بخدای یگانه مگر گفتار ابرهیم مر پدر خود را
که گفت هر آینه طلب آمرزش خواهم کرد از برای تو از خدا و حال آنکه نیستم مالک از برای تو از ثواب و عذاب خدا هیچ چیز را ای پروردگار
ما بر تو اعتماد نمودیم و بسوی تو بازگشتیم و بسوی تو است بازگشت همه ای پروردگار ما مگردان ما را محل آزمایش از برای آنان که
کافر شدند و بیامرز ما را ای پروردگار ما بدرستیکه توئی غالب درستکردار راست گفتار در روایتی از حضرت صادق وارد که گفت نبود
از فرزندان آدم مؤمنی مگر فقیر و نه کافری مگر غنی تا آنکه آمد ابرهیم پس گفت ای پروردگار ما مگردان ما را محل آزمایش از
برای آنانکه کافر شدند پس گردانید خدایتعالی در گروه مؤمنان صاحبان مال و صاحبان احتیاج و در گروه کافران صاحبان مال و صاحبان
احتیاج باب دویم در بیان حکایت احوال ابرهیم بعد از نجات از آتش است سوره بقره در آیه وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ
قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی یاد کن آن وقتی را که بصورت امتحان در آورد
ابرهیم را پروردگار او بچند کلمه یعنی بکلماتی چند از اوامر و نواهی پس تمام کرد آنها را ابرهیم یعنی بآن قیام نمود گفت خدایتعالی بدرستیکه گردانندهٔ توام
تو را از برای مردمان کسی که باو اقتدا کنند گفت ابرهیم و بعضی از فرزندان مرا نیز بگردان امام و مقتدای مردمان گفت خدایتعالی
نمیرسد عهد من و خلافت من بستمکاران منقول است که ابتلای ابرهیم آن بود که مبتلا ساخت خدا او را بآنچه او را امر نمود در خواب از ذبح
کردن فرزند او پس تمام ساخت ابرهیم آن را و عزم کرد بر آن و تسلیم کرد پس چون عزم کرد گفت خدایتعالی از جهت ثواب بر تسلیم
و تصدیق و انقیاد و عمل کردن آنچه را امر کرده خدا باو که بدرستیکه میگردانم تو را از برای مردمان امام و مقتدای پس گفت
ابرهیم که از فرزندان من نیز بگردان امام گفت خدایتعالی که نمیرسد عهد من بستمکاران یعنی نمیباشد در عهد من امام ظالم و
ستمکار پس فرستاد بر ابرهیم حنیفیه را و آن طهارت و پاکیزگی است که ده چیز است پنج چیز در سر است که گرفتن
شارب و بلند گذاشتن ریش و تراشیدن موی سر و مسواک کردن و خلال کردن باشد و پنج در بدن است که ستردن موی
از بدن و ختنه کردن و چیدن ناخن و غسل کردن از جنابت و طهارت کردن با آب باشد پس اینست حنیفیه طاهره
که آورد آن را ابرهیم پس منسوخ نشد و نشود تا روز قیامت و در روایتی از حضرت صادق که آن کلماتی که بود
آدم تلقی کرد آنرا از پروردگار خود پس قبول شد توبه او و آن این است که گفت ای پروردگار من سؤال میکنم از تو بحق محمد و آل
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول کنی پس خدا قبول کرد توبه او را بدرستیکه خدا بسیار پذیرنده توبه و مهربان است
پس گفتم که ای فرزند رسول خدا چیست معنی قول خدا که تمام کرد آن کلمات را گفت حضرت یعنی تمام کرد آن کلمات را تا
قائم آل محمد که دوازده امام که نه امام از فرزندان حسین باشند و در روایتی از حضرت صادق که گفت بدرستیکه
خدایتعالی گرفت ابرهیم را بنده خود پیش از آنکه بگیرد او را نبی و گرفت او را نبی پیش از آنکه بگیرد او را رسول و گرفت او را
رسول پیش از آنکه بگیرد او را خلیل و گرفت او را خلیل پیش از آنکه بگیرد او را امام پس چون جمع کرد اینها را از برای او
چیزها را گفت که من گردانیده ام تو را از برای مردمان امام پس از جهت بزرگی آن در نظر ابرهیم گفت و از فرزندان
من گفت خدایتعالی که نمیرسد عهد من بظالمان گفت حضرت که نمیشود سفیه یعنی گناهکار امام متقی پرهیزکار و در روایتی
از حضرت رضا که کسی که پرستید بت را نمیشود امام و در روایتی که از حضرت رضا که امامت را مخصوص کرد خدای عز و جل بآن

ابرهیم خلیل را بعد از نبوت و رسالت مرتبه امامت را و فضیلتی که قبل بر او داده بود و از آن ذکر او را [illegible] کرده

قول او بر [illegible] امام پس گفت خلیل از جهت خوشنودی [illegible] گفت و من ذریتی گفت لا ینال عهدی الظالمین پس باطل کرد این

این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت [illegible] و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم

تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا

واعلم ان الله عزیز حکیم یعنی و یاد کن وقتی را که گفت ابرهیم ای پروردگار من بنمای بمن که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت

آیا تو باور نداری گفت بلی باور دارم و لیکن میخواهم تا آرام گیرد دل من بچشم دیدن گفت خدای تعالی

پس بگیر چهار عدد از مرغان را پس میل ده آنها را بسوی خود [illegible] پس بگذار بر هر کوهی از آن مرغان پاره را

پس بخوان هر یک از ایشان را تا بیایند بسوی تو شتابان و بدان که خدا غالب است بر هر کاری [illegible] در روایت

کرده است از حضرت صادق که چون دید ابرهیم ملکوت آسمانها و زمین را التفات کرد و دید مرداری را

بر کنار دریا که بعضی از آن در آبست و بعضی در صحرا میآیند درندگان دریا پس میخورند آنچه در آبست پس میگردند

بعضی بعضی را و میخورند بعضی از آنها بعضی را و میآیند درندگان صحرا پس میخورند از آنچه در صحراست پس شکار میکنند

بعضی بعضی را و میخورند بعضی از آنها بعضی را پس در آن حال تعجب کرد ابرهیم از آنچه دید و گفت ای پروردگار من بنمای

که چگونه زنده میکنی مردگان را چگونه بیرون آری چیزها را که خورند بعضی از آنها بعضی را گفت خدای تعالی آیا تو باور

نداری گفت ابرهیم باور دارم و لیکن از برای آنکه آرام گیرد دل من بجهت آنکه ببینم از آنچه دیدم جمیع چیزها را گفت

خدای تعالی پس بگیر چهار عدد از مرغان را پس میل ده بسوی خود تا بدانی شکل و زبان آنها را پس ریزه ریزه بکن آنها را

کردان این ریزها را آنچنان مخلوط شد تا بهم پاره در این درندگان که خوردند بعضی از آن بعضی را پس مخلوط شد بعد پس بنه بر هر کوهی

از آنها پاره را پس بخوان هر یک را که بیایند بسوی تو شتابان پس چون بخواند آنها را اجابت کردند او را و بودند کوهها ده کوه در روایت

از حضرت رضا است که خدای تعالی وحی کرد بسوی ابرهیم که بدرستی که من گرفته ام از بندگان تو خلیلی که اگر سؤال کند از من زنده کردن

مردگان را اجابت کنم او را پس افتاد در دل ابرهیم که او آن خلیل است پس گفت ای پروردگار من بنمای بمن که چگونه زنده میکنی

مردگان را گفت خدای تعالی آیا تو باور نداری گفت بلی باور دارم و لیکن تا آنکه آرام گیرد دل من بر خلیل بودن گفت خدای تعالی پس

بگیر چهار مرغ را پس میل ده بسوی خود پس بگردان بر هر کوهی از آنها پاره را پس بخوان آنها را که بیایند بسوی تو شتابان

و بدانکه خدای تعالی با قوت و حکمت است پس گرفت ابرهیم کرکس را و مرغابی را و طاوس را و خروس را پس ریزه ریزه کرد آنها را و مخلوط

کرد اینها آنها را پس گذاشت بر هر کوهی از کوهها یکی را در حوالی او و بودند آن کوهها ده کوه و بودند باقی از آنها و بگرفت

منقارهای آنها را در میان انگشتان خود پس بخواند آنها را بنامهای ایشان و گذاشته بود نزد خود دانه و آبی پس پرواز کردند

این پارهها بعضی بسوی بعضی تا آنکه درست گردید بدنهای آنها و آمد هر بدنی تا آنکه چسپید بگردن خود و سرهای خود پس رها کرد

ابرهیم منقارهای آنها را پس پرواز کردند پس نشستند و آشامیدند از آن آب و چیدند از آن دانه و گفتند ای پیغمبر خدا زنده

کردی ما را زنده کرد الله ترا پس گفت ابرهیم بلکه خدا زنده میکند و میمیراند و او است بر همه چیزی

نادر قول او پس گفت حضرت در حدیث دیگر که این بود تفسیر ظاهر آن و گفت تفسیر آن در باطن آنست که بگیر چهار نفر از کسانی که متحمل

سخن باشند پس بسپار نزد ایشان علم خود پس بفرست ایشان را در اطراف زمین تا حجت باشند بر مردمان و چون خواهی که بیایند نزد تو بخوان ایشان را

باسم اکبر خدا که می آیند نزد تو شتابان باذن خدای تعالی سوره و النجم ام لم ینبا بما فی صحف موسی و ابرهیم الذی وفی الا تزر وازرة

وزر اخری یعنی آیا آگاه نکرده اند او را بآنچه در صحف کتابهای موسی و ابرهیم است آن پیغمبری که تمام ادا کرد احکام را که بردارد هیچ نفس بار

گناه نفس دیگر را در روایت از حضرت باقر است که پرسیدند که چه مقصود است بقول خدا و ابرهیم الذی وفی گفت کلماتی چند است که با آن

دانست در آن گفت چه چیز است آن گفت ابو بکر میگفت اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئا و لا ادعو

مع الله الها و لا اتخذ من دونه ولیا سه مرتبه گفت حضرت پیغمبر این است که خدا در کتاب خود که قرآن است فرموده و ابرهیم الذی وفی در روایت دیگر

بود ابرهیم که بیرون رفت هر روز پس رعایت میکرد حیوان را که طلب کند مهمانی پس اگر یافت کسی را برهمانی آنها اکرام میکرد و اگر نمی یافت

نیت روزه میکرد در روایت از پیغمبر است که گفت آیا خبر دهم شما را که چرا نام نهاد خدا خلیل خود را که ابرهیم و فاکرد برای آنکه بود میگفت

چون صبح میشد و چون شام میشد فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا تمام آیه و حین تظهرون و در حدیث است که بود در زمان

پیش از نوح و ابرهیم که کرفتند مردی را بجهت جرم دیگری میکشتند زوج را بجرم زن و پدر را بسبب پسر او تا آنکه خلاف این

کرد ابرهیم بود پس ابلاغ گفت خدای تعالی الا تزر وازرة وزر اخری یعنی بار نمیدارد هیچ نفس کناه نفس دیگر را سوره الاعلی دو آیه

ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم و موسی یعنی بدرستی که آنچه ذکر کردیم از توحید و نبوت و معاد هر آینه در کتابهای نخستین نوشته

چون کتابهای ابرهیم و موسی در روایت که پرسید ابا ذر از پیغمبر که چه قدر کتاب فرستاد خدای تعالی گفت صد و چهار کتاب از آن

کتابها بر آدم فرستاد ده کتاب و بر شیث پنجاه کتاب و بر اخنوخ که ادریس باشد سی کتاب و بر ابرهیم ده کتاب و فرستاد تورات و انجیل

و زبور و فرقان را گفت ابا ذر ای رسول خدا چه بود کتاب ابرهیم گفت همه آن مثل ها بود از آن که ای پادشاه مبتلا و مغرور

بدرستی که من نفرستادم ترا تا آنکه جمع کنی دنیا را بعضی بر بعضی و لیکن من فرستادم ترا تا آنکه رد کنی از من دعای مظلوم را پس بدرستی که

من رد نمیکنم دعا او را اگرچه از کافر باشد و بر عاقل است مادام که مغلوب نباشد آنکه باشد در چهار ساعت و در یک ساعت مناجات کند و در آن

با نفس خود و در یک ساعت تفکر کند در صنعت خدای تعالی و در یک ساعت خالی باشد در آن با حظ نفس خود از حلال پس بدرستی که این ساعت

معین است مر آن ساعتها است و آسایش دلها است و بر عاقل است آنکه باشد بینا بر زمان خود و روی آورنده بر کار خود نگاه دارنده زبان

خود پس کسی که حساب میکند سخن او را از عمل او اندک میشود سخن او مگر در چیزی که نفع دهد و بر عاقل است که طالب سه چیز باشد مرمت کردن

امر معاش و توشه برداشتن از برای معاد و لذت بردن در غیر حرام گفتم ابا ذر ای رسول خدا چه چیز بود کتاب موسی

گفت همه آن عبرتها بود تعجب دارم از کسی که یقین دارد بمرگ چگونه خوشحالی میکند و از کسی که یقین دارد بآتش چگونه

خنده میکند و از کسی که می بیند دنیا را و بر گشتن آن را با اهل آن چگونه مطمئن میشود بآن و از کسی که اقرار دارد بتقدیر چگونه

تعب میکشد و از کسی که یقین دارد بحساب پس عمل نمیکند گفت ابا ذر گفتم ای رسول خدا هست در قرآن آنکه خدا بتو فرستاده

چیزی که باشد در کتابهای ابرهیم و موسی گفت ای ابا ذر بخوان قد افلح من تزکی تا آخر سوره در روایت از حضرت

صادق است که گفت بدرستی که خدای تعالی عطا نکرده پیغمبری را چیزی مگر آنکه عطا کرده از آن بمحمد و گفت حضرت که عطا کرد

در یک نسخه [illegible]

مستجاب جمیع ایشان را که عطا کرد بر پیغمبران و در بزرگیها است که آنها را بعد که گفت حق تعالی در قرآن مجید ابراهیم ع

احوال اولاد و انساب ابراهیم علیه السلام و بنا کردن خانه کعبه سوره ابراهیم بنی اسرائیل وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ

اجْعَلْ هَٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ یعنی یاد کن وقتی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را

با امن و سلامت و دور گردان مرا و پسران مرا از آنکه بپرستیم بتان را در روایت از حضرت صادق علیه السلام که آمد مردی نزد آنحضرت پس

سؤال کرد از این آیه پس جواب فرمود او را پس گفت با آنحضرت آن مرد پس اگر باشد تو پیغمبر پس از فرزندان بنی ... باشد

پس گفت حضرت با وکر در دروغ گفته به درستی که خدا تعالی امر کرد ابراهیم را که فرود آورد اسمعیل را مکه پس گفت ابراهیم ای

پروردگار من بگردان این شهر را با امن و دور گردان مرا و پسران مرا از آنکه بپرستیم بتان را پس پرستش نکرد احدی از

فرزندان اسمعیل بتان را ولیکن عرب بت پرستان باشند و گفت که پسران اسمعیل اگر چه شبیه بودند که فرزندان ما

بت پرستیم بتان را و در روایت از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت که حطا است برکی که رسیده است باو که نقلید کند پیغمبر را که نوحش

کرده است خدا از بسوی پیغمبران خود و اولیاء خود بسبب قول او مر ابراهیم را لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نرسد عهد من بظالمان

من ظالمان یعنی مشرکان از جهت اینکه خدا نامیده است شرک را ظلم در قول خود که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ یعنی بدرستی که شرک هر آینه

ظلمیست عظیم پس چون دانست ابراهیم که عهد خدا بامامت نمیرسد به بت پرستان گفت دور گردان مرا و پسران مرا از پرستیدن

بتان و در روایت از حضرت ع که گفت پس منتهی شد دعای ابراهیم بسوی من و بسوی پدر من علیهم السلام سجده نکرد احدی از ما

از برای بتی هرگز پس برگزید خدا مرا و علی را بامامت رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ای پروردگار من بدرستی که ایشان گمراه کردند بسیاری را از مردم را پس هر که متابعت نماید مرا بدرستی که او

از اهل من است و هر که نافرمانی نماید مرا بدرستی که تو آمرزنده مهربانی در روایت از حضرت صادق ع که هر که ترسد از خدا

از شما و نیکوکار باشد پس او از ما اهل بیت است کسی گفت که از شما اهل بیت است گفت حضرت ع که از ما اهل بیت است گفت ابراهیم

در ایشان که هر که متابعت کند مرا پس بدرستی که او از من است و در روایت از حضرت باقر ع که هر که دوست دارد ما را پس او

از ما اهل بیت است کسی گفت آیا و کرا از شما است گفت از ما است سوگند بخدا آیا نشنیدی قول ابراهیم را فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي یعنی هر که متابعت

من کند پس بدرستی که او از من است و در روایت از حضرت صادق ع وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ گفت یعنی تو قادری بر اینکه بیامرزی

او را و رحم کنی او را رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ

تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ یعنی ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن کردانیدم از فرزندان من اسمعیل و اولاد

او را در وادی مکه که قابل زراعت نیست نزد خانه تو که بر جبابره و احترام است ای پروردگار ما تا بپای دارند نماز پس بگردان

دلها از مردمان که شتابان باشند بسوی ایشان از غایت شوق و دوستی و روزی ده ایشان را از میوه‌ها تا شاید ایشان شکر

ان نعمت کنند در روایت از حضرت باقر ع که گفت مائیم از فرزندان و مائیم بقیه آن ذریت و در روایت دیگر است از آنحضرت که گفت مائیم

سوگند بخدا بقیه آن ذریت و بود دعای ابراهیم مخصوص ما اهل بیت در روایت از حضرت باقر ع که آگاه باشید بدرستی که قصد شده دلهای کل

مردمان ایشان که مرده و اشاره بهایم دشمنان ما بشیعیان ما درهم بمنزله مویی سفیده که در سیاه باشد یا مثل مویی سیاه در گاو سفید

سزاوار است مردمان را که حج کنند این بیت را و تعظیم کنند آنرا جهت تعظیم خدا مر آنرا و ملاقات کنند ما را در هر جا که ما باشیم

مائیم دلیل‌ها بسوی خدا و در روایت از حضرت امیر المؤمنین که در قرآن بعضی از مردمان اشتیاق بسوی ما است و آن دعای ابراهیم است چونکه گفت

فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ و در روایت از حضرت صادق ع که گفت که خواسته شده دلهای بعضی از مردمان را اشتیاق بسوی ما

و در روایت از حضرت صادق ع که مقصود میوه‌های دلها است که گردانیده شده دلها را محبوب مردم تا آنکه میل کنند بسوی ایشان و عود کنند

بسوی ایشان و در روایت از حضرت باقر ع بدرستی که میوه‌ها بار میشود بسوی ایشان از اطراف و تحقیق که مستجاب کردانید خدا دعای ایشان

تا آنکه یافت میشود در بلاد مشرق و مغرب میوه مگر آنکه یافت میشود در مکه تا آنکه حکایت کرده‌اند که یافت شده در یکروز میوه‌های

بهاری و پائیزی و تابستانی و زمستانی و در روایت از حضرت صادق ع که ابراهیم بود که فرود آمد در صحرای شام پس چون زائیده شد از برای

او از هاجر اسمعیل غمگین گشت ساره از آن بسیار از جهت اینکه نبود از برای ابراهیم از او فرزندی و بود که ایذا میکرد ابراهیم را در باب

هاجر و اندوهناک میکرد ایشان را پس شکایت کرد ابراهیم از او بسوی خدا تعالی پس وحی کرد خدا باو که مثل زن مثل دنده

کج است اگر واگذاری آنرا تمتع میبری از آن و اگر راست کنی آنرا میشکنی آنرا پس امر کرد او را که بیرون برد اسمعیل و مادرش

را از شام پس گفت ای پروردگار من بکدام مکان ببرم گفت خدا تعالی بسوی حرم من و بجای امن من و اول بقعه که خلق کردم از زمین

و آن مکه است پس فرستاد خدا تعالی بر او جبرئیل را با براق پس برداشت هاجر و اسمعیل را ابراهیم و بود ابراهیم که نمیگذشت بمکانی

نیکو که در آن درخت و نخل و زراعت بود مگر آنکه میگفت ای جبرئیل بسوی اینجا است گفت جبرئیل نه بگذر بگذر

تا آنکه رسید بمکه پس بگذاشت او را در مکان خانه و بود عهد ابراهیم که عهد کرده بود با ساره اینکه فرود نیاید تا آنکه برگردد

پس چون فرود آمدند در آن مکان بود در آن مکان درختی پس انداخت هاجر بر آن درخت عبائی را که داشت پس سایه

گرفتند در زیر آن پس چون مرخص کرد ابراهیم جبرئیل و براق را و گذاشت هاجر و اسمعیل را و خواست که برگردد بسوی

ساره گفت هاجر ای ابراهیم چرا وا میگذاری ما را در مکانی که نیست در آن انیسی و نه آبی و نه زراعتی پس گفت ابراهیم خدائی که امر کرده

مرا که بگذارم شما را در این مکان حاضر است بر شما پس برگشت از ایشان پس چون رسید بکداء که کوهیست در ذی طوی التفات

نمود ابراهیم بسوی ایشان پس گفت ای پروردگار من بدرستی که من ساکن کردانیدم فرزندان خود را بوادی غیر ذی زرع تا آخر

آیه پس بگذشت و باقی ماند هاجر پس چون بلند شد روز تشنه شد اسمعیل و آب طلب کرد پس برخاست هاجر در وادی

سعی که محل سعی است پس فریاد کرد که آیا هست در وادی انیسی پس غایب گشت اسمعیل از نظر او پس بالا رفت بکوه صفا و بدرخشید

از برای او سرابی در وادی پس گمان کرد که آن آبست پس فرود آمد در میان وادی و شتابان گشت پس چون رسید بسعی

غایب گشت از او اسمعیل پس بدرخشید از برای او سرابی در جانب صفا پس فرود آمد بسوی وادی طلب میکرد آب را پس

چون غایب گشت اسمعیل از او برگشت تا رسید بصفا پس نگاه کرد تا آنکه کرد این کار را هفت مرتبه پس چون بود در شوط

هفتم او بر مروه و نگاه کرد بسوی اسمعیل پس آب ظاهر شده است در زیر پای او پس برگشت هاجر تا آنکه جمع کرد در اطراف

آن ریگ را چونکه سیلان میکرد آب پس بست آنرا و از این جهت نامیده شد زمزم که شنق

از زم است یعنی بستن است و بودند قبیله جرهم که فرود آمده بودند بذی المجاز و عرفات پس چون ظاهر گشت آب در مکه

جمع گشته پرندگان دو حوض پس نگاه کردند قبیله جرهم را بیابان مرغان در آنمکان از پی آنها رفتند تا دیدند که زنی و کودکی
فرود آمده اند در آنمکان و در سایه بنائی در درختی آسوده اند و از برای ایشان ظاهر شده است آب پس گفتند بهاجر که چه کسی تو و چیست
منزل تو و منزل این کودک گفت منم مادر فرزند ابرهیم خلیل رحمن و این کودک پسر او است امر کرد خدا او را که فرود آورد ما را
در این مکان پس گفتند بهاجر که اذن میدهی که ما نزدیک شما باشیم گفت هاجر تا آنکه بیاید ابرهیم پس چون بزیارت ایشان آمد
ابرهیم در روز سیم بطی الارض گفت هاجر ای خلیل رحمن بدرستیکه در اینجا قومی هستند از قبیله جرهم سوال میکنند از تو
اینکه اذن دهی ایشانرا تا اینکه باشند نزدیک ما آیا تو اذن میدهی ایشانرا پس گفت ابرهیم آری پس اذن داد هاجر قبیله جرهم
پس ایشان فرود آمدند نزدیک ایشان و زدند خیمهای ایشانرا پس انس گرفتند هاجر و اسمعیل با ایشان چون بدیدن ایشان
آمد ابرهیم در مرتبه سیم نگاه کرد بسوی بسیاری مردمان در حوالی ایشان پس شاد گشت از آن بشادی شدیدی پس چون بزرگ
گردید اسمعیل و بودند قبیله جرهم که بخشیده بودند باسمعیل هر یکی از ایشان یک گوسفند و دو گوسفند پس بود
هاجر و اسمعیل معیشت در زندگانی میکردند با آن گوسفندان در روایت از حضرت کاظم ع که چون ابرهیم ساکن کرد اسمعیل
و هاجر را اینجا و وداع کرد ایشانرا اگر سفر شود از ایشان گریستند هاجر و اسمعیل پس گفت ابرهیم با ایشان چه چیز است که
میگریاند شمارا در روی زمین با نسبی خدا و در حرم خدا پس گفت باو هاجر ای ابرهیم نمی بینم اینکه بسوزی مثل تو بکند اینچنین
کرده گفت ابرهیم چه کرده ام من گفت بجا گذاشتی زن ضعیفه و کودک ضعیفی را که چاره از برای ایشان نیست بعد از اینکه
از ایشان دور شوی بدون آنکه ظاهر شود در زمین که رسیده شود و زمینی که دوشیده شود گفت حضرت که پس رقت کرد ابرهیم
و اشک ریخت از چشمهای او در وقتیکه شنید از هاجر آن سخن را پس روانه شد تا اینکه رسید بدر بیت الله الحرام پس گرفت
با دو دست در کعبه را پس گفت بار خدایا بدرستیکه من ساکن کرده ایدم از فرزندان من در وادی غیر ذی زرع تا آخر آیه پس وحی
کرد خدا بسوی ابرهیم اینکه بالا رو بکوه ابا قبیس پس ندا کن در مردمان که ای گروه خلایق بدرستیکه خدای تعالی امر میکند شمارا
بحج کردن این خانه که در مکه است محترم است هر که استطاعت داشته باشد راهی بسوی آن واجبست از جانب خدای تعالی پس در آن
کرد ابرهیم خدای تعالی صدای ابرهیم را تا اینکه شنیدند از اهل مشرق و مغرب و آنچه در میان مشرق و مغرب بود از جمیع آنچه خلق
کرده خدا و حکم کرده در اصلاب مردان از نطفها و جمیع آنچه منعقد کرده و حکم کرده در ارحام زنان تا روز قیامت پس ندا را اجابت
و لبیک گفتند جمیع خلایق و تلبیه کردن حاجیان در ایام حج اجابت است از برای ندای ابرهیم در آن موقع حج از جانب خدای تعالی
رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ
إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ یعنی ای پروردگار ما بدرستیکه تو میدانی آنچه را که پنهان میکنیم و آنچه را اظهار میکنیم
و پوشیده نیست بر خدا هیچ چیزی در زمین و نه در آسمان ستایش مر خدایرا که بخشید مرا با کبر سن اسمعیل و اسحق را
بدرستیکه پروردگار من هر آینه اجابت کننده دعا است ای پروردگار من بگردان مرا برپا دارنده نماز و از فرزندان من نیز ای پروردگار
ما و قبول کن دعای مرا ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و اهل ایمانرا روزیکه ثابت شود حساب خلایق در روایت از

حضرت

حضرت صادق ع که بدرستیکه خدای تعالی عالم است بآنچه میخواهد بنده چونکه دعا میکند او را و لیکن واجبست اینکه ذکر کند
و اظهار کند باو حاجتهای خود را پس چون دعا کنید نام ببرید حاجات خود را و در روایت از آنحضرت با فرقه که پرسیدند از او ان
لوالدی پس گفت که این کلمه ایست که تصحیف کرده اند کاتبان بدرستیکه بود استغفار ابرهیم از برای پدرش از جهت وعده که کرده بود
با او بدرستیکه بود این کلمه چنین ربنا اغفر لی و لولدی یعنی اسمعیل و اسحق یعنی پروردگارا بیامرز مرا و دو فرزند من
اسمعیل و اسحق را و منقول است که نازل شد ابن ابرهیم چنین و لولدی اسمعیل و اسحق و بسیار روایت از حضرت صادق ع
که گفت والدی آدم و حواست سوره بقره هشت آیه وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ
إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى یعنی و یاد کن چون گردانیدیم ما خانه کعبه را جای بازگشت مر مردمانرا و محل امنی و چونکه گفتیم که
بگیرید از جایگاه اثر قدم ابرهیم جای نماز در روایت از حضرت صادق ع که هر که داخل حرم شود از مردمان در حالتیکه
پناه برده باشد بآن پس او ایمن است از عذاب خدای تعالی و هر که داخل آن شود از وحوش و طیور باشد ایمن از اینکه ایذاء آن کنند
تا اینکه بیرون رود از حرم و در روایت از حضرت صادق ع که گفت [illegible] اهل شام بر خدای تعالی که کار [illegible] ذکر کردند که حق
چونکه بالا برده شد باسمان گذاشت قدم خود را بر سنگ بیت المقدس و بتحقیق که گذاشت بنده از بندگان خدا قدم خود را بر
سنگ پس امر کرد خدا مارا که بگیریم آنرا جایگاه نماز در روایت از آنحضرت که گفت فرود آمد سه سنگ از بهشت مقام ابرهیم
سنگ بنی اسرائیل و حجر الاسود وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
یعنی و امر کردیم بسوی ابرهیم و اسمعیل که پاک گردانید از بتان و سایر چیزهای ناپاک خانه من مسجد الحرام را از برای
آنهائیکه طواف میکنند و مقیمان در حرم و رکوع کنندگان و سجود کنندگان در روایت از حضرت صادق ع که گفت که بیرون کنید
ابرهیم و اسمعیل از مسجد الحرام مشرکانرا و گفته که چون بنا کرد ابرهیم خانه کعبه را و حج کردند مردمان شکایت کرد بسوی
خدای کعبه آنچه را که میرسد از نفسهای مشرکان پس وحی کرد خدا بسوی کعبه که قرار گیر ای کعبه من پس بدرستیکه من بر
میانگیزم در آخر زمان قومی را که پاکیزه نمایند دندانهای خود را بچوب درختی یعنی بمسواک و خلال کنند و در روایت از آنحضرت
که پرسیده شد از او آیا غسل میکنند زنان چون میآیند بخانه کعبه گفت آری بدرستیکه خدا میگوید که پاک کنید خانه
مرا از برای طواف کنندگان و از برای مقیمان در حرم و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پس سزاوار است از برای بنده
اینکه داخل نشود مکه مگر اینکه او پاک باشد و شسته باشد از خود عرق و نجاست را و طاهر کرده باشد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا
ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی و یاد کن چونکه گفت ابرهیم ای پروردگار من بگردان این شهر را شهری
با امن و روزی ده اهلش را از انواع میوها آنکسی را که ایمان آورده باشد از ایشان بخدا و بروز قیامت گفت خدا و آنکس
که کافر شده تمتع باو دهم روزی چند در دنیا اندک پس بکشانم او را بسوی عذاب آتش و بد جای بازگشت ایشانست در روایت
از حضرت امام رضا ع که چون دعا کرد ابرهیم پروردگار خود را اینکه روزی دهد اهلش را از میوها امر کرد قطعه زمینی را
که [illegible] از [illegible] شام که حرکت کرد با میوهای خود تا اینکه طواف کرد بخانه کعبه هفت مرتبه پس امر کرد او را که منصرف شود و برکت کرد تا این

کرنامیده شد بطایف و ازاین جهت نامیده شد از الطائف و مرویست از حضرت صادق ع که بعضی از میوه‌ها و دلها بعضی دوستکه
ایشان را بسوی مردمان تا اینکه میل کند و مود کند بسوی ایشان و این حدیث تاویلات و حدیث اول تفسیر و مرویست از
حضرت سجاد ع در این مراد من نعم که ما را قصد کرده بان اولیاء خود را و شیعه و صحیح خود را گفته است که قصد کرده از من کسی
کسی که انکار کرد وصی او را و متابعت او نکرد از اینها او و هم چنانست سوگند بخدا حال این آیات وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ
مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی و یاد کن چون برمی‌افراشت ابرهیم بناها و دهها از خانه را و اسمعیل
بن و حال آنکه میگفتند ای پروردگار ما قبول کن این کار را از ما بدرستیکه تو شنوای گفتار و دانائی بنیات و مرویست از حضرت
صادق ع که چون رسید اسمعیل به بزرگی مردان امر کرد خدا ابرهیم را اینکه بنا کند خانه کعبه را پس گفت ابرهیم خداوندا پروردگارا در
در کدام بقعه بنا کنم گفت خدا بنا کن در بقعه که فرود آوردیم در آن بر آدم قبه را پس روشن گشت آن حرم پس زائل نشد ابرهیم
کرد کدام موضع که نازل شد آن قبه که فرود آورد خدا از جهت آدم بود برپا تا ایام طوفان نوح پس چون غرق شد دنیا بالا برد خدا
آن قبه را و باقی ماند موضع آن که غرق نشد و از این سبب نامیده شد خانه را عتیق از جهت آنکه آزاد گشته از غرق شدن
پس فرستاد خدا جبرئیل را پس خطی کشید از برای ابرهیم موضع خانه را پس فرود آورد خدا از برای او بنیاد آنرا از بهشت
و بود حجرالاسود چونکه فرستاد او را خدا بر آدم سفیدتر از برف پس چون رسید بان دستهای کافران سیاه گردید
پس بنا کرد ابرهیم خانه را و نقل کرد اسمعیل سنگ را از ذی طوی پس بلند کرد آن خانه را در هوای آسمان نه ذراع پس
راه نمائی کرد جبرئیل او را بمکان حجر پس بیرون آورد ابرهیم آنرا و گذاشت در موضعی که آن در آن است و آن زمان
چون بنا ساخت خانه را گردانید از برای آن دو در دری بسوی مشرق و دری بسوی مغرب و دری که بسوی مغرب است
نامیده شد بمستجار پس انداخت بخانه درخت و گیاه اذخر را و آویخت هاجر بر در آن عبائی که با خود داشت بود
که بآن می‌نشست در منزل و مرویست از آنحضرت در حدیث دیگر که چون اذن داد خدا او را در بنای خانه امر کرد ابرهیم
و کتشاب پس امر کرد ما را خدا بساختن کعبه در روی زمین اظهار کردند از برای ساختن پس نگاه دید که آن بیکدیگر
سنگ سرخ است پس وحی کرد بسوی او که بگذار بنای کعبه را بر آن و فرستاد خدا چهار ملک را که جمع آورند بسوی او سنگ
را پس بودند ابرهیم و اسمعیل که میگذاشتند سنگها را بر یکدیگر و ملائکه میدادند بایشان سنگ را تا اینکه تمام شد
ده ذراع و بنا ساختند از برای آن دو در دری که داخل شوند از آن و دیگر بیرون روند از آن و گذاشتند بر آن
استانه و آویختند حلقهای از آهن بر درهای آن و مرویست از حضرت صادق ع که امر کرد خدا ابراهیم را بساختن
کعبه و اینکه بلند کرد استند بنا بناهای آن [illegible] پس بنا کرد ابرهیم و اسمعیل
خانه را در هر روزی یک چینه از آنرا تا اینکه منتهی شد بموضع حجرالاسود گفت حضرت باقر ع که پس ندا در داد کوه ابو قبیس ابرهیم را
که بدرستیکه از برای تو امانتی است نزد من پس عطا کرد باو حجر را پس گذاشت حجر را در مکان خود و مرویست از حضرت
صادق ع که خدا فرستاد حجر را از برای آدم از بهشت و بود خانه کعبه مکانی از مروارید سفید پس بالا برد خدا آنرا
بسوی آسمان و باقی ماند اساس آن پس آن بمحاذات این خانه است داخل میشوند در آن هر روز هفتاد هزار ملک

۱۰ ازیکی

که بر میگردند از آن هرگز پس امر کرد خدا ابرهیم و اسمعیل را که بنا کنند خانه را بر قواعد و بنیان آن و مرویست از حضرت باقر ع
که بدرستیکه اسمعیل اول کسی است که واشکافته شد زبان او بعربی مبین و بود پدر او که میگفت و حال آنکه بنا میکرد خانه را [illegible]
سنگ را پس میگفت با او اسمعیل بعربی یا ابه هات حجرا یعنی ای پدر بیار سنگی پس ابرهیم میانداخت و اسمعیل بر میداشت او سنگ را
رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ
فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ
إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ یعنی ای پروردگار ما و بگردان ما را
ثابت بر اسلام برای تو و از فرزندان ما بعضی جماعتی فرمانبردار از برای تو و بنما مواضع عبادت خود ما را و توبه بده ما را
ما را بهتر [illegible] بدرستیکه توئی توبه دهنده مهربان ای پروردگار ما بر انگیز در میان ایشان فرستاده از صنف ایشان
که بخواند بر ایشان آیات ترا و تعلیم کند ایشان را کتاب یعنی قرآن و حکمت یعنی سخن راست درست و پاک کند ایشانرا از کفر
و گناه بدرستیکه توئی غالب درست کار و کیست که اعراض کند از دین ابرهیم مگر کسیکه سبک گردانید نفس خود را و بتحقیق
برگزیدیم ما او را در دنیا و بدرستیکه او در آخرت از شایستگانست إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ یعنی یاد کن چونکه گفت
مر ابرهیم را پروردگار او بر اسلام ثابت باش گفت فرمانبردارم مر پروردگار جهانیان را و وصیت کرد بان کلمه اسلام
ابرهیم پسران خود را و یعقوب نیز پسران خود را که ای پسران من بدرستیکه خدا برگزید برای شما دین اسلام را پس نباید که
بمیرید مگر در حالتیکه شما در اسلام باشید سوره انعام ربانی آیه وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا یعنی و بخشیدیم
ما بابرهیم اسحق و یعقوب را و هر یک را هدایت کردیم مرویست از حضرت باقر ع یعنی هدایت کردیم ما ایشانرا تا اینکه
بکرامت رسیدند و وصیت ما در اهل بیت ایشان سوره هود شش آیه وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا
قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا
أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا
عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ یعنی بتحقیق که آمدند ملائکه ما بابرهیم بمژده که خدا دادن تولد اسمعیل
از هاجر چنانچه مرویست از حضرت باقر ع گفتند سلام کردیم سلام کردنی گفت ابرهیم سلام بر شما باد پس درنگ نکرد
تا که آورد گوساله بریان کرده پس چون دید که دستهای ایشان نمیرسد بسوی گوساله بریان ناشناخت شمرد ایشانرا و در
دل گرفت از ایشان ترسی گفتند مترس بدرستیکه ما فرستاده شده‌ایم بسوی قوم لوط و زن ابرهیم ایستاده بود پس خندید
از شادمانی حیض دید پس مژده دادیم او را بزبان ملائکه [illegible] دادن بابرهیم تولد اسماعیل را
اسحق و پس از اسحق یعقوب گفت زن ابرهیم ای وای بر من آیا من بزایم و حال آنکه من پیر زنم و این شوهر من است
در حالتیکه پیرست بدرستیکه تولد فرزند از دو پیر هر آینه چیزی عجب و غریب است و نیز مرویست از حضرت
صادق ع که زن ابرهیم حیض دید و گفته بود که منقطع بود از او حیض او و مرویست از یکی از ایشان که زن ابرهیم در ازرق

دختر خود سارا و ابرهیم در این نصف بیر صد و بیست ساله بوده قالوا اتعجبین من امر الله رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت
انه حمید مجید فلما ذهب عن ابرهیم الروع و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابرهیم لحلیم اواه منیب یا ابرهیم
اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب غیر مردود یعنی گفتند آیا تو عجب میکنی از کار خدا و رحمت خدا
گر شوق باشد در کار خدا اگر تو بتو جزات باشد بر شما است ای خاندان خلیل خلیل الله سخن که او ستوده است بر زبان ستوده
بر حال شد از ابرهیم ترس و آمد با و مژده حصول فرزند سؤال و جواب میکرد با ملکه ما در باره هلاکت قوم لوط ملکه
ابرهیم هر آینه بردبار است کننده دعا کننده رجوع کننده بسوی خدا است گفتند ملکه ای ابرهیم سر باز زن از این جدال
کر بدرستیکه آمده فرمان پروردگار تو بهلاک ساختن قوم لوط و بدرستیکه قوم لوط آینده است با ایشان عذابی که باز گشت
نخواهد داشت مرویست از حضرت باقر که فرستاد خدا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را با کروبیان غلامان ایشان را
ملائکه بسوی ابرهیم و مرویست از حضرت باقر که مجادله ابرهیم با ملائکه چنین بود که گفت ابرهیم با آن ملائکه شما
کار از آمده اید گفتند برای هلاک ساختن قوم لوط پس گفت ابرهیم که اگر در میان ایشان باشد صد مؤمن شما ایشان را
هلاک میکنید جبرئیل گفت نه پس گفت اگر پنجاه مؤمن باشد هلاک میکنید جبرئیل گفت نه پس گفت اگر سی مؤمن باشد هلاک
میکنید جبرئیل گفت نه پس گفت اگر بیست مؤمن باشد هلاک میکنید جبرئیل گفت نه پس گفت اگر ده مؤمن باشد هلاک
میکنید جبرئیل گفت نه پس گفت اگر پنج مؤمن باشد هلاک میکنید جبرئیل گفت نه پس گفت اگر یک مؤمن باشد هلاک
میکنید جبرئیل گفت نه پس گفت ابرهیم مکر نیست لوط در میان این قوم گفتند ملائکه که ما دانا تریم بکسانیکه در میان
این قوم میباشند لوط و اهلش را نجات میدهیم مگر زن او را مرویست از حضرت باقر و حضرت صادق که گفتند آن
دعا است یعنی میباید دعا کند و سوره مریم ده ایه فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله وهبنا له اسحق
و یعقوب و کلا جعلنا نبیا و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیا یعنی پس آنگاه که کناره کرد
ابرهیم از قوم خود بهجرت بسوی شام و از آنچه میپرستیدند از غیر خدا بخشیدیم ما او را اسحق تمام فرزند و یعقوب نام
نبیره و هر یکرا گردانیدیم پیغمبر و بخشیدیم ما مر ایشان را از بخشایش ما از هر چه بهتر دینی و دنیوی و کردانیدیم از برای
ایشان زبان راستی یعنی که جمیل و ستایش نیکوی بلند در میان مردم و مرویست از امام حسن عسکری که مراد از
رحمت در این ایه پیغمبر آخر زمان است صلی الله علیه و آله که رحمة للعالمین است و مراد از علیا وصی او علی مرتضی است
یا بخشیدیم ما ابرهیم و اسحق و یعقوب را بعضی از رحمت خود که آن محمد مصطفی است که از اولاد و احفاد
ایشان است و کردانیدیم از برای ایشان لسان صدق که آن علی مرتضی است بنا بر این تاویل نام نامی آنحضرت
بعینه در قرآن مذکور شده است سوره انبیا سه ایه و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین
یعنی و بخشیدیم با براهیم اسحق نام پسر را از ساره دختر عم او و یعقوب را در حالتیکه یعقوب زیاد و فرزند زاده
او است و همه ایشان را یعنی ابرهیم و لوط و اسحق و یعقوب را کردانیدیم نیکوکار و مرویست از حضرت صادق در تفسیر
این ایه که ولد و ولد ولد نافله است و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و

و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین یعنی و کردانیدیم ما ایشان را پیشوایان که راه مینمایند بفرمان ما و وحی فرستادیم بسوی ایشان کردن کارها
شایسته و عبادت بپا داشتن نماز و دادن زکوة را و بودند مخصوص از برای ما عبادت کنندگان و مرویست از حضرت صادق که ائمه در کتاب
خدا بر دو نوعند امام هدی و امام ضلالت کفت خدا تعالی که کردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایان که راه نمایند بحکم ما نه بحکم مردم مقدم میکنند حکم
خدا و امری که کرده است خدا پیش از امر ایشان و حکم خدا تعالی پیش از حکم ایشان و دوم کفت خدا تعالی و کردانیدیم ایشان را که ایشان
مردم را بسوی آتش اقدام میکنند امر ایشان پیش از امر خدا و حکم ایشان پیش از حکم خدا و اخذ میکنند بخواهشهای ایشان
خلاف آنچه در کتاب خدا است و اسمعیل و ادریس و ذا الکفل کل من الصابرین یعنی یاد کن اسمعیل و ادریس و ذا الکفل را
که همه ایشان از صبر کنندگان بر شدائد میباشند سوره حج سه ایه و اذ بوأنا لابرهیم مکان البیت ان لا
تشرک بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود یعنی یاد کن هنگامیکه از خیر اکرداییدیم ما ابرهیم را در جایکه
خانه مکه باشد و گفتیم بطریق وحی که شریک مکردان با من هیچ چیز را و پاک کردان خانه مرا از بتها و مشرکان و از جمیع چیزها
نجاست از برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع و سجود کنندگان یعنی نماز گذاران و مرویست از حضرت صادق که کفت خدا
میکوید که پاک کردان خانه مرا از برای طواف کنندگان و مجاوران و رکعان و ساجدان پس سزاوار است بنده را اینکه داخل
نکردد مکه مکر اینکه او پاک شده شسته باشد عرق را و تعاده را و تطهیر کرده باشد و نیز مرویست از آنحضرت که گفت که
مجاور است در حوالی کعبه بکصد و بیست رحمت شصت از آن از برای طواف کنندگان است و چهل از آن از برای نماز کنندگان است
و بیست از آن از برای نگاه کنندگان است و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق یعنی و ندا کن
در میان مردم بحج که بیایند بسوی تو پیادگان و سواره بر شتری باریک میان لاغر از تعب سفر از هر راه دور و مرویست از حضرت
صادق که چون مامور شدند ابرهیم و اسمعیل به بنا کردن خانه و تمام شد بنای آن نشست ابرهیم بر رکنی پس ندا در داد که
بیایید بحج را باید بحج را پس اگر ندا میکرد بیایید بسوی حج نمیکرد حج مکر کسیکه موجود بود از فرزند آدم مخلوق و لکن ندا کرد بیایید
بحج را پس جواب گفتند مردمان و اصلاب مردان که لبیک داعی خدا لبیک داعی خدا پس کسیکه لبیک گفت ده مرتبه حج کرد ده مرتبه
و کسیکه لبیک گفت پنج مرتبه حج کرد پنج مرتبه و کسیکه لبیک گفت بیشتر بعدد آن حج کرد و کسیکه لبیک گفت یک مرتبه حج کرد و کسیکه
لبیک نگفت حج نکرد و مرویست از حضرت باقر که خدا تعالی امر کرد ابرهیم را که ندا کند در مردم بحج کردن ایستاد بر
مقام پس بلند شد مقام تا اینکه برابر کوههای کرد و ابو قبیس پس ندا کرد در مردم بحج کردن پس شنید هر که در اصلاب مردان و ارحام
زنان بود تا قیام قیامت و مرویست که چون فارغ شد ابرهیم از بنای خانه امر کرد خدا او را که اعلام کند مردم را بحج کردن
پس گفت ای پروردگار من نمیرسد آواز من پس گفت خدا که ندا بکن بر تو است ندا کردن و بر ما است رسانیدن پس بالا رفت
بسنگ مقام و آن در آن وقت چسپیده بود بخانه پس بلند کردانید خدا مقام را تا اینکه شد بلندتر از همه کوهها پس داخل کرد
انگشت خود را در گوش خود و رو کرد بمشرق و مغرب یعنی گفت ای مردمان واجب شده است بر شما حج کردن بسوی بیت عتیق
پس اجابت کنید پروردگار شما را پس اجابت کردند او را از زیر دریاها هفت و از میانه مشرق و مغرب تا جای منقطع شدن
خاک از اطراف زمین تمام و از اصلاب مردان و ارحام زنان به تلبیه گفتن لبیک اللهم لبیک الا نمی بینید ایشان را که ...

لبیک گویان پس هر که حج کند از آن روز تا روز قیامت پس ایشان از کسانی اند که اجابت کرده اند خدا را و اوست قول خدا فیه آیات
بینات مقام ابرهیم یعنی بنا کرد ابرهیم مقام را و در روایت از حضرت صادق است که گفت بدرستی که رسول خدا اقامت کرد در مدینه ده سال
حج نکرد پس نازل کرد خدای تعالی و اذن فی الناس بالحج تا آخر آیه پس امر کرد مؤذن تا آواز بلند کند با آنکه [illegible] ایشان با آنکه رسول
حج میکند در این سال پس دانستند آن هر که حاضر بود در مدینه و اهل بلند بها و اعراب جمع کردند بعد از برای حج و رسول خدا
و بودند تا بعث او نگاه میکردند که هر چه امر کند بآن متابعت کنند و هر کاری که بکند بکنند لیشهدوا منافع لهم و یذکروا
اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام یعنی تا آنکه شاهد کنند منفعتهای دینی و دنیوی را از برای خود
و یاد کنند نام خدا را در روزهای معلوم دهم و سه روز بعد از آن از روز نحر الحرام است بر آنچه روزی داد ایشان را از
چهارپایان شتر گاو و گوسفند در روایت از حضرت صادق است که گفتند باو که کاش راحت میدادی بدن خود را از عمل پس گفت
بدرستی که من دوست میدارم اینکه شاهد کنم منفعتهای را که گفته است خدای تعالی لیشهدوا منافع لهم بدرستی که شاهد میکند
احدی آنها را که اینکه نفع میبخشد خدا او را آگاه باشید شما پس راحت میکنید از زیاده شدن شمار او او اما شما پس حفظ
میکند اهل و مال او خود را و نیز در روایت از آنحضرت که طواف داده میشد او در احرام که بود در محمل و صاحب مرض شدید بود
پس بود هر وقت که میرسید بر رکن یمانی امر میکرد ایشان را که میگذاشتند او را بر زمین پس بیرون میکرد دست خود را از
محمل تا اینکه بکشد بر زمین پس میگفت برداریدم پس چون کرد این کار را چند مرتبه در هر شوطی گفتند ای پسر رسول خدا
که این بسیار مشقت است بر تو پس گفت بدرستی که من شنیدم که خدای عز و جل میگوید لیشهدوا منافع لهم پس پرسیدند که منافع
دنیا است یا منافع آخرت پس گفت کل منافع است از منافع دنیا و آخرت و نیز در روایت از آنحضرت که منافع آخرت عفو و مغفرت است
و در روایت از حضرت صادق است که ذکر در ایام معلومات تکبیر در عقب پانزده نماز است که اول آنها نماز ظهر روز عید است و نیز در روایت
از آنحضرت است که گفت امیرالمؤمنین در باره قول خدا و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات که ده روز است و نیز از او در روایت که
ایام تشریقات و در روایت از حضرت امیرالمؤمنین که ایام معلومات ایام عشرست و ایام معدودات ایام تشریق است **سوره عنکبوت پاره ۲۰**
و وهبنا له اسحق و یعقوب و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب و آتیناه اجره فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین یعنی و بخشیدیم
ما بابرهیم فرزند اسحق نام و فرزندزاده یعقوب نام را و گردانیدیم در ذریه او پیغمبری و کتاب را که انجیل و تورات و زبور و فرقان
باشد و دادیم او را مزد او را در دنیا و بدرستی که او در آنجهان هر آینه از نیکانست **سوره و الذاریات پاره ۲۶** هل اتیک
حدیث ضیف ابرهیم المکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منکرون فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین فقربه الیهم
قال الا تأکلون فاوجس منهم خیفة قالوا لا تخف و بشروه بغلام علیم یعنی آیا آمده است بتو ای محمد سخن مهمانهای ابرهیم
که مکرم بودند نزد خدای تعالی که چون در آمدند باو پس گفتند سلام میکنیم سلام کردنی گفت ابرهیم سلام باد بر شما گروهی
ناشناخته پس رفت پنهان از ایشان بسوی اهل خود پس آورد گوساله فربهی را پس نزدیک گردانید آنرا
بسوی ایشان تا بخورند چون نخوردند گفت آیا نمی خورید پس در دل گرفت از ایشان ترسی گفتند مترس و مژده دادند
او را بکودکی دانا که اسحق باشد [illegible]

زنان است و گفت من پیر زنم نازاینده چون فرزند آرم گفتند ملائکه چنین که گفتیم گفته است پروردگار تو بدرستی که اوست راست گفتار
درستکردار بشارت داد اما گفت ابرهیم پس چیست کار بزرگ شما ای فرستادگان فرستاده شده گفتند که ما بدرستی که ما فرستاده شده ایم
بسوی جماعتی ساحران قوم ستمکاران لوط تا آنکه بیاریم بر ایشان سنگها از گل **باب ۲ در قصه ذبیح سوره و الصافات پاره ۲۳**
و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین رب هب لی من الصالحین یعنی و گفت ابرهیم بدرستی که من رونده ام بسوی حکم پروردگار که
هجرت بکنم بشام باشد زود باشد که راه نماید مرا بآنچه پروردگار من پس بخش مرا فرزندی از جمله نیکان که معین من باشد
در دعوت مردم در طاعت و مونس من باشد در غربت و در روایت از حضرت صادق است که یعنی من رونده ام بسوی بیت المقدس
و در روایت از حضرت امیرالمؤمنین در جواب کسی که شبهه بر او [illegible] بآن قرآن گفت حضرت که تعلیم کنم بتو که چه بیا
از کتاب خدا است که تاویل آن غیر تنزیل است و تشبیه نیست بکلام بشر [illegible] باشد که حجت هم بتو قدری از آن اگر کفایت کند اگر
خواهد خدا از آنجمله قول ابرهیم است که من رونده ام بسوی پروردگار من که رفتن او بسوی پروردگار که [illegible]
او است بسوی پروردگار که اشاره است بعبادت کردن و [illegible] الا فقها [illegible] تاویل آنرا غیر تنزیل است
فبشرناه بغلام حلیم یعنی پس مژده دادیم ما او را بکودکی بردبار یعنی اسمعیل در روایت از حضرت صادق است که گفت در این آیه
فبشرناه بغلام حلیم یعنی اسمعیل و آن اول بشارتیست که مژده داد خدا ابرهیم را در ولد فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی
اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین یعنی پس چون
رسید آن فرزند با ابرهیم برفتن بسوی حوایج و اعمال او گفت ابرهیم ای پسرک من بدرستی که من میبینم در خواب بدرستی که من
ذبح میکردم ترا [illegible] گفت ای پدر من بکن آنچه را امر کرده شده
از جانب خدا زود باشد که بیابی مرا اگر خواهد خدا از صبرکنندگان بر قضاء خدا فلما اسلما و تله للجبین و نادیناه ان یا ابرهیم
قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین و فدیناه بذبح عظیم یعنی پس چون گردن نهادند
هر دو پسر و پدر فرمان خدا را [illegible] و آواز دادیم او را که ای ابرهیم بتحقیق که راست کردی خواب را
دست باز دار [illegible] بدرستی که ما همچنانکه [illegible] بدرستی که اینکه واقع شد از برای
است [illegible] از جانب ابرهیم [illegible] فرستادیم او را از بهشت [illegible] در روایت از حضرت صادق است که
ازو که چه قدر بود میان بشارت ابرهیم با سمعیل و بشارت او با سحق گفت در میان این دو بشارت پنج سال بود گفت خدا
پس بشارت دادیم ما او را بکودکی بردبار یعنی اسماعیل و آن بشارت اول بشارت بود که داد خدا با برهیم در فرزند و چون
شد از برای ابرهیم اسحق از ساره [illegible] اسحق [illegible] اسمعیل بسوی اسحق [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پروردگار او و بیمی در خواب امر بذبح کردن پسر او در موسم حج که اراده کرد [illegible] قربانی کرد ابرهیم علیه السلام از جهت خدا [illegible] کرده بود

بود پس چون رسید موسم حج آن سال برداشت ابرهیم هاجر و اسمعیل را در ماه ذیحجه از زمین شام پس برد ایشانرا بمکه تا اینکه

ذبح کند اسمعیل را در موسم پس ابتدا کرد بساختن دیوارهای بیت الحرام پس چون بلند کرد دیوارها را از اینها بیرون رفت بسوی عرفات

در حالتیکه حج میکرد بجا آورد اعمال حج را در منی پس مراجعت کرد بسوی مکه پس طواف کرد خانه را هفت شوط پس رفتند ابرهیم

و اسمعیل پس چون رسید در جای سعی گفت ابرهیم با اسمعیل ای پسر من دیدم در خواب اینکه ذبح کنم ترا در موسم امسال پس چه میبینی

تو در این چیست گفت ای پدر بکن آنچه را که مامور شده از جانب خدا پس چون فارغ شدند از سعی کردن برد ابرهیم اسمعیل

بسوی منی و آن روز روز عید قربان بود پس چون رسید بجمره وسطی خوابانید اسمعیل را بجانب چپ او و بکرفت کارد را

تا اینکه ذبح کند او را ندا رسید که ای ابرهیم بتحقیق که راست کردانیدی خواب را و فدا آورد گوسفندی بزرگ [illegible] بدل او

اسمعیل پس ذبح کرد ابرهیم [illegible] ذکر کرده شد از ابن بابویه که در روایت [illegible] رسیده است از حضرت صادق علیه السلام که صاحب ذبح

چه کسی بود گفت اسمعیل زیرا اینکه خدا تعالی ذکر کرده است قصه او را در کتاب خود پس گفته است و بشرناه باسحق نبیاً من الصالحین

یعنی بشارت دادیم ما ابرهیم را باسحق که پیغمبریست از نیکان صاحب [illegible] بگوید که [illegible] اخبار در صاحب ذبح بعضی وارد است

که اسمعیل است و بعضی وارد است که اسحق [illegible] اخبار در وقتی که صحیح باشد بود صاحب ذبح اسمعیل

ولکن اسحق چون متولد شد بعد از آن تمنی کرد که [illegible] باشد او انکه که مامور شد پدرش بذبح او و بود که صبر بکند [illegible] خدا [illegible]

آن بکند و مثل [illegible] پس [illegible] چون [illegible] خدا از دل او [illegible] نام نهاد او را خلیل

در میان ملائکه بذبح از آنچه [illegible] صاحب [illegible] ذکر کرده [illegible] در کتاب [illegible] عیون اخبار الرضا علیه السلام

و در روایت از حضرت صادق علیه السلام که چون روز ترویه شد گفت جبرئیل علیه السلام با ابرهیم که [illegible] از برای خود که [illegible]

[illegible] در عرفات [illegible] ابرهیم [illegible] پس رفتند [illegible]

بعرفات پس زد خیمه خود را [illegible] مسجد را با سنگهای چند [illegible] معروف بود از مسجد ابرهیم تا آنکه

داخل کرده شد [illegible] مسجد [illegible] امام [illegible] ابرهیم [illegible] نماز ظهر و عصر

پس قصد کرد با اسمعیل بسوی عرفات پس گفت [illegible] عرفات [illegible]

شد بعرفات پس کوچ کرد [illegible]

بمشعر الحرام پس امر کرد خدا او را اینکه ذبح کند پسر خود را [illegible]

چیزی [illegible] او پس چون صبح شد کوچ کرد از مشعر [illegible] منی [illegible] کعبه را [illegible] داشت

پس گفت ای پسر من [illegible] تا اینکه قربانی کنم [illegible] گفت ای پدر [illegible]

که ذبح کند او را [illegible] گفت ای پدر [illegible]

کجا است قربانی گفت پروردگار تو [illegible] خدا امر کرده است

بذبح کردن تو پس نگاه کن که چه میبینی [illegible]

پس چون عزم کرد ابرهیم بر ذبح گفت اسمعیل که [illegible] صورت مرا [illegible] ببند دست و پای مرا [illegible] دست و پا

با ذبح کردن [illegible] گفت [illegible] اسمعیل [illegible] پهلوی خوابانید

او را و بکرفت کارد را پس گذاشت بر حلق او پس [illegible] گفت چه میخواهی [illegible]

ذبح کنم او را پس گفت سبحان الله [illegible] خدا امر

کرده است [illegible] شیطان در خواب

گفت ابرهیم وای بر تو [illegible] شنیدم آن کلام [illegible] سخن نگویم با تو پس

عازم شد بر ذبح پس گفت [illegible] ابرهیم [illegible] امام [illegible] مردم [illegible] اگر تو ذبح کردی فرزند

خود را ذبح کنند [illegible] ابرهیم [illegible] ابرهیم

اسمعیل [illegible] جمره وسطی [illegible] کارد را [illegible]

پس [illegible] ابرهیم [illegible] ابرهیم کارد را

[illegible] جبرئیل [illegible] ابرهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر ذبح کند او را [illegible] خدا امر کرده است [illegible] و اگر اطاعت کند

[illegible]

باشد [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ابرهیم [illegible] ذبح کند [illegible] اسمعیل

گوسفندی [illegible] ابرهیم [illegible] ذبح [illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible] ذبح کند

[illegible] درجات اهل ثواب [illegible]

[illegible] ابرهیم [illegible]

بشارت من از جهت فضیلت ... پس وحی کرد خدا بسوی ابراهیم که ای ابراهیم او دوستر است پیش تو یا نفس تو گفت او دوستر است بسوی من از نفس من
گفت که فرزند او دوستر است بسوی تو یا فرزند تو گفت ابراهیم که فرزند او گفت خدا پس کشته شدن فرزند او بظلم بر دستهای
دشمنان او دردناکتر است مر دل ترا یا ذبح کردن فرزند تو بدست تو در طاعت من گفت ابراهیم ای پروردگار من بلکه ذبح او
بر دستهای دشمنان او دردناکتر است مر دل مرا گفت خدا تعالی ای ابراهیم بدرستیکه طایفه گمان کنند که از امت محمد باشند زود است
که بکشند حسین پسر او را بعد از او از روی ظلم و عدوان مثل اینکه ذبح کنند گوسفند را و مستوجب شوند باین سبب غضب مرا پس
جزع کرد ابراهیم از برای آن و بدرد آمد دل او و گریست پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای ابراهیم بتحقیق که فدا کردم جزع ترا بر پسر تو
اسمعیل اگر ذبح میکردی او را بدست خود بجزع تو بر حسین و کشتن او و واجب کردم از برای تو بلندترین درجات اهل ثواب
بر مصائب او و آنست قول خدا تعالی و فدیناه بذبح عظیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث شده از آنحضرت
[illegible] مشهور است که من فرزند دو ذبیحم گفت حضرت یعنی اسمعیل فرزند ابراهیم خلیل و عبدالله پسر عبدالمطلب اما اسمعیل
پس ذکر کرده شد قصه او و اما پیش گذشت و اما عبدالله فرزند عبدالمطلب پس چنانست که نذر کرده عبدالمطلب که هرگاه حق تعالی
اسباب کرامت کند ده پسر [illegible] که یکی از فرزندان خود را در راه خدا قربان کند و چون عبدالمطلب ده فرزند یافت قرعه زد
در میان فرزندان خود که ده نفر بود قرعه بنام عبدالله بیرون آمد خواست او را قربانی کند خویشان او را گذاشتند و امر کردند او را
بقرعه در میان عبدالله و شتر چند پس قرعه زد در میان او و ده شتر قرعه باز بنام عبدالله آمد دیگر بار قرعه زد به بیست شتر هم چنین
بنام عبدالله برآمد تا یکصد شتر که قرعه بصد شتر برآمد پس فدا داد از برای عبدالله صد شتر پس عبدالله پسر عبدالمطلب ثانی
ذبیحین گشت چنانچه اسمعیل پسر ابراهیم خلیل اول ذبیحین بود پس گفت آنحضرت که علتیکه از برای آن دفع کرد خدا تعالی ذبح را از اسمعیل
علتی است که دفع کرد خدا تعالی از برای آن ذبح را از عبدالله و آن علت بودن پیغمبر و ائمه است در صلب ایشان پس برکت پیغمبر و ائمه
دفع کرد ذبح را از ایشان پس جاری نشد سنت در میان مردمان بکشتن فرزندان ایشان و اگر نبود این هر آینه واجب میشد بر مردمان
در هر عید اضحی اینکه قربانی کنند از برای خدا تعالی بکشتن فرزندان ایشان پس هر چه قربانی کنند مردمان در عید اضحی پس آن فدای
اسمعیل است تا روز قیامت وترکنا علیه فی الآخرین سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین وبشرناه
باسحق نبیا من الصالحین وبارکنا علیه وعلی اسحق ومن ذریتهما محسن وظالم لنفسه مبین یعنی و باقی گذاشتیم بر ابراهیم ذکر
جمیل را در میان امتان که بعد از آن بیایند از آن ذکر که سلام باد بر ابراهیم هم چنین پاداش میدهیم نیکوکاران را بدرستیکه او از بندگان
با ایمان ما است و مژده دادیم او را بوجود فرزندی اسحق نام پیغمبری را از نیکان و برکت دادیم بر او و بر اسحق و از فرزندان
ایشان باشند بعضی نیکوکار و بعضی ستمکار بر نفس خود آشکار **قصه لوط و قوم او و بیان آن در سوره اعراف پنج آیه**
ولوطا اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم
مسرفون یعنی و فرستادیم لوط را وقتی که گفت مر قوم خود را که آیا بجا میآورید این خصلت زشت پلید را که بجا نیاورده پیش از شما از اهل زمان
کار [illegible] بدرستیکه شما جماعت میکنید با مردان از روی شهوت بدون زنان بلکه شما قومی باشید از حد تجاوز کننده
از حضرت صادق [illegible] که ساره مادر [illegible] ابراهیم و مادر لوط خواهر بودند و [illegible] بودند و بود لوط پیغمبر منذر و رسول

و روایت

و روایتست از حضرت صادق علیه السلام که لوط پسر خاله ابراهیم بود و ساره زن ابراهیم خواهر لوط بود و لوط و ابراهیم پیغمبر مرسل بودند
از حضرت صادق مرویست که ابراهیم بیرون رفت از بلاد نمرود و با او بود لوط و مفارقت نکرد از او و با او بود ساره تا اینکه فرود آمد
با بلاد شام [illegible] و مرویست [illegible] در میان قوم لوط که ابلیس آمد بایشان بصورت نیکوئی که بود
در زنان [illegible] پس امر کرد ایشان را که با او مواقعه کنند و اگر او طلب کند از ایشان که واقع
با ایشان هر آینه ابا نکنند [illegible] و لکن طلب کرد اینکه ایشان واقع شوند بر او پس چون واقع شدند بر او لذت بردند از او پس رفت
از پیش ایشان و [illegible] ایشان را پس چنانچه بعضی [illegible] و مرویست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که اول کسیکه عمل قوم لوط را کرد
شیطان بود [illegible] فما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون فانجیناه واهله
الا امرأته کانت من الغابرین وامطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبة المجرمین یعنی نبود جواب قوم او مگر اینکه گفتند بیرون کنید
ایشان را که لوط و اهل او باشند از ده شما بدرستیکه ایشان مردمانی باشند که خود ایشان را پاک میدانند پس پاکی مینمایند از این عمل
پس نجات دادیم لوط را و اهل لوط را مگر زن او را که بود از باقی ماندگان و باران فرستادیم بر ایشان باران از سنگ پس نگر ای محمد
که چگونه است عاقبت و سرانجام گناهکاران لواط کنندگان و مرویست از حضرت [illegible] که لوط ماند در میان قوم خود سی سال
و بود نازل در ایشان [illegible] ایشان را بسوی خدا و نهی میکرد ایشان را از فواحش و تحریص میکرد ایشان را
بطاعت پس اجابت او نکردند و اطاعت او نکردند و بودند که طهارت نمیکردند از جنابت و بودند مردمان بخیل و لئیم
طعام پس باعث شد بخل ایشان [illegible] ایشان و [illegible] بود که بودند ایشان بر سر
راه قافله [illegible] شام و مصر و بودند که [illegible] بر ایشان مهمان پس باعث شد بخل [illegible] اینکه چون فرود آید بایشان
مهمانی رسوا [illegible] کنند با او و کردند این عمل را تا اینکه [illegible] ایشان [illegible] از ایشان با آن کار شنیع
ساخت بخل و خست [illegible] ایشان تا اینکه [illegible] که طلب میکردند آن عمل را از مردان و میدادند بر آن عمل مزد و بود
لوط صاحب سخاوت و کرم [illegible] ضعیف [illegible] گاه که [illegible] پس نهی کرد قوم خود را از آن عمل [illegible]
که بخوان مهمان را [illegible] پس اگر [illegible] مهمان کردی ایشان را رسوا کنیم [illegible] بود لوط که چون فرود
می‌آمد بر او مهمان پوشیده داشت [illegible] از بیم اینکه رسوا کنند او را قوم او [illegible] بود از برای لوط
عشیره و قبیله در ایشان [illegible] که بیاید تمام قصه در آیات سوره هود و حجر **سوره هود هشت آیه** ولما جاءت
رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقال هذا یوم عصیب وجاءه قومه یهرعون الیه ومن قبل کانوا
یعملون السیئات قال یا قوم هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید
یعنی و چون آمدند رسولان ما جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل لوط را اندوهناک شد بسبب ایشان چرا که ایشان
پسران امرد بودند [illegible] قوم او قصد ایشان کنند و عاجز آید از [illegible] ایشان و تنگ آمد بسبب آمدن
ایشان از روی [illegible] طاقت و گفت این روزیست سخت [illegible] قوم او [illegible] شد بسوی او [illegible]
پیش بودند که میکردند بدیها [illegible] ای قوم من اینها دختران منند [illegible] پاکیزه‌ترند برای شما

پس چون رسیدند رسولان خدا در ... با مردان ... و اینها را در باره مهمانان من آیا نیست از شما مردی راه یابنده تحقیق
مروی است از حضرت صادق که اظهار کرد بر ایشان تزویج دختران خود را و نیز مروی است از یکی از صادقین که لوط گفت
دست خود را بر ... گفت با ایشان و گفت چون رسیدند رسولان خدا ... در باره مهمانان من پس اظهار کرد ...
دختران خود را به نکاح و بعضی گویند که مقصود لوط از دختران زنهای ایشان بود از جهت اینکه پیغمبران پدران امت اند پس خواند
ایشان را بسوی حلال و نبود که بخواند ایشان را بسوی حرام و گفت که ایشان پاکیزه ترند یعنی در بهای ایشان نظیف تر است
فعل دیگر است قبیح و مروی است از حضرت ... که ... از ایشان ... زن خود را از ... گفت حلال کرده
[illegible] خدا در قول لوط که گفت ایشان دختران من اند ... که ایشان ... را قالوا
لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ یعنی گفتند قوم او
که هر آینه دانسته تو که نیست ما را در دختران تو هیچ رغبتی و بدرستی که تو هر آینه میدانی آنچه را که ما میخواهیم از ایشان
پس از آن گفت لوط که کاشکی بود مرا در دفع شما قوتی که خود شما را دفع میکردم یا اینکه پناه میبردم بسوی رکنی استوار
که ... از قوم باشد در دفع شما مروی است که ... رکن ... استوار است ... را
و بگذار ما را با ایشان و مروی است از حضرت صادق که ... میدانست که چه ... و مروی است از حضرت
پیغمبر که گفت خدا رحمت کند برادرم لوط را ... پناه میبرد به رکن شدید و مروی است از حضرت باقر که گفت چون گفت
لوط ... که کیست با او در حجره هر آینه میدانست که او منصور است چونکه گفت لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى
رُكْنٍ شَدِيدٍ کدام رکن است شدیدتر از جبرئیل که با او بود در حجره قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ
فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ یعنی گفتند ای لوط بدرستی که ما رسولان پروردگار توایم هرگز نمیرسند قوم تو بسوی تو
... پس ببر کسان خود را ... از شب و باید ... از شما هیچ یکی مگر زن تو بدرستی که رسنده
باو است آنچه رسید بایشان بدرستی که وقت وعده ایشان صبح است آیا نیست صبح نزدیک مروی است که گفت لوط
که چه وقت است زمان هلاک ایشان گفتند صبح پس گفت من میخواهم اسرع از آن از جهت تنگی سینه او از ایشان
پس گفتند آیا نیست صبح نزدیک و مروی است از حضرت باقر که ... کسان تو ... از شب چون
گذشت ... چون آمد ... وقت طلوع صبح فرستاد
خدا ... رسولان را بسوی ابراهیم که بشارت دهند او را باسحق و یعقوب و هلاک قوم لوط را و آنست قول خدا
وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ یعنی پس چون آمد فرمان ما گردانیدیم زبر شهر ایشان را
زیر آن و بارانیدیم بر آن سنگها از سجیل ... نشان کرده نزد پروردگار تو و نیست آن سنگها
از ستمکاران دور ... بر ایشان و مروی است از پیغمبر که پرسید از جبرئیل از ظالمان

گفت

گفت چون ظالمان امت تو یعنی ظالمی از ایشان ... پس ... از ... دیگر و مروی است از حضرت
باقر یعنی ظالمان امت تو ... عمل قوم لوط را و مروی است از حضرت صادق که هر کس ... در حالتی که مصر باشد بر لواط نمیرد
تا اینکه ... او را خدا ... از آن سنگها ... و مروی است ... از حضرت روایت کرده
چون کردند قوم لوط آن عمل را ... تا اینکه رسیدند ... پس ... کردند
... اینکه ... بر ایشان ... از مروی است از حضرت باقر که ... قوم لوط ...
قومی که خلق کرده خدا ایشان را ... از شیطان ... ایشان اینکه چون ...
[illegible]
... شیطان آنچه را که ... پس گفتند بعضی از ایشان با بعضی ...
پس ... گفت ... ای ... که ...
... ایشان ... پس ...
پس گفتند آن مردم ...
پس ... آن ... تا اینکه تعلیم کرد باو اینکه بکند با نفس او ... پس تعلیم کرد آن عمل را باو و شیطان ...
... آن عمل را ... ایشان ...
... ایشان را از انکار ... ایشان ... انکار ... تا اینکه ... کردند
... بعضی از ایشان با بعضی ... کردند ... مردم ... ایشان تا اینکه
... شهر ایشان ... خود را ... پس چون ... شیطان
که حکم شد ... مردان ... زنان ... پس گفت که مردان شما ... بعضی از ایشان
... آن ... ایشان ... لوط ... ایشان را ... شیطان ...
تا اینکه ... زنان ... پس چون تمام شد بر ایشان ... خدا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ...
... ایشان ... پس ... لوط ... گفت ... اراده دارید ...
از شما ... گفت ... ای ... شما ...
... ایشان ... با ایشان تا اینکه ...
... ایشان ... گفتند ... تا اینکه ...
پس ... لوط ... دختر خود را ... ایشان ...
با ایشان ... پس ...
... پس لوط ... جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل ... لوط ... راه ...

و شما نیز بکنید

دیدیم در بیابان راه و بود لوط که غنیمت پیدا است تا بکشند هوا را پس شیطان که بکرد و برداشت از کنار زنی کوزه کبرا
ما انداختنا زاد در چاه پس بیرون آورد و بردند اهل شهر تمامی بر در خانهٔ لوط پس چون دیدند آن پیر را در منزل لوط
گفتند ای لوط تو نیز داخل شدی در عمل ما پس گفت لوط که ایشان مهمان من اند بر عمل شما اتفاق بکنید در مهمان من گفتند ایشان
سر مقر بدهد از یکی را بما بدهی و بغیر دیگر را پس لوط ایشان را داخل کرد در حجره و گفت که کاش بودی مرا اهل بیتی
و عشیره که منع میکردی مرا از شر شما پس ایشان زور آوردند بر در حجره و میشکستند در را و انداختند لوط را پس گفت لوط
جبرئیل که بدرستیکه ما رسولان پروردگار توایم و نمیرسانند ایشان تو را ضرری پس برداشت جبرئیل مشتی از ریگ و زد
بصورت ایشان و گفت نیست باد صورتهای شما پس کور گشتند تمامی اهل شهر و گفتند ایشان ای لوط ای رسولان پروردگار
پس چه کار امر کرده است شما را پروردگار ما گفتند در بارهٔ ایشان گفتند امر کرده است ما را که بگیریم ایشان را در وقت
سحر پس گفت که مرا با شما حاجتی است گفتند چیست حاجت تو گفت که بگیرید ایشان را در این ساعت پس بدرستیکه من میترسم
که بدائی حاصل شود از برای پروردگار من در بارهٔ ایشان گفتند ای لوط بدرستیکه وقت وعدهٔ ایشان صبح است آیا نیست
صبح نزدیک از برای کسانیکه نمیخواهی که بگیریم آنرا پس بردار تو دختران تو را و برو و واگذار زن تو را و مرویست از حضرت
صادق که خداوند فرستاد چهار فرشته را در هلاک ساختن قوم لوط جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل پس گذشتند
بابراهیم و حال آنکه ایشان عمامه بر سر داشتند پس سلام کردند بر او پس نشناخت ایشان را ابراهیم و دید صورتهای نیکو
پس گفت که باید خدمت بکنم این جماعت را مگر من بنفس خود و ابراهیم در آن وقت مهمان نواز بود پس بریان کرد از برای ایشان
گوساله فربهی را تا اینکه پخته شد پس حاضر ساخت نزد ایشان پس چون گذاشت پیش روی ایشان دید که دستهای
ایشان نمیرسد بآن نشناخت ایشان را و دور کرد خود را از ایشان ترسی پس چون دید آنرا جبرئیل برچید عمامه را از روی
خود پس شناخت او را ابراهیم پس گفت تو نی جبرئیل گفت آری پس بگذشت ساره زن او پس مژده داد او را
باسحق و بعد از اسحق یعقوب پس گفت ساره در جواب شنید با آنچه که خبر داد خدا را در قرآن پس گفت باشان
ابراهیم که چه کار آمده بر شما گفتند بهلاک ساختن قوم لوط پس آمدند بنزد لوط و او در زراعت بود نزدیک ده پس
سلام کردند باو و ایشان عمامه بر سر داشتند پس چون دید صورتهای نیکو را که بر ایشان جامهای سفید و عمامهای
سفید است گفت با ایشان که در منزل آئید بمنزل گفتند آری پس پیش داشت ایشان را و راه میرفت پشت سر ایشان پس
پشیمان شد لوط از اظهار کردن منزل ایشان پس با خود گفت که چه کار کردم با ایشان اگر بیایند با ایشان قوم من
و من میشناسم ایشان را پس التفات کرد با ایشان و گفت بدرستیکه شما هر آینه آمدید بر بدترین خلق خدا و گفته بود
خدا تعالی بجبرئیل که عذاب مکن ایشان را تا اینکه شهادت بدهد لوط بر ایشان سه مرتبه پس گفت جبرئیل این یک مرتبه
پس راه رفت ساعتی پس ملتفت شد لوط بسوی ایشان و گفت هر آینه آمدید بر بدترین خلق خدا پس گفت جبرئیل این
دو مرتبه پس رفت رسید تا بدر شهر و ملتفت شد لوط بسوی ایشان و گفت هر آینه آمدید شما بر بدترین خلق خدا
پس گفت جبرئیل این سه مرتبه پس داخل شهر شد و داخل شدند با او تا اینکه داخل منزل خود شد

پس چون

پس چون دید ایشان را دید زن لوط دید صورتهای بسیار نیکو پس بالا رفت بر بام پس دست بر دست زد پس نشنیدند قوم صدای دست
او را پس دود کرد پس چون دیدند دود را رو آوردند بشتاب تا اینکه آمدند بدر خانه پس فرود آمد زن لوط از بام و گفت
در نزد لوط جماعتی هستند که من ندیده ام جماعتی را نیکوتر از ایشان هرگز پس آمدند بدر خانه تا اینکه داخل شوند پس چون
دید لوط ایشان را برخواست بسوی ایشان پس گفت با ایشان ای قوم من بترسید از خدا و خوار مسازید مرا در باب مهمانان من آیا نیست
از شما مردی که با رشد باشد و گفت اینک دختران منند ایشان پاکیزه ترند از برای شما پس بخواند ایشان را بسوی حلال پس گفتند
هر آینه تو میدانی که نیست ما را در بارهٔ دختران تو حقی و تو میدانی که ما چه میخواهیم پس گفت لوط ای کاش بودی مرا قوتی
که دفع میکردم شما را یا اینکه پناه میبردم برکنی با قوت در دفع شما پس گفت جبرئیل که کاش میدانست لوط که چه قوتی از برای اوست
پس بسیار شدند تا اینکه داخل خانه شدند پس صیحه زد جبرئیل در ایشان و گفت ای لوط بگذار ایشان را تا داخل شوند پس چون
داخل شدند اشاره کرد جبرئیل با انگشت خود بجانب ایشان پس کور شد چشمهای ایشان اینست قول خدا فطمسنا اعینهم یعنی کور کردیم
چشمهای ایشان را پس ندا کرد بلوط جبرئیل و گفت که ما مبعوث شده ایم بهلاک ساختن ایشان پس گفت لوط ای جبرئیل شتاب بکن پس
گفت جبرئیل که وقت وعدهٔ ایشان صبح است الیس الصبح بقریب پس امر کرد او را پس بار کرد او را هر که با او بود و مگر زن او پس کند
آن شهر را جبرئیل با بحر خود از هفت طبقهٔ زمین پس بالا برد تا اینکه شنیدند اهل آسمان دنیا فریاد سگان را و بانگ خروسان را
پس وارونه کرد ایشان را و بارانید بر ایشان و بر کسانیکه در حوالی شهر ایشان بودند سنگهای از سجیل اینست قول خدا در سوره حجر
ونبئهم عن ضیف ابراهیم اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال انا منکم وجلون قالوا لا توجل انا نبشرک بغلام علیم یعنی
آگاه کن ایشان را از مهمانان ابراهیم یاد کن آن وقت را که در آمدند مهمانان بر او پس گفتند سلام کردیم سلام کردنی
گفت ابراهیم بدرستیکه ما از شما ترسانیم گفتند مترس بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا بپسری دانا و مرویست از حضرت
باقر که غلام علیم اسمعیل است از هاجر و مرویست از حضرت صادق که مکث کرد ابراهیم بعد از مژده سه سال پس از آن
باو مژده آمد از جانب خدا باسمعیل پس دیگر بعد از سی سال قال ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر فبم تبشرون
قالوا بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین قال ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون یعنی گفت آیا مژده میدهید
با آنکه رسیده است مرا پیری پس بچه چیز مژده میدهید گفتند مژده دادیم ترا براستی و مباش از ناامیدان گفت
و کدام کس ناامید میشود از رحمت پروردگار خود مگر گمراهان قال فما خطبکم ایها المرسلون قالوا انا
ارسلنا الی قوم مجرمین یعنی گفت پس چیست کار بزرگ شما ای فرستادگان پروردگار گفتند بدرستیکه ما فرستاده
شده ایم بسوی هلاک کردن گروهی گناهکار که قوم لوط فاسقان باشند و مرویست از حضرت صادق که دائم لوط
و ابراهیم منتظر نزول عذاب بودند بر قوم لوط و بود ابراهیم و لوط منزلت عظیم در نزد خدا تعالی و بود خدا چنین
که هرگاه خواستی عذاب بقوم لوط را در میان افتاد او را مودت ابراهیم و محبت او بلوط پس مهلت میداد ایشان را و تأخیر
می انداخت عذاب ایشان را پس چون سخت شد غضب خدا بقوم لوط و مقرر کرد عذاب ایشان را و حکم کرد با اینکه عوض
دهد ابراهیم را از عذاب قوم لوط بپسر دانا و تسلی دهد او را بمصیبت هلاک قوم لوط پس فرستاد خدا تعالی

یا و که ما فرستادگان پروردگار توایم
نمیرسند ایشان بتو ...
کز ما اهل بیان از شب تگمش را
جبرئیل ۲۲۲

رسولان از سوی ابرهیم که مژده دهند او را باسمعیل پس داخل شدند رسولان بر او پس ترسید از ایشان و ترسید بآنکه شاید
ایشان دزدان باشند پس چون دید رسولان او را از ترس او گفتند سلام میکنیم سلام کرد و گفت او سلام بر شما و بدرستیکه ما
از شما ترسناکیم گفتند رسولان مترس بدرستیکه ما رسولان پروردگار توییم مژده میدهیم ترا بفرزند دانا که گفت حضرت
که کودک دانا اسمعیل است از هاجر پس گفت ابرهیم رسولان را با مژده میدهید شما مرا با آنحالتیکه رسیده است بمن پیری قالوا إنا أرسلنا إلى قوم مجرمين إلا آل
لوط إنا لمنجوهم أجمعين إلا امرأته قدرنا إنها لمن الغابرين فلما جاء آل لوط المرسلون قال إنكم قوم منكرون قالوا بل جئناك
بما كانوا فيه يمترون وأتيناك بالحق وإنا لصادقون یعنی مگر خاندان لوط که بدرستیکه ما اهل ایمان نجات دهنده ایم همه ایشان را
مگر زن او را که تقدیر نموده ایم که آن زن از باقی ماندگان باشد پس چون آمدند خاندان لوط را فرستادگان گفت بدرستیکه
که شما گروهید ناشناخته گفتند بلکه ما آمدیم بتو با آنچه که بودند در آن که شک میکردند و آمدیم بتو با یقین ثابت و بدرستیکه
ما هر آینه راستگوییم فأسر بأهلك بقطع من الليل واتبع أدبارهم ولا يلتفت منكم أحد وامضوا حيث تؤمرون وقضينا
إليه ذلك الأمر أن دابر هؤلاء مقطوع مصبحين یعنی شبگیر کن با کسان تو در پاره از شب که باقی مانده باشد و متابعت کن
عقبهای ایشان را و مقدم دار ایشان را و باید التفات نکند از شما هیچ یکی و بگذرید بسوی هر جا که مامور بید که ولایت مصر و شام است
و وحی فرستادیم بسوی او این امر را که آخر نسل اینها بریده است در حالتیکه در آیندگان در وقت صبح باشند وجاء أهل
المدينة يستبشرون قال إن هؤلاء ضيفي فلا تفضحون واتقوا الله ولا تخزون قالوا أولم ننهك عن العالمين قال
هؤلاء بناتي إن كنتم فاعلين لعمرك إنهم لفي سكرتهم يعمهون یعنی و آمدند اهل شهر سدوم در حالتیکه شادان بودند
بمهمانان لوط گفت لوط بدرستیکه ایشان مهمانان من اند پس رسوائی منمایید بمن و بترسید از خدا و ذلیل مکنید مرا گفتند آیا نهی
نکرده ایم ترا از حمایت کردن جهانیان گفت اینک دختران من اند نکاح کنید ایشان را اگر هستید فاعل این رسوکی بجان تو که
بدرستیکه ایشان در مستی جهالت خود سرگشته میبودند فأخذتهم الصيحة مشرقين فجعلنا عاليها سافلها وأمطرنا عليهم
حجارة من سجيل إن في ذلك لآيات للمتوسمين وإنها لبسبيل مقيم إن في ذلك لآية للمؤمنين یعنی پس گرفت ایشان را آواز
هولناک در حالتیکه در آینده بودند در وقت طلوع آفتاب پس گردانیدیم ما زبر آنها را زیر آنها و بارانیدیم بر ایشان سنگها
از سنگ گل که بدرستیکه در آن کار که هر آینه نشانهاست از برای عبرت گیرندگان صاحب فراست و بدرستیکه آن آثار هر آینه
بر راهیست ثابت که راه میروند در آن مردمان و میبینند آن آثار را در آن کار که هر آینه نشانهاست از برای مومنان و مرویست
از پیغمبر که بترسید از فراست مومن که او میبیند بنور خدا و گفته که بدرستیکه خدا را بندگانست که میشناسند مردمان را بتوسم
و فراست پس خواند این آیه را و مرویست از حضرت باقر که گفت حضرت امیر المومنین در باب قول خدا إن في ذلك
لآيات للمتوسمين که بوده رسول خدا متوسم و من بعد از او و ائمه از ذریه من متوسمون باشند و مرویست از حضرت صادق
در این آیه که ایشان ائمه طاهرین باشند و مرویست که پرسیدند از حضرت صادق از این آیه پس گفت ما متوسمیم و سبیل در ما
مقیم است یعنی راه بهشت و مرویست از حضرت باقر که گفت بهشت مخلوق است که کم از میان نرود و نرفته و دوزخ و نوشته شده است که مومنان
او با کافران نوشته پنهان است از شما و گفت پنهان از ائمه طاهرین خانه از الجنة پس بخشیده شود اکبر ایشان اینکه

میشناسند

میشناسند او را که مومن است یا کافر پس خواند این آیه را و مرویست از حضرت صادق که چون قائم شود قائم آل محمد
حکم کند بیشتر روی خلق او را و بنگرد چون نگاه کند به کسی بشناسد او را اگر نیکوکار است یا بدکردار و در او است آیات از برای متوسمین
و او است سبیل مقیم و نیز مرویست از او که در امام اثر فراست از برای متوسمون و او است سبیل مقیم میبیند بنور خدا و
میگوید از خدا و در روایت از او نیز آنکه مجاهد **سوره انبیاء دو آیه** ولوطا آتيناه حكما وعلما ونجيناه من القرية
التي كانت تعمل الخبائث إنهم كانوا قوم سوء فاسقين وأدخلناه في رحمتنا إنه من الصالحين یعنی و لوط را دادیم ما با او حکمت
و دانش را و نجات دادیم او را از اهل دهی که بودند که میکردند کارهای ناشایسته چه ایشان بودند گروه بد بیرون رفتگان
از طاعت خدا و در آوردیم او را در اهل رحمت ما بدرستیکه او از اهل صلاح بود **سوره شعرا ۱۶ آیه** كذبت قوم لوط المرسلين
إذ قال لهم أخوهم لوط ألا تتقون إني لكم رسول أمين فاتقوا الله وأطيعون وما أسألكم عليه من أجر إن أجري إلا على رب
العالمين أتأتون الذكران من العالمين وتذرون ما خلق لكم ربكم من أزواجكم بل أنتم قوم عادون یعنی تکذیب کردند
قوم لوط پیغمبران را چون گفت با ایشان برادر ایشان لوط نام که آیا نمیترسید از عذاب خدا بدرستیکه من شما را پیغمبرم امانت
پس بترسید از خدا و اطاعت کنید مرا و نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار جهانیان
آیا شما می آیید مردان را از اهل جهانیان و میگذارید آنچه آفریده از برای نفع شما پروردگار شما از زنان شما بلکه شما
گروهی اید از حد تجاوز کنندگان قالوا لئن لم تنته يا لوط لتكونن من المخرجين قال إني لعملكم من القالين
رب نجني وأهلي مما يعملون فنجيناه وأهله أجمعين إلا عجوزا في الغابرين ثم دمرنا الآخرين وأمطرنا عليهم مطرا فساء
مطر المنذرين إن في ذلك لآية وما كان أكثرهم مؤمنين وإن ربك لهو العزيز الرحيم یعنی گفتند هر آینه اگر باز
نه ایستی ای لوط از گفتار خود هر آینه باشی تو از آنان که اخراج کنند از شهر گفت بدرستیکه من کار شما را از دشمن دارندگانم
ای پروردگار من نجات ده مرا و اهل مرا از آنچه میکنند ایشان پس نجات دادیم او را و همه اهل او را در وقت آمدن
عذاب مگر پیر زنی که در میان باقی ماندگان در عذاب بود که زن لوط باشد پس هلاک کردیم دیگران را و بارانیدیم بر ایشان باران
از سنگ پس بد باران بیم داده شدگان بدرستیکه در این که گفتیم هر آینه نشانه عبرتیست و نبودند بیشتر ایشان مومنان و بدرستیکه
پروردگار تو هر آینه غالب بر همه چیز و مهربان است **سوره نمل پنج آیه** ولوطا إذ قال لقومه أتأتون الفاحشة
وأنتم تبصرون أئنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم تجهلون فما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوا
آل لوط من قريتكم إنهم أناس يتطهرون فأنجيناه وأهله إلا امرأته قدرناها من الغابرين وأمطرنا عليهم مطرا فساء
مطر المنذرين یعنی یاد کن لوط را چون گفت بقوم خود آیا می آیید بعمل قبیح در حالتیکه شما میبینید قبح آنرا آیا بدرستیکه
شما هر آینه می آیید مردان را از برای خواهش نفس از غیر زنان بلکه شما گروهی هستید که عمل نمایید بدی عمل شما را پس نبود جواب قوم
او مگر آنکه گفتند بیرون کنید کسان لوط را از شهر شما که بدرستیکه ایشان مردمانی باشند که خود را پاک میدانند از کارها
پس نجات دادیم او را و کسان او را مگر زن او را که مقدر کرده بودیم او را از جمله باقی ماندگان در عذاب و بارانیدیم بر
ایشان باران از سنگ پس بد باران بیم داده شدگان **سوره عنکبوت هشت آیه** ولوطا إذ قال لقومه إنكم لتأتون الفاحشة

ما سبقكم بها من احد من العالمين ائنكم لتاتون الرجال وتقطعون السبيل وتاتون في ناديكم المنكر فما كان جواب قومه الا
ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان كنت من الصادقين قال رب انصرني على القوم المفسدين یعنی و یاد کن لوط را چون گفت مر قوم خود را
ایا بدرستی که شما هر اینه میایید بکار زشتی که پیشی نگرفته است بر شما در ان کار هیچ یک از جهانیان ایا بدرستی که شما می ایید بمردان
شهوت بر دان و قطع میکنید راه مسافران را و می ایید در مجلسهای شما بکار ناپسندیده پس نبود جواب قوم او مگر اینکه گفتند
بیار برای ما عذاب خدا را اگر هستی تو از راستگویان ... گفت ای پروردگار من یاری کن مرا بر قوم تباه کاران
مروی است از حضرت ... که بود ... در مجالس ایشان ...
... ولما جاءت رسلنا ابرهيم بالبشرى قالوا انا مهلكوا اهل هذه القرية
ان اهلها كانوا ظالمين قال ان فيها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجينه واهله الا امراته كانت من الغابرين یعنی و چون امدند
ملائکه فرستادهٔ ما بسوی ابرهیم بمژده گفتند بدرستی که ما هلاک کننده ایم اهل این شهر را بدرستی که اهل این شهر هستند ستمکاران
گفت ابرهیم بدرستی که در ان شهر لوط است گفتند ما داناتریم ... هر اینه نجات دهیم لوط را و کسان او را مگر زن او را که
هست از ماندگان در عذاب ولما ان جاءت رسلنا لوطا سيء بهم وضاق بهم ذرعا وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوك واهلك
الا امراتك كانت من الغابرين انا منزلون على اهل هذه القرية رجزا من السماء بما كانوا يفسقون ولقد تركنا منها اية بينة لقوم
يعقلون یعنی و چون امدند ملائکه بسوی لوط اندوهگین شد بسبب ایشان و تنگ شد ... طاقت او و گفتند مترس و غمگین
مباش بدرستی که ما نجات دهنده ایم ترا و کسان ترا مگر زن ترا که هست از ماندگان در عذاب بدرستی که ما فرستنده ایم
بر اهل این شهر عذابی از اسمان بسبب ... و هر اینه بتحقیق واگذاشتیم از ان شهر نشانهٔ
روشن از برای قومی که صاحب عقل باشند ... سوره والصافات ... وان لوطا لمن المرسلين اذ نجيناه واهله اجمعين
الا عجوزا في الغابرين ثم دمرنا الاخرين وانكم لتمرون عليهم مصبحين وبالليل افلا تعقلون یعنی و بدرستی که لوط هر اینه
از پیغمبران است چون نجات دادیم او را و اهل او را ... مگر زنی ... که ماندگان در عذاب ...
کردانیدیم دیگران را و بدرستی که شما ای اهل مکه هر اینه میگذرید بر اثار ایشان در وقت صبح و شب ایا پس نمیفهمید صاحبان
عقل که عبرت گیرید ...
که قصد میکند خدا بشما از خبر ایشان سوره والذاریات ... قال فما خطبكم ايها المرسلون قالوا انا ارسلنا الى قوم مجرمين
لنرسل عليهم حجارة من طين مسومة عند ربك للمسرفين فاخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين
وتركنا فيها اية للذين يخافون العذاب الاليم یعنی گفت ابرهیم ... ای فرستادگان ... گفتند در جواب
بدرستی که ما فرستاده شده ایم بسوی اهل ... قوم لوط ...
...
و واگذاشتیم در ان شهر نشانه ... سوره قمر ... كذبت قوم لوط بالنذر
انا ارسلنا عليهم حاصبا الا ال لوط نجيناهم بسحر نعمة من عندنا كذلك نجزي من شكر ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا

بالنذر

بالنذر یعنی تکذیب کردند قوم لوط ... بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان ... مگر اهل لوط
که نجات دادیم ایشان را در وقت سحر ... و هر اینه بتحقیق
ترسانید ایشان را لوط از ... ولقد راودوه عن ضيفه فطمسنا اعينهم
فذوقوا عذابي ونذر ولقد صبحهم بكرة عذاب مستقر فذوقوا عذابي ونذر ولقد يسرنا القران للذكر فهل من مدكر
یعنی بتحقیق طلب کردند از او ... پس محو کردانیدیم چشمهای ایشان ... بچشید عذاب مرا و عاقبت ترسیدن
مرا و بتحقیق ... عذاب دایم متصل بعذاب اخرت ... بچشید عذاب مرا و عاقبت ترسیدن
مرا و بتحقیق اسان کردیم قران را از برای پند گرفتن ... سوره
تحریم ... ضرب الله مثلا للذين كفروا امرات نوح وامرات لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما
فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا النار مع الداخلين یعنی ...
نوح و زن لوط ...
آن دو زن ...
... ابن عباس ... زن نوح ...
... زن لوط ...
... سوره کهف یازده ایه ... ويسئلونك عن ذي القرنين قل ساتلوا
عليكم منه ذكرا یعنی ... ذی القرنین ...
... ذو القرنین ...
...
...
...
...
...
...
...
شد ذو القرنین ...
... انا مكنا
له في الارض واتيناه من كل شيء سببا یعنی بدرستی که ما تمکین دادیم او را در زمین ...
...

اهل وقتی که اینجا میکشند از قعر دریا بجانب راست زمین چنانچه کشتی را بر روی آب میکشند پس با آفتاب برفت تا بجائی که آفتاب
طالع شد و بر احوال اهل مشرق مطلع گشت چنانچه حق تعالی فرموده است پس گفت حضرت که در آنجا برگروهی وارد شد که
آفتاب ایشان را سوخته بود و بدنها و رنگهای ایشان متغیر کرده بود مانند سیاهی پس از آنجا بجانب تاریکی و ظلمات روانه شد تا رسید
در میان دو سد و یافت قومی که زبان نمی فهمیدند چنانچه در قرآن مجید یاد شده است پس ایشان گفتند ای ذوالقرنین بدرستیکه یاجوج
و ماجوج در میان این دو کوهند و ایشان افساد میکنند در زمین چون وقت رسیدن زراعت و میوه ها میشود از این دو
بیرون می آیند و می چرند و میوه ها و زراعتها را تا اینکه هیچ نمیگذارند آیا خراجی برای تو قرار کنیم که هر سال بدهیم
برای اینکه میان ما و میان ایشان سدی بنا کنی گفت احتیاج بخراج شما نیست پس مرا اعانت نمائید بقوت و پاره های آهن از
برای من بیاورید پس کندند از برای او کوه را و جدا کردند از برای او پاره ها مانند خشت و بر روی یکدیگر گذاشتند در میان
آن دو کوه و ذوالقرنین اول کسی بود که سد بنا کرد بر زمین پس هیزم جمع کردند و بر روی آن اصنام نهادند و آتش در آن
هیزمها زدند و دمها گذاشتند و در آنها دمیدند پس چون گداخته شد گفت پس مس بیاورید پس کوهی از مس کندند و بر روی
آهن ریختند که با آن گداخته شد و با هم مخلوط شد پس سدی شد که یاجوج و ماجوج نتوانستند که بالای آن بر آیند و نتوانستند
که از آن رخنه کنند و ذوالقرنین بنده شایسته خدا بود و او را در حضرت الهی قرب و منزلت عظیم بود و بنده که خدا را
دوست داشت پس خدا او را دوست داشت و خدا وسیلها برای او در شهرها برانگیخت
و تمکین ساخت او را در آنها تا اینکه ما بین مشرق و مغرب را مالک شد و ذوالقرنین را دوستی بود از ملائکه که نام او رفائیل
بود و در هر روز می آمد بسوی او و با او سخن میگفت و از یکدیگر میپرسیدند روزی با یکدیگر نشسته بودند ذوالقرنین با او گفت
که چگونه است عبادت اهل آسمان و چه نسبت است با عبادت اهل زمین رفائیل گفت ای ذوالقرنین چه چیز است عبادت
اهل زمین در آسمانها جای قدمی نیست مگر اینکه بر روی آنها ملکی هست که ایستاده است و هر که بر نشسته و یا در رکوع
و هر که بسجده نرود و یا در سجود است و هر که سر بر نداشته پس ذوالقرنین بسیار گریست و گفت ای رفائیل میخواهم
که در دنیا آنقدر زنده بمانم که عبادت پروردگار خود را بنهایت رسانم و حق طاعت او را چنانچه سزاوار است بجا
آورم رفائیل گفت ای ذوالقرنین خدا را در زمین چشمه هست که آن را چشمه حیوان میگویند و حتم بر خود لازم کرده
است که هر که از آن چشمه بخورد نمیرد تا خود از خدا سوال کند مرگ را اگر آن چشمه را یابی آنچه خواهی زندگانی میتوانی کرد
ذوالقرنین گفت آیا میدانی که آن چشمه در کجاست رفائیل گفت نمیدانم ولیکن در آسمان شنیده ام که خدا را در زمین
ظلمتی هست که آدمی و جن از آن طی نکرده اند پرسید که آن ظلمت در کجاست رفائیل گفت نمیدانم و به آسمان رفت پس ذوالقرنین
بسیار محزون و غمگین شد از اینکه رفائیل خبر چشمه و ظلمت را با او خبر داد و خبر نداد او را بجائیکه از آن منتفع تواند شد
در این باب پس جمع کرد ذوالقرنین فقها و علما اهل مملکت خود را و ایشان را که کتابها را خوانده بودند و آثار و اخبار را
دیده بودند چون جمع شدند با ایشان گفت که ای گروه فقها و دانایان و اهل کتب و آثار پیغمبران آیا شما یافته اید در آنچه
خوانده اید از کتابهای خدا و در کتابهای پادشاهانی که پیش از شما بوده اند که چشمه در زمین خلق کرده است که آن را چشمه

زندگانی میگویند و سوگند خورده است که هر که از آن چشمه آب بخورد نمیرد تا خود سوال کند از خدا مرگ را گفتند نه ای پادشاه
گفت آیا یافته اید در آنچه خوانده اید از کتب خدا که خدا را در زمین ظلمتی باشد که آدمی و جن از آن طی نکرده باشند گفتند نه ای پادشاه
پس ذوالقرنین بسیار محزون و اندوهگین شد و گریست برای اینکه چیزی که موافق خواهش او بود از چشمه و ظلمت نشنید و در
میان آن دانایان کودکی بود از فرزندان اوصیا پیغمبران و او ساکت بود و حرفی نمیزد و چون ذوالقرنین مایوس شد از
آن جماعت آن طفل گفت ای پادشاه تو سوال میکنی از این جماعت از امری که ایشان به آن علمی ندارند و علم آنچه خواهی نزد من است پس شاد شد
ذوالقرنین شادی عظیمی تا اینکه از تخت خود فرود آمد و او را نزدیک خود طلبید و گفت خبر ده مرا از آنچه میدانی گفت بلی ای پادشاه
من یافته ام در کتاب آدم علیه السلام آن کتابی که نوشته روزی که نام هر چه در زمین است از چشمه و درخت پس یافتم که
خدا را چشمه هست که آن را چشمه حیوان میگویند و اراده حتمی خدا تعلق گرفته است باینکه هر که از آن چشمه بخورد نمیرد تا خود سوال
کند مرگ را و آن چشمه در تاریکی ظلمات است که آدمی و جنی در آنجا راه نرفته اند ذوالقرنین از شنیدن این سخن بسیار شاد شد
و گفت نزدیک من بیا ای پسر آیا میدانی که موضع این ظلمات کجاست گفت بلی در کتاب آدم علیه السلام یافته ام که در جانب مشرق است پس ذو
القرنین شاد شد و فرستاد بسوی اهل مملکت خود و اشراف و علما و فقها و حکما را از ایشان جمع کرد تا آنکه هزار حکیم و عالم و فقیه
نزد او جمع شدند و مهیای رفتن شد با استعداد عظیم و قوت شدید و بمطلع آفتاب روانه شد و دریاها را قطع
میکرد و کوهها و بیابانها را قطع میکرد پس دوازده سال چنین طی مراحل نمود تا باول ظلمات رسید تاریکی مشاهده کرد که نبود
تاریکی شب و نه دود ولیکن هوائی بود تاریک مثل تاریکی دود احاطه کرده بود ما بین افق مشرق و مغرب را پس
فرود آمد در کنار آن تاریکی و لشکر خود را در آنجا گذاشت و اهل فضل و کمال و دانایان و فقهای اهل عسکر خود را
طلبید و گفت ای گروه فقها و علما من میخواهم که از این ظلمات راه طی کنم پس همه او را سجده کردند از روی تعظیم و گفتند
ای پادشاه تو امری را طلب میکنی که هیچکس طلب نکرده است و براهی میروی که احدی غیر از تو نرفته است از پیغمبران
و مرسلان خدا و از پادشاهان دنیا گفت مرا ناچار است از رفتن این راه و طلب کردن این مقصود گفتند ای پادشاه
که اگر تو ظلمات را طی نمائی بحاجت خود نمیرسی و اگر بهم رسانی در ظلمات هلاک شوی که باعث
پادشاهی و هلاکت و فساد هر که در زمین است خواهد شد پس گفت ذوالقرنین که ناچار است مرا از اینکه
بروم پس سجده کردند ایشان از برای خدا و گفتند بدرستیکه ما بیزاریم بسوی تو از آنچه اراده کرده است ذوالقرنین
پس گفت ذوالقرنین ای گروه علما خبر دهید مرا بقوی ترین حیوانات گفتند مادیانها که بکارت داشته باشند و اسب
او بچه باشند بیناترین چارپایان باشند پس انتخاب نمود از میان لشکر خود شش هزار مادیان بکر را و انتخاب کرد از اهل علم
و فضل و حکمت شش هزار مرد را و داد بهر یک از ایشان یک مادیان را پس آن طفل لشکر خضر بود سرکرده دو هزار
مادیان سوار کرده اند پس گردانید ایشان را مقدمه لشکر خود و امر کرد ایشان را که داخل ظلمات شوند و خود با چهار هزار
کس از عقب روانه شد و امر کرد لشکر خود را که دوازده سال در آن موضع که معسکر او بود بمانند و انتظار برگشتن او را
بکشند و اگر دوازده سال منقضی شود و بسوی ایشان رجوع نکند متفرق شوند بسوی شهرهای خود هر جائی که خواهند بروند

پس گفت خضر ای پادشاه ما در ظلمات نمی بینیم یکدیگر را و چنانچه یکدیگر را گم کنیم چگونه بیابیم پس ذوالقرنین دم
با وداع سرخی که گویا شعله بود در روشنائی و گفت هرگاه یکدیگر را گم کنید این دانه را بر زمین بنهید و چون بنهید آن
صدا میکند پس چون صدا کرد برگردید بجانب آن تا آنکه گم شده اند پس بگرفت خضر این دانه را و روانه شد در ظلمات
و از همه لشکر خضر کوچ میکرد و فرود می آمد در انجا و ذوالقرنین و روزی در میان ظلمات خضر به چشمه ای رسید
پس با اصحاب خود گفت که در این موضع بایستید و از جای خود حرکت مکنید و خود از اسب پیاده شد و برداشت آن دانه را
پس انداخت در آن پس برگردید اجابت کرد آن صدا تا آنکه رسید آنکه جواب میداد او را پس جواب داد او را پس
بیرون رفت بجانب آن پس ناگاه دید که بر کنار چشمه ایست که آب آن سفیدتر است از شیر و صاف تر است از یاقوت
و شیرین تر است از عسل پس چاشت از آن آب پس کند جامه های خود را و غسل کرد در آن پس پوشید جامه های خود را
پس انداخت آن دانه را اجابت اصحاب خود پس جواب داد او را پس بیرون آمد بسوی اصحاب خود و سوار شد و با لشکر
خود روانه شد و ذوالقرنین بعد از او از آن موضع گذشت و بر آن چشمه مطلع نشد چون چهل شبانه روز در ان ظلمات
رفتند رسیدند به روشنائی که نبود روشنائی او از آفتاب و ماه ولیکن نوری بود پس بیرون رفتند بسوی زمینی
سرخ ریگستان که ریگهای نرم داشت سنگریزه های آن گویا مروارید بود ناگاه قصری دید که طولش یک فرسخ بود
و ذوالقرنین لشکر خود را بر در آن قصر فرود آورد و خود تنهائی داخل قصر شد پس در انجا عمودی دید آهنی
طولانی که دو طرف آن را در دو طرف آن قصر نصب کرده بودند و مرغ سیاهی دید که در آن آویخته است و میان آسمان
و زمین گویا پرستوک یا صورت پرستوک یا شبیه پرستوک بود با آنکه آن پرستوک بود پس چون شنید صدای
پای ذوالقرنین را گفت کیستی گفت منم ذوالقرنین آن مرغ گفت ای ذالقرنین آیا کافی نبود آنچه پشت سر گذاشتی
از زمین با آن وسعت که آمدی تا بدر این قصر پس ترسید ذوالقرنین را از مشاهده آن حال و شنیدن آن کلام
و خوف عظیم رو داد پس مرغ گفت مترس و مرا خبر ده از آنچه میپرسم ذوالقرنین گفت بپرس آن مرغ پرسید که آیا
بنای آجر و گچ در دنیا بسیار شده است گفت بلی آن مرغ بر خود لرزید و بزرگ شد تا آنکه گرفت ثلث آن آهن را
پر کرد ذوالقرنین بسیار ترسید گفت مترس مرا خبر ده گفت بپرس گفت آیا سازها در میان مردم بسیار شده است گفت بلی
پس آن مرغ بر خود لرزید و بزرگ شد تا دو ثلث آن آهن را پر کرد و خوف ذوالقرنین زیاده شد پس گفت مترس و مرا
خبر ده گفت بپرس گفت آیا گواهی ناحق در میان مردم بسیار شده است در زمین گفت بلی پس بر خود لرزید و آنقدر بزرگ شد
که تمام آهن را پر کرد پس ذوالقرنین مملو شد از بیم و ترس پس گفت مترس و مرا خبر ده که آیا مردم ترک کرده اند شهادت لا اله الا الله را
گفت نه پس یک ثلثش کم شد باز ذوالقرنین ترسید گفت مترس و مرا خبر ده که آیا مردم نماز را ترک کرده اند گفت نه پس یک ثلث دیگر
کم شد و گفت ای ذوالقرنین مترس و مرا خبر ده که آیا مردم ترک کرده اند غسل جنابت را گفت نه پس کوچک شد تا بحال اول برگشت
برگشت چون ذوالقرنین نگاه کرد دید نردبانی هست که بالای قصر میرود پس آن مرغ گفت ای ذوالقرنین از این نردبان بالا رو
و او بالا رفت با ترس و خوف از آن نردبان تا بام قصر رسید پس دید که کشیده است آنقدر که چشم کار میکند ناگاه در انجا نظر

بر جوانی خوش روی سفید پوش افتاد که جامه های سفید پوشیده بود مرد جوانی باشد یا صورت مردی و سر بسوی آسمان بلند کرده بود
نگاه میکرد بجانب آسمان و دست خود را بر دهان گذاشته بود چون صدای پای ذوالقرنین را شنید گفت کیستی گفت منم ذوالقرنین گفت
ای ذالقرنین آیا بس نبود ترا آن دنیای وسیع که از آن گذاشتی و باینجا رسیدی ذوالقرنین پرسید که چرا دست بر دهان خود گذاشته
گفت ای ذوالقرنین منم که در صور خواهم دمید و قیامت نزدیک است و انتظار میکشم که خدا امر کند که بدمم پس دست دراز کرد و
سنگی یا چیزی که مانند سنگ بود برداشت و بسوی ذوالقرنین انداخت و گفت ای ذوالقرنین بگیر این را اگر این گرسنه است تو گرسنه
و اگر این سیر شود تو سیر میشوی پس برگرفت ذوالقرنین آن سنگ را برداشت و بسوی اصحاب خود برگشت و آنچه مشاهده کرده بود
با ایشان نقل کرد و قصه سنگ را ذکر کرد و سنگ را با ایشان نمود و گفت خبر دهید مرا از این سنگ پس از همه حاضر کردند
و سنگ را در میان کفه ترازو گذاشتند و سنگی دیگر مثل آن را در کفه دیگر گذاشتند آن سنگ را قبل کرد و سنگین شد
و باز از آن زیاد شد پس سنگ دیگر اضافه کردند و در پله دیگر گذاشتند باز آن یک سنگ زیادتی کرد تا آنکه هزار سنگ که مثل آن
سنگ بود در پله مقابلش گذاشتند و باز آن سنگ تنهائی سنگین تر بود گفتند ای پادشاه ما را علمی بامر این سنگ نیست پس خضر
به ذوالقرنین گفت که ای پادشاه از این جماعت چیزی میپرسی که علم آن ندارند و علم این سنگ نزد من است ذوالقرنین گفت خبر ده مرا
بآن و بیان کن از برای ما پس خضر ترازو را طلب کرد و سنگی که ذوالقرنین آورده بود در یک کفه ترازو گذاشت و سنگی دیگر در کفه
گذاشت و کفی از خاک که برداشت بر روی آن سنگ که ذوالقرنین آورده بود گذاشت که اضافه سنگینی آن بالا شد و ترازو برابر شد
همه در کفه را بر ایستادند پس همگی تعجب کردند و بسجده بر افتادند و گفتند ای پادشاه این امریست که علم ما بآن نمیرسید و ما میدانیم که خضر
ساحر نیست پس چگونه باشد امر این ترازو که ما هزار سنگ در کفه دیگر گذاشتیم و این زیادتی میکرد و خضر یک کف خاک انداخت
گرد و با این سنگ برابر کرد و معتدل شد ترازو و ذوالقرنین گفت ای خضر بیان کن از برای ما امر این سنگ را خضر گفت ای پادشاه
بدرستیکه امر خدا جاریست در بندگان او و سلطنت و پادشاهی او قهر کننده است بندگان را و حکم او جدا کننده حق و باطل است
و بدرستیکه خدا ابتلا و امتحان کرده است بعضی از بندگان را ببعضی امتحان کرده است و ذوالقرنین گفت خدا تو را جزا
گفت ای خضر بگو که خدا مرا ابتلا و امتحان با خضر است که تو را از من دانا تر کرده و مرا زیر دست تو کرده است خبر ده مرا خدا
ترا رحمت کند از امر این سنگ خضر گفت ای پادشاه این سنگ مثلیست که از برای تو زده است صاحب صور بگوید که مثل فرزندان
آدم مثل این سنگ است که هزار سنگ در آن گذاشتند و همه را مثل داد و دیگر می طلبید و چون گذاشتند بر او خاک سیر شد و ساکن شد
مثل این سنگ میگوید هم چنانست مثل تو که عطا کرد خدا بتو از پادشاهی آنچه را که عطا کرد و تو راضی با آن نشدی تا آنکه طلب
کردی امری را که طلب نکرده احدی از اهل اعصار که بودند پیش از تو و داخل شدی جائیکه داخل نشده در آن انسی و جنی
پس او چنین است فرزند آدم که سیر نمیشود تا آنکه بریزند بر او خاک قبر پس ذوالقرنین بسیار گریست و گفت راست گفتی ای خضر
این مثل را برای من زدی من بعد از این سفر نکنم و دیگر اراده شهری نکنم پس برگشت و داخل ظلمات شد و در اثنای
سفر شنیدند صدای که در زیر پایشان چیزها بود گفتند ای پادشاه اینها چیست پس گفت بردارید از اینها که هر که برداشت
پشیمان میشود و هر که برنداشت پشیمان میشود پس بعضی برداشتند و بعضی برنداشتند و چون از ظلمات بیرون آمدند دیدند که

و امتحان کرده است عالم را بجاهل و جاهل را
بجاهل و عالم را بجاهل و جاهل را
بعالم و بعضی ببعضی سیکه مرا بتو

کران سنگها زبرجد بود پس هر که برداشته بود پشیمان شد که چرا بیشتر برنداشت و هر که برنداشته بود پشیمان شد که چرا
برنداشته است و ذوالقرنین برگشت بسوی دومة الجندل که منزلش در آنجا بود و در آنجا ماند تا آنکه خدا قبض روح او
کرد و گفت حضرت رسول خدا ص که چون نقل میکرد این حدیث را میگفت خدا رحمت کند برادرم ذوالقرنین را که خطا
نکرد چون که رفت راهی را که رفت و طلب کرد آنچه را که طلب کرد و اگر بر خورده بود بوادی زبرجد در وقت رفتنش وا
میگذاشت در آن چیزی را مگر آنکه بیرون میآورد از برای مردمان زیرا که در آن وقت راغب بود بدنیا ولیکن فرزندگی
باشد بان بعد از رجعت که بیرغبت بود بدنیا بان سبب چیزی از آن برنداشت و منقولست از بعضی کتابها که اسم ذوالقرنین
بود بندة الله صالح کردانید خدا او را حجت بر بندگان خود و تمکین داد او را در زمین و تمکین کرد او را خدا در زمین و پادشاه
زمین کردانید و داد خدا او را از هر چیزی بسوی راهی پس وصف کردند از برای او چشمه حیوة را که هر که بیاشامد از آن نمیرد
تا بشنود صدای صور را پس بیرون رفت و طلب آن چشمه نمود تا رسید بموضعی که در آن سیصد و شصت چشمه بود
حضرت خضر بر مقدمه لشکر او بود و دوست ترین مردم بسوی او بود پس داد او را و بیکایک از اصحاب دیگر
یک ماهی نمک سوده و گفت بایشان که بشویند ماهی خود را هر یک در یک چشمه پس رفتند اصحاب او و رفت خضر بسوی چشمه از آن
چشمها پس چون فرو برد ماهی را در آن آب زنده شد ماهی و گریخت در آب پس چون دید خضر این حال را دانست که ظفر یافته
است بآب حیوة پس انداخت جامهای خود را و افتاد در آن آب و غوطه خورد در آن و آشامید از آن آب پس برگشتند هر یک از آنها
که رفته بودند بسوی ذوالقرنین و بود با او ماهی او و برگشت خضر و نبود با او ماهی او پس پرسید ذوالقرنین او را از قصه
ماهی او و خبر داد او را باحوال آن پس گفت ذوالقرنین که آشامیدی تو از آن آب خضر گفت آری گفت ذوالقرنین توئی صاحب آن
چشمه که خلق شده از برای آن چشمه پس بشارت باد ترا بطول عمر در این دنیا با غایب بودن تو از نظرها تا دمیدن صور
و مرویست از حضرت باقر ع که ذوالقرنین ساخت صندوقی از شیشه و آذوقه و اسباب بسیار با خود برداشته بکشتی سوار شد
رفت در دریا پس چون رسید بموضعی از دریا نشست در آن صندوق و ریسمانها بر آن صندوق بست و گفت باصحابش که مرا
بیندازید در دریا و هرگاه که من ریسمان را حرکت دهم مرا بیرون آورید و اگر حرکت ندهم تا ریسمان هست مرا بدریا فرو
برید پس چهل روز رفت بدریا فرو رفت ناگاه دید که کسی بر پهلوی صندوق میزند و میگوید ای ذوالقرنین اراده کجا داری
گفت میخواهم نگاه کنم بملک پروردگار خود در دریا چنانچه دیدم ملک او را در صحرا گفت ای ذوالقرنین این موضعی که تو در آن هستی
نوح در ایام طوفان از اینجا عبور کرد و تیشه از او افتاد در این موضع و تا این ساعت بقعر دریا فرو میرود و هنوز بته دریا
نرسیده است چون ذوالقرنین این سخن را شنید ریسمان را حرکت داد و بیرون آمد و مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع
گفت که آن مکانی که دید ذوالقرنین که آفتاب در چشمه گرم فرو میرود در شهر جابلقا بود و در مرویست از آنحضرت ع
که حق تعالی ابر را از برای ذوالقرنین مسخر کردانیده بود و اسباب را از برای او در زمین کردانیده بود و نور را برای او پهن کرده بود
که در شب میدید چنانچه در روز میدید و مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که از او پرسیدند که ذوالقرنین آیا پیغمبر بود
یا فرشته و شاخهای او از طلا بود یا از نقره گفت که نه پیغمبر بود و نه فرشته و شاخش از طلا بود و نه از نقره ولیکن

بنده بود که خدا او را دوست داشت و برای خدا کار کرد پس خدا او را یاری نمود و او را ذوالقرنین گفتند که قوم خود را
بسوی خدا خواند پس ضربتی بجانب چپ سرش زدند و مرد پس خدا او را زنده کرد و مبعوث کردانید بر جماعتی که ایشان را بسوی خدا
خواند پس ضربتی بجانب راست سرش زدند باین سبب او را ذوالقرنین گفتند و مرویست از حضرت باقر ع که ذوالقرنین حج رفت
با ششصد هزار سوار پس چون داخل حرم شد بعضی از اصحاب او مشایعت نمودند تا خانه کعبه و چون برگشت گفت شخصی را دیدم که از
او نورانی تر و خوشروتر ندیده بودم گفتند او ابراهیم خلیل خداست چون این سخن شنید گفت که اسبان را زین کنید پس زین کردند
ششصد هزار اسب را بقدر آن زمانی که یک اسب را زین کنند پس ذوالقرنین گفت سوار نمیشویم بلکه پیاده میرویم بسوی خلیل
خداوند پس ذوالقرنین با اصحابش پیاده آمد تا حضرت ابراهیم ع را ملاقات کرد پس ابراهیم ع از او پرسید که بچه چیز قطع
کردی دنیا را گفت بیازده کلمه از اسماء الله و مرویست از آنحضرت که خدا ذوالقرنین را مخیر کرد در میان دو ابر و او اختیار
کرد ابر نرم ملایم را و ابر صعب را از برای صاحب الامر ع گذاشت پرسیدند که صعب کدام است گفت ابریست که در آن رعد و صاعقه و برق
بوده باشد و حضرت قائم ع بر چنین ابری سوار خواهد شد و بالا خواهد رفت بآسمانهای هفتگانه و بزمینهای هفتگانه خواهد رفت که
پنج زمین آبادانست و دو زمین خرابست مترجم میگوید آنچه ظاهر میشود از احادیث آنست که ذوالقرنین غیر اسکندر رومی است
و بوده در زمان ابراهیم ع و او را پادشاهان است بعد از نوح ع والله اعلم إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
سَبَبًا یعنی بدرستی که ما جای دادیم او را در زمین و دادیم باو از هر چیزی سببی و راهی رسانندۀ بمقصود فَأَتْبَعَ سَبَبًا
یعنی پس پیروی کرد راهی را و رفت تا بمغرب حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا
یعنی تا آنکه چون رسید بجای غروب آفتاب یافت آفتاب را که فرو میرود در چشمه لجن دار یعنی گرم و یافت نزد آن چشمه
قومی را و از ابو بصیر مرویست از حضرت امیر المؤمنین که در چشمه گرم در دریای نزدیک شهری که در جانب مغرب است بنام
جابلقا و در مرویست از آنحضرت که چون رسید بآفتاب بسوی چشمه گرم یافت آفتاب را فرو میرفت و در حدیث دیگر که غروب میکند
در آن دریا هفتاد هزار فرشته که میکشند آفتاب را بزنجیرهای آهن و غلافها میکشند آفتاب را از مغرب دریا در جانب
راست زمین چنانچه جاری میشود کشتی بر روی آب قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا
قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَىٰ
وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا یعنی گفتیم ما ای ذوالقرنین یا آنکه عذاب کنی ایشان را بر کفر ایشان یا آنکه اخذ کنی در
باره ایشان نیکی بعفو گفت اما آنکه ستمکار است با اصرار بر کفر پس زود باشد که عذاب کنیم او را پس باز کردانیده شود
بسوی پروردگارش تا آنکه عذاب کند او را عذابی منکر ناپسندیده و اما آنکه ایمان آورد و کرد کار نیکو پس از برای او است
پاداش کردار نیکوترین و زود باشد که بگوئیم از برای او از حکم ما کار آسان ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا
تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا یعنی پس متابعت نمود راهی را که رساننده او بود
بسوی مشرق تا آنکه چون رسید بجای برآمدن آفتاب یعنی جائیکه برآید در آن آفتاب یافت او را که طلوع میکند بر قومی
آفتاب را که بر جماعتی طلوع میکند که نکردانیده ایم از برای ایشان از پیش آفتاب پوششی همچنین است کار ذوالقرنین که بتحقیق

احاطه داریم با نچه در نزد او بود از اسباب خبرت و دانائی و در حدیث از حضرت باقر منقولست که تعلیم فرموده بود با ایشان ساختن خانها که
پوشانند ایشان را از آفتاب و در روایتی است که تعلیم فرموده بود با ایشان بافتن جامه و در حدیث از حضرت امیر المؤمنین است که ذو
القرنین وارد شد بقومی که سوخته بود ایشان را آفتاب و متغیر ساخته بود بدنهای ایشان را و رنگهای ایشان را تا آنکه گردیده بود
مانند قیر پس بنا کرد برایشان کهفی ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ
إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي
بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا یعنی متابعت نمود سببی دیگر را در جانب ظلمات تا آنکه رسید در میان دو کوه یافت از پیش آن
دو کوه قومی را که نزدیک نبود که دریابند هیچ گفتاری را از جهت غرابت زبان ایشان و قلت زیرکی ایشان گفتند ای ذو القرنین
بدرستیکه این دو قبیله یاجوج و ماجوج تباهی کننده اند در زمین پس آیا قرار کنیم برای تو مال الخراجی را اینکه بنا کنی
میان ما و میان ایشان سدی استوار گفت در جواب که آنچه را که قدرت داده مرا در آن پروردگار من از علم و مال
بهتر است از خراج شما پس یاری دهید بآلات و صناع و فعله تا بگذارم در میان شما و در میان ایشان سدی عظیم
محکم بعضی گفته اند که یاجوج و ماجوج دو قبیله بودند از فرزندان یافث بن نوح و بعضی گفته اند که یاجوج از ترک
بودند و ماجوج از جیل و در حدیث از حضرت هادی که جمیع ترک و صقالبه و یاجوج و ماجوج و چین از اولاد یافث
باشند آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا
فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ
رَبِّي حَقًّا یعنی بدهید بمن پارهای آهن را تا چون مساوی کرد با بنا دو طرف دو کوه را گفت بدمید آتشها را
تا چون گردانید آهن را آتش گفت بدهید بمن تا بریزم بر آن مس گداخته را پس نتوانستند که برآیند بر آن سد از بلندی
آن و نتوانستند آنرا سوراخ کردن از کلفتی و صلابت آن گفت این سد عطیه ای است از جانب پروردگار من پس هرگاه
بیاید وعده پروردگار من پس چون نزدیک آید وعده پروردگار گرداند آنرا با زمین مستوی و هموار و هست وعده
پروردگار من ثابت و در بعضی روایات آمده که پیش از روز قیامت در آخر الزمان منهدم شود آن سد و بیرون آیند یاجوج
و ماجوج و در روایت از حضرت صادق منقولست که نمیرد از ایشان مردی تا آنکه متولد شود از
صلب او هزار فرزند و ایشان بیشتر خلقی باشند که خدا خلق کرده بعد از ملائکه و نیز در روایت از آنحضرت که دنیا هفت اقلیم
یاجوج و ماجوج و روم و چین و زنگ و قوم موسی و اقلیم بابل و در روایت از حضرت منقولست که شمرده ملائکه که بیشتر
بلکه قیامت نبود تا آمدن یاجوج و ماجوج را و در روایت از آنحضرت منقولست که پرسیدند از آنحضرت از یاجوج و ماجوج
پس گفت که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر امتی چهار صد امتند نمیرد مردی از ایشان مگر آنکه بیند هزار
مرد از صلب خود را که بر دارند سلاح را گفتند یا رسول خدا صفت کن از برای ما ایشان را گفت که ایشان سه صنف
صنفی از ایشان مثل ارز باشند گفتند یا رسول خدا چه ارزی گفت درختی است در شام بسیار بلند و صنفی از ایشان
طول و عرض ایشان مساوی باشد و آن جماعت کسانی باشند که برابر ایشان از برای ایشان کوهی از آهن و صنفی از ایشان

فرش خود میکنند یکی از دو گوش خود را و لحاف خود میکنند گوش دیگر را و نمیگذرند بهیچ فیل و وحشی و نه خوک مگر
آنکه میخورند از او و هر که میمرد از ایشان میخورند او را و ابتدای ایشان در شام است و در نهایت ایشان بجانب خراسان
مشرق و دریای کوچک طبرستان و در حدیث است که ایشان نقب میکنند در کندن سد تمام روز تا آنکه چون شب شود میگویند
فردا باز میگردیم و تمام میکنیم آنرا و ان شاء الله نمیگویند پس چون فردا آیند
کند مساوی شده باشد چنانچه بود تا آنکه چون مدت ایشان برسد و وعده خدای تعالی گویند فردا تمام میکنیم و بیرون میرویم ان شاء الله
پس معاودت کنند فردا و ببینند مثل هیئتی که دیروز بود پس بکنند آنرا و بیرون آیند بر مردم و بخورند آبها را و متحصن
شوند مردمان در قلعهای خود از ترس ایشان پس ایشان بیندازند تیرهای خود را بجانب آسمان پس برگردد و در آنها مانند
خون باشد پس بگویند که غلبه کردیم ما بر اهل زمین و مسلط گشتیم بر اهل آسمان پس بفرستد خدای تعالی بر ایشان جانوری در قفاهای ایشان
پس داخل شود در گوشهای ایشان پس هلاک کند ایشان را کتاب قصه یعقوب و یوسف یکصد و چهار ایه است
سوره مریم یک ایه وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا یعنی و بخشیدیم ما بابرهیم اسحق و یعقوب را
و هر یک از ایشانرا گردانیدیم پیغمبر سوره آل عمران یک ایه كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ
عَلَىٰ نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ یعنی جمیع خوردنیها بود حلال از برای
فرزندان یعقوب مگر آن طعامی که حرام کرده بود یعقوب بر نفس خود پیش از آنکه نازل شود توریة بگو ای محمد که بیاورید
توریة را پس بخوانید آنرا اگر راستگویانید در دعوای خود سوره بقره دو ایه وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ
بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
یعنی وصیت کرد بآن ملت اسلام ابرهیم فرزندان خود را و یعقوب نیز فرزندان خود را که ای فرزندان بدرستیکه
خدای تعالی برگزید از برای شما دین اسلام را پس باید که نباشد مرگ شما مگر در حالتی که شما مسلمان باشید آیا بودید
شما حاضران در وقتی که حاضر شد یعقوب را ملک الموت چون گفت به پسران خود که چه چیز میپرستید بعد از من گفتند میپرستیم
خدای تو را و خدای پدران تو ابرهیم و اسمعیل و اسحق خداوند یگانه که صفت او است و ما مر او را منقاد و فرمان
برداریم منقولست که یهود گفتند برسول خدا صلعم که آیا نمیدانی که یعقوب وصیت کرد به یهودی بودن در روزی که مرد
پس نازل شد این آیه و حضرت اسمعیل عم فرزندان یعقوب بود چون او را پدر ایشان گویند شمرده شده
از روی تعظیم و اجلال و در حدیث است که عم در مثل پدر است و در حدیث از حضرت باقر است که این وصیت جاری
در قائم ما میشود جاریست در قائم آل محمد پس هر قائمی از ایشان وصیت میکند و ایشان جواب
با این جواب سوره یوسف یکصد ایه نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ
لَمِنَ الْغَافِلِينَ یعنی ما نقل میکنیم بر تو بهترین همه قصه‌ها بسبب وحی فرستادن ما بسوی تو این سوره را و بدرستیکه تو
بودی پیش از این وحی هر آینه از بیخبران از این قصه إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا

والشمس والقمر رأيتهم لى ساجدين يعنى ياد كن وقتى را كه گفت يوسف مر پدر خود يعقوب پسر اسحق پسر ابرهيم را كه اى
پدر من بدرستى كه من در خواب ديدم يازده ستاره را وآفتاب وماه را ديدم همه ايشانرا براى من سجود كنندگان در
حديث چنين آمده است كه الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم يوسف پسر يعقوب پسر اسحق پسر ابرهيم است ومرويست از حضرت
باقر كه تاويل اين خواب آنست كه او پادشاه مصر ميشود وميآيند نزد او پدر ومادر وبرادران
او آفتاب عبارت از مادر يوسف راحيل است وماه يعقوب پدر اوست وآن يازده ستاره پس برادران
او بودند پس چون نزد او آيند سجده شكر كنند براى خداى يگانه چون نگاه كنند باو وبود سجود ايشان براى خداوند
وطاعت او وشايد كه خاله او با پدر او بوده باشد در آن وقت ومادر او مرده باشد ... تعظيم از ابو حمزه ثمالى
منقولست كه گفت روز جمعه نماز صبح را با حضرت على بن الحسين ع در مسجد پيغمبر ادا كردم پس چون از نماز فارغ شدند
بخانه رفتند با او بودم پس طلبيد كنيز خود سكينه نام را وگفت كه هر سائلى كه بدر خانه ما بگذرد البته طعام بدهيد
بدهيد كه امروز روز جمعه است من گفتم كه چنين نيست كه هر كس سوال كند مستحق باشد گفت كه ميترسم كه بعضى از آنها
كه سوال ميكنند مستحق باشند وما او را طعام ندهيم ورد كنيم پس بما نازل شود آنچه بيعقوب وآل يعقوب نازل شد
البته طعام بدهيد البته طعام بدهيد بدرستيكه يعقوب هر روز گوسفندى ميكشت وتصدق ميكرد وبعضى را از آن خود
با عيال خود ميخوردند پس در شب جمعه در هنگام افطار سائلى مؤمن روزه دار غريبى كه نزد خدا منزلتى عظيم
داشت بدر خانه يعقوب گذشت وندا كرد كه طعام دهيد سائل غريب گرسنه را از زيادتى طعام خود چند مرتبه
اين ندا كرد وايشان ميشنيدند وحق او را نشناختند وسخن او را باور نكردند چون نا اميد شد وشب او را فرا گرفت
گفت انا لله وانا اليه راجعون وگريست وشكايت كرد گرسنگى خود را بجناب الهى وگرسنه خوابيد وروز ديگر روزه
داشت گرسنه وصبر كرد وحمد خداى تعالى بجا آورد ويعقوب وآل يعقوب سير خوابيدند وچون صبح كردند نزد ايشان
زياد از طعام شب مانده بود پس حقتعالى وحى كرد بسوى يعقوب در صبح آن شب كه اى يعقوب ذليل كردى
بنده مرا بذلتى كه سبب غضب من بسوى خود كشيدى ومستوجب تاديب من گرديدى وعقوبت وابتلاى من بر تو وبر
فرزندان تو نازل شد اى يعقوب بدرستيكه محبوبترين پيغمبران من بسوى من وگرامى ترين ايشان نزد من
كسى است كه رحم كند مساكين وفقيران بندگان مرا وايشانرا بخود نزديك گرداند وطعام دهد وپناه وامن گاه
ايشان باشد اى يعقوب آيا رحم نكردى ذميال بنده مرا كه سعى كننده در عبادت بود وقانع بود
باندكى از ظاهر دنيا در شب گذشته در هنگامى كه بدر خانه تو گذشت در وقت افطار وفرياد كرد در
شام كه طعام دهيد سائل غريب راه گذرى قانع را پس طعام باو ندا ديد وانا لله وانا اليه راجعون گفت
وگريست وبجناب الهى شكايت كرد وگرسنه خوابيد ومرا حمد كرد وصبح روزه داشت وتو اى يعقوب
وفرزندان تو سير خوابيديد وصبح زياده طعام نزد شما مانده بود مگر نميدانى اى يعقوب كه عقوبت وبلا
بدوستان زودتر ميرسد از دشمنان من واين از لطف واحسان من است نسبت بدوستان خود واستدراج

واخفا من است نسبت بدشمنان بعزت خود سوگند ميخورم كه بتو نازل ميگردانم بلاى خود را وميگردانم تو را وفرزندان
تو را نشانه تيرهاى مصيبتهاى خود وتاديب ميكنم بعقوبت خود وازا ... پس مهيا بلاى من شويد ...
من صبر كنيد ... من ابو حمزه گفت كه گفتم فداى تو شوم در چه وقت ديد يوسف آن خواب را گفت در همان
شبى كه يعقوب وآل يعقوب سير خوابيدند چون يوسف خواب را ديد صبح شد پيش پدر خود نقل كرد وگفت اى پدر در خواب ديدم
كه يازده ستاره وآفتاب وماه مرا سجده كردند چون يعقوب اين خواب را از يوسف شنيد بالخير با او وحى شده بود كه مستعد
بلا باش يوسف گفت كه اين خواب خود را برادران تو نقل مكن كه ميترسم كه ايشان كيدى ومكرى در هلاك تو كنند ويوسف نشنيد
وخواب را برادران نقل كرد حضرت گفت كه اول بلائى كه نازل شد بر يعقوب وآل يعقوب حسد برادران يوسف بود بر او
خوابى كه از او شنيدند قال يا بنى لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيدا ان الشيطان للانسان عدو مبين وكذلك يجتبيك
ربك ويعلمك من تأويل الاحاديث ويتم نعمته عليك وعلى آل يعقوب كما اتمها على ابويك من قبل ابرهيم واسحق ان ربك
عليم حكيم يعنى گفت يعقوب اى پسرك من نقل مكن خواب خود را براى برادران تو كه حيله انگيزند از براى تو حيله بزرگى بدرستيكه شيطان
انسان را دشمنى است آشكارا وهمچنان كه برگزيد ترا ... اين خواب برگزيند ترا ... وبياموزد ترا
از تعبير خوابها وتمام كند نعمت خود را بر تو وبر خاندان يعقوب چنانچه تمام كرد ... نعمت بر دو جد تو ... ابرهيم
واسحق بدرستيكه پروردگار تو داناست ودرستكردار است لقد كان فى يوسف واخوته آيات للسائلين اذ قالوا
ليوسف واخوه احب الى ابينا منا ونحن عصبة ان ابانا لفى ضلال مبين اقتلوا يوسف او اطرحوه ارضا يخل لكم وجه ابيكم
وتكونوا من بعده قوما صالحين قال قائل منهم لا تقتلوا يوسف والقوه فى غيابت الجب يلتقطه بعض السيارة ان كنتم
فاعلين يعنى بتحقيق بود در قصه يوسف وبرادران او دلائلى بر قدرت وحكمت او از براى سوال كنندگان از قصه ايشان چون گفتند
كه هر آينه يوسف وبرادر او دوست ترند بسوى پدر ما از ما وما جماعتى ... بدرستيكه پدر ما هر آينه در خطائى آشكار است
بدرستيكه ... بكشيد يوسف را يا بيندازيد او را بزمينى دور ... تا خالص شود براى شما روى
پدر شما وبگرديد بعد از يوسف گروهى نيكوكاران ... گفت گوينده از ايشان يهودا نام بكشيد يوسف را وبيندازيد
او را در ته چاه تا بيابد او را بعضى از قافله ها اگر كننده ايد قالوا يا ابانا ما لك لا تأمنا على يوسف وانا له
لناصحون ارسله معنا غدا يرتع ويلعب وانا له لحافظون قال انى ليحزننى ان تذهبوا به واخاف ان يأكله الذئب وانتم
عنه غافلون قالوا لئن اكله الذئب وانتم عنه غافلون قالوا لئن اكله الذئب ونحن عصبة انا اذا لخاسرون يعنى گفتند
اى پدر ما چيست ترا كه ايمن نميدانى ما را بر يوسف وبدرستيكه ما او را خير خواهانيم ... وشفقت ...
او را با ما فردا تا بچرد وبازى كند وبدرستيكه ما او را نگاهدارندگانيم گفت يعقوب بدرستيكه مرا اندوهگين
ميكند اينكه ببريد او را وميترسم كه بخورد او را گرگ وشما از او غافل باشيد گفتند اگر بخورد او را گرگ
وما جماعتى باشيم بدرستيكه ما آنگاه زيانكاران باشيم ومرويست از حضرت ... كه تلقين مكنيد دروغ را تا اينكه
دروغ نگويند بدرستيكه ... يعقوب ... تلقين كرد بايشان پدر ايشان ومرويست

ذميال نام سائلى كه بخانه طلبيد

از حضرت صادق روایت کرده‌اند که گریستن یعقوب بسبب آن بود که فرزندان خود را بر ایشان ممتحن شدند بآن بلا و بعد از آنحضرت
مرویست که مبتلا شد یعقوب بفراق یوسف بسبب آنکه چون ذبح کرد گوسفند فربهی را بود مردی از اصحاب او فقیر روزه‌دار
که بآن افطار کند پس منع کرد یعقوب او را از آن طعام او نکرد پس مبتلا شد بفراق یوسف و بود بعد از آن هر صبح که منادی
او ندا میداد که هر که روزه‌دار باشد پس حاضر شود بچاشت یعقوب و چون شب میشد ندا میکرد که هر که روزه‌دار باشد
پس حاضر شود بشام یعقوب فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ یعنی پس چون با خود بردند او را و عزم کردند باتفاق که افکنند او را در قعر چاه پس کردند آنچه را که خواستند
و وحی کردیم ما بسوی یوسف در حالتی که در قعر چاه بود که خبر دهی ایشان را بعد از این بحال ایشان و ایشان ندانند که
تو برادر ایشانی از جهت بلندی شان تو مرویست از حضرت سجاد ع که چون بیرون بردند او را از منزل ایشان ظاهر شد
با ایشان بعد ایشان شادمان و یکرفتند یوسف را از دست ایشان بجفا و دشنام دادن او کردند و یکی برسید داد
او را با ایشان پس ظاهر شد تمام از تهدید آنکه بکر بکرد پدر ایشان او را از ایشان و منع با ایشان پس چون
کردند که خاید پدر ایشان او را در چشم پس گفتند که میکنیم او را و میاندازیم در سر چاه تا
اینکه بمیرد او را کراهت در پیش پس گفت برادر بزرگ ایشان که مکنید یوسف را ولیکن بیندازید او را در قعر چاه که
بردارند او را بعضی از مسافران اگر شما میکنید او را جدا از پدر پس بردند او را بسوی چاه و انداختند او را و او
با ایشان نکلم کردند که او غرق میشود در آن پس چون رسید یوسف بقعر چاه صدا کرد ایشان را که ای پسران رسول برسانید
سلام مرا بیعقوب پس چون شنیدند سخن او را گفتند یکدیگر که از اینجا حرکت نکنید تا بدانید که مرده است پس در آنجا
ماندند تا شام شد و در هنگام خفتن مایوس شدند و برگشتند و مرویست که چون او را بسوی چاه بردند گفتند
بکن پیراهن را پس او بگریست و گفت ای برادران من برهنه مکنید مرا پس کشیدند یکی از ایشان کاردی برای او و گفتند
که اگر نکنی پیراهن خود را میکشیم تو را پس کند پیراهن خود را پس انداختند او را در چاه و دور شدند از او پس گفت یوسف
در چاه ای خدای ابرهیم و اسحق و یعقوب رحم کن بر ضعف و ناتوانی من و بیچارگی من و بکر و کودکی من پس برگشتند برادران
او و گفتند که پیراهن او را آلوده کنیم بخون و بگوییم به پدر که گرگ خورد او را پس گفت با ایشان برادری از ایشان
لاوی نام ای قوم ما آیا نیستیم ما پسران یعقوب اسرائیل خدا پسر اسحق پسر ابرهیم خلیل خدا آیا شما گمان میکنید که
خدا پوشیده سیدارد این خبر را از پیغمبر خود پس گفتند که پس چیست حیله گفت بخیزیم و غسل میکنیم و نماز میکنیم
بجماعت و تضرع و زاری میکنیم بسوی خدا که اینکه بپوشند این امر را از پیغمبر خود زیرا که او صاحب جود و کرم است
پس برخاستند و غسل کردند و بود در سنت ابرهیم و اسحق و یعقوب آنکه ایشان نماز بجماعت نکنند تا اینکه برسند
بیازده نفر تا اینکه باشد یکی از ایشان امام و ده نفر نماز کنند در پشت سر او گفتند پس چه کنیم که نیست از برای ما امام
پس گفت لاوی که میگردانیم خدا را امام ما پس نماز کردند و تضرع و زاری نمودند و گریستند و گفتند ای پروردگار ما
بپوشیده دار از برای ما این امر را در رسیدند از حضرت عیسی ع که چه قدر بود دستمزد یوسف که بهای او انداختند

او را در چاه گفت که چهل سال و بعضی گفته‌اند که دوازده سال قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا
فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ یعنی آمدند بنزد پدر ایشان شبانگاه میگریستند گفتند ای پدر ما
بدرستیکه ما رفتیم که در پیشی گرفتیم بدویدن و تیر انداختن و گذاشتیم یوسف را در نزد متاع ما پس خورد او را گرگ و نیستی
تو تصدیق کننده سخن ما را اگر چه باشیم از راستگویان وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ
أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ یعنی و آوردند بر پیراهن یوسف خون دروغ را گفت یعقوب نه چنان است
بلکه آسان کرده است از برای شما نفسهای اماره شما کاری عظیم را پس کار من صبر نیکو و خدا است یاری خواسته شده
بر آنچه وصف میکنید از کار یوسف روایت از حضرت باقر ع که ذبح کردند بزغاله را بر پیراهن او تا آلوده شد
بخون مرویست که چون آوردند پیراهن خونین یوسف را بنزد یعقوب گفت که چه بسیار شدید بود غضب آنگرگ
بر یوسف و چه بسیار مهربان نبود آن گرگ با پیراهن یوسف که خورد یوسف را و ندرید پیراهن او را و مرویست از
حضرت باقر ع که صبر جمیل آنست که در آن شکایت نشود بسوی خلق مرویست از حضرت سجاد ع که چون شنید یعقوب
سخنان ایشان را گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و صبر کرد و بسیار و او را آنچه را که خدا با و وحی کرده بود از استعلام
از برای بلا و از ماندن از برای امتحان بسبب غفلت از طعام همسایه که روزه‌دار بود پس گفت با ایشان بلکه آسان کرده است از برای شما
نفسهای شما کاری دشوار را که ابتلاء یوسف باشد و نیست خدا که طعمه کند گوشت یوسف را از برای گرگ پیش از آنکه تاویل
خواب او را ببیند وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ
بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ یعنی و آمدند کاروانی
از جانب مصر پس فرستادند آب کش ایشان را برای آب پس فرو گذاشت دلو خود را در چاه گفت بشارت باد
مژده باد که این پسریست پس پنهان داشتند او را از اصحاب خود از برای سرمایه تجارت و خدا داناست بآنچه میکردند از فروختن
آزاد و خریدند او را از برادرانش به قیمتی ناقص یعنی به اندکی و بودند از بی رغبتان در خریدن او بجهت آنکه غلامی بیع کردنی
و مرویست از حضرت صادق ع که بیست درهم بود و از حضرت رضا ع مرویست که بیست و هجده درهم بود و بخس یعنی نقص
و آن بقیمت سگ شکاری بیست هرگاه کشته شود مرویست از حضرت سجاد ع که چون صبح کردند گفتند برویم ببینیم که چیست
حال یوسف آیا مرده است یا زنده است پس رسیدند بر سر چاه یافتند در نزد چاه اهل قافله را که فرستاده بودند آبکش
ایشان را که فرو گذاشته در چاه دلو را پس چون کشید دلو را دید غلامی بهم پیوسته پس گفت با اصحاب خود که
ای مژده که این غلامی است پس چون بیرون آوردند او را و او بود برادران یوسف و گفتند این
کودک بنده ما است افتاد از دست ما دیروز در این چاه و آمده‌ایم ما امروز که بیرون آوریم او را پس بگرفتند او را
از دست ایشان و دور شدند با او و بطرفی پس گفتند با او که اقرار کن که بنده مائی تا اینکه بفروشیم تو را
هرآینه میکشیم تو را پس گفت یوسف که مکشید مرا و بکنید هرچه خواهید پس بردند او را بسوی اهل کاروان و گفتند که کیست
از شما که بخرد از ما این بنده را پس خرید او را مردی از اهل کاروان به بیست درهم و بودند برادران او در بارهٔ او از بی‌رغبتان

رنجیدن و در روایت از حضرت صادق آمده که چون اخوان برادران یوسف یوسف را در چاه انداختند جبرئیل آمد پس گفت ای پسر چه میکنی در
اینجا گفت که برادرانم مرا انداختند در چاه پس گفت جبرئیل دوست داری که بیرون شوی از چاه گفت آن با خداست اگر بخواهد
بیرون می آرد مرا پس گفت جبرئیل یاد کرد خدا میگوید که بخوان مرا بآنچه تا اینکه بیرون آورم ترا از چاه پس گفت او یوسف چیست
آن دعا گفت جبرئیل بگو اللهم إني أسألك بأن لك الحمد لا إله إلا أنت المنان بديع السماوات والأرض ذو الجلال والإكرام أن تصلي على محمد
وآل محمد وأن تجعل لي مما أنا فيه فرجا ومخرجا پس ما کرد یوسف پس گردید کار چنانکه اینک ذکر شد اول او در چاه و فرجی از مکر زنان
مخرجی داد او را و پادشاهی مصر را پس برداشتند یوسف را و بردند بمصر و فروختند بعزیز مصر پس بیان از حضرت سجاد آمده که گفت
بود میان منزل یعقوب در آن وقت و میان مصر پس گفت حضرت دوازده روز راه بود وقال الذي اشتراه من مصر لامرأته أكرمي
مثواه عسى أن ينفعنا أو نتخذه ولدا وكذلك مكنا ليوسف في الأرض ولنعلمه من تأويل الأحاديث والله غالب على أمره
ولكن أكثر الناس لا يعلمون ولما بلغ أشده آتيناه حكما وعلما وكذلك نجزي المحسنين یعنی و گفت آنکه خرید یوسف را از اهل
مصر بزن خود بزرگ شمار جای او را و گرامی دار اقامت او را شاید که سود دهد ما را یا گیریم او را فرزند و همچنانکه او را از چاه برآوردیم
ممکن و پا بر جا گردانیدیم یوسف را در زمین مصر تا اینکه بیاموزیم او را از تعبیر خوابها و خدا غالب است بر کار خود ولیکن بیشتر مردمان
نمیدانند که امر در دست اوست و چون رسید یوسف بنهایت جوانی و قوت خود دادیم ما او را نبوت و دانش و همچنان پاداش
دهیم نیکوکاران را وراودته التي هو في بيتها عن نفسه وغلقت الأبواب وقالت هيت لك قال معاذ الله إنه ربي أحسن مثواي
إنه لا يفلح الظالمون ولقد همت به وهم بها لولا أن رأى برهان ربه كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء إنه من عبادنا
المخلصين یعنی طلب کرد مواقعه یوسف را آن زنی که یوسف در خانه او بود از برای خود از نفس او و بست درها را و گفت ای
زن شتاب کن بیا که من خواهان توام گفت یوسف که پناه میبرم بخدا پناه بردنی بدرستیکه پروردگار من نیکو گردانید جای
مرا بدرستیکه رستگاری نیابند ستمکاران و بتحقیق که قصد کرد بجای آن زن مخالطه یوسف را و قصد کرد یوسف از روی
طبیعت بجماع آن زن اگر آن نبود که دید یوسف حجت پروردگار خود را همچنین کردیم تا بگردانیم از یوسف بدی را
و زنا را بدرستیکه او از بندگان ماست که خالص کرده ایم او را از برای طاعت خود اکرم مأمون از حضرت
رضا آمده که عصمت چنان که قصد کرد زن عزیز او را و اگر او نمیدید حجت پروردگار را هر آینه قصد میکرد زن عزیز را
چنانچه قصد کرد زن او را ولیکن بود معصوم و معصوم قصد نمیکند معصیتی را و اینان میگویند بان گفته بحقیقی که حضرت
داد من بعد من از جانب حضرت صادق آمده که او گفت قصد کرد زن اینکه بکند معصیت و قصد کرد یوسف اینکه نکند
معصیت و در روایتی است که قصد کرد زن عزیز بمعصیت و قصد کرد یوسف بقتل او اگر چه کند او را از جهت بزرگی برهان
مداخله او پس ترک کرد خدا از او قتل او و زنا را و آنست قول خدا كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء یعنی قتل و زنا و در روایت
از حضرت سجاد که برخاست زن عزیز و انداخت پرده بر روی بتی پس گفت یوسف این چیست شرم میکنی از چیزی که
نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمیخورد و نمی آشامد و من شرم نکنم از کسی که خلق کرده آدمی را و تعلیم کرده او را هر چیز را
پس آنست قول خدا لولا أن رأى برهان ربه و در روایت از حضرت صادق آمده که چون یوسف بند جامه خود را گشود

و مثال بعد چون یعقوب را دید که انگشت خود را میگزد دیگر بدی یوسف این کار را نکرد پس هر دو دویدند بجانب در پس یوسف از جا جست
که از انگشت بدر رود پایش و بیرون آمد و از آن خانه فرار کرد واستبقا الباب وقدت قميصه من دبر وألفيا سيدها لدى الباب
قالت ما جزاء من أراد بأهلك سوءا إلا أن يسجن أو عذاب أليم یعنی پیشی گرفتند یوسف و زن عزیز بسوی در سرای یوسف
بجهت فرار کردن از او و بیرون رفتن از خانه و زن عزیز از عقب یوسف از جهت مانع شدن او از بیرون رفتن و رسید باو و پاره کرد
پیراهن یوسف را از جانب پشت در حالتی که در خیر و یافتند شوهر آن زن را که عزیز مصر باشد نزد در سرای پس گفت زن باو که چیست
پاداش آنکه خواست بجا آورد با اهل تو بدی را مگر زندان برد او را یا عذابی کند دردناک قال هي راودتني عن نفسي
وشهد شاهد من أهلها إن كان قميصه قد من قبل فصدقت وهو من الكاذبين وإن كان قميصه قد من دبر فكذبت وهو
من الصادقين یعنی گفت یوسف که این زن طلب کرد مرا از جهت شهوت نفس من و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زن
که کودکی بود در گهواره که اگر هست پیراهن یوسف دریده شده از جانب پیش پس راست گفته زن و او هست از دروغ گویان
و اگر هست پیراهن او دریده شده از جانب پشت پس دروغ گفته زن و او هست از راستگویان و در روایت از حضرت صادق آمده
که الهام کرد خدا بسوی یوسف که بگو باو که سؤال کن از این طفل که در گهواره است که او شهادت دهد که این زن طلب کرده از من
نفس مرا پس گفت عزیز بآن کودک پس خدا بسخن آورد آن طفل را در گهواره از برای تبرئه یوسف فلما رأى قميصه
قد من دبر قال إنه من كيدكن إن كيدكن عظيم يوسف أعرض عن هذا واستغفري لذنبك إنك كنت من الخاطئين
یعنی پس چون دید پیراهن او را که دریده بود از جانب پشت گفت بدرستیکه این کار از مکر شما زنان است بدرستیکه مکر شما زنان
بزرگ است ای یوسف اعراض کن از این سخن و پوشیده دار و گفت بزن که طلب آمرزش کن برای گناه خود بدرستیکه تو هستی از جمله
گناهکاران بدانستی وقال نسوة في المدينة امرأت العزيز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبا إنا لنراها في ضلال مبين یعنی گفتند
زنانی چند در شهر مصر که زن عزیز طلب کرده مواقعه غلام خود را از برای شهوت نفس او بتحقیق پاره کرده پرده دل
آن زن را از روی محبت بدرستیکه هر آینه ما می بینیم او را در گمراهی آشکارا و در روایت از حضرت باقر آمده که محجوب کرده است او را
محبت یوسف از مردمان فلما سمعت بمكرهن أرسلت إليهن وأعتدت لهن متكأ وآتت كل واحدة منهن سكينا
وقالت اخرج عليهن فلما رأينه أكبرنه وقطعن أيديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا إن هذا إلا ملك كريم یعنی پس چون
شنید زن عزیز مذمت زنان را فرستاد بسوی ایشان و دعوت کرد ایشان را و مهیا ساخت از برای
ایشان جای تکیه کردن و تکیه گاه متعارف بود در میان ایشان و داد هر یکی از ایشان کاردی را ترنجی و گفت بیوسف که بیرون آی
بر ایشان پس چون دیدند او را بزرگ داشتند جمال او را و بریدند دستهای خود را از جهت محو شدن بدیدار او و گفتند تنزیه
مر خدای را نیست این جوان آدمی نیست این مگر فرشته خوب صورت و در روایت از حضرت صادق که گفت دیدم در آسمان چهارم
مردی که صورت او صورت ماه بود در شب بدر پس گفتم جبرئیل که کیست این مرد گفت این مرد برادر تو یوسف است قالت فذلكن
الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكونا من الصاغرين یعنی گفت زن
عزیز این غلام است که ملامت میکردید مرا در حق او و بتحقیق که طلب کردم مواقعه او را از برای شهوت نفس او پس نگاه داشت

و اگر نکند آنچه را امر میکنم او را هر آینه بزندان فرستم او را و البته باشد از خوارشدگان رَبِّ السِّجْنُ
أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ یعنی گفت یوسف پروردگارا زندان دوست
تر است بسوی من از آنچه که خوانند مرا بآن و اگر نگردانی از من مکر ایشان را میل کنم بایشان و باشم از اهل جهالت پس دعای
او را اجابت کرد از برای او پروردگار او پس گردانید از او مکر ایشان را بدرستیکه او شنوا است دانا پس ظاهر شد از برای ایشان
و کسانی بعد از آنکه دیدند علامتهای بیگناهی یوسف را اینکه بزندان فرستند او را تا مدتی که زبان مردم کوتاه شود مروی است
که شکوه یوسف را انتظار مکر اینکه فرستاد بسوی او هر یک از زنانیکه دیده بودند او را و خواندند او را بسوی خود پس
دلتنگ شد یوسف از انتظار پس گفت ای پروردگار من زندان دوست تر است بسوی من از آنچه مرا بآن میخوانند و بروایت
از حضرت سجاد که یوسف از جمیل ترین اهل زمان خود بود پس چون بلوغ رسید طلب مجامعت کرد از او زن عزیز مصر
از نفس او پس گفت یوسف معاذ الله از اینکار من از خاندانی هستم که زنا نکرده اند پس بست آن زن درها را بر روی خود
و او و گفت مترس و انداخت خود را بر روی یوسف پس او بر کند خود را از او و گریخت بسوی در پس گشود در را پس رسید او را
زن عزیز پس کشید پیراهن او را از پشت سر او پس بیرون کشید او را از در و بر خوردند هر دو بشوهر او عزیز پس
در گفت زن که چیست جزای آنکس که خواهد باهل تو بدی را مگر زندان یا عذاب دردناک پس قصد کرد عزیز یوسف را
که عذاب کند او را پس گفت یوسف که سوگند بخدای یعقوب که اراده نکردم باهل تو بدی بلکه او طلب کرد از من
نفس مرا پس بپرس از این طفل که کدام یک از ما خواهش نمودیم مصاحبت را از رفیق او و بود در نزد آن زن طفلی از اقارب او
اگر بدیدن او آمده بود پس گویا کرد ایزد خدا آن طفل را از برای عبرت کردن زنا ملک پس گفت آن طفل ای پادشاه
نگاه کن بسوی پیراهن یوسف پس اگر پاره شده است از پیش روی پس یوسف مراوده کرده است او را و اگر پاره
شده است از پشت سر پس آن زن مراوده کرده است با او پس چون شنید پادشاه سخن طفل را و آنچه را که آن طفل
گفته بود ترسید و شد بدیع پس پیراهن را آوردند پیراهن یوسف را و نگاه کرد پس چون دید که در پاره شده است
از پشت سر گفت بزن بدرستیکه این کار از مکر شما زنان است بدرستیکه مکر زنان بزرگ است و گفت یوسف که چشم بپوش
از این حکایت و آشکار مکن و باید که نشنود از تو احدی و پوشیده دار آن را از پس پنهان نداشت وصف او شایع شد
آن خبر در شهر تا اینکه گفتند زنان شهر که زن عزیز مراوده کرد با غلام خود پس رسید این خبر با او پس فرستاد از برای
دعوت بسوی ایشان و مهیا ساخت از برای ایشان طعامی و مجلسی پس بداد بهر یک ترنجی و کاردی پس گفت یوسف را
بیرون بیا بر ایشان پس چون دیدند او را بزرگ داشتند حسن او را و بیهوش شدند و بریدند دستهای خود را
و گفتند آنچه گفتند پس گفت زن عزیز با ایشان که این غلام آنکسی است که مرا ملامت کردید در باره محبت او پس بیرون
رفتند زنان از نزد او و فرستادند هر یک از ایشان بسوی یوسف پنهان از مصاحب خود و در خواست می
کردند دیدن او را پس ابا نمود از ایشان و گفت پروردگارا اگر برنگردانی از من مکر ایشان را هر آینه میل کنم

بسوی ایشان از روی طبیعت بشریت و هم از جاهلان پس کرد خدا بلطف الهی از او مکر ایشان را مروی است از حضرت رضا ع که چون
گفت که زندانبان بیوسف گفت که بدرستیکه من دوست میدارم ترا پس گفت یوسف که نرسید بمن آنچه رسید مگر از جهت محبت بود
عمه من که دوست میداشت مرا و دزد کرد مرا و پدرم دوست میداشت مرا حسد بردند برادران من و بود زن عزیز که
دوست میداشت مرا حبس کرد مرا در زندان مروی است که شکایت کرد یوسف بسوی خدا در زندان پس گفت ای پروردگار من بچه
مستحق زندان شدم پس وحی کرد خدا باو که تو اختیار کردی زندان را در وقتیکه گفتی ای پروردگار من زندان دوست تر است
بسوی من از آنچه میخوانند مرا بسوی آن در روایت از حضرت صادق ع که گریه بسیار کرد چهار کس که آدم و نوح و یعقوب پس گفت و اما یوسف
پس گریه کرد بر یعقوب تا اینکه متأذی شدند زندانیان پس گفتند یا گریه کن در شب و ساکت باش در روز پس صلح کرد یوسف
با ایشان بیکی از این دو کار و نیز مروی است از آن حضرت که آمد جبرئیل نزد یوسف در زندان پس گفت بگو در عقب
هر نماز اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي
أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ یعنی و در آمد
با او بزندان دو جوان از غلامان پادشاه یکی نانوا و یکی شرابدار گفت یکی از ایشان که شرابدار بود بدرستیکه
من میدیدم در خواب که میفشردم انگور شراب را و گفت آن دیگری که نانوا بود بدرستیکه من میدیدم در خواب که برداشتم
بالای سر خود نانی چند که میخوردند مرغان از آن آگاه گردان ما را بتعبیر این خواب بدرستیکه ما میبینیم ترا از نیکوکاران
و مروی است از حضرت صادق ع که گفت برداشتم بالای سر من طبقی که در آن نان بود در حالتیکه میخوردند مرغان از آن نان
و نیز مروی است از آن حضرت که چون امر کرد پادشاه بحبس کردن یوسف در زندان الهام کرد خدا باو علم تعبیر خواب را پس
که تعبیر میکرد از برای اهل زندان خوابهای ایشان را و داخل شدند در زندان دو جوان در روزیکه حبس کردند او را
پس چون خواب دیدند صبح کردند گفتند ما دیدیم خوابی پس تعبیر کن ای یوسف از برای ما پس گفت چه چیز دیدید گفتند دیدیم
تا آخر آنچه مذکور است در این مروی است از حضرت صادق ع که یوسف از نیکوکاران بود چونکه بود فراخ میداد جا در نشستن
زندانیان را و قرض میداد بمحتاجان و اعانت میکرد ضعیفان را و نیز مروی است از آن حضرت که او قایم میشد بخدمت بیماران در
زندان و التماس میکرد از برای محتاجان ایشان و وسعت میداد جایگاه زندانیان را قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ
إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ
وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ یعنی گفت یوسف نیاید بشما هیچ خوردنی در خواب که روزی داده شوید آنرا مگر اینکه
خبر میدهم شما را بآن پیش از آنکه بیاید آن خوردنی بشما آنچه گفتم از آنچیز است که آموخت بمن پروردگار من بدرستیکه
من ترک کردم کیش گروهی را که ایمان نمی آورند بخدا و ایشان بروز آخرت ایشان کافرانند و متابعت کردم کیش
پدرانم را ابراهیم و اسحق و یعقوب سزاوار نیست از برای ما اینکه شریک گردانیم بخدا هیچ چیز را این توحید از فضل خدا است
بر ما و بر مردم که ما را بایشان فرستاد و لکن بیشتر مردم شکر نمیکنند فضل خدا را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ

چرا نگفتی که عافیت دوست تر است بسوی من از آنچه میخوانند مرا بسوی آن
تعذیبا اینکه گریه کن در روز و ساکت باش در شب

متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم واباؤکم ما انزل الله بها
من سلطان ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی ای دو مصاحب
در زندان آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یگانه غالب بر همه چیز نمی پرستید شما از غیر او مگر نامهای بی حقیقتی را که نام نهادید
ایشان را شما و پدران شما و نفرستاده خدا بر آن نامها حجتی و دلیلی که عقل باور کند نیست حکم مگر خدا را و امر کرده
که نپرستید مگر او را این است دین راست ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه
خمرا واما الاخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان وقال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی
عند ربک فانسیه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین یعنی ای دو مصاحب زندان من اما یکی از شما آنکس است
که ... پس بدهد صاحب خود شراب را و اما آن دیگری که نانوا است پس بدار کشیده شود پس بخورند مرغان از سر او حکم کرده شد
کاری که در آن جواب می طلبید و گفت بآنکس که گمان برد که او نجات یابنده است از آن دو کس که یاد کن مرا در نزد سید خود پس
فراموش گردانید او را شیطان یاد او در نزد سید خود را پس ماند یوسف در زندان چند سال که میان سه سال تا نه سال باشد
مروی است که نانوا گفته بود خوابی دروغ گفته بود پس چون شنید تعبیر یوسف را انکار کرد که من ندیدم خوابی پس گفت یوسف
که حکم شد بآنچه طلب تعبیر کردید یعنی حکم قضا جاری شده است گفتید یا دروغ مروی است که گفت حضرت صادق که ماند
یوسف هفت سال در زندان مروی است که گفت حضرت صادق ع که وحی کرد خدا بیوسف در همان ساعت که گفت مرا یاد کن در پیش
سید خود که ای یوسف کی نمود بتو خوابی که دیدی گفت توای پروردگار من گفت خدا تعالی که کی دوست گردانید ترا بسوی پدر تو
گفت توای پروردگار من گفت خدا تعالی که کی متوجه ساخت کاروان را بسوی تو گفت توای پروردگار من گفت خدا تعالی که یاد داد
بتو دعائی را که خواندی تو تا فرج یابی از چاه گفت توای پروردگار من گفت خدا تعالی که کی گردانید برای تو از مکر زنان
مصر چون گفت توای پروردگار من گفت خدا تعالی که کی گویا ساخت زبان طفل را بعذر تو گفت توای پروردگار من گفت خدا تعالی
که کی برگردانید مکر عزیز و زنان او را از تو گفت توای پروردگار من گفت خدا تعالی که کی الهام کرد بتو تعبیر خواب را گفت
توای پروردگار من گفت خدا تعالی پس چگونه طلب کردی یاری را از غیر من و طلب نکردی از من و سوال کردی که ترا بیرون آورد
از زندان استغاثه جستی و امید داشتی به بنده از بندگان من تا یاد کند ترا نزد مخلوقی از خلق من که در قبضه قدرت
من باشد و فزع نکردی بسوی من پس بمان در زندان بگناه تو چند سال بسبب فرستادن تو بنده را بسوی بنده و در زندان [illegible]
کرد در همه تعبیر یوسف ... و گذاشت روی خود را بر زمین پس گفت توای پروردگار من پس چون منقضی شد مدت زندان
او اذن داد خدا او را بخواندن دعای فرج پس گذاشت روی خود را بر زمین و گفت اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک
فانی اتوجه الیک بوجه آبائی الصالحین ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب پس خدا فرج داد باو راوی میگوید گفتم
ما نیز بخوانیم این دعا را پس گفت حضرت که بخوانید مثل این دعا را اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی
اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین والائمة وقال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن
سبع عجاف وسبع سنبلات خضر واخر یابسات یا ایها الملا افتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون قالوا

اضغاث احلام وما نحن بتاویل الاحلام بعالمین یعنی و گفت پادشاه مصر ریان نام پسر ولید بدرستی که من دیدم در خواب
هفت گاو فربه را که میخورند ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز را و هفت دیگر همه خشک را که پیچیده بر خوشه های
سبز تا آنکه غلبه کردند بر آنها ای گروه اعیان علما حکم کنید مرا در خواب من اگر هستید که خواب را تعبیر میکنید گفتند این
شوریده خوابهاست و نیستیم ما بتعبیر خوابهای پریشان دانایان مروی است از حضرت صادق ع که خواب بر سه وجه است بشارة
در نزد است از خدا برای مومن و تحذیر است و تخویف است از شیطان و اضغاث احلام است وقال الذی نجا منهما
وادکر بعد امة انا انبئکم بتاویله فارسلون یوسف ایها الصدیق افتنا فی سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف
وسبع سنبلات خضر واخر یابسات لعلی ارجع الی الناس لعلهم یعلمون یعنی و گفت آنکس که نجات یافته بود از آن دو نفر
زندانی که شرابدار بود و یاد آورد یوسف را بعد از مدتی دراز من خبر دهم شما را بتعبیر این خواب پس بفرستید مرا یعنی بسوی
کسی که در زندان است علم خواب پس فرستادند او را بسوی یوسف تا تعبیر داند او و گفت ای یوسف ای کامل در صدق فتوی ده
ما را در باب هفت گاو فربه که خوردند ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و دیگر تمام خشک شده
که باز گردم بسوی مردمان تا مگر ایشان بدانند قدر و فضیلت ترا قال تزرعون سبع سنین دابا فما حصدتم فذروه
فی سنبله الا قلیلا مما تاکلون ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد یاکلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصنون ثم یاتی
من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس وفیه یعصرون یعنی گفت یوسف زراعت خواهید کرد هفت سال بر طریق عادت
در میان شما پس آنچه درو کنید باید که بگذارید آنرا در خوشه مگر اندکی که میخورید پس بیاید بعد از آن هفت
سال ... که بخورند آنچه پیش فرستاده اید از برای آنها مگر اندکی از آنکه پنهان کرده باشید
پس بیاید بعد از آن سالی که در آن باریده شود باران بر مردم و در آن سال میفشرند مردم افشردنیها را از انگور و زیتون
و کنجد از بسیاری نعمتها مروی است از حضرت صادق ع که خواند نزد امیر المومنین ع کلمه و فیه یعصرون را بضم یا و فتح
صاد پس گفت حضرت امیر ع وای بر تو چه چیز را می افشرند ... گفت ای امیر مومنان ...
پس گفت که خوان این ... عام فیه یغاث الناس وفیه یعصرون بضم یاء و فتح صاد یعنی یمطرون
یعنی در آن استغاثه کنند مردمان و باریده شود باران بر ایشان و دلیل آن قول خدا تعالی است وانزلنا من المعصرات
ماء ثجاجا یعنی فرستادیم ما از ابرهای بارنده آب ریزان کننده را وقال الملک ائتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع
الی ربک فاسئله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن ان ربی بکیدهن علیم قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف
عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء قالت امرأت العزیز الان حصحص الحق انا راودته عن نفسه وانه
لمن الصادقین ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب وان الله لا یهدی کید الخائنین وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة
بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم یعنی گفت پادشاه بیارید بمن یوسف را پس چون آمد بیوسف پیام گذار
پادشاه گفت یوسف باز گرد بسوی سید خود پس بپرس او را که چه بود کار آن زنانیکه بریدند دستهای خود را بدرستی که
پروردگار من بمکر ایشان داناست گفت پادشاه زنان را که چه بود کار شما آنگاه که طلب کردید ... از یوسف

از برای تحصیل غرض نفسانی از نفس او گفتند تنزیه خدا را نیافتیم بر او هیچ بدی گفت زن عزیز اکنون ظاهر گردید حق و قرار
کرده علاقه و راستی من خواستم او را برای تحصیل غرض نفسانی از نفس او و به درستی که او از راستگویانست سخن یوسف
در اظهار برائت من برای آنست که بداند عزیز که من خیانت نکردم با او در غیبت او و آنکه خدا راه نمی نماید مکر خیانت
کنندگان را و دعوای برائت نفس خود نمیکنم از خطا و لغزش به درستی که نفس انسان از جملهٔ نفس کننده است بسیار به بدی
مگر وقتی که بخشایش نماید پروردگار من به درستی که پروردگار من آمرزنده مهربانست مرویست از حضرت رضا که بحقیقت
تعجب کردم از یوسف که صبر او و صبر او بر خدا [illegible] و در وقتی که رسید [illegible] و اگر من بودم
بمکان او هر آینه بشتاب آمدم ایشان را تا آنکه شرط میکردم آنکه بیرون بیاید و حقیقت که تعجب کردم از یوسف از کرم و صبر او بر خدا
او را در وقتی که آمد به او رسول پادشاه پس گفت بازگرد [illegible] و اگر بودم من بمکان او هر آینه بودم در زندان
[illegible] در زندان و [illegible] در اجابت کردن [illegible] ایشان [illegible] تا طلب [illegible] به درستی که [illegible]
او در حاجت [illegible] مرویست از حضرت رسول خدا که گفت اگر بودم من بجای یوسف [illegible]
[illegible] و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی
فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم [illegible] و گفت پادشاه
[illegible] پس چون سخن گفت با او گفت به درستی که [illegible]
[illegible] یوسف که [illegible] زمین مصر به درستی که من [illegible]
اموال مرویست از حضرت رضا که [illegible]
[illegible] احکام خدا [illegible]
[illegible] مرویست از حضرت [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] مرویست از حضرت [illegible]
انا انشئنا [illegible] یوسف اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم [illegible] مرویست از آنحضرت
که چون [illegible] برای یوسف [illegible] طعام [illegible]
[illegible]
داشت که جاری شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که گران شد است [illegible]
[illegible]

حلم و صاحب

شرط میکردم برای آنکه بیرون آیم از زندان و تعجب کردم [illegible] پادشاه تا آنکه [illegible]

که گران شد است اجناس تا آنکه گران کرده بودند [illegible] قحط ها و [illegible] مرویست از آنحضرت که حادث شد گرانی که [illegible]
گفتن قحط ها بعض بعضی را و مرویست از حضرت رضا که چون داخل شد حضرت یوسف جمع کرد طعام پس جمع کرد در هفت سال
فراوانی پس جمع کرد در انبارها و گندم ها پس چون بگذشت سالهای فراوانی و روآورد سالهای قحطی روآورد یوسف بفروختن
طعام پس بفروخت با ایشان در سال اول بدراهم و دنانیر تا آنکه باقی نماند در مصر و حوالی آن دیناری و درهمی مگر آنکه گردید
در ملک یوسف و بفروخت در سال دویم بزیور و جواهر تا آنکه باقی نماند در مصر و حوالی آن زیوری و جواهری مگر
آنکه گردید در ملک یوسف و بفروخت با ایشان در سال سیم بدواب و مواشی تا آنکه نماند در مصر و حوالی آن دواب و مواشی
[illegible] مگر آنکه گردید در ملک یوسف و بفروخت در سال چهارم بغلام و کنیز تا آنکه نماند در مصر
و حوالی آن غلامی و کنیزی مگر آنکه گردید در ملک یوسف و بفروخت در سال پنجم بخانه ها تا آنکه نماند در مصر
و حوالی آن خانه و زمینی مگر آنکه گردید در ملک یوسف و بفروخت در سال ششم بمزارع و نهرها تا آنکه نماند در مصر
و حوالی آن نهری و مزرعه مگر آنکه گردید در ملک یوسف و بفروخت در سال هفتم برقبه ها تا آنکه بنده شدند ایشان پس باقی نماند در
مصر و حوالی آن بنده و نه آزادی مگر آنکه گردید بنده یوسف پس مالک شد آزادها و بندگان ایشان را
و اموال ایشان را و گفتند مردم تا کنون ندیدیم و نشنیدیم پادشاهی را که عطا کرده باشد خدا با او از سلطنت و ملکت آن
قدر که عطا کرده باین پادشاه از حکمت و دانش و تدبیر پس گفت یوسف به پادشاه که رای پادشاه چیست در آنچه
داده بمن پروردگار من از ملک مصر و اهل آن اشاره کن بمن برای تو پس به درستی که من باصلاح [illegible] ایشان را از بلا
آنکه نجات دهم ایشان را و من نجات نداده ام ایشان را از بلا تا آنکه باشد وبال بر ایشان و لیکن خدا ایشان را نجات داد
بر دست من گفت پادشاه که رای رای تو است گفت یوسف به درستی که من گواه میگیرم خدا را و گواه میگیرم تو را
ای پادشاه به درستی که من آزاد کردم اهل مصر را تمام ایشان را و رد کردم بر ایشان اموال ایشان را و بندگان ایشان را
و رد کردم بر تو ای پادشاه انگشتر تو و تخت تو و تاج تو را با آنکه طریقه نگیری مگر طریقهٔ من و حکم نکنی مگر بحکم من گفت
پادشاه که این هر آینه شرف من است و فخر من است آنکه [illegible] نگیرم مگر طریقه تو و حکم نکنم مگر بحکم تو و اگر تو نبودی
من قادر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] ولذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوأ
منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع اجر المحسنین و لاجر الآخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرویست از حضرت [illegible] پادشاه شد یوسف در مصر [illegible]
[illegible] و جاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم و هم له منکرون [illegible] یوسف [illegible]

بنزد او پس شناخت ایشان را و ایشان نشناختند مرویست از حضرت باقر که نشناختند برادران یوسف او را
از جهت مهابت پادشاهی و عزت سلطنت و روایت است که امر کرد یوسف اینکه بنا کنند انبارها و جای انبارها از سنگ و گچ
پس انبار کرد بنزد اهل که مصر پس روی کرد و داد بر رغبت حصه او را و الکذاشت تا را در خوشه و خوشه نکردند پس
کذاشتند در کندم جها بر کرده انبارها را در هفت سال پس چون آمد القحط بود که بیرون می‌آورد خوشه را پس می‌فروخت
بر یتیمی که می‌خواست و بود در پیشانی او و پدر او مجید روز ده روز و بود او در صحرا و بود نه در جهاتی که از اطراف بیرون
می‌آمدند بسوی مصر از جهت بردن آذوقه و بود یعقوب و فرزندان که فرود آمده بودند در صحرایی که در آن مقاطی بود
پس آمدند برادران یوسف از آن منزل و بار کردند از بسوی مصر از برای آوردن آذوقه و بود یوسف که خود
متوجه فروختن می‌شد پس در آمدند با دو برادران او و شناخت یوسف ایشان را و ایشان یوسف را نشناختند چنانچه
خدا در قرآن یاد کرده است مرویست از حضرت باقر که چون مفقود شد یوسف از یعقوب شدید شد اندوه
یعقوب و گریه او بر یوسف تا اینکه سفید شد هر دو چشم او از اندوه و محتاج گشت احتیاج شدیدی و متغیر شد
احوال او و بود که کندم میکشید از برای آذوقه از مصر در سالی دو مرتبه یک مرتبه در تابستان و یک مرتبه در زمستان
و فرستاد فرزندان خود را با سرمایه اندکی بسوی مصر با رفیقانی که بیرون می‌رفتند وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ
قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ
عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی و چون ساز کرد از برای ایشان آنچه را که در سفر
محتاج می‌شوند گفت بیاورید برادری که شما راست از پدر شما آیا نمی‌بینید که تمام میدهم پیمانه را و من بهترین
مهمانداران‌ام پس اگر نیاورید او را هیچ پیمانه نیست از برای شما نزد من و نزدیک من نشوید گفتند که زود باشد
که طلب نماییم او را از پدر او و بدرستی که ما سعی کننده‌ایم در آن کار و گفت یوسف بغلامان خود که بگذارید
سرمایه ایشان را در بارها و دهای ایشان تا شاید ایشان بشناسند آن را چون برگردند بسوی کسان خود تا مگر
ایشان بازگردند و در روایت است که حضرت یوسف نیکی کرد با ایشان در پیمانه کردن طعام و گفت با ایشان که چه
کسانید شما گفتند ما فرزندان یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل خداییم که او را انداخت نمرود در آتش
پس نسوخت و کرد خدا آتش را برو سرد و سلامت گفت یوسف چه میکند پدر شما گفتند پیر و ضعیف است
گفت یوسف آیا از برای شما برادر دیگر هست گفتند از برای ما برادری هست از پدر ما و از مادر ما
گفت پس چون برمی‌گردید بیاورید او را و مرویست از حضرت باقر که گفت یوسف با ایشان
که در سیاه استی که از برای شما دو برادر از پدر شما بود پس چه کرد گفتند اما بزرگتر را پس گرگ
خورد و اما کوچکتر را پس واگذاشتیم نزد پدر و پدر او بسیار با او شفیق و مهربان است گفت من دوست
میدارم اینکه بیارید او را با شما چون می‌آیید که آذوقه ببرید پس اگر نیاورید داخل بر من نشوید فَلَمَّا رَجَعُوا

إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ
فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ یعنی پس چون بازگشتند بسوی پدر ایشان گفتند ای پدر ما باز داشته شد از ما
پیمانه پس بفرست با ما برادر ما را تا پیمانه بگیریم و بدرستی که ما او را نگاه دارنده‌ایم گفت یعقوب آیا ایمن باشم
از شما بر او مگر چنانچه ایمن بودم از شما بر برادر او از پیش پس خدا بهترین نگاه دارنده است
و او رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان است وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ
كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ یعنی پس چون گشادند بارهای ایشان را یافتند سرمایه ایشان را که برگردانیده شده بود بسوی ایشان
گفتند ای پدر ما چه طلب می‌کنیم این سرمایه ما است که برگردانیده شد بسوی ما و طعام می‌آوریم از برای کسان ما
و نگاه میداریم برادر ما را و زیاده می‌کنیم بار شتری آن زیاده پیمانه اندکی است پادشاه را قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ
مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ یعنی گفت یعقوب هرگز نفرستم او را با شما تا آنکه بدهید
بمن پیمانی از خدا که البته بیاورید او را مگر اینکه مغلوب شوید پس چون دادند او را عهد ایشان را گفت خدا
بر آنچه میگوییم کار گزار است وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا
لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ یعنی و گفت ای پسران من داخل نشوید از یک دروازه و داخل شوید
از دروازه‌های پراکنده و باز نمیدارم از شما هیچ چیز از قضای خدا را نیست حکم مگر خدا را بر او اعتماد کردم و بر او باید اعتماد کنند
اعتماد کنندگان وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو
عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یعنی و چون داخل شدند از آنجا که امر کرد ایشان را پدر ایشان نبود آن نصیحت یعقوب
که باز دارد از ایشان از قضای خدا هیچ چیز را پس نیست و بود مگر حاجتی در نفس یعقوب
که شفقت نسبت باولاد خود داشت که گذارد و توصیه کرد ایشان را و بدرستی که او هر آینه صاحب دانش بود بآنچه کرد او را تعلیم کرده بودیم ما او را
که گفت و باز نمیدارم از شما هیچ چیز از قضای خدا را و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند این قدر را و اینکه حذر باز نمیدارد از قدر
وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی پس چون در آمدند فرزندان
یعقوب بر یوسف جای داد بسوی خود برادر خود را گفت بدرستی که منم برادر تو پس اندوهگین مشو بآنچه بودند که میکردند
در حق تو و مرویست از حضرت صادق که مهیا کرد یوسف از برای ایشان طعامی پس چون در آمدند بر او گفت که هر دو
بنشینند هر دو فرزند یک مادر بر یک خوان طعام پس نشستند و باقی ماند بنیامین ایستاده پس گفت یوسف چیست ترا اگر
نمی‌نشینی گفت او که تو گفتی که باید بنشینند هر دو فرزند یکمادر بر یک خوان و نیست از برای من در ایشان فرزند مادری
گفت یوسف آیا نبود از برای تو فرزند مادری گفت بنیامین که بود گفت یوسف پس چه شد گفت بنیامین که گرگ او را
کرد اگر ابن حرم گفت یوسف پس چه قدر رسید اندوه تو بر او گفت بنیامین که حاصل شد از برای من یازده فرزند که
ایشان را نام نهادم بنامی از او گفت که ایا اندوه او گذاشت که تو بخوابی با زنان و بشام تو رسید بوی فرزندان بعد از او

بنیامین که با شما است از برای من بیاورید الحج یا گفت نزد هیچ کس نشاید که از تو دریغ بیرون آید که سکینه ساز و درین را تسبیح
خدا پس گفت یوسف با دیگر بنشین با من و پسر کنعان پس گفتند برادران یوسف چنین که خدا زیاده داد یوسف برادر را
تا اینکه پادشاه نشاندند او را با خود بر خوان نعمت و در روایتی است که چون نشاندند او را با خود بر خوان نعمت نزدیک کردند او را
یوسف طعام خوردن را گفتند که ما می‌خواهیم امروز با خدا باداد و دیگر اینکه بلند کرده آمد و بنیامین را [illegible] پس بیرون رفتند
و در روایتی که چون بیرون رفتند فرزندان بعضی با بعضی را و بیرون رفت با ایشان بنیامین و بود که طعام نخورد با ایشان
و نمی‌نشست با ایشان و سخن نمی‌گفت با ایشان پس چون رسیدند بمصر و درآمدند بر یوسف و سلام کردند پس نگاه کرد یوسف
بجانب برادر خود و او را شناخت پس نشست بنیامین دور از برادران پس گفت یوسف [illegible] گفت یوسف
پس چرا نمی‌نشینی با ایشان گفت بنیامین از جهت اینکه ایشان بیرون بردند برادر پدری و مادری مرا پس چون برگشتند
نکرده اند [illegible] و گمان کردند که او را [illegible] اگر او زنده است پس قسم یاد کردم که هرگز
که جمع نشوم با ایشان در وادی تا اینکه زنده باشم گفت یوسف آیا تزویج کرده گفت بنیامین بلی گفت یوسف که فرزند
آمد از برای تو گفت بلی گفت یوسف چند [illegible] سه پسر گفت یوسف که چه چیز نام نهادی ایشان را گفت
نام نهادم یکی از ایشان را گرگ و یکی از ایشان را پیراهن و یکی از ایشان را خون گفت یوسف چرا اختیار کردی این نامها را
گفت بنیامین از برای اینکه فراموش نکنم برادرم را و هر وقت بخوانم هر یکی از فرزندانم را یاد کنم برادرم را گفت
یوسف به برادران او که بیرون روید و نگاه داشت بنیامین را پس چون بیرون رفتند از پیش او گفت یوسف به برادرش
که منم برادر تو پس اندوه مکش بآنچه ایشان کردند پس گفت با او که من دوست میدارم که تو باشی در نزد من پس گفت
بنیامین که [illegible] از ایشان عهد و میثاق گرفته است اینکه برگردانند مرا بسوی او
گفت یوسف که من حیله میکنم پس انکار مکن اگر دیدی چیزی را و خبر مده بایشان پس گفت بنیامین هر چه خواهی بکن فلما جهزهم
بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون یعنی چون بار گیری کرد از برای ایشان
بارهای ایشان را نهادند جام پادشاه را که از طلا بود در بار [illegible] در میان بار برادر او پس ندا کرد منادی که ای قافله
بدرستی که شما هر آینه دزدانید و در روایتی از حضرت صادق است که دزدی نکرده بودند ایشان و دروغ نگفت یوسف پس قصد
نکرد یوسف [illegible] یوسف را از پدرش و بعضی روایت از آن حضرت که اراده کرد از آن دروغ اصلاح را
و بعضی روایت از آن حضرت که کلام بر سه وجه است راست است و دروغ است و اصلاح در میان مردمان نیز فرمود
آن حضرت که گفت رسول خدا که بخشیده دروغ بر وجه مصلحت پس [illegible] ایتها العیر انکم لسارقون گفت حضرت
که سوگند بخدا که دزدی نکرده بودند و دروغ نگفت و در روایتی از حضرت باقر است که سوگند بخدا که نبود نزد ایشان
و دروغ نگفت یوسف بایشان [illegible] که ایشان گفتند چه چیز گم کرده اید گفتند گم کرده ایم مشربه پادشاه را
که دزدیده شما مشربه پادشاه را و قصد کرد یوسف که اینکه دزدیدید یوسف را از پدرش قالوا و اقبلوا علیهم ماذا
تفقدون قالوا نفقد صواع الملک و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم یعنی گفتند و حال آنکه رو آورده بودند برایشان

که چیز

که چه چیز گم کنیم [illegible] مشربه پادشاه را [illegible] بود و از جهت اکرام بآن کیل میکردند و از برای اینکه
که پیمانه [illegible] بار بکشند طعام را [illegible] روایتی از حضرت باقر است که مشربه پادشاه طلایی بود [illegible]
ایشان و در روایتی از حضرت صادق که بود قدحی از طلا و بود پیمانه یوسف که چون پیمانه میکرد با آن [illegible]
که بود مشربه که با آن پیمانه میکردند از طلا پس گذاردند او را در میان بار او [illegible] واقف شدند برادران او
قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین یعنی گفتند سوگند بخدا که هر آینه دانستید شما که ما نیامدیم
که فساد کنیم در زمین و نبودیم ما دزدان قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه
کذلک نجزی الظالمین یعنی گفتند پس چیست پاداش دزدی اگر باشید شما دروغگویان گفتند پاداش او آنکس است که یافته
شود مشربه در بار او پس او پاداش دزدی او است که بنده باشد و همچنین جزا میدهیم ستمکاران دزدان را و در روایتی که بود
در شرع یعقوب جزای دزدی بنده شدن و در روایتی از حضرت صادق که قصد کرده بودند سنتی که بود جاری در میان
ایشان که حبس کنند دزد را فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه کذلک کدنا لیوسف ما کان لیاخذ
اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم یعنی پس آغاز کرد [illegible]
[illegible] برادران و دیگر بعضی از بارهای برادر یوسف بنیامین پس بیرون آورد آن مشربه را از بار برادر او همچنین
تدبیر کردیم ما از برای یوسف نبود که بگیرد برادر خود را در کیش پادشاه مصر مگر اینکه خواست خدای تعالی بلند میکنیم
ما مرتبه هر کس را که میخواهیم و بالای هر صاحب دانشی دانشمندی هست منقول است که در کیش پادشاه مصر بود اینکه دزد را
میزدند و غرامت از او میگرفتند نه اینکه بنده کرده اند او را قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه
و لم یبدها لهم قال انتم شر مکانا و الله اعلم بما تصفون یعنی و گفتند که اگر دزدی کرده پس بتحقیق که دزدی کرد برادری
که بود از برای او پیش از این پس پنهان داشت آن کلمه را یوسف در نفس خود و ظاهر نکرد آن را از برای ایشان و آن کلمه این
بود گفت یوسف در نفس خود که شما بدترید در منزلت [illegible] و خدا داناتر است
با آنچه شما وصف میکنید از دزد بودن او و برادرش و در روایتی از حضرت رضا که [illegible]
[illegible] روایت از آن حضرت [illegible]
عمه یوسف [illegible] دوست میداشت یوسف را پس فرستاد بسوی او پدر یوسف که بفرست یوسف را
بسوی من [illegible] پس فرستاد عمه بسوی پدر او که واگذار او را امشب در نزد من [illegible]
[illegible] پس چون صبح کرد عمه یوسف [illegible] در زیر جامه او و پوشانید او را و
پیراهن را و فرستاد او را بسوی پدرش و گفت که دزدیده شده [illegible] نزد یوسف بود که چون [illegible]
[illegible] پس گرفت عمه یوسف را و بود در نزد او و در دیگر روایتی است که
گفت یعقوب [illegible]
[illegible] قالوا یا ایها العزیز

إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ
إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ یعنی گفتند برادران یوسف که ای عزیز بدرستی که مر او را پدریست پیر بزرگ پس بردار یکی از
ما را بجای او بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران اگر قبول کنی گفت یوسف پناه میبرم بخدا از اینکه بگیریم مگر کسی
که یافته ایم کالای خود را در نزد او بدرستی که ما آنگاه باشیم از ستمکاران در کتب شما مرویست که جمع شدند بسوی یوسف
و بودند پنجاه ... با او در حبس یوسف و بودند که چون در خشم می شدند بیرون میآمد از جامهای ایشان یکتا
موی و میریخت از سر آن قطرها خون ... و ایشان میگفتند که بردار یکی از ما را بجای او بدرستی که ما می بینیم ترا
از نیکوکاران پس یوسف ... فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ
قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي
وَهُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ یعنی پس چون نومید شدند از او بخلوت رفتند در حالتی که راز میگفتند با یکدیگر گفت بزرگ ایشان
در سال و در عقل آیا نمیدانید که پدر شما بتحقیق گرفته بر شما عهدی از خدا و از این پیش تقصیر کردید در باره
یوسف پس البته جدا نشوم من از زمین مصر تا اینکه دستوری دهد مرا پدر من در رجوع بسوی او یا اینکه حکم کند خدا
از برای من بسببی از اسباب و اوست بهترین حکم کنندگان مرویست از حضرت صادق که پس برگردید برادران تو
بسوی پدر ایشان و تخلف کرد یهودا ابن یعقوب ... یوسف و سخن گفت با او در باره برادر خود تا اینکه بلند گردید
سخن در میان ایشان تا اینکه در خشم شد یهودا و بود در شانه او یکتا موی که چون در خشم می شد راست میشد
آن مو و پیوسته میریخت از آن خون تا اینکه ... و را ... از فرزندان یعقوب و بود در پیش روی یوسف
پسر کوچکی ... در دست آن طفل ... انار ... آن پسر چون ... یوسف یهودا را که در
خشم شد و برخاست مو از او ریخت خون ... انار ... آن کودک و غلطانید بجانب یهودا و یعقوب
آن دو شانه کودک تا اینکه بگیرد انار ... یهودا پس برطرف شد خشم و ... شد یهودا و برگشت کودک با دام
انار بسوی یوسف پس برگشت یهودا بسوی یوسف و سخن گفت با او در باره برادر خود تا اینکه بلند گردید سخن در میان
ایشان تا اینکه در خشم شد یهودا و برخاست از او موی ... پس چون دید او یوسف غلطانید انار را بسوی
او و در عقب آن رفت کودک تا اینکه بگیرد انار را پس رسید دستش به یهودا پس ساکن شد خشم او و پس گفت یهودا
که بدرستی که در اینجا هر آینه باشد با ما بعضی از فرزندان یعقوب تا اینکه کرد این کار را یوسف ... ارْجِعُوا إِلى أَبِيكُمْ
فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَما شَهِدْنا إِلَّا بِما عَلِمْنا وَما كُنَّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ وَسْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيها وَالْعِيرَ
الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها وَإِنَّا لَصادِقُونَ یعنی باز گردید بسوی پدر شما پس بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو دزدی کرد ...
و گواهی ندادیم ما مگر بآنچه دانستیم ما و نبودیم مر علم غیب را نگاه دارندگان و بپرس از اهل شهری که بودیم ما در آن و از کاروانی
که بودیم ما در آن و بدرستی که ما هر آینه راستگویانیم قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي
بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ یعنی گفت یعقوب که آراسته کرده است از برای شما نفسهای شما کاری پس کار من

کره ایند ...

که ایشان دزد باشند پس کار من صبر نیکو است شاید خدا بیاورد مرا همه ایشان یوسف و بنیامین و یهودا را بدرستی
که او دانا است و راست کردار است وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قالُوا
تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ یعنی و اعراض کرد یعقوب از ایشان و گفت ای دریغ بر
من بر یوسف و سفید شد هر دو چشم او از اندوه که سبب شد گریه او پس او فرو برنده خشم فرزندان است گفتند
سوگند بخدا اگر همیشه باشی که یاد کنی یوسف را تا اینکه بشوی بیمار مشرف بر هلاکت یا اینکه باشی از هلاک شدگان مرویست
از حضرت صادق که از او پرسیدند که بچه درجه رسید یعقوب از حزن و اندوه بر یوسف گفت حزن و اندوه هفتاد
زن فرزند مرده بر فرزندان خود و در روایت گفت کسی که حکمت الله میکند بود یعقوب بر یوسف و حال آنکه خبر داده
بود او را جبرئیل که او زنده است و نزد او است که بر میگردد بسوی او و گفت که فراموش کرده گفت جبرئیل او را و در حدیث است
که یعقوب ندانست که بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ و از این جهت بود که گفت یا اسفا علی یوسف و در حدیث نبوی است
که عطا نشد با متی از امتان اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ گفتن در نزد مصیبت مگر باین امت مرحومه آیا نمی بینی که یعقوب
در وقتی که رسید باو مصیبت نگفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ و گفت یا اسفا علی یوسف و مرویست که یعقوب گریه کرد
از گریه ... مرویست از حضرت صادق که گفت گریه کنندگان پنج اند تا اینکه گفت و اما یعقوب پس گریه کرد بر یوسف
تا اینکه رفت بینائی او و تا اینکه گفتند با وی تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرضا قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي
إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ یعنی گفت بدرستی که شکایت میکنم حدیث ... و اندوه مرا بسوی خدا ... بسوی
خدا ... ندانید ... از حضرت صادق که یعقوب چون گریه کرد
از زاری ... من ... ملک الموت آمد ... و در خشم و فرزندان ...
که ... آری ... ایشان را از برای تو تا اینکه جمع کنم میان تو و میان
فرزندان تو ... دیدار ... بیان کردی ... در ... کردی ... را ... را یکی تو بود
يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ
مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ یعنی ای پسران من بروید پس جستجو کنید از یوسف و از برادر او و نومید نشوید
از فرج و راحت فرستادن خدا بدرستی که نومید نشود از فرج و راحت خدا مگر گروه کافران ...
از حضرت ... که ... یعقوب ... بروید جستجو کنید از یوسف آیا
میدانستی که او زنده است و مفارقت از او کرده است در مدت بیست سال و رفت چشمهای او از اندوه با او
گفت آری میدانستم که او زنده است گفتند چگونه دانستی گفت که او دعا کرد در وقت سحر اینکه فرود آید
ملک الموت پس فرود آمد ... ملک الموت ... گفت حاجت تو ای یعقوب گفت خبر
ده مرا از ارواح که قبض کرده ای آیا ... گفت ... یکی ... گفت ... یوسف گفت پس در آن وقت دانست یعقوب که یوسف زنده است پس گفت بفرزندان خود که بروید و جستجو کنید

از یوسف و برادرش و بنیامین مرویست از حضرت صادق ع که شخصی اعرابی خرید از یوسف طعامی را پس گفت یوسف با وی که چون
گذشتی بفلان بیابان پس ندا کن که ای یعقوب تا بیرون آید بسوی تو مردی پیر پس بگو با او که من دیدم در مصر مردی را
که میرساند بتو سلام و میگفت که امانت تو در نزد خدا محفوظ است هرگز ضایع نشود پس چون رسید اعرابی بیعقوب
و پیغام را رسانید بیرون و افتاد یعقوب و بیهوش شد پس چون بهوش آمد گفت آیا ترا از من حاجتی هست گفت
دختر عم من زن منست و بفرزند بهم نرسیده دعا بکن که از برای او تا فرزندی بیاورد پس دعا کرد یعقوب پس روزی شد
بآن زن ده دختر پسر که در هر شکمی دو فرزند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ یعنی پس چون در آمدند بر عزیز بعد از رجعت بسوی
مصر گفتند ای عزیز مصر رسید بما و بخانواده ما شدت قحط و آورده ایم ما سرمایه اندک ناصرف ناچیز تمام گردان از برای ما
کیل را و تفضل و کرم کن برما بدرستی که خدا پاداش جزا میدهد صدقه دهندگان را مرویست از حضرت رضا ع که بوده در بلاد
ایشان مقل و بوده سرمایه ایشان مقل که بار کرده بودند از برای بارگیری طعام از یوسف مرویست که نوشت عزیز
مصر بیعقوب اما بعد این است پسر تو که خریدیم او را بقیمت اندک دو دهی چند شماره و او اوست یوسف و گرفتم او را بنده
خود و این است پسر تو بنیامین که دزدی کرده و یافتم کالای خود را در نزد او و بگرفتم او را بنده خود پس وارد شد
بر یعقوب چیزی که سخت تر باشد بر او از این نوشته پس گفت آورنده نوشته که باش تا رد این جواب نامه بنویسم جواب آنرا
پس نوشت یعقوب بسم الله الرحمن الرحیم از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق پسر ابرهیم خلیل الله اما بعد بتحقیق
که فهمیدم نوشته ترا که ذکر کرده بودی در آن که تو خریدی دو پسر مرا و برده قرار دادی ایشان را بدرستی که بوده بدرستی که
بلیه موکلست بر بنی آدم بدرستی که جد من ابرهیم را انداختند در آتش نمرود پادشاه این جهان در آتش پس نسوخت او را و گردانید
خدا آتش را برای او سرد و سلامت و بدرستی که پدر من اسحق را امر کرد خدا پدر من را که او را ذبح کند بدست خود پس چون
خواست که ذبح کند او را فدا فرستاد خدا از برای او بقوچ بزرگی و بدرستی که بود مرا فرزندی که بود در دنیا احدی دوست
تر بسوی من از او و بود روشنائی چشم من و میوه دل من پس بیرون بردند او را برادران او پس برگشتند بسوی من
و گمان بردند که گرگ او را خورده پس گردانید این سبب پشت من و برطرف شد از بسیاری گریه بر او بینائی من و بود
از برای او برادری از مادر او که بود انیس من پس بیرون بردند او را برادران او تا بیاید بتو تا اینکه بارگیری کنند
از ما طعام را پس برگشتند بسوی من و گفتند که او دزدی کرده پیمانه پادشاه را و پادشاه او را حبس کرده و ما
خانواده ئی که سزاوار نیست ما را دزدی و زنا و درخواست میکنم از تو بخدای ابرهیم و اسحق و یعقوب اینکه منت گذاری
بر من باو و تقرب جوئی بخدا و برگردانی او را بسوی من پس چون وارد شد این نوشته بسوی یوسف گرفت آنرا و گذاشت
بصورت خود و بوسید آنرا و گریست گریه بسیار سخت پس نگاه کرد بسوی برادران خود و گفت بایشان قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ
بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ
مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ یعنی گفت یوسف که هیچ دانستید چه کردید با یوسف و برادر

او

او چون بودید از جوانان جاهل گفتند آیا بدرستی که هر اینه تو یوسفی گفت من یوسفم و این برادر من است بتحقیق منت گذاشت
خدا بر ما باجتماع ما بدرستی که هر که بپرهیزد کارها و صبر کند شکیبائی نماید پس بدرستی که خدا ضایع و ناچیز نگرداند مزد نیکو
کاران را از حضرت صادق ع مرویست که هر گناهی که بنده بکند هر چند عالم بآن باشد حکم جاهل دارد زیرا که او نفس خود را
بارتکاب گناه در خطر انداخت و هر که نفس خود را در خطر بیندازد و باین سبب گفت یوسف اذ انتم جاهلون
قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ یعنی گفتند سوگند بخدا که بتحقیق برگزید ترا خدا بر ما و بدرستی که ما
هستیم از خطاکاران و شأن ما گناه است مرویست از حضرت باقر ع که گفتند پس چه بسا مکر دان ما را و در معرض عقوبت
در جبار ما امروز دو رکن آن از ما قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ یعنی گفت یوسف هیچ سرزنشی
و عتابی نیست بر شما امروز میامرزد خدا شما را و او است مهربانترین مهربانان مرویست از حضرت صادق ع که یعقوب
نوشت بیوسف بسم الله الرحمن الرحیم بسوی عزیز مصر و مظهر عدل و تمام دهنده کیل است از جانب یعقوب پسر اسحق پسر
ابرهیم خلیل رحمن صاحب نمرود که جمع کرد آتش را از برای او که بسوزاند او را پس گردانید خدا آتش را برای او سرد و سلامتی
و نجات داد او را از آن خبر میدهم ترا ای عزیز که ما خاندانی که همیشه باشد بلا بسوی ما شتابان از جانب خدا تا اینکه مبتلا سازد
ما را در نزد شدت و رخا و بدرستی که مصیبتها پیاپی وارد شده بر من از بیست سال تا حال اول آنکه بود مرا پسری که نام نهاده
او را یوسف و بود سرور من در میان فرزندان من و روشنائی چشم من و میوه دل من و بدرستی که برادران او از غیر
مادر او خواستند از من که فرستم او را با ایشان که بازی کند و گوسفند بچراند در صحرا پس فرستادم او را با ایشان در صباح
پس آمدند ایشان در شام که گریه کنان و آوردند پیراهن خونین دروغ او را و گمان کردند که گرگ او را خورده پس شد گریه
از نبودن او اندوه من بسیار که دیده بجای آن گریه من تا اینکه سفید گشت هر دو دیده من از اندوه و بود او را برادری و بودم
با آن خرسند و بود انیس من و بودم هر گاه که یاد میآوردم یوسف را میچسبانیدم او را بسینه ام پس ساکن میشد سوزش سینه ام
برادران او گمان کردند که تو او را خواسته و امر کردی ایشان را که بیاورند او را بنزد تو پس اگر نیاورند او را بنزد تو منع کنی
تو ایشان را از بارگیری طعام پس فرستادم او را با ایشان تا اینکه بیاورند از برای ما گندم پس برگشتند و نبود با ایشان و گفتند که
او دزدیده پیمانه پادشاه را و ما اهل خانه نیستیم که دزدی بکنیم بتحقیق تو او را حبس کردی و منع کردی از من
و بدرد آوردی تو مرا باین و شکایت کرد [illegible] تا اینکه دو تا گشت از جهت پشت من و بزرگ شد مصیبت
من با مصیبتها پیاپی [illegible] پس منت گذار بر من برها کردن او و رها کن او را [illegible] و گردان
از برای ما گندم را و سماحت کن با ما در قیمت آن و تمام گردان از برای ما پیمانه را و تعجیل کن در رها کردن اولاد ابرهیم پس آوردند
نوشته او را تا دادند بیوسف [illegible] و گفتند ای عزیز رسید بما و بخانواده ما مسکنت و احتیاج فضل کن بر ما
برادر ما بنیامین را و این مکتوب پدر ما یعقوب است که فرستاده است بسوی تو در باب او و درخواست کرده است از تو رها
کردن او را پس منت گذار بر ما بسبب او پس گرفت یوسف مکتوب یعقوب را و بوسید آنرا و گذاشت آنرا بر هر دو دیده خود و گریست
و زاری کرد تا اینکه [illegible] پس رو کرد بایشان و گفت آیا دانستید که چه کردید با یوسف

خاندانیکه بود

برادران خود پیش از این مرویست که چون کذشت در زندان یعقوب از پیش او بجانب مصر با مکتوب نازل شد جبرئیل بر یعقوب
کفت یاد کن ای یعقوب بدرستیکه پروردکار تو میکوید بتو که کی مبتلا کرد ترا بمصیبتهای که نوشتی بعزیز مصر کفت یعقوب
تو مبتلا ساختی مرا بآنها از جهت معصیتی که از من واقع شد از من کفت خدا پس آیا هست کسی که بر کرداند آنها را از تو احدی بجز
از من کفت یعقوب بار خدایا نه کفت خدا پس آیا شرم نکردی از من چون شکایت کردی مصیبتهای خود را بسوی غیر من و چرا استغاثه
نکردی بمن و شکایت نکردی از مصیبت خود بمن پس کفت یعقوب طلب آمرزش میکنم ای خداوند من و توبه میکنم بسوی تو و شکایت میکنم
درد دل خود را و اندوه خود را بسوی تو پس کفت خدا بتحقیق که رسانیدم ترا ای یعقوب و عزیز با خطاکاران تو را
بنهایت ادب من و اکر بودی تو ای یعقوب که شکایت میکردی مصیبتهای خود را بسوی من در وقت نزول آنها بتو و استغفار میکردی
و توبه میکردی بسوی من از کناهان تو هر اینه بر میکردانیدم آنها را از تو بعد از تقدیر کردن آنها بر تو ولیکن شیطان
بفراموشی انداخت ترا از یاد من پس مأیوس شدی از رحمت من و حال آنکه منم صاحب جود و کرم دوست میدارم بندکان استغفار
کننده و توبه کننده را که رو آورده باشند بسوی من در آنچه در نزد من است از جزای یعقوب من بر کرداننده ام بسوی تو
یوسف و برادرش را و بر کرداننده ام بتو آنچه که رفته از مال تو و کوشت تو و خون تو و بر کرداننده ام بسوی تو چشم ترا و راست
کرداننده ام از برای تو پشت ترا و پاکیزه دار نفس خود را و خوش نما از چشم تو را و آنچه کردم با تو بود از جهة ادب دادن
من ترا پس بپذیر ادب مرا و در روایتست که چون رسید مکتوب یعقوب بیوسف کشود آن را پس خواند و بخرید پس بر خواست و داخل منزل
خود شد پس خواند آن را و کریست پس نشست روی خود را [illegible] و بیرون آمد بسوی برادران خود و باز عود کرد بخانه
مکتوب را ببوسید و بکریست و داخل منزل خود شد و خواند آن را و کریست پس نشست روی خود را و بیرون آمد بسوی برادران
خود پس کفت آیا دانستید که چه کردید با یوسف و برادرش چونکه جاهل بودید پس داد بایشان پیراهن خود را که از آن
پیراهن ابرهیم بود و یعقوب در آن وقت در رمله بود اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا وأتونی
باهلکم اجمعین یعنی ببرید با خود پیراهن مرا این پیراهن را پس بیندازید آن را بر روی پدرم تا کردد بینا و بیارید بمن همه کسان خود را
ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون یعنی و چون جدا شدند از مصر کاروان کفت پدر ایشان آنکه
بدرستیکه هر اینه مییابم بوی یوسف را اکر نسبت نکنید مرا بنقصان عقل از پیری قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم یعنی کفتند
سوکند بخدا که بدرستیکه تو هر اینه در خطای دیرینه تویی از امید بدیدار یوسف فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد
بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون یعنی پس چون آمد مژده دهنده انداخت پیراهن را بر روی او پس
بر کشت بینا او کفت آیا نکفتم مر شما را که بدرستیکه من میدانم از جانب خدا چیزی را که شما نمیدانید از حیوة یوسف و نزد او فرج
مرویست از حضرت باقر که کفت یوسف ببرید پیراهن مرا این پیراهن که فرو کرده است از آسمان که بر چشم من چیزی ببینید و بدارد
بر روی پدرم تا بر کردد بینا اکر ببوید بوی مرا و بیارید همه خاندان شما را و بر کردانید برادران خود را بسوی یعقوب در ماه
بار کریه کرد از برای ایشان جمیع ما یحتاج ایشان را پس چون جدا شد کاروان ایشان از مصر یافت یعقوب بوی یوسف را پس کفت
بیکی که حاضر بودند در نزد او از فرزندان او بدرستیکه من می یابم بوی یوسف را اکر نسبت ندهید مرا بکمی عقل از جهت پیری

دو بند در زندان او بسوی او و در مراجعت فرستاد نسیم پیراهن را با فرح و سرور و سبب آنچه دیده بودند از حال یوسف و آن
پادشاهی که خدا باو داده و عزتی که دیدند و رسانیدند در سلطنت یوسف و بعد از حرکت ایشان از مصر تا نزد یعقوب در ده روز راه
پس چون آمد مژده دهنده انداخت پیراهن را بر روی یعقوب بر کشت باو بینائی و کفت یعقوب بایشان که چه شد بنیامین
کفتند کذاشتیم در نزد برادرش با صحت و سلامت پس حمد کرد خدا را یعقوب در آن وقت و سجده شکر کرد از برای پروردکار
خود و بر کشت باو بینائی او و راست شد پشت او و کفت بفرزندانش که روانه شوید بسوی یوسف در این روز همکی پس حرکت
کردند بسوی یوسف و بود یعقوب و خاله یوسف یامیل با ایشان پس راه سیر شدند به نهایت از روی فرح و سرور و طی راه
کردند در نه روز تا بمصر رسیدند و مرویست از حضرت صادق که کفت یافت یعقوب بوی پیراهن ابرهیم را چون جدا شد کاروان
از مصر و یعقوب بود در فلسطین و بنا بر روایت از آنحضرت که کفت آیا میدانید که چه بود پیراهن یوسف کفتند که بهشت
چون آتش روشن شد از برای ابرهیم آتش نمرود نازل شد با وی جبرئیل با آن و در انبیای اولوالعزم پیراهن را و در روایتی که پیراهن بود
از جامه های بهشت و پوشانید باو تا اینکه ضرری نرسانید باو کرما و نه سرما پس چون وفات او در رسید کذاشت آن را در میان
حرزی و آویخت بکردن اسحق و اسحق آویخت بکردن یعقوب پس متولد شد یوسف و آویخت آن را بکردن او و بود بر بازوی او
تا اینکه شد از امر او آنچه شد پس چون بیرون آورد آن را یوسف در مصر از میان حرز یافت یعقوب بوی آن را و اوست که کفت
من می یابم بوی یوسف را اکر نسبت ندهید مرا بنقصان عقل پس کفت آن پیراهن کفتند بتحقیق که اهلش پیدا شد تا قیام قائم ما چونکه بیرون آید و هر چیزی که بار نکذاشت
علی بن ابیطالب پس به تحقیق که منتقل شد بسوی محمد و آل او و مرویست از حضرت صادق که پیراهنی که آورده بود از برای ابرهیم
از بهشت بود و در میان لوله از نقره بود و چون می پوشید آن را فراخ و بزرک میشد قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا
انا کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم یعنی کفتند ای پدر ما طلب آمرزش کن از برای ما کناهان
ما را بدرستیکه ما هستیم از کناهکاران کفت یعقوب که زود باشد که طلب آمرزش کنم از برای شما از پروردکارم بدرستیکه
کرد استغفار مرکای را بسحر مرویست از حضرت صادق که کفت رسول خدا که بهترین وقتی از برای دعا کردن شما بخدا در
آن وقت سحرها است و خواند طلبی از برای قول یعقوب سوف استغفر لکم ربی و کفت تا سحر انداخت یعقوب استغفار
ایشان را تا سحر و مرویست از حضرت صادق که تا سحر انداخت استغفار ایشان را تا سحر شب جمعه و در روایتی دیکر است که
تاخیر کرد تا سحر و کفت ای پروردکار من نیست کناه ایشان نکرد در میان من و ایشان پس وحی فرستاد خدا باو که بحقیقت امر
مرا ایشان را و مرویست که پرسیدند از حضرت صادق که چرا تاخیر انداخت طلب آمرزش از برای فرزندانش لیکن از او طلب
آمرزش کردند و یوسف کفت بایشان که سرزنشی نیست بر شما امروز و میآمرزد خدا مر شما را و او ارحم الراحمین است
چون کفتند برادران او باو که خدا ترا برما بر کزید و ما هر آینه کناهکار بودیم کفت از جهة اینکه دل جوانان نرمتر است
از دل پیران و بود جنایت فرزندان یعقوب بر یوسف و جنایت ایشان باو نبود مکر بسبب جنایت بر یوسف پس بادرت
کرد یوسف بسوی عفو از حق خود و تاخیر کرد یعقوب بعفو از آنجهت که بود عفو از حق غیر پس تاخیر کرد تا سحر جمعه
از حضرت باقر که آیا بودند فرزندان یعقوب پیغمبران کفت نه ولیکن بودند نبیره پیغمبران و نبودند که از دنیا رفتند

کنند از دنیا مگر اینکه بودند از یکجهان توبه کردند و تدارک کردند آنچه را که کرده بودند و بعد منحی که شیخان ابابکر و عمر
مفارقت کردند از دنیا و نبودند که توبه کنند و تدارک نکردند آنچه را که کردند با امیرالمؤمنین ع پس بر ایشان باد لعنت خدا
و ملائکه و جمیع مردم فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ یعنی پس چون در آمدند
بر یوسف جای داد بنزد خود پدر و مادر خود را و حیله را نا خاله خود را میل داد و گفت در آیید در شهر مصر اگر خواهد
خدا ایمن باشید از آفات مرویست که یوسف استقبال کرد ایشان را و وارد شدند در منزل او در بیرون شهر مصر پس چون
در آمدند بر او منضم ساخت بنزد خود پدر و مادر خود را و مرویست از حضرت صادق ع که چون وارد شد بر او مرد پیر
یعقوب بر او یافت بر یوسف عزت سلطنت و شوکت پادشاهی پس فرود نیامد از مرکب از برای او پس فرود آمد با و جبرئیل
و گفت ای یوسف پهن کن کف دست خود را پس پهن کرد پس بیرون رفت از آن نوری درخشنده پس رفت تا باسمان پس گفت یوسف
ای جبرئیل چه بود این نوری که بیرون رفت از کف دست من پس گفت جبرئیل که واکشیده شد پیغمبری از عقب تو و فرزندان تو
از جهت عقوبت فرود نیامدن تو از برای مرد پیر یعقوب پس نخواهد بود از نسل تو پیغمبری و بعد مرویست از آنحضرت که چون
استقبال کرد یوسف یعقوب را پیاده شد از برای او یعقوب پیاده شد از برای او یوسف پس جدا نشدند از هم
تا اینکه آمد با و جبرئیل و گفت یا ای یوسف پیاده شد از برای تو صدیق و پیاده نشدی تو از برای او بگشا دست خود را
پس چون پهن کرد دست را بیرون رفت از آن نوری درخشنده پس پرسید از جبرئیل که چه بود این نور که رفت از دست من
گفت که نور پیغمبری بود که بیرون رفت از نسل تو بسبب عقوبت پیاده نشدن تو از برای مرد پیر یعقوب و مرویست که
چون پیاده شد یعقوب و اهلش و فرزندانش در شهر مصر نشست یوسف بر تخت خود و گذاشت تاج پادشاهی را بر سر خود
پس خواست که ببیند او را پدر او بر آن حالت پس چون در آمد پدرش بر پا نایستاد از برای او پس همه بسجده افتادند تمام ایشان
از برای سجده پس آمد بر او جبرئیل و گفت با و که پهن کن دست خود را پس چون پهن کرد بیرون رفت نوری از میان
انگشتان او و سبب اینکه برنخواست از برای تعظیم پدر خود و موشنا از صلب او و کرد اینکه شد در فرزندان لاوی برادر او
چونکه باز داشته بود برادران را از کشتن یوسف و چونکه گفته بود که من جدا نمیشوم از زمین مصر تا اینکه اذن دهد
مرا پدر من پس جزای شکر داد خدا با و او را و بودند پیغمبران بنی اسرائیل از فرزندان او و بود موسی از فرزندان او و او بود
بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ
مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا یعنی و نشاند پدر و مادر خود را بر تخت بلند پادشاهی و بر او در افتادند از برای او سجده
کنان از روی تعظیم و گفت ای پدر من اینست تعبیر خواب من از این پیش بتحقیق گردانید آنرا پروردگار من راست و در
[illegible] از حضرت کاظم ع که یعقوب با جمیع فرزندان خود وارد شد بر یوسف گفت یا [illegible] پس چون رسیدند
که فرزند [illegible] داشت گفت بلی و مرویست از حضرت باقر ع که چون وارد شد یعقوب بر یوسف در سرای پادشاهی
در بر گرفت پدر خود را و گریست و نشاند او را و خاله خود را بر تخت بلند پادشاهی پس داخل منزل خود شد و [illegible]
کشید و پوشید جامه عزت و پادشاهی را پس بیرون آمد بسوی ایشان پس چون دیدند او را سجده کردند از برای او از

روی تعظیم او و از جهت شکر خدا پس گفت ای پدر من اینست تعبیر خواب من از این پیش و بود یوسف در آن وقت
بیست سال که در روز بالا و پیش سر [illegible] و بروی خوش استعمال کند و [illegible] کند و نزد یکی کند باز زنان تا اینکه جمع
کرد ایشان را خدا با یعقوب [illegible] پس رجوع کرد اینجا باز او و بیان یعقوب و فرزندانش و گویا مراد از نزدیکی نکردن با زنان
نزدیکی از روی شهوت و التذاذ باشد تا منافی نباشد با حدیث سابق که از برای او پسر چهارده بود که بازی میکرد با و اما
اما طلاق و نکاح و غیره روشن که گفته پیکره با برادرش و بیان برادرش و مرویست از حضرت باقر ع که چون وارد
شدند بر یوسف سجده کردند از برای شکر خدا و یکی از چون نگاه کردند بسوی یوسف و بود آن سجود از برای خدا و
پرسیدند از حضرت هادی ع از سجود یعقوب و فرزندان او از برای یوسف و حال آنکه پیغمبران بودند گفته واما
سجود یعقوب و فرزندان او نبود از برای یوسف و نبود مگر از برای طاعت خدا تعالی و تحیت و تعظیم از برای یوسف
چنانچه بود سجده ملائکه از برای آدم ع که نبود سجده ایشان طاعت از برای خدا تعالی و تحیت و تکریم از برای آدم ع پس
سجده کردند یعقوب و فرزندانش از برای شکر خدا از برای اجتماع نعمت ایشان الا یحیی بیعت که گفت و شکر و را نوبت
قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم یعنی ای پدر که از من بتحقیق که خود داد و بمن پادشاهی را و
مِنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ یعنی بتحقیق که
کرد خدا با من چون بیرون آورد مرا از زندان و آورد شما را از بیابان بعد از آنکه وحشت و فساد انداخت شیطان
در میان من و برادران من بدرستیکه پروردگار من صاحب تدبیر نیکوست مر چیزی را که میخواهد بدرستیکه اوست دانا
راستکار در ستکردار و مرویست از حضرت هادی ع که گفت یعقوب خبر ده یوسف که خبر ده مرا که چه کردند با تو برادران تو
تو چون که بیرون بردند ترا از پیش من گفت ای پدر من معذور بدار مرا از آن گفت یعقوب خبر ده مرا ببعضی از آن گفت چون
بردند مرا نزدیک چاه گفتند بکن پیراهن خود را پس گفتم ای برادران من بترسید از خدا و برهنه نکنید مرا پس کشیدند کارد بر
من و گفتند اگر نکنی پیراهن خود را البته ذبح کنیم ترا پس کندم پیراهن را و انداختند مرا در چاه برهنه پس فریاد ...
یعقوب فریاد در گرفت و بیهوش گشت پس چون بهوش آمد گفت ای پسر ایمن خبر ده مرا گفت ای پدر من درخواست میکنم ترا
بال ابرهیم و اسحق و یعقوب اینکه در گذری از آن پس بیرون آمد از این ماجرا پس یعقوب در گذشت و مرویست که گفت یوسف
به یعقوب که بیرون آوردم از گریه بر پدر از زمین بی‌حالانه از گریه از خدا تعالی با من رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ یعنی ای پروردگار
من بتحقیق دادی مرا بعضی از پادشاهی که پادشاهی مصر باشد و آموختی مرا تعبیر خوابها را ای آفریننده آسمانها
و زمینها توئی تو ناصر و متولی امور من در این جهان و در آن جهان بمیران مرا در حالتی که مسلمان باشم و ملحق
ساز مرا به نیکان در کرامت و مرویست از حضرت صادق ع که بود از کار یوسف اینکه اختیار کرد پادشاهی ملک مصر و
از آنچه بود مرویست از آنحضرت که مبعوث ساخت خدا چهار پادشاهی در زمین که چهار کس اند از سوح و آن
ذوالقرنین و داود و سلیمان و یوسف است اما یوسف پس پادشاهی داد در مصر و صحراهای آن و تجاوز نکرد

انان بسوی ایشان در روایت از حضرت صادق ع منقولست که چون وفات کرد یعقوب پدرش اسحق یکصد و چهل سال زندگانی
کرد و یوسف پسر یعقوب یکصد و بیست سال و در روایت از حضرت صادق ع که داخل شد یوسف در زندان دوازده ساله بود و ماند
در زندان هیجده سال و بعد از بیرون آمدن از آن هشتاد سال زیست پس [illegible] یکصد و بیست سالست پرسیدند از حضرت باقر ع
که چند سال زندگانی کرد یعقوب با یوسف در مصر گفت دو سال زندگانی کرد و پرسیدند که کی بود حجت خدا در زمین یعقوب
یا یوسف گفت یعقوب بود و پادشاهی با یوسف بود پس چون مرد یعقوب بار کرد او را یوسف در تابوتی و برد بسوی زمین شام
پس دفن شد در بیت المقدس پس بود یوسف بعد از یعقوب حجت خدا پرسیدند از او که بود یوسف رسول و پیغمبر گفت آری اما نشنیده
قول خدا تعالی را ولقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات یعنی بدرستی که آمد شما را یوسف پیش از این با آیات و معجزه و در روایت
از حضرت صادق ع که بدرستی که خدا وحی کرد بموسی که بیرون برد استخوانهای یوسف را از مصر پس [illegible] او را
از کنار رود نیل در صندوقی [illegible] پس بار کرد از آنجا بسوی شام و از اینجهت است که بنی اسرائیل مرده‌های خود را بسوی شام
و از یوسف بر یعقوب و در روایت از حضرت صادق ع که زلیخا رخصت خواست که برود نزد یوسف گفتند ما نمیخواهیم که ببریم
ترا نزد او از جهت آنچه کرده بودی با او گفت زلیخا بدرستی که من نمی ترسم از کسی که میترسد از خدا پس داخل کردند او را نزد یوسف
گفت یوسف ای زلیخا چیست که میبینم رنگ تو متغیر شده است گفت الحمد لله خدائی را که گردانید پادشاهان را بسبب گناهان ایشان
بندگان و گردانید بندگان را بسبب طاعت ایشان پادشاهان پس گفت یوسف با او چه چیز خواند ترا بسوی آنچه که واقع شد از تو
گفت زلیخا حسن روی تو ای یوسف پس گفت یوسف که چگونه بود اگر میدیدی پیغمبری را که نام او محمد است و موجود میشود در آخر
زمان که نیکوتر است روی او از روی من و نیکوتر است خلق او از خلق من و جوانمردتر است از من گفت زلیخا راست گفتی گفت یوسف
چگونه دانستی که من راست گفتم گفت از جهت اینکه چون ذکر کردی او را افتاد دوستی او در دل من پس وحی کرد خدا بیوسف که او
گفت بحقیقت دوست داشتم او را از جهت دوستی محمد پس امر کرد خدا اینکه تزویج کند یوسف او را و در روایت از حضرت
هادی ع که چون زن عزیز در سال قحط فقیر گردید و بسیار محتاج شد تا آنکه سؤال میکرد پس گفتند با او کاش می‌نشستی
بر سر راه یوسف [illegible] که باشد از برای اهل مصر [illegible] پس گفت زلیخا شرم میکنم
از او [illegible] پس نشست بر سر راه او پس آمد یوسف با موکب پادشاهی پس برخاست زلیخا بسوی او گفت
تسبیح میکنم آنکسی را که گردانید پادشاهان را بسبب گناهان ایشان بندگان و گردانید بندگان را بسبب طاعت ایشان پادشاهان
پس گفت یوسف زلیخا که تو آن زنی گفت زلیخا آری پس گفت یوسف [illegible] گفت زلیخا [illegible]
بعد از آنکه پیر شدم آیا استهزا میکنی گفت یوسف استهزا نمیکنم گفت زلیخا [illegible]
و بود دنیا [illegible] پس گفت یوسف [illegible] پس گفت زلیخا ای پیغمبر خدا ملامت مکن مرا
که من مبتلا شدم [illegible] که احدی بآن مبتلا نشد گفت یوسف چیست آن گفت زلیخا مبتلا شدم بدوستی تو و خدا
در دنیا [illegible] و مبتلا شدم باینکه [illegible] در مصر [illegible]
شدم شوهر [illegible] پس گفت یوسف [illegible] گفت زلیخا میخواهم که سؤال کنی که برگرداند خدا بر من جوانی را پس

سؤال کرد یوسف از خدا پس رد کرد خدا بر او جوانی او را پس تزویج کرد یوسف او را و حال آنکه باکره بود ذلک من أنباء الغیب نوحیه
إلیک وما کنت لدیهم إذ أجمعوا أمرهم وهم یمکرون یعنی آنچه مختصر کردیم از خبرهای غیب است که وحی فرستادیم بسوی تو
و نبودی تو نزد ایشان که برادران یوسف اتفاق کردند بر کار ایشان و حال آنکه ایشان حیله و مکر میکردند کتاب

قصه ایوب ع مشتمل بر سه حدیث

وأیوب إذ نادی ربه أنی مسنی الضر وأنت أرحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا
ما به من ضر وآتیناه أهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین یعنی و یاد کن ایوب را چون ندا کرد پروردگار
خود را که رسیده است بمن مرض و تو بخشاینده‌ترین بخشایندگانی پس مستجاب کردیم دعای او را پس زایل کردانیدیم آنچه با او بود
از ضرر و دادیم باو فرزندان او را و مثل ایشان را با ایشان از جهت بخشایش از نزد خود و از جهت پند گرفتن عبادت
کنندگان منقولست که ایوب از اهل روم بود از اولاد عیص بن اسحق کردانید خدا او را پیغمبر و بسیار کرد اهل و مال او
پس مبتلا کردانید خدا او را بهلاک شدن اولاد او و بتلف شدن اموال او و حدوث مرض در بدن او و پرسیدند
از حضرت صادق ع که چگونه داده شد باو مثل اولاد او با اولاد او گفت که زنده کردانید خدا از فرزندان او
آنانکه مرده بودند پیش از آن با عمرهای ایشان و مثل آنانکه هلاک شدند در آن روز و در روایت از آن حضرت که مبتلا شد ایوب
هفت سال بدون گناه [illegible] ابتلاء ایوب ببلاها که مبتلا شد بآنها نه از جهت نعمتی که داده بود
خدا باو پس ادا کرد شکر آن نعمت را و نبود شیطان در آن زمان ممنوع از نزدیک شدن بعرش پس چون بالا برد
عمل ایوب را با ادای شکر نعمت شیطان مطلع شد حسد برد از او شیطان پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه ایوب
ادا نکرده شکر این نعمت را مگر بسبب عطا کردن تو باو دنیا را اگر تو حایل گردانی میان او و دنیای او ادا نکند
شکر نعمت ترا پس مسلط کردان مرا بر دنیای او تا بدانی که ادا نمیکند او شکر نعمت را پس گفت خدا تعالی که مسلط
کردانیدم ترا بر دنیای او پس وانگذاشت شیطان از برای او دنیائی را و نه فرزندی را مگر آنکه هلاک کرد [illegible]
[illegible] ایوب حمد میکرد خدا را پس برگشت شیطان بسوی پروردگار و گفت ای پروردگار من بدرستیکه ایوب
[illegible] دنیای او را اگر مسلط کنی مرا بر بدن او [illegible] شکر نعمت
گفت خدا تعالی که مسلط کردانیدم ترا بر بدن او بغیر از دو چشم او و دل او و زبان او و گوش او پس [illegible]
سرعت تمام از ترس اینکه مبادا دریابد ایوب را رحمت خدا عز و جل پس مانع شود میان شیطان و میان او
پس دمید شیطان در هر دو سوراخ بینی او [illegible] جمیع بدن او [illegible] و در روایت
از آن حضرت منقولست که چون [illegible] ایوب [illegible] اصحاب او [illegible] گفتند ای ایوب ما نمیدانیم
احدی را که مبتلا شده باشد بمثل این بلیه مگر از پنهان شدن شری پس شاید تو پنهان کرده امری بد را [illegible]
ساختی از برای ما پس در اینوقت مناجات کرد ایوب با پروردگار خود و گفت ای پروردگار من مبتلا کردی
مرا باین بلیه و تو میدانی که عارض نشد از برای من دو امر هرگز مگر آنکه التزام کردم دشوارترین آن دو را و از
برای [illegible] نخوردم [illegible] مگر اینکه بود بر خوان من یتیمی [illegible]

بتو محتجم را پس خدا تعالی ظاهر کرده اینها از برای او باران ابر پس یکباره و زاید و زان ابر گوینده و گفت ای ایوب یاد
محبت تو را او بسته بود ایوب بر خود لکن پس بخشید و زاری خود و گفت مبتلا کرده اید مرا باین بلیه و تو میدانی
که ظاهر نشد از برای من دو چیز هرگز مگر اینکه من التزام کردم به ادنی دشوار آنها و نخوردم چیزی از طعام مگر اینکه
بود بر خوان من یتیمی پس گفته شد باو که ای ایوب چه کس وسعت کرده اید بتو طاعت را پس برداشت ایوب کفی از خاک را و گفت
در دهن خود پس گفت تو ای پروردگار من و در روایتی از حضرت صادق ع که خدا تعالی مبتلا کرده اند مومن را بهر بلیه
و مبتلا کرده بلا و بهره نبی و مبتلا نکرده اند او را بذهاب عقل او و اما نمی بینی ایوب را که چگونه مسلط شد شیطان بر ایوب
پس زشت نکرده اند خلقت او را و مسلط شد بر دین او و در روایتی از حضرت باقر ع که ایوب مبتلا شد هفت سال بدون
گناهی و به درستی که پیغمبران معصومند و گناه نمیکنند و میل نمیکنند و مرتکب نمیشوند گناه صغیره را و نه کبیره را و گفت ع
که ایوب با جمیع آنچه که مبتلا شد با نبوی گندیده از برای او هم نرسید و زشت نشد صورت او و بیرون نیامد از او
از چرک و چرکی به بدنه از او هرکه دید او را و وحشت نکرد از او هرکه مشاهده کرد او را و متکون نشد کرمی در بدن او
و هم چنین میکند خدا تعالی با جمیع کسانیکه مبتلا میکرد از ایشان از پیغمبران خود و اولیای خود که گرامی اند بر خدا و
دوری کردند از ایوب مردمان مگر از جهت فقر او و ضعف او و در ظاهر امر او از جهت جهل ایشان با نچه از برای او
در نزد خدا تعالی از تایید و فرج و تحقیق گفته رسول خدا ص که بزرگترین مردمان در بلا پیغمبرانند پس اولیا پس
شبیه ترین بایشان و مبتلا نکرده اند او را خدا تعالی ببلای عظیمی که خوار شد در آن بر جمیع مردمان مگر از جهت اینکه
ادعا نکنند از برای او ربوبیت را چون مشاهده کنند آنچه را که خدا تعالی خواسته که با و برساند از نعمتهای بزرگ خود در هر
وقتیکه مشاهده کنند او را تا اینکه استدلال کنند بآن بر اینکه ثواب از خدا تعالی بر دو قسم است یک قسم با استحقاق
و یک قسم باختصاص و مکرر از جهت اینکه حقیر نشمرند ضعیف را از جهت ضعف او و نه فقیر را از جهت فقر او و نه مریض را از جهت
مرض او و تا اینکه بدانند که خدا تعالی بیمار میکرداند هر که را که بخواهد و شفا میدهد هر که را اگر بخواهد در هر وقتیکه
بخواهد و بهر کیفیتی که بخواهد و بهر چیز که بخواهد و میگرداند آنرا عبرتی از برای هر کس که بخواهد و شفا و نجات از
برای هر کس که بخواهد و او عز و جل در جمیع آن عادلست در قضای خود و حکیم است در افعال خود و نمیکند به بندگان خود
مگر آنچه صلاح است از برای ایشان و نیست قوتی مگر بخدا تعالی **سوره ص جزء بیست و سوم آیه** وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ
أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ یعنی و یاد کن ای محمد بنده ما ایوب را چونکه خواند پروردگار خود را در
هنگام ابتلا که به درستی که رسانید بمن شیطان تعب و رنج بوسوسه کردن مردم که مرض ایوب سرایت کند و او را از شهر خود
بیرون کنند و کسان او را از نزد او در مرضش منع نمایند پس مجتنب شدند از او و رحم کردیم باو که ارْكُضْ بِرِجْلِكَ
هَٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ یعنی بزن بر زمین پای خود را این است در زیر پای تو به تحقیق جای غسل کردن سرد
و آشامیدنی و گفته اند که آن چشمه بود که در وقت غسل کردن گرم بود و در وقت آشامیدن سرد پس ایوب از آن چشمه
غسل کرد و عافیت یافت از جمیع امراض بدنیه و خلاص شد از تعب و عذاب شیطان وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً

مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ یعنی و بخشیدیم باو و مثل ایشان با ایشان یعنی زنده کردیم فرزندان او را که هلاک شده بودند در بلیه با آن فرزندان از جهت رحمت و شفقت از ما بر او و از جهت وعظ و پند از برای صاحبان عقل
و از ابن عباس منقول است که دو چیز از آزار ایوب شیطان بصورت طبیبی آمد نزد زوجه ایوب و گفت با و که من شوهر ترا
علاج میکنم باین شرط که بگوید او که من او را شفا دادم و غیر این اجرتی از شما نمیخواهم چون زوجه ایوب گفت با ایوب این حکایت را
دانست که این از وسواس شیطان است سوگند یاد کرد که بزند زوجه خود را صد چوب و بنا بر مختلفی که ایوب با او داشت
بنابر عجلت کردن او در حلیه گفت ایوب با این سوگند خود و حق تعالی از برای او آسان کرده اند در خلاصی از شکستن آن
قسم و گفت که وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی بگیر بدست خود یکدسته
از چوب اگر صد عدد باشد پس بزن او را بآن و خود را مخالف قسم خود مکن زیرا اگر راست باشد که زوجه او وصله چوب
کرد یافتیم ما ایوب را شکیبا در بلاها اگرچه شکوه بکند از وسوسه شیطان مر خدا را و بازگشت او نیکو بنده ایست و در بدرستی که
بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه پروردگار خود در روایتیکه رسید بما از حضرت صادق ع از بلیه ایوب ع که
مبتلا شد بآن در دنیا که چه سبب بود از گفت ع سبب نعمتی که خدا انعام کرده بود باو در دنیا و او شکر آن نعمت را ادا کرد
شیطان محجوب بود از نزدیک شدن بعرش پس چون بالا رفت و دید شکر نعمت ایوب را حسد برد بر او و شیطان گفت
ای پروردگار من بدرستی که ایوب ادا نکرده بسوی تو شکر این نعمت را مگر به سبب آنچه با و عطا کرده از دنیا و اگر محروم کنی
او را از دنیای او ادا نمیکند شکر نعمت تو را هرگز پس مسلط کردان مرا بر دنیای او تا بدانی تو که ادا نمیکند شکر نعمت تو را پس گفت
هرگاه پس گفت خدا که مسلط کردانیدم ترا بر مال او و اولاد او پس بیرون شد ابلیس و باقی نگذاشت از برای ایوب مالی
و نه فرزندی مگر اینکه هلاک کردانید از اینها پس زیاده کرد ایوب ع از شکر خدا را و حمد خدا را گفت شیطان که پس
مسلط کردان مرا بر زراعت او گفت خدا تعالی مسلط کردانیدم ترا پس آمد شیطان با شیاطین خود پس دمیدند
در زراعت او پس سوختند تمامی آن پس زیاد کرد ایوب ع از شکر و حمد مر خدا را پس گفت شیطان که مسلط کردان
مرا بر گوسفندان او گفت خدا تعالی مسلط کردانیدم ترا پس مسلط شد بر گوسفندان او پس هلاک ساخت تمام آنها را
پس زیاد کرد ایوب شکر و حمد خدا را گفت شیطان که مرا مسلط کردان بر بدن او پس گفت خدا که مسلط کردم
ترا بر بدن او بجز عقل او و دو چشم او پس دمید شیطان در ایوب پس گردید یکقطعه از جراحت از سر تا قدم
پس باقی ماند ایوب ع زمان دردمند و جراحت یکمدت درازی و حمد و شکر میکرد خدا را تا اینکه واقع شد در بدن او کرم
که بیرون می آمدند از بدن او پس رد میکرد آنها را و میگفت برگردید بجائیکه خلق کرده خدا شما را از آن و کندیده
بدن او تا اینکه بیرون کردند او را اهل شهر او از شهر او و انداختند او را در مزبله بیرون شهر و بود زن او
رحمه دختر یوسف پسر یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم صلوات الله علیهم اجمعین و صدقه میداد زن مردم بر آن زن و
او را در آن برای یعقوب آنچه را که می یافت پس چون طول کشید بر او بلا و دید شیطان صبر و شکیبائی او را آمد بنزد
اصحاب او که می بودند رهبانان در کوهها و گفت با ایشان بیائید تا برویم بسوی این بنده مبتلا و سوال کنید از او از بلیه او پس سوار

۲ ایوب را بدون گناهی مبتلا کرده اند سرایت نکرد و بیماری او صبر میکند بر سرایت و بیمار شدن او آن حضرت که خدا تعالی مبتلا میکرداند ۳

۲ سعادت آن است که آنچه خواهد

۳ خانمان او و فرزندان او همه رفتند که ندیدم آن مال و فرزندان او کی بیماری که مثل پیرزن بود و شفید ۳۳۳۳

شدند بر استرهای ابلق و امدند پس چون نزدیک شدند با و نفرت کردند استرهای ایشان از بوی کند او پس منضم شدند

بعضی از آنها ببعضی پس پیاده کردیدند روانه شدند بسوی او و بود در میان ایشان جوانی تازه سال پس نشستند نزد او

و گفتند ای ایوب اگر خبر میدهی ما را بگناه خود شاید که خدا ببخشد هلاک کرده اند ما را مگر که سؤال کنیم ما از او و منعوا

و ما نمی بینیم ابتلاء ترا باین بلا بیکه مبتلا شده است آن احدی مکر از جهة امری که تو پنهان داشته از ابن گفت ایوب

که سوگند بعزت پروردگارم که او میداند که من نخوردم طعامی که با من یتیمی یا ضعیفی نخورد و با من و ظاهر نشد

از برای من دو امر بیکه هر دو طاعت خدا بودند مکر اینکه بر داشتم دشوارتر آنها را از برای بدنم پس گفت آن جوان با ایشان

بد البحال تا آمدید بنزد پیغمبر خدا و سرزنش کردید او را تا اینکه ظاهر کرد از عبادت پروردگار خود آنچه را که پنهان

میداشت پس گفت ایوب ای پروردگار من اگر مینشستم من در مجلس حکم از جانب تو هر آینه مرحمت میکردم پس ابر فرستاد

خدای تعالی بسوی او پاره ابر را پس گفت از ابر ای ایوب حجت بگو که من نزدیک تو ایستاده ام در مجلس حکم و بیان کن

و این هنگام نزدیکم پس گفت ایوب ای پروردگار من بدرستی که تو میدانی که ظاهر نشد از برای من هرگز دو امر که هر دو

طاعت تو بودند مکر اینکه بر داشتم دشوارتر از آنها را از برای بدن خودم آیا حمد نکردم ترا آیا شکر نکردم ترا آیا تسبیح نکردم

ترا پس ندا رسید از ابر بده هزار زبان که ای ایوب چه کس کرد ابتدا ترا که عبادت کنی خدا را و مردم از او غافل

بودند و توحید کنی و تسبیح کنی و تکبیر کنی و مردمان از ان غافل بودند آیا با خود منت میگذاری بر خدا بچیزی که

مر خدا راست در ان منت بر تو پس برداشت ایوب مشتی خاک را و کرد در دهن خود پس گفت هلاک کنم ای پروردگار

تو کردی همه آنها را پس فرستاد خدا ملکی را پس بزمین زد بکف پا آن ملک پای خود را پس بیرون آمد آبی پس غسل

کرد ایوب با آن آب پس بود کرد بر نیکوتر و تازه تر و بهتر که بود پیش از ان و رویانید بر اندام او برای او بستانی

سبز و خرم از اشجار و برگرداند بر او اهل او را و مال او را و فرزندان او را و زراعات او را و نشست با او آن ملک

و سخن میگفت با او و مونس او بود پس آمد زن او و با او نان که تکدی کرده بود پس چون رسید بآن مکان

مزبله ناگاه دید که متغیر گشته است بر بستانی سبز و خرم و نشسته اند دو مرد با یکدیگر سخن میگویند پس گریستان زن

و صیحه زد و گفت ای ایوب چه چیز روی داد ترا پس ندا کرد ایوب با و پس از نزد کرد با و چون دید او را گرم کرد

خدا بر او بدن او را و نعمت او را سجده شکر کرد از برای خدا پس دید ایوب که گیسوان او بریده است و آن از آن جهت بود

که آن زن سؤال کرد از قومی که عطا کنند با و طعامی که ببرد از برای ایوب و بود آن زن نیکو گیسوان پس گفتند آن

قوم با و که بفروش با ما این گیسوان خود را تا اینکه بدهیم بتو طعام پس بریدان زن گیسوی خود را و داد با ایشان و گرفت

از ایشان طعام را از برای ایوب پس چون دید ایوب که گیسوهای او بریده شده است در غضب شد و سوگند یاد کرد که بزند

با و صد چوب پس ان زن خبر داد باو که بود سبب این چنین و چنان پس غمگین شد ایوب از آن سوگند پس وحی کرد خدای تعالی

بسوی او که بگیر بدست خود دسته از صد چوب پس بزن با آن و مخالفت سوگند مکن پس گرفت صد شاخ چوب خرما

و زد بر او یکمرتبه پس بیرون آمد از عهده سوگند خود پس یاد کرد خدا بر او اهلش را اما آنکه مرده بودند پس زنده

بلاء ورود کرد بر او و اهلش را اما آنکه مرده بودند بعد از رسیدن بلا با و تمام آنها را زنده کرد بامر خدای تعالی پس زندگانی

کردند با ایوب و پرسیده شد از ایوب بعد از آنکه عافیت یافت از خدا که چه چیز دشوارتر بود بر تو از آنچه که گذشت پس

گفت ایوب شماتت دشمنان پس باران بارانید خدای تعالی بر او در خانه او ملخ بسیار از طلا و ایوب جمع میکرد آنها را پس

چون باد میبرد از پیش او چیزی از آنها را امید و بدو و در پشت سر آنها و بر میگردانید پس گفت با و جبرئیل که آیا سیر نشدی

ای ایوب گفت ایوب که چگونه سیر شود کسی از روزی پروردگار خود مترجم گوید که شاید مراد از بدن او که دوباره زنده

میکردند که کند بلا بود و بوی ان و کرم نداشت بدن اصلی اخروی باشد که نعمت با آن بدن در استمتاع میکنند

بدن خلق شده است از طینتی که خلق شده است از ان ارواح مؤمنان چنانچه در حدیث وارد است و بوی ان بدن بوی خوش است

والبته گندیده نمیشود و متغیر نمیشود تا کرم در ان پیدا شود چنانچه در این حدیث است این بدن کثیف اول از کثافات بهم میرساند

که ناسند غلافست از برای ان بدن و چون کسی میمیرد این بدن غلاف را می اندازد که کند بو میشود و کرم در ان پیدا میشود

و با آن بدن اخروی در عالم برزخ محشور است سعید باشد یا شقی چنانچه باشد و حدیث وارد است در حدیث و الله اعلم

و منقول است که بود عمر ایوب نود و سه سال و او وصیت کرد در وقت مردن بسوی پسر خود حومل و خدای تعالی مبعوث ساخت

بعد از او پسر او بشر بن ایوب را ابه سبحری و نامید او را ذا الکفل و امر کرد او را بدعوت مردم بتوحید و بود او مقیم در شام

در مدت عمر خود تا اینکه مرد و بود مبلغ عمر او هفتاد و پنج سال و بشر وصیت کرد به پسر خود عبدان و خدا ایشان مبعوث ساخت بعد از او

شعیب را به سبحری کتاب قصص شعیب علی نبینا و علیه السلام است والی مدین اخاهم شعیبا و دهم در بیان مبعوث شدن

او بسوی اهل مدین و اهل ایکه یا شهر مدین را در سموات ایشان شعیب را و بعضی گفته اند که ایشان از فرزندان مدین پسر ابراهیم اند و شعیب از ایشان است

که بخشیده میگویند که شعیب را گفتند خطیب پیغمبران از جهة حسن احتجاج او و بعضی مورخین روایت کرده اند که مبعوث کرد

خدای تعالی شعیب را بسوی مدین و آن دهیست در راه شام چون ایمان نیاوردند با و و مورخین از حضرت باقر روایت کرده که شعیب

فرستاده شد بسوی مدین و ایشان تمام نکردند چهل خانوار یعنی که از چهل خانوار بودند و بعضی گفته اند که شعیب دو دفعه مبعوث

شد یکدفعه باهل مدین و یکدفعه بسوی اصحاب ایکه و روایت کرده از حضرت رسول خدا که گریست شعیب از دوستی خدا تا آنکه

کور گردید پس رد کرد خدا با و چشم او را پس باز گریست تا اینکه کور شد پس رد کرد خدا با و چشم او را پس باز گریست تا اینکه

کور شد پس رد کرد خدا با و چشم او را در مرتبه چهارم وحی کرد خدا با و که ای شعیب تا کی است اینکه میگریی از ترس اگر باشد گریه

تو از جهة ترس آتش پس بتحقیق که امان دادم ترا از آتش و اگر باشد از جهة شوق تو بر بهشت پس بتحقیق که مباح کردم از برای

تو بهشت را پس گفت شعیب ای خداوند من و سید من تو میدانی که من گریه نمیکنم از جهة ترس از آتش تو و نه از جهة شوق بسوی

بهشت تو ولیکن بسته شده است محبت تو در دلم پس صبر نمیکنم تا اینکه ببینم ترا پس وحی کرد خدا با و که اما

هرگاه باشد امر چنین پس از این جهت خواهد شد که خدمت کند ترا پیغمبر من موسی بن عمران و صلوات الله علیه گفته اند

کلام شعیب آنست که همیشه گریه میکنم تا اینکه بینم ترا یعنی بچشم دل مترجم گوید که مراد او دیدن نظر است که بعبارت

از عین الیقین که غایت معرفت است باشد و دیدن بچشم سر که به باطل است و از جمله محالاتست چنانچه در بیان ایمان گذشت

بیشتر بصحبت او حضرت کلیم را که از خلفاء او و ارشاد او و تحصیل افضال ایشان معروف بغیر اجر خود کرده بلکه چند سنوات شبانی او کرد
مرویست از حضرت صادق که گفت مبعوث نکرد خدا تعالی از عرب مگر پنج پیغمبر را که هود و صالح و اسمعیل و شعیب و محمد
خاتم النبیین صلعم باشند و بود شعیب بسیار گریه کننده قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن
رَّبِّكُمْ یعنی گفت شعیب ای قوم من بپرستید خدا را که نیست مر شما را هیچ معبود سزاوار عبادت بحقیقت الا او بتحقیق آمد شما را معجزه از پروردگار
شما که شاهد است بصحت نبوت من و دلیل است بر راستی قول من و در این آیه دلیل اجمالیست بر اینکه از برای شعیب معجزه بوده
چنانچه سزاوار است از برای همه نبوت و اگر نه متنبی باشد نه نبی ولیکن مذکور نیست در قرآن معجزه او و چنانچه مذکور نیست
اکثر معجزات پیغمبر ما خاتم النبیین صلعم در قرآن و نقل شده است که بخشید بموسی عصا که چند معجزه او بود ... اسما
... باشند که ... ... گفته بود ... ازدها میشد و
اجابتی بجز عصا معجزه او نیست والله اعلم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ
إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ یعنی پس تمام بر جای پیمانه را و ترازو را و کم مکنید ... مر مردمان
هیچ چیزهای ایشان را و فساد مکنید در زمین بکفر و حیف و میل بعد از اصلاح اهل آن بآمدن پیغمبران و اقامت شرایع
و ارشاد شرایع و سنن این که گفتیم شما را بهتر است از برای شما در دین و دنیای شما اگر هستید تصدیق کنندگان قول من وَلَا
تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ یعنی و منشینید بر سر هر راهی مانند شیطان در حالتیکه بیم میکنید
... هر که خواهد ایمان آورد و منع میکنید ایشان را از راه خدا ... بر سر راهها و میگفتند
که ... شعیب ... مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا یعنی و طلب میکنید راه خدا را کجی
میکنید ... بالقاء شبهات بر ایشان تا اینکه منع کنید ایشان را از سلوک آن راه راست وَاذْكُرُوا
إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ یعنی و بیاد آورید آنوقتی را که بودید شما اندک در عدد
... پس بسیار کرد ... شما را ... بنگرید که چگونه بود سر انجام کار مفسدان از امتان گذشته مثل قوم
نوح و هود و صالح و لوط که باشد ... بشما ... مدین پسر ابراهیم ... تزویج کرده دختر لوط را ...
... او ... برکت ... رسل ... وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ
وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ یعنی و اگر چه هست گروهی از شما که ایمان آورده
باشند ... ایمان نیاورده اند پس صبر کنید تا حکم کند خدا در میان ما و شما بنصرت ... حق
بر باطل و او است بهترین حکم کنندگان قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ
مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ یعنی گفتند ... اشراف ... ایمان ...
... قوم او که هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب و ... ایمان ... هر آینه باز گردید
در دین ما ... گفت شعیب ... اگر چه باشیم ما کراهت دارندگان ...
کیش و ملت شما ... قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا

فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ یعنی بتحقیق که افترا بسته باشیم بر خدا دروغ را اگر باز گردیم
بدین شما بعد از آنکه نجات داد ما را خدا تعالی از آن ملت و کیش باطل ... کردن ما باقامت دلیل و حجت عقلی و نقلی بر بطلان
آن و سزاوار نباشد از برای ما اینکه باز گردیم در آن مگر اینکه خواسته باشد خدا پروردگار ما ... احاطه
و محیط است پروردگار ما به همه چیزها از روی علم و قدرت بر خدای تعالی توکل و اعتماد کردیم و ... کار خود را با او
پروردگارا حکم کن در میان ما و میان قوم ما براستی و عدل ... و تو بهترین حکم کنندگان وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ
لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ یعنی و گفتند اشراف آنانکه کافر
شدند از قوم شعیب ... که هر آینه اگر پیروی کنید شعیب را ... که شما آنگاه هر آینه از زیانکاران باشید پس
بگرفت ایشان را ... در منزلهای خود مردگان و ... الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا
كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ
نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ یعنی آنانکه تکذیب کردند شعیب را گویا که هرگز اقامت نکرده بودند ... در آن
آنانکه تکذیب کردند شعیب را بودند ایشان زیانکاران در دین و دنیا پس روی بگردانید شعیب از ایشان و گفت ای قوم من
هر آینه رسانیدم بشما پیغامهای پروردگار را و نصیحت کردم شما را پس چگونه اندوه بخورم بر قومی که باشند کافران ...
سوره هود سیزده آیه وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنقُصُوا
الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ یعنی و فرستادیم بسوی اهل مدین برادر ایشان
شعیب را گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست از برای شما هیچ معبود بحق بجز او و کم مکنید پیمانه را و ترازو را بدرستیکه
من می بینم شما را با مال و ثروت و سامان که ... از کم کردن پیمانه و ترازو و بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب
روز احاطه کننده هلاک کننده وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا
تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ یعنی و ای قوم من تمام بپیمائید پیمانه و ترازو را بعدل و راستی و نقصان مکنید مردمان
چیزهای حقوق ایشان را ... در زمین در حالتیکه فساد کنندگان باشید ... مرویست از
... ... در روایت دیگر است ...
... و جبر و ستم پادشاه بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ یعنی آنچه حلال ...
خدا از برای شما بعد از تمام کردن کیل و وزن بهتر است از برای شما اگر هستید از اهل ایمان و نیستم من بر شما
نگاهدارنده اعمال شما مرویست از حضرت باقر که ...
بسته بودند ... مدین ...
... اهل مدین ... بقیة الله میگوید ...
که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین ... از برای شما بهتر است اگر هستید مؤمنان و نیستم من بر شما

نگاه دارنده اعمال شما نبود و در میان اهل مدین مردی بود پس اهل مدین نزد ایشان و گفت با ایشان ای قوم سوگند بخدا اگر این
دعوت دعوت شعیب پیغمبر است سوگند بخدا که هر آینه اگر بیرون نروید سوی این مرد باز ارها معامله را هر آینه
گرفته خواهید شد بعذابی که نازل شود بر شما و اندر پای شما و مرویست از آنحضرت که اول چیزی که تکلم کند با خضر
قایم [illegible] باشد وقتی که بیرون آید این آیه باشد که بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین پس بگوید که منم بقیة الله و
حجت خدا و خلیفه خدا بر شما پس سلام نکند بر او مسلمی مگر اینکه بگوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه یعنی سلام بر تو ای
بقیه خدا در زمین خود قالوا یا شعیب اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد اباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما
نشاء انک لانت الحلیم الرشید یعنی گفتند ای شعیب آیا نماز تو و دین تو امر میکند ترا اگر ترک کنیم آنچه را که میپرستیدند پدران
ما از بتها یا ترک کنیم اینکه تصرف کنیم در مالهای خود بهر نحو که خواهیم بدرستی که هر آینه تو صاحب حلم و رشدی [illegible]
بطریق تمسخر [illegible] حکایت کرد خدا از قول ایشان که بدرستی که تو حلیم رشیدی قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة
من ربی ورزقنی منه رزقا حسنا وما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب یعنی گفت ای قوم من خبر دهید مرا اگر باشم بر حجتی روشن از پروردگار
من از علم و بینه و روزی داده باشد مرا از جانب خود روزی نیکو از مال حلال آیا جایز است که [illegible] رسالت او را و امر کنم
شما را بترک عبادت بتها و من نخواهم که مخالفت کنم با شما در آنچه نهی میکنم شما را از آن نخواهم من مگر اصلاح و [illegible]
کار شما را [illegible] و نیست توفیق من [illegible] اسباب خیر از برای من مگر بیاری خدا بر او اعتماد کردم و بسوی او [illegible] انابه
میکنم ویا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید
یعنی ای قوم من کسب نکند شما را مخالفت من اینکه برسد بشما عذابی مانند عذابی که رسید بقوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح و نیست
قوم لوط از شما دور نه در زمان و مکان پس عبرت بگیرید از آن واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود
یعنی طلب آمرزش کنید از پروردگار خود پس بازگردید بسوی او بطاعت او بدرستی که پروردگار من مهربانست و دوست اهل طاعت
قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنریک فینا ضعیفا ولولا رهطک لرجمناک وما انت علینا بعزیز
یعنی گفتند ای شعیب در نمی یابیم بسیاری از آنچه تو میگوئی و بدرستی که هر آینه می بینیم ترا در میان ما ضعیف [illegible] رعایت
با ما و اگر نبود حرمت خویشان تو هر آینه سنگسار میکردیم ترا و نیستی تو بر ما [illegible] با عزت و کرامت که منع کند ترا از
کشتن قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله واتخذتموه وراءکم ظهریا ان ربی بما تعملون محیط یعنی گفت ای قوم من
آیا خویشان من با عزت ترند بر شما از خدا و گردانیدید شما فرمان خدا را پس پشت شما بدرستی که پروردگار من بانچه میکنید شما
داناست ویا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب وارتقبوا انی معکم
رقیب یعنی ای قوم من کار بکنید بر حالی که هستید از کفر و من نیز کار کننده ام زود باشد که بدانید شما که عذاب کرا میآید
با و عذابی که خوار گرداند او را و [illegible] دروغگوینده است و انتظار بکشید بدرستی که من نیز با شما منتظرم
مرویست از آنحضرت که گفت بدرستی که انتظار فرج از فرج است و [illegible] در روایتی از رسول خدا [illegible] که شعیب خطیب پیغمبران است

٣ مرویست [illegible]
[illegible]
فارتقبوا انی معکم رقیب و نیز ٣

ولما

ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین کان لم یغنوا فیها
الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود یعنی و چون آمد حکم ما بهلاک قوم او نجات دادیم شعیب را و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بسبب
بخشایشی از جانب ما و گرفت آنانرا که ستم کردند [illegible] جبرئیل صیحه کرد [illegible] پس گردیدند [illegible] افتاده گویا
که هرگز نبودند در آن [illegible] دوری باد از رحمت [illegible] مدین چنانکه هلاک شدند قوم ثمود مرویست که جبرئیل صیحه زد
برایشان پس همه مردند [illegible] در هر جا که بودند سوره حجر دو آیه وان کان اصحاب الایکة لظالمین
فانتقمنا منهم وانهما لبامام مبین یعنی و بدرستی که بودند اصحاب ایکه یعنی بیشه [illegible] که در آن درختان انبوه بود
یعنی قوم شعیب هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم ما از ایشان و عذاب کردیم ایشانرا و بدرستی که آثار قوم لوط و شعیب هر آینه بر
راه [illegible] روشن اند سوره شعرا پانزده آیه کذب اصحاب الایکة المرسلین اذ قال لهم شعیب الا تتقون انی لکم
رسول امین فاتقوا الله واطیعون وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین یعنی تکذیب کردند مردم ایکه پیغمبران
فرستاده را و ایکه بیشه ایست نزدیک مدین که مشتمل بر درختان بسیار چون که گفت ایشانرا شعیب آیا نمی پرهیزید از عذاب خدا
و در حدیث است که شعیب برادر نسبی اهل مدین بود که فرستاده شد بسوی ایشان و بسوی مردم ایکه چون نبود برادر مردم ایکه
گفته [illegible] شعیب [illegible] در قوم مدین گفته شد گفت شعیب بدرستی که من از برای شما رسولی با امانتم پس بترسید از خدا
و فرمان برید مرا و نمیخواهم از شما بر رسانیدن پیغام هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار عالمیان اوفوا الکیل ولا
تکونوا من المخسرین وزنوا بالقسطاس المستقیم ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین واتقوا الذی
خلقکم والجبلة الاولین یعنی تمام بدهید پیمانه را و مباشید از زیان کنندگان حقوق مردم و وزن کنید بترازوی راست
و کم مکنید مردم چیزهای ایشانرا و فساد مکنید در زمین در حالتی که فساد کنندگان در معامله و بترسید از آنکه خلق کرد
شما را و [illegible] خلقت پیشین را قالوا انما انت من المسحرین وما انت الا بشر مثلنا وان
نظنک لمن الکاذبین فاسقط علینا کسفا من السماء ان کنت من الصادقین یعنی گفتند که بدرستی که تو از [illegible]
زایل شده است بسبب جادو شدن و نیستی تو مگر آدمی مانند ما و بدرستی که گمان میبریم ترا هر آینه از دروغ
گویان پس بیفکن بر ما پاره از آسمان [illegible] اگر هستی تو از راستگویان در ادعای پیغمبری قال ربی اعلم بما تعملون
فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم ان فی ذلک لایة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک
لهو العزیز الرحیم یعنی گفت شعیب که پروردگار من داناتر است بانچه میکنید از نقصان کیل و وزن و فساد پس تکذیب کردند او را
پس گرفت ایشانرا عذاب روز سایه بان شدن ابر بدرستی که آن عذاب بود عذاب روزی با عظمت و مهابت بدرستی که در این خبر
گفتیم هر آینه عبرتست [illegible] و نبودند بیشتر ایشان مؤمنان و بدرستی که پروردگار تو هر آینه با عزت و قوت
مهربانست منقولست که [illegible] گرم باد سموم [illegible] رسید با ایشان [illegible] و ایشان [illegible] خود بودند
[illegible] طلب [illegible] راحت [illegible] سایه ابر [illegible] فرستاده بود حق تعالی در آن عذاب ایشانرا [illegible]
ایشانرا آن ابر [illegible] پس هیچ کس [illegible]

کره ایشان خدای تعالی بر ایشان گرما را هفت روز تا اینکه محبوس شد نفسهای ایشان و تنگ گشت پس سایه انداخت بر ایشان قطعه
ابری و ایشان جمع گردیدند از شدت گرما در زیر آن پس بارید بر ایشان آتش سوزان و سوخت تمام ایشان را سوره قصص پاره بیست
وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ یعنی و نبودی تو ای محمد مقیم در میان اهل مدین
که مدینه شعیب و تابعان او باشند که بخوانی بر ایشان و خبر کنی ایشان را به آیه‌های ما که در آن احوال از شعیب است و لکن ما
هستیم فرستندگان تو آگاه کرده ایم ترا از احوال ایشان تا باشد معجزه تو سوره عنکبوت پاره بیست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ
شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا
فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ یعنی و فرستادیم بسوی مدین برادر ایشان شعیب را پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را و امید داشته
باشید ثواب روز بازپسین را یعنی بکنید اعمال حسنه و فساد نکنید در زمین در حالتی که فساد کنندگان در معاملات
باشید به نقصان کیل و وزن پس تکذیب کردند او را و دعاء بد کرد بر ایشان پس گرفت ایشان را زلزله که در آن صیحه بود
پس صبح کردند در منزلهای خود در حالتی که هلاک کنندگان بر روی زانوها افتاده بودند و چون صیحه جبرئیل سبب
زجر بود در سوره هود ذکر صیحه شد که سبب است و در این سوره و سوره اعراف ذکر رجفه شد که مسبب است
سوره ق پاره بیست و شش وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ یعنی و اصحاب بیشه بودند که قوم
شعیب و قوم تبع ملک یمن هر یک از ایشان تکذیب کردند پیغمبران پس واجب شد بر ایشان عذاب من مروی است از
حضرت باقر که گفت وحی کرد خدای تعالی بسوی شعیب پیغمبر که بدرستی که من عذاب میکنم صد هزار نفر از قوم تو را
چهل هزار بدان ایشان را و شصت هزار نیکان ایشان را پس گفت شعیب ای پروردگار من این جماعت که بدانند پس نیکان
را چرا پس چه جهت حال ایشان پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او که نیکان پس چون مداهنه و سستی کردند با اهل
معاصی و در خشم نشدند به جهت خشم من با ایشان از این سبب مستحق عذاب شدند مروی است از ابن عباس که گفت خدای تعالی
فرستاد شعیب را بسوی قوم او و بود از برای ایشان پادشاه جباری پس رسید شعیب را از قوم بلاها و چون دید
پادشاه که قوم در فراوانی و ارزانی نعمت فرستاد بسوی عمال و حکام خود تا اینکه حبس کنند بر مردمان طعام
و گران کردند نرخ را ایشان را و کم کرده اند کیل و وزن را و نقصان رسانیدند بچیزهای مردم در معاملات پس
سرکشی کردند از امر پروردگار خود و بودند مفسدان در زمین پس چون دید شعیب این افعال را گفت ایشان را که کم مکنید
کیل و وزن را بدرستی که می بینم شما را در دولت و ثروت و میترسم بر شما عذاب روز محیط را پس
فرستاد پادشاه بسوی او در انکار سخن او پس گفت شعیب که امثال در کتاب خدا نهی شده است و وحی کرده است خدا
بمن که هرگاه باشد پادشاه با آن مرتبه که هست بعزت خدا در ساحت و ملکت او عذاب پس چون شنید از او خبر را
بیرون کرد او را از شهر پس فرستاد خدای تعالی قطعه ابری که سایه افکند بر ایشان پس فرستاد بر ایشان باد سموم را
در خانهای ایشان و در زیر آتشها ایشان و در شهر ایشان آفتاب سوزنده را پس بیرون رفتند از خانهای خود
میکردند آن قطعه ابری که بر ایشان سایه افکنده بود از نیران و تندباد شد بسوی اهل خانها که تمام میدادند

کیل

کیل و وزن را نقصان نمی رسانیدند بر مردمان که ضبط شد پس صیحه کرد شعیب ایشان را و بیرون آورد ایشان را از شهر [illegible]
پس فرستاد خدای تعالی بر اهل شهر از آن قطعه ابر عذاب تا آنکه ایشان را هلاک کرد و ایشان را زنده نگذاشت و گردید شعیب [illegible]
[illegible] کرد او را که بر ساخت کیل و ترازو را شعیب بود که بر ساخت [illegible] که تمام میکردند کیل و وزن را پس بعد
از آن کم کردند در کیل و وزن پس گرفت ایشان را زلزله و هلاک کرد ایشان را از ابن عباس مروی است که شعیب و ایوب و بلعم بن باعورا از فرزندان کسانی بودند
که ایمان آوردند با ابراهیم در روزی که انداختند او را در آتش [illegible] بسوی حران [illegible] ایشان تزویج کرد [illegible]
بیشتر از فرزندان یعقوب و بعد از ابراهیم بودند از نسل این جماعت بودند و حق تعالی شعیب را بر اهل مدین فرستاد [illegible]
میرفتند و پادشاه جباری بر ایشان حاکم بود که هیچ یک از پادشاهان عصر او تاب مقاومت او را نداشتند [illegible] تکذیب
[illegible] کیل و وزن را [illegible] تمام میکردند [illegible] شعیب وعظ کرد
ایشان را [illegible] پس خدای تعالی [illegible] بر ایشان فرستاد [illegible]
مروی است که هشام بن عبدالملک امر کرد که بکنند چاهی پس کندند بمقدار دویست قامت ظاهر شد کاسه سر مردی [illegible]
اطراف آن [illegible] ایستاده است [illegible] جامه سفید پوشیده است و کف دست راست او بر سر او [illegible]
[illegible] بود که [illegible] دو دست او را [illegible] جاری شد خون [illegible]
[illegible] شعیب بن صالح رسول خدا [illegible]
بسوی قوم او [illegible]
کرده بودند نزد هشام [illegible] کتاب قصص حضرت موسی و هرون
[illegible] علیهما السلام [illegible] در بیان فضایل موسی و هرون علیهما السلام
ایشان و بعضی احوال ایشان [illegible] سوره بقره پاره یک آیه وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ
بِالرُّسُلِ یعنی و بحقیقت دادیم ما بموسی کتاب توریت را [illegible] سوره آل عمران پاره سه
وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ یعنی و فرستاد خدای توریت و انجیل را از آن پیش در حالتی که راه نماینده
بودند برای مردمان سوره هود پاره دوازده وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً یعنی و پیش از قرآن تابع [illegible]
معجزه بود کتاب موسی [illegible] در حالتی که امام و مقتدا [illegible] بود وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ یعنی
و بحقیقت دادیم ما بموسی کتاب توریت را پس اختلاف کردند [illegible]
از حضرت [illegible] اختلاف کردند [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible]
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ یعنی و اگر نبود [illegible]
داد [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] سوره ابراهیم پاره سیزده وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا

ان اخرج قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور یعنی بتحقیق فرستادیم ما موسی
با معجزات خود و گفتیم که بیرون آور قوم خود را از تاریکیهای گمراهی بسوی روشنائی یقین و یاد ده ایشان را روزگاران
گذشته و وقایع ایشان را بدرستیکه در آن وقایع هر آینه عبرتها است از برای هر صبر کننده بر بلاها شکر کننده بر نعمتها و بروایت
از حضرت صادق علیه السلام یاد ده ایشان را نعمتهای خدا و مرویست که ایام خدا سه روز است روز قائم علیه السلام است و روز رجعت
و روز قیامت و مرویست از حضرت باقر علیه السلام که ایام الله روزیست که قائم شود قائم علیه السلام و روز رجعت است و روز قیامت
مترجم گوید که منافات ندارد بنابر احادیث گذشته و این تفاسیر از جهت آنکه نعمت بر مؤمن نقمت و عذابست بر کافر و هم چنین ایام مذکوره
نعمت است از برای مؤمن و نقمت است از برای غیر ایشان سوره مریم آیه واذكر في الكتاب موسى انه كان مخلصا وكان
رسولا نبيا یعنی یاد کن ای محمد در قرآن موسی را بدرستیکه بود خالص کرده شده از برای خدا و بود فرستاده شده
بسوی خلق و پیغمبر ایشان از جانب خدا و مرویست از حضرت باقر علیه السلام که پرسیدند از این آیه که رسول کدام است و نبی کدام
پس گفت که نبی آنکس است که می بیند در خواب و میشنود صدا را و نمی بیند ملک را و رسول آنکس است که میشنود
صدا را و می بیند در خواب و می بیند ملک را وناديناه من جانب الطور الايمن وقربناه نجيا یعنی ندا کردیم
او را از طرف راست کوه طور و نزدیک گردانیدیم او را در حالتیکه همراز بود با ما ووهبنا له من رحمتنا
اخاه هرون نبيا یعنی و بخشیدیم باو از رحمت خود برادر او هرون نام را در حالتیکه پیغمبر بود مرویست که پرسیدند
از حضرت صادق علیه السلام که هرون و موسی کدام بلند مرتبه تر بودند گفت که هرون پیشتر از موسی مرد پرسیدند که کدام
بلند مرتبه تر بودند گفت که هرون بزرگتر بود و بود نام دو پسر هرون شبر و شبیر و تفسیر آن بزبان عربی حسن و حسین است
پرسیدند از حضرت باقر علیه السلام که هرون برادر پدری و مادری موسی بود گفت بلی آیا نشنیده که خدا میگوید در قرآن
که گفت هرون بموسی که ای پسر مادر من مگیر ریش مرا پس گفت راوی که کدام بلند مرتبه تر بودند در سن گفت هرون گفت
راوی آیا وحی نازل میشد بر هرون و موسی هر دو گفت وحی نازل میشد بر موسی و موسی بهرون وحی میکرد پس گفت راوی
که خبر ده مرا از احکام و قضا و امر و نهی که آیا بود بسوی هرون گفت که بود موسی آنکسی که مناجات میکرد پروردگار خود را
و مینوشت علم را و حکم میکرد در میان بنی اسرائیل و هرون خلیفه و جانشین او بود چون موسی غایب میشد از قوم خود
از برای مناجات پرسید راوی که کدام پیشتر مردند گفت که هرون پیشتر از موسی مرد و مردند
در بیابان پرسید راوی که آیا از برای موسی فرزندی بود گفت نه بود فرزند از برای هرون بود و ذریت از برای هرون
مرویست که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام که حضرت حسن علیه السلام افضل بود یا حضرت حسین علیه السلام پس گفت که حضرت حسن علیه السلام
افضل بود از حضرت حسین علیه السلام گفتند پس چگونه گردید امامت بعد از حضرت حسین علیه السلام در عقب او بدون اولاد حسن علیه السلام
پس گفت که خدا خواست که سنت موسی و هرون را جاری گرداند در حضرت حسن علیه السلام و حضرت
حسین علیه السلام آیا نمی بینید که موسی و هرون شریک بودند در پیغمبری چنانچه بودند حضرت حسن علیه السلام و حضرت حسین علیه السلام هر دو
شریک در امامت و بدرستیکه گردانید خدا تعالی پیغمبری را در اولاد هرون و نگردانید در اولاد موسی و اگرچه بود موسی

افضل

افضل از هرون سوره انبیا آیه ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان وضياء وذكرا للمتقين یعنی و بحقیقت دادیم
ما بموسی و هرون کتاب تورات را که فرقانست و جدا کننده است در میان حق و باطل و روشنی است از برای تاریکی حیرت
و جهالت و موعظه و پند است از برای پرهیزکاران سوره تنزیل آیه ولقد آتينا موسى الكتاب فلا تكن في مرية
من لقائه وجعلناه هدى لبني اسرائيل وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا وكانوا باياتنا يوقنون
یعنی و بحقیقت دادیم ما بموسی کتاب تورات را پس مباش تو در شک از دیدن موسی لقاء خدا را در روز قیامت
یا از ملاقات کردن تو موسی را در شب معراج و گردانیدیم آن کتاب را راه نماینده از برای طایفه بنی اسرائیل و گردانیدیم بعضی از
بنی اسرائیل را امامان و پیشوایان که راه نمایند خلق را بفرمان ما چون صبر کردند بر تکالیف و بودند بدلایل ما یقین داشتند
مرویست که یعنی بوده در علم خدا آنکه باشند ایشان صبر کنندگان بر مصائب پس گردانید خدا ایشان را پیشوایان و مرویست
از حضرت صادق علیه السلام که [illegible] دو امام اند [illegible] امام اند که خدا تعالی ذکر کرده است و گردانیدیم بعضی از ایشان
امامان که راه نمایند بامر ما نه بامر مردم مقدم میدارند امر خدا را پیش از امر ایشان و حکم خدا را پیش از حکم ایشان سوره
احزاب آیه يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسى فبرأه الله مما قالوا وكان عند الله وجيها یعنی ای
آنانکه ایمان آورده اید مباشید مانند آنانکه آزار کردند موسی را بنسبت دادن قتل هرون باو یا بر نسبت دادن عیبی
دیگر باو پس اظهار کرد خدا برائت او را از آنچه گفتند و بود نزد خدا با جاه و منزلت و در حدیث معتبر مرویست از حضرت صادق
که بنی اسرائیل میگفتند که از برای موسی آلت مردی نیست و بود موسی هر وقت که میخواست غسل کند میرفت بجائی که او را احدی
نمی دید پس روزی غسل میکرد بر کنار نهری و گذاشته بود جامه های خود را بر روی سنگی پس امر کرد خدا تعالی آن سنگ را پس دور شد
از موسی با لباس او تا آنکه نگاه کردند بنی اسرائیل بسوی او و دانستند که نیست چنانچه ایشان گفته بودند پس این آیه نازل شد
و بروایت دیگر مرویست که بود موسی با حیا و شرم و غسل میکرد تنها پس گفتند بنی اسرائیل که پوشیده میدارد خود را
مگر عیبی که در بدن او است از پیسی یا باد فتق پس روزی رفت که غسل کند گذاشت جامه خود را بر سنگی پس رفت
سنگ با جامه او و موسی در طلب آن دوید و دیدند بنی اسرائیل او را برهنه مانند بهترین
مردان در خلقت پس اظهار کرد خدا تعالی پاکی او را از آنچه میگفتند و مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که موسی و هرون
بالای کوه رفتند پس مرد هرون پس گفتند بنی اسرائیل بموسی که تو کشتی هرون را پس امر کرد خدا تعالی ملائکه را تا برداشتند
و گذرانیدند بر بنی اسرائیل و سخن گفتند بمردن او تا آنکه دانستند که او مرده است پس اظهار کرد خدا تعالی برائت موسی
را از آن مترجم گوید که احتمال دارد وقوع همه آن قصه ها و نزول آیه در باب همه آنها و از جهت اظهار برائت او
از معایب بدنی و معنوی و ضرر و اهانت [illegible] والله اعلم سوره صافات آیه ولقد مننا على
موسى وهرون ونجيناهما وقومهما من الكرب العظيم یعنی و بتحقیق منت نهادیم بتحقیق و ثواب انواع نعم دینی و دنیوی
بر موسی و هرون و رهانیدیم ایشان را و قوم ایشان را از اندوه بزرگ تغلب فرعون و غرق ونصرناهم فكانوا هم
الغالبين وآتيناهما الكتاب المستبين وهديناهما الصراط المستقيم یعنی [illegible] بموسی و هرون [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

وانبیاء ما پیش بودند ایشان را ظلم کنند کان بفرعون دادیم ایشان را کتاب تورات را با بیان روشن و راه نمودیم با ایشان
راه راست پسندیده حق و صواب را وترکنا علیهما فی الآخرین سلام علی موسی وهرون انا کذلک نجزی المحسنین انهما من عبادنا
المؤمنین یعنی وباقی گذاشتیم بر ایشان در میان امتان بازپسین این کلمه را که سلام بر موسی وهرون باد بدرستی که ما همچنان
جزا دهیم نیکوکاران را بدرستی که ایشان از بندگان با ایمان ما اند سورهٔ مؤمن بیان آیه ولقد آتینا موسی الهدی واورثنا
بنی اسرائیل الکتاب هدی وذکری لاولی الالباب یعنی بتحقیق که دادیم ما موسی را اسباب هدایت از معجزات و کتاب او باقی گذاشتیم
در میان بنی اسرائیل کتاب تورات را برای راه نمودن و موعظه و پند برای صاحبان خرد و سلیم سورهٔ حم سجده بیان آیه ولقد آتینا
موسی الکتاب فاختلف فیه یعنی و بتحقیق دادیم ما موسی کتاب تورات را پس اختلاف کردند در آن بعضی ایمان آوردند بآن و بعضی انکار
کردند سورهٔ احقاف بیان آیه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة یعنی و پیش از قرآن کتاب فرستادیم کتاب موسی تورات
در حالتیکه مقتدی و پیشوای و بخشایش بود از جمله احوال ایشان منقولست که چون فرعون صندوق را که موسی در آن بود در میان
آب و درختها یافتند بسبب او را موسی نام نهادند چه بزبان قبطیان آب را مو میگفتند و درخت را سی و مرویست از حضرت
امام حسن که عمر موسی دویست و چهل سال بود و در میان او و ابراهیم پانصد سال بود و موسی پسر عمران پسر یصهر پسر قاهث
پسر لاوی پسر یعقوب است و منقولست که تزویج کرد عمران بن یصهر یوحانذ دختر اشمویل پسر برکیا پسر یقشان پسر حضرت ابراهیم
را پس متولد شد از برای او هرون و موسی و اختلاف کرده اند در نام مادر موسی و هرون بعضی گفته اند که یوخابذ است و بعضی
گفته اند که یارخا است و بعضی گفته اند که یوخابذ است و بعد عمر عمران یکصد و سی و شش سال و متولد شد از برای او موسی حال
آنکه گذشته بود از عمر او هفتاد سال و مرویست که گفت رسول خدا که اول پیغمبر از بنی اسرائیل موسی است و آخر ایشان عیسی
و ششصد پیغمبر در میان ایشان بود و مرویست از حضرت حسن بن علی که در ملاقات با پادشاه روم که اظهار میکرد برای او
صورت پیغمبران را اظهار میکرد گفت که این صورت موسی بن عمران است و بود عمر او دویست و چهل سال و بود در میان او
و در میان ابراهیم پانصد سال فصل در بیان احوال موسی از حین ولادت تا نبوت او و سیر فی قصص موسی بیان آیه
نتلوا علیک من نبإ موسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علا فی الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم
یذبح ابناءهم ویستحیی نساءهم انه کان من المفسدین یعنی بخوانیم بر تو بقراءت جبرئیل بعضی از خبر موسی و فرعون را براستی
و درستی برای گروهیکه ایمان آورند بدرستیکه فرعون تکبر نمود و برتری جست در زمین مصر و گردانید اهل مصر را فرقها
مختلف از برای هر خدمتی که در حالتیکه ضعیف میشمرد طایفه را ازیشان که بنی اسرائیل باشند بکشت پسرهای ایشان را و زنده میگذاشت
دختران ایشان را بدرستی که او بود از فساد کنندگان و آن از آن جهت بود که کاهنی خبر داده بود او را که متولد خواهد شد
در طایفهٔ بنی اسرائیل که برود پادشاهی تو بدست او پس او حکم کرد بقتل جمیع فرزندان ذکور از بنی اسرائیل از جهت آنکه
تا سکه کسی منع قضای الهی نتواند و مرویست که ذبح کرد در طلب موسی نود هزار طفل را ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا
یحذرون یعنی و میخواستیم که منت گذاریم بر آنانکه ضعیف شمرده شدند ایشان را در زمین مصر و بگردانیم ایشان را پیشوایان

ایشان را وارث و قائم مقام فرعون و دودمان او و مال و زینتهای او و مستقر گردانیم ایشان را در زمین مصر
و شام و قائم مقام فرعون و هامان و سپاه و لشکریان ایشان از بنی اسرائیل را اگر بود ند حذر میکردند آن و فرعونیان
از زوال پادشاهی و هلاکت ایشان و مرویست از حضرت امیرالمؤمنین که این منت گذاشتن و کان الحجة البالغة میفرمایند
خدا مهدی بعد از غلبهٔ ایشان پس عزیز میکرد اندایشان را و ذلیل میکرد اند دشمنان ایشان را و نیز مرویست از آنحضرت که
گفت که هرآینه مهربان خواهد شد دنیا بر ما بعد از چموشی او چنانکه مهربان بود شتر ماده بر بچهٔ خود و تلاوت کرد
از حضرت بعد از آن این آیه را ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین و مرویست که حضرت
باقر نگاه کرد بسوی حضرت صادق که راه میرفت پس گفت آیا می بینید این کودک را این از آنانکه گفته است خدا
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا الخ و مرویست از حضرت صادق که رسول خدا نگاه کرد بسوی علی و حسن و حسین
پس گریست و گفت که شمائید مستضعفون بعد از من پس شخصی پرسید از آنحضرت چیست معنای این ای پسر رسول خدا گفت معنای آن
آنست که شمائید امامان بعد از من بدرستیکه خدای میگوید ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة تا آخر
آیه پس گفت آنحضرت که این آیه جاریست در ما تا روز قیامت و نیز مرویست از آنحضرت که گفت این آیه در شان ما است و بعد از
که چون قائم متولد شد گویا شد بخواندن این آیه و مرویست از حضرت سجاد که گفت سوگند بآن کسیکه فرستاد محمد را بحق بشارت
دهنده و بیم دهنده که نیکوکاران از ما اهل بیت و شیعیان ایشان بمنزلهٔ موسی و شیعهٔ او یند و دشمنان ما و تابعان ایشان
بمنزلهٔ فرعون و تابعان او یند و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا
رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین یعنی وحی و الهام کردیم ما با مادر موسی که موسی بچه خود را بخواب خود دیدیم با
اینکه شیر بده او را مادامیکه ممکن است اخفاء او پس چون ترسیدی بر قتل او پس بینداز او را در رود نیل و مترس از غرق
او و اندوهناک مشو از مفارقت او بدرستیکه ما بازگردانیم او را بسوی تو با بنزدیکی و گرداننده ایم او را از پیغمبران
مرسل و مرویست از حضرت صادق که چون هنگام وفات حضرت یوسف شد جمع کرد آل یعقوب را و آنها هشتاد نفر
هشتاد مرد بودند و گفت که این گروه قبطیان زود است که بر شما غالب شوند و شما را عذابهای سخت بعذاب او رسانند
شما از دست ایشان نجات خواهید یافت بمردی از فرزندان لاوی پسر یعقوب که نام او موسی پسر عمران خواهد بود و جوان
بلند بالا و پیچیده موی گندم گون باشد پس بنی اسرائیل بعضی فرزند خود را عمران نام میگذاردند و عمران نام پسر خود را
موسی نام میکرد که شاید آن باشد که یوسف خبر داده است و حضرت باقر گفت که موسی خروج نکرد تا آنکه پنجاه
چهل کذاب از بنی اسرائیل بیرون آمدند که هر یک دعوی میکردند که منم آن موسی پسر عمران که یوسف خبر او را داده
و رسید بفرعون که بنی اسرائیل و صفت چنین کسی را میکنند و میگویند که زوال پادشاهی تو بر دست او خواهد بود
بر بنی اسرائیل دو ... و کاهنان و ساحران از فرعون با او گفتند که هلاک دین تو و قوم تو بر دست پسری خواهد بود
که امسال در بنی اسرائیل متولد میشود پس فرعون قابله ها را بر زنان بنی اسرائیل موکل گردانید و امر کرد که هر پسری
که در آن سال متولد شود بکشند و بر مادر موسی یک قابله موکل کرده بود و چون بنی اسرائیل این امر را دیدند گفتند

هرگاه پسر را بکشند و دختر را زنده بگذارند تا مهم هلاک خواهیم شد و نسل ما بالکلیه منقطع خواهد شد پس نزدیک با

زنان نکنیم عمران پدر موسی گفت با ایشان که بلکه مباشرت زنان بکنید که امر خدا واقع خواهد شد و از زن بهر موسی

متولد خواهد شد هرچند نخواهند شد کان پس گفت که هر که جماع زنان را بر خود حرام کند بکند من حرام نکنم و هر که زنان

کند بکند من ترک نکنم و با مادر موسی مقاربت کرد و او حامله شد پس قابله موکل کردند بر مادر موسی که پاسبان او باشد

هرگاه که مادر موسی بر می‌خاست او هم برمی‌خاست و هرگاه می‌نشست او هم می‌نشست پس چون حامله شد به موسی مادر

محبتی از او افتاد در دل آن قابله و چنین باشد محبتهای خدا بر خلق خدا پس گفت با قابله که هرگاه چنین شود تو را چنین نزد دیگران

شدی گفت قابله که مکن و این خیال چون چنین شود و حال آنکه فرزند من چون متولد شود او را خواهد کشت قابله گفت

الله و هنالک بباش که من فرزند تو را از ایشان پنهان خواهم داشت و مادر موسی پنهان از او با پسر کرد پس چون موسی

متولد شد قابله بیامد و مادر موسی مضطرب گردید قابله گفت من نگفتم که فرزند تو را پوشیده خواهم داشت پس قابله موسی را

برداشت بجز تنور و او را در جامه‌ها پیچید و بیرون آمد و به پاسبانان فرعون که در در خانه جمع بودند گفت با ایشان

که برگردید که پاره خونی بود که از او افتاد و فرزند بلعبه رشکم او نبود پس مادر موسی را ایشان بداد و بترسید که مبادا

از او ظاهر شود و قوم فرعون مطلع شوند بر حقیقت وحی کرد با او که تابوتی بساز و موسی را در تابوت بگذار و سر آن ببند

و شب او را بیرون بر کنار رود نیل و در آب بینداز مادر موسی همچنین کرد و چون تابوت او در آب انداخت تابوت

برگشت بسوی او و هرچند دست میزد و در میکرد باز میگشت بسوی او تا آنکه او را در میان آب انداخت و باد او را

برداشت دید و چون دید که باد او را برد چنان شد که خواست که فریاد کند حق تعالی جبرئیل برد او کرامت کرد که ساکن شد

و آسیه زن فرعون که از صالحات زنان بنی اسرائیل بود به فرعون گفت که ایام بهار است اگر بیرون بیرون برویم و تفرجی کنیم چه شود

بیل از بهار بیرون نبند تا من درین ایام سیر و تفرج بکنیم پس فرعون فرمود تا در لب آب در کنار رود نیل خیمه زدند

در روز بوده زن آن خیمه نشسته بود ناگاه دید که تابوتی رو به او می‌آید باکنیزان گفت که آیا می‌بینید آنچه را که من می‌بینم بزرگی

آب گفتند بلی والله ای سیده و خاتون ما تابوتی است چه بسیار مانند تابوت بزرگ با ما می‌آید و چون نزدیک رسید که چیزی

دیگر را بیرون رفت و دست بسوی آن دراز کرد و نزدیک کنید که آب او را فرو گیرد تا آنکه فریاد زد و خدمتکاران او رو به جانب

بود از آب بیرون آوردند و در کنار خود گذاشت و چون تابوت را گشود پسری دید در غایت حسن و جمال و در دل او محبتی

عظیمی از او در دل او افتاد و او را در دامن خود نشاند و گفت این پسر حق به من است گفتند بلی والله ای خاتون تو فرزند

نداری و پادشاه فرزند ندارد این پسر را فرزند خود بردار و بعد آسیه زن فرعون برخاست و نزد فرعون

رفت و گفت من پسری یافتم و فرزند پاکیزه شیرین نیکوئی که فرزند خود برداشتم و او را که موجب سرور شاه و دیده من و تو باشد

و او را بکش گفت اینکه از کجا آورده این پسر را گفت یافتم فرزند که کسی این را در آب آورد و از رود آب بگرفتم پس چندان سعی

کرد تا فرعون راضی شد و چون مردم شنیدند که فرعون پسری را فرزند برداشته است هرکه بود از امرای فرعون و اشراف

و بزرگان مصر زنان خود را فرستادند که موسی را شیر بدهند و نگاهداری کنند و موسی پستان هیچ یک را قبول نکرد که شیر

کرد شیر از ایشان پس بیرون رفت فرعون گفت که دایه از برای این پسر طلب کنید و هیچ که ایشان را بیاورید و هر که را شاید بیاورید و هر که از اکثر

محادر ... پستان او را قبول کند که پستان مادر موسی خواهر موسی گفت که بروید تفحص کنید شاید اثری از موسی ظاهر شود پس خواهر موسی

تا در خانه فرعون و گفت شنیده ام که شما دایه از برای فرزند خود می‌طلبید در اینجا زنی خالصه هست که فرزند شما را بگیرد که شیر

بدهد و نگاهداری کند چون زن فرعون گفت که پسر برید او را چون خواهر موسی بیرون رفت آسیه بر زنند پس بیکار انجمن

تو گفت از بنی اسرائیل گفت بروید او را حاضر کنید از اینها کاری نیست پس زنان با آسیه گفتند که خداوند تو را عافیت دهد او باید و ملاحظه

بکن که آیا پستان او را قبول میکند یا نه آسیه گفت اگر قبول کند آیا فرعون راضی خواهد شد که طفل از بنی اسرائیل و دایه هم از بنی اسرائیل

باشد هر که با من راضی خواهد شد گفتند چه ضرر اگر امتحان کنیم که آیا قبول میکند شیر او را یا نه پس آسیه گفت بروید او را بیاورید

موسی گریه میکرد مادر مرتبه و گفت پادشاه پسر این طفل است طلبید پس آسیه چون موسی او را در دامن گذاشت چسبید بر پستان

او و مکید و شیر خورد و چون آسیه دید که پستان او را قبول کرد و ساکت شد و دوید به سوی فرعون و گفت که از برای پسر خود دایه

یافتم که شیر او را قبول کرده پس دید که دایه از بنی اسرائیل است گفت از بنی اسرائیل فرعون گفت این هرگز نمیشود که طفل از بنی اسرائیل

باشد و دایه هم از بنی اسرائیل باشد آسیه گفت چه ترس داری از این طفل که پسر تو است و در دامن تو بزرگ میشود و چندان

الحاح کرد و التماس کرد که فرعون از رای خود برگردانید و راضی کرد پس موسی در میان آل فرعون نشو و نما کرد و مادر

و خواهرش از قابله در باب او امر را مخفی داشتند تا آنکه مادرش و قابله مردند پس موسی بزرگ شد و بنی اسرائیل خبر او را

نمی‌دانستند و طلب او میکردند و خبر او را جستجو میکردند و بر ایشان پوشیده بود و چون فرعون شنید که ایشان تفحص و تجسس او میکنند

بر ایشان زیاده سخت گیری کرد و در میان ایشان جدائی انداخت و نهی کرد ایشان را از اینکه ذکر او کنند تا ملت

او را بپرسیدند احوال او پس در شب ماهتاب روشنی بنی اسرائیل بیرون رفتند و جمع شدند نزد دانشمندی که در میان

ایشان بود و به او گفتند که راحتی که می‌یافتیم از این شد تمام شد و وعده‌ها بود پس تا کی و تا چه وقت ما در این

بلا خواهیم بود گفت والله که همیشه در این بلا خواهید بود تا خدا بفرستد پسری از فرزندان لاوی پسر اسحاق پسر یعقوب که نام

او موسی بن عمران است بلند بالای پیچیده موی خواهد بود و در این سخن بودند که ناگاه موسی آمد بر ایشان

و بر استری سوار بود و نزد ایشان ایستاد چون آن پیر با حضرت نگاه کرد شناخت او را با آن صفتها که خوانده و شنیده بود

پس از او پرسید که چه نام داری گفت خدا ترا رحمت کند گفت موسی پرسید که پسر کیستی گفت پسر عمران بن لاوی پس جست و در دستش

چسبید و بوسید و بنی اسرائیل بدو هجوم آوردند و پای او را بوسیدند و موسی ایشان را شناخت و ایشان او را شناختند

و ایشان را شیعه خود کرد و ماند بعد از آن آنقدر که خدا خواست **فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ**

فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا

أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ یعنی یافت او را و برگرفتند کسان فرعون تا آنکه گردد در عاقبت برای ایشان دشمن و

اندوهی به درستی که فرعون و هامان و لشکرهای ایشان بودند خطاکاران و گفت زن فرعون آسیه

در ... ای ... او را زنده ... ما ... کرد ... ای ...

تا آنکه بجز او را نمی‌داند و ایشان نمیدانستند که هلاک ایشان بدست او است مرویست که گفت فرعون بزن خود که او
روشنی چشم است از برای تو و اما از برای من چنین نیست پس گفت رسول خدا که بآنکسی که سوگند بآن یاد میشود اگر اقرار میکرد
بآنکه او روشنی چشم است از برای او چنانچه اقرار کرد زن او هر آینه هدایت میکرد خدا او را چنانچه هدایت
کرد زن او را ولیکن او ابا کرد بسبب شقاوتی که نوشته بود خدا برای او وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي
بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی صبح کرد دل مادر موسی خالی از ثبات و صبر آنگاه که خبر یافت
در گرفتن موسی را بدرستی که نزدیک بود که ظاهر کرده باشد کار موسی را بجهت آنکه از غایت جزع و فزع مرویست که نزدیک
بود که ... قصه او را با آنکه پسر من است اگر نه این بود که قوی گردانیدیم دل او را بالهام صبر و ثبات تا آنکه باشد از
تصدیق کنندگان بوعدهٔ خدا وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ
مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ یعنی و گفت مادر موسی مر خواهر موسی را مریم
نام را که از عقب او برو و خبر او را بگیر پس دید خواهر او ویرا از دور و ایشان نمیدانستند حال آن زن را
و حرام کرده بودیم ما او را از قبول کردن شیر هر شیر دهنده از آن پیش پس گفت خواهر او که آیا راه نمایم
شما را بر کسانی که کفالت شیر دادن او کنند از برای شما و حال آنکه باشند اهل بیت او را نیکخواه و تقصیر
نکنند در تربیت او مرویست که چون خواهر موسی گفت که آن اهل بیت نیکخواه ویند گفت هامان در یافت فرعون که این
زن او را و اهل او را میشناسد گفت خواهر موسی که من اراده کردم که ایشان مر پادشاه را نیکخواهند فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ
أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی پس باز گردانیدیم موسی را بسوی
مادرش تا روشن شود چشم او و اندوهگین نباشد بفراق او و تا بداند که وعدهٔ خدا بحقیقت حق و راست است لیکن
بیشتر مردمان نمیدانستند که وعده خدا راست بود ... نظر کردن در آیات الهی مرویست از حضرت صادق که چون
... صبح کرد مادر فرعون در پیش فرعون ... بود پس روزی که ... موسی ... را در ...
کردند که خلاص کنند از دست او نتوانستند تا آنکه او خود رها کرد پس اراده کرد فرعون کشتن او را پس گفت زن او باد
که مقتول ظاهر کرد امر این پسر را که از روی ... کرده است ... پس گذاشتند پیش روی او طبقی از ... پس
گذاشت دست خود را بآتش پس چون سوخت دست و گذاشت دست را بزبان او ... زبان او لکنتی بهم رسید
که چون موسی بر او افتاد روزی بود در نزد موسی فرعون پس عطسه کرد و گفت موسی الحمد لله رب العالمین پس انکار
اعلی فرعون از آن و سیلی بر او زد و گفت چیست آنکه گفتی پس چسپید موسی بریش فرعون و کند ریش او را ...
دراز بود پس بدرستی موسی فرعون را از کنده ریش او پس قصد کرد فرعون بکشتن او پس گفت زن او که این پسر
کودکست نمیداند که چه میگوید تو چون ... طبقی ... بر او ... کرد پس گفت فرعون ...
او ... ... پس اگر ... پیرامن ... پس گذارد ... نزد او
خرما و آتش و گفت باو که ... فرعون ... موسی ... جبرئیل ... کرد ... دست او را

بر آنکه

سوی آتش ... بر داشت ... گذاشت ... پس سوخت زبان او ... و کرد ... پس
گفت آسیه زن فرعون آیا نگفتم ترا که او نمیفهمد ... پس در گذشت فرعون از کشتن او و گفت ... وسلم از حضرت
باقر که چون ... غایب بود موسی از پدر ... که خدا او را ... که سر روز غایب بود و گفت
که بود همیشه موسی ... در نزد فرعون تا آنکه رسید بمرتبهٔ مردان و بود فرعون که انکار میکرد موسی ... اگر
میگفت از توحید تا آنکه قصد کشتن او کرد پس بیرون رفت موسی از بارگاه فرعون و داخل شهر مصر شد پس ناگاه
دید دو مرد را که با یکدیگر جنگ میکنند یکی قبطی بود ... و یکی اسرائیلی بود ... طلب یاری کرد از موسی آنکه
بود از شیعه او ... قبطی ...
پس ... اسرائیلی ... پس چون ... صاحب ... قبطی ... گفت
... پس ... فرعون که ...
... چون رسید ... موسی ... طلب کرد او را تا بکشد او را
پس ... مصر ...
... وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ
حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى
الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ یعنی و چون رسید بنهایت قوت و حال خود
... تمام کرد ... مرویست از حضرت صادق که گفت رسید موسی ... باشد ... سال ... یعنی ملتحی شد ...
او را ... دادیم ... و علم ... که ... بود ... کردیم ... جزای ... بیکو کاران ... شهری که فرعون
در آن بود ... از ... شهر ... در ... داخل شهر مصر شد
بهنگام ... که ... در میان مغرب و عشا باشد ... مرویست از حضرت رضا ... پس یافت در آن شهر
دو مرد اسرائیلی و قبطی ... که ... با یکدیگر ... اسرائیلی از شیعیان او بود و ان دیگر قبطی از دشمنان او ...
که ... آن ... بود که قبطی میخواست که ... اسرائیلی ... فرعون پس طلب نصرت ... ازو کرد آن اسرائیلی
که از شیعیان او بود بر دفع آن قبطی که از دشمنان او بود پس زد موسی ... قبطی ... پس کشت او را پس گفت موسی که این قتل
ایشان ... از کار شیطان است ... شیطان دشمنی ... و دشمنی ... از حضرت
رضا ... که ... گفت ... حکم کرد موسی ... دشمن او ... قبطی
... بود و گفت موسی که این ... از کار شیطان است ... قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي
فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ یعنی گفت موسی که ای پروردگار من بدرستی که من ستم
کردم ... گفت حضرت رضا ... یعنی ... داخل شدن این شهر ... حضرت
... دشمنان ... تا آنکه ... او را ... نگاه داشت ... کرد او را ...

ایشان بعد ازین که او استاد امر بکار رشا ... و گفت موسی ای پروردگار من بسبب انعام تو برمن بانکه قوت و توانائی کردی
بمن ... فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ... فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ
مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ یعنی پس صبح کرد در روز دیگر موسی در آن شهر که آن قتل واقع شده در حالیکه ترسان بود متوقع بود قصاص
مقتول را ... ناگاه آنکه طلب نصرت میکرد از او دیروز طلب فریاد رسی کرد از او بر قبطی دیگر گفت او موسی که بدرستی که تو
مرد بی راه ... آشکار ... فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ
أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ یعنی پس چون
خواست که بگیرد ... قبطی را که دشمن بود مر موسی و اسرائیلی را گفت قبطی ... نظر ... ای موسی آیا میخواهی که بکشی
مرا چنانکه کشتی ... دیروز ... نمیخواهی مگر آنکه باشی جبار ... و نمیخواهی که باشی از اصلاح کنندگان در زمین
منقولست که گفت ابن عباس که چون ... قبطی ... فرعون ... بنی اسرائیل کشته ...
گفت فرعون ... پس فرعون طلب ...
... گفت موسی ... اسرائیلی را ... طلب ... فریاد رسی کرد از او گفت با او موسی
... بر قبطی ... مقاتله کرد با مرد ... بکشد ... بود
... فرعون ...
... پس چون موسی ... دشمن موسی و اسرائیلی بود ...
چونکه ... گفت ... میخواهی که بکشی مرا چنانکه کشتی ...
... شد ...
مرد ... فرعون ... ناگاه ... طلب ...
قبطی بگو ... پس ...
دفع کند ... وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ
يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی و آمد مردی یعنی مؤمن آل فرعون از آن گوشه شهر ... فرعون بود
در حالیکه ... گفت ای موسی بدرستیکه ... فرعون ... مشورت ... بکشند ترا پس بیرون شو
از این شهر که من ترا از نصیحت کنندگانم منقولست که او مؤمن آل فرعون بود ... موسی ... نام او حزقیل بود و ...
... که ... فرعون ... مؤمن بموسی ... داشت ایمان خود را ... سال ... و ... گفت خدای تعالی
وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ ...
پس فرستاد ... فرعون ... موسی ... بکشند ... پس بیرون رفت از شهر ... تو را
فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی پس بیرون رفت موسی از شهر مصر ترسان ... بود
... گفت ای پروردگار من نجات بده مرا از قوم ستمکاران ... چون ... نگاه میکرد بجانب

راست بجهت ... گفت پروردگار انجاة ده مرا از قوم ستمکاران و گذشت بجانب شهر مدین ... در میان او و میان مدین
... راه وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ یعنی چون ... موسی بجانب مدین شهر
شعیب گفت شاید که پروردگار من ... راه راست ... شهر مدین ... باسم مدین پسر ابراهیم ... در
سلطنت فرعون ... بیرون رفت موسی از شهر مصر و ...
... تا آنکه رسید بزمین مدین و رسید ... درخت ... و در زیر آن ... چاه
وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي
حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ یعنی و چون رسید بچاه آب شهر مدین یافت بر آن جماعتی را از مردم ...
گوسفندان خود را ... و یافت از ایشان دو زن ... گوسفندان خود را ...
مخلوط نشوند ... گفت موسی ... دو زن ... شما ... گوسفندان شما ...
... گوسفندان خود را ... تا آنکه ... گوسفندان خود ...
... فَسَقَىٰ لَهُمَا یعنی پس موسی آب
داد گوسفندان آن دو زن را ... موسی ... مدین ... چاهی ...
... گوسفندان ...
... گوسفندان ... چاه ... گفت ...
... گوسفندان ... حکایت ... خدای تعالی در قرآن ... موسی ... بجاه
پس گفت ... چاه ...
... موسی ... گوسفندان ...
... چاه ... ده مرد ...
... گوسفندان ...
گوسفندان ایشان را ... ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ یعنی پس بازگشت ...
سوی سایه درخت پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه من ... از طعام ...
... طعام ... حضرت امیر المؤمنین ... موسی ...
...
... فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ
أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا یعنی ...
... شعیب ...
... شعیب ... دختر ...

او را بخوان او را تا اینکه پاداش دهیم با و مزد آب دادن او گوسفندان ما را پس آمدند آن دختر سوی موسی چنانچه حکایت کرده خدا
در قرآن پس برخاست موسی با آن دختر و روانه شد آن دختر پیش روی موسی پس باد وزید و بلند شد دامن پیراهن او از عقب
و ظاهر شد عقب او پس گفت موسی آن دختر که پس پای بیست و راه بنما مرا بانداختن سنگی پس برفت موسی تا رسید بنزد شعیب فلما جاءه
و منم از قومیکه هرگز نگاه نکنند بعقب زنان نامحرم فلما جاءه وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین
یعنی پس چون آمد بنزد شعیب و نقل کرد از برای او داستان خود از کشتن قبطی و ترس خود تا اینکه گفت شعیب با او که مترس
از فرعون نجات یافتی از قوم ستمکاران که فرعون و فرعونیان باشند که ایشان را بر ما تسلطی نیست قالت احدیهما یا ابت
استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین یعنی گفت یکی از آن دو دختر ای پدر مزد بده او را و بگیر او را از برای چرانیدن گوسفند
بدرستیکه او بهترین کسانیست که مزد خواهی داد و بگیری او را و مرویست با قوت با امانت مرویست که گفت شعیب بدختر که اما قوت
او را پس دانستی بآنکه کشید او تنها آن دلو را پس از چه شناختی امانت او را گفت آن دختر که چون گفت من که از عقب
من راه برو و بنمای بمن راه را که من از قومی ام که نگاه نمیکنند بعقب زنان دانستم من که او چنانکه نگاه کند بعقب زنان
پس ازین است امانت او و مرویست از حضرت کاظم که گفت شعیب با دختر که چنین دانستی قوت او را گفت
سنگ را از چاه برداشت و اما امانت است از نگاه داشتن که گفت ای پدر من بدرستی که راه میرفتم پیش روی او پس گفت که راه برو از
عقب من پس اگر کج روم راه بنما مرا بانداختن سنگ که من از قومی که نگاه نمیکنند بعقب زنان قال انی ارید ان انکحک احدی
ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک وما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من
الصالحین یعنی گفت شعیب بدرستیکه من میخواهم که تزویج کنم بتو یکی از این دو دختر خود را از این دو دختر را بر این شرط که مزدور
من باشی در هشت سال پس اگر تمام کنی ده سال را پس آن از نزد تو و تفضل تو است و نمیخواهم که مشقت دهم بر تو زود باشد
که دریابی مرا اگر خواهد خدا از نیکان در حسن معامله و وفای عهد و در اقوال و افعال قال ذلک بینی وبینک
ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی والله علی ما نقول وکیل یعنی گفت موسی که این شرطها است میان من و میان تو
که هر کدام از آن دو مدت را که بپایان آرم پس هیچ تعدی و طلب زیادتی نباشد بر من و خدا بر آنچه میگوییم ما گواه است
مرویست که پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق که کدام یک از دو مدت را بپایان آورد گفت بپایان آورد دراز تر را و ده را
دیگر پرسیدند از آنحضرت که کدام یک از دختران را تزویج کرد پس گفت آنحضرت که کوچک را و این آن بود که آمد و گفت
بپدرش که ای پدر مزد بده او را و مرویست که پرسیدند از حضرت صادق که کدام بود از دختران که گفت که
پدرم میخواهد ترا که گفت آن دختر که تزویج کرد پرسیدند از او که کدام یک از دو مدت را بپایان آورد گفت در ده
کرده سال را باشد پرسیدند از او که دخول کرد با او پیش از گذشتن شرط یا بعد از گذشتن آن گفت که پیش از آن
از پرسیدند از او که مردی تزویج میکند زنی را و شرط میکند از برای پدر او اجاره دو ماه را آیا جایز است گفت که
بدرستیکه موسی دانست که زود بود که تمام کند از برای او شرط او را پرسیدند که چگونه بود دانسته که تمام کند گفت که
بود تا اینکه وفا کند و مرویست از حضرت امیرالمؤمنین که گفت حلال نیست مهر نکاح در اسلام با جاره کردن نفس که

بکری بزرگ را یکم ... از تا سال بحال تا اینکه بزند ... شعیب دخترش را یا خواهر او را و در حدیث دیگر است که این شرط
مخصوص موسی بود از جهت آنکه دانست که ... بشرط آنکه وفا کند بتمام ترا زود و مرویست
مرویست از حضرت رسول که گفت که ... موسی بزرگتر ... و تزویج کرد بر او صفورا دختر شعیب
از موسی و گفت که من ... فلما قضی موسی الاجل
وسار باهله آنس من جانب الطور نارا یعنی چون بنهایت رسانید مدت شرط را و برد اهل خود را بجانب مصر دید از جانب کوه طور آتشی مرویست که گفت موسی بشعیب که ناچار است مرا اینکه برگردم بسوی وطنم و مادرم و اهل بیتم پس
چه چیز است از برای من نزد تو پس گفت شعیب که گوسفندان ابلق برای تو با مال تو باشد پس در وقتیکه خواست
بیندازد نزد دریا از گلهای موسی بز داشت و پوست کند بعضی از آن را و گذاشت بعضی دیگر را بر بند و گوشت در میان آب
گوسفندان و انداخت بر آن را ... پس تمام گوسفندان ابلق ... کو سفندان در آن سال ابلق پس چون
گذشت سال ... از موسی خود راه او داد شعیب ... گوسفندان خود را پس چون خواست
که بیرون رود گفت شعیب که ... عصا ... که باشد با من ... عصاها ... در نزد شعیب که ... بودند مجموع
در حجره بود پس گفت شعیب ... داخل شو ... عصا در میان آن عصاها پس چون داخل شد موسی جست عصا
بسوی او و عصای نوح و ابراهیم ... بیرون آورد ... و نگاه کرد با آن شعیب پس گفت که ... بیار دیگر
دیگر را ... موسی ... عصا ... دیگر را ... آن عصا ... پس ... باز آمد
بدست او همان عصا تا اینکه ... دید شعیب ... از برای تو باشد از عصا و بر و بحقیقت
که ... خدا ... پس موسی گوسفندان خود را ... بسوی مصر پس چون رسید به بیابانی
و اهلش با او بود ... و تاریکی شد ... و باد ... دید موسی بسوی آتش
که ظاهر شد از برای او از طرف کوه طور ... چنانچه یاد کرده در قرآن قال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها
بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون یعنی گفت موسی بجهت اهل خود ... بدرستیکه من دیدم آتشی ...
... از برای شما از آن آتش خبری از راه که گم کرده ایم یا پاره از آن آتش تا اینکه گرم شوید شما با آن مرویست که چون
... موسی ... خود ... با اهلش بسوی بیت المقدس ... در شب ... دید آتشی ... و در
گفت با اهلش که مکث کنید که من دیدم آتشی ... فلما اتاها نودی من شاطئ الواد الایمن فی البقعة
المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین یعنی پس چون آمد موسی آن آتش را ... از طرف جانب راست
... موسی بود ... درخت عناب ... درخت زیتون ... که ...
... مرویست از حضرت صادق که ... و ذکر کرده است در قرآن ... و گفت ...
وان الق عصاک فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبرا ولم یعقب یا موسی اقبل ولا تخف انک من الآمنین یعنی و ... از ...
که بینداز ای موسی عصا را پس چون دید موسی عصای خود را ... که ... بحقیقت ...

کرد از آن در حالیکه فرار کننده بود از خوف و بر نگشت ندا شد باو که ای موسی بیا و مترس بدرستیکه تو از اهل امن
و سلامتی مرویست که چون موسی بجانب آتش که برود آورد پاره آتش پس نگاه دید درخت را سبز و آتش گرفته
شد و زبانه کشید پس چون رفت بجانب آتش که بردارد پاره از آن زبانه کشید آتش بسوی او پس فرار نمود و درخت
بر گشت آتش بدرخت پس نگاه کرد بسوی آن دید که بر گشت آن آتش بسوی درخت بر گشت موسی توقف نمود تا اینکه آتش
بردارد پس آتش زبانه کشید بسوی او و او گریخت پس نگاه کرد دید که بر گشت آتش بدرخت پس بر گشت موسی بسوی آتش
در مرتبه سیم پس باز زبانه کشید آتش بسوی او و پس گریخت و بر نگشت پس ندا در داد با وحق تعالی که ای موسی منم خدای
پروردگار عالمیان گفت موسی چیست دلیل بر آن گفت حق تعالی که چیست در دست تو گفت موسی عصای من است گفت
حق تعالی بینداز آنرا ای موسی پس چون انداخت آنرا پس نگاه دید که آن مار است که حرکت میکند پس ترسید موسی از آن
و گریخت پس ندا در داد باو حق تعالی اقبل ولا تخف انک من الآمنین اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء
من غیر سوء واضمم الیک جناحک من الرهب فذانک برهانان من ربک الی فرعون وملائه انهم کانوا قوما فاسقین
یعنی در آور دست خود را در گریبان خود تا بیرون آید درخشنده مانند آفتاب بدون عیب و نقص و در دست خود
بسوی خود و بهم آر دست خود را بسوی خود از جهت ترس یعنی اگر از جهت غلبه شعاع آن ترسیدی و خوف بر تو مستولی شد دست
خود را بسوی خود بر تا بازآید بحالت اول پس این عصای تو که مار شد و دست تو که آفتاب گردید دو معجزه اند
جانب پروردگار تو بسوی فرعون و اشراف بزرگان او بدرستیکه هستند ایشان گروه فاسقان بیرون از طاعت خداوند
قال رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون واخی هرون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردءا یصدقنی
انی اخاف ان یکذبون یعنی گفت موسی ای پروردگار بدرستیکه من کشتم از ایشان نفسی پس میترسم که بکشند مرا و برادر من
هرون او فصیح تر است از من بزبان پس بفرست او را با من در حالیکه معین من باشد تصدیق من
بکند در تقریر حجت و دفع شبهه بدرستیکه من میترسم که تکذیب کنند مرا قال سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما
سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون یعنی گفت حق تعالی که زود باشد که قوی گردانیم
بازوی ترا بواسطه برادر تو و بدهیم از برای تو و برادر تو حجتی و معجزه هویدا پس نتوانند رسانید بسوی
شما هیچ گزندی بسبب معجزات ما شما و هر کس که متابعت کند شما را غلبه کنندگان اید بر ایشان فصل در بیان
بعثت موسی و هرون علیهما السلام [illegible] و اصحاب او [illegible] و در بیان احوال و
شصت و پنج آیه سوره بقره [illegible] واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب
یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی که نجات
دادیم شما را از قوم فرعون که عذاب میکردند شما را بدترین عذاب ذبح میکردند پسران شما را و زنده میگذاشتند
دختران شما را و در این عمل فرعون بلاء بزرگی بود از جانب پروردگار شما واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم واغرقنا آل
فرعون وانتم تنظرون یعنی و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن وقت را که شکافتیم بسبب شما دریا را پس نجات دادیم شما را و غرق

کردیم

علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم فماذا تأمرون یعنی گفتند بزرگان از قوم فرعون بروی مشورت با یکدیگر که بدرستیکه این شخص
ساحر ماهر است جادوگر دانا است میخواهد که بیرون کند شما را از زمین مملکت شما مصر پس چه امر میفرمائید در باره او و قالوا
ارجه واخاه وارسل فی المدائن حاشرین یأتوک بکل ساحر علیم یعنی گفتند تمام اشراف و بزرگان از قوم فرعون که باز دار و تأخیر
کن کار او و برادرش را و شتاب مکن و بفرست در شهرها جمع کنندگان جادوگران را تا بیاورند بنزد تو هر جادوگر دانا
مرویست که گفت حضرت صادق که بود در میان مجلس فرعون فرزند زنا [illegible] که چاره نمود هر آینه امر میکرد بقتل موسی
چاره نمایم مثل موسی که شتاب میکند در این عمل [illegible] وجاء السحرة فرعون قالوا ان لنا لاجرا ان کنا
نحن الغالبین قال نعم وانکم لمن المقربین یعنی و آمدند جادوگران بنزد فرعون گفتند آیا بدرستیکه هست از برای ما مزد بزرگی
اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی گفت فرعون آری و بدرستیکه شما باشید از مقربان در نزد من قالوا یا موسی اما ان تلقی واما
ان نکون نحن الملقین قال القوا فلما القوا سحروا اعین الناس واسترهبوهم وجاءوا بسحر عظیم یعنی گفتند جادوگران ای
یا اینکه بینداز تو عصای تو را نخست و یا اینکه باشیم ما نخست اندازندگان ریسمانها و عصاهای خود را [illegible] موسی
[illegible] و لکن با اشعار [illegible] بودن بسبب تغییر در نظم کلام گفت موسی که بیندازید شما پس چون انداختند
ریسمانها و عصاهای خود را جادوگران [illegible] چشمهای مردم را [illegible] و بترسانیدند مردم را و آوردند جادوی بزرگی
مرویست که انداختند ایشان ریسمانها و عصاها را [illegible] مارهای بسیار بزرگی که پر کردند آن بیابان را و سوی
[illegible] واوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یأفکون یعنی و وحی کردیم ما بسوی موسی که بینداز عصا
خود پس بینداخت و نگاه کرد دید که عصا اژدها شده [illegible] ایشان [illegible] چون [illegible]
ریسمانها و عصاهای ایشان را بلعید تمام آنها را [illegible] هلاک
خلق بسیاری [illegible] پس گرفت موسی اژدها را پس گردید عصا چنانچه بود در ابتدا پس گفتند جادوگران که اگر بود این کار سحر
هر آینه باقی میماند ریسمانها و عصاها فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین والقی
السحرة ساجدین قالوا آمنا برب العالمین رب موسی وهرون یعنی پس ثابت شد راستی موسی و دعوی او و باطل و ناچیز شد
آنچه بودند که میکردند از جادو پس مغلوب شدند جادوگران در آن مکان [illegible] با موسی و باز گشتند ذلیل و خوار شدند
[illegible] جادوگران در حالیکه سجده کنندگان بودند مر خدا را بر شکر ایمان خود گفتند ایمان آوردیم بپروردگار
جهانیان پروردگار موسی و هرون قال فرعون آمنتم به قبل ان آذن لکم ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها
اهلها فسوف تعلمون لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین یعنی گفت فرعون آیا جادوگران
ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه دستوری دهیم مر شما را بدرستیکه این [illegible] مکری است که حیله کرده اید
آنرا شما [illegible] در شهر مصر تا اینکه بیرون کنید از آن مردمانش را پس زود باشد که بدانید که چه حکم با شما میکنم قطع میکنم
دستهای شما و پاهای شما را از خلاف یکدیگر پس بر دار کشم شما همه را قالوا انا الی ربنا منقلبون وما تنقم
منا الا ان آمنا بآیات ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین یعنی گفتند جادوگران در جواب فرعون

که بدرستی که ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم و عیب نمیکنی و کینه نمی‌ورزی از ما مگر اینکه ایمان آوردیم بآیات و معجزات
پروردگار ما چون بما آمد بار پروردگارا فرو ریز بر ما صبر و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم
وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي
نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ یعنی گفتند بزرگان از قوم فرعون بفرعون که آیا میگذاری تو موسی و قوم او را تا فساد
کنند در زمین مصر و تغییر دهند دین مردم را و واگذارد موسی تو را و خدایان تو را و نپرستد و … نکند تو را و بتان
تو را گفت فرعون که زود باشد که بکشیم پسران ایشان را و زنده بگذاریم زنان ایشان را چنانچه پیشتر میکردیم و بدرستی که
ما بر سر ایشان قهر و غلبه کنندگانیم هرچه خواهیم بکنیم میتوانیم کرد مرویست که فرعون بت پرست بود و بتان را … خدا
خدای او مرویست از حضرت امیر المؤمنین … والهتك را و گفت یعنی عبادت تو را … که فرعون
ساخته بود برای قوم خود بتان چند را و امر کرده ایشان را که بپرستند آنها را از جهت تقرب باو و بآن سبب گفت که من پروردگار
بزرگ شما ام قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
یعنی گفت موسی بقوم خود که یاری خواهید از خدا و شکیبائی نمائید در دین خدای بدرستی که زمین ملک خداست میراث
میدهد آن را بهر کس که خواهد از بندگان خود و سرانجام پسندیده از برای پرهیزکاران است مرویست از حضرت صادق ع
که بدرستی که زمین ملک خداست میراث میدهد بهر کس که خواهد از بندگان … آنچه ملک خداست آن ملک رسول خداست
و آنچه ملک رسول خداست … ملک امام است … و مرویست از حضرت باقر … که گفت یافتیم ما در کتاب
علی که زمین ملک خداست میراث میدهد بهر کس که بخواهد از بندگان خود و سرانجام پسندیده از برای پرهیزکاران است
و مائیم اهل بیتی که میراث داده است ما را خدا زمین را و مائیم پرهیزکاران و تمام زمین از ما است پس کسی که
احیا کند زمینی را از مسلمانان پس عمارت کند آن را باید که ادا بنماید خراج آن را بسوی امام از اهل بیت ما و از برای
او است آنچه را که بخورد از آن پس اگر واگذارد آن را و خراب بنماید آن را پس بگیرد آن را مرد دیگر از مسلمانان بعد از آن
پس آباد کرده … آن را و احیا کند آن را پس او سزاوارتر باشد بآن از آن کسی که واگذاشت آن را پس باید که ادا بنماید
خراج آن را بسوی امام از اهل بیت ما و از برای او است آنچه را که بخورد از آن تا اینکه ظاهر شود قائم از اهل بیت ما
با شمشیر پس جمع آوری کند آنها را و منع کند ایشان را از آن و بیرون کند ایشان را از آنجا چنانچه جمع آوری کرد رسول خدا
و منع کرد مگر اینکه آنچه باشد در دست شیعیان ما که از آن قطعه میدهد … آنچه از زمین را در دست ایشان
قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ
تَعْمَلُونَ یعنی گفتند قوم موسی آزرده شدیم ما و اذیت کشیدیم ما پیش از اینکه بیائی تو بما و پس از آنکه آمدی بما گفت امید است
شاید پروردگار شما که هلاک کند دشمن شما فرعون و قوم او را … و جانشین کرداند شما را در
زمین مصر بعد از هلاک کردن ایشان تا بنگرد که چه کار میکنید شما از شکر و کفران و طاعت و عصیان وَلَقَدْ أَخَذْنَا
آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ

يطيروا

يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی بتحقیق که گرفتیم ما بعقوبت فرعونیان را
… قحطی و تنگی و بکاستن میوه ها … تا شاید پند گیرند ایشان پس چون می آمد بایشان نیکوئی و فراخی نعمت
… میگفتند … است این حق ما و مستحق آنیم و اگر میرسید بایشان بدی و تنگی … فال بد میزدند بموسی و آنانی که مؤمن
بودند با او … بدرستی که شومی ایشان در نزد خدا ثابت است … و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند وَقَالُوا
مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ
فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ یعنی گفتند ای موسی هرچه بیاوری بما از معجزه تا جادو کنی ما را بآن پس ما نیستیم مر تو را
بایمان آورندگان پس فرستادیم ما بر ایشان باران … و ملخ و شپش و وزغها و خون شدن آبها … معجزها
جدا جدا … سرکشی کردند از ایمان آوردن و بودند گروهی گناهکاران وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ
يَنْكُثُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ یعنی چون واقع شد بر ایشان هر یک از این عذاب
… گفتند فرعونیان ای موسی دعا کن از برای ما به پروردگار خود بآنچه عهد کرده است در نزد تو که استجابت دعا باشد که هرگاه
اگر بردار … از ما این عذاب را هر آینه ایمان آوریم بتو و هر آینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را پس چون برداشتیم ما از
ایشان عذاب را تا زمانی که ایشان بآن رسند ناگاه ایشان نقض میکنند عهد را پس انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیم ایشان را در
دریا بسبب اینکه ایشان تکذیب کردند معجزهای ما را و بودند از آن عذاب غافل شوندگان مرویست از حضرت باقر و صادق ع
که چون سحره … ایمان آوردند … و مردمان ایمان آوردند بموسی
پس … هر کس که داخل در دین او شده است حبس کن او را پس حبس کرد فرعون هر کس را که ایمان آورده بود از بنی اسرائیل
پس آمد موسی نزد فرعون و گفت رها کن بنی اسرائیل را از حبس پس قبول نکرد فرعون پس فرستاد خدا … بر ایشان طوفان را
از باران … خانهای ایشان و منزلهای ایشان تا اینکه بیرون رفتند بصحرا … پس گفت فرعون
بموسی که دعا کن بپروردگار تو تا اینکه باز دارد از ما طوفان را تا اینکه رها کنم از حبس بنی اسرائیل را و اصحاب تو را پس
دعا کرد موسی بپروردگار خود تا اینکه باز داشت از ایشان طوفان را وعده کرد فرعون که رها کند بنی اسرائیل را
پس گفت هامان … اگر رها کنی … ایشان را غالب خواهد شد موسی … خواهد کرد پادشاهی تو را پس قبول کرد
از او فرعون و رها نکرد بنی اسرائیل را پس فرستاد خدا … در سال دوم بر ایشان ملخ را که بخورد هر چیز را
که بود از برای ایشان از زراعت و درخت تا اینکه خوردند موهای بدن ایشان را و ریشهای ایشان را پس جزع کرد فرعون
از آن جزع شدید و گفت ای موسی دعا کن بپروردگار خود که باز دارد از ما ملخ را تا اینکه رها کنم بنی اسرائیل
و اصحاب تو را پس دعا کرد موسی پس باز داشت خدا ملخ را از ایشان پس … رها کرد بنی اسرائیل را پس
فرستاد خدا … در سال سیم بر ایشان … ایشان … با ایشان قحط و تنگی پس گفت فرعون
بموسی که اگر دفع کنی … از ما … هر آینه رها کنم بنی اسرائیل را … دعا موسی بپروردگار خود تا اینکه …

از ایشان بود ابتداء خلقت پس در آن تعذیب پس بازرها کرد بنی اسرائیل را پس فرستاد خدا بر ایشان بعد از آن وقع
پس بود که داخل میشد در طعام و شراب ایشان و کفشها که داخل میشد در مفصلهای ایشان و کوزها و بینیهای ایشان
پس جمع کردند از آن چیزی شدید پس آمدند نزد موسی پس گفتند که دعا کن خدا که ببرد از ما [illegible]
ایمان میاوریم بتو و میفرستیم با تو بنی اسرائیل را پس دعا کرد موسی پس دفع کرد خدا از ایشان [illegible] را پس چون
باز ابا و امتناع کردند از اینکه رها کنند بنی اسرائیل را کرد [illegible] خدا [illegible] ایشان خون
پس بود [illegible] جماعت قبطی که رسید بدیشان آن آب خون و جماعت اسرائیلی آن آب پس چون می آشامید اسرائیلی آن آب بود
و چون می آشامیدند قبطی بود خون پس بودند قبطی که میگفتند با اسرائیلی که بگیر آب را در دهن خود و بریز در دهن
او پس چون میریخت بدهن قبطی میگردید بدهن او خون پس در آن [illegible] شدند از آن و تشنگی شدید پس گفتند بموسی که اگر دفع
کنی از ما خون را هر آینه [illegible] با تو بنی اسرائیل را پس چون دفع کرد خدا از ایشان [illegible] ایشان را نکردند
بنی اسرائیل را پس فرستاد خدا بر ایشان [illegible] باشد [illegible] بودند ایشان [illegible] پس [illegible]
پس [illegible] شدند و [illegible] و رسید بایشان آنچه که ندیده بودند [illegible] پس گفتند ای موسی دعا کن از [illegible]
ما بر [illegible] کار [illegible] آنچه که عهد کرده است [illegible] اگر [illegible] از ما [illegible] هر آینه ایمان آوریم بتو
و بفرستیم بنی اسرائیل را با تو پس دعا کرد موسی پس برداشته شد [illegible] ایشان پس رها کردند بنی اسرائیل را و دست
جدا شدند از ایشان پس چون رها یافتند جمع کردند بسوی موسی و بیرون رفتند [illegible] مصر و جمع شدند
در [illegible] کس که فرار کرده بود از فرعون و رسید خبر آن بفرعون پس گفت [illegible] و [illegible]
از رها کردن بنی اسرائیل و [illegible] و [illegible] کرد جمع کرد [illegible] موسی پس [illegible] فرعون و [illegible]
جمع کننده [illegible] و بیرون رفت [illegible] موسی وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا
يَعْرِشُونَ و میراث دادیم از [illegible] آن قوم آنچنان [illegible] که ضعیف کرده بودند از ستم فرعون و فرعونیان
اطراف [illegible] زمین مصر و شام را و [illegible] آن زمین [illegible] برکت و منفعت بسیار کرده ایم [illegible] و تمام شد
کلمه [illegible] کار [illegible] و [illegible] هلاک ساختن فرعون و فرعونیان باشد بر بنی اسرائیل بسبب صبر کردن ایشان
و خراب [illegible] آنچه را که ساخته بودند فرعون و فرعونیان [illegible] و قصرها [illegible]
که بودند [illegible] و بلند کرده بودند [illegible] سوره انفال ده آیه كَدَأْبِ آلِ
فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی عادة کفار
قریش مثل عادة تابعان و کسان فرعون است و مثل عادة آنانکه پیش از فرعون بودند [illegible] کافر شدند [illegible]
بآیات خدا [illegible] باشد پس [illegible] ایشان را خدا بسبب گناهان ایشان [illegible] بدرستی که خدا [illegible] با قوت
سخت عقابست كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ یعنی عادت و خوی [illegible] مانند عادت و خوی قوم فرعون است و آنانکه بودند پیش از ایشان تکذیب کردند
ایشان [illegible] کار ایشان را پس هلاک کردیم ایشان را [illegible] ایشان [illegible] کرده ایم ما قوم فرعون را و همه ایشان ظالم
[illegible] بودند ستمکار بر نفس خود سوره یونس چهار آیه ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا
فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ یعنی پس فرستادیم پس از آن بعد از آن موسی و هارون را
بسوی فرعون و اشراف [illegible] قوم او با معجزات [illegible] ایمان او [illegible] و بودند [illegible] گناهکاران پس چون
[illegible] معجزه را [illegible] گفتند بدرستی که آن هر آینه جادو [illegible] قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ
أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ یعنی گفت موسی [illegible] معجزه را که [illegible] جادو [illegible] این
[illegible] جادوگران [illegible] قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي
الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ یعنی گفتند فرعون و فرعونیان [illegible] آنچه یافتیم ما بر آن پدران ما را [illegible]
از [illegible] که زمین مصر [illegible] ایمان [illegible] و تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ
عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ یعنی گفت فرعون بیارید [illegible] جادو کرد [illegible]
جادوگران پس چون آمدند جادوگران گفت با ایشان موسی [illegible] آنچه را اگر شما اندازنده اید پس چون [illegible]
گفت موسی آنچه [illegible] آن جادو است بدرستی که خدا [illegible] باطل و ناچیز کرده [illegible] بدرستی که خدا
[illegible] کار مفسدان و [illegible] گناهکاران را [illegible] کار [illegible] با احکام [illegible] اگرچه [illegible] گناه
کاران فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ
لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ یعنی پس ایمان نیاورد [illegible] از قوم او [illegible] فرعون [illegible] که [illegible] از اینکه عذاب
کند فرعون ایشان را [illegible] فرعون [illegible] غالب پادشاه [illegible] در زمین مصر [illegible] از [illegible]
کنندگان [illegible] وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ یعنی و گفت موسی ای قوم من اگر هستید شما که ایمان آورده اید
پس بر فضل او اعتماد نمایید اگر هستید [illegible] کردن [illegible] او [illegible] پس گفتند قوم موسی که بر فضل [illegible]
خدا [illegible] کار [illegible] ما [illegible] ستمکاران [illegible] ما را [illegible]
کافران [illegible] ایشان [illegible] در معنی لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين یعنی مسلط مکن
ایشان را [illegible] قوم فرعون قوم موسی [illegible]
[illegible] اگر بود [illegible] ایشان [illegible] مسلط [illegible] ما بر ایشان پس گفت موسی بقوم خود که
اگر هستید شما که ایمان آورده اید [illegible] وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ
قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی [illegible] ما [illegible] موسی [illegible] که [illegible] بسازید [illegible]

قوم شما در مصر خانها را و بگردانید خانهای شما را مساجد رو بجانب بیت المقدس و بپا دارید نماز را و مژده بده ای موسی مؤمنان را
بنصرت در دنیا و بهشت در آخرت مرویست از حضرت کاظم که چون ترسیدند بنی اسرائیل از حکام آنچه کرد خدا بموسی
و هرون که بگذارید نماز و بگردانید در مصر خانها را و بگردانید خانهای شما را مساجد رو بقبله و امر کرد ایشان را که نماز کنند در خانها
خود مرویست که رسول خدا خواند خطبه از برای مردم پس گفت ای گروه مردمان بدرستی که خدای تعالی امر کرد موسی و هرون را
اینکه بنا کنند برای قوم ایشان در مصر خانها چند و مساجد ایشان و امر کرد که شب بخوابند در مسجد ایشان با جنابت و نزدیکی
نکنند در آن با زنان مگر هرون و فرزندان او بدرستی که علی منزله او از من بمنزله هرون است از موسی پس حلال نیست برای احدی
اینکه نزدیکی کند با زنان در مسجد و شب کند در آن با جنابت مگر علی و فرزندان او پس کیست که بیابد او را آنچه گفتم پس در اینجا
و اشاره کرد بدست خود بجانب شام یعنی اگر در شام خواهد بود که معویه و اتباع او باشند وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ
وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا
حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ یعنی و گفت موسی ای پروردگار ما بدرستی که تو دادی بفرعون و اشراف قوم او اسباب آرایش را
و مالهای بسیار را در زندگانی این جهان ای پروردگار ما تا اینکه گمراه شوند از راه تو و دین تو ای پروردگار ما محو کن
مالهای ایشان را و سخت کن دلهای ایشان را که ایمان نیاورند تا اینکه ببینند عذاب دردناک چون مأیوس کردید
از ایمان ایشان نفرین کرد بر ایشان بآنچه دانستند که نخواهد شد جز آن و شهادت دادند که خبیثند ایشان که مستحق خدا
قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ یعنی گفت خدای تعالی بتحقیق اجابت کرده شد دعای شما
موسی و هرون پس پا بایستید براه راست و ثابت باشید بر طریقه دعوت ایشان و الزام حجت بر ایشان و تعجیل مکنید و متابعت
ایشان و متابعت مکنید راه آنان را که نمی دانند که شتاب مذموم است و مرویست از حضرت رسول خدا که دعا میکرد موسی
و آمین میگفت هرون پس آمین میگفتند ملائکه و گفت خدا که باجابت رسید دعای شما هر که جنگ کند در راه خدا
کرده میشود دعا او چنانچه اجابت کرده میشود دعای شما در روز قیامت مرویست از حضرت صادق که بوده در میان
قول خدا که اجابت شد دعای شما و در میان گرفتن فرعون بعذاب چهل سال و مرویست از حضرت صادق که مهلت داد
خدا بفرعون در میان دو کلام خود چهل سال پس گرفت او را خدای تعالی بعذاب آخرت و دنیا و بود در میان گفتن خدا
بموسی و هرون که اجابت شد دعای شما و در میان غرق او چهل سال و گفت رسول خدا که گفت جبرئیل که فرعون امر
بپروردگار خود یا ترسا فرعون فرود آمد سخن که گفتم ای پروردگار من و امر کردی نوح فرعون را و حال آنکه گفت او
أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ یعنی منم پروردگار برتر شما پس گفت خدا بر من بگو بمثل این سخن تو را مگر بنده مثل تو وَجَاوَزْنَا بِبَنِي
إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو
إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا پس در عقب رفت ایشان فرعون با لشکر خود از روی ستم
و بیداد کری تا اینکه چون در یافت او را غرق شدن گفت ایمان آوردم و تصدیق کردم اینکه نیست هیچ خدای مگر آن خدای
که ایمان آوردند بآن بنی اسرائیل و منم از جمله مسلمانان مرویست که چون داخل شد موسی در دریا داخل شد در عقب

فرعون با سپاه خود پس رم کرد اسب فرعون از داخل شدن در دریا پس ممثل شد جبرئیل که بود سوار بر مادیانی پس
چون دید اسب فرعون مادیان را پس پیروی کرد آنرا و داخل شد در دریا فرعون با اصحاب او و غرق شدند و مکر کرد
فرعون ایمان بخود را سر بر سر عبارت یک بهره با من و یک بهره بار از لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و یک بهره و انا
من المسلمین از جهت بخریج کرد بقبول ایمان او و قبول نشد از جهت خطا کردن در وقت ایمان و ایمان آوردن در وقت
الجاء و اضطرار و کفایت میکرد یک بهره در وقت اختیار آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ یعنی گفت جبرئیل که
آیا اکنون ایمان میاوری که مأیوس کشتی از جهت خود و باقی نماند برای تو اختیار و حال آنکه بتحقیق نافرمانی کردی پیش
از این و بودی تو از بدتر کاران که گمراه کنندگان مرویست از حضرت صادق که نیامد جبرئیل رسول خدا را مگر غمناک
واندوهگین و بود این چنین تا وقتی که هلاک کرد خدا فرعون را پس چون امر کرد خدا او را بنازل کردن این آیه آلْآنَ
وَقَدْ عَصَيْتَ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ نازل شد جبرئیل بر رسول خدا و حال آنکه خندید و شادمان بود پس گفت رسول خدا
با وکه نیامدی تو مرا ای جبرئیل مگر اینکه ظاهر بود حزن را اندوه در صورت تو مگر در این ساعت که تو را خندان و شادمان
گفت جبرئیل ای رسول خدا بتحقیق چون غرق کرد خدا فرعون را گفت فرعون که ایمان آوردم بدرستی که نیست خدائی که ایمان آورده
با بنی اسرائیل و منم از جمله مسلمانان پس من برگرفتم قدری از لجن سیاه کنده را در کام او نهادم و در دهن او پس گفتم اکنون ایمان
میاوری و حال آنکه نافرمانی کردی تو پیش از این و بودی از فساد کنندگان که گمراه کننده و کردم من آن کار را بدون امر
خدای عز و جل پس ترسیدم اینکه لاحق شود باو رحمت خدا و عذاب کند خدا مرا بر آنچه کردم پس چون رسید اکنون و امر کرد
مرا خدای تعالی اینکه بیارم بتو آنچه را که من گفتم بفرعون ایمن گردیدم از خوف و دانستم که خدا راضی بود بآن فَالْيَوْمَ
نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ یعنی پس امروز نجات دهیم ما تن بی روح ترا
و اندازیم بجای بلندی تا اینکه باشی تو برای آنانکه از عقب تو بیایند نشانه از عبرت و بیند و بدرستی که بسیاری از مردمان از آیات
و علامتهای قدرت ما هر آینه بیخبرانند مرویست که موسی خبر داد بنی اسرائیل را که خدای تعالی غرق کرد فرعون را پس تصدیق او
نکردند پس امر کرد خدای تعالی دریا را پس انداخت او را بکنار دریا تا اینکه ببینند مرده او را و مرویست از حضرت رضا
که پرسیدند از او که بچه سبب غرق کرد خدای تعالی فرعون را و حال آنکه ایمان آورده بود باو و اقرار کرد بیگانگی او گفت از جهت اینکه ایمان
آورد در نزد دیدن عذاب و ایمان در وقت عذاب مقبول نباشد و آن حکم خدا در پیشینیان و آیندگان گفت خدای تعالی پس چون
دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدای یگانه و کافر شدیم بآنچه بودیم که با او شریک میکردانیدیم پس نبود که نفع
بخشد ایشان را ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و گفت خدای تعالی روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو
نفع نمی بخشد هیچ نفسی را ایمان او که نبوده باشد که ایمان آورده باشد پیش از آن یا اینکه کسب کرده باشد در ایمان خود
خیر را و هم چنین است فرعون چون که دریافت او را غرق شدن گفت ایمان آوردم بدرستی که نیست خدا اینکه مگر آن خدای که
ایمان آوردند باو بنی اسرائیل و منم از جمله مسلمانان پس گفته شد باو که اکنون ایمان میاوری و حال آنکه بتحقیق که نافرمانی
بودی تو پیش از این و بودی از فساد کنندگان پس امروز نجات دهیم بدن تو را از دریا و بکنار افکنیم تا اینکه علامتی باشد

۲ مکر آن خدا

ازبرای عبرت کسیکه بعد از تو باشد فرعون از غرق بیرون افتاد با پای او و زره آهنی که پوشیده بود بر بدن خود پس چون غرق شد
انداخت خدا تعالی بر جای بلندی از زمین بدن او را تا آنکه باشد از برای مردمان بعد از او علامتی و معجزه تا آنکه ببینند
او را با سنگین بودن با آهن بر جای بلندی از زمین و حال آنکه طریقه چیزی سنگین آنستکه فرو رود در آب و بالا نیاید دران
این بود علامت و معجزات است و از جهت سببی دیگر نیز بلند کرد خدا تعالی او را و آن آنستکه استغاثه و طلب فریاد رسی کرد بموسی چونکه
دریافت او را غرق شدن و طلب فریاد رسی نکرد بخدا تعالی پس وحی کرد خدا بموسی که ای موسی فریاد فرعون رسید از جهت اینکه
تو او را خلق نکرده و اگر طلب فریاد رسی میکرد از من هر آینه فریاد رسی میکردم او را و مرویست از حضرت باقر در این آیه اینکه بنی اسرائیل گفتند
ای موسی دعا کن بخدا تعالی که بکرداند از برای ما دریا را تا آنکه بگذریم پس دعا کرد موسی و از آن جمله نشنیم پس عاکرد دعا کرد
خدا با وکر بعطا کرد ان اشیا را ابدیا را دیگر گفت موسی ای پروردگار من دریا چیست بسوی ما گفت خدا تعالی که برو و کرا
امر خدا که اطاعت تو کنند دریا و شکافته کرده از برای تو پس چون رفت موسی با بنی اسرائیل و متعاقب ایشان رسید فرعون
تا آنکه نزدیک رسید با ایشان و نگاه میکردند ایشان بسوی او و دیدند او را گفتند موسی بدرستیکه شکافته شد از برای ما
گفت موسی که بزودی که بکنیم آنکار را و گفتند بنی اسرائیل بموسی که عرض کرد آنکه تو ما را و هلاک کنی ما را پس کاش و الکا
بود ما را اگر بکذاریم قوم فرعون را و بیرون نمی آمدیم تا اکنون بکشند ما را بتمامی گفت موسی که چنین است بدرستیکه
با ما است پروردگار ما زود است که راه نماید ما را پس نظر کرد موسی بآنچیزی که نمیدانست پس گفت قوم او که
بدرستیکه ما گرفتار شدیم فرعونیم گفت نیکن که دریا شکافته میشود از برای ما تا آنکه بگذریم ما از آن و بیرون رویم و تحقیق
که رسید با فرعون و قوم او و ایشاندند از کوه که نزدیک شدند با پس رو ما کرد موسی بپروردگار خود
پس وحی کرد خدا بموسی که بزن بعصای تو دریا را پس زد عصا را پس شکافته شد دریا پس بگذشت موسی با اصحاب خود
حمل کرده دریا را و در دریا فتاد ایشان را قوم فرعون پس چون نگاه کردند بسوی دریا گفتند فرعون تعجب میکنی از آنچه
میبینی گفت فرعون که من کردم این کار را پس بکذارید و داخل شوید در آن پس چون بوسط دریا رسیدند
فرعون و قوم او امر کرد خدا دریا را پس فرو گرفت ایشان را و غرق کرد تمام ایشان را پس چون دریافت غرق فرعون را
گفت ایمان آوردم من بدرستیکه نیست خدائی مگر خدائیکه ایمان آورده اند بآن بنی اسرائیل و منم از جمله مسلمانان گفت
خدا تعالی آکنون ایمان می آوری و حال آنکه بتحقیق عاصی بودی پیش از این و بودی از مفسدان نا فرمان
پس امروز نجات دهیم از غرق بیرون بدن تو را گفته اند که قوم فرعون بتمامی غرق شدند در دریا پس دیده نشدند ایشان
احدی از ایشان و فرو رفتند در دریا ... آتش جهنم واما فرعون پس انداخت خدا او را بتنهائی بکنار دریا تا آنکه نگاه
کنند بسوی او و بشناسند او را تا آنکه باشد از برای کسانی بعد از ایشان نشانه و تا آنکه شکی نکنند احدی در
هلاک شدن او بدرستیکه بودند ایشان که گمان میکردند او را بدرکار ... خدا ایشان او را مرده است آنکه
شد بکنار دریا تا آنکه باشد علامت و عبرتی از برای مردمان بگوید خدا تعالی بدرستیکه بسیاری از مردمان از
آیات ما هر آینه غافلند وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ

الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ یعنی و بتحقیق جای دادیم ما بنی اسرائیل را در جایگاه مرضی
پسندیده که مصر و شام باشد و روزی دادیم ایشان را از چیزهای پاکیزه پس اختلاف نکردند در کار دین ایشان در امر نبوت محمد
تا آنکه آمد ایشان را دانش یعنی محمد صلی الله علیه و آله و دانستن صدق پیغمبر آخر زمان بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند در میان
حق و باطل ایشان در روز قیامت بثواب دادن و عذاب کردن در آنچیزیکه بودند که اختلاف میکردند در آن از روی عناد و لجاج
سوره هود صلاح ایه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ
بِرَشِيدٍ یعنی و بتحقیق فرستادیم ما موسی را با معجزات ما و با حجتی ظاهر که عصا بود بسوی فرعون و اشراف و بزرگان قوم او پس پیروی
کردند حکم فرعون را در اطاعت نکردن موسی و نبود حکم او بر نهج صواب بلکه بود بر نهج ضلالت و گمراهی يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ
النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ یعنی پیش روی میکند فرعون قوم خود را در روز قیامت پس درآورد ایشان را در آتش و بد است
در جا و مکان در آمدن که آتش است وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ یعنی و تابع کرده اند ایشان را در این
جهان لعنت و نفرین را و در روز قیامت ... داده شده که لعنت و نفرین در دو جهان باشد مرویستکه در این جهان تابع کرده
شد اند لعنت را یعنی هلاکت بغرق را و در روز قیامت هم میرسد با ایشان عذاب سوره بنی اسرائیل صلاح ایه وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا یعنی و بتحقیق دادیم بموسی
نه معجزه بغایت روشن پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل از آن معجزات تا ظاهر شود صدق تو و معجزه تو چون آمد موسی با ایشان پس
گفت فرعون بدرستیکه من هر آینه گمان میکنم تو را ای موسی جادو کرده شده صاحب خبط دماغی مرویست از حضرت صادق
که آن نه معجزه بود ملخ و شپش و وزغ و خون شدن آب رود نیل و طوفان باران و امر دریا و سنگ و عصا و ید بیضا و قرموقی
که رسید چند نفر از یهود از حضرت کاظم ما از آن پس گفت بود عصا بیرون آوردن دستش از گریبان خود و ما شد
آفتاب سفید و درخشنده و ملخ بر زراعت ایشان و ملخ که خوردند چیزی که سبز باشد و وزغ و خون شدن آب و بلند کردن کوه
طور و مرغ ... و شکافتن دریا بلکه کندند جهودان راستگفتی و مرویستکه رسید شخصی جهودی از پیغمبر
از آن نه معجزه پس گفت پیغمبر اینها است که شریک نکردانید بخدا هیچ چیز را و دزدی نکنید و زنا نکنید و نکشید نفسی را
که خدا حرام کرده است کشتن او را مگر بحق و نبرید در بار سیکنا هیچ بسوی پادشاه تا آنکه بکشد او را و جادو نکنید و
نخورید ربا را ... و نسبت ندهید زن محصنه را و پشت نکنید از جنگ از جهت فرار کردن و در روز جنگ و بر شما ای گروه
مخصوص یهود اینکه تجاوز نکنید از حکم خدا در روز شنبه پس بوسیدن یهودی دست آنحضرت را و گفت شهادت میدهم
که تو پیغمبری قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا یعنی گفت
موسی بفرعون که بتحقیق دانسته تو که نفرستاده است این معجزات را مگر پروردگار آسمانها و زمین در حالیکه این معجزات بینا کرد
اند ... بر راستی من از ضلالت و روشن و ظاهرند بدرستیکه من هر آینه گمان میکنم تو را ای فرعون مصروف و منقوع از خیر
هلاک شونده مرویستکه حضرت علی ابن ابیطالب گفت که بخدا دانسته شد دشمن خدا فرعون ولیکن موسی انکار کرده بود
پس گفت آنحضرت که کلمه علمت در این بعضی تاء است که تاء متکلم باشد نه بفتح تا که خطاب باشد فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ

مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا
یعنی پس خواست فرعون که دور کرداند موسی و قوم او را از زمین مصر پس غرق کردانیدیم ما او را و جمیع آنانکه با او بودند
و کفتیم ما پس از او بنی اسرائیل که ساکن شوید در زمین مصر پس چون آید وعدهٔ قیامت آریم شما را بمحشر در حالتیکه
مجتمع باشید و مروی است از حضرت باقر که لفیفا یعنی جمیعا و در روایتی دیکر است یعنی از هر ناحیه و جای که باشید

سورة طه هشتاد و دو آیه

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي
آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى یعنی و هیچ آمد بسوی تو ای محمد قصهٔ موسی چون بدید آتشی را پس کفت مر اهل و کسان
خود را که درنک کنید شما بدرستیکه من دیدم آتشی را شاید من بیاورم از برای شما از آن آتش پاره تا کرم شوید
بآن یا اینکه بیابم بر نزد آتش راه نمایی که کم کرده ایم ما راه را نماینده که راه را بما بنماید منقولست که حضرت چون جدا شد
از شعیب بیرون بسوی فرمان خدا و بیرون رفت با اهلش بسوی مصر پس چون رسید بوادی طوی که در دامن
کوه طور است زائیدن شد از برای او پسری در شب تاریکی که برف میبارید و بود شب جمعه و کم کرده بود راه را
در آن بیابان و متفرق شده بودند کوسفندان و شبان چون نمایان او پس ناکاه دید از جانب کوه طور آتشی پس
کفت با اهلش که بایستید در این مکان که من دیدم آتشی را شاید که بیاورم از آن شعله از برای شما تا اینکه کرم
شوید مروی است از حضرت باقر در معنی این آیه که کفت موسی که شاید بیاورم چیزی با شعله از آتش تا اینکه شما
کرم شوید [crossed-out text] بیابم بر آتش راه را چونکه بود که
راه را کم کرده بود یعنی بیابم در نزد آتش وارد روشنائی آن راه را فَلَمَّا أَتَاهَا یعنی پس چون آمد بنزد آن
آتش منقولست که دید آتش سفیدی که افروخته است در درخت سبزی مروی است از حضرت باقر که پس روان شد
بجانب آتش تا اینکه بر کیرد شعله از آن ناکاه دید که درخت است و آتش [illegible] پس چون
بجانب [illegible] از آن [illegible] آتش بسوی او پس ترسید و برکشت آتش بسوی درخت
پس ملتفت شد موسی دید که برکشته آتش بسوی درخت موسی مرتبهٔ دوم که آتش ببرد [illegible] پس باز نزدیک شد
آتش بسوی او پس باز برکشت و همچنین آتش را [illegible] کرد موسی دید که آتش برکشت بدرخت
پس باز برکشت موسی بسوی آتش در مرتبهٔ سیم پس باز نزدیک شد بسوی او پس برکشت موسی و برکشتن پس او را
[illegible] تمام حدیث در سورهٔ قصص [illegible] انشاء الله نُودِيَ يَا مُوسَىٰ
إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى یعنی آواز داده شد که ای موسی بدرستیکه منم پروردکار
تو پس از پای بیرون کن هر دو نعل تو را بدرستیکه تو باشی در وادی پاک که طوی نام دارد [illegible]
نعلین از پا از جهت اینکه برهنه پا بودن تواضع و ادب است و مروی است که کفته شد بحضرت صادق که خبر ده
مرا [illegible] که امر کرد خدا [illegible] موسی که بیرون کن نعلین را از پاهای خود در وادی پاک
طوی [illegible] بدرستیکه [illegible] آن نعلین از پوست حیوان مرده [illegible] کفت آنحضرت

کرکسیکه

کرکسیکه کفته است آن پس بتحقیق که افترا کرده است بر موسی [illegible] و نادان دانسته است او را در پیغمبری او
از جهت اینکه حال [illegible] نماز موسی در پوست حیوان مرده جایز بود یا نبود پس اکر نماز
در آن جایز بود پس جایز بود پوشیدن آن در آن بقعه اکر بود آن بقعه مقدس و پاک و اکر بود مقدس و پاک
پس بود مقدس [illegible] نماز و اکر نماز در آن جایز نبود پس لازم ساخت بر موسی اینکه نشناخت حلال را از
حرام و ندانست آنچه را که جایز است در آن نماز کردن و آنچه را که جایز نیست و این کفر است پس کفته شد که خبر ده مرا ای
آقای من از تاویل آن کفت بدرستیکه موسی مناجات کرد در [illegible] کفت با پروردکار خود در وادی مقدس پس کفت ای پروردکار
من بدرستیکه من خالص کردانیدم از برای تو محبت خود را و شستم دل را از هر کسی غیر تو و بود موسی که بسیار دوست میداشت
اهل خود را پس کفت خدا تعالی که بیرون کن از پای تو نعلین را یعنی بیرون کن محبت و دوستی اهل تو را از دل تو اکر هست
محبت تو خالص از برای من و دل تو از میل بسوی ما سوای من شسته شده و بنابر مروی است از حضرت صادق که یعنی بیرون کن از خود
دو خوف و دو ترس تو را یعنی خوف تو را از ضایع شدن اهل تو که واکذاشتی ایشان را در بیابان و در وقت [illegible]
و خوف و ترس از فرعون را و مروی است که رسید [illegible] از رسول خدا که از وادی مقدس پس کفته شد جهت اینکه پاک کرده شد
در آن ارواح انبیا که برکزیده شدند در آن ملائکه و سخن کفت خدا تعالی در آن با موسی سخن کفتن بی واسطه منقولست که طوی نام
آن وادی است از جهت اینکه چون مقدس و مطهر کرده شد دو مرتبه پس کویا در پیچیده شد به برکت دو مرتبه وَأَنَا اخْتَرْتُكَ
فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي یعنی و من برکزیدم تو را از برای پیغمبری پس
کوش کن آنچه را که وحی کرده میشود بتو [illegible] بدرستیکه منم معبود بحق و نیست هیچ معبودی بجز من پس
بندکی کن مرا و بپای دار نماز را از برای یاد من و مروی است از حضرت باقر که چون فوت شود از تو
نمازی پس یاد تو باید در وقت نماز دیکر پس اکر هستی تو که میدانی که اکر بکنی نماز [illegible] که فوت شده است از تو که هستی تو در وقت
نماز دیکر پس ابتدا کن بآن نمازیکه فوت شده است از تو زیرا که خدا تعالی میکوید که بپای دار نماز را از برای یاد کردن من و
مرویست از آنحضرت که معنی آن این است که بپای دار نماز را در هر وقتیکه بیاد تو بیاید که بر تو نمازی هست باشد در وقت آن نماز
یا اینکه نباشد و مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کسیکه فراموش کند نمازی را پس هر آینه باید که بکند آن نماز را چون بخاطر
بیاورد آن را و نیست کفاره از برای آن و خواند آنحضرت اقم الصلوة لذکری کفته که چون فراموش کردی تو نمازی را پس
بیاد آور [illegible] إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا
يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ یعنی بدرستیکه قیامت آینده است نزدیک میخواهم که پنهان دارم وقت آن را از بندکان تا جزا
داده شود هر نفسی آنچه کوشش مینماید و میکند از خیر و شر پس باید که مانع نشود تو را از تصدیق نمودن قیامت و نماز
کردن کسیکه ایمان نیاورد بقیامت و متابعت کرد خواهش باطل نفس اماره خود را تا اینکه هلاک شوی در آخرت
وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ یعنی چیست آن در دست
راست تو ای موسی کفت این عصای من است که اعتماد و تکیه میکنم بر آن چون خسته شوم و با آن [illegible]

میزنم از برای گوسفندان من و مراست در آن عصا حاجتها دیگر گفت ابن عباس که بر میداشت بر آن توشه را و خود را و میکوفت
بر زمین پس بیرون می‌آمد از آن آب و میزد بر زمین پس بیرون می‌آمد از آنچه را که میخورد و دور میکرد بآن درندها را
و محاربه میکرد بآن با دشمنان و چون میخواست که آب بکشد از چاه بلند میشد و میگردید دو شعبه آن مانند دلو و روشن
میشد در شب مانند مشعل و میوه آبها قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا
سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ یعنی گفت خدا تعالی که بیفکن ای موسی پس افکند آن را پس ناگاه آن ماری بود که میشتافت گفت
خدا تعالی که بگیر آن را و مترس زود باشد که باز گردانیم آن را بهیئت نخستین آن که عصا باشد منقولست که موسی پوشیده بود
جبه از پشم پس چون گفت خدا تعالی که بگیر اژدها را انداخت دامن جبه خود را بر دست خود پس گفت خدا تعالی باو که ای …
چیست تو را آیا اگر جایز میبینی که اگر امر کند خدا تعالی بآنچه تو از آن حذر میکنی جبه تو فایده بخشد تو را گفت موسی نه و لیکن من
ضعیفم و از ضعف آفریده شده ام پس برهنه کرد دست خود را و گذاشت در دهن اژدها پس ناگاه دید که گذاشته است دست را میان
دو شعبه عصا که در وقت تکیه کردن بر او میگذاشت وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ لِنُرِيَكَ
مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى یعنی ضم کن و چسبان دست تو را به پهلوی تو در زیر بازوی تو تا بیرون آید سفید درخشنده مانند آفتاب
بدون عیبی و علتی در حالتیکه باشد معجزه دیگر و مرویست از حضرت باقر که گفته یعنی … و برص و مرویست از حضرت
صادق که یعنی بدون علتی و مرضی و آن از آنجهت بود که موسی گندم گون بود … بیرون آورد دست خود را از گریبان
خود که روشن کرد … تا بنمایم بتو چیزی از دلایل قدرت ما معجزه بزرگتر را اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ قَالَ
رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي یعنی برو با این دو معجزه بسوی فرعون
که بدرستیکه او طغیان کرده است در نخوت … تجاوز کرده است گفت موسی ای پروردگار من کشاده و وسیع گردان
سینه مرا به تحمل بار سنگین رسالت تا اینکه دلتنگ نشوم و آسان گردان از برای من کار رسالت مرا و بگشا گره و بستگی را
از زبان من تا دریابند فرعون و فرعونیان گفتار مرا … بود در زبان موسی لکنتی و گرفتگی بسبب آن اخگر آتش
که در طفولیت در نزد فرعون بدهان گذاشت در زبان او و سوخت و مرویست از حضرت باقر که بود فرعون که میکشت
فرزندان بنی اسرائیل را چون زاییده میشدند و تربیت کرد موسی را و گرامی داشت او را و ندانست که هلاک خود
بر دست او خواهد بود پس چون موسی کودکی بود افتاده بود روزی در کنار فرعون پس عطسه کرد و گفت الحمد لله
رب العالمین یعنی ستایش مختص خدا پروردگار جهانیانست پس انکار آمد این کلام بر فرعون و گفت چه بوده اینکه
بگوید این کودک پس چسبید موسی بر ریش او و ریش او دراز بود و کند قدری از ریش او را پس … کشتن
شد فرعون از آن و قصد کشتن او کرد پس گفت زن فرعون با او که این کودکیست نمیداند که چه میگوید و چه میکند
پس گفت فرعون بلی میداند پس گفت زن او بگذار پیش روی او قدری از خرما و اخگرهای آتش پس اگر تمیز کرد در میان
آنها پس چنانست که تو میگوئی پس بگذاشت پیش روی او قدری از خرما و آتش پس گفت … بخورد پس موسی دراز
کرد دست خود را بسوی خرما پس ناگاه جبرئیل برگردانید دست او را بسوی آتش پس برداشت موسی پاره آتش را و گذاشت

در دهن خود پس بسوخت زبان او و فریاد بر آورد و گریست پس گفت زن فرعون آیا نگفتم تو را که این کودک در نمی‌یابد
چیزی را پس در گذشت فرعون از کشتن او و از آنجا لکنتی در زبان موسی پیدا شد وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي
اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا یعنی و بگردان از برای من
وزیری و معاونی و یاوری در کار از کسان من هارون برادر مرا استوار گردان باو پشت مرا و شریک گردان او را در کار
رسالت من تا اینکه یاد کنیم تو را بسیار و یاد آریم تو را بسیار بدرستیکه تو باشی بما بینا و بحال ما عالم
و بدرستیکه تو هستی که بحال ما بینا قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ إِذْ
أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ
وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي یعنی گفت خدا تعالی که بتحقیق دادیم تو را آنچه خواستی ای موسی و بتحقیق منت
گذاردیم و انعام کردیم بر تو یکبار دیگر چونکه وحی کردیم و الهام کردیم در خواب بسوی مادر تو آنچه را که دانسته نمیشد
مگر بوحی که بگذار او را در صندوق پس بینداز آن صندوق را در دریا پس باید که بیندازد او را دریا
بکنار تا بردارد او را دشمنی که مراست و دشمنی که او راست پس انداختم بر تو دوستی را که … از جانب
من تا اینکه تربیت نمایند تو را در حالت رعایت من و حفظ من إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ
إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ
جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ یعنی چون میرفت خواهر تو بسوی آل فرعون بتفحص احوال تو پس گفت با کسان فرعون که آیا نشان دهم
شما را بر کسی که کفایت تربیت این فرزند بکند پس بازگردانیدیم تو را بسوی مادر تو تا روشن شود چشم او
و اندوهگین نباشد و کشتی تو تنی از قبطیان را پس نجات دادیم تو را از غم و آزمودیم تو را بانواع آزمایش از جلای
از وطن و تعب راه و مشقت سفر و پیادگی و گرسنگی و اجیر شدن پس درنگ کردی و بماندی در چندین سال که ده سال
باشد در میان اهل مدین پس آمدی از مدین بوادی ایمن بر وقتی مقدر و معین که چهل سال باشد ای موسی با تو سخن
گفتیم و تو را پیغمبر گردانیدیم مرویست از حضرت صادق که گفت چیزی را امید ندارم … از حضرت امیر المؤمنین ع
که گفت باش از برای آنچه امید نداری امیدوارتر از آنچه امید داری بدرستیکه موسی بن عمران بیرون رفت که بیارد آتش
از برای کسان خود پس سخن گفت خدا تعالی با او پس برگشت در حال که پیغمبر بود و بیرون رفت ملکه سبا در حالتیکه
کافره بود پس اسلام آورد با سلیمان و بیرون رفتند جادوگران فرعون که طلب کنند عزت فرعون را پس برگشتند
در حالتیکه مؤمنان بودند وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ یعنی برگزیدیم تو را از برای رسالت من برو تو و برادر تو با
معجزات من و سستی مکنید در یاد آوردن من در حالتیکه باشید بروید شما هر دو بسوی فرعون بدرستیکه او
طغیان ورزیده از حد بندگی تجاوز کرده است پس سخن گوئید با او بگفتار نرم ملایم شاید که پند بگیرد از گفتار
شما یا بترسد از معجزات شما مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که خدا تعالی گفت بموسی چون بفرستاد او را بسوی فرعون

که سخن نکو با او بگفتار نرم شاید پند بگیرد یا بترسد و حال آنکه میدانست که او پند نگیرد و نترسد ولیکن گفت
تا اینکه حجت تمام گردد بر موسی و هارون بسوی او و مرویست از حضرت کاظم ع که گفت اما قول خدا که بگویید با او گفتار نرم
یعنی بگویید با او ای ابا مصعب و بود کنیهٔ فرعون ابا مصعب ولید پسر مصعب و اما قول خدا که شاید پند بگیرد یا بترسد
نگفت آنرا مگر از برای اینکه حریص تر شود موسی و هارون بسوی او و بتحقیق میدانست خدا تعالی که فرعون پند نگیرد
و نخواهد ترسید مگر در وقت دیدن عذاب آیا نشنیده اید که خدا تعالی میگوید حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت
انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین یعنی تا وقتیکه دریافت او را غرق شدن در دریا گفت که
ایمان آوردم باینکه نیست خدایی مگر آنکه ایمان آورده اند بان بنی اسرائیل و منم از جملهٔ مسلمانان پس قبول نکرد
خدا تعالی ایمان او را و گفت الآن ایمان می آوری و حال آنکه سرکشی کردی پیش از این و بودی از جملهٔ مفسدان قالا
قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی قال لا تخافا اننی معکما اسمع واری یعنی گفتند ای پروردگار ما
بدرستی که ما می ترسیم از اینکه تعجیل کند بر ما بعقوبت و صبر نکند بر اتمام دعوت و اظهار معجزه یا اینکه زیاد کند
در طغیان و سرکشی و بگوید در شان تو چیزی که سزاوار تو نباشد گفت خدا تعالی که مترسید شما بدرستی که من با شما
نگاه داری و یاری کنم میشنوم گفتگوی شما را و می بینم کردار شما را و در صدد دفع شر او از شما فأتیاه
فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل ولا تعذبهم قد جئناک بآیة من ربک والسلام علی من اتبع
الهدی انا قد اوحی الینا ان العذاب علی من کذب وتولی یعنی پس بروید بنزد او و بگویید که بدرستی که ما
فرستادهٔ پروردگار توییم پس بفرست با ما بنی اسرائیل را و عذاب مکن ایشان را بتحقیق که ما آورده ایم از برای تو معجزه
از جانب پروردگار تو و سلام و رحمت باد بر آنکس که متابعت کرد راه راست را بدرستی که ما هم که فرستاده شد
بسوی ما که ثابت است عذاب خدا بر کسیکه تکذیب کرد پیغمبر خدا را و اعراض کرد از معجزهٔ خدا قال فمن ربکما یا موسی قال
ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی یعنی بعد از آنکه رسیدند بنزد فرعون و گفتند با او آنچه را که مامور بودند گفت
پس کیست و از کجاست از اجناس است پروردگار شما ای موسی گفت موسی پروردگار ما آنست که داد بهر چیزی خلقت
او را آنچه مناسب و مصلحت او بود پس راه نمود او را بمصالح او از طعام و شراب و مناکح یعنی بخشید بهر چیزی
تا بآن قناعت شود و میتوان شناخت او را مگر بافعال او و مرویست از حضرت صادق ع که اعطی کل شیء خلقه گفت
نبخشید چیزی از خلق خدا مگر اینکه میشناسد او خیر و صلاح را از ضرر خود و ... از سوی چه هدایت
کشتن او را بنود او را بنکاح و غیرها از صورت خود قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل
ربی ولا ینسی یعنی گفت فرعون چیست حال زمانهای گذشته پس گفت موسی علم آن نزد پروردگار است در کتاب لوح
محفوظ است خطا نمیکند پروردگار من و فراموش نمیکند چیزی از علم او ... الذی جعل لکم الارض مهدا وسلک
لکم فیها سبلا وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی کلوا وارعوا انعامکم ان فی ذلک لآیات
لاولی النهی یعنی آن خدا تعالی که گردانید برای شما زمین را گستره مانند فراش و راه کرد از برای شما در آن راهها اگر روید

ارزنیم

از زمین نیستی و فرو فرستاد از آسمان آب را پس بیرون آوردیم بسبب آن اصناف از گیاه مختلف را بخورید و بچرانید چهار
پایان شما در زمین کار و گوسفندان را بدرستی که در آنچه گفتیم دلیلها است بر یکتایی و توانایی خدا از برای صاحبان عقل و خردمندان و مرویست
که رسید از حضرت صادق ع از این گفته که ما هستیم سوگند بخدا صاحبان عقل و خردمندان و مرویست از حضرت باقر ع که گفت
رسول خدا ص که بهترین شما اینست که صاحبان خرد ... رسیدند از او که چه کسانند ایشان گفت ایشانند صاحبان اخلاق نیکو و عقلهای
متین و نیکوکاران صاحبان حلم با رحم و نیکو احسان با دران و بیدران و همسایگان کنندگان بخواهران و یتیمان
و اطعام کنندگان طعام را و آشکار کنندگان سلام در جهان و نماز گذارندگان در وقتیکه در خوابند غافلان منها خلقناکم وفیها
نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری یعنی از زمین آفریدیم شما را و در آن باز گردانیم شما را و از آن بیرون آوریم
شما را یکبار دیگر و مرویست از حضرت صادق ع که نطفه چون که قرار گرفت در رحم میفرستد خدا فرشته را پس میگیرد از خاک
از خاکی که آن زمینیکه در آن دفن خواهد شد و میریزد بر آن نطفه پس همیشه دل آن بر آن حال است بسوی آن تا اینکه دفن شود در آن
ولقد اریناه آیاتنا کلها فکذب وابی قال اجئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی فلنأتینک بسحر مثله فاجعل بیننا
وبینک موعدا لا نخلفه نحن ولا انت مکانا سوی یعنی بتحقیق نمودیم بفرعون جمیع معجزهای خود را
پس تکذیب کرد از غایت عناد و امتناع کرد از ایمان آوردن و اطاعت کردن و گفت آیا آمدهٔ تا بیرون کنی ما را
از زمین ما مصر بجادوگری تو پس هر آینه بیاوریم برای تو جادویی مانند آن پس قرار ده میان ما و میان تو وقت وعده که
خلاف نکنیم ما و نه تو در جایگاه مستوی و هموار که همه توانند بدید قال موعدکم یوم الزینة وان یحشر الناس
ضحی فتولی فرعون فجمع کیده ثم اتی یعنی گفت موسی که وقت وعدهٔ شما روز عید شما روز ... است و اینکه گرد آورده شوند مردمان
در چاشتگاه پس برگشت فرعون تا اینکه جمع کرد اسباب مکر و حیلهٔ خود را از جادوگران پس آمد بوقت وعدهٔ خود
قال لهم موسی ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری یعنی گفت ایشان را موسی که وای بر شما
با افترا مکنید بخدا دروغ را در برابر جادو تا اینکه هلاک کند و مستاصل گرداند شما را بعذابی و بتحقیق بی بهره ماند
آنکه افترا کند دروغ گوید فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی قالوا ان هذان لساحران یریدان ان یخرجاکم
من ارضکم بسحرهما ویذهبا بطریقتکم المثلی فاجمعوا کیدکم ثم ائتوا صفا وقد افلح الیوم من استعلی یعنی پس گفتند
و مشورت کردند با یکدیگر جادوگران کار ایشان را در میان خود و پنهان داشتند راز و نجوای خود را گفتند فرعون
و فرعونیان با ایشان بدرستی که این دو مرد هر آینه جادوگرانند میخواهند که بیرون کنند شما را از زمین شما بجادوی خود
و ببرند و برطرف کنند راه و روش شما اگر نیکوتر و بهتر است پس جمع کنید بر وعدهٔ مکر و حیلهٔ شما پس بیایید در حالتیکه
صف زده باشید و بتحقیق رستگار شد امروز هر آنکه غالب گشت قالوا یا موسی اما ان تلقی واما ان نکون اول
من القی قال بل القوا فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی یعنی گفتند جادوگران ای موسی یا اینکه می افکنی
عصای خود را یا اینکه باشیم ما اول کسیکه افکند ... یا اینکه باشیم ما اول کسی که افکند اسباب جادوی خود را گفت
موسی بلکه بیفکنید شما اسباب جادوی شما را پس چون افکندند ناگهان ریسمانهای ایشان و عصاهای ایشان نموده شد

موسی از جادوی ایشان اینکه حرکت میکند مانند اژدهاها فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَىٰ
وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ یعنی پس موسی پنهان در دل دید
در نفس خود ترسی از آنکه شاید از دیدن آن جادو گمراهی قوم زیاده شود و اصرار کنند در عناد و لجاج چنانچه مرویست
در خطبهٔ حضرت امیر المؤمنین گفتیم ما باو مترس بدرستیکه توئی غالب بر ایشان و بینداز آنرا که در دست راست تو است
از عصا تا بگلو فرو برد و بلع کند آنچه را که ساخته کرده اند بدرستیکه آنچه را که ساخته کرده اند حیله و مکر جادوگر است
و رستگاری نیابد هیچ جادوگر هر جا که آید در روی آورد فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ
یعنی چون انداخت موسی عصا را پس بلعید و بگلو فرو برد تمام اسباب جادوی ایشان را و محقق شد بر ایشان که معجزه
خدایست نه جادو پس انداخته شدند بر روها ایشان سجده کنندگان خدا را بر شکر نعمت هدایت ایمان گفتند که ایمان آوردیم
به پروردگار هرون و موسی قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم
مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ یعنی گفت فرعون آیا ایمان آوردید بموسی
پیش از آنکه دستوری دهم شما را بدرستیکه او بزرگ شماست که جادوگری آموخته است شما را جادو را پس هر آینه
ببرم دستهای شما را و پاهای شما را از جانب مخالف یکدیگر و هر آینه بحلق بر کشم شما را بر درختان خرما و هر آینه بدانید که
کدام یک از من و خدای موسی سخت تر بود در عذاب و دایمتر بود در آن قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي
فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ
السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ یعنی گفتند جادوگران که هرگز اختیار نکنیم ترا بر آنچه آمده ما را از معجزات ظاهره و از آنکه خلق کرده
ما را پس حکم کن بآنچه حکم کننده بدرستیکه تو آنچه حکم میکنی در زندگانی این جهان تا بقیت زندگانی
این جهان را البته بدرستیکه ما ایمان آوردیم به پروردگار ما تا آنکه بیامرزد از برای ما گناهان ما را و آنچه را
که بر خلاف ارادهٔ ما واداشتی ما را بر آن از جادو کردن و خدای تعالی بهتر است در ثواب و دایمتر است در عقاب
منقول است که گفتند جادوگران چون آمدیم به نزد فرعون که برابری کنیم با موسی یاد در وقتیکه در خواب باشد چون نمودند
دیدند که او خوابیده است و عصای او حراست و پاسبانی او میکند گفتند که این جادو نیست جادوگر چون بخوابد باطل
میشود جادوی او پس قبول نکرد فرعون از ایشان و وا داشت ایشان را بجادو کردن و اینست قول خدای تعالی وما اکرهتنا علیه من السحر
إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ
جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ یعنی بدرستیکه هر که آید بحضرت پروردگار خود در حالتیکه
گناهکار بود پس بدرستیکه از برای او است جهنم که نمیرد در آن که برهد و نه راحت زندگی یابد در آن و هر که آید بحضرت
او در حالتیکه با ایمان بود و بتحقیق کرده باشد کارهای نیکو را پس آن گروه مر ایشان راست مرتبه های بلند از بهشتهای
دایم و بلند که روان باشد زیر درختهای آنها و قصرهای آنها نهرها در حالتیکه جاوید باشند در آن و آن پاداش کسی است
که پاک بود از گناهان وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ یعنی

وهر اینه

و هر اینه بتحقیق وحی کردیم ما بسوی موسی بعد از آنکه فرعون از دیدن معجزات موسی شدت کرد در آزار بنی اسرائیل
اینکه ببر در شب بندگان مرا که بنی اسرائیل باشند از مصر بسوی بیت المقدس و چون برسی بکنار دریای نیل پس بکن از برای
ایشان از زدن عصا راهی خشک در دریای نیل که آن راه خالی باشد در حالتیکه نترسی از رسیدن فرعون بشما و نترسی غرق شدن
فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ یعنی پس از پی در آمد ایشان را فرعون
با لشکریان خود پس فرو گرفت ایشان را از دریا آنچه که فرو گرفت و گمراه کرد فرعون قوم خود را و راه ننمود مرویست که گفت حضرت
پیغمبر در احوال فرعون که گفت و نمیخواستم که من پیروی کرد کار رانده سلطنت شاه روزیکه رسید بکنار دریای نیل دید که خشک
شده است در آن راه پس گفت بقوم خود اینکه من بشکافته کرده دریا خالی شده است از ترس من است پس تصدیق او کردند قوم او
و این است قول خدای تعالی که گمراه کرد قوم خود را و راه ننمود بایشان سورهٔ مؤمنین ... آیه ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ
هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ یعنی پس فرستادیم ما موسی را و برادر او
هرون را با معجزات ما و بحجت ظاهر که عصا باشد بسوی فرعون و اشراف بزرگان قوم او پس تکبر ورزیدند و تکبر کردند و بودند
ادعای ... و بودند گروهی ... فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ یعنی پس گفتند که آیا ایمان آوریم برای دو آدمی مانند ما و حال آنکه قوم این
دو نفر بودند خدمتکاران از برای ما پس تکذیب کردند موسی و هرون را پس بودند در حکم خدای تعالی از هلاک کرده شدگان
بعد از آن بتحقیق دادیم ما بموسی کتاب توریت را تا که شاید ایشان راه یابند بسوی معارف حقیقیه و احکام دینیه سورهٔ شعراء ... آیه
وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ یعنی و یاد کن ای محمد چون ندا کرد پروردگار تو موسی را
که بیا بگروه ستمکاران بنفس خود بکفر و بر بنی اسرائیل بنوع ستمکاری آن ستمکاران قوم فرعون باشند آیا نمی ترسند ایشان
از عقاب ما قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ
أَن يَقْتُلُونِ یعنی گفت موسی که ای پروردگار من بدرستیکه من میترسم که تکذیب کنند مرا در رسالت و تنگ شود سینه
من بسبب آن و روان نشود زبان من در سخن با ایشان پس بفرست جبرئیل را بسوی هرون تا او را اعلام کند بوزارت من و مر
فرعونیان راست بر من بزعم ایشان گناهی که بکشتن یکی از قبطیان پس میترسم که بکشند مرا پیش از ادای رسالت قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا
بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ یعنی گفت خدای تعالی
که نه چنان است که ایشان توانند ترا بکشند پس بروید تو و برادر تو با معجزات ما که بدرستیکه ما با شمائیم شنونده و نصرت
شونده که بینیم آنچه را که در میان شما گفتگو شود پس بیائید بفرعون پس بگوئید که بدرستیکه ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم
که بفرست با ما بنی اسرائیل را تا ببرم که مسکن ایشان آنجاست قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ
فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی بعد از آنکه آمد موسی نزد فرعون و گفت باو آنچه را که خدا امر کرده بود گفت
فرعون آیا تربیت نکردیم ترا در میان ما در حالتیکه کودک خورد سال بودی و مکث نمودی در میان ما از زندگانی عمر خود
سالها که سی سال است و هشت سال است و کردی آن کرداری که کردی از کشتن قبطی باشد و حال آنکه تو از کافران ...

نعمت عالیه مرویست از حضرت صادق ع که چون فرستاده خدای تعالی موسی ع بسوی فرعون با سه جبه بر در خانه فرعون و اذن در آمدن
بر او طلبید پس اذن نداد او را پس چند عصا خود را بدر پس هم چند دروازه ها کشوده شد پس داخل شد موسی بر فرعون و خبر
داد او را که او فرستاده پروردگار عالمیان است و درخواست کرد از او که بفرستد با او بنی اسرائیل را پس گفت با او فرعون آنچه را که
خدای تعالی حکایت کرده است که آیا تربیت نکردیم ترا تا تمام آیه که گفت و از کافرانی یعنی تو کفران نعمت ما کردی قال فعلتها اذا وانا من الضالين
یعنی کشتن قبطی که کردم من آن کرده ام آنگاه و حال آنکه من از خطاکاران بودم نه از کافران زیرا که قصد کشتن او نداشتم و بغیر دم
و ندانستم که او بیان مشت من کشته میشود مرویست که مامون از رشید گفت بحضرت رضا ع که ای پسر رسول خدا مرا خبر ده که
چون انبیا معصوم اند گناه نمیکنند پس چه معنی دارد قول موسی که در جواب فرعون گفت که من از ضالین بودم گفت ع که مراد او از
ضالین آنست که گفت که من از گم کردگان راهم در رسیدن بسوی شهری از شهرهای تو … میگوید که شاید مراد حضرت آن باشد
که موسی توبیخ کرد با فرعون در قصد کردن ضلال و کفر کرده را … فرعون … از ضلال و گمراهی … اگر ضلال …
عمد یعنی از برای کشتن کسی ففررت منكم لما خفتكم فوهب لي ربي حكما وجعلني من المرسلين وتلك نعمة تمنها علي ان عبدت
بنی اسرائیل یعنی گریختم من از شما چون که ترسیدم از شما پس بخشید مرا پروردگار من حکم و دانش و گردانید مرا از پیغمبران …
… و آن تربیت نعمتی است که منت می نهی آنرا بر من … بنده کردی بنی اسرائیل را با آن در حقیقت … کشتن
من و در حقیقت … ایشان … قال فرعون وما رب العالمين قال رب السموات والارض وما بينهما ان كنتم
موقنين یعنی گفت فرعون که چیست حقیقت پروردگار عالمیان که میگوئی تو من رسول اویم گفت موسی … پروردگار آسمانها
و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است اگر هستید شما از اهل یقین … او را … شناخت مگر بافعال او قال
لمن حوله الا تستمعون قال ربكم ورب آبائكم الاولين یعنی گفت فرعون … آیا نمی شنوید
جواب او … سؤال کردم … از حقیقت او … حدیثی است که گفت حضرت صادق ع که سؤال کرد
فرعون از کیفیت خدا پس گفت موسی که پروردگار آسمان و زمین است و آنچه در میان ایشانست پس گفت فرعون …
تعجب با اصحاب خود که آیا نمی شنوید … از کیفیت و جواب میگوید از اثبات وجود او گفت موسی که او
پروردگار شما و پروردگار پدران … قال ان رسولكم الذي ارسل اليكم لمجنون قال رب المشرق والمغرب وما
بينهما ان كنتم تعقلون یعنی گفت فرعون با اصحاب خود … رسول شما که … دیوانه است
که من سؤال … کردم … پروردگار اهل مشرق و اهل مغرب است و آنچه در میان
این دو جهت … اگر هستید شما از اهل عقل … ذات و صفات …
شناخت مگر بافعال او … قال لئن اتخذت الها
غيري لاجعلنك من المسجونين یعنی چون دید فرعون …
با او … قال
اولو جئتك بشيء مبين قال فأت به ان كنت من الصادقين یعنی گفت موسی …

محمد

جوابات … اگر شاهد بر صدق دعوای من باشد گفت فرعون بیار آنرا اگر هستی از راستگویان در این گفتار …
فالقى عصاه فاذا هي ثعبان مبين ونزع يده فاذا هي بيضاء للناظرين یعنی پس بینداخت موسی عصای خود را پس ناگهان آن عصا
اژدهائی بود … از دهان … آنچه … بود …
مرویست … اژدها … فرعون … پس …
… چون … عصا … اژدها … فرعون …
در حال فرعون … پس گفت … که … درخواست میکنم … مگر … باز …
اژدها … موسی … آن … دست خود … بود …
… پس … موسی … فرعون …
… قال للملأ حوله ان هذا لساحر
عليم يريد ان يخرجكم من ارضكم بسحره فماذا تأمرون یعنی گفت فرعون با اشراف … که … بودند …
این شخص جادوگری … است … جادوگری … بیرون کند شما را از زمین … مصر … پس چه مصلحت
می بینید … قالوا ارجه واخاه وابعث في المدائن حاشرين يأتوك بكل سحار عليم یعنی گفتند که تأخیر کن کار او
و برادر او و بفرست در شهرها … تا بیاورند ترا هر جادوگری … فجمع السحرة لميقات
يوم معلوم وقيل للناس هل انتم مجتمعون لعلنا نتبع السحرة ان كانوا هم الغالبين یعنی … جادوگران …
روز … عید … گفتند … آیا هستید شما جمع شوندگان در آن وقت تا شاید پیروی کنیم
جادوگران را اگر باشند ایشان غلبه کنندگان … فلما جاء السحرة قالوا لفرعون ائن لنا لاجرا ان كنا نحن الغالبين
قال نعم وانكم اذا لمن المقربين یعنی پس چون آمدند جادوگران گفتند بفرعون آیا … ما باشد …
ما غلبه کنندگان … گفت فرعون … قال لهم موسى القوا ما انتم
ملقون فالقوا حبالهم وعصيهم وقالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون یعنی گفت با ایشان موسی …
… پس … جادوگران … ریسمانها و عصاهای خود را
و عصاها … فالقى موسى عصاه فاذا هي تلقف ما يأفكون فالقي السحرة
ساجدين قالوا آمنا برب العالمين رب موسى وهارون یعنی … موسی عصای خود را … آن …
… جادوگران … بر … افتاده شدند … جادوگران … ایمان آوردیم
… بپروردگار عالمیان پروردگار موسی و هارون … فرعون
باشد قال آمنتم له قبل ان آذن لكم انه لكبيركم الذي علمكم السحر فلسوف تعلمون لاقطعن ايديكم وارجلكم من خلاف
ولاصلبنكم اجمعين یعنی گفت فرعون آیا ایمان آوردید … پیش از آنکه دستوری دهم … بزرگ …
شما است … جادوگری … دستهای شما و پاهای

شمارا از جادوان جانب بکدیکر و هرآینه بردار کشم همه شمارا قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون انا نطمع ان یغفر لنا ربنا
خطایانا ان کنا اول المؤمنین یعنی کفتند جادوکران هیچ کزندی نیست بما از سیاست تو چه بدرستی که ما بسوی پروردکار
خود بازکردیده ایم بدرستی که ما امید داریم که بیامرزد برای ما پروردکار ما کناهان ما برای آنکه هستیم ما از نخستین مصدقین
کننده کان معجزه در قوم فرعون و منقولست که نتوانست فرعون بریدن دست و پای یکی از ایشان را و بکشد یکی از ایشان را
منقولست که اول کسیکه در سیاست بکلاه دست و پا برید فرعون بود مرویست که کفت حضرت صادق که بودند فرعون و هامان
که امر خبر مود ند جادوکری او غالب شد بر مردمان جادو کردن و ادعا کرد فرعون خدایی را پس جادوکردن پس
معلا نمیدید معجزه از موسی فرستاد فرعون جارچیان را در جمیع شهرها بطلب جادوکران پس جمع شد هزار نفر جادوکر
و برکزید درمیان آن هزار نفر صد نفر را و از صد نفر هشتاد نفر را پس کفتند آن جادوکران بفرعون که تو دانسته که
در میان جادوکری از ما چون اکر ما غلبه کردیم بر موسی پس چه چیز باشد از برای ما در نزد تو کفت فرعون بدرستی که شما آنکاه
باشید از مقربان در نزد من و شریک میکردانم شما را در پادشاهی خود کفتند پس اکر غلبه کرد موسی بر ما و باطل کرد آن
جادوی ما را ما خواهیم دانست که آنچه را که او آورده است چیست از قبیل جادو و یا از قبیل حیله و تزویر پس ایمان آوریم باو
و تصدیق او کنیم کفت فرعون اکر غلبه کرد موسی شما نیز تصدیق او بکنید با شما ولیکن جمع آرید حیله و تزویر شما را و بود
وقت وعده ایشان روز عید ایشان پس چون بلند شد روز جمع کرد فرعون خلق را و جادوکران او بود از برای فرعون
قبه که ارتفاع او هشتاد ذرع بود و پوشانیده بودند آنرا با آهن و فولاد صیقل کرده و بود چنانکه چون می افتاد بر آن
شعاع آفتاب باز می ایستادند که توانند نکاه کرد بسوی آن از درخشندکی آن و انعکاس شعاع آفتاب و آمدند فرعون
و هامان و نشستند بر آن قبه و نکاه میکردند و روی آورده بود موسی و نکاه میکرد بسوی آسمان و منتظر حکم خدا
بود پس دیدند او را بآن حال جادوکران کفتند بفرعون که ما میبینیم مردیرا که نکاه میکند بجانب آسمان و هرکز نمیرسد
جادوی ما بکار آسمان و ما ضامن شده ایم جادوکران زمین را پس کفتند بموسی که اما تو می اندازی و اما اینکه ما بیندازیم
در اندازیم کفت موسی بایشان که بیندازید شما آنچه را که میخواهید بیندازید پس بیفکندند ریسمانها و عصاهای خود را
پس حرکت میکردند و میجنبیدند آنها مانند مارها و برهم میپیچیدند پس کفتند آن جادوکران که سوکند بعزت
فرعون که هرآینه ما غالبانیم پس چنان کشتند که جهان بر پس در نفس خود راه داد موسی خوفی را پس ندا رسید باو
که مترس بدرستی که تو غالبی بر ایشان و بیفکن عصائی را که در دست راست تو است که بخورد آنچه را که ایشان تزویر
و جادو کرده اند زیرا که هرچه را که ساخته اند حیله جادوکر است و رستکار نشود هیچ جادوکر در هر جا که باشد
پس بینداخت موسی عصا را پس بکداخت عصا بر روی زمین مانند شتر بختی پس کردید اژدها و بلند کرد سر او را
که دهن او کلان شکاف بالای خود را بر سر قبه فرعون و در او هفت کام با پایین خود را بزیر قبه پس بکردید
و بکلو فرو برد عصاها و ریسمانهای جادوکران را و مغلوب شدند جمیع ایشان و کریختند تمام مردم چونکه دیدند
آن اژدها را و بزرکی و مهابت او را بطوریکه ندیده بودند چنین و صفتی که دیده بود وصف کننده مانند از پس کشته شدند

در وقتی که بجنبش آمد بها بالا رفتند ده هزار مرد و زن و طفل و بر کشت اژدها بسوی قبه فرعون پس محبوس کردند
فرعون و هامان در جامهای خود و موسی برایشان تخیل کردید از ترس و بیهوش کردیدند از شدت خوف و وقتیکه
در کریختن بام رفتند پس ندائی رسید باو از جانب پروردکار که بکیر اژدها را و مترس زود بود که بر کردانیم آنرا
بصورت اول آن که عصا باشد پس بر کشت موسی و پیچید بر دست خود جامه را که بر او بود و بر او فرو برد دست
خود را در دهن اژدها پس ناکاه آن اژدها کردید عصا چنانچه بود و این حضرت چنانکه حکایت کرده خدا تعالی پس حبس
کرد فرعون هرکه را که ایمان آورده بود بموسی در زندان تا آنکه فرستاد خدا تعالی بر فرعونیان طوفان را
و ملخ و شپش و وزغ را و خون شد آبها و رنجها پس رها کرد فرعون آن زندانیان را از زندان پس وحی کرد
خدا بموسی که شب کوچ کن و از مصر بیرون بر ایشان را چنانچه خدا حکایت کرده واوحینا الی موسی ان اسر بعبادی
انکم متبعون یعنی وحی کردیم ما بسوی موسی که در شب بیرون بر از مصر بندکان مرا که بدرستی که شما از پی در آمدکان
سپاه فرعون خواهید بود منقولست که بود آن بعد از آنکه اقامت کرد موسی در میان ایشان در چند سال و دعوت کرد
ایشان را بسوی حق پس نیفزود در ایشان مکر سرکشی و فساد را فارسل فرعون فی المدائن حاشرین ان هؤلاء
لشرذمة قلیلون وانهم لنا لغائظون وانا لجمیع حاذرون یعنی پس فرستاد فرعون در شهرهای مملکت خود
جارچیان جمع کنندهٔ سپاه را و کفت بدرستی که آن قوم بنی اسرائیل که قریب ششصد هزار اند هرآینه
کروهی اندک اند با قلت و ذلت و بدرستی که ایشان ما را بخشم آرندکانند و بدرستی که ما کروه مجتمعیم که هرآینه عادت
ما است احتراز و احتیاط کردن و مرویست از حضرت صادق که چون بیرون رفت موسی با بنی اسرائیل
که بکیرند ایشان را از راه دریا جمع کرد فرعون اصحاب خود را و فرستاد در شهرهای مملکت خود جمع کنندکان
لشکر را جمع شد نه صد هزار و پیش رو لشکر خود کرد ایشان ششصد هزار کس را و سوار شد خود با هزار هزار
کس و بیرون رفت چنانچه حکایت کرده خدا تعالی فاخرجناهم من جنات وعیون وکنوز ومقام کریم کذلک
واورثناها بنی اسرائیل فاتبعوهم مشرقین یعنی پس بیرون آوردیم ایشان را از بوستانها و چشمها و کنجها
و منزلهای شایسته نیکو چنانچه بیرون آوردیم و میراث دادیم ما آنها را به بنی اسرائیل پس ملحق شدند
سپاه فرعون با ایشان در حالتی که در وقت بر آمدن آفتاب بر آمده بودند فلما تراءا الجمعان قال
اصحاب موسی انا لمدرکون قال کلا ان معی ربی سیهدین یعنی پس چون دیدند یکدیکر را هر دو کروه
کفتند یاران موسی بدرستی که هرآینه ما کرفتار شدکان ایشان خواهیم بود کفت موسی نه چنین است
بدرستی که با من است در حفظ و نصرت پروردکار من زود باشد که نماید بمن راه سلامت را
فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم وازلفنا ثم الاخرین و
انجینا موسی ومن معه اجمعین ثم اغرقنا الاخرین ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک
لهو العزیز الرحیم یعنی پس وحی کردیم ما بسوی موسی اینکه بزن عصاء خود را بدریای نیل تا اینکه شکافته شد

دریا بعد از زدن عصا دوازده پاره پس بود هر پاره از آن مانند کوهی بزرگ و بیان کرده ایم در اینجا که شکافته شد
بود قوم دیگر از قوم فرعون بودند نجات دادیم موسی را با آنانکه با او بودند تمامی پس غرق کردیم دیگران را که فرعون
و فرعونیان بودند بدرستیکه در آن هر آینه نشانه عبرت و پندیست از برای مومنان و نبودند بیشتر ایشان پیش از آن آیات
از اهل ایمان چرا ایمان نیاوردند بقبطیان که در مصر ماندند بودند و بنی اسرائیل بعد از آنکه نجات یافتند که گوساله پرست
شدند و گفتند که ایمان بخدا و بر عیار ... خدا ایشان را بمعنی که پروردگار تو هر آینه غالب است بر دشمنان مهربان است
بدوستان در حدیث از حضرت صادق که چون موسی با بنی اسرائیل رسیدند بکنار دریا و فرعون با لشکر بایشان نزدیک
شدند بایشان گفتند اصحاب موسی که ما گرفتار ایشان خواهیم شد گفت موسی با ایشان که نه چنین است بدرستیکه پروردگار
با منست و زود باشد که راه نجات را بمن بنماید پس موسی خطاب کرد بدریا که شکافته شو دریا بسخن در آمد و گفت ای موسی
بزرگی میکنی که بمن حکم میکنی که شکافته شوم از برای تو و من هرگز معصیت خدا نکرده ام در یکچشم زدن و در میان شما هست
جمعی که معصیت خدا بسیار کرده اند گفت موسی که حذر کن ای دریا از نافرمانی خدا و بیاد آور که آدم از بهشت بنافرمانی بیرون شد
بنافرمانی خدا ملعون شد دریا گفت بزرگ است پروردگار من و امر او مطاع است و هیچ چیز را سزاوار نیست که نافرمانی او کند اگر بفرماید
اطاعت میکنم پس یوشع بن نون نزد موسی آمد و گفت ای پیغمبر خدا حق تعالی ترا بچه چیز امر کرده است گفت موسی که مرا امر کرده است
که بگذرم از این دریا پس یوشع بقوت یقین اسب خود را راند بروی آب و از آب گذشت تا سم اسب نرسید و چون بنی اسرائیل
مبتلا نکردند که بروی آب بروند وحی کرد خدا بسوی موسی که بزن عصای خود را بدریا چون بزد موسی عصای خود را دریا شکافته
شد دوازده راه در میان دریا پیدا گردید و در میان راهها آب ایستاده بود مانند کوهی بزرگ و آفتاب تابید بر زمین
دریا تا خشک گردید و بنی اسرائیل دوازده سبط بودند و هر سبطی از آن راهها روان شدند تا آب بر بالای سر ایشان
ایستاده بود مانند کوهها پس جزع آمدند آن سبطی که با موسی بودند و گفتند ای موسی ما نمیدانیم برادران دیگر ما چه شدند موسی
گفت ایشان نیز سالم اند ... باور نکردند از موسی تا اینکه خدا امر کرد تا دریا مشبک شد روزنها در میان آبها
بهم رسید که یکدیگر را میدیدند و با یکدیگر سخن میگفتند و چون فرعون با لشکر بکنار دریا رسیدند و فرعون آن معجزه را
دید رو کرد با اصحاب خود و گفت که میبینید که دریا از برای من شکافته است که شما عبور کنید و هیچ کس جرأت نکرد که داخل دریا شود
و ایشان بیم از هول آب میکردند و چون فرعون اسب خود را بکنار دریا راند جبرئیل نزد او آمد و گفت داخل این دریا
شو او قبول نکرد و تازیانه زد باسب خود تا داخل دریا شود اسب امتناع کرد و همه ایشان بر اسبان نر سوار بودند و جبرئیل بر مادیانی
سوار بود در پیش اسب فرعون روان شد و داخل دریا گردید اسب فرعون نیز بهوای مادیان داخل دریا شد و اصحاب او همه از
او داخل شدند و چون آخر اصحاب موسی از دریا بیرون رفتند و آخر اصحاب فرعون داخل در دریا شدند و جمع شدند در
دریا حق تعالی امر کرد دریا را بهم زد و غرق کرد همه ایشان را ... فرعون در آن وقت گفت که ایمان آوردم
که خدائی نیست مگر خدائیکه ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل و من از مسلمانانم پس جبرئیل کفی از لجن بر گرفت و در دهان
او کرد و گفت آیا اکنون که عذاب خدا را دیدی ایمان آوردی ... در حدیث معتبر از حضرت

صادق که ... ایمان آورده بود فرعون ... که کاش ما هم بپناه فرعون در بایستیم در میان ایشان
و غرق میشدیم از دنیای ایشان پس چون برسد بر بحر ... موسی ... پس چنان کردند پس چون
گریختند موسی و اصحابش از فرعون سوار شدند ... اسبان خود ... ملحق شوند ...
ایشان پس ... تا ایشان در گرداب بسوی لشکر فرعون پس بودند در میان
آنانکه غرق کرده شدند با فرعون **سورهٔ نمل** إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ
بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ یعنی یاد کن ای محمد چون گفت موسی با زن خود ... که ... بودند
... بدرستیکه من دیدم آتشی ... بیارم از برای شما از آن آتش خبری ... یا بیارم
پاره شعله پاره از آتش تا شاید شما گرم شوید ... فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی پس چون آمد بنزدیک آن آتش ندا کرده شد که مبارک ... که
در آتش است ... مبارک که ... ملائکه ... آن آتش است که موسی ... بعضی
خدا ... در کار ... از ... صفات ... بدرستیکه منم خدای با قوت
... وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ
إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ندا شد که بینداز عصای خود را پس چون انداخت دید ...
که ... ضعیف ... در حالتیکه ... ای موسی ... بدرستیکه منم که ...
در ... ستم کرده است ... بدرستیکه منم ...
وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ یعنی ندا شد ...
... با ... و فرعون ...
... فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا
أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ یعنی پس چون آمد ایشان را معجزات ما ... در دلالت بر صدق موسی ...
... انکار ایشان ...
... **سورهٔ قصص**
فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ
بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ یعنی پس چون ... موسی ... فرعونیان معجزات
در حالتیکه ظاهر ... بودند گفتند ... پدران ... و گفت
... که ... بیاید ... باشد از برای او خاتمت ...
... وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ یعنی و گفت فرعون

که ای اشراف و بزرگان قوم ندانستم من از برای شما هیچ خدای جز من پس آتش برافروز از برای من ای هامان بر گل پس بپز
آجر و بکن پس بنا را از برای من کوشکی تا شاید که من مطلع شوم بسوی خدای موسی و بدرستیکه من گمان میبرم که او از دروغ
گویان در دعوی بودن خدای جز من و روایتست از ابن عباس که جبرئیل گفت برسول خدا که ای محمد کاش میدیدی مرا با فرعون
در حالیکه میخورانیدم خدا را بگل از اخلاص که ایمان آورده بودم باینکه نیست خدای مگر خدای که ایمان آورده باو بنی اسرائیل و من
از مسلمانانم و من دوا دو او را میدیدم در آب و گل از رحمت خدا پس برادر که مباد او توبه بکند پس قبول کند خدا توبه او را
گفت رسول خدا که با وجه چیز بود سبب آن که غضب برادرم جبرئیل گفت از گفتن او که منم پروردگار بلند و مسلط شما و این کلمه
اخر بود از دو کلمه که گفت و گفت این کلمه را در وقتیکه رسید بکناره دریا و بود کلمه اولی او اینکه ندانستم از برای شما خدای
جز من پس بود در میان کلمه اولی و کلمه اخری او چهل سال و در حدیث است که بنا کرده هامان از برای او در هوا کوشکی تا برسد
بجای در هوا که ممکن نبود کسی که بایستد بران از تندی باد تا ببرد هوا پس گفت فرعون که من قدرت و توانائی ندارم
تا ببرد این را پس فرستاد خدا تعالی بادی پس بینداخت از ان پس ساخت فرعون و هامان تابوتی و تابوت و کرسی چهار
مرغ کرکس را پس کرد چه چهار از او در نیت کرد تا چون برسید ... بند نهاد و بزرگ کرد ببست بپاها چهار
طرف ان تابوت و گوشت بر دند در هر طرف چوبی و بستند بر سر هر یک از ان چوب گوشتی و گرسنه کرد ایشان از چهار
کرکس او بستند پاهای ایشان را بس ... چوبها پس نگاه کردند ان کرکسان بسوی گوشت و پریدند بسوی ان و بپریدند
و بردند اشد فرعون و هامان را که در ان تابوت نشسته بودند و بلند کردند در هوا و پریدند در ان روز پس گفت فرعون
که نگاه بکن بسوی آسمان که ایا رسیدیم بان پس نگاه کرد هامان و گفت میبینم آسمان را چنانچه بودم که میدیدیم از ان در زمین
دور و دور پس گفت نگاه کن بسوی زمین پس نگاه کرد و گفت نمی بینم زمین را و لیکن میبینم دریاها را و ابر پس دایم
بلند شدند کرکسان تا اینکه غایب شد آفتاب و غایب شدند دریاها و آبها از نظر ایشان پس گفت فرعون ای هامان
نگاه بکن بسوی آسمان پس نگاه کرد و گفت میبینم آسمان را چنانچه بودم که میدیدیم آن را در زمین در دوری پس چون
در رسید با ایشان شب نگاه کرد هامان بسوی آسمان پس گفت فرعون ایا رسیدیم بسوی آسمان گفت میبینم ستارها را
چنانچه بودم که میدیدیم آنها را در زمین در دوری و نمی بینیم از زمین مگر تاریکی را پس بوزیدند بادها که شد قاعد
در ان هوا پس برگردانید ان تابوت را بسوی زمین پس ابر فرود آورد ایشان را تا اینکه رسیدند بزمین و کرد فرعون
شد بد تر از انچه بود در سرکشی و طاغوت وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ
فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ یعنی و سرکشی نمود او و لشکریان او در زمین
مصر بنا حق یعنی بی استحقاق و گمان کردند که بدرستیکه ایشان بسوی جزاء ما بازگردیده نشوند در روز قیامت پس گرفتیم ما
او را و لشکریان او را پس انداختیم ایشان را در دریا پس نگاه ای محمد که چگونه بود سرانجام کار ستمکاران وَجَعَلْنَاهُمْ
أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ یعنی و گردانیدیم ما ایشان را پیشوایان که میخوانند مردم را بسوی آتش
جهنم و در روز قیامت یاری کرده نشوند بدفع کردن عذاب از ایشان و روایتست از حضرت صادق که بدرستیکه ...

خدا امامها دو امامند گفت خدا تعالی که گردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایان که هدایت میکنند و راه مینمایند بامر ما نه بامر مردم تا اقدام کنند
پیشی نمایند بکار خدا بر امر ایشان بکار مردم تا بحکم خدا تعالی بر حکم مردم تا و نیز گفت خدا تعالی که گردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایان که میخوانند
مردم را بسوی آتش اقدام میکنند و پیشی میگیرند بامر مردم تا پیش از امر خدا و بحکم ایشان پیش از حکم خدا و میگیرند بخواهشهای خود خلاف
انچه در کتاب خدا تعالی است وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ یعنی و از پی در آوردیم ایشان را در این
جهان لعنت و دوری از رحمت و در روز قیامت باشند ایشان از زشت رویان و روسیاهان در نزد پروردگار که رحمت او کم گردد
بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ یعنی ایا کافر نشدند یهود بانچه داده شد موسی
تورات پیش از قرآن گفتند دو جادو یکی موسی و هارون تقویت یکدیگر میکنند و گفتند بدرستیکه ما بهر یک از این جادو کافر
کافرانیم و بیکدیگر و غیره بیان ایشان سوره ص ایه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ یعنی تکذیب کرد
پیش از اهل مکه قوم نوح نوح را و قبیله عاد هود را و فرعون صاحب عقوبتها یا صاحب میخها موسی را سوره مومن دو ایه
وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا
وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ یعنی و گفت فرعون ای هامان بنا کن از برای من
کوشکی تا شاید که من برسم بسبب از اسباب اگر اسباب آسمانها باشد پس مطلع شوم بسوی خدای موسی و بدرستیکه من هر اینه گمان
میبرم که او دروغگوست و همچنان آراسته شد در نظر فرعون بدی و زشتی کردار او تا آنرا نیکو پنداشت و منع کرده شد از راه
راستی و حق و نبود مکر و حیله فرعون مگر در زیان کاری سوره زخرف یازده ایه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا
وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی و بحقیقت فرستادیم ما موسی را با معجزهای ما بسوی فرعون و اشراف و بزرگان
قوم او پس گفت موسی بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم پس چون آورد موسی از برای ایشان معجزهای ما را ناگهان
ایشان از ان معجزهای خندیدند و استهزا میکردند و نمی نمودیم ما بایشان هیچ معجزه را مگر اینکه ان معجزه بزرگتر بود در باب اعجاز
از معجزه دیگر ما سابق از ان و بگرفتیم ایشان را بعذاب قحط و ملخ و مانند ان تا شاید که برگردند از کفر بایمان آورند وَقَالُوا
يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ یعنی و گفتند قوم فرعون
چون سخت شد بر ایشان کار بموسی ای جادوگر یعنی ای دانا بخوان از برای ما پروردگار خود را تا بردارد از ما عذاب را بان عهدی که با تو
کرده است که دعا و قول ترا اجابت کند و الله بدرستیکه ما هر اینه راه راست یابندگانیم یعنی بتو خواهیم گروید پس چون برداشتیم
از ایشان عذاب را ناگاه ایشان میشکستند عهد و پیمان که کرده بودند وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ
مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ
أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ یعنی و ندا کرد فرعون در میان قوم خود گفت ای قوم من ایا نیست از برای
من پادشاهی مصر چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و حال اینکه این نهرها است از رود نیل که جاریست در تحت تصرف من
و در زیر قصر من ایا نمی بینید زیادتی مرا در پادشاهی ایا من بهترم از برای پادشاهی از این مردیکه او خوار است

خارج و نزدیک بخشی که خواهد بیان کند سخن را بترتیب سکینه بیان فرعون یا اینکه چرا انکنده نشد بر او دستبندها از طلا
یا چرا نیامد با او فرشتگان نزدیک بیکدیگر و متصل با هم تا دلالت کند بر عزت و شوکت او و صدق او که رسول پروردگار
جهانیان است چنانچه عادت دستگاه پادشاهان است فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ یعنی پس
سبک عقل ساخت قوم خود را پس اطاعت کردند او را بدرستیکه بودند بحقیقت قوم او گروهی فاسقان از اینجهت اطاعت
کردند آن فاسق را در کتاب نهج البلاغه مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت در آمد موسی بن عمران و با او بود برادر او
هرون بر فرعون و حال آنکه در بر داشتند جبه‌های پشمینه را و بود در دست هر یک از ایشان عصائی پس شرط کردند از برای
فرعون که اگر اسلام آورد بقاء پادشاهی او را و دوام عزت او را پس گفت فرعون با اصحابش که آیا تعجب نمیکنید از این دو نفر
که شرط میکنند از برای من دوام عزت و بقاء پادشاهی را و حال آنکه ایشان بانچه می بینید از حالت فقر و ذلت
بخواری پس چرا انکنده نشد بر ایشان دستبندها از طلا و گفت فرعون این سخن را از جهت بزرگ داشتن طلا و جمع اوری
آن و حقیر شمردن لباس پشمینه و پوشیدن آن و اگر میخواست خدای تعالی از برای پیغمبران خود چون که مبعوث داشت ایشان را اینکه بگشاید
از برای ایشان گنجهای طلا و کانهای خالص طلا و معدنهای جواهر را و کشتزارهای بستانها را و اینکه جمع آورد با ایشان مرغان
آسمان را و وحشیان زمینها را هر آینه میکرد و اگر میکرد هر آینه ساقط میشد ابتلا و امتحان مردم و باطل میشد جزا
دادن و مضمحل میگردید بشارت دادن و هر آینه لازم نمیشد از برای قبول کنندگان ثواب آزمایش شدگان و رسول ثوابهای مبتلا شدگان
بمحنت و مستحق نمیشدند مؤمنان ثواب نیکوکاران را و لازم نمیشد اسمها را معنیهای ایشان ولیکن خدای تعالی گردانید پیغمبران خود را
صاحبان قوت در عزمها و نیتهای ایشان و صاحبان ضعف در آنچه می بینند چشمها از احوال فقر و فاقه ایشان
با قناعتی که پر میکند دلها و چشمها را از توانگری و بی نیازی و با فقر و احتیاجی که پر میکند دیدها و گوشها را از اذیت و آزار
و هرگاه میباشند پیغمبران اهل قوتی که مغلوب نشوند و عزتی که ذلیل نشوند و پادشاهی که کشیده شوند بجانب ایشان گردنهای
مردان و بسته کرده شود بسوی ایشان پالانهای شتران و پارکشان هر آینه میبود این حالت آسانتر بر مردم در عبرت گرفتن
و دورتر میبود ایشان از تکبر و بزرگی در زمین و هر آینه ایمان آوردنی از روی ترس که مجبور کننده ایشان بود یا
یا از روی رغبت میل دهنده ایشان بسوی آن و میگردید نیتها مشترک در میان دنیا و آخرت و میگردید اعمال و حسنات
منقسم در ثواب لیکن خدای تعالی خواسته اینکه باشد پیروی پیغمبران او و تصدیق کتابهای او و خشوع از
برای ذات او و پذیرفتن حکم او و انقیاد طاعت او امورها که خالص باشد از برای او و مخصوص باشد باو و مخلوط نشود باینها
چیزی از اخلاص و اختصاص چیزی دیگر و اینکه هر قدر که بزرگتر باشد ابتلا و امتحان بزرگتر باشد ثواب و جزا فَلَمَّا آسَفُونَا
انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ یعنی پس چون بخشم آوردند ما را یعنی مستحق شدند خشم
کردیم انتقام کشیدیم از ایشان و عذاب کردیم ایشان را پس غرق کردیم ایشان را همه پس گردانیدیم ایشان را پیشینیان در
عقوبت و مثل و داستان از برای عبرت دیگران از آیندگان و مرویست از حضرت صادق ع که گفت در معنی این آیه
که بدرستیکه خدای تعالی خشم نمیکند مانند خشم کردن ما بندگان زیرا که باعث تغیر و انفعال باشد ولکن خلق کرده خدای تعالی اولیا

دوستان چند از برای خود که خشم کنند بر اشیاء و راضی باشند از اشیاء دیگر و ایشان مخلوق و مربوب خدا باشند پس
گردانید رضای ایشان را رضای نفس خود و خشم ایشان را خشم نفس خود و آن از آن جهت باشد که گردانیده
ایشان را خوانندگان بندگان او و پیشروان بسوی او و راه نمایندگان ایشان بسوی او و پس از این جهت گردیدند ایشان آنچنان و نیست
آن غضب و خشم اینکه برسد بخدا چنانچه میرسد بسوی خلق او ولیکن این معنی آنچه گفته است از این جهت و گفته خدای تعالی
بنگر هر که ذلیل و خوار شمارد دوستی از دوستان مرا پس بحقیق که بیرون آمده است با من در میدان محاربه و جدال و خوانده
است مرا بقتال با خود و نیز گفته است که هر که اطاعت کند پیغمبر را پس بحقیقت که اطاعت کرده است خدا را و نیز گفته است بدرستیکه
آنانکه بیعت میکنند با تو ای محمد ص بغیر از این نیست که بیعت کرده‌اند با خدا و جمیع اینها و مانند اینها بمعنی است که ذکر کردیم از برای سائل
و هم چنین است رضا و غضب و غیر اینها از چیزهای مانند آن و اگر بوده که میرسید بآفریننده خشم و دلتنگی و حال آنکه او
احداث و ایجاد میکند اینها را هر آینه جایز میشد از برای گوینده اینکه بگوید که آفریننده هلاک و نیست میگردد روزی
از جهت اینکه هرگاه داخل شود در او دلتنگی و غضب داخل شود در او تغیر و انفعال و هرگاه داخل شود در او تغیر و انفعال
ایمن نیست از هلاک کردن و نیست کردن او و اگر باشد حال بدان منوال معروف و ممتاز نشود آفریننده از آفریده شده
تعالی از مقدور و نه خالق از مخلوق برتر است شان خدای تعالی از این گفتارها برتری بزرگ او است خالق همه چیزها
نه از روی احتیاجی پس هرگاه باشد نه از روی احتیاج پس محال باشد حد و کیفیت او پس بفهم آنرا اگر کنتم ان شاء الله

سوره دخان ...

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ
رَسُولٌ أَمِينٌ وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ یعنی و بحقیقت آزمودیم ما پیش از ایشان قوم فرعون را و آمد
با ایشان پیغمبری نیکو خلق با کرامت که بدهید بمن و بفرستید با من بندگان خدا بنی اسرائیل را بدرستیکه من از برای شما پیغمبری ام
با امانت بر آنچه خدا بمن وحی کرده است گرامی و اینکه تکبر و سرکشی نکنید بر خدا بانکار کردن آیات و وحی او و فرستاده او
بدرستیکه آورده‌ام بشما معجزه آشکار را وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ یعنی و
بدرستیکه من پناه میبرم به پروردگار من و پروردگار شما از اینکه سنگباران کنید مرا یا بر شما بکشید مرا و اگر ایمان
نمی آورید بمن پس دوری کنید از من و از آزار من فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ
وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ یعنی چون تکذیب کردند و دست از جفا و ایذا نکشیدند پس بخواند پروردگار خود را
که ایشان گروهی اند مصر بر گناه و کفر که ایمان نمی آورند پس اجابت کرد خدای تعالی و وحی کرد که ببر بندگان من بنی اسرائیل را
در شب بسوی دریا که بدرستیکه شما از پی شما خواهید شد بفرعون و لشکرش و از عقب شما خواهند آمد و دریا را
بگذار بحال خود ساکن و کشوده شده راههای آن بعد از گذشتن شما از آن که بدرستیکه ایشان لشکری باشند غرق شدگان
كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ
فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ یعنی بعد از غرق شدن چه بسیار و اگذاشتند فرعون و فرعونیان
از بوستانها و چشمه‌ها و کشتها و منزلهای نیکو و نعمتهای که بودند در آن متنعم و شادمان و چنان ایشان را از آنها دور کردیم

دیدیم آن را و دادیم ایشان را آیات روشن دیگر پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین و نبودند مهلت داده شدگان در عذاب و مرویست
از حضرت امیر المؤمنین ع که گذشت بر او مردی از دشمنان خدا و رسول پس او گفت که نگریست بر ایشان آسمان و زمین و نبودند
مهلت داده شدگان پس گذشت بر او حضرت حسین ع پس او گفت لیکن این بگرید برای او آسمان و زمین
و گفت آنحضرت که نگریست آسمان و زمین مگر بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی ع و مرویست از حضرت صادق ع که گفت گریست
آسمان بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی ع چهل صباح و نگریست مگر بر این دو نفر پرسیدند که چه کیفیت بود گریه آن گفت بود
که طلوع میکرد در حالتی که سرخ بود و غروب میکرد در حالتی که سرخ بود و نیز مرویست از آنحضرت که گفت گریست آسمان بر حسین ع
چهل روز بخون و مرویست از حضرت امام ع که قاتل یحیی ولد زنا بود و قاتل حسین ع ولد زنا بود و نگریست آسمان و زمین مگر بر این
دو نفر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ
وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ یعنی و بتحقیق نجات دادیم ما بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده که عذاب فرعون
و فرعونیان از جانب فرعون بدرستی که بود فرعون قاهر و مسلط از جمله گذشتگان از حد بتحقیق برگزیدیم بنی
اسرائیل را بر حالت دانش بر جهانیان عصر ایشان و دادیم ایشان را از معجزات مانند شکافتن دریا و سایه ابر و نازل
کردن من و سلوی چیزی را که بود در آن نعمتها و امتحان و آزمایش ظاهر آشکار سوره والذاریات سه آیه وَفِي مُوسَىٰ
إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ یعنی
و گذاشتیم در کار موسی عبرتی و پندی از برای عبرت گیرندگان چون فرستادیم ما او را بسوی فرعون با معجزهای آشکار پس رو
گردانید فرعون از آن بسبب رکن دولت خود و سپاه خود و گفت موسی جادوگر است یا دیوانه چنانست که تعجب ایشان
کارهای خارق عادت میکند پس گرفتیم ما او را و لشکریان او را عقوبت پس افکندیم ایشان را در دریای نیل و حال آنکه او
سبب شد برای ملامت خود سوره قمر دو آیه وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ
أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ یعنی بتحقیق آمد آل فرعون را بیم کنندگان ترسانندگان تکذیب کردند ایشان معجزات ما را تمام از معجزات پس
گرفتیم ما بعقوبت ایشان را گرفتن پادشاه صاحب قوت با اقتدار سوره صف یک آیه وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي
وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ یعنی و یاد کن چون گفت
موسی بقوم خود ای قوم من چرا مرا ایذا مینمائید بتکذیب من و حال آنکه میدانید بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما
بسبب معجزات من پس چون میل کردند از قبول کردن قول او بسوی تکذیب او و زیاده کردانید خدا میل دلهای ایشان را
بسبب خذلان ایشان و خدا ایشان را راه نمینماید قوم ستمکاران را سوره مزمل دو آیه إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا
عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا یعنی بدرستیکه ما فرستادیم بسوی
شما ای اهل مکه پیغمبری که محمد باشد از برای اینکه گواه باشد بر شما در روز قیامت چنانچه فرستادیم بسوی فرعون
پیغمبری که موسی باشد پس نافرمانی کرد فرعون آن پیغمبر را پس گرفتیم ما او را بعقوبت گرفتنی سنگین سوره نازعات نه آیه
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ

وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ یعنی آیا آمد ترا ای محمد قصه موسی چون ندا کرد با او پروردگار او در وادی پاک که
طوی نام که برو بسوی فرعون که بدرستیکه او طغیان کرده است در کفر پس بگو آیا ترا میل هست که پاک شوی از نجاست کفر و راه نمایم ترا بسوی معرفت پروردگار تو تا بترسی از عقاب
فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ یعنی پس رفت موسی و تبلیغ رسالت کرد پس نمود با و معجزه بزرگتر از اژدها و ید بیضا را
پس باور نداشت فرعون و نافرمانی کرد پس روگردانید از ایمان آوردن در حالتی که میکوشید در ابطال معجزه او پس
جمع کرد اعوان و انصار و سپاهیان خود را پس آواز داد و گفت که منم پروردگار بزرگتر شما پس گرفت او را خدا
بعقوبت آنجهان بسوزانیدن و این جهان بغرق کردن بدرستیکه در آن عقوبت او هر آینه عبرت و پندیست از برای کسی
است که او باشد که بترسد مرویست که سبب عقوبت آخرت او بود قول او که منم پروردگار بزرگتر شما و اول قول او
او که ما علمت لکم من اله غیری است از برای شما بجز من پس هلاک کرد او را خدا او را بسبب این دو قول و مرویست از حضرت صادق
که بود در میان این دو قول او چهل سال و نیز مرویست از آنحضرت آنکه گفت رسول خدا ص که گفت جبرئیل که من گفتم
ای پروردگار من وا بگذار مرا فرعون را و حال آنکه گفت منم پروردگار بزرگتر شما پس گفت خدا که میگوید این
سخن تو را مانند تو کسی که بترسد فوت شدن را سوره فجر یک آیه وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ یعنی و یاد کن که چه کرد پروردگار
تو با فرعون صاحب میخها چهارمیخ فصل در بیان احوال مؤمن آل فرعون و فرعون سوره مؤمن بیست آیه
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ
مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ یعنی و بتحقیق
فرستادیم ما موسی را با معجزات ما و حجتی هویدا بسوی فرعون و هامان وزیر او و قارون پس گفتند
از اظهار معجزه که موسی جادوگر بسیار دروغگوی است پس چون آمد موسی بایشان با دین راست که خدا بحق
فرستاد گفتند ایشان پسران آنانکه ایمان آورده اند با او و زنده گذارید زنان ایشان را از
برای خدمتکاری و حیله بحیله میکردند و نیست مکر و حیله کافران مگر در خسران و بطلان وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ
مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ
مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ یعنی و گفت فرعون باصحاب خود که بگذارید مرا تا بکشم موسی را و بگو بخواند پروردگار
خود را بدرستیکه من میترسم از اینکه تبدیل کند دین شما را که بت پرستی است یا اینکه ظاهر سازد در زمین مصر
دشنام و فساد و شورش و جنگ و گفت موسی چون شنید سخن او را بدرستیکه من پناه میبرم بپروردگار خود
و پروردگار شما از هر گردنکشی که ایمان نیاورد و باور ندارد بوجود روز شمار که قیامت باشد پس رسیدن آن
حضرت بما دعوت که چه مانع شد فرعون را از اینکه اقدام نکرد بکشتن موسی گفت که منع کرد او را پاک بودن نطفه
او زیرا که نمیکشد پیغمبران و فرزندان پیغمبران را مگر اولاد زنا وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ

رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم وان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم بعض الذی
یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب یعنی گفت مردی از اهل ایمان بخدا و بموسی رسول خدا از کسان فرعون که پسر عم
او بود چون شنید که فرعون قصد کشتن موسی کرده است در حالتی که پوشیده میداشت ایمان خود را در نشستی که آیا میکشید
مردی را از برای اینکه میگوید که پروردگار من خداست و بتحقیق آمده از برای شما معجزها آشکارا از جانب پروردگار شما و اگر باشد
او دروغگوی پس باشد بر او وبال دروغ او و اگر باشد راستگوی برسد بشما بعضی از آنچه که او وعده میدهد شما را
بعضی از آنچه که وعده میدهد شما را از عقاب و هلاک بدرستی که خدا نمی نماید راه کسی را که او مسرف است دروغ کننده
دروغ گو است و بعضی از مفسران گفته اند که تعبیر کردن از کثیر بیعض از کلیش بیان انصاف است و بعضی گفته اند تعبیر
از برای او و تغییر ... از جانب اینکه مومن آل فرعون اظهار میکرد اسلام را ... کشتن میشد ...
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که صدیقون سه نفرند و سیم از ایشان حزقیل نام مومن آل فرعون بود یا قوم لکم الملک الیوم ظاهرین فی الارض
فمن ینصرنا من باس الله ان جاءنا قال فرعون ما اریکم الا ما اری وما اهدیکم الا سبیل الرشاد یعنی ای قوم من از برای
شما است پادشاهی در امروز در حالتی که غالب و قاهرید در زمین مصر و شام پس چه کس یاری دهد ما را از عذاب خدای
اگر بیاید بما عذاب او گفت فرعون بقبطیان که نمینمایم من بشما مگر آنچه را که می بینم مصلحت از برای خود و صلاح من و شما
که کشتن موسی است و راه نمینمایم شما را مگر براه صلاح و رستگاری و قال الذی آمن یا قوم انی اخاف علیکم مثل
یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم وما الله یرید ظلما للعباد یعنی و گفت آنکه
ایمان آورده بود که ای قوم من بدرستی که من میترسم بر شما در کشتن موسی مانند روزهای امتان گذشته مجمع
بر کشتن پیغمبران ایشان مانند عادت قوم نوح وعاد وثمود و آنانکه پس از ایشان بودند و خدا نمیخواهد ستم
را از برای بندگان خود و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم ومن یضلل
الله فما له من هاد یعنی و گفت ای قوم من بدرستی که من میترسم بر شما روزی که ندا کنند بعضی از شما بعضی را در روز
که روز قیامت باشد آن روزی که برگردانیده شوید از حساب گریزان باشید از عذاب نیست از برای شما از عذاب خدا
نگاه دارنده و هر که را گمراه کرد خدا و مخذول کردانید پس نیست از برای او هیچ راه نماینده مروی است
از حضرت صادق که روز تناد روزیست که ندا میکنند اهل دوزخ اهل بهشت را که افیضوا علینا من الماء ولقد جاءکم
یوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شک مما جاءکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا کذلک
یضل الله من هو مسرف مرتاب الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم کبر مقتا عند الله وعند الذین
آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار یعنی و بتحقیق آمد شما را یوسف بن یعقوب یا فرزندزاده یعقوب
از این پیش با معجزهای روشن پس همیشه بودید شما در شک از آنچه آورد شما را یوسف از توحید و نبوت تا چون مرد
گفتید که هرگز نفرستد خدا بعد از او پیغمبری را همچنان گمراه کردانید خدا ایشان را هر کسی را که او از حد تجاوز کننده است
بکفر و معصیت شک کننده است در حق آنانکه جدال میکنند درباره معجزات خدای بدون حجتی و برهانی که آمده باشد

بایشان بزرگست آنکس بدشمنی نزد خدا و نزد آنانکه ایمان آورده اند همچنان مهر مینهد بر هر دل سرکشی گردن
نا فرمان که بسبب او حق و قال فرعون یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع الی اله موسی وانی
لاظنه کاذبا وکذلک زین لفرعون سوء عمله وصد عن السبیل وما کید فرعون الا فی تباب یعنی و گفت فرعون بوزیر خود
که ای هامان بنا کن از برای من کوشکی بلند شاید که من برسم بآن راهها یعنی راههای آسمانها تا اینکه چون برسم بآسمان
مطلع شوم و نگاه کنم بسوی خدای موسی و بدرستی که من هر آینه گمان میکنم او را دروغگو در اینکه فرستاده خداست
و همچنان آراسته شد در نظر فرعون زشتی کردار او تا اینکه آن را نیکو پنداشت و منع شد از راه دین حق و نبود حیله و مکر
فرعون مگر در زیان و قال الذی آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع وان
الاخرة هی دار القرار من عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها ومن عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مومن فاولئک یدخلون
الجنة یرزقون فیها بغیر حساب یعنی و گفت آنکه ایمان آورده بود ای قوم من پیروی من کنید تا بنمایم شما را براه راست
ای قوم من بدرستی که زندگانی این جهان بهره ایست که زود زایل میشود و بدرستی که آخرت است سرای اقامتگاه
جای قرار ابدی بهشت هر که کند کار بدی را پاداش داده نشود با او مگر مانند آن از جزاء بد و هر که کند کار نیکی را از مردان
و زنان و او با ایمان باشد پس آن گروه در آیند در بهشت روزی داده شوند با ثبات در آن بی اندازه و شمار و یا قوم
ما لی ادعوکم الی النجوة وتدعوننی الی النار تدعوننی لاکفر بالله واشرک به ما لیس لی به علم وانا ادعوکم الی العزیز الغفار
لا جرم انما تدعوننی الیه لیس له دعوة فی الدنیا ولا فی الاخرة وان مردنا الی الله وان المسرفین هم اصحاب النار یعنی ای
قوم من چیست مرا که میخوانم شما را بسوی نجات از عذاب و میخوانید شما مرا بسوی آتش میخوانید مرا تا کافر شوم بخدا و شریک کردانم
با او آنرا که نیست مرا بکار آن هیچ دانشی و من میخوانم شما را بسوی خدای غالب بر دشمنان بسیار آمرزنده دوستان
که بیکبارگی هر آینه حق و ثابت است که آنچه میخوانید مرا بسوی آن از بتان نیست او را هیچ اجابت دعا در این جهان
و نه در آن جهان و اینکه بازگشت ما بسوی خداست و اینکه اسراف کنندگان از حد در کفر ایشانند اهل آتش و ملازمان
آتش جهنم فستذکرون ما اقول لکم وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا وحاق
بال فرعون سوء العذاب یعنی پس زود باشد که یاد کنند در وقت نزول عذاب در دنیا و آخرت آنچه میگویم من شما را از نصیحت
و بشنوید و واگذارم کار خود را بخدا بدرستی که خدا بینا است بحال بندگان خود پس نگاه داشت خدا او را از بدیهای
آنچه که مکر و حیله میکردند و فرود آمد بآل فرعون عذاب بد مروی است از حضرت صادق در این آیه که گفت بدانید
که هر آینه مسلط شدند بر او و کشتند او را ولیکن نگاهداشت که چیزی را و آنچه خدا از او و آنچه از ایشان
نشر و فنا در کشند در دین او و نیز مروی است از آنحضرت که گفت که سوگند بخدا که پاره پاره کردند او را ولیکن و آنچه
خدا او را از اینکه فاسد کردانند دین او را و نیز مرویست از حضرت صادق که مومن حزقیل مومن آل فرعون میخواند قوم فرعون را
بسوی یگانگی خدا و پیغمبری موسی و تفضیل محمد بر جمیع پیغمبران و خلق خدا و تفضیل علی بن ابیطالب و ائمه بر سایر اوصیا
پیغمبران و بسوی بیزاری از خدائی فرعون پس سعایت و بدگوئی او کردند نزد فرعون که او مردم را بر خلاف تو میخواند

ودشمنان او را اهانت میکند فرعون در جواب گفت که حزقیل پسر عم من و جانشین من است و پادشاهی من [illegible] بعد من است اگر
آنچه شما میگویید از او سر زده باشد بعینه او سزاوار عقوبت است بواسطه کفران نعمت من و اگر شما دروغ گفته باشید مستحق
عقوبت شما خواهید بود چه بسبب سعی در ریختن او میباشید پس فرعون حزقیل را و بدگویان او را حاضر ساخت و از
حقیقت حال استفسار کرد بدگویان به حزقیل گفتند که تو انکار خدائی فرعون میکنی و کفران نعمت چندین ساله او میکنی
حزقیل رو کرد بفرعون و گفت تو هرگز از من دروغ شنیده فرعون گفت نه پس حزقیل گفت که بپرس از این بدگویان که
خدای ایشان و خالق ایشان و رازق ایشان و دافع مکاره ایشان کیست ایشان گفتند که فرعون است حزقیل گفت که گواه میگیرم
تو را ای فرعون و حاضران مجلس را باینکه خدای ایشان و خالق ایشان و رازق ایشان خداوند خالق و رازق من است و مرا
پروردگاری و خالقی و رازقی غیر از پروردگار و خالق و رازق ایشان نیست پس گواه میگیرم تو را و حاضران مجلس را
که هر پروردگاری و خالقی و رازقی که سوای پروردگار و خالق و رازق ایشان است من از او و از ربوبیت او بیزارم
و انکار خدائی او مینمایم و مراد حزقیل از این قول آن بود که پروردگار ایشان همان پروردگار من است و این معنی
بر فرعون و فرعونیان مخفی ماند توهم کردند که او میگوید که فرعون پروردگار و خالق و رازق من است پس فرعون
بدگویان حزقیل را در مقام سیاست در آورد و گفت شما میخواهید میان من و میان پسر عم من فتنه انگیزید و در پادشاهی
من فساد کنید و گفت که ایشان را بچهار میخ کشیدند و میخی نیز بر سینهای ایشان کوبیدند و امر کرد که با شانهای آهنین
گوشت بدن ایشان را کندند گفت آنحضرت که اینست قول خدای تعالی که نگاهداشت خدا او را از بدیهای آنچه که مکر
و حیله کردند با او چونکه بدگوئی و سعایت او را کردند بسوی فرعون تا اینکه هلاک گردانند او را و فرو گرفت بآل
فرعون عذاب بد و ایشان آنان بودند که بدگوئی حزقیل کردند در نزد فرعون چون بچهار میخ کشید ایشان را و با شانهای
آهنین گوشت از بدن ایشان جدا کرد و بما [illegible] النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ
أَشَدَّ الْعَذَابِ یعنی آن عذاب بد آتش است که عرض کرده میشود ایشان بر آن صبح و شام و در آن روز که برپا شود قیامت
گفته شود که در آرید آل فرعون را در سخت ترین عذاب و روایت از حضرت صادق ع که اظهار آتش در صبح و شام برایشان
در دنیا است پیش از روز قیامت از جهت اینکه در آتش قیامت نباشد صبح و شام پس گفت آنحضرت از روی انکار که اگر باشند
که عذاب کرده شوند در صبح و شام پس در میانه صبح و شام ایشان از سعدا و نیک بختان باشند و لکن آن در آتش
برزخ است پیش از روز قیامت آیا نشنیده قول خدای تعالی که یوم تقوم الساعة تا تمام آیه و نیز مرویست که آن عذاب در
دنیا است پیش از قیامت از جهت اینکه در قیامت نباشد صبح و شام از جهت اینکه صبح و شام نباشد مگر در آفتاب و ماه و بهشت
در بهشت [illegible] و در انتهای قیامت [illegible] و در روایت که رسیده شد [illegible] از آنحضرت پس گفته که جمعی میگویند
مردمان در آن جا پس گفته شد که میگویند که ایشان در آتش دایم است و ایشان در میان صبح و شام معذب نمیشوند پس گفته که از
معنی [illegible] که پس ایشان از جمله سعدا و نیک بختان شدند پس گفته که بهشتیان مگر در دنیا و اما در آتش [illegible] پس قول خدا [illegible]
که و یوم تقوم الساعة تا آخر و نیز مرویست از آنحضرت که ارواح کافران در آتش جهنم که عرض میکنند بر آن میگویند پروردگارا

برپا مکن از برای ما روز قیامت را و تعجیل مکن از برای ما آنچه را که وعده داده بما و ملحق مساز آخر ما را با اول ما و در روایت
از حضرت باقر ع که از برای خدای تعالی است شجره در مشرق [illegible] است آنرا [illegible] ارواح کافران [illegible]
از زقوم آن [illegible] جهنم [illegible] ایشان پس چون طلوع کند صبح رانده شوند بسوی وادی در یمن که میگویند
آنرا برهوت [illegible] از آتش دنیا [illegible] پس چون شام
شود [illegible] ایشان را بسوی آتش و در روایت از حضرت صادق ع که گفته که کسی از شما چون بمیرد عرض میشود بر او جای نشستن او
در صبح و شام اگر از اهل بهشت است از اهل بهشت و اگر از اهل آتش است پس از آتش [illegible] پس گفته میشود باو که این است جای نشستن تو تا اینکه برانگیزاند تو را
خدای تعالی در روز قیامت سوره تحریم بایان الله وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ
لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی و بزد خدای تعالی مثلی و بیان کرد داستانی
برای آنان که ایمان آورده اند داستان زن فرعون آسیه نام را چون گفت ای پروردگار من بنا کن از برای من در جوار
رحمت تو خانه در بهشت و نجات ده مرا از فرعون و کردار او و نجات ده مرا از قوم ستمکاران که قبطیان باشند و روایت از حضرت
پیغمبر ص که گفت کامل و تمام باشند بسیاری از مردان و کامل نیستند از زنان مگر چهار نفر آسیه دختر مزاحم زن فرعون و مریم
دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ص و نیز مرویست از آنحضرت ص که افضل زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد
و فاطمه دختر محمد ص و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون باشند و نیز مرویست از آنحضرت ص که سه نفرند که
کافر بخدا نشدند [illegible] مؤمن آل یس که حبیب نجار باشد و علی بن ابیطالب ع و آسیه زن فرعون و روایت
از حضرت پیغمبر ص که در شب معراج گذشتم [illegible] بوی خوشی [illegible] جبرئیل که چیست این بوی خوش گفت این بوی [illegible]
مشاطه و شانه کننده آل فرعون و دختران او است بود روزی که شانه میزد بر آنها پس بیفتاد شانه از دست او پس
گفت بسم الله پس گفت دختر فرعون که نام پدر مرا [illegible] است اینکه گفتی پس گفت زن حزقیل نه بلکه پروردگار من و پروردگار
تو و پروردگار پدر تو است پس گفت دختر فرعون خبر دهم پدر را باین پس گفت زن حزقیل آری پس خبر داد دختر
پدر خویش را پس طلب کرد فرعون آن زن را با فرزندانش و گفت که کیست پروردگار تو پس گفت آن زن پروردگار من و پروردگار
من و پروردگار تو خدای تعالی است پس امر کرد فرعون [illegible] تنور [illegible] با آتش پس طلب کرد آن زن را با فرزندانش
پس گفت آن زن که مرا بتو حاجتی است گفت فرعون چیست آن [illegible]
ما را دفن بکن گفت [illegible] از جهت حقی که تو را است بر ما پس امر کرد که بیفکنند فرزندان او را [illegible]
در آتش تا اینکه رسید بفرزند آخرین او و آن بود کودکی شیرخواره پس گفت ای مادر صبر کن که تو بر حقی پس انداخته شد
آن زن با آن اطفال در آن تنور و اما آسیه زن فرعون پس بود از بنی اسرائیل و بود با ایمان و با اخلاص و عبادت خدا
در پنهانی میکرد تا اینکه کشته شد زن حزقیل پس آسیه معاینه دید که ملائکه بالا میبرند روح او را
چونکه خواست خدای تعالی خیر او را پس زیاد کرد [illegible] یقین و اخلاص و تصدیق او [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] زن حزقیل پس گفت آسیه [illegible] چه کار [illegible] چرا [illegible] فرعون [illegible]

جرم کرده‌اند مگر اهل خدای تعالی پس گفت با فرعون که گویا عارض شده است بتو آن دیوانگی که ما را عارض شده پس گفت
پس گفت آسیه که من دیوانه نشده‌ام لیکن ایمان آورده‌ام بخدای تعالی پروردگار من و پروردگار تو و پروردگار جهانیان
پس طلب کرد فرعون مادر او را و گفت با وی که دختر تو دیوانه شده است پس سوگند یاد میکنم که یا باید بچشد مرگ را
یا اینکه کافر شود بخدای موسی پس خلوت کرد با آسیه مادر او پس درخواست کرد از او آنچه که موافق خواهش فرعون بود
پس امتناع کرد آسیه از آن و گفت اما اینکه من کافر شوم بخدا پس هرگز نخواهد شد سوگند بخدا اگر نکنم آن کار را هرگز
پس امر کرد فرعون تا او را بچهار میخ کشیدند پس با آن بود در آن عذاب تا اینکه مرد چنانچه خدای تعالی گفته است و فرعون
ذی الاوتاد یعنی فرعون صاحب عقوبت چهار میخ مرویست از ابن عباس که گفت فرعون زن خود آسیه را عقوبت در
وقتیکه ظاهر شد از برای او اسلام و ایمان او و عذاب میکرد او را تا اینکه داخل شود بدین او پس گذشت با و موسی در
وقتیکه فرعون او را عذاب میکرد پس شکایت کرد بسوی او باشارهٔ انگشت خود پس دعا کرد موسی بخدا که آسان گرداند بر او آن عذاب
را پس مستجاب شد دعای موسی و بنا بر این نیافت او الم عذاب را و مرد از عذاب فرعون پس گفت او در وقت عذاب که ای پروردگار من
بنا کن از برای من نزد جوار رحمت خود در بهشت خانه پس وحی کرد خدا با و که بلند کن سر خود را پس او بلند کرد سر را پس دید خانه را
که بنا شده بود از برای او در بهشت از دُر پس خندید او پس گفت فرعون که نگاه کنید بسوی دیوانگی او که میخندد
و حال آنکه در عذاب است و نیز منقول است که چون آسیه دختر مزاحم زن فرعون بچشم خود دید معجزهٔ عصای موسی را و غلبه کردن
ساحران را و اسلام آوردن ایشان پس چون ظاهر شد ایمان او بر فرعون نهی کرد او را از آن پس ابا نمود او پس دستها و پاهای او
بچهار میخ کشیدند و انداختند او را در آفتاب پس امر کرد که بیندازند بر او سنگ بزرگی پس چون نزدیک شد مردن او گفت پروردگارا
بنا کن از برای من نزد خود خانه در بهشت پس بالا برد او را خدای تعالی بسوی بهشت پس او در بهشت میخورد و میآشامد
منقول است که دید خانهٔ خود را در بهشت که بنا شده است از دُر پس قبض کرد خدای تعالی روح او را پس انداختند بر جسد او
سنگ بزرگ و نبود روح در جسد او پس نیافت او الم عذاب فرعون را فصل در بیان احوال بعد از بیرون آمدن موسی با بنی
اسرائیل از دریای نیل و احوال غیره و بیان آیات مبارکه قرآن اورده‌ایم و ابتدا سورهٔ بقره منه ١١ آیه وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ
وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یعنی و سایه‌بان
ساختیم بر بالای سر شما ابر را در تیه و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین را و مرغ بریان را گفتیم بخورید از حلالها و
پاکیزه‌ها آنچه که روزی داده‌ایم ما بشما و ستم نکردند بر ما و لیکن بودند که بر نفس خویشتن ستم میکردند مرویست که چون عبور
داد موسی بنی اسرائیل را از دریا فرود آمدند در بیابان پس گفتند ای موسی هلاک گردانیدی ما را و بیرون کردی
ما را از آبادانی بسوی بیابانی که نه سایه است در آن و نه درخت است و نه آب پس میآمد پاره ابری و میرفت
بسوی ایشان و سایه میانداخت بر سر ایشان از آفتاب و فرود میآمد در شب از برای ایشان ترنجبین پس میخوردند
و نازل میشد مرغ بریان در وقت شام و میافتاد در جلوی ایشان پس چون میخوردند و سیر میشدند میپریدند از ایشان
و بود با موسی سنگی که میگذاشت آن را در میان لشکر پس میزد عصای خود را بر او پس شکافته میشد از آن دوازده

چشمه پس میرفت آب بسوی هر سبطی در منزل ایشان و بودند دوازده سبط پس چون طول کشید آن مدت بر ایشان ملول
شدند و گفتند ای موسی صبر نمیکنیم ما بر یک نوع از طعام و عنقریب مرویست از حضرت باقر در باب قول خدای تعالی که ظلم
و ستم نکردند ایشان بر ما گفت بدرستیکه خدای تعالی بزرگتر و عزیزتر و جلیل‌تر و منیع‌تر است از اینکه ستم کرده شود و لیکن
مخلوط ساخت ما را بنفس خود پس گردانید ظلم و ستم بر ما را ستم بر خود و دوستی ما را دوستی با خود در جائیکه میگوید
بدرستیکه ولی شما است خدا و رسول خدا و آنانکه ایمان آورده‌اند یعنی ائمه از اهل بیت علیهم السلام اجمعین وَإِذْ قُلْنَا
ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ
الْمُحْسِنِينَ یعنی و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن را که گفتیم بر پیشینیان شما که داخل شوید در این ده بیت المقدس یعنی بخورید از نعمت
آن از هر جا که خواهید بخورید فراخ و وسیع خوش و در آئید در دروازهٔ آن ده در حالیکه سجده شکر کنندگان باشید
و بگوئید خدایا فرود آر از ما گناهان ما را تا بیامرزیم ما از برای شما گناهان شما را و زود باشد که زیاده کنیم ثواب نیکو
کاران را فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
یعنی پس بدل کردند آنانکه ستم کردند بر خود بجای این گفتار گفتاری غیر آنکه گفته شده بود با ایشان پس فرو فرستادیم
بر آنانکه ستم کردند عذابی از آسمان بسبب آنکه بودند که بیرون رفتند از فرمان خدای و الطاعت او مرویست که بود
مخالفت کردن ایشان اینکه چون رسیدند بدروازه دیدند در بیت المقدس بلند گفتند چیست ما را که محتاج باشیم باینکه
رکوع کنیم در وقت داخل شدن در اینجا گمان کردیم ما که دروازه ایست پست و کوتاه و ناچار است که داخل شد در آن
از رکوع مگر بنا که گرد کنیم و اینکه دروازه ایست بلند و تا چه وقت استهزا کنند با این که موسی و یوشع بن نون
سجده او را امر کنند ما را به سجده کردن باطل است پس گردانیدند مقعدهای خود را بجانب دروازه و داخل شدند و گفتند
بدل گفتن حطه حنطه حمراء یعنی گندم سرخ از برای ما گندم سرخ را بجای اینکه بگویند بینداز از ما گناهان ما را پس
این بود تبدیل کردن ایشان و عذابیکه رسید با ایشان این بود که مردند بطاعون از ایشان در بعضی از یک روز صد و
بیست هزار نفر و ایشان آنان بودند که میدانست در علم خدای تعالی که ایشان ایمان نخواهند آورد و توبه نخواهند کرد و نازل
نشد عذاب بر کسیکه دانست خدای تعالی که توبه میکند یا اینکه بیرون میآید از صلب او فرزندان پاک وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ
لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ یعنی و یاد کن چون که آب طلب کرد موسی از برای قوم خود پس گفتیم بزن عصای خود را
پس شکافته و روان شد از آن دوازده چشمه از برای دوازده سبط بنی اسرائیل بتحقیق دانستند هر سبطی آبخور
خود را گفتیم بخورید و بیاشامید از روزی خدا و فساد مکنید در زمین در حالیکه عادت شما فساد کردن باشد
مرویست از حضرت باقر که فرود آمد سه سنگ از بهشت مقام ابراهیم و سنگ بنی اسرائیل و حجر الاسود و نیز
مرویست از آنحضرت که چون بیرون آید حضرت قائم از مکه ندا کند منادی که آگاه باشید باید بر ندارد احدی
همراه خود نه طعامی و نه شرابی پس بردارد آنحضرت با خود سنگ موسی که ... از آن سنگ بار یک شتر است و فرود

بیابید در زمین تا اینکه جاری شود از ان سنگ چشمها پس هر که گرسنه باشد سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد
پس اینکه ... بیابان ایشان را تا اینکه فرود اید بجهت ایشان من و سلوی گفته و اذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام
واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها قال اتستبدلون
الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباءو بغضب
من الله ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون
یعنی و یاد کن چونکه گفتید شما ای موسی هرگز صبر نمیکنیم ما بر یک نوع از طعام که ترنجبین و مرغ بریان باشد پس بخواه
از برای ما پروردگار خود را که بیرون آورد از برای ما از آنچه میرویاند زمین از تره آن و خیار آن و گندم آن و عدس
آن و پیاز آن گفت موسی آیا بدل میکنید آن را که زبون تر است بجای آنچه که بهتر است فرود آیید از تیه در یکی از شهر
مصر پس بدرستی که هست از برای شما آنچه را که خواستید و لازم گردانیده شد بر ایشان خواری و بیچارگی و باز گرد
کشتند بغضب شدید که از خدای تعالی و این خواری و احتقار بسبب آن بود که ایشان بودند که کافر میشدند به معجزهای خدا و می کشتند
پیغمبران را بناحق و این کفر و کشتن پیغمبران بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حد خدای تعالی بسوی اشیا
مرویست از رسول خدا صلعم که کشتن انبیا ... و سهل انگاشتن ان نیز
که مستولی میگردد بسبب ان خذلان بر صاحب ان تا اینکه وا میدارد او را در معصیت بزرگتر از ان تا اینکه وا میدارد
معصیت میکند و سهل میشمارد او را و خذلان نصیب او شود و میافتد در معصیت بزرگتر از ان تا اینکه میاندازد او را
در ترک کردن ولایت وصی رسول خدا صلعم و دفع نبوت پیغمبر خدا و بیزار او هم چنین باشد امر تا اینکه اندازد او را
در دفع کردن توحید و یگانگی خدا و الحاد در دین خدای تعالی و مرویست از حضرت صادق ع که خواند این ایه را
پس گفت سوگند بخدا که نزدند بنی اسرائیل پیغمبران را بدستهای خود و نه کشتند ایشان را بشمشیرهای خود ولیکن
شنیدند احادیث و احکام ایشان را و شایع ساختند پس گرفتند ایشان را اعدا که مخالف کیش ایشان بودند پس
کشتند ایشان را پس گردید کار ایشان قتل و اعتدا و معصیت سورة المائدة واذ قال موسی لقومه
یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا واتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین
یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ولا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین یعنی و یاد
کن ای محمد چونکه گفت موسی بقوم خود که ای قوم من بخاطر بیاورید نعمت خدا را بر شما چونکه گردانید در میان
شما پیغمبران را که ارشاد کنند شما را و گردانید بعضی از شما را پادشاهان و داد بشما آنچه را که نداد به هیچ یک
از جهانیان از زمان شما مانند شکافتن دریا و غرق کردن دشمنان شما و سایه بان کردن ابر بر شما و فرستادن
ترنجبین و مرغ بریان و غیر اینها ای قوم من داخل شوید بر زمین پاک کرده شده از کفر و شرک یعنی شام
که بیت المقدس در انجاست انچنان زمینی که نوشته است خدای تعالی در لوح محفوظ از برای مسکن شما و باز مگردید
از معصیت خود یعنی بان راهی که امده اید تا اینکه برگردید زیان کاران در دنیا و اخرت مرویست از حضرت

صادق

صادق ع که گفت خدای تعالی بر بنی اسرائیل که داخل شوید در زمین مقدسه پاک پس داخل نشدند در ان تا اینکه حرام کرده
از برای ایشان و بر فرزندان ایشان و بتحقیق که داخل شدند در ان فرزندان فرزندان ایشان و مرویست از حضرت باقر و حضرت
صادق ع که نوشت خدا آن زمین را از برای ایشان پس محو کرد قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین وانا لن ندخلها حتی یخرجوا
منها فان یخرجوا منها فانا داخلون قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم
غالبون وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین یعنی گفتند بنی اسرائیل که ای موسی بدرستی که در آن زمین گروهی
گردن کشان باشند ... بدرستی که ما هرگز داخل در ان نشویم تا اینکه بیرون روند ایشان از آنجا پس اگر بیرون روند
ایشان از ان پس بدرستی که ما داخل میشویم در ان زیرا که ما طاقت مقاومت با ایشان نداریم گفتند دو مرد که یوشع بن نون
و کالب بن یوفنا پسر عم موسی باشند از انانکه میترسیدند از خدای تعالی که نعمت داده بود خدا ایشان را به نور ایمان
بیرون داخل شوید ای بنی اسرائیل بر انقوم جباران از دروازه شهر پس چون داخل شدید شما در ان شهر پس بدرستی که شما
غالب باشید از جهت اینکه ایشان ... بزرگ بودن جسم ایشان و نبودند دلها ایشان میتوانند داخل شده در ان و بر خدای
تعالی پس اعتماد نمائید اگر هستید از اهل ایمان منقولست از ابن عباس که چون فرستاد موسی نقبا را بسوی ایشان دید ایشان را
مردی از جباران که او را عوج میگفتند پس گرفت نقبا ایشان را و گذاشت در استین خود با میوه که برداشته بود از بستان خود و برد
نزد پادشاه ایشان پس بیرون ریخت ... بر روی پادشاه و گفت از روی تعجب که این گروه اراده دارند که قتل ما را پس گفت
پادشاه بر نقبای موسی که برگردید بسوی صاحب خود و خبر دهید او را از حال ما و منقولست که بود میوه ایشان
... برداشتن یک خوشه انگور پنج مرد با ... چوب و بود که داخل میشدند پنج مرد در نصف پوست یک انار از انار
و بود طول ... ده ذرع و بود طول عصای او ده ذرع و جستن او از زمین ده ذرع پس رسید بکعب عوج بن عنق کشت
او را قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون قال رب انی
لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض
فلا تاس علی القوم الفاسقین یعنی گفتند ای موسی بدرستی که ما هرگز داخل نشویم در ان مادامیکه ایشان در ان هستند
پس برو تو و پروردگار تو پس کارزار کنید با ایشان بدرستی که ما در اینجا نشسته ایم گفت موسی ای پروردگار من بدرستی
که من مالک نیستم مگر نفس خود و برادر خود را پس جدائی افکن در میان ما و در میان این گروه بیرون روندگان از طاعت خدا
گفت خدای تعالی پس بدرستی که ان زمین حرام کرده شد بر ایشان در چهل سال در حالتیکه حیران باشند در
بیابان ان زمین در راه نیابند پس اندوه مخور و اندوهناک مباش بر گروه بیرون روندگان از فرمان خدای تعالی
مرویست از حضرت باقر ع که چون رسانید موسی بنی اسرائیل را بزمین مقدس گفت با ایشان که داخل شوید
ایشان اباء کردند از اینکه داخل شوند پس حیران ماندند در چهل فرسخ در چهل سال و بودند که چون شب میشد
میگفتند ... کوچ کنید پس کوچ میکردند و راه میرفتند تا آنقدر که خدا میخواست ...
میداد ایشان را بسوی منزل اول ایشان و صبح میکردند در منزل اول که از انجا کوچ کرده بودند پس ماندند بهمین حال

چهل سال و فرود می‌آمد بر ایشان ترنجبین و مرغ بریان تا همه هلاک شدند تمامی بکرد و مگر یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و فرزندان
ایشان و فرزندان بعد موسی و هارون بمصر اهل شدند در ارض مقدس یوشع و کالب و فرزندان ایشان و بعد با ایشان جنگ کرده
با موسی مشغول گشته بود و عمر موسی صد و بیست سال بود و در زمان پادشاهی او بود و سوم چهره بود و عمر یوشع صد و بیست و شش
سال و باقی ماند بعد از وفات موسی که متابعت بنی اسرائیل بود در بیست و هفت سال **سورهٔ اعراف و هشتاد** وجاوزنا
ببنی إسرائیل البحر فأتوا علی قوم یعکفون علی أصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا إلها کما لهم آلهة قال إنکم قوم تجهلون
إن هؤلاء متبر ما هم فیه وباطل ما کانوا یعملون یعنی و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریای نیل پس آمدند بر گروهی که اقامت
کرده بودند بر پرستیدن بتان و جدا از ایشان گفتند بنی اسرائیل که ای موسی بگردان و بدید آر کن از برای ما صورت خدائی که
بپرستیم ما چنانچه از برای ایشان است خدایان چند که میپرستند گفت موسی بدرستی که شما گروهی جاهلانید
که خدای تعالی بزرگتر است از آنکه صاحب صورت باشد تا شما بپرستید بدرستی که این گروه که میپرستند این بتان را شکسته و مضمحل
شود آنچه که ایشان در پرستیدن اند و ناچیز است آنچه که هستند میکنند از بت پرستی مرویست که شخصی از یهود به امیر
حضرت علی بن ابیطالب ع گفت یا ابا الحسن هنوز دفن نکرده بودید شما مسلمانان بعد از پیغمبر شما که بیست و چهار سال تا اینکه کشتند بعضی
از شما بعضی را گفت حضرت که بلی و لیکن هنوز خشک نشده بود پاهای شما یهود از آب دریای نیل تا اینکه گفتند بموسی
که بگردان از برای ما خدائی بت چنانچه از برای بت پرستان هست قال أغیر الله أبغیکم إلها وهو فضلکم علی العالمین
وإذ أنجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یقتلون أبناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم
عظیم یعنی گفت موسی با ایشان که آیا بجز از خدای تعالی بجویم از برای شما خدائی و حال آنکه زیادتی داده شما را بر جهانیان
زمان شما و یاد کنید زمانی را که نجات دادیم ما شما را از متعلقان فرعون و فرعونیان که میجستند شما را بدترین عقوبتی
میکشتند پسران شما را و زنده میگذاشتند زنان شما را از برای خدمتکاری و در آن عقوبتها امتحانی است از پروردگار شما
بس بزرگ قوله تعالی ومن قوم موسی أمة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی و بوده اند از قوم موسی گروهی که راه می‌نمودند
بحق براستی و بحق و بعدالت حکم میکردند در دنیا نخود مرویست از حضرت صادق ع در این آیه که این قوم موسی ایشان
اهل اسلام اند و مرویست از حضرت باقر ع که این امت قوم اند از وراء چین و در میان ایشان و میان چین بیابانی
که رمل است از ریگ و تغیر و تبدیل در ایشان نیست و از برای احدی از ایشان زنی نیست مال که باشد از برای مصاحب او
و در شب میبارد بر ایشان باران و در روز نمو میشود و زراعت میکنند بر نهج جمیع ایشان احدی از ما و
از ایشان بسوی ما و ایشان بر حق باشند و منقول است که جبرئیل برد حضرت پیغمبر ص را در شب معراج بسوی ایشان پس
خواند آن حضرت بر ایشان از قرآن ده سوره مکی نازل شده بود و پس ایمان آوردند بان و تصدیق کردند
با وجود و امر کرد ایشان را که باشند در مکان خود و ترک کنند روز شنبه را و امر کرد ایشان را بگذاردن نماز و دادن
زکوة و نازل نشده بود فرض دیگر از نوافل هر آینه بعد پس کردند ایشان آنچه را که امر کرده بود ایشان و مرویست
اصحاب ما که ایشان بیرون می‌آیند با قائم آل محمد ص و مرویست که ذو القرنین دید ایشان را و گفت که اگر من مامور بودم

باشند

باشند هر آینه میباشم مشرف بدیشان با اینکه با هم در میان شما وقطعناهم اثنتی عشرة أسباطا أمما وأوحینا إلی موسی
إذ استسقاه قومه أن اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل أناس مشربهم وظللنا علیهم الغمام
وأنزلنا علیهم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم وما ظلمونا ولکن کانوا أنفسهم یظلمون یعنی و گردانیدیم
بنی اسرائیل را چند فرقه در حالتی که بودند دوازده فرزند یعقوب و گروه گروه و وحی کردیم بسوی موسی چون آب
خواستند از او قوم او که بزن بعصای خود آن سنگ را پس روان گردید از آن دوازده چشمه و شناختند هر گروهی آب
چشمهٔ حقیقت باشند هر یک جای آب چشمهٔ خود را و سایبان ساختیم بر ایشان ابر را و فرو فرستادیم بر ایشان ترنجبین
که تلخی نداشت باشد و مرغ بریان را گفتیم بخورید از پاکیزه‌ها آنچه که روزی داده ایم ما شما را و ستم نکردند بر ما و لیکن بودند
که ستم کردند بر نفسهای خود وإذ قیل لهم اسکنوا هذه القریة وکلوا منها حیث شئتم وقولوا حطة وادخلوا الباب
سجدا نغفر لکم خطیئاتکم سنزید المحسنین فبدل الذین ظلموا منهم قولا غیر الذی قیل لهم فأرسلنا علیهم رجزا
من السماء بما کانوا یظلمون یعنی و چون گفته شد ایشان را که ساکن شوید و آرام گیرید در این بیت المقدس و بخورید
از آنچه از هر جا که خواهید و بگوئید حطة که خدایا از ما گناهان ما را و داخل شوید بدروازهٔ شهر در حالتیکه سجده
کنندگان باشید در بیامرزیم خدای ما خطاهای شما را از آنکه شما گنهکار باشید که زیاد کنیم ثواب نیکوکاران را
پس تبدیل کردند آنانکه ستمکار بودند از ایشان گفتار دیگری بجز آنچه که گفته شده بود با ایشان پس فرستادیم
ایشان عقوبتی از آسمان بسبب آنچه بودند که ستم میکردند منقول است که عقوبتی که بایشان رسید آن بود که
کمتر از یک روز صد و بیست هزار کس از ایشان بطاعون مردند و ایشان آنچنان بودند که خدای تعالی ایمان ایشان را
می‌بیند و نازل شدند بکسی که خدا میداند که توبه میکند یا از صلب او فرزندی خواهد بهم رسید که خدا را
بیگانه پرستد و ایمان بیاورد و به ولایت علی ع آشنا شد و مرویست که حق تعالی وحی کرد بموسی که مسجدی
برای نماز جماعت بنی اسرائیل بسازد و بیت المقدس برای تقویت و تابوت سکینه بنا کند و فرمود که از برای فرش آن
بسازد و برای مسجد پرده ها مقرر دارد که روی آن و پشت آن از پوستی باشد که پوشیده باشد و آن پوستها
از پوست قربانی باشد و طنابها از ابریشم قربانی باشد و آن طنابها را از جای بلند بسته باشد و آن پوستها آن
دباغی کرده باشد و ستونهای مسجد از مس باشد و طول هر یک چهل ذراع باشد و بعد از آن حصه کنند از او و هم
را بسیط بر هم و آن پرده ها ششصد ذراع در ششصد ذراع باشد و هفت قبه بر پا کنند که شش قبه برگ
قربانی باشد مشبک باشد از طلا و نقرهٔ خالص و بر ستونهای نقره نصب کنند آنها را و طول هر ستون چهل ذراع باشد
و چهار ریه بر روی آن قبه ها بکشند و پردهٔ پائین از سندس سبز باشد و دوم از ارغوانی و سیم دیبا و چهارم
از پوست قربانی باشد که آن پرده ها را از باران و غبار محافظت کند و بنعلها آنها از ابریشم قربانی باشد و وسعت آنها
چهل ذراع باشد و در میان آنها خانه‌ها مرتفع از نقره بگذارند که قربانی ابر و آن بگذارند و هر خانه چهار
ذراع طول باشد ذراع عرض داشته باشد و هر خانه چهار پایه داشته باشد از نقره که بلندی هر پایه سه ذراع

باشد که کسی نتواند چیزی از آن برداشتن مگر ایستاده و امر کرد که بیت المقدس اگر قبه هشتم است ضبط کنند بر ستون
طلا که طولش هشت ذراع بوده باشد و آن را بر در بچه سبیکه از طلا بگذارند که طولش هفتاد ذراع باشد و در شش باشد
بالوان جواهر و پایین آن آستان را از قندیلهای طلا و نقره و طنابهای آن از ابریشم قرباطه باشد برنگهای مختلف از سرخ
و زرد و سبز و بر روی آن هفت پرده قرار دهند بر روی یکدیگر که پایین آن از حریر زنجیر سبز باشد و دوم ارغوانی
و سیم از حریر دیبای سفید و زرد و ملون باشد و هشتم که بر بالای همه است از پوست قرباطه باشد که آنها را از
کنار باران و رطوبت و امر کرد که وسعت آنها هفتاد ذراع باشد و فرش آن قبه ها از حریر سرخ باشد و تابوت را از
طلا ضبط کنند در آن قبه برای تابوت میثاق و مرصع کنند آن را با انواع جواهر و پایهای آن از طلا باشد و طولش نه ذراع
و عرضش چهار ذراع و ارتفاعش بقدر قامت موسی بوده باشد و آن قبه چهار درگاه داشته باشد که از یک در
داخل شوند و از یک در موسی و از یک در هرون و از یک در فرزندان هرون و فرزندان آن که صاحب اخبار آن قبه باشند
محافظت تابوت با ایشان متعلق داشته باشد و حق تعالی امر کرد موسی را که از هر که بالغ شده باشد از بنی اسرائیل یک
مثقال طلا بگیرد و صرف بیت المقدس بکند و دیگر احتیاج شود از اموالی که از فرعون و فرعونیان که غنیمت از ایشان بودها
و سایر اموال صرف کنند پس موسی چنان کرد که مامور بود و عدد بنی اسرائیل در آن وقت ششصد هزار و هفتصد و هشتاد
مرد بود که از ایشان آن مال گرفت پس خدا وحی کرد به موسی که من از آسمان آتشی میفرستم که دودی نداشته باشد
چیزی را نسوزاند و هر گاه جوامع شود تا قربانیها را که مقبول میشود بخورد و قندیلهای بیت المقدس را از آن افروخته شود
و آن قندیلها از طلا بوده و زنجیرهای طلا که با جواهر بوده یاقوت و مروارید و انواع جواهر آویخته بودند و امر کرد که
در میان خانه سنگی عظیم بگذارند و میان سنگ را گود کنند که آن آتشی که از آسمان فرود میآید در آنجا بوده باشد پس
موسی هرون را طلبید و گفت خدا مرا برگزید با آتشی که از آسمان میفرستد برای خوردن قربانیها که مقبول میشود و برای
افروختن قندیلهای بیت المقدس و مرا بآن وصیت کرد و من تو را برای آن اختیار کردم پس بگیر تعلیم و تو را وصیت بکنم بآن
پس هرون دو پسر خود شبیر و شبر را طلبید و گفت خدا موسی را برای این امر اختیار کرد و بآن وصیت نمود و موسی مرا اختیار
کرد برای آن امر بمن وصیت نمود و من شما را اختیار کردم و بآن وصیت میکنم پس بر شما باد تولیت و محافظت بیت المقدس
و تابوت و آتش آسمانی با اولاد هرون بود فصل در بیان آن که سبب چه بود و سوال کردن رویت خدا و برستیدن گوساله
بسبب جهل و نفاق ایشان و حکایت این در سوره بقره مذکور شده است وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ
مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ یعنی و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون که وعده دادیم ما موسی را بکوه طور چهل شبانه روز
پس بعد از آن گرفتید شما گوساله را بپرستش او بعد از رفتن او بکوه طور و شما بودید ستمکاران بر نفس خود مرویست که موسی گفت
گفت بنی اسرائیل که چون خدا شما را از دست فرعون نجات داد و هلاک کرد دشمنان شما را بیاورم از برای شما کتابی
از جانب پروردگار شما که مشتمل باشد بر اوامر و نواهی او و مواعظ و پند او و مثلهای او پس چون که آن که حق تعالی
با ایشان نجات داد امر کرد حق تعالی موسی را که بیاید بمیعادگاه و سی روز روزه بگیرد پس چون روز آخر شود سوال کرد

موسی چیزی افطار کرد پس حق تعالی وحی کرد که ای موسی آیا ندانستی که بوی دهن روزه دار پاکیزه‌تر است نزد
من از بوی مشک ده روز دیگر روزه بگیر و سوال مکن در وقت افطار پس موسی چنان کرد و بود وعده خدای تعالی با او
که عطا کند باو کتاب را بعد از چهل شبانه روز پس عطا کرد حق تعالی کتاب توریه را باو و چون سی روز گذشت سامری بنزد ضعیفان
بنی اسرائیل و گفت با ایشان که وعده داد موسی شما را که برگردد بسوی شما بعد از چهل شبانه روز و اینست بیست شب و بیست
روز که تمام شد چهل شبانه روز تخلف کرد موسی از پروردگار او و بحقیقت که اکنون آمده است بنزد شما پروردگار شما
و میخواهد بنماید خود را بشما تا بدانید که میخواهد شما را بسوی خود بنماید بواسطه بغیری و اینکه او فرستاده است
موسی را از جهت احتیاج او بسوی او پس انکار کرد ابتدا بر ایشان گوساله را که از حلی ساخته بود پس گفتند بایشان که چگونه
خواهد شد این گوساله خدای ما گفت با ایشان این گوساله سخن میگوید با شما از جهت آن پروردگار شما چنانچه سخن
کرد با موسی از جهت درخت پس خدای تعالی در گوساله استماع بود در درخت پس گمراه شدند بنی اسرائیل بآن سبب و گمراه
کرد مردمان را پس چون برگشت موسی بسوی قوم خود گفت ای گوساله آیا تو خدای ایشان در قولت پس رو در کار تو چنانچه
کار این بکند این کرد پس گویا کرد حق گوساله را و گفت غرضی بزرگ است بر من که در کار ما از اینکه گوساله را بگیرند
او باشد یا اینکه چیزی از درخت و سکون شتر باشد بر این چنین است و گفت حق تعالی ای موسی ولیکن سامری گفت
کرده بود گوساله را که بر خاک سم اسب جبرئیل بود و گردن گرده بود در جانب دیگر زمین او فتاده بود و در آن
از بعضی جای خود از اول آن مکنی بود که گذاشت دهن خود را بر مقعد گوساله سخن گفت با آنچه گفت چون که گفت سامری
که این است خدای شما و خدای موسی پس موسی گفت ای انکار فسادا این که ورد پرستیدند و مرا خدای خود کردند
مکر از جهل انکاری ایشان بعلوق بیجهل و ال با کار او و انکار کردن ایشان نه بر جوالات انبیا و بیغبری پیغمبر او و
بودن وصی او تا اینکه رسانید ایشان را باینکه کرمند ما را خدا اینکه گفت خدای تعالی بر هر کاه خدا بغا الحلال کرده با
گوساله پرستان را سبب جهل انکاشتن صلوات بر محمد و وصی او علیهم السلام پس بترسید شما از خذلان پس گرفتار
در رفتن شما با عجل و ملاحظه بحال آنکه شما دیده اید و شنیده اید و انکار گشتند برای شما حجرات ایشان و دلایل
صدق ایشان در معرض و بیشک بنی اسرائیل چون دیدند موسی سوی میقات تا اینکه حاضر شد از برای ایشان الواحی
توریت را و وعده داد برگشتن را بعد از سی روز پس در رفتن با تمام رسید سی روز و برنگشت موسی بسوی ایشان
شیطان بر ایشان بصورت مرد بگیری و گفت با ایشان که موسی که جستید در میدان خود و بر نمیگردد بسوی شما هرگز پس جمع کنید شما زیورهای
خود را که شما را اینکه بیاید از برای شما خدا اینکه شما بپرستید او را و بود سامری که زرگر بود
پیکر خدای تعالی فرعون و قوم او با آب غرق کرد و موسی و هرون و او را از برکات نجات داد موسی پس نگاه کرد
سامری بسوی جبرئیل و او سوار بود بر حیوانی مادیانی که چون بگذاشت سم خود را بر جایی از زمین حرکت میکرد
سم آن پس برداشت سامری از زمین سم مادیان سواری جبرئیل مشتی خاک و کرد در کیسه و نگاه داشته بود که
مفاخرت میکرد بسیار بر بنی اسرائیل پس چون ساخت شیطان از برای ایشان گوساله را گفت سامری که بیا

[illegible] ... پس [illegible] ... ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ... [illegible]

[illegible] ... وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ... [illegible]

[illegible] ... وشیعیان ایشان ... [illegible]

[illegible] ... وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ... [illegible]

کند

[illegible] ... پس [illegible] ... شد [illegible] ... هفتاد هزار نفر ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... [illegible] ... ده هزار نفر ... وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ... [illegible]

نازل شد بر ایشان صاعقه که رسید بایشان از جهت رد کردن تو ولایت محمد و علی پس فرستاد خدای پروردگار تو را
بر محمد و آل او تا ایشان را زنده کرد اند تا سوال کنیم ما از ایشان که از چه سبب رسید بایشان آنچه که رسید
پس دعا کرد موسی خدای تعالی پس زنده کرد ایشان را خدا پس سوال کرد ما از ایشان پس گفتند رسید با آنچه
که رسید از جهت امتناع کردن ما از روی اعتقاد امامت علی را بعد از اعتقاد به پیغمبری محمد و بحقیقت دیدیم ما
بعد از مردن ما ملکهای پروردگار ما را از آسمانها و زمینها و کرسی او و عرش او و بهشت او و دوزخ او پس
ندیدیم ما نافذتر در امر در جمیع عالم و بزرگتر در سلطنت از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و بدرستی
که ما چون مردیم باین صاعقه بردند ملکها ما را بسوی آتش جهنم پس ندا کردند بایشان محمد و علی که بازدارید از ایشان
که عذاب را زیرا که ایشان زنده خواهند شد بدعا و دعا کننده پروردگار ما باد و بآل پاکان او تا گفت خدای تعالی
با اهل عصر محمد [illegible] که بود [illegible] محمد و آل ایشان [illegible] آنچه گفتند [illegible] صاعقه رسید که [illegible] شما
ستم کردن ایشان پس واجب باشد بر شما [illegible] آنچه که هلاک شدند ایشان بسبب آن تا اینکه زنده کرد ایشان را
خدا ایشان را وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی و یاد کنید چون گرفتیم ما عهد و پیمان از شما
در قبول کردن کتاب توریة و بلند کردیم بر بالای سر شما کوه طور را و گفتیم بگیرید آنچه را که دادیم شما را از کتاب بقوة
دل و بخوانید آنچه که در آنست از احکام تا شاید باشید شما پرهیزکاران پس اعراض کردید شما پس از آن عهد و پیمان پس
اگر نبود فضل و کرم خدا بر شما بقبول توبه و بخشایش او هر آینه بودید شما از زیانکاران مرویست که خدای تعالی امر کرد
جبرئیل را که بکند از زمین فلسطین [illegible] و معسکر بنی اسرائیل [illegible] فرسنگ در یک فرسنگ را و بلند کرد آنرا بالای سر ایشان
پس چنان کرد جبرئیل و گفت موسی با ایشان که بگیرید آنچه را که در توریة است از احکام و شرایع و یا اینکه انداخته شود
این کوه را بر شما پس مضطر گردیدند بقبول کردن باکراه مگر کسانی که نگاه داشته بود خدا ایشان را از عناد و لجاج که ایشان
قبول کردند از روی طوع و اختیار پس چون که قبول کردند سجده کردند و صورت خود را بر خاک مالیدند از جهت خضوع
و لکن نگاه میکردند بسوی کوه که آیا می افتد بر ایشان یا نه و آنانکه قبول کردند از روی اختیار سجده شکر کردند وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ
بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی یاد کنید چون گرفتیم ما عهد و پیمان از شما و بلند کردیم
بر بالای سر شما کوه طور را و گفتیم بگیرید آنچه را که دادیم بشما از توریة بجد و جهد تمام و بشنوید و قبول کنید آنچه در آنست
گفتند شنیدیم بگوش و قبول نکردیم و نافرمانی کردیم امر تو را و در دلهای ایشان [illegible] دوستی گوساله را
بسبب کفرشان بگو ای محمد که بد چیزیست که امر کرده شما را آن ایمان شما اینکه کافر شدید اگر هستید شما از اهل ایمان بتوریة
و موسی مرویست از حضرت باقر که چون [illegible] که موسی [illegible] خود را [illegible] خدا [illegible] که ای موسی بتحقیق
که [illegible] قوم تو گفت موسی ای پروردگار من [illegible] گفت خدای تعالی [illegible] سامری [illegible] سامری گفت خدای تعالی

که ساخته اند از زیور ایشان گوساله از برای ایشان گفت موسی ای پروردگار من زیور ایشان احتمال دارد که ساخته شود از برای
ایشان آهو یا صورتی یا گوساله پس چگونه باشد فتنه ایشان گفت خدای تعالی که ساختم از برای ایشان گوساله پس آواز داد آن گوساله
گفت موسی ای پروردگار من که چه کس آواز داد در آن گفت خدای تعالی من [illegible] پس گفت موسی در آن وقت که فتنه ایشان [illegible]
تو کرده ای [illegible] هر که را که بخواهی براه حق هدایت میکنی [illegible] پس چون برگشت موسی بسوی قوم خود و دید که ایشان
پرستیدند گوساله را [illegible] الواح [illegible] از دستش پس شکسته شد الواح گفت حضرت باقر که [illegible]
کرد [illegible] الواح را از دست خود در [illegible] که شنید از خدا که ایشان گوساله پرست شده اند پس موسی [illegible]
[illegible] پس سوخت گوساله را با آتش پس ریخت خاکستر آنرا در دریا پس بعد [illegible] از ایشان [illegible] در آب دریا
[illegible] پس [illegible] فعل خدای تعالی [illegible] در [illegible] خود که گوساله را
بسبب کفر ایشان سوره نساء يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ
فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا
مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا یعنی درخواست میکنند [illegible] اهل کتاب [illegible] که یهود و ترسا باشند اینکه فرود آری
بر ایشان کتابی از آسمان پس بتحقیق که خواستند از موسی بزرگتر از این پس گفتند که بنما ما را خدا را آشکارا پس گرفت
ایشان را عذاب صاعقه که آتش آسمانی باشد بسبب ستم و کفر ایشان پس از آن [illegible] گوساله را خدا از برای خود پس از آنکه
آمد ایشان را معجزها روشن [illegible] پس در گذشتیم ما از آن معصیت و گناه ایشان [illegible] و دادیم ما موسی را
حجتی آشکارا از معجزها [illegible] مرویست که کعب بن اشرف و جماعتی از یهود گفتند ای محمد اگر تو هستی پیغمبر پس
از برای ما کتابی از آسمان یکجا چنانچه آورد موسی توریة را یکجا پس خدای تعالی [illegible] به پیغمبر [illegible]
ایشان از تو کتابی مجتمع یکجا از برای آنکه ایشان خواستند از موسی بزرگتر از این [illegible] از برای ایشان
معجزات ظاهره را وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا
مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا یعنی و بلند کردیم بالای سر ایشان کوه طور را بسبب عهد و پیمان ایشان بقبول توریة و گفتیم با ایشان
که داخل شوید [illegible] بیت المقدس در حالتی که باشید سجده کنندگان و گفتیم با ایشان که تجاوز نکنید در روز شنبه
از [illegible] خدا بسوی حرام بر شما که صید ماهی دریا باشد و گرفتیم ما از ایشان عهد و پیمان استوار را از ایشان سوره مائده
وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ
آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ یعنی بتحقیق گرفت خدای تعالی عهد و پیمان از بنی اسرائیل در باب [illegible]
[illegible] و برانگیختیم از ایشان دوازده نقیب [illegible]
[illegible] و گفت خدای تعالی [illegible] من با شما ام [illegible]
[illegible]

در راه خدا اهل ایمان ای بنی اسرائیل کرم انم از شما بدیها وکناهان شما را وهر اینه داخل کرم انم شما را بوستانها اینکه روان است

زیر درختان انها نهرها پس هر که کافر شود بعد از ان شرطها پس بحقیقت که کم کرده راه راست حق منقول است که امر کرد

خدای تعالی بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون در مصر اینکه بروند جمیعا بجانب زمین شام وساکن بودند در ان طایفهٔ

جبابره وگفت خدای تعالی که من کرده ام ان زمین شام را محل قرار از برای شما وامر کرد موسی را که بگیرد از هر سبطی نقیبی را که

وا نگه کفیل وضامن هر سبطی باشد بر قوم خود بوفا کردن بانچه مامور شده اند از بیرون رفتن بسوی طایفهٔ جبابره

وجها کردن و بیشتر [illegible] کرده باشند در جها پس برگزید دوازده نقیب را و بگرفت عهد و پیمان بنی اسرائیل

ومتکفل ایشان گردیدند و روان شد با ایشان پس چون نزدیک شدند بزمین شام که طایفهٔ جبابره در ان بودند فرستاد

نقیبان را که تجسس وتفحص کنند از احوال ایشان پس چون رسیدند نقیبان و دیدند بزرگی جسمهای ایشان وقوت ایشان را

برگشتند وخبر دادند موسی را و کرده بود موسی عهد که پنهان دارند آنچه را که دیده اند وخبر دادند [illegible] ایشان بغیر دو کس

یوشع از سبط یهودا و یوشع بن نون از سبط افرائیم بن یوسف [illegible] اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰیةَ

فِیْهَا هُدًی وَّنُوْرٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّوْنَ الَّذِیْنَ اَسْلَمُوْا لِلَّذِیْنَ هَادُوْا وَالرَّبّٰنِیُّوْنَ وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ کِتٰبِ اللّٰهِ

وَکَانُوْا عَلَیْهِ شُهَدَآءَ یعنی بدرستی که ما فرستادیم توریة را که در ان است راه نماینده بحق و روشنی بیان کننده

از احکام که حکم میکنند بان توریة پیغمبران آنچنانکه منقاد امر خدا بودند از برای انکه یهود بودند و پیر حکم کنند خدا [illegible]

ودانشمندان ایشان از برای یهود بسبب آنچه که طلب کرده شده بودند ایشان نگاهداری ان از کتاب خدا واحوال انکه

بودند بر کتاب واحکام خدا [illegible] گواهان [illegible]

بکنند [illegible] علم ودانش [illegible] احبار [illegible]

ابنا [illegible] سورهٔ اعراف [illegible] وَوٰعَدْنَا مُوْسٰی ثَلٰثِیْنَ لَیْلَةً وَّاَتْمَمْنٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیْقَاتُ

رَبِّهٖٓ اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً وَقَالَ مُوْسٰی لِاَخِیْهِ هٰرُوْنَ اخْلُفْنِیْ فِیْ قَوْمِیْ وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیْلَ الْمُفْسِدِیْنَ یعنی ووعده دادیم

موسی را از برای [illegible] سی شب از ماه ذی القعده وتمام کردانیدیم ان وعده سی شب را بده شب دیگر از ماه

ذی الحجه پس تمام شد وقت معین کرده پروردگار او چهل شب وگفت موسی برادر خود هرون را که باش تو خلیفه

وجانشین من در میان قوم من وصلاح وسامان امر کار ایشان را و پیروی مکن راه مفسدان [illegible] اگر تو را

بخوانند بفساد وتباه کار ایشان [illegible] که خدای تعالی وعده کرده بود موسی را که بفرستم بر تو کتابی که در ان احکام

تا چهل روز [illegible] ذی القعده وده روز از ذی الحجه باشد پس گفت موسی [illegible] خود که خدای تعالی وعده داده است

مرا که بفرستد بر من [illegible] الواح را تا سی روز وامر کرده بود با وحدای تعالی که نگوید تا چهل روز [illegible]

او پس رفت موسی بسوی میقات وهرون را خلیفه خود کردانید بر بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] قوم [illegible] که نکنند [illegible] گفت موسی [illegible]

از ان پس چون رسید روز دهم ذی الحجه فرستاد خدای تعالی بر وی الواح را [illegible] آنچه محتاج بودند ایشان از احکام واخبار [illegible]

وقصص

وقصص وَلَمَّا جَآءَ مُوْسٰی لِمِیْقَاتِنَا وَکَلَّمَهٗ رَبُّهٗ قَالَ رَبِّ اَرِنِیْٓ اَنْظُرْ اِلَیْکَ قَالَ لَنْ تَرٰىنِیْ وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهٗ فَسَوْفَ

تَرٰىنِیْ فَلَمَّا تَجَلّٰی رَبُّهٗ لِلْجَبَلِ جَعَلَهٗ دَکًّا وَّخَرَّ مُوْسٰی صَعِقًا فَلَمَّآ اَفَاقَ قَالَ سُبْحٰنَکَ تُبْتُ اِلَیْکَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ یعنی وچون آمد موسی

در آن وقت [illegible] سخن گفت با او پروردگار او بی واسطه [illegible] گفت موسی ای پروردگار من بنمای خود را بمن

تا نگاه کنم [illegible] گفت خدای تعالی که هرگز نتوانی دید مرا ولیکن نگاه کن بسوی کوه پس اگر قرار گیرد وآرام یابد با صلابت وسختی

[illegible] بمکان خود پس زود باشد که تو توانی دید مرا پس چون ظاهر شد عظمت پروردگار او از برای کوه کردانید کوه را

کوفته شده [illegible] وافتاد موسی بر روی خود [illegible] از هول آنچه دیده بود پس چون بهوش آمد گفت

[illegible] آنچه کرده بودم [illegible] توبه کردم بسوی تو از طلب [illegible] ومنم اول

[illegible] در میان قوم [illegible] حضرت صادق [illegible]

اینکه موسی بن عمران کلیم خدا [illegible] که کلیم خدا

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] بسوی قوم خود وخبر داد ایشان را باینکه خدای تعالی سخن گفت با او [illegible]

پس گفتند [illegible] اینکه [illegible] وبودند قوم او هفتصد هزار نفر پس برگزید

از ایشان هفتاد هزار نفر را پس برگزید [illegible] هفت هزار نفر را پس برگزید [illegible] هفتصد نفر را

پس برگزید در میان ایشان هفتاد مرد را [illegible] پس بیرون آمد با ایشان

کوه طور سینا پس [illegible] ایشان را در دامن کوه [illegible] موسی [illegible] سوال کرد از خدا که سخن گوید با او

وشنوانید با ایشان سخن خود را پس سخن گفت خدا [illegible] موسی وشنیدند ایشان سخن خدا را از [illegible]

[illegible] از جهت اینکه خدای تعالی احداث کرد سخن را در درخت [illegible]

از درخت [illegible] شنیدند [illegible] آنچه شنیدیم سخن خدا است [illegible]

[illegible] موسی [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] پس [illegible] موسی [illegible]

[illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

تا [illegible] اجابت خواهد کرد [illegible]

[illegible] قوم [illegible]

[illegible] پس گفت موسی [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

[illegible] گفت موسی [illegible]

بمن تا اینکه نگاه کنم بتو گفت خدا تعالی که هرگز نمیتوانی دید مرا ولیکن نگاه کن بکوه پس اگر قرار گرفت در جای خود پس زود
باشد که تو توانی دید مرا پس چون ظاهر شد پروردگار او از برای کوه یعنی بآثاری از آثار خود و علامتی
از علامتهای اقتدار و عظمت خود گردانید کوه را کوبیده یعنی ریزه ریزه و برو در افتاد موسی از دهشت آن بیهوش
پس چون بهوش آمد گفت پاکی یاد میکنم ترا از هر نقصی توبه کردم بسوی تو یعنی برگشتم بسوی شناخت خودم بتو از نادانی
قوم و منم اول باورکنندگان از ایشان باینکه هرگز تو دیده نمیشوی و مرویست از حضرت امیر المؤمنین که سؤال کرد
موسی جاری شد بر زبان او از جانب خدای عز و جل که ای پروردگار من بنمای تو را بمن تا نگاه کنم بتو پس بود سؤال کردن
او از امر عظیم و سؤال کرد امر بزرگی را پس معاقب شد پس گفت خدا تعالی که هرگز نخواهی دید مرا در دنیا تا اینکه بمیری
پس ببینی مرا در آخرت ولیکن اگر خواسته باشی که ببینی مرا در دنیا پس نگاه کن بسوی کوه پس اگر برقرار ماند در مکان خود
پس زود باشد که ببینی مرا پس آشکار کرد خدا تعالی بعضی از علامتها و آیات خود را و ظاهر شد از برای کوه پس پاره
پاره شد کوه و گردید کوبیده شده و برو در افتاد موسی بیهوش و بیهوشی پس زنده کرد او را بعد از آن و برانگیخت او را
پس گفت موسی که پاکی یاد میکنم ترا توبه کردم از برای تو و منم اول مؤمنان یعنی اول کسی که ایمان آورد بتو از ایشان
باینکه تو هرگز دیده نمیشوی و مرویست از حضرت صادق که اینکه موسی بن عمران چون سؤال کرد از پروردگار خود نگاه
کردن بسوی او وعده داد او را خدا تعالی اینکه اجابت کند او را در موضعی پس امر کرد ملائکه اینکه بگذرند بر او دسته
دسته با جمعی و رعد و باد و صاعقه ها و هر وقت که میگذشت با او دسته از دسته ها بلرزید اعضاء او پس بلند میکرد
سر خود را و سؤال میکرد که آیا در میان شما است پروردگار من پس جواب میگفتند که او می آید و بتحقیق سؤال کردی
امر عظیمی را ای پسر عمران و نیز مرویست از حضرت صادق که چون سؤال کرد موسی از پروردگار خود
و گفت ای پروردگار من بنمای بمن تو را تا نگاه کنم بسوی تو گفت خدا تعالی که هرگز نخواهی دید مرا ولیکن نگاه کن
بکوه پس اگر قرار ماند در مکان خود پس زود بود که ببینی مرا پس چون بالا رفت موسی بکوه گشوده شد درهای
آسمان و رو آوردند ملائکه فوج فوج و در دستهای ایشان بود عمودها و بود در سر آن عمودها نور و روشنائی
و میگذشتند بر موسی فوج بعد از فوج و میگفتند ای پسر عمران قرار بگیر و آرام کن بتحقیق سؤال کردی امر عظیمی را پس
موسی بر جای خود ایستاده بود تا اینکه آشکار گشت پروردگار ما جل جلاله پس گردید کوه کوبیده شده و ریزه ریزه
و برو در افتاد موسی بیهوش پس چون برگردانید خدا تعالی بسوی او روح او را و بهوش آمد گفت پاکی یاد میکنم
ترا توبه کردم بسوی تو و منم اول المؤمنان و در دیگر روایتیست که [illegible] موسی اینکه نگریست از جهت
دهشت آنچه دیده بود و چون برو در افتاد موسی بیهوش [illegible] پس چون برگردانید خدا تعالی روح او را
با او بهوش آمد گفت پاکی یاد میکنم ترا توبه کردم بتو و منم اول المؤمنان و مرویست که چون فرستاد خدا
تعالی [illegible] موسی گفت ای پروردگار من بنمای تو را بمن تا نگاه کنم بسوی تو پس وحی کرد خدای
باو که هرگز نخواهی دید مرا یعنی قدرت نداری بر دیدن من ولیکن نگاه کن بسوی کوه پس اگر برقرار ماند [illegible]

در مکان خود

در مکان خود پس زود بود که تو توانی دید مرا پس برداشت خدای تعالی حجاب و پرده را و نگاه کرد موسی بسوی کوه پس افتاد
و داخل شد کوه در دریا پس آن کوه فرو میرود در دریا تا روز قیامت و فرود آمدند ملائکه و گشوده شد درهای
آسمان پس وحی کرد خدا بسوی ملائکه که دریابید موسی را که نگریزد پس فرود آمدند ملائکه و فرو گرفتند موسی را
و گفتند با آرام و قرار باش ای پسر عمران پس بتحقیق سؤال کردی خدا تعالی امر عظیمی را پس چون نگاه کرد موسی
بکوه که فرو رفته در دریا و ملائکه فرود آمدند افتاد بر روی خود پس مرد از خوف و ترس خدا تعالی و دهشت
آنچه که دیده بود پس گردانید خدا تعالی بر او روح او را پس بلند کرد سر خود را و بهوش آمد و گفت که پاکی
یاد میکنم ترا توبه کردم بسوی تو و منم اول از مؤمنان یعنی اول کسی که تصدیق کرد اینکه تو دیده نمیشوی و چون
[illegible] نیست مگر [illegible] خدا تعالی موسی را آنچه [illegible] پس مراد از مردن در بعضی از
احادیث بیهوش شدن [illegible] است بدلیل قول خدا تعالی فلما افاق یعنی چون بهوش آمد و نیز
مرویست از حضرت صادق که گفت که بتحقیق [illegible] شد از شیعیان ما از خلق [illegible] از خدا تعالی
در [illegible] اگر قسمت شود نور و روشنائی یکی از ایشان بر زمین هر آینه کفایت کند از برای روشنائی
روی زمین و موسی چون سؤال کرد از پروردگار خود دیدن او را امر کرد خدا تعالی یکی از کروبیین
پس ظاهر شد او از برای کوه و گردانید کوه را کوبیده شده و ریزه ریزه و بعضی گفته اند در باب این آیه وجهی
دیگر و آن این است که مراد از قول موسی که بنمای تو را بمن تا نگاه کنم بتو اینست که بشناسان بمن ذات تو را
شناختن واضح آشکار یعنی باظهار کردن بعضی از آیات و علامات آخرت که مضطر شوند خلق بسوی معرفت
و شناختن تو بآن تا نگاه بکنم بتو یعنی بشناسم تو را شناختن ضروری بدیهی که گویا نگاه میکنم بتو چنانچه
در حدیث است که زود بود که ببینید شما پروردگار شما را چنانچه می بینید ماه را در شب بدر یعنی
زود بود که بشناسید او را شناختن آشکار دیگر در ظهور باشد مانند دیدن شما ماه شب چهارده را
که بلند شود و بدر گردد گفت خدا تعالی که هرگز نخواهی دید یعنی طاقت و توانائی نداری تو شناختن
بر این نمط را و احتمال نداری در قوت تو آن آیه و علامت را ولیکن نگاه کن بسوی کوه پس [illegible] که من ظاهر
میگردانم بر او آیتی و علامتی از آن آیات و علامات را پس اگر برقرار ماند از برای ظاهر شدن آن [illegible]
در مکان خود پس زود بود که برقرار کردی [illegible] و توانائی از او داشته باشی پس چون ظاهر گشت
از برای کوه آیتی از آیات پروردگار او گردانید او را ریزه ریزه و برو در افتاد موسی و بیهوش شد از جهت
بزرگی آنچه دید پس چون بهوش آمد گفت پاکی یاد میکنم ترا توبه کردم بتو از آنچه سؤال کردم [illegible] و منم اول
ایمان آورندگان بعظمت و جلال تو [illegible] بتحقیق [illegible] خدا تعالی است که آماده کرده است
از امالی [illegible] امیر المؤمنین [illegible] او را چشمها بمشاهده و دیدن [illegible] ولیکن می بینند
دلها [illegible] بحقایق ایمان [illegible]

موصوف است بآیات و معروف است بعلامات و بعض گفته‌اند که ... پیغمبر پروردگار را اگر ... اورا و مرویست از
حضرت صادق علیه السلام که پرسید بنده از او از خدای تعالی که آیا می‌بینند اورا مومنان در روز قیامت گفت آری و بتحقیق دیده‌اند اورا
پیش از روز قیامت پس گفتند در چه وقت گفت در وقتی که گفت بایشان آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی پس ساکت شد
آنحضرت یکساعتی پس گفت و بدرستی که مومنان هر آینه می‌بینند اورا در دنیا پیش از روز قیامت آیا نمی‌بینی تو که در این وقت
او را ابو بصیر گفت با آنحضرت که حدیث کنم بمردم این خبر را از تو پس گفت نه زیرا که اگر حدیث کنی تو آن پس انکار
میکند آنرا انکار کننده جاهل بمعنی این خبر تو می‌گوئی از این تقدیر میکند اینکه آن تشبیه است کفر است و نیست دیدن بدل مانند دیدن
بچشم برتر است خدای تعالی از آنچه وصف میکنند او را بآن تشبیه کنندگان و ملحدان [illegible] قال یا موسی انی اصطفیتک
علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین یعنی گفت خدای تعالی ای موسی بدرستی که من برگزیدم ترا بر
مردمان زمان تو به پیغامهای من و بسخن گفتن من بیواسطه پس بگیر آنچه را که دادم بتو از کلام و پیغام و باش از شکر کنندگان نعمت ما
مرویست که سوال [illegible] بود در روز عرفه و عطا شد باو توریت در روز عید قربان مرویست از حضرت صادق علیه السلام که چون
که خدای تعالی بموسی گفت ای موسی میدانی که از چه سبب ترا برگزیدم بسخن گفتن با من از میان سایر خلق گفت نه ای پروردگار
من و از چه سبب است آن پس وحی کرد خدای تعالی باو که ای موسی من دیدم باطن و ظاهر بندگان خود را پس ندیدم احدی را
در نفس او ذلیل‌تر از برای من از نفس تو ای موسی زیرا که تو چون نماز میگذاری رخسار خود را بر زمین و بخاک [illegible]
وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وأمر قومک یأخذوا بأحسنها سأریکم
دار الفاسقین یعنی و نوشتیم از برای او در لوحها و تختها از هر چیز که بنی اسرائیل محتاج بودند بآن از امر دین پند را
و تفصیل و بیان هر چیز را پس گفتیم که فرا گیر آنرا بجد و جهد تمام و بقوت دل و امر کن قوم خود را که فرا گیرند
و عمل کنند بآنچه نیکوترین آنست زود باشد که بنمایم بشما منزل فاسقان را که منزلهای اهل فرعون که گذشته باشند که بمخالفت
امر خدا کردند و پیرون رفتند از طاعت تا عبرت گیرید مرویست که بود لوحها و تختها از زبرجد بهشت و مرویست از حضرت
امیر المومنین علیه السلام که بود الواح از زمرد سبز و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که خدای تعالی چون فرستاد الواح را بموسی
فرستاد برای او در آن بیان هر چیزی که بوده است یا خواهد بود تا آنکه برپا شود قیامت پس چون منقضی
شد گذشتن روزگار موسی وحی کرد خدای تعالی باو که بسپار الواح را که بوده از زبرجد بهشت در کوهی که
میگفتند آنرا [illegible] پس آمد موسی بآن کوه پس شکافته شد از برای او آن کوه پس پیچید موسی الواح را بلفافه و گذاشت
در آن پس چون گذاشته در آن [illegible] آمد شکافته پس همیشه بود در آن کوه تا آنکه مبعوث کرد خدا پیغمبر خود را احمد
پس آمدند سوار از جانب یمن که می‌خواستند حضرت پیغمبر را پس چون رسیدند بآن کوه شکافته شد کوه
و بیرون آمد الواح پیچیده شده بلفافه چنانچه گذاشته بود موسی آنها را پس برداشتند آنها را قوم پس چون افتاد
در دست ایشان افتاد در دلهای ایشان اینکه نگاه نکنند در آن تا آنکه بیارند آنرا بنزد رسول خدا پس نازل شد
جبرئیل بر رسول خدا و خبر داد او را بامر قوم و بانچه رسیده بایشان پس چون وارد شدند بر نزد

رسول خدا

رسول خدا و سلام کردند بر او ابتدا کرد آن حضرت و گفت با ایشان پس سوال کرد از ایشان از آنچه یافته بودند پس گفتند
که چه چیز داد تو را آنچه یافتیم گفت که چیزی داد مرا آن پروردگار من و آنچه یافتید الواح است که نوشته است در آن و بیقین
بدرستی که من رسول خدایم پس بیرون آوردند الواح را و گذاشتند در پیش او پس نگاه کرد حضرت رسول خدا بسوی آن
و بخواند آنرا و بود بزبان عبرانی پس خواند امیر المومنین علیه السلام را پس گفت که در نزد تو باشد این الواح که در آنهاست علم اولین و آخرین
و این است الواح موسی و بتحقیق امر کرده است مرا پروردگار من که بدهم آنرا بتو پس گفت حضرت امیر که نیستم من که خوب بخوانم
آنرا گفت رسول خدا که جبرئیل امر کرده مرا که امر کنم ترا اینکه بگذاری آنرا در زیر سر تو امشب پس بدرستی که تو صبح بکنی
و حال آنکه بدانی خواندن آنرا پس گذاشت آنحضرت آن الواح را در زیر سر خود در آن شب پس صبح کرد و حال آنکه تعلیم کرده بود
با و خدای تعالی هر چیزی که در آن بود پس امر کرد رسول خدا بنسخه کردن آن پس نسخه کرد آنحضرت آنرا در پوستی
و آن پوست جفر است و در آنست علم اولین و آخرین و گفت حضرت صادق علیه السلام که آن جفر در نزد ما است و الواح در نزد ما است
و عصای موسی در نزد ما است و مائیم وارث پیغمبران و گفت حضرت باقر علیه السلام که آن سنگی که همراه برد الواح موسی را
در زیر درخت است در وادی که معروف است بعلامات ... مرویست که حضرت باقر علیه السلام شناسانیدند نشان داد شخصی را به
که اسلام آورد آنحضرت و در روایتی دیگر است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که گفت آنحضرت که گرفتم از حضرت رسول
آن الواح را و آن کتابی بود بزبان عبرانی بخط غیر آدمی و گذاشتم آنرا در زیر سر خود پس صبح کردم در حالتی
که دانا شده بودم بآن کتابی بزبان عربی بخط درشت که در آن بود علم آنچه خلق کرده است خدای تعالی از آن وقتی که برپا داشت آسمانها
و زمین را تا برپا شدن قیامت پس دانستم آنچه در آن بود قال الله تعالی واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار
ألم یروا أنه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه وکانوا ظالمین یعنی و گرفتند و ساختند از برای پرستیدن
خود قوم موسی پس از رفتن او بکوه طور از زیورهای ایشان گوساله که مرتعش بود که جسدی بود که از برای آن آواز
مانند آواز گاو آیا ندیدند ایشان که آن سخن نمیگوید با ایشان و نمی‌نماید ایشان را راه صواب فرا گرفتند آنرا
خدا و بودند ستمکاران بر نفس خود مرویست از حضرت باقر علیه السلام که در مناجات که موسی با پروردگار کرد گفت ای
پروردگار این سامری ساخت صورت گوساله را که ساخت آواز از پس که خدا گفت باو که آن آواز
از فتنه و امتحان من است پس تعجب مکن از آن و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که گفت موسی ای پروردگار من که ناگاه
در آورد فتنه گوساله را گفت خدای تعالی که من با آواز در آوردم از این گفت موسی بیقین که آن فتنه تو است گمراه میکنی بآن هر که را
بخواهی و راه می‌نمائی هر که را بخواهی ولما سقط فی أیدیهم ورأوا أنهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا و
یغفر لنا لنکونن من الخاسرین یعنی پس چون افتاده شد که پیدا در دستهای ایشان از ندامت و ندامت
و دیدند و دانستند که ایشان گمراه شده‌اند گفتند اگر رحم نکند بر ما پروردگار ما و نیامرزد ما را هر آینه باشیم
ما البته از زیانکاران ولما رجع موسی إلى قومه غضبان أسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی أعجلتم أمر ربکم و
ألقى الألواح وأخذ برأس أخیه یجره إلیه یعنی چون بازگشت موسی بسوی قوم خود خشم آلود و اندوهناک از کفر

خدا گفت بد خلافتی کردید بعد از من یعنی بد جانشینی کردید که گوساله را بجای خدا تعالی پرستیدید آیا شتاب کردید امر
پروردگار شما را و انداخت آن تختها را که احکام و اوامر خدا تعالی در آن نقش بود از شدت خشم و زیادتی غیرت در دین و حمیت
اندوهگین و بگرفت سر برادر خود را و بسوی خود کشید مروی است که چون انداخت موسی الواح را شکسته شد
بعضی از آنها و مروی است از حضرت امیر المؤمنین که بعضی از آنها شکست و بعضی از آنها باقی ماند و بعضی از آنها بالا رفت
بسوی آسمان مروی است که حضرت باقر فرمود با اصحاب خود سنگی را دید پس گفت که این سنگ که زبرجد است
که بعد از ... در روزی که انداخت موسی الواح را پس چون مبعوث کرد ایزد خدا تعالی پیغمبر ما را
رسانید آن سنگ آنها را بآن حضرت و آنها در نزد ما است و مروی است از حضرت پیغمبر که گفت خدا رحمت کند
برادرم موسی را نیست خبر داده شده مانند دیده شده بتحقیق خبر داد او را خدا که فتنه قوم او و بحقیقت
که این خبر را که خبر داد او را حق است و او بر آن حال ... نگاه داشت آنچه را که در دست او بود از الواح و چون دید
پس چون برگشت بسوی قوم خود و دید ایشان را در خشم شد و انداخت الواح و تختها را که در دست داشت و مروی است
از حضرت صادق که موسی بگرفت سر برادر را و کشید بسوی خود از جهت اینکه چرا مفارقت نکرد از ایشان چون که
دید ایشان را که گوساله پرستیدند و ملحق نشد بموسی و بود که هرگاه مفارقت میکرد از ایشان نازل میشد عذاب بر ایشان قَالَ ابْنَ
أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ
رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ یعنی گفت هرون برادر موسی که ای پسر مادر من
بدرستی که قوم من ضعیف شمردند مرا و نزدیک بود که بکشند مرا پس مکن با من کاری که شاد
و سرزنش کنند مرا دشمنان ... و شاد گردانی دشمنان را و مگردان مرا با قوم ستمکاران در مؤاخذه کردن
و شمردن مرا در عداد ایشان در تقصیر کردن گفت موسی ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا و در آور ما را در رحمت
و بخشایش خود و تویی مهربانترین مهربانان مروی است از حضرت صادق که گفت هرون ای پسر مادر من از جهت آنکه
فرزندان یکدیگر هرگاه باشد مادر ایشان متعدد ... دشمنی در میان ایشان مگر کسی را که خدا محافظت کند
و چه بسا بود و بوده است دشمنی در میان فرزندان یک پدر و مروی است از حضرت امیر المؤمنین که بود هرون برادر پدری
و مادری موسی و گفته اند که بود هرون بزرگتر از موسی بسه سال و بود صاحب حلم و نرمی و باین سبب
بود دوست تر بسوی بنی اسرائیل و مروی است از حضرت باقر که چون نازل شد بر موسی ... بسوی هرون
بود موسی که مناجات میکرد با پروردگار خود و نوشتن علم و حکم میکرد در میان بنی اسرائیل و بود انبیای
فرزندان او و فرزندان انبیای هرون إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
یعنی بدرستی که آنانکه گرفتند گوساله را بخدایی زود بود که برسد بایشان خشمی از پروردگار ایشان که ...
باشد و خواری در زندگانی این جهان که جزیه باشد و هم چنین پاداش میدهیم ما افترا کنندگان را مثل اینکه گفتند که

که این است خدای شما و خدای موسی است و آنانکه کردند کارهای بد که گوساله پرستیدند پس توبه کردند پس از آن و ایمان آوردند
بیگانگی خدا بدرستی که پروردگار تو پس از آن توبه هر آینه آمرزنده مهربان است مروی است که حضرت باقر تلاوت
کرد این آیه را پس گفت که دیده نمیشود صاحب بدعتی مگر ذلیل و خوار و نه افترا کننده بر خدا و بر رسول خدا و بر
اهل بیت رسول خدا مگر ذلیل و خوار وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ
لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ یعنی و چون ساکن شد و آرام یافت از موسی حالت خشم گرفت آن تختهای تورات را و بود در نوشته
آن راه راست و بخشایشی برای آنانکه ایشان از خدا و عذاب او ... وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا
لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ
إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ یعنی و برگزید
موسی از قوم خود هفتاد مرد را از برای آمدن بمیقات ما که با او باشند در کوه طور پس چون رسیدند و گرفت
ایشان را زلزله در اعضاء و بلرزیدند و هلاک شدند گفت موسی ای پروردگار من اگر میخواستی تو البته
هلاک کرده بودی تو ایشان را پیش از این و مرا نیز با ایشان ... کردند بیخردان از ما نیست این
حالت مگر آزمایش و امتحان تو که گمراه میکنی تو بآن آزمایش هر که را اگر میخواهی و راه مینمایی هر که را اگر میخواهی
تویی یار و مددکار ما پس بیامرز ما را و رحم کن ما را و تویی بهترین آمرزندگان مروی است از حضرت رضا
که هفتاد نفر چون رسیدند با موسی بکوه طور گفتند با او که ... خدا تعالی را پس ... چنانچه تو
دیدی پس گفت موسی که من ندیده ام او را پس گفتند که ما ایمان نخواهیم آورد تا اینکه ببینیم خدا را آشکارا پس
گرفت ایشان را صاعقه و سوخت ایشان را تا آخر ایشان و باقی ماند موسی تنها پس گفت ای پروردگار
من برگزیدم من هفتاد مرد را از بنی اسرائیل پس آوردم ایشان را و برگردم من اکنون بر تنهایی پس چگونه
تصدیق من کنند قوم من با آنچه خبر دهم ایشان را پس اگر میخواستی هلاک کنی ایشان را هر آینه هلاک میکردی
پیش از این ایشان را و مرا آیا هلاک میکنی ما را بآنچه کردند بیخردان و نادانان ما پس زنده کرد ایزد خدا تعالی
ایشان را بعد از مردن ایشان مروی است از ابن عباس که هفتاد نفر که گفتند که ما ایمان نخواهیم آورد تا اینکه
ببینیم خدا را آشکارا پس گرفت ایشان را صاعقه بودند بغیر از هفتاد نفری که گرفت ایشان را رجفه که لرزه در اندام
باشد مروی است از علی بن ابیطالب که گرفت ایشان را رجفه از جهت اینکه ادعا کردند ایشان بر موسی کشتن برادرش
هرون را و آن چنان بود که موسی و هرون و شبر و شبیر پسران هرون رفتند بدامن کوه پس خوابید هرون بر تختی
پس فوت شد پس چون مرد هرون دفن کرد او را موسی و چون برگشت بسوی بنی اسرائیل گفتند با او که کجاست هرون
گفت وفات کرد و مرد گفتند نه چنین است کشتی تو او را بجهت حسدی که بخلق او بود بر او و با ما گفت موسی که پس اختیار
کنید در میان شما هر کسی را که میخواهید از برای تحقیق مردن او پس برگزیدند از ایشان هفتاد مرد را و رفت
با ایشان پس چون رسیدند بقبر هرون گفت موسی که ای هرون تو کشته شدی یا مردی پس گفت هرون که نکشت مرا

اهلک ولیکن خدا او را نفرستاد و من مردم پس کفتند که هرگز نافرمانی تو نکنیم بعد از امروز پس کریختند ایشان از ایشان
در اعضاء ایشان چیزی زیادتی نکردند و مردند پس زنده کرد ایشان را خدا تعالی و مراد ایشان را بعد از مردن ایشان سکر کرد
که نظر بظاهر اکثر احادیث و اقوال معتبر باید اینجا منظور باشد که کویا شده باشد ایشان و در ابتدا صاعقه پس از ترس
مرده باشند و در اعضاء و اندام ایشان افتاده باشد چیزی مرده باشد و سوخته باشند و باین سبب در بیان آیه
صاعقه را مرده شده باشد و در آیه دیکر چنین هم چنانکه مذکور در احادیث معتبره بعضی صاعقه و در بعضی رجفه وارد است
والله تعالی اعلم وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي
وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ یعنی موسی کفت بنویس برای ما
در این جهان نیکوئی از صحت و طاعت و در آن جهان نیز از بهشت بدرستیکه ما بازکشتیم بسوی طاعت تو و توبه کردیم
کفت خدا تعالی که عذاب خود را میرسانم بهر کس که اراده کنم و رحمت من فرا کرفته است همه چیز را از مسلم
و کافر و مطیع و عاصی که مستقل در رحمت من اند پس زود باشد که بنویسم آن رحمت را در آخرت از برای آن کسانی که پرهیز
مینمایند از کفر و معصیت و میدهند زکوه مال خود را و آنانکه ایشان بآیات ما ایمان میآورند قال تعالی
وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
یعنی و یاد آور چون کنده از جای کندیم کوه طور را و بلند کردیم او را بالای سر ایشان کویا که آن سایه بانی بود و کمان بردند
که آن کوه می افتد بر سر ایشان کفتیم فرا کیرید آنچه داده ایم شما را از تورات بقوت و بیاد آرید آنچه در اوست شاید از آنجه را
کرده اند از احکام و شرایع تا شاید که پرهیز کنید از کفر و معاصی بسند از حضرت صادق از این آیه که آیا بقوت
ابدانست یا بقوت قلوب کفت آنحضرت که در جمیع هر دو و نیز مرویست از آنحضرت که چون نازل شد تورات
بر بنی اسرائیل قبول نکردند آنرا پس بلند کرد خدا تعالی بر سر ایشان کوه طور سینا را پس کفت موسی بایشان که اگر
قبول نکنید می افتد بر شما این کوه پس قبول کردند و سرها را بزیر انداختند و کذشت تمام قصه در تفسیر سوره بقره
سورهٔ طه یازده آیه يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ
وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ
هَوَىٰ یعنی کفتیم پس از هلاک فرعون و غرق فرعونیان که ای بنی اسرائیل بحقیقت نجات دادیم شما را از دشمن شما
فرعون و وعده دادیم با پیغمبر شما جانب راست کوه طور را برای مناجات او و فرستادن توریه و فرستادیم از
برای شما ترنجبین و مرغ بریان را کفتیم بخورید از پاکیزها و لذیذهای آنچه روزی دادیم شما را و طغیان و سرکشی
نکنید با خلال کردن و شکران تا آنکه نازل شود بر شما غضب و عقوبت من و هر کس که نازل شود بر او عقوبت من پس
بتحقیق که بزیر افتاد و هلاک کردید و مرویست که پرسیدند از حضرت باقر که چیست آن غضب کفت که آن عقوبت خداست
پس کفت آنحضرت که هر که کمان کند که خدا تعالی زایل میکردد از چیزی بسوی چیزی دیکر یعنی از حالتی بحالتی بسوی
حالتی دیکر پس بتحقیق وصف کرده است او را بصفت مخلوق بدرستیکه خدا تعالی منزه از اینکه امری او را تغییر

نیست در او انچه چیزی و إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ یعنی و بدرستیکه من هر آینه آمرزنده ام مر آنکس را
که توبه کرد از شرک و ایمان آورد بآنچه که واجبست باو که ایمان آورد و کرد عمل نیکو که بس راه یافت بحق که ولایت اهل بیت
علیهم السلام باشد مرویست از حضرت باقر که کفت در این آیه که آیا نمی بینید که چکونه شرط کرد خدا تعالی و نفع نبخشید آنکس را
توبه و ایمان و کردار نیکو تا اینکه راه یافت بسوی که بخدا اکر اینکار کند که بکند عمل صالح بیان قبول نشود از او تا اینکه راه
یابد پس بسند از او که بسوی چه کس راه یابد بخدا او را اعلای تو کرد اهل که کفت که بسوی ما و مرویست از رسول خدا که کفت
بعلی ای علی در حق تو کفته که هر اینکه راه شد از خدا کسی که کمراه شد از تو و راه نیافت بخدا کسیکه راه نیافت بسوی تو و بسوی
تو و بسوی ولایت تو و آنست قول خدا تعالی و انی لغفار تا آخر آیه ثم اهتدی یعنی اهتدی الی ولایتک یعنی پس راه یافت
بسوی ولایت تو و مرویست از حضرت باقر که کفت در این آیه که پس راه یافت بسوی ولایت ما اهل بیت پس سوکند بخدا
که اکر مردی عبادت خدا بکند در مدت عمر خود میان رکن و مقام پس بمیرد و نیاید بولایت ما البته رو بر روی در اندازد
او را خدا او را در آتش و مرویست از حضرت سجاد که در این آیه کفت پس راه یافت بسوی ما اهل بیت و مرویست از
حضرت باقر که کفت در هنگامیکه رو بقبله بود که بدرستیکه مامور شده مردمان باینکه بیایند باین سنکها و طواف ایشان
بکنند پس بیایند بسوی ما تا اینکه ما تعلیم ایشان بکنیم ولایت ما را بایشان و آنست قول خدا تعالی و انی لغفار تا آخر آیه
ثم اهتدی پس اشاره کرد بدست خود بسوی سینه خود و کفت بسوی ولایت ما یعنی معنی ثم اهتدی راه یافتن
بسوی ولایت ما است و مرویست از حضرت صادق که کفت از برای این آیه تفسیری هست که دلالت میکند آن تفسیر
بر اینکه خدا تعالی قبول نمیکند از احدی عملی را مکر از کسی که ملاقات کند او را در حالیکه وفا کرده است آنکس باین تفسیر و بآنچه
شرط شده است در آن تفسیر بر مومنان و نیز مرویست از آنحضرت که کفت بدرستیکه شما صالح و نیکوکار نمیشوید تا اینکه صاحب
معرفت شوید و صاحب معرفت نمیشوید تا اینکه تصدیق کنید و تصدیق نمیکنید تا اینکه تسلیم کنید چهار بابرا که اصلاح
نمی یابد اول آنها مکر باخر آنها کمراه شد آنکس که صاحب سه بابست و حیران و سرکردان کردید او و بحقیقت عظیم تر کمیکه
خدا تعالی قبول نکرد عمل صالح را و قبول نمیکند خدا عمل صالح را مکر بوفا کردن بشرطهای آن و عهدها و پیمانها پس کسیکه
وفا کرد با خدا بشرط او و استعمال کرد آنچه را که وصف کرده در عهد او میرسد بآنچه در نزد او است از ثواب و کامل
کردانیده است و عده او را بدرستیکه خدا تعالی خبر داده بندکان خود را براههای هدایت و نشانه و مجد و ظاهر ساخته است برای
ایشان در آنجای نور و منارها را و خبر داد ایشانرا اکر چکونه راه بروند پس کفت انی لغفار لمن تاب و عمل
صالحا ثم اهتدی و کفت انما یتقبل الله من المتقین پس کسیکه بترسد از خدا در آنچه او امر کرده است ملاقات میکند
که خدا را با ایمان بآنچه آورده است از محمد هیهات هیهات فوت شدند قومی و مردند که و هیچ پیش از اینکه راه یابند
یا باشند و کمان کردند که ایشان ایمان آورده اند و حال آنکه مشرک شده اند از حیثیتی که نمیدانند که کسیکه بیاید بخانها از
درهای آنها راه یافته است و کسیکه بکیرد راه غیر درها را راه خانه ها را در شده است براه هلاکت و متصل کرده است
خدا تعالی اطاعت ولی امر خود را با طاعت رسول خود و اطاعت رسول خود را با طاعت خود پس کسیکه ترک

کرد اطاعت والیان امر را یعنی که واسطه اطاعت خدا و نیز اطاعت رسول خدا را و اطاعت اولوا الامر کردن اقرار کردن است
با یخبر نازل شده است از نزد خدا مترجم گوید که این چهار باب تعبیر از ترکت و آن یکی اینکه خدا است و عمل صالح است در راه
باشد با ائمه هدی و حجتهای خدا علیهم السلام است و صاحب سه باب کسی است که راه نیافته است بسوی ائمه هدی و حجتهای خدا
و نشر علما و مجتهدها عبارت است از با نهاد چهار رکن مذکور که شرط هدایت از برای امر بیش وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ قَالَ
هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ یعنی گفت خدا تعالی بموسی در وقتیکه پیشی کرفته بود از قوم خود در رفتن بکوه
طور که چه چیز شتابان ساخت ترا اکر آمدی پیشتر از قوم تو بکوه طور ای موسی گفت موسی که قوم من اند که از پی من می آیند
بر عقب من و نزدیک بمن و من شتاب کردم بسوی حضرت تو از طلب رضای تو بجهت آنکه سارعت بامتثال امر تو های جهد
موجب رضا و خوشنودی است از حضرت تو که کیک مشتاق لقاء محبوب بجهت بجهد الطاف و الذین بیرد از شراب محبت
و انس نیکرد با خوشی بجای نیکرد در سرای و مسکنی نیکند در دنیا بادانی و شیوه ایشان و قرار نیکیرد در جائی و عبادت
میکند خدا تعالی را در شب و روز تا اینکه برسد بر محبوب خود و مناجات کند با او بزبان شوق خود و تعبیر کند از اشتیاق خود
خود جا بجز چیزی داده است خدا تعالی از موسی عمران در رفتن او بوعده گاه پروردگار خود از قول او و عجلت الیک رب لترضی
یعنی و شتاب کردم بسوی حضرت تو ای پروردگار من از جهت اینکه تو راضی شوی از من و تفسیر کرده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
موسی که از چیزی بخورد و چیزی بیاشامید و نخوابید و محتاج است چیزی از اینها در سر رفتن و آمدن خود در چهل روز
از جهت شوق بسوی پروردگار خود قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ
أَسِفًا یعنی گفت خدا تعالی بموسی در کوه طور که پس بدرستیکه ما مبتلا کرده ایم بگوساله پرستی قوم تورا بعد از بیرون آمدن
تو از میان ایشان بسوی کوه طور و گمراه کرد ایشان را سامری یعنی مردی منسوب بقبیله سامره پس بعد از تمام شدن
چهل روز و گرفتن توریه برگشت موسی بسوی قوم خود خشمناک اند و هناک قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا
أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي یعنی گفت موسی ای قوم من آیا وعده
نداد شما را پروردگار شما وعده نیکو بدادن توریه آیا پس دراز کشید بر شما مدت مفارقت من یا نه بلکه خواستید که
ثابت شود بر شما عذابی از پروردگار شما پس خلف کردید وعده با من را قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَٰكِنَّا
حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَٰذَا
إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا یعنی گفتند قوم موسی که
خلف نکردیم ما وعده ترا باختیار خود ولیکن ما برداشتیم بارها چند از زیورهای قوم فرعون پس افکندیم ما آنرا
در آتش از زر و غیره سامری پس هم چنان افکند سامری پیرخاک اثر سم اسپ جبرئیل را در آن پس بیرون آورد برای
ایشان گوساله از تن بی روح که اورا بود از برای آن آواز گوساله پس گفتند این است خدای شما و خدای موسی و فراموش کرد
موسی خدا را از اینجا و طلب او رفته بکوه طور آیا نمیدانستند گوساله پرستان اینکه باز نمیگرداند آن گوساله بسوی ایشان
هیچ جوابی او را و مالک نیست از برای ایشان هیچ ضرری را و نیز هیچ سودی را وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا

فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ یعنی بتحقیق گفت
با ایشان هرون پیش از برگشتن موسی که ای قوم من بدرستیکه مبتلا و ممتحن شدید شما بگوساله پرستی و بدرستیکه پروردگار
خدای بخشاینده است پس متابعت من بکنید و اطاعت کنید فرمان مرا گفتند که همیشه باشیم بر گوساله پرستی ثابت و مقیم باشیم
بر آن تا اینکه باز کردد بسوی ما موسی منقول است که بنی اسرائیل قصد هرون کردند پس گریخت هرون پس باز فرماندند گوساله
پرستی تا اینکه تمام شد میقات موسی چهل شب پس چون گذشت ده روز از ذو الحجه نازل کرد خدای تعالی بر موسی الواح
و تختهای که نقش بود در آن توریه و ابحر که محتاج بودند بآن از احکام و قصص پس وحی کرد خدا تعالی بر موسی که بتحقیق ما
مفتون ساختیم و از موسی بیرون قوم تو را پس از آمدن تو بکوه طور و گمراه ساخت ایشان را سامری و پرستیدند گوساله
را که صاحب آواز بود و است پس گفت که ای پروردگار من سامری ساخت گوساله را پس آواز از کیست گفت خدا
آن آواز از من است ای موسی بدرستیکه من چون دیدم ایشان را که روگردیدند از من بسوی گوساله پرستی دوست داشتم اینکه
زیاد کردم امتحان را در ایشان فتنه را وارد شد پس برگشت موسی بسوی قوم خود قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا
أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ
قَوْلِي یعنی گفت موسی چون برگشت که ای هرون چه چیز منع کرد تو را چون دیدی تو ایشان را که گمراه شدند از اینکه متابعت
کنی مرا و بیائی از عقب من و ملحق شوی بمن آیا پس مخالفت کردی فرمان مرا گفت هرون ای پسر مادر من مگیر ریش مرا و نه
موی سر مرا بدرستیکه من ترسیدم از اینکه بگوئی تو که جدائی انداختی در میان بنی اسرائیل و نگاه نداشتی پاس گفته
مرا قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي
نَفْسِي یعنی پس رو کرد موسی بسامری و گفت که چه بود کار تو و مطلب تو در ساختن گوساله ای سامری گفت که دانا شدم
بچیزی که دانا نشدند دیگران بآن از جانب خالقیت سم اسپ جبرئیل پس برداشتم یک کف از خاک اثر سم جبرئیل پس افکندم
آن را در گوساله که ساخته بودم از زیورهای قبطیان و این چنین که گفتم آسان کرد اینکه و بیاراست این کار را از برای
نفس اماره من پس بیرون آورد موسی گوساله را و سوزانید او را و ریخت در دریا قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَن
تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُ یعنی گفت موسی بسامری که برو و برگشته پس بتحقیق از برای تو است بدرستیکه در زندگانی
در زندگانی دنیا اینکه بگوئی هر که را اکر ببینی که بخشم ما است و نزدیکی در میان ما چه اگر نزدیک شود و مساس کند و هر دو
تب کنند و بدرستیکه از برای تو است وعده عذابی در قیامت که خلف نشود آن مروی است از حضرت صادق علیه السلام که موسی قصد
کرد کشتن سامری را پس وحی کرد خدا تعالی باو که مکش او را زیرا که او صاحب سخاوت است و روایت است که موسی لعنت کرد
باو و گفت که بدرستیکه از برای تو است در زندگانی دنیا هر کس که نزدیک تو شود بگوئی که دست بکذار بر من چه اگر
دست بکذارد هر دو تب خواهید کرد و از برای تو است وعده عذاب در قیامت که خلف نخواهد شد و امر کرد موسی
بنی اسرائیل را که از او پرهیز کنند و نزدیکی نکنند با او پس وحشی و بیابانی شد سامری و الفت نکرفت با کسی و کسی با او
نزدیکی نکرد با مردمان و دست نگذاشت با احدی پس اگر او کسی را دست گذاشتی از موضع انقراض کردندی پس بود

سامری

او بود با غضب از اهلاک شد و منقولست که بود او بزرگی از بزرگان بنی اسرائیل و منسوب بود بقبیله سامره لیکن بود

دشمن خدا از منافقان و بعضی گفته اند که او از اهل کرمان بود و منقول است از ابن عباس که اسم او موسی بن ظفر بود

و منافق بود اظهار کرده اسلام را و بود از قومی که می پرستیدند گاو را و بعضی گفته اند که او از اهل باجرمی بود و نام

او میخا بود وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا

إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا یعنی گفت موسی که و بنگر بسوی خدای خود که گردیدی بر عبادت او ملازمت که هر اینه

سوخته کردانیم او را بسوهان یا بسوزانیم او را پس باد دهیم سوده و خاکستر او را در دریا بر باد دادنی که باقی نماند

از آن چیزی بدرستی که معبود سزای شما خدائیست که هیچ خدائی نیست مکر او که شامل هر چیزیست بدانش که سالری

که زر سرخ کرده شود و سوده شود و سوخته شود و اکر زر نبوده باشد مشهور و منقول باشد بر بدانستی مرویست از حضرت

پیغمبر که کفت که ابوه او بود گاو را اکر او سید و بزرک چهارپا یا از استخوانها که کوشت خود را بسوی آسمان از جهت

شرم از خدا ایتعالی از آنچه پرستیدند گوساله را مرویست که پرسیدند از حضرت امیرالمؤمنین که چیست گاو را که نگاه او

بسوی زمین است و بلند نمیکند سر را بسوی آسمان گفته که از جهت شرم از خدا است چونکه پرستیدند قوم موسی گوساله را

بزیر انداخت سر خود را از شرم سورهٔ قصص یک آیه وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ

لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ یعنی و بحقیقت دادیم ما بموسی کتاب توریت را پس از آنکه هلاک کردیم ما

زمانهای نخستین را مثل قوم نوح و هود و صالح و شعیب و غیر ایشان در حالتیکه آن کتاب توریت سبب روشنائی

دلها بود از برای مردمان و سبب راه نمودن و بخشایش بود تا شاید پند گیرند و مرویست از حضرت پیغمبر که هلاک

نساخت خدای تعالی قومی را و نه مردم مصری را و نه امتی را و نه اهل دهی را بعذاب آسمان از وقتی که فرستاد خدای تعالی توریت را

بر روی زمین مکر مردم دهی که مسخ شدند بوزینه آیا نمی بینی که خدای تعالی گفته که هر اینه دادیم ما بموسی کتاب توریت را

پس از آنکه هلاک کردیم ما مردم عصر نخستین را سورهٔ طور یک آیه وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ یعنی

بحق کوه طور که شنید در آن موسی کلام خدا را و آن کوهیست در مدین و بحق کتاب نوشته شده در پوست واشده

پهن کرده شده که توریت و قرآن باشد سورهٔ نجم یک آیه أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ یعنی آیا خبر داده نشد بآنچه در صحیفهای موسی و ابراهیم است آن پیغمبری که تمام ادا کرد

امر تبلیغ رسالت را و وفا کرد بآنچه التزام کرده بود بر نفس خود و مرویست در معنی وفی که وفا کرد بآنچه امر کرده خدا او را

بآن از امر بنمودن ذبح کردن پسرش و مرویست که پرسیدند از حضرت صادق که چیست مقصود از قول خدای تعالی

وابراهیم الذی وفی گفت آنحضرت که مقصود کلمات چندیست که مبالغه کرد در آن گفتن و کدام است آن کلمات گفت

که بود ابراهیم که چون صبح میکرد میگفت أَصْبَحْتُ وَرَبِّي مَحْمُودٌ أَصْبَحْتُ لَا أُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا أَدْعُو مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ

وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا سه مرتبه پس از آن گرداند خدای تعالی در کتاب خود وابراهیم الذی وفی و خبر داده شد

بآنکه بر نمیدارد هیچ نفسی بار گناه نفس دیگر را یعنی مواخذه نمیشود احدی بگناه غیر خود و آنکه لیس للانسان الا ما سعی

یعنی و خبر داده شد بآنکه نیست از برای آدمی مکر آنچه سعی کند و شاید سوی آنحضرت جز آنچه مواخذه نمیشود بگناه غیر او داد

بشود شغل و کار دیگری الا آنچه ورا داشته راجع کرده سلف و هیچ سود مند است از برای میت پس از آنجهت بخشیده است که

دلالت کننده است بر عبادات او یا احسان او یا خیری که او بنا برد و عبادت او پس از آنهم از جمله سعی و تلاش او است

و هم چنین مرویست که نوشته میشود از برای او در ایام مرض او آنچه را که میکرد در ایام صحت او و سبب آنست که از سعی

او است سورهٔ اعلی یک آیه إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ یعنی بدرستیکه آنچه مذکور شد از توحید

و نبوت و معاد و وعید و وعده هر اینه در کتابهای نخستین نوشته شده است چون کتابهای ابراهیم و موسی و پرسیدند

از رسول خدا که چه قدر کتاب خدای تعالی نازل کرد گفت صد و چهار کتاب فرستاد بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست

صحیفه و فرستاد توریت و انجیل و زبور و فرقان را گفت راوی ای رسول خدا چه بود صحف ابراهیم گفت بود تمام آن مثلها و داستانها

و بود در آن که ای پادشاه مبتلا و مغرور بدرستیکه من نفرستادم ترا که جمع کنی دنیا را بعضی بر بعضی لیکن فرستادم ترا تا بگیری

تو از من دعای مظلوم را که من رد نمیکنم دعای او را اکر چه از کافر باشد گفت راوی که گفتم ای رسول خدا چه چیز بود در صحف

موسی گفت که بود در وعظ و پند و مثل اینکه عجبست از کسی که یقین دارد بمرگ چگونه شاد مانی است و از کسیکه یقین دارد با تش

چگونه میخندد و از کسیکه می بیند دنیا را و تقلب دنیا را با اهل دنیا چگونه مطمئن است بآن و از کسی که ایمان آورده است بقضا و قدر

چگونه تعب میکشد و از کسی که یقین دارد بحساب روز قیامت پس عمل نمیکند راوی میگوید که گفتم آیا در دست ما هست از آنچه

خدای تعالی بر تو نازل کرده است چیزی از آنچه که باشد در صحف ابراهیم و موسی گفت که ای اباذر بخوان قد افلح من تزکی را

تا آخر سوره و مرویست از حضرت صادق که خدای تعالی عطا کرده بر محمد نیز هر چیزی که عطا کرده از انبیا محمد و بخشش که

عطا کرد بر محمد جمیع آنچه را که عطا کرده بر پیغمبران و در نزد ماست صحیفه هائی که گفته خدای تعالی صحف ابراهیم و موسی پرسیدند

از آن که این صحف الواح است گفت آری فصل در بیان قصهٔ قارون سورهٔ قصص یک آیه إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ

فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

الْفَرِحِينَ یعنی بدرستیکه قارون بود از قوم موسی که بنی اسرائیل باشد پس طلب بزرگی و ستم کرد بر قوم خود و دادیم

ما باو از کنجها آنقدر که کلیدهای آن و تنها بمخزنهای آنکران و سنگین آمده بر برداشتن دستهٔ صاحبان قوت اکر از

ده نفر تا پانزده باشند چونکه گفتند از روی نصیحت قوم او بنی اسرائیل که شاد مباش و تکبر مکن از بسیاری دولت

و مال دنیا بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد شادی کنندکان بدولت و مال دنیا را و مرویست از حضرت صادق

که قارون پسر خاله موسی بود و جمعی از مفسرین بر آنند که پسر عم او بود و منافق بنحو دیگر بیان دو جز چه بنیانند

که شخصی هم پسر عم و هم پسر خاله شخص دیگر باشد باینطور که پسر برادر پدری پدر او و پسر خواهر مادری مادر او باشد

یا بعکس و منقولست که کلیدهای خزاین قارون بار شصت استر بود و هر کلیدی بقدر انگشتی بود و چون از آهن بود

سنگین کرد از پوست کرد و مرویست از حضرت صادق که از جملهٔ نصیحت با قارون اینکه وعظ کرد خدای تعالی بر بنی اسرائیل که

شاد مباش بر بسیاری مال و اکذار ذکر و یاد مرا در هر حال پس اکر بسیاری مال فراموش میکرداند کناهان را

و ترک کردن ذکر من سخت میکرد الله و لهذا میفرمود و روایت از حضرت که اگر عقوبت از جانب خدا خواست بر قوم و چیزی
و تمول از چیزها باشد وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا وأحسن كما أحسن الله إليك
ولا تبغ الفساد في الأرض إن الله لا يحب المفسدين یعنی و طلب کن بجهت آنچه داده است ترا خدا از مال
و دولت صرف کردن آن در تحصیل سرای آخرت را و فراموش مکن بهره خود را از دنیا و نیکوئی کن با خلق چنانچه
نیکوئی کرده خدای تعالی با تو و مجو تباهی و معصیت را در زمین که بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد تباه کاران را
روایت از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت یعنی فراموش مکن صحت ترا و قوت ترا و فراغت ترا و جوانی ترا و نشاط
ترا اینکه طلب کنی بسبب اینها سرای آخرت را و روایت از حضرت صادق ع که گفت که فساد و تباهی ظاهر از فساد باطن است
و کسی که اصلاح باطن خود کرد اصلاح آورد خدای تعالی ظاهر او را و کسی که خیانت کرد با خدا در باطن هتک کند پرده
خدای تعالی پرده باطن او را در ظاهر و بزرگترین فسادها آنست که راضی و خوشوقت باشد بنده بغفلت از خدای تعالی
و این فساد زایده میشود از حرص و از طول امل و حرص بر مال دنیا و تکبر بسبب دولت و ثروت چنانچه خبر داده است خدای تعالی
در قصه قارون در قول خود ولا تبغ الفساد في الأرض إن الله لا يحب المفسدين و بود این خصلتها از پیشتر قارون
و اعتقاد او و اصل این خصلتها محبت دنیا جمع کردن اموال و متابعت خواهشهای نفس و برپا داشتن لذتهای
آن و طلب ستایش خلق و موافقت با شیطان و پیروی عادات و تمام اینها مجتمع است در تحت غفلت از خدا و فراموش کردن
سنت و طریقه او قال إنما أوتيته على علم عندي أولم يعلم أن الله قد أهلك من قبله من القرون من هو أشد منه
قوة وأكثر جمعا ولا يسأل عن ذنوبهم المجرمون یعنی گفت قارون در جواب نصیحت بدرستی که داده شدم این مال را بر فضل
کردن علمی است که علم کیمیا باشد آیا ندانست قارون که خدای تعالی بتحقیق هلاک کرد پیش از او از اهل عصرهای گذشته
از کسانیکه ایشان بیشتر بودند از او در قوت و سلطنت و بیشتر بودند از او در جمع کردن مال و پرسیده نخواهند شد در
قیامت از گناهان قارون و قارونیان گناهکاران دیگر که پیش از ایشان بودند بلکه هر کس بعقوبت گناه خود گرفتار
خواهد بود فخرج على قومه في زينته قال الذين يريدون الحياة الدنيا يا ليت لنا مثل ما أوتي قارون إنه لذو حظ
عظيم یعنی پس بیرون آمد بر قوم خود در زیب و زیور خود گفتند آنانکه میخواستند زندگانی دنیا را ای کاش بود
از برای ما مانند آنچه داده شد بقارون بدرستی که او هر آینه صاحب نصیبی است بزرگ از دنیا روایت که بیرون آمد
قارون با جامه های رنگارنگ پادشاهانه که بر زمین میکشید از روی تکبر و بغی منقولست که بیرون آمد با چهار هزار
سوار که بر زینهای طلای مرصع نشسته بودند و خود سوار بود بر استر کبودی که بود بر آن زین طلای مرصع و پوشیده
بودند جامه ارغوانی وقال الذين أوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن وعمل صالحا ولا يلقاها إلا الصابرون
یعنی و گفتند آنانکه داده شده بود بایشان دانش بکار دنیا و احوال آخرت که ویل و هلاکت باد بر شما ثواب خدای تعالی
بر طاعت بهتر است از برای آنکه ایمان آورده و کرده کار نیکو و تلقی بقبول نکند این سخن که ثواب خدا بهتر است بجز صبر
کنندگان بر رنجهای دنیوی فخسفنا به وبداره الأرض فما كان له من فئة ينصرونه من دون الله وما كان من المنتصرين

یعنی

یعنی پس فرو بردیم او را و سرای او را در زمین پس نبود از برای او هیچ گروهی و اعوانی که یاری کنند او را و دفع کنند از او
عذاب را از غیر خدای تعالی و نبود او از یاری دهندگان بر خود یعنی توانائی نداشت بدفع عذاب از خود روایت که هر کرا [illegible]
جامه پس تکبر و تفاخر کند در آن فرو برد او را خدای تعالی در کنار جهنم و باشد قرین قارون از جهت اینکه
او اول کسی است که تفاخر کرد بر جامه قارون بود که خدای تعالی او را و سرای او را بزمین فرو برد روایت که موسی با برادرش هارون علیه
نفرین کرد با قارون پس زمین فرو برد او را با اهل و مال او و با آنکه با او بود از قوم او روایت که بود سبب
هلاک قارون اینکه چون موسی بنی اسرائیل را از دریا بیرون آورد و متصرف شد غنیمتهای خود را بر ایشان تمام کرد
امر کرد ایشان را بجنگ عمالقه ایشان تن نکردند پس مقدر ساخت که جمیع حال ایشان در صحرای تیه حیران باشند پس
ایشان اول شب بجز اشند و شروع میکردند بخواندن تورات و دعا و گریه و زاری و قارون از جمله ایشان
بود که میخواند از برای ایشان تورات را و در میان ایشان از او خوشتر آوازی کسی نبود و او را صنوبر میگفتند از جهت
نیکوئی قرائت او و میدانست صنعت کیمیا را و عمل میکرد پس چون طول کشید امر بنی اسرائیل در تیه شروع کردند بتوبه
و انابه و قارون قبول نکرد که در توبه با ایشان شریک شود پس چون موسی او را دوست میداشت پس نزد او آمد
و گفت ای قارون قوم تو توبه کردند و تو در اینجا نشسته با ایشان داخل شو در توبه و اگر نه عذاب بر تو نازل خواهد شد
پس سهل شمرد قارون امر موسی را و استهزا کرد موسی غمگین از پیش او بیرون آمد و در سایه قصر او نشست و موسی
پوشیده بود در آن وقت جبه از پشم و نعلین از پوست خر بپا داشت که بند کفش آن از پشم تابیده بود و عصا او
در دستش بود پس امر کرد قارون که آب و خاکستر هم آمیختند و بر سر او ریختند پس موسی بسیار در خشم شد و در کتف او
موئی چند بود که چون در خشم میشد آن موها از جامه او بیرون میآمد و خون از آنها میچکید پس چنان شد
و گفت پروردگارا اگر برای من غضب نکنی بر قارون پس من پیغمبر تو نباشم پس حقتعالی وحی کرد باو که من امر کردم با آسمانها
و زمین که ترا اطاعت کنند هر امری که میخواهی با آنها بکن و قارون امر کرده بود که درهای قصر را بر روی موسی
بسته بودند پس موسی آمد و اشاره کرد بدرها تا همه آنها باز شدند و گشوده شدند و داخل شد در قصر و چون
قارون نظر کرد بموسی ایشان دانست که با عذاب آمده گفت ای موسی سوال میکنم از تو بحق رحم و خویشی که در میان
من و تو است که بمن رحم کنی موسی گفت ای پسر لاوی با من سخن مگو که فایده ندارد پس امر کرد بزمین که بگیر قارون را
پس قارون و قصر او و آنچه در آن بود بزمین فرو رفت و قارون تا زانو فرو رفت بزمین و گریست و سوگند داد
موسی را برحم پس گفت موسی که ای پسر لاوی سخن مگو با من هر چند استغاثه کرد قارون فایده نبخشید تا در
زمین پنهان شد پس چون موسی بمحل مناجات خود رفت حقتعالی گفت که ای پسر لاوی با من سخن مگو موسی دانست که خدای تعالی
او را تعییر و سرزنش میکند بر اینکه او بر قارون رحم نکرد گفت پروردگارا قارون غیر تو را خواند و بغیر تو سوگند داد
و اگر بتو سوگند میداد اجابت میکردم بار خدایا [illegible] اگر موسی بقارون گفته بود اعاده کرد گفت موسی پروردگارا
اگر میدانستم که رضای تو در اجابت کردن او است البته اجابت میکردم پس گفت خدای تعالی که ای موسی بعزت و جلال خود

دید که ترک اولی و ظلم بر نفس خود هم سر کشید یکبار که از قارون ... بجز تو را خواند برای خواند اجابت او میکردم اما چون تو را
خواند و بتو متوسل شد او را بتو واگذاشتم ای پسر عمران از رحم کردن مکن که بر هر نفسی من او را نوشته‌ام و از برای تو تکلّم
استراحت مهیا کرده‌ام که اگر بر بینی در آنجا در ابراج دیدات روشن خواهد شد پس موسی بدرگاه خود بکوه طور برفت
با وحی خود بتضرع پس بعد مرد اگر بخواهد دنیا و آخرت زینلی بیلی پس گفت موسی آیا مرا که چه بخواهی بکنی گفت مردی
از دوستان خدا ایشان مرده است بخواهم از برای او قبری بکنم پس گفت موسی که بخواهی یاری کنم تو را بکندن قبر گفت آری
پس هر دو قبر را کندند و چون فارغ شدند از مرد خواست که ببرد در میان قبر گفت موسی چه میکنی گفت بخواهم بروم بمیان
قبر و ببینم که چه گونه شده است موسی گفت من بروم و چون موسی رفت و در میان قبر خوابید و قبر را پسندید ملک
موت بیامد و قبض روح او کرد و کوه بهم آمد و قبر نا پیدا شد مرویست که پرسیدند بعضی از یهودیان از حضرت
امیر المؤمنین ع که کدام زندان است که طواف میکند با قطار زمین با صاحب خود پس گفت آنحضرت که ای یهودی آن
زندانیکه طواف میکند با طراف زمین با صاحبش ماهی یونس بود که محبوس شد یونس در شکم او پس داخل شد
در دریای قلزم پس بیرون رفت بسوی دریای مصر پس داخل شد بدریای طبرستان پس بیرون رفت و داخل شد
در دجله ... پس کشید بزیر زمین تا اینکه رسید بقارون و بود قارون که هلاک کرده بود در روزگار
موسی و موکل کرده بود خدا با و ملکی را که فرو میبرد او را بزمین در هر روزی بقدر قامت مردی و یونس در شکم ماهی
تسبیح خدا میگفت و استغفار او میکرد پس چون قارون شنید آواز یونس را گفت بملک موکل بخود که مهلت بده
مرا که میشنوم من آواز آدمی را پس خدا تعالی وحی کرد بان ملک که مهلت ده پس چون مهلت یافت گفت یونس کیستی تو
گفت یونس منم بنده خطا کننده یونس بن متی گفت قارون چه شد آن شدید الغضب کننده از برای خدا موسی بن عمران
گفت یونس هیهات هلاک شد گفت از دنیا رفت پرسید که چه کرد آن مهربان بخاندان بر قوم خود هارون بن عمران گفت یونس
آن نیز رفت از دنیا گفت چه شد کلثوم دختر عمران که نامزد من بود گفت یونس هیهات باقی نماند از آل عمران احدی
پس گفت قارون وا اسفا بر آل عمران پس حق تعالی پسندید تأسف او را بر آل عمران پس حق تعالی امر کرد
بان ملک موکل باو که بردارد عذاب از او در بقیه اوقات دنیا پس برداشت عذاب را از او و چون آن حضرت قصه در
قصه یونس در سوره صافات مرویست از حضرت باقر ع که چون یونس را ماهی فرو برد بدریا و فرو برد او را ماهی
پس طواف داد او را در هفت دریا تا اینکه رسید بدریای که در آن معذب بود قارون پس شنید قارون
آواز همهمه پس پرسید از ملک موکل باو که آن همهمه چیست پس ملک خبر داد او را که آن آواز یونس است که خدا حبس کرده است
او را در شکم ماهی پس گفت قارون بان ملک که آیا اذن میدهی مرا که سخن گویم با او پس اذن داد پس قارون پرسید
از حال موسی پس یونس خبر داد با و که مرده است پس گریست قارون پس پرسید از حال هارون پس خبر داد با و که مرده است
پس بسیار گریست و جزع و بی تابی کرد و پرسید از خواهر موسی کلثوم که نامزد او بود پس خبر داد باو که مرده است پس
گریست و جزع کرد جزع شدید پس وحی کرد خدای عز و جل بسوی ملک موکل باو که بردارد از او عذاب را در بقیه

ایام

ایام دنیا از جهت رقت کردن و گریستن او بر خویشان خود و مرویست که چون موسی با بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد
در بیابان تیه و تولیت خانه قربانی را که حبوره میگفتند بهارون مفوض داشت که بنی اسرائیل هدیه ها و قربانیهای خود را بهارون
میدادند و او در مذبح میگذاشت و آتشی از آسمان می آمد و آن را میسوخت پس قارون حسد برد بر هارون و گفت بموسی که
پیغمبری را تو بردی و حبوره را هارون برد و من هیچ بهره را ندارم و حال آنکه تو قریب‌تر از شما هر دو میخوانم گفت موسی والله
که من حبوره را بهارون ندادم خدا داده قارون گفت که والله که تصدیق نمیکنم تا بمن اثری ظاهر نکنی که دلیل بر این باشد
موسی جمع کرد سرکرده‌های بنی اسرائیل را گفت بیاورید عصاهای خود را و همه را جمع کرد و انداخت در خانه که در آنجا عبادت
خدا میکرد و گفت که همه در شب حراست آن عصاها بکنند تا صبح و چون صبح شد گفت که عصاها را بیرون آوردند دیدند عصای
هیچ یک تغییری نشده بود مگر عصای هارون که سبز شده بود و برگ آورده بود مانند درخت بادام موسی گفت ای قارون
اکنون دانستی که اینها هر دو از شما از جانب خدا است قارون گفت این عجیب‌تر نیست از جادوهای دیگر که کردی و خشمناک
برخاست با اتباع خود از لشکر موسی جدا شد و بنا بر خانه‌ای عالی کرد و در رعایت ... بخود و دوستان از ...
میکرد و هر روز تکبر و دشمنی او زیاده میشد تا اینکه خانه بنا کرد و در آن را از طلا کرد و بر دیوارهای آن صفحهای طلا نصب
کرد و بنی اسرائیل هر بامداد و پسین نزد او میرفتند و طعام با ایشان میداد و بر موسی میخندید تا اینکه حق تعالی حکم زکات را
بر موسی فرستاد که از توانگران بنی اسرائیل بگیرد پس موسی نزد قارون آمد با او مصالحه کرد از هزار دینار بر یک دینار و از هزار
هزار درم بر یک درم و از هزار گوسفند یک گوسفند و همچنین در سایر اموال چون قارون بخانه خود برگشت و حساب کرد
دید که مال بسیاری میشود راضی نشد بدادن پس بنی اسرائیل را طلبید و گفت که موسی هر چه گفت اطاعت او کردیم و اکنون
میخواهد که اموال شما را بگیرد بنی اسرائیل گفتند که تو بزرگ و سید ما هر چه بگویی اطاعت تو میکنیم گفت امر میکنیم
شما را که فلان فاحشه را بیاورید که برای او قرار دهیم که نسبت زنا بموسی بدهد تا بنی اسرائیل دست از او بردارند
از او راحت یابیم پس آن زن را آوردند و قارون هزار اشرفی برای او قرار داد و طشتی از طلا گفت ...
بنو ... کرد در حضور بنی اسرائیل موسی را بزنا متهم کردانی چون روز دیگر شد قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و نزد
موسی آمد و گفت بنی اسرائیل جمع شده اند منتظر اند که بیرون آیی و امر و نهی کنی و احکام شریعت را برای ایشان
بیان کنی پس موسی بیرون آمد و بر منبر رفت و خطبه خواند و ایشان را موعظه کرد و گفت که هر که از شما دزدی کند
دستش را می‌بریم و هر که فحش بگوید او را هشتاد میزنیم و هر که زنا بکند و زن نداشته باشد او را صد تازیانه میزنیم و هر که
زن داشته باشد و زنا بکند او را سنگسار میکنیم تا بمیرد پس برخاست قارون و گفت که هر چند تو باشی گفت موسی هر چند من باشم
قارون گفت که بنی اسرائیل میگویند که تو با فلان فاحشه زنا کرده موسی گفت من گفت که آن زن را حاضر کردند
و از او پرسید که من با تو زنا کرده ام بحق آن خدا که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی فرستاد که راست
بگو آن زن بترسید و گفت ... بلکه قارون از برای من مالی قرار داده است که ترا متهم کردانم پس قارون
... بنی اسرائیل ... شدند موسی بسجده افتاد و گریست و گفت ... را از من ... میکند

دیگر جواهل ما رسول الله خداوند الکریم پیغمبر تمام برای من غضب کن و مرا برا و مسلط کرد ان پس خدا تعالی باد وحی کرد که ...را
بردار و زمین را با آنچه خواهی امر کن که تو را اطاعت میکند پس موسی گفت که ای بنی اسرائیل خدا مرا بسوی قارون مبعوث گردانیده است
چنانکه بسوی فرعون مبعوث گردانیده بود هر که از اصحاب او است با او در مکان خود بماند و هر که از ما است از او دور شوند

هر کس از اینجا است با او نشستند

پس همه از او دور شدند مگر دو کس پس موسی به زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را پس تا قدمهای ایشان فرو رفت و باز گفت که بگیر تا زانوها فرو رفتند و باز گفت بگیر تا کمر فرو رفتند و باز گفت بگیر تا گردن فرو رفتند و در آن حال ایشان تضرع و زاری میکردند
و استغاثه بموسی میکردند و قارون او را بخدا و قرابت سوگند میداد و موسی قبول نکرد و در بعضی از روایات تا هفتاد مرتبه
سوگند داد و موسی ملتفت نشد تا بزمین فرو رفتند پس حق تعالی وحی کرد بموسی که هفتاد مرتبه بتو استغاثه کردند
بر ایشان رحم نکردی بعزت و جلال سوگند که اگر یکمرتبه از من استغاثه میکردند هر آینه مرا نزدیک و اجابت کننده
می یافتند و چون ایشان بزمین فرو رفتند بنی اسرائیل گفتند که موسی دعا کرد که قارون بزمین فرو رود تا خانه و اموال
او را متصرف شود چون موسی این سخن را شنید دعا کرد تا خانه و گنجها و اموال او همه بزمین فرو رفت فَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ
بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الْكَافِرُونَ یعنی صبح کردند آنان که آرزو میکردند منزلت و جاه دنیوی او را در روز دیگر میگفتند وای بر ما نمی‌دانستیم
که خدا گشاده میکند روزی را برای هر که میخواهد از بندگان خود و تنگ میکند از برای هر که میخواهد اگر نه آن بود
که منت نهاده بود خدا بر ما هر آینه ما را بزمین فرو برده بود وای بر ما نمی‌دانستیم که رستگار نمیشوند کافران
نقل قصه ذبح کردن گاو در سوره بقره هست وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا
أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ یعنی یاد کنید چون گفت موسی بقوم خود بدرستی که خدا امر میکند
شما را که بکشید گاوی را و بزنید بعضی از آن را بر این مقتول تا آنکه زنده شود باذن خدا و خبر دهد شما را بقاتل خود که کشته
قوم او بنی اسرائیل گفتند آیا ما را سخریه میکنی و استهزاء میکنی گفت موسی پناه میبرم بخدا از آنکه باشم از نادانان
معنی بود که از اشراف بود آن مقتول و در پیش ایشان الزام کرد موسی اهل آن قبیله را که بخدا آنکه بنی اسرائیل
بخورند اهل آن و اشراف ایشان بخدا و قوی شد و بنی اسرائیل بتفضیل محمد و آل الطیبین او بر جمیع خلایق
که ما نکشته‌ایم او را و نمیدانیم کشنده او را پس اگر خوردند این قسم را بدهند دیه مقتول را و اگر نکول کردند
تصریح نمایند بقاتل تا آنکه اقرار کند قاتل پس قصاص شود از او و اگر نکنند آنچه را که امر شده و اقرار نکنند حبس کنند
ایشان را در حبس تنگ تا آنکه قسم بخورند یا اقرار بکنند یا شهادت دهند بر قاتل پس گفتند ای پیغمبر خدا آیا راضی نباید
قسمها ما را بگیرند ما را قسمها ما را گفت موسی که چنین است حکم خدا و بود سبب قتل آنکه از ایشان بود زنی نیکوی صاحب
جمالی و صاحب خلق کامله و فضل ظاهری و حسب و نسب و بود خواستگاران نکاح او بسیار و بود او را پسر عمی
راضی شد آن زن بآن یکی از ایشان که زیادتر بود در علم و شدیدتر بود در عفت و خواستند آن زن تزویج کردن با او را
پس شد بد حسد آن دو پسر عم دیگر او را بآن پسر عم و حسد بردند بر او از جهت اختیار کردن آن زن او را پس قصد کردند

کشتند او را که آن زن با او راضی شده بود پس آن دو نفر جدا شدند او را بعد از آن جنایت و کشتند او را و برداشتند بردند
کشته را بمحله کرم چیزه قبیله بنی اسرائیل بود از بهترین آن قبیله‌ها و انداختند او را در میان محله ایشان در شب پس صبح کردند اهل آن محله
یافتند آن کشته را در آنجا پس شناختند او را و آمدند دو نفر پسر عم او که کشنده بودند و او را جامهای خود پاره کرده و خاک
بر سر ریختند و طلب کردند از اهل محله قاتل او را پس حاضر ساخت موسی اهل آن محله را و پرسید از ایشان و انکار کردند
ایشان آنکه باشد قاتل او پس گفت موسی که حکم خدای تعالی بر کسانی که وارد شد بر ایشان این حادثه آنست که داشته باشند
پس باید التزام کنند و کرده نکنید حکم خدا را گفتند ای موسی چه منفعت است در قسم خوردنهای ما هرگاه دفع نکند
از ما غرامت سنگین را و یا چه منفعت در غرامت کشیدن ما هرگاه دفع نکند قسم را از ما پس گفت موسی جمیع منافع اندر اطاعت
خدا است و پذیرفتن امر او و باز ایستادن از نهی او پس گفتند ای پیغمبر خدا این غرامت سنگین است و حال آنکه جنایتی
بر ما واقع نشده و این قسمها غلیظ است و حال آنکه حقی نیست بر گردن ما کاش خدای تعالی بشناساند بما قاتل او را بعینه و کفایت کند
از ما این ضرر را پس دعا کن از برای ما خدا را تا آنکه ظاهر سازد از برای ما این قاتل را تا آنکه نازل شود بر او آنچه
مستحق است از عذاب و آشکار شود امر او از برای صاحبان عقل پس گفت موسی بدرستی که خدای تعالی بیان کرده است آنچه را
که حکم او است در این باب پس نیست مرا از برای من که بخواهم از او غیر آنچه را که حکم کرده است و اعتراض بکنم بر او در آنچه امر کرده است
آیا نمی‌بینید که چون حرام کرده کار کردن در روز شنبه را و حرام کرد گوشت شتر را نیست از برای ما که بخواهیم از او که
تغییر دهد آنچه را که حکم کرده است بر ما بلکه بر ما است که تسلیم و انقیاد و اطاعت حکم او کنیم و التزام کنیم آنچه را که الزام
کرده است بما و قصد کرد که حکم کند بر ایشان بآنچه حکم کرده است بر ایشان در مثل این واقعه پس وحی کرد خدای تعالی بموسی که
ای موسی اجابت کن ایشان را در آنچه از تو میخواهند و سؤال کن از من تا ظاهر کردانم از برای ایشان قاتل او را تا آنکه نازل شود بر او
وسایل امام غیظ قاتل او و نیست مطلوب ما اکراه را اراده کرده‌ام من در اجابت سؤال ایشان و وسعت روزی برای ... که ... بمکان
اتصال بدین او و عبادت او و صلوات فرستادن بر محمد و آل الطیبین او است و تفضیل محمد است و علی است و بعد از او بر جمیع خلایق
اراده کرده‌ام که غنی تر گردانم او را در دنیا در این قضیه تا آنکه باشد بعضی از ثواب او از تعظیم محمد و آل الطیبین او
پس گفت موسی ای پروردگار ما ظاهر کردان از برای ما قاتل او را پس وحی کرد خدای تعالی بموسی که بگو به بنی اسرائیل که بدرستی
که خدای تعالی ظاهر میکند از برای شما قاتل او را بآنکه امر میکند شما را بآنکه بکشید گاوی را و بزنید بعضی از آن را بمقتول
تا زنده شود آیا پس باید اطاعت کنید پروردگار عالمیان را در این حکم و اگر نه پس باید بیاسایید از سؤال کردن و التزام
کنید ظاهر حکم را پس این است که حکایت کرد خدای تعالی بقول خود که یاد کنید چون گفت موسی بقوم خود که خدای تعالی امر میکند شما
یعنی خود را باشد که امر کند شما را بآنکه بکشید گاوی را اگر بخواهید که واقف شوید بر قاتل و بزنید بر مقتول بعضی از
آنکه زنده شود و خبر دهد بآنکه ... بنی اسرائیل ... ایشان خواستگاری کرده بود از ایشان پس گفتند آن زن قبول کردم و حال آنکه
خواستگاری کرده بود او را پسر عم او و پسر عم دیگر او که ... بود آن زن رد کرده بود اجابت او را پس حسد برده بر پسر عم
خود که آن زن اجابت او کرده بود پس دو ... او و کشتند او را بغفلت پس برداشتند او را و بردند بسوی موسی و گفتند

ای پیغمبر خدا این مقتول پسر عم من است که کشته شده است پس گفت موسی که چه کس او را کشته است گفتند ما نمیدانیم و بود در میان بنی اسرائیل
آدم کشتن بسیار بزرگ پس بسیار بزرگ آمد کشتن آن مرد بر موسی پس جمع کرد بنی اسرائیل را نزد موسی و گفتند چه مصلحت میبینی
ای پیغمبر خدا و بود مردی در بنی اسرائیل که مال بسیار داشت و پسری داشت نیکوکار و بود در پیش پدر او متاعی و کالائی پس آمدند
قوم و طلب خریدن آن متاع و کالا را نمودند و بود کلید خانه که آن متاع در آن خانه بود در آن حال در زیر سر پدر او و دید او را خوابیده
پس نخواست پسر او که او را بیدار کند و تلخ دارد بر او خواب او را پس برگشتند قوم و نخریدند متاع و کالای او را پس بیدار
شد پدر او و گفت ای پسر من چه کار کردی در کالای خود گفت باز گشتند پس او که آن بر حاجت [illegible] چشم آن را چون بود کلید
آن در زیر سر تو و نخواستم که بیدار کنم تو را از خواب تو و تلخ سازم بر تو لذت خواب تو را پس گفت با او پدر او که گردانیدم
من این کاو را از برای تو عوض نفعی که فوت شد از تو در کالای تو و شکر کرد خدا را در باره پسر خود از جهت آنچه کرده بود
با پدر خود پس امر کرد خدای بزرگ بنی اسرائیل را که ذبح کنند آن کاو را بخصوص تا اینکه ظاهر شود قاتل آن
مرد صالح پس چون جمع شدند بنی اسرائیل نزد موسی گریه و زاری کردند گفت با ایشان که خدای تعالی امر کرده که بکشید کاوی را
پس تعجب کردند و گفتند که آیا تو میگیری ما را باستهزا کردن قال اعوذ بالله [illegible] قاتل تو میگوئی بکشید کاوی را
کرده که خدا امر کرده است که ما ذبح کنیم کاوی را و بزنیم پاره از آن را بآن مرده تا زنده شود یکی از این دو مرده ملاقات کردن
بعضی از مرده دیگر پس چگونه است این امر پس گفت موسی که آیا نه چنان است که منی مرد نطفه مرده و منی زن نطفه مرده چنانچه
این دو مرده ملاقات میکنند با هم پس احداث میکند خدای تعالی از رسیدن این دو مرده بهم بنی آدم زنده تمام در خلقت
و آیا نیست تخمها که میکارید در زمین که متعفن و کنده میشود و حال آنکه مرده است پس بیرون میآورد خدای تعالی
از آن این تخمهای نیکو سبز با ثمرها و این درختهای با شاخ و برگ سبز و دار سبز و تازه را پس چون غلبه کرد موسی
بر ایشان در حجت و برهان قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ
عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ یعنی گفتند بخوان از برای ما پروردگار تو را تا بیان کند از برای ما که چیست صفت
آن کاو گفت موسی بدرستی که میگوید خدای تعالی که آن کاویست نه پیر و جوان میانه است در میان آن دو پس بکنید آنچه را که
امر کرده میشود آن قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا
تَسُرُّ النَّاظِرِينَ یعنی گفتند بخوان از برای ما پروردگار تو را تا بیان کند از برای ما که چیست رنگ آن کاو گفت موسی که
بدرستی که میگوید خدای تعالی که بدرستی که آن کاویست زرد رنگ زرد خالص که رنگ آن شاد میگرداند نگرندگان را
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ یعنی گفتند بخوان از برای ما پروردگار
تو را تا بیان کند از برای ما که چیست صفت آن کاو بدرستی که مشتبه است بر ما و بدرستی که ما اگر بخواهد خدای تعالی هر آینه راه
یابندگانیم [illegible] گفت رسول خدا که اگر نمیگفتند ان شاء الله هر آینه بیان نمیشد برای ایشان تا ابد الآباد
قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا
وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ یعنی گفت موسی بدرستی که میگوید خدای تعالی که بدرستی که آن کاویست که رام نشده که بکار در زمین را

و در اینکه آب دهد کشت را سالم است از جمیع عیبها نیست هیچ رنگی بجز رنگ زرد پس گفتند ایشان بموسی که اکنون آوردی
ای موسی بیان درست پس کشتند آن کاو را بعد از جستن و خریدن و نزدیک بود که ذبح نکنند کاو را و نمیخواستند که بکشند
جان کاو را [illegible] از حضرت رضا که اگر قصد میکردند بکشتن هر کاوی مجزی بود از برای ایشان
و لیکن سخت کردند [illegible] پس سخت کرد خدای تعالی بر ایشان و روایت است از حضرت [illegible] که چون شنیدند
بنی اسرائیل این صفات گفتند ای موسی [illegible] امر کرده است ما را بذبح کردن کاو و دیگر این صفات را گفت موسی [illegible]
در ابتدا امر که خدای تعالی امر کرده است شما را [illegible] اینکه خدا امر کرده است شما را هر آینه بود [illegible] نکنند
که بخوان از برای ما پروردگار تو را تا بیان کند از برای ما که چیست صفت آن کاو و چیست رنگ آن بود موسی که محتاج
بود اینکه [illegible] خدای تعالی از او لیکن بود که در جواب ایشان بگوید که امر کرده شما را بکشتن کاوی هر کاوی که واقع باشد
بر آن اسم کاو [illegible] بنی اسرائیل [illegible] پس چون [illegible] بر ایشان و از اشتباه
بر آمدند [illegible] جوانی از بنی اسرائیل که نموده بود با خدای تعالی در خواب او
محمد و علی و پاکان [illegible] فضیلت [illegible]
کرده باشیم [illegible] پس چون قصد کنند قوم خریدن کاو را [illegible] ایشان بگو
با دو نیاد [illegible] خدای تعالی [illegible] پس شاد شد
آن جوان [illegible] قوم که طلب میکردند کاو را [illegible] دو دینار و اختیار [illegible]
با این بیعت با مادر [illegible] گفتند ما راضی شدیم [illegible] مادر تو پس چون پرسید از مادر گفت مادر
که بگو چهار دینار [illegible] گفتند که ما راضی هستیم بدو دینار [illegible] مادر پس گفت مادر که هشت
دینار [illegible] طلب کردند قوم [illegible] مادر او [illegible] مضاعف میکرد ما
او تا رسید قیمت آن کاو [illegible] پوست آن کاو [illegible] که آن کاو [illegible]
مادر او [illegible] خریدند آن کاو را [illegible] و کشتند [illegible] چون شناختند صفت آن کاو را
رسیدند تا اینکه [illegible] پوست [illegible] طلا [illegible] کشتند [illegible] موسی
دادند با وی پس گفت موسی با ایشان که چاره [illegible] شما از کشتن آن کاو [illegible] خریدند آن کاو را [illegible] پوست آن
طلا [illegible] آن [illegible] هزار دینار وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ
تَكْتُمُونَ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ یعنی و یاد کنید چون کشتید
شما شخصی را [illegible] در کار آن با دیگران و خدای تعالی ظاهر کرد آنچه را که [illegible]
از جز قاتل پس گفتیم [illegible] بعضی از آن کاو کشته شد تا اینکه زنده شود [illegible] قاتل خود [illegible] زنده
میکند در دنیا و آخرت خدای تعالی [illegible] دلایل قدرت و توانائی خود را تا شاید که در یابید شما
قدرت و حکمت او را [illegible] کشته [illegible] کاو [illegible] زنده شد [illegible] حضرت

که خدا امر کرد ایشان را بکشتن آن گاو و حال آنکه بشوند ایشان محتاج مکر بدیم آن گاو پس بحث کرد خدا تعالی بر ایشان
از روی عقوبت و مرویست از حضرت عسکری که گرفتند ایشان قطعه از گاو را و آن استخوان دم بود که از آن خلق شده
بنی آدم و بر آن مرکب میشود چون که عود میکند بسوی خلق جدید پس زدند دم آن گاو را بآن کشته و گفتند با خدایا
بجاه محمد و آل طیبین او که زنده کن این کشته را و گویا کن او را تا خبر دهد از قاتل خود پس برخواست آن
کشته زنده شد صحیح و سالم با خلقت تام و گفت ای پیغمبر خدا کشتند مرا این دو پسر عم من از جهت حسد بسبب دختر عم
من که راضی شد بتزویج من و جواب گفت ایشان را پس کشتند مرا و انداختند در محله آن جماعت تا اینکه بگیرند دیت مرا
پس گرفت موسی آن دو مرد را و کشت هر دو را و مرویست از حضرت عسکری که آن کشته زنده شده متوسل شد
بسوی خدا تعالی بمحمد و آل او اینکه تمام بگذارد او را در دنیا تا اینکه بهره دار شود از دختر عم خود و جزا دهد از او
دشمنان او را و روزی دهد او را در دنیا حلال پس بخشید او را خدا تعالی هفتاد سال بعد از آنکه گذشته بود
برا و شصت سال پیش از کشته شدن با صحت حواس و قوت شهوت ها او پس بهره دار شد بحلال دنیا و زندگانی
کرد و جدا نشد او از دختر عم خود و دختر عم او جدا نشد از او و مردند هر دو با هم و داخل شدند به بهشت
و هستند زن و شوهر در آن با ناز و نعمت و اصحاب آن گاو شکوه بردند بموسی و گفتند که فقیر گردید قبیله ما
و درهم شکسته ما بسبب لجاج ما از اندک ما و بسیار ما پس راه نمود ایشان را موسی بتوسل بپیغمبر و آل او
پس چون متوسل شدند وحی کرد خدا تعالی با ایشان که بروند بپنهان ایشان بسوی خرابه بنی فلان و بکاوند
فلان موضع را و بیرون آورند آنچه را که در آنجا است که آن ده هزار هزار مثقال طلا است تا اینکه رد کنند
بهر که داده است قیمت آن گاو آنچه را که داده است تا اینکه برگردد احوال ایشان بآن نحوی که بود و پس
از آن قسمت کنند در میان خود آنچه را که زیاد باید تا اینکه مضاعف گردد اموال ایشان از جهت متوسل شدن
بمحمد و آل او علیهم السلام و اعتقاد کردن بتفضیل ایشان **مثل و بیان قصه موسی در رفتن که ملاقات کند حضرت خضر را**
و بیان قصه خضر و احوال اصحاب کهف بعنوان اختصار وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ
حُقُبًا یعنی و یاد کن چون گفت موسی بن عمران بخادم خود یوشع بن نون که همیشه سیر میکنم و میروم تا اینکه برسم بمحل
جمع شدن دو دریای فارس و روم که در آنجا وعده گاه ملاقات من است با خضر یا اینکه سیر میکنیم و میروم سالهای بسیار و
مرویست از حضرت باقر که فتای موسی یوشع بن نون بود و منقول است که او یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف است
که او خلیفه موسی بود و تابع او بود باین سبب نامید خدا او را فتای موسی و مرویست از حضرت باقر که حقب هشتاد سال است
و مرویست از حضرت صادق که چون حضرت رسول صلعم خبر داد قریش را بخبر اصحاب کهف گفتند که خبر ده ما را از عالمی که
امر کرد خدا تعالی موسی را که متابعت او کند چیست قصه او پس نازل کرد خدا تعالی قول خود را و اذ قال موسی لفتاه را گفت
حضرت رسول صلعم و بود سبب آن اینکه چون سخن گفت خدا تعالی با موسی و نوشت از برای او الواح را و نوشته بود در آن از
هر چیزی بیان و تفصیل از هر چیزی برگشت موسی بسوی بنی اسرائیل پس بالا رفت بمنبر و خبر داد ایشان را باینکه خدا تعالی

نوشته از برای او تورات را و سخن گفت با او عمل کرد و بشیر بر او پس گفت موسی در پیش نفس خود از روی تعجب که خلق نکرده خدا تعالی
خلقی اعلم و دانا تر از من پس وحی کرد خدا تعالی بجبرئیل که دریاب موسی را که نزدیک است هلاک شود و خبر ده او را که در نزد محل
جمع شدن دو دریا در نزد سنگی مردیست اعلم و دانا تر از تو پس سیر کن بسوی او و بیاموز از علم او پس نازل شد
جبرئیل بموسی و خبر داد او را آنچه را که خدا تعالی وحی کرده بود پس ذلیل شد موسی در پیش نفس خود و دانست که خطا
کرده است و ترسید و گفت بوصی خود یوشع که خدا امر کرده مرا اینکه بروم از پی مردی در نزد جای جمع شدن دو دریا
و بیاموزم از او علم را پس توشه راه برداشت یوشع ماهی شور را و بیرون رفتند فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا
فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا یعنی پس چون رسیدند بمحل اجتماع هر دو دریا فراموش کردند ماهی خود را که توشه
راه ایشان بود که گرفت آن ماهی راه خود را در دریا راه که رفتنی بود بسبب که موسی و یوشع چون بیرون رفتند و رسیدند
بآن مکان یافتند مردی را که بر پشت خوابیده است و نشناختند او را که او خضر است پس بیرون آورد یوشع و موسی
ماهی خود را و شستند در آب و گذاشتند بر روی سنگی و گذشتند از آنجا و فراموش کردند آن ماهی را و بود آن آب
آب حیات پس زنده شد آن ماهی و داخل شد در آب پس گذشت موسی از آنجا و یوشع با او بود تا اینکه خسته شدند
و بعضی ذکر کرده اند که خضر ماهی را بدل بخورد دیگر پس بگیر تهذیب روایت شده از آنحضرت که موسی و یاران که ماهی را پس
گذاشت در زنبیلی و همراه خود برداشت و با یوشع و صحابه خود رفتند تا اینکه رسیدند بمردی که بر پشت خوابیده
بود و عصا او گذاشته بود در پهلوی او و بر او عبائی بود که اگر میپوشانید سر خود را پاهای او بیرون بود و اگر میپوشانید
پاهای خود را سر او بیرون بود پس برخواست موسی که نماز کند و گفت بیوشع که محافظت من بکن پس چکید قطره آبی
از آسمان بر زنبیل پس حرکت کرد و زنده شد ماهی که در آن بود پس جست از زنبیل بسوی دریا تا اینکه قول خدا تعالی که فاتخذ
سبیله فی البحر سربا پس یافت مرغی و نشست بر کناره دریا پس داخل ساخت منقار را در آن و گفت ای موسی آنچه را که تو اخذ
کرده از علم پروردگار تو آن قدر نیست که برداشت منقار من از تمام دریا و بیکی دیگر روایت شده از حضرت
باقر و صادق که چون رسید بکار موسی بآنجا رسید عطا شد باو زنبیلی که بود در آن ماهی نمک سود و گفته شد باو
که این ماهی دلیل و راهنمای تو است بمصاحب خود در نزد جای اجتماع دو دریا بسنگی که در نزد آن چشمه آب است
که زنده میشد از آب آن چشمه مرده بعد از اینکه زنده میشود و گفته شده است باین چشمه چشمه حیوه و زندگانی پس رفت موسی
با مصاحب خود یوشع تا اینکه رسیدند بآن سنگ پس رفت یوشع و شست آن ماهی را در چشمه که در آنجا بود پس حرکت
کرد آن ماهی در دست او و دست او را خراشید و فرو رفت در آن چشمه و فراموش کرد یوشع احوال آن ماهی را
و مرویست از حضرت امیرالمؤمنین که گفت از برای بعضی از یهود که پرسیده بود از او مسائل چند بر اگر اما قول او از
آن چشمه که خورشید بر روی آن زمین بود گمان کرده اند که آن چشمه آبیست در بیت المقدس در زیر سنگ و دروغ
گفتند آن چشمه حیوه در زمین است که رسیدند بآن موسی و صاحب او یوشع پس شست یوشع در آن ماهی را پس زنده شد
آن ماهی و نیست آب مرده که رسید بآن از آب آن چشمه مگر اینکه زنده میشود و بود خضر در پیش لشکر ذوالقرنین که طلب کرده

چشمه حیوة را پس یافت خضر آب چشمه را و آشامید از آن چشمه و نیافت او را ذو القرنین فلما جاوزا قال لفتیه آتنا
غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا یعنی پس چون گذشتند موسی و یوشع از محل اجتماع دو دریا گفت موسی
بجوان خود یوشع که بیار از برای ما غذاء چاشت ما را که بتحقیق دیدیم ما از این سفر ما سعادت گذشتن از آنجا
رنج و کوفتگی را قال ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره
واتخذ سبیله فی البحر عجبا یعنی گفت یوشع که آیا دانستی وقتی که موسی که چون جای گرفتیم در کنار دریا نزد سنگ پس
بدرستی که من فراموش کردم حال ماهی را که نقل کنم از برای تو یا اینکه فراموش کردم در آنجا گذاشتن ماهی را بر روی سنگ
و مفقود شد و فراموش نکرد اختر الا که شیطان که یاد کنم حال ماهی را نزد تو و گرفت ماهی راه خود را در دریا
عجیبی قال ذلک ما کنا نبغ فارتدا علی آثارهما قصصا فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا وعلمناه
من لدنا علما یعنی گفت موسی که این حالت مفقود شدن ماهی چیزی که بودیم ما طلب میکردیم آنرا پس بازگشتند بر
اثر قدم خود در آن راهی که آمده بودند در حالتیکه پیروی بردند پیروی پس یافتند بنده از بندگان ما را که خضر باشد
کرده دادیم باو رحمتی و پیغمبری از نزد خود و آموختیم باو از نزد خود علم و دانشی که علم غیب باشد و مرویست از حضرت
صادق ع که بود در نزد حضرت خضر علمی که نوشته نشده بود در الواح موسی و گمان میکرد موسی که جمیع چیزهائیکه احتیاج
بآن دارد در تابوت او است و جمیع علوم نوشته است در الواح او و مرویست از حضرت ائمه معصومین که آن بنده
که موسی بجستجوی او رفت خضر بود و او در نماز بود پس نشست موسی تا اینکه فارغ شد او از نماز پس سلام کرد بر موسی
و یوشع و مرویست از حضرت صادق ع که برگشت موسی چونکه گفت باو یوشع فراموش کردن ماهی را پس از اثر قدم خود
ایشان راهی که آمده بودند تا اینکه رسیدند بحضرت خضر و او بر پشت خود خوابیده بود پس گفت موسی ع
السلام علیک پس گفت خضر السلام علیک ای عالم و دانشمند بنی اسرائیل پس برجست و گرفت عصاء خود را بدست
خود و خواست که برود پس گفت موسی باو که بدرستی که من مامور شده ام از جانب خدای تعالی که متابعت تو کنم تا اینکه تو
بیاموزی بمن از آنچه آموخته از رشد و راه نمائی و در روایت دیگر از حضرت باقر و حضرت صادق ع
که چون برگشتند موسی و یوشع یافتند ماهی خود را که فرو رفته است در دریا پس برگشتند بر راهی که آمده
بودند تا اینکه برخوردند بصاحب خود در جزیره از جزایر دریا که نشسته بود یا تکیه کرده بود پس سلام کرد موسی
باو پس تعجب کرد خضر از سلام کردن او زیرا که بود در زمینی که متعارف نبود در آن سلام کردن گفت خضر که کیستی
تو گفت منم موسی بن عمران گفت خضر که تو آن موسی بن عمرانی که سخن گفت با او خدای تعالی سخن گفتنی گفت موسی آری گفت
گفت خضر که چیست حاجت تو گفت موسی که آمده ام تا اینکه تو بیاموزی بمن از آنچه تو آموخته از رشد و ارشاد
و راه نمائی گفت خضر که من موکل بامری که تو تاب و توانائی آن نداری و تو موکل بکاری که من تاب و توانائی
آن ندارم پس خبر داد خضر باو از آل محمد و از آنچه میرسد بایشان از بلایا تا اینکه سخت گریه کردند هر دو
پس خبر داد او را از فضل آل محمد صلوات الله علیه و علیهم تا اینکه موسی گفت ای کاش بودم من از آل محمد صلوات الله

علیه و علیهم

علیه و علیهم و تا اینکه ذکر کرد ظلم فلان و فلان را و بعثت رسول خدا صلعم را بسوی قوم خود و آنچه رسید باو از ایشان
و از تکذیب کردن ایشان او را و مرویست از حضرت صادق ع که خضر پیغمبر مرسل بود فرستاد خدای تعالی او را بسوی قوم
او پس خواند قوم خود را بسوی یگانگی خدا و اقرار به پیغمبران او و رسولان او و کتابهای او و بود معجزه خضر اینکه نمی نشست
بر چوب خشکی و بر زمین خشکی مگر اینکه سبز و خرم و با شاخ و شکوفه و برگ میشد و بود نام او بلیاء بالیا بن
ملکان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح و مرویست از حضرت صادق ع که در شبی که حضرت رسول صلعم بمعراج
برفت در آن راه شنید بوئی مانند بوی مشک پس پرسید از جبرئیل از آن بو پس جبرئیل جواب داد باو که
این بو بیرون می آید از خانه که عذاب کشیدند در آن گروهی در راه خدای تعالی تا اینکه مردند پس گفت باو جبرئیل که بود
خضر از جمله پسران پادشاهان پس ایمان آورد بخدای تعالی و در خلوتخانه در سرای پدر خود عبادت میکرد خدا را و نداشت
پدر او فرزندی بغیر از او پس گفتند بپادشاه بدرستی که از برای او زنی تزویج کند تا شاید بخدای تعالی روزی
کند باو فرزندی تا اینکه بماند پادشاهی در او و در فرزندان او پس خواستگاری کرده از برای او زن باکره را
و داخل ساختند باو پس خضر التفاتی نکرد بسوی آن زن پس چون روز دوم شد گفت خضر بآن زن که پنهان دار
امر مرا گفت زن خوبست و گفت بآن زن که اگر پرسید پدر من از تو که آیا واقع شد از خضر بسوی تو آنچه که میرسد
از مردمان بزنان پس بگو آری گفت آن زن که چنین کنم پس پرسید پدر او از آن کار گفت آن زن آری و گفت
پس پدر او امر کرد بزنان تا تفتیش کنند از آن زن پس امر کرد بزنان و چون تفتیش کردند یافتند آن زن را بحالت
بکارت خود پس گفتند ای پادشاه تزویج کن باو زن شوهر کرده غیر باکره را پس تزویج کرد پس چون داخل شد
باو آن زن را پرسید خضر از او که آیا پوشیده و پنهان میداری امر مرا پس گفت آن زن آری پنهان میدارم پس
چون پرسید پدر او از آن زن گفت آن زن که ای پادشاه بدرستی که پسر تو زن است آیا دیده باشی مرد از
زن پس غضب کرد پدر بر خضر پس امر کرد که او را داخل کردند در اطاقی و در او را بر روی او بستند پس
چون روز سیم شد شفقت کرد رقت تعلق پدری پس امر کرد تا در را گشودند و ندیدند او را و عطا کرد خدای تعالی
باو قوت و قدرتی تا اینکه متصور شود بهر صورتی که خواهد پس بود پیش لشکر ذو القرنین و آشامید
از آب حیوة که هر که بیاشامد از آن باقی بماند تا نفخ صور پس بیرون رفتند از شهر پدر او دو مرد از برای
تجارت در دریا تا اینکه رسیدند بجزیره از جزایر دریا پس یافتند خضر را در آن جزیره که ایستاده است نماز
میکند پس چون فارغ شد از نماز خواند آن دو مرد را و از ایشان پرسید از احوال ایشان پس چون خبر دادند باو گفت
بایشان که پنهان میدارید امر مرا اگر من برگردانم شما را در امروز بسوی منزل شما پس گفتند هر دو که آری پس
قصد کرد یکی از ایشان که پنهان دارد امر او را و در دل گرفت نفر دیگر که اگر برگردد بشهر خود خبر دهد پدر او را از خبر
او را پس خواند خضر قطعه ابری را پس گفت بآن که بردار این دو نفر را و ببر تا منزل ایشان پس برداشت ایشان را
آن ابر تا اینکه گذاشت در شهر ایشان در همان روز پس پنهان کرد یکی از ایشان امر او را و فاش کرد آن نفر دیگر

۳ میگفتند و باین سبب او را خضر گفتند
چه بسبب نشستن او سبز شد
و در زمین خشک سبز شد و بار داد

بسوی پادشاه و خبر داد او را بخبر خضر پس او پس گفت پادشاه با وی که کیست گواه تو گفت فلان تاجر پس فرستاد پادشاه
و او را حاضر کردانید و از او پرسید و او انکار کرد شناختن مصاحب را پس گفت آن مرد اول که ای پادشاه بفرست
با من چند سواری را بسوی این جزیره و محبوس کن این مرد را تا بیارم بر ما بتو خبر پسر را با دختر تو پس فرستاد پادشاه
با او چند سواری را پس رسیدند و نیافتند خضر را پس رها کرد پادشاه آن مرد را که نهان کرد امر خضر را پس القوم مرتکب
معاصی شدند پس هلاک کرد ایشان را خدا تعالی ایشان را و کردانید شهر ایشان را زیر و زبر پس گریختند در آن شهر آن زن و آن مرد
که پنهان داشته بودند امر خضر را هر یک در جانبی از شهر و سالم ماندند پس چون صبح کردند بر خوردند یکدیگر پس خبر داد
هر یک بصاحب خود خبر خود را و گفتند ما نجات نیافتیم مگر بسبب آن پس ایمان آوردیم ما بپروردگار خضر و نیکو گردید ایمان
ایشان و تزویج کرد آن مرد آن زن را و رفتند بمملکت پادشاه دیگر و راه یافت آن زن بخانه پادشاه آن شهر و بود مشاطه
دختران پادشاه پس روزی را مشاطه کردن دختر پادشاه افتاد شانه از دست او پس گفت لا حول و لا قوة الا بالله
پس گفت دختر پادشاه بآن زن چه بود این کلمه که گفتی پس گفت آن زن که از برای من خدائی است که جاری میشود بحکم امور
بحول و قوت او پس گفت دختر پادشاه با وی که آیا از برای تو خدائیست غیر از پدر من گفت آن زن بلی او است خدای تو و خدای
پدر تو پس رفت دختر پادشاه و گفت به پدر خود آنچه را که شنیده بود از آن زن پس طلبید آن زن را پادشاه و پرسید از او
از آنچه خبر داده بود بآن دختر او پس خبر داد آن زن بپادشاه آنچه را که گفته بود بدختر او پس گفت با وی پادشاه که کیست بر این
دین تو گفت شوهر من و فرزندان من پس طلبید ایشان را پادشاه و امر کرد ببرگشتن از یکتاپرستی خدا تعالی و ایشان ابا و
امتناع کردند پس طلب کرد پادشاه دیگی پر از آب و گرم و جوشان کردانید و انداخت ایشان را در آن دیگ جوشان
و داخل کرد ایشان را در خانه و خراب کرد بر ایشان آن خانه را پس گفت جبرئیل برسول خدا صلعم که این بوی خوشی که میشنوی
از آن خانه است قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا قال انك لن تستطيع معي صبرا وكيف تصبر على ما لم
تحط به خبرا یعنی گفت خضر بموسی که صحیح متابعت تو بکنم بر این شرط که تو بیاموزی به من از آنچه آموخته شده ای از روی ارشاد
و راهنمائی گفت خضر که تو هرگز توانائی نداری به با من بودن شکیبائی را و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که تو احاطه نکرده
بآن از روی علم و دانش بآن و در روایت از حضرت صادق ع که گفت خضر که تو توانائی نداری با من صبر را از جهت اینکه تو موکل
شده بامری که من توانائی او ندارم و من موکل شده ام بعلمی که تو توانائی آن را نداری گفت موسی بلکه توانائی دارم
با تو صبر کردن را گفت خضر که نیست مجالی از برای قیاس در میان علم خدا و امر خدا قال ستجدني ان شاء الله صابرا ولا اعصي
لك امرا یعنی گفت موسی که زود باشد که بیابی تو مرا اگر بخواهد خدا تعالی صاحب صبر و شکیبائی و نافرمانی نکنم
مر ترا در هیچ کاری گفت حضرت صادق ع که چون گفت موسی ان شاء الله قبول کرد خضر التماس او را و در روایت از حضرت
صادق ع که رغبت نمودم بسوی عالم علم ما و بیان خبر و رغبت نمود موسی بسوی خضر و درخواست کرد از او مصاحبت
او را تا اینکه بیاموزد از او علم را و ارشاد کند او را و چون درخواست کرد از خضر مصاحبت او دانست او که موسی توانائی
آن را ندارد و نمیتواند متحمل شد علم او را و صبر نخواهد کرد در بودن با او پس در آن وقت گفت که چگونه صبر میتوانی کرد

برچیزی

بر چیزی که بر آن احاطه علمی نداری پس گفت موسی با او با خضوع و خشوع و طلب لطف او بجهة که شاید قبول کند التماس او را
که زود باشد که بیابی مرا اگر خدا بخواهد با صبر و شکیبائی و در روایت از حضرت صادق ع که بود موسی اعلم تر از خضر پیش
در روایت از آنحضرت که گفت که اگر بودم من در میان موسی و خضر هر آینه خبر میدادم با ایشان که من داناترم از هر دو و خبر
میدادم با ایشان آنچه را که نبود در دست ایشان از جهت اینکه موسی و خضر داده شده بود با ایشان علم آنچه شده است و داده
نشد با ایشان علم بآنچه هست و علم بآنچه میشود تا روز قیامت بحقیقت بارث رسید بما آن علم از رسول خدا صلعم وراثة
قال فان اتبعتني فلا تسئلني عن شيء حتى احدث لك منه ذكرا یعنی گفت خضر پس اگر متابعت بکنی مرا پس سؤال مکن مرا از هیچ چیز
تا اینکه بیان بکنم از برای تو آن را یاد کردنی را و در روایت از حضرت رضا ع که گفت خضر که سؤال مکن از چیزی که میکنم
و انکار مکن آن را بر من تا اینکه خبر دهم تو را من با خبر آن گفت موسی باری صبر کنم فانطلقا حتى اذا ركبا في السفينة
خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شيئا امرا یعنی پس رفتند بکناره دریا و طلب کشتی نمودند چون سوار شدند کشتی سوراخ
کرد خضر کشتی را گفت موسی آیا سوراخ میکنی آن را تا غرق کنی اهل آن را بحقیقت آمدی بکاری بزرگ دشوار قال الم اقل
انك لن تستطيع معي صبرا قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من امري عسرا یعنی گفت خضر آیا نگفتم من بدرستی که
تو هرگز نتوانی با من صبر کردن و شکیبائی را گفت موسی مؤاخذه مکن از من بآنچه فراموش کردم و در مشقت میانداز مرا از کار
دشوار را فانطلقا حتى اذا لقيا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا قال الم اقل
لك انك لن تستطيع معي صبرا یعنی پس رفتند پس بیرون آمدند از کشتی تا جائیکه رسیدند بکودکی پس کشت
خضر او را بدون تفکر و پیش سخن احوال او گفت موسی آیا کشتی تو پاک از گناه را بغیر قصاص تن دیگر بحقیقت آمدی
بچیز منکری و ناکرده گفت خضر آیا نگفتم بتو بدرستی که هرگز نتوانی با من شکیبائی را و در روایت از حضرت صادق ع
که چون خشم کرد موسی و کرد سخن بان خضر و گفت آیا کشتی نفسی بیگناه هیچ بعد از آن فضا گفت خضر بدرستی که عقلها حکم
نمیتوانند کرد بر امر خدا تعالی که حاکم است بر ایشان بلکه تسلیم بکنند آنچه را و اگر بیم از من و صبر بکن بر آن پس بحقیقت بودم
من که میدانستم که تو توانائی نداری با من صبر کردن را قال ان سالتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني
عذرا یعنی گفت موسی که اگر بپرسم از تو از چیزی بعد از این پس مصاحبت مکن با من که بحقیقت رسیده باشی
از جانب من بعذر جدا شدن از من و در روایت از حضرت پیغمبر ص که گفت رحمت خدا بر ما و بر موسی اگر شرم کرد پس
گفت آنچه را که گفت اگر میماند با مصاحب خود هر آینه میدید عجب و عجیبتر فانطلقا حتى اذا اتيا اهل قرية
استطعما اهلها فابوا ان يضيفوهما فوجدا فيها جدارا يريد ان ينقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت عليه اجرا
یعنی پس رفتند تا اینکه آمدند باهل شهری طلب طعام و خوردنی کردند از کسان آن شهر پس امتناع نمودند از
اینکه مهمان کنند ایشان را پس یافتند در آن شهر دیواری که میخواست که بیفتد پس راست کرد آن را خضر
گفت موسی که اگر خواستی هر آینه میگرفتی بر آن کار مزدی و در روایت از حضرت صادق ع که بود نام آن شهر
ناصره و بآن شهر منسوب باشند نصاری و در روایت از حضرت پیغمبر ص که راست کرد آن دیوار را خضر بکف دستش

دست خود بر آن مروی است از حضرت صادق که [illegible] موسی [illegible] قَالَ هَٰذَا
فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا یعنی گفت خضر که این پرسش تو سبب جدائی است
میان من و تو [illegible] خبر دهم ترا بتأویل و عاقبت کار آنچه که نتوانستی بر آن صبر کردن مروی است از حضرت رضا
که چون [illegible] خضر و موسی و یوشع [illegible] تا آنکه رسیدند بکنار دریا [illegible] کشتی
که سوار [illegible] پس گفت خضر [illegible] کشتی [illegible] در کشتی که ایشان قومی هستند صالح نیکوکار
ایشان را پس چون راه کرد کشتی در دریا ایستاد خضر نگاه میکرد باطراف کشتی و شکست آنرا و پر کرد آنرا [illegible]
و گل پس [illegible] خشم شد موسی [illegible] و گفت بخضر که آیا سوراخ کردی این کشتی را که غرق کنی اهل آنرا بحقیقت آوردی
تو چیزی [illegible] پس گفت خضر باو که آیا نگفتم من که هرگز تو نداری با من صبر کردن گفت موسی که مؤاخذه مکن [illegible]
که فراموش کردم [illegible] دشوار [illegible] پس بیرون شدند از کشتی پس نگاه کرد [illegible] بکودکی که بازی میکرد
در میان کودکان [illegible] صورت [illegible] پاره ماهی بود و در هر دو گوش او [illegible] بود [illegible]
کرد خضر [illegible] پس موسی [illegible] و گفت
[illegible] بحقیقت [illegible] پس گفت خضر که آیا نگفتم ترا که تو هرگز
نداری با من صبر کردن گفت موسی [illegible] از تو چیزی [illegible] بحقیقت [illegible] من عذر
جدائی کردن پس رفتند تا رسیدند در وقت شام بشهری که نام آن شهر ناصره بود [illegible]
[illegible] اهل آن شهر [illegible] طعام [illegible]
بایشان غذائی و مهمان نکردند ایشان را پس نگاه کرد خضر بدیواری که از جای کنده شده بود و خراب [illegible]
دست خود را بر آن و گفت [illegible] دیوار باذن خدا پس [illegible] آن دیوار پس گفت موسی که [illegible] راست
کرد این دیوار را تا آنکه [illegible] بما غذائی [illegible] پس گفت خضر که این پرسش سبب جدائی است در میان من
و در میان تو مروی است از حضرت پیغمبر [illegible] که صبر میکرد موسی تا آنکه [illegible] میکرد از خبر خود [illegible] خضر
از برای ما أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ
سَفِينَةٍ غَصْبًا یعنی کشتی پس بود [illegible] که کار میکردند در دریا پس خواستم که [illegible] عیب کنم آنرا
و حال آنکه بود در پیش روی ایشان پادشاهی که میگرفت هر کشتی بی عیب را [illegible] و مروی است که حضرت
باقر و حضرت صادق قرائت میکردند [illegible] كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ یعنی هر کشتی بی عیب را و بود قرائت
حضرت امیر المؤمنین [illegible] گفت حضرت که اگر بود کشتی [illegible] پادشاه [illegible] از آن
چیزی وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا یعنی و اما آن کودک پس بود
پدر و مادر او از اهل ایمان پس ترسیدیم که برساند بایشان طغیان [illegible] و کافر کردن [illegible]
مروی است از حضرت صادق که در علم خدا [illegible] بود که اگر [illegible] پدر و مادر [illegible]

و مغفرتی

و مغفرتی خواهند کرد [illegible] خواهند شد [illegible] کرد مرا [illegible] کشتن او و خواست خدا
بیان [illegible] مروی است از آنحضرت که [illegible] اگر [illegible] بلوغ از کودکان
[illegible] پدر و مادر خود را بسوی کفر پس اجابت کنند او را [illegible] مروی است از آنحضرت که در اثنائیکه خضر در میان [illegible]
با موسی راه میرفت ناگاه رسیدند بکودکی که بازی میکرد پس [illegible] خضر [illegible] او و کشت او را پس گفت موسی [illegible] آنچه گفت
پس [illegible] که خضر دست خود را [illegible] او [illegible] پس [illegible] نوشته شده است [illegible] که این کودک کافر
مطبوع است بر کفر [illegible] مروی است از آنحضرت که گفت [illegible] نام [illegible] حروری [illegible] ابن عباس
[illegible] کشتن اطفال کفار [illegible] ابن عباس که [illegible] اطفال [illegible] رسول خدا [illegible]
ایشان را [illegible] خضر [illegible] ایشان را [illegible] آنچه [illegible] خضر [illegible]
فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا یعنی پس خواستیم که بدل کند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مروی است از حضرت
صادق که عوض [illegible] داد بایشان بدل آن کودک کشته شده دختری که [illegible] وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ
لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا یعنی و اما دیوار پس بود [illegible]
[illegible] شهر [illegible] گنجی [illegible] ایشان [illegible]
بلوغ [illegible] گنج خود را [illegible]
آنچه گفتم [illegible] صبر کردن [illegible] مروی است از حضرت صادق که [illegible]
[illegible] طلا [illegible] نقره [illegible] لا اله الا الله [illegible] بالموت [illegible]
[illegible] بالقدر [illegible] الا الله [illegible]
[illegible] مروی است از حضرت رضا که [illegible]
در آن بسم الله الرحمن الرحيم عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجبت لمن ايقن بالقدر
كيف يحزن وعجبت لمن رأى الدنيا وتقلبها باهلها كيف يركن اليها وينبغي لمن عقل عن الله ان لا يتهم الله في قضائه ولا
يستبطئه في رزقه یعنی [illegible] عجب [illegible] از کسی که یقین دارد [illegible] چگونه شاد میشود
و تعجب میکنم از کسیکه یقین دارد [illegible] و قدر خدا [illegible] و تعجب میکنم از کسیکه دید دنیا را و انقلاب دنیا را
[illegible] میکند [illegible] کسی که صاحب عقل و دانش است [illegible] خدا [illegible]
خدا [illegible] قضا او [illegible] مروی است از حضرت صادق که [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] مروی است از آنحضرت [illegible]

فرزندان او و فرزند فرزندان او را محافظت میکند و اهل خانه او را و اهل خانهای که حوالی او است پس همیشه در حفظ خدا
باشد از جهت گرامی بودن آن مرد مؤمن در نزد خدا پس مذکور ساخت آنحضرت آنرا که و کودکان خضر علیه السلام گفت تا یاد دهند
که خدا تعالی بجا آورد جزای صلاح پدر و مادر ایشانرا در بارهٔ ایشان و در روایت از آنحضرت که چون راست کرد امید
خضر آن دیوار را وحی کرد خدا تعالی بسوی که بدستی که من پاداش میدهم پسران سبب سعی و عمل پدران اگر کار خیر است پاداش
خیر و اگر کار شر است پاداش شر زنا مکنید تا زنا کنند بزنان شما و کسی که وطی کند با فراش مسلمانی وطی میکند با فراش
او چنانچه جزا میدهی جزاداده میشوی و در روایت از حضرت صادق که گفت در قول خدا تعالی فاردت ان اعیبها که نسبت
داد خضر اراده را در این فعل بنفس خود بسبب ذکر عیب که در اینجا کشتی از جهت اینکه خضر اراده کرد که معیوب کرد آن
کشتی را در نزد پادشاه تا چون مشاهده کند او عیب کشتی را غصب نکند آنرا از مسکینان بیچارگان و اراده کرد خدا تعالی صلاح حال
آن بیچارگان را و اراده آنچه امر کرد خضر را بآن از سوراخ کردن کشتی و گفت آنحضرت در قول خدا تعالی فخشینا ان یرهقهما که نسبت داد
خضر خود را در اینجا ترس و خشیت از جهت اینکه او ترسید و خدا تعالی نمیترسد از جهت اینکه فوت نمیشود از حکم او چیزی و اراده
و سرکشی بشود اندکی در امری که او اراده کرده باشد و ترسید خضر از اینکه مانع حائل شود در میان او و در میان آنچه
که امر کرده خدا بآن و شراوان نکند بسبب آن ثواب امضاء در آن امرها و افتاد در دل او بعض کشتن و بنفس خود که خدا
کرد اینها است و اسباب از برای جهت پدر و مادر آن کودک پس عمل کرد و ذکر کرد خضر در وسط امر از
بشریت مثل آنچه که عمل کرد در موسی از بشریت که کشته بنفس خود که خلق شده است مثل اسلام از جهت اینکه کرده
خضر را و آن وقت جزو ده شده و معلم و کلیم الله موسی جزو داده شده و متعلم و نبوده آن از جهت استحقاق خضر مر آن
مرتبه را بر موسی و حال آنکه موسی افضل بود از خضر بلکه بود از جهت امتحان موسی از برای بیان کردن امر او و گفت آن
حضرت در قول خدا تعالی فاراد ربک که خضر نسبت کرد و بیزاری جست از انانیت و هستی خود در آخر قصص نسبت
داد تمام اراده را بخدا تعالی در آن از جهت اینکه باقی نمانده بود چیزی از چیزهائیکه کرده بود تا اینکه خبر دهد
آنرا بموسی بعد از آن و پشت موسی نیز جزو داده شده و متعلم و گوش دارنده بکلام او و تابع او پس محو گردید
خضر انانیت و هستی اراده مثل محو شدن بنده مخلص خالص پس گردید بعد از آنکه تعبیر اثبات کرده بود باز نسبت
داد و انانیت و هستی در ابتدای قصه بخود و از ادنا اشتراک در ثانی قصه پس گفت رحمة من ربک و ما فعلته عن امری
یعنی بسته ام رحمت ای پروردگار و سلب کرد امر او اراده را از خود و در روایت از حضرت باقر که چون موسی از
خضر جدا گردید و جواب شنید دید مرغی پرستوک صدا میکند و پرواز میکند در میان دریا و بلند میشود
در هوا پس خضر گفت بموسی که میدانی که پرستوک چه میگوید موسی گفت نه خضر گفت میگوید که بحق پروردگار
آسمانها و زمین و پروردگار دریا که علم شما از علم خدا مگر بقدر آنچه من بمنقار خود از این دریا بر دارم
بلکه کمتر است و در حدیث دیگر منقول است که چون موسی نزد قوم خود برگشت بعد از آنکه از خضر جدا شد هرون از او پرسید
از علومیکه از خضر شنیده بود و از عجایب دریا که دیده بود موسی گفت من و خضر در کنار دریا ایستاده بودیم ناگاه دیدیم

که مرغی پرید و آمد از هوا بسوی دریا و قطرهٔ برداشت بمنقار خود و بجانب مشرق انداخت و قطرهٔ دیگر برداشت و بجانب
مغرب انداخت و قطرهٔ دیگر برداشت و بجانب آسمان انداخت و قطرهٔ دیگر برداشت و بزمین انداخت و قطرهٔ دیگر
برداشت و باز بدریا انداخت پس من از خضر پرسیدم از سبب این افعال آن مرغ خضر هم ندانست ناگاه صیادی را دیدیم
که در کنار دریا شکار ماهی میکرد پس نگاه کرد بسوی ما و گفت چرا شما را متعجب میبینم گفتیم از عمل این مرغ متعجب داریم گفت
من مرد صیادم و میدانم معنی عمل این مرغ را شما دو پیغمبر نمیدانید ما گفتیم که ما نمیدانیم مگر آنچه را که خدا با تعلیم کرده است پس
صیاد گفت که این مرغ هست در دریا آنرا مسلم میگویند زیرا که در خواندن که خود مسلم میگوید و این عمل اشاره بود
باینکه خدا تعالی بعد از شما پیغمبری خواهد فرستاد که امت او مالک مشرق و مغرب زمین خواهند شد و باسمان بالا
خواهند رفت و در زیر زمین مدفون خواهند شد و علم علما دیگر نزد او از باب این قطره خواهد بود نسبت باین دریا و علم
او میراث خواهد رسید بوصی و پسر عم او و پس علم ما هم در نزد علم او مثل این قطره و آن صیاد از نظر ما غایب شد پس فهمیدیم
که آن ملکی بود که خدا تعالی برای تادیب ما فرستاده بود مقبل در بیان مناهی و محرمات بر یهود و کافران و آنچه را که باعث گردید که
حکمت و موعظه و ما حرم در بیان آنچه در بیان آیه سوره نساء و مائده فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات
احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا یعنی پس بسبب ستم و بیداد آنکه یهود شدند حرام کردیم بر ایشان پاکیزهای حلال را
که حلال شده بود از برای ایشان و بسبب باز داشتن ایشان از راه خدا بسیاری از مردم و در روایت از حضرت صادق
که هر کس که گناه کند و ستم کند ستم کرد و بسبب دیگر آمده در کتاب خود میفرماید پس باشد آن سبب ستم
و بیداد عملان در بلای ضرر زمین یا بسبب ستم او بر اعیان او و آن از جهت اینکه خدا تعالی میگوید که بسبب ستم کردن ایشان
یهود شدند حرام کردیم بر ایشان پاکیزهای غذا را که بر ایشان حلال شده بود یعنی گوشت شتر و کاو و گوسفند و اخذهم
الربوا وقد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما یعنی و بسبب گرفتن ایشان
مال ربا را و حال آنکه نهی شده بود از آن و بسبب خوردن ایشان مالهای مردم را بنا حق بیهوده مانند رشوه و غیر آن
و آماده کرده ایم جزا از برای کافران از ایشان بدینی تویر کاران ایشان عذابی دردناک و در روایت از امیر المؤمنین که گفت
موسی علیه السلام پروردگار من کاش میشود خطره نفس ایکه خدا تعالی آنرا بانکه هر چند چشمها ای ایشان زنا را مخلوط شود
مالهای ایشان ربا را بکند در حکم خود در شرع را سوره انعام دو آیه و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من
البقر و الغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم و انا
لصادقون یعنی و بر آنانکه یهود شدند حرام کرده ایم هر حیوان صاحب ناخن را از جنس کاو و گوسفند حرام کردیم
بر ایشان پیه های آنها و صنف مگر آنچه که بر داشته باشد پشتهای آنها و صنف یا بود و هکا آنها و صنف یا آنچه آمیخته
باشد با استخوان که همه دنبه باشد آن عقوبت را پاداش دادیم با ایشان بسبب ظلم و بیداد ایشان و بدرستی که ما هر آینه
راستگویانیم در وعد و وعید قوله تعالی ثم آتینا موسی الکتاب تماما علی الذی احسن و تفصیلا لکل شیء و هدی
و رحمة لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون یعنی پس دادیم ما موسی کتاب تورات را از برای تمام شدن نعمت بر آنکه نیکوکار باشد از

برای بیان و تفسیر هر چیزی و از برای نمودن راه راست و بخشش تا شاید ایشان برسید بجزای پروردگار ایشان ایمان
آورند و باور کنند سورهٔ نحل آیه وعلى الذين هادوا حرمنا ما قصصنا عليك من قبل وما ظلمناهم ولكن كانوا
أنفسهم يظلمون یعنی و بر آنانکه یهود شدند حرام کردانیدیم ما آنچه که قصه کردیم ما بر تو پیش از این در سورهٔ انعام
و ستم نکردیم ما بر ایشان ولیکن بودند که بر خود ستم میکردند بسبب آنکه کردند چیزی که بسبب عقوبت ایشان شد سورهٔ
بنی اسرائیل آیه وآتينا موسى الكتاب وجعلناه هدى لبني إسرائيل ألا تتخذوا من دوني وكيلا یعنی و دادیم
ما بموسی کتاب تورات را و کردانیدیم ما آنکتاب را راه نماینده از برای بنی اسرائیل باینکه نگیرید بجز از من حافظی که را
کار بدو واکذارید سورهٔ قصص آیه وما كنت بجانب الغربي إذ قضينا إلى موسى الأمر وما كنت من الشاهدين
یعنی و نبودی تو در طرف غربی کوه طور چونکه حکم کردیم بسوی موسی کار وحی رسالت را و نبودی از جملهٔ حاضران
در آن مقام مرویست از ابن عباس در قول خدایتعالی وما كنت بجانب الغربي إذ قضينا إلى موسى الأمر کفت حکم کرد خدایتعالی
بیوشع بن نون بعد از او پس کفت که من و انکه [?] بعد از بدون و حی بعد موسی که من مبعوث میکنم پیغمبری را بعد از آخر
و بخوان او پس از آن کفت خدایتعالی که وما كنت بجانب الطور إذ نادينا ولكن رحمة من ربك لتنذر
قوما ما أتاهم من نذير من قبلك لعلهم يتذكرون یعنی و نبودی تو در طرف کوه طور چونکه ندا کردیم ما موسی را ولیکن
حکایت کردیم از برای تو بخشش از پروردگار تو تا آنکه بترسانی قومی را که نیامده است ایشان را
هیچ ترساننده پیش از تو تا شاید که ایشان پند بگیرند مرویست که پرسیدند از حضرت صادق که چیست معنی قول خدا
وما كنت بجانب الطور إذ نادينا کفت نوشته شد از خدایتعالی در ورقی این پیش از آنکه خلق کند خلق را بدو
هزار سال پس کذاشتند در عرش او روی عرش پس ندا داده شد که ای شیعهٔ آل محمد بتحقیق که دادیم شما را
پیش از آنکه خواهید از من و آمرزیدیم شما را پیش از آنکه طلب آمرزش کنید و کسی که بیاید بسوی من از شما با ولایت محمد
و آل او ساکن کردم او را در بهشت من برحمت من مرویست از حضرت پیغمبر که چون فرستاد خدایتعالی موسی بن عمران را
و برکزید او را در مناجات و شکافت از برای او دریا را و نجات داد بنی اسرائیل را و عطا کرد باو توریت را و الواح را
دید مکان و مرتبهٔ خود را در نزد پروردگار خود پس کفت ای پروردگار من هر آینه کرامی داشتی مرا بکرامتی که
نکردی آن کرامت را با احدی پیش از من پس کفت خدایتعالی ای موسی آیا ندانستی تو اینکه محمد افضلست نزد من از جمیع
ملائکه من و از جمیع خلق من کفت موسی ای پروردگار من که اکر هست محمد کرامی تر نزد تو از جمیع خلق تو پس آیا در
آل پیغمبران کرامی تر است از آل من کفت خدایتعالی ای موسی آیا ندانستی تو اینکه فضل آل محمد بر جمیع آل پیغمبران مانند فضل
محمد است بر جمیع پیغمبران پس کفت ای پروردگار من پس اکر آل او اینچنین باشند پس آیا در امت پیغمبران افضل است در نزد
تو از امت من که سایه کردی بر ایشان ابر را و فرستادی بر ایشان ترنجبین و مرغ بریان و شکافتی برای ایشان دریا را
پس کفت خدایتعالی که ای موسی آیا ندانستی که فضل امت محمد بر جمیع امتها مانند فضل او است بر جمیع خلق من پس کفت موسی ای
پروردگار من کاش من بودم که میدیدم ایشان را پس وحی کرد خدایتعالی باو که ای موسی تو هرکز نخواهی دید ایشان را

وبنت

و بلیه این زبان زبان ظاهر شدن ایشان ولیکن نزدیک بود که بر بیمی تو ایشان را در بهشت بهشت عدن و فردوس و حضور
محمد که تا آنکه نعمت بهشت منقلب باشند و در جوار تو مقام نمایند آیا پس خواهی دوست داری که بشنوانم تو کلام
ایشان را کفت موسی آری ای خدای من کفت خدایتعالی که برخیز پیش روی من و محکم ببند کمر خود را مانند
ایستادن بندهٔ ذلیل در پیش روی پادشاه بزرک جلیل پس موسی چنان کرد پس ندا کرد پروردگار ما
که ای امت محمد پس جواب کفتند خدا را جمیع ایشان در حالی که ایشان در اصلاب پدران ایشان و ارحام مادران
ایشان بودند که لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك یعنی ایستادیم
بخدمت تو ایستادنی بار خدایا ایستاده ایم بخدمت تو ایستادنی نیست شریکی از برای تو ایستاده ایم بخدمت تو ایستادنی
بدرستی که حقیقت ستایش و نعمت و پادشاهی مخصوص تو است نیست شریکی از برای تو کفت حضرت پیغمبر که پس کردانید
خدایتعالی آن اجابت را شعار و خاصیت حاجیان پس ندا کرد پروردگار ما که ای امت محمد بدرستی که حکم من بر شما
آنست که رحمت من سبقت کرفته است بر غضب من و عفو من پیش از عقاب من است پس بتحقیق که اجابت کردم من از برای شما پیش
از آنکه بخوانید مرا و دادم شما را پیش از آنکه بخواهید از من و کسیکه ملاقات کند مرا با شهادت دادن باینکه نیست معبود
بجز از من تنها و نیست شریکی از برای او و باینکه محمد بندهٔ او و رسول او است صادق است در اقوال
خود محق است در افعال خود و باینکه علی بن ابیطالب برادر او و وصی او است بعد از او و ولی او است و التزام کند آن کس
طاعت او را چنانچه التزام کرد طاعت محمد را و باینکه اولیاء او کزیدکان پاکان پاک شدکان از خدا و کان بعجایب آیات
خدا و دلایل حجج خدا اند بعد از محمد و علی اولیاء او است داخل کردانم او را بر بهشت من اکرچه باشد کناهان او مانند کف دریا
کفت آنحضرت که چون مبعوث کردانید خدایتعالی محمد را کفت ای محمد و نبودی تو در جانب کوه طور چونکه ندا کردیم ما امت
ترا باین کرامت پس کفت خدایتعالی بمحمد که بکو حمد و سپاس مخصوص خدای پروردگار عالمیانست بر اختصاص داد مرا
بآن از این فضیلت و کفت بامت خود که بکویید حمد و سپاس مخصوص خدای پروردگار عالمیانست بر اختصاص داد ما را
بآن از این فضایل مرویست از حضرت صادق که کفت موسی نکاه کند در اعمال بندکان پس آمد بمردی که عبادت کننده
ترین مردمان بود پس چون شب شد حرکت داد آن مرد درختی را که در پهلوی او بود پس ناکاه بار ور شد آن درخت به
دانهٔ انار پس کفت آن مرد بموسی که ای بندهٔ خدا کیستی تو بدرستی که تو بندهٔ صالح و من در اینجا مدتی است که میباشم نیافتم
در این درخت بجز یکدانه انار و اکر نبودی تو بندهٔ صالح نیافتم من دو دانه انار کفت موسی من مردی ام ساکن
زمین موسی بن عمران پس چون صبح شد کفت موسی آن مرد که آیا تو میدانی مردی را که عبادت کننده تر از تو باشد آن مرد
کفت آری فلان نام فلان جا پس رفت موسی بسوی او پس دید که او بسیار عبادت کننده تر است از او پس چون شب شد آمد
باو دو کرده نان و آب پس کفت آن مرد ای بندهٔ خدا کیستی تو بدرستی که تو بندهٔ صالح و من مدتها است که هستم در اینجا
و نیامد بمن مکر یک کرده نان و اکر نبودی تو بندهٔ صالح نیامدی بمن دو کرده نان پس کیستی تو کفت موسی منم مردی
ساکن زمین موسی بن عمران پس کفت موسی که آیا میدانی کسی را که عبادت کننده تر باشد از تو کفت آری فلان آهنکر

در فلان شهر پس رفت موسی بنزد آن مرد آهنگر پس دید که نشسته است آن مرد آهنگر چون دید که نه شناخت آن مرد آهنگر صاحب ذوق
بلکه ذکر خدا میکند و چون داخل شد وقت نماز برخواست و نماز کرد پس چون شب شد نگاه کرد آن مرد آهنگر بسوی
آنچه کسب کرده بود در آن روز یافت و دید که برابر است برای هر روز گفت ای موسی این بنده خدا که می بینی تو بدرستیکه تو فروتنی بنده صالح
و من بعد تمام است که در اینجا هستم و مدخل من نزد ملک بود در هر روز بیکدینار و امروز دو برابر کرد پس دید پس گریستی کی
گفت موسی که من مردی ام که ساکنم در زمین موسی بن عمران پس آن مرد آهنگر یکثلث مداخل را تصدق کرد و یکثلث را داد
بالله خود و یکثلث را خرید طعامی و خورد او با موسی پس تبسم کرد موسی گفت آن مرد که از چه سبب تبسم کردی گفت موسی
که راه نمود مرا بعجب خدا بنی اسرائیل بفلان کس پس با تو آشم او عبادت کننده ترین مردمان پس راه نمود مرا بفلان پس گفتم او را
عبادت کننده تر از او پس راه نمود مرا بتو و گمان کردم که تو عبادت کننده تری از او و ندیدم من ترا که نمازی میکنی
گفت آن آهنگر که من مردی ام مملوک و غلام آیا نمی بینی تو مرا که ذکر خدا میکنم آیا نمی بینی تو مرا که نماز میکنم در وقتش و اگر
اقبال میکنم دامن نماز [illegible] آیا تو میخواهی که بروی بشهر خود گفت موسی
آری پس گذشت ابر و قطعه ابری پس آهنگر گفت ای ابر بیا نزد من پس چون بیامد گفت آهنگر کجا میروی
گفت میروم بفلان زمین گفت آهنگر با آن ابر که برگرد و برو پس گذشت ابر و قطعه ابری دیگر پس گفت آهنگر که ای ابر
بیا نزد من پس چون بیامد پرسید گفت آهنگر با کجا میروی گفت ابر که بفلان زمین گفت آهنگر با آن ابر که برگرد
و برو پس گذشت ابر و قطعه ابری دیگر پس گفت آهنگر که ای ابر بیا نزد من پس چون بیامد گفت آهنگر کجا میروی
گفت آن ابر که میروم بزمین موسی بن عمران پس گفت آن آهنگر با آن ابر که بردار این مرد را برفق و بگذار در زمین
موسی بن عمران که آرام گذاری برفق پس چون برسید موسی بشهر خود گفت ای پروردگار من بچه سبب رسانیدی
این مرد آهنگر را باین مرتبه که دیدم گفت خدای تعالی که بدرستیکه این بنده من صبر میکند بر بلاء من و راضی است بقضای من
و شکر میکند بنعمتهای من مرویست از حضرت رضا ع که روایت کرده از پدران خود از حضرت علی بن ابیطالب ع که گفت
گفت حق تعالی که بدرستیکه موسی بن عمران چون مناجات کرد با پروردگار خود گفت ای پروردگار من آیا دوری تو از
من که ندا کنم ترا یا نزدیکی که راز گویم با تو پس وحی کرد خدای تعالی با او که منم همنشین هر که ذکر من میکند پس گفت موسی ای
پروردگار من بدرستیکه من گاهی هستم بحالتی که بزرگ میدانم ترا از اینکه ذکر تو کنم در آن حال پس گفت خدای تعالی که ذکر من
بکن بر هر حال مرویست از حضرت صادق ع که بود در آنچه که وحی کرد خدای تعالی بموسی اینکه ای موسی خلق نکردم خلقی را دوستتر
بمن از بنده مؤمن و بدرستیکه مبتلا میکنم او را از جهت اینکه خیر است از برای او و عافیت میدهم او را از جهت اینکه
خیر است از برای او و منع میکنم او را از چیزی که صلاح بنده من است بر آن پس هر آینه باید صبر کند بر بلاء من و شکر کند بنعمتهای
من و راضی باشد بقضای من تا بنویسم او را در زمره صدیقین در نزد من هرگاه عمل کند برضای من و اطاعت کند امر من
مرویست از حضرت باقر ع که بود در مناجات خدا با موسی بر کوه طور که ای موسی برسان بقوم تو که بدرستیکه نزدیک
نمیشوند بسوی من نزدیک شوندگان بمثل گریه کردن از خوف من و عبادت نمیکنند عبادت کنندگان بمثل پرهیزکاری

از محرمات من و زینت نمیکنند زینت کنندگان از برای من بمثل زهد و بی رغبتی از دنیا از جهت بی نیازی از آن پس گفت
موسی که ای اکرم الاکرمین پس چه ثواب ثابت و لازم میکردانی از برای ایشان پس گفت ای موسی اما آنانکه نزدیکی بمن میجویند
بگریه کردن از خوف من پس ایشان باشند در جای بلند جنان بلند که شریک ایشان نباشد در آن احدی و اما عبادت کنندگان
من بپرهیزکاری از محرمات پس بدرستیکه من تفتیش میکنم از اعمال مردمان و تفتیش نمیکنم از اعمال ایشان از روی شرم از ایشان
و اما نزدیک شوندگان بسوی من بزهد و بی رغبتی از دنیا پس بدرستیکه مباح میکردانم بر ایشان تمام بهشت را که هر جای که بخواهند
در آن از هر جا بگیرند مرویست از حضرت امام محمد باقر ع که گفت که در وقتی که موسی رفت بر کنار دریا دید
که آمد صیادی پس سجده کرد از برای آفتاب و گفت سخنان شرک انداخت دام خود را در دریا پس بیرون آورد و دید پر از ماهی
پس باز انداخت و باز بیرون آورد و دید پر از ماهی پس باز انداخت و بیرون آورد و دید پر از ماهی پس برداشت و رفت پس آمد
صیادی دیگر و وضو ساخت و نماز کرد و حمد و ثنا کرد خدا را پس انداخت دام خود را در دریا پس بیرون آورد و ندید هیچ چیزی
پس باز انداخت بیرون آورد و دید بغیر از ماهی کوچکی پس حمد و ثنای خدا کرد و برگشت پس گفت موسی ای پروردگار من بنده
بنده کافر تو با کفر ش و بنده مؤمن تو [illegible] پس وحی کرد خدای تعالی با او که ای موسی
نگاه کن بجانب راست تو تا ظاهر شود از برای تو آنچه که خدا آماده کرده است از برای بنده مؤمن خود پس گفت نگاه کن بجانب
چپ تو تا ظاهر شود از برای تو آنچه که آماده کرده است خدای تعالی از برای بنده کافر خود پس نگاه کرد موسی و ظاهر شد آن
برای او پس گفت خدای تعالی ای موسی هیچ نفع نبخشید آن کافر را آنچه که عطا کردم باو در دنیا و ضرر نرسانید باین مؤمن آنچه
که منع کردم از او پس گفت موسی ای پروردگار من حق است که هر آینه هر کس که شناخت ترا راضی است بهر کاری که تو میکنی مرویست
از حضرت امام جعفر صادق ع که در وقتی که موسی نشسته بود که آمد شیطان و بر سر او بود کلاهی رنگارنگ پس چون نزدیک آمد گذاشت
کلاه خود را و نزدیک شد بموسی و سلام کرد پس گفت موسی که کیستی تو گفت منم شیطان گفت موسی که دور کند خدای تعالی
ترا [illegible] از برای چیست این کلاه تو گفت شیطان از برای اینکه بربایم دلهای فرزندان آدم را پس گفت موسی که خبر ده
مرا از آن گناهی که هرگاه بکند آن فرزند آدم تو مسلط میشوی بر او گفت [illegible] که عجب کند او در نفس خود و بسیار شمارد عمل
خود را و اندک شمارد گناه خود را در پیش نفس خود پس گفت شیطان که ای موسی هرگز خلوت مکن با زنیکه بر تو حرام باشد
که هر کس با چنین زنی خلوت کند من خود متوجه [illegible] او میشوم و اصحاب خود را [illegible] میکنم تا [illegible]
اندازم [illegible] با خدا عهد مکن که هر کس که با خدا عهد کند من خود متوجه او میشوم و اصحاب خود را [illegible]
و [illegible] هرگاه [illegible] تصدق کند [illegible]
متوجه او میشوم با اصحاب خود و اصحاب خود را مسلط میکنم تا [illegible] (red marginal note: [illegible] در بیان کیفیت وفات موسی و هرون ع)
مرویست از حضرت صادق ع که موسی و یوشع بیرون رفتند همراه [illegible] طور پس چون روانه شدند در اثناء
راه خانه دیدند که بود در آنجا مردی [illegible]
گذاشته بود [illegible] پس [illegible]

این خانه شو و بر روی این تخت بخواب پس هرون چنین کرد و چون بر روی تخت خوابید ملک الموت قبض روح او نمود و خانه
با درخت و تخت باسمان رفت و موسی بسوی بنی اسرائیل برگشت و با ایشان اعلام کرد که حق تعالی قبض روح هرون کرد
و او را باسمان برد بنی اسرائیل گفتند دروغ میگوئی تو او را کشته برای اینکه ما او را دوست میداشتیم و او با ما مهربان
بود پس موسی بحق تعالی شکایت کرد از افترای بنی اسرائیل پس حق تعالی امر کرد ملائکه را که هرون را از آسمان فرود
آوردند بر روی تختی که بود و در میان زمین و آسمان واداشتند تا بنی اسرائیل او را دیدند و دانستند که او مرده است
و موسی او را نکشته است و بروایتی هرون بسخن درآمد که من مرده ام و موسی مرا نکشته است و بروایت که رسیده
از حضرت صادق که از هرون دیگر در هیچ جا خود را بپلید خود یا برادر خود یا برادر خود یا بر خویشان خود پس گفت
انحضرت که با هیچ نیست بدین جا شد تحقیق کرد دید موسی بعد از برادر خود هرون زنده و در روایت از حضرت صادق
که چون مدت عمر موسی باخر رسید ملک الموت نزد او آمد و گفت السلام علیک ای کلیم خدا موسی گفت و علیک السلام کیستی تو
گفت من ملک الموتم موسی گفت برای چه کار آمده گفت آمده ام که قبض روح تو کنم گفت از کجا قبض روح من میکنی گفت از
دهان تو موسی گفت چگونه از دهان من قبض روح میکنی و حال آنکه با این دهان با پروردگار خود سخن گفته ام گفت پس از
دست تو قبض روح تو میکنم موسی گفت چگونه از دست من قبض روح من میکنی و من با این دستها توریة را برداشته ام گفت
پس از پاهای تو موسی گفت چگونه از پاهای من قبض روح من میکنی و من با این پاها بکوه طور رفته ام و با خدا مناجات
کرده ام گفت از دیدهای تو موسی گفت با این دیدها بسوی رحمت پروردگار خود نگاه کرده ام پس گفت از
گوشهای تو موسی گفت من با این گوشها کلام پروردگار خود را شنیده ام پس حق تعالی بملک الموت وحی کرد که قبض روح او
مکن تا اینکه خود بخواهد ملک الموت بیرون آمد و موسی بعد از آن تا مدتی زنده ماند تا روزی یوشع را طلبید و
وصیت کرد و او را وصی خود کرد و امر کرد یوشع را که وصیت را با امر وصی موسی پنهان دارد و امر کرد که
بعد از انقضای عمر خود بدیگری که خدا امر فرماید وصیت کند و از قوم خود غایب شد و در ایام غیبت خود بمردی رسید
که قبری میکند موسی گفت میخواهی ترا یاری کنم بر کندن این قبر گفت بلی پس اعانت او کرد تا قبر را کندند و لحد را در
کردند پس آن مرد خواست که برود و در لحد بخوابد تا ببیند که درست کنده شده است موسی گفت باش تا من بروم
ملاحظه کنم پس چون موسی رفت و در قبر خوابید خدا پرده از پیش چشم او برداشت تا جای خود را در بهشت دید پس
گفت پروردگارا روح مرا بسوی خود قبض کن پس ملک الموت در آنجا قبض روح او کرد و در آن قبر او را دفن کرد و خاک
بر روی او ریخت و آن مرد که قبر را میکند ملکی بود در صورت آدمی و موت موسی در تیه بود پس منادی از آسمان ندا کرد
که مرد موسی کلیم خدا و کدام کس نمرده است که نمیرد پس گفت انحضرت که باین سبب قبر موسی معروف نیست بنی اسرائیل
موضع قبر انحضرت را نمیدانستند و از رسول خدا پرسیدند که قبر موسی در کجا است گفت که نزدیک راه بزرگ در نزد تل احمر
منزل پس یوشع بعد از موسی پیشوا و مقتدای بنی اسرائیل شد و قیام بامور ایشان می نمود و صبر کرد بر مشقتها و آزارها
که از پادشاهان جور باو رسید و در زمان او سه پادشاه از ایشان هلاک کشتند و بعد از آن امر یوشع قوی شد و مستقل گردید

در امر یوشع پس دو کس از منافقان قوم موسی صفورا دختر شعیب را که زن موسی بود فریب دادند و با خود برداشتند و با صد
هزار کس بر یوشع خروج کردند و یوشع بر ایشان غالب شد و جماعت بسیاری از ایشان کشته شدند و بقیه ایشان گریختند باذن
خدا صفورا دختر شعیب اسیر شد پس یوشع باو گفت که در دنیا از تو عفو کردم تا در قیامت پیغمبر خدا موسی را ملاقات کنم و شکایت
کنم باو آنچه از تو کشیدم و دیدم از تو و از قوم تو پس صفورا گفت واویلا والله که اگر بهشت را برای من مباح کنند که داخل شوم
هر آینه شرم خواهم کرد که در آنجا پیغمبر خدا را ببینم و حال آنکه پرده او را دریدم و بعد از او بر وصی او خروج کردم و در روایت
که گفتند برسول خدا که ای رسول خدا چه کس غسل میدهد ترا چون بمیری گفت هر پیغمبری را وصی او غسل میدهد گفتند
وصی تو کیست ای رسول خدا گفت علی بن ابیطالب پس گفتند او چقدر بعد از تو زنده خواهد ماند گفت بعد از من سی سال
خدا گفت سی سال بدرستی که یوشع بن نون وصی موسی زندگانی کرد بعد از او سی سال و خروج کرد بر او صفیرا دختر
شعیب زن موسی پس گفت باو که من سزاوارترم بامر خلافت از تو پس جنگ کرد یوشع با او پس کشته شدند همراهان صفیرا
و اسیر کرد یوشع او را و نیکو داشت او را در اسیر کردن او و بدرستی که دختر ابی بکر زود باشد که خروج کند بر علی در
فلان و فلان وقت با هزار هزار از امت من پس جنگ کند علی با او و بکشد لشکر او را و او را اسیر کند و نیکو دارد او را در
اسیر کردن او و در شان او نازل شده است قوله تعالی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ یعنی صفیرا
دختر شعیب و در روایت از حضرت صادق از جمله رسول خدا که کشته شد کالب و موسی صد و بیست و شش سال
زندگانی کرد و هرون صد و سی و سه سال بر نیم گوید که نظر باین حدیث باید هرون بزرگتر باشد در سن از موسی علیهما السلام

فصل در بیان قصه بلعم بن باعورا [illegible]

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ
فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ یعنی بخوان بر ایشان خبر آنکسی که دادیم ما باو دانش آیتهای خود را پس عاری شد
از آن بسبب عمل نکردن بان و اعراض از آن پس در رسید باو شیطان پس گردید از جمله گمراهان در روایت است این آیه نازل شد
در باره بلعم بن باعورا بود و او از بنی اسرائیل که داده شده بود باو دانش بعضی از کتابهای خدا را و در روایت از
حضرت باقر که گفت اصل این آیه بلعم بن باعوراست پس زد خدا تعالی مثل از برای هر کسی که اختیار کند
هوا و هوس خود را بعد از هدایت خدا از اهل قبله و در روایت از انحضرت که گفت آیتها را سعید بن
بلعم است که داده شد باو اسم اعظم را که گفت خدا تعالی وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا تا آخر آیه و در روایت از حضرت رضا که داده شد
به بلعم بن باعورا اسم اعظم و بود او که دعا میکرد بان پس مستجاب میشد پس میل کرد بسوی فرعون پس چون بیرون رفت فرعون بطلب
موسی و اصحاب او گفت به بلعم بن باعورا که دعا کن بخدا بر موسی و اصحاب او تا اینکه حبس کند ایشان را تا رسیدن
ما بر ایشان پس بلعم سوار شد بر خر خود تا اینکه برود در طلب موسی پس ایستاد خر او و اگر سوار شود بر آن پس
بلعم از خر ایستاد پس گویا کرد خدا تعالی آن خر را پس گفت آن خر که وای بر تو چرا میزنی مرا آیا میخواهی که من بیایم با تو
تا اینکه تو دعا کنی بر پیغمبر خدا و بر قوم مؤمنان پس بلعم زد آن خر را تا اینکه کشت آنرا پس واکشیده شد اسم اعظم
از زبان او و فراموش کرد اسم اعظم را از او است خدا تعالی فانسلخ منها و در روایت که چون موسی و هرون در تیه وفات

وفات کرد یوشع بن نون وصی موسی برداشت بنی اسرائیل را بجانب شام و بجنگ طایفهٔ عمالقه روان کرد و بعضی از شهرهای

از شهرهای شام که رسید فتح کرد تا اینکه رسید بشهر بلقا و در انجا پادشاهی بود که نام او بالق بود و مکرر در میان اهل

ان شهر و یوشع جنگ شد و هیچ یک از ایشان کشته نشد و چون از سبب ان پرسیدند گفتند در میان ایشان زنی

هست که او علم دارد و میان هیچیکی از ایشان کشته نشود پس یوشع با ایشان صلح کرد و گذشت تا رسید بشهر دیگر و محاصره کرد

ان شهر را پس چون پادشاه ان شهر دید که تاب مقاومت با یوشع را ندارد فرستاد بطلب بلعم بن باعورا که اورا بیاورد که باسم اعظم

دعا کند تا ایشان غالب شوند پس چون بلعم سوار شد بر خر خود که بیاید بنزد پادشاه خر او بر زمین افتاد و بیستاد پس خطاب کرد

بلعم بخر خود که چرا ایستاده پس خر بگفتار در امد بفرمان خدا و گفت که چگونه بروم و پیش روی من جبرئیل حربه در دست دارد

و باز میدارد مرا از اینکه بنزد ایشان بروی و بود در نزد ایشان که بلعم اسم اعظم را میداند پس که [illegible] بلعم [illegible] در راه

کوشش را و چون رفت بنزد ان پادشاه گفت با وی که بخوان اسم اعظم را و نفرین کن بر قوم یوشع بلعم گفت که [illegible] ایشان

و نفرین در ایشان اثر نمیکند ولیکن من از برای تو تدبیری بکنم [illegible] زنان [illegible] از زینت کن و بمیان [illegible]

بفرست میان لشکر که در مردان ایشان [illegible] تا ایشان زنا کنند [illegible] ظاهر شد [illegible] اینکه

فرستاد خدای تعالی بر ایشان [illegible] داخل شدند زنان در میان لشکریان و در افتادند مردان با آن زنان بزنا کردن پس

وحی کرد خدای تعالی بیوشع که چون قوم تو بسبب زنا کردن مستحق عقوبت شده اند پس اگر بخواهی دشمن را بر ایشان مسلط کردانم

و اگر بخواهی هلاک کردانم ایشانرا بقحط و گرسنگی و اگر بخواهی [illegible] ایشان را بمرگ سریع زود پس گفت یوشع پروردگارا

ایشان فرزندان یعقوب اند دوست ندارم که مسلط کردانی خدای تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و نه اینکه هلاک کردانی

ایشانرا بقحط و غلا و گرسنگی ولکن اگر خواهی هلاک کن ایشان را بمرگ سریع زود پس مردند در سه ساعت از روز هفتاد

هزار کس از ایشان بطاعون و در روایات عامه و خاصه مذکور است که بعد از انکه یوشع با ایشان جنگ کرد و نزدیک

شد که غالب شود بر ایشان نزدیک بود که افتاب غروب کند پس ترسید یوشع که شاید چون شب شود عاجز شود از ایشان

پس دعا کرد بخدای تعالی تا خدای تعالی برگردانید افتاب را پس مستاصل کرد یوشع ایشانرا و مرویست از حضرت رسالت که داخل

نمیشوند در بهشت از حیوانات مگر سه حیوان خر بلعم و سگ اصحاب کهف و [illegible] گرگی و بود سبب داخل شدن ان گرگ اینکه

فرستاد پادشاه ظالم ستمکاری [illegible] را حاضر کرد [illegible] از مومنان را تا عذاب کند ایشانرا و بود از برای

آن [illegible] پسری که دوست میداشت او را پس امد گرگی و خورد ان پسر او را پس اندوهناک و غمگین شد ان مرد

بعد از ان پس داخل میکرداند خدای تعالی ان گرگ را بهشت چونکه محزون و غمگین کرد انرا [illegible] و مرویست که

چون ظفر یافت یوشع بر طایفهٔ جباران در رسید با او وقت شام شب شنبه پس دعا کرد یوشع بخدای تعالی پس برگردانید خدای تعالی

افتاب را [illegible] دراز کرد [illegible] پس شکست طایفهٔ جباران و داخل شد یوشع در شهر ایشان و جمع کرد

غنایم ایشانرا تا اینکه در کرد [illegible] اتش [illegible] پس گفت یوشع که در میان شما کسی هست که خیانت

کرده است و پنهان کرده است چیزی از غنایم را پس باید بیعت کنید با من پس چون بیعت کردند با او چسبید دست

اندکی که جهان تنگ کرده بود [illegible] یوشع پس [illegible] کرد تا [illegible] از [illegible] جباران [illegible] پس کذاشت

ایشانرا آن [illegible] جباران [illegible] پس [illegible] آتش [illegible] جمع شدند [illegible] از پادشاهان شام و قصد کردند

جنگ با یوشع را پس جنگ کرد با ایشان و شکست ایشانرا و گریختند ان پادشاهان بسوی غاری پس امر کرد یوشع تا اینکه کشتند

ایشانرا و کشتند و بدار کشیدند پس [illegible] شد یوشع جمیع ولایات شام را و گردید شام ملک بنی اسرائیل پس [illegible] کرد یوشع در ان

عمال و کارکنان خود را و بود در ان کار امر و نهی میکرد تا اینکه [illegible] کرد و خلیفه کرد در بنی اسرائیل کالب بن یوفنا را و بود عمر

یوشع صد و بیست و شش سال و بود تمام ایام [illegible] بعد از موسی [illegible] وصفت المذکورین ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه اخلد الى الارض واتبع

هواه فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا باياتنا فاقصص القصص لعلهم

يتفكرون یعنی و اگر میخواستیم ما هر اینه بلند مرتبه میکردانیدیم او را بسبب ان ایات ولکن میل کرد او بسوی دنیا و لذات ان

و پیروی کرد هوای نفس خود را [illegible] و داستان او

صفت و داستان سگ است که اگر حمله بری بر او و یا برانی او را بیرون اورد زبان خود را از دهن خود بسبب تشنگی

و اگر واگذاری او را زبان خود را بیرون اورد [illegible] زبان بیرون ارند

و نفس زنند [illegible] و اگر واگذاری ایشان را [illegible] اگر موعظه کنی [illegible] ایشان را [illegible]

کنند [illegible] اگر واگذاری [illegible] اینست صفت گروهی که ایشان

تکذیب کردند ایات ما را پس [illegible] قصه ها [illegible] شاید که اندیشه کنند **کتاب قصهٔ حزقیل نبی**

سوره بقره الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم ان الله

لذو فضل على الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون یعنی ایا نگاه نکردی [illegible] بسوی انانکه بیرون رفتند از خانهای

خود و ایشان چند هزار بودند از جهت کناره کردن از مرگ پس گفت با ایشان خدای تعالی بمیرید پس مردند پس زنده کرد

خدای تعالی ایشانرا بدرستی که خدای تعالی هر اینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشتر مردمان شکر نمیکنند [illegible] فضل و کرم

خدای [illegible] مرویست از حضرت [illegible] مردم شهری بودند از شهرهای شام و بودند هفتاد هزار خانوار و بود

که واقع میشد طاعون در ایشان در هر وقتی [illegible] طاعون [illegible] در میان خود [illegible] بیرون میرفتند از شهر

[illegible] ایشان [illegible] در شهر [illegible] ایشان [illegible] بسیار میشد

میماندند [illegible] پس میگفتند انانکه بیرون رفته بودند اگر [illegible] ما که در شهر میماندیم هر اینه

[illegible] میگفتند انانکه ماندند اگر [illegible] ما که بیرون میرفتیم از شهر هر اینه

[illegible] پس اجماع کردند تمام [illegible] ایشان که چون واقع شود طاعون در میان ایشان و در میان

[illegible] بیرون روند تمامی ایشان از شهر پس چون [illegible] طاعون را بیرون رفتند تمامی [illegible] جستند از طاعون

از جهت کناره کردن از مرگ پس گذشتند بشهرهای [illegible] تا اینکه [illegible] بشهر خرابی که هلاک

شده بودند مردم ان شهر [illegible] بوده بودند از جهت طاعون پس فرود امدند در ان شهر خراب پس چون

و در جلد بارهای ایشان را واداشتند که مردند امر کرد حق تعالی باینکه بمیرند تمامی پس مردند تمام ایشان و در آن مکان

و گردید بدنهای ایشان استخوانهای پوسیده اشکارا بود بر سر راه قوافل و چون قافلهها میگذشتند جمع کردند استخوانهای

ایشان را در موضعی پس گذشت بر ایشان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که نام او حزقیل بود پس چون دید آن استخوانها

گریست و عبرت گرفت و گفت پروردگارا اگر میخواهی تو هر اینه زنده میکردی ایشان را چنانچه زنده گردانیدی پدران

ایشان را که آباد کنند شهرهای ترا و بزایند بندگان ترا و عبادت کنند با بندگان عبادت کنندگان از خلق تو پس وحی کرد حق تعالی

باو که آیا دوست میداری زنده شدن ایشان را گفت حزقیل ای پروردگار من پس زنده کن ایشان را پس زنده کرد ایشان را حقتعالی

گفت حضرت صادق ع که وحی کرد خدا بحزقیل که بگو چنین و چنان پس گفت آنحضرت آنچه را امر کرده بود حقتعالی باو که بگوید

از اسم اعظم بود پس چون گفت حزقیل آن اسم اعظم را نگاه کرد بسوی استخوانها دید که پرواز میکنند بعضی بسوی بعضی

پس همه گردیدند ایشان زنده شده که نگاه میکردند بعضی بعضی تسبیح خدا میکردند و تکبیر و تهلیل میکردند پس

گفت حزقیل در آن وقت شهادت میدهم اینکه بدرستی که خدا تعالی بر همه چیزی قادر و توانا است گفت راوی که حضرت

صادق ع گفت در باره ایشان نازل شد این آیه و نیز مرویست از آنحضرت در حدیث موثق و غیر آن که گفت پس پیغمبری

گروهی از بنی اسرائیل التماس کرد پروردگار خود را که زنده کند گروهی را که بیرون رفته بودند از

خانههای خود و ایشان چند هزار بودند از جهت گریختن از مرگ پس مرده بودند ایشان را حقتعالی پس وحی کرد خدا تعالی

باو که آب بپاش بر قبرهای ایشان پس پاشید آب را بر ایشان در روز نوروز پس زنده شدند و ایشان

سی هزار نفر بودند پس گردید پاشیدن آب در روز نوروز سنتی جاری در میان مردم که نمیدانند سبب آنرا مگر

کسانیکه راسخ و ثابت قدمند در علم و مرویست که پرسیدند از حضرت باقر ع از آن قومیکه گفت حقتعالی بایشان

که بمیرید پس مردند پس زنده کرد ایشان را حقتعالی آیا زنده کرد ایشان را که مردم دیدند پس برد ایشان را آیا اینکه

برگردانید ایشان را بدنیا تا اینکه سکنی کردند در خانهها و خوردند طعام و شراب گفت آنحضرت که چنان است بلکه برگردانید

ایشان را حقتعالی تا اینکه سکنی کردند در خانهها و خوردند طعام و نکاح کردند زنان را و ماندند تا آنقدر که خدا خواست

پس مردند باجلهای خود و مرویست از ابن عباس که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل امر کرد سپاه خود را بجهاد

پس ترسیدند و گریختند و گفتند بپادشاه خود که آن زمینی که میرویم بسوی آن زمین وبا است و ما نمیرویم بسوی

آن تا اینکه آن وبا زایل گردد پس فرستاد حقتعالی مرگ را بر ایشان و باقی ماندند هشت روز تا اینکه باد کردند و گندید

جسدهای ایشان در شهر پس مردم از بنی اسرائیل بیرون آمدند از برای دفن کردن ایشان پس عاجز شدند

از بسیاری ایشان پس کشیدند بر گرد ایشان دیوارها پس زنده کرد ایشان را حقتعالی بعد از هشت روز و باقی ماند

ایشان چیزی از آن بوی گندیدگی مردار و باقی مانده است در اولاد ایشان آن بوی گند مردار تا امروز و منقول است که بود

حزقیل خلیفه سیم از خلفای بنی اسرائیل بعد از موسی و بود قیم بامر بنی اسرائیل بعد از یوشع بن نون پس بعد از او بود

کالب بن یوفنا پس بعد از او بود حزقیل و میگفتند او را ابن العجوز زیرا که پسر پیرزنی بود که مادر او عجوزه و پیر بود التماس کرد

از خدا فرزند

از خدا تعالی فرزندی را بحال آنکه پیر و عقیم شده بود پس بخشید خدا تعالی حزقیل را باو و منقول است که حزقیل را ذوالکفل

میگفتند و او را نامیدند ذوالکفل از جهت آنکه او کفیل شد هفتاد پیغمبر را و نجات داد ایشان را از قتل و گفت بایشان که بروید که اگر

من کشته شوم بهتر است از اینکه کشته شوید جمیع شما پس آمدند یهود و پرسیدند از حزقیل از آن هفتاد پیغمبر گفت حزقیل که ایشان

رفتند و من نمیدانم کجا رفتند پس نگاه داشت حقتعالی حزقیل را از شر ایشان کتاب قصه اسمعیل که نام برده او را خدای تعالی

در قرآن بصادق الوعد و بیان آنکه او غیر اسمعیل پسر ابراهیم علیهما السلام است در سوره مریم فرموده

واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا وکان یأمر اهله بالصلوة والزکوة وکان عند ربه مرضیا یعنی

یاد کن ای محمد در قرآن اسمعیل را بدرستیکه او بود راست وعده و بود فرستاده شده پیغمبری و بود که امر میکرد کسان خود را

بنماز کردن و زکوة دادن و بود در نزد پروردگار خود پسندیده مرویست از حضرت صادق ع که نام نهاده شد او بصادق الوعد

از جهت آنکه وعده کرد با مردی در مکانی پس انتظار او را کشید در آن مکان تا یکسال پس نامید او را خدا تعالی بصادق الوعد یعنی

راست وعده پس آمد آن مرد بنزد اسمعیل بعد از یکسال پس گفت اسمعیل باو که من پیوسته منتظر تو بودم و مرویست از حضرت صادق ع

که او اسماعیل پسر حزقیل است و منقول است که اسماعیل پسر ابراهیم مرد پیش از پدرش و این اسمعیل پسر حزقیل است و مرویست

از حضرت صادق ع که گفت بدرستیکه اسمعیل که گفت خدا تعالی در کتاب خود واذکر فی الکتاب اسمعیل نبود اسمعیل پسر ابراهیم

بلکه بود پیغمبری از پیغمبران فرستاد او را خدا تعالی بسوی قومش پس گرفتند او را پس کندند پوست سر و روی او را پس آمد باو

ملکی پس گفت بدرستیکه خدا تعالی فرستاده مرا بسوی تو پس امر کن مرا بهرچه میخواهی پس گفت اسمعیل که اقتدا میکنم بانبیا و مرا

با پیغمبران آنچه کرده شد به پیغمبران در دوران است که از برای من است اقتدا بحسین علیه السلام و مرویست که گفتند بحضرت صادق ع

که ای پسر رسول خدا خبر ده ما را از اسمعیل که ذکر کرد خدا تعالی او را در کتاب خود در قرآن در جائیکه گفت واذکر فی الکتاب

اسمعیل آیا بود او اسمعیل پسر ابراهیم زیرا که مردمان گمان میکنند که او اسماعیل پسر ابراهیم است پس گفت آنحضرت که

بدرستیکه اسمعیل پسر ابراهیم مرد پیش از ابراهیم و بدرستیکه بود ابراهیم حجت خدا و صاحب شریعت پس بسوی که فرستاده شد

اسماعیل در آن وقت راوی گفت فدای تو شوم پس که بود او گفت آنحضرت بود او اسماعیل پسر حزقیل پیغمبر فرستاد

او را خدا تعالی بسوی قوم او پس تکذیب او کردند و کشتند او را و پوست کندند سر و روی او را پس غضب کرد خدا تعالی

بر ایشان و فرستاد بسوی او سطاطائیل ملک عذاب را پس گفت باو که ای اسمعیل منم سطاطائیل ملک عذاب فرستاده مرا پروردگار

صاحب عزت بسوی تو که مسلط کنم تو را بر قوم تو بانواع عذابها اگر بخواهی پس گفت باو اسمعیل که نیست مرا حاجتی در آن

ای سطاطائیل پس وحی کرد خدای تعالی باو که چیست حاجت تو ای اسمعیل پس گفت اسمعیل ای پروردگار تو گرفتی پیمان بربوبیت خود

و نبوت محمد و پیمان از برای اوصیای او بولایت و خبر دادی خلق خود را [illegible]

بآنچه میکنند امت او بحسین بن علی بعد از پیغمبر ایشان و بدرستیکه تو وعده کردی حسین را که برگردانی او را

بسوی دنیا تا اینکه انتقام بکشد بنفس خود از کسیکه کرد با او آنچه کرد پس حاجت من بتو ای پروردگار اینست که برگردانی

مرا نیز بسوی دنیا تا اینکه انتقام بکشم از آنکه کرد با من آنچه کرد [illegible] پس وعده کرد خدای تعالی

با اسمعیل پسر حزقیل از ابن بابویه روایت کرده با حسین بن علاء و نیز مرویست از حضرت صادق علیه السلام از پدران او که گفت
رسول خدا صلعم که بدرستی که افضل صدقه صدقه زبانست که محفوظ میشود بآن خونها و دفع میشود بآن مکروها و جلب
میشود بآن منفعت بسوی برادر مسلم تو پس گفت که بود عابدی از بنی اسرائیل که عبادت کننده ترین ایشان بود و سعی کرد
در قضاء حوائج مردمان در پیش پادشاه و او ملاقات کرد اسمعیل پسر حزقیل را و گفت با وی که حرکت مکن از این مکان تا من بر
گردم بسوی تو ای اسمعیل پس فراموش کرد اسمعیل را در پیش پادشاه پس باقی ماند اسمعیل تا یکسال در آن مکان پس رویانید
خدا از برای اسمعیل گیاه را پس بود که میخورد از آن و روان کرد از برای او چشمه و سایبان کرد از برای او ابر را
پس چون آمد بعد از یکسال آن پادشاه بعزم سیر و تفرج و با او بود آن عابد پس دید اسمعیل را پس گفت با او که هنوز
در اینجائی ای اسمعیل پس گفت با او اسمعیل که تو گفتی که از اینجا حرکت مکن پس من حرکت نکردم پس نامیده شد او را
صادق الوعد یعنی راست وعده گفت آنحضرت که بود با آن پادشاه جباری پس گفت او که ای پادشاه دروغ گفت این بنده
خدا من گذشتم باین صحرا که نه دیدیم او را در اینجا پس گفت با او اسمعیل که اگر تو دروغ گفته باشی خدای تعالی از جزای تو تا ستر
کرامتی که کرده است بر دارد از تو پس بریخت دندانهای آن جبار در آن ساعت پس گفت آن جبار که بدرستی که من دروغ
گفتم برای بنده صالح پس طلب کن ای پادشاه اینکه دعا کند خدا را تا اینکه برگرداند بمن دندانهای من که من شیخ کبیرم پس طلب کرد
پادشاه از اسمعیل پس گفت اسمعیل که من دعا خواهم کرد گفت پادشاه دعا کن در این ساعت گفت اسمعیل که من تاخیر
میکنم تا وقت سحر پس دعا کرد و برگردانید باو دندانهای او پس گفت آنحضرت علیه السلام که بهترین وقت از برای دعا و ثنا
بخدا وقت سحر است گفت خدای تعالی و بالاسحار هم یستغفرون یعنی در سحرها مومنان طلب آمرزش میکنند از خدای تعالی
کفایت قصه الیاس و الیسع علیهم السلام و اداره آیه سوره انعام در آیه وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ
مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی و هدایت کردیم از فرزندان او
زکریا را و یحیی را و عیسی را و الیاس را همه ایشان از شایستگان بودند نیکوکاران و هدایت کردیم اسمعیل پسر ابراهیم را و الیسع را
و یونس بن متی را و لوط را و همه ایشان را تفضیل دادیم بر اهل جهان خود مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که والله که بحقیقت نسبت داد خدای تعالی عیسی پسر مریم را در قرآن بسوی ابراهیم از جانب مادر چنانچه ابراهیم را در
مرویست از حضرت کاظم علیه السلام که بدرستی که ملحق ساخت عیسی را بذراری انبیا از طرف مریم چنانچه ملحق ساختیم ما فرزندان پیغمبر
از طرف مادر ایشان فاطمه زهرا علیها السلام سوره صافات در آیه وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ
بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ یعنی بدرستی
که الیاس هر آینه از پیغمبرانست چون گفت بقوم خود که آیا نمی‌ترسید از خدای تعالی آیا میخوانید و میپرستید بت
بعل نام را و وا میگذارید عبادت بهترین آفرینندگان را که خدای پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما است
پس تکذیب کردند او را پس بدرستی که ایشان در قیامت هر آینه حاضر کرده شوند بعذاب مگر بندگان خدا

که از اهل

که از اهل اخلاص نباشند و توبیخ کرده باشند که حاضر شوند بعذاب جهنم و باقی گذاشتیم بر الیاس ذکر جمیل و نیکو را
در میان امتان بازپسین که بعد از وی خواهند آمد و خواهند گفت ذکر جمیل او را سلام و تحیت باد بر آل یاسین
بدرستی که ما همچنان جزا میدهیم نیکوکاران را بدرستی که بود او از بندگان مومن ما مرویست که بدرستی که
خدای تعالی آل محمد را گفت و سلام علی آل یاسین یعنی یاسین محمد است و آل محمد ائمه باشند و مرویست از حضرت
صادق علیه السلام از پدران از حضرت علی علیه السلام که در این آیه گفت که یاسین محمد است و ما آل یاسینیم و مرویست از ابن عباس
که آل یاسین آل محمد باشند و یاسین اسمی از اسمای آنحضرتست و موید قول ابن عباس است که در مصحف امام جدا
نوشته شده است آل را از یاسین اگرچه اکثر از مفسرین الیاسین را اسم الیاس میدانند مثل سینا و سینین و مقصود
که اسم پدر الیاس یاسین بوده و مرویست از حضرت امیر المومنین علیه السلام که گفت بدرستی که خدای تعالی نام نهاد پیغمبر
ما را باین اسم در جائیکه گفت یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین از جهت اینکه میدانست که اگر میگفت سلام علی آل
محمد محو میکردند از قرآن چنانچه انداختند چیزها در بعضی از جاها و دیگر از قرآن و مرویست از مفضل
بن عمر که گفت روزی رفتیم ما بدر خانه حضرت صادق علیه السلام و خواستیم که رخصت طلبیم و داخل خانه شویم پس شنیدیم
صدای آنحضرت را که تکلم میکرد بکلامی که غیر عربی بود پس ما توهم کردیم که بزبان سریانی بود پس آنحضرت گریست و ما
از گریه او گریستیم پس غلامی بیرون آمد و ما را رخصت داد که داخل شدیم پس من عرض کردم که فدای تو شوم
ما در در خانه شنیدیم که شما متکلم بودید بکلامی که عربی نبود و ما توهم کردیم که بزبان سریانی بود و شما گریستید و ما نیز از
گریه تو گریستیم گفت آنحضرت علیه السلام که بیاد آمد الیاس پیغمبر را و او از عبادت کنندگان پیغمبران بنی اسرائیل
بود پس دعائیکه در سجده میخواند من میخواندم و شروع کردم بخواندن آن دعا بزبان سریانی و الله که ما هرگز
ندیده بودیم هیچ یک از علمای یهود و نصاری را که با این فصاحت بخوانند پس بزبان عربی از برای ما ترجمه کرد
و گفت که او در سجده میگفت أَتَرَانِي مُعَذِّبِي وَقَدْ أَظْمَأْتُ لَكَ هَوَاجِرِي أَتَرَانِي مُعَذِّبِي وَقَدْ عَفَّرْتُ لَكَ فِي التُّرَابِ وَجْهِي أَتَرَانِي
مُعَذِّبِي وَقَدِ اجْتَنَبْتُ لَكَ الْمَعَاصِي أَتَرَانِي مُعَذِّبِي وَقَدْ أَسْهَرْتُ لَكَ لَيْلِي یعنی آیا می بینی خود را که عذاب کنی مرا
و حال آنکه تشنه بوده‌ام بروزه داشتن از برای تو در هواهای گرم آیا می بینی خود را که مرا عذاب کنی و حال آنکه روی خود را
نزد تو بر خاک مالیده باشم آیا می بینی خود را که مرا عذاب کنی و حال آنکه شبها خود را از برای تو به بیداری گذرانیده باشم
پس حق تعالی باو وحی کرد که سر بردار که من ترا عذاب نمیکنم پس گفت اگر بگویی که عذاب نکنم چه خواهد شد آیا نیستم من بنده تو و تو پروردگار من
من پس حق تعالی وحی کرد باو که سر بردار که من وعده کردم که عذاب نکنم البته وفا میکنم و مرویست از ابن عباس که یوشع بن نون
بعد از فتح شام بنی اسرائیل را در شام جا داد و بلاد شام را در میان ایشان قسمت کرد و یک سبط ایشان را در شهر
بعلبک جا داد و آن سبطی بود که الیاس هم از آن سبط بود پس حق تعالی الیاس را بر ایشان مبعوث کرد و ایشان را
در آن وقت پادشاهی بود که ایشان را گمراه کرده بود و بت میپرستیدند بتی که او را بعل میگفتند چنانچه حق تعالی میگوید که
وان الیاس لمن المرسلین تا آخر آیه پس ایشان تکذیب او کردند و بعضی او را یاور شدند و آن پادشاه زن

پس الیاس مناجات کرد که پروردگارا اگر بگویی که ترا عذاب میکنم

فاجرهٔ زانیه داشت که هرگاه خود غایب میشد ان زن را جانشین خود میکرد که در میان مردم حکم کند و ان زن را نویسندهٔ
حکیم دانشمندی بود که سیصد مؤمن را از دست ان زن فاجره از کشتن خلاص کرده بود و بر روی زمین از او زناکار
تر زنی نبود و هفت پادشاه از پادشاهان بنی اسرائیل ان زن را نکاح کرده بودند و نود فرزند بهم رسانیده بود بغیر
از فرزند فرزند و ان پادشاه همسایهٔ صالحی داشت از بنی اسرائیل و ان مرد باغی داشت در پهلوی قصر پادشاه
که معیشت ان مرد منحصر بود در حاصل ان باغ و پادشاه ان مرد را گرامی داشتی پس در یکبار که پادشاه بسفر رفت
ان زن زانیه فرصت غنیمت شمرده ان بندهٔ صالح را کشت و باغ او را از اهل و فرزندان او غصب کرد و باین سبب
حق تعالی بر ایشان غضب کرد و چون شوهرش از سفر باز امد زن ان خبر را باو نقل کرد پادشاه گفت خوب کردی
پس حق تعالی الیاس را بر ایشان مبعوث کردانید که ایشان را بعبادت خدا تعالی دعوت کند پس ایشان تکذیب او کردند
و او را دور کردند از خود و اهانت و اذیت باو رسانیدند و بکشتن او ترسانیدند و الیاس صبر کرد بر اذیت
ایشان و بار بار ایشان را بسوی خدا دعوت کرد و هرچند بیشتر ایشان را نصیحت کرد طغیان و فساد ایشان بیشتر شد
پس حق تعالی سوگند یاد کرد بذات مقدس خود که اگر توبه نکنند ان پادشاه را با زن زانیه او هلاک کرداند و
الیاس این رسالت را بایشان رسانید پس غضب ایشان بر الیاس زیاده شد و قصد کشتن و تعذیب او کردند پس
از ایشان گریخت و بسخت ترین کوهی پناه برد و در انجا هفت سال ماند که میخورد از گیاه زمین و میوه درخت
و تعیش میکرد و حق تعالی مکان او را از ایشان پنهان داشت پس مریض و بیمار کرد حق تعالی پسر ان
پادشاه را به مرض شدید تا انکه از او مایوس شدند و بود ان پسر عزیزترین فرزندان پادشاه پس رفتند بنزد
عبادت کنندکان بت که ایشان نزد بت شفاعت کنند که فرزند پادشاه را شفا دهد و فایده نبخشید پس فرستادند
جمعی را بسوی کوهی که گمان داشتند که الیاس در انجاست و فریاد و استغاثه کردند باو که از کوه بزیر بیاید و از برای
پسر پادشاه دعا بکند پس الیاس از کوه پایین امد و گفت حق تعالی مرا فرستاده است بسوی شما و بسوی پادشاه و سایر
اهل شهر پس بشنوید رسالت پروردکار خود را حق تعالی میفرماید که برکردید بسوی پادشاه و بگویید که منم خداوندی
که بجز من خداوندی نیست منم پروردکار بنی اسرائیل که ایشان را افریده ام و ایشان را روزی میدهم و میمیرانم و زنده
میکنم و نفع و ضرر در دست منست و تو شفای پسر خود را از غیر من طلب میکنی پس چون برکشتند بسوی پادشاه و قصه را
باو نقل کردند پادشاه در خشم شد و گفت الیاس را که دیدید بایستادید او را بگیرید و بربندید و از برای من بیاورید
که او دشمن منست گفتند چون او را دیدیم ترسی از او در دل ما افتاد که نتوانستیم او را گرفت پس پادشاه پنجاه نفر
از جماعت قوت و شجاعت لشکر خود را طلبید و گفت بروید و در اول اظهار کنید که ما بتو ایمان اورده ایم تا بنزد شما
بیاید و مطمئن شود او را بگیرید و بنزد من بیاورید پس ان پنجاه نفر بکوه بالا رفتند و باطراف کوه متفرق شدند و ندا او را
بلند او را ندا کردند که ای پیغمبر خدا ظاهر شو از برای ما که ما بتو ایمان اورده ایم و در این وقت الیاس در بیابانی
بود چون صدای ایشان را شنید بطمع افتاد که شاید ایمان اورده باشند و گفت خداوندا اگر ایشان راست میکویند

میکویند

میکویند مرا رخصت بده که بنزد ایشان بروم و اگر دروغ میکویند کفایت شر ایشان از من بکن و اتشی بفرست که ایشان را
بسوزاند پس هنوز دعای الیاس تمام نشده بود که اتشی بر ایشان نازل شد و همه سوختند و چون خبر ایشان بپادشاه
رسید خشم او زیاده شد و نویسندهٔ زن خود را که مؤمن بود طلبید و با او جمعی را همراه کرد و باو گفت که الحال وقت ان
شده است که ما با الیاس ایمان بیاوریم و توبه کنیم تو برو و الیاس را بیاور که ما را امر و نهی کند بانچه موجب رضای
پروردکار ما است و امر کرد قوم خود را که از بت پرستی دست بردارند و چون ان مرد نویسنده مؤمن با ان جماعت که با او
بودند بالا رفتند بان کوهی که الیاس در انجا بود ان مرد نویسنده الیاس را ندا کرد و الیاس صدای او را شناخت و حق تعالی
بالیاس وحی کرد که برو بنزد برادر صالح شناسای خود و با او سلام کن و با او مصافحه بکن و چون الیاس بنزد ان مرد
نویسندهٔ مؤمن امد او قصهٔ پادشاه را با الیاس نقل کرد و گفت میترسم که اگر بدون تو برگردم مرا بکشد پس حق تعالی
وحی کرد بالیاس که انچه پادشاه بتو پیغام کرده است تمام حیله و مکر است و میخواهد که بر تو دست یابد و ترا بکشد
و بگو بان مؤمن که از او نترسد که من پسر او را میمیرانم که او مشغول تعزیه او شود و ضرر او بان مرد مؤمن نرسد
و چون ان مرد نویسنده با ان جماعت بنزد پادشاه برکشتند مرض پسر پادشاه شدید شده بود و مرگ گلوی او را
گرفته بود و مرد و پادشاه با ایشان نپرداخت و الیاس بسلامت بجای خود برکشت تا بعد از انکه جزع پادشاه بر
مردن پسرش تسکین یافت ان نویسنده پرسید از احوال انچه که با او امر بود او گفت که الیاس را نیافتم و بعلت
باو ندارم پس الیاس از ان کوه فرود امد و بخانهٔ مادر یونس بن متای پنهان شد و یونس در ان وقت متولد
شده بود پس باز بکوه برکشت و در جای خود قرار گرفت و اندک زمانی که از برکشتن او کذشت یونس را مادر او از
شیر باز داشت و او فوت شد پس مصیبت ان زن عظیم شد و در طلب الیاس بکوه بالا رفت و کردید تا الیاس را
یافت و قصهٔ پسر خود را باو نقل کرد و گفت خدا تعالی بمن الهام کرد که بیا بنزد تو و تو را در درگاه او شفیع
کردانم که پسر مرا زنده کرداند و او را بهمان حال گذاشته ام و بنزد تو امده ام و او را دفن نکرده ام و مرگ او را
پنهان داشته ام الیاس پرسید که چند روز است که پسر تو مرده است گفت هفت روز پس الیاس هفت روز دیگر امد
تا بخانهٔ یونس رسید و دست بدعا برداشت و مبالغه کرد در دعا تا حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود یونس را زنده
کرداند پس چون زنده شد یونس برکشت الیاس بجای خود و چون یونس چهل ساله شد خدا تعالی او را مبعوث
کرداند بر قوم او چنانچه گفت خدا تعالی در قران که و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون پس بعد از هفت سال
از روزی که یونس زنده شد خدا تعالی وحی کرد بالیاس که سؤال کن از من هرچه میخواهی تا عطا کنم بتو پس الیاس
گفت میخواهم مرا بمیرانی و ببری بپدرانم ملحق کردانی که ملول شده ام از بنی اسرائیل و از برای تو دشمن میدارم ایشان را
حق تعالی وحی کرد باو که ای الیاس این زمان وقتی نیست که زمین و اهل زمین را از تو خالی کردانم و امروز
قوام زمین بتو است و در هر زمان خلیفهٔ از من در زمین باید باشد و لیکن سؤال دیگر بکن تا عطا کنم بتو الیاس
گفت پس انتقام مرا بکش از ایشان که از برای تو با من دشمنی میکنند و هفت سال بر ایشان باران مفرست مگر بشفاعت

بس قحطی که بر بنی اسرائیل روی اورده و مرگ در میان ایشان بسیار شد و دانستند که از نفرین الیاس است بس امدند
نزد او باستغفار و گفتند ما مطیع تو ایم انچه بگوئی چنان کنیم بس الیاس از کوه فرود امد و با او بود الیسع شاگرد او
و امد نزد بادشاه بس گفت بادشاه با او که رفاهی و چنین کرده اید و قوم بنی اسرائیل را بقحط بس گفت الیاس که هر که ایشان را
گمراه کرده اید ایشان را کشت بس گفت بادشاه که دعا کن تا خدای تعالی اب بدهد و باران ببارد بر ایشان بس چون شب شد
الیاس بمناجات بایستاد و دعا کرد خدای تعالی را و گفت به الیسع که نگاه کن باطراف اسمان که چیزی میبینی بس نگاه کرد الیسع
و گفت میبینم قطعه ابری بس گفت الیاس که مژده بده بایشان بامدن باران و بگو با ایشان که محافظت کنند خود را
و متاعهای خود را از غرق شدن بس بارید بر ایشان اسمان بامر خدای تعالی باران شدید که دریا بید از برای ایشان
زمین را و دفع شد از ایشان قحط و غلا و معلق الیاس در میان ایشان ماند و ایشان با صلاح و سداد بودند بس از
طغیان و فساد بر گشتند و انکار حق الیاس کردند و تمرد و سرکشی کردند بس خدای تعالی دشمنی را بر ایشان مسلط کرد ایشان
که ناگاه بر سر ایشان امد تا بر ایشان مستولی شد و ان بادشاه را با زن زانیه او کشت و انداخت در باغ ان مرد صالح
که زن زانیه بادشاه او را کشته بود بس الیاس وصیت کرد بسوی الیسع و او را وصی خود کرد امید و در دریا ید خدای تعالی
بر الیاس چند بال و بوشانید بر او لباس نور و بالا برد او را بسوی اسمان و او انداخت عبای خود را در میان هوا
از برای الیسع بس خدای تعالی او را بیغمبر کرد و امید بر بنی اسرائیل و دعوت کرد بسوی او و قوت داد او را بس بودند بنی اسرائیل
که تعظیم او میکردند و بطریقه مستقیمه او هدایت می یافتند و منقول است که الیاس صاحب صحراها است و خضر صاحب
جزیرها و بهم میرسند در عرفات در هر سال و مرویست از حضرت صادق که در زمان بنی اسرائیل مردی بود
که او را الیاس میگفتند و سرکرده چهار صد کس از بنی اسرائیل بود و بادشاه بنی اسرائیل عاشق زنی شد از جماعتی که بت
برست بودند از غیر بنی اسرائیل بس او را خواستگاری کرد و ان زن گفت بشرطی عقد تو در می ایم که ان بت که میبرستم
که بت خود را بیاورم در شهر تو از ان بیرستم و بادشاه ابا کرد از ان و چون مکرر در میان ایشان رسل و رسائل
امد و رفت کرد و ان زن بغیر از این شرط راضی نشد بادشاه بشرط او راضی شد و او را خواست و ان زن بت او را
بشهر خود اورد و ان زن هشتصد نفر از اهل بت برستان را با خود اورد که در شهر او بت می برستیدند بس الیاس نزد ان
بادشاه امد و گفت خدای تعالی ترا بادشاه کرده است و عمر ترا دراز کرده و تو بغی و طغیان کردی بادشاه بسخن الیاس التفات
نکرد و الیاس بر ایشان نفرین کرد که خدای تعالی یک قطره باران بر ایشان نبارد بس سه سال قحط شدید در میان ایشان
بهم رسید تا اینکه چهاربایان خود را هلاک کردند و خوردند و نماند از چهاربایان مگر یابوی که بادشاه
بران سوار میشد و یابوی وزیر و وزیر بادشاه مسلمان بود و اصحاب الیاس نزد وزیر بنهان بودند ...
داد ایشان را طعام میداد بس خدای تعالی وحی کرد بالیاس ... و ستیزه بادشاه بشو که میخواهم توبه او را قبول کنم چون
الیاس نزد بادشاه امد بادشاه گفت چه کردی با ملوک اسرائیل همه را کشتی الیاس گفت که انچه تو را بان امر کنم اطاعت
خواهی کرد بادشاه گفت بلی بس الیاس عهدها از او گرفت و اصحاب خود را از جاهایی که بنهان شده بودند بیرون

اورد و تقرب جستند بسوی خدای تعالی بدینکار که قربانی کردند و زن بادشاه را طلبید و سر او را برید و بت او را بسوزانید
و بادشاه توبه نیکو کرد و جامههای بشمین بوشید تا اینکه حق تعالی قحط را از ایشان برطرف کرد و باران بر ایشان بارید و فراوانی
در میان ایشان بهم رسید مرویست که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از تلی گذشتند شنیدند که شخصی میگوید که خداوندا
بگردان مرا از امت مرحومه امرزیده شده یعنی امت بیغمبر اخر الزمان بس انحضرت بالای ان تل رفت که ناگاه دیدند مردی سفید
مو را که قامتش سیصد ذراع بود چون او انحضرت را دید برخاست و دست در گردن انحضرت در اورد و گفت که من
در سالی یکمرتبه غذا میخورم و این زمان وقت غذا خوردن منست بس ناگاه در ان وقت خوانی از اسمان فرود امد
که انواع طعامها در ان بود و حضرت رسول خدا با ان مرد از ان طعامها خوردند و او الیاس بیغمبر بود ...
که جمعی در باب تفسیر بعضی الیاس را ذکر کرده اند و در بعضی که الیا و الیاس یکی باشد چونکه نامهای ایشان و قصههای
ایشان شبیه است بیکدیگر و بعضی گفته اند که خضر و الیاس نیز یکی باشد والله اعلم

کتاب قصه ذی الکفل علیه السلام

سوره انبیا دو ایه وَ اِسْمٰعِیلَ وَ اِدْرِیسَ وَ ذَا الْکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصَّابِرِینَ وَ اَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِینَ یعنی
و یاد کن اسمعیل را و ادریس را و ذا الکفل را که هر یک از ایشان بودند از صبر کنندگان بر شداید و مصیبتها و داخل کردیم
ایشان را در اهل رحمت و اجر ایشان باشند از اهل صلاح مرویست از حضرت امیر المؤمنین که ذو الکفل
یوشع بن نون است **سوره ص یک ایه** وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ الْاَخْیَارِ یعنی و یاد کن ذا الکفل را و هر یکی از ایشان
که گفته شد از نیکان باشند مرویست که امام زاده عبد العظیم نوشت بحضرت محمد تقی و برسید از او که ذو الکفل
چه نام داشت و ایا بیغمبر بود یا نه انحضرت در جواب نوشت که حق تعالی صد و بیست و چهار هزار بیغمبر بخلق مبعوث کرد
و سیصد و سیزده نفر از ایشان مرسل بودند و ذو الکفل از جمله ایشان بود و بعد از سلیمان بن داود مبعوث گردید
و در میان مردم حکم میکرد چنانچه داود حکم میکرد و غضب نکرد هرگز مگر از برای خدای تعالی و نام او عویدیا بود و اوست
که خدا در قران گفته است که یاد کن اسمعیل و الیسع و ذا الکفل را که هر یک از ایشان از نیکان بودند و مرویست
از حضرت رسول خدا که برسیدند از او از حال ذو الکفل گفت که مردی بود از بلاد حضرموت و نام او عویدیا بن
... بود و بیغمبری بیش از او که او را الیسع میگفتند روزی گفت که کی خلیفه من میشود که بعد از من هدایت مردم
نماید بشرط انکه غضب ننماید و در روایت دیگر بشرط انکه روزها روزه باشد و شبها بعبادت بیدار باشد و از کسی
بخشم نیاید بس عویدیا برخاست و گفت من بس باز الیسع این سخن را اعاده کرد و باز ان جوان برخاست و گفت من
میکنم بس الیسع فوت شد و خدا عویدیا را بعد از او مبعوث کرد و در اول روز در میان مردم حکم میکرد روزی شیطان
باتباع خود گفت که کیست که تواند او را از عهد خود برگرداند و او را بخشم اورد بس یکی از شیاطین که او را ابیض میگفتند
گفت من این کار را میکنم شیطان گفت برو و سعی کن شاید او را بخشم بیاوری بس چون عویدیا که ذو الکفل باشد
از حکم در میان مردم فارغ شد و رفت بخانه خود و خواست که استراحت کند ابیض امد و فریاد کرد که من مظلومم ذو ا
الکفل گفت بگو بخصم تو بیاید گفت ... ظالم تو گفت من نمی اید بس انگشتر خود را باو داد که این نشان را باو بنما و بگو که

بایدابلیس رفت نزد ذوالکفل امروز خواب نتوانستم کرد و شب هم خواب نکرده و روز دیگر چون از حکم فارغ شد قصد
کرد بخوابد ابلیس آمد و فریاد کرد که شخصی ظلم کرده کسی و انگشتری مرا برده و نتوانم گرفت باید پس رفت ذوالکفل با وی گفت
که کلیدار بخوابد که در روز دیگر خواب نکرده است ابلیس گفت بشنو من مظلومم و می باید رفع ظلم از من بکند
پس در بیان رفت نزد ذوالکفل را چون او ذوالکفل را بانگشت و با و داد که برو و خصم خود را حاضر کند و امروز نیز خواب
نکرد و شب ابلیس را تنها کرد و چون روز سیم از حکم فارغ شد و بجهت خواب رفت که بخوابد باز ابلیس آمد و فریاد کرد
که نامه خود را خصم من نتوانم گرفت پس آنحضرت برخاست و از برای او بیرون آمد و دست او گرفت و همراه او روان شد
و در روز بسیار گرم بود که اگر گوشت را با آفتاب میگذاشت بریان میشد چون ابلیس این صبر از او دید از او نومید شد
و دست خود را از دست او جدا کرد و ناپیدا شد پس او را از این سبب ذوالکفل گفتند که متکفل آن وعده شد و بجا آورد و حق
تعالی او را برای آنحضرت یاد کرد که آنحضرت نیز صبر نماید بر آزارهای امت چنانچه پیغمبران پیش از او صبر کردند کتاب

قصة لقمان علیه وعلی نبینا وعلیه السلام سورهٔ لقمان هشت آیه

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ یعنی بحقیقت دادیم ما لقمان را دانش با عیان موجودات و گفتیم که شکر کن خدا را
بر داوند دانش پس و هر که شکر میکند خدا را بنعمتی شکر میکند از برای منفعت نفس خود چه حق تعالی از یاد میکرد و اندازه نعمت را
از برای او و هر که کفران نعمت و ناسپاسی میکند پس بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است از سپاس و ستایش کسی سزاوار ستایش
در جمله ذات و ستوده است که اثر او و آثار ستوده شود به زبان یا نشود مروی است که آنحضرت صادق ع گفت که شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ
باشد آنست که حمد و سپاس کند خدا را بر آن و مروی است که هر گاه که خدای تعالی نعمتی با و داد و بر او شناختن نعمت را ... خود
یعنی اعتقاد کرد که آن نعمت از اوست پس حقیقت شکر را ادا کرده است شکران نعمت را و مروی است از حضرت صادق ع که خدای تعالی وحی کرد
بموسی که ای موسی شکر من بکن حق شکر را پس گفت موسی ای پروردگار من چگونه شکر کنم حق شکر تو را و حال آنکه نیست هیچ شکری
که شکر کنم تو را با آن مگر اینکه تو انعام کرده از آن گفت خدای تعالی ای موسی اکنون تو شکر کردی مرا چون دانستی که آن از من
است مروی است از حضرت رسول خدا ص که گفت که راست میگویم من نبود لقمان پیغمبر ولیکن بود بنده بسیار فکر کننده در مصنوعات
خدا صاحب اعتقاد نیکو دوست داشت خدا را پس دوست داشت خدا او را و منت گذاشت خدا بر او بعطاء حکمت روزی او در
خواب بود در روز که ناگاه آمد با و ندائی و آواز که ای لقمان آیا میخواهی که بگرداند خدا تو را خلیفه در زمین
که حکم بکنی میان مردمان بحق پس جواب داد بآن آواز که اگر مخیر گرداند مرا پروردگار من قبول میکنم عافیت را و قبول
نمیکنم بلا را و اگر آن واجب گرداند پس میشنوم و اطاعت میکنم زیرا که من میدانم که اگر حکم کند مرا بآن البته یاری میکند مرا
و دانا میکند بعلم پس گفتند ملائکه بآواز ... ای لقمان ... گفت از جهت آنکه حکم کردن در دنیا
مردم سخت ترین منزلها است و تاکید شده ترین آنست فرو میگیرد او را تاریکی جهل و نادانی از هر جانب اگر رفتار کنم بحکم
راه بهشت ... و اگر خطا کنم خطا کرده باشم راه بهشت را و کسی که باشد در دنیا ذلیل و خوار و در آخرت
شریف و عزیز بهتر است از اینکه باشد در دنیا شریف و عزیز و در آخرت ذلیل و خوار و هر که اختیار کند دنیا را بر آخرت

فوت شود از او دنیا و نرسد بآخرت پس تعجب کردند ملائکه از نیکوئی گفتار او پس خواب کرد خوابی که رحمت و راحت پس عطا شد با و
حکمت و دانش پس بیدار شد در حالیکه سخن میگفت بحکمت پس بود او وزیر و معین داود و بحکمت خود پس گفت با و داود که
خوشا بحال تو ای لقمان که عطا شد بتو حکمت و برگردانیده شد از تو بلاها و مروی است که پرسیدند از حضرت صادق ع
از لقمان و حکمت او که ذکر کرده است از او خدای تعالی پس گفت آنحضرت که آگاه باش که نداد خدای تعالی بلقمان حکمت را برای حسب یا
مال و دنیا و اهل و یا جثه و بزرگی و یا حسن و جمال که او را بود ولیکن بود مردی توانا در کار خدا و پرهیزکننده در امر خدا و بود
مردی خاموش با آرام و دوربین دراز فکر تیز نظر و بی نیاز از چیزی بکردن نخوابید در روز هرگز و ندید کسی او را در حالت
بول و غایط کردن و نه در حال غسل کردن از جهت بسیاری ستر و عفاف او و دوری نظر او و نگاه داری
در کار خود و نمیخندید از چیزی هرگز از ترس گناه و خشمناک نشد هرگز و نه مزاح کرد و نه شاد گشت بچیزی
اگر میرسید با و از امر دنیا و اندوهگین نشد از دنیا بر چیزی هرگز و نکاح کرد زنان را و فرزندان بسیار از برای او شد
بسیار و مردند بسیاری از ایشان پیش از او پس گریه نکرد بمرگ احدی از ایشان و نگذشت بدو مرد که دشمنی با یکدیگر
با یکدیگر مگر اینکه اصلاح میکرد در میان ایشان و نگذشت از ایشان تا اینکه دوست یکدیگر میشدند یا از هم جدا میشدند
و نشنید هرگز قول احدی را که تحسین آن کرد مگر پرسید از تفسیر آن و از ماخذ آن پس بود که بسیار هم نشینی میکرد با فقها
و حکیمان و بود که اختلاط میکرد با حاکمان و پادشاهان و ارباب تسلط پس دلسوزی میکرد از برای قاضیها از جهت ابتلاء
ایشان و طلب رحمت میکرد از برای سلاطین و پادشاهان بسبب مغرور شدن ایشان از خدا و اطمینان ایشان بپادشاهی خود
و عبرت میگرفت از ایشان و می آموخت از احوال ایشان غلبه کردن بر نفس خود و مجاهده کردن با هوا و هوس خود را
و احتراز میکرد بسبب آن از شیطان و بود که مداوا میکرد درد دل خود را بتفکر کردن در خلق خدا و مداوا میکرد بیماری
نفس خود را بعبرت و پند گرفتن و حرکت نمیکرد مگر در امری که نفع داشت با و پس بسبب این صفات حسنه داده شد با و
حکمت و عطا شد با و عصمت و بدرستی که خدای تعالی امر کرد بعضی از طوایف ملائکه در وسط روز که چشمها در خواب
غنوده بود ندا کردند او را ... لقمان ... پس گفتند ای لقمان آیا میخواهی که بگرداند خدای تعالی
تو را خلیفه خود در زمین که حکم کنی در میان مردمان پس گفت لقمان که اگر ... پروردگار من بآن پس میشنوم و
اطاعت میکنم از جهت اینکه اگر امر کند مرا بآن البته اعانت و یاری کند مرا بآن و بیاموزد بمن علم و عصمت دهد مرا و اگر مخیر گرداند
مرا در آن پس قبول کردم عافیت را پس گفتند ملائکه که ای لقمان چرا گفتی این را گفت از جهت اینکه حکم کردن در میان مردم
سخت ترین منزلها است در دین و بیشترین چیزها است در فتنه و بلاها ... خود و اگذاشته شود ... حاکم و اعانت
کرده نشود ... در میان ... اگر ...
که سالم بماند و اگر خطا کند خطا کرده راه بهشت را و کسی که باشد در دنیا ذلیل و ضعیف باشد آسانتر است بر او در روز
قیامت از اینکه باشد در دنیا حاکم و شریف و بدرستی که کسیکه اختیار کند دنیا را بر آخرت زیان کند در هر دو ...
شود دنیا از او ... آخرت را ... تعجب کردند ملائکه از حکمت او ... گفتار او ...

در آمد ابشب وبکوفت خوابکاه شخود را نا از کلی خدا ابتعالی برا وحکمت را پس فرو کرفت حکمت اورا از فرق سر او تا پاشنه
پای او وحال آنکه او خوابیده بود وپوشانید اورا بحکمت پوشانیدن عظیم پس بیدار شد وحال آنکه بود او حکیم ترین مردمان
در زمان خود وبیرون آمد بمردمان وحال آنکه سخن میکفت بحکمت پس تعجب کردند مردمان از حکمت او پس چون داده شد
با خلافت را وقبول نکرد پس امر کرد خدا ابتعالی ملائکه پس ندا کردند داود را بخلافت پس قبول کرد وشرط نکرد در آن
شرطیکه لقمان کرده بود پس داد خدا ابتعالی با و خلافت زمین را ومبتلا شد در زمین چندین مرتبه وهر بار از آن بجهت افتادن او
بود در خطا وهر بار کذشت خدا از او وامرزید از برای او وبود لقمان که بسیار زیارت میکرد داود را وپند میداد او را
بموعظه خود وبحکمت خود وبسیاری علم خود وبود داود که میکفت بلقمان خوشا بحال تو ای لقمان که داده شد ترا حکمت ودور
کرده شد از تو بلیه را وداده شد داود خلافت را ومبتلا ساخته شد او را بخطا کردن ومفتون ومحض شدن
قال الله تعالى واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم یعنی یاد کن چون که کفت لقمان به پسر خود
وحال آنکه پند میداد او را که ای پسرک من شریک مکردان بخدای بدرستی که شرک هر اینه ستمیست بزرک ازانجهت که شرک
شریک ساخته است میان کسی که نیست هیچ نعمتی مکر از او ومیان کسی که نیست هیچ نعمتی از او ومروی است از حضرت باقر که ظلم
بر سه قسم است ظلمیست که میامرزد خدای تعالی وظلمیست که نمیامرزد خدای تعالی وظلمیست که وانمیکذارد از احدی تعالی
اما ظلمیکه نمیامرزد خدای تعالی پس شرکست واما ظلمیکه میامرزد خدای تعالی اما ظلم مردست بنفس خود در میان خود
ومیان خدا واما ظلمیکه وانمیکذارد از احدی پس معامله بقرض خواسته در میان مردمان ومروی است از حضرت صادق
در حدیث مانوک که پسر لقمان پسر ابده اداعتقده که شکاف شد وحکمت را او فرو رفت واسرار حکمت در آن جا کرفت
واز جمله پندها که لقمان به پسر خود ... بود که کفت ای پسرک من بدرستی که تو از روزی که بدنیا آمدی پشت کرده بدنیا وروی کردی
باخرت پس سرایکه تو بسوی آن میروی نزدیکتر است بتو از سرایکه تو از آن دور میشوی ای پسرک من همنشینی کن با علما
ودانشمندان ونزدیک برو ایشان بزانوی خود ومجادله مکن با ایشان تا اینکه منع کنند ترا از علم خود وبکیر از دنیا انقدر یکه
ترا کفایت کند وترک مکن آنرا بالکلیه تا اینکه باشی بار عیال مردم وداخل مشو در دنیا داخل شدنیکه ضرر رساند بآخرت
تو وروزه بکیر آن قدریکه قطع کند شهوت ترا وروزه مکیر انقدریکه منع کند ترا از نماز کردن زیرا که نماز دوست تر است
پیش خدا از روزه ای پسرک من بدرستیکه دنیا دریاست عمیق بتحقیق هلاک شدند در آن کروه بسیاری پس بکردان
ایمان را کشتی خود در آن وبکردان توکل را بادبان آن کشتی وبکردان تقوی وپرهیزکاری را توشه راه تو در آن پس اکر نجات
یافتی برحمت خدا ابتعالی بود واکر هلاک شدی پس بسبب کناهان تو شدی ای پسرک من اکر ادب وعلم آموختی در
حال کودکی منتفع میشوی بآن در بزرکی خود وکسیکه اعتنا کرد بآن بود داشت ... اهتمام مینماید در آن وکسیکه اهتمام
کرد در آن ومشقت وزحمت برد در آموختن آن وکسیکه رنج برد در آموختن آن شدید میکند طلب او بآن وکسیکه شدید
شد طلب او در یابد منفعت آنرا پس عادت کن بآن زیرا که تو خلف وبجا مانده در کسانیکه کذشته تو وبهره مند کردان
بآن علم وادب کسی را که خلف وبجا مانده تو است وامید وار باشد از تو در آن دوستان وهراسان باشند از صولت تو
دشمنان

دشمنان وبیمار کرده ود رداری خود را از کسالت وسستی در آن واز طلب کردن غیر آن واکر باشی تو مغلوب در دنیا پس البته نباشی تو
مغلوب در آخرت پس اکر فوت شود از تو طلب کردن علم از جائیکه کمان علم باشد در آن پس البته تو مغلوب باشی در آخرت وبکردان در
شبها تو وروزها وساعتها تو از برای نفس خود حظی ونصیبی در طلب کردن علم پس اکر فوت شد از تو طلب هر روزه پس نخواهی یافت
از برای ضایع کردن علم شدید تر از ترک طلب آن وهیچ مکن مجادله ومباحثه در امر علم وبرای تحصیل جاه حاصل علم است وهر که بمجادلت
وجدال کند در علم با علما از برای مجادلت ومنازعه مکن وداری باد انشمندان وهر که دشمنی کند با سلطان وتماشا وهمراهی مکن با سفیهان
ودوستی مکن با ایشان وبرادری مکن با فاسق ومصاحبت مکن با کسیکه محل تهمت باشد وضبط کن وپنهان دار علم خود را چنانچه
پنهان میداری سیم وزر خود را ای پسرک من بترس از خدا ترسیدنیکه اکر بیائی در روز قیامت با نیکوکاری جن وانس بترسی که خدا
عذاب کند یعنی اعتماد مکن بعمل نیک خود وامیدوار باش بخدا امیدیکه اکر بیائی در روز قیامت با کناهان جن وانس امید داری
باینکه بیامرزد خدا ابتعالی ترا یعنی ناامید مشو از رحمت خدا بسبب بسیاری کناهان پس کفت پسر لقمان ای پدر من که چکونه
چکونه توانا باشم که جمع کنم این دو حال را پس کفت لقمان ای پسرک من اکر بیرون آورند دل
مومن را وبشکافند هر آینه بیابند در آن دو نور یکی نور امید وترس از خدا ویکی نور امید بخدا اکر وزن کنند این دو نور را
وسنجید با هم یقدر ذره زیادتی بر یکدیگر نداشته باشند پس کسیکه ایمان آورد بخدا تصدیق واعتقاد میکند بخبر را
که خدا کفته است وکسیکه اعتقاد کند بخبر را که خدا کفته است البته بعمل میکند بخبر را که خدا امر کرده است وکسیکه عمل نکند بخبر را که خدا
امر کرده است وکسیکه نکند بخبر را که خدا امر کرده است اعتقاد نکرده است براستی بخبر که خدا کفته است زیرا که این اخلاق
شهادت میدهند بعضی از برای بعضی دیکر پس کسیکه ایمان آورد بخدا ایمان صادق وراست در عمل میکند از برای خدا
عمل خالص وخالص ناب وکسیکه عمل کرد از برای خدا عمل خالص ناب البته ایمان آورده است بخدا ایمان صادق وراست
وکسیکه اطاعت خدا کرد البته ترسید از او وکسیکه ترسید از او دوست داشت او را وکسیکه دوست داشت او را پس بتحقیق
متابعت امر او کرد وکسیکه متابعت امر او کرد مستوجب بهشت شد وخوشنودی او کردید وکسیکه متابعت خوشنودی خدا نکرد
پس البته بخشم آورده است بخود خشم خدا را پناه میبریم ما از خشم خدا ای پسرک من مایل مباش بسوی دنیا ومشغول مکردان
دل خود را بآن زیرا که خلق نکرده است خدا ابتعالی خلقی را که خوارتر باشد در نزد او از دنیا آیا نمی بینی که نکردانید خدا
خدا ابتعالی نعمت دنیا را ثواب وجزا از برای مطیعان ونکردانید است بلای دنیا را عقوبت از برای کناهکاران وحق تعالی
فرموده است ووصينا الانسان بوالديه حملته امه وهنا على وهن وفصاله في عامين ان اشكر لي ولوالديك الي المصير یعنی وصیت کردیم ما
آدمی را باحسان ونیکوئی بپدر ومادر خود برداشت او را مادر او در حالت ضعف وسستی بر ضعف وسستی از ابتداء
حمل تا وضع حمل او وباشد وتنها شدن او از شیر خوردن در انقضاء دو سال وکفتیم که شکر کن از برای من وازبرای
نعمتها پدر ومادر تو بسوی منست بازکشت همه کس ومرویست از حضرت رضا که امر کرده خدا ابتعالی بشکر کردن از
برای او واز برای پدر ومادر پس هر که شکر پدر ومادر نکند شکر خدا را نکرده است ومرویست از حضرت
که کسی که شکر نکند منعم از مخلوق را نکند شکر خدا را وان جاهداك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما

فی الدنیا معروفا یعنی و اگر تکلیف کنند پدر و مادر تو را باینکه شریک گردانی با من آنچه را که نیست ترا بآن علمی

پس اطاعت ایشان مکن و صحبت بدار با ایشان و مصاحب ایشان بکن در دنیا بر وجه پسندیده عقل و شرع مرویست

از حضرت صادق (ع) که آمد مردی بخدمت حضرت پیغمبر (ص) و گفت ای رسول خدا وصیتی کن مرا پس گفت آنحضرت که شریک مکن

با خدا چیزی را اگر چه بسوزانند ترا باتش و عذاب کنند ترا الا آنکه دل تو مطمئن باشد بایمان و اطاعت کن پدر و مادر خود را

و احسان کن بایشان زنده باشند یا مرده و اگر امر کنند ترا باینکه بیرون روی از اهل و مال تو پس بکن زیرا که آن

پدر و مادر از ایمان است و نیز مرویست از آنحضرت که آمد مردی بخدمت پیغمبر و گفت ای رسول خدا بکی احسان کنم گفت

مادر تو را پس بار دیگر گفت از دیگر بکی گفت مادر تو را پس بار دیگر گفت مادر تو را پس بار دیگر گفت پدر تو را و مرویست

که پرسیدند از حضرت رضا که دعا کنم از برای پدر و مادر اگر حق را نشناسند گفت آنحضرت که دعا کن

از برای ایشان و تصدق بکن از برای ایشان و اگر زنده باشند و حق را نشناسند مدارا کن با ایشان زیرا که رسول خدا

گفت که خدا مرا مبعوث گردانیده برحمت نه بعاق کردن و نیز مرویست از آنحضرت که نیکی کردن به پدر و مادر

واجب است و اگر چه مشرک باشند و نیست طاعتی از برای پدر و مادر و نه از برای غیر پدر و مادر در معصیت خالق زیرا

که نیست طاعتی از برای مخلوق در معصیت خالق و مرویست از حضرت صادق (ع) که نیکوئی کردن به پدر و مادر از نیکی شناختن

بنده است خدا را زیرا که هیچ عبادتی سریعتر نمیرساند صاحبش را بسوی خوشنودی خدا از احترام پدر و مادر مسلم

از برای رضای خدا از جهت اینکه حق پدر و مادر ماخوذ است از حق خدا هرگاه باشند ایشان بر طریقه دین و سنت

و نباشد که منع کنند فرزند را از طاعت خدا بسوی معصیت و از یقین بسوی شک و از زهد در دنیا بسوی میل بدنیا

و نخوانند فرزند را بسوی خلاف آن پس اگر باشند این چنین پس معصیت ایشان طاعت و طاعت ایشان معصیت که خدا

گفت و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و اما در باب معاشرت پس مدارا کن با پدر و مادر و نیکی کن

با ایشان و تحمل نما اذیت ایشان را بجهت آنکه متحمل شده‌اند از تو در حال کودکی تو و تنگ مکن بر ایشان در آنچه که خدا

وسعت داده بتو از خوردنی و پوشیدنی و برمگردان روی خود را از ایشان و بلند مکن صدای خود را بالای صدای ایشان

زیرا که تعظیم ایشان از خدا است و بگو با ایشان گفتار نیکو و لطف و احسان کن با ایشان که خدا ضایع نمیکند اجر

مردم نیکوکار را و اتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون یعنی و متابعت کن راه آنکسی را

که بازگشت کرده بسوی من که راه … و روش عالم باشد چنانچه مرویست از حضرت صادق (ع) پس بسوی من است

بازگشت شما پس آگاه کرده‌ام شما را بآنچه هستید که میکنید یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة

او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر یعنی ای پسرک من بدرستی که آن خصلت نیک و بد اگر باشد

بوزن یک دانه از دانه خردل پس باشد آن دانه در میان سنگ سختی یا در میان آسمانها یا در میان زمین که حاضر گرداند

خدا بعمل … در حساب بدرستی که خدا تعالی لطیف است و بعلم آگاه است بهر چیز مرویست از حضرت صادق (ع) که گفت

از گناهان حقیر … زیرا که از برای آنها طالبی باشد … گناه کرده‌ام … طلب … بکنید از خدای

بدرستی که خدا تعالی نیکو بیان … مثقال حبة من خردل … یا بنی اقم الصلوة وأمر بالمعروف وانه عن المنکر

واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور یعنی ای پسرک من بپا بدار نماز را و امر کن مردم را بکار نیک در شرع

و عقل و باز دار مردم را از کار بد در شرع و عقل و شکیبا باش بر آنچه برسد بتو از مشقت و اذیت در امر کردن و نهی

کردن … بدرستی که آنچه گفتیم از جمله لازم کارها است مرویست که خدا تعالی دوست میدارد که …

از واجبات دوست میدارد که ادا کنند واجبات او را و لا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب

کل مختال فخور یعنی و میل مده رخساره خود را از برای مردمان از روی تکبر و راه مرو در زمین از روی نشاط و ناز

بدرستی که خدا تعالی دوست نمیدارد هر خرامنده فخر کننده را مرویست از حضرت پیغمبر که نهی میکرد از اینکه خرامان راه رود

مرد در رفتار خود و گفت که هر که بپوشد جامه پس خرامان شود در آن فرو برد خدا تعالی او را بزمین در کنار جهنم و باشد قرین

قارون از جهت اینکه قارون اول کسی است که خرامان شد در رفتار پس بزمین فرو برد خدا تعالی او را و سرای او را و هر که

… هر کس که خرامان در رفتار خود … کرده است با خدا تعالی … واقصد فی مشیک واغضض من

صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر یعنی میانه رو باش در رفتار خود و پست کن صدای خود را و گفتار بدرستی که ناخوش‌ترین

صداها … صدای درازگوش است مرویست از حضرت صادق (ع) که تندی در رفتار مرد ببرد بهای مومن را …

از حضرت صادق (ع) … گفت که آن عطسه قبیحه است و در روایت دیگر گفت عطسه بلند قبیحات و صدای مردی که

بلند کند صدای خود را بسخن گفتن … مگر اینکه باشد دعا کننده یا خواننده قرآن منقولست که لقمان حکیم بپسر خود

گفت … هر که … خوشنودی مردمان و مدح و ثنای ایشان و مذمت ایشان

زیرا که رضا و خوشنودی مردمان حاصل نمیشود اگر چه مبالغه کند آدمی در تحصیل آن بنهایت قدرت خود پس گفت فرزند

… دوست میدارم که بنمائی بمن از برای این مثالی … پس گفت لقمان با او

که بیرون … پس بیرون رفتند و با ایشان بود چارپائی پس سوار شد لقمان بر آن و واگذاشت فرزند را

که پیاده برود از عقب پس گذشتند بقومی پس گفتند ایشان که این مرد … سوار میشود …

… این کودک … پیاده برود از عقب …

لقمان بفرزند خود گفت که شنیدی سخنان ایشان را … از سوار شدن من و پیاده … پس گفت فرزند او

… پس گفت لقمان با او که تو سوار شو … پس سوار شد فرزند او و پیاده رفت لقمان تا آنکه

گذشتند بجماعتی دیگر پس گفتند ایشان که این کودک بد فرزندیست و این مرد پیر بد تربیت … زیرا که ادب

نکرده است این کودک را تا اینکه سوار شده است و واگذاشته است پدر را که پیاده برود از پیش سر او و حال آنکه

پدر … اولی است باحترام و سوار شدن … فرزند … عاق … خواهد بود …

باشد … لقمان بفرزند خود که شنیدی … پس گفت … سوار شو …

شدند با هم پس گذشتند بر جماعتی پس گفتند ایشان که … این دو نفر سوار … در میان ایشان …

جزی سوار شده اند با هم با بر چارپا میکشد پشت از او بار کرده اند با آن اشتری که طاقت آن ندارد اگر یکنفر
سوار میشد و یکنفر پیاده میرفت بود اصلح و بهتر پس گفت لقمان بفرزند خویش که شنیدی تو گفت بلی پس گفت لقمان بیا تا اکنون
واگذاریم چارپا را اگر بیاید خالی از سواری تا من و تو هر دو پیاده برویم پس بر اندازند چارپا را پیش روی خود و هر دو
میرفتند از عقب او تا اینکه گذشتند بجماعتی دیگر پس گفتند ایشان که این ها در غایت عجب اند این دو نفر که واگذاشته اند چارپای خود
که میرود خالی بی بار و سوار و هر دو نفر پیاده میروند در عقب او و ملامت کردند هر دو را بر این حال چنانچه ملامت کردند
ایشان را بر هر حالی که بودند پس گفت لقمان بفرزند خویش که ای بابای من هیچ نیست از برای تحصیل رضا و خوشنودی این مردمان حیله و چاره
پس التفات مکن بسوی ایشان و مشغول باش برضا و خوشنودی خدای تعالی که در رضای خدای تعالی که در رضای خدا شغلی
بدان شاغل از هر شغلی و در آن است سعادت و اقبال در دنیا و در روز حساب و سوال اکنون قصه اشموئیل و طالوت
و جالوت و تابوت سکینه سوره بقره شش آیه الم تر الى الملأ من بنى اسرائيل من بعد موسى اذ قالوا لنبى لهم ابعث
لنا ملكا نقاتل فى سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل فى سبيل الله
وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم والله عليم بالظالمين یعنی آیا علم نداری ای محمد
منتهی نشده بسوی اشراف و بزرگان از بنی اسرائیل بعد از وفات موسی چونکه گفتند به پیغمبری که بود از برای ایشان اشموئیل نام
بزبان ایشان که برانگیز و بپاکن از برای ما پادشاهی تا اینکه جنگ و جهاد کنیم ما در راه خدای تعالی گفت آن پیغمبر که آیا شاید بود
که اگر نوشته شود بر شما و واجب کرده شود جنگ بر شما جنگ نکنید گفتند که چیست ما را که جنگ نکنیم در راه خدای تعالی و حال آنکه
بتحقیق بیرون کرده شده ایم ما از خانهای ما و از فرزندان ما پس چون نوشته شد بر ایشان جنگ و جهاد کردن اعراض کردند
و روگردانیدند مگر اندکی از ایشان و خدای تعالی داناست بحال ستمکاران و در روایت از حضرت باقر است که نام آن پیغمبر اشموئیل
بود بزبان ایشان و آن بزبان عربی اسمعیل است و در روایت از حضرت صادق است که گفته بود پادشاه در آن زمان ایشان آنکه کم او شد
با ملک و امیر لشکر بود و پیغمبر کسی بود که بر پا میداشت امر او را و خبر میداد او را از جانب پروردگار او را امر و نواهی او فقال
لهم نبيهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا انى يكون له الملك علينا ونحن احق بالملك منه ولم يؤت سعة من المال
قال ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة فى العلم والجسم والله يؤتى ملكه من يشاء والله واسع عليم یعنی و گفت با ایشان
پیغمبر ایشان که بدرستی که خدای تعالی بتحقیق فرستاد از برای شما طالوت نام پادشاهی را گفتند قوم او که چگونه باشد و سزاوار
بوده پادشاهی بما و حال آنکه ما سزاوارتریم بر پادشاهی از او و نداده اند با او وسعتی از جهت مال و اکنون پیغمبر که
خدای تعالی برگزید او را و افزون کرد او را بفراخی در دانش و بقوت در تن و خدا میدهد پادشاهی خود را بهر که میخواهد
و خدای تعالی واسع است بخشش و کرم و داناست باو هر کس چون استبعاد کردند پادشاهی او را از جهت فقر خدای تعالی رد
کرد بایشان که حالا در آن برگزیدن خلافت و فضل و کرم او و وسعت او در جهت فقر و داناست بمصالح هر چیزی پس از
روی مصلحت برگزید او را و داد با او پادشاهی را با آنکه نیاورد در علم و دانش و بقوت بدن و بدین که سزاوار پادشاهان آن
منقول است که طالوت بود که دست در و در روایت از حضرت

بقره

باقر است که بنی اسرائیل بعد از وفات موسی عمل کردند بمعاصی و تغییر دادند دین خدا را و سر باز زدند از امر پروردگار و ایشان و بود
در میان ایشان پیغمبری که امر و نهی میکرد با ایشان پس اطاعت او نکردند و مروی است که بود او ارمیای پیغمبر پس مسلط کرد بر ایشان خدای تعالی
بر ایشان پادشاهی جالوت نام را و او از طائفه قبط بود پس ذلیل کرد ایشان را و کشت مردهای ایشان را و بیرون کرد
ایشان را از شهرهای ایشان و خانهای ایشان و گرفت مالهای ایشان را و کنیز کرد زنان ایشان را پس شکایت کردند از ستم او
بر نزد پیغمبر خود و گفتند سوال کن از خدای تعالی که بفرستد از برای ما پادشاهی تا جنگ کنیم در راه خدا و قانون چنان بود که نبوت
پیغمبری در خاندانی و پادشاهی در خاندانی دیگر جمع نکرد خدای تعالی از برای ایشان پیغمبری و پادشاهی را در یک خاندان
پس از آن جهت گفتند که بر انگیز از برای ما پادشاهی که جنگ کنیم در راه خدا پس گفت و شنود کرد با ایشان چنانچه خدای تعالی
خبر داده در قرآن و بود در آن زمان پیغمبری در اولاد لاوی و پادشاهی در اولاد یوسف و بود طالوت از اولاد بنیامین برادر
مادری یوسف و نبود از خاندان پیغمبری و نه از خاندان پادشاهی و بود طالوت بلند قدتر از ایشان در جسم و شجاعت
و قوت و بود داناتر از ایشان مگر اینکه فقیر بود و مال و دولتی نداشت پس عیب او کردند بسبب فقر او و گفتند که او
وسعت در مال ندارد و قال لهم نبيهم ان آية ملكه ان يأتيكم التابوت فيه سكينة من ربكم وبقية مما ترك آل
موسى وآل هرون تحمله الملائكة ان فى ذلك لآية لكم ان كنتم مؤمنين یعنی گفت با ایشان پیغمبر ایشان بعد از آنکه
پادشاهی او را انکار کردند از برای شما صندوقی است که مادر موسی موسی را در آن گذاشت و انداخت در دریا و در آن
صندوق باشد سکینه و آرام از جانب پروردگار شما و باشد در آن باقیمانده از آنچه واگذاشتند آل موسی و آل هرون
بر میدارند آن را ملائکه بدرستی که در آنست هر آینه معجزه از برای شما اگر هستید شما ایمان آورندگان و یاد کردگان
گفت حضرت صادق که بود تابوت آن صندوقی که فرستاد خدای تعالی آن را برای موسی و گذاشت مادر موسی او را در آن
و انداخت در دریا و بود در بنی اسرائیل که تبرک می جستند بان و خیر و برکت در آن میدیدند پس چون حاضر شد
موسی را وفات گذاشت در آن صندوق الواح تورات را و زره خود را و آنچه بود در نزد او از آیات پیغمبری و سپرد
آن را بوصی خود یوشع بن نون پس بود همیشه آن صندوق در میان ایشان تا اینکه استخفاف کردند و احترام آن را
موقوف داشتند و کودکان با آن بازی میکردند در سر راهها و بود بنی اسرائیل در عزت و شرف و بزرگی مادام که
بود آن صندوق در میان ایشان پس چون عمل کردند بمعاصی و گناهان و استخفاف به احترام آن صندوق کردند
برداشت خدای تعالی آن را بسوی آسمان پس چون سوال کردند پیغمبر ایشان و فرستاد خدای تعالی طالوت را بپادشاهی ایشان که جهاد کند
با ایشان رد کرد آن صندوق را خدای تعالی برایشان چنانچه گفت خدای تعالی در قرآن آنکه معجزه پادشاهی طالوت آنست که بیاورد
از برای شما تابوت اگر در آن سکینه و آرام باشد از جانب پروردگار شما باشد و باقی ماند از آل موسی و هرون
فرزندان پیغمبران و روایت از حضرت باقر است که بود در آن تابوت شکسته های الواح تورات که در آن علم و حکمت بود و در
روایت است که اسم اعظم از آسمان پس نوشته شد در آن الواح و گذاشته شد در تابوت و در روایت از حضرت رضا است که گفت بود
در آن تابوت الواح موسی که شکسته شده بود و طشتی که می شستند در آن دلهای پیغمبران را و در روایت از آنحضرت که گفت سکینه

بادی بود از بهشت که از برای او صورتی بود مانند صورت انسان و بوی که هرگاه میگذاشتند تابوت را پیش روی مسلمانان
و کافران پس اگر کسی پیشی میگرفت تابوت را بر نمی گشت تا آنکه کشته میشد یا آنکه غالب میشد بر دشمن و کسیکه بر
میگشت از تابوت کافر میگشت و روا امام دو مروی است که پرسید از حضرت کاظم ع که چه چیز بود تابوت و چه قدر بود وسعت
آن گفت سه ذراع در دو ذراع بود پرسید که چه چیز بود در آن گفت عصای موسی و سکینه پرسید که چیست سکینه
گفت روح خدا که سخن میگفت و بود نزد هر گاه که اختلاف میکردند در چیزی سخن میگفت با ایشان و خبر میداد با ایشان
بیان آنچه را که میخواستند و منقول است که بود آن تابوت از چوب شمشاد و در روز جنگ میگذاشتند آنرا در پیش روی جنگ
پس چون میشنیدند آواز از درون آن فریادی و حرکت میکرد راه میرفتند مردم پیش سر آن و چون ساکن میشد فریاد داو
و حرکت ایستاد می ایستادند مردم و مروی است از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت سکینه که بود در تابوت بادی بود و خجسته
آنجنت و از برای او صورتی بود مانند صورت انسان و مروی است از حضرت باقر ع که بود بقیه عصای موسی و شکسته های
الواح و نیز مروی است از آنحضرت ع که آوردند تابوت را ملائکه و بر میداشتند آنرا و در روایتی است که بر میداشتند
آنرا دو صورت گاو و مروی است از حضرت صادق ع که گفت سکینه از الحجر سفید در عادا داشت تابوت است بر طرف آن
که بود نزد اهل خانه از کرامات میشد بر در خانه ایشان تابوت داده شده بود با و سجر ... که باشد الحجر سفید
در نزد او از ما رسیده است با و امامت و در روایت دیگر است که در هر جا بگرد و رو میگرد و تابوت نیز در میگرد با ...
دو جا بگرد و در میکند سلاح پیغمبر در ما و در میکند علم در آن و پرسیدند از حضرت کاظم ع از سکینه پس گفت که
بادی بهشت که بود نزد جهاد از بهشت از برای او صورتی بود مانند انسان و بوی خوش داشت و بود آن بادی که نازل شد
برابراهیم که دور میگردید آن باد در حوالی ارکان خانه کعبه و میگذاشت حضرت ابراهیم ستونهای کعبه را بر آن پس پرسید
از آنحضرت چیست سکینه که گفت خدای تعالی در ... سکینه تا آخر آیه گفت آنحضرت که بود آن سکینه در تابوت و بود در آن تابوت
طشتی که شسته میشد در آن دلهای پیغمبران و بود آن تابوت در بنی اسرائیل با پیغمبران پس رو کرد از حضرت ما و گفت
چیست تابوت شما گفتیم سلاح گفت راست گفتید آنست تابوت شما و مروی است از حضرت صادق ع که بود آن تابوت در دست
دشمنان بنی اسرائیل از عمالقه که غصب کرده بودند از ایشان چونکه مغلوب شدند بنی اسرائیل و واقع شد در ایشان
حوادث زمان پس انتزاع کرد خدای تعالی از دست ایشان و رد کرد بر بنی اسرائیل و گفت آنحضرت که بود آن برای آن تابوت
دو پر و یکی ... که بر ... و بعضی گفته اند که ... سکینه آرام و اطمینانی بود که خلق کرد
خدای تعالی در بنی اسرائیل تا آنکه قرار گیرند و بقیه نقیه علم است یا اجزای ... که از الواح تنها یا ... میگوید که ...
هم الحجر نقل شده باشد از ... والله اعلم فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتليكم بنهر فمن شرب
منه فليس مني ومن لم يطعمه فانه مني الا من اغترف غرفة بيده فشربوا منه الا قليلا منهم یعنی پس چون
جدا شد طالوت از بیت المقدس با لشکر گفت بدرستیکه خدای تعالی آزماینده است شما را بجوی پس هر که بیاشامد از آن
باد من خود پس نیست او از اشیاع و اتباع من و هرکه نچشد از آن پس بدرستیکه او از اتباع من است مگر آنکه بردارد از آن

بدست خود بکف از آن پس باشاید خوردن از آن پس بنوشیدند از آن مگر اندکی از ایشان فلما جاوزه هو والذين آمنوا معه قالوا لا
طاقة لنا اليوم بجالوت وجنوده قال الذين يظنون انهم ملاقوا الله كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله
والله مع الصابرين یعنی پس چون بگذشت از آن نهر او و آنانکه ایمان آورده بودند با او گفتند مومنان که هیچ توانائی نیست
امروز ما را امروز با جالوت و لشکرهای او گفتند آنانکه یقین داشتند ایشان که خواهند رسید بثواب خدای تعالی چه بسیار گروه
اندکی که غالب شدند بر گروه بسیار بدستوری خدای تعالی و خدا است با صبر کنندگان ولما برزوا لجالوت وجنوده قالوا
ربنا افرغ علينا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت وآتاه
الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء یعنی و چون بیرون آمدند از برای جالوت و لشکرهای او گفتند ای پروردگار
بریز بر ما شکیبائی و ثابت و برقرار کن گامهای ما را در جنگ و یاری کن ما را بر این قوم کافران پس شکستند آن لشکر را
باذن خدا و کشت داود جالوت را و داد خدای تعالی باو پادشاهی را و پیغمبری را و آموخت باو از آنچه میخواست مروی است از
حضرت رضا ع که چون حق تعالی خواست که جالوت را اعوان ایشان کشتند یکی که سواری بود مانند و باشد نزد موسی
و او مروی است از فرزندان لاوی بن یعقوب نام او داود پسر ایشی است و بود ایشی مرد چوپان و بود از برای او
ده پسر و بود کوچکتر ایشان داود پس چون فرستاد طالوت بسوی بنی اسرائیل جمع کرد ایشان را از برای جنگ جالوت
فرستاد بسوی ایشی که حاضر شو و حاضر کن فرزندان خود را پس چون حاضر شدند خواند یک یک از پسران او را
بهر یک زره موسی را ابن زمانت بعضی بلند بود و بر بعضی کوتاه بود پس گفت آیا کسی هست که بر جا گذاشته از پسران خود
احدی گفتند آری خرد ترین ایشان را واگذاشته ام در شبانی گوسفندان پس فرستاد او را و آوردند او را پس خواند
و بود با او فلاخنی پس در اثنای راه ندا کردند او را سه دانه سنگ و گفتند ایلا و دو بر دار ما را پس او را برداشت
آن سنگها و گذاشت در توبره خود و بود او بسیار شدید بخشم و با قوت در بدن و با شجاعت پس چون آمد داود
نزد طالوت پوشانید باو زره موسی را راست شد بر اندام او پس جدا شد طالوت با لشکریان خود از شهر و گفت
بجماعت ایشان با ایشان نگران بنی اسرائیل بدرستیکه خدای تعالی می آزماید شما را در این بیابان بنهری پس هر که بیاشامد از آن
نباشد از حزب خدا و کسی که نیاشامد از آن پس او از حزب خدا است مگر کسیکه بردارد از آن بکف دست خود پس چون
وارد نهر شدند مباح کرد خدا ایشان را که بردارند از نهر بکف از آن آب پس آشامیدند از آن نهر مگر اندکی از
ایشان پس آنانکه آشامیدند از آن بودند شصت هزار نفر و این بود از امتحان ایشان چنانچه گفت خدای تعالی و مروی است
از حضرت صادق ع که گفت آنجماعت اندک که نیاشامیده بودند و برداشته بودند بکف خود آن سیصد و سیزده
مرد بودند پس چون گذشتند از نهر و نگاه کردند بسوی سپاه جالوت گفتند آنانکه آشامیده بودند از آن نهر که نیست
توانائی از برای ما امروز با جالوت و سپاه او و گفتند آنانکه نیاشامیده بودند پروردگارا بریز بر ما شکیبائی را
و ثابت قدم گردان ما را در جنگ و نصرت و یاری ده ما را بر قوم کافران پس آمد داود پس بایستاد بمحاذات
جالوت و بود جالوت سوار بر فیل و بر سر او بود تاجی و بر پیشانی او بود یاقوتی که میدرخشید نور او و سپاه

او چنین بود پس برداشت داود یکسنگ از آن سه سنگ را پس انداخت با فلاخن بجانب میمنه سپاه جالوت
پس بجا بلند شد در هوا و افتاد بر ایشان پس شکست شدند و گرفت سنگ دیگر را پس انداخت بجانب میسره سپاه جالوت
پس افتاد بر ایشان پس شکست شدند پس انداخت بجانب جالوت سنگ دیگر را پس رسید بر پیشانی او پس جوهر که در آن
یاقوت بود در پیشانی او و شکافت تا بدماغ او و افتاد جالوت بر زمین مرده و اینست قول خدا تعالی فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ الله
تا آخر آیه و در روایت دیگر است که چون داود داخل سپاه طالوت شد شنید که ایشان بزرگ میشمرند امر جالوت را
پس گفت داود با ایشان که چیست که بزرگ میشمرید امر او را سوگند بخدا اگر او را ببینم هر آینه بکشم او را پس حکایت
شد نزد سپاه بخبر او تا آنکه داخل شد بر طالوت پس گفت طالوت که ای جوان چه قدر قدرت و توانائی در خود
و چه قدر جرأت در خود دیده گفت داود که میبایست شیر گوسفندان از گوسفندان را پس میرسیدم بآن شیر میگرفتم
سر او را و میگشودم از هم فک او را و میگرفتم گوسفند را از دهان او پس گفت طالوت که بیا و زره پوش
تمام بر قامت من نبود و در نداد از برای او پس چون بیرون آمد از کردن خود پس برکند آن زره را و پس گفت طالوت
سوگند بخدا که هر آینه امیدوارم که بکشد خدا جالوت را باین جوان پس چون صبح کردند و برگشتند بسوی طالوت
حاضر شدند مردمان بگفتگو پس گفت داود که بنمائید بمن جالوت را پس چون نمودند باو برداشت سنگی و گذاشت در فلاخن
خود پس انداخت بجانب جالوت پس خورد در میان دو چشم او و شکافت دماغ او را پس از او نکو شدند از مرکب
خود و گفتند مردمان که کشته او جالوت را و کرد پادشاه مردمان او را و دیگر کسی شنیده نشد که پادشاهی
طالوت را جمع کرده باشند بنی اسرائیل بر داود و نازل کرد خدا تعالی بر او زبور را و آموخت باو ساختن زره
آهن را و نرم کرد آهن را از برای او و قول خدا تعالی وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ
عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی اگر دفع نمیکرد خدا تعالی شر بعضی از مردمان را بسبب بعضی هر آینه فاسد و تباه میشد
زمین ولیکن خدا تعالی صاحب بخشش و کرم است بر جهانیان و روایت از حضرت علی بن ابیطالب که خدا دفع میکند هلاک
را بسبب نیکوکاران از فاجر میکرد او را و اگر دفع نمیکرد هر آینه فاسد میشد بسبب ایشان هلاکت و روایت از حضرت صادق
که گفت بدرستی که خدا تعالی هر آینه دفع میکند هلاکت را بسبب کسی که نماز میکند از شیعیان ما از کسیکه نماز نمیکند
از شیعیان ما و اگر مجتمع بودند بر ترک نماز هر آینه هلاک میشدند و بدرستی که خدا تعالی هر آینه دفع میکند
از کسیکه زکوة نمیدهد از شیعیان ما از کسیکه زکوة نمیدهد و اگر مجتمع بودند بر ترک زکوة هر آینه هلاک میشدند
و بدرستی که خدا تعالی هر آینه دفع میکند بسبب کسیکه حج میکند از شیعیان ما از کسیکه حج نمیکند از شیعیان و اگر مجتمع میشدند
بر ترک حج هر آینه هلاک میشدند و اینست قول خدا تعالی وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ تا آخر آیه پس سوگند بخدا
که نازل نشد این آیه مگر در شان شما و قصد نشد با آن غیر شما و در روایت از حضرت امام جعفر که گفت که اگر نبودند بندگان
نمازگذار و کودکان شیرخوار و چهارپایان علف خوار هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب ریختنی و منقولست که بود مدت میان وفات
یوشع بن نون تا اینکه برگشت نبوت بسوی اشموئیل چهارصد و شصت سال و بود از جمله اشموئیل اینکه چون غلبه کردند

اسرائیل بلاد و طمع کردند در ایشان دشمنان و گرفتند تابوت را از ایشان پس گردیدند بعد از آن خائف و هراسان از پادشاه
پس جفا ایشان که جالوت پادشاه کنعان بود و مملکت او ما بین مصر و فلسطین بود پس ظفر یافت بر ایشان و گذاشت بر ایشان جزیه و
گرفت از ایشان تورات را پس ایشان دعا کردند بسوی خدا تعالی که بفرستد برای ایشان پیغمبری که جهاد کنند با او و بود که سبط نبوت هلاک شده
بودند و باقی نمانده بود از ایشان مگر زنی آبستنه پس حبس کردند او را در خانه از ترس اینکه بزاید دختری پس بدل کند آنرا بپسری بجهت
زیادتی رغبت بنی اسرائیل در آن زن پس زائید پسری نام کرد مادر او را اشموئیل یعنی شنید خدا دعا
مرا و بسبب نام نهاد او را و آن بود که بود آن زن بیمار و پس از آنکه زائید و بود از برای شوهر او زن دیگر که زائیده بود از برای او ده فرزند
پس تنم میکرد بر آن زن بسبب بسیاری فرزندان خود پس شکسته شد از آن پس دعا کرد بخدا اینکه روزی کند با او فرزندی
پس ترحم کرد خدا تعالی شکستگی او و بحق رسید در همان وقت و مقاربت کرد با شوهر خود پس حامله شد پس چون منقضی شد ایام
حمل او زائید پسری پس نام نهاد او را اشموئیل پس چون بزرگ شد آن کودک فرستاد در بیت المقدس با پیرمردی تا تکفل او
مرد پیری از علماء ایشان و او را پسر خود خواند پس چون رسید باینکه مبعوث کند او را خدا تعالی بسوی ایشان آمد جبرئیل در وقتیکه
او نماز میکرد پس ندا کرد او را بصداء شبیه بصداء آن مرد پیر پس ابتدا نمود بسوی او و گفت چه خواهی پس گفت آن مرد پیر
اینکه بخوابد و نکرد نخواندم ترا تا اینکه برگشت و گفت بکرد و بخوابد پس باز نمود که جبرئیل بطلب او پس باز آمد و گفت
بسوی مرد پیر و گفت چه چیز خواهی پس گفت جبرئیل که ای بخوابد و برکرد و هر گاه بخوانم ترا جواب مگو پس چون
شد مرتبه سیم ظاهر شد از برای او جبرئیل و امر کرد او را که بترساند قوم خود را و خبر داد با او که خدا تعالی فرستاده است او را
به پیغمبری برای ایشان قوم خود را با طاعت خدا پس او را تکذیب کردند پس اطاعت او کردند پس ایستاد او در میان ایشان مدت
ده سال و بعضی گفتهاند چهل سال و بود وقتیکه عالم القمر پادشاه خود جالوت و بیشتر خرابی بود در اول ایشان و بعضی از بنی اسرائیل
تا اینکه زده بود که هلاک کرد انبیاء بنی اسرائیل را پس چون رسید بنی اسرائیل از کشته شدن اشموئیل بجز خود و گفتند
برای ما پادشاهی را تا جهاد کنیم در راه خدا پس دعا کرد بخدا پس فرستاد خدا تعالی از برای او عصائی و شاخی که در آن
روغن بود و گفته شد باو که پادشاه صاحب طول و طول این عصا است پس آنکه داخل شود بر تو و جوش آید روغن
که در میان شاخ است پس او پادشاه بنی اسرائیل است پس طالب بن روغن شد پادشاه کرد ای او را بر بنی اسرائیل
پس چون بعض بنی اسرائیل قامت خود را بعصا پس چون بر نیامدند مثل عصا و منقولست که بود طالوت مرد سقائی و بعضی گفته اند او پس
کم شد در از گوسفند او پس رفت بطلب الاغ خود پس چون گذشت بجائیکه اشموئیل در آن بود داخل شد بر او و سؤال
کرد از او که دعا کند از برای او که برگرداند خدا تعالی الاغ او را پس چون داخل شد جوش آمد روغن در میان شاخ
پس چون برابر نمودند قامت او را بعصا پس بود مثل عصا پس گفت اشموئیل بقوم خود با ایشان که بدرستی که خدا تعالی فرستاد طالوت را پادشاه
از برای شما پس گفتند باو که پادشاه ابن زمان که تکذیب کردیم دعای ترا در سبط پادشاهی و داده نشده او وسعت
در مال تا اینکه با ما باشد و کنیم گفت اشموئیل که بدرستی که خدا تعالی برگزیده او را بر شما و زیاد کرده است او را وسعت در علم
و در جسم را پس گفتند که اگر تو راستگوئی پس بیاور از برای ما معجزه بر راستی پس گفت اشموئیل بدرستی که نشان پادشاهی او

انگشت ... آورده از برای شما تابوت را پس برداشتند ملائکه تابوت را و آوردند از برای طالوت در روز در میان آسمان
و زمین و مردم نگاه میکردند پس بیرون آوردند تابوت را و آوردند از برای ایشان پس اقرار کردند بپادشاهی او با کمال خشم
و بیرون رفتند با او با کراهة و بودند ایشان هشتاد هزار کس و بود طالوت که گفته بود که هر کس که بکشد جالوت را تزویج کند
با او دختر خود را و اجری بدارد نگین او را در مملکت خود پس چون کشت داود جالوت را بسنگ فلاسنگ بفرمان شد نبی
جالوت باذن خدا تعالی و برگشت طالوت پس نکاح کرد دختر خود را با داود و اجری داشت نگین و انگشتر داود در مملکت خود
پس میل کردند مردم تا بسوی داود و دوست داشتند او را اکنون بخشید داود علی نبینا و علیه الصلوة بنابر آیه و فضل پیغمبری از او
وکنیتش ... او و وجه ... او ... سوره ... و بنی اسرائیل یک آیه
و آتینا داود زبورا یعنی و دادیم ما بداود کتاب زبور را سوره مائده دو آیه لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود
و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون یعنی لعنت و نفرین کرده شدند آنان که کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود
و عیسی پسر مریم این لعن و نفرین بسبب اینکه نافرمانی کردند و بودند که از حد تجاوز میکردند در حدیث از حضرت صادق است که خوک شدند
بنفرین زبان داود و میمون شدند بنفرین زبان عیسی پسر مریم و در حدیث از حضرت باقر است که گفت اما داود پس لعن و نفرین کرد
مردم ایله را چونکه از حد درگذشتند در امر شنبه ایشان و بود از حد درگذشتن ایشان در زمان داود پس گفت داود بار خدایا
بپوشان بر ایشان لعنت را مانند ردا و مانند کمربند بر کمر ایشان پس مسخ کرد خدا تعالی ایشان را بمیمون و اما عیسی پس لعن کرد
آنان را که نازل شد بر ایشان مائده پس کافر شدند بعد از آن پس گفت عیسی بار خدایا عذاب کن هر کس که کافر شد بعد از آنکه خورد
از مائده عذابی که نکرده باشی آنرا احدی از جهانیان و لعن کن بر ایشان چنانچه لعن کردی اصحاب شنبه را پس گردیدند خوک ...
مترجم میگوید در توفیق میان دو حدیث اول و ثانی که شاید مصداق هر دو حدیث جماعتی هر دو واقع شده باشد و هر دو طایفه
هم خوک شده باشند و هم میمون و در هر یک از دو حدیث یکی نقل شده باشد والله اعلم کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه
لبئس ما کانوا یفعلون یعنی بودند که باز نمی ایستادند از کار زشتی که میکردند از آنکه دست بر آن اگر بودند میکردند در حدیث
از حضرت امیر المؤمنین است که چون واقع میشد تقصیر در بنی اسرائیل بود مردی از ایشان که میدید برادر خود را در کار گناه
پس نهی میکرد او را و باز نمی ایستاد و پس منع میکرد او را از اینکه با او هم نشین باشد و هم خوراک و هم شراب باشد تا اینکه
برگردانید خدا تعالی دلهای بعضی از ایشان را از بعضی و نازل شد قرآن در شأن ایشان در جائیکه میگوید خدا تعالی لعن الذین کفروا
الایه و در حدیث از حضرت صادق است که گفت بدانید که ایشان نبودند که داخل شوند در مجلس ایشان و بنشینند در مجلس ایشان
و لیکن بودند چون ملاقات میکردند با ایشان انس میکردند با ایشان و در حدیث که پرسید از حضرت صادق از جماعت
شیعیان که داخل میشوند در کارهای سلاطین و کار میکنند از برای ایشان و دوست میدارند بقای ایشان را
گفت آن حضرت که نیستند ایشان از شیعیان ما و لیکن از آنجماعت باشند پس خواند این آیه لعن الذین کفروا علی لسان داود و عیسی
بن مریم تا آخر آیه سوره انعام یک آیه و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی
و هرون و کذلک نجزی المحسنین یعنی و نوح را هدایت کردیم پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم داود را و سلیمان را و ایوب را و یوسف را

و موسی را و هرون را و هم چنین جزا دهیم نیکوکاران را سوره انبیا سه آیه و داود و سلیمان اذ یحکمان
فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما یعنی و داود و سلیمان را
یاد کن چون حکم میکردند درباره زرع ... چون ... کردند در آن زرع در شب گوسفندان آن قوم و بودیم ما در حکم داود
و سلیمان شاهد و حاضر پس فهمانیدیم ما آن حکومت را بسلیمان و هر یک از داود و سلیمان دادیم ما حکم و دانستن علم
و دانستن امر و در حدیث از حضرت صادق است که در این آیه گفت که بدرستیکه بود که وحی کرد خدا تعالی بسوی پیغمبران پیش از حضرت داود
تا اینکه مبعوث کرد خدا تعالی داود را که هر گوسفندی که بچرد در شب زرع را پس از برای صاحب زرع باشد ...
و درخت ... یعنی چریدن در شب زیرا که لازم است بر صاحب زرع که محافظت کند زرع خود را در روز و لازم است
بر صاحب گوسفند که محافظت کند گوسفند خود را در شب پس حکم کرد داود بانچه که حکم کردند با پیغمبران پیش از او پس وحی کرد خدا
بسوی سلیمان که هر گوسفندی که بچرد در شب زرع پس نیست از برای صاحب زرع مگر آنچه که بیرون بیاید از شکم آن گوسفند
و هم چنین جاری شد سنت بعد از سلیمان و اینست قول خدا تعالی و کلا آتینا حکما و علما پس حکم کرد هر یک از داود و سلیمان
بحکم خدا تعالی و در حدیث از آنحضرت که وحی کرد خدا تعالی بداود که بگیر وصیی از اهل خود زیرا که گذشته است در علم من اینکه
مبعوث نکردم هیچ پیغمبری مگر اینکه از برای او وصی باشد از اهل او و بود از برای داود فرزندان چند و بود در میان ایشان
پسری که داود دوست میداشت مادر او را پس داخل شد داود بر او در آن حجره ... رسید با او وحی پس گفت آن زن
که خدا تعالی وحی کرده است بمن و امر کرده است مرا که بگیرم وصیی از اهل خود پس گفت آن زن با او که پس او است که باشد آن
وصی پس من پس گفت داود ... در باب علم خدا ... اینکه سلیمان وصی او
باشد پس وحی کرد خدا تعالی بداود اینکه تعجیل مکن در تعیین وصی بدون اینکه بیاید بتو امر من پس ... داود تا اینکه
وارد شدند بر داود دو مرد که نزاع میکردند در گوسفند و درخت انگور پس وحی کرد خدا تعالی بسوی داود اینکه جمع کن
فرزندان خود را پس هر کس که حکم کند باین قضیه و درست باشد پس او است وصی بعد از تو پس جمع کرد داود فرزندان خود را
پس حکایت کردند دو خصم قصه خود را گفت سلیمان که ای صاحب درخت انگور در چه وقت داخل شدند گوسفندان در درخت
انگور تو گفت داخل شد در شب گفت سلیمان که حکم کردم بر تو ای صاحب گوسفند بر نتاج گوسفندان و پشمهای گوسفندان
در این سال از برای صاحب درخت انگور پس گفت با او داود پس چرا حکم نکردی بقیمت گوسفندان و حال آنکه حکم کردند بان
... علما از علمای بنی اسرائیل پس بود قیمت درخت انگور قیمت گوسفندان پس گفت سلیمان بدرستیکه درخت انگور بریده نشد از
بیخ آن و ... بلکه بار آن از آن خورده میشود و در سال آینده پس وحی کرد خدا تعالی بداود اینکه حکم در این قضیه آن است
که حکم کرد سلیمان بان ای داود تو اراده کردی امری را و ما اراده کردیم امری دیگر غیر از آن پس داخل شد داود بر زن خود پس
گفت با او که ما اراده کردیم امری را و اراده کرد خدا تعالی امری دیگر غیر از آن و نشود مگر آنچه که اراده کرده است خدا تعالی پس بتحقیق که راضی شدیم
ما بامر خدا و تسلیم کردیم ما ... اگر تجاوز کنند از آن امر و در حدیث از حضرت صادق است که گفت
از بنی اسرائیل مردی بود از برای او بستانی و چریدند در آن گوسفندان مردی در شب و شکستند و فاسد کردند پس

الامد صاحب زرع نزد داود وتظلم کرد از صاحب گوسفند پس گفت داود بروید بنزد سلیمان تا حکم کند در میان شما پس شد
نزد او پس گفت سلیمان اگر خورده است گوسفند بیخ زرع را و شاخ ان را پس بر صاحب گوسفند است انکه بدهد بصاحب زرع
ان گوسفند انرا با انچه در شکم آنها است از نتاج واگر خورده است شاخها را و بیرون نرفته است بیخ درخت پس زرع بر اوست
که بدهد بصاحب درخت نتاج ان گوسفندان را و بود این حکم حکم داود و اراده نکرد داود مگر انکه بشناساند بنی اسرائیل
انکه سلیمان وصی اوست بعد از او و مخالفت نکرد در حکم داود و اگر مخالف بود حکم ایشان هر اینه میگفت خدای تعالی و کنا لحکمهم شاهدین
یعنی بودیم ما حکم داود و سلیمان را حاضران و مرویست از حضرت باقر که گفت حکم نکردند داود و سلیمان و بود
[illegible] در حکم پس فهمانیدیم ما سلیمان را و مرویست از حضرت کاظم که گفت بود حکم داود در تراب
گوسفندان و انچه را که خدا تفهیم کرد سلیمان بود حکم بانکه باشد از برای صاحب زرع شیر و پشم گوسفندان در ان سال
و مرویست از حضرت باقر و صادق که انکه بود در نفع درختان زرع که ظاهر شد بود خوشهای ان پس حکم کرد داود
ببودن گوسفندان از برای صاحب زرع پس گفت سلیمان که حکم مکن ای پدر این پس وحی کرد خدا باو پس گفت داود و چگونه گفت
داود که بده زرع را بصاحب گوسفند تا انکه برپا دارد انرا تا انکه برگردد بحالیکه بود و بده گوسفندان را بصاحب زرع
که منتفع شود ازان تا انکه برگردد زرع بحالیکه بود پس رد کند هر یک بصاحب خود مال خود را و مرویست از حضرت صادق
که سلیمان حکم کرد بمحافظت کردن گوسفندان برابر با زرع و پشم و حکم کرد بمحافظت زرع برابر با شیر و پشم و سخرنا مع
داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فاعلین یعنی و رام کردانیدیم ما با داود کوهها را در حالیکه تسبیح میکردند و مرغان را
و هستیم ما کنندکان امثال این امور عجیبه مرویست از حضرت صادق که داود بیرون رفت در حالیکه میخواند زبور را
و بود چون میخواند زبور را باقی نماند کوهی و سنگی و نه مرغی مگر انکه جواب میداد او را و مرویست از حضرت سجاد
که داود در رکعت نماز کرد پس تسبیح کرد در سجود خود پس باقی نماند درختی و نه کلوخی مگر انکه تسبیح کردند با او
و علمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من باسکم فهل انتم شاکرون یعنی و آموختیم ما او را ساختن زره را از برای شما
تا انکه نگاه دارد شما را از جراحت در جنگ شما پس ایا شما هستید شکر کنندکان مرویست از حضرت صادق
از حضرت امیرالمؤمنین که گفت وحی کرد خدای تعالی بسوی داود که بدرستیکه تو خوب بنده هستی اگر نبودی که میخوردی از بیت المال
و عمل نمیکردی بدست خود هیچ چیز پس گریست داود چهل صباح پس وحی کرد خدای تعالی بسوی اهن که نرم شو از برای بنده
من داود پس نرم کرد خدای تعالی اهن را از برای او پس بود داود که میساخت در هر روزی یک زره پس میفروخت انرا
بهزار درهم پس ساخت سیصد و شصت زره و فروخت انها را بسیصد و شصت هزار درهم و بینیاز کرد بان
از بیت المال سوره نمل بان ایه و لقد اتینا داود و سلیمان علما و قالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده
المؤمنین یعنی بحقیقت دادیم ما بداود و سلیمان علم عظیمی و گفتند در شکر این نعمت که حقیقت حمد و ستایش مخصوص
خدایی است که زیادتی داد ما را بر بسیاری از بندکان خود که مؤمنان بودند سوره سبا بان ایه و لقد اتینا داود
منا فضلا یا جبال اوبی معه و الطیر و النا له الحدید ان اعمل سابغات و قدر فی السرد و اعملوا صالحا انی بما تعملون

بصیر یعنی بحقیقت دادیم ما بداود از نزد ما زیادتی بزرگی از نبوت و کتاب زبور و گفتیم ای کوهها برگردانید با او
تسبیح را با مرغان و نرم کردانیدیم ما از برای او اهن را و گفتیم بساز زرههای تمام را و اندازه کن حلقهها را در زره باین
طریق که حلقهها مناسب باشند و بکنید ای داود و ال داود عمل نیکو بدرستیکه من بانچه میکنید بینا ام مرویست که بود داود چون
میگذشت بصحراها و میخواند زبور را تسبیح میکردند کوهها و مرغان با او و نرم کرد خدای تعالی از برای او اهن را
تا شد مثل موم تا انکه میساخت از ان انچه میخواست و گفت حضرت صادق که داده شد داود و سلیمان انچه داده شد با حدی از انبیاء
از نعمتها و مرویست از حضرت رضا که گفت یعنی اندازه کن حلقه را و مرویست که اندازه کن حلقه را میخهای
حلقهها را و مرویست از حضرت صادق که دعا کرد داود که ایکه بدهد بدو خدای تعالی حکم در میان مردمان را بانچه نزد تو
حق است پس وحی کرد خدای تعالی باو که طاقت نداری انرا پس اصرار کرد تا انکه قبول کرد خدای تعالی از او
انرا اگر خواستی و پس امد نزد داود مردی پس تظلم کرد یکی از ایشان بر دیگری پس امر کرد داود آنکه ظالم است که گرفته
گردن ان دیگر که مظلوم بود پس چنین کرد پس بزرگ امد این حکم در نظر بنی اسرائیل و گفتند مظلوم را ظالم میکند
[illegible] پس امر کرد ظالم را انکه بزند گردن مظلوم را پس گفت داود که ای پروردگار [illegible] مرا از این ورطه پس وحی
کرد خدای تعالی بداود که سؤال کردی تو از من که الهام کنم حکم در میان مردمان و این حکم که در نزد من حق است و این
مرد مظلوم بعوض خود کشته شد زیرا که گفت ظالم است پس امر کردم من پس بزند گردن او را قصاص
و بیدار شد و بزند مرد مظلوم را [illegible] پس بسوی ایشان و ندا کن او را با سم او کرا و جواب بدهد او را
پس برو ان او پس بیرون رفت داود با خوشوقتی پس برسد که هر کدام ماند ان خوشوقتی پس گفت ای
کرد خدای تعالی حکم کرد انچه امر نمود با بیرون رفت داود و گفت بنی اسرائیل پس ان دیگر را کرد ا
کرد ای فلان پس گفت و لبیک و این پس خدا گفت داود که کشت و را که فلان پس گفت بنی اسرائیل که ناشنیدیم که بگفت تو
خدا پس ای کفتیم چنانچه داود گفت و شد از او انچه را که گفت پس وحی کرد خدای تعالی بداود که ای داود بدرستیکه بندکان
تاب و طاقت ندارند حکم بانچه در نزد من حق است پس بخواه از ایشان بینه و شاهد و رجوع کن در حکم بسوی خود
باسم من و مرویست از حضرت باقر که داود سؤال کرد از پروردگار که حکم بنماید و حکمی از احکام اخرت را پس وحی کرد
خدای تعالی باو که ای داود بدرستیکه انچه را که سؤال کردی نمی مطلع شد بر ان احدی از خلق خود و روا نیست
از برای احدی انکه حکم کند بان بغیر از من پس منع نشد داود و عود کرد و سؤال کرد ان پس امد جبرئیل پس گفت ای
داود بتحقیق سؤال کردی تو از پروردگار کار تو چیزی را که سؤال نکرده هیچ پیغمبر از پیغمبران او و ابداء ابنچه را که
سؤال کرده مطلع نساخته است خدای تعالی بر ان احدی از خلق خود را و سزاوار نیست از برای احدی انکه حکم کند
بان بغیر از خدای تعالی پس اجابت کرد خدای تعالی دعای تو را و داد تو را انچه را که سؤال کردی بدرستیکه اول از ان چیزی
که حکم باید کرد امر نزد تو حکم در ایشان از احکام اخرت است پس چون صبح کرد داود و نشست در مجلس حکم

مرد پیری که کرفته بود کریبان جوانی را و با این جوان بود خوشه انکوری پس کفت آن مرد پیر که ای پیغمبر خدا این جوان داخل
شده است در بستان من و خراب کرده است درختان انکور مرا و خورده است از آن بدون اذن من پس کفت داود با آن
جوان که چه میکوئی تو پس اقرار کرد آن جوان بانکه اینچنین کرده است پس وحی کرد خدا بسوی داود که ای داود اگر بسوی تو
کر کشف شود بر تو از احکام الحق تا حکم کنی بآن در میان این مرد پیر و این جوان تاب نخواهی آورد و اقوم در راه بنشیند بآن قوم
نزای داود این مرد پیر ناکاه در آمد بر پدر این جوان در بستان او پس کشت او را و غصب کرد بستان او را و کرفت از او
چهل هزار درهم و دفن کرد در طرفی از بستان او پس بده بدست این جوان شمشیری و امر کن او را که کردن بزند
این مرد پیر را و بده بآن جوان بستان او را و امر کن که حفر کند فلان موضع از بستان او را و بردارد مال خود را پس فزیاد
داود را از این واقعه و جمع کرد علما و اصحاب خود را و خبر داد بایشان این واقعه را و حکم کرد بانچه خدا وحی کرده بود
باو و مرویست از حضرت باقر که کفت که داخل شد وقتی علی در مسجد پس آمد روبرو علی جوانی که میکریست و بودند
در حوالی او جمعی و او را ساکت مینمودند از کریه کردن پس کفت علی که چه سبب کریه میکنی تو پس کفت ای امیر المؤمنین بدرستیکه
شریح قاضی حکم کرده است بر من بحکمی که نمیدانم که چیست حکم او و صواب بلحاظ این چند نفر بیرون بردند پدر مرا با خود
در سفر پس برکشتند ایشان و بر نکشت پدر من پس پرسیدم از ایشان از پدرم کفتند مرد پس پرسیدم از مال او کفتند
نداشت مالی پس بردم ایشانرا بنزد شریح قاضی پس حکم کرد بقسم خوردن ایشان و حال آنکه من یقین دارم ای امیر مؤمنان
که پدرم چون بیرون رفت با او بود مال بسیاری پس کفت امیر المؤمنین که برکردید پس بر کردانید همه ایشان را
با آن جوان بنزد شریح پس کفت با ای شریح چکونه حکم کردی در میان ایشان کفت یا امیر المؤمنین ادعا کرد این جوان
بر این چند نفر که شما با پدر من رفتید بسفر برکشتید و برنکشت پدرم و پرسیدم از ایشان از پدرم کفتند مرد
و پرسیدم از مال او کفتند نداشت مالی پس کفتم بآن جوان که آیا داری بینه و شاهدی کفت ندارم پس حکم کردم بقسم
ایشان پس کفت که ای شریح چه بسیار دور است که اینچنین حکم کنیم ما در مثل این قضیه پس کفت شریح چکونه باشد
حکم ای امیر المؤمنین پس کفت علی که ای شریح والله هر آینه حکم میکنم در این باب بحکمی که حکم نکرده بآن مکر داود پیغمبر
ای قنبر بطلب از برای من پنج نفر از شرطه پس طلبید پس موکل کرد بهر یک از ایشان مردی از شرطه پس نکاه
کرد امیر المؤمنین بصورتهای ایشان پس کفت چه میکوئید شما آیا میکوئید که من نمیدانم که چه کرده اید با پدر این جوان
و من نمیدانم پس جدا کرد ایشانرا از یکدیکر و پوشانید سرهای ایشانرا بجامه های ایشان و ایستادانید هر یک را نزد ستونی
از ستونهای مسجد و حال آنکه سرهای ایشان پوشیده بود بجامه های ایشان پس طلبید عبیدالله بن ابی رافع کاتب خود را و کفت بیار صحیفه کاغذی
و دوات و نشست علی در مجلس حکم و جمع شدند مردم بنزد او پس کفت چون من تکبیر بکویم شما نیز تکبیر بکوئید پس کفت
که راه دهید پس خواند یکی از ایشان را و نشانید او را در پیش روی خود پس برداشت پرده از روی او پس کفت بعبید الله
که بنویس اقرار او را و انچه را که میکوید پس پرسید از او که در چه روزی بیرون رفتید از منزلهای خود و پدر این جوان
با شما بود کفت فلان روز در چه ماه بود کفت فلان ماه پس کفت تا بکجا رسید سفر شما که مرد پدر

این جوان کفت تا فلان موضع کفت که در منزل که مرد کفت در منزل فلان بن فلان کفت که چه بود مرض او کفت فلان
کفت چند روز مریض بود کفت فلان روز کفت چه روز مرد کفت فلان روز کفت که چه کس غسل داد او را و او را کفن
کرد و که نماز کرد بر او و که بقبر فرو کذاشت پس چون پرسید از او از جمیع آنچه که میخواست پس تکبیر کفت حضرت و تکبیر
کفتند با او تمام مردمان پس در شک افتادند آن چند نفر بقیه و یقین کردند که رفیق ایشان اقرار کرده است بضرر خود
و بر ایشان پس امر کرد آنحضرت که بپوشانند سر او را و ببرند بسوی زندان پس طلبید یکی دیکر از ایشانرا پس نشانید
در پیش روی خود و برداشت پرده از روی او پس کفت هرکز کمان نکرده بودید که من نمیدانم چه کرده اید شما پس کفت آن مرد
که ای امیر المؤمنین نبودم من مکر یکنفر از ایشان و بودم من کراهت داشتم کشتن او را پس او اقرار کرد پس طلبید آنحضرت همه ایشان را
هر یک اقرار کردند بکشتن و برداشتن مال پس کرد آنکه یکنفر را که برده بودند بزندان پس او نیز اقرار کرد
پس الزام کرد حضرت بر ایشان مال و خون او را و کفت شریح ای امیر المؤمنین چکونه بود حکم داود پس کفت که کذشت
داود بکودکانی که بازی میکردند و ندا میکردند یکنفر از ایشانرا مات الدین پس جواب میداد و کودکی از ایشان پس کفت ای کودک
چیست اسم تو کفت اسم من مات الدین پس کفت داود که کی کذاشته نام ترا باین اسم کفت مادر من کفت داود که
که بیا با من بنزد مادرت پس چون آمد کفت ای زن چیست نام این پسر تو کفت نام او مات الدین پس کفت بآن
زن که کی نام کذاشت او را باین نام کفت پدرش کفت داود که چکونه بود این کفت آن زن که پدرش بیرون رفت با جمعی
بسفری و این کودک در شکم من بود پس چون برکشتند آن جماعت برنکشت شوهر من پس پرسیدم من از ایشان از
شوهرم کفتند مرد کفتم کجاست مال او کفتند نداشت مالی پس کفتم آیا وصیتی کرد بشما کفتند آری کفت که تو حامله
کفت بطفل اکر پسر یا دختر نام کذار مات الدین پس من نیز نام کذاشتم این کودک را مات الدین کفت داود
که آیا میشناسی آن کروه را که رفتند با شوهر تو بسفر کفت آن زن آری کفت آیا زنده اند یا مرده کفت آن زن بلکه زنده
باشند کفت داود که بیا با من پس رفت با او و بیرون آورد داود ایشان را از منزلهای ایشان پس حکم کرد
باین حکم پس ثابت کرد خون را بر ایشان و مال او را بر ایشان کفت داود بآن زن که نام بکذار پسرت را عاش الدین پس
روایت شده است بسند معتبر از حضرت صادق که کفت چون قائم آل محمد ظاهر شود حکم میکند در میان مردم بحکم داود
و محتاج نشود به بینه و شاهد الهام کند خدا باو پس حکم کند بعلم خود و مرویست از حضرت صادق که از جمله معجزات که
زندکانی کرد داود صد سال و چهل سال از آن پادشاهی کرد و منقولست که بود داود بن ایشا از اولاد یهود او بود کوتاه قامت
ازرق چشم اندک مو پس چون کشت جالوت را پس داد باو طالوت دختر خود را و پادشاه کرد اینها او را
پس چون مرد وارث شد سلیمان پادشاهی او را و علم او را و نبوت او را و بود از برای او نوزده فرزند پس وارث
او شد سلیمان بدون ایشان و نیز از آنحضرت منقولست که چون عرضه شد بحضرت آدم فرزندان او پس نکاه کرد بداود
پس خوش آمدش او را پس زیاد کرد بعمر او شصت سال از عمر خود را پس فرود آمد بر او جبرئیل و میکائیل پس نوشتند
بر او ملک الموت بچهل سال در حضور ایشان پس حاضر شد وقت وفات آدم نازل شد بر او ملک الموت پس کفت

این جوان

که حضرت باقی مانده است از عمر پنجاه سال پس گفت ملک موت پس کجا است آن پنجاه سال که داده بودی به پسر خود داود پس حضرت
گفت در خاطر من نیست پس حاضر شدند جبرئیل و میکائیل بر او پس شهادت دادند بر او پس ملک موت قبض روح او کرد
و بود آن اول حجتی که نوشته شد در دنیا و در روایت از حضرت صادق ع که گفت گفت رسول خدا که مرد داود پیغمبر در
روز شنبه مرگ ناگهانی و سایه بان کردند مرغان بالهای خود را بر او و منقول است که در میان موسی و داود پانصد سال فاصله بود
و در میان داود و عیسی هزار و صد سال و در روایت از حضرت صادق ع که خدای تعالی اختیار کرد چهار پیغمبر را از برای شمشیر ابراهیم
و داود و موسی و محمد و در روایت که پرسید مردی از اهل شام از امیر المؤمنین ع از پیغمبرانی که از برای خدا ایشان ختنه شده
گفت آن حضرت که از بعد حق تعالی آدم را ختنه شده و از آن جمله شد فرزند او شیث ختنه شده و ادریس و نوح و سام
و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل و موسی و عیسی و محمد ختنه شده مرویست که نام گذاشت او را داود
از جهت اینکه او مداوا کرد جراحت خود را بود بمعنی به دوست و محبت یا اینکه مداوا کرد دو خود را با طاعت نزد داشت که
می‌آید در قصه علیا **فصل در بیان قصهٔ [illegible]** وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ
إِنَّهُ أَوَّابٌ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ
وَفَصْلَ الْخِطَابِ یعنی یاد کن بنده ما داود صاحب قوت را بدرستی که او رجوع کننده بود بسوی رضای خدا بدرستیکه
ما رام او کردانیدیم کوهها را که با او تسبیح میکردند در وقت شام و در وقت درخشیدن و طلوع آفتاب و مرغان را نیز
رام او کردانیدیم در حالتی که جمع شده بودند از اطراف بسوی او و هر یک از کوهها و مرغان رجوع کننده بودند
بر تسبیح کردن با او و قوی کردانیدیم پادشاهی او را و دادیم با و علم و دانش را و عطا کردیم حکم در میان حق و باطل را
و در روایت از حضرت رضا ع که فصل خطاب شناختن لغتها و زبانها است و در روایت از حضرت امیر المؤمنین ع که فصل
خطاب قول او است البینة على المدعي واليمين على المدعى عليه یعنی شاهد لازم بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه و وارد
شده است اخبار بسیاری باینکه ائمه ع مارا داده شده حکمت و فصل خطاب وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ
إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا
إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ قَالَ
لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ
مَآبٍ یعنی ای داود آیا آمد بسوی تو خبر خصومت و منازعه دو فرشته چون بر آمدند بدیوار محراب
و غرفه محل عبادت داود چونکه داخل شدند بر داود و بسبب داخل شدن ایشان و بی‌خبر از بالای دیوار عمارت
بود کرد او قسمت کرده بود روزها را که یک روز مشغول حکم در میان مردم بود و یک روز مشغول عبادت و در روز
عبادت داخل نمیشد بغیر از که معبد او بود و دربانان بر در خانه تعیین کرده بود که کسی را نگذارند که داخل شود ناگاه
مشغول بود و آن روز نوبت عبادت داود بود و داود در محراب و غرفه عبادت او پس رسید داود از ایشان چونکه

از راه

از راه خلاف عادت در وقت غیر عادت داخل شدند و چون از دو فرشته اندیشه حال و اضطراب ترس
و هراس او کردند گفتند مترس از ما که ما دو خصم ایم که ستم کرده یکی از ما بر دیگری پس حکم کن در میان ما براستی و درستی
و جور مکن و از حق دور مشو در حکم کردن در میان ما و راهنمائی کن ما را بسوی راه راست بدرستیکه این شخص برادر من
است او را است نود و نه گوسفند ماده و از برای من است یک گوسفند ماده پس گفت این برادر من که مالک گردان
آن یک گوسفند ماده را بمن و غالب شد بر من در گفتار خود با من گفت داود در جواب بدرستیکه از طلب کردن جواب او ستم
او و مطالبه که بتحقیق ستم کرده بر تو برادر تو بخواستن یک گوسفند ماده تو و اضافه کردن آن بسوی گوسفندان ماده
خود و بدرستیکه بسیاری از شریکان هر آینه ستم میکنند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر مگر آنان که ایمان آوردند و کردند
کارهای نیک و چه بسیار اندکند ایشان و گمان کرد داود و دانست که بدرستیکه ما امتحان کردیم او را پس طلب آمرزش کرد
از پروردگار خود و بروی در افتاد در حالتی که راکع بود و نماز میکرد و توبه و بازگشت کرد بسوی پروردگار خود
پس آمرزیدیم ما از برای او آن گناه را و بدرستیکه مر او را است نزد ما هر آینه قرب و منزلت و نیکی بازگشت و بهشت
در روایت از حضرت صادق ع که چون خدای تعالی حضرت داود را خلیفه خود کرد در زمین و زبور را بر او فرستاد وحی کرد
بکوهها و مرغان که با او تسبیح کنند و سببش آن بود که چون داود از نماز فارغ میشد و زبور و معجزات و حمد و ثنا و تسبیح
و تهلیل و تکبیر خدای تعالی میکرد و یکی از پیغمبران گذشته را چنانچه در کتابهای خدا و وحیها دیده بود و فضایل ایشان را
و اعمال پسندیده ایشان را یاد میکرد و شکر و عبادت و صبر که ایشان را بر بلاها حاصل کرده میکرد و حضرت داود را یاد
میکرد پس داود مناجات کرد که پروردگارا همه پیغمبران را ستوده با ایشان ستوده و مرا در میان ایشان قدر و بهائی نیست پس
وحی کرد خدای تعالی بسوی او که ایشان بندگانی چند اند که ایشان را امتحان کرده‌ام و مبتلا کرده‌ایم و صبر و شکیبائی کردند
و بدین سبب مدح و ثنای ایشان کرده‌ام گفت داود پروردگارا مرا نیز مبتلا کردان و مرا بلا تا صبر کنم و بدین جهت
ایشان برسم پس گفت خدای تعالی که ای داود اختیار کردی بلا را بر عافیت بدرستیکه من مبتلا کردانیدم ایشان را چنین
که هیچ با ایشان و من مبتلا میکنم تو را در جنبه‌ای هم تو که بلای من میرسد در فلان سال و فلان ماه و فلان روز
و بود عادت داود که یک روز مشغول بود بحکم در میان مردم و یک روز خود را فارغ میکرد از برای عبادت خدا
و با پروردگار خود خلوت میکرد و چون رسید آن روزیکه خدای تعالی وعده ابتلای او را داده بود در آن روز او
عبادت خود را شدیدتر کرده بود در محراب بعبادت خود خلوت کرده بود و منع کرده مردم را که احدی نزد او نیاید
ناگاه مرغی آمد که فرود آمد پیش روی او و کرد بالهای آن مرغ از زر بود و پایهای آن از یاقوت سرخ بود
و منقار آن از مروارید و زبرجد بود پس بسیار خوش آمد آن مرغ او را و فراموش کرد حال خود را از انتظار و وعده
ابتلای خدای تعالی و برخاست که بگیرد آن مرغ را پس آن مرغ پرواز کرد و رفت بر دیوار و نشست که در میان خانه او
و در میان خانه اوریا پسر حنان بود و داود فرستاده بود اوریا را بجنگی و چون داود بالا رفت بر دیوار که
آن مرغ را بگیرد نظرش افتاد بر زن اوریا که نشسته بود و غسل میکرد و چون آن زن سایه داود را دید موهای

سر خود را بدست خود افشاند و بدست خود را بموی خود پوشاند پس نگاه کرد داود بسوی آن زن پس فریفته و عاشق
او گردید و برگشت بسوی محراب و بجای عبادت خود و فراموش کرد وعده را که خدا با او کرده بود و نوشت بسوی سرکرده
سپاه خود که اوریا در میان ایشان بود و فرستاده بود بجهاد به دشمنی که چون بیاید موضع جنگ بر وقت جنگ تابوت
سکینه را بگذارد در میان لشکر تو و لشکر دشمن و اوریا را پیش تابوت و امر کن که در پیش روی تابوت مشغول شود بجهاد
برادر را جهاد کرد و کشته شد اوریا پیش تابوت پس چون کشته شد داخل شدند بر داود دو ملک در وقتی که نزدیکی
نکرده بود زن اوریا را و بود آن زن در عدهٔ خود و داود در محراب خود بود در روز عبادت خود پس داخل شدند
آن دو ملک بصورت دو خصم از سقف آن خانه و نشستند در پیش روی داود پس ترسید داود از ایشان پس گفتند
آن دو ملک که مترس ای داود که ما دو خصمیم که یکی از ما ستم کرده است بر دیگری پس حکم کن در میان ما براستی و گذر
نجو مکن در حکم ما در این وقت بود از برای داود نود و نه زن از آزادها و صلحا نود و نه و کنیزان پس یکی از آن
دو ملک گفت بداود که این برادر من مالک نود و نه میش است و منم مالک یک میش پس میگوید بمن که مالک گردان مرا بآن
یک میش تو و غالب است بر من در گفتار خود و قهر و ستم میکند بمن در گرفتن یک میش من پس گفت داود چنانچه خصم تو
حکایت کرده است که ظلم و ستم کرده است بر تو در خواستن یک میش تو و اضافه کردن بمیشهای خود پس آن ملک دیگر
که مدعی علیه بود خندید و گفت حکم کرد این مرد بر نفس خود پس گفت داود با او که آیا میخندی و حال آنکه معصیت
کردی هر آینه خواستم که بشکنم دهان تو را پس بالا رفتند آن دو ملک و گفت آن ملک که خندیده بود ای کاش که
میدانست داود که او سزاوارتر است از من که بشکنند دهن او را پس فهمید داود و دانست کار آن دو ملک را
و شناخت گناه خود را پس در سجده باقی ماند چهل روز که میگریست در شب و روز و بر نمیخاست مگر در وقت
نماز تا اینکه پیشانی او سوراخ شد و روان گردید خون از هر دو چشم او پس بعد از چهل روز ندا شد با او
که ای داود چه میشود تو را اگر این قدر گریه میکنی آیا گرسنه تا تو را سیر کرده ام یا تشنه تا تو را سیراب کرده ام یا
برهنه تا تو را بپوشانم یا ترسانی تا تو را ایمن گردانم پس گفت داود ای پروردگار من چگونه نترسم و حال آنکه تو
میدانی آنچه را که من کرده ام و تویی حاکمی عادل که نگذارد در پیش تو ستمکاری پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او که توبه
کن ای داود پس گفت داود ای پروردگار من از کجا میسر میشود از برای من توبه گفت خدای تعالی که برو بسوی قبر اوریا
تا من او را شنوا کرده ام از برای تو و بخواه از او که بیامرزد مر تو را پس اگر آمرزید مر تو را من نیز آمرزیدم
مر تو را پس گفت داود ای پروردگار من اگر نیامرزد گفت خدای تعالی که من طلب بخشش تو میکنم از او پس برخاست
رفت داود و پیاده بسوی قبر اوریا و میخواند زبور را و بود داود چون که میخواند زبور باقی نمیماند
سنگی و نه درختی و نه کوهی و نه مرغی و نه درنده مگر اینکه هم آواز او میشدند در خواندن زبور تا اینکه رسید
بکوهی که در آن کوه پیغمبری بود حزقیل نام پس چون شنید حزقیل صدای کوهها و درندگان دانست که او
داود است پس گفت حزقیل که این است پیغمبر گناهکار پس گفت داود ای حزقیل اذن میدهی که بالا بیایم بسوی تو گفت

حزقیل نه زیرا که تو گناه داری پس گریست داود پس وحی کرد خدای تعالی بسوی حزقیل که ای حزقیل توبیخ و
سرزنش داود مکن بسبب گناه او و بخواه از من عافیت خود را که اگر تو نیز مبتلا شوی چه خواهی کرد پس فرود
آمد حزقیل از کوه و گرفت دست داود را و بالا برد بنزد خود پس گفت با او داود که ای حزقیل آیا هرگز تو قصد گناهی کردی
گفت حزقیل نه گفت داود که آیا هرگز داخل شد در تو عجب و کبر گفت حزقیل نه گفت داود که هرگز میل کردی
بدنیا که دوست داشته باشی آنرا بچیزی از شهوتها و لذتهای دنیا گفت حزقیل بلی بسا باشد که عارض شود امثال
بدل من گفت داود که پس چه چاره میکنی گفت حزقیل که داخل میشوم در این غار پس عبرت میگیرم از آنچه
در آنست پس داخل شد داود در آن غار پس نگاه کرد که جامه تختی است از آهن و بر روی آن کلهٔ ایست پوسیده
و استخوانهایی است پوسیده شده از هم پاشیده و دید در آنجا لوحی از آهن که در آن نوشته شده است که منم
اروی بن سلم که پادشاهی کردم هزار سال و بنا کردم هزار شهر و بردم بکار هزار دختر باکره بود آخر
کار من اینکه گردید خاک فراش من و سنگ بالش من و مارها و کرمها همنشین من پس هر که ببیند مرا پس
فریب نخورد بدنیا پس گذشت داود از آنجا تا اینکه رسید بقبر اوریا پس ندا کرد او را پس جواب نداد او را پس باز
ندا کرد دوباره پس جواب نداد پس باز ندا کرد سه باره پس گفت اوریا که چه میشود تو را ای پیغمبر خدا که باز
داشتی مرا از سرور و خوشحالی من و از روشنایی دیدهای من پس گفت داود که ای اوریا بیامرز از برای
من گناه مرا پس وحی کرد خدای تعالی بداود که بیان کن ای داود از برای او آنچه را که واقع شد از تو پس بیان
کرد داود او را سر و خبر دیگر پس او جواب نداد در مرتبه سیم پس گفت داود که ای اوریا که هم چنین جواب
بر گفت او را که آیا میکنند پیغمبران اینچنین پس ندا کرد داود پس او را دیگر جواب نداد پس افتاد بر زمین
و گریست پس وحی کرد خدای تعالی بسوی صاحب قبر که بردار پرده را از آن پس چون برداشته شد پرده گفت
اوریا که از برای کیست این قصر پس گفت صاحب قصر در آن از برای کسی که بیامرزد از برای داود گناه او را پس گفت اوریا
که ای پروردگار من بخشیدم از برای او گناه او را پس برگشت داود بسوی بنی اسرائیل و بود چون که از نماز فارغ
میشد و زبان او بحمد و ثنای خدای تعالی میکرد و ستایش میکرد بر پیغمبران پس ذکر میکرد فضایل داود را پیش از گناه
کردن او چنین و چنان پس غمگین شد داود پس وحی کرد خدای تعالی با او که ای داود بتحقیق که بخشیدم بتو گناه
تو را و لازم میگردانم عار بودن گناه تو را بر بنی اسرائیل گفت داود ای پروردگار من چگونه است آن و تو حاکم
عادلی که ظلم نمیکنی گفت خدای تعالی از جهت اینکه بنی اسرائیل تعجیل کردند در انکار تو پس نکردند از تو گناه را پس بعد از
تزویج کرد داود زن اوریا را پس متولد شد از برای او از آن زن حضرت سلیمان علیه السلام و مرویست از حضرت باقر علیه السلام
که اوریا کشته شد و بعد از توبه کردن داود فرستاد و او را طلبید و بعد از آمدن هشت روز زنده بود و بعد از
آن وفات کرد و بعد از فوت او داود تزویج کرد زن او را مترجم گوید که آنچه معمول به تفسیر و مطابق با اخبار عامه است
و صواب بچیزیست که مذکور میشود و مرویست از حضرت رضا علیه السلام که گفت چه میگویند اینجا نماز در باب داود پس گفتند

کرد نماز نیکو بنا کرد داود نماز نیکو کرد و در محراب خود ناگاه مصور شد از برای او شیطان بصورت مرغی که بهترین
از مرغها بود پس قطع کرد داود نماز خود را تا اینکه بگیرد آن مرغ را پس پرید آن مرغ و نشست بر بام پس رفت او
در طلب آن تا اینکه افتاد آن مرغ بخانهٔ اوریا پس رفت آنحضرت بر بالای بام بر عقب مرغ پس دید زن اوریا را
که غسل میکند پس چون نگاه کرد باو فریفتهٔ او شد و عاشق او گشت و اوریا بیرون رفته بود بسوی جنگ پس داود
نوشت بامیر لشکر اینکه پیش دار اوریا را بر تابوت در وقت جنگ کردن پس امیر چنان کرد پس کشته شد اوریا
و تزویج کرد داود زن او را پس چون شنید آنحضرت این حکایت را زد دست خود را بر پیشانی خود و گفت انا لله وانا
الیه راجعون بتحقیق که نسبت دادید شما یکی از پیغمبران خدا را بسوی تهاون و سهل انگاری در نماز خود تا اینکه
رفت بعقب مرغ پس از آن نسبت دادید او را بفاحشه پس بکشتن مؤمن پس گفتند ای پسر رسول خدا پس چه بود گناه داود پس گفت
بدرستیکه داود گمان کرد که خلق نکرده است خدایتعالی خلقی که داناتر باشد از او پس فرستاد خدایتعالی
بسوی او دو ملک را پس بر آمدند بر او از بالای دیوار محراب او پس گفتند ما دو نفر خصمیم با یکدیگر که ستم کرده یکی
از ما بر دیگری پس حکم کن در میان ما بحق و در ستم مکن و ما را براه راست هدایت کن این برادر من است نود و نه میش دارد
و من یک میش بیش ندارم پس گفت بده میش خود را بمن تا اضافه کنم بر میشهای خود و غلبه کرده بر من در گفتار خود پس
تعجیل کرد داود در حکم پس گفت بتحقیق که ستم کرده بر تو در خواستن میش تو و اضافه کردن بمیشهای خود و نخواست داود از مدعی
بینه و نه تفحص کرد و اقبال نکرد بر مدعی علیه تا بگوید با او که تو چه میگوئی پس بود این گناه داود در حکم کردن نه آنچه گمان میبرید
آیا نشنیده اید که خدایتعالی میگوید یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض تا آخر آیه ای داود گردانیدیم ما ترا خلیفه خود در زمین تا حکم کنی در میان مردم
بحق تا آخر آیه پس گفتند ای پسر رسول خدا پس چه بود قصهٔ داود با اوریا گفت حضرت بدرستیکه زن در عهد
داود بود که چون میمرد شوهرش یا اینکه کشته میشد شوهر نمیکرد بعد از آن هرگز پس اول کسیکه مباح کرد خدا
از برای او اینکه تزویج کند زنی که شوهرش کشته شده باشد داود بود پس تزویج کرد زن اوریا را چون کشته شد اوریا و منقضی
شد عده آن زن پس این بود آنچه دشوار شد بر مردم از اوریا و در روایتست از حضرت باقر در قول خدایتعالی و ظن داود
که گفت یعنی علم داود و یقین دانست داود اینکه ما امتحان کرده ایم او را بعضی تعبیر کرده اند و مذکور کرده آنحضرت که داود نوشت بامیر
سپاه خود که پیش دار تابوت و امداد اوریا را پس کرد آن امیر پس کشته شد اوریا بسوی اهل خود و باقی ماند هشت
روز پس مرد و در روایتست از حضرت صادق که گفت آنحضرت که رضای مردمان مقدور کسی نیست و زبانهای ایشان در
ضبط و حفظ کسی نیست آیا نسبت نمیدادند بداود که او از پی مرغ رفت تا اینکه نگاه کرد بسوی زن اوریا پس فریفتهٔ
او شد و امر کرد به پیش داشتن شوهر آن زن اوریا در پیش تابوت تا اینکه کشته شد پس تزویج کرد آن زن را
و در روایتست از حضرت امیر المؤمنین که گفت که نیاورند نزد من مردی را که گمان کند که داود تزویج کرد زن اوریا را بنحوی که
میگویند مگر اینکه میزنم او را دو حد یکی حد از برای پیغمبری و یکی از برای افترا بر اسلام و
در روایتست از آنحضرت که گفت کسیکه حدیث داود را چنانچه قصه خوانان روایت میکنند روایت کند میزنم او را صد و شصت تازیانه

یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون
عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب یعنی ای داود بدرستیکه ما گردانیدیم ترا خلیفه و جانشین در زمین پس حکم
کن در میان مردم بحق و پیروی مکن خواهش نفس را که گمراه کند ترا از راه خدایتعالی بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند
از راه خدایتعالی از برای ایشانست عذاب سخت بسبب اینکه فراموش کرده اند روز حساب را **فصل دویم در بیان بعضی وحیها که بداود شده**

سوره انبیا باین آیه ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی بدرستیکه نوشتیم ما
در زبور که کتاب داود است بعد از نوشتن در کتابهای دیگر که زمین را میراث خواهند برد از کافران بندگان نیکوکار ما
و در روایتست که ایشان حضرت قائم و اصحاب اویند و در روایتست که نازل کرد زبور را بر داود و بود در آن توحید و تمجید و دعا
و اخبار رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه و اخبار رجعت و ذکر حضرت قائم و در روایتست که پرسیدند از حضرت صادق
از این آیه که چیست زبور و چیست ذکر گفت آنحضرت که ذکر نزد خداست و زبور کتابیست که نازل شد بر داود و هر کتابی که نازل شد
در نزد اهل علم است و در روایتست از حضرت باقر در قول خدایتعالی ان الارض یرثها عبادی الصالحون گفت آنحضرت که ایشان
اصحاب حضرت مهدی اند در آخر زمان و دلیل بر این است روایت خاص و عام از پیغمبر که گفت که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک
روز هر آینه دراز کند خدایتعالی آن روز را تا اینکه مبعوث کند مردی از اهل بیت مرا که پر کند زمین را از قسط و عدل
چنانچه پر بوده باشد از ظلم و جور و در روایتست از حضرت صادق که نازل شد زبور در شب هیجدهم ماه رمضان و در روایتست از آنحضرت
که گفت خدایتعالی وحی کرد بسوی داود که چیست که من میبینم ترا تنها گفت داود که دوری کردم از مردم بجهت تو در راه تو
که نماز را [illegible] گفت خدایتعالی که چیست که میبینم ترا خاموش گفت داود ترس تو مرا خاموش کرده است گفت خدا
که چیست که میبینم ترا زحمت کشیده گفت داود که محبت تو مرا زحمت کشانیده است گفت خدایتعالی که چیست که میبینم ترا فقیر و حال آنکه
من بخشش کردم بتو گفت داود اقامهٔ حق تو محتاج کرده است مرا گفت خدایتعالی که چیست که میبینم ترا ذلیل گفت داود
بزرگی جلال تو که وصف نمیتوان کرد ذلیل کرده است مرا گفت خدایتعالی پس بشارت باد ترا بفضل و کرم من پس از آن
برای تو است آنچه را دوست داری در روزیکه ملاقات کنی مرا مخلوط شو با مردمان و تخلق کن باخلاق ایشان
و مدارا کن با ایشان در اعمال ایشان [illegible] و گفت حضرت صادق
که وحی کرد خدایتعالی بسوی داود که ای داود [illegible]
[illegible] و در روایتست از حضرت که روزی داود
[illegible] داود
[illegible] و سلام کرد بآنحضرت [illegible] پس داود
[illegible]
[illegible] داود گفت [illegible]
[illegible] داود [illegible]

کفتی بلکه و آنچه از خوبی میخواهی بده او رفت و در خود باش تا هفت روز و روز هشتم نزد من بیا بهمین موضع پس چون
آن جوان پیغام داود را بآن مرد رسانید آن مرد اطاعت کرد و در خانه خود در اعتقاد خود در آورد تا هفت روز و در آن روز
ماند تا روز هشتم نزد داود آمد و داود از او پرسید که چون یافتی خود را در این هفت روز کفت هر که مرا اعتقاد
زیاده از این حاصل نشد بود داود کفت باز که بنشین و منتظر آمدن ملک الموت بود که باید و قبض روح او بکند چون
دیر شد و نیامد کفت با آن جوان که برو بخانه خود و با اهل خود باش هفت روز دیکر و روز هشتم باز نزد من بیا پس آن جوان
رفت و باز روز هشتم نزد داود آمد و چون باز ملک الموت نیامد باو کفت برو تا هفت روز دیکر و روز هشتم
نزد من بیا و در این مرتبه که آن جوان آمد ملک الموت نزد داود آمد و داود باو کفت که تو نکفتی که من مامور شده ام بقبض روح
این جوان تا هفت روز دیکر کفت ملک الموت بلی کفتم داود کفت سر هشت روز کذشت و او هنوز زنده است ملک الموت
کفت ای داود حق تعالی رحم کرد بر او بسبب رحم کردن تو بر او و اجل او را سی سال پس انداخت و منقول است که خدا تعالی
وحی کرد بداود که بکو بظالمان پادشاه جبار که من ترا پادشاهی نداده ام که دنیا را بر روی دنیا جمع کنی و لیکن ترا
مسلط کرده ام که دعای مظلومان را از من برکردانی که من ایشانرا یاری کنم هر چند که من سوکند یاد کرده ام
یاد کرده ام که مظلوم را یاری کنم و انتقام بکشم برای او از آنکسی که در حضور او با او ستم کرده اند و از ستمکار او
و نیز منقول است که خدا تعالی وحی کرد بداود که شکر کن مرا چنانچه سزاوار شکر من است داود کفت پروردکارا چکونه ترا
شکر کنم چنانچه حق شکر تو است و حال آنکه شکر کردن من ترا نعمتی است از جانب تو پس خدا تعالی وحی کرد باو که چون
اقرار کردی که حق شکر مرا نمیتوانی بجای آوری شکر کردی مرا چنانچه حق شکر من است کتاب قصه اصحاب سبت
سوره بقره در آیه ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین فجعلناها نکالا
لما بین یدیها وما خلفها وموعظة للمتقین یعنی بتحقیق دانسته اید حال آن کسان را که تجاوز کردند از آنچه در
روز شنبه که شکار ماهی نکنند پس کفتیم ما با ایشان که بکردید بوزینکان در حالیکه رانده کان از رحمت باشید پس کردانیدیم
ما آن حالت را عقوبت و محل عبرت از برای آنانکه پیش از ایشان بودند که در کتابهای ایشان مذکور بود و آنانکه در پی
ایشان بیایند و پند از برای پرهیزکاران سوره نساء در آیه او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت یعنی یا اینکه لعن
کنیم بر ایشان و دور کردانیم ایشانرا از رحمت چنانچه کردیم بر اصحاب شنبه و هلاک کردیم ایشانرا تا آخر وقلنا
لهم لا تعدوا فی السبت واخذنا منهم میثاقا غلیظا یعنی و کفتیم ما با ایشان که ستم مکنید در روز شنبه بصید کردن ماهی
و کرفتیم ما از ایشان عهد محکم استوار سوره اعراف در آیه واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون
فی السبت اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا ویوم لا یسبتون لا تأتیهم کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون
یعنی بپرس ای محمد از یهودان از حال اهل آن ده که بود نزدیک دریا چون تجاوز کردند در شنبه که نهی کرده
در روز شنبه شکار ماهی نکنند چون که می آمد نزد ایشان ماهیان ایشان در روز شنبه کردن ایشان پیدا بر روی
آب و در غیر روز شنبه نمی آمد ماهیان نزد ایشان همچنین امتحان نمودیم ایشانرا بسبب آنکه بودند که

فسق میکردند

فسق میکردند به بیرون رفتن از طاعت خدا واذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا
شدیدا قالوا معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون یعنی چون که کفتند کروهی از ایشان که چرا پند میدهید کروهی را که خدا
هلاک کننده ایشان است در دنیا یا عذاب کننده ایشان است بعذابی سخت در عقبی کفتند در جواب که پند ما از جهة عذر خواهی
است بسوی پروردکار شما در نهی کردن از منکر و شاید ایشان پرهیزکار شوند فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون
عن السوء واخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم کونوا قردة خاسئین
یعنی پس چون فراموش کردند آنچه را که پند داده شده بودند بآن نجات دادیم ما آنانرا که باز میداشتند از بدیها
کرفتن در روز شنبه و کرفتیم آنانرا که ستم کردند بعذابی سخت بسبب آنکه بودند که نافرمانی میکردند پس چون سرکشی کردند
از آنچه که باز داشته شده بودند از آن کفتیم ما با ایشان که بکردید بوزینکان در حالیکه راندکان از رحمت خدا باشید
و روایت از حضرت سید الساجدین است که بودند از جماعت قومی که مسکن کرده بودند در کنار دریا و نهی کرده بود ایشانرا
خدا تعالی و پیغمبران او از شکار کردن ماهی در روز شنبه پس متوسل شدند ایشان بسوی حیله و مکر تا اینکه حلال کنند بآن
بر خود آنچه را که خدا حرام کرده است پس کندند جویها و ساختند راهها بسوی حوضها و غدیرها که بتوانند داخل شوند
در آن ماهیها و نتوانند بیرون روند از آن چون خواهند که برکردند پس آمدند ماهیها در روز شنبه با امان از خدا تعالی
پس داخل شدند از نهرها و راهها در حوضها و کودالها پس چون شب شد و در رسید خواستند که برکردند از آن
بسوی دریا تا ایمن کردند از صیادان پس نتوانستند و باقی ماندند در آن مکانها که آماده کرده بودند برای
کرفتن ماهی بعد از صید کردن و بیکر شدند در روز یکشنبه و میکفتند که ما شکار ماهی نکرده ایم در روز شنبه بلکه
شکار کرده ایم در روز یکشنبه و دروغ کفتند آن دشمنان خدا بلکه شکار کردند ماهیها را با حیله و مکری که ساخته
بودند از برای کرفتن ماهی در روز شنبه تا اینکه بسیار کردید از اینجهة مال ایشان و ثروت و سامان ایشان
و فارغ و نعمت بردند بزنان و غیر زنان از مستلذات بسبب وسعت دستهای ایشان و بودند در آن شهر
قریب هشتاد هزار نفر کردیدند این کار را هفتاد هزار نفر و انکار کردند بر ایشان باقی از ایشان چنانچه قصه کرده است
خدا تعالی که پرسید از ایشان از حال اهل آن ده که بود در کنار دریا تا آخر آیه پس آن طایفه از ایشان
وعظ کردند و پند دادند و منع کردند ایشانرا و ترسانیدند ایشانرا از عذاب خدا و از انتقام خدا و از سختی
عذاب پس جواب کفتند ایشان با آنانکه وعظ و پند ایشان کردند که چرا پند میدهید قومی را که خدا تعالی محو خواهد کرد هلاک
ایشانرا یا کنده ایشان بهلاک استیصال یا عذاب ایشانرا بعذاب شدید جواب کفتند پند دهندکان که وعظ
و اندرز ما ایشانرا از جهة عذر خواستن است بسوی پروردکار ما که ما را امر کرده است بامر بمعروف و نهی از منکر
پس ما نهی میکنیم از منکر تا اینکه بدانند پروردکار ما مخالفت را با ایشان و کراهت ما از کردار ایشان و شاید
که نفع بخشد پند ما در ایشان پس پرهیز کنند از این هلاکت و بترسند از عقوبتان که خدا تعالی پس چون سرکشی
کردند و ابا نمودند از قبول کردن وعظ و پند و ممنوع شدند کفتیم ما با ایشان که شوید بوزینکان در حالیکه

دور شد که از آن جهت دور باشد پس چون دیدند آن ده هزار نفر دیگر که هشتاد هزار نفر ایشان قبول
نکردند موعظها و پندهای ایشان را و نترسیدند از ترسانیدن ایشان دوری کردند از ایشان در شهر دیگر
و نقل کردند پس روح بیرون رفتند از میان ایشان و گفتند ما نمیخواهیم که فرود آید با ایشان عذاب خدا و ما در میان ایشان باشیم
پس چون شب کردند شبی را پس خدا تعالی مسخ کرد جمیع ایشان را بصورت بوزینه و باقی ماند دروازه شهر ایشان هم
چنانکه بسته بودند بیرون نمی آمد از آنجا کسی و داخل نمیشد در آنجا کسی و شنیدند این حال را مردمان دیگر از
دهات رفتند بسوی دروازهای آن شهر و مطلع شدند بر احوال ایشان ناگاه دیدند که جمیع ایشان از مردان و زنان بوزینه
شده اند و میگردند در آن شهر و میکشیدند تا آنکه نگاه میکردند بایشان تا بشناسند قرابت و خویشان و آشنایان
خود را و میگفتند بعضی از ایشان که تو فلانی فلان مرد و تو فلان زن پس میریخت اشک از چشمهای ایشان و اشاره
میکردند با سرهای خود که بلی پس بودند همچنین تا سه روز پس فرستاد خدا تعالی باد و هوا و باران را بر ایشان که برد
ایشان را بدریا و هیچ نگذاشت و باقی نماند مسخ شده بعد از سه روز و آنکه میبینید الان ازین حیوانات مصور بصورت
آنها نیستند بلکه اشباه و امثال آنهاست اینکه باشد بعینه از آن اشخاص که مسخ شدند و نه از نسل ایشان پس گفت حضرت
سید الساجدین ع که این جماعت برای شکار ماهی چنین شدند پس چگونه خواهد بود نزد خدا تعالی حال جمعی که
فرزندان پیغمبر را کشتند و هتک حرمت آنحضرت را کردند و خدا تعالی اگرچه ایشان را در دنیا مسخ نکرد و اما آنچه
که در آخرت برای ایشان مهیا کرده است اضعاف مضاعف مسخ است پس گفت آنحضرت که اگر آن جماعت که شکار ...
حکم شنبه کردند متوسل میشدند بانوار مقدسه محمد ص و آل طاهرین او ع بان معصیت مبتلا نمیشدند و اگر
آنها که ایشان را پند دادند از خدا سوال میکردند بجاه محمد و آل طیبین او که ایشان را از آن گناه باز دارد هر آینه
دعا ایشان مستجاب میشد ولیکن نکردند تا آنچه خدا تعالی در لوح محفوظ نوشته بود بر ایشان جاری شود و مرویست
از حضرت ع که حق تعالی امر کرده بود که ترک کنند کار دنیا را در روز جمعه قبول نکردند و روز شنبه را اختیار کردند
پس بایشان تنگ کار روز شنبه را خدا تعالی بر ایشان حرام کرده بود و مرویست که ایله شهری بود از بنی اسرائیل نزدیک دریا
و بود که آب جاری میشد در آن نهری در وقت جزر دریا و داخل نهرها و زمینهای ایشان میگردید پس روزیکه
ماهیها از دریا تا اینکه میرسید باخر زراعت ایشان و خدا تعالی حرام کرده بود بر ایشان صید کردن ماهی را در
روز شنبه پس بود که ماهی اخذ میکردند و اینها را در روز شنبه و شب یکشنبه و صید میکردند با آنها ماهی را در روز
یکشنبه و بود که ماهی بیرون میامد در روز شنبه و بیرون نمی آمد در روز یکشنبه پس نهی کردند ایشان را علماء
ایشان از آن پس قبول نکردند و مسخ شدند به بوزینه و خوک و بود سبب حرام شدن صید بر ایشان در روز شنبه
اینکه روز عید جمیع مسلمانان و غیر ایشان بود در روز جمعه پس مخالفت کردند یهود و گفتند که ما عید میکنیم در روز
شنبه پس حرام کرد خدا تعالی بر ایشان صید را در روز شنبه و مسخ کرد ایشان را به بوزینه و مرویست از حضرت امام
که گفت یافتیم ما در کتاب علی ع که نوشته بود در آن که بودند جمعی از مردم ایله بعضی از قوم ثمود که خدا تعالی بجهت امتحان

ایشان در روز شنبه ماهی بسیار بسوی ایشان میفرستاد از دریا که بعد در مجالس ایشان ... روزهای ایشان
نمی آمدند و دیگر روزها نمی آمدند پس جمعی از جهال ایشان شروع کردند بشکار ماهی در روز شنبه و مدتی در این کار بودند و علما
و عباد ایشان را منع نمیکردند تا اینکه شیطان آمد بنزد طایفه از ایشان و گفت که خدا شما را نهی کرده است از خوردن ماهی
در روز شنبه و نهی نکرده است از صید ماهی در روز شنبه پس در روز شنبه شکار کنید و در روزهای دیگر
بخورید پس ایشان سه طایفه شدند یک طایفه گفتند که ما شکار ماهی میکنیم در شنبه که بر ما حلال است و یک طایفه
بجانب راست رفتند و گفتند که ما شما را نهی میکنیم از اینکه خلاف امر خدا تعالی بکنید و یک طایفه دیگر بجانب چپ رفتند و شکار ماهی
نکردند و ایشان را نیز منع نکردند و میگفتند با آنکه پند میدادند که چرا پند میدهید گروهی را که خدا ایشان را هلاک خواهد کرد یا عذاب
خواهد کرد بعذابی سخت پس آن طایفه که ایشان را پند میدادند گفتند که پند ما از جهت عذر است بسوی پروردگار ما که ما را امر کرده
بامر بمعروف و نهی از منکر و ما نهی میکنیم از منکر و شاید که ایشان پرهیز کنند از منکر پس گفتند این طایفه که پند میدادند که سوگند بخدا
که ما یکجا با شما نمی مانیم در این شهر که معصیت خدا در آن میکنید که مبادا بلا بر شما نازل شود و ما را نیز فرو گیرد پس از آن شهر بیرون
رفتند بصحرای نزدیک آن شهر و در زیر آسمان خوابیدند چون صبح شد اولیای خدا که اهل طاعت بودند از اهل معصیت [illegible] آمدند که ... بشهر رسیدند
دیدند که دروازه شهر بسته اند و هرچند در زدند جوابی نشنیدند و صدای آدمی نشنیدند بلکه صدای حیوانات ...
بگوش ایشان میرسید پس بنردبان بالا رفتند بدیوار شهر دیدند که همگی بصورت میمون شده اند و دمها بهم رسانیده اند و صدا
میکنند بصدای میمون پس دروازه را شکستند و داخل شهر شدند پس آن میمونها خویشان و آشنایان خود را شناختند
بنزد ایشان می آمدند و دامان آنها را میگرفتند پس گفتند به آنها که آیا نهی نکردیم شما را از مخالفت امر خدا تعالی مرویست
از حضرت صادق ع که در این آیه که بودند سه طایفه یک طایفه قبول کردند امر خدا را و دیگران نیز امر کردند پس نجات یافتند
و یک طایفه قبول کردند امر را و امر نکردند پس مسخ شدند بمورچه و یک طایفه قبول نکردند امر او را و امر نکردند پس هلاک شدند
و مرویست از آنحضرت که دو فرقه هلاک گشتند و یک فرقه نجات یافت سوره نحل پاره آیه انما جعل السبت على الذين
اختلفوا فيه وان ربك ليحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون یعنی جز این نیست که واجب گردانیده شد روز شنبه که ...
داشتن بر آنانکه اختلاف کردند در باره آن و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه حکم میکند در میان ایشان در روز قیامت
در آنچه بودند که در آن اختلاف میکردند و مرویست که موسی امر کرد قوم خود را اینکه فارغ گردانند از برای عبادت خدا تعالی
در هر هفته یک روز را که خدا تعالی قرار داده است بر ایشان و ایشان اختلاف کردند در آن کتاب ...
جمله هفتم آیه مشتمله بر ... احوال انبیا ... آیه سوره نساء پاره آیه و اوحينا الى ابرهيم واسمعيل و
اسحق ويعقوب والاسباط وعيسى وايوب ويونس وهرون وسليمن یعنی و وحی کردیم ما بسوی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و
یعقوب و فرزندان او و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان علیهم السلم ونوحا هدينا من قبل ومن ذريته داود وسليمان
یعنی و نوح را هدایت کردیم پیش از این و از فرزندان او داود و سلیمان را سوره انبیا ... آیه ولسليمان الريح عاصفة
تجرى بامره الى الارض التى باركنا فيها وكنا بكل شيء عالمين ومن الشياطين من يغوصون له ويعملون عملا دون ذلك وكنا

سوره انبیا پاره ...

الذی

كنا حافظین یعنی و رام كردیم از برای سلیمان باد تند را كه میرفت آن باد بامر او بسوی زمینی كه بركت دادیم ما در آن یعنی
زمین شام و هستیم ما بهر چیزی دانا و رام كردیم از برای او از دیوان كسی را كه فرو میرفتند بطلب جواهر از برای او و میكردند
كار دیگر غیر ازان كارها از كارهای عجیب و بودیم ما مر ایشان را نگاهدارنده از تمرد او سورهٔ نمل و آیه ولقد آتینا
داود وسلیمان علما وقالا الحمد لله الذی فضلنا علی كثیر من عباده المؤمنین وورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس
علمنا منطق الطیر واوتینا من كل شیء ان هذا لهو الفضل المبین یعنی بتحقیق دادیم ما داود را و سلیمان را علم و دانش
تمام و گفتند سپاس و ستایش مختص خدایست كه زیادتی داد ما را در علم و معرفت بر بسیاری از بندگان مومنان خود و میراث
برد در نبوت سلیمان از داود و گفت سلیمان ای مردمان آموخته شده ایم زبان مرغان را و داده شده است بما از هر چیزی
نصیبی به درستی كه این بخشش بین هرآینه فضیلت ظاهر و آشكار مرویست از حضرت امام محمد تقی ع كه گفتند از برای او كه
میگویند مردم سخن در خردی سال تو پس گفت آنحضرت به درستی كه خدای تعالی وحی كرد بسوی داود اینكه خلیفه كرده ام سلیمان را
انكار او كردن بود و گوسفند بجا اید پس خواست و خلافت سلیمان را اقتدا در علمای بنی اسرائیل بتقریب خردی سال او پس وحی كرد
خدای تعالی بسوی داود اینكه بگیر عصاها آنانكه سخن میگویند و عصا سلیمان را و بگذار هر دو را در حجره خانه و مهر بكن
عصا را بمهر قوم پس چون فردا شود پس هر كس كه عصای او صاحب برگ شده است و بار آورده است پس او خلیفه است پس خبر داد
بایشان داود بوحی خدا پس چون چنان كردند عصای سلیمان صاحب برگ و بار بر آمد پس گفتند راضی شدیم و تسلیم كردیم
بخلافت او مرویست از حضرت صادق ع كه عطا شد سلیمان بن داود با علم او معرفت كتاب زبان هر قوم را و معرفت لغتها او زبان
مرغان و چارپایان و درندگان را و بود چون كه حاضر میشد بجنگ سخن میگفت بفارسی و چون می نشست بالا كارگذاران خود
دیوان خود را و اهل مملكت خود سخن میگفت بزبان رومی و چون خلوت میكرد با زنان خود سخن میگفت بسریانی و بنبطی و چون
می ایستاد بمحراب خود در مناجات پروردگار خود سخن میگفت بعربی و چون می نشست از برای مردمان بمحاوری و خصمی
سخن میگفت بعبرانی و نیز روایت كرده است آنحضرت از پدر خود كه گفت عطا شد سلیمان بن داود پادشاهی مشرق و مغرب
پس پادشاهی كرد هفتصد سال و شش ماه مالك شد اهل كل عالم از انس و جن و شیاطین و چارپایان و مرغان
و درندگان و عطا شد با او علم هر چیزی و زبان هر چیزی را و در عصر او ساخته شد چیزهای عجیبه كه نشنیده بودند مردمان
و افشت خدا ابتنا و علمنا منطق الطیر سورهٔ سبا و آیه ولسلیمان الریح غدوها شهر ورواحها شهر واسلنا له
عین القطر ومن الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه ومن یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر یعملون له ما یشاء
من محاریب وتماثیل وجفان كالجواب وقدور راسیات اعملوا آل داود شكرا وقلیل من عبادی الشكور یعنی
و رام كردانیدیم از برای سلیمان باد را كه رفتن بامدادان آن باد یكماهه راه بود و رفتن شبانگاه آن یكماهه راه و
روان كردانیدیم از برای او چشمهٔ مس گداخته را مانند آب روان و رام او كردیم از جن كسی را كه كار كند در پیش
روی او بفرمان پروردگار او و هر كس كه عدول كند از ایشان از حكم ما بچشانیم او را از عذاب آتش افروخته میساختند
از برای او آنچه را كه میخواست از بناهای عالی و قصرهای افراشته و ساختن شهرهای و حصارهای حصین از مسجدها و معبدها

و تمثالها و صورتها كه نگاشته از صورتهای ملائكه و انبیا و اولیاء تا آنان صورتهای ایشان را در خلقت صورت و سیما و شمایل هر یك را
دیده باشند و مردم بعبادت آن میل كنند و كاسهها بزرگ مانند حوضها و دیگهای بزرگ ثابت بر پایها از جهت دشواری حمل و نقل بسبب بزرگی آنها گفتیم بكنید ای آل داود شكر
نعمتهای خدای تعالی را و اندكی از بندگان من شكر كننده اند یعنی اندكی اند از كسی كه اقرار كند بعجز از شكر نعمتهای من و مرویست كه
بود آن باد كه میرساند تخت سلیمان را پس میبرد در روزی یك ماهه راه را و در شب یك ماهه راه را و بودند چشمه مس گداخته
از آن مس كه گداخته مانند آب روان و بیرون می آمد از چشمه كه در زمین و مرویست از حضرت صادق ع كه گفت
سوگند بخدا نبود صورتهای مردان و زنان بلكه بود صورتهای درختان و مانند آن سورهٔ ص و آیه و وهبنا لداود سلیمان
نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذكر ربی حتی توارت بالحجاب ردوها علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق ولقد فتنا سلیمان
والقینا علی كرسیه جسدا ثم اناب یعنی بتحقیق آزمودیم ما سلیمان را و انداختیم بر تخت پادشاهی او جسدی را پس بازگشت بسوی پروردگار خود مرویست از حضرت رسول ص كه سلیمان گفت امروز در یك شب بگردم به هفتاد زن تا آنكه بزاید هر زنی از آن زنان پسری كه جهاد كند در راه خدا و نگفت ان شاء الله
یعنی اگر بخواهد خدا پس جماع كرد با هفتاد زن پس حامله نشد از ایشان مگر یك زن كه زائید نیم بچه را پس
حضرت رسول خدا ص گفت سوگند بآن كسی كه نفس محمد در دست او است كه اگر میگفت سلیمان ان شاء الله هر آینه جهاد میكردند
او در راه خدا سواره و پس آن جسد كه آن پسر بود افتاد بر تخت سلیمان و مرویست از حضرت صادق ع كه گفت
چون كه متولد شد از برای سلیمان پسری گفتند بعضی ببعضی كه اگر زنده بماند این پسر از برای سلیمان هر آینه خواهد رسید بما
از او آنچه رسیده بما از پدر او از بلا پس ترسید سلیمان از ایشان بر آن طفل پس گذاشت او را در ابر كه تربیت میكرد او را
ابر پس كسی مطلع نشد با حوال او مگر وقتی كه افتاده بر تخت او مرده از جهت آگاه ساختن او براینكه حكم قضای حق تعالی
قدر و تدبیر چاره نمیتواند كرد و مواخذه شد سلیمان بر ترسیدن او از شیاطین و بعضی گفته اند كه جسد یكی
افتاده بر تخت سلیمان از شیطانی بود كه نشسته بجای سلیمان بر تخت او و تنها شد بجهت گریختن در آن باب از جهت
اینكه شیطان متمثل و متصور شد بصورت سلیمان بود در مواضع انگشتان و این نقل قول عامه است كه روایت كرده اند در قصه انگشتری
كه خاتم النبیین بود اینكه ذكر كرده اند سبب ابتلاء او و سبب پادشاهی او اینكه بود زنی او كه پرستید در خانه او
صورتی را در چهل روز و او مطلع نبود از آن قال رب اغفر لی وهب لی ملكا لا ینبغی لاحد من بعدی انك انت
الوهاب فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب والشیاطین كل بناء وغواص وآخرین مقرنین فی الاصفاد
هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب وان له عندنا لزلفی وحسن مآب یعنی گفت سلیمان ای پروردگار من
بیامرز مرا و ببخش بمن پادشاهی كه سزاوار نباشد هیچ كس را بعد از من به درستی كه تویی بخشنده هر چه خواهی پس رام كردانیدیم
مر او را باد را كه روان میشد و میرفت بحكم او بنرمی هر جا كه خواست او و رام كردانیدیم دیوها را از
برای او هر بنا را كه از برای او عمارت كنند بجهت خواهش او و هر غواص را كه از برای او غوص كنند در دریا و
دیگران از دیوها را كه با هم قرین كرده بود در بندها و زنجیرها گفتیم این است عطای ما پس ببخش بهر كه خواهی یا نه
یعنی نگاهدار و یا باز دار از هر كس كه خواهی بدون شماری بر تو در آن باب و به درستی كه بود از برای او در نزد ما

قرب و منزلت و نیکوئی بازگشت که بهشت باشد مرویست از حضرت کاظم ع که پرسیدند از او که آیا جایز است
که بغیر خدا تعالی بخیل باشد پس گفت آنحضرت نه پس گفتند که قول سلیمان که ای پروردگار من ببخش بمن پادشاهی که سزا
باحدی بعد از من جهت و چه بود معنای آن پس گفت آنحضرت که پادشاهی دو پادشاهی است یک پادشاهی
که ماخوذ است بغلبه و جور و اجبار مردمان و یکی پادشاهی است که ماخوذ است از جانب خدا تعالی مانند پادشاهی
ابرهیم و پادشاهی طالوت و ذوالقرنین پس گفت سلیمان که ببخش بمن پادشاهی که سزاوار احدی نباشد بعد از من یعنی آن
پادشاهی که ماخوذ بغلبه و جور و اجبار مردمان باشد مانند پادشاهی او نباشد تا معجزه او باشد پس خدا تعالی
رام کرد ابید از برای او باد را که روان بود بحکم او بهر جا که میخواست برود و کرد ابید مسافت رفتن او در صبحگاه یکماه راه
و شبانگاه یکماه راه و رام او کرداند خدا تعالی دیوها را از همه بنا و غواص و آموخت باو زبان مرغان را و متمکن کرد ابید
او را در زمین پس دانستند مردمان در عصر او و بعد از او که پادشاهی او شبیه و مانند پادشاهی پادشاهان
از مردمان و پادشاهان بغلبه و جور نبود بلکه معجزه بود پس گفتند پس قول رسول خدا ص که خدا رحمت کند برادرم
سلیمان بن داود را آیا چه چیز بود که بخیل کرد ابید او را جهت معنای آن پس گفت آنحضرت ع که از برای قول رسول خدا
دو وجه است یکی آنست که آیا چه چیز بود که بخیل کرد ابید او را بر تعرض او و اظهار او و گفتار بد در باره او و دو
دیگر اینکه میگوید که چه چیز بود که بخیل کرد ابید او را که اراده کرده است آنچه را که میرسید بسوی آن حضرت حتی آنکه
نداشته که اراده کرده باشد آنچنان تا اینکه بخیل شده باشد چه اراده نکرده است آنچه را که حق تعالی بسوی او رسید
و مرویست از حضرت صادق ع که در قول خدا تعالی هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب گفت آنحضرت که عطا شد سلیمان پادشاهی
عظیم پس جاری شد این آیه در شان رسول خدا ص پس بود از برای او که عطا کند بهر که بخواهد هر چه که بخواهد
و منع کند از هر که بخواهد و عطا کرد خدا تعالی باو زیاده تر از آنچه عطا کرد بسلیمان از جهت قول خدا تعالی
که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را که بدهد بشما رسول خدا پس بگیرید از او و هر چه را که
باز دارد از شما باز ایستید از آن و مرویست که پرسید وشا از حضرت رضا ع که واجب است بر ما که سوال کنیم از شما
گفت آری گفتند واجب است بر شما که جواب بگوئید ما را گفت نه جواب گفتن شما باختیار ما است اگر خواهیم میگوئیم و اگر
نخواهیم نمیگوئیم آیا نشنیده اید قول خدا تعالی را هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یعنی اینست بخشش ما اگر
میخواهی ببخش و منت بگذار و میخواهی امساک کن و مبخش بدون حساب و مواخذه از تو در بخشیدن و نبخشیدن
مرویست از حضرت کاظم ع که داود در حضور بنی اسرائیل سلیمان را امتحان کرد و پرسید از او که ای فرزند چه چیز
خنک تر و راحت بخش تر است گفت سلیمان عفو کردن خدا مردمان را و عفو کردن مردمان بعضی بعضی را پس پرسید که
ای فرزند چه چیز شیرین تر است گفت سلیمان محبت و دوستی و این روح خدا است در میان بندگان او پس داود
خندید و شاد گردید و گفت ای بنی اسرائیل این خلیفه من است در میان شما بعد از من پس بعد از آن کتمان کرد از خود
مخفی داشت و زنی خواست و یکی از شیعیان خود پنهان شد پس نزد او روزی آمد و گفت که بعد از من ملک

تو باد

تو با جمیع حکمتها تو کامل میشوی و تو کامل میشوی خوشتر است در وقتیکه بحیثیتم خلقی که از آن کارها جاشته باشم مگر آنکه حق
تو باید ... است اگر بروی بر بازار و بتو چه روزی خدا بتو میدهد ام که خدا تو را ابتلا نکرده اند سلیمان گفت والله من هرگز آن کارها
نیکو کاری نکرده ام و بعد از آن روز بیازار رفت و تمام روز گشت و چیزی نیافت و شب برگشت بنزد زن خود و گفت امروز
چیزی نیافتم زن گفت باکی نیست اگر امروز نشد فردا خواهد شد پس روز دیگر بیرون رفت و تا شام گشت و برگشت و گفت امروز هم چیزی
نیافتم آن زن گفت که فردا انشاء الله خواهی یافت پس روز سیم بکنار دریا رفت ناگاه مرد صیادی را دید که شکار ماهی میکند
باو گفت که آیا میخواهی که من ترا کمک کنم در شکار کردن و مزدی بمن بدهی آن صیاد گفت بلی پس سلیمان صیاد را امداد
کرد در شکار ماهی و چون فارغ شدند صیاد دو ماهی مزد باو داد پس سلیمان ماهیها را گرفت و خدا را حمد کرد و شکم
یکی از آنها چون که شکافت انگشتری در میان شکم او یافت پس آن انگشتر را برداشت و در جامه خود بست و خدا را
شکر کرد و ماهیها را پاکیزه کرد و بخانه آورد پس زن او شاد شد و گفت میخواهم پدر و مادر مرا بطلبی تا بدانند
که تو کسب کرده پس چون ایشان را طلبید و از آن ماهی خوردند سلیمان گفت بایشان که آیا مرا میشناسید گفتند نه والله
ما ترا نمیشناسیم اما از تو بهتر کسی را ندیده ایم پس سلیمان انگشتر خود را از شکم ماهی بیرون آورد و در دست
کرد در همان ساعت مرغان و جنیان همه بر او جمع شدند و باد در فرمان او شد و پادشاهی او ظاهر گردید و آن
زن را با پدر و مادرش برداشت ببلاد اصطخر آورد و شیعیان او از اطراف عالم بنزد او جمع شدند و شاد گردیدند
و از شدتها که از ایشان زایل گردید شاد شدند و چهل روز پادشاهی کرد و چون هنگام وفات او شد آصف
پسر برخیا را وصی خود کرد ابید بامر خدا تعالی و پیوسته شیعیان بنزد آصف می آمدند و مسائل خود را از او اخذ
میکردند پس خدا آصف را از میان ایشان غایب کرد ابید غیبتی طولانی پس بار دیگر از برای ایشان ظاهر گشت و مدتی در
میان ایشان بود پس ایشان را وداع کرد گفتند دیگر کجا ترا ببینیم گفت که در پل صراط در قیامت و از ایشان غایب
گردید و غیبت او بسیار طول کشید و بلیه بر بنی اسرائیل سخت شد و بخت نصر بر ایشان مستولی شد و کرد نسبت بایشان
آنچه کرد و مرویست که شیاطین از برای حضرت سلیمان بساطی ساخته بودند از طلا و ابریشم که یکفرسخ در یک
فرسخ بود و از برای او منبری از طلا در میان آن بساط میگذاشتند که بر آن می نشست و در دور آن سه هزار کرسی
از طلا و نقره میگذاشتند که پیغمبران بر کرسیهای طلا می نشستند و علما بر کرسیهای نقره و در دور ایشان سایر مردم
می نشستند و بر دور مردم دیوان و شیاطین و جنیان می ایستادند و مرغان بالهای خود را بر ایشان سایه میکردند
و باد صبا آن بساط را برمیداشت و از صبح تا پیشین یکماهه راه می برد و از پیشین تا شام یکماهه راه میبرد و بنی عمر روایت
کرده که لشکرگاه سلیمان صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ از آدمیان بود و بیست و پنج فرسخ از جنیان و بیست و پنج فرسخ از
وحشیان و بیست و پنج فرسخ از مرغان و هزار خانه از آبگینه بر روی چوب بنا کرده بود که سیصد زن نکاحی
و هفتصد کنیز از برای او در آن خانه ها بودند پس باد را امر میکرد که آنها را از جائی میکند و باد نرم را امر
میکرد که راه می برد پس خدا باو وحی کرد که در میان زمین و آسمان بر پادشاهی تو افزودم که هر که سخنی

بگوید باد از برای فوج بیاورد و نیز مرویست که چون سلیمان بر بساط خود سوار میشد بر میداشت اهل و حشم و
خدمتکاران و غوغا و بیکاران و لشکریان خود را باد میبرد ایشان را و در شهری که از آن بگذرد که از برای آن همراه سقف
بود بعضی بالای بعضی و انما در سقفها بودند بر روی یکدیگر و در خورد و رجال ایشان و مطبخ او همراه او بود
با تنورها و دیگهای آهن و دیگهای بزرگ که در هر دیگی ده شتر بپختندی و میدانها برای چهارپایان در پیش محل او
بود و طباخان مشغول طبخ بودند و نانواها نان میپختند و سایر صنعتکاران مشغول کار خود بودند و اسباب
و دیگر وی را معبر میشد در میان آسمان و زمین و باد میبرد بساط او را و ابر از گرمی آفتاب سایه میکرد و میرفت و
گذشتند بر مدینه طیبه پس سلیمان گفت که این محل هجرت پیغمبر آخر زمان خواهد بود خوشا حال کسی که باو ایمان آورد و متابعت
او کند و چون بمکه معظمه گذشتند بتهای چند دید که بر دور کعبه گذاشته اند و چون سلیمان گذشت کعبه گریست پس خدا وحی
کرد بکعبه که چرا گریه کردی گفت ای پروردگار پیغمبری از پیغمبران تو و جمعی از دوستان تو بر من گذشتند و نزد من فرود نیامدند
و نزد من نماز نکردند و بتها را بر دور من گذاشته اند که مردم میپرستند پس خدا وحی کرد که ای کعبه گریه مکن که
بزودی پر خواهم کرد ترا از روهای سجده کنندگان و قرآن تازه در باب تو خواهم فرستاد و پیغمبری در آخر زمان نزد تو مبعوث
خواهم کرد که حبیب من است از اطراف عالم بسوی تو بشتابند مانند مرغی که بسوی آشیانه خود بشتابند و مانند ناقه که بسوی فرزند
خود میل کنند و ترا پاک خواهم کرد از لوث بتان و بت پرستان و نیز مرویست که چون سلیمان بعد از پدر خود پیغمبر و
پادشاه شد امر کرد که تختی برای او ساختند بسیار عجیب و غریب که در وقت حکم در میان مردم بر روی آن مینشست که
تا اگر کسی دعوای باطلی بکند یا گواهی ناحقی خواهد بدهد چون نزد او آید بترسد و دروغ نگوید و دعوای ناحق نکند و
شهادت ناحق ندهد پس تختی ساختند از استخوان فیل و دندان فیل با یاقوت و مروارید و زبرجد و انواع جواهر آن را مرصع
کردند و در دور آن چهار درخت خرما از طلا ساختند که خوشهای آن از یاقوت سرخ و زمرد سبز بود و بر سر دو درخت
دو طاوس از طلا نصب کردند و بر سر دو درخت دیگر دو کرکس از طلا روبروی یکدیگر قرار دادند و در دو جانب تخت دو
شیر از طلا ساختند که بر سر هر یکی از ایشان عمودی بود از زمرد سبز و بر آن چهار درخت خرما درختان تاک از طلا پیچ
بسته بودند و خوشهای انگور از یاقوت سرخ بود و آن درختان تاک در آن چهار درخت خرما سایه می افکندند بر تخت و چون
سلیمان میخواست که بر آن تخت بالا رود چون قدم بر پایه اول میگذاشت جمیع آن تخت و آنچه بر آن بود بگردش در می آمدند و کرکسها
و طاوسها بالهای خود را میگشودند و شیرها دستهای خود را بر زمین پهن میکردند و دمهای خود را بر زمین میزدند تا
بر هر پایه که پا میگذاشت چنین میکردند تا بر تخت بالا میرفت و چون بر روی تخت قرار میگرفت آن دو کرکس تاج را بر
سر او میگذاشتند پس تخت با آن درختان و مرغان بگردش در می آمدند و مرغان از دهانهای خود مشک و عنبر بر او
میپاشیدند پس کبوتری که بر پایه تخت نصب کرده بودند از طلا و مرصع بود از جواهر کتاب توریة را بدست سلیمان
میداد و او بر مردم میخواند و علمای بنی اسرائیل ... بر کرسیهای طلا می نشستند
از جانب راست و بزرگان جن بر کرسیهای نقره می نشستند از جانب چپ و مرغان حاضر میشدند و بر سر ایشان بالها خود را

چون سایه بر ایشان پهن میکردند پس چون کسی بدعوی می آمد و سلیمان از او گواه میخواست تخت با همه در دور آن بود بگردش
در می آمدند و شیرها دستها بر زمین میزدند و مرغان مرصع بالها را میگشودند پس در دل مدعیان و شاهدان رعب و ترس
بهم میرسید که خلاف واقع نمیتوانستند گفت و مرویست که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر قول خدا تعالی که شکر کنید ای آل داود
گفت که آل داود هشتاد مرد و هشتاد زن بودند و یکدم در شبانروز محرابهای ایشان از عبادت خالی نبود پس چون داود رحلت
کرد سلیمان پادشاه شد و گشادگیها که بر مردمان خدا تعالی عطا فرموده است زبان مرغان را ... خدا تعالی مسخر او
گردانید جنیان و آدمیان را و هر پادشاهی که در اطراف زمین هست ... تا ... دلیل میکرد
... خود در مجلس ... و باد را مسخر او کرده اند و چون بمجلس خود می نشست مرغان بر سر او جمع میشدند و
بالهای خود را بر او سایه می افکندند و جنیان و آدمیان در مجلس بترتیب می نشستند و چون میخواست که با لشکر خود
... بیرون رود بساطی از چوب برای او میزدند و لشکریان و چهارپایان و آلات حرب را همراه آن بساط میگذاشتند و
... همراه ... از بساط ... بساط جمیع اهل ... میشدند و ...
... چنانکه میخواست ... بامداد یکماهه راه میرفت و ... یکماهه راه میرفت و مرویست که حضرت صادق گفت که
حضرت سلیمان ... پادشاهی ... از همه پیغمبران و اهل بهشت ... مشغول ... سلیمان نگاه میکرد
... مردم ... و ... با ایشان می نشست و میگفت
مسکینی نشسته است با مسکینی و با آن پادشاهی که داشت جامه ... میپوشید و ... دستهای خود را در
... بر ... ایشان ... بود ... بدست خود ... میفروخت
و پادشاهی از برای آن طلبید که بر پادشاهان کافر غلبه کند و ایشان را باسلام درآورد و مرویست از حضرت
... که ... سلیمان ... در ... از ایشان آزاد بودند و ... از ایشان
... بود که ... جمع ایشان ... از ایشان ... و جماع و مرویست از
حضرت باقر که بود مملکت سلیمان مابین بلاد شام تا بلاد اصطخر شیراز فصل در بیان گذشتن سلیمان
بوادی مور و سخن گفتن او با مور و سوره نمل ... آیه وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّیْرِ
فَهُمْ یُوزَعُونَ یعنی جمع آورده شد از برای سلیمان لشکریان او از جن و انس و مرغان ... پس ایشان منع بودند
از اینکه متفرق شوند اول ایشان بآخر ایشان و مرویست از حضرت باقر ... که ... بازداشته شده بود اول
ایشان تا آخر ایشان برسند تا اینکه ملحق شوند حَتَّیٰ إِذَا أَتَوْا عَلَیٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ
لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ یعنی تا اینکه آمدند بوادی که در آن مورچگان بودند چون خواستند
قطع کنند آن وادی را گفت موری ... ای مورچگان داخل شوید در منزلهای خود تا اینکه نشکند شما را سلیمان
و لشکریان او و پامال نکنند در حالی که ایشان ندانسته بودند ... شما ... اگر دانستند نخواهند شما را پامال کرد و مرویست
که نشست سلیمان بر تخت خود و برداشت او را باد پس برد او را بوادی مورچگان و آن وادی ... از طلا

نقره و موکل شده اند مورچگان بحافظت آن و گفت حضرت صادق که بدرستی که از برای خدا وادی است که می‌باشد در
آن طلا و نقره و بتحقیق که حق تعالی پاسبان آن کرده است ضعیفترین مخلوقات خود را که مورچگانند که اگر قصد آن
بکنند شتران و کوهها نتوانند از ایشان اخذ نمایند فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي
أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ یعنی پس لبخند کرد سلیمان در حالتیکه خندان بود که خنده
کرده باشد از گفتار آن مورچه و گفت ای پروردگار من الهام کن مرا اینکه شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی بر من و بر
پدر من و مادر من و اینکه بکنم کار نیکوئی که به پسندی تو آنرا و در آور مرا بسبب رحمت خود در میان
بندگان نیکوکار و بسند معتبر از حضرت امام رضا از پدرش روایت است در قول حق تعالی فتبسم ضاحکا من قولها
که گفت آنحضرت که چون گفت آن مورچه که ای مورچگان داخل منزلهای خود شوید تا نشکنند شما را سلیمان و لشکریان
او برداشت باد صدای آن مورچه را و برد بنزد سلیمان در وقتی که او میگذشت در هوا و باد برداشته بود او را
پس چون شنید این سخن را ایستاد و گفت بیارید بنزد من آن مورچه را پس چون آوردند او را گفت سلیمان که ای مورچه
آیا ندانستی که من پیغمبر خدایم و من ظلم و ستم بر احدی نمیکنم گفت آن مورچه که بلی گفت سلیمان پس چرا ترسانیدی مورچگان را
از ستم من و گفتی ای مورچگان داخل منزلهای خود شوید تا نشکنند شما را سلیمان و لشکریانش گفت آن مورچه ترسیدم
اینکه نگاه کنند بزینت دنیا و فریفته شوند پس دور شوند از خدا پس گفت آن مورچه که تو بزرگتری
یا پدر تو داود گفت سلیمان بلکه پدر من داود بزرگتر است گفت مورچه پس چرا زیاد شده حرفی از حروف
اسم تو گفت سلیمان نیست مرا علمی باین گفت آن مورچه از جهت اینکه پدر تو مداوا کرد جراحت زخم خود را
بود و در وقت دوستی مبتلا شد داود و تو ای سلیمان امیدوارم اینکه ملحق شوی به پدر تو پس گفت آن مورچه آیا میدانی
که چرا رام شد از برای تو باد از میان سایر مملکت تو گفت سلیمان نیست مرا علمی باین گفت آن مورچه که قصد
کرد خدای تعالی بآن که اگر هر چه رام کرده ام از برای تو جمیع مملکت را چنانچه رام کرده ام از برای تو این باد را هر آینه
باشد زوال آن مملکت مثل زوال این باد پس در آنوقت لبخند کرد سلیمان در حالتیکه خندان
بود که خنده از گفتار آن مورچه مترجم میگوید که شاید معنی کلام آن مورچه در زیادتی یک حرف در اسم سلیمان
بر اسم پدرش داود این باشد که چون پدر تو داود مداوا کرد جراحت زخم و نقص را که عارض شده بود
بود بخالص گردانیدن کار خود و توبه کردن و در توبه و استغفار جراحت زائل شد پس بآن سبب زیاد شد در اسم تو
حرفی تا دلالت کند بر زیادتی در کارهای دوستی او و بعد از آن بر سبیل دعا گفت که امید دارم اینکه ملحق شوی تو
بپدر تو و مداوا کنی آن جراحت و نقص را و تدارک نمائی و ملحق شوی بپدر تو و بروایت از حضرت صادق
که بود در نزد سلیمان اسم اعظم خدای تعالی که چون سؤال میکرد بآن عطا میشد باو و چون دعا میکرد مستجاب میشد
و اگر بود در امروز هر آینه محتاج بود بما و بروایت از حضرت صادق که روزی سلیمان بیرون رفت با اصحاب خود
بطلب باران پس دید مورچه را که بلند کرده است دستهای خود را بسوی آسمان و میگوید بار خدایا ما نیز خلقی از مخلوقات تو

ایم ... نیستیم تا از روزی تو ... پس هلاک میگردان ما را بگناهان بنی آدم پس گفت سلیمان باصحاب خود که برگردید بتحقیق
داده شد بشما باران بسبب دعای غیر شما و بروایتی که چون سلیمان ... سلیمان صفت کرد تو پس روزی حیوانی
از حیوانات دریا سر برآورد از دریا و گفت ای سلیمان امروز مرا ضیافت کن پس سلیمان امر کرد تا آذوقه یکماهه لشکر
خود را برای او حاضر کردند در کنار دریا تا تمام شد و هنوز سیر نشده بود پس آن حیوان سر از دریا بیرون کرد و همه آن آذوقه را
خورد و گفت ای سلیمان تمام قوت یکروزه من کو اینکه بعضی قوت من بود پس سلیمان تعجب کرد و گفت آیا در دریا مانند
تو جانوری دیگر هست گفت هزار گروه هستند مانند من پس گفت سلیمان سبحان الله الملک العظیم و منقولست
که روزی گنجشک نری با ماده خود گفت که چرا اینکه نمیگذاری که با تو جفت شوم من اگر بخواهم قبه سلیمان را بمنقار خود می‌
بکنم و در دریا می‌افکنم چون باد این سخن را بسلیمان گفت سلیمان تبسم کرد و آن دو گنجشک را احضار کرد پس گفت
بگنجشک نر که آیا میتوانی ادعائی که کردی و بتوانی بجا آوری گفت نه یا رسول الله ولیکن آدمی خود را زینت میدهد
و بزرگ مینماید نزد زن خود و عاشق را ملامت نتوان کرد بر آنچه میگوید پس سلیمان بماده گفت که چرا او را مضایقه
میکنی و او ترا میخواهد و حال آنکه دعوای محبت و عشق تو میکند گنجشک ماده گفت ای پیغمبر خدا او دوست من نیست
میگوید و دعوای باطل میکند زیرا که با من دیگری را دوست میدارد پس سخن آن گنجشک در دل سلیمان اثر کرد و بسیار
گریست و چهل روز از عبادتگاه خود بیرون نیامد و دعا میکرد که حق تعالی او را از دوستی غیر خود پاک کند و مخصوص
محبت خود گرداند و در روایت دیگر وارد شده است که روزی سلیمان شنید که گنجشک نری بماده میگوید که نزد
من بیا تا جفت شوم شاید خدا پسری بما کرامت کند که یاد خدا کند که ما پیر شده ایم سلیمان از سخن آن گنجشک تعجب
کرد و گفت این سخن از گنجشک زیاده است از هزار پادشاهی من و بروایت از حضرت سید الساجدین که این کلام که
تبرع هستا بزرگ است ... حضرت سلیمان و پیش از آن بود که روزی زنی با ماده خواست که جفت شود
ماده قبول نکرد پس آن نر گفت امتناع مکن من مطلبی ندارم بجز اینکه از ما فرزندی بهم رسد که ذکر خدای تعالی
بکند پس ماده راضی شد و چون خواست تخم بگذارد نر از او پرسید که در کجا میخواهی تخم بگذاری گفت میخواهم که
دور شوم از راه و تخم بگذارم نر گفت من چنین مصلحت نمیدانم که تخم را از نزدیک راه بگذاری که هر کس تو را ببیند
نداند که تو تخم گذاشته و گمان کند که از برای دانه برچیدن نزدیک راه آمده پس ماده در نزدیک راه تخم گذاشت
و بعد از آن نشست و چون نزدیک شد که جوجه بر آورد ناگاه شوکت سلیمان پیدا شد که با لشکرش بجا آمد
و مرغان بر سر او سایه انکنده بودند پس ماده به جفت خود گفت که اینک سلیمان با لشکر پیدا شدند و ما این بیضه را
از اینکه قصد ما را پایمال کنند نر گفت سلیمان مرد رحیم است آیا نزد تو چیزی هست که برای جوجهای خود پنهان کرده باشی گفت
ملخی دارم که برای جوجهای خود پنهان کرده ام پس ماده گفت که آیا تو چیزی داری گفت بلی من خرمائی دارم که از تو
پنهان کرده بودم و از برای جوجهای خود نگاه داشته ام پس ماده گفت که تو خرمای خود بردار و من ملخ خود را برمیدارم
و می‌رویم بر سر راه سلیمان و این هدیه را بحضرت او میکشیم زیرا که او مرد هدیه را دوست میدارد پس نر

تخت‌ها را بمقدار خود که رفت رساده ملخ را پیاها خود گرفته پرواز کرده‌اند و بر سر راه سلیمان آمدند و او بر تخت خود نشسته
بود چون نگاه او بر ایشان افتاد دست راست کشید تا بر آن نشسته دست چپ خود را گشود تا ماده بر آن نشسته و از
احوال ایشان سؤال کرد چون احوال خود را گفتند همه ایشان را قبول کرد و لشکر خود را امر کرد که جانب [illegible] که ضرر
با ایشان نرسانند و دست خود را بر سر ایشان کشید و دعای برکت برای ایشان کرد پس این تاج عزت بر سر ایشان از برکت
او بهم رسید منقولست که روزی سلیمان نشسته بود بر کنار دریا ناگاه دید که مورچه برداشته است یک دانه گندم را
و میرود بسوی دریا و سلیمان نگاه میکرد بآن تا اینکه رسید آن مورچه بآب دریا پس ناگاه دید که وزغی سر خود را از دریا
بیرون آورد و واکرد دهنش را پس داخل شد آن مورچه در دهن او و او فرو رفت در دریا یک ساعت درازی و سلیمان
متفکر شد در آن و تعجب میکرد پس دید که آن وزغ بیرون آمد آن مورچه از دهن او بیرون آمد آن مورچه را سلیمان
و پرسید احوال او و کار او پس گفت مورچه که ای پیغمبر خدا بدرستی که در قعر این دریا که می‌بینی سنگی است میان تهی و در
میان آن کرم کوری است که خلق کرده است خدا تعالی در آنجا که در زمین که بیرون نیاید از آن از برای طلب روزی خود
و مرا موکل کرده است خدا تعالی برسانیدن روزی او پس من برمیدارم روزی او را و امر کرده است این
وزغ را تا اینکه بردارد مرا در دهن خود تا اینکه آب ضرر بمن نرساند و میگذارد دهن خود را بسوراخ آن سنگ
داخل آن سنگ میشوم پس چون رسانیدم روزی آن کرم را بیرون می‌آیم از سوراخ سنگ بدهن آن وزغ پس بیرون
می‌آورد مرا از دریا گفت آیا شنیده‌ای از آن کرم تسبیحی گفت آری میگوید ای آنکه فراموش نمیکنی مرا در میان این سنگ در زیر
این آب بسیار روزی او خود فراموش مکن بندگان مؤمن خود را برحمت کردن [illegible] قوله تعالی [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] که ترجمه [illegible] چهار آیه و وهبنا لداود سلیمان نعم العبد
انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ردوها علی
فطفق مسحا بالسوق والاعناق یعنی و بخشیدیم ما بداود سلیمان را بنده خوبی بود سلیمان بدرستی که او رجوع کننده بود در
جمیع کارها بسوی خدا یاد کن او را وقتی که عرض کرده شد بر سلیمان در وقت پسین اسبانی که بر سه پا ایستاده بودند و یک پا
دیگر اسبان بر زمین بود بسبب نجابت و بودند آن اسبان بغایت اصیل و تند پس گفت سلیمان که من اختیار کردم دوستی اسبان را
از یاد پروردگارم که نماز عصر باشد تا اینکه پنهان شد آفتاب در پرده شب [illegible] و گذشت وقت فضیلت نماز عصر
که در عصر سلیمان [illegible] پس گفت سلیمان بملائکه موکل
بآفتاب که برگردانند آفتاب را برای من تا اینکه در وقت فضیلت نماز بکنم پس چون برگردانیدند آفتاب را پس مسح کرد
بآب دست و پا [illegible] سلیمان و اصحاب او [illegible] وضو [illegible] نماز عصر کردند در
وقت فضیلت [illegible] حضرت [illegible] که سلیمان [illegible] روزی در وقت پسین [illegible] مشغول شد
بنگاه کردن آنها تا اینکه آفتاب پنهان شد در پرده افق [illegible] پس گفت بملائکه که برگردانید آفتاب را بر من تا اینکه بکنم من نماز
در وقت فضیلتش پس برگردانیدند آفتاب را پس [illegible] مسح کرد ساق و پاها و گردن خود را و امر کرد باصحاب خود که [illegible]

[illegible] با ایشان نماز کرده [illegible] و بودن وضوء ایشان از برای نماز پس [illegible] افتاد و نماز کرد پس چون نماز عصر شد
از نماز [illegible] آفتاب [illegible] قول خدا تعالی و وهبنا لداود سلیمان تا قول او بالسوق والاعناق مرویست
از حضرت امیرالمؤمنین که [illegible] مشغول ساخت سلیمان را از نماز عصر تا اینکه فوت شد اول وقت آن
و مرویست از حضرت باقر که [illegible] از قول خدا تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا گفته که موقوتا یعنی
نماز بود بر مؤمنان واجب کرده [illegible] شده و وقتش معین شده [illegible] واجبات و قصد شده و
فوت شد [illegible]
[illegible] بود سلیمان بن داود [illegible] نماز کرده [illegible] ولیکن [illegible]
[illegible] که پرسید [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ابن عباس [illegible] شنیدم که کعب
میگوید که مشغول شد سلیمان [illegible] اسبان تا اینکه فوت شد [illegible] نماز عصر پس گفت [illegible] اسبان را [illegible] و چهارده
[illegible] پادشاهی [illegible] چهارده روز
[illegible] ولیکن مشغول شد سلیمان
[illegible]
[illegible]
ظلم [illegible] از جهت [illegible] معصوم [illegible]
پادشاهی سلیمان [illegible] انگشتر [illegible] جمیع جن و انس و شیاطین و مرغان
و هوا و وحشیان [illegible] و او را اطاعت میکردند [illegible] خدا تعالی [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible] سلیمان
[illegible] شیاطین [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] انگشتر [illegible]
[illegible] شیاطین و جنیان و مرغان و وحشیان [illegible] و او را اطاعت کردند [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] انگشتر [illegible] پادشاهی [illegible] شیاطین [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] انگشتر [illegible]

چهل روز بتحیر ماندند و تفحص سلیمان میکردند و سلیمان در کنار دریا میگردید و توبه و انابت میکرد و بدرگاه خدا تضرع
و زاری مینمود بعد از چهل روز بصیادی رسید که ماهی شکار میکرد از او استدعا کرد که رخصت بده که من ترا یاری و امداد
کنم در شکار ماهی که در شکار یکی حصه من باشد و هیچ چون او را رخصت داد و امداد او کرد در شکار ماهی آن صیاد یک ماهی را بداد و چون
سلیمان شکم آن ماهی را شکافت که انگشتری خود را در میان شکم آن ماهی یافت پس انگشتری را در دست خود کرد و جمیع
جنیان و شیاطین و آدمیان و مرغان و وحشیان بر در او جمع شدند و بجای خود برگشت و آن شیطان را با لشکریان او
گرفت و مقید کرد و بعضی را در میان تابه و بعضی را در میان سنگ باسم اعظم محبوس کرد و ایشان تا الحال محبوس و معذب
خواهند بود تا روز قیامت و چون حضرت سلیمان بپادشاهی خود برگشت با آصف بن برخیا که نویسنده و وزیر او بود خطاب
و عتاب کرد گفته اند که علی الرکتاب و وزیر او بود و قصه بلقیس را بلکه چشم زدن حاضر کرد این اعتراض کرد و گفت من مردم را
میدادم که بندگی آصف کنند که او شیطان است و تو را چگونه معذور دارم که میدانستی آصف در جواب گفت که مرا معذور دار و سوگند
یاد میکنم که من نمیدانستم این شیطان است اگر بر دانستم بود انگشتری تو را به او ندادمی و او را در آن حال بر دار میکردم
گفت این که تو میگویی یکی از برای من بپرس که آیا در قلم من جاری میشود و هیچ دستم پس گفت بنویس و نوشت پس من و دم کرد
نشسته بودم و مینوشتم چیزی را ولکن خبر بده مرا ای سلیمان که چرا هدهد را دست میداری و حال آنکه از همه مرغان
خبیث تر و بدتر است گفت که بسبب آنکه او دوست میدارم که آب را در زیر سنگ سخت میبیند گفت آصف آگر آب را در زیر
سنگ میبیند پس چرا دام را در زیر یک مشت خاک نمی بیند تا بدام افتد گفت سلیمان چون امری مقدر شد دیده کور
میشود و نزدیک باین روایت عامه روایت کرده اند که حضرت سلیمان خبر رسید که شهری در میان دریا هست پس بباد
و شیاطین خود رفت با لشکر خود و باد او را برد تا آن شهر و آن شهر را فتح کرد و پادشاه آن شهر را کشت و آن پادشاه
دختری داشت که او را جراده میگفتند در نهایت حسن و جمال بود پس آن دختر را برای خود گرفت و مسلمان کرد و با او
و با او مقاربت کرد و او را بسیار دوست میداشت و چون جراده بر مفارقت پدر خود بسیار میگریست سلیمان شیاطین را
امر کرد که صورتی شبیه پدر او ساختند و آن دختر جامه مثل جامه پدر خود در وقت آن صورت پوشانیدند و در
صبح و شام با کنیزان خود نزد آن صورت میرفت و آن را سجده میکردند پس آصف خبر داد سلیمان را از این واقعه و سلیمان
آن صورت را شکست و آن زن را عقوبت نمود و خود بخلوت رفت و بر روی خاک نشست و تضرع و توبه و استغفار
مینمود و کنیزی داشت که او را امینه میگفتند و هر گاه که بیت الخلا میرفت یا با زنی مقاربت میکرد انگشتر خود را
با و میسپرد پس روزی انگشتر خود را باو سپرد و داخل بیت الخلا شد پس شیطانی که سرکرده شیاطین دریا بود بصورت
سلیمان بنزد امینه آمد و گفت بامینه که انگشتر را بده و انگشتر را گرفت و رفت بر تخت سلیمان نشست و جن و انس
و حیوانات همه مطیع او شدند و صورت سلیمان متغیر گردید و چون بنزد امینه آمد و انگشتر را طلبید امینه او را
نشناخت و از خود دور کرد پس دانست سلیمان که از آن گناه که در خانه او واقع شده بود باو رسیده است پس بنزد
هر یک از زنان و کنیزان خود که رفت او را نشناختند و از خود دور کردند پس بکنار دریا رفت و خدمت صیادان

میکرد و ماهیها را برای ایشان بجانهای ایشان نقل میکرد و هر روز دو ماهی میدادند بر این حال بود تا چهل روز بعدد ایامی که در خانه او
او بت پرستیده بودند و چون آصف بن برخیا و بنی اسرائیل اطوار شیطان و حکم او را بخلاف آداب و حکم سلیمان یافتند از زنان
سلیمان احوال او را پرسیدند گفتند که چنین با ما مقاربت میکند و غسل جنابت نمیکند و بعضی گفته اند که حکم شیطان بر حرم
سلیمان جاری نبود بجز از زنان او که بر ایشان دست یافت پس شیطان پرواز کرد و انگشتر را در دریا انداخت و سلیمان در شکم
ماهی انگشتر خود را یافت و در انگشت خود کرد و بپادشاهی او برگشت و آن شیطان را گرفت و در میان سنگی حبس کرد و در دریا
انداخت و این است معنی قول خدا که ما امتحان کردیم سلیمان را و جسدی بر کرسی او انداختیم و مراد از جسد آن شیطان است
او بر کرسی او نشست جمیع متکلمان و مفسران شیعه این قصه را و قصه آن خاصه و عامه را انکار کرده اند و گفته اند که پیغمبر خدا منزه است
از آنکه حیوانی چند بیگناه را که در بند و بکشد و بکشد بتقریب غافل شدن خود از نماز و هم چنین بچیزی که پادشاهی
خدا و پیغمبری باشد و هر که آن انگشتر را بپوشد پادشاه شود و اگر شیطان را آن اقتدار بوده باشد که بصورت
پیغمبران متمثل تواند شد هر آینه اعتماد از کلام پیغمبران و گفتار و کردار ایشان برطرف میشود و نیز اگر شیطان را
چنین اقتداری بر دوستان خدا بود بایستی که از اولیاء باید بر روی زمین نگذارد و بلکه همه را بکشد و کتابهای انبیاء
و سوزاند بخانهای انبیاء را خراب کند و آنچه مقتضای دشمنی او است نسبت بایشان بعمل آورد و نیز اگر این نسبت
بحضرت سلیمان و باذن او بود پس آن موجب کفر است و چگونه پیغمبر خدا کفر روا باشد و اگر بی اذن و اطلاع
او بود پس او را چه تقصیری بود که این عقوبتها بر او مترتب شود پس تحقیق صواب آنست که از روایات خاصه در اول
نقل شد و روایت خاصه اخیره البته محمول بر تقیه است و محمول بر طریقه عامه خواهد بود و وجه دیگری در
تاویل این آیه گفته اند و الله اعلم فصل در قصه حضرت سلیمان با بلقیس بنت شراحیل وتفقد الطیر فقال ما
لی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیاتینی بسلطان مبین
یعنی تفحص کرد سلیمان از احوال مرغان چون بیان هدهد را در آن میان گفت چیست مرا که نمی بینم هدهد را
در میان مرغان هست و نمی بینم او را یا آنکه هست و از نظر من غائب است هر آینه عذاب میکنم او را عذابی شدید
اگر غایب باشد یا آنکه میکشم او را یا آنکه بیاورد از برای من حجتی و عذری ظاهر و چنین است که سلیمان نشسته بود در مجلس
خود آمدند جمیع مرغان که رام کرده بود حضرت خدا ایشان را از برای او پس سایه انداختند بالهای خود بر تخت و شیاطین را
هر گاه آفتاب بود از آفتاب پرتو میپوشیدند هدهد از میان مرغان جای او شد و شعاع آفتاب از موضع ایستادن او بر کنار
سلیمان بر خود را دید و بدید هدهد را در جای خود و گفت چنانچه حکایت کرده است حق تعالی که هر آینه عذاب خواهم
کرد او را عذابی که بکندن پرهای او یا انداختن او با دشمن او از مرغان در یک قفص یا آنکه هر آینه او را خواهم کشت
تا عبرت دیگران باشد تا بیاورد از برای من حجتی که ظاهر کند عذر او را و سوگند برد و شد و آنگاه
بر تقدیر نبودن حجت قسم که بیاورد دو چیز با شد مرد بسیار حضرت ظاهر کرده بیتی که غضب کرد سلیمان بر او
از جهت آنکه بود هدهد که راهنمائی میکرد او را بآب بود او و هر چیز که عطا شده بود با و چیزی که عطا نشده بود

سلیمان دست بند باد و مرغ و جن و انس و شیاطین تمامی مطیع او و منقاد شدند ابر سر زمین را دیدی هدهد
که میدانست آب را در زیر هر چیزی که بود و منقولست که بود زمین در نظر او مانند شیشه که می‌بینند ابصر را اگر در زیر
آن بود و گفته اند حضرت که بدین سخن که خدای تعالی میگوید در کتاب خود که الخبء مخزون مخفی باشد که حرکت هدهد
که هوا را پاره پاره کرد اند زمین را تا اینکه بگشاد در [illegible] و بحقیقت بارث رسیده است با آن
قرار اینکه حرکت میدهد که هوا را پاره پاره میکند زمین را در زیر میکند [illegible] و ما نمیکرد پیدا نیم آب در
زیر زمین را مرویست که پرسید ابو حنیفه از حضرت صادق که چرا پرسید سلیمان در میان مرغان احوال هدهد را
گفت آنحضرت از جهت اینکه هدهد می‌دید آبرا در میان شکم زمین چنانچه می‌بینید شما روغن را در میان شیشه
پس نگاه کرد ابو حنیفه با جابش و خندید پس گفت آنحضرت که چرا می‌خندی گفت که ظفر یافتم بتو فدای تو شوم
گفت آنحضرت بچه چیز ظفر یافتی گفت اگر می‌بیند آبرا در شکم زمین مانند روغن در میان شیشه چرا نمی‌بیند دام را
در زیر خاک تا اینکه بگیرد کودکان او را پس گفت آنحضرت ای نعمان آیا ندانسته که چون نازل میشود قضا کور
میکرد بصر فمکث غیر بعید فقال احطت بما لم تحط به وجئتک من سبا بنبا یقین یعنی مکث کرد سلیمان مکث زمانی
اندک بعد از ان آمد هدهد پس گفت که مطلع شده ام بچیزی که مطلع نشده تو بر آن و آورده ام از
برای تو از شهر سبا خبری راست منقولست که سبا شهریست در یمن و نیز منقولست که خدای تعالی فرستاد بسوی
سبا دوازده پیغمبر روایتست که پرسیدند از حضرت رسول خدا از سبا پس گفت آنحضرت که بود مردی که ده فرزند
داشت از عرب شش فرزند از ایشان در یمن بودند و چهار نفر ایشان در شام انی وجدت امرأة تملکهم واوتیت
من کل شیء ولها عرش عظیم یعنی گفت هدهد بدرستی که من یافتم زنی را که بلقیس دختر شراحیل بن مالک [illegible]
زنان باشد که پادشاه اهل شهر سباست و داده شده است با و هر چیزی از اسباب پادشاهی و مر او را
تختی بزرگ بود که آن تخت منقولست که بود هشتاد ذرع [illegible] از طلا مرصع بیاقوت سرخ و زمرد سبز و دیباها
از نقره مکلل بالوان جواهر و هفت خانه داشت که بر هر خانه دری بود مقفل و منقولست که بود تخت بلقیس
سی ذراع در سی ذراع و بود بلندی آن سی ذراع وجدتها وقومها یسجدون للشمس من دون الله وزین لهم
الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات والارض
ویعلم ما تخفون وما تعلنون یعنی و یافتم من بلقیس را و قوم او را که سجده میکردند مر آفتاب را بدون
خدای تعالی و آراسته بود از برای ایشان شیطان کردارهای ایشان را پس بازداشت ایشان را از راه حق پس ایشان راه نمی‌یابند بسوی حق
و بیاراسته بود از برای ایشان تا اینکه سجده نکنند از برای خدائی که بیرون آورد مر پنهان را از آسمانها و زمین و میداند
پنهان و آشکار ایشان را [illegible] الله لا اله الا هو رب العرش العظیم یعنی اوست خدائی که نیست هیچ
خدائی مگر او و اوست پروردگار عرش بزرگ که شامل جمیع مخلوقات است قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین اذهب
بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون یعنی گفت سلیمان که زود باشد ببینیم ما که آیا راست گفتی

ابصر

ابصر اگر کنتی یا اینکه هستی تو از دروغ گویان پس نوشت مکتوبی و مهر کرد سر آنرا بمهر خود و داد بهدهد و گفت ببر این نامه
را پس بینداز آنرا با اهل شهر سبا پس روگردان از ایشان پس ببین که چه میگویند در جواب بعضی با بعضی مرویست که گفت هدهد
که بلقیس در حصاری بلند بود گفت سلیمان که بینداز نامه مرا در حجره که نشسته است پس انداخت هدهد نامه را در کنار بلقیس
پس او از آن ترسید و جمع کرد بزرگان قوم خود را و گفت بخبر [illegible] حکایت کرده است و منقولست که جمع کرد از بزرگان
قوم خود را که سیصد و دوازده نفر بودند قالت یا ایها الملأ انی القی الی کتاب کریم یعنی بعد از اینکه هدهد
نامه را انداخت بنزد او گفت بلقیس که ای بزرگان قوم من بدرستی که انداخته شده بنزد من نامه با کرامت از جهت مهر شده است
یعنی حفظ میکرد [illegible] الفاظ [illegible] و نوشتن بسم الله در صدر [illegible] مرویست از حضرت [illegible] که گفت که کرامت مکتوب مهر کردن است
انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین یعنی بدرستی که این نامه از سلیمان است و بدرستی
که آن نامه ایست که بنام خدای بخشاینده مهربان اعلام میکنم که تکبر مکنید بر من و بیائید بنزد من در حالتی که
با اسلام و انقیاد باشید قالت یا ایها الملأ افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا حتی تشهدون قالوا نحن اولوا قوة واولوا
بأس شدید والامر الیک فانظری ماذا تامرین یعنی گفت بلقیس ای بزرگان قوم شورت دهید مرا در کار من بدرستی که حکم کننده
در هیچ کاری نیستم تا اینکه حاضر شوید بنزد من گفتند که ما صاحبان قوتیم و صاحبان جنگ سخت و امر بحکم با تو است
پس ببین که چه امر میکنی در جنگ و صلح تا ما فرمان بریم قالت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها
اذلة وکذلک یفعلون وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون یعنی گفت بلقیس بدرستی که پادشاهان
چون داخل شوند در شهری بطریق قهر و غلبه خراب کنند آنرا و گردانند عزیزان اهل آن شهر را ذلیلان بغارت
اموال و قتل اولاد و اذیت و همچنان میکنند پادشاهان همیشه و بدرستی که من میفرستم رسولان را بسوی سلیمان و قوم او
با هدیه پس منتظرم که به چه چیز برمیگردند رسولان تا عمل کنم بحسب آن مرویست که گفت بلقیس که اگر هست او پیغمبر از
جانب خدا [illegible] نمیکند [illegible] و لیکن پیغمبر نیست [illegible]
او هدیه پس اگر پادشاه است و میل دارد بدنیا [illegible] و خواهیم دانست که او تاب [illegible] نیاورد پس
فرستاد بلقیس [illegible] کرد [illegible] بزرگ [illegible] و گفت برسول [illegible] که سوراخ کند این گوهر را بلا
[illegible] پس [illegible] سلیمان [illegible]
پس سوراخ کرد از آن [illegible] اختلاف کرده اند مفسران در آن هدیه بعضی گفته اند که غلامان امرد و کنیزان
بالغ شده را پوشانیده بود [illegible] لباس [illegible] فرستاد تا اینکه [illegible] بعضی گفته اند که دویست غلام و دویست کنیز
بود و گفته بودند که غلامان لباس کنیزان و کنیزان لباس غلامان و نیز منقولست که بود پانصد غلام و پانصد کنیز که پوشانیده
بود کنیزان کلاه و کمربند و غلامان دستبند طلا و کمربند طلا و گوشواره ها مرصع بانواع جواهر و سوار کرده بود
غلامان را بر مادیان و کنیزان را بر یابوهای [illegible] مرصع و فرستاده بود پانصد خشت طلا و پانصد خشت نقره
و یکعدد تاج مکلل بجواهر و حقه که در آن گوهری بود نایاب سوراخ نشده و مهره جزعی که کج سوراخ شده بود [illegible] بلقیس

مرد عاقل زیرک از قوم خود را که نام او منذر بن عمرو بود و همراه کرد با او جمعی از اصحاب رای و عقل را از قوم خود و نوشت
به سلیمان نامه و هدیه و نوشته در آن که اگر هستی تو پیغمبر تمیز کن در میان غلامان و کنیزان و خبر ده با آنچه در حقه است پیش
از آنکه بگشائی سوراخ کن در سوراخ ناکرده را و سوراخ کن مهره را بدون آهن و آتش و داخل کن در آن رشته را بر طریق امانت
و داد رسول را ... و گفت بلقیس به رسول که چون داخل شوی نگاه کن اگر نگاه کند بسوی تو از روی غضب
پس بدان که او پادشاه است پس مترس از او که من غالبم بر او و اگر نگاه کند بسوی تو از روی لطف و مهربانی پس بدان که او پیغمبر
مرسل است پس روانه کرد رسول را با هدیه‌ها و پیش رفت هدهد و خبر داد سلیمان را که می‌آیند با هدیه‌ها
پس امر کرد سلیمان به جنیان که بزنند خشتهای طلا و نقره پس امر کرد که فرش کنند از آن خشتها راه و میدان را از منزل
او تا چند فرسخ و امر کرد که بکشند در اطراف آن میدان دیوارها که کنگره‌های آن از طلا و نقره باشد پس امر کرد
که حاضر کنند جنیان با فرزندان ایشان پس جمع شدند خلق بسیاری پس داد ایشان را در جانب راست و چپ میدان
پس نشست سلیمان در مجلس خود بر تخت خود و گذاشته شد چهار هزار کرسی در طرف راست و چهار هزار در طرف چپ
و امر کرد که صف زنند جنیان در چند فرسخ و آدمیان در چند فرسخ و همچنین امر کرد که صف زنند وحشیان و چارپایان
و درندگان و مرغان و سایر حیوانات در چند فرسخ پس چون نزدیک شدند گروه رسولان به میدان و نگاه کردند
به عظمت پادشاهی سلیمان خجل گردیدند و در پیش چشم خود انداختند خشتهای طلای خود را پس چون ایستادند پیش روی
سلیمان نگاه کرد سلیمان بایشان به نظر لطف و احسان و به صورت خوب و به زبان خوش و گفت چیست شما را که آمده اید
با او بیش قوم سبا با هدیه او بود و دادند باو نامه بلقیس را پس نگاه کرد در آن و گفت کجاست حقه پس آوردند
پس حرکت داد آن را و آمد جبرئیل و خبر داد او را بآنچه در آن بود پس گفت سلیمان که در این حقه یک دانه گوهر است
ناسفته سوراخ نکرده و یک دانه مهره کج که سوراخ شده پس گفت رسول راست گفتی پس سوراخ کن این
گوهر را و داخل کن رشته را در این مهره پس سلیمان ... تا آورده شد کرم ... که بکوبد بر دهن خود
پس سوراخ کرد آن گوهر را و داخل شد در آن و بیرون آمد از طرف دیگر پس گفت سلیمان که کیست از جانوران که
بکشد این رشته را در این مهره پس گفت کرم سفید که من میکشم این کار را پس گرفت آن کرم رشته را در دهن خود
و داخل شد در سوراخ آن مهره تا آنکه بیرون رفت از طرف دیگر پس تمیز داد سلیمان در میان غلامان و کنیزان بآنکه
امر کرد بایشان که بشویند صورتها و دستهای خود را پس ... کنیزان آب را از کف دست با یک دست بر ریختند بدست
دیگر خود پس میزدند آب را بر دست و صورت خود و ... غلامان آب را گرفته و میزدند آن آب را بصورت خود
و بودند کنیزان که میریختند آب را بر باطن بازوی خود و غلامان بر پشت بازوی خود و بودند کنیزان که میریختند
آب را بر ... و غلامان آب را ... بر دست و صورت خود پس تمیز داد در میان ایشان تمام ایشان را
و نیز منقول است که بود با آن هدیه‌ها قدحی که ... بود از پادشاهان ... که نامیزد هد سلیمان آن را
از شراب ... و بود با آن هدیه‌ها قدحی تا پر کند سلیمان آن قدح را از آبی که نه از آسمان باشد و نه از زمین پس انداخت

سلیمان آن را بهوا و گفت عرق اسبها را که پیش ... بعد بر زمین از اصالت و سرعت پس کرد پر آن را از عرق اسبها
عرق کرد پس پر کرد آن قدح را از عرق آن اسب و گفت این آبیست که نه از آسمان است و نه از زمین فلما جاء سلیمان قال
أتمدونن بمال فما آتاني الله خير مما آتاكم بل أنتم بهديتكم تفرحون ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم
منها أذلة وهم صاغرون یعنی پس چون آمد رسول بلقیس با هدیه‌ها بنزد سلیمان گفت با ایشان آیا شما امداد و اعانت میکنید مرا
بمال و دولت خود بلکه آنچه خدا بمن عطا کرده است از پیغمبری و پادشاهی و حکمت و علم بهتر است از آنچه داده است شما را از مال
و دولت دنیا و مرا هیچ احتیاجی نیست بمال شما بلکه شمائید که بسبب هدیه دادن بعضی از شما بعضی شاد می‌شوید پس گفت سلیمان
جهت ... ظاهر ... کرد ای رسول با هدیه‌ها بسوی بلقیس و قوم او که هر آینه می‌آئیم بسوی ایشان با سپاهی که تاب مقاومت
برابری نباشد ایشان را با آن سپاه و هر آینه بیرون خواهیم کرد ایشان را از آن شهر سبا در حالتی که ذلیل باشند بسبب زوال
عزت و احترام ایشان و حال آنکه ایشان اسیر و خوار باشند مرویست که چون برگشت رسول و خبر داد بلقیس را بآنچه دیده بود
از قوت و شوکت و معجزات سلیمان پس دانست بلقیس که او پیغمبر است و چاره نیست از اطاعت او پس بیرون آمد از شهر سبا
و کوچ کرد بجانب سلیمان قال يا أيها الملأ أيكم يأتيني بعرشها قبل أن يأتوني مسلمين یعنی چون خبر رسید سلیمان که می‌آید بلقیس
گفت ای گروه اشراف قوم من کدام یک از شما میخواهد از برای من تخت بلقیس را پیش از آنکه بیایند بلقیس و قوم او بنزد من در
حالتی که مسلمان و منقاد باشند منقول است که بود قصد سلیمان از آوردن تخت بلقیس آنکه بنماید با او معجزه بر صدق نبوت خود تا آنکه
بیاورد ایمان بعقل و هوش او و آگاه شد ... تخت خود را بآنکه بیند ... قال عفريت من الجن أنا آتيك به قبل أن
تقوم من مقامك وإني عليه لقوي أمين یعنی گفت سرکشی از قوت از جن که من می‌آورم از برای تو آن را پیش از آنکه
برخیزی تو از مجلس حکم تو و بدرستی که من بر آوردن تخت در این وقت هر آینه توانا و امینم بر جواهر و جات در آن ...
منقول است که می‌نشست سلیمان در مجلس حکم بقدر نصف روز منقول است که چون شنید سلیمان این سخن را گفت میخواهم من زودتر
از آن قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك یعنی گفت آنکه نزد او بود علم
و دانشی بود از کتاب آسمانی که در آن اسم اعظم بود که من میآورم آن تخت را از برای تو پیش از آنکه برگردد طرف نظر تو بسوی
تو یعنی بقدر چشم بهم زدن منقول است که چون شنید سلیمان گفتار عفریت را خواست زودتر از آن آصف بن برخیا
وزیر او که من می‌آورم آن را از برای تو پیش از آنکه برگردد بتو طرف نظر تو پس خواندم اسم اعظم را پس نگاه بیرون آمد تخت
بلقیس از زیر تخت سلیمان و در روایتی که رسیده از رسول خدا که آنکه در نزد او علم کتاب بود وصی آن
حضرت او بود وصی سلیمان بن داود بود و مرویست از حضرت باقر که اسم اعظم مشتمل بر هفتاد و سه حرف است
و بود در نزد آصف یک حرف از آن پس تکلم کرد او بآن یک حرف پس فرو رفت قطعه زمین در میان او و تخت بلقیس
تا آنکه برداشت تخت را بدست خود پس عود کرد زمین چنانچه بود زودتر از یک چشم بهم زدن و در نزد ما
ائمه معصومین هفتاد و دو حرف از اسم اعظم هست و یک حرف دیگر در نزد خدا است که اختیار کرده است از برای علم
غیب خود و نیست حول و قوت مگر بخدای بلند مرتبه بزرگ ... و در روایت دیگر است که تکلم کرد آصف باسم

اعظم بر زبان رفت و پنهان شد زمین میان او و میان تخت و سر بهم آمد نقدان و در قطعه زمین پس نقل کرد اصف تخت
بلقیس را از آن قطعه زمین باین قطعه و مرویست از حضرت صادق ع که گفت آنحضرت که چون تکلم کرد اصف باسم اعظم پس شکافته
شد از برای او زمین در میان او و میان شهر سبا پس برداشت تخت بلقیس را تا اینکه گذاشت نزد سلیمان پس بهم آمد
زمین در کمتر از چشم بهم زدن و مرویست از حضرت صادق ع که بهم چسبیده شد زمین از برای اصف و مرویست از حضرت صادق ع
که آنکسی که بود در نزد او علم کتاب اصف بن برخیا بود و عاجز نبود سلیمان از دانستن آنچه که اصف دانست لیکن دوست
داشت سلیمان که بدانند جن و انس که اصف بعد از وی حجت خداست و آن علم کتاب از علم سلیمان بود که سپرد باصف بامر خدا
و فهمانید خدا او را تا اختلاف نکنند در امامت اصف چنانچه فهمانیده بود داود سلیمان را در حین حیات خود تا اینکه بدانند
مردمان امامت او را و نبوت او را بعد از او و حجت باشد بر خلق فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربي
ليبلوني أأشكر أم أكفر ومن شكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان ربي غني كريم یعنی پس چون دید سلیمان که آن تخت
در قرار شد بلقیس در نزد او در یکچشم زدن گفت این کار از نعمت و احسان پروردگار من است بر من تا جمیع اینکه
میسر شدن آن از برای او معجزه بود از برای او و دلیل بود بر بلندی مرتبه او و تقرب پروردگار او تا اینکه بیازماید
مرا که آیا بجای آورم شکر این نعمت را یا اینکه کفران و ناسپاسی نعمت او بکنم و هر کس که شکر کرد البته شکر کرده از برای
منفعت نفس خود از جهت اینکه نفع آن عاید باو میشود که زیادتی نعمت باشد و هر کس که ناسپاسی نعمت کرد پس پروردگار
پروردگار من بی نیاز است از شکر و سپاس بندگان و بندگان او محتاجند بانعام او و او استغنا دارد که بهر وجود
بکرم و جود ذاتی بدون شایبه عوض منعم بجمیع مخلوقات است شاکر و کافر قال نكروا لها عرشها ننظر أتهتدي
أم تكون من الذين لا يهتدون فلما جاءت قيل أهكذا عرشك قالت كأنه هو وأوتينا العلم من قبلها
وكنا مسلمين وصدها ما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم كافرين یعنی گفت سلیمان که تغییر دهید
از برای بلقیس تخت او را تا اینکه ببینیم که راه میبرد به شناختن آن و زیرکست یا اینکه میباشد از آنانکه راه
نمیبرند بامری و چیزی از زیرکان پس چون که آمد بلقیس گفته شد باو که آیا این چنین است تخت تو گفت بلقیس
که شاید این آن باشد و جزم نکرد از زیادتی زیرکی که شاید مثل آن باشد غیر آن و گفت که داده شده است با علم پیش
از آن شنیدن و دیدن معجزات بکه توبیت از این معجزه حاضر ساختن تخت از شهر سبا نزد تو و بودیم ما از اهل اسلام
و منع کرده بود او را از اقدام باسلام اینکه بود که میپرستید بغیر خدا بدرستیکه بود او از قوم کافران آفتاب
پرست قيل لها ادخلي الصرح فلما رأته حسبته لجة وكشفت عن ساقيها قال انه صرح ممرد من قوارير یعنی گفته شد
بر بلقیس چون که آمد نزد سلیمان که داخل شو در این قصر پس چون دید قصر را گمان کرد که بحر آبی است پس برهنه ساخت ساقهای
پای خود را تا اینکه در آب گذارد گفت سلیمان باو که بدرستی که این بحر نیست بلکه قصریست ساده ساخته شده است از شیشه های سفید
مرویست که امر کرده بود سلیمان جنیان را پیش از ورود بلقیس تا ساختند قصری که صحن آن از شیشه سفید بود و جاری ساختند در
زیر آن آب را و انداختند در آن از حیوانات دریا از ماهی و غیره و ضفدع و غیر آن و گذاشت تخت خود را در صدر آن

رفت بر آن پس چون دید بلقیس آن را گمان کرد که آبیست ایستاده پس برهنه ساخت هر دو ساق پای خود را و بین مرویست که سلیمان
امر کرده بود که جنیان بنا نمایند از برای او حمام از شیشه و بگذارند بر روی آن پس چون گشته بلقیس که داخل شود در آن حمام گمان کرد
که آن آب است پس طلبید که جامه خود را تا اینکه نشود تر ظاهر شد هر دو ساق پای او پس بود بر آن موی بسیار پس گفتند
باو که این خانه آبست ساده صاف و ساخته شده است از شیشه گفت ای پروردگار بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود تا آخر پس
تزویج کرد او را سلیمان و بود آن بلقیس دختر شرح حمیری و گفت سلیمان شیاطین را که بسازند از برای او دوائیکه بزداید موهای
بدن او را پس ساختند حمام و پختند آهک را و بود نوره زرنیخ و ساختند نوره پس حمام و نوره از اعمال الشیاطین است
از برای بلقیس و هم چنین آسیاها که از آب میگردد قالت رب اني ظلمت نفسي وأسلمت مع سليمان لله رب العالمين
یعنی گفت بعد از دیدن همه معجزات که بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود در پرستیدن آفتاب و اسلام آوردم با سلیمان
از برای پروردگار عالمیان **فصل در بیان وفات حضرت سلیمان علینا وعلیه السلام و حکایت اهل سبا بالاجمال** فلما قضينا عليه الموت ما
دلهم على موته الا دابة الارض تأكل منسأته فلما خر تبينت الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين
یعنی پس چون حکم کردیم بر سلیمان مرگ را و او در حالتیکه تکیه کرده بود بر عصای خود مرگ او و نکرد جن و انس را بر مرگ
او مگر کرمیکه کار او را خوردنست یعنی آکل شد از چوب عصا خوردن در بیع کرده است و نام آنکرم ارضه است
که میخورد آن کرم ارضه عصای او را پس چون بر رو در افتاد سلیمان بعد از خوردن ارضه عصای او را و شکستن
عصا ظاهر شد حال جنیان که اگر بودند که میدانستند علم غیب را هرآینه نمیماندند بعد از مردن سلیمان در عذاب خوار کننده
مرویست از حضرت صادق ع که خدای تعالی وحی کرد بسوی سلیمان بن داود که اینکه نشانه مرگ تو اینست که میبینی در مسجد بیت
المقدس که نام او درخت خرنوب است پس روزی سلیمان نگاه میکرد ناگاه دید که درخت خرنوب بیرون آمد در
در بیت المقدس پس گفت باو درخت که چیست نام تو درخت گفت نام من خرنوب است پس برگشت سلیمان بمحراب بیت
المقدس پس ایستاد در آن و تکیه کرد بر عصای خود پس قبض روح او شد در همان ساعت پس بود که جن و انس خدمت او
میکردند و سعی در امر او میکردند هم چنانچه بودند و ایشان گمان میکردند که او زنده است و نمرده است صبح و شام میکردند
و او هم چنان ایستاده و ثابت بود تا اینکه کرم ارضه خورد عصاء او را پس شکست عصاء و بر رو در افتاد سلیمان پس شنیدی
آیا پس شنیدی قول خدای تعالی را که چون بر رو در افتاد سلیمان ظاهر شد اینکه اگر جن علم غیب میدانستند هرآینه نمیماندند بعد از
مردن او در عذاب و مرویست از حضرت باقر ع که امر کرد سلیمان بن داود جن را تا ساختند از برای او گنبدی از شیشه
پس در اثنای اینکه تکیه کرده بود بر عصای خود در آن گنبد و نگاه میکرد بسوی جنیان که چگونه کار میکنند و جنیان
نگاه باو میکردند و نمیتوانستند ناگاه دید که مردی با او است در گنبد پس ترسید از او و گفت کیستی تو گفت آنکه من کیستم
که نمیگیرم رشوه و نمیترسم از پادشاهان منم ملک الموت پس قبض روح او کرد در حالتیکه اینکه تکیه کرده بود بر عصای خود
بیا نکنند جن میدیدند او را بر پا و میماند تا یکسال که کار میکردند از برای خدمت او تا اینکه برانگیخت خدای تعالی کرم ارضه را
پس خورد عصای او را پس چون بر رو در افتاد ظاهر شد که اگر جن علم غیب میدانستند هرآینه نمیماندند در عذاب پس جنیان شکر کردند

از هر دو پاها است که چون تعب کشند در رفتار تعب کشد بدن و هرگاه در راحت باشند در راحت باشد بدن و کـ
کردن بدن بحرمان او از هر دو دست است هرگاه عمل کند بهره دو دست خود دارد کردانند و نیز ابر بدن و هرگاه عمل
نکند دارد نکردانند بر بدن چیزیرا **قصه قوم سبا و اهل ثرثار سوره سبا پنج آیه** لقد کان لسبأ فی مسکنهم
آیة جنتان عن یمین وشمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة ورب غفور یعنی بحقیقت بود از برای
اهل شهر سبا در دیار ایشان نشانه بر قدرت ما و محل عبرت دو بوستان از دست راست شهر و از جانب چپ آن شهر کفتیم
بخورید از روزی پروردگار خود و شکر و سپاس کنید از برای او این شهر خوش و پاکیزه و شما راست پروردگاری آمرزنده
منقولست که شهر سبا منسوبست بعبد شمس پسر یشجب پسر یعرب پسر قحطان مردی پرسیدند از حضرت پیغمبر از سبا
که آیا او مرد بود یا زن چنین گفت که او مردی بود از عرب بود از برای او ده فرزند شش نفر از ایشان در بلاد یمن بودند
و چهار نفر ایشان در بلاد شام و اما آنانکه در یمن بودند پس بودند ازد و کنده و مذحج و اشعریون و انمار و حمیر پرسیدند
از آنحضرت که انمار کدامند گفت آنان باشند که از ایشانند خثعم و بجیله و اما آنانکه در شام بودند پس بودند عامله و جذام
و لخم و غسان منقولست که جایگاه اهل سبا در یمن بود سر منزل صنعا و روی آنکه سلیمان امر کرد تا از برای اهل سبا نهری
کندند از دریا تا شهر یمن که جاری بود تا بلاد هند و سدی عظیم از سنگ و ساروج بر آن بستند و جدولها در آن
نهر قرار دادند که تا اهل سبا هر زمان بقدر حاجت از آنجا آب بزراع و باغات خود ببرند و اهل سبا را دو بستان بود
یکی در طرف راست شهر ایشان و دیگری در طرف چپ شهر ایشان و قتاده گوید مسیره ده روزه راه وسعت آنها و بوستان بود و درختان
درختان سایه دار پر میوه شاخها بر هم داده بود در آنها که مردم چون در میان ده روزه راه اصلا شعاع آفتاب را
نمیدیدند و تمام راه در سایه راه میرفتند و با وصف آن نعمتها که از آن نعمت خدا کرده بر عصیان و نافرمانی خدا تعالی
پیش کرفتند و هر چند صلحاء و علماء آن قوم ایشان را منع کردند و از عذاب خدا تعالی ترسانیدند سودی نکرده در ایشان
و ایشان متنبه نگشتند پس خدا تعالی در مقام انتقام از ایشان بر آمد موشهای بزرگ بر آن سدی که سلیمان بر آن نهر بسته
بود کماشت که هر یک از آنها سنگهای بزرگ را میکندند و بیرون میانداختند که مردان صاحب قوت نمیتوانستند
بر داشت پس بعضی از ایشان چون این حال را دیدند که بجنبند و از آن شهر کردند و بوستان و موشها در آن سد رخنه کردند
تا اینکه بالمره از آن خراب کردند و ناکاه سیل عظیمی برخاست که جمیع شهرهای ایشان را خراب و تلف کرد و درختان ایشان را
از بیخ و بن کند چنانچه خدا تعالی در قرآن یاد کرده است فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم وبدلناهم بجنتیهم جنتین
ذواتی اکل خمط واثل وشیء من سدر قلیل ذلک جزیناهم بما کفروا وهل نجازی الا الکفور یعنی پس اعراض کردند
و سر باز زدند از شکر نعمت خدا پس فرستادیم بر ایشان سیل سدی که سلیمان ساخته بود و سیل عظیمی از باران شد و عوض دادیم
با ایشان بجای آن دو بوستان ایشان دو بوستان صاحب میوههای خاردار تلخ و درختان کز و چیز اندکی از درخت کنار
از آن خرابی دیار و باغات ایشان و تبدیل به بیابان کوهستان خاردار و ثمار تلخ این پاداش دادیم ما ایشان سبب کفران
نعمت ایشان و هیچ کس را پاداش بد ندهیم مگر کفران کننده نعمت را وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری

ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا وظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث
ومزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور یعنی کردانیدیم ما در میان ایشان که جاها در یمن بود و در میان شهرهای
که خیر و برکت در آنها نهاده ایم و آن بلاد شام باشد شهرها متصل بیکدیگر و معین کردانیدیم در آن شهرها مسافت
سیر و سفر را بقدر بیان آنکه سفر در آنها بسیار آسان باشد و گفتیم که سفر کنید در آن شهرها شبها و روزها در هر وقت که بخواهید چنانکه
ایمن باشید از دزدان و جوع و تشنگی و قرب و بعد ... کامل ... در میان سفرها تا ... بیابانها اندا
حوائجها و بیابانها تا اینکه فقرا نتوانند سفر کرد از اغنیا و شفیع شدند بدون توسل با اغنیا و ... تا اینکه
بیع و منفعت ... کنند پس نعمتهای خود پس کردانیدیم ایشان را افسانهها و عبرتها از برای مردم ... کردانیدیم ایشان را
پراکنده هر چه تمام تر که هر قبیله بطرفی افتادند از شام و مدینه و مکه و عمان و عراق بدرستیکه این عقوبت ایشان
هر آینه نشانها و عبرتهاست از برای هر صبر نماینده شکر کننده ... حضرت صادق ... که گفت ...
از طعام خود ... که ... کفران کنند نعمت خدا را ... از آنچه ...
...

اجتناب نمایند سوی ایشان در حرام و حلال و در بعض احکام در حالیکه ایمن باشند از خوف و حزن هرگاه اخذ کنند آنها را از
معدن آنها که مأمور شده اند اینکه اخذ کنند از آن و ایمن باشند از شک و حلال و کلامی و نقل و تحویل از حرام بسوی حلال
یعنی حرام را حلال کنند کما قال به جنات فقه اصحاب الرس فی البسوه فرقان بالنیه وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ
كَثِيرًا یعنی هلاک کردیم قوم عاد و ثمود و اصحاب رس را و اهل عصرها بسیار میان آن زمان که عنوان ایشان را مگر خدای تعالی
نمیدانست و در سوره ق بیان آیه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ یعنی تکذیب کردند پیغمبران را
پیش از ایشان کفار قریش یا شما قوم نوح و اصحاب رس و از حضرت رضا مرویست که شخصی از اشراف قبیله بنی تمیم که او را عمرو
میگفتند آمد بخدمت حضرت امیرالمؤمنین پیش از شهادت آنحضرت بسه روز و گفت یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده از قصه اصحاب
رس که در کدام عصر بودند و منزلهای ایشان در کجا بوده است و پادشاه ایشان که بوده است و آیا خدا پیغمبری بر ایشان
مبعوث کرده است یا نه و بچه چیز هلاک شدند زیرا که من در کتاب خدا ذکر ایشان را میبینم و خبر ایشان را نمی‌بینم پس آنحضرت
علیه السلام گفت که از حدیثی پرسیدی که کسی پیش از تو از من نپرسیده بود و بعد از من کسی خبر ایشان را بتو نخواهد گفت مگر اینکه
از من روایت کند و در کتاب خدا هیچ آیه نیست مگر اینکه من تفسیر آن را میدانم و میدانم در کجا نازل شده است از کوه و دشت
و در چه وقت نازل شده است از روز یا شب پس اشاره کرد بسینه خود و گفت که در اینجا است علم بسیار ولیکن طلبکار آن
اندکند و در اندک روزی پشیمان خواهند شد در وقتی که مرا نیابند ای تمیمی قصه ایشان آنست که ایشان گروهی بودند
که میپرستیدند درخت صنوبری را که آنرا شاه درخت میگفتند و آنرا یافث پسر نوح بر کنار چشمه کشته بود که آن چشمه
را روشناب میگفتند و آن چشمه را بعد از طوفان از برای نوح بیرون آورده بودند و ایشان را از آن اصحاب رس
میگویند که پیغمبر خود را زنده در زمین دفن کردند و ایشان بعد از حضرت سلیمان بودند و بود از برای ایشان دوازده
شهر بر کنار نهری که آنرا نهر رس میگفتند و در بلاد مشرق واقع بود و باعتبار ایشان آن نهر را نهر رس میگفتند
و در آن زمان در روی زمین نهری از آن پر آب‌تر و شیرین‌تر نبود و شهری بزرگتر و آبادتر از شهرهای ایشان نبود و نام
شهرهای ایشان این بود آبان و آذر و دی و بهمن و اسفندار و فروردین و اردیبهشت و خرداد و مرداد و تیر
و مهر و شهریور و بزرگترین شهرهای ایشان اسفندار بود که پای تخت پادشاه ایشان بود و پادشاه ایشان بود و
پادشاه ایشان ترکوذ پسر غابور پسر یاش پسر سازن پسر نمرود پسر کنعان بود که در زمان ابراهیم پادشاه بود
و آن چشمه و آن درخت صنوبر در این شهر واقع بود و در هر شهری از آن شهرها کاشته بودند دانه از تخم آن درخت
صنوبر را و در جوی بزرگ کرده بودند آب از آن چشمه که در پای صنوبر بود آن جاری بود از برای آن درختان
تا آن درختان بزرگ شده بودند و آب آن چشمه را و آب نهرهائی که از آن جاری میشد بر خود و بر چهارپایان خود
حرام کرده بودند و اگر کسی از آن میآشامید او را میکشتند و میگفتند که آن آب سبب حیات خدایان ما است و سزاوار نیست
که کسی از حیات خدای ما کم کند بلکه خود و چهارپایان از نهر رس که شهرهای ایشان در کنار آن واقع بود آب
میآشامیدند و در هر ماهی از ماههای سال در هر شهری از آن شهرها یک روز را عید میکردند که جمع میشدند در

روز عید اهل آن شهر پس میرفتند بنزد آن درخت صنوبری که در آن شهر بود پرده از حریر که در آن انواع صورتها نقش
بود بر آن می‌آویختند و گوسفندان و گاوان ذبح میکردند آنها را از برای قربانی میانداختند و آتش در آن قربانیها میزدند در آن
قربانیها پس چون دود بلند میشد و دود و غبار از آنها بهوا حایل میگردید در میان ایشان و آسمان سجده میکردند
از برای آن درخت و گریه و زاری میکردند بآن درخت که تا از ایشان راضی شود پس می‌آمد شیطان و
شاخهای آن درخت را حرکت میداد و از ساق آن درخت صدا میداد مانند صدای کودکی که ای بندگان من از شما راضی
شدم خاطرها شاد و دیدهاتان روشن باد پس سر از سجده بر میداشتند و شراب میخوردند و نقش ... میزدند
و انواع سازها مینواختند همه روز و شب پس برمیگشتند بجاهای خود و نام ماههای
عجم را از نامهای آن شهرها اخذ کرده اند زیرا که ... اهل آن شهرها بعضی به بعضی که این
روز عید ماه فلان شهر است و بهمان شهر است پس آن ماهها بنام آن شهرها مشهور شد و چون عید شهر بزرگ ایشان میشد جمع
میشدند در آن روز خرد و بزرگ ایشان پس میزدند در آن درخت صنوبر و آن چشمه سراپرده از دیباج که مصور بود بانواع
صورتها و قرار داده بودند از برای آن دوازده دروازه بشمار از برای اهل یک شهری از آن شهرها سجده میکردند از
برای آن درخت صنوبر بیرون سراپرده و قربانی میکردند از برای آن چندین برابر آنچه میکردند از برای درختان صنوبر
دیگر که در شهرهای ایشان بود پس می‌آمد شیطان و حرکت میداد آن درخت صنوبر را حرکت شدیدی و از میان آن درخت با آواز
بلند با ایشان سخن میگفت و وعدها و امیدها میداد با ایشان بیشتر از آنچه در درختان دیگر میداد پس بر میداشتند سرها را
از سجده و چندان شادی میکردند و شادمانی میکردند و به شرب شراب و زدن دف و
انواع سازها و رقص مشغول بودند و ... در تمام سال پس برمیگشتند بمنزلهای خود پس چون طول
کشید کفر ایشان بخدا و پرستیدن ایشان غیر خدا را مبعوث کرد خدای تعالی پیغمبری از بنی اسرائیل از اولاد
اولاد یهودا پسر حضرت یعقوب پس مدتی در میان ایشان ماند و دعوت کرد ایشان را بعبادت خدای تعالی و بشناختن
پروردگار و ایشان پیروی او نکردند پس چون دید که ایشان بسرکشی ... و قبول نکردن دعوت او را بسوی
صلاح و رستگاری ایشان و در رسید هنگام عید شهر بزرگ ایشان گفت ای پروردگار من بندگان تو
بغیر از تکذیب من و کفر بتو اراده ای اختیار نکرده اند و درختی را میپرستند که از آن نفعی و ضرری نمی‌یابند پس خشک گردان
همه درختهای ایشان را ... و بنما بایشان قدرت و سلطنت خود را پس چون صبح روز دیگر شد دیدند که تمام
درختان ایشان خشک شده است پس ایشان متعجب و ترسان گشتند و دو فرقه شدند گروهی از ایشان گفتند که این مرد که دعوی
پیغمبری خدای آسمان و زمین را میکند با خدایان شما ساحری کرده است که روی شما را از جانب خدایان شما برگرداند بسوی خدای
خود و گروهی گفتند که بلکه خدایان شما غضب و خشم کرده اند بر شما برای اینکه این مرد عیب شما را میگوید و مذمت
شما را میکند و شما او را منع نکردید از بدی و بدگوئی بر خدایان شما و از آن جهت حسن و طراوت خود را از شما پنهان کرده اند تا شما از برای ایشان غضب کنید و انتقام از این
مرد بکشید پس اتفاق کردند بر کشتن او پس حفر کردند گودالی را که دهن آن تنگ ... و پائینش را ... و باطلی که بسوی آن که در ... عمق

آن چشمه بزرگ کرد در زیر درخت صنوبر ایشان بود و گذاشتند در میان آن چشمه متصل به آن چشمه و دو هفته از آب
بیرون آورد و ندید که بند تمامی ایشان از آب بیرون تا آنکه حاجت شد از آب چه کنند پس کنند و در میان آنجا بعضی بسیار
تنگی به ایشان رسید از پیغمبر خود و از آنچاه و کرهشند در آنچاه را سنگ بنه که آب بیرون آوردند از ابو بها را از میان آب
آن چشمه تا آنکه رفتند آنچاه را پر کنند در این تا امید و این پس که خدا ما را ازما را بخوبی شوند کرده که ما گشتیم از آنکه تا
مزد با ایشان می کنند و اورا در زیر صنوبر ایشان دفن کردیم شاید که شفاء در دل ایشان بشود و طراوت صنوبر ایشان را
را او بار کرد و چاه چه بود پس تمام از روز میشنیدند او از ناله پیغمبر خود را که با پروردگار خود مناجات می کرد
و میگفت ای سید من می بینی تنگی جا و شدت غم و اندوه مرا پس رحم کن بر بیکسی و بیچارگی من و زود قبض روح من بکن
و تا جز سید از اجابت دعاء مرا تا آنکه رحمت الهی واصل شد علیه الصلوة والسلام پس حق تعالی گفت به جبرئیل که ای جبرئیل
این بندگان من که مغرور گشته اند بحلم و حوصله من و ایمن گردیده اند از عذاب من و غیر مرا می پرستند و پیغمبر مرا میکشند
ایا گمان میکنند که با غضب من میتوانند مقاومت کرد و یا از مملکت و پادشاهی من میتوانند بیرون رفت و حال آنکه من
انتقام کشنده ام از هر که نافرمانی من میکند و از عقاب بترسید بعزت و جلال خودم سوگند که میکنم ایشان را عبرت و نکال
از برای جهانیان پس ایشان مشغول بودند بعید خود که ناگاه وزید بر ایشان باد سیاه تند بسیار سرخی پس حیران شدند
و ترسیدند از آن و چسبیدند بعضی بعضی پس گردید زمین در زیر پای ایشان مانند سنگ گوگرد افروخته و پیدا شد
بالای سر ایشان ابر سیاهی پس افتاد بر سر ایشان مانند گنبدی از یکپاره آتش شعله ور پس گداخته تمام ایشان را ماند گداخته
سرب از آتش نعوذ بالله تعالی من غضبه و نزول نقمته لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و مروی است از حضرت
علی بن الحسین که آن نهر را رس از آن جهت نام کردند که آن جماعت پیغمبر خود را زنده در کنار آن نهر در زمین دفن و پنهان کردند
و مروی است از حضرت موسی بن جعفر که اصحاب رس دو قسم بودند و یک دسته رسی را ذکر کرده است حق تعالی در قرآن و بود
اهل آن نهر از مردم بادیه نشین و صحرا گرد و صاحبان گوسفندان بسیار پس مبعوث گردانید حق تعالی بر ایشان صالح پیغمبر را
پس کشتند او را پس فرستاد پیغمبر دیگر را پس او را کشتند او را پس فرستاد پیغمبری را با ولی او پس چون کشتند آن
پیغمبر را ولی او مجاهده کرد با ایشان تا ساکت ساخت ایشان را و بودند ایشان که میگفتند که خدای ما در این دریا
که نشسته بودند بر کنار آن دریا و بود از برای ایشان عیدی در هر سال که بیرون می آمد ماهی بزرگی در آن روز
از آن دریا و ایشان سجده میکردند از برای آن پس گفت آن ولی صالح که نمیخواهم که شما بکردانید او را خدای خود ولیکن اگر
اجابت میکند را اجابت کند که بخوانم شما را به آن آیا اطاعت من میکنید این ماهی از دریا و حال آنکه سوار بود بر چهار ماهی
دیگر پس نگاه کردند به آن ماهی و همگی سجده کردند از برای آن پس بیرون رفت ولی صالح پیغمبر بسوی آن ماهی و گفت بیا
که بیا بسوی من طوعاً یا کرهاً بنام خدای کریم پس فرود آمد آن ماهی از پشت آن ماهیها پس گفت او که بیا بسوی من سوار بر
ماهیها بوده تا آنکه رفع شود از این قوم شک و شبهه در پیغمبری من پس آمد آن ماهی بسوی خشکی که میکشید آن را
ماهیهای دیگر تا آورد نزد آن ولی پس باز تکذیب او کردند بعد از آن پس فرستاد حق تعالی باد تندی که زیر همگی ایشان را

با ابنه جوانهای ایشان در دریا پس رسید به آن ولی و حکم کرد و غلامان موضع چاهی است که در آن طلا و نقره بسیار است
پس رفت ولی آن موضع و برد ایشان طلا و نقرها را و قسمت کرد بر خود و بعد از اصحاب خود پس گفت آن حضرت ولیکن
آن اصحاب رسی که خدا تعالی در قرآن ذکر کرده است بعد از ایشان قومی که داشتند نهری که از آن نهر میگفتند ایشان را اصحاب
اصحاب رس میگفتند و در دیار آذربایجان بسیاری بودند پس پرسید از آن حضرت که در کجاست آن نهر رس پس گفت
آن حضرت که در شهرهای کلا بشاد و بابجان است و در دیار نخلها از آذربایجان وارمینیه و بودند ایشان که میپرستیدند
صلیبها که بت میکردند علیها با شد پس فرستاد بر ایشان خدا تعالی در یک مجلس سی پیغمبر را که کشتند همه ایشان را پس و روایت که
دختران باکره را میپرستیدند و چون سی ساله میشدند میکشتند او را و دختر باکره دیگر را خدای خود میکردند و عرض
ایشان سه فرسخ بود و در هر شب و در روز از ایشان نهرها بلند میشد تا منصف که همه از ایشان میرسید و به غیرت بدریا رمضان
ملک هیچ که از مملکت ایشان نیکوتر بود و آبادتر شهرها را از ایشان نیکوتر پس خدا تعالی در یک ماه سی پیغمبر در ایشان فرستاد
همه را کشتند پس خدا تعالی پیغمبری دیگر بر ایشان فرستاد و همراه او ولی که معین و یاور او باشد پس آن ولی جهاد کرد با ایشان
در راه خدا حق جهاد را و چون در مقام بدا شهر را ایستادند خدا تعالی میکائیل را فرستاد در وقت تخم افشانی ایشان
که بیشتر از همه اوقات در آن وقت محتاج بودند به آب تا نهرهای ایشان را بدریا متصل کرده که آب نهرهای ایشان تمام بدریا رفت
و چشمههای آن همه را سنگ گردید و بارانها از ایشان باز ایستاد و میکائیل آمد که آبها که در نهرها ماند بود خاک کرد و بعد
جبرئیل را فرستاد که تا هر چشمه و نهری که در مملکت ایشان بود تمامی را خشک کرد و ملک الموت را فرستاد که جمیع حیوانات
ایشان را کشت و باد شمال و جنوب و صبا و دبور را امر کرد که جمیع جامهها و متاعهای ایشان را پراکنده کرد و بر سر کوهها و بیابانها
افکند و بر زمین امر کرد تا طلا و نقره و زیورها و ظرفهای ایشان را فرو برد و آنها در زیر زمین خواهد بود تا قیام
قایم آل محمد علیهم السلام و از برای ایشان جمیع آنها را بیرون آورد پس چون صبح بیدار شدند دیدند که نه آب
دارند و نه طعام و نه گوسفند و نه کاو و نه لباس و نه فرش و نه ظرف و نه مال پس قلیلی از ایشان ایمان آوردند بخدا
تعالی ایشان را هدایت کرد بغاری که در کوهی بود که راه بسوی ایشان داشت و با آن غار پناه بردند و نجات یافتند
را ایشان نیست و دیگر جمیع نهرها و در پی هم مردند و آنها که بر کفر خود باقی ماندند ششصد هزار کس بودند و همگی
تشنگی و گرسنگی مردند و آنها که از ایشان باقی ماندند پس آن قلیلی که ایمان آورده بودند بجاهای خود برگشتند و دیدند که همه
مردگان شده اند و اهل آن همه مرده اند پس از روی اخلاص همگی تضرع و نجات تضرع و استغفار کردند تا خدا
بعد حاجت ایشان آب و زراعت و مواشی با ایشان کرامت کند و زیاده بعد حاجت نه حدی که تا موجب طغیان و عصیان
ایشان بشود و سوگند یاد کردند که اگر پیغمبری بر ایشان مبعوث شود او را یاری کنند و با او ایمان آورند و چون حق تعالی
صدق نیت ایشان را دانست بر ایشان ترحم کرد و نهرهای ایشان را جاری کرد و زیاده از آنچه که ایشان سؤال کرده بودند
با ایشان عطا کرد و دوام ایشان در ظاهر و باطن اطاعت و بندگی خدا تعالی کردند تا منقرض شدند و از نسل ایشان
گروهی بهم رسیدند که بظاهر اطاعت میکردند و در باطن منافق بودند پس مسلط کرد حق تعالی قومی دیگر را بر ایشان

که بنابر رعایت از ایشان گذشت و قلیلی که باقی مانده بودند مسلط کرداند بر ایشان طاعون را تا باقی نگذاشت احدی از ایشان را و خرابها
و منزلهای ایشان تا دویست سال همچنان خراب افتاده بود پس خدا تعالی قوم دیگر را برانگیخت که در منزلهای ایشان ساکن
شدند و سالها با صلاح و سداد بودند پس بعد از آن نزدیک به آخر شدند که دختران و خواهران و زنان خود را بعنوان
هدیه و بخشش بهمسایگان و یاران و دوستان خود میدادند که تا با ایشان زنا کنند و از اهل و احسان [illegible] تا آنکه
از آن بدتر عملی را مرتکب شدند که مردان با مردان مشغول لواط شدند و زنان را ترک کردند و چون شهوت بر زنان غالب
[illegible] دختر شیطان که با شیطان [illegible] خود از [illegible] بیرون آمده بود بصورت زن بر زنان ایشان آمد و ایشان را
آموخت که با یکدیگر مساحقه کنند چنانچه مردان با یکدیگر لواط میکردند و زنان آموختند که چگونه بکنند پس اهل آن محل
از [illegible] دختر شیطان بهم رسید پس خدا تعالی مسلط کرداند بر ایشان صاعقه را در اول شب [illegible] زمین فرو رفتند و آخر شب
صدای مهیبی کرد در وقت طلوع آفتاب که احدی از ایشان باقی نگذاشت [illegible] که تا اکنون منزلهای ایشان معمور
نشده باشد و بعضی گفته اند که اصحاب رس [illegible] صاحب مواشی و گاو و گوسفند بودند و چاهها داشتند که بر سر آن [illegible]
بت می پرستیدند و خدا تعالی شعیب را بسوی ایشان فرستاد و تکذیب او کردند پس چاه ایشان خراب شد و ایشان
بزمین فرو رفتند و بعضی گفته اند که ایشان پیغمبری داشتند که او را [illegible] پس پیغمبر خود را کشتند و هلاک کرده شدند
کتاب دعای زکریا [illegible] سوره آل عمران [illegible] آیه هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي
مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ یعنی در آن وقت که دید کرامت مریم را در نزد خدا دعا کرد زکریا
پروردگار خود را گفت ای پروردگار من ببخش بمن از نزد خود فرزندی پاکیزه از بدی اخلاق بدرستی که توئی اجابت
کننده دعا مرویست از حضرت باقر که بود مریم صاحب جمال ترین زنان [illegible] و چون نماز میکرد روشن میشد
محراب از نور او پس داخل شد بر او زکریا پس دید که در نزد او است میوه های زمستان در تابستان و میوه های
تابستان در زمستان پس گفت با او که از کجا حاصل شد از برای تو این [illegible] گفت این از نزد خدا است
در آن وقت دعا کرد زکریا پروردگار خود را و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری مذکور است که زکریا گفت در
نفس خود بدرستی که آنکه قادر است که بیارد از برای مریم میوه زمستان را در تابستان و میوه تابستان در زمستان
هر آینه قادر است که ببخشد بمن فرزندی اگر چه من پیر باشم و زن من عقیم باشد پس در آن وقت دعا کرد پروردگار
خود را فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا
وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ یعنی پس ندا کردند او را ملائکه در هنگامی که او ایستاده بود نماز میکرد در محراب بیت
المقدس که بدرستی که خدا تعالی مژده میدهد ترا بیحیی [illegible] تصدیق کننده کلمه خدا باشد که عیسی باشد و مهتر
قوم باشد و بازدارنده نفس خود باشد از زنان و پیغمبری باشد از نیکان [illegible] زکریا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
از حضرت صادق [illegible] که زکریا [illegible] از حضرت امام حسن عسکری [illegible]

خدا تعالی [illegible] کامل عقل [illegible] عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا و حضرت حسین را پس گفت آن
حضرت که بود اول قصه یحیی [illegible] زکریا [illegible] مریم [illegible]
[illegible]
[illegible] داخل شود [illegible] پس چون [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] داخل شد [illegible] زکریا [illegible]
[illegible] خدا تعالی [illegible] یحیی [illegible]
[illegible]
[illegible]
اول قصه یحیی [illegible] حضرت حسین [illegible]
[illegible] یحیی [illegible] قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي
عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُر
رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ یعنی گفت زکریا که ای پروردگار من [illegible]
[illegible]
گفت زکریا ای پروردگار من [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] زکریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوره مریم [illegible] آیه كهيعص
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] زکریا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]

بیستاً ایشان ازیشان مانده من چون یاد میکنم حضرت حسین ع را بی اختیار اشک از چشم من میجوشد [illegible]

من بسر [illegible] خدای تعالی قصه آنحضرت را پس گفت که کهیعص پس ک اسم کربلا است و ها هلاک عترت است و یا یزید است

که ظالم کننده بحضرت حسین ع است و عین عطش و تشنگی او است و صاد صبر و شکیبائی او است پس چون شنید این قصه را

زکریا علیه السلام اندوهگین شد و سه شبانه روز منع کرد کسی را از آمدن بنزد او و مشغول گریه و زاری بود و میگفت

الهی آیا بخدای بهترین خلق تو را بسبب فرزند او آیا تو نازل میکنی بلای این مصیبت را بخانه او و آیا خدایا

آیا تو می پوشانی جامه این مصیبت را بر علی و فاطمه خدایا آیا تو فرود می آوری این مصیبت را بخانه این دو

بزرگوار پس میگفت خدایا روزی کن مرا فرزندی که روشن شود دیده من باو در پیری من و بگردان او را وارث

و وصی من و بگردان منزلت او را از من بمنزله حضرت حسین ع پس چون روزی کنی او را این مفتون کن مرا بدوستی او

پس درد آر دل مرا بسبب او چنانچه درد آوردی دل حبیب خود [illegible] را پس روزی کرد خدای تعالی او را یحیی را و درد

آورد دل او را بسبب او و بود مدت آبستنی یحیی شش ماه و همچنین بود مدت آبستنی حضرت حسین ع ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ

عَبْدَهُ زَكَرِيَّا یعنی اینکه مذکور میشود یاد کردن بخشایش پروردگار تو است بنده خود زکریا را مرویست از حضرت باقر ع

که گفت که ذکر کرد زکریا رحمت پروردگار خود را پس رحمت کرد پروردگار او را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا یعنی چون خواند

پروردگار خود را خواندنی پنهان مرویست که بهترین دعاها دعای پنهانیست و بهترین روزی آنست که کفایت است قَالَ رَبِّ إِنِّي

وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا یعنی گفت ای پروردگار من بدرستی که ضعیف و سست شده است از من استخوان

و افروخته و سفید شده است موی سر من از پیری و نبودم در دعا کردن من تو را ای پروردگار من محروم [illegible]

مرویست از حضرت صادق ع که [illegible] حضرت ابراهیم موی سفید در محاسن خود دید پس گفت

ای پروردگار من چیست این پس گفت حق تعالی که این وقار و سنگینی تو است پس گفت ای پروردگار من زیاد کن آن وقار را

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ

رَبِّ رَضِيًّا یعنی بدرستی که من میترسم از اولیا و [illegible] بعد از من که امام و پیغمبر باشند و هست زن من نازاینده پس

ببخش مرا از جانب رحمت و قدرت خود فرزندی که ولی و یار من باشد و وارث من باشد و وارث خاندان یعقوب

باشد و بگردان او را ای پروردگار من پسندیده مرویست که بود در آنوقت از برای زکریا [illegible] مقام قایم او

او کرد [illegible] بنی اسرائیل از برای احبار و علما و بود زکریا رئیس احبار و بود زن زکریا خواهر مریم

دختر عمران بن ماثان و یعقوب بن ماثان و پسران ماثان در آنوقت بودند رؤسای بنی اسرائیل و پسران پادشاهان

ایشان و بودند ایشان از اولاد سلیمان بن داود يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا قَالَ رَبِّ

أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا یعنی گفتیم ای زکریا بدرستی که ما مژده میدهیم تو را بکودکی که

نام او یحیی است که نگردانیدیم از برای او از پیش هم نامی گفت زکریا ای پروردگار من از کجا میشود از برای من کودکی و حال

آنکه هست زن من نازاینده و بتحقیق رسیده ام از پیری بنهایت و مرویست از حضرت امام [illegible] در باب

خدای تعالی حضرت عیسی [illegible] یحیی از خلق [illegible] بخشش [illegible] باد در اول و عبادت [illegible] توفیق از برای مادر او

نخواستیم بانکه اظهار کنم [illegible] قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ

وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی گفت همچنین است که گفت پروردگار تو که او بر من آسان است

و بتحقیق آفریدم تو را از پیش و حال آنکه نبودی هیچ چیزی گفت زکریا ای پروردگار من بگردان از برای من نشانه

از برای وقت وقوع این مژده گفت خدای تعالی که نشانه تو آنست که سخن نگوئی با مردمان سه شبانه روز در حالتیکه صحیح و سالم

باشی پس بیرون آمد [illegible] از محراب پس اشارت کرد بسوی ایشان که تسبیح خدا کنید در بامداد و شبانگاه يَا يَحْيَىٰ

خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا یعنی گفتیم ای یحیی بگیر تورات را بجد و عزیمت و دادیم او را حکمت و فهم تورات را در

حالتیکه کودک بود مرویست از حضرت باقر ع که مرد زکریا پس میراث داد پسر او یحیی کتاب و حکمت را [illegible]

او کودک بود [illegible] آنحضرت [illegible] که خدای تعالی قرار داد حجت را در امامت [illegible]

داد حجت را در نبوت [illegible] که دادیم او را [illegible] در حالتیکه کودک بود و مرویست از حضرت رضا ع [illegible]

[illegible] وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا

بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا یعنی دادیم او را مهربانی و عطوفت [illegible]

از نزد ما و طهارت و پاکی را و بود او پرهیزکار و نیکوکار [illegible] و نبود [illegible]

و باشد سلامتی از شیطان [illegible] روزی که زائیده شد و در روزی که [illegible]

[illegible] مرویست که پرسیدند از حضرت باقر ع که [illegible] شده است از قول خدای تعالی در شان یحیی

دادیم او را مهربانی [illegible] گفت [illegible] خدای تعالی [illegible]

از [illegible] خدای تعالی [illegible] میگفت ای پروردگار [illegible] خدای تعالی [illegible] یحیی مرویست از

حضرت صادق ع که [illegible] یا الله [illegible] خدای تعالی [illegible]

حاجت [illegible] مرویست [illegible] خدای تعالی [illegible]

خدای تعالی وَزَكَاةً یعنی طهارت [illegible] ایمان [illegible]

از جمیع [illegible] و بود [illegible]

[illegible]

[illegible] زکریا [illegible] مرویست [illegible] سلامت [illegible]

او از اذیت شیطان [illegible] از هول قیامت و عذاب آتش

جهنم و مرویست از حضرت رضا ع که [illegible] از برای این خلق هست [illegible]

[illegible]

آخر نزد او در روز یکه مبعوث میشود که ببینند احکامی اگر ندیده است در دار دنیا حقیقت که سالم گرداند خدا تعالی
یحیی را در بیت المقدس وطن داین کرد ایند او را از وحشت آن پس خواند آنحضرت این ایه را سوره انبیا در ایه وَزَكَرِيَّا
إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ یعنی و یاد کن زکریا را چون که خواند پروردگار
خود را که ای پروردگار من وامگذار مرا تنها و توئی بهترین باقی ماندگان پس مستجاب کردیم ما دعای او را
و بخشیدیم ما باو یحیی را و باصلاح آوردیم زن او را قابل آبستن شدن کردانیدیم از برای او زن او را بعد از آنکه زکریا
و یحیی زن او بود که نشو نمیکرد شد در کارها خیر و میخواندند ما را از برای رغبت بطاعت ما و بترس از معصیت
ما و بودند از برای ما خشوع کنندگان مروی است که زن زکریا حیض نمیدید و اصلاح او این بود که حیض بهم رسید که
از حضرت صادق روایت کرده که مردمان عبادت خدا میکنند بر سه وجه پس طایفه هستند که عبادت خدا میکنند از جهت ترس از
او پس این عبادت حریصان و اجیران است و اشتیاق کردن و طمع هستند که عبادت خدا میکنند از جهت خلاصی از
آتش پس این عبادت بندها است و افضل عبادت دوستی او است و لیکن من عبادت میکنم خدا را از جهت محبت او پس این
عبادت کریمان است و مترجم میگوید که شنیده بود که بعضی از اعمال اولیاء الله از برای رغبت به بهشت و خوف از آتش نشد
از جهت اینکه حبیب ایشان دوست میدارد اعمالی را که حضرت امیر المومنین نوشته و فقها نیز نوشته
در صدد آن مبعدا از نیم الله که این چیز نیست که تعیین کرده بان و حکم کرده بان در حال حج بنده خدا علاوه از جهت
رضا خدا تعالی تا اینکه داخل کرده اند خدا او را به بهشت و دور کرده اند از آتش در روز دیگر بعضی ... رسیده
و بعضی ... و نیز میتوان گفت که بهشت اولیاء الله لقاء خدا و قرب بجلال است و دوزخ ایشان فراق خدا و دوری
از خدا است پس روایت است از حضرت صادق که رغبت آن است که با سنی به بینند در حالیکه باطن هر دو کف دست رو بسوی
آسمان باشد و رهبت آنست که بکرد پشت دست را بسوی آسمان مروی است از حضرت رسول خدا که زهد حضرت
یحیی به نحوی بود که روزی در بیت المقدس دید که مجتهدان و علماء و رهبانان پوشیده اند پیراهنهای پشمینه
و بر سر گذاشته اند کلاههای از صوف و زنجیرها در گردن خود کرده اند و بر ستونهای مسجد بسته اند چون آن جماعت را
دید آمد بنزد مادرش و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از پشم و کلاهی از صوف بباف و بدوز تا من بروم در بیت
المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان گفت مادر او صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت بکنم چون
زکریا آمد سخن یحیی را نقل کرد گفت زکریا که ای فرزند چه چیز ترا باعث شد که این اراده را کرده و تو هنوز
طفل صغیری گفت یحیی ای پدر من مگر ندیده از من خوردسالتر را که مرده اند زکریا گفت که بلی دیده ام پس
گفت با مادر یحیی که آنچه او میگوید چنان کن پس مادر او کلاهی از صوف و پیراهنی از پشم از برای او دوخت و یحیی پوشید و در
بیت المقدس مشغول عبادت شد تا اینکه پشم بدن او را خورد پس روزی نگاه کرد به بدنش دید که بسیار ضعیف و نحیف
شده است پس بسیار گریست پس وحی کرد حق تعالی که ای یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت گداخته است بعزت و جلال

اگر

سوگند که اگر یک نگاه بجهنم بکنی پیراهن آهنین خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی بسیار گریست تا اینکه از بسیاری
گریه دو گوشت از دو گونه اش ریخته شد که دندانهای او پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید با زکریا بنزد او آمدند و علما و رهبان نیز آمدند
بکرد او و آمدند و او را خبر دادند که صورتت چنین زخم شده است گفت من باخبر نشدم پس زکریا گفت ای فرزند
چرا چنین میکنی من از خدای خود فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که در میان
بهشت و دوزخ عقبه است که نمیگذرد از آن مگر بسیار گریه کنندگان از خوف خدا گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم
جهد و سعی کن در بندگی خدا که خدا ترا بکار دیگر امر کرده اند پس مادر او و گفت ای فرزند رخصت بده که دو
پاره نمد از برای تو بیاورم که بر دو طرف صورت خود بگذاری که دندانهای ترا بپوشاند از چشم تو را ببینند گفت
تو اختیار داری پس مادر دو پاره نمد برای او ساخت و بر صورت او گذاشت و از آب دیده او تر شد چنانکه تر شده
که چون آن را فشرد آب از میان انگشتان او جاری شد پس چون زکریا این حال را دید گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت
خداوندا این فرزند من است و از آب دیده او است و تو ارحم الراحمین پس زکریا هر گاه که میخواست که بنی
اسرائیل را موعظه بگوید بجانب راست و چپ خود نگاه میکرد پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ را نمیبرد
پس روزی یحیی حاضر نبود زکریا موعظه میکرد پس یحیی سر خود را در عبا پیچیده بود و آمد و در میان مردم نشست
زکریا او را ندید و گفت که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میگوید که در جهنم کوهی هست که آن را سکران میگویند
و در بیخ آن کوه وادی هست که آن را غضبان میگویند زیرا که از غضب خدا تعالی افروخته شده است و در آن وادی
چاهی است که صد ساله راه عمق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها
و زنجیرها و غلها از آتش هست پس چون یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد بر آورد و گفت واغفلتاه چه
بسیار غافلیم ما از سکران پس برخاست و یحیی متوجه بیابان شد پس زکریا برخاست از آن مجلس و بنزد مادر
یحیی آمد و گفت که طلب کن یحیی را که میترسم امروز نبینی او را مگر بعد از مردن او پس مادر یحیی بطلب او بیرون رفت تا گذر
او بجماعت بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش
جهنم را شنید و سر بصحرا گذاشت پس ایشان رفتند با او تا اینکه رسیدند بچوپانی پس از او پرسیدند
که آیا تو دیدی جوانی را باین وصف و صفت او را بر گفتند پس چوپان گفت شاید طلب میکنید یحیی بن زکریا را گفتند بلی گفت الحال
او را در فلان عقبه گذاشتم در حالیکه تر شده بود
رخسارهای او و پاهای او در آب و بلند کرده بود سر خود را بسوی آسمان و میگفت که بعزت تو سوگند ای مولای من
که نخواهم چشید آب سرد را تا اینکه ببینم قرب و منزلت خود را در نزد تو پس رفتند و مادر یحیی بسوی او پس چون
دید یحیی او را نزدیک باو و گذاشت سر او را در میان دو پستان خود و سوگند داد او را بخدا تعالی که تا برود با او
بمنزل او پس چون یحیی رفت با مادر بمنزل گفت با مادرش که من میخواهم که در آرم از بدن تو این پیراهن پشمینه را
بپوشانم بتو پیراهن صوفی که نرم تر است پس یحیی قبول کرد پس پخت مادر او از برای او عدسی را و خورد و خوابید

بجوش آمد و هر چند خاک بر آن ریختند آن خون باز می‌جوشید و بیرون می‌آمد تا آنکه تل عظیمی شد و چون آن قرن
منقرض شد و بخت‌نصر بر بنی‌اسرائیل مسلط شد از سبب جوشیدن آن خون پرسید هیچ کس ندانست و گفتند مردی پیر هست
و از مشایخ چون او را طلبید و از او پرسید او از پدر و جد خود قصه حضرت یحیی را نقل کرد و گفت این خون آن
کس می‌جوشد پس بخت‌نصر گفت که من البته انتقام بکشم از بنی‌اسرائیل که تا این خون از جوشیدن باز ایستد پس بر سر آن خون
هفتاد هزار کس کشت تا آن خون از جوشیدن ایستاد و در روایت دیگر آن زن زانیه بود و چون او پیر شد تکلیف کرد
پادشاه را که تزویج نماید دختر خود را که از پادشاه اول داشت پادشاه گفت که من از حضرت یحیی بپرسم اگر او تجویز کند من او را
تزویج خواهم کرد پس چون از یحیی پرسید تجویز نکرد و منع کرد پس مادر آن دختر دختر خود را زینت کرده
در وقتی که آن پادشاه مست بود او را بنظر پادشاه جلوه داد و او را تعلیم کرده بود که از پادشاه استدعا کند کشتن یحیی را
و باین سبب آنحضرت را شهید کرد و در روایت دیگر منقول است که حضرت عیسی حضرت یحیی را با ده نفر از حواریان فرستاد
که مردم را شرایع دین بیاموزند و منع نمایند ایشان را از نکاح کردن دختر خواهر و پادشاه ایشان دختر خواهری داشت که او را بسیار دوست
میخواست او را نکاح کند پس چون خبر بمادر آن دختر رسید که یحیی نهی میکند از مثل این نکاح دختر خود را زینت بسیار کرده و بنظر
پادشاه جلوه داد و آورد تا پادشاه را مفتون حسن او کرد پس پادشاه از آن دختر پرسید که چه حاجت داری گفت حاجت من آن است که
ذبح کنی یحیی بن زکریا را پادشاه گفت حاجت دیگر طلب کن گفت غیر آن هیچ نمی‌خواهم پس چون ابا نمود از غیر آن امر کرد آن پادشاه
فرستاد حضرت یحیی را حاضر کردند و سر او را در طشت طلا بریدند و قطره‌ای از خون او بر زمین ریخت و بجوش آمد و دایم در جوش
بود تا خدا بخت‌نصر را بر ایشان مسلط کرد و آمد پیره زالی از بنی‌اسرائیل نزد او آمد و آن خون را باو نمود و گفت
این خون حضرت یحیی است که از روزی که شهید شده است تا حال در جوش است پس در دل بخت‌نصر افتاد که بر بالای آن خون
از بنی‌اسرائیل بکشد تا ساکن گردد پس یکسال هفتاد هزار کس از بنی‌اسرائیل را بر سر آن خون کشت تا ساکن شد و در روایت
از حضرت صادق منقول است که چون حق تعالی خواهد که از برای دوستان خود انتقام بکشد به بدترین خلق خود انتقام میکشد و چون
خواهد از برای خود انتقام بکشد بدوستان خود انتقام میکشد و از برای حضرت یحیی به بخت‌نصر انتقام کشید و در روایت از
حضرت باقر منقول است که چنانچه پیش از یحیی کسی بنام او مسمی نشده بود همچنین پیش از حضرت حسین کسی بنام او مسمی نشده بود
و قاتل ناقه صالح ولدالزنا بود و کشنده یحیی ولدالزنا بود و کشنده امیرالمؤمنین ولدالزنا بود و کشنده حضرت امام حسین
ولدالزنا بود و نمیکشند پیغمبران و اولاد ایشان را مگر فرزندان زنا و گریست آسمان و زمین بر یحیی و حسین صلوات الله علیهما
و آفتاب بر ایشان گریست چهل صباح پرسیدند که گریه او چگونه بود گفت که سرخ طالع میشد و سرخ غروب میکرد و در روایت
دیگر است که از هوا خون ترشح میکرد چنانچه جامه را که در هوا میگذاشتند سرخ میشد و هر سنگی که از زمین بر میداشتند
از زیر آن خون می‌جوشید مترجم میگوید که احادیث در باب حضرت یحیی مختلف است بعضی دلالت میکند بر اینکه حضرت یحیی
بعد از حضرت عیسی بوده و از اوصیاء آنحضرت بوده و بعضی دلالت میکند بر آنکه در زمان آنحضرت شهید شد و این اصح است
زیرا که احادیث اول مطابق روایات عامه و محمول بر تقیه است والله اعلم کل قصه حضرت عیسی هشتاد و هشتم

فصل دویم قصه حضرت مریم علیها السلام و ولادت او و احوال عمران پدر او و سوره آل عمران چهارده آیه

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي
وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
یعنی یاد کن ای محمد چون که گفت زن عمران حنه خاتون که ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم از برای رضای تو آنچه در شکم من است
آزاد و فارغ باشد از برای خدمت بیت المقدس و مشغول نگردانم او را بخدمتی دیگر پس قبول کن از من نذر مرا بدرستی که
تو شنوا و دانائی پس چون زائید او را گفت ای پروردگار من بدرستی که من زائیدم دختری و خدا داناتر است بآنچه
او زائید و نیست آن پسری که او طلبید از برای خدمت بیت المقدس مانند دختری که باو داده شد و گفت بدرستی که نام کردم
من او را مریم و بدرستی که من به پناه تو نگاه میدارم او را و فرزندان او را از کید شیطان رانده شده از رحمت مخفی نماند
که این عمران پدر مریم پسر ماثان است که منتهی میشود نسبش به سلیمان و عمران پدر موسی پسر یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب است
و در میان این دو عمران هزار و هشتصد سال فاصله بود و چنان منقول است که نام زن عمران مادر مریم حنه بود و خواهر
مادر یحیی بود بروایت حضرت صادق و در روایتی از حضرت کاظم که نام او مرثا بود که بزبان عربی وهیبه است یعنی
بخشیده شده و در روایتی از حضرت صادق منقول است که خدا وحی کرد بسوی عمران که من خواهم بخشید بتو پسری صحیح تمام خلقت
مبارکی که کور مادرزاد و ابرص را شفا دهد و مرده را زنده کند باذن خدا و میگردانم او را رسولی
بسوی بنی‌اسرائیل پس خبر داد عمران زن خود حنه را و آن مادر مریم بود پس چون آبستن شد به مریم گمان کرد که پسر است و در وقت
خود گفت که ای پروردگار من این پسری است که خدا بمن وعده کرده است پس چون زائید مریم را گفت که من زائیدم دختر
و نیست پسر که من گمان کردم مانند دختر و لیکن خدا داناتر است بآنچه زائید پس چون
بخشید خدا عیسی را بمریم بود آن پسری که خدا وعده داده بود بعمران پس گفت آنحضرت هرگاه
ما بگوئیم در باب مردی از ما چیزی و نشود در او و باشد در فرزند او یا فرزند فرزند او انکار مکنید و در روایت از
صادق است که بود اینکه کسی که آزاد بود در مسجد باشد و در کلیسا و بیرون نرود از آن پس چون زائید زن عمران دختر گفت
که من زائیدم دختر و نیست پسر که وعده شده است این دختر حیض میبیند و بیرون از مسجد میرود و باید بیرون
رود از مسجد و در روایت از ایشان در این آیه که گفت زن عمران که من نذر کرده بودم که آنچه در شکم من باشد آزاد باشد
از برای خدمت بیت المقدس اینکه خدمت کند عبادت را در آن و نیست پسر در خدمت مثل دختر در خدمت عبادت کردن پس چون زاده
افتاد در مسجد که خدمت میکرد عبادت را [illegible] پس امر کرد زکریا او را که [illegible]
عبادت و منقول است که نام گذاردند او را مریم از جهت آنکه مریم در زبان ایشان بمعنی زن عابده و خادمه است [illegible]
او را [illegible] روایت از حضرت رسول که هیچ فرزندی متولد نمیشود مگر آنکه شیطان دست بر او میمالد در وقت
متولد شدن او تا آنکه طفل اول فریاد که میکند از دست مالیدن شیطان است بغیر مریم و پسر او عیسی که شیطان
دور شد از دست مالیدن بایشان بجهت پناه بردن زن عمران بخدا از شیطان فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا

حسابٍ گفتند زکریا یعنی پس متولی کرد او را از دختر پروردگار او در نفقه دادن و در تربیت کردن او را تربیت نیکو
و ضامن مصالح او و متکفل احوال کرد او را زکریا مرویست که حنه زن عمران چون بکر زایید مریم را پیچید او را در جامه و برد
او را ببرد بسوی مسجد بیت المقدس و گذاشت او را در نزد احبار و علما مسجد و گفت این نذر شما باشد این دختر که نذر مسجد است
پس در پرستاری او اختلاف کردند ایشان از جهت آنکه بود دختر امام ایشان و صاحب قربان ایشان زیرا که از اولاد هارون
بودند و بنی اسرائیل و پادشاهان ایشان پس گفت زکریا که من سزاوارترم باو زیرا که خاله او زن منست پس راضی
نشدند که متولی گردد مگر بقرعه زدن و بودند بیست و هفت نفر پس رفتند بکنار نهری پس قلمهای خود را که از آن می بود
انداختند در میان آب پس قلم زکریا بر روی آب ماند و قلمهای دیگران فرو رفت پس کفیل احوال او شد زکریا
و در بعضی از روایات اصحاب هست که زن زکریا خواهر او بود نه خاله او والله اعلم منقولست که زکریا بعد از آن
که مریم بزرگ شد و چون نه ساله شد تمام روزها را روزه میگرفت و شبها را بعبادت میگذرانید تا آنکه
از خلق منقطع شد کار او بر احبار و علما بیت المقدس كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ
أَنَّى لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی هر وقت که داخل میشد زکریا بر مریم
در غرفه که از برای عبادت ساخته بودند می یافت در نزد او رزق و میوه [illegible] گفت ای مریم از کجا است برای تو
این روزی و غذا گفت مریم که این از جانب خدای تعالی است بدرستیکه خدای تعالی روزی میدهد
هر کرا که میخواهد بی شمار و بی اندازه مرویست که [illegible] زکریا چون [illegible] از آن
میوه ها [illegible] در زمستان میوه های تابستان و در تابستان میوه های زمستان
و در روایت از حضرت باقر ع که حضرت فاطمه زهرا ع متکفل و ضامن شد از برای حضرت علی ع کار خانه را از خمیر کردن
نان و پختن و جاروب کردن و ضامن شد حضرت علی ع از برای حضرت فاطمه ع کار بیرون خانه را از آوردن هیمه
و طعام و غیر آن پس گفت روزی با فاطمه آیا هست در نزد تو غذایی گفت حضرت فاطمه ع که نه بحق آنکه
حق تو را بزرگ کرد [illegible] سه روز است که نیست در نزد ما چیزی از غذا که از برای تو آورم گفت حضرت
آیا پس چرا خبر ندادی مرا [illegible] رسول خدا ص نهی کرده مرا از آنکه سؤال کنم از تو چیزی و گفته که سؤال مکن از پسر عم
خود چیزی اگر آورد از برای تو چیزی پس خوب و اگر نیاورد پس سؤال مکن از او پس بیرون رفت آنحضرت پس ملاقات
کرد مردی را و قرض کرد از او یک دینار پس آمد بسوی خانه در وقتیکه شام شده بود پس برخورد بمقداد بن اسود
پس گفت مقداد که حاجت بیرون آورد تو را [illegible] گفت مقداد گرسنگی سوگند باینکه بزرگ کرده حق تو را ای
امیرالمؤمنین پس گفت آنحضرت که مرا نیز بیرون آورده گرسنگی و قرض کردم یک دینار و میدهم از آن تو پس داد آن
یک دینار را باو پس رفت و داخل خانه خود شد پس دید که رسول خدا ص نشسته است و حضرت فاطمه نماز میکند و در
پیش روی ایشان ظرفی گذاشته است که روی آن پوشیده است پس چون حضرت فاطمه ع از نماز فارغ شد آن
ظرف را نزدیک آورد پس برداشت روی آن را و دید پر است از نان و گوشت پس گفت آیا فاطمه أنّى لك

این هذا گفت این از نزد خدای تعالی است بدرستیکه خدای تعالی روزی میدهد هر کرا که میخواهد بی شمار و بی اندازه پس گفت رسول خدا ص
که آیا خبر دهم شما را مانند داستان تو و داستان فاطمه گفتند بلی گفت آنحضرت مانند داستان حضرت زکریا است
چون که داخل شد در محراب بر مریم پس یافت در نزد او غذا و میوه ها و گفت ای مریم از کجا است این برای تو گفت مریم که آن از نزد خدای
تعالی است و اتفاقا پس خوردند از آن نان و گوشت تا یکماه و آن ظرف همانست که در آن طعام میخورد حضرت قائم ع و کهف
حضرت باقر ع که آن نزد ماست وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ
عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ یعنی یاد کن چونکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدای تعالی برگزید تو را و پاک گردانید تو را از گناهان و
پاک کرد او را از حیض و برگزید تو را بر زنان جهانیان بسبب تولد پسر بی پدر مرویست از حضرت
باقر ع در معنی این آیه که خدای تعالی برگزید تو را از جهت ذریت پیغمبران بودن و پاک کرد او را از زنا کردن و برگزید تو را
از جهت ولادت عیسی از تو بدون پدر يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ یعنی گفتند فرشتگان ای مریم
فرمان بردار باش از برای پروردگار تو و سجده بکن و رکوع بکن با نماز گذارندگان با جماعت منقولست که در این آیه
تقدیم و تاخیر شده است و این جهت بوده است که در رکوع اسجد و شاید که مراد از مجموع رکوع و سجود نماز باشد یعنی
نماز بکن با نماز گذارندگان بجماعت و مرویست از حضرت صادق ع که نامیده شد حضرت فاطمه ع محدثه از جهت آنکه
ملائکه از آسمان فرود می آمدند پس ندا میکردند او را چنانچه ندا کردند مریم دختر عمران را پس میگفتند ای فاطمه
بدرستیکه خدای تعالی برگزید تو را و پاک کرد تو را و برگزید تو را بر زنان جهانیان ای فاطمه فرمانبردار باش پروردگار تو را
و سجده بکن و رکوع بکن با رکوع کنندگان پس حدیث میکرد و سخن میگفت با ملائکه و حدیث میکردند و سخن میگفتند
ملائکه با او پس گفت حضرت فاطمه ع با ملائکه که آیا نیست مریم دختر عمران فاضله و بهتر از زنان جهانیان گفتند ملائکه
که بود مریم دختر عمران بزرگ زنان عالم و جهان خود و بدرستیکه خدای تعالی کرده است تو را بزرگ زنان عالم و جهان تو
و عالم اول و بزرگ زنان پیشینیان و آیندگان ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ
أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ یعنی این قصه مذکور از خبرهای غیب است که وحی کردیم او را بسوی
تو و نبودی تو در نزد ایشان چونکه می انداختند قلمهای خود را در آب تا اینکه بر بینند که کدام یک از ایشان کفیل
شوند و پرستاری مریم را و نبودی تو در نزد ایشان در وقتیکه خصومت و جدال میکردند با یکدیگر در این باب
إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ یعنی یاد کن چونکه گفتند فرشتگان که ای مریم بدرستیکه
خدای تعالی مژده میدهد تو را بفرزندی که پدید آید از قدرت خود که نام او مسیح عیسی پسر مریم است با آبرو است
در این جهان به پیغمبری و در آن جهان بشفاعت کردن و از جمله مقربان نزدیکان خدای تعالی است و سخن میگوید با مردمان
در گهواره و در وقت پیری و از جمله نیکو کاران است قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ
قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی گفت مریم که ای پروردگار من از کجا
[illegible]

بود از برای عیسی و نیز بدی و حال آنکه مرسلی است و ملائکه آن ذکر کرده است که هیچ آدمی گفت جبرئیل علیه السلام چنان است که گفتی
که هیچ آدمی بتو ایلاد نکرده است لیکن خدای تعالی می‌آفریند هر چه را که خواهد چون خواهد که بکند کاری را فرزند
چیزی را پس بدرستی که میگوید باو که بباش پس میشود ویعلمه الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل ورسولا الی
بنی اسرائیل انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله
وابرئ الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله وانبئکم بما تأکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لآیة
لکم ان کنتم مؤمنین یعنی و می‌آموزد با و خط و نوشتن را و احکام و شرایع را و توریة و انجیل را و میفرستد او را
برسالت و میگوید بسوی بنی اسرائیل که بگوید که بدرستی که من آمدم بشما با معجزه از پروردگار شما آنکه من میسازم
از برای شما از گل چیزی مانند صورت مرغ پس میدمم در آن پس میشود مرغ زنده بفرمان خدای تعالی و شفا میدهم
کور مادرزاد را و شفا میدهم صاحب برص پیسی را و زنده میکردم مرده را بفرمان خدای تعالی و خبر میدهم بچیزها
که میخورید و آنچیزها که ذخیره میکنید در خانهای شما بدرستی که در آنچه گفتیم هر آینه نشانه ایست از برای شما بصدق
پیغمبری من اگر هستید از اهل ایمان و باور کنندگان بدین ما و در جامع مرویست از حضرت باقر که گفت عیسی بنی
اسرائیل که من رسول خدام بسوی شما و من بیامدم از برای شما چیزی بصورت مرغ پس میدمم در آن پس میشود مرغ
زنده بفرمان خدای تعالی و شفا میدهم کور مادرزاد را و صاحب برص پیسی را گفتند بنی اسرائیل که نمی‌بینیم ما آن
کار را اگر تو سحری میکنی جادو پس بنمای بما نشانه که بدانیم ما که تو راستگوئی گفت عیسی که خبر میدهم بشما آنچه را
که میخورید و آنچه را که ذخیره میکنید در خانهای شما یعنی میگویم که چه چیز خورده‌اید در خانهای شما پیش از آنکه بیرون
بیائید و چه چیز ذخیره کرده‌اید در شب تا آنکه بدانید که من راست میگویم گفتند که خوب است پس بود عیسی که میگفت
که تو خورده فلان چیز و فلان چیز را و انبار میکنی فلان چیز را و واگذاشته فلان چیز را پس بعضی از ایشان
قبول میکردند و ایمان میآوردند و بعضی از ایشان قبول نمیکردند و کافر میشدند و بود از برای ایشان معجزه
و نشانه اگر بودند که ایمان میآوردند و مرویست که عیسی آنکه هفت سال با مادر شد به پیغمبری خبر میداد ایشان را
که چه چیز خورند و چه ذخیره میکنند در خانهای خود پس زنده کرد و در پیش روی ایشان مرده‌ها را و شفا داد کور مادرزاد را
و صاحب پیسی را و مرضها باشان پس نازل کرد خدای تعالی برو انجیل را چون که خواست خدای تعالی تمام شدن حجت بر ایشان از بعد روزی
که اصحاب عیسی سؤال کردند از او آنکه زنده کند اموات را پس آمد با ایشان بسوی قبر سام بن نوح پس گفت بایشان که
ای سام پسر نوح پس شکافته شد قبر او پس اعاده کرد آن سخن را پس حرکت کرد پس اعاده کرد آن سخن را پس بیرون آمد سام پسر نوح پس گفت
با عیسی که کدام یک دوست داری تو آیا باشی در دنیا یا آنکه مرده باشی پس گفت سام ای روح الله بلکه میخواهم که مرده باشم زیرا که
من صورت حرارت مرگ را در جگر خود می یابم تا این روز و مرویست از حضرت صادق که پرسید از او که آیا کسی
عیسی بن مریم زنده کرد کسی را بعد از مرگ آنکه بود از برای او خوردن و روزی و مدتی و فرزندی پس گفت الحضرت آری
بدرستیکه بود از برای او دوستی و برادری در راه خدای تعالی و بود عیسی که میرفت بنزد او و نزول میکرد در نزد او و عیسی غایب شد از او

چند روز بعد و قتی پس گفت بر او تا آنکه سلام کند بر او پس بیرون آمد مادر او و پرسید از مادر او احوال او را پس گفت
مادر او که او مرده است پس گفت عیسی که آیا دوست میداری که ببینی او را گفت آری پس گفت با او که چون فردا شود بیا
نزد تو تا آنکه زنده کنم او را از برای تو بفرمان خدای تعالی پس چون فردا شد آمد بسوی مادر او و گفت با وی بیا با من بسوی قبر او پس
رفتند تا آنکه رسیدند بقبر او پس ایستاد عیسی بر قبر و دعا کرد بخدای تعالی پس شکافته شد قبر و بیرون آمد پسر او زنده پس چون دیدند
مادر و پسر یکدیگر را گریستند پس رقت کرد عیسی بایشان پس گفت با و که آیا میخواهی که باقی باشی با مادر در دنیا پس گفت
او ای پیغمبر خدا با خوردن و روزی و مدتی یا بغیر خوردن و روزی و مدتی پس گفت با و عیسی که با خوردن و روزی و مدتی
که زندگانی بیست سال باشد و تزویج کنی و فرزند بهم رسانی پس گفت جوان آری میخواهم که این چنین باشم با مادر
پس داد او را عیسی بمادر پس زندگی کرد بیست سال و فرزند از او شد و مصدقا لما بین یدی من التوریة ولاحل
لکم بعض الذی حرم علیکم وجئتکم بآیة من ربکم فاتقوا الله واطیعون ان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم
یعنی آمدم بشما در حالتی که تصدیق کننده ام بآنچه که در پیش روی من است از کتاب توریة و آمده ام تا حلال کنم از
برای شما بعضی از چیزها که حرام شده بود بر شما در شریعت موسی مانند پیه و ماهی و گوشت شتر و مانند آن و آمدم بشما
با معجزه از پروردگار شما پس بترسید از خدای تعالی و اطاعت کنید مرا بدرستی که خدای تعالی پروردگار من و پروردگار شما است
پس بپرستید او را این است راه راست بسوی سعادت و در جامع مرویست از حضرت صادق که گفت بود میان داود و عیسی
چهارصد سال و بود شریعت عیسی آنکه او مبعوث شده بود بآنکه خدای تعالی را با خلاص بپرستند و باجتناب وصیت کرده بود
با نوح و ابراهیم و موسی و نازل شد بر او انجیل و گرفته شد بر او عهدی که گرفته شده بود بر پیغمبران و شریعت شد
برای او در کتاب انجیل نماز و امر بمعروف و نهی از منکر و تحریم حرام و تحلیل حلال و نازل شد بر او در انجیل موعظها و مثلها و حدود
و نبود در آن قصاص و نه احکام حدود و نه فرض مواریث و نازل شد بر او تخفیف آنچه سنگین بود بر موسی در توریة و آنست
قول خدای تعالی در آنچه گفت عیسی به بنی اسرائیل که ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم و امر شد عیسی آنکه با او بود از تابعان
از مؤمنان آنکه ایمان بیاورند بشریعت توریة و انجیل مترجم میگوید که نسخ بعضی از احکام توریة نیست منافی با تصدیق کردن
بآن چنانچه نسخ بعضی از آیات قرآن ببعضی آیات دیگر منافی با تصدیق بآن از جهت آنکه نسخ در حقیقت بیان انتهاء
مدت حکم است و قصه ولادت عیسی علیه السلام و در آیه سوره آل عمران ایه ان مثل عیسی عند الله
کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون یعنی بدرستی که داستان عجیب عیسی که مخلوق شد بی پدر نزد خدای تعالی مانند داستان
عجیب آدم است که آفریدش از خاک بی پدر و مادر پس گفت با و که باش آدم پس شد او آدم بدون تأخیر
سوره مریم ایه واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا
الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا یعنی یاد کن ای محمد در قرآن قصه مریم را چون که دور رفت و تنها گردید از کسان
خود در مکانی در جانب شرقی بیت المقدس پس فرا گرفت از غیر کسان خود پرده را تا آنکه کسی او را نبیند پس فرستادیم
ما بسوی او روح ما را که جبرئیل باشد پس متمثل و مصور شد روح ما از برای او بصورت آدمی تمام خلقت بی نقص

قالت إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا قال إنما أنا رسول ربك لأهب لك غلاما زكيا یعنی گفت مریم بدرستیکه من پناه میبرم
بخداوند بخشاینده از تو اگر باشی پرهیزکار جبرئیل گفت بدرستیکه منم فرستاده پروردگار تو
تا آنکه ببخشم ترا پسری پاکیزه قالت أنى يكون لي غلام ولم يمسسني بشر ولم أك بغيا قال كذلك قال ربك هو
علي هين ولنجعله آية للناس ورحمة منا وكان أمرا مقضيا یعنی گفت مریم که از کجا میشود از برای من پسری و حال
آنکه مس نکرده است مرا هیچ آدمی و نیستم من زناکار گفت جبرئیل چنین است گفت پروردگار تو که آن بر من آسانست
تا آنکه بگردانیم او را معجزه و نشانه از برای مردمان و رحمتی از جانب ما بر بندگان و هست کاری مقدر
که تعلق گرفته است بآن قضای خدا فحملته فانتبذت به مكانا قصيا فأجاءها المخاض إلى جذع النخلة قالت يا ليتني
مت قبل هذا وكنت نسيا منسيا یعنی پس حامله گردید باو پس کناره گرفت با آن حمل
خود در جای دوری از اهل خود پس آورد او را درد زاییدن بسوی ساق درخت خرمایی گفت ای کاش من مرده بودم
پیش از این و بودم چیزی فراموش شده [illegible] از حضرت صادق
[illegible] که بودم چیزی از آنچه [illegible]
او را بیرون [illegible] فناداها من تحتها ألا تحزني قد جعل ربك تحتك سريا وهزي إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا
جنيا یعنی پس ندا کرد او را جبرئیل از زیر درخت خرما [illegible] که اندوهگین مباش بدرستیکه
گردانید پروردگار تو در زیر پای تو جدول آبی [illegible] و بجنبان بسوی خود ساق درخت خرما را تا آنکه بیفتد از برای تو خرمای تازه
روایت از حضرت باقر [illegible] که حضرت عیسی [illegible] جاری گردید
[illegible]
[illegible]
[illegible]
میان مردمان [illegible] ایشان از آن درخت خرما
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در نزد آن درخت [illegible]
فکلي واشربي وقري عينا فإما ترين من البشر أحدا فقولي إني نذرت للرحمن صوما فلن أكلم اليوم إنسيا یعنی پس بخور از
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فأتت به قومها تحمله قالوا يا مريم لقد جئت شيئا فريا يا أخت هارون ما كان أبوك امرأ سوء وما كانت أمك بغيا یعنی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فأشارت إليه قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبيا قال إني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبيا وجعلني مباركا أينما
كنت یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داد زنا دادند پس او یحیی در کتاب و حکمت در حالی که کودک بود آیا نشنیده قول خدای تعالی را که گفت ای یحیی بگیر کتاب را بقوت
دادیم ما او را حکم را در حالی که کودک بود و پس چون رسید بسبع هفت سالگی سخن گفت یحیی در حالت در حالی که کودک
خدای تعالی او را پس بود پیغمبر بعد از حضرت یحیی و بر جمیع مردمان و مروی است از حضرت رضا ع که حقیقت بود عیسی حجت خدا و حال آنکه
پسر سه ساله بود قال واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا والسلام علی یوم
ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیه یمترون ما کان لله ان یتخذ من ولد
سبحانه اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون یعنی و وصیت کرد مرا بنماز کردن و زکوة دادن تا مادامی که زنده باشم
و نیکوئی کردن بمادرم و نکردانیده است مرا گردنکش بی‌سعادت و سلام خدای تعالی است بر من در آن روزی که
زاییده شدم و در آن روزی که خواهم مرد و در آن روزی که مبعوث خواهم شد در حالتی که زنده باشم این وصفی که کردیم عیسی
پسر مریم است کلمهٔ حق است که در آن شک میکنند نسزد مر خدای را اینکه بگیرد هیچ فرزندی منزه و پاک است از هر [نقص]
چون حکم کند بکاری پس بدرستی که میگوید مر آن کار را باش پس پیدا شده آن کار بدون تاخیر زمان و مروی است از حضرت
صادق ع که مراد از زکوة در این آیه زکوة سر است زیرا که پیدا نشده از برای عیسی هیچ مالی که زکوة داشته باشد
و بعضی بر آنند که مراد از زکوة تطهیر است از بدی و عیبی و صغیر و کبیر و مروی است از حضرت صادق ع که شمرد عقوق پدر و مادر را
از جملهٔ کبائر که گفته چنانکه خدای تعالی کرده است کسی را که عاق است جبار شقی در قرآن در حکایت عیسی
که گفت وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا و روایت کرده است که یهودی بنزد پیغمبر آمد گفت ای محمد بدرستی [illegible]
بعضی پیغمبران آنکه ایجاد شده از آنکه ایجاد شوی گفت آنحضرت آری گفت آن یهودی که این کرده اصحاب تو بوده‌اند
بود از آنها پیغمبران آنکه خلق شده پس گفت آنحضرت ع آری گفت آن یهودی که پس چه بود فضل آنکه سخن گفته عیسی در
وقتی که بیرون آمد از شکم مادر چنانچه سخن گفت عیسی بن مریم پس کدام نبو [illegible] و حال آنکه تو بوده پیش از آن پیغمبر
پس گفت آنحضرت ع که بدرستی که عیسی متولد شد بی پدر [illegible] و خلق کرد خدای تعالی از جان مادر او
چنانچه خلق کرده آدم را بی پدر و مادر و اگر عیسی در وقتی که بیرون آمد از شکم مادر سخن گویا نمیشد هر آینه حجت
نبود از برای مادر او عذری نزد مردمان که فرزند او در وجود آمده است بی پدر و بود [illegible] منکر شدند
او را مثل زنان محصنه پس کرده است خدای تعالی زبان عیسی بن مریم را عذر از برای مادر او سوره انبیا باید ایه
والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا وجعلناها وابنها آیة للعالمین یعنی یاد کن آن زن را که نگاه داشت
فرج خود را از حلال و حرام که مریم باشد پس دمیدیم ما در وی از جانب روح ما که جبرئیل باشد و گردانیدیم
او را و پسر او را علامت عظیم از برای جهانیان سوره تحریم باید ایه ومریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه
من روحنا وصدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین یعنی مثل زده از برای مؤمنان مریم دختر عمران را
آنکه نگاه داشته بود فرج خود را از حلال و حرام پس دمیدیم در وی از جانب روح ما جبرئیل و تصدیق
کرد احکام و شرایع پروردگار خود و کتابهای او را و بود از جملهٔ مطیعان و مروی است از حضرت پیغمبر

که کامل نشد

که کامل نشد از مردان جمع کثیری و کامل نشد از زنان مگر چهار زن آسیه دختر مزاحم زن فرعون و مریم دختر عمران
و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد فصل در بیان فضل حضرت عیسی ع و معجزات او و حالات او سوره بقره ایه
سوره بقره باید ایه وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس یعنی دادیم ما عیسی پسر مریم را معجزات
روشن و قوت دادیم او را بروح پاک که جبرئیل باشد سوره آل عمران باید ایه وانزل التوریة والانجیل من قبل هدی
للناس یعنی نازل کرد خدای تعالی کتاب توریة و انجیل را پیش از این قرآن تا راه نماینده باشد از برای مردمان سوره مائده باید ایه
وقفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما بین یدیه من التوریة وآتیناه الانجیل فیه هدی ونور ومصدقا لما بین
یدیه من التوریة وهدی وموعظة للمتقین یعنی از پی در آوردیم بعد از ایشان عیسی پسر مریم را در حالتی که تصدیق کننده
بود آنچیز را که در پیش روی او بود از توریة و دادیم ما او را کتاب انجیل را که در وی راه نماینده است و روشنائی
و تصدیق کننده است آنچیز را که در پیش روی اوست از کتاب توریة و راه نماینده است و پند دهنده است مر پرهیز
کاران را [illegible] لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله
ربی وربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار وما للظالمین من انصار یعنی بحقیقت کافر شدند
آنانکه گفتند بدرستی که خدا است مسیح پسر مریم و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را که پروردگار من و
پروردگار شما است بدرستی که هر که شریک کرد بخدا پس بحقیقت حرام کرد خدای تعالی بر او بهشت را و باشد
جای او در آتش و نیست از برای ستمکاران هیچ یاری لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا
اله واحد وان لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم یعنی بحقیقت کافر شدند آنانکه گفتند
بدرستی که خدای تعالی سوم از سه خدا است که پدر و پسر و روح القدس باشد و نیست هیچ خدائی مگر خدای یگانه و اگر
باز نه ایستند از آنچه میگویند هر آینه برسد بآنانکه کافر شدند از ایشان ترسایان عذاب دردناک [illegible]
گفته‌اند که نصاری سه فرقه‌اند [illegible] که خدا باشد پس که عیسی باشد روح
القدس که جبرئیل باشد و مروی است از حضرت باقر ع [illegible]
[illegible] و طایفه از ایشان گفتند که او پسر خدا
است و طایفهٔ دیگر گفتند که او است خدا [illegible] افلا یتوبون الی الله ویستغفرونه والله غفور رحیم ما
المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة کانا یأکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الآیات
ثم انظر انی یؤفکون یعنی آیا پس توبه و بازگشت نمیکنند بسوی خدای تعالی و طلب آمرزش نمیکنند از او و حال آنکه
خدای تعالی آمرزنده مهربان است نیست عیسی پسر مریم مگر پیغمبری که گذشته پیش از او [illegible] و مادر او زن
راستگوی بود و بودند که [illegible] طعام [illegible] بنگر که چگونه بیان میکنیم از برای
ایشان آیات [illegible] و مروی است از حضرت رضا ع
در باب کانا یأکلان الطعام که گفت یعنی این دو نفر [illegible] اکل

کاید از جهت آنست و هر کس که بخورد عقل او صدمت بیکند و مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع در بیان حدیثی که گفت معنی یا کلان الطعام
که یعنی به بهشتی که کسی که بخورد طعام و غذا باشد از برای او غایط و هر کس که باشد از برای او [illegible] و دلیل است [illegible] که
[illegible] از برای عیسی بن مریم [illegible] لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ آن نفرین بود [illegible]
و بوده [illegible] مرویست از حضرت صادق ع که خوک شدند بزبان داود و بوزینه شدند بزبان عیسی بن مریم
و مرویست از حضرت باقر ع که گفت اما داود پس او نفرین کرد مردمان ایله را چونکه تجاوز کردند از حکم شنبه [illegible]
ایشان در زمان داود پس گفت داود ع بار خدایا بپوشان بر ایشان لعنت و نفرین را مانند رداء و مانند کمربند بر کمر پس
مسخ کرد خدای تعالی ایشان را بوزینه و اما عیسی پس او لعن و نفرین کرد آنانرا که نازل شد بر ایشان مائده آسمانی پس کافر شدند
بعد از آن پس گفت بار خدایا عذاب کن هر کس که کافر شد بعد از آنکه خورد مائده را عذابی که نکرده باشی مانند آن عذاب با احدی
از جهانیان و لعن و نفرین کن بر ایشان چنانچه لعن کردی بر اصحاب شنبه پس گردیدند خوک و بودند پنج هزار مرد و مرویست که [illegible]
ایشان این بود که بخوردند گوشت خوک [illegible] شراب [illegible] در وقت حیض ایشان و مرویست
از حضرت صادق ع که نبودند ایشان که داخل شوند در این معصیت که داخل شدند بعضی از ایشان ولی نشستند در
مجلسهای ایشان و لکن بودند که چون ملاقات ایشان میکردند و انس و مونس ایشان میشدند قال تعالی إِذْ قَالَ اللَّهُ یَا عِیسَی ابْنَ
مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَعَلَی وَالِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ
وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِیلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیهَا فَتَکُونُ طَیْرًا بِإِذْنِی وَتُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَی بِإِذْنِی وَإِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرَائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ
یعنی یاد کن چون که گفت خدای تعالی ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا بر تو و مادر تو چونکه تقویت کردم تو را بروح پاک
جبرئیل سخن میگفتی با مردم در گهواره [illegible] پیغمبری و چونکه تعلیم کردم تو را نوشتن و خواندن کتاب را و دانش را
و تورات و انجیل را و چونکه خلق میکردی از گل مانند صورت مرغان [illegible] پس میدمیدی در آن پس میشد مرغ
بفرمان من و شفا میدادی [illegible] و صاحب پیسی را بفرمان من و چونکه بیرون میآوردی مردگان را
زنده بفرمان من و چونکه باز داشتم شر جهود از تو [illegible] معجزها روشن را پس گفتند آنانکه
کافر شدند از ایشان نیست این کار مگر جادوی آشکار وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوَارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا
مُسْلِمُونَ إِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ
قَالُوا نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَکُونَ عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدِینَ یعنی و چون که وحی کردیم به
حواریین [illegible] که ایمان آورید به من و به پیغمبر من گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که مائیم از مسلمانان یاد کن چون
گفتند یاران عیسی ای عیسی پسر مریم آیا میتواند پروردگار تو که بفرستد بر ما خوانی آراسته بطعام از آسمان گفت
عیسی بترسید از خدای اگر هستید شما از اهل ایمان گفتند میخواهیم که بخوریم از آن و آرام شود دلهای ما و بدانیم که
تو راست گفتی با ما و باشیم ما بر آن معجزه از گواهان از برای آنانکه حاضر نبودند قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً

مِنَ السَّمَاءِ تَکُونُ لَنَا عِیدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآیَةً مِنْکَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ قَالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُهَا عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ
مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِینَ یعنی گفت عیسی پسر مریم بار خدایا ای پروردگار ما فرو فرست بر ما خوانی آراسته

عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ

از طعام از آسمان که باشد از برای ما روز عید و شادی از برای اول ما و آخر ما که هستند در عهد ما و از برای آنانکه آیند پس از ما و
باشد معجزه از تو و روزی ده ما را از آن و توئی بهترین روزی دهندگان گفت خدای تعالی بدرستی که من فرو فرستنده آنم
بر شما پس کسی که کافر شود پس از آن از شما پس بدرستی که عذاب میکنم او را عذابی که نکنم آن عذاب را با احدی از جهانیان و مرویست
از حضرت باقر ع که عیسی پسر مریم گفته بنی اسرائیل را که روزه بگیرید سی روز پس بخواهید از خدا آنچه را اگر میخواهید
تا اینکه عطا کند بشما از این پس روزه گرفتند پس چون فارغ شدند گفتند که [illegible] از برای ما
پس چون تمام میکردیم [illegible] باطعامی و ما روزه گرفتیم [illegible] تا اینکه خدای تعالی
بفرستاد از آسمان از برای ما خوانی آراسته از طعام را پس آوردند ملائکه [illegible] بر داشتند هفت
نان و هفت خوان را تا اینکه گذاشتند پیش روی ایشان پس خوردند از آن [illegible] خوردند اول ایشان
و مرویست از حضرت [illegible] که نازل شد از آسمان خوان پر از نان و گوشت [illegible] اسرائیل خواستند
از عیسی طعامی [illegible] که بخورند [illegible] پس [illegible] خواهد بود از برای ایشان
تا اینکه خیانت نکنند [illegible] عذاب خواهم کرد شما را پس نگذشت [illegible] از ایشان تا اینکه
خیانت کردند [illegible] و برداشتند [illegible] و مرویست از سلمان فارسی که گفت [illegible] حضرت
عیسی [illegible] هرگز [illegible] از صورت خود [illegible]
[illegible] و چون سؤال کردند حواریون [illegible]
خوان آراسته از طعام را پوشیده [illegible] و گفت بار خدایا ای پروردگار ما فرو فرست بر ما خوان آراسته
از آسمان پس فرود آمد [illegible] در [illegible] ایشان نگاه میکردند [illegible] تا اینکه [illegible]
افتاد پیش روی ایشان پس گریست حضرت عیسی و گفت بار خدایا بگردان [illegible] که [illegible] بار خدایا بگردان آنرا
خوان آراسته [illegible] از [illegible] نگاه میکردند بآن و میدیدند چیزی که [illegible]
بودند هرگز ندیده بودند [illegible] از آن [illegible] و نماز کرد و طول داد
در نماز پس برداشت پرده را از روی آن خوان و گفت بِسْمِ اللَّهِ خَیْرِ الرَّازِقِینَ یعنی ابتدا میکنم بنام خدا [illegible]
[illegible] ماهی بریان [illegible]
[illegible] انواع سبزیها [illegible]
[illegible] پس شمعون گفت ای روح الله
آیا از طعام دنیا است اینها یا از طعام آخرت پس گفت عیسی [illegible] از طعام دنیا و نه از طعام آخرت
و لیکن چیزیست که [illegible] خدای تعالی [illegible] اگر سؤال کرده بید [illegible] امداد و اعانت کرده

نثار اين خدا تعالى در بزيادة شمار از فضل كرم خود بس كفتند حواريون و ياران او از بنى اسرائيل اى روح الله كاش بى عيزى
ازان بحر امر بيكى و ديكرى بس كفت عيسى اى ماهى زنده شو بس بزبان خدا امر بجنبد در ابتدا ان ماهى دبركشت او قلب ايكان
و خادهاكان و ايشان خدا شدند از ان بس كفت عيسى چيست شما را كر ترغيب مى بيد در چيزها و ديكر چون داده شد بشما
كرامت اديد از زيان ابا نترسيم بر شما كر عذاب كرده شويد بس كفت اى ماهى بركرد بجا بحر بودى بزبان خدا بس بركشت
ان ماهى بيامند جا بحر بود بس كفتند اى روح الله تو بحر از ان در ابتدا تا بحر بر ما صيد انداز بس كفت عيسى بناه
مى برم بخدا از اينكه بحر بر من از ان و لكن بايد بحر از انا انكه خواسته اند بس نرسيد كه بحر انداز بس نيك كرد
عيسى تعزا بيماران در دهان زمين كير و در دهان مبتلا را بان خوان و كفت بحر ديدار ان در بشما باد كوا از او و از
براى بيماران و مبتلا بس خوردند از ان هزار و سيصد مرد و زن از فقرا و بيمار و در خوردن همه ايشان سير شدند كمال
سيرابى بس نكاه كرد عيسى بسوى ماهى ديد كه بر هيئت خود كه از اسمان فرود آمده بود باقيست بس پرواز كرد ان
خوان و بلند كرديد بسوى اسمان و ايشان نكاه ميكردند تا اينكه پنهان شد از نظر ايشان و نخورد در ان روز از ان
زمين كير مكر اينكه صحت يافت و نه بيمارى مكر اينكه شفا يافت و نه فقيرى مكر اينكه توانكر شد و بود دايم توانكر
تا اينكه مرد و پشيمان شدند حواريون و انانكه نخورده بودند و بود چونكه فرود آمد جمع ميشدند توانكران
و فقيران و كوچكان و بزركان و مزاحم يكديكر ميشدند بر سر ان بس چون ديد عيسى كه چنين است كرد اينرا نوبة
در ميان ايشان بس بر اين منوال بود تا چهل روز كه فرود مى آمد در روز چاشت و برپا بود و ميخوردند از ان
تا چونكه بر ميكشت سايه مى پريد و بالا ميرفت و ايشان نكاه ميكردند در سايه ان تا اينكه پنهان ميشد از ايشان
و نبود كه فرود مى آمد يكروز بلكه روز ديكر بس وحى كرد خداى تعالى بعيسى كه بكردان اين خوان را از مستمندان و بيماران
توانكران بس اين حكم كران آمد بر توانكران تا اينكه شك كردند و بر شكايات انداختند مردمان را از ان بس وحى كرد
خداى تعالى بعيسى كه من شرط كردم بر تكذيب كنندكان كه اكر كفر آوردند بعد از فرود آمدن عذاب كنم ايشان را عذابى
كه نكرده باشم باحدى از جهانيان بس كفت عيسى كه اكر عذاب كنى ايشان را بس بدرستيكه ايشان بندكان تو اند البته تو
مالك ايشانى هر كار كرده سزاست و اكر بيامرزى كناهان ايشانرا بس بدرستيكه تويى با عزت با حكمت بس
خداى تعالى مسخ كرد از ايشان سيصد و سى و سه مرد را كه خوابيده بودند در شب در فراش خود با زنان خود در جاهاى
خود بس صبح كردند در جاها خوك كه بودند و ميدويدند در راهها و كناسها و ميخوردند نجاستها
در خلاها بس چون ديدند مردمان آنحال را فزع كردند و رو آوردند بنزد عيسى و كريستند و كريستند بر انانكه مسخ
شده بودند اهل ايشان خوكها نا ايشان بس زنده بودند تا سه روز بعد از ان هلاك كردند و نيز روايت كرده
كه فرود مى آمد خوان از آسمان بر ايشان بس جمع ميشدند بر ان و ميخوردند از ان بس بالا ميرفت بس كفتند
بزركان ايشان و صاحبان مال ايشان كه ما نميكذاريم فرومايكان ما بخورند از ان بس بالا برد
خداى تعالى آن خوان را بسبب ظلم و ستم ايشان و مسخ شدند بخوك و نيز در روايت از حضرت باقر كه آن خوان

از آسمان كه فرود آمد بر بنى اسرائيل در آن بود نان و كوشت و مى بود در بحيره هاى از طلا و در روايت ديكر
از حضرت امام رضا عليه السلام كه ماهى بود از طلا مغير باشد بنى اسرائيل چونكه فرود آمد خوان
از آسمان براى عيسى بس جحود و انكار ايمان بنا مسخ شدند در مفتند برپا كردند بارة در دريا
دبارة تعجلها سوره مؤمنون يك آيه وجعلنا ابن مريم وأمه آية وآويناهما الى ربوة ذات قرار ومعين
يعنى كردانيديم پسر مريم و مادر او را معجزه و آيتى و جاى داديم هر دو را بسوى بلندى از زمين بلند صاحب
استقرار و آب جارى بر روى زمين كه مذكور در روايت از حضرت صادق كه كفت ربوه نجف كوفه است و معين اين فرات
ديكر در روايت از حضرت باقر كه ربوه حيره است و سواد كوفه است و قرار مسجد كوفه است و معين اين فرات است
سوره يس شانزده آيه واضرب لهم مثلا اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما
فعززنا بثالث فقالوا انا اليكم مرسلون يعنى بزن براى ايشان مثلى را يعنى اهل قريه ياد كن با اهل شهر انطاكيه چون آمد
با اهل آن شهر رسولان عيسى چون فرستاد عيسى بسوى ايشان دو نفر را پس تكذيب كردند ايشان
را پس تقويت كرديم ما ايشانرا بشخص سيم شمعون نام پس كفتند آن رسولان بدرستيكه ما بسوى شما فرستاده شده ايم رسالت
و پيغام كذارى مرويست كه چون اهل شهر انطاكيه روم تمام بت پرستان بودند پس فرستاد حضرت عيسى دو نفر از حواريان
دو نفر با رسالت كه ايشانرا ارشاد بكنند پس چون رسيدند آن دو نفر نزديك شهر ديدند پيرى را كه مؤمن ال ياسين
بود كه كوسفند ميچرانيد پس ايشان سلام كردند و او پرسيد از ايشان كه شما چه كسانيد كفتند ما رسولان حضرت عيسى
ايم آمده ايم كه راهنمائى كنيم شما را از پرستش بتها بسوى خداى تعالى پس كفت چه حجت داريد بر اين
كفتند ما شفا ميدهيم بيماران را و بينا ميكنيم كور مادرزاد را پس صاحب كوسفند پسرى بيمار داشت
و برد ايشانرا بخانه خود پس ايشان دست بر او كشيدند و صحت يافت در ساعت بس شفا يافت
بس خواست بسيار ايمان آورد و ان خبر در شهر پهن شد پس بسيار بيماران شفا يافتند و خبر بپادشاه رسيد
پادشاه بت پرست بود ايشانرا بپادشاه بردند پس پرسيد از ايشان كه شما كيستيد
كفتند ما رسولان عيسى ايم آمده ايم كه بخوانيم ترا از پرستش بتها بسوى خداى تعالى پس كفت پادشاه
كه آيا خدائى هست غير از اين بتها كفتند بلى خدائى كه ترا و خدايان ترا آفريده است پس كفت پادشاه
نامزد كنيد در امر شما چون ايشان در آن شهر انطاكيه بسيار كفتند پادشاه امر كرد تا ايشانرا حبس كردند
پس رسيد خبر حبس ايشان بحضرت عيسى فرستاد شمعون الصفا را بعد از ايشان پس شمعون داخل شد
در آن شهر بطريق ناشناخته و با مصاحبان پادشاه الفت كرد تا اينكه
بالا و برسانيدند او را بحضرت پادشاه پس پادشاه بمصاحبت او راضى شد
روزى پادشاه را كفت شنيده ام كه پادشاه حبس كرده است دو مرد را پس اكر كسى ايشان را حاضر كند
پادشاه تا آن دو نفر را حاضر ساختند پس كفت شمعون كه چه كسى فرستاده شما را كفتند خداى تعالى

از برای ایشان هیچ نفعی پس گفت شمعون که وصف کنید این خدا را بطریقهٔ ایجاز و اختصار گفتند که میکند هرچه را که بخواهد و حکم
میکند بهرچه اراده کند گفت شمعون چیست معجزه و نشانه راستی شما گفتند هرچه تمنا نماید پادشاه پس حاضر ساختند
کور مادرزادی را که هر دو چشم او برشته بود از گوشت پس دعا کردند آن دو رسول خدای تعالی تا اینکه شکافته شد هر دو چشم
او پس گذاشتند دو حدقه در آن و دمیدند در آن پس گردید بینا و متعجب گشتند حاضران خدای تعالی پادشاه
پس گفت شمعون بپادشاه که آیا مصلحت میدانی که سؤال کنی از خدایان و بتهای خود تا اینکه بکنند مانند این کار را اگر
باشد از برای تو و از برای ایشان شرف و بزرگی گفت پادشاه که من پوشیده نمیدارم از تو چیزی را خدایان ما نه می‌بینند
و نمی‌شنوند و ضرر نمیرسانند و نفع نمی‌بخشند پس گفت شمعون بآن دو رسول که اگر خدای شما قادر باشد بر زنده کردن
مرده پس ما ایمان میآوریم به شما پس حاضر کردند پسری را که هفت روز بود که مرده بود و دفن کرده بودند پس دعا کردند
آن دو رسول پس زنده شد آن پسر مرده باذن خدا و برخاست و گفت که من داخل شدم مدتی در هفت وادی از
آتش من میترسانم شما را از این کار که شرک آورده‌اید و ایمان بیاورید و گفت آن زنده شده که من دیدم که گشوده شد
درهای آسمان پس دیدم که جوانی نیکو روی شفاعت میکند بدرگاه خدای تعالی از برای این سه نفر گفت پادشاه
که کیستند آن سه نفر گفت که شمعون و این دو نفر رسول پس دید شمعون که سخنان او تأثیر کرده است در دل پادشاه
و در ایمان آوردن پادشاه با جمع بسیاری از اهل آن شهر و هر کس که ایمان نیاورد صدای صیحه‌ای که از جبرئیل
ایشان را هلاک کردند و مروی است که رسید از حضرت باقر علیه السلام پس گفت که فرستاد خدای تعالی دو مرد را
برسالت بسوی اهل شهر انطاکیه پس گفتند آن دو رسول چیزی چند که مردم آن شهر منکر آن بودند پس خشونت کردند
اهل آن شهر با ایشان و گرفتند ایشان را و حبس کردند در بتخانهای خود پس فرستاد خدای تعالی رسول سوم را پس داخل
در آن شهر شد و گفت مرا راه نمائید بسوی در سرای پادشاه پس چون رسید بدر سرای پادشاه به پاسبان گفت که من مردم
که عبادة میکردم در بیابان و بیابان را دوست میدارم که عبادت کنم خدای پادشاه را پس رسانیدند گفتار او را
بپادشاه پس امر کرد پادشاه تا اینکه او را داخل کردند در بتخانه او پس داخل شد او و ماند در آن بتخانه مدت
و سال با آن دو نفر مصاحب خود پس گفت بآن دو نفر که باین طور میخواستید که بیرون آرید قومی را از دین خود بسوی دین دیگر
با خشونت و درشتی چرا ملایمت و مدارا نکردید پس گفت بآن دو رسول ببا تو که البته اقرار میکنید بشناختن
من پس اورا بردند بنزد پادشاه پس گفت آن پادشاه باو که رسیده است بمن که تو پرستندهٔ خدای مائی برادر من همیشه
برادر من هستی و گرفتی پس بخواه از من هر حاجتی که داری پس گفت آن رسول سوم که نیست مرا حاجتی ای پادشاه
ولیکن دیدم دو مرد را در بتخانه پس چیست حال ایشان گفت پادشاه که این دو مرد آمدند بنزد من تا اینکه باطل
کنند دین مرا و بخوانند مرا بسوی خدای آسمان پس گفت آن رسول که ای پادشاه پس نیکو است مناظره کردن
با ایشان بطریق خوش پس اگر حق با ایشان باشد متابعت کنیم ما ایشان را و اگر حق با ما باشد داخل سازیم آن دو مرد
را در کیش ما تا اینکه باشد از برای ایشان آنچه از برای ما است و بر ایشان باشد آنچه بر ما است پس حاضر ساختند آن
دو مرد را پس گفت با ایشان مصاحب ایشان که چیست آنچه آورده‌اید شما را بسوی این پادشاه گفتند آمده‌ایم ما که دعوت کنیم او را
بسوی عبادت خدائی که آفریده است آسمانها و زمین را و خلق میکند در رحمها آنچه را که بخواهد و صورت میکند آنچه را
صورت که بخواهد و رویانیده درختان و میوه‌ها را و فرو میفرستد باران را از آسمان پس گفت مصاحب ایشان که آیا خدائی
که میخوانید شما دو نفر مرا بسوی او و بسوی عبادت او اگر بیاوریم ما کوری را آیا قادر است که بکند او را
صحیح و بینا گفتند که اگر از او سؤال کنیم اگر بخواهد میکند اگر بخواهد گفت مصاحب ایشان که ای پادشاه لازم است که
حاضر سازیم کوری را اگر هرگز چیزی را ندیده باشد پس چون حاضر ساختند گفت با ایشان که دعا کنید بخدای خود تا اینکه
بینا کرداند این کور را پس برخاستند آن دو رسول و دو رکعت نماز کردند پس ناگاه هر دو چشم او باز شد و حال
آنکه نگاه میکرد بسوی آسمان و بینا گردید پس گفت مصاحب ایشان که ای پادشاه لازم است اورا کوری دیگر پس
چون آوردند کور دیگر را پس ایشان سجده کردند پس چون سر برداشتند از سجده پس ناگاه آن کور بینا شده
بود پس گفت آن مصاحب که ای پادشاه لازم است حجتی دیگر پس آوردند شخصی زمین گیر را پس گفت آن دو رسول
انچه کردند را اول کرده بودند پس برخاست و راه رفت پس گفت مصاحب
ایشان که ای پادشاه این دو مرد آورده‌اند دو حجت و دو معجزه ولیکن باقی مانده است یک کار دیگر پس اگر کردند آن کار
را داخل میشوم من با ایشان در دین ایشان پس گفت که ای پادشاه شنیده‌ام که بوده است از برای پادشاه پسری یک
که مرده است پس اگر زنده کرد خدای این دو مرد او را من داخل میشوم در دین ایشان پس گفت باو پادشاه که
من نیز داخل میشوم با تو در دین او پس گفت بآن دو رسول که باقی مانده است این یک کار دیگر با ما و اینکه
مرده است پسر این پادشاه پس دعا کنید تا اینکه خدای تعالی او را زنده کند پس سجده کردند هر دو آن
برای خدای تعالی و طول دادند در سجده پس سر برداشتند و گفتند بپادشاه که بفرست بسوی قبر پسر خود
که خواهی یافت پسر تو را زنده شده انشاء الله پس بیرون رفتند مردمان که به بینند که راست است یا نه پس دیدند پسر
پادشاه را که بیرون آمده است از قبر و می‌تکاند خاک را از سر خود پس آوردند او را بنزد پادشاه پس شناخت او را
پادشاه که پسر او است پس گفت باو که چگونه شد حال تو ای پسر من گفت آن پسر که من مرده بودم پس دیدم دو
مرد را که در پیش روی پروردگار من سجده کرده‌اند و سؤال میکنند از او که مرا زنده کرداند پس زنده کرد
مرا پس گفت پادشاه که ای پسر من میشناسی آن دو نفر را اگر ببینی گفت آری پس بیرون رفتند تمامی مردمان
بسوی صحرا و یک یک میگذشتند بر پسر پادشاه پس میگفت با وی آن پسر که نگاه کن میگفت آنها که این نیست
تا اینکه گذشت بر او یکی از آن دو رسول بعد از گذشتن جمع بسیاری پس گفت پسر پادشاه که این یکی است
یکی از آن دو نفر و اشاره کرد بدست خود بسوی او پس گذشتند گروه بسیار تا اینکه دید مصاحب دیگر او را
و گفت این است آن دیگر پس گفت آن پیغمبری که مصاحب ایشان است که من حقیقة ایمان آوردم بخدای شما دو
رسول و دانستم که آنچه که آمده‌اید بحق است پس گفت آن پادشاه که من نیز ایمان آوردم بخدائی که این دو رسول

و ایمان آوردند تمام اهل این ملک پادشاه و مرویست که فرستاد حضرت عیسی دو رسول بسوی اهل انطاکیه پس آمدند آن دو
رسول تا باین شهر و نرسیدند بپادشاه آن شهر و طول کشید مدت ماندن ایشان در آن شهر پس بیرون رفت پادشاه
روزی پس ایشان دو رسول تکبیر گفتند و ذکر خدا کردند پس چون شنید پادشاه در غضب شد و امر کرد بحبس کردن ایشان
و امر کرد بحبس کردن ایشان و امر کرد تا بر هر یک صد تازیانه بزنند پس چون تکذیب کرده اند دو رسول را و تازیانه زدند ایشان را
فرستاد عیسی شمعون صفا رئیس حواریون را بعقب ایشان تا یاری کند ایشان را پس داخل شد شمعون در آن شهر
در حالتی که کسی او را نشناخت پس معاشرت و هم نشینی کرد با اصحاب پادشاه تا اینکه مانوس با ایشان شد پس خبر او را بپادشاه
پس خواند او را پادشاه و راضی و خوشوقت شد بمعاشرت و مصاحبت او و دوست او شد و گرامی داشت او را پس گفت شمعون روزی
که ای پادشاه شنیده ام که تو حبس کرده دو مرد را در زندان و صد تازیانه بهر یک زده چونکه خوانده اند ترا بسوی غیر دین تو
پس آیا تو شنیده سخن ایشان را گفت پادشاه که مانع شد غضب میان و ایشان گفت شمعون پس اگر رای پادشاه باشد بخواند ایشان را
تا اینکه مطلع شویم بما ایشان را که در نزد ایشان است پس خواندند دو رسول را پادشاه پس گفت با ایشان شمعون که چه کس فرستاد شما را
باینجا گفتند آن خدا اینکه خلق کرده هر چیز را و شریکی نیست برای او گفت شمعون چیست معجزه و نشانه شما گفتند هر چه تمنا کنی
گفت پادشاه پس امر کرد پادشاه تا اینکه آوردند کودکی را که جای هر دو چشم او صاف شده و مانند گل بود پس دعا کردند
حلقه دو چشم او پیدا کرد و ببیند مثل چشم او و بینا گشت آن کودک پس تعجب کرد پادشاه پس گفت شمعون بپادشاه که ای پادشاه اگر
تو هستی که سوال کنی از خدای خود تا اینکه بکند چیز مثل این کرده اند این دو رسول تا اینکه باشد از برای تو و خدای تو شرف و عزت
پس گفت پادشاه که از تو پوشیده نیست سری خدائی که ما می پرستیم نه ضرر میرساند و نه منفعت پس گفت پادشاه که در اینجا
مرده هست که هفت روز است که مرده است و دفن شده است تا اینکه بر کرده و از سفر پدر او خبر کرده تا اینکه دو رسول زنده کنند آن
مرده را اگر تعجیل کنند پس دعا کردند آن دو رسول بدعا خدا که درخواه آشکار او شمعون دعا بکرد پس برخاست
پس زنده شد آن مرده و برخواست و گفت که من هفت روز است که مرده ام و داخل شدم در هفت وادی از آتش و من ترسانم
شما را از آنکه شرک دارید پس ایمان بیاورید بخدا تعالی پس تعجب کرد پادشاه پس چون دانست شمعون که سخن او تاثیر کرده است
در پادشاه خواند او را بسوی عبادت خدای تعالی پس ایمان آورد آن پادشاه و ایمان آوردند اهل مملکت او و بعضی
کافر شدند که بعضی بگو قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شیء ان انتم الا تکذبون قالوا ربنا یعلم
انا الیکم لمرسلون وما علینا الا البلاغ المبین یعنی گفتند اهل انطاکیه که نیستید شما مگر آدمی مانند ما و نفرستاده
خدای بخشاینده هیچ چیز را از وحی و رسالت نیستید شما مگر دروغ میگوئید در دعوی رسالت گفتند آن دو رسول که پروردگار
ما میداند که بدرستی که ما بسوی شما اهل انطاکیه فرستاده شده ایم و نیست بر ما مگر رسانیدن رسالت ظاهر آشکار بحجت ظاهره
قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم قالوا طائرکم معکم ائن ذکرتم بل انتم قوم مسرفون
یعنی گفتند اهل انطاکیه بدرستی که ما فال بد گرفتیم شما را بدرستی اگر باز نایستید از این گفتار البته سنگسار کنیم شما را و البته رسد
بشما از جانب ما عذابی دردناک گفتند آن دو رسول فال بد شما با شما است از جهت کفر و معاصی شما آیا اگر پند داده شوید شما

بپکبرید شما از آنکه شما هستید گروهی که عادت شما است تجاوز کردن از حد در کفر و عصیان وجاء من اقصی المدینة رجل
یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسئلکم اجرا وهم مهتدون وما لی لا اعبد الذی فطرنی والیه ترجعون
یعنی و آمد از دورترین شهر انطاکیه مردی حبیب نجار نام در حالتی که میشتافت از جهت اعلام حال رسولان گفت حبیب که ای قوم
متابعت کنید این فرستادگان را متابعت کنید کسی را که نخواهد از شما مزدی بر کار خود و حال اینکه ایشان راه یافتگان راه
راستند و چیست مرا که نپرستم آن خدائی را که آفریده مرا و بسوی جزای او است بازگشت شما ءاتخذ من دونه آلهة ان یردن الرحمن
بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا ولا ینقذون انی اذا لفی ضلال مبین انی آمنت بربکم فاسمعون قیل ادخل الجنة قال
یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین یعنی آیا بگیرم بجز خدا خدایان را که اگر خواهد بمن خدای
بخشاینده ضرری دفع نکند از من شفاعت ایشان هیچ چیز را و نتوانند خلاص کرد مرا از هیچ مکروهی
بدرستی که من آنگاه که پرستم غیر او را در گمراهی آشکار باشم بدرستی که من ایمان آوردم به پروردگار شما
پس بشنوید گفتار مرا و قبول کنید پس قوم او چون شنیدند این گفتار او را زدند او را با لگد تا اینکه مرد
پس گفته شد او را که داخل شو در بهشت گفت حبیب ای کاش قوم من میدانستند با آنکه آمرزید مرا پروردگار من و کرد مرا از
اهل اکرام و تعظیم مرویست که حبیب نجار نصیحت کرد قوم خود را در حیات و ممات خود و مرویست که بود او از آنها که ایمان آوردند
بحضرت محمد و حال آنکه در میان ایشان ششصد سال فاصله بود و مرویست از حضرت پیغمبر که گفت پیشی گرفتند سه نفر
حبیب نجار مؤمن آل یاسین که گفت متابعت کنید رسولان را و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابیطالب و او افضل ایشان است
و مرویست از حضرت پیغمبر که گفت که سه نفرند که کافر نشدند بخدا هرگز بقدر چشم زدنی مؤمن آل یاسین و علی ابن ابیطالب
و آسیه زن فرعون وما انزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء وما کنا منزلین ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم
خامدون یعنی و نفرستادیم بر قوم حبیب نجار بعد از کشتن او هیچ لشکری را از آسمان و نبودیم ما که بفرستیم لشکر را از آسمان
از برای هلاکت ایشان نبود مگر یک صیحه چون جبرئیل آن صیحه کرد هلاک شدند پس ناگاه ایشان فرو نشستند مانند خاکستر
و هلاک گشتند سوره زخرف چهار آیه ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا
منکم ملائکة فی الارض یخلفون یعنی نیست عیسی مگر بنده که انعام و احسان کردیم بنبوت و رسالت کرده ایم داستان او را
داستانی عجیب از برای بنی اسرائیل و اگر خواستیم ما هر آینه خلق میکردیم بدل از شما بنی آدم فرشتگان را در زمین که جانشین
شما بودند یعنی خدای تعالی قادر بر این است که عجب تر از عیسی ایجاد فرماید مرویست که روزی حضرت پیغمبر نشسته بود که امیر
المؤمنین پیدا گشت پس گفت یا علی در تو شباهتی است بعیسی بن مریم و اگر نه این بود که میگویند در شان تو
طائفه از امت من آنچه را که گفتند نصاری در شان عیسی هر آینه میگفتم در شان تو سخنان چند که نمیگذشتی از
گروهی از مردمان مگر اینکه برمیداشتند خاک از زیر پای تو و التماس برکت میکردند از آن پس در خشم شدند
جماعت اعراب و مغیرة بن شعبه و چند نفر دیگر از قریش پس گفتند آیا راضی نشد محمد تا اینکه بزند برای پسر عم خود مثلی و داستانی
مگر مثل و داستان عیسی بن مریم را پس نازل کرد خدای تعالی بر پیغمبر این آیه را ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون

ملکوة قال عیسی ولما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة ولأبین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله و
أطیعون إن الله هو ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم فاختلف الأحزاب من بینهم فویل للذین ظلموا
من عذاب یوم ألیم یعنی و چون بکرد آمد عیسی با معجزات آشکار گفت بتحقیق آمدم من شما را با نبوت و شریعت و از برای آنکه
بیان کنم از برای شما بعض آنچه را که اختلاف کردید در آن از حلال و حرام پس بترسید از خدای تعالی و اطاعت و فرمان برداری کنید
مرا بدرستیکه خدای تعالی او است پروردگار من و پروردگار شما پس بپرستید او را که این است راه راست پس اختلاف کردند
فرق چند از میان نصاری بعضی پس وای بر آنانکه ستم کردند بعضی از عذاب روز دردناک قیامت بعضی گفتند که حضرت
عیسی قوم او سه فرقه شدند بعضی نسطوریه که گفتند عیسی پسر خداست و بعضی یعقوبیه که گفتند عیسی خداست و ملکائیه
که گفتند عیسی یکی از سه خداست خدای پدر و خدای پسر که عیسی باشد و خدای مادر که مریم باشد سورهٔ صف آیه
واذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة ومبشرا برسول یأتی
من بعدی اسمه أحمد یعنی یاد کنید چونکه گفت عیسی پسر مریم که ای بنی اسرائیل بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما
تصدیق کننده ام آنچه پیش روی من است از توریة و مژده دهنده ام به پیغمبری که می آید بعد از من که نام او احمد
است و چون خدای تعالی مژده داد عیسی را بظاهر شدن پیغمبر آخر زمان گفتند یا روح الله در وصف آنحضرت که چه صفت دارد
گفت صاحب صورت مانند ماه و صاحب نکاح کننده زنان و در حدیث است از حضرت صادق که چون مبعوث کرد خدای تعالی
مسیح را گفت که بعد از من پیغمبری خواهد آمد که نام او احمد است از اولاد اسمعیل می آید تصدیق
من و تصدیق شما میکند و در حدیث است از حضرت باقر که حضرت موسی مژده داد به محمد تا آنکه مبعوث
کرد خدای تعالی مسیح عیسی پسر مریم را پس مژده داد او به محمد و دانستند که خدای تعالی که عیسی بود و نصاری و یهود
شدند یعنی صفت محمد را و نام او را در نزد ایشان در کتاب توریة و انجیل که امر میکند ایشان را بمعروف و نهی میکند
ایشان را از منکر و دانستند که خدای تعالی که بعد از عیسی گفت که من مژده دهنده ام به پیغمبری که می آید بعد از من که نام
او احمد است و در حدیث است از حضرت باقر که نام پیغمبر در صحف ابراهیم الماحی است و در توریة موسی الحاد است و در انجیل
عیسی احمد است و در فرقان محمد است و در حدیث که پرسیدند بعضی یهودان از پیغمبر که چرا نام نهادند ترا احمد
از جهت آنکه من در آسمان حمد کرده شده ام از زمین و در حدیث است از حضرت صادق که بود در میان عیسی و محمد
پانصد سال که در دویست و پنجاه سال از آن نبود در آن پیغمبری و نه عالمی که آشکارا باشد و بود مؤمن متمسک بدین عیسی
و پنهان شده و نبود مگر آنکه هست در زمانی یعنی با آشکار یا پنهان فصل در بیان حواریین حضرت عیسی علیه السلام ج آ
سورهٔ آل عمران سه آیه فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله
آمنا بالله واشهد بانا مسلمون یعنی پس چون دریافت عیسی از بنی اسرائیل کفر را و شنید که کافر شدند گفت کیست
یاران من در راه خدای تعالی گفتند که حواریون که ما هستیم یاران در راه خدای تعالی ایمان آوردیم بخدا و گواه باش نزد
خدای تعالی بآنکه ما مسلمانانیم مرویست از حضرت رضا که پرسیدند از او که چرا نام نهادند ایشان را حواریون گفت

اتاد رزد مردمان پس نام کردند ایشان را حواریون از جهت آنکه بودند که گازری میکردند و جامها را از چرک
پاک میشستند حواریون بسبب شستن جامه که گفتند سفید و اما در نزد ما پس نامیده شدند بحواریون از جهت آنکه بودند که خالص کرده
بودند نفسهای خود را از چرکهای گناهان و خالص میکردند غیر خود را از چرکهای گناهان بموعظه کردن و پند دادن و رسیدند
از آنحضرت که چرا گفتند ایشان را انصار یعنی گفته از جهت آنکه بودند ایشان از مردم دیهی که نام آن ده ناصره بود از شهرهای شام
که فرود آمده بودند در آن مریم و عیسی بعد از برگشتن ایشان از مصر و مرویست از آنحضرت که ایشان دوازده مرد بودند
و افضل و اعلم ایشان اول بود ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ومکروا ومکر الله
والله خیر الماکرین یعنی ای پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرستادی و پیروی کردیم پیغمبر را پس بنویس ما را
با آنانکه شهادت میدهند بیگانگی تو و با آنانکه شهادت میدهند در روز قیامت بر مردمان که امت محمد باشند
و مکر و حیله کردند در قتل حضرت عیسی و مکر کرد خدای تعالی در عقوبت ایشان و خدای تعالی بهترین مکاران است و خدای تعالی
در جزا دادن و عقوبت کردن منقولست که حضرت عیسی با بعضی از حواریین در یکی از سیاحت میکرد تا آنکه رسیدند بشهری
شهری باشند در کنار راه گنجی گفتند آنانکه با او بودند ما را اجازه ده یا روح الله تا آنکه باشیم در اینجا و جمع کنیم
این گنج را تا آنکه ضایع نشود پس گفت با ایشان که باشید شما در اینجا و من داخل این شهر میشوم و طلب میکنم گنجی که در آن
دارم پس چون داخل شهر شد گشت در آن شهر بخانه خرابی پس داخل شد در آن پیرزالی دید در آن زن پیره
گفت با کی من مهمان توام در امشب آیا هیچکس هست در این خانه گفت آن پیره زن آری پسری دارم که بیتیم و خارکش
بوده و مرد و پسر او در کنار خود پرورده ام او دیر بوده در صحراها جمع میکند خارها را و میآورد در شهر میفروشد
و خوارد و بفقرا داد را با آن زن گفتگو کنیم پس از آن در زمان آن پیره زن در این عیسی را نداده ساخت و طعامی و عیسی با او افزاید
گفت چون آمد پسر او گفت با او که خدای تعالی فرستاده از برای ما در امشب مهمانی صالح که از پیشانی او زهد و صلاح ظاهر است
او مهمان خدا پس غنیمت بدان خدمت او را و مصاحبت او را پس داخل شد آن پسر و رسید بعیسی و خدمت کرد از روی
اکرام او کرد پس چون گذشت پاسی از شب رسید عیسی از آن پسر از احوال او و معیشت و کذران او در نهایت
او در آن پیر مانده و او آثار عقل و زیرکی و استعداد از برای ترقی کردن بمدارج کمالات لکن با غصه بود
اینکه در دل او همی هست پس گفت با او که ای پسر میبینم ترا که در دل تو اندوهیست که زایل نمیشود پس خبر
ده بمن از آن شاید که باشد در نزد من دوای علاج آن پس چون بالغ کرد عیسی گفت آری در دلم دردی دارم که قادر نیستند بر
دوای آن مگر خدای تعالی پس گفت عیسی که خبر ده بمن که شاید خدای تعالی الهام کند بمن چاره زوال آن از تو پس گفت آن پسر که
روزی خار میکشیدم بسوی شهر گذشتم بنزدیک قصر دختر پادشاه پس نگاه کردم بقصر پس افتاد نگاه من باو دختر
پس داخل شد عشق او در دل من و پنهان شد از عشق او و هر روز زیاده میشود و نمیدانم از برای آن دوائی مگر مرگ
پس گفت عیسی که اگر تو میخواهی او را من چاره میکنم از برای تو تا آنکه تو تزویج کنی او را پس برخاستن آن پسر بنزد مادر
خود آمد و گفت با او که عیسی پس گفت با او که ای فرزند من گمان ندارم که این مرد وعده بکند چیزی را که نشواند

دعا کند تا آن پسر گویش کن سخن او را و اطاعت کن هرچه میگوید پس چون صبح شد گفت عیسی با آن پسر که برو و ملازمت
پادشاه پس چون آمدند خاصان پادشاه و وزیران او که داخل در بارگاه او شوند بگو با ایشان که برسانند
بپادشاه که من خاطر کنم قبول ملازم میخواستگاری دختر پادشاه از برای خود پس چون بنزد من دختر را مرا از جوانی در
میان تو و پادشاه پس رفتند آن پسر بدر خانه پادشاه پس گفتند این سخن را خاصان پادشاه خندیدند و تعجب کردند
از سخن او و داخل شدند در بارگاه پادشاه و خبر دادند پادشاه را از روی استهزا و شوخی بگفتند آن پسر خواستگار
پس حاضر ساختند او را پادشاه پس چون داخل بارگاه پادشاه شد و خواستگاری کرد دختر او را گفت پادشاه
با او از روی استهزا و شوخی که من بدهم تو دختر مرا لکن بگو با ریحه که باید آنچه قدر از جواهر و یاقوت و مروارید
زیرا که این وصف و صفت کرده دختر هیچ پادشاهی از پادشاهان روی زمین نباشد پس گفت آن پسر با پادشاه
که میروم و میآورم از برای جواب آنچه را که طلب کرده پس برگشت بسوی عیسی و خبر داد او را آنچه که طلب کرده بود
پادشاه پس رفت عیسی با او در خرابه که در آن سنگ و کلوخ بسیار بود پس دعا کرد بخدا ایتعالی تا آنکه گردید
تمام آن سنگها و کلوخها از جنس جواهر و یاقوت و مروارید که خواسته بود پادشاه بلکه بهتر از آنچه خواسته بود
پس گفت عیسی که ای پسر ببر از اینها هرقدر که میخواهی ببر از برای پادشاه پس چون آورد آنها را بنزد پادشاه
حیران شدند پادشاه و اهل مجلس او در امر او و گفتند که کفایت میکند ما را این قدر که آورده میخواهیم مضاعف
از این برگشت بسوی عیسی و خبر داد با و گفت عیسی برو بآن خرابه و ببر از آن هرچه میخواهی و هرقدر که
میخواهی ببر بسوی ایشان پس چون برگشت بنزد پادشاه با اضعاف مضاعف آنچه او کرده بود در ابتدا
پادشاه حیران شد و گفت پادشاه که از برای این پسر شانی عجیب و غریب است پس خلوت کرد با او و خبر گرفت
از احوال او پس آن پسر خبر داد با و ماجرای در میان خود و عیسی را و عشق خود را بدختر او پس یقین کرد پادشاه
که همانا او حضرت عیسی است پس گفت با و که برو همان تو که میاید بنزد من و تزویج کند تو را بدختر من پس حاضر
شد بنزد پادشاه و تزویج کرد دختر او را با آن پسر و پوشانید پادشاه جامهها و فاخر پادشاهی با آن پسر
و جمع کرد میان او و دختر خود در همان شب پس چون صبح شد طلبید پادشاه آن پسر را سخن گفت با او و یافت
او را صاحب عقل و فهم و زیرکی و نداشت پادشاه بغیر از آن دختر فرزندی پس کرد آن پسر را ولیعهد
و وارث پادشاهی خود و امر کرد خاصان و اعیان و اشراف و بزرگان مملکت خود را به بیعت کردن با او و اطاعت
کردن امر و نهی او پس چون گذشت شب دوم مرد آن پادشاه بمرگ مفاجات پس نشاندند آن پسر را بر تخت
پادشاهی و اطاعت او کردند و تسلیم کردند با و خزینهها و دفینههای پادشاهی را او پادشاه شد پس آمد با و
عیسی در روز سیوم که وداع کند او را پس گفت آن پسر که ای حکیم بدرستی که تو را است بر من حق بسیاری که من
تمام شکر یکی از آنها نتوانم کرد اگر زنده باشم ابد الدهر لیکن افتاد در دل من دیشب امری که اگر تو جواب
نگوئی بمن در آن شیء از آنچه بمن داده پس گفت عیسی چیست آن گفت آن پسر که بدرستی که تو هرگاه قوانائی

که را از آن حالت پست بعون باین درجه بلند پادشاهی برسانی در مدت دو روز پس چرا نکنی این کار را از
برای نفس خود و حال آنکه میبینم تو را در این جامهها پشمینه کهنه و با حال پریشان پس چون اصرار و التماس زیادی
کرد در گشتن آن حال گفت حضرت مسیح که کسی که دانا است بخدای تعالی و بسرای ثواب و جزاء او و بینا است بفانی بودن
دنیا و پستی مرتبه آن البته رغبت نکند بسوی این پادشاهی که زایل خواهد شد و این مال و دولت و بزرگی و سلطنت
که بحقیقت خواهد گردید و بدرستی که از برای ما در قرب بجوار حق تعالی و در معرفت و شناسائی او و محبت و عشق
با او لذتها و حالتها هست که این لذتها را نابود دیدن و رجحان نمیدهیم آنها را بچیزی پس چون خبر داد عیسی
آن پسر را بعیبهای دنیا و آفتهای آن و بنعمتهای آخرت و درجات آن گفت با او آن پسر که مرا است بر تو حجتی
دیگر که چرا اختیار کردی از برای نفس تو آنچه را که اولی و سزاوارتر و بهتر است و انداختی مرا در این بلای
بزرگ که دنیا باشد و بیتر پس گفت با و حضرت مسیح بدرستی که اختیار کردم از برای تو و در تو این
امر بجز از برای تو بیشتر شده است ثواب و اجر بیشتر بکرد و سیب آن مرتبه تو در آخرت بلند تر و باشد
جهت بغیر چرا تا انکه تو آن آخرت کند و اختیار نماید دنیای غیر فانی را پس ترک کرد و واگذاشت آن پسر پادشاهی
آن دولت و سلطنت دنیا را و تابع عیسی شد و اختیار کرد سعادت دولت آخرت را پس چون برگشت عیسی با آن پسر بسوی
حواریین گفت با ایشان که این است آن گنج که من گفته بودم که در این شهر هست و مطلب آن شهر در این شهر و با تمام او الحمد لله رب العالمین

فصل در بیان سوالی که از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام شده است سورة المائدة سه آیه

وَإِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ یعنی یاد کن چون که میگوید در قیامت خدای تعالی
که ای عیسی پسر مریم آیا تو گفتی مر مردمان یعنی نصاری را که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدا بغیر خدا از غیر حق تعالی مراد این که نصاری که آن
کردند که عیسی گفت با ایشان که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدای خود بغیر از حق تعالی پس چون روز قیامت شود و جمع کرد ایشان را
در میان نصاری و در میان عیسی و میگوید بعیسی که آیا تو گفتی این امر را قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ
كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ یعنی میگوید عیسی که پاکی یاد میکنم تو را
از هر نقصی نیست لایق مرا اینکه بگویم آنچه را که نیست حق سزاوار از برای من اگر بوده ام که گفته باشم از این بحقیقت تو دانسته ای آن را
تو میدانی آنچه را که در ضمیر من است و من نمیدانم آنچه را که معلوم در ذات تو است بدرستی که تو ئی یگانه دانندهٔ اسرار نهانی
مرویست از حضرت باقر که در تفسیر این آیه که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است پس پنهان داشت پروردگار عالم یک حرف از این را
چنانکه نمیدانند احدی آنچه را که در ذات او است و عطا کرد بآدم هفتاد و دو حرف را پس رسید این به سلسله پیغمبران تا بعیسی
پس این است قول عیسی که تو میدانی آنچه را که در ضمیر من است یعنی هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را میگوید که تو تعلیم کردی آن را
بمن پس تو میدانی آن اسرار را و من نمیدانم آنچه را که معلوم در ذات تو میگوید که تو پنهان داشتی از خلق خود آن یک حرف را
پس نمیداند احدی آنچه را که معلوم در ذات تو است مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ
شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ

لهم فانك انت العزيز الحكيم يعنی نگفتم مرا ایشان را مگر آنچه را امر کرده بودی مرا بان که پرستید خدای را که پروردگار من

و پروردگار شما است و بودم من بر ایشان شاهد و گواه مادامی که بودم در میان ایشان پس چون بردی تو مرا از میان

ایشان بودی تو نگاهبان بر اعمال و اقوال ایشان و تو بر همه چیز شاهد و گواه اگر تو عذاب کنی ایشان را پس بدرستی که

ایشان بندگان تو اند و اگر بیامرزی ایشان را پس بدرستی که توئی غالب و توانا و راستکار و درستکار **فصل در بیان بالا**

رفتن عیسی بآسمان حضرت عیسی بر نبینا و علیه السلام سورهٔ آل عمران اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک

ورافعک الی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم

القیامة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون یعنی یاد کن وقتی که گفت خدای تعالی که ای عیسی بدرستی که من قبض کننده

عمر تو ام و بالا برنده ام تو را بسوی آسمان و پاک کننده ام تو را از نجاست مجاورت آنانکه کافر شدند بتو از یهود و گرداننده ام

آنانکه متابعت تو کنند غالب و مسلط بر آنانکه کافر شدند تا روز قیامت پس بسوی من است بازگشت شما پس حکم

بکنم در میان شما در آنچه که هستید شما که در ان اختلاف میکنید فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والآخرة

وما لهم من ناصرین واما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم والله لا یحب الظالمین یعنی پس اما آنانکه کافر

شدند پس عذاب میکنم ایشان را عذابی سخت در این جهان و در آن جهان و نیست از برای ایشان هیچ یاری کننده و اما آنانکه

ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو را پس تمام میدهد خدای تعالی مزدهای ایشان را و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را

مرویست از حضرت [illegible] که فرستاد خدای تعالی عیسی بن مریم علیهما السلام را [illegible] و علم و حکمت و جمیع علوم [illegible]

[illegible] ازبرای او کتاب انجیل و فرستاد او را بسوی بیت المقدس بسوی بنی اسرائیل [illegible]

کتاب او [illegible] و بسوی ایمان آوردن بخدا و رسول او [illegible] ایشان از روی طغیان و سرکشی و کفر

[illegible] ایمان نیاوردند [illegible] پس مستجاب کرد خدای تعالی دعای او را

پس مسخ کرد بعضی از ایشان را بصورت شیاطین تا آنکه [illegible] ایشان [illegible]

مکر طغیان و سرکشی و کفر [illegible] بیت المقدس [illegible] ایشان را [illegible]

در انجیل [illegible] خدا [illegible] تا آنکه طلب کردند جماعتی [illegible] بعضی از ایشان [illegible]

او را [illegible] بعضی [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان را [illegible]

و با ایشان [illegible] بعذاب [illegible] کشتن [illegible]

اگر [illegible] خدای تعالی [illegible] بالا برد او را خدای تعالی بسوی آسمان [illegible]

قبض روح او کرد [illegible] حضرت [illegible] عیسی [illegible] خدای تعالی

او را بسوی آسمان [illegible] ایشان [illegible] عیسی [illegible]

پس [illegible] ایشان [illegible]

خدای تعالی [illegible] آسمان [illegible] کلام [illegible]

و مانند من تا آنکه کشته شود و بدار کشیده شود و باشد با من در درجهٔ من در بهشت گفت جوانی از ایشان که من میشوم

ای روح الله گفت حضرت باو که تو خواهی آنکس که شبیه من شود پس گفت عیسی با ایشان که بدرستی که از شما کافر

[illegible] تا آنکه صبح شود [illegible] پس گفت عیسی باو که [illegible]

[illegible] گفت عیسی با ایشان که [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] در بهشت [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] بسوی آسمان [illegible]

[illegible] عیسی [illegible]

[illegible] گرفتند [illegible] عیسی [illegible]

[illegible] او را بدار کشیدند [illegible] و بکفرهم وقولهم علی مریم بهتانا عظیما یعنی [illegible] ایشان

[illegible] مریم [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] یوسف

[illegible] حضرت عیسی [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] وقولهم انا قتلنا المسیح

عیسی ابن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم

به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزا حکیما یعنی [illegible] ایشان که

[illegible] عیسی [illegible] او را [illegible] و لکن شبیه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اختلاف کردند در باره

[illegible] ایشان [illegible] نکردند [illegible] کشتند

او را [illegible] خدای تعالی بسوی آسمان [illegible] خدای تعالی صاحب عزت [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] کرده

[illegible] عیسی [illegible] جهودان [illegible]

جهودان [illegible] خدای تعالی [illegible] جبرئیل [illegible] جهودان [illegible] عیسی

[illegible] عیسی [illegible] ایشان [illegible] خدا [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] عیسی [illegible]

عیسی را در آنجا یافت خدای تعالی شباهت عیسی را بر او انداخت که هر که او را می‌دید گمان می‌کرد که او عیسی است پس چون
بیرون آمد که با ایشان بگوید که عیسی اینجا نیست او را گرفتند و کشتند و بر دار کشیدند و بعضی منقول است که چون طیطیانوس را
کشتند در آن روز دیگر یهود [illegible] گفتند که اگر این که ما کشتیم طیطیانوس بود عیسی چه شد و اگر عیسی بود او چه شد
و بر این سبب در ایشان شبهه ماند منقولست که چون به آسمان بردند حضرت عیسی ع را اختلاف کردند ترسایان بعضی گفتند که
او بود دروغ گو کشتیم ما او را و بعضی دیگر متردد و حیران ماندند و گفتند بعضی که اگر بود اینکه کشته شد عیسی پس
کجاست [illegible] دیگر از اصحاب ما بود و بعضی گفتند صورت این کشته شده صورت عیسی است و بدنش بدن صاحب ماست
و گفتند آنانکه شنیده بودند از او که خدای تعالی او را بالا می‌برد به آسمان بالا رفت به آسمان و نکشتند هیچ یکی که بدار کشیدند
او را [illegible] که به آسمان بردند [illegible] روایتست از حضرت سجاد ع که از برای خدای تعالی
بقعه‌ها چند هست در آسمانها او هر کس را که بالا برد بسوی [illegible] پس به حقیقت بالا برد او را بسوی خود
آیا نشنیده اید که خدای تعالی میگوید در قصه عیسی پسر مریم ع که بلکه خدای تعالی او را بالا برد بسوی خود و روایتست که بالا
بردند او را و پوشیده بود [illegible] از پشم و روایتست از حضرت صادق ع که بالا بردند عیسی پسر مریم ع را با پیراهنی
که رشته بود از او مریم ع [illegible] از او مریم ع پس چون رسید به آسمان ندا شد [illegible]
[illegible] از خود زینت دنیا را و روایتست از حضرت رسول خدا ص که عیسی پسر مریم ع آمد به بیت المقدس پس [illegible]
در آن [illegible] مردم را [illegible] سی و سه سال تا آنکه طلب کردند او را
[illegible] بعضی [illegible] و بعضی دیگر کشتند او را و [illegible]
و بود خدای تعالی که [illegible] ایشان [illegible] شد از برای ایشان [illegible]
به عذاب [illegible] او کشتند او [illegible] آنچه [illegible] بودند [illegible] تکذیب قول
خدای تعالی کرد بلکه بالا برد او را خدای تعالی بسوی خود [illegible] وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ
مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا یعنی و نیست از اهل کتاب [illegible] مگر آنکه ایمان خواهد آورد [illegible]
پیش از مرگ خود و در روز قیامت میباشد عیسی ع بر ایشان شاهد و گواه و روایتست [illegible]
[illegible] مگر آنکه ایمان می‌آورد بآنکه عیسی بنده خدا و رسول او است پیش از آنکه بمیرد [illegible]
[illegible] ایمان او و در روز قیامت عیسی ع گواه خواهد بود بر ایشان [illegible]
[illegible] و ترسایان [illegible] روایتست که گفت حجاج روزی [illegible] آیه
ایست در قرآن که مرا در مانده کرده است [illegible] گفت آن آیه کدام است گفت این آیه وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست از اهل کتاب احدی مگر آنکه ایمان می‌آورد به عیسی پیش از مرگ [illegible] حجاج
[illegible] گردن [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]

کرد گفت حجاج که [illegible] گفت [illegible] که عیسی ع [illegible] پیش از روز قیامت بسوی دنیا [illegible]
اهل ملتی [illegible] مگر آنکه ایمان می‌آورند به او پیش از مردن او [illegible]
پس گفت حجاج [illegible] علی بن ابیطالب ع [illegible]
علی بن ابیطالب پس گفت حجاج [illegible] و روایتست از حضرت رسول خدا ص که در زمان رجعت
ایمان آورند به عیسی ع جمیع مردمان و روایتست از حضرت باقر ع [illegible] از جمیع ادیان [illegible]
[illegible] مگر آنکه [illegible] رسول خدا ص را و امیر المؤمنین ع را [illegible] و روایتست از حضرت صادق ع که گفت ایمان اهل
کتاب پیش از مردن [illegible] و روایتست از حضرت باقر ع و حضرت صادق ع که حرامست [illegible]
[illegible] روایتست از حضرت رسول خدا ص که [illegible] پادشاهی
[illegible] در آن [illegible] بود و [illegible] پادشاه شد [illegible] سال
پادشاهی کرد در سال [illegible] از پادشاهی او حضرت عیسی ع مبعوث شد [illegible] و خدای تعالی [illegible] علم و حکمت و جمیع علوم
[illegible] انجیل [illegible] بیت المقدس [illegible] بنی اسرائیل
[illegible] به آسمان [illegible] علم و حکمت [illegible] پس چون
[illegible] شمعون [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تا آنکه خدای تعالی شمعون را [illegible]
[illegible] زکریا ع [illegible] شمعون [illegible]
شد و چهار [illegible] سال و ده ماه پادشاهی کرد و [illegible] هشت سال [illegible] حضرت یحیی
زکریا ع را شهید کردند [illegible] خدای تعالی وحی کرد [illegible] وصیت و امامت را [illegible] شمعون
قرار داد و امر کرد حواریون و اصحاب عیسی ع که با او باشند و اطاعت او بکنند و روایتست از حضرت صادق ع که مریم
حضرت عیسی ع [illegible] پنجاه سال [illegible] امام ظاهر [illegible] پرسید که پس مردم چه میکردند گفت ع
که [illegible] عیسی ع [illegible] بودند [illegible] و گفت ع که هرگز زمین خالی از حجت و امام
نمی‌باشد و لیکن گاهی ظاهر و گاهی پنهان خاتمه روایتست از حارث اعور که گفت روزی با حضرت امیر المؤمنین ع
[illegible] ناگاه رسیدیم به دیری که ترسائی در آنجا ناقوس [illegible] حضرت ع [illegible] حارث
[illegible] که چه میگوید این ناقوس گفتم خدا و رسول خدا [illegible] رسول خدا [illegible] که [illegible] دنیا و خرابی
آن و میگوید لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا إن الدنيا قد غرتنا وشغلتنا واستهوتنا يا ابن الدنيا مهلا مهلا يا ابن الدنيا
دقا دقا يا ابن الدنيا جمعا جمعا يا ابن الدنيا [illegible] إلا [illegible] دارا تبقى و
استوطنا دارا تفنى [illegible] مضمون این کلمات [illegible] شهادت میدهم [illegible] خدای تعالی
[illegible] دنیا ما را فریب داد و مشغول کرد از آخرت [illegible]

ضایع کرده و مار اکرام کرده ای فرزند دنیا بنا چیز انداز کار دنیا را اهتمام باش و دانا ای فرزند دنیا هر روز که
می شوی می بینی تا چند و چند یکدیگر را میکشید ای فرزند دنیا تا چند جمع میکنی مال و اسباب دنیا را فانی و
میکرد الله دنیا هر قرنی را صدای رقیقی دیگر بیشتر هیچ روزی که میکند و از زنان مکر ضعیف و سستی می شود که ای
ارکان بدن ما حقیقت که ضایع کردیم خانه را اگر ما بیفت و وطن خود کرده اید بهر خانه را که فانیست باقی بنا
نکنیم تا کی بدانیم این چیز را که تفریط کردیم در آن [illegible] پس گفت حارث که یا امیر المؤمنین ایا نصاری میدانند
که او از نوای ناقوس این معنی دارد گفت که اگر میدانستند هیچ راه شریك خدا نکرده اند پس حارث گفت که من
روز دیگر رفتم نزد ترسائی که در آن دیر بود و گفتم بحق مسیح که این ناقوس را بنواز بآن نحو که بیشتر مینواختی چون
شروع کرد بنواختن در هر ضربه که مینواخت من یك فقره را از آنچه حضرت گفته بود میخواندم و بر نوای آن منطبق
میشد تا باخر رسید پس گفت صاحب دیر که بحق پیغمبر شما سوگند میدهم ترا که بگوئی که که خبر داد ترا باین کلمات
حارث گفت که آن مردیکه دیروز با من بود گفت [illegible] که ایا در میان او و در میان پیغمبر شما خویشی هست گفت
حارث گفتم که او پسر عم پیغمبر است گفت سوگند میدهم ترا بحق پیغمبر شما که ایا شنیده است این از پیغمبر شما گفت حارث
گفتم آری پس مسلمان شد آن ترسا و صاحب دیر پس گفت بحق سوگند بخدا که من یافته ام در تورات که میباشد آخر
پیغمبران پیغمبری که او تفسیر میکند این را که میگوید ناقوس والله اعلم فصل در بیان فرود آمدن حضرت عیسی علیه

سوره زخرف یك ایه وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقيم یعنی و بدرستیکه فرود
آمدن عیسی ع از آسمان هر آینه علامت نزدیك شدن ساعت است و از اشراط و نشانه ظهور قیامت است پس شك
نکنید در آن و متابعت کنید مرا این است راه راست بسوی بهشت مرویست از حضرت باقر ع که گفت نزود باشد که
پا بلند مردمان نطفه که شناسند خدا را بحقیقت او و ندانند توحید [illegible] او را تا اینکه خروج کند دجال
و تا اینکه از آسمان فرود آید عیسی بن مریم ع و بکشد خدا بتعالی دجال را بر دست او و نماز کند با ایشان مردی از
اهل بیت ما آیا نمی بینید که عیسی ع نماز خواهد کرد در پشت سر ما و حال آنکه او پیغمبر است ولیکن ما افضلیم از او
مرویست از حضرت پیغمبر ع که گفت جمله فرزندان من مهدیست که چون خروج کند فرود آید عیسی بن مریم ع
از برای نصرت و یاری او و پیش میفرستد او را و نماز میکند در پشت سر او مرویست از حضرت حسن بن علی ع
که گفت نیست از ما اهل بیت مگر اینکه واقع شده در گردن او بیعتی از برای جماعت طاغیه زمان خود مگر حضرت
قائم که نماز میکند روح الله عیسی بن مریم در پشت سر او و اخبار عامه و خاصه که دلالت دارند بر اینکه عیسی
فرود می آید از آسمان و نماز میکند پشت سر حضرت قائم ع بسیار است و [illegible] در کتاب غیبت انشاء الله تعالی

کتاب در بیان زنده شدن مردگان [illegible] ایه سوره البقره یك ایه

او كالذي مر على قرية وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه
قال كم لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك لم يتسنه وانظر

الى حمارك ولنجعلك آية للناس وانظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما فلما تبين له قال اعلم ان الله
على كل شيء قدير یعنی یا مانند آن کسی که گذشت بر دهی بیت المقدس و آن ده ویران افتاده بود دیوارهای آن بر
سقفهای آن گفت که کی زنده کند خدا اهل این ده را خدا بتعالی پس از مردن اهل آن پس میرانید او را خدا بتعالی
صد سال پس برانگیخت و زنده کرد او را گفت چند مدت ماندی گفت ماندم یك روز یا بعضی از یك روز گفت
بلکه در اینجا ماندی صد سال پس نگاه کن بسوی خوردنی خود و آشامیدنی تو که متغیر نشده است بسبب
مدت و نگاه بکن بسوی خر تو که چگونه متفرق شده است استخوانهای آن و کرده ایم این کار را تا اینکه بگردانیم ترا آیت و دلیل
بر حشر از برای مردمان و نگاه بکن بسوی استخوانها که چگونه بر هم میگذاریم بعضی از آنها را بر بعضی پس میپوشانیم
بآن گوشت پس چون آشکار شد از برای او چیزی که گفت میدانم بیقین که خدا بتعالی بر همه چیز تواناست مرویست از
حضرت صادق ع که چون بنی اسرائیل کردند گناهان بسیاری و سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود پس خواست خدا
اینکه مسلط کرداند بر ایشان کسی را که ذلیل کرداند ایشان را و بکشد ایشان را پس وحی کرد خدا بتعالی بسوی ارمیا که ای
ارمیا کدام شهر است که اختیار کردم من او را از میان شهرها و کشتم در آن درختان خوب [illegible]
[illegible] داد ارمیا بآن [illegible] علماء بنی اسرائیل را
[illegible] این مثل و داستان [illegible] ارمیا [illegible]
کرد پس وحی کرد خدا بتعالی بسوی او که ای ارمیا اما آن شهر پس بیت المقدس است و اما [illegible] پسر یعقوب [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل باشند [illegible]
بسیاری و تغییر دادند [illegible] و تبدیل کردند نعمت مرا [illegible]
که گرم شود در آن حکیم دانشمند و حیران و سرگردان شود [illegible] مسلط کنم بر ایشان [illegible]
[illegible] در ولادت [illegible] طعام و غذا [illegible] مسلط کرد بر ایشان [illegible]
جباران و ستمکاران را تا اینکه بکشند مردان ایشان را و اسیر کنند زنان و دختران ایشان را و خراب کنند [illegible]
[illegible] ایشان را و چندان [illegible] صد سال پس خبر داد ارمیا
بآن [illegible] بنی اسرائیل را [illegible]
و مسکینان و ضعیفان [illegible] روزه [illegible] غذائی [illegible]
روز دیگر روزه [illegible] غذائی [illegible] روز دیگر [illegible]
پس وحی کرد خدا بتعالی [illegible] ای ارمیا [illegible]
پس وحی کرد خدا بتعالی بسوی او که [illegible] ایشان [illegible] و منکر [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
خود و اهل بیت خود امان [illegible] پس گفت خدا بتعالی [illegible] این موضع تا اینکه [illegible]

مردمان است در مبتلا بودن بعضی از زمین که بخت‌نصر بکار است به ولادت و ضعیف تر از ایشان و دروغ و تعذیب
مردم است و نقل ابن اثیر است که کشتم بنی اسرائیل را تا آن شهر بیت‌المقدس و بدجوانی دیگر روان زمین کریمن کرد است و القا
شده است و بر کرده میان کار و انسان است پس بعد که او ماده و عده ده که زنا میکند بر پادشاهان و خوردن میکرد او را
در کاشی رسید و شد بران شیر که او را است پس [illegible] جوانان و [illegible] ایشان گفت ارمیا که اگر
باشد در دنیا آنکس که خدا تعالی وصف کرده است این جوان است پس نزدیک شد با و گفت با او که چیست نام تو گفت او
بخت‌نصر و نصر بود نام [illegible] بخت‌نصر [illegible] چون پدر او معلوم نبود [illegible] و او را [illegible] نام
کرد است پس شناخت ارمیا که او آنکس است پس [illegible] کرده تا اینکه شفا یافت پس گفت با و که آیا تو میشناسی مرا گفت
او نمی‌شناسم تو را اما شنیدم [illegible] مرد صالحی [illegible] گفت من ارمیا پیغمبرم از پیغمبران بنی اسرائیل خبر داده است
مرا خدا تعالی که زود باشد که مسلط گرداند تو را بر بنی اسرائیل پس تو خواهی کشت مردان ایشان را و بیکی [illegible] ایشان چنین
و چنان پس چون شنید بخت‌نصر این سخنان را [illegible] بخت‌نصر [illegible] پس گفت ارمیا با که
بنویس امان نامه از برای من پس نوشت و داد با و پس بود بخت‌نصر که [illegible] بهیزم [illegible] سوی شهر [illegible]
و [illegible] میکرد پس [illegible] او را [illegible] سوی جنگ بنی اسرائیل [illegible] بودند بنی اسرائیل در آن وقت در بیت‌المقدس
پس آمد بخت‌نصر با فوج بسیاری که بر سر او جمع شده بودند بجانب بیت‌المقدس پس چون شنید ارمیا آمدن او را
بجانب بیت‌المقدس سوار شد بر خری و استقبال او کرد و با او بود امان نامه که نوشته بود پس هر چند تلاش کرد
نرسید به بخت‌نصر از بسیاری لشکری که جمع شده بودند بر او پس [illegible] امان نامه را بر سر چوبی یا نیزه و
بلند ساخت او را تا اینکه دید او را بخت‌نصر پس گفت کیستی تو گفت من ارمیا پیغمبرم که مژده دادم تو را باینکه مسلط
خواهد کرد تو را خدا تعالی بر بنی اسرائیل و این است امان نامه تو پس گفت بخت‌نصر اما تو را پس بحقیقت که امان
دادم تو را اما اهل بیت تو را پس بدرستی که من می‌اندازم تیر را از اینجا بسوی بیت‌المقدس پس اگر رسید تیر من
به بیت‌المقدس پس نیست امانی از برای ایشان نزد من و اگر نرسید تیر ایشان در امان من باشند پس
کشید کمان خود را و انداخت تیری بجانب بیت‌المقدس پس برداشت باد تیر او را تا اینکه فرو نشست او را
در بیت‌المقدس پس گفت بخت‌نصر که نیست امانی از برای ایشان در نزد من پس چون بخت‌نصر ظفر یافت
و داخل شد در آن شهر نگاه او افتاد بکوهی از خاک که از میان آن کوه میجوشید خون و هر چند میریختند بر آن
خاک باز میجوشید پس گفت بخت‌نصر که چیست این کوه و این خون گفتند که این خون پیغمبری است از پیغمبران خدا تعالی
که کشتند او را پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل و این خون او است که میجوشد و هر چند میریزیم ما بر آن
خاک باز بیرون می‌آید خون و میجوشد و این کوه از خاکیست که بر آن ریخته‌اند پس گفت بخت‌نصر که سوگند بخدا
که هر آینه من میکشم از بنی اسرائیل تا اینکه ساکن شود این خون و بود آن خون خون حضرت یحیی بن زکریا
و بود در زمان یحیی پادشاه جباری ستمکار که زنا میکرد با زنان بنی اسرائیل و گذشت روزی یحیی

پس گفت

پس گفت یحیی با و که بترس از خدا ای پادشاه حلال نیست از برای تو اینکار پس گفت آن پادشاه را زنی از زنان که
که پادشاه با او زنا میکرد در روزی که مست بود آن پادشاه که ای پادشاه بکش یحیی را پس امر کرد آن پادشاه
تا اینکه آوردند از برای او سر یحیی را که گذاشته بودند در میان طشتی از مس پس سخن گفت و میگفت ای پادشاه
بترس از خدا حلال نیست زنا از برای تو پس جوشید خون از آن طشت تا اینکه ریخت بر زمین و میجوشید و
ساکن نمیشد و بود در میان کشتن یحیی و در میان خروج کردن بخت‌نصر یکصد سال پس کشت بخت‌نصر از بنی اسرائیل
در مثل آن مدت و داخل میشد در [illegible] ایشان پس میکشت مردان و زنان و کودکان و حیوانات
ایشان را با آن خون میجوشید تا اینکه فانی گرداند ایشان را پس گفت بخت‌نصر که آیا باقی مانده است کسی از
اهل این بلد گفتند باقی مانده است زن پیره در فلان موضع است پس فرستاد بسوی آن زن از کسی که باقی
مانده بود پس [illegible] بخت‌نصر بسوی شهر بابل [illegible] و گذارد در آن شهر [illegible] و ماند در آن شهر و کند در آنجا چاهی پس
انداخت در آن چاه دانیال را و انداخت با او در آنجا شیری ماده را پس [illegible] دانیال را [illegible] از آن چاه را
دانیال از شیر آن شیر [illegible] ماند در آن چاه مدتی پس وحی کرد خدا تعالی به پیغمبری که بود در بیت‌المقدس
اینکه ببر این طعام و شراب را بسوی دانیال و برسان با او سلام مرا گفت پیغمبر کجا است دانیال ای پروردگار من
گفت خدا تعالی در چاه بابل در فلان موضع پس روانه شد پیغمبر تا سر آن چاه و گفت ای دانیال گفت دانیال لبیک
[illegible] آوازی [illegible] گفت [illegible] سلام میرساند بتو پروردگار تو و فرستاده است از برای تو طعام و شراب
پس آن پیغمبر فرو فرستاد آن نان و آب [illegible] از چاه پس گفت دانیال الحمد و سپاس خدائی را که هر که اعتماد کند
با و وا نمیگذارد او را [illegible] حمد و سپاس خدائی را که [illegible] حمد و سپاس خدائی را
که جزا میدهد بصبر [illegible] حمد و سپاس خدائی را که [illegible] احتیاج [illegible] در وقت تنگی ما حمد و سپاس
خدائی را که [illegible] اعتماد ما است در [illegible] حمد و سپاس خدائی را که او امیدگاه ما است در
وقتی که بدگمان باشیم [illegible] پس دید بخت‌نصر در خواب [illegible] که گویا سر او از آهن است و پاهای او از مس است
و سینه او از طلا است پس خواست منجمان را و گفت با ایشان که من چه چیز دیده ام در خواب گفتند ما نمیدانیم ولیکن تو
نقل کن از برای ما آنچه را دیده تا اینکه تعبیر بکنیم پس گفت بخت‌نصر که من [illegible]
و شما نمیدانید که من چه چیز دیده ام در خواب پس امر کرد تا اینکه تمام را کشتند پس بعضی از اصحاب او گفتند با و که اگر
باشد در نزد احدی [illegible] آن در نزد آنکس است که در چاه انداخته‌ای [illegible]
[illegible] پس فرستاد بخت‌نصر بسوی دانیال و حاضر ساختند او را پس گفت با و که چه چیز
دیده ام من در خواب گفت دانیال که تو دیدی که گویا سر تو از آهن است و پاهای تو از مس است و سینه تو از طلا
پس گفت بخت‌نصر که این چنین دیده ام در خواب پس گفت چیست تعبیر آن گفت دانیال که رفت پادشاهی تو و تو کشته
خواهی شد تا سه روز و [illegible] میکند تو را مردی از فرزندان اهل [illegible] پس گفت بخت‌نصر که از برای من است [illegible]

دو رشید دو در هفت شهر دیگر بیابان نگاه بانند و من راضی و خاطر جمع نشدم با ایشان تا اینکه گذاشتم سر هر در دو تن
مرغابی از مس که داخل نشود مرغی که اینکه صیحه برزند بهم و او را بگیرند نگاهبانان پس گفت ایشان که از حسین آمد
که گفتم خود پیرمرد بخت نصر پراکنده کرده سوار از بیابان را و گفت با ایشان که هیچ نزید با هیچ کس که اینکه بکشید او را و هر که
باشد و ما با ایشان نشسته بودیم در روز دیدیم بخت نصر را و گفت بخت نصر با وی که از نیت جدا شود از این بیرون رود پس اگر گذشت این سه
روز خواهم کشت تو را پس چون دیدیم روز سوم شدم و رفتم بیابان بار و روی عمودی پس چون رفتم از منزل بیرون چون
با و غلامی که جهت شکار دیده بود و بود او را از اهل ناصره او دید آتش بیرون و او بدست او شمشیری و گفتم ای غلام مبادا ما
مکن بامکی مکر اینکه بکشی او را و اگر چه بر وجه عیب بکنی ایشان کرد پس آن غلام شمشیر را و زد بر بخت نصر و کشت
او را و بیرون آمد از بیابان سوار بود بر خری بهمراه داشت انجیری که توشه راه او بود با قدری عصیر و شاب پس
نگاه کرد از بیابان بیرون دید که از بحر او دو با و هوا که بیخود بدند و از اینکه کرد ساخته در پیش نفس خود پس گفت
خدای تعالی از کجا زنده خواهد کرد این مرده هارا بعد از مرگ ایشان و حال آنکه خورده است ایشان را درندگان
پس میرانید خدای تعالی او را در آن مکان و اینست قول خدای تعالی که او کالذی مر علی قریة تا آخر آیه پس میرانید او را خدای
او زاد در آن مکان و اینست قول خدای تعالی صد سال پس زنده کرد او را و بود چون که مسلط شده بود بخت نصر
بر بنی اسرائیل عزیر که بچه بود و داخل شده بود در چشمه پنهان بود در آن چشمه و باقی ماند از بیابان در آن
صد سال پس زنده کرد او را خدای تعالی پس اول چیزی که زنده شد از او مردمک چشم او بود پس روح کرد خدا
با و که چند مدت است درنگ کردهٔ در اینجا گفت یکروز است پس چون نگاه کرد بر آفتاب که بلند شده است گفت
یا بعضی از روز گفت خدای تعالی بلکه بوده درنگ کردهٔ یکصد سال پس نگاه بکن بسوی طعام خود و شراب خود که
متغیر نشده است و نگاه کن بسوی خر خود و هر آینه بگردانیم تو را علامت و نشانه عبرت از برای مردمان و نگاه
بکن بسوی استخوانها که چگونه بر هم میگذاریم آنها را پس پوشانیم گوشت را آنها پس کرد پس نگاه میکرد بسوی استخوانها
پوسیده پاره پاره شده که جمع میشدند و پس گوشتها بکنجه خورده بود و از نرم اندر حیوانات که ترکیب میباشند
یا استخوانها از این مکان و از آن مکان و میچسبیدند بآنها تا اینکه برخواست بر خواست خر او پس گفت که دانستم که
خدای تعالی بر هر چیز قادر و توانا است و مرویست از حضرت صادق ع در حدیثی که مذکور بود در آن احوال بخت
نصر و کشتن او اینقدر از جهودان و از جمله بنی اسرائیل که بیا در بعثت چهل و هفت سال از پادشاهی او که
صد و هشتاد سال بوده که گفت صد بر در شاد خدای تعالی عزیر را بعد از بسیر اهل چهل که میرانیده بود خدای
مردم آنها را پس زنده کرد ایشان را از برای آنکه بود دمادم بهای مغفرت پس که عجیبه چند نفر از ایشان انبیا
نوح و ابراهیم پس نقل کرده اند که بعد از عزیر و حال آنکه بود بعد از جمله مومنان و بود عزیر که از آن بیرون شد بیکی روی
ایشان و ما میشد بحق ایشان از ایمان ایشان را و دوست میداشت ایشان را پس ببرد او دوست ایشان را
با آنچه پس غالب شد عزیر از ایشان در یکروز پس چون آمد نزد ایشان با ما ایشان را دو آن و مرده پس

اندوهگین شدند ایشان و گفتند که چگونه زنده میکند ما را خدای تعالی پس از مردن ایشان از روی تعجب کردن از حال ایشان
از جهت اینکه رسیده بود با ایشان در وقتی که تمام مرده بودند در یکروز پس میرانید خدای تعالی عزیر را از وقت صد سال پس زنده
کرد عزیر را با ایشان در صد سال پس زنده کرد ایشان را و بود در ایشان صد هزار مرده پس کشت خدای تعالی در دست بخت نصر
جمیع ایشان را که باقی نگذاشت احدی از ایشان را و مرویست از حضرت امیرالمؤمنین ع که عزیر بیرون رفت از اهل خود در حالیکه
زن او حامله بود و عزیر پنجاه سال داشت پس میرانید او را خدای تعالی صد سال پس زنده کرد او را و او برگشت بسوی اهل خود
در حالیکه پنجاه سال داشت و پسر او که پسر از عزیر بود صد سال داشت پس بود پسر بزرگتر از او پس این
جمله بود از آیات معجزات خدای تعالی و مرویست که رسیده از حضرت امیرالمؤمنین ع که کدام پسر است که بزرگتر است از پدر
خود از اهل با گفت آنکه او پسر عزیر است چون گذشت عزیر بر حماری و حال آنکه با او بود سه ساله و او سوار بود بر
خری و با او بود در نبشته انجیر پیکی کوزه و بیک کوزه دو شاب پس گفت که از کجا زنده میکند الله خدای تعالی اهل این ده را
بعد از مردن ایشان پس میرانید او را خدای تعالی صد سال پس زنده کرد او را و تمام سال گردانید فرزندان او پس زنده کرد او را خدای تعالی
او را با آنحالیکه در وقت مردن داشت و کرده فرزندان او بزرگتر بوده اند از پدر خود در سال و مرویست که عزیر
بعد از زنده شدن آمد بسوی قوم خود و سوار بود بر حمار خود و گفت منم عزیر پس تکذیب او کردند پس خواند تورات
از حفظ و در حفظ نداشت تورات را احدی پیش از او پس شناختند او را و بسبب و گفتند که او پسر خداست منزه است
که شاید واقع شده باشد این قصه در شهر یکی از بلاد ایلیا یکی از بلاد مخفی یا جای دیگر و معاد احادیث
والله اعلم

سورة اسری چهار آیه

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ
عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا
مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا
مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا و حکم کردیم ما از برای بنی اسرائیل در کتاب تورات که هر آینه فساد کرده باشید در زمین دو مرتبه
و هر آینه مسلط شد بر شما مسلط شدنی بزرگ زیاد از حد پس چون وقت عقاب اول آن دو فساد فرستادیم
ما بر شما بندگانی از ما را که صاحب جنگ بسیار سخت بود پس تردد کردند در طلب شما و قتل و غارت و اسیر کردن
شما در میان خانها و بود وعده عقاب شما که بایست ناچار کرده شود پس باز گردانیدیم از برای شما دولت غلبه
را بر آنکه فرستاده شده بودند بر شما و امداد و کمک کردیم شما را با مالها و پسران و کرده ایم ما شما را بیشتر از آنچه
بود بلکه در طائفه و عشیره اگر نیکوئی کنید نیکوئی کرده اید بنفسهای شما و اگر بدی کنید پس از برای نفسهای شماست
پس چون آمد وعده عقاب مرتبه دیگر فرستادیم ایشان را تا اینکه ظاهر سازند آثار بدی را در روی شما و تا
داخل شوند در مسجد بیت المقدس چنانچه داخل شده بودند در اول مرتبه و تا اینکه هلاک کرده اند از آنکه غالب
شوند بر او هلاک کردنی مترجم میگوید که عامه تفسیر کرده اند این دو فساد را بکشتن زکریا و یحیی و علو کبیر را

باستکبارها را ایشان از طاعت خدا و ستم کردن ایشان بر مردمان و بندگان صالح خدا را بحق حضرت رسالت او و ... کردن
مال و غلبه را ایشان بر دیگر کردن ... پس ایشان را بسوی شام و ممالک که ... و اقبال ابرا ایشان
دو عده عقاب دیگر را بر ایشان مسلط کرده ایند خدای تعالی پادشاهان را بر ایشان در ... دیگر و مروی است از حضرت
که ... کرده و فساد ... علی بن ابیطالب و حضرت حسن و ... حضرت حسین و بندگان
صالح خدا ... که ... خدای تعالی ... حضرت قایم ... و اینکه ... العجل ...
میکشند اول و ... خدای تعالی ... کرده حضرت ... را ... و مال و غلبه را ایشان ... حضرت
حسین با ... و اصحاب خود ... ایشان ... حضرت ... قایم
رو ... ایشان و مروی است که ... ایشان یکی حضرت حسین است ... اول
کرد ... حضرت حسین بن علی ... یزید ... معویه و اصحاب ... ایشان ... طرق النعل
بالنعل ... حضرت ... و مروی است از حضرت باقر که بندگان صالح ... حضرت قایم
و اصحاب او ... و مروی است در تفسیر ... که خدای تعالی ... با بنی اسرائیل ... پس
گفت که ... فساد ... در زمین ... یعنی فلان و فلان ... و اصحاب ایشان و ... ایشان
... هر دو ... حضرت ... خلافت ... چون که آمد ... عقاب
... بعضی ... ایشان بندگان صالح ... یعنی امیر المؤمنین و اصحاب او را
و ... و کشتند شما را ... که ... کرده شود یعنی
... و کشتند ... شما دولت و غلبه را ایشان یعنی ... العجل
و امداد کردیم ... و ... کرده ایدیم شما ... یعنی حضرت حسن و حضرت حسین
پسران علی بن ابیطالب و اصحاب ایشان ... ایشان ... العجل ... چون آمد ... عقاب دیگر
یعنی حضرت قایم و اصحاب او ... ایشان ... یعنی ... ایشان را
... داخل شوند در مسجد ... داخل شدند ... یعنی رسول خدا و اصحاب او و امیر المؤمنین
... هلاک کرده ... مسلط ... هلاک کرد ... مسلط می شوند بر شما ... میکشند شما را

کتاب تفسیر علی بن ابراهیم ... سوره یونس ... آیه فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا
قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ یعنی ... شهری
که ایمان آورند در وقت نزول عذاب ... ایشان ... ایمان ایشان ... مگر امت یونس که چون ایمان
آوردند ... ایشان عذاب ... دنیا ... را ایشان ...
دنیا تا هنگام اجل ایشان مروی است از حضرت باقر ... که امیر المؤمنین ... حضرت رسول خدا
... جبرئیل ... خدای تعالی مبعوث کرد ... یونس ... که سی و سه سال ...

بود و او مردی بود ... و چندان ... و مدارا ... با قوم ... ایمان بود و ... بود داشتن
بار ... گران ... و ... مانند ... شتر ... بار ... و سی سال ...
قوم خود ماند و ایشان را ... بسوی خدا ... و متابعت ... و ...
نکردند از قوم او ... و ... و ... عالم ... و حکمت بود و ... قدیم با
... داشت ... و ... عابد ... که ...
در ... خدا ... از علم و حکمت ... و روبیل ... و ... و ...
میکرد با ... و ... و ... و ... روبیل ... که ...
و صحبت ... چون دید که قوم او اجابت ... و ایمان ... و دلتنگ شد ...
... کرد ... و ... که ... قوم
در هنگامی که سی و سه سال بود ... سی و سه سال در میان ایشان ... ایمان ...
و تصدیق ... ایشان را از عذاب ... و ... و ... ایمان ... و ...
کردند ... و ... که ...
تو ... ایشان ... که ایشان ... و ... یونس ... ایشان ...
و الطفال ... و ... و زنان ضعیف و ... که ... خدا ... عادل ...
است رحمت ... و عذاب ... ایشان بندگان ...
... در شهر ... و ... کرد ... ایشان و ...
که ... ایشان ... ایشان ...
... که با ایشان ... ایشان ... ایشان ...
رسالت ... ایشان مانند طبیب ... دانا ... بیمار ...
... ایشان ... از ... ایشان ...
در ... که ... صبر ... یونس ... بود صبور ... ایشان ...
... و ... ایشان ...
کردم ... که ... ایشان ...
نکرده ام ... ایشان ... که ... ایشان ...
کردم ... ایشان ... و ... ایشان ...
... ایشان عذاب ... ایشان ... کفت خدای تعالی ... ایشان ...
از ... ایشان ... ایشان ... با ایشان ...

گفتم از جهت آنکه ابلیس گفته است از علم من در باره ایشان و در باره تو و تقدیر من و علم تو و تقدیر خواست و تو نه
رسول و منم پروردگار حکیم و علم من در ایشان از تو مخفی است با مرات دعا رحیم من و مهلت دادن شما ای از علم تو در ایشان ظاهر
با طلب عیبات زیرا که ای یونس من دعای تو را مستجاب کردم در فرستادن عذاب بر ایشان و نخست از باب زیادتی بهره تو در
نزد من و من سبب سلامت تو در نزد تو است که می‌باید بر ایشان عذاب از جهت سؤال تو در روز چهارشنبه میان ماه شوال بعد
از طلوع آفتاب پس ایشان را اعلام کن با آن چیزی که من فرستادم پس شاد شد و زاری کرد و بعد از آن پس رفت یونس نزد تنوخای
عابد و خبر داد او را به آنچه خدا با او وحی کرده بود از نزول عذاب بر قوم او در فلان روز و گفت با او که برخیز تا برویم تا آنکه اعلام کنیم قوم را
با آنکه خدا تعالی وحی کرده است به من فرستادن عذاب پس گفت تنوخا که واگذار ایشان را در گمراهی و معصیت خود و جزای ایشان
تا آنکه عذاب کند خدا تعالی ایشان را پس گفت یونس که برخیزیم نزد روبیل و با او مشورت کنیم زیرا که او مرد عالم و حکیم است و از
خاندان نبوت است پس رفتند هر دو نزد روبیل پس خبر داد او را یونس که خدا تعالی با او وحی کرده بود از نزول عذاب بر قوم
او در روز چهارشنبه وسط ماه شوال بعد از طلوع آفتاب پس گفت یونس او را که چیست رای تو بیا تا برویم و اعلام کنیم ایشان را
پس گفت روبیل که برگرد بسوی پروردگار خود مانند برگشتن پیغمبر حکیم و رسول کریم و سؤال کن از او که برگرداند عذاب را از ایشان
زیرا که او بی‌نیاز است از عذاب ایشان و دوست می‌دارد نرمی و ملایمت را با بندگان خود و اینکه گفتم مرا عذابی برای تو
ندارد در نزد او و چه می‌کرد ایشان را لیکن برو نزد او و شاید که قوم تو بعد از آنچه شنیده‌اند از ایشان و دیدند از کفر و انکار
ایشان ایمان بیاورند روزی پس صبر کن با ایشان و ارام باش در باره ایشان پس گفت با او تنوخا وای بر تو ای روبیل این چه مشورت
کردی با یونس و امر کردی او را که شفاعت ایشان بکند بعد از کفر ایشان و انکار کردن پیغمبری او و تکذیب او و اخراج کردن
ایشان او را و اراده سنگسار کردن او و گفت روبیل به تنوخا که تو ساکت باش زیرا که تو مردی عابدی و نیستی از اهل علم
پس رو برگرد بر یونس و گفت بگو که اگر خدا عذاب بفرستد بر قوم آیا هلاک خواهد کرد همه را یا بعضی را یونس گفت بلکه
همه را هلاک خواهد کرد و من چنین طلب کرده‌ام از خدا و هیچ رحمی در من نیست از برای ایشان که برگردم و سؤال کنم
از خدا اینکه برگرداند عذاب را از ایشان گفت روبیل ای یونس شاید در وقتی که عذاب بر ایشان نازل شود و ایشان آثار عذاب را
دیدند توبه و استغفار بکنند بسوی خدا تعالی و خدا بر ایشان رحم کند زیرا که او ارحم الراحمین است و عذاب را برگرداند بعد
از آنکه تو خبر داده باشی ایشان را که در فلان روز عذاب نازل می‌شود و بعد از آن نزد ایشان دروغگو باشی پس گفت تنوخا وای بر تو ای
روبیل سخن بزرگی گفتی از تو صادر شد به پیغمبر مرسل تو خبر می‌دهی که خدا تعالی وحی کرده است او را که عذاب بر ایشان نازل شود
و تو این سخن را میگویی پس رد قول خدا را کرده و شک کردی در گفته خدا و رسول او پس که عمل تو بیهوده شد گفت روبیل که
ای تنوخا رای تو ضعیف است پس پا در نزد یونس پس گفت هرگاه عذاب بر قوم تو نازل شود و همه هلاک شوند و شهرها
ایشان خراب شود آیا چنین است که خدا تمام شوی از جوار پیغمبران هرکس در سالها خراب شود و مانند بعضی از شهرها
سنگی خواهد بود و برو رسول خدا که هلاک کند با شد پس چو یونس سخن روبیل را قبول کرد با تنوخا از شهر
دور شدند و یونس برگشت و خبر داد قوم خود را که خدا تعالی در روز چهارشنبه میان ماه شوال عذاب بر شما خواهد

در شادی بعد از طلوع آفتاب پس رد کردند قول او را و تکذیب او کردند و او را از شهر خود بیرون کردند با عنف و اهانت پس یونس
و تنوخا از شهر دور شدند و منتظر بودند که عذاب بر ایشان نازل شود و روبیل در میان قوم خود ماند و چون اول ماه شوال
روبیل بر کوه بلندی بالا رفت و ندا از بلند به قوم خود ابتدا کرد و گفت منم روبیل و مشفق و مهربان بر شما و این ماه شوال داخل
شد و یونس پیغمبر شما و رسول پروردگار شما خبر داده شما را که خدا تعالی وحی کرده است که عذاب بر شما در روز چهارشنبه وسط این ماه
بعد از طلوع آفتاب نازل خواهد شد و خدا خلاف نمی‌کند وعده خود را بر رسولان خود پس نگاه کنید که چه خواهید کرد پس چون
او ایشان را این ندا شنیدند ترس کردند و یقین کردند به نزول عذاب و روی آوردند بجانب روبیل و گفتند تو چه صلاح می‌بینی برای ما ای روبیل که
تو مرد دانا و حکیمی و پیوسته ترا چنین مهربان دیدیم که همیشه با ما شفقت و مهربانی بوده‌ای و شنیده‌ایم که بسیار شفاعت ما را نزد یونس
کرده بودی چه صلاح می‌دانی تا ما آن را عمل کنیم روبیل گفت رای من آنست چون صبح روز چهارشنبه میان ماه که روز عذاب
نزول عذاب است طالع شود زنان و اطفال را شیر خواره و غیر شیر خواره را از یکدیگر جدا کنید و زنان را در دامن کوه بازدارید
و اطفال را از مادران دور کنید و بچه‌های چهارپایان را جدا کنید و اطفال حیوانات را از مادران جدا کنید و اینها همه پیش از طلوع آفتاب
باشد پس چون ببینید که بادی زرد از جانب مشرق می‌آید بخروشید و همه صداها بکشید و ناله و استغاثه بلند کنید و تضرع
کنید بسوی خدا و توبه و استغفار کنید و سرها بجانب آسمان بلند کنید و بگویید پروردگارا ستم کرده‌ایم بر خود و تکذیب کردیم پیغمبر
ترا و توبه می‌کنیم بسوی تو از گناهان خود و اگر ما را نیامرزی و ما را رحم نکنی هر آینه از زیانکاران و معذبان خواهیم
بود پس توبه ما را قبول کن و رحم کن بر ما ای رحیم ترین رحم کنندگان پس شما را ملامت نمی‌کنیم و نومید نشوید در گریه و زاری
و ناله و تضرع کردن بسوی خدا تا آنکه وقتی که آفتاب پنهان شود یا خدا از شما برداشته شود عذاب از شما پس اهل آن
شهر متفق شدند بر اینکه بکنند آنچه را که روبیل صلاح دیده بود و چون روز چهارشنبه شد روبیل از شهر بیرون رفت
به جایی که صدای ایشان را می‌شنید و عذاب را می‌دید اگر نازل شود پس چون صبح طالع شد آنچه روبیل گفته بود چنان
کردند و چون آفتاب طلوع کرد بادی زرد تیره تند و بسیار شدیدی که صدای عظیمی تند داشت دیدند و چون آن
باد را دیدند همه یکبار صدا بگریه و ناله و تضرع و استغاثه بلند کردند و توبه و استغفار کردند و اطفال برای طلب
مادران خود می‌گریستند و اولاد حیوانات برای طلب شیر مادران ناله می‌کردند و حیوانات برای اولاد خود فریاد
می‌کردند و یونس و تنوخا صدای ناله و گریه ایشان را می‌شنیدند و نفرین می‌کردند که خدا عذاب ایشان را غلیظ تر کند
و روبیل صدای ایشان را می‌شنید و عذاب را می‌دید و دعا می‌کرد که خدا عذاب را از ایشان برگرداند پس چون اول
وقت ظاهر شد و درهای آسمان گشوده شد و غضب پروردگار بر ایشان ساکن شد و رحم کرد بر ایشان خداوند بخشنده
مهربان و دعای ایشان را مستجاب کرد و توبه ایشان را قبول کرد و گناه ایشان را بخشید و وحی نمود بسوی اسرافیل که برو
بسوی قوم یونس که ایشان ناله و تضرع کردند و توبه و استغفار نمودند و من بر ایشان رحم کردم و توبه ایشان را قبول
کردم و منم خداوند بسیار قبول کننده توبه‌ها و مهربان بر بندگان که رجوع کنند و قبول نمایم توبه بنده را اگر چه
کرده باشد گناهان خود را و رسول من یونس از من سؤال کرد که عذاب بر قوم او بفرستم و فرستادم و منم سزاوار ترم

از همه کس بوفا کردن بوعدهٔ خود ووفا بوعده کردم وعذاب فرستادم و یونس شرط بکرد تا من که ایشان را هلاک کردم
بلکه گفت که عذاب بر ایشان بعزت پس بر و بر نهین و عذاب من که بر ایشان نازل گردیده است از ایشان بگردان از بسکه علم
گفت پروردگارا عذاب تو بجهت شما ایشان رسیده است و نزدیکست که ایشان را هلاک کند و تا من هر چه ایشان را
هلاک کرده است گفت خدا تعالی که من ملائکه را امر کرده ام که باز دارند عذاب را بر ایشان و نازل بکردا
بر ایشان تا امر من با ایشان رسید پس اسرافیل برو و عذاب را از ایشان دور کن بسوی کوهها که در ناحیه جاری
چشمها و سیلها است و ذلیل کردان بان عذاب کوهها را بلند اگر سرکشی میکنند بر کوهها دیگر و ایشانرا ذلیل و نرم
کردان تا آهن شوند پس اسرافیل نازل شد و بال خود را کشود و عذاب را از ایشان دور کرد و زد بکوهها تا آنکه
فرمود بود چون آن کوهها است که در ناحیه موصل است تا آن کوهها همه آهن شدند تا روز قیامت پس چون قوم یونس
دیدند که عذاب از ایشان دور شد از سر کوهها بزیر آمدند و بخانهای خود برگشتند و زنان و فرزندان و اموال خود را
برگردانیدند و حمد خدا را بجای آوردند و چون روز چهارشنبه شد یونس و تنوخا صدای ایشانرا شنیدند و تعجب کردند که
عذاب بر ایشان نازل شده است و ایشانرا هلاک کرده است پس آمدند بکنار شهر وقت طلوع آفتاب که ببینند
که چه بلا بر ایشان نازل شده است و چگونه هلاک شده اند دیدند که همه کشاورزان و شبانان می آیند و اهل شهر
بحال خود هستند پس یونس به تنوخا گفت که آنچه من از وحی رسیده بود تخلف کرده است و قوم مرا دروغگو خواهند
دانست و دیگر مرا نزد ایشان رونق و عزتی نخواهد بود پس یونس از همانجا غضبناک گریخت بناحیه دریا
آمد بجوی که کسی او را نشناسد و در حذر بود از آنکه احدی از قوم او ببیند او را و او را کذاب بگویند و تنوخا
بشهر برگشت پس روبیل با او گفت که ای تنوخا کدام رای صوابتر و بمنافع نزدیکتر بود رای من یا رای تو تنوخا
گفت بلکه رای تو درست بود و آنچه تو بیان اشاره کردی رای حکیمان و دانشمندان بود و من پیوسته گمان میکردم
که از تو بهترم برای آنکه زهد و عبادت من بیشتر از تو است تا آنکه فضل تو بر من ظاهر شد بتقریب زیادتی
علم تو و آنچه خدا بتو عطا کرده است از حکمت با تقوی بهترست از زهد و عبادت بدون علم کامل پس با یکدیگر
مصاحب شدند و در میان قوم خود بودند و یونس روز چهارشنبه متوجه کنار دریا شد و هفت روز رفت
تا بدریا رسید و هفت روز در شکم ماهی بود و چون از شکم ماهی بیرون آمد هفت روز در دریا بانت
در زیر درخت کدو بود و هفت روز دیگر برگشت تا بقوم خود رسید و ایشان با و ایمان آوردند و تصدیق
او کردند و متابعت او نمودند و نیز در حدیث دیگر از آنحضرت روایت کرده که چون قوم یونس آنحضرت را آزار
کردند و بر ایشان نفرین کرد و خدا وعده نمود که عذاب بر ایشان نازل گرداند روز اول روهای ایشان
زرد شد و روز دویم روهای ایشان بسیاه شد پس جدا کردند فرزندان را از مادران و فرزندان
حیوانات را از مادران ایشان و فرزندان حیوانات را از مادران ایشان و پلاس و جامها پشمینه پوشیدند
و ریسمانها در گردنهای خود کردند و خاکستر بر سرهای خود ریختند و همه یکبار صدا و ناله بدرگاه پروردگار

خروج بلند کردند و گفتند ایمان آوردیم بخدای یونس پس خدا عذاب را از ایشان گردانید و بسوی کوهها آمد و چون هیچ رسید
دیگر شد یونس انکار این بود که ایشانرا هلاک کرده اند و چون دید که ایشان رها نشدند در غضب شد و رو بدریا رفت و دید
کشتی سوار شد کرده و نفر دیگر در آن کشتی بودند و چون کشتی میان دریا رسید مضطرب شد پس کشتیبان گفت که بیاید بجهت
در این کشتی باشد یونس گفت آن منم اگر مخواهید تا خود را بر خلاف بیافکنید تا خود را بدریا اندازد و چون دیگ
ماهی بزرگی دهان گشوده است نزدیک شد پس مرد دیگر برادر خود گفتند یا دو مرد دیگر هستیم شاید بسبب اضطراب
کشتی چون یکی از ما دو نفر باشد پس قرعه زدند و قرعه باسم یونس آمد و جاری بود سنت با یکدیگر سهام قرعه هرکه به نامش باشد
خطا شد پس یونس خود را بدریا انداخت و ماهی او را فرو برد و هفت روز او را در دریاها گردانید تا آنکه داخل
دریای بحر شد که قارون در آن معذب بود و تا دید قارون صدای تسبیح یونس را شنید و پرسید از ملکی که او را عذاب
میکرد که این صدای کیست ملک گفت صدای یونس است که خدا او را در شکم ماهی حبس کرده است پس گفت قارون که رخصت
بده که با او سخن بگویم ملک او را رخصت داد پس پرسید که ای یونس موسی چه شد گفت بعالم بقا رحلت کرد پس قارون
گریست و پرسید که هارون چه شد یونس گفت او نیز رحلت کرد پس قارون بسیار گریست و جزع عظیمی کرد پس پرسید که کلثوم
خواهر موسی که نامزد من بود چه شد گفت او نیز برحمت خدا رفت پس قارون بسیار گریست و جزع بسیاری کرد پس خدا حق تعالی
وحی کرد بسوی ملکی که با او موکل بود که عذاب را از او بردار در بقیه ایام دنیا از جهت رقتی که بر خویشان خود کرد و در روایت که چون
یونس از شکم ماهی بیرون آمد پوست و موی نداشت و خدا حق تعالی درخت کدو برای او رویانید که برای او سایه افکند و چون
بدنش قوت یافت درخت کدو خشک شد پس یونس گفت پروردگارا درختی که بر من سایه میکرد خشک شد
خدا تعالی وحی کرد با او که ای یونس جزع میکنی برای درختی که تو را سایه میکرد و جزع نکردی برای صد هزار کس که عذاب بر ایشان
نازل شود مروی است که رسید از حضرت صادق که چه سبب برگردانید حق تعالی عذاب را از قوم یونس حال آنکه سایر ایشان
نازل شده بود و از چنین نکرد با غیر ایشان از امتان دیگر گفت از جهت آنکه بود در علم خدا آنکه برگردانید عذاب را
از ایشان بسبب توبه کردن ایشان و نازل کرده بود از برای ایشان از جهت آنکه خدا حق تعالی خواست که فارغ کرده آنها را
از برای عبادت خود در شکم ماهی تا آنکه سبب آن مستوجب شود ثواب خود را و کرامت خود را سوره انبیا در آیه
وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ یعنی یاد کن صاحب ماهی یونس بن متی را چون که رفت از میان
قوم خود بطریق خشم پیش گمان برد که هرگز تنگ نخواهیم گرفت بر او پس ندا در داد در تاریکیها که نیست هیچ معبودی به
مگر تو پاکی یاد میکنم تو را پاکی یاد کردنی عظیم بدرستی که من هستم از ستمکاران پس مستجاب کردیم دعاء او را و رهانیدیم
او را از غم و اندوه این چنین نجات میدهیم از تاریکیها بلاها مومنان را روایت کرده سید بن طاوس از حضرت رضا که از این آیه
پرسیدند گفت این گمان است که یونس بن متی رضا نداشت بر قوم خود غضبناک شد گمان کرد یعنی یقین کرد که ما تنگ نخواهیم
گرفت بر او روزی او را پس ندا داد در سه تاریکی تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی بانکه نیست معبود

بنزاوی مکر قومی یاکی یاد میکنم ترا پاکی یاد کردنی بدرستی که هستم از ستمکاران بسبب ترک کردن ماندن اینجا و ترا
کرفتار کردی اینهمه را از برای امتحان در شکم ماهی پس مستجاب کرد آنرا خدای تعالی دعا او را و اگر نه اینکه بود او از تسبیح کنندگان
هر آینه میماند در شکم ماهی تا روز قیامت در روایتست از حضرت باقر در قول خدا وذا النون اذ ذهب مغاضبا که گفت یعنی
چون کمان برد نفسانیات از اعمال و کردار ها که نوح و غیر ایشان کرده که من هم غضب قوم را امیم کرده با صبر کرده است روایت که رسید
از حضرت صادق که چه بود سبب آن تا اینکه کمان کرد که نمیخواهد کرد که بر او کشته که واگذاشت خدای تعالی او را بسوی
نفس خود در یک چشم بر هم زدنی در روایتست از حضرت پیغمبر که واگذاشت خدای تعالی او را بسوی نفس خود یونس بن متی را بسوی نفس خود
در یک چشم بر هم زدنی پس واقع شد از او انچه که واقع شد سوره صافات ده ۱۰ آیه وَاِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ اِذْ اَبَقَ اِلَی الْفُلْکِ
الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَکَانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ یعنی بدرستیکه یونس بن متی از پیغمبران است یاد کن وقتیکه گریخت بسوی کشتی بار پس قرعه زد
اهل الکشتی با او و در قرعه بود از مغلوبان بسبب بیرون آمدن قرعه بنام او پس انداختند او را بدریا فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ
وَهُوَ مُلِیمٌ فَلَوْلَا اَنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ اِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ یعنی پس بکلو فرو برد او را ماهی و حال آنکه بود او ملامت
کننده بر نفس خود پس اگر این بود که بود او از تسبیح کنندگان هر آینه میماند در شکم تا روز قیامت که مردم مبعوث میشوند
روایتست از حضرت صادق که چون یونس بن متی رسید بکنار دریا ناگاه دید که کشتی بار کرده میخواهند که بدریا
بروند پس سؤال کرد از اهل الکشتی که او را ببرند در کشتی پس سوار شد او را تا اینکه رسیدند بوسط دریا پس فرستاد
خدای تعالی یک ماهی بزرگی را تا اینکه حبس کرد و نگاه داشت کشتی ایشان را پس نگاه کرد یونس بان ماهی پس ترسید از آن و رفت با آخر
کشتی پس برگشت آن ماهی بسوی او و باز کرد دهن خود را پس بیرون آمدند اهل کشتی و گفتند که در میان ما گناه کاری
که این ماهی او را میخواهد پس قرعه زدند و بیرون آمد قرعه بنام او پس بیرون کردند او را انداختند او را در دریا
پس بکلو فرو برد او را آن ماهی و برد او را در دریا تا اب فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِیمٌ وَاَنْبَتْنَا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطِینٍ
وَاَرْسَلْنَاهُ اِلَی مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ یَزِیدُونَ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ اِلَی حِینٍ یعنی پس انداختیم ما او را در صحرای خالی از نبات و حال
آنکه او بیمار بود و رویانیدیم بر او درختی از کدو و فرستادیم او را بسوی صد هزار نفر یا اینکه زیاده
بودند پس نظر کردند پس ایمان آوردند پس برخوردار نمودیم ایشان را تا وقت مردن ایشان در روایتست از حضرت
صادق که آن دریا در سمت بحر القلزم بود روایتست از حضرت امیرالمؤمنین که آن ماهی طواف داد یونس را در اطراف
دریاها و گذشت از زیر طبقات زمین تا اینکه رسید بقعر دریا در تاریکی که میگفت خداوندا نیست خدائی مگر تو تسبیح میکنم ترا
تسبیح کردنی که منم از ستمکاران پس مستجاب شد دعای او و امر کرد خدای تعالی ماهی را تا اینکه بکنار رسید از دریا
پس انداخت او را آن ماهی بکنار دریا و حال آنکه رفته بود پوست و گوشت او و رویانید خدای تعالی بر او درخت کدو را
تا اینکه سایه کرد او را از برای آفتاب تا اینکه ساکن شد و آرام گرفت پس امر کرد خدای تعالی بان درخت که دور شد تا اینکه
دور شد از او و افتاد آفتاب بر او پس جزع کرد یونس پس وحی کرد خدای تعالی باو که ای یونس چرا رحم نکردی
تو بر صد هزار کس و زیاده و جزع میکنی از الم درد آفتاب در یک ساعت گفت یونس ای پروردگار من

سفر در این که خدای تعالی بر او بدعا او را و برکت قوم او ایمان آوردند قوم او و مروی است از حضرت
باقر که ماند یونس در شکم ماهی سه روز و ندا کرد در تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریا که نیست خدائی مگر
تو تسبیح میکنم ترا بدرستی که منم از ستمکاران پس مستجاب کرد خداوند دعا او را پس بیرون انداخت ماهی او را بکنار دریا
و رویانید خدای تعالی بر او درخت کدو که بود او که میمکید از آن و در زیر سایه آن بود و رفته بود گوشت و ریخته بود موهای
او و پوست او و بود یونس که تسبیح میکرد خدا را و ذکر خدا میکرد در شب و روز پس چون قوت گرفت و بدن
او درست شد فرستاد خدای تعالی کرمی را تا اینکه خورد بیخ آن درخت کدو را پس خشک شد پس درخت و شقت شد
از آن یونس و اندوهناک گردید پس وحی کرد خدای تعالی باو که چه چیز اندوهناک کرد ای یونس گفت ای پروردگار این
درخت که بود نفع میبرد پس خشک شد گفت خدای تعالی ای یونس اندوهگین شدی
در خشکی درختی که نه تو کاشته بودی و نه آبش داده بودی و اندوهناک نشدی از برای صد هزار کس بلکه بیشتر
نازل کنم بر ایشان عذاب را پس اهل شهر نینوی ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند پس گرویدن ایشان پس رفت
پس یونس بسوی قوم خود پس چون نزدیک شهر نینوی شد شرم کرد که داخل شود پس چون رسید و گفت یا اهل
اهل شهر نینوی بگو با ایشان که اینست یونس که آمده است گفت آن چوپان که نزد ما دروغ میگوئی ایا شرم نمیکنی
فرستاد یونس و رفت کفت آن چوپان که این گوسفندان شما را دست خود بکشند از برای تو که یونس بیرون آمده
گوسفندان برای او و گفت با که اینست یونس پس چون آمدند پیش آن چوپان و خبر دادند ایشان را
کرفتند او را و خواستند که بزنند او را گفت که مرا مهلت بدهید تا خبر دهم بگویند که گواه تو کیست گفت این گوسفند
داد آن گوسفند او را که اینست یونس برگشته است پس ایشان بیرون رفتند در طلب او یافتند او را
و آوردند او را با ایمان آوردند باو و بسیار دوست داشتند او را تا وقت مرگ ایشان و پناه داد ایشان را
از آن عذاب سوره قلم سه آیه وَلَا تَکُنْ کَصَاحِبِ الْحُوتِ اِذْ نَادَی وَهُوَ مَکْظُومٌ لَوْلَا اَنْ تَدَارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ
لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِینَ یعنی و مباش تو مانند یونس صاحب ماهی که خشم کرد بر قوم
خود چون ندا کرد در شکم ماهی بر تسبیح کردن و حال آنکه مغموم و محبوس بود اگر نه این بود که دریافت او را نعمتی
از جانب پروردگار او هر آینه انداخته میشد او در زمین خالی از درخت و سقف که در دریا و حال آنکه او مستحق
ملامت و ملامت بود پس برگزید او را پروردگار او پس قبول کرد توبه او را پس گردانید او را از جمله نیکوکاران
کتاب قصه اصحاب کهف در تفسیر سوره کهف مجلد اول اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا یعنی آیا
پنداشتی که بدرستیکه اهل غار در کوه و اصحاب صحیفه منقوش از جمله آیات عجیبه ما بودند یعنی ایشان
با آن حال در بلاد که ... کرده بودند آیات ... که بعجب نیست از ... اصحاب کهف
همان اصحاب کهف اند و رقیم نام آن وادی است یا آن کوه است که غار در آنجا بود یا نام شهری است که از آنجا بیرون آمدند

وعجب که قصه ایشان را در این مقتش کرده بودند و بر در آن غار گذاشته بودند با نام و سال ایشان است و بعضی گفته اند که اصحاب
رقیم گروه دیگرند که قصه ایشان مذکور خواهد شد و در روایت از حضرت صادق آمده که اصحاب کهف و رقیم گروهی بودند که
ناپیدا شدند چون پادشاه آن زمان نام ایشان و نام پدران ایشان و حال ایشان را در صحیفه های سربی نقش کرده و نگاه داشت
و نیز در روایت که اصحاب کهف جوانانی بودند در زمان فترت در میان عیسی بن مریم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رقیم دو صحیفه بودند
از سرب که نوشته بودند در آن امر آن جوانان را و امر اسلام ایشان را و آنچه را که خواسته بود از ایشان دقیانوس پادشاه
و چگونگی احوال ایشان و کار ایشان در روایت از حضرت صادق که سبب نزول سوره کهف آنکه طایفه قریش فرستادند
بسوی ولایت نجران سه نفر را که نضر بن حارث بن کلده و عقبة بن ابی معیط و عاص بن وائل سهمی باشند تا آنکه
بیاموزند از یهود و نصاری مسائل چند که بپرسند آنها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بیرون رفتند بسوی نجران بسوی
علماء یهود پس خواستند از ایشان پس گفتند ایشان که بپرسید از او سه مسئله پس اگر جواب گفت آنها را چنان که نزد ما
کرده نزد ما است پس او صادق است و بعد از آن ادعاء خود پس بپرسید از او یک مسئله دیگر پس اگر ادعا کرد
علم آن را پس او کاذب و دروغ گو است گفتند چیست آن مسائل گفتند بپرسید از او از جوانانی که بودند در زمان پیش
پس بیرون رفتند و غایب شدند و خوابیدند چه قدر ماندند در خواب خود تا آنکه بیدار شدند و چند نفر بودند
و چه چیز بود با ایشان از غیر ایشان و چه بود قصه ایشان و بپرسید او را از موسی در وقتی که امر کرد او را خدا تعالی
که متابعت کند شخصی عالم را و بیاموزد علم از او که کیست او و چگونه متابعت کرد و چیست قصه او با او و بپرسید از او
از طائفی که طواف کرد در مغرب آفتاب و مطلع آن تا آنکه رسید به سد یأجوج و مأجوج که کی بود او و چگونه بوده قصه
او پس نوشتند علماء یهود از برای ایشان خبرهای این سه مسئله را و گفتند با ایشان که اگر جواب گفت شما را بنحوی که ما نوشتیم
از برای شما پس او صادق باشد و اگر خبر دهد خلاف آن پس تصدیق او مکنید پس گفتند آن سه نفر که چیست آن
مسئله چهارم گفتند بپرسید از او که در چه وقت برپا می شود قیامت پس اگر ادعا کرد که میداند آن را پس او البته دروغ
گو است زیرا که برپا شدن قیامت را نمیداند مگر خدا تعالی پس برگشتند آن سه نفر بسوی مکه و جمع شدند نزد ابو طالب
پس گفتند ای ابا طالب به درستی که پسر برادر تو گمان دارد که خبر آسمان با او میرسد و ما می پرسیم از او مسائل چند
پس اگر جواب گفت ما را از آن میدانیم که او صادق است و اگر خبر نداد ما را میدانیم که او کاذب است پس گفت ابو طالب
که بپرسید از او از هر چه که میخواهید پس پرسیدند از او از آن سه مسئله را پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فردا خبر خواهم
داد شما را و نگفت ان شاء الله پس حبس شد از او وحی چهل روز تا آنکه غمگین شد پیغمبر و شک کردند اصحاب او
که ایمان با او آورده بودند و شاد گردیدند قریش و استهزاء او کردند و اذیت با و رسانیدند و اندوه ناک شد
ابو طالب پس چون چهل روز شد نازل گردید بر او جبرئیل بسوره کهف پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا جبرئیل که دیر آمدی
در این مدت پس گفت جبرئیل که ما قدرت نداریم که نازل شویم مگر باذن خدا تعالی پس نازل کرد خدا تعالی که آیا پنداشتی
ای محمد که اصحاب کهف و رقیم بودند از آیات ما عجب پس قصه گفت قصه ایشان را پس گفت اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا

پس گفت حضرت صادق که اصحاب کهف و رقیم بودند در زمان پادشاه جباری ستمکاری که دعوت میکرد اهل مملکت خود را به عبادت
بتها پس هر که اجابت نمیکرد میکشت او را و بودند ایشان گروهی مؤمنان که می پرستیدند خدای تعالی را و موکل کرده بود
آن پادشاه در دروازه شهر وکیلان چند را که نگذارند احدی را که بیرون رود تا آنکه سجده کند از برای بتها پس بیرون
رفتند این گروه مؤمنان به سبب شکار کردن و گذشتند در راه بشخصی چوپانی پس خواندند او را با مر خود پس اجابت ایشان
نکرد و بود با آن چوپان سگی پس اجابت ایشان کرد آن سگ و بیرون رفت با ایشان پس گفت حضرت صادق که داخل
بهشت نمیشود از چارپایان مگر سه حیوان خر بلعم باعورا و گرگ حضرت یوسف و سگ اصحاب کهف پس بیرون رفتند
اصحاب کهف از شهر به سبب شکار کردن از جهت گریختن از دین آن پادشاه پس چون شب بر ایشان در آمد داخل شدند
در آن غار و سگ هم بود با ایشان پس انداخت بر ایشان خدای تعالی خواب را چنانچه گفته است فضربنا علی آذانهم
فی الکهف سنین عددا پس خوابیدند ایشان در آن غار تا آنکه هلاک کرد خدای تعالی آن پادشاه را و اهل مملکت
او را و گذشت آن زمان و آمد زمان دیگر و قوم دیگر پس اصحاب کهف بیدار شدند پس گفتند بعضی از ایشان
بعضی که چه قدر خوابیده ایم ما در اینجا پس نگاه کردند بآفتاب که بلند شده است پس گفتند ما خوابیده ایم یک روز
یا بعضی از روز پس گفتند بیکی از ایشان که بگیر این نقره سکه را و داخل شو در شهر بطور ناشناسی که نشناسد
ترا کسی و بخر از برای ما طعامی که اگر بشناسند ما را میکشند ما را یا آنکه برگردانند ما را بدین خود پس آمد آن مرد
بسوی شهر پس دید آن شهر را بخلاف آنچه دیده بود و دید قوم را بخلاف آنکه دیده بود و نشناخت ایشان را
و نشناختند ایشان او را و زبان او را و نشناخت زبان ایشان را پس گفتند که کیستی و از کجا آمدی پس خبر داد ایشان
با حوال خود پس بیرون رفت پادشاه آن شهر با اصحاب خود و آن مرد با ایشان بود تا آنکه ایستادند بدر غار
و رو آوردند که مطلع شوند بر آنکه در غار بودند پس گفتند بعضی که ایشان سه نفرند و چهارم ایشان
سگ ایشان است و گفتند بعضی که پنج نفرند و ششم ایشان سگ ایشان است و گفتند بعضی که هفت نفرند و هشتم
ایشان سگ ایشان و پنهان داشت خدای تعالی اصحاب کهف را از ایشان بر پرده ها از ترس و خوف پس نبود
احدی از ایشان که بایشان برسد بد اخل شدند در آن غار بر ایشان مگر صاحب دین ایشان پس چون او داخل شد
بسوی ایشان یافت ایشان را ترسان از آنکه باشند اصحاب دقیانوس که مطلع شده باشند بر ایشان پس خبر داد ایشان را
ایشان با ایشان که ایشان خوابیده بودند در آن مدت دراز و ایشان آیت و نشانه قدرت خدا از برای مردمان
پس گریستند و سؤال کردند از خدا تعالی که ایشان را بر گرداند بجای خواب ایشان تا آنکه بنا کنیم در اینجا مسجدی
و زیارت کنیم ایشان را که اگر ایشان مؤمن باشند مؤمن بودند پس بنا شد از برای اصحاب کهف در هر سال انتقال
از طرفی بطرفی دو مرتبه یک مرتبه در تابستان و یک مرتبه در زمستان بجانب راست ایشان و شمال ایشان و سگ ایشان
با ایشان است پهن کرده است هر دو دست خود را بر در غار پس گفت خدای تعالی اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا
آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم

لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا یعنی یاد کن چون جای کرفتند آن جوانان اصحاب کهف در غار خبر کشید ای پیغمبر کار ما به
ما را از نزد خود بخشایشی و آماده کردان از برای ما از این کار رستگاری و راه راستی پس زدیم بر کوشهای ایشان پردهٔ
خواب را بخوابانیدیم ایشان را در آن غار سالهای شمرده شده پس انکیزانیدیم ایشان را و بیدار کردیم ایشان را تا اینکه بدانیم
کدام یک از دو فرقه که اختلاف در باب ایشان میکنند داناتر است بشمار مدتی که ایشان در غار بوده اند در آن نَحْنُ نَقُصُّ
عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَٰهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا یعنی ما نقل میکنیم بر تو خبر ایشان را براستی بدرستی که ایشان جوانان
بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و زیاد کردیم ما برای ایشان هدایت و چنگ در دین ایشان محکم کردیم دلهای ایشان
را چون ایستادند پیش پادشاه کافر جبار پس گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها
و زمین است هرگز نخوانیم غیر او خدایی را که بحقیقت گفته باشیم در این وقت که چنین کوییم سخنی بیرون از حد و
از حق دور و در روایت از حضرت باقر که ... که معنی خواهیم بودن اکر بکوییم ما که از برای او شریکیست پس چون کویند که با
کشند ایشان این سخن را پس بهای از کافران و بیش پادشاه کافر کرده اند ... که ایشان در اشکار بیش و روی دینا
کفر باشند و در روایتست از حضرت صادق که در کفر استاد ایمان ابوطالب مانند داستان اصحاب کهف است که پنهان داشتند ایمان را
و اشکار کردند شرک را پس داد خدا ایشان را اجر و ثواب ایشان را دو مرتبه و نیز در روایتست از انحضرت که پرسید
شخصی از کسی بر تقیه اصحاب کهف در اینکه بودند که حاضر میشدند در عیدها کافران و بسته زنار ها پس عطا
کرد خدای تعالی بایشان اجر و ثواب ایشان را دو مرتبه و نیز در روایتست از انحضرت که اصحاب کهف پنهان داشتند ایمان را
و اشکار کردند کفر را و بودند بر اشکار کردن کفر اجر ایشان بیشتر از پنهان کردن ایشان ایمان را و نیز در روایتست
از انحضرت که مذکور کرد اصحاب کهف را پس کفت که کاش تکلیف میکردند شما را قوم شما انچه را که تکلیف کردند با ایشان
قوم ایشان پس پرسیده شد که چه چیز تکلیف کردند با ایشان قوم ایشان پس کفت که تکلیف کردند ایشان را
بشرک بخدای عظیم پس اظهار کردند از برای ایشان شرک را و پنهان داشتند ایمان را تا اینکه امد از برای ایشان
فرج و کشایش و نیز در روایتست از انحضرت که بیرون رفتند اصحاب کهف بدون دانستن اهل یکدیکر و وعده چون
رفتند بصحرا کرد شده پس بعضی بعضی عهد و پیمان کرفتند که اشکار کنند از برای یکدیکر امر دین خود را پس اشکار
کردند پس ناکاه دیدند که همه بر یک امر و یک اعتقاد اند که توحید باشد و نیز در روایتست از انحضرت که کفت اصحاب
کهف صیرفی ها بودند و بعضی کفتند کلاه دوزها بودند هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ
عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ
يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا یعنی اینکروه قوم ما که کرفتند بغیر خدا اصنام خدایان
چند چرا نمی آرند بحقیقت بودن آن خدایان حجتی هویدا پس کیست ستمکارتر از انکه افترا کردند بر خدای تعالی
دروغ چند پس کفتند بعضی از اصحاب کهف ببعضی چون کناره کرفتید شما از قوم خود و از انچه که پرستیدند بغیر

از خدا پس جای کیرید بسوی غار تا اینکه نشر کند بر شما پروردگار شما از رحمت خود و اماده کرداند برای شما از کار شما
چیزی را که منتفع شوید بان و تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ
وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا یعنی می بینی افتاب را
چون که بر اید که میل کند از غار ایشان بجانب دست راست و چون که فرو رود منقطع می شود از ایشان بجانب دست چپ غار
از جهت اینکه واقع نشود شعاع افتاب بر ایشان و اذیت نرساند بایشان و ایشان باشند در فراخ از غار و وسط غار
بحوی که برسد بایشان سرد نسیم و روح هوا و اذیت نرساند بایشان هوای غار و نزدیکی افتاب در وقت طلوع و
در وقت غروب انچه مذکور شد از دلایل و علامات قدرت خداست هر که را که راه نماید خدای تعالی او را هم اوست
راه یافته و هر که را کمراه میکند پس هرکز نیابی از برای او یاری که راه نماینده و مرشد باشد و نیز در روایتست از حضرت
صادق که از برای این پس کفت بدرستی که خدای تعالی کمراه میکند ستمکاران را در روز قیامت از برای کرامت خود و کمراه میکند بهشت
در اینجا بیاید اهل ایمان و عمل صالح را بسوی بهشت خود وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ
الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا یعنی و پنداری
ایشان را بیداران بسبب اینکه میبینی که چشمهای ایشان باز است و حال انکه ایشان خفتکانند و میکردانیم ما ایشان را
بجانب دست راست و بجانب دست چپ در سالی کشتن ایشان است هر دوازده روز سکه ایشان بپیش غار اکر بنیاده در بیش
بر ایشان هرانینه باز کردی و روی کردانی از ایشان و هرانینه پر کرده شوی از ایشان ترس و بر کرده شده دل تو
از جهت رعب از حضرت باقر که نیست مقصود از این خطاب پیغمبر بلکه مقصود از این مومنان اند که غیر معصوم اند
سقراسته مَنْ وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یعنی همچنانکه
خوابانیدیم ایشان را همچنین بیدار کردانیم ایشان را تا اینکه بپرسند از حال یکدیکر در میان خود کفت کوینده از ایشان
که چند مدت درنک کردید در این غار کفتند درنک کردیم روزی یا بعضی از روزی قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا
أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا
إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا یعنی کفتند پروردکار شما داناتر است
بمدتی که درنک کردید شما پس بفرستید یکی از شما را با نقرهٔ مسکوک شما این بسوی شهر پس باید نکاه بکند که کدام کس
از اهل شهر پاکیزه تر است طعام او پس بیاورد از برای شما روزی از ان طعام و باید که پنهان دارد امر خود را و باید
دانا نکرداند بحال شما هیچ کس را بدرستی که اکر ایشان مطلع شوند بحال شما سنکسار کنند شما را یا اینکه باز کردانند شما را بدین
ایشان و رستکاری نیابید در ان هنکام هرکز وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا
رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ
مَسْجِدًا یعنی و همچنانکه بیدار کردانیدیم ایشان را مطلع و با خبر کردانیدیم بر احوال ایشان اهل شهر ایشان را تا اینکه بدانند
که وعدهٔ خدای تعالی حق است و اینکه قیامت هیچ شکی نیست در ان چون که منازعه میکردند اهل شهر در میان خود در

دیگر اصحاب کهف خبر کنند چون که خواهند ایشان را دیدن که بنا کنند بر غار ایشان بنائی را پروردگار ایشان دانا
تر است بحال ایشان کنند انانکه غالب بودند بر کار اصحاب کهف که خوابیده اند یا بیدار نه مسلم اند یا کافر هر آینه
هر آینه ما بگیریم بر در غار ایشان مسجدی تا اگر نماز کنند در آن مسلمانان بجهت برکت ایشان سیقولون ثلثة رابعهم
کلبهم ویقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم قل ربی اعلم بعدتهم
ما یعلمهم الا قلیل فلا تمار فیهم الا مراء ظاهرا ولا تستفت فیهم منهم احدا یعنی زود باشد که بگویند که اصحاب
کهف سه نفر بودند چهارم ایشان سگ ایشان است و بگویند پنج نفر بودند ششم ایشان سگ ایشان است از روی بی خبری
و معنی بگویند هفت نفر بودند و هشتم ایشان سگ ایشان است بگو پروردگار من داناتر است بشمار ایشان نمیداند عدد
ایشان را مگر اندکی از مسلمانان پس جدال مکن با اهل کتاب در امر اصحاب کهف مگر جدالی ظاهر یعنی بطریق قصه و حکایت کردن
و فتوی مخواه در باب ایشان از اهل کتاب احدی را زیرا که کافی است ترا آنچه که ما قصه کردیم از برای تو و مرویست
بروایت عامه از علی بن ابیطالب که اصحاب کهف هفت نفر اند و هشتم ایشان سگ ایشان است و دلیلت بر این است از
خاصه آنچه مرویست از حضرت صادق که بیرون می آید با حضرت قایم ع از پشت کوفه بیست و هفت مرد پانزده
مرد از قوم موسی اند که بحق هدایت کرده بودند و بحق و هفت مرد از اصحاب کهف اند و یوشع بن نون است و سلمان
و ابا دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر است پس باشند ایشان در پیش روی آنحضرت حکام و انصار او
ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله واذکر ربک اذا نسیت وقل عسی ان یهدین ربی
لاقرب من هذا رشدا یعنی و مگو البته مر چیزی را که بدرستی که من کننده ام آنرا در فردا مگر آنکه گوئی که اگر خدا
بخواهد و خواستن خدا را بگوئی و یاد کن پروردگار خود را هرگاه فراموش کردی گفتن انشاء الله را یعنی
بگو انشاء الله هرگاه که بیاد آوری و بگو که شاید که راه نماید مرا پروردگار من نزدیکتر و ظاهرتر دلیلی بر پیغمبری
من از این خبر اصحاب کهف راه نمودنی یا آنکه شاید راه نماید مرا بچیزی که نزدیکتر باشد از آنچه فراموش شده نزدیکتر بخیر
و منفعت راه نمودنی و مرویست که پرسیدند از حضرت صادق از قول خدا که واذکر ربک اذا نسیت گفت
که آن در باره قسم است که هرگاه بگوئی که والله میکنم فلان کار را پس هرگاه بیاد بیاری ترک گفتن انشاء الله
پس بگو انشاء الله و نیز مرویست از آنحضرت که گفت که گفت حضرت امیرالمومنین که لازم است گفتن انشاء الله
در قسم در هر وقت که بخاطر بیاورد اگرچه بعد از چهل روز باشد پس خواند آنحضرت این آیه را و نیز مرویست از
حضرت صادق که هست برای بنده که بگوید انشاء الله تا چهل روز هرگاه فراموش بکند پس اگر آمد بخاطر او
یهود بنزد حضرت رسول علیه السلام پس سوال کردند از او از چند چیز پس گفت آنحضرت بایشان که جواب بدهم فردا
تا آنکه خبر دهم شما را و نگفت انشاء الله پس حبس شد نزول جبرئیل از برای او چهل روز پس بعد از آن نازل شد
و او را امر کرد ولا تقولن لشیء الآیه ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا تسعا قل الله اعلم بما
لبثوا له غیب السموات والارض ابصر به واسمع ما لهم من دونه من ولی ولا یشرک فی حکمه احدا یعنی درنگ

کرده

کرده اند اصحاب کهف در غار خود سیصد سال و نه زیاده کردند نه سال دیگر را بگو که خدای تعالی داناتر است بآنچه درنگ کردند
ایشان آنجا چه خبر داده است مخصوص بر او است غیب آسمانها و زمین چه بینا است او و چه شنوا است
او نیست مر اهل آسمانها و زمین غیر از او هیچ یاری دهنده و شریک نمیگرداند در حکم خود هیچ احدی را مرویست
که در عهد خلافت عمر جماعتی از علمای یهود بمدینه آمدند و پرسیدند از حضرت امیرالمومنین مسائل چند را و جواب شنیدند گفت
با آنحضرت که چیزی مرا از خبر بگو که بوده اند در زمان پیش پس گفت سیصد و نه سال چه زیاده کردند ایشان را اخذ
که حکیم بوده اند ایشان پس آنحضرت خواند سوره کهف را پس گفت آن عالم یهود که چه بسیار شبیه است آنچه خواندی بآنچه در تورات است اگر تو
میگوئی خبر ده ما را بقصه ایشان و نامهای ایشان و عدد ایشان و نام سگ ایشان و نام غار ایشان و نام شهر ایشان و نام پادشاه
ایشان پس گفت آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله خبر داد مرا حبیبم که بوده در زمین شام شهری که آنرا افسوس میگفتند و بوده است
آن شهر پادشاه صالحی نیکوکار پس مرد پادشاه ایشان و اختلاف شد در میان ایشان پس شنید احوال ایشان را پادشاهی
از پادشاهان فارس که او را دقیانوس میگفتند و آمد پس با ایشان با صد هزار کس از لشکر تا آنکه داخل شهر افسوس شد
و آنرا پایه تخت خود کرده اید و در آن شهر قصری ساخته که یک فرسخ در یک فرسخ و صفه آن بوده و در آن قصر مجلسی ساخت
هزار ذرع در هزار ذرع از آبگینه صاف و برپا کرده در آنجا هزار ستون از طلا و نقش بر آن هزار قندیل
از طلا با زنجیرهای نقره که از نقره میشد بهر خوشبوترین روغنها و در جانب شرقی آن مجلس هشتاد روزن
قرار داد و بهر روزن افتاب طلوع میکرد و میتابید بر آن مجلس بهر طرف که دور میکرد و گذاشت در آن تختی که هشتاد ذرع
در چهل ذرع بود و پایه‌های آن تخت از نقره مرصع بجواهر بود و فرشهای عالی بر آن گسترده بودند و از جانب چپ آن
آن تخت هشتاد کرسی گذاشت از طلا که مرصع بود بر زبرجد سبز و نشانید بر آن امرای لشکر و اساطین و از
جانب راست آن تخت نیز هشتاد کرسی گذاشت از نقره که مرصع بود بیاقوت سرخ و نشانید بر آنها پادشاهان
روم را پس برخاست بالای تخت و گذاشت بر سر خود تاج پادشاهی را پس برخاست بر جستن عالم یهود و گفت
یا علی اگر راست گفتی بگو که تاج او چه بود گفت آنحضرت که تاج او از طلا و نشان بود و از برای آن نه رکن بود و بر هر رکنی
مرواریدی سفیدی بود که در شب تاریک مانند چراغ روشنی میداد و آن پادشاه پنجاه غلام از پسران هراکله
اخذ کرده بود و قباهای دیبای سرخ در بر ایشان پوشانیده بود و تاج بر سر ایشان گذاشته
و در دست هر یک از ایشان عصائی طلا بود و بر پاهای ایشان بندی از طلا داده بود و بر بالای سر
ایشان را وا میداشت و گرفته بود شش غلام از علما و وزرای از دکان و وا میداشت سه نفر از ایشان را بجانب راست
خود و سه نفر را بجانب چپ خود پس گفت عالم یهود که چه بوده نام ایشان پس گفت آنحضرت آن سه نفر که بجانب راست
می‌ایستادند نام ایشان تملیخا و مکسلمینا و محسلمینا بود و آن سه نفر که بجانب چپ می‌ایستادند نام ایشان مرنوس و دبرنوس
و شاذنوش بود و آن پادشاه در جمیع امور خود با ایشان مشورت میکرد و در هر روزی می‌نشست در صحن خانه
خود و امیران در جانب راست و پادشاهان در جانب چپ می‌نشستند و داخل میشدند بر او سه غلام که در دست

یکی از ایشان را جامی بود از طلا که پر بود از مشک ناب و در دست یکی دیگر جامی بود از نقره پر از گلاب و در دست
سیمین مرغی سفید بود که منقار سرخ داشت که چون آن پادشاه نگاه بازی میکرد آن مرغ صدا میکرد پس پر دران
میکرد و غوطه میخورد در جام گلاب و میغلطید در جام مشک تا تمام آن مشک را بر پر و بال خود آلوده میکرد
پس صدای دیگر میکرد و پرواز میکرد و مینشست بر تاج پادشاه و آنچه بر پر و بال او بود از مشک میپاشید بر سر
پادشاه پس چون آن پادشاه این جلالت و بزرگی از خود دید طغیان و سرکشی او زیاده شد و دعوی خدائی
کرد و سرکردهای قوم خود را طلبید که او را سجده کنند و اقرار کنند بخدائی او پس هر که اطاعت او میکرد با و بخشش
میکرد و او را خلعت میداد و هر که اطاعت نمیکرد او را میکشت تا اینکه همه اطاعت او کردند و در هر سالی روزی را
عید میکرد پس روزی یکی از عیدها خود بر تخت نشسته بود و امرا و سلاطین از جانب راست و چپ او نشسته بودند ناگاه
یکی از سلاطین آمد و او را خبر داد که لشکر فارس متوجه جنگ او شده اند و نزدیک رسیده اند دقیانوس از شنیدن
این خبر چنان مضطرب شد که نزدیک شد تاج از سرش افتاد پس تملیخا که نوجوان بود نگاه کرد دقیانوس را و در دل خود گفت
که اگر این خدا بود چرا چنین دعا میکند غمگین میشد و میترسید و بول و غایط میکرد و این صفات خدائی نیست
و آن شش جوان هر روز در خانه یکی از ایشان جمع میشدند گفت ای برادران در دلم فکری افتاده است که مرا از
خوردن و آشامیدن و خواب کردن باز داشته است گفتند آن فکر چیست ای تملیخا گفت بسیار فکر کردم در این آسمان
و گفتم که کی سقفش را چنین بلند کرده است بی ستونی که در زیر آن باشد یا علاقه که در بالای آن باشد و کی
آفتاب و ماه را در او علامت و روشنی بخش در آن قرار داده است و کی زینت داده است آن را بستارها پس بسیار فکر
کردم در زمین که کی آن را پهن کرده است بر روی آب موج زننده و حبس کرده است آن را بکوهها که میگردد و مردم را
غرق میکند و بسیار فکر کردم در خود که کی مرا … بیرون آورده است در شکم مادر و روزی داده است و تربیت کرده است
پس باید اینها همه را آفریننده و تدبیر کننده بوده باشد بغیر از دقیانوس و غیر دقیانوس مگر از پادشاهان
و جباران روی زمین پس آن جوانان دیگر بپای تملیخا افتادند و بوسیدند پای او را و گفتند بسبب تو خدا ما را
هدایت کرد از گمراهی پس بگو که ما را چه باید کرد پس برخاست تملیخا از جای خود و خرمائی که از باغهای خود را به
هزار درهم فروخته در میان آستین خود بست و هر شش نفر بر اسبان خود سوار شدند و از شهر بیرون رفتند
چون سه میل راه رفتند تملیخا با ایشان گفت که ای برادران وقت آن است که فقر و مشقت سرای آخرت اختیار کنید و از
پادشاهی دنیا بگذرید پس از اسبها فرود آئید و بپاهای خود راه روید تا شاید خدا از برای شما این بلیه که
مبتلا شده اید فرجی … قرار دهد پس پیاده شدند از اسبان و هفت فرسخ پیاده رفتند
در آن روز تا اینکه پاهای ایشان زخم شد و خون از پاهایشان جاری شد پس برابر ایشان مرد شبانی … گفتند ای شبان
آیا شربتی از شیر یا آب داری شبان گفت آنچه شما میخواهید نزد من هست و لیکن من می‌بینم صورتهای شما را صورت
پادشاهان و گمان میبرم که شما گریخته اید از پادشاه … گفتند ای شبان حلال نیست بر ما دروغ گفتن آیا راست گوئی ما را

از شر

از شر … نجات خواهد داد پس نقل کردند باو قصه خود را پس چون آن مرد شبان قصه ایشان را شنید بر پاهای ایشان
افتاد و بوسید و گفت در دل من نیز افتاده است آنچه در دل شما افتاده است ولیکن مرا مهلت دهید تا گوسفندان
خود را بصاحبانش رد کنم و بشما ملحق شوم پس ایشان توقف کردند تا او گوسفندان را بصاحبانش رد کرد و بسرعت برگشت
و سگ او از پی او میدوید پس با ایشان ملحق شد پس آن عالم یهود برجست و گفت نام آن سگ چه بود و چه رنگ داشت
گفت حضرت که رنگش سیاه و سفید بود و نامش قطمیر بود و چون آن جوانان سگ را دیدند گفتند ما میترسیم که این
سگ بفریاد خود ما را رسوا کند پس سنگ بران میزدند که برگردد برنگشت تا اینکه بقدرت خدا بسخن آمد و گفت
بگذارید مرا که تا شما را از دشمن شما محافظت کنم پس ایشان را … بکوهی بالا برد و داخل غاری که در آن کوه بود
پنهان شدند و آن غار را کهف میگفتند و در پیش روی آن غار چشمهای آب و درختان میوه دار بود پس از آن
میوه‌ها خوردند و از آن آبها آشامیدند و چون شب درآمد در آن غار خوابیدند پس حق تعالی وحی کرد
بملک موت که قبض روح ایشان کرد و بهر شخصی دو ملک موکل ساخت که ایشان را از پهلوئی بپهلوی دیگر بگردانند
در سالی یکبار … و وحی کرد بخزینه داران آفتاب که … که از وقت طلوع آفتاب تا غروب
آن شعاع آفتاب بر ایشان نتابد پس چون دقیانوس از عیدگاه خود برگشت و از احوال آن جوانان پرسید گفتند
که گریخته اند با هشتاد هزار نفر سوار شد و از پی ایشان رفت تا در غار و چون دید که ایشان بان حال
خوابیده اند … دید مجروح در خوابند گفت من اگر میخواستم که ایشان را عقاب کنم زیاده از این که خود
با خود کرده اند نمیتوانستم کرد پس بنایان را طلبید و در آن غار را با آهک و سنگ محکم برآورد و با صاحبان
خود گفت که بگوئید با ایشان که بگویند بخدای ایشان که در آسمان است ایشان را نجات دهد و از این غار بیرون آورد
پس سیصد و نه سال در آن غار ماندند و چون حق تعالی خواست که ایشان را زنده کند امر کرد اسرافیل را
که روح در ایشان دمید و بیدار شدند و چون آفتاب طالع شد گفتند امشب را از عبادت پروردگار خود
غافل شدیم و چون بیرون آمدند دیدند که چشمهای آب خشکیده است و میوه‌ها نمانده است و درختان خشک
شده است پس بعضی از ایشان گفتند امر ما عجب است که چنین چشمها بان وفور و درختان بان بسیاری
در یکشب خشکیده اند پس گرسنه شدند و گفتند که یکی از خود را بفرستید که طعامی بگیرد برای ما بیاورد
و چنان کند که کسی بر احوال شما مطلع نشود پس تملیخا گفت من میروم بجامه های کهنه آن مرد شبان را پوشید و بجانب
شهر روان شد پس بوضعی چند رسید و وضعی چند دید که هرگز ندیده بود و چون بدروازه شهر رسید
دید که علم سبزی برپا کرده اند و بر آن علم نقش کرده اند که لا اله الا الله عیسی رسول الله پس نگاه بان علم میکرد
و دست بدیدهای خود میگذاشت و میگفت گویا در خوابم می‌بینم این اوضاع را پس داخل شهر شد و ببازار
آمد و بنزد مرد خبازی آمد و پرسید که این شهر چه نام دارد گفت افسوس پرسید که پادشاه شما چه نام
دارد گفت عبدالرحمن پس درهمی بیرون آورد و بمرد خباز داد و گفت نان بده خباز چون درهم را گرفت

تعجب کرد از سکهٔ آن درهم و از بزرگی آن پس رحمت آن عالم بود و گفت یا علی بگو که در این زمان هر درهمی چه مقدار بوده گفته

که در این زمان هر درهمی ده درهم و دو و ثلث درهم بود پس خباز گفت که تو گنجی یافته‌ای تملیخا گفت این بهای خرمایی است که سه روز

پیش از این در این شهر فروختم و از این شهر بیرون رفتم و مردم دقیانوس را می‌پرستیدند پس خباز دست

تملیخا را گرفت و نزد پادشاه برد پادشاه چون پرسید که این جوان را برای چه آورده‌ای خباز گفت این مرد گنجی یافته است

پادشاه گفت ای تملیخا مترس که پیغمبر ما امر کرده است که از گنج زیاده از خمس نگیریم پس خمس آن را بده و به سلامت برو تملیخا گفت

ای پادشاه نگاه کن در امر من که گنجی نیافته‌ام من از اهل این شهرم پادشاه گفت تو از اهل این شهری گفت

بلی پرسید که کسی را در این شهر می‌شناسی گفت بلی گفت چه نام داری گفت نام من تملیخاست پادشاه گفت این نامها نام اهل

زمان ما نیست پادشاه گفت در این شهر خانه داری گفت بلی ای پادشاه سوار شو تا من خانهٔ خود را بنمایم پس پادشاه سوار

شد و جماعت بسیاری با او آمدند تا به در خانه‌ای که رفیع‌ترین خانه‌ها بود در آن شهر پس تملیخا گفت که این خانهٔ من است

چون در را زدند مرد پیری بیرون آمد که ابروهای او از پیری بر چشمهای او افتاده بود از پیری پرسید که برای چه بر در

خانهٔ من آمده‌اید پادشاه گفت این جوان آمده است و حرفهای عجیب می‌گوید و دعوی می‌کند که این خانه از او است آن

مرد پیر پرسید که تو کیستی گفت منم تملیخا پسر قسطنطین پس آن مرد پیر به پای او افتاد و بوسید و گفت این جد من است به خدای کعبه

پس گفت ای پادشاه ایشان شش نفر بوده‌اند که از دقیانوس گریختند پس پادشاه از اسب پیاده شد و تملیخا را بر دوش خود

سوار کرد و مردم دستها و پاهای او را می‌بوسیدند پس گفت ای تملیخا رفیقان تو چه شدند گفت در غارند و در آن وقت

در آن شهر پادشاه مسلمان و پادشاه یهودی بود پس همه سوار شدند با اصحاب خود و متوجه غار شدند تملیخا گفت شما

در اینجا باشید که من پیشتر بروم که می‌ترسم که چون ایشان صدای سم ستوران و اسبان بشنوند گمان کنند که دقیانوس به طلب ایشان آمده

پس چون تملیخا داخل غار شد رفیقان او برجستند و او را در بر گرفتند و گفتند الحمد لله که خدا تو را از شر دقیانوس نجات

داد تملیخا گفت بگذارید حکایت دقیانوس را بگویید که چه قدر شما در این غار خوابیده‌اید گفتند یک روز یا بعضی از

روز تملیخا گفت بلکه سیصد و نه سال در خواب بوده‌اید و دقیانوس مرده است و قرنها و نسلها از زمان او گذشته

و عیسی را خدا فرستاده است که مسیح نام دارد و او را مسیح گویند و [illegible] است که خدا او را به آسمان برده است و الحال

پادشاه و مردم شهر آمده‌اند که شما را ببینند گفتند ای تملیخا می‌خواهی که ما را فتنهٔ عالمیان کنی تملیخا گفت پس چه

می‌خواهید گفتند دعا کنیم که خدا ما را از این دنیا ببرد پس دستها به دعا بلند کردند و حق تعالی امر کرد تا قبض روح ایشان

نمود پس پادشاهان آمدند و هر چند سعی کردند در آن غار راه نیافتند پس پادشاه مسلمان گفت که ایشان

بر دین ما مرده‌اند من مسجدی بر در غار ایشان بنا می‌کنم و پادشاه یهود گفت که بلکه بر دین ما مرده‌اند من بر در این غار

کنیسه بنا می‌کنم پس با یکدیگر در این مطلب نزاع کردند و پادشاه مسلمان غالب شد و مسجدی بر در آن غار بنا کرد پس حضرت

امیر المؤمنین گفت ای یهودی این بود نقل و موافق است با آنچه در تورات شما است یا نه یهودی گفت یک حرف زیاده و کم نکردی

و من شهادت می‌دهم به یگانگی خدا و رسالت محمد [illegible] قصهٔ اخدود سورهٔ بروج [illegible] وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ یعنی سوگند به آسمان صاحب برجها که دوازده‌اند و به روز وعده داده شده که روز

قیامت است و به گواهی دهنده و گواهی داده شده مروی است که شاهد روز جمعه است و مشهود روز قیامت و مروی است که پرسیدند

از حضرت صادق از این آیه پس گفت چه گفته‌اند مردم گفتند می‌گویند شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه

پس گفت آن حضرت که نیست چنانچه گفته‌اند شاهد روز جمعه است و مشهود روز قیامت آیا قرآن نخوانده‌ای که گفته است حق تعالی

ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ و مروی است از حضرت صادق که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه

و موعود روز قیامت و مروی است که پرسیدند از حضرت امام حسن مجتبی از این پس گفت اما شاهد پس محمد است و اما مشهود

پس روز قیامت است آیا نشنیده‌ای که خدا می‌گوید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و گفته ذٰلِكَ

يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ یعنی ای پیغمبر به درستی که ما فرستادیم تو را که گواه و مژده دهنده

و ترساننده باشی و روز قیامت روزی است که جمع کرده می‌شوند در آن مردمان و آن روزی است که گواهی داده می‌شود

مردمان را در آن و مروی است که پرسیدند از حضرت صادق از معنی شاهد و مشهود گفت پیغمبر و امیر المؤمنین

است قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا

أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ یعنی کشته شدند اهل شکاف

و گودال عظیم در زمین و اهل آتش صاحب هیزم بسیار چون که ایشان بر حوالی آن آتش نشسته بودند و مؤمنان را می‌سوختند

و ایشان بر آن کار که می‌کردند با مؤمنان گواهانند در روز قیامت و عیبی و نقصی نیافته بودند از آن مؤمنان

مگر آنکه ایمان آورده بودند به خداوند غالب و ستوده شده آن خداوندی که مخصوص او است پادشاهی آسمانها و زمین و خدا

بر همه چیز گواه است مروی است از حضرت باقر که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از بعضی اسقف نصاری پرسید از

قصهٔ اصحاب اخدود و او نقل کرد پس گفت آن حضرت که نه چنان است که تو گفتی لیکن من خبر می‌دهم تو را از قصهٔ ایشان

به درستی که خدا پیغمبری فرستاد در میان اهل حبشه و اهل حبشه او را تکذیب کردند پس با او جنگ کردند و اصحاب

او را کشتند و اسیر کردند او را و اصحاب او را پس کندند شکافها و گودالها در زمین و از هیزم پر کردند و در آنها آتش برافروختند

آنها از آتش پر چون گردید مردمان را گفتند که هر که بر دین ما است بیاید و هر که بر دین او بوده

باشد خود را در این آتش بیندازد پس اصحاب آن پیغمبر خود را در آتش می‌انداختند

تا آنکه آمد زنی که با او بود طفل یک ماهه از او پس چون خواست خود را بیندازد در آتش نگاه کرد به طفلش رقت نمود

که بر طفل خود [illegible] پس طفل او گفت [illegible] خود را با طفل در آتش بینداز

خدا را [illegible] خود را با طفل خود انداخت در آتش و بود آن طفل از آنها که

سخن گفتند در گهواره و مروی است [illegible] اهل یمن پادشاهی بود ذو نواس نام و او

پادشاهی [illegible] یوسف نام [illegible]

و [illegible]

عیسی ع بر حکم دین شریعت انجیل در میان ایشان عبد الله بن ثامر است که اهل نجران فرمان او داشتند که لشکر
بکشند سوی ایشان و ایشان را جمع کنند بر دین یهود و داخل کرد ایشان را بدین یهود پس حرکت کرد با لشکر خود تا آنکه
رسید بولایت نجران پس جمع کرد هر که را که بر دین عیسی بودند و از ایشان اظهار کرد بر ایشان دین یهود را و داخل شدند
در آن دین اما ایشان ابا و امتناع کردند از آن پس بسیار مبالغه کردند و تهدید بسیار با ایشان کرد پس قبول نکردند
داخل شدن در دین یهود را و اختیار کردند کشته شدن را پس امر کرد تا آنکه کندند گودالها و جمع کردند در آن
هیمه بسیاری تا آتش بلند شد در آن پس بعضی از ایشان را انداختند در آن آتش و بعضی دیگر را کشتند به شمشیر و بعضی دیگر را دست و پا
و گوش و بینی بریدند پس ایشان را کشت و سوخت باتش بیست هزار کس بودند و هر یک از ایشان ذکر او را و دو ثعلبان
بگفتند سوار شد بر اسب خود و از ایشان گریخت پس از پی او تاختند و نرسیدند باو و عاجز شدند در طلب او پس
[illegible] پس برگشت ذو نواس با لشکر خود سوی بلاد خود و اینست که گفته است خدای تعالی قتل اصحاب الاخدود
تا الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید در حدیث از حضرت [illegible] که در عصرهای پیش پادشاهی بود که مرد ساحر و جادوگر داشت
پس چون پیر شد آن جادوگر گفت که وقت مرگ من رسیده است بفرست بمن پسری تا آنکه بیاموزم باو علم سحر و جادو را
پس آوردند باو پسری و بود که میرفت آن پسر نزد آن جادوگر که بیاموزد از او و در میان راه پادشاهی منزل
آن جادوگر در میان راه راهبی بود پس گوش داشت آن پسر بسخن راهب پس خوش آمد آن پسر را سخن او و دیر کرد از
پس چون آن پسر گاهی نشستن در نزد او راهب چون دیر میرسید نزد جادوگر میزد او را و چون دیر
برگشت باهل خود میزد او را پس شکایت کرد حال خود را از پسر نزد راهب پس گفت راهب او را که چون
دیر شود تو را بگو که اهل من نگذاشتند و چون دیر شود تو را از رفتن بسوی اهل خود بگو که
جادوگر نگذاشت پس بود بر این حال تا آنکه روزی دید که مردم محبوس کرده اند جانور بزرگی
و نمیتوانند دفع او کرد پس گفت آن پسر با خود که امروز معلوم خواهد شد که جادوگر افضل است یا راهب پس
برداشت سنگی را و گفت بار خدایا اگر باشد امر راهب دوست تر بسوی تو از امر جادوگر پس بکش این جانور را
پس انداخت آن جانور را و کشت آن جانور را و رفتند مردمان پس خبر داد آن پسر راهب را پس گفت راهب که ای پسر
من امروز تو بهتر از منی و باشد که تو را امتحان کنند پس اگر مبتلا شوی پس خبر مده از من و بود آن پسر که
شفا میداد کور مادرزاد و برص را و سایر مردم را از دردها پس شنید همنشین پادشاه پس
آورد هدیه بسیار و گفت آنچه اینجاست از آن تو باشد اگر شفا دهی مرا پس گفت من شفا
نمیدهم احدی را لیکن خدا شفا میدهد پس اگر ایمان آوری بخدا دعا میکنم تا شفا دهد تو را
پس ایمان آورد بخدا و شفا داد خدا او را پس حاضر شد نزد پادشاه و نشست پس گفت
پادشاه کیست که شفا داد تو را گفت پروردگار من گفت آیا تو را پروردگاری هست غیر از من گفت پروردگار من و پروردگار تو خداست پس

آن پادشاه او را آزار کرد تا آنکه او را راهنمائی کرد بر آن پسر پس گفت که ای پسر بر اینجا رسیده است که
کور مادرزاد و ابرص را شفا میدهی گفت من شفا نمیدهم احدی را لیکن خدا شفا میدهد پس
[illegible] پس گفت پادشاه که آیا هست تو را پروردگاری غیر از من گفت پروردگار من و پروردگار تو خداست پس
گرفت پادشاه آن پسر را و عقوبت کرد تا آنکه راهنمائی کرد بر راهب پس حاضر ساختند راهب را و امر کرد تا او را
از دین خود برگرداند پس ابا کرد و اره گذاشتند بر فرق سر او و دو نیم کردند پس گفت آن پسر که برگرد از دین خود و ابا و امتناع کرد پس
او را بر سر کوهی بردند و گفتند اگر برگردد از دین خود پس و اگر نه بیندازید او را از بالای کوه پس
بردند او را ببالای کوه پس گفت خدایا کفایت کن مرا از ایشان بهر چه خواهی پس لرزید کوه و افتادند
آن جماعت و هلاک شدند و آمد آن پسر نزد پادشاه پس گفت پادشاه که چه کردند با تو مصاحبان تو
گفت خدا کفایت کرد مرا از ایشان پس امر کرد پادشاه که ببرند او را در میان دریا و غرق
کنند پس بردند او را در کشتی در میان دریا پس چون رسیدند بمیان دریا گفت خدایا کفایت کن مرا
از ایشان بهر طور که خواهی پس بر گشت کشتی و غرق شدند در دریا بغیر آن پسر
پس آمد آن پسر نزد پادشاه تا آنکه ایستاد پیش روی او پس گفت پادشاه که چه کردند اصحاب تو پس گفت
خدا کفایت کرد مرا از ایشان پس گفت آن پسر پادشاه را که تو نمیتوانی که مرا بکشی تا آنکه بکنی آنچه را که بگویم
جمع کن مردمان را در صحرائی و بیاویز مرا بر درختی پس بگیر تیری از ترکش من و بگذار در کمان
و بگو بسم الله پروردگار این پسر پس بینداز تیر را بسوی من پس اگر چنین کنی مرا خواهی کشت پس جمع کرد
مردمان را و آویخت او را و گرفت تیری از ترکش او و گذاشت در کمان و گفت بسم الله پروردگار این
پسر پس انداخت تیر را پس رسید تیر بصدغ آن پسر پس گفتند جمیع مردمان که ایمان آوردیم
به پروردگار این پسر پس گفتند مصاحبان پادشاه که آیا دیدی که آنچه میترسیدی از آن نازل شد
پس [illegible] پس امر کرد آن پادشاه تا آنکه کندند گودالها بر سر راهها و بر افروختند
در آنها آتش بسیاری پس گفت که هر که برگردد از دین خود و الا بیندازید او را در آتش پس
انداختند مردم را در آتش تا آنکه آمد زنی با کودکی که از او کرد در طفلی داشت پس چون رسید بکنار آتش
کودک با مادر [illegible] آن پسر گفت ای مادر صبر کن که بر حقی پس انداختند او را با آن کودک در آتش
کردن [illegible] بود که وارد شد بر او نوشته از حبشی که کنده بودند جاهها و آتش بودند
و [illegible] دست او را از آن باز نگذاشت
پس [illegible] او را کتاب خدا رد [illegible]
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین [illegible]
نعمتهای [illegible] انعام کردم بر شما که مبعوث کردانیدم موسی و هرون را [illegible] بر شما پس هدایت کردند

ایشان را دو عهد کرده بود که چنانچه وفا کنید بعهدها خود باشید از پادشاهان بهشت و بهشتی که مقعد صدق است بدهم رحمت دایم
شما را بدهم اما زمان شما بفرستادن من و سلوا و سایه کردن ابر و آب دادن از سنگ و شکافتن دریا و نجات دادن
از فرعون دشمن از برای بعد از این شما وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ
یعنی بتحقیق آمد بنی اسرائیل پیغمبران ما با معجزات روشن پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد از آن در زمین
بودند از اسراف کنندگان و تجاوز کنندگان از حد چنانچه از حضرت ابن عباس روایت که اسراف کنندگان کسانی بودند که حلال
میدانستند محارم را و در بعضی جاها ... قال الله تعالی لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا
كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا
ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ یعنی بتحقیق گرفتیم ما عهد و پیمان از بنی اسرائیل
و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران چند هر زمان که آمد بایشان پیغمبری با چیزی که نخواست نفسهای ایشان
گروهی را تکذیب کردند و گروهی را کشتند و پنداشتند که نخواهد بود فتنه و امتحان از خدای تعالی پس نابینا شدند
و ناشنوا شدند بگوساله پرستی و ... پس توبه کرده خدای تعالی توبه ایشان را پس نابینا و کر گشتند
و خدای تعالی بیناست با چیزی میکنند ایشان روایت از حضرت ... که پنداشتند که نخواهد بود فتنه و بلاها
بسبب آنکه بود ... در پیش روی ایشان پس کور و کر شدند ... آنکه ...
که خدای تعالی توبه ایشان ... تا روز قیامت سورهٔ جاثیه
دو آیه وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ
وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ یعنی بتحقیق دادیم ما بنی اسرائیل کتاب تورات و زبور و انجیل را و حکم و شرایع را
و پیغمبری را که هزار پیغمبر بودند و روزی دادیم ایشان را از پاکیزه ها حلال و لذیذ و زیادتی دادیم ایشان را بر اهل
زمان ایشان و دادیم بایشان در تورات دلایل و معجزات امر دین پس اختلاف نکردند مگر بعد از آمدن بایشان
دانش بحقیقت حال از جهت عداوت و حسد در میان ایشان بدرستی که پروردگار تو حکم میکند
در میان ایشان در روز قیامت در آنچه که بودند که اختلاف میکردند در آن سورهٔ حشر دو آیه كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ
إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ
خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ یعنی داستان منافقان در فریب کردن یهود بر قتال پیغمبر مانند داستان
شیطان است چون گفت مر آدمی را که کافر شو پس چون کافر شد گفت منافقان و یهود من بیزارم از تو بدرستی که
من میترسم از خدای پروردگار عالمیان پس ... عاقبت کار منافقان و یهود که هردو باشند در آتش
دوزخ جاوید و اینست جزای ستمکاران روایت از ابن عباس که بود عابدی در میان بنی اسرائیل که
او را برصیصا میگفتند و مدتها عبادت میکرد تا آنکه مستجاب الدعوة شد بیماران و دیوانگان را از د

او میآوردند و او دعا میکرد و ایشان شفا می یافتند پس زنی از زنان ... دیوانه شد او را آوردند و او را
که دعا کند ... چند روز ... پس چون آن زن آنجا ماند شیطان او را وسوسه کرد که با
آن زن زنا کند و چون با او زنا کرد حامله شد و چون ترسید که رسوا شود آن زن را کشت و دفن کرد پس شیطان
برادران او را ... گفت که عابد با خواهر شما زنا کرد و چون حامله شد او را کشت و در فلان موضع دفن کرده
برادران ... تا با پادشاه رسید پس پادشاه با ... مردم ...
بر آن حال مطلع شدند و او اقرار کرد که من چنین کرده ام پس پادشاه گفت تا او را بر دار کشند پس شیطان متمثل
شد او را و گفت ... اگر اطاعت من بکنی ترا از کشتن خلاص بکنم برصیصا گفت چه کنم
اطاعت کنم شیطان گفت مرا سجده کن برصیصا گفت ... سجده کنم ...
با ... سجده کرد ... شیطان ... و او را کشتند چنانچه خدای تعالی در قرآن
قصه او را ... روایت از حضرت ... که در میان بنی اسرائیل عابدی بود که او را
جریج میگفتند ...
...

ملکات تو بتوراست که مشهر اند بغیر از آنچه مرویست از حضرت باقر که گرده بود در میان بنی اسرائیل قاضی بود که بحق حکم
میکرد در میان ایشان و چون وقت وفات او شد زن گفت بزن خود که من چون بمیرم مرا غسل بده و کفن بکن و روی
مرا بپوشان و روا مگذار که ان شاء الله بدی از من نخواهی دید پس چون آن قاضی مرد زن او چنین کرد که گفته بود
[illegible] روی او را گشود پس دید که کرمی بینی او را میخورد پس ترسید [illegible] و چون شب شد [illegible]
او در خواب دید [illegible] از آن حال [illegible] گفت بلی [illegible]
[illegible]
خود گفتم خدا [illegible]
بود و الحال [illegible] با آنکه حق با او بود **کتاب در بیان آیاتی**
[illegible]
[illegible] سورة آل عمران [illegible] آیه

وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین
یعنی [illegible] که با ایشان جهاد کردند با اعدا [illegible] پس سست نشدند در جهاد از جهت آنچه رسید
با ایشان در جهاد کردن در راه خدا و ضعیف نشدند [illegible] و خدا دوست میدارد
صبر کنندگان را [illegible] روایت از حضرت باقر که ربیون ده هزار [illegible] و مرویست از حضرت
صادق [illegible] و مرویست از حضرت
باقر [illegible]
کرده [illegible] و ما کان قولهم
الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین فآتاهم الله ثواب
الدنیا وحسن ثواب الآخرة والله یحب المحسنین [illegible]
[illegible]
[illegible] **سورة انعام هفت آیه**
ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزئون [illegible]
[illegible]
ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا حتی اتاهم نصرنا [illegible]
[illegible]
ولقد ارسلنا الی امم من قبلک فاخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم یتضرعون فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا ولکن
قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ما کانوا یعملون [illegible]

ایشان را

ایشان را چون تکذیب کردند [illegible] تا آنکه شاید ایشان تضرع و زاری کنند و توبه کنند [illegible]
خود پس چرا [illegible] تضرع و زاری کنند و لیکن سخت شده بود دلهای ایشان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] تضرع و زاری کنند [illegible]
[illegible] فلما نسوا
ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین یعنی پس چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت باقر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس
والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برايشان حساب وعذاب است [illegible] صورتهاى ايشان مانند صورتهاى [illegible] است و دركتاب ايشان [illegible] شياطين

سورة اعراف دو آيه وكم من قرية اهلكناها فجاءها بأسنا بياتا او هم قائلون فما كان دعويهم اذ جاءهم بأسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين يعنى وچه بسيار از اهل ديهى كه خواستيم هلاك كرديم ايشانرا پس آمد بايشان عذاب ما در شب مانند قوم لوط يا در حالتى كه ايشان خفته بودند در نيم روز مانند قوم شعيب پس نبود دعا و تضرع ايشان چون آمد ايشانرا عذاب ما مگر آنكه گفتند بدرستى كه ما هستيم ستمكاران

سورة يونس دو آيه ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبينات وما كانوا ليؤمنوا كذلك نجزى القوم المجرمين يعنى وبتحقيق هلاك كرديم اهل زمانها پيش از شما را چون ستم كردند وآمدند بايشان پيغمبران ايشان با معجزات روشن و نبودند كه ايمان آرند هم چنان پاداش ميدهيم ما گروه گناهكاران را ولكل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضى بينهم بالقسط وهم لا يظلمون يعنى وازبراى هر امتى پيغمبرى است پس چون آيد بايشان پيغمبر ايشان حكم كرده ميشود در ميان ايشان بعدل [illegible] وايشان ستم كرده نشوند

سورة هود پنج آيه ذلك من انباء القرى نقصه عليك منها قائم وحصيد وما ظلمناهم ولكن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم التى يدعون من دون الله من شىء لما جاء امر ربك وما زادوهم غير تتبيب وكذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى وهى ظالمة ان اخذه اليم شديد يعنى اين كه گفتيم از خبرهاى شهرها است كه قصه ميكنيم برتو بعضى از آن شهرها برپا است آثار آنها وبعضى از آن شهرها [illegible] مانند زرع درو شده وستم نكرديم ما بايشان وليكن ستم كردند بر نفسهاى خود [illegible] پس باز نداشت از ايشان خدايان ايشان كه ميپرستيدند از غير خدا هيچ چيز از عذاب را چون آمد امر پروردگار تو وزياد نكردند ايشانرا جز خسارت [illegible] وهم چنين است گرفتن پروردگار تو چون بگيرد اهل شهرها را وحال آنكه ايشان ستمكاران بوده باشند بدرستى كه عقاب او دردناك سخت است فلولا كان من القرون من قبلكم اولوا بقية ينهون عن الفساد فى الارض الا قليلا ممن انجينا منهم واتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه وكانوا مجرمين وما كان ربك ليهلك القرى بظلم واهلها مصلحون يعنى پس چرا نبودند از اهل زمانها پيش از شما صاحبان [illegible] كه نهى كنند از فساد كردن در زمين مگر اندكى از آنانكه نجات داديم ما از ايشان [illegible] وپيروى كردند آنانكه ستم كردند [illegible] وبودند گناهكاران ونبود پروردگار تو كه هلاك كند اهل شهرها را بظلم وستم [illegible] وحال آنكه اهل آنها اصلاح كنندگان باشند [illegible]

سورة رعد يك آيه ولقد استهزئ برسل من قبلك فامليت للذين كفروا ثم اخذتهم فكيف كان عقاب يعنى وبتحقيق استهزا كرده شدند چندين پيغمبران [illegible] پس مهلت داديم آنانرا كه كافر شدند پس گرفتيم ايشانرا پس چگونه باشد عقاب [illegible]

سورة اسرى يك آيه وكم اهلكنا من القرون من بعد نوح يعنى وچه بسيار هلاك كرديم از اهل زمانها بعد از زمان نوح

سورة مريم دو آيه وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا ورئيا يعنى وچه بسيار هلاك كرديم پيش از ايشان از اهل زمانها كه ايشان نيكوتر بودند در متاع خانه [illegible] منظر [illegible]

نجاب

بجاب [illegible] حضرت [illegible] وكم اهلكنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزا يعنى وچه بسيار هلاك كرديم پيش از ايشان از اهل زمانها آيا مى بينى از ايشان هيچ احدى را يا مى شنوى از ايشان آوازى آهسته [illegible] در اين آيه كه هلاك كرد ايشانرا [illegible] مى شنوى از ايشان احدى يا آوازى

سورة طه يك آيه افلم يهد لهم كم اهلكنا قبلهم من القرون يمشون فى مساكنهم ان فى ذلك لآيات لاولى النهى يعنى آيا راه ننمود ايشانرا كه چه قدر هلاك كرديم پيش از ايشان از اهل زمانها [illegible] ميروند ايشان در ديار ايشان بدرستى كه در اين [illegible] علامتها است [illegible]

سورة انبيا شش آيه وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة وانشأنا بعدها قوما آخرين فلما احسوا بأسنا اذا هم منها يركضون لا تركضوا وارجعوا الى ما اترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسألون يعنى وچه بسيار شكستيم اهل ديهى را كه بودند ستمكاران [illegible] وپيدا كرديم بعد از ايشان گروه ديگر پس چون ديدند عذاب ما را ناگاه ايشان از آن شهر ميدويدند [illegible] بسوى [illegible] خانهاى خود شايد پرسيده شويد قالوا يا ويلنا انا كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين يعنى گفتند اى واى بر ما بدرستى كه بوديم ستمكاران پس هميشه بود آن ندا [illegible] تا آنكه كرديم ايشانرا مانند زرع درو شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال تعالی وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ یعنی بحقیقت استهزا و سخریه کرده شد به
پیغمبران پیش از زمان تو پس فرو گرفت آنانکه استهزا کردند از ایشان عقوبت آنچه کرده بودند بان استهزا میکردند سورهٔ حج
فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ یعنی چه بسیار از اهل شهری که مهلت دادیم تا [illegible]
و حال آنکه ایشان ستمکار بودند پس گرفتیم ایشان را بعقوبت و بسوی حکم ماست بازگشت همه چیز قال الله وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ
قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ یعنی و نفرستادیم ما
پیش از تو هیچ صاحب کتابی و نه پیغمبری که صاحب کتاب نبود مگر چون [illegible] انداخت شیطان [illegible]
در قرائت او یا در خاطر او پس زایل کرد خدا آنچه را که انداخت شیطان پس [illegible] آیات خود را و خدای تعالی دانا
راست کفتار درستکردار است [illegible] شیطان [illegible] انداخت شیطان سبب ابتلاء و امتحان
برای آنکه [illegible] ایشان [illegible] نفاق [illegible]
در مخالفت [illegible] حضرت سجاد [illegible] در قرآن [illegible]
و [illegible] ساخت [illegible] کدام است کفت قول خدای تعالی
است وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ [illegible] علی بن ابیطالب محدث [illegible] رسید از آنحضرت
کرکسی حدیث میکرد [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] با رسول بود [illegible]
او مانند [illegible] صاحب سلیمان [illegible] صاحب موسی [illegible] ذو القرنین است و صاحب سلیمان آصف بن برخیا است
و صاحب موسی یوشع بن نون است [illegible]
[illegible] در شان نزول [illegible] رسول خدا [illegible] در مسجد الحرام
سورهٔ النجم [illegible] أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى وَمَنَاةَ
الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى [illegible] شیطان [illegible] تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی [illegible]
[illegible] شفاعت ایشان [illegible] سجده کردند [illegible] در میان قوم
ولید بن مغیره [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] حسن و حسین [illegible] ابو بکر و عمر
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible] وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ

إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ یعنی ابا بکر و عمر فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ یعنی چون امیر المؤمنین بعد از ایشان ثُمَّ
يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ [illegible] سورهٔ شعرا ایه وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا
لَهَا مُنْذِرُونَ ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ یعنی هلاک نکردیم ما هیچ شهری را مگر آنکه بودند از برای ایشان بیم دهندکان از
برای پند [illegible] سورهٔ نمل ایه قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ
یعنی [illegible] سورهٔ قصص ایه
وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ وَمَا كَانَ
رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ
یعنی چه بسیار که هلاک کردیم از اهل شهری [illegible] اهل [illegible]
مسکنهای ایشان [illegible] مکر [illegible]
[illegible]
[illegible] سورهٔ ... ایه
أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ یعنی [illegible]
ایشان را [illegible] مسکنهای ایشان [illegible]
در آن مسکنها [illegible] سورهٔ سبا ده ایه وَمَا أَرْسَلْنَا
فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ
یعنی و نفرستادیم [illegible]
[illegible] سورهٔ ... ایه
[illegible] فَأَهْلَكْنَاهُمْ [illegible]
[illegible] سورهٔ مؤمن ده ایه أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ
لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سورهٔ زخرف [illegible] وَكَمْ أَرْسَلْنَا
مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ یعنی چه بسیار
فرستادیم [illegible] ایشان [illegible] استهزا [illegible] هلاک

کرده‌ایم ما اعمال اکثر [illegible] بوده‌اند از ایشان [illegible] در قرآن و [illegible] حق تعالی فرموده وَکَذٰلِکَ
مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ قَالَ أَوَلَوْ
جِئْتُکُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَیْهِ آبَاءَکُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کَافِرُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ
یعنی و همچنانکه قوم تو بر روش پدران خود کرده‌اند در کفر و شرک نفرستادیم ما پیش از تو در شهری هیچ پیغمبری و ترساننده را
مگر آنکه گفتند توانگران و متکبران آنکه بدرستیکه ما یافته‌ایم پدران خود را بر طریقه و کیشی و بدرستیکه ما بر آثار ایشان
پیروی کننده‌ایم گفتند پیغمبران آیا متابعت پدران میکنید اگرچه آورده باشم از برای شما دینی و کیشی راست‌تر از آنچه یافته‌اید شما
پدران خود را گفتند بدرستیکه ما بآنچه فرستاده شده‌اید بآن کافریم و منکریم پس آنگاه انتقام کشیدیم از ایشان
پس نگاه کن که چگونه بود پایان کار ایشان که تکذیب کردند پیغمبران را سوره ق فرموده وَکَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ
هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِی الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِیصٍ یعنی و چه بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از اهل قرنی که قوت
سطوت ایشان بیشتر بود و سیر کردند در شهرها در دنیا آیا هیچ گریزگاهی هست از حکم خدا و از مرگ سوره والذاریات فرموده
کَذٰلِکَ مَا أَتَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ یعنی همچنین نیامد بآنها که بودند پیش از این کفار مکه
هیچ پیغمبری مگر آنکه گفتند که او ساحر است یا دیوانه است سوره التغابن فرموده أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا
مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ ذٰلِکَ بِأَنَّهُ کَانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ یَهْدُونَنَا فَکَفَرُوا
وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ یعنی آیا نیامد بشما خبر آنها که کافر شدند پیش از ایشان از قوم نوح و عاد
و ثمود و صالح پس چشیدند مزه کار خود را در دنیا و از برای ایشان است عذاب دردناک در آخرت این
وبال بآن سبب بود که می‌آمدند بایشان پیغمبران ایشان با معجزات ظاهره پس گفتند که آیا آدمیان راه می‌نمایند ما را
پس کافر شدند و اعراض کردند از طاعت خدا و بی‌نیاز است خدا از طاعت ایشان و خدا بی‌نیاز
مطلق است ستوده شده مطلق است **فصل در بیان مجوس** روایت کرده‌اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین بر منبر گفت
که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس اشعث بن قیس برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین چگونه
از مجوس جزیه میگیرید و حال آنکه ایشان را کتابی نازل نشده و پیغمبری بر ایشان مبعوث نشده است گفت بلی حق تعالی
بر ایشان کتابی فرستاد و پیغمبری بر ایشان مبعوث گردانید و ایشان را پادشاهی بود شبی مست شد و دختر خود را
بفراش خود طلبید و با او زنا کرد چون صبح شد قوم او شنیدند که او چنین کاری کرده است بر در خانه او جمع شدند
و گفتند ای پادشاه تو دین ما را [illegible] و باطل کردی بیا تا تو را پاک کنیم و حد بر تو جاری کنیم پادشاه گفت شما همه
جمع شوید و سخن مرا بشنوید اگر راه بیرون رفتنی باشد در این کار کرده‌ام بیان کنید و الا هرچه خواهید بکنید پس همه جمع شدند
گفت پادشاه آیا خدا هیچ خلقی را گرامی‌تر از پدر ما آدم و مادر ما حوا آفریده است گفتند نه
ای پادشاه گفت آیا آدم دختران خود را به پسران خود تزویج نکرد پس من بر سنت آدم عمل کرده‌ام گفتند راست گفتی دین
همین است پس [illegible] شدند و با یکدیگر بیعت کردند که نکاح همه محارم حلال باشد پس خدا علمی که در سینه

ایشان است محو کرد و کتاب را از میان ایشان برداشت پس ایشان کافرند و داخل جهنم خواهند شد بی‌حساب و نیز روایت کرده
مجوس پیغمبری داشتند که او را جاماسب میگفتند و کتابی از برای ایشان آورده بود در دوازده هزار پوست گاو پس پیغمبر
خود را کشتند و کتاب را سوختند و در روایت معتبر منقول است که زندیقی از حضرت صادق سؤال کرد [illegible] و از جمله سؤالهای
او این بود که آیا مجوس پیغمبری بر ایشان مبعوث شد یا نه زیرا که من می‌بینم که ایشان کتابهای محکم و مواعظ بلیغه
و مثلهای شایسته دارند و اقرار دارند بثواب و عقاب و شریعتی چند دارند که بآن عمل میکنند حضرت فرمود که هیچ امتی
نیست مگر آنکه پیغمبری بر ایشان مبعوث شده باشد و مجوس را نیز پیغمبری فرستاد و کتابی پس انکار کردند او را و کتاب او را
پرسید که کیست پیغمبر ایشان که مردم میگویند که خالد بن سنان بود حضرت فرمود که خالد عرب بدوی بود پیغمبر نبود و این سخنی است
که مردم میگویند گفت پس زردشت پیغمبر ایشان بود گفت که زردشت امر باطل چند از برای ایشان آورد و دعوای پیغمبری
کرد و بعضی باو ایمان آوردند و بعضی انکار او کردند پس او را از شهر بیرون کردند و درندگان در صحرا او را هلاک کردند
پرسید که مجوس نزدیکتر بودند بحق یا اقوام کفر جاهلیت گفت که عرب در جاهلیت به دین حنیف ابراهیم
نزدیکتر بودند از گروه مجوس زیرا که مجوس کافر شدند بهمه پیغمبران و انکار جمیع کتابهای پیغمبران کردند و هیچ سخنی از انبیا
پیغمبران را قبول نکردند و کیخسرو که پادشاه مجوس بود در زمان گذشته سیصد پیغمبر را شهید کرد و ایشان غسل جنابت نمیکنند
و این از سنتهای پیغمبران است و اول کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل بود و مجوس مرده‌های خود را غسل نمیدهند و کفن
نمیکنند و دفن نمیکنند و مجوس مرده‌ها را در صحراها و غارها و کوهها می‌اندازند و کفار عرب در جاهلیت بهمان
میکردند غسل مرده‌ها و کفن و دفن [illegible] و این سنت پیغمبران است و اول کسی که برای او قبر کنده شد آدم بود و مجوس
نکاح مادر و دختر و خواهر را حلال میدانند و کفار عرب اینها را حرام میدانستند و مجوس انکار کعبه میکنند و عرب حج
کعبه میکردند و میگفتند خانه پروردگار ماست و اقرار بتوریت و انجیل داشتند و از اهل کتاب سؤالها میکردند
و عرب در همه اسباب بدین حق نزدیکتر بودند از گبران گفت ایشان در نکاح خواهر حجت میگویند که سنت آدم
است گفت که در نکاح مادران و دختران حجتی ندارند و حال آنکه اقرار دارند که آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و سایر پیغمبران اینها را حرام کرده‌اند و در روایت دیگر پرسید از حضرت صادق که آیا جزیه از مجوس میتوان گرفت
پس گفت آن حضرت آری آیا نشنیده‌ای که حضرت رسول نامه نوشت باهل مکه که اسلام بیاورید و اگر نه
حرب را مهیا کنید نامه نوشتند اهل مکه به حضرت که جزیه از ما بگیر و بگذار ما را که بت‌پرستی کنیم حضرت نوشت
بایشان که من جزیه نمی‌گیرم مگر از اهل کتاب پس نوشتند در جواب از روی تکذیب که تو گمان کرده‌ای که جزیه
نمی‌گیری مگر از اهل کتاب و گرفتی جزیه از مجوس هجر پس نوشت بایشان که مجوس را پیغمبری بود که
او را کشتند و کتابی بود که سوزانیدند آن را آورده بود پیغمبر ایشان در دوازده هزار پوست گاو [illegible]
که جزیه میگرفت [illegible] با ایشان بطریقه اهل کتاب [illegible] از برای ایشان جزیه [illegible]
و کتابی که میگفت از جاماسب بود [illegible] دوازده هزار پوست گاو [illegible] **فصل در بیان قصه جرجیس**

مروی است از ابن عباس که حق تعالی حضرت جرجیس را مبعوث گردانید و فرستاد او را بسوی پادشاهی که در شام بود که او را
داذانه میگفتند و بت میپرستید پس با او گفت ای پادشاه بشنو از من نصیحت مرا و از خدا بترس خلق را که بندگان خدااند
و بعضی نمایند و حاجات خود طلب نمایند از غیر خدا پس پادشاه گفت ای جرجیس که تو از اهل کدام زمینی گفت من از اهل روم
در فلسطین میباشم پس امر کرد آن پادشاه تا جرجیس را حبس کردند و بدن او را به شانهای آهن خراشیدند و زخم کردند
تا گوشتهای بدن او ریخت پس سرکه بر بدنش ریختند و پلاسها درشت بر بدن زخم دار او مالیدند پس امر کرد که میخهای
آهن سرخ کرده بدن او را بان داغ کنند پس چون دید که با اینها کشته نشد امر کرد که میخهای آهن بر سر او فرو کوبند
و گفت باهنها او را کوبیدند پس چون دید که کشته نشد امر کرد که میخهای بلند از آهن ساختند و بر سرش کوفتند که مغز سرش
بر روی او روان شد و امر کرد تا سرب را آب کردند و بر بدنش ریختند و ستونی از آهن در زندان بود که کسی هیچ نفر
از حرکت نمیتوانستند داد پس حکم کرد که آن را بر روی شکم او گذاشتند پس شب را که شد مردم از او بر گشتند
اهل زندان دیدند که ملکی نزد آن حضرت آمد و گفت ای جرجیس حق تعالی میگوید که صبر کن و شاد باش و بترس که خدا با
تو است و تو را از ایشان خلاص خواهد داد و ایشان ترا چهار مرتبه خواهند کشت و من رد و آزار را از تو
دفع میکنم چون صبح شد آن پادشاه او را طلبید و حکم کرد تا تازیانه بسیار بر پشت و شکم او زدند و باز گفت
که او را بزندان بردند و با اهل مملکت خود نوشت که هر جادوگری که در مملکت او باشد برای او بفرستند
پس فرستادند جادوگری را که از همه ماهرتر بود در جادوگری تا آنکه از همه جادوگران کرد و در آن حضرت تاثیر نکرد پس زهر
کشنده با خود آورد پس جرجیس گفت بسم الله الذی یضل عنده صدق کذب الفجرة و سحر السحرة پس با خدا چیزی که میشود
در بند و بر او زد و هیچ ضرر نرسانید پس آن جادوگر گفت که هر جادوی هیچ ضرری بر او نرساند پس آن جادوگر گفت که اگر
من این زهر را بجمیع اهل زمین میخورانیدم همه را هلاک میکرد و احیاء ایشان را بجز حق تعالی نمیکرد ایشان را
سفرت کرد ایند و در بدنهای ایشان اگر میباشد پس گفت ای جرجیس تو روشنی نور پیش راه هدایت در جواب
ظلمات ضلالت و طبق میدهم که خداوند تو بر حق است و هر چه جز او است باطل است با من
ایمان آوردم و تصدیق کردم بپیغمبران او و توبه میکنم بسوی او از آنچه کردم پس آن پادشاه او را کشت و باز جرجیس را
بزندان فرستاد و او را بانواع عذاب معذب گردانید و گفت که تا او را پاره پاره کردند و در چاهی افکندند
و مجلس آراست و مشغول شراب و طعام خود شد پس امر کرد حق تعالی باد را که ابری سیاه بر انگیخت و صاعقه
عظیم حادث شد و زمین و کوهها بلرزیدند و مردم همه ترسیدند که هلاک شوند پس حق تعالی امر کرد میکائیل
که بر سر چاه آمد و گفت برخیز ای جرجیس بقوت خداوندی که ترا آفرید و مستوی الخلقه کرد ایستاد پس جرجیس
زنده و صحیح برخاست و میکائیل او را از چاه بیرون آورد و گفت صبر کن و شاد باش و بشارت باد ترا و چون جرجیس
بازگشت نزد پادشاه و گفت خدا مرا بسوی تو فرستاده است که تا من حجت او بر تو تمام کردم پس پادشاه گفت که او
کشته شد یا یار آن او در میان او دو پرس او را از اهل زمین زنده کرده است بگواهی میدهم که ترا ... ست هر خدائی

غیر او همه باطلند و چهار کس متابعت او کردند و ایمان آوردند و تصدیق آن حضرت کردند پس آن پادشاه همه ایشان را بشمشیر هلاک
کرد ایشان امر کرد که دیگر چهار صد ساخته و آتش بر آنها افروختند تا سرخ شد پس جرجیس را بر روی آنها خوابانیدند و بر سر
دیگری او ریختند و میخهای آهن بر بدنش کوفتند و بر سر او کوفتند و میخها را کشیدند و بر سر که از بدنش بیرون آمد بار دیگر چون دید که
با اینها کشته نشد امر کرد تا آتش را بر او افروختند تا سوختند و خاکستر شد و امر کرد تا خاکستر را بباد دادند پس حق تعالی امر
کرد حضرت میکائیل را که جرجیس را ندا کرد و زنده شد و ایستاد با همه جا و برگشت بنزد پادشاه در روزی که در مجلس عام نشسته
بود و بار تبلیغ رسالت خدا نمود پس شخصی از اصحاب آن پادشاه برخاست و گفت در زیر پای ما چهار کرسی هست و در میان
روی ما خانه و چند تا از درختهای متفرقه اند که بعضی میوه میدهند و بعضی میوه نمیدهند اگر تو سئوال کنی از پروردگار خود
که همه آنها را از نو گرداند و درختها را بهم رساند و میوه بدهد آنها که تصدیق تو میکنیم پس جرجیس بدعا مشغول شد آمد
دعا کرد در همان ساعت همه درخت شدند و شاخ و برگ و میوه بهم رسانیدند پس پادشاه امر کرد که جرجیس را در میان دو
چوب گذاشتند و از نیم با اره او را بدو نیم کردند پس دیگی بزرگ حاضر کردند و در آن زفت و گوگرد و سرب در آن دیگ
ریختند و بدن او را در آن دیگ گذاشتند و آتش زیر آن افروختند در زیر آن دیگ تا بدن او با آنها بهم آمیخته شد پس زمین
تاریک شد و حق تعالی حضرت اسرافیل را فرستاد که صیحه بر ایشان زد که همه بر رو در افتادند و دیگ را سرنگون کرد و گفت
برخیز ای جرجیس بإذن خدا پس از قدرت خدا جرجیس صحیح و سالم ایستاد و برگشت بمجلس پادشاه و بار تبلیغ رسالت کرد و چون
مردم او را دیدند تعجب کردند پس زنی آمد و گفت ای بنده شایسته خدا ما گاوی داشتیم که بآن زندگانی میکردیم و مرده
است التماس دارم که او را زنده کردانی پس جرجیس گفت که این عصا را بگیر و بر روی گاو خود بگذار و بگو جرجیس میگوید که برخیز
بإذن خدا چون آن زن چنین کار کرد گاو او زنده شد و آن زن ایمان آورد پس پادشاه گفت که اگر ما این جادوگر را
بگذاریم قوم ما را هلاک خواهد کرد پس اجماع کردند بر کشتن او پس امر کرد که جرجیس را بیرون ببرند و گردن بزنند
پس چون جرجیس را بیرون بردند گفت خداوندا اگر تو این بت پرستان را هلاک خواهی کرد از تو سئوال میکنم که گردانی
نام مرا بیاد مردم و سبب یکشایش گردانی برای هر که تقرب جوید بسوی تو بصبر کردن در هر صعوبت و بلا پس گردن
زدند او را پس چون کشته شد او را و هر که با او بود هلاک کرد بعذاب خدا تعالی هلاک کنند **فصل در بیان قصه خالد بن سنان**
مرویست از حضرت باقر و حضرت صادق که روزی حضرت رسول نشسته بود ناگاه زنی نزد او آمد آن حضرت
او را مرحبا گفت و دستش را گرفت و او را بجای رداء خود در پهلوی خود نشانید و گفت که این دختر پیغمبری که قوم او را
ضایع کردند و او خالد بن سنان نام داشت و گفت که او ایشان را بسوی خدا خواند و با او ایمان نیاوردند و آتشی در میان ایشان
بهم رسید و بعضی از ایشان را میسوخت و بروایت دیگر هر روز بیرون میآمد و هر چیز که نزدیک آن بود از حیوانات
ایشان میخورد چون آتش میسوخت و آن آتش را نار الحدثان میگفتند و در روزهای معین بیرون میآمد از غاری که نزدیک
ایشان بود پس خالد با ایشان گفت که اگر من آتش را از شما بر گردانم آیا بمن ایمان خواهید آورد گفتند آری پس چون آتش ظاهر
شد خالد استقبال آن نمود و آتش را بقوت تمام بر گردانید و از پی آن رفت تا آنکه داخل غار شد با آتش و قوم او

در غار رفتند و گمان کردند که آتش او را سوخته است و از غار بیرون نمی‌آمد پس بعد از ساعتی خالد بیرون آمد
و عرق می‌ریخت که مضمون فرزند این کار من و امر من و آنچه می‌گفتم از جانب خدا است و عقده ... و عیسی پیغمبر بود و گمان
کرده‌اند که من بیرون نخواهم آمد تا ایشان بیرون آمدم و از جبین من عرق می‌ریزد پس گفت اکنون ایمان بیاورید که
آتش بود که بیرون آمد و برگشت پس گفت من در فلان روز خواهم مرد چون بمیرم مرا دفن کنید و بعد از چند روز
گله‌ای از گورخر بر سر قبر من خواهند ایستاد پس در آن وقت قبر مرا بشکافید و مرا بیرون آورید و هر چه خواهید از من
بپرسید که من خبر خواهم داد شما را بآنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت پس چون خالد وفات کرد و او را دفن کردند
در رسید روزی و علامتی که او گفته بود بهم رسید گله‌ای از گورخران بهمان نشانه که گفته بود پیدا شد و بر سر قبر او
ایستادند و خویشان او آمده بودند و خواستند که او را از قبر بیرون آورند پس بعضی گفتند که دشمنان ما و اعیان
ما را سرزنش کنند و بعد از مردن او بگویند ایمان نیاوردید و اگر او را از قبر بیرون آورید در میان عرب ننگی خواهد بود
برای شما پس او را در آنجا گذاشتند و برگشتند و او در میان زمان حضرت عیسی و حضرت رسالت بود و اسم او جرجیس
... بود و منقولست که ... در بلاد عبس ... چون روز ...
میکرد ... خالد بن سنان عبسی را داد و از جهت بود از اولاد اسماعیل پس گفت ... از آتش ...
و داخل کرد ... از آنجا ... تا آنکه غایب گشت ... از **فصل در بیان قصه تبع از پادشاهان**
یمن و آیه سوره دخان بیان آیه أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ یعنی آیا کفار
قریش بهترند در قوت و دولت ... یا قوم تبع و آنانکه پیش از ایشان بودند که هلاک کردیم ایشان را بدرستیکه
ایشان بودند گناهکاران **سوره ق بیان آیه** وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ یعنی اصحاب
بیشه که قوم شعیب باشند که گذشت قصه ایشان و قوم تبع که پادشاهی بود ... همه ایشان تکذیب کردند پیغمبران را
پس ثابت شد بر ایشان وعید عذاب من منقولست که نام گذاشتند تبع را باین نام از جهت آنکه تابع کسانی بود که پیش
از او بودند از پادشاهان یمن و تبع نام پادشاهان یمن است چنانچه قیصر لقب پادشاهان روم است چنانچه می‌گویند
خاقان از برای پادشاهان ترک و قیصر از برای پادشاهان روم و نام او اسعد ابوکرب بود و در حدیث از حضرت
پیغمبر منقول است که دشنام مدهید تبع را که او اسلام آورده بود و منقولست از کعب الاحبار که او مرد صالحی بود و خدا
مذمت کرده قوم او را و مذمت او نکرده و در حدیث از حضرت صادق منقول است که تبع گفت باوس و خزرج که باشید
در اینجا که مدینه باشد تا آنکه خروج کند پیغمبر آخر الزمان اگر من او را دریابم خدمت او خواهم کرد و با او خروج
میکنم با او و در روایتی که مخصوص از اهل شام رسید از حضرت امیرالمؤمنین که تبع را ... کشته ... اگر ...
بود نویسنده و نویسنده پادشاهی بود که پیش از او بود دیدم که نامه از برای آن پادشاه می‌نوشت و اول آن
می‌نوشت بسم الله الذی خلق ... یعنی ابتدا میکنم بنام خداوندی که ... پس یکی از پادشاهان
باو گفت ... نامه را ابتدا کن بنام پادشاه رعد و ... گفت ابتدا نمیکنم مگر بنام خدای خود و بعد از آن هرجا که

می‌نوشتیم پس حضرت فرمود که ... پادشاهی از آن پادشاه را باز ... که ... مردم او را متابعت کردند در پادشاهی او
پس از ... او را منع کنند و منقولست از اسماعیل بن جابر که گفت که من در میان مکه و مدینه بودم ... همراه بودم پس ...
انصاری ... گفتم بعضی گفتند که از تبع ... جمع شده‌اند و بعضی گفتند که از اهل یمن‌اند تا آنکه رسیدیم بخدمت حضرت
صادق و ... در خدمت نشسته بودیم ... پس ... از آنکه ... کفت که تبع از جانب
عراق آمد و علماء و پیغمبران ... با او همراه بودند پس چون رسید باین وادی که از قبیله هذیل بود ...
از قبایل ... کشتند ... اهل بلادی که ... ما ... مردم را ... شهری ... نام کرده‌اند و خانه
... کار ... کرده ... ایشان ... بود و خانه کعبه پس گفت تبع که ... باشد که ...
ایشان را خواهم کشت و ... ایشان را اسیر خواهم کرد و خانه ایشان را خراب خواهم کرد پس ... چشم او ...
و ... علماء ... پیغمبران ... گفت ... در امر من ...
پس ایشان ... گفتند ... تا ... از ...
گفت ... خاطر ... ایشان ...
ایشان ... این بلاد ... که ... خانه ... خداست ...
... پس ... این بلاد ... کسی که ...
عزم کرده بودی ... این بلاد ... و احسان باهل آن ... رحمتی ...
برگشت ... نجاست ... خانه کعبه ...
... مردم طعام ... اهل ...
... ایشان ...
مدینه طیبه ... از اهل ... غسان بودند ...
اولاد ایشانند ... و در روایت دیگر منقولست که تبع ... چون بمدینه طیبه آمد ...
و خواست که مدینه را خراب کند ... پس ...
پادشاهی ... اهل ...
که از فرزندان اسمعیل ... که ... خواهد ... ایشان ...
کشته ... مردم را اطعام کرد ... تبع که ... از جانب خداوند
... ایشان ...
... تمام زمین ... در جمیع زمین گشت ...
چون بمکه رسید چهار هزار نفر از علماء با او همراه بودند و چون اهل مکه او را تعظیم نکردند بر ایشان غضب کرد ...
که او را ... پس ... گفت که ایشان ... و ... خانه کعبه

پس پادشاه در خاطر اراده کرد که کعبه را خراب کند و اهل مکه را بکشد پس خدا درد سری بر وی مسلط کرد و از دماغ او بوی گندی آمد که از جهت
گند او هیچ کس نزدیک او نتوانستی آمد و آبی بد از دماغ او جاری شد و اطبا از معالجه او عاجز شدند و گفتند این از امراض آفات است و ما از معالجه عاجزیم
کرده متفرق شدند و چون شب شد عالمی نزد وزیر آمد و پنهان با وی گفت که اگر پادشاه راست بگوید که چه نیت در خاطر خود
کرده است من او را معالجه میکنم پس وزیر این را با پادشاه در خلوت گفت و آن عالم را در خلوت نزد او برد پس عالم با وی گفت
که آیا در باب کعبه نیت بدی کرده گفت بلی چنین اراده بود که کعبه را خراب کنم و اهلش را بکشم عالم گفت از این نیت
بد توبه کن تا خیر دنیا و آخرت برای تو حاصل شود تبع گفت توبه کردم از آن نیتی که کرده بودم پس در همان ساعت از آن بلا عافیت
یافت و ایمان آورد بخدا و به ابراهیم خلیل الله و هفت جامه بر کعبه پوشانید و او اول کسی بود که کعبه را جامه پوشانید پس بیرون
آمد بجانب مدینه و موضع مدینه زمینی بود که چشمه آبی در آن بود پس چون باین موضع رسید از میان چهار صد عالم
که با او بودند چهار صد نفر جدا شدند که در این موضع ساکن شوند و آمدند بدر خانه پادشاه و گفتند ما از شهرهای خود
بیرون آمدیم و مدتی با پادشاه گردیدیم و باین مکان رسیدیم و میخواهیم ما را رخصت دهد که در اینجا بمانیم تا وقت
مرگ پس وزیر با ایشان گفت که حکمت در این چیست که این اراده را کردید گفتند ای وزیر بدانکه شرف این خانه و شرف
محمد است که صاحب قرآن و بعقل و علم و منزلت و ولادت او در مکه خواهد شد و بسوی اینمکان هجرت خواهد کرد و امید
داریم که ما با اولاد ما او را دریابیم چون تبع این سخن را از ایشان شنید اراده کرد که یکسال با ایشان بماند تا شاید
که سعادت ملازمت آنحضرت را دریابد و امر کرد تا چهار صد خانه از برای ایشان بنا کردند و بهر یک از ایشان
یک کنیز آزاد کرده از کنیزان خود تزویج کرد و هر یک را مال بسیار داد و نامه بجهت حضرت رسول الله نوشت
و در آن نامه ذکر کرد ایمان و اسلام خود را و اینکه او از امت او است و استدعا نمود که برای او شفاعت کند
نزد خدای تعالی و در عنوان نوشت که این نامه ایست بسوی محمد بن عبد الله که خاتم پیغمبران و رسول پروردگار
عالمیان است از تبع اول و نامه را بآن عالمی سپرد که او را نصیحت کرده بود و از مدینه بیرون رفت و متوجه
بلاد هند شد و در ولایتی که شهری است از شهرهای هند وفات کرد و در میان او و ولادت آنحضرت رسول الله
هزار سال فاصله بود پس چون حضرت رسول الله مبعوث شد و اکثر اهل مدینه بآنحضرت ایمان آوردند نامه
تبع را با بو لیلی دادند و از برای آنحضرت فرستادند چون ابو لیلی بمکه رسید آنحضرت در قبیله بنی سلیم بود چون
نظر مبارک بر وی افتاد گفت توئی ابو لیلی گفت بلی گفت که نامه تبع اول را آورده پس ابو لیلی حیران شد پس گفت که بده
نامه او را نامه را گرفت و بحضرت امیر المؤمنین داد که بخواند چون او نامه تبع را خواند آنحضرت سه مرتبه گفت که مرحبا
ببرادر شایسته ما و امر کرد ابو لیلی را که برگردد بسوی مدینه طیبه و سایر احوال تبع در احوال حضرت رسول الله
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل دویم قصه هاروت و ماروت سوره بقره [illegible]** وما أنزل
على الملكين ببابل هاروت وماروت یعنی تابع شدند آنچه را که تعلیم میکردند بمردمان از سحر اگر نازل شده بود بر دو ملک
که در زمین بابل بودند و نام آن دو ملک هاروت و ماروت بود مرویست که حضرت صادق گفت که چون

بعد از زمان نوح سحره جادوگران و شعبده بازان در زمین بسیار شدند خدای تعالی فرستاد دو ملک را بسوی پیغمبر آن زمان
اینکه بیان کنند سحر ساحران را و ابطال کنند آنچه سحر ایشان بآن باطل میشود و مکر و حیله ایشان بآن رد میشود و نهی کرد ایشان را از آنکه
سحر و جادو کنند ایشان بامر خدا بمردمان میآموختند مثل اینکه طبیبی بگوید که فلان چیز زهر کشنده است و دفع ضرر او بفلان
دواست و چنانچه خدا حکایت کرده است وما يعلمان من أحد حتى يقولا إنما نحن فتنة فلا تكفر یعنی آن دو ملک
که ظاهر شدند بنی آدم بصورت انسان و بیاموزند مردم ابطال سحر را که خدا با ایشان آموخته است پس ایشان بهر که میآموختند
طریقه سحر و جادو را و ابطال آنرا اینطور میگفتند بآن کسی که از ایشان میآموخت که ما امتحان و ابتلائیم از برای مردمان
که اطاعت کنند خدا را در آنچه که میآموزند و بآن ابطال کنند سحر ساحران را و جادوی جادوگران را نه خود جادو
نکنند تا کافر شوید به جادو کردن و ضرر رسانیدن بمردم و نه اینکه سحر و جادو را وسیله کرد آید با اینکه اعتقاد کنید که
کردن جادو و خواندن امور دیگر بزیان کردن و کردن آنچه که در حقیقت با آن مکر خدای تعالی زیرا که این کارها کفر است
فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء وزوجه یعنی پس میآموختند مردمان از آن دو ملک آن سحر و جادو را که
جدائی میافکنند بآن در میان مرد و زن او وما هم بضارين به من أحد إلا بإذن الله یعنی نبودند آنانکه
میآموختند آن جادوها را ضرر رسانند به هیچ احدی مگر باینکه خدای تعالی ایشان را بخود واگذارد و منع کند لطف خود را از
ایشان بسبب اعمال ایشان و جای بحجت خواست بتوانند که قهر و جبر کنند ایشان را بر ترک آن ويتعلمون ما يضرهم ولا
ينفعهم ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق یعنی میآموختند سحر و جادو را که ضرر داشت بدین ایشان
و نفع نداشت برای ایشان و بحقیقت دانستند آنانکه میآموختند که اگر کسی بخرد از سحر و جادو دین خود و
ایمان خود را بسبب آن کفر کرده است نیست برای ایشان در آخرت هیچ نصیبی و حظی از ثواب ولبئس ما شروا
به أنفسهم لو كانوا يعلمون یعنی و هر آینه بد چیزیست که فروختند جادوگران بآن جانهای خود را که دین را دادند و
عذاب خدا را بخود خریدند اگر بودند که میدانستند خسران دنیا و بدی و زیان معامله خود را زیرا که ایشان اعتقاد
این بود که بخت خدا و بسوی رسول [illegible] حدیث کرده که من گفتم بآنحضرت که جمعی میگویند
که هاروت و ماروت دو ملک بودند که خدای تعالی ایشان را اختیار کرد از میان ملائکه در وقتی که بسیار شد گناهان
بنی آدم و خدای تعالی این دو ملک را با ملک دیگر بزمین فرستاد و ایشان عاشق زنی زهره نام شدند و اراده کردند
زنا کردن با او و این شراب خوردند و آدمی را کشتند و خدای تعالی ایشان را در زمین بابل عذاب میکند و ساحران
جادوگران از ایشان سحر و جادو میآموزند و خدای تعالی آن زن را مسخ کرد باین ستاره زهره پس گفت آنحضرت که پناه
میبرم بخدا از این قول زیرا که ملائکه خدا معصوم و محفوظ اند از کفر و قبایح بالطاف خدای تعالی چنانچه خدای تعالی درباره
ایشان گفته است که نافرمانی خدا نمیکنند در آنچه که بایشان امر میکند و میکنند آنچه را که امر میکند بایشان
و باز گفته است که آن ملائکه که در نزد خدا میباشند تکبر نمیورزند از عبادت خدا و مانده نمیشوند و تسبیح میگویند
در شب و روز و از عبادت کردن سستی نمیکنند و باز گفته است که ایشان بندگان گرامی اند که [illegible]

شده بهشتی بکوبند بعضا انکار داشته اند بامر و عمل ایشان که گفت حضرت که اگر چنان باشد که ایشان میگویند هر آینه
خدای تعالی این ملائکه را خلیفه خود کرده است و حامل خواهد بود در زمین خواهند بود در دنیا بمنزله پیغمبران و امامان و ابا از معاصی
و امانات جایز است که بنا خود کرده باشند و زنا کنند پس این ها دلیل است باینکه خدای تعالی ملائکه را از زمین نفرستاده است که حاکم
باشند بلکه ایشان از ابری بخیل از خود فرستاده است ترجمه میگوید که اینجا اکثر حضرت تکذیب کرده اند از امرها روت و ماروت
و مسخ زهره و قصه مشهوره ایشان روایات صحیحه خاصه بر آن وارد شده است پس شاید که جمع در میان دو روایات باشد
که روایات قصه هاروت و ماروت بعقیده نبیح مشهور مجهول باشد باینکه چون از معجزات و اشارات پیشینیان بوده است و مکر
حمل بر ظاهر کرده اند احادیث بر نحو ظاهر آن وارد شده باشد و تکذیب ظاهر آن کرده باشند پس اکتفا باشد در نقل روایت مشتمله
و القصه بر نحو مشهور مروی است از حضرت باقر که پرسید از او از قصه هاروت و ماروت پس گفت حضرت که ملائکه
نازل میشدند از آسمان بر زمین در هر روز و هر شب از برای حفظ کردن اعمال اوساط اهل زمین از فرزندان بنی آدم و جن
پس مینوشتند اعمال ایشان را و بالا میبردند باسمان پس بفریاد آمدند اهل آسمان از گناهان اوساط مردم زمین و غیبت میکردند
در میان خود اهل زمین را از آنچه دیدند از ایشان بعضا بجرات ایشان در معصیت خدای تعالی پس پاک و منزه داشتند خدا را از
آنچه میگفتند در حق خلق او و صفا و میگفتند پس گفتند خدای تعالی بملائکه که ای پروردگار ما با غضب میکنی از آنچه میکنند
خلق تو در زمین و از آنچه وصف میکنند در حق تو از دروغ و افترا و میگویند چیزهای باطل و ناحق او مرتکب گناهان
میشوند و حال آنکه تو ایشان را از زمین تعلیم و حوصله بیکی از ایشان و حال آنکه ایشان در قبضه قدرت تواند
و در نازل نمیشود بر ایشان غضبی میکنند پس خواست خدای تعالی که دوست داشت که بنماید بملائکه قدرت خود را و نفاذ حکم خود را
در جمیع خلق خود و بشناساند بملائکه آنچه را که با ایشان منت گذاشته است بر ایشان از عصمت ایشان از گناهان و آنچه
تفضیل کرده است در صنع و خلقت ایشان بعطا داده است و جبلت ایشان از لزوم طاعت کردن و نگاه داشتن ایشان
از معصیت کردن پس وحی کرد خدای تعالی بملائکه تا اینکه اختیار کنند از میان خود دو ملک را از برای اینکه فرود آیند
بسوی زمین پس خلق کند در ایشان قوت طعام خوردن و آب آشامیدن و شهوت و حرص و طمع را مثل آنچه خلق
کرده بود در بنی آدم پس امتحان ایشان بر کند آن دو ملک را در طاعت کردن پس اختیار کردند ملائکه از برای آنچه خدا
گفته بود هاروت و ماروت را که بودند شدید ترین ملائکه در عیب گفتن بنی آدم و در بر انگیختن غضب خدا بر ایشان
پس وحی کرد خدای تعالی بهاروت و ماروت باینکه فرود آئید بسوی زمین که همچنین خلق کردم در شما طبیعت خوردن
و آشامیدن و شهوت و حرص و طمع را مثل آنچه خلق کرده ام در بنی آدم پس وحی کرد بایشان که باید شریک نکنید با من
چیزی را و نکشید نفسی را که خدا حرام کرده است کشتن او را و زنا نکنید و شراب نخورید پس خدای تعالی برداشت حجابها را از آسمانها
تا اینکه بنماید باین دو ملک قدرت خود را پس فرستاد ایشان را بسوی زمین بصورت آدمی و بلباس ایشان پس فرود آمدند
ایشان در مملکت شهر بابل پس چون بزمین رسیدند عمارت بلندی بنظر ایشان آمد و رو نهادند بآن عمارت و چون
نزدیک رسیدند زنی دیدند بغایت جمیله و خوشبو و با آرایش نیکو در آنجا خود را آراسته پس نگاه کردن بسوی او و حرف کنند

با او و بیلند و او نکو بود و نفس ایشان محبت شدیدی از او از جهت قوت شهوتی که در ایشان خلق شده بود
پس برگشتند بسوی آن زن از جهت معشوق شدن باو و در شدن از جهت خدا بسیار بعد شد کردند با آن زن از جهت خواهش
زنا و با او اس پس گفت آن زن با ایشان که از برای من دینی هست که من بآن تعلق بیاشم و قدرت ندارم در دین خود برای اینکه
اجابت کنم شما را با آنچه شما میخواهید مگر اینکه داخل شوید در دینی که من دارم پس گفتند هاروت و ماروت که چیست
دین تو گفت آن زن که از برای من خدائی هست که هر که او را بپرستد و سجده کند باشد از برای او و هر چه میخواهد اجابت
کنم او را بهر چه که بخواهد از من گفتند باو که چیست خدای تو گفت آن زن که خدای من این بت است پس نگاه کردند یکی از ایشان
بدیگری پس گفتند با یکدیگر که این دو خصلت است از آنچه نهی کرده خدای تعالی ما را از آن که شرک و زنا باشد از جهت اینکه ما
تا سجده کنیم از برای این بت و پرستیم از شرک است و بپرستیم خدا را و شرک است به خدا مگر اینکه ببینیم زنا و از آنست که ما
بکنیم زنا را و نفیستم که بر سیم مطلب ما مگر بشرک پس مشورت کردند با یکدیگر و غلبه کرد شهوت ایشان و گفتند با آن زن
که ما اجابت میکنیم تو را با آنچه تو خواستی پس گفت آن زن که پس بخورید و بیاشامید این شراب که از وجه تقرب است
در نزد این بت و سبب آن میباشد شما را با آنچه شما از من میخواهید پس باز مشورت کردند با یکدیگر پس گفتند این سه
خصلت است از آنچه نهی کرده خدای تعالی ما را از آن که شرک و زنا و شرب خمر باشد و داخل میشویم در شرب خمر و شرک بجهت اینکه
برسانید ما را بسوی زنا پس مشورت کردند با یکدیگر و گفتند بآن زن که چه بلاء بزرگیست که مبتلا شدیم ما بسبب تو اجابت تو
میکنیم تو را با آنچه تو میخواهی پس گفت آن زن که بنزدیک شوید و بیاشامید از این شراب و عبادت کنید و سجده کنید باین بت
پس ایشان بیاشامیدند آن شراب و سجده کردند بت پس طلب کردند از آن زن زنا را پس آماده شد از برای زنا با آن زن از آمد بنزد
ایشان گدائی که سؤال میکرد پس چون دید ایشان را و دید ایشان او را ترسیدند از او پس گفت آن گدا با ایشان که وای بر شما که
شما در مرتبه زنا که هستید خلوت کرده اید با این زن جمیله خوش صورت که زنا کنید با او و شما بلا بر میخیزید و حیف است بر
آن که از نزد ایشان پس گفتند آن زن با ایشان نکشید گدا را که خدا میداند که اگر نفی ما کنید میرسد بحال من اکنون که مطلع شده است این
مرد که او بحال ما و شما خواهد گفت شما را او رسوا میکند و در آخر جمیعه به مردمان احوال شما را و لیکن شتاب کنید و او را
بکشید پیش از آنکه او شما را و مرا رسوا کند پس بلند شدند از کشتن او و حاجت شما را احکام برآورد و شما در آن وقت مطمئن خاطر
و این خواهید بود پس برخواستند هاروت و ماروت در نشئه بسوی آن مرد گدا و کشتند او را پس چون بر کشتند
دیدند آن زن را پس ظاهر شد بر ایشان بدی کرده از ایشان و پشیمان شدند و حسرت و ندامت خوردند پس وحی کرد خدای تعالی
با ایشان که من بر فرستادم شما را بسوی زمین در میان بشر از خلق من پس یک ساعت نشد مگر مرتکب عصیان و زنا شدید پس کردید
در یک جا چهار گناه کبیره شدید که من نهی کرده بودم شما را از آن و اقدام کردید بر آن گناهها و از این امر نشدید و شرم
نکردید از من و حال آنکه شما شدید تعبیر دید از سایر ملائکه بر عیب کردن اهل زمین از جهت گناه کردن ایشان و حق میکردید
در نزول عذاب بر ایشان بسبب آنکه شما را خلق نکرده بودم که خواهش گناهان در شما بود و شما را از معاصی نگاه میداشتم
اکنون که عصمت خود را از شما باز داشتم و شما را بخود گذاشتم پس چنین کردید و در حال شما هستند بر جنان زنا که

وضع کنید راههای سحر را که سد او اشود در میان اهل ناحیه بابل یا عذاب دنیا را اختیار کنید یا عذاب آخرت را پس یکی
از ایشان گفت بدیگری که بعضی از شهوتهای خود در دنیا چون بدنیا امده ایم تا انکه برسیم بعذاب آخرت شدت
و منقطع نیشود پس اختیار میکنیم عذاب آخرت را که سخت تر و ابدیست بر عذاب دنیا که منقطع میشود پس هر دو عذاب دنیا را اختیار
کردند و بودند که تعلیم سحر و جادو میکردند مردم را در زمین بابل یکچندی پس چون سحر را بمردم تعلیم کردند ایشان را خدا از زمین
بسوی هوا بالا برد و هر دو در میان هوا سرنگون اویخته اند و معذب اند تا روز قیامت و مرویست که روزی حضرت
امیر المؤمنین بر بالای منبر بود که عبدالله بن الکوا از انحضرت پرسید که خبر ده مرا از احوال این ستاره سرخ یعنی زهره گفت
انحضرت که روزی خدای تعالی ملائکه را مطلع گردانید بر احوال فرزندان ادم و ایشان معصیت میکردند پس هاروت
و ماروت از میان ملائکه گفتند که اینها خلیفه تو باشند که برگزیده ای ایشان را بر سایر خلق و ملائکه را بسجده او امر کرده ای
چنین معصیت تو میکنند پس گفت حق تعالی که شاید اگر شما را ابتلا کردم بانچه اینها را بان مبتلا کرده ام شما نیز معصیت
بکنید چنانچه ایشان میکنند گفتند بعزت تو سوگند که معصیت تو نخواهیم کرد پس حق تعالی ایشان را بشهوتها مبتلا
گردانید مانند بنی ادم و امر کرد ایشان را که چیزی با من شریک مگردانید و مکشید نفسی را که بر شما حرام کرده ام و زنا
مکنید و شراب مخورید پس ایشان را بزمین فرستاد و هر یک در ناحیه ای حکم میکردند در میان مردم پس این ستاره نزد
یکی از ایشان امد بمخاصمه و در نهایت حسن و جمال بود چون او را دید مفتون و عاشق او گردید و گفت حق بجانب تو است
اما حکم نمیکنم از برای تو تا بمن دست ندهی پس او را وعده داد بدیگر روزی و برگشت و نزد دیگری رفت پس او نیز
مفتون و عاشق او شد و او را نیز تکلیف کرد پس او را نیز بهمان ساعت وعده داد که رفیقش را وعده داده بود و چون
روز وعده شد هر دو نزد او حاضر شدند پس هر دو از دیگری شرم کردند و سرها را بزیر افکندند پس رو و حیا را
از پیش روی خود برداشتند و یکی از ایشان بدیگری گفت که انچه مرا بانجا اورده است ترا نیز اورده است پس
هر دو او را تکلیف کردند و او ابا کرد و گفت تا بت را سجده نکنید و شراب نخورید بمن راضی نمیشوم و ایشان ابا
کردند و او مبالغه نمود تا انکه راضی شدند و شراب خوردند و برای بت سجده کردند پس گدائی داخل شد و ایشان را
در انحال دید ان زن گفت که این مرد گدا بیرون میرود و خبر شما را نقل میکند و شما را رسوا خواهد کرد پس برخاستند
ان مرد گدا را کشتند و چون او را تکلیف کردند که بنزد ایشان بیاید گفت راضی نمیشوم مگر انکه تعلیم کنید بمن انچه را
که بسبب ان باسمان بالا میروید زیرا که ایشان در روز در میان مردم حکم میکردند و در شب باسمان بر میشدند پس ایشان
ابا کردند و او نیز ابا کرد تا انکه راضی شدند و تعلیم او کردند پس ان زن تکلم کرد بان سخن تا انکه خبر کند که ایشان
راست گفته اند یا نه پس همینکه تکلم کرد باسمان بالا رفت و ایشان بحسرت او را نگاه میکردند و در این احوال اهل اسمان
نگاه میکردند بسوی ایشان و از زنا و جماع ایشان پس چنین میکردند پس چون ان زن باسمان رسید حق تعالی او را مسخ کرد
بصورت این ستاره که میبینید و مرویست از حضرت صادق از پدران خود از امیر المؤمنین که گفت پرسیدند از رسول
خدا از جمله انچه مسخ شده اند گفت انحضرت که سیزده حیوان بودند تا انکه گفت و اما زهره پس زنی نصرانیه بود

و بودند برای بعضی از پادشاهان بنی اسرائیل و آن زن از زنانی است که مفتون و عاشق شدند هاروت و ماروت باو و بود
نام او ناهید و میگویند مردمان ناهید و مرویست از حضرت ابی الحسن در حدیثی که گفت مسخ شد زهره از جهت آنکه
زنی بود که مفتون و عاشق شدند باو هاروت و ماروت و نیز مرویست از انحضرت که گفت در حدیثی و اما زهره
پس او بود زنی که بنا میدادند او را ناهید و آن زنیست که مردمان میگویند که مفتون و عاشق او شدند هاروت و ماروت
مترجم میگوید که در چند حدیث مفتون و عاشق شدن هاروت و ماروت بر همان و در این حدیث دلیل است بر انچه
گفتیم که این قصه از مرویات و افسانهاست و اما حل آن پس شاید که مراد از دو ملک روح و قلب باشد که ایشان
از عالم روحانی بخود امده اند بسوی عالم جسمانی از برای اقامه حق در این عالم پس مفتون و عاشق شدند
بزهره زهره چون دنیا و گرفتار شدند بدام شهوت نفس اماره پس خوردند شراب جهل و غفلت را و پرستیدند بت
هوا و هوس را و کشتند عقل ناصح کننده خود را بسبب ضایع کردن غذای علم و تقوی و محو کردن آثار نصح از نفس خود و
واماده شد زهره را که در زمان شاه کار دنیا و مبتدا اگر متوجه فنا و طبیعت دارند مستحق عقاب
پس که بحبه دنیا از ایشان دور شد از ایشان چون که بود ماده آن انکه گریزد از ... که طالبان باشند از جهت
انکه از مناع مزخرف فانی دنیا دل بر نمیدارند که حسن آن در موضع طبیعی محبت که دست کسی از طالبان آن
بان نمیرسد مادام که زهره باقیست در اسمان و باعث شد محبت و عشق دنیا در دل ایشان انکه وضع کنند راههای
سحر و جادو را از برای رسیدن مردم بان و ان راههای بخت که در دنیا است تا خدا را پرستیدند و از ... برای خلاصی
از ان بعد از اگاه شدن ایشان و عود کردن بعقل بسوی اوطان اصلی خود تعیین در عذاب دنیا و اخرت پس بالا برد
ایشان را بسوی عالم برزخ و معلق اند در ان عالم بر حال انکه سرهای ایشان بسوی عالم سفل است بسبب التفات باسفل السافلین و غفلت
و محروم اند از استماع خطاب حق و کشف حقایق و علوم از اهل حرم اطمینان و جمعیت تا روز قیامت و باو صفت
از جهت حضوریت ملکیت در حالت تعلیم کردند با حدی معنی تحقیقیه و سفینه و شیطانیه و قوای بدنیه را انا
الهام کردند با وکر ما محتوی هستیم پس برو کافر مشو پس اموختند از ایشان انچه را که جدائی میانداختند بان در میان مرد و
زن ... و استعداد که اوسعادت است والله اعلم بالصواب و منه المبدأ و الیه المآب و تمام کلام بعون الله تعالی و توفیقه

تمام شد کتاب بهای قصص پیغمبران از حضرت ادم علیه السلام
تا حضرت خاتم صلوات الله علیه و علی ابد ...
از این کتاب انوار نعمانیه ... صلوات
الله علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

کتاب دویم از مجلد ثانیه در بیان بعث پیغمبران و علت بعثت و عدد انبیا و اصناف ایشان و جوامع احوال انبیا علیهم السلام

بعث بود و ابن سوره بقره است آیه وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
یعنی و گفتند منکران اهل کتاب مؤمنان را که یهود و نصاری باشید تا راه راست یابید بگو ای
محمد که چنین است بلکه پیروی میکنیم ملت ابراهیم را در حالتی که مایل است از همه ادیان باطله بسوی حق و نبود ابراهیم از اهل شرک
روایت از حضرت صادق است که گفت حنیف بودن از اسلام است و در روایت از حضرت باقر است که گفت که باقی نگذاشت حنیف
بودن چیزی را از ... شارب ... و کرد ... و ختنه ... قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا
أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ یعنی بگوئید ای مؤمنان که ایمان آوردیم بخدا و بآنچه فرستاده شد
بسوی ما از قرآن و بآنچه فرستاده شد بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که پیغمبران بودند و فرزندان یعقوب که
بعضی از ایشان پیغمبر بودند و در روایت از حضرت باقر است که ... خطاب ... و حسن و حسین و ... ائمه ... از ایشان
در ائمه ... که ... ایمان آوردیم بآنچه ... که ... پیغمبران ...
... که باشد ... از حضرت باقر ... که ... یعقوب ...
... و لیکن ... اسباط ... دنیا ... بودند ...
و پشیمان شدند ... وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ ... آنچه داده شد موسی ... و عیسی ... آنچه داده شد ... پیغمبران ... پروردگار
ایشان از کتابها و معجزها ... ایشان ... خدا ... از ... مروی ... از صحابه
... واجب ... بزبان اقرار کردن ... کردن از دل ... اعتقاد ...
... ای مؤمنان ... ایمان ... و در ... فَإِنْ
آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی پس اگر
ایمان آوردند ... ایمان ... حقیقت راه یافته ... و صواب و اگر ... کردند
از ایمان ... پیغمبران ... ایشان در مخالفت و عداوت باشند با شما ... باشد که
کفایت کند ... از شر ایشان خدا ... و در روایت از حضرت صادق ... گفتند ...
أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ

مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یعنی آیا میگوئید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب
و فرزندان یعقوب یهود بودند ... بگو ... آیا شما دانا ترید یا خدا ... و کیست ستمکارتر از آنکه
کتمان کند ... خدا ... إِنَّ النَّاسَ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً
وَاحِدَةً یعنی بودند مردمان یک امت و ... کرده اند که ... بودند ...
... که ... در میان آدم و نوح و بعضی گفته اند ... نوح تا ابراهیم و بعضی گفته اند
... و چون زمین ... باشد ... جماعت ... اگر چه مخفی
... باشد و بعضی ... بودند در میان آدم و نوح ... بعد از
... و بعضی ... امت واحده ... بودند و بعضی ... آدم ... بود
... و اینجا ظاهر ... بودند ... بودند ...
... توحید ... خدا ... شرایع و ... و فرق
و ... در روایت از حضرت صادق ... بود ... نوح ... بودند ... یک امت ... حاصل شد
... نوح ... بودند ... ضلالت ... بلکه
بودند ... از ... مؤمن بودند ... و در روایت ... از آنحضرت ... که چون ...
شدند آدم ... صالح ... و ... باقی ... اظهار دین خدا ... بود ... آدم ... صالح
... و ... ایشان ...
... خدا ...
... خدا ... ایمان ... بجای ...
... که ... حکم ... خدا ... در ... آنحضرت ...
... الحکیم ... خدا ... هر چیز ... حکمت و مصلحت ... حکم ... خدا ...
... یاران ... پیغمبران مردمان با ضلالت بودند یا با هدایت گفت
... بودند ... خدا ... برای ... خدا ... بودند
هدایت ... خدا ... آیا نشنیده قول ابراهیم را ... هدایت ...
... از قوم ... بودند ... مروی است از آنحضرت که گفت ... نوح
... ضلالت ... خدا ... پیغمبران ...
... خدا ... از ... خدا ... تقدیر
کند ... و در روایت از حضرت باقر است که ... نوح ... هدایت ...
... ضلالت ... خدا ... ضلالت ... از ... بودند

و کافر بودند اگرچه بعضی در شرع بعضی پیدا شد و اختلاف ثابت در حدیث سابق ظاهر بودن آن برای است بعضی راه

نبودند بلکه بعضی متعبد بودند بمقتضای عقول ایشان پس منافاتی نباشد در میان این دو حدیث و مرویست که

بودند مردمان یک امت پیش از نوح بر یک مذهب پس اختلاف کردند پس فرستاد خدا پیغمبران را فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ

وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ یعنی پس فرستاد خدای تعالی پیغمبران را مژده دهندگان

باهل حق و بیم کنندگان مردم باطل و فرستاد با ایشان کتاب را [illegible] بر وجه حکمت و صواب تا حکم کند آن کتاب

در میان مردمان در آنچه اختلاف کرده‌اند در آن و مرویست از کعب الاحبار که گفت عدد پیغمبران [illegible]

یکصد و بیست و چهار هزار اند و رسولان ایشان سیصد و سیزده است و آنچه در قرآن باسم و نام مذکور شده‌اند بیست

هشت پیغمبرند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا

فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی و اختلاف نکردند در آن حق مگر آنانکه داده شده بود

با ایشان کتاب بعد از آنکه آمد ایشان را دلایل روشن و معجزات بجهت حسد و ستم در میان ایشان پس راه نمود خدا آنان را

که ایمان آورده‌اند بآنچه اختلاف کردند در آن از حق بفرمان او و خدا راه می‌نماید هر که را خواهد بسوی راه راست

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ یعنی این پیغمبران که مذکور شد احوال

ایشان زیادتی دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی بعضی از ایشان کسی است که سخن گفت با او خدای تعالی مثل موسی در کوه

طور و محمد در شب معراج در جائیکه نبود [illegible] دو کمان یا نزدیکتر و بلند کرد [illegible] بعضی از ایشان را مراتب بسیار باینکه

زیادتی داد او را بر غیر او از وجوه متعدده در مراتب عالیه مثل پیغمبر ما محمد خاتم النبیین چه بکرد او را و ایجاد کرد

[illegible] از معجزات [illegible] و مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت

خلق نکرده است خدای تعالی خلقی را افضل از من [illegible] که ای رسول خدا [illegible]

با جبرئیل [illegible] رسول خدا [illegible] خدای تعالی [illegible] مقربین [illegible]

بر جمیع پیغمبران و مرسلین [illegible]

ما آمده [illegible] وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ

الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ یعنی و دادیم ما عیسی پسر مریم را معجزات روشن و تقویت کردیم او را بروح پاک یعنی جبرئیل و اگر

خواستی خدا با یکدیگر قتال نکردندی آنانکه بعد از پیغمبران آمدند بعد از آنکه آمد با ایشان معجزات روشن و لیکن

با یکدیگر خلاف کردند پس بعضی از ایشان کسی است که ایمان آورد و بعضی از ایشان کسی که کافر شد و اگر خواستی خدا با یکدیگر

قتال نکردندی و لیکن خدای تعالی میکند آنچه خواهد [illegible] و مرویست از حضرت باقر

که در این آیه [illegible] اصحاب محمد [illegible] اختلاف کردند بعد از او پس بعضی از ایشان کسی

که ایمان آورد و بعضی از ایشان کسی که کافر شد [illegible] و در روز جمل [illegible]

قوم

قوم بکر گفتیم ما و قتیل گفتند قوم و قتیل گفتیم ما و نماز کردند و نماز کردیم ما پس چه چیز [illegible] با ایشان

پس خواند این آیه را پس گفت که مائیم آنکسان که بعد از پیغمبر شدند و گفت پس مائیم آنانکه ایمان آورده‌ایم و ایشانند

آنکسان که کافر شدند و در روایت دیگر است که گفت که چون واقع شد اختلاف پس مائیم سزاوارتر بخدا و رسول

خدا و کتاب خدا و بحق پس مائیم آنانکه ایمان آوردند و ایشانند آنانکه کافر شدند و خواست خدای تعالی قتال ایشان را بمشیت خود

و باراده خود سورة آل عمران هفتاد آیه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی بدرستیکه

خدای تعالی برگزید آدم را و نوح را و فرزندان ابراهیم را و فرزندان عمران پدر هرون و موسی و مریم بر جهانیان

در زمان [illegible] و فضایل جمیله و از آن جهت فرزندان ابراهیم را برگزید که [illegible] از ایشان [illegible]

ابراهیم [illegible] آل ابراهیم اسمعیل و اسحق و فرزندان ایشان اند و آل عمران موسی و هرون [illegible]

که [illegible] عمران [illegible] یعقوب باشد یا آنکه آل عمران عیسی [illegible] مریم دختر عمران [illegible]

باشد [illegible] و در میان دو عمران هزار و هشتصد

فاصله است [illegible] آل ابراهیم پیغمبر ما و اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین و مرویست از

حضرت باقر که [illegible] ماییم [illegible] و مرویست از حضرت صادق که گفت

[illegible] اشعث بن قیس [illegible] رسول خدا [illegible]

برای [illegible] پس خواند این آیه را که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا

مِنْ بَعْضٍ پس گفت [illegible] از آل ابراهیم است [illegible]

[illegible] ظاهر کرده است خدای تعالی فضل [illegible] و مامون [illegible]

[illegible] إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ و مرویست که گفت

حضرت باقر [illegible] وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ [illegible] آل محمد را از کتاب و مرویست از حضرت

صادق که گفت [illegible] آل محمد [illegible] و در روایت دیگر است که گفت [illegible] آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین

[illegible] اسم دیگر [illegible] پرسیدند از حضرت صادق از معنی آل محمد پس گفت آل محمد کسی است که حرام

کرده است خدای تعالی بر محمد نکاح او [illegible] از آنحضرت که آل محمد فرزندان اویند و اهل بیت او

اوصیا اویند و عترت او [illegible]

باشد [illegible] از اهل بیت او [illegible]

از ایشان [illegible]

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [illegible]

[illegible] و مرویست از حضرت صادق که گفت [illegible]

[illegible]

ایشان اهل بیت باشند کفته‌اند که قول خدا تعالی ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران آل محمد
علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم وکفته که چنین نازل شده است این ایه وکفته‌اند باشند ذریت از قوم
مکر از نسل ایشان از اصلاب ایشان ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی
من دون الله یعنی سزاوار نیست هیچ آدمیرا که بدهد خدا او را کتاب وحکم ونبوت پس بکوید مر مردمانرا که باشید
بندکان از برای من بغیر خدا [illegible] یهود ونصاری کفتند که ای محمد ایا تو میخواهی که ما پرستیم تورا
ونکیریم تورا پروردکار [illegible] کفته که معاذ الله وپناه میبرم بخدا از اینکه بپرستم بغیر خدا را وامر کنم بپرستیدن
بپرستید غیر خدا را [illegible] بان امر کرده است [illegible] ولکن کونوا ربانیین
یعنی ولکن [illegible] باشید خدا شناسان [illegible] کفته [illegible] شما را وباشید بندکان
از برای من بغیر از خدا ولیکن کفته [illegible] بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون
یعنی [illegible] کتاب خدا را
از جهت اینکه [illegible] حضرت [illegible] کفته که [illegible]
[illegible] آنحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible]
سوی خدا [illegible]
ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون یعنی وامر نمیکند شما را اینکه
بکیرید ملائکه را [illegible] ایا امر میکند شما را بکفر بعد از اینکه شما باشید مسلمانان [illegible]
[illegible] نصاری [illegible] یهود [illegible]
[illegible] واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه یعنی یاد کن [illegible] عهد وپیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بان

بان برقوم خود [illegible] آنحضرت [illegible] که [illegible] خدا [illegible] آدم [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] قول خدا لتؤمنن به یعنی رسول الله ولتنصرنه یعنی امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] خدا تعالی [illegible]
پس خلق کرد [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه یعنی لتؤمنن بمحمد ولتنصرن [illegible] عهد وپیمان
[illegible]
[illegible]
خدا ورسول او [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تا اینکه [illegible] خدا تعالی [illegible] وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا یعنی [illegible] لا یخافون [illegible] تقیة یعنی وعده داد خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وکفتیم [illegible] قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا
قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین [illegible] کفت خدا تعالی [illegible] ایا اقرار کردید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
پس کفت خدا تعالی [illegible] اقرار کردید [illegible]

بلانکه پس گواه باشید و مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت خدا تعالی آیا اقرار کردید و گرفتید بر این عهد مرا
شما گفتند یعنی پیغمبران و امثال ایشان که اقرار کردیم بآنچه که امر کردی ما را باقرار بآن گفت خدا تعالی پس گواه باشید با
امتان خود و من با شما از گواهانم بر شما و بر امتان شما ام فمن تولى بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون پس هر کس که اعراض کند پس
از آن پس ایشانند فاسقان بیرون روندگان از دین خدا قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا وما أنزل إلى إبراهيم وإسماعيل
وإسحاق ويعقوب والأسباط وما أوتي موسى وعيسى والنبيون من ربهم لا نفرق بين أحد منهم ونحن له مسلمون
یعنی بگوای جماعت که ایمان آوردیم بخدا و بآنچه فرو فرستاده بر ما و بآنچه فرو فرستاده بر ابرهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب
و فرزندان او و بآنچه داده شد بموسی و عیسی و پیغمبران دیگر از پروردگار ایشان هیچ جدائی نمیکنیم در ایمان و تصدیق
میان هیچ یک از ایشان و ما مر او را فرمان برداریم سوره نساء آیه إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين
من بعده وأوحينا إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط وعيسى وأيوب ويونس وهارون وسليمان
وآتينا داود زبورا ورسلا قد قصصناهم عليك من قبل ورسلا لم نقصصهم عليك وكلم الله موسى تكليما یعنی
بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو چنانچه وحی کردیم بسوی نوح و پیغمبران از پس او و وحی کردیم بسوی ابرهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و دادیم داود را زبور و فرستادیم
پیغمبرانی که خواندیم قصه ایشان را بر تو پیش از این و پیغمبرانی که نخواندیم قصه ایشان را بر تو و سخن گفت خدا با موسی سخن
گفتنی و گفته اند که سخن گفتن خدا اعلای مراتب وحی است که تخصیص داد بموسی از میان پیغمبران و بحقیقت فضیلت داد
خدا تعالی محمد را باینکه عطا کرد باو مثل آنچه را که عطا کرد بهر یک از ایشان و مرویست از حضرت باقر ع که گفت
رسول خدا گفت خدا تعالی که بدرستیکه من وحی کردم بسوی تو چنانچه وحی کردم بسوی نوح و پیغمبران از پس او جمع کرد
انبیاء را برای او و مرویست از ایشان ع که گفت که داده شد بمن سورها طوال بجای تورات و داده شد بمن مئین بجای
انجیل و داده شد بمن مثانی بجای زبور و تفصیل داده شد مرا بمفصل شصت و هشت سوره و مرویست از
حضرت باقر ع که بوده در میان آدم و نوح پیغمبرانی که مخفی بوده اند و پیغمبرانی که ظاهر بوده اند و از آنجهت است که مخفی شده ذکر ایشان
در قرآن و نام برده نشد چنانچه نام برده شد انانکه ظاهر بودند از پیغمبران و اینست قول خدا تعالی ورسلا قد قصصناهم
عليك من قبل ورسلا لم نقصصهم عليك یعنی نام برده نشد پیغمبران مخفی چنانچه نام برده شد پیغمبران ظاهر بآن و مرویست
از حضرت ع که خدا تعالی از کتابها بسوی پیغمبر بعد و چیزی بعد از کلام در بسر دوزخ کرد بخور و سوم روز از بعد شانه
روز طعام نخورد تا اینکه چون برگشت بسوی بنی اسرائیل و شنید کلام بنی اسرائیل با ایشان دشمن داشت ایشان را
از جهت آنچه واقع شده بود در گوش از حلاوت کلام خدا تعالی و مرویست از حضرت کاظم ع که چون برد ایشان را بکوه
طور بنا بر آنچه داشت ایشان را در دامن کوه و بالا رفت بکوه طور و سؤال کرد از خدا تعالی که سخن گوید با او و بشنوانند
کلام را بایشان پس سخن گفت خدا تعالی و شنیدند ایشان کلام او را از بالا و زیر و راست و چپ و عقب و
پیش روی و از جهت اینکه خدا تعالی احداث کرد کلام را در درخت پس گردانید ایشان از آن تا اینکه چون شنید
را جمیع جوانب و مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که سخن گفت خدا تعالی با موسی سخن گفتنی بدون اعضا و آلات و لب و زبان منزه است
خدا تعالی از صفات مخلوقات و نیز مرویست از آنحضرت در جواب کسی که پرسیده بود از او مردی از چیزهائی که مشتبه بود بر او از آیات قرآن
که گفت که کلام خدا است بعضی بعضی از آن کلامیست که تکلم کرد خدا با پیغمبران و بعضی از آن آنست که انداخت از او در دلهای ایشان
و بعضی از آن خواب است که دیدند پیغمبران و بعضی از آن وحی و تنزیل است که تلاوت و قرائت میشود و اینست کلام خدا پس اکتفا کن بآنچه که وصف
کردم از برای تو از کلام خدا پس بدرستیکه معنی کلام خدا نیست بیک نوع پس بدرستیکه بعضی از آن آنست که میرساند رسولان تا آسمان و رسولان زمین
و مرویست که سخن گفت بموسی آنچه را که گفت و بهم رسید از غم گفت که چرا من از جهت آن که گفته است خدا تعالی سخن گفت با ابراهیم
خدا کلام و سخن گفت با موسی بهر گفت بموسی که مخصوص ساخت و مشغول شد با فضل آنچه گفته و مرویست که گفت خدا تعالی ما خلقت بخلاف
الذي لم يوجد وإن لم يوجد عليها لاجر له لم يقدر على وجه رسل الله تعالی یعنی يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا أجبتم
یعنی جواب داده شدند که ما نمیدانیم که نه تا اینکه بنا شد ابراهیم را بمیان جمع جمیع معنی از فرستادن پیغمبران تا اینکه گویند
که کلام فرستاده بود در یک یقین که آگاه میکرد ایشان را از آنچه خدا اراده کرد بایشان و بعثت کرد خدا تعالی حاجت و غیره بر حجت
حکیم واسع کفاف در هر چه که در روز قیامت سورۀ انعام هشتاد و چهار آیه ووهبنا له إسحاق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل
ومن ذريته داود وسليمان وأيوب ويوسف وموسى وهارون وكذلك نجزي المحسنين یعنی و بخشیدیم ما ابراهیم را پسری
اسحق و یعقوب را پس هر یک از این دو را راه نمودیم و نوح را راه نمودیم پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایوب
و یوسف و موسی و هرون را هم چنین پاداش میدهیم نیکوکاران را وزكريا ويحيى وعيسى وإلياس كل من الصالحين یعنی و راه نمودیم
زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را همه ایشان از جمله شایستگانند و مرویست از حضرت صادق ع که ذکر کرده خدا در حقیقت عیسی را اولاد
عیسی بن مریم را با ابراهیم از جانب مادر و مرویست از حضرت کاظم ع که ملحق ساخت عیسی بن مریم را بذریت انبیاء از جانب
مادر و از جهت هم چنین ملحق شدیم ما بذریت پیغمبران از جانب مادر ما فاطمه وإسماعيل واليسع ويونس ولوطا وكلا فضلنا على
العالمين یعنی و هدایت کردیم اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را و هر یک از ایشان را تفضیل دادیم بر اهل عالم و من آبائهم و
ذرياتهم وإخوانهم واجتبيناهم وهديناهم إلى صراط مستقيم ذلك هدى الله يهدي به من يشاء من عباده ولو أشركوا
لحبط عنهم ما كانوا يعملون یعنی و تفضیل دادیم بعضی از پدران ایشان را و فرزندان ایشان را و برادران ایشان را و برگزیدیم
ایشان را و راه نمودیم ایشان را بسوی راه راست این راه راست توحید راه خدا است که راه مینماید بآن هر که را که خواهد از بندگان
بندگان خود و اگر شرک آوردند هر آینه باطل میشد از ایشان اعمال خیری که میکردند أولئك الذين
آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة فإن يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين یعنی این پیغمبران آنانند که
دادیم ایشان را کتاب یعنی علم و حکمت و معرفت و نبوت پس اگر کافر شوند بآن پیغمبری اینها یعنی اهل مکه پس بحقیقت که ایم
بحقیقت که موکل گردانیدیم آن را اهل مدینه باشند که هیچ وقت بآن کافر نیستند و مرویست از حضرت صادق ع که آن انبیاء ما باشند که امامت
نمیکنند و اهل آن کفر نمیکنند و در کیفیت ایمان میکنند تا اینکه قوما أولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده قل لا أسألكم
عليه أجرا إن هو إلا ذكرى للعالمين یعنی پیغمبران آنانند که راه نموده ایشان را خدا پس بر راه راست ایشان را اقتدا کن

دین اقتدا جویی کن او معجزه بگو بخواهم از شما بر رسالت و دعوت خدا هیچ مزدی جز تبلیغ قرآن که موعظه و پند است برای
جهانیان مرویست از حضرت صادق [illegible] از انبیا کسی از غیر
انبیا [illegible] اولئك الذين هدى الله فبهداهم
اقتده [illegible] خود را با انبیای خود [illegible]
مرویست از حضرت [illegible] از کلام امیر المؤمنین [illegible]
افضل اصحاب است سوره توبه بلند آیه ألم يأتهم نبأ الذين من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم إبراهيم
وأصحاب مدين والمؤتفكات أتتهم رسلهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون یعنی آیا
نیامد ایشان را خبر آنان که بودند پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهیم و اصحاب مدین که قوم شعیب
و اصحاب مؤتفکات قوم لوط که آمد بایشان پیغمبران ایشان با معجزات روشن [illegible]
ایشان [illegible] ستم میکردند [illegible] از حضرت صادق [illegible] مؤتفکات [illegible]
[illegible] سوره یوسف بلند آیه حتى إذا استيأس الرسل وظنوا أنهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجي من
نشاء ولا يرد بأسنا عن القوم المجرمين یعنی تا آنکه نومید شدند [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] از حضرت صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] رسول [illegible]
[illegible] سوره رعد بلند آیه ولقد أرسلنا
رسلا من قبلك وجعلنا لهم أزواجا وذرية وما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله یعنی و بتحقیق فرستادیم
[illegible]
[illegible] سوره ابرهیم هشت آیه وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبين لهم فيضل الله من يشاء
ويهدي من يشاء وهو العزيز الحكيم یعنی و نفرستادیم هیچ پیغمبری [illegible]
[illegible]
[illegible] بحقیقت فرستادیم هر پیغمبری [illegible]
[illegible] ألم يأتكم نبأ الذين من قبلكم قوم نوح وعاد وثمود

والذين من بعدهم لا يعلمهم إلا الله جاءتهم رسلهم بالبينات فردوا أيديهم في أفواههم یعنی آیا نیامد شما را خبر
آنانکه بودند پیش از شما قوم نوح و عاد و ثمود [illegible]
[illegible] ایشان با معجزات روشن [illegible]
[illegible]
كنتم [illegible] وقالوا إنا كفرنا بما أرسلتم به وإنا لفي شك مما تدعوننا إليه مريب یعنی و گفتند [illegible]
[illegible]
قالت رسلهم أفي الله شك فاطر السماوات والأرض يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم ويؤخركم إلى أجل مسمى قالوا
إن أنتم إلا بشر مثلنا تريدون أن تصدونا عما كان يعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبين یعنی گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قالت لهم رسلهم إن نحن إلا بشر مثلكم ولكن الله يمن على
من يشاء من عباده وما كان لنا أن نأتيكم بسلطان إلا بإذن الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون وقال الذين كفروا لرسلهم
لنخرجنكم من أرضنا أو لتعودن في ملتنا فأوحى إليهم ربهم لنهلكن الظالمين ولنسكننكم الأرض من بعدهم ذلك لمن خاف
مقامي وخاف وعيد یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واستفتحوا وخاب كل
جبار عنيد [illegible]
سوره حجر چهار آیه وما أهلكنا من قرية إلا ولها كتاب معلوم ما تسبق من أمة أجلها وما يستأخرون
[illegible]
[illegible] ولقد أرسلنا من قبلك في شيع الأولين وما يأتيهم
من رسول إلا كانوا به يستهزئون یعنی و بتحقیق فرستادیم [illegible]
[illegible] سوره نحل بلند آیه وما أرسلنا من قبلك إلا رجالا
نوحي إليهم فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون بالبينات والزبر وأنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل
إليهم ولعلهم يتفكرون یعنی و نفرستادیم [illegible]
[illegible]

و رها کنی بهای اسمائه و فرو فرستادیم بسوی تو ای محمد قرآن را تا پاک کنی یا بیان کنی برای مردمان آنرا که فرو فرستاده شده است بسوی
ایشان از احکام تا مگر ایشان اندیشه کنند و در روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در اخبار بسیار که رسول خداست ذکر
و اهل بیت او ایشانند که سؤال کرده شده‌اند و اهل ذکر و در روایت از حضرت رضا علیه السلام که گفت که خدای تعالی فرمود قد انزل الله
الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله یعنی بتحقیق فرو فرستاد خدای تعالی بسوی شما ذکر را در حال آنکه پیغمبری میخواند
بر شما آیات خدا اگر قرآن باشد پس ذکر رسول خداست و مائیم اهل او و در روایت از آنحضرت با قرب حضرت امام دوم
که ذکر قرآن است و اهل ذکر آل محمدند که امر کرده خدا بسؤال کردن از ایشان و مامور نشده‌اند مردمان بسؤال کردن
از جهال و نامیده خدا قرآن را ذکر پس گفت وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم یعنی و فرو فرستادیم
ما بسوی تو ای محمد قرآن را تا بیان کنی تو برای مردمان آنچه را که فرو فرستاده شده است بسوی ایشان
و در روایت که گفت بحضرت با قرب که نزد ما کسی هست که گمان میکند که قول خدای تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
یهود و نصاری اند گفت اگر چنین است میخوانند ایشان شما را بسوی دین ایشان پس بدست خود اشاره کرد بسوی سینه خود و گفت
مائیم اهل ذکر و مائیم که سؤال کرده میشویم و در روایت از حضرت سجاد علیه السلام که واجب شد بر ائمه چیزی که واجب نیست
بر شیعیان ایشان و واجب است بر شیعیان ما آنچه واجب نیست بر ما امر کرد خدا ایشانرا که بپرسند از ما و گفت خدا
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس امر کرد خدا ایشانرا اینکه بپرسند از ما و نیست واجب بر ما جواب کنیم اگر بخواهیم
جواب بگوئیم و اگر بخواهیم امساک نمائیم و بعض از اینها در روایت از حضرت باقر و حضرت رضا نیز مذکور است
مستفاد میشود از این اخبار که خطاب بمؤمنان است اند بعد از آنکه پرسیده شد از ایشان هر چیز
که مشکل باشد بر مؤمنان بودن رسل بشر و ... و این مسئله است هر گاه باشد قول خدای تعالی
و ما ارسلنا درین مشرکین باشد قول خدای تعالی فاسئلوا کلام مستانف اینکه باشد ... ایشان
تعبیر داده شده باشد نظم ... باشد قول خدای تعالی بالبینات والزبر متعلق بما ارسلنا
نیز اگر کلام فاسئلوا در میان اجنبی باشد و اما اگر مشرکین بپرسیدن از اهل بیت از بودن رسل بشر
ایمان بیاورند خدا ... رسول خدا ... مکرر اینکه سؤال از ایشان بیان نکرده ... ماند
والله اعلم سورهٔ بنی اسرائیل یک آیه ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض وآتینا داود زبورا یعنی و بتحقیق
زیاده دادیم ما بعضی از پیغمبران بر بعضی و دادیم ما داود را کتاب زبور نام را در روایت از حضرت امام دوم
که سادات پیغمبران پنج تن باشند و ایشان اولو العزم از رسول‌اند و بر ایشان دور میکند
آسیای دین و شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین و در روایت از حضرت صادق که
خدای تعالی تفضیل داد پیغمبران مرسل خود را بر ملائکه مقربین و تفضیل داد مرا بر جمیع پیغمبران و مرسلین و فضل بعد از من
مر ترا ای علی و امامان بعد از تو و بدرستیکه ملائکه خدمتکاران ما اند و خدمتکاران دوستان
ما اند و این حدیث پیشتر گذشت سورهٔ کهف یک آیه وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین یعنی و ما نفرستیم

بفرمان اگر و در و هدایت کار یعنی مؤمنان و بیم دهندگان کافران سورهٔ مریم دو آیه اولئک الذین انعم الله علیهم
من النبیین من ذریة آدم وممن حملنا مع نوح ومن ذریة ابراهیم واسرائیل وممن هدینا واجتبینا اذا تتلی علیهم آیات
الرحمن خروا سجدا وبکیا یعنی ایشان آنانند که انعام کرد خدا بر ایشان و نیکوئی کرد با ایشان از پیغمبران که از فرزندان آدم بودند
و از آنانکه بار کردیم ما بکشتی نوح با نوح و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و از فرزندان آنانکه راه نمودیم ما ایشانرا و برگزیدیم
ایشانرا چون خوانده میشد بر ایشان آیتهای خدای بخشاینده بر رو در می افتادند سجده کنان و گریه کنان و در روایت از
حضرت سجاد که ما اینها داریم و گریه میکند بر ما اگر گریه نکند بر ما و ادای بیحرمتی فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة
واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی پس جانشین شد بعد از ایشان اعقاب بدی که ضایع کردند نماز را تا آخر کردند از وقت
آن و پیروی کردند خواهشهای نفس ایشانرا پس زود باشد که ببینند شر و بدی عاقبت را در روایت از حضرت صادق که
کسی را ... که بیایید بحیثیت ... باشد ... آنکه ضایع نکرد ... را ... خدای تعالی کسی
بسوی که ضایع کردند نماز را ... خواهشهای خود کردند ... است که ببینند شر و بدی عاقبت را و بیز در روایت
از حضرت که ضایع کردند نماز را ... بدون ... از اصل در روایت از حضرت ...
متابعت شهوات کرد ... شد ... از جهت ... شهور شدند
سورهٔ انبیا چهار آیه ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون یعنی ایمان نیاورد پیش از ایشان اهل هیچ
اهل هیچ دیهی که هلاک کردانیدیم ما ایشانرا آیا پس ایشان ایمان میآورند در حال آنکه سرکش‌ترند از ایشان یعنی چگونه ایمان
میآورند ایشان در حال آنکه ایمان نیاوردند تا آنکه بیشتر از ایشان بودند تا آنکه هلاک کردیم وما ارسلنا قبلک الا رجالا
نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی و نفرستادیم ما پیش از زمان تو مگر مردانی از نه ملائکه اگر وحی کردیم
بسوی ایشان پس بپرسید از اهل ذکر اگر هستید شما که نمیدانید این جواب قول ایشان است که گفتند که نیست این مگر
آدمی مانند شما در روایت از حضرت باقر که پرسیده از آنکه کیست مقصود در این آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
گفته مائیم سؤال کرده شده ... گفت مائیم ... سؤال کننده‌اند گفت ... و مائیم سائلان گفته‌اند ... گفت ... ای
پس بر ما است اینکه سؤال کنیم ... است اینکه جواب بگوئیم گفته نه جواب ... سوی
ما است اگر بخواهیم بگوئیم و اگر بخواهیم نگوئیم پس گفته این است بخشش ما کمسکدار یا بجواب با ایشان بکن بی
حساب در قیامت وما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام وما کانوا خالدین ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم ومن نشاء
واهلکنا المسرفین یعنی و نگردانیدیم ما پیغمبرانرا اهل بیت که نخورند طعام را ... و نبودند ایشان در دنیا پس راست کردیم بایشان
وعده نصرت و یاری ... دادیم ما ایشانرا با هر کسی که خواستیم و هلاک گردانیدیم مسرفان از حد تجاوز کنندگان
سورهٔ حج دو آیه وان یکذبوک فقد کذبت قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم وقوم لوط واصحاب مدین
وکذب موسی فاملیت للکافرین ثم اخذتهم فکیف کان نکیر یعنی و اگر تکذیب کنند ترا کفار ای تو پس بتحقیق تکذیب
کردند پیش از ایشان قوم نوح و ... و مهلت دادم کافرانرا پس گرفتم ایشانرا بعقاب پس چگونه بود انکار من بر ایشان بتغییر

جنه بلاد که [illegible] «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ»
یعنی پس چه بسیار از اهل دیهی را که هلاک کردیم ایشان را و حال آنکه اهل آن دیه ستمکار و بر کفر بودند پس افتاده
دیوارهای آن بر سقفهای آن و چه بسیار چاهی بود معطل بیکار و بسبب هلاک اهلش و کوشکی بود محکم خالی از اهلش و در تفسیر
اهل بیت است در معنی قول الله تعالی «وبئر معطلة» یعنی چه بسیار از رجال که رجوع بکسی نمیکرد و نفع نمیشد از علم او [illegible]
از حضرت کاظم [illegible] که بئر معطله امام صامت است که اظهار حق نتواند کرد و قصر مشید امام ناطق که اظهار حق [illegible] کرد
و در روایت از حضرت امیر المؤمنین [illegible] که آراسته قصر مشید و بئر معطله حضرت فاطمه زهرا و فرزندان او علیهم السلام اند که معطل
از [illegible] که [illegible] اند [illegible] و بئر معطله [illegible] که [illegible] از آن و [illegible]
کرده [illegible] و علم [illegible] قصر مشید [illegible] از حضرت امیر المؤمنین [illegible]
که فضائل ایشان [illegible] در جهانیان [illegible] قول الله تعالی «لیظهره علی الدین کله» [illegible]
بئر معطلة وقصر مشيد، مثل لآل محمد مستطرف، فالقصر مجدهم الذي لا يرتقى، والبئر علمهم الذي لا ينزف، یعنی چاه معطل
و قصر [illegible] است [illegible] آل محمد [illegible] ایشان [illegible] بالا [illegible] چاه علم ایشان [illegible]
[illegible] **سوره مؤمنین پنجاه و یک** «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» یعنی ای پیغمبران
هر عصری [illegible] حلال [illegible] امام [illegible] از حضرت رسول خدا
[illegible] طیبات [illegible] پاکیزه است [illegible] مؤمنان [illegible]
«يا أيها الرسل كلوا من الطيبات» [illegible] «يا أيها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم» [illegible]
[illegible] «وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ
حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» [illegible] اسلام [illegible]
پس [illegible] متفرق کردانیدند امت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در [illegible] ایشان [illegible]
سوره فرقان بیست «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا
بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» یعنی و نفرستادیم [illegible]
هر آینه [illegible] در بازارها [illegible] ابتلاء و امتحان
[illegible] «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا
مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا» یعنی و بتحقیق دادیم
[illegible]
[illegible] هلاک کردانیدیم ایشان را هلاک کردنی
«وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» یعنی و قوم نوح را چو

کذبوا

تکذیب کردند پیغامبران [illegible] ایشان را [illegible] «وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» یعنی
[illegible] اصحاب رس [illegible]
[illegible]
اصحاب رس [illegible] در روایت از حضرت صادق [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] در روایت [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] «عادا وثمود و اصحاب الرس» [illegible]
نیز در روایت از حضرت صادق [illegible] در میان اصحاب رس [illegible]
«وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا» یعنی و بتحقیق آمدند قوم [illegible]
[illegible] قوم لوط [illegible] باران [illegible]
[illegible] **سوره عنکبوت** [illegible]
«وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» یعنی اگر تکذیب کنید [illegible] بتحقیق تکذیب
کردند [illegible] «وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ
مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» یعنی و هلاک کردیم [illegible] عاد و ثمود را
[illegible]
[illegible]
«وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا
بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» یعنی [illegible] هلاک کردیم و بتحقیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

سورهٔ روم سه آیه أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَ
عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ
أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ یعنی آیا نرفتند در اطراف زمین تا نظر کنند که چگونه بود خاتمهٔ
کار آنانکه بودند پیش از ایشان مثل عاد و ثمود بودند سخت تر از ایشان در قوت جسم و کشت و زرع کردند در زمین و آبادان
کردند زمین را بیشتر از آنچه آبادان کردند مر آن را و آمدند بایشان پیغمبران ایشان با معجزات روشن پس نبود خدا
که ستم کند بر ایشان و لیکن بودند که بر نفسهای خود ستم می کردند پس بود خاتمهٔ کار آنانکه بدی کردند حالت بدتر اینکه
تکذیب کردند معجزهای خدا را و بودند که بر آن معجزها استهزا می کردند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ
فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق فرستادیم ما پیش از زمان تو
ای محمد پیغمبران بسوی قوم خود پس آمدند بایشان با معجزات روشن پس انتقام کشیدیم از آنانکه گناه کردند و هست بر ما
یاری دادن مؤمنان سورهٔ احزاب یک آیه وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا یعنی و یاد کن چون گرفتیم ما از پیغمبران عهد و پیمان ایشان را بتبلیغ رسالت
و بخصوص از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و گرفتیم از ایشان پیمان محکم و پیمان عظیم سورهٔ فاطر چهار آیه
وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یعنی و اگر تکذیب می کنند ترا پس بتحقیق تکذیب کرده شدند
پیغمبران پیش از تو و بسوی حکم خدا تعالی باز گردانیده می شود کارها وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ یعنی
هیچ امتی نیست مگر آنکه گذشته در میان ایشان بیم نماینده از پیغمبری یا وصی پیغمبری و اگر تکذیب کنند ترا پس بتحقیق تکذیب کردند
پیغمبران آنانکه پیش از تو بودند آمدند بایشان پیغمبران ایشان با معجزات روشن و با کتابهای نوشته و با کتاب ظاهر الاحکام
مر ویست آن حضرت با فرح کرد ... مگر آنکه بعد از برای او فرستاده دیم و صلوة گفته که اگر کسی بگوید چنین آ
پس بتحقیق ظاهر کرده ایم آیات رسول خدا کنایه از کرده اعلام ... انذار ایشان و پس از آن حضرت که آیا کافی
بیستاینا از آن کفار ... کرده باید از برای آن تغییر کنند و گفتند آیا تغییر کرده از رسول خدا گفته که
تغییر کرده از برای بکری و تغییر کرده از برای استکبار ... سورهٔ یس دو آیه
يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ
لَا يَرْجِعُونَ یعنی ای حسرت و ندامت بر حال بندگان نیامد بایشان هیچ پیغمبری مگر آنکه بودند که با او استهزا می کردند
آیا ندیدند که از آن مکرر که چه بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از اهل عصرها و بدرستی که آن هلاک شدگان
بسوی ایشان باز نمی گردند سورهٔ صافات سه آیه وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ یعنی و بتحقیق گمراه شدند پیش از اهل مکه بیشتر پیشینیان و بتحقیق
فرستادیم در میان ایشان بیم دهندگان را پس نگر که چگونه بود خاتمهٔ کار بیم شدگان از عذاب مگر بندگان خالص شده که

خالص کرد ایشان را از برای خود وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا
لَهُمُ الْغَالِبُونَ یعنی و بتحقیق پیشی گرفت کلمهٔ ما از برای بندگان فرستادگان ما که بدرستی که هر آینه ایشان منصور
بر دشمنان و بدرستی که لشکرهای ما که مؤمنان باشند هر آینه ایشان غالبند در عاقبت وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ یعنی و سلام و تحیت
ما باد بر جمیع پیغمبران سورهٔ ص چهار آیه كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ یعنی چه بسیار هلاک
کردانیدیم ما پیش از ایشان از اهل قرنها پس ندا کردند و زاری نمودند ما را در آن حال و نبود آن هنگام گریختن از عذاب
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ
الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ یعنی تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح مر نوح را و قبیلهٔ عاد مر هود را و فرعون صاحب عقوبت بجهت
میخ و نشان ملک و بناهای محکم مر موسی را و قبیلهٔ ثمود مر صالح را و قوم لوط و اصحاب بیشه ایوب را آن جماعتها مجتمع باشند
عداوت پیغمبران هر یکی از آن جماعتها نکذیب کردند پیغمبران را پس واجب شد بر ایشان عقوبت ما بجهت تکذیب
و کفر ایشان و در وجه آنکه فرعون ذو الاوتاد گفته اند بجهت ...
ذو الاوتاد ... چون که عذاب می کرد مردی را ... بر زمین ...
دستها و پاهای او را میخ ... بر زمین ...
با چهار میخ دستها و پاهای او را با چهار میخ ... و از ایشان ...
ذو الاوتاد یعنی صاحب چهار میخ ... که اراده داشت بالا رود با آن باسمان تا ...
شد بذو الاوتاد سورهٔ مؤمن هفت آیه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ
لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ یعنی تکذیب کردند پیش از ایشان
قوم نوح مر نوح را و طوائف مجتمع بر عداوت پیغمبران ... پس از ایشان پیغمبران خود را و قصد کردند هر امتی بر پیغمبر
ایشان که بگیرند او را بعذاب و جدال کردند بباطل ... تا آنکه زایل کنند بآن باطل حق را پس گرفتیم من
ایشان را بعقوبت پس چگونه بود عقاب من أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ
كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ یعنی آیا سفر نکردند
این کفار مکه در اطراف زمین تا بنگرند که چگونه بود خاتمهٔ کار آنانکه بودند پیش از ایشان مثل عاد و ثمود بودند
ایشان سخت تر از ایشان بقوت جسم و باثرهای عمارات عالیه در زمین پس گرفت ایشان را خدا بسبب گناهان ایشان
و نبود از برای ایشان از عذاب خدا هیچ دفع کننده ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی آن عذاب بسبب آن بود که آمدند بایشان پیغمبران ایشان با معجزات ظاهر پس کافر شدند
پس گرفت ایشان را خدا تعالی بعقاب بدرستی که او تواناست سخت عقوبت است إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که ما هر آینه یاری دهیم پیغمبران خود را و آنانکه ایمان آوردند در زندگانی این
جهان و در آن روز که برخیزند گواهان از پیغمبران أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

كانوا أكثر منهم وأشد قوة وآثاراً في الأرض فما أغنى عنهم ما كانوا يكسبون يعني آیا پس نمی‌روند ایشان در اقطار زمین
تا نگرند که چگونه بود خاتمه کار آنانکه پیش از ایشان بودند از قوم عاد و ثمود و لوط بودند بیشتر از ایشان بعدد و سخت‌تر
بقوت جسمانی و آثارها باقی در زمین چون بناها و عمارتها و ایوانها و حصارها پس [illegible] از ایشان وقت نزول عذاب آنچه که
بودند کسب می‌کردند [illegible] فلما جاءتهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم
ما كانوا به يستهزئون يعني پس چون آمدند بایشان پیغمبران ایشان با معجزات [illegible] شاد شدند بآنچه نزد ایشان
از دانش [illegible] فلما رأوا بأسنا قالوا
آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا سنت الله التي قد خلت في عباده
وخسر هنالك الكافرون يعني پس چون دیدند سختی عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدای یگانه و کافر شدیم
بآنچه بودیم ما بآن مشرکان پس نبود که سود دهد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را [illegible]
[illegible] که گذشت [illegible] در میان بندگان او [illegible] وقت [illegible]
رسید [illegible] حضرت رضا [illegible] که خدای تعالی [illegible] ایمان آورده بود [illegible]
[illegible] ایمان آورد در وقت دیدن عذاب [illegible] عذاب [illegible]
خدای تعالی در بندگان پیش [illegible] فلما رأوا بأسنا [illegible]
[illegible]
[illegible] پس سلام [illegible] بعضی گفتند [illegible] ایمان او [illegible]
[illegible] حضرت هادی [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
پس [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم
[illegible] تا آنکه [illegible] سوره حم عسق ... آیه شرع لكم
من الدين ما وصى به نوحا والذي أوحينا إليك وما وصينا به إبراهيم وموسى وعيسى أن أقيموا الدين ولا
تتفرقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم إليه الله يجتبي إليه من يشاء ويهدي إليه من ينيب يعني وضع کرد خدا برای
شما از دین و ملت آنچه وصیت کرد بآن نوح را و آنچه وحی کردیم بسوی تو و آنچه وصیت کردیم بآن ابرهیم و موسی
و عیسی را که برپا دارید دین خدا را و متفرق نشوید در آن دشوار آمد بر مشرکان آنچه می‌خوانی تو ایشان را بسوی
آن خدا برگزیند بسوی [illegible] هر که را می‌خواهد و راه می‌نماید بسوی خود آنرا که رجوع کند بسوی او
[illegible] و مرویست که ایشان [illegible] خدا ایشان را [illegible] و مرویست
[illegible] أن أقيموا الدين امام است ولا تتفرقوا فيه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] من يشاء [illegible] و مرویست از حضرت رضا [illegible] خدا

از اولیای دین خود را یعنی شریعت محمدیه [illegible] بیان کرد خدای تعالی برای شما اهل بیت
محمد از دین [illegible] نوح [illegible] و گفت خدای تعالی [illegible]
[illegible] ابرهیم و موسی و عیسی [illegible] خدای تعالی [illegible] بتوسط رسول خدا [illegible]
[illegible] نوح و ابرهیم و موسی و عیسی [illegible] رسول خدا [illegible] اولوا العزم [illegible]
دیگران [illegible] خدای تعالی [illegible] أن أقيموا الدين [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] حضرت رضا [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] شرع لكم من الدين [illegible]
[illegible] ایمان آورد
[illegible] إن الله ليس بظلام
للعبيد [illegible]
خدای تعالی [illegible]
[illegible] وما كان لبشر
أن يكلمه الله إلا وحيا أو من وراء حجاب أو يرسل رسولا فيوحي بإذنه ما يشاء إنه علي حكيم يعني نبود و نرسد هیچ
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] سوره ق ... آیه
كذبت قبلهم قوم نوح وأصحاب الرس وثمود وعاد وفرعون وإخوان لوط وأصحاب الأيكة وقوم تبع كل كذب الرسل فحق
وعيد یعنی تکذیب کردند پیش از ایشان [illegible] قوم نوح و اصحاب رس [illegible] و عاد و قوم فرعون و اهل [illegible] لوط
[illegible] قوم تبع [illegible] سوره والنجم ... آیه
وأنه أهلك عادا الأولى وثمود فما أبقى وقوم نوح من قبل إنهم كانوا هم أظلم وأطغى والمؤتفكة أهوى فغشاها ما غشى
یعنی [illegible] خدا [illegible] قوم عاد [illegible] قوم ثمود [illegible] قوم صالح [illegible]

بسط ... [illegible] ... قوم نوح ... [illegible]

از قوم عاد و ثمود و اهل مدین منقلب کردانیده ... [illegible] ... ذکر قوم لوط باشد

... [illegible] ... اهل مؤتفکه اهل ... [illegible]

مؤتفکات ... [illegible] ... شده است ... [illegible]

اهل ... [illegible]

کفتند ... [illegible]

... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... تمام کردن ... [illegible]

قائم الحجة **سوره حدید آیه** لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ بحقیقت

و بحقیقت فرستادیم پیغمبران ... [illegible] ... با ایشان کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... امام است ... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ابرهیم ... [illegible]

کر صحف ابرهیم و موسی ... [illegible] ... صحف ابرهیم ... [illegible] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا

وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بحقیقت فرستادیم ... نوح را و ابرهیم را ... [illegible]

و کتاب ... [illegible]

ایشان ... [illegible] ... عیسی پسر مریم ... [illegible]

سوره مجادله آیه كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **سوره حاقه آیه**

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً ... [illegible]

... [illegible] ... اهل مؤتفکات ... [illegible]

... [illegible] ... است

و مروی است از حضرت ... [illegible] **سوره حجر آیه** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در این آیه ... [illegible] ... حضرت رضا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **سوره البروج آیه** هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ... [illegible]

... [illegible] ... فرعون و ثمود ... [illegible] **سوره فجر آیه** أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ

الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ

طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ... [illegible]

... [illegible] قوم صالح قوم ثمود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] تمام شد

کتاب ... [illegible]

... [illegible]

صلی الله علیه و آله

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب قصص خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین مشتمل بر ... از آیات ... در سوره آل عمران ...

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی یاد کن ای محمد چون گرفت خدا عهد و پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه بدهم شما را ... [illegible] ... کتاب ... [illegible] ... گفت خدا که آیا اقرار کردید ... گفتند اقرار کردیم ... [illegible] ... بر ایشان باشند فاسقان ... [illegible] ...

[illegible]

بر تکلم کرد و تکلم بر کرد و بعد روح پس ساکن کرد ایشان را در آن نور و ساکن کرد ایشان را در بدنهای ما پس ما ایم روح خدا و کلمات خدا پس ما را حجت گردانید بر خلق خود پس ما دائم بودیم در زیر سایه سبز در جائیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه ... حرکت میکرد ... عبادت او میکردیم و تقدیس و تسبیح او میکردیم پیش از آنکه خلق کند خلق خود را و گرفت عهد و پیمان از پیغمبران ... و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیه یعنی ... [illegible] ...

[illegible]

... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی ... [illegible] ...

... وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ یعنی یاد کن ... [illegible] ...

... لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... [illegible] ...

... سوره اعراف ... وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ یعنی ...

و حکایت چون که کرد شیعه ... کار رسول خدا آدم از ذریت ایشان از فرزندان ایشان و گواه کرد ایشان را بر نفسهای ایشان گفت که آیا نیستم
من پروردگار شما گفتند بلی در جواب ... گواهیم ما بر آن و این گواه کردن از جهت کراهت آن است تا آنکه
بود که بگویند در روز قیامت که بدرستی که ما بودیم از آن غافل و یا آنکه بگویند بدرستی که شرک آوردند پدران ما
پیش از ما و بودیم ما فرزندان خود پس از ایشان آیا پس هلاک میکنی تو ما را بسبب آنچه کردند اهل باطل و در حدیث است که رسیدند
از حضرت صادق از این آیه پس گفت که بیرون آورد از پشت آدم فرزندان او را تا روز قیامت پس بیرون آمدند مانند مورچگان
پس شناسانید بایشان نفسهای ایشان را و نمود بایشان صنع خود را و اگر نبود آن نمی شناخت احدی پروردگار
خود را و در حدیث دیگر رسیده است از حضرت صادق که از این آیه پرسیدند پس گفت که جمع آورد ... که خدا ایشان را برداشت که تفضل
ایشان ... که خلق کرد آن ... آدم ... پس ... که ... از اهل صلاح پس ... از ...
... از اهل صلاح ... از جنت ... از اهل ... پس بیرون آمدند مانند مورچگان
... پس جمع ایشان را ... واقع شوند ... در ... بر ...
... ایشان ... رسالت ... و ... کردند ... ایشان ... و ... شوند ... در ... حضرت صادق
که پرسیدند از ... ایشان ... پس ... که خلق شدند ... از ایشان ... سؤال
از ایشان ... پس ... خلق کرد ... از ایشان ... سؤال کند از ایشان ... گفت یعنی خلق
کرد در ایشان عقل و ... حضرت ... که ... ایشان ... خلق کند ... ایشان را
... پس ... ایشان ... که ... در ... رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه
بودند پس گفتند ... کار ما ... ایشان ... گفت ... ایشان ... در ...
... و ... ایشان ... در خلق ... و از ایشان سؤال کرده میشود پس گفته ... آدم که اقرار کنید از برای خدا
بر ... کار ... و از ... ولایت ... اقرار کردیم پس گفت خدا
ملائکه گواه باشید پس گفتند ملائکه که گواه شدیم گفت خدا ... گواه باشید از جهت آنکه نگویند در روز قیامت که ما
بودیم از این غافل یا آنکه بگویند که شرک آوردند پدران ما و بودیم ما فرزندانی بعد از ایشان آیا پس
هلاک میکنی ما را بآنچه کردند اهل باطل و در حدیث رسیده از آنحضرت که آیا ... سؤال
از ایشان ... ثابت ... و ... اقرار ... کردند ... باشد
که ... و ... که ... خالق ... و ... از ایشان اقرار کردند ... در ...
و ایمان ... پس گفت خدا ... در ... ایشان ... که ... کفار ... ایمان ...
... بود ... پیش از این ... سوره شعراء واقع [...] الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ
فِي السَّاجِدِينَ ... آنکه می بیند ترا در وقتی که ... و ... تو در میان سجده
کنندگان ... ترا ... حضرت باقر که گفت ... در وقتی که ...

تلفیق ... اصلاب ... صلوات الله علیهم و نیز در حدیث است از آنحضرت و از حضرت صادق که گفت یعنی ... تقلب
تو را در صلبهای ... پیغمبری پس از پیغمبری تا آنکه بیرون آورد ترا از صلب پدر تو از روی نکاح بدون زنا از زمان آدم
تا ... در حدیث است از حضرت باقر که گفت رسول خدا ... از جهت ... از ...
... از ... در ... سوره
احزاب واقع است وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا
غَلِيظًا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا یعنی یاد کن ای محمد چون گرفتیم ما از پیغمبران عهد
و پیمان را که تصدیق کنند بعضی بعضی ... و چون گرفتیم پیمان از تو ای محمد و از نوح و از ابراهیم و از موسی
و از عیسی بن مریم و گرفتیم از ایشان عهد و پیمان شدید بر تبلیغ رسالت تا آنکه سؤال کند از صادقان از صدق
ایشان ... در اقوال خود ... و مهیا و آماده کرد از برای کافران عذاب
دردناک را فصل ... ابن سوره ... آیه وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
یعنی چون آمد بایشان کتابی ... یعنی قرآن از نزد خدا ... تصدیق کننده بود مر آنچه را که با ایشان
بود ... و حال آنکه بودند ... پیش از نزول قرآن ... طلب میکردند ... از
فرزندان اسمعیل ... و دشمنی با ایشان میکردند پس چون آمد بایشان آنچه را که میشناختند از
... کافر شدند ... پس لعنت خدا ... بر آنانکه کافر شدند ... حضرت
صادق که گفت در این آیه که ... بودند ... در کتاب خود ... میان ... و احد است پس بیرون
رفتند تا آنکه طلب کنند ... پس گذشتند ... احد ... پس گفتند که ... و
شدند تا آنکه ... بودند ... پس گفت بایشان ... از ... پس ...
کردند ... او گفت ... بر ... احد پس گفتند ایشان ... چون ... احد
و احد ... ما ... آن ... پس چون ... ایشان ... پس
... از ... ایشان ... رسید ... بطلب ... ایشان ...
برادران ... که ... بدرستی که ... در آن موضع ... پس ... شما ...
ایشان ... که ... ما ... شدند ... پس ... ایم ...
... پس ... ایشان در زمین مدینه ... ایشان ... ایشان ... تبع
پادشاه ... ایشان ... ایشان ... کردند ... از برای ...
... تبع ... ایشان ... ایشان ... تبع ...
در باره ایشان ... ایشان ... تبع پس گفت ایشان ... است ...

می‌خواهم که با هم در میان شما پس کشند با رکه صلاح نو بیفت که بباید در انجا زیرا که این بلاد مکان هجرت پیغمبریست و یثرب نبوی
انکه که در انجا رخ کند تا اینکه هجرت کند از بیت المقدس پس گفت تبع با ایشان که پس من وا میگذارم در میان شما از پیاهیان از کسانی
ما که چون مرا بوقت خروج با رسول کند و مساعدت او کند پس واگذاشت در میان ایشان دو قبیله اوس و خزرج را پس چون
بسیار شدند این دو طایفه میکردند اموال یهود را بغصب بودند یهود که میگفتند با ایشان که اگاه باشید که چون مبعوث
شد محمد صلی الله علیه و آله هر اینه اخراج خواهد کرد شما را از دیار ما و اموال پس چون مبعوث شد حضرت محمد ایمان آوردند
با و انصار و کافر شدند با و یهود و اینست قول خدای تعالی که پیش از این طلب فتح و نصرت میکردند با مدد نور بکفار پس
چون آمد ایشان را انچه شناختند کافر شدند بان پس لعنت خدا بر کافران در روضه که روایت از حضرت صادق است که این
آیه در باره یهود و نصاری که مخالف بودند در میان مدینه و مکه بودند و علامت مبعث بودند که بر آمدن پیغمبر و میگفتند
که هر اینه خروج میکند پیغمبری و البته خواهد شکست بتهای شما را و هر اینه خواهد کرد بشما انچه چنین و چنان پس چون بیرون
آمد رسول خدا کافر شدند با و و یثرب که میبودند یهود که میگفتند پیغمبری را که آمدن پیغمبری که ابطال عرب
ایمانست با ان پیغمبر که بیرون آید از بعد که در باشند که محل هجرت او در مدینه و اخر منزل او و افضل ایشان است و در جنگهای او
جمیع خبار در میان دو شاخ او مهر نبوت است و پوشد بان خلعت و هادی میکند و بهم بان میچیند از خرما و سوار میشود
بر حمار و همراه او بسیار خنده بسیار کشنده است میگذارد شمشیر خود را بر دوش خود باکی ندارد هر که ملاقات کند بسبب
سلطنت و قوت او را ناهر جا که میرسد تا سلطان هر اینه خواهد گشت شما را الحکم در میان خانه کشتن قوم عاد پس چون
مبعوث کرد خدا تعالی پیغمبر خود را با این صفت حسد بردند او را و کافر شدند با و چنانچه گفته است خدا تعالی در قرآن که بودند پیش
از این که طلب فتح و نصرت میکردند و منقولست در تفسیر حضرت عسکری که گفت امیر المؤمنین که در حق خدا تعالی خبر داد
رسول خود را باینکه یهود ایمان بودند بمحمد صلی الله علیه و آله پیش از ظهور او و طلب فتح و نصرت ایشان بر دشمنان خود و بذکر او
در زمان دشمنان بر او و بود خدا تعالی که امر کرده بود در عهد موسی بعد از آن که چون روی عهد با ایشان
امری که حادث میشود خواندند خدا تعالی را بحق محمد و آل پاکان او و باینکه طلب فتح و نصرت کنند با ایشان و بودند که میکردند
تا اینکه بودند یهود اهل مدینه پیش از ظهور محمد صلی الله علیه و آله چندین سال که چنان میکردند و کفایت میشد بلا و حوادث از ایشان
و بودند یهود پیش از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله بده سال که دشمنی میکردند با طایفه اسد و غطفان و قومی از مشرکان و قصد میکردند
ایشان اذیت یهود را و بودند یهود که دفع میکردند شر و بلا را از ایشان با اموال که در نبرد و یاد کردن حق حضرت محمد و آل
پاکان او تا اینکه در بعضی از اوقات قصد کردند طایفه اسد و غطفان با سه هزار سوار بسوی بعضی از دهات یهود در
حوالی مدینه پس رجوع کردند یهود و ایشان سیصد سوار بودند پس دعا کردند خدای تعالی بحق محمد و آل او پس شکست
ایشان را و گریزاندند و میگفتند اسد و غطفان بعضی به بعضی که بیایید و کمک بیاوریم و حاضر بیاوریم ایشان را از سایر طوایف
و قبایل پس کمک خواستند از قبایل تا اینکه جمع شدند سی هزار و روح بعد از آن سیصد نفر که بودند در یهود ایشان
پس جنگ ساختند ایشان را انصار ایشان که ایشان را قطع کردند را ایشان ایشان را ابجا باکرد اخل در دهات

ایشان بیشتر و منع کردند آنها از ایشان طعام را و بعضی طلب میکردند از ایشان و ایشان جواب گفتند و گفتند یهود که اینکه گفتیم شما را
وا میگذاریم شما را نهار نکنیم شما را پس کشند یهود بعضی بعضی که چه کار کنیم در دفع ایشان پس گفتند بزرگان ایشان و صاحب
رای و تدبیر ایشان که ایا امر نکرد موسی شما را به حال شما را طلب یاری کردن بحق محمد و آل او و با امر نکرد شما را
بتضرع و زاری کردن بدرگاه خدا تعالی بحق ایشان در وقت سختی و تنگی گفتند بلی گفتند پس بکنید پس گفتند بار خدایا بحق محمد
و آل پاکان او که را به ما برسان آب کرده اند و آنها را که تشنگی از راه ما که در پیش ضعیف کرده اند و اجرا نانها و مرضهای بسیار شده ایم
و فرزندان ما و مشرکین که ایشان اندهام ما بهلاکت پس فرستاد خدای تعالی از برای ایشان باران بسیار شدیدی که بارید بر ایشان
تا اینکه پر شد حوضهای ایشان و چاههای ایشان و ظرفهای ایشان پس گفتند ای بیچاره ایشان از دلجهت بکوبیم و قوت بیابیم
با بهمراه خود و مسرور شدند که سپاهیان محیطه بودند بر ناکاه و دیدند که باران آمده است بر ایشان و قناعت کرد ایشان
است انچه ایشان را اموال ایشان را پس گفتند از ایشان با رحمت جمعی از یاران ایشان از جهت اینکه آمده بود ایشان باران
در مرض و قحطی در یک ساعت شد که با دشمنان در قحط که بود هرکه به بار آمد پس گفتند از آنکه باقیمانده بود از سپاهیان
که انکار شنیدیم که شما بیایید ایشان انجا خواهید خورد غذا اکر بر کشند از شما آنجماعت هستیم ما کرکرده بیم از شما تا اینکه
بلکه بحق محمد و آل او بیاید شما را و اهالی شما و شما سختی و بیم و غیظ خود را از شما پس کفتند به سبب که بدست ما انکه کم آب دادیم ما را
بحق محمد و آل او و ما را است که بدهند با طعام و انکه یکی بکرم امید از شما تا انکار کردند تا در اسکر که کرد الله بقیه
شما را پس دعا کردند بخدا بحق محمد و آل او که طعام بدهد با ایشان پس آمدند قافله عظیمی از قوافل طعام بقدر دو هزار شتر
و الاغ که تا دو بار که داشتند از گندم و آرد و بود از اطعام سپاهیان پس رسید بقدر ایشان و حال آنکه سپاهیان
خوابیده بودند و اگاه شدند از جهت آنکه خدا تعالی خواب ایشان را سنگین کرده بود تا اینکه ایشان را طلب
دیر شوند و کسی ایشان را منع نکند پس ابلاغ شد در دیر ساعتها خود را و بر دو سه بار خیلی اسب ایشان و بر کشند و دور شدند
از سپاهیان و ایشان خوابیده بودند و بعد در میان سپاهیان که شتر خود را که بعد بر چون قوافل دور شدند
بیدار شدند و شروع کردند یهود و خالی کردن با ایشان را و ایشان را میکشتند بعضی بعضی که رفت و بیاید از ما
باید که دو برادر بوده است که یکی با ایشان در رفته باشد که دلیل ما جمع شوند پس گفتند یهود با ایشان که هیهات
بلکه خدا تعالی رسانیده با ما طعام و شما در خواب بودید اما ما از برای چه قدر چه قدر از طعام و اکر ما اراده کشتن
شما میکردیم در حالت خواب شما هر اینه میسر بود از برای ما و لیکن نخواستیم ستم بر شما را پس کرده بلا از ما که
در دعا میکنیم خدا با شما بحق محمد و آل او که رفع نماید و دور شما را دلیل و خوار کرده اند چنانچه خراب و غارت داد
بما پس ابا و امتناع کردند از برای ایشان و سرکشی پس دعا کردند خدا تعالی بحق محمد و آل او و طلب نصرت کردند
از او پس جنگ کردند از سیصد نفر با سی هزار نفر پس کشتند ایشان را و پراکنده شدند کرد انیدند ایشان را
و اسیر کردند از ایشان و نرسید با ایشان از هیچ مکروهی از جانب ایشان پس چون ظاهر شد حضرت محمد صلی الله علیه و آله حسد بردند
از او بجهت آنکه از عرب بود و تکذیب او کردند پس گفت رسول خدا که این بود نصرت و یاری خدا تعالی مر یهود را و مشرکان

ببینند که کرده‌اند ایشان در حق محمد و آل او و را تو آگاه باشید ای امت محمد پیروی کنید محمد و آل او را در نزد خدا
و شد ابیشما تا اینکه مصنوع دیار روح هد خدای تعالی بار بلا که شما را بر شیاطین اینجا یکی بفضل شما کنند از جهت آنکه
با هر یک از شما است یک ملکی بجانب راست و هر زید حسنات او را و یک ملکی بجانب چپ او که مینویسد سیئات
او را و با او است او دو شیطان از جانب ابلیس که اغوا و وسوسه میکنند او را پس چون وسوسه کنند در دل او ذکر
خدا بکند و بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله پس برونداند آن دو شیطان و پنهان شوند
و قال تعالی وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی و چون آمد با ایشان رسول از نزد خدای تعالی یعنی محمد که تصدیق کننده بود
مر آنچه را که با ایشان بود از توریة انداختند گروهی از آنانکه داده شده بود با ایشان کتاب یعنی توریة کتاب خدا
را از توریة و غیر توریة پس پشت خود ولیکن عمل با آن نکردند گویا که ایشان نمیدانستند چیزی را و نبودند از اهل
علم و دانش گفت حضرت صادق یعنی که چون آمد بیهود و با آنکه نزد ایشان بود از آنچه کتابی
از نزد خدای تعالی قرآن مشتمل بر صفت محمد و علی و ایجاب ولایت ایشان و ولایت اولیای ایشان و عداوت
اعدای ایشان میگوید که تفسیر کرده حضرت صادق رسول را بکتاب از جهت لازم داشتن کتاب رسول را
بدون عکس والله اعلم و قال تعالی رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی گفت حضرت ابراهیم که ای پروردگار ما مبعوث کردان در میان ذریه
من اسماعیل پیغمبری و هم از ایشان که بخواند بر ایشان آیات و دلایل توحید ترا و بیاموزد با ایشان کتاب
علم و دانش و شرایع را و پاک کرداند ایشان را از شرک و کفر و معاصی بدرستیکه توئی صاحب عزت و غلبه و
کفتار در حکمت از روایتست از حضرت صادق که مبعوث شد از دعای ابراهیم و اسماعیل از پیغمبر جماعت
و مرویست از رسول خدا که گفت منم دعوت پدرم ابراهیم و قال تعالی الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ یعنی آنانکه دادیم ما بایشان کتاب یعنی توریة و انجیل میشناسند
محمد را بنعت و صفت مثل آنکه میشناسند پسران خود را و بدرستیکه گروهی از ایشان هر آینه کتمان کنند
پوشیده دارند حق را و حال آنکه میدانند که او بحق است سوره اعراف در آیه الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ
الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ
الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ
وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی آنانکه متابعت میکنند رسول خدا را یعنی
محمد را آنچنان کسی که مییابند وصف و صفت او را نوشته شده در نزد ایشان در توریة و انجیل امر میکند ایشان را
بکارهای نیک و نهی میکند ایشان را از کارهای بد و حلال میکرداند از برای ایشان چیزهای پاکیزه را که در شریعت ایشان
حرام شده بود و حرام میکرداند بر ایشان چیزهای پلید را و برمیدارد از ایشان بار
گران

زبور معروف کننده است و بعد از موسی که او هم از پیغمبران است مشغول شد که خدا تعالی فرستاد بر یهود بعد از
حضرت سلیمان بخت نصر را پس خراب کرد شهرهای ایشان را و کشت مردان جنگی ایشان را و اسیر کرد زنان و اطفال و فرزندان
ایشان را و گذاشت چیزی باقی مانده ایشان و بودند که بیدار شدند چیزی بر سر ایشان تا اینکه خدا تعالی مبعوث کرد محمد را
پس اگر کرد با ایشان آنچه کرد و گذاشت بر ایشان جزیه پس همیشه ایشان در جزیه باشند تا آخر دنیا سوره انبیاء آیه
وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی بتحقیق نوشتیم ما در زبور که کتاب
داود است بعد از ذکر که در جمیع کتابهای آسمانی است که زمین را میراث میبرند از آن بندگان نیکوکار از من مردمی که
یعنی حضرت قائم و اصحاب او مردمی که [illegible] که خدا تعالی بر داود [illegible] زبور [illegible] در آن توحید و تمجید و ثنا
و اخبار رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه از ذریه ایشان و اخبار رجعت و ذکر حضرت قائم و مردمی که
از حضرت صادق [illegible] از این آیه که [illegible] ذکر گفته که ذکر کرده [illegible] در زبور [illegible]
بر داود [illegible] کتابی که نازل شده [illegible] اهل علم است و مائیم اهل علم و مردمی از حضرت باقر [illegible] در قول خدا
إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ گفته که ایشان اصحاب حضرت مهدی اند در آخر زمان سوره شعراء دو آیه
وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ یعنی بدرستی که ذکر محمد هر آینه در کتابهای پیغمبران
پیشین بوده است آیا نیست از برای کفار قریش علامتی و حجتی اینکه میدانند صفت و نشانه او را علمای بنی اسرائیل
سوره قصص سه آیه وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا
قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ
إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ یعنی و نبودی تو در جانب
غربی طور چون حکم کردیم بسوی موسی امر رسالت را [illegible] با او و نبودی تو از حاضران [illegible] با او و لیکن ما
آفریدیم پس از موسی قومها و اهل زمانها بسیار پس دراز کشید بر ایشان [illegible] و شریعتها و [illegible]
علوم تا اینکه وحی کردیم بسوی تو خبرهای ایشان را و نبودی تو مقیم در میان اهل مدین [illegible] شعیب که بخوانی آیات ما را
از برای [illegible] ایشان و لیکن هستیم ما خبر دهندگان بتو احوال ایشان را و نبودی تو در جانب کوه طور چون که ندا کردیم
موسی را و لیکن خبر دادیم بتو از جهت رحمتی از پروردگار تو تا اینکه بترسانی قومی را که نیامده باشد ایشان را هیچ ترساننده
پیش از تو تا شاید ایشان پند گیرند و [illegible] حضرت رسول خدا که چون مبعوث کرد خدا تعالی موسی را و [illegible]
او را [illegible] از برای او دریا را و نجات داد بنی اسرائیل را و عطا کرد با او تورات را و الواح را دید [illegible] خود را
در نزد پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بحقیقت گرامی کردی مرا گرامیی که گرامی نداشتی با آن احدی پیش از من پس
خدا تعالی گفت ای موسی آیا ندانستی که محمد افضل است در نزد من از جمیع ملائکه من و جمیع خلق من گفت موسی پس اگر محمد گرامی
تر است در نزد تو از جمیع خلق تو پس آیا در آل پیغمبران کسی گرامی تر است از آل من گفت خدا تعالی ای موسی آیا ندانستی که فضل آل
محمد بر جمیع آل پیغمبران مانند فضل محمد است بر جمیع پیغمبران پس گفت ای پروردگار من پس اگر آل محمد این چنین باشند

آبا دران ایشان بخوبی افضل است در نزد تو از اصحاب من که سایر کرده از برای ایشان دریا و فرستادی بر ایشان ترنجبین و مرغ
بریان و شکافتی از برای ایشان دریا را پس گفت خدا تعالی ای موسی آیا ندانستی که فضل اصحاب محمد بر جمیع اصحاب مانند فضل آل او است
بر جمیع خلق من گفت موسی ای پروردگار کاش که میدیدم من ایشان را پس وحی کرد خدا تعالی باو که ای موسی که تو نخواهی دید
ایشان را و نیست این وقت ظهور ایشان و لیکن زود باشد که ببینی ایشان را در بهشت عدن و فردوس در حضور محمد و
بهشت متنعم باشند در [illegible] ایشان [illegible] بیدار [illegible] دوست میداری که بشنوی سخن ایشان را گفت آری ای خدا پس گفت خدا
باید در پیش روی من بایستی که [illegible] تا ایستاد در [illegible] و ذلیل در پیش روی پادشاه جلیل پس وحی کرد بسوی او
پروردگار که ندا کرد امت محمد را پس جواب دادند جمیع امتان در حالی که ایشان در پشتهای پدران خود و در شکمهای مادران
خود بودند لبیک بار خدایا لبیک [illegible] از برای تو لبیک بدرستی که شکر و سپاس و نعمت و پادشاهی مخصوص تو است
[illegible] از برای تو پس گردانید خدا تعالی این جواب را از شعار حاجیان پس ندا کرد پروردگار که ای امت محمد
بدرستی که فرمان من بر شما این است که رحمت من سبقت گرفته است بر غضب من و عفو من پیشی گرفته بر عقاب من پس مستجاب کردم از برای
شما دعای شما را پیش از آنکه بخوانید مرا و عطا کردم بشما پیش از آنکه سؤال کنید مرا هر کس از شما ملاقات کند مرا با گواهی دادن
باینکه نیست خدائی بجز من در حالی که یگانه است و شریکی نیست از برای او و اینکه محمد بنده او و رسول او است راست گوینده است
در اقوال خود محق است در افعال خود و اینکه علی بن ابیطالب برادر او و وصی او است بعد از او و ولی او است و لازم
طاعت او است چنانچه لازم است طاعت محمد و اینکه اولیاء او برگزیدگان و پاکان و بیان کنندگان [illegible] ثواب [illegible]
عجایب آیات خدا و دلیلهای حجتهای خدا بعد از محمد و علی اند اولیاء او داخل میکنم او را به بهشت من اگر چه گناهان
او مانند کف دریا باشد پس چون مبعوث کرد خدا تعالی محمد را گفت ای محمد تو نبودی در جانب طور چون ندا کردیم امت ترا
به این کرامت پس گفت خدا تعالی به محمد که بگو که شکر و سپاس مر خدای پروردگار عالمیان را بر اینکه مخصوص کرد مرا باین
فضیلت و گفت با امت او که بگوئید شکر و سپاس مر خدای پروردگار عالمیان را بر اینکه مخصوص کرد ما را باین
فضیلتها سوره صف دو آیه وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ
يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ یعنی یاد کن چون که گفت عیسی پسر
مریم که ای بنی اسرائیل بدرستی که منم فرستاده خدا بسوی شما در حالی که تصدیق کننده ام با آنچه پیش روی من است
از تورات و مژده دهنده ام به پیغمبری که بیاید بعد از من که نام او احمد است پس چون آمد احمد با ایشان با معجزات ظاهره
گفتند این جادوئی است آشکار و کیست ستمکارتر از آنکه افترا کند بر خدا تعالی دروغ را و حال آنکه او خوانده میشود بسوی
دین اسلام و خدا تعالی راه ننماید بقوم ستمکاران از امر و دیگر چون خدا تعالی مژده داد عیسی را بظهور پیغمبر ما
گفت با و در وصف و ذکر و صفت که صاحب شتر سرخ و صورت چون ماه و [illegible] نکاح کننده زنان و مردمی از حضرت
صادق که چون مبعوث کرد خدا تعالی عیسی را گفت او که زود باشد باید بعد از من پیغمبری که نام او احمد است از اولاد

تا ابد باقی باشد و این دین و ضعیف بعثت شما در آن باقی و علامت شما و در روایت از حضرت باقر است که جمیع پیغمبران مژده میدادند
بمحمد تا آنکه مبعوث شد حضرت مسیح عیسی پیغمبر و بشارت به پیغمبری داد بمحمد و آنست قول خدای تعالی که می یابند
و نصاری نوشته شده آن پیغمبر را موصوف و صفت و نام در نزد ایشان یعنی در تورات و انجیل که امر میکند
ایشان را بمعروف و نهی میکند ایشان را از منکر و آنست قول خدا مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد که مژده دهنده ام من
به پیغمبری که می آید بعد از من که نام او احمد است و در روایت از آنحضرت که نام پیغمبر در صحف ابراهیم ماحی است و در
تورات حاد است و در انجیل احمد است و در فرقان محمد است و در روایتی که بعضی از یهود پرسیدند از حضرت پیغمبر
که چرا نامیده شد تو احمد گفت از جهت آنکه من در آسمان محمد کرده شده ترم از من در زمین و در روایت از حضرت صادق
که در میان عیسی و محمد پانصد سال بود و در روایت پنجاه سال از آن بود پیغمبری و [illegible] ظاهر نبود و [illegible]
که پنهان بودند [illegible] میباشد [illegible] انما انا البشر **فصل در بیان نامهای آنحضرت و در بیان**
بودن او یتیم و ضال و عائل و معنی انشراح صدر او صلی الله علیه و آله سوره اعراف و آیه
الذین یتبعون الرسول النبی الامی یعنی آنانکه متابعت میکنند رسول خدا پیغمبر امی را [illegible] فآمنوا بالله و رسوله
النبی الامی یعنی پس ایمان بیاورید بخدا و برسول او که پیغمبر امی است [illegible] چند قول است که امی
کسی بود که نتواند نوشت و نخواند [illegible] منسوب بود به ام [illegible] یعنی بر جبلت و خلقت مادر بود
بی آنکه استفاده کتابت [illegible] اند [illegible] از جهت آنکه ایشان [illegible]
منسوب بود به ام القری [illegible] بود و [illegible] کتابت [illegible]
ام القری که مکه باشد و این معنی در روایت از حضرت باقر [illegible]
و مطابق [illegible] **سوره توبه آیه** لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی بتحقیق آمد بشما پیغمبری از جنس شما [illegible]
است [illegible]
مهربان است با شفقت است **سوره هود آیه** اننی لکم منه نذیر و بشیر یعنی بدرستیکه من شما را از جانب
خدا [illegible] ترس دهنده ام [illegible] و مژده دهنده ام **سوره عنکبوت آیه** و ما کنت تتلوا من قبله من
کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایشان را خبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مخاطبان باشد **سوره احزاب و آیه** یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله
باذنه و سراجا منیرا یعنی ای پیغمبر [illegible] مژده دهنده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سوره فتح آیه**
محمد رسول الله [illegible] **سوره مزمل و آیه** یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا
[illegible] **سوره مدثر و آیه** یا ایها المدثر
قم فانذر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها المزمل [illegible]
[illegible]
[illegible] طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی [illegible]
[illegible]
[illegible] انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم [illegible]
[illegible]
یس و القرآن الحکیم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام علی نوح [illegible]

وگفت سلام علی ابرهیم وگفت سلام علی موسی وهرون وگفت سلام علی نوح وگفت سلام علی آل ابرهیم وگفت
سلام علی آل موسی وهرون وگفت سلام علی آل یس یعنی آل محمد وگفت انحضرت که گفت خدای تعالی قد انزل الله الیکم ذکرا
رسولا ذکر رسول خداست وما اییم اهل ذکر وروایت است از حضرت صادق ع از پدرانش از علی ع در قول خدای تعالی سلام
علی آل یس گفت یس محمد است وما اییم آل یس وروایت است از حضرت موسی بن جعفر ع در حدیثی طویل که پرسید از او مردی نصرانی
از قول خدای تعالی حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة که تفسیر این در باطن چیست گفت انحضرت اما حم پس آن محمد است وآن
در کتاب هود است که ناقص شده براو وآن منقوص الحروف است واما کتاب مبین پس آن امیر المؤمنین علی ع است وروایت است در والنجم
اذا هوی نجم رسول خداست در شب معراج وروایت است در والنجم والشجر یسجدان که نجم رسول خداست وروایت است در والسماء
رفعها ووضع المیزان که سما رسول خداست ومیزان امیر المؤمنین است ودر روایت است از حضرت صادق ع پرسیدند از او
از قول خدای تعالی والشمس وضحیها گفت شمس رسول خداست که واضح ساخت است خدای تعالی از برای وی دین را برای مردمان
والقمر اذا تلیها گفت قمر امیر المؤمنین است والنهار اذا جلیها ائمه است واللیل اذا یغشیها بنو امیه اند وروایت است در والتین
والزیتون وطور سینین حسن وحسین اند وبلد امین ائمه اند وروایت است در قول الله الیکم ذکرا رسولا که ذکر نام
رسول خداست وما اییم اهل ذکر وروایت است که راوی پرسید از حضرت صادق ع که از برای محمد چند نام است در قرآن
گفت ده نام است یا سیزده نام پس گفت که از برای او ده نام است محمد است واحمد است وعبد الله است وطه است ویس است
ون است ومزمل است ومدثر است وذکر است ورسول است سورة والضحی یازده آیه والضحی واللیل اذا سجی
ما ودعک ربک وما قلی یعنی سوگند بچاشتگاه روز وسوگند بشب چون که در آید که ترک نکرده است ترا پروردگار تو
ودشمن نداشته ترا روایت است از حضرت باقر ع که در این ایام که جبرئیل در وحی دیر کرد نازل شد بر رسول خدا واول
سوره که نازل شده بود سوره اقرا باسم ربک بود پس چون دیر شد نازل شدن جبرئیل گفت حضرت خدیجه که شاید پروردگار
تو ترک کرده باشد ترا و نفرستد بسوی تو جبرئیل را پس نازل کرد خدای تعالی که ما ودعک ربک وما قلی وروایت است که چند
روزی امدن وحی دیر شد بر رسول خدا پس گفتند مشرکان که محمد را پروردگارش واگذاشته ودشمن داشته او را
پس نازل شد این آیه که وللاخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی یعنی وهر آینه آن جهان باقی بهتر است
برای تو از این جهان فانی وهر آینه زود باشد که بدهد ترا پروردگار تو انچه خواهی تا اینکه تو خوشنود شوی روایت است
از حضرت صادق ع که داخل شد حضرت رسول خدا بر حضرت فاطمه وحال آنکه پوشیده بود فاطمه جامه از پشم
شتر وبادست خود آسیا میکرد گندم را وشیر میداد طفل خود را پس روان شد آب از چشمهای رسول خدا چون که دید
او را با این حال پس گفت ای دختر من تعجیل کن در مرارت تلخی دنیا بسبب شیرینی آخرت پس بدرستیکه نازل کرده است خدای تعالی
برمن که ولسوف یعطیک ربک فترضی پس در روایتی است که گفت حضرت فاطمه بعد از شنیدن این سخن از رسول خدا که
الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه پس نازل شد ولسوف یعطیک تا اخر آیه وروایت است از حضرت صادق ع که گفت که راضی نشد
جدم یا بکرم باقی نماند در آتش موحدی یعنی کسی که خدا را بیکانگی یاد کند وروایت است که محمد حنفیه گفت که ای مردمان شما کمان

میکنید که امیدوارتر آیه از کتاب خدا قل یا عبادی الذین اسرفوا است وما اهل بیت میگوییم که امیدوارتر آیه ولسوف یعطیک ربک
فترضی است سوگند بخدا که آن شفاعت است که عطا شده بود به پیغمبر اهل لا اله الا الله تا اینکه میگوید پروردگارا راضی شدم
الم یجدک یتیما فاوی ووجدک ضالا فهدی ووجدک عائلا فاغنی یعنی آیا نیافت ترا یتیم پس جای داد ترا یعنی بجا کرد ترا بنزد عم
تو ابو طالب ویافت ترا بی معرفت باحکام وشرایع پس راه نمود ترا بآن ویافت ترا درویش پس کرد ترا توانگر بمال خدیجه روایت است
از حضرت رضا ع در این آیه که یافت ترا یتیم فرد که مثل تو نباشد در مخلوقات پس جای داد مردمان را بسوی تو وراه یافتند
گمراهان در قوم تو واگر نیافتند فضل ترا پس هدایت کرد ایشان را بسوی تو ویافت ترا کسی را که صاحب فضل وعلم بود
گردانید ایشان را خدای تعالی بتو فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث یعنی پس اما یتیم پس غلبه مکن
بر او وبمکن برو ومستور مکن وبخدای مکن ازو واما سائل پس منع مکن از خود ومحروم مکن او را واما بنعمت پروردگار تو پس بگو
نعمتهای او را روایت است از حضرت صادق ع اما بنعمة ربک فحدث که یعنی بحدیث کن به آنچه خدای تعالی
بتو عطا کرده است وتفضل کرده است بتو وتفضل کرده است بتو روایت است از حضرت
صادق ع که چون انعام کند خدای تعالی بر بنده خود بنعمتی پس ظاهر کرد اثر نعمت را تا دیده شود او را حبیب خدا
از جهت آنکه حمد کرده نعمت خدا را وچون انعام کرد خدای تعالی بر بنده نعمتی وظاهر نکرد اثر نعمت را نامیده میشود او را بغیض
خدا ودشمن خدا از جهت اینکه تکذیب کرده نعمت خدا را بعد از آن سورة الم نشرح هشت آیه الم نشرح لک صدرک یعنی آیا
منبسط نکرد ایم از برای تو سینه ترا یعنی وسیع نکرده دل ترا از برای تو روایت است که چون فتح شد مکه وداخل شدند قریش در
اسلام منبسط شد سینه او وداخل او یعنی وسیع شد دل او روایت است که پرسیدند از جبرئیل که آیا شرح شد سینه تو گفت
بلی گفت ای رسول خدا آیا از برای این آیات ما تلاوت کردیم ... از آنکه ... تو تکلیف کردی از برای او
ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک ورفعنا لک ذکرک یعنی وبرداشتیم از تو بار گران خود
را که گرانبار کرده بود پشت ترا وبلند کردیم از برای تو نام ترا در میان خلایق که میگویند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب یعنی پس بدرستیکه با هر دشواری آسانی است
با هر دشواری آسانی است پس چون فارغ شوی از عبادتی پس تعب بکش ومشغول شو بعبادت دیگر وبسوی پروردگار خود
رغبت نما روایت است که چون نازل شد این آیه بیرون آمد رسول خدا خوشوقت وخندان ومیگفت که غالب نمیشود یک دشواری
بر دو آسانی وروایت است که فان مع العسر یسرا بمنزله حفظ العسر معرفه باللام است پس دشواری
یکیست واما یسر نکره است پس ... یعنی تکرار شده بلفظ نکره است ...
واز آنچه آمده است در کتب دیگر که دشواری دنیا وآخرت ... عالم برزخ وعالم آخرت روایت است از حضرت صادق ع
در این آیه که چون فارغ شوی از نماز واجب پس منصوب شو بسوی عبادت پس ... که ...
بسوی او ودرخواست کن ... روایت است از حضرت که ... قرآن ...

و چون پروردگار خود را این چنین خواند ان فصل در بیان مکارم اخلاق و صفات حمیده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و تفسیر آیه

سوره آل عمران بیان آیه فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ یعنی پس بسبب رحمتی عظیم از خدای تعالی نرم و ملایم کردی

نفار برای مؤمنان و اگر بودی تو درشت خوی سخت دل هر آینه متفرق می شدند از حوالی تو پس عفو کن از ایشان در حقوق خود و طلب آمرزش کن از برای ایشان در حقوق خدای تعالی و مشورت کن با ایشان در کارها یعنی جلب خاطر ایشان ... خاطر ایشان ... عزم کردی بر تمشیت ... پس توکل و اعتماد کن بر خدا بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد آنان را که اعتماد بر او میکنند مرویست از حضرت ... که باشد ... موحش تر از عجب ... و اعتمادی استوارتر از مشورت کردن و در نهج البلاغه است که هر که مستبد و مستقل شد برای خود هلاک کند و هر که مشورت کرد با مردان شریک شد با ایشان در عقلهای ایشان و نیز در نهج است که مشورت کردن عین راه یافتن است و هر که ... هلاک کند ... مرویست از حضرت صادق که مشورت کن در کار خود با آنان که میترسند از خدا مرویست که ... مشورت کند ... پس مشورت کند ... و طلب خیر کند از ... ببینید ... با پادشاهان ... که مشورت مبارکست ... بعض ... در محکم کتاب خود ... ذکر ... ایشان در ... الامر ... سوره انعام بیان آیه قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ یعنی بگو ای محمد که من نمیگویم از برای شما که در نزد من است خزانهای خدا و نمیگویم که من میدانم علم غیب را و نمیگویم که من فرشته ام متابعت نمیکنم من مگر آنچه را که وحی میشود بسوی من مرویست از حضرت صادق که چون ... خود را و گفت ... خزانهای خدا ... گفت خدای تعالی که ای ... بدرستیکه خزانهای من ... نمیکنم چیزی ... مرویست که رسید ... از حضرت رضا ... اصحاب ... کردند ... و ... در باب ... رسول خدا ... بدرستیکه خدای تعالی حرام کرده چیزهای حرام را و حلال کرده چیزهای حلال را و واجب کرده واجبات را ... در حلال کردن آنچه را که حرام کرده خدای تعالی یا حرام کردن آنچه را که حلال کرده خدای تعالی ... رفع کند ... را که حکم آن ثابت باشد در کتاب خدا ... نسخ کند حکم ... ندارد ... کارها ... رسول خدا ... حرام کند آنچه را که خدا حلال کرده است ... حلال کند آنچه را که خدا حرام کرده است ... واجبات خدا را و احکام او را ... در جمیع اینها تابع و مطیع ... از جانب خدای تعالی ... خدای تعالی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ ... حکم خدا ... از جانب خدا ... سوره اعراف بیان آیه خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ یعنی بگیر عفو ... از مردم ... و اعراض کن از نادانان

مرویست از حضرت صادق که بدرستیکه خدای تعالی ادب داد رسول خود را ... ظاهر است از افعال ایشان ... احسان است ... مرویست از حضرت امیر المؤمنین ... تفتیش کرده ... کلامهم ... کار ما ... مرویست ... رسول خدا ... جبرئیل ... خدای تعالی ... ظلم ... مرویست از حضرت ... که امر کرد خدای تعالی ... مکارم اخلاق ... قرآن ... مکارم اخلاق ... مرویست از حضرت رضا که بدرستیکه خدای تعالی امر کرد ... سوره توبه بیان آیه وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ یعنی و بعضی از ایشان آنانند که ... پیغمبر را ... سخنان ... مرویست ... مؤمنان ... ایشان مرویست که ... عبد الله بن نبتل ... منافقان ... رسول خدا ... سخنان ... منافقان ... جبرئیل ... رسول خدا ... منافقان ... رسول خدا ... گفت ... شیطان ... رسول خدا ... جبرئیل ... رسول خدا ... از تو ... اصحاب ... خدای تعالی ... تصدیق ... خدای تعالی ... مؤمنان ... تصدیق ... مرویست از حضرت صادق که ... مؤمنان ... سوره نحل بیان آیه وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ یعنی صبر کن ... و اندوه مخور ... مکر ... خدا ... سوره کهف بیان آیه فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا یعنی ... هلاک کرده ... کفار ... ایمان ... قرآن ... فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ

فلا تمار فیهم الا مراءً ظاهراً یعنی مجادله مکن با اهل کتاب در باب اصحاب کهف مگر مجادله ظاهری از روی قصه و حکایت کرد

و تفتیش مکن در باره اصحاب کهف از احدی از ایشان و البته مگو هر چیزی را که من کننده ام آن را در فردا مگر اینکه بگوئی ان

شاء الله و ذکر کردن پروردگار خود را یعنی ان شاء الله هرگاه که فراموش کنی یعنی بگو ان شاء الله هر وقت که یاد تو بیاید و بگو شاید

اینکه راه نماید مرا پروردگار من نزدیک‌تر دلیلی بر نبوت من از این قصه اصحاب کهف راه نمودن و پرسیدند از حضرت

صادق علیه السلام که گفته که در باره فراموش است که هرگاه بگوئی کار را الله بکنم فلان کار را و نگوئی ان شاء الله پس هرگاه

که یاد تو بیاید که نگفتی ان شاء الله در وقت گفتن پس بگو ان شاء الله اگر چه بعد از چهل روز باشد و گذشت تفسیر این آیه

در قصه اصحاب کهف **سوره طه پنج آیه** ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی یعنی نفرستادیم

ما قرآن را بر تو تا اینکه تو رنج ببری بلکه از برای اینکه پند باشد از برای کسی که بترسد و روایت از حضرت باقر که

بود رسول خدا در نزد عایشه که ای رسول خدا چرا زحمت و رنج میدهی نفس خود را و حقیقت امر زیرا که خدای تعالی

از برای تو گناهان سابق و لاحق تو را آمرزید پس گفت آنحضرت که ای عایشه از برای اینکه باشم من بنده شکر کننده و روایت از حضرت

کاظم علیه السلام از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین که ایستاد در رسول خدا در بیت المال بر اطراف انگشتان پاهای خود تا اینکه

ورم کرد پاهای او و زرد شد روی او در عبادت تمام شب تا اینکه عتاب و ملامت شد در آن پس گفت خدای تعالی

طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی نفرستادیم ما بر تو قرآن را از برای مشقت و رنج تو بلکه از برای اینکه تا کی

خوشحال شوی و گذشت تفسیر این آیه در سوره حجر فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها

و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی یعنی پس صبر کن بر آنچه میگویند و تسبیح بکن و نماز بگذار

در حالتیکه مشغول بثنای پروردگار تو باشی پیش از طلوع آفتاب که نماز صبح و پیش از غروب آفتاب که نماز

عصر است و بعضی از ساعات شب پس تسبیح کن و نماز بگذار نماز مغرب و عشا را و در اطراف روز نیز نماز

بگذار نماز صبح و مغرب را از روی تأکید تا شاید بسبب تسبیح کردن در این اوقات بسوی تو عرضه پروردگار خود که نفس تو

راضی شود یا اینکه راضی شود پروردگار تو از تو یا بدهد آنقدر تا تو خوشنود شوی از برای شفاعت امت و درین آیه

یکی است یعنی اگر رضا بنده بشفاعت و قرب رضای پروردگار داشته باشد بنده مرتبه که برسد بدان حضرت

صادق علیه السلام گفت که فرمودند هر مسلمی که بگوید پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه لا

اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر

و در روایت از حضرت صادق در تفسیر قول حق تعالی و اطراف النهار که نماز نافله در روز ولا تمدن عینیک الی ما

متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی و امر اهلک بالصلوة

و اصطبر علیها لا نسئلک رزقاً نحن نرزقک و العاقبة للتقوی یعنی مبال که دو چشم خود را بسوی آنچه بهره مند

کرده ایم ما بآن اصنافی از کفار را از زینت دنیا که دنیای حقیر تا اینکه امتحان کنیم ایشان را

در آن و ثواب پروردگار تو بهتر است و پاینده تر است و امر کن کسان خود را بنماز کردن و صبر و شکیبائی کن

بر تکلیف

بر تکلیف ما از تو روزی یعنی روزی دادن با اهل تو که باشی تو از ایشان روز کردن و صبر و شکیبائی کن بر تکلیف ما را

از تو روزی دادن باهل تو یک تو اینها روزی میدهیم تو را و عاقبت پسندیده از برای صاحبان تقوی و پرهیزکاری است

سوره شعرا شش آیه و انذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین یعنی و بترسان خویشان

نزدیکتر خود را بعد رحلت کردن پدر و مال و بزرگی تو را و افتادگی و تواضع کن از برای آنها که پیروی تو کنند از مؤمنان روایت است

که چون نازل شد این آیه در مکه پس جمع کرد رسول خدا بنی هاشم را و ایشان چهل مرد بودند که هر یک از ایشان بخورد

یک بز بچه را و می آشامیدند یک خیک آب را پس آماده کرد از برای ایشان طعام اندکی را یعنی گرم شده که بخورند

تا اینکه سیر شدند پس گفت رسول خدا که کی میشود وصی من و وزیر من و خلیفه من پس گفت ابو لهب جادو کرد شما را محمد

یعنی از آنچم پس متفرق شدند بنی هاشم پس چون روز دیگر شد امر کرد رسول خدا و کرد با ایشان آنچه در روز کرده بود

پس چشانید با ایشان شیر را تا اینکه سیراب شدند پس گفت رسول خدا که کدام یک از شما میشود وصی من و وزیر من و خلیفه

من پس گفت ابو لهب که سحر کرد شما را محمد پس متفرق شدند بنی هاشم پس چون روز سیم شد امر کرد رسول خدا که

پس کرد با ایشان مانند آنچه کرده بود پس چشانید با ایشان شیر را تا اینکه سیراب شدند پس گفت رسول خدا که کدام یک

از شما میشود برادر من و در دنیا و آخرت و قضا کننده قرضهای من پس برخاست علی و بود کوچکتر ایشان

در سال و پاره دیگر از ایشان در بیعت و کمتر بود از ایشان در مال پس گفت من یا رسول خدا پس گفت رسول خدا که تو ئی

آنکس و در دیگر روایتی است که پس چون اسلام قوم را و انکار ایشان میگفتند با ابو طالب که اطاعت کن پسر خود را که او امیر شد بر تو

و روایت از حضرت صادق که حقیقت امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را بخوش خوئی با اهل خود و تواضع کردن و گفت

و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین یعنی تواضع کن از برای مؤمنان و بر مؤمنان رسیدن و شرم کردن است و بدرستیکه این سر خلق

ظاهر میشود و بدرستیکه از تواضع و در تواضع و سلام عیانیده شود تا محقق و بکنی از برای تواضع از برای خدای تعالی و احوال

فقل انی بریء مما تعملون و توکل علی العزیز الرحیم الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین انه هو السمیع العلیم

یعنی پس اگر نافرمانی تو بکنند پس بگو بدرستیکه من بیزارم از آنچه شما میکنید و اعتماد بکن بر خدای صاحب عزت و قهر

بر دشمنان مهربان بر دوستان آنخدائیکه می‌بیند تو را در وقتیکه بر میخیزی از برای نماز شب و می‌بیند احوال تو را

تغیر احوال تو را در رکوع و سجود و بدرستیکه او است شنوا و دانا و روایت از حضرت باقر که گفت آنخدائیکه می‌بیند تو را در حجره

کرده است در بوتن و تقلب تو را در اصلاب پیغمبران و در روایت دیگر است در اصلاب پیغمبران پیغمبری بعد از پیغمبری تا

اینکه بیرون آورد تو را از صلب پدر تو از نکاح بدون سفاح و زنا از ابتدای آدم **سوره نمل پاره دو آیه** و لا تحزن

علیهم و لا تکن فی ضیق مما یمکرون و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین قل عسی ان یکون ردف لکم بعض الذی

تستعجلون و ان ربک لذو فضل علی الناس و لکن اکثرهم لا یشکرون یعنی و اندوهگین مباش بر احوال ایشان و مباش در

تنگی از آنچه مکر میکنند و میگویند کدام وقت خواهد بود این وعده عذاب اگر هستید شما راستگویان بگو شاید اینکه

باشد که ملحق شود بشما بعضی از آنچه که شتاب میکنید در آن و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه صاحب فضل و کرم است بر مردمان

ولیکن بیشتر بر ایشان شکر احسان نمیکنند و ان ربک لیعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون وما من غائبة فی السماء والارض الا فی کتاب مبین ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون وانه لهدی ورحمة للمؤمنین ان ربک یقضی بینهم بحکمه وهو العزیز العلیم فتوکل علی الله انک علی الحق المبین یعنی و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه میداند آنچه را که پنهان دارد سینه‌های ایشان از نیات و آنچه را که آشکار میکنند از اعمال و نیست هیچ پوشیده در آسمان و زمین مگر اینکه ثابت است در کتاب ظاهر [illegible] بدرستیکه این قرآن نقل میکند بر بنی اسرائیل بیشتر آنچه که ایشان در آن اختلاف میکنند و بدرستیکه این قرآن راهنماینده است و رحمت [illegible] برای مؤمنان بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند در میان ایشان [illegible] پس اعتماد کن بر خدای تعالی بدرستیکه تو بر دین حقی آشکاری [illegible] انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة الذی حرمها وله کل شیء وامرت ان اکون من المسلمین وان اتلو القرآن یعنی بدرستیکه من مامور شده‌ام اینکه پرستم پروردگار این شهر را [illegible]

[illegible]

سورهٔ عنکبوت [illegible]

اتل ما اوحی الیک من الکتاب واقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر والله یعلم ما تصنعون [illegible]

[illegible]

[illegible] ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر [illegible]

سورهٔ روم [illegible] فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون [illegible]

سورهٔ احزاب [illegible] وبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا ولا تطع الکافرین والمنافقین ودع اذاهم وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا [illegible]

سورهٔ فاطر [illegible] فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون [illegible]

سورهٔ یس [illegible] وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر وقرآن مبین لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین [illegible] أولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یأکلون ولهم فیها منافع ومشارب افلا یشکرون [illegible] واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون لا یستطیعون نصرهم وهم لهم جند محضرون فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون وما یعلنون [illegible]

سورهٔ مؤمن [illegible] فاصبر ان وعد الله حق واستغفر لذنبک وسبح بحمد ربک بالعشی والابکار [illegible]

ایشان بعد رسولی که عذاب خدای تعالی بحضرت نوح و تمامت ... طلب امر شکر ... ای کافرها امت تو و تسبیح کن
بستایش پروردگار خود در وقت شام و در وقت صبح سورهٔ حم سجده سه آیه وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا
السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ یعنی برابر نیست نیکی و بدی بنیکوئی
و دفع کن بدی را هر گاه برسد بتو بنیکوئی که نیکوتر است از بدی هر گاه چنین کنی آنکس که در میانهٔ تو و در میانهٔ
او دشمنی باشد گویا او است دوست مهربان تو روایت است از حضرت صادق که در این آیه که گفت حسنه تقیه کردن است
و سیئه آشکار کردن است و آنچه بهتر است تقیه کردن است وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو
حَظٍّ عَظِيمٍ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی و نمی‌رسند باین خصلت
مقابله کردن بدی به نیکی مگر آنانکه صبر کردند در دنیا بر اذیتها و نمی‌رسند باین خصلت مگر صاحب دولت بزرگ آخرت
و اگر برسد بخاطر تو از شیطان وسوسه پس پناه ببر بخدای تعالی بدرستیکه او است شنوا و دانا سورهٔ زخرف دو آیه
وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ یعنی و کفار میگویند که نشنیدیم ما قول
پیغمبر را که گفت ای پروردگار من بدرستیکه این طایفه قومی باشند که ایمان نمی‌آورند پس گفت خدای تعالی که اعراض کن
ای حبیب از ایشان و بگو سلام وداع و هجرت بشما باد پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را سورهٔ
احقاف یک آیه فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً
مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ یعنی پس صبر کن ای محمد بر آزار کافران چنانچه صبر کردند صاحبان
عزیمت و تعجیل مکن از برای عذاب ایشان گویا ایشان در آن روز که ببینند عذابی را که وعده شده
با ایشان درنگ نکرده اند در دنیا مگر یک ساعت از روز از شدت هول ... این بیان است ...
پس هلاک نخواهند شد مگر قوم فاسقان بیرون از طاعت خدای تعالی سورهٔ محمد یک آیه فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ یعنی پس بدان و ثابت باش
بآنکه معبودی بحق بجز خدا نیست و طلب آمرزش کن از برای گناهان ... مؤمنان و خدای تعالی میداند جای برگردیدن
شما در دنیا و جای قرار ماندن شما در آخرت روایت است از حضرت صادق که گفت رسول خدا که استغفار
کردن و گفتن لا اله الا الله بهتر عبادت است ... در قرآن فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک سورهٔ ق
هفت آیه فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ
یعنی صبر کن بر آنچه مشرکان میگویند از ناسزا و تسبیح و تنزیه پروردگار خود بکن در حالیکه ستایش کننده باشی
پروردگار تو پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب یعنی نماز صبح و عصر ... و در بعضی از شب تسبیح او کن
و در عقب همه نمازها ... تسبیح و تقدیس او بکن روایت است که پرسیدند از حضرت صادق از این آیه پس گفت که میگوئی
در وقت صبح و شام ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر
روایت است که پرسیدند از حضرت صادق ... و ادبار النجوم پس گفت ... رکعت نماز ...

از حضرت

از حضرت صادق که گفت چهار رکعت نماز بعد از نماز مغرب وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ
الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ
نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ یعنی گوش کن ای محمد آنچه خواهیم گفت
از احوال قیامت ... روزی که ندا کند ... از جایگاه نزدیک روزی که بشنوند خلایق آواز نفخه ...
براستی آن روز روز بیرون آمدن از قبرها است بدرستیکه ما زنده میکنیم و میمیرانیم ... و بسوی ما است بازگشت ایشان
در دنیا ... روزی که شکافته شود زمین از ایشان ... بسوی محشر ... بر ما آسان است
ما بهتر دانائیم بآنچه میگویند و نیستی تو بر ایشان مسلط ... پس پند ده بقرآن کسی را که بترسد
وعید عذاب مرا سورهٔ طور دو آیه وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ... وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ یعنی صبر
کن از برای حکم پروردگار خود ... کافران که بدرستیکه تو در حفظ و رعایت مائی و در نظر مائی
بحکم ... ایشان و تسبیح کن بستایش پروردگار خود ... نماز شب و بعضی از شب
تسبیح کن و نماز بکن ... تسبیح بکن روایت است از حضرت باقر و حضرت صادق
که گفتند که رسول خدا ... هر شب سر ... نگاه میکرد در اطراف آسمان و قرائت
میکرد پنج آیه از سورهٔ آل عمران که آخرها انک لا تخلف المیعاد است ... نماز شب ...
آن و حضرت ... ادبار النجوم یعنی ... نماز صبح سورهٔ ن چهل و هشت آیه
ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ یعنی ... و بحق قلم ... ملائکه ... روایت است که سفیان ثوری ...
حضرت صادق که گفت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

از حضرت باقر ع که چون نون نهریست در بهشت گفت بار خدایا [illegible] محمد شد بعد از آن [illegible]
قرار بگیر پس گفت بقلم بنویس پس نوشت قلم آنچه کرده شده بود و آنچه کرده میشود تا روز قیامت و نیز مرویست از آن حضرت که
گفت نامهای رسول خدا ده نام است پنج نام در قرآن است و پنج نام نیست در قرآن و اما آن پنج نامی که در قرآن است
محمد و احمد و عبد الله و یس و ن است مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ
یعنی سوگند بنون و بقلم و بلوح که نیستی تو مجنون در حالتیکه متنعمی تو بنعمت پروردگار [illegible] باشد و بدرستیکه
از برای تو است هر آینه ثواب عظیم بی منت و بدرستیکه تو هر آینه بر اخلاق حسنه بزرگی مرویست از حضرت صادق
که بدرستیکه خدای تعالی ادب داد پیغمبر خود را پس نیکو شد ادب او پس چون کامل کرد ادب او را گفت انك لعلى خلق عظيم
[illegible] اخلاق پسندیده بزرگ و در روایت دیگر است که ادب داد پیغمبر خود را بمحبت خود و نیز مرویست که
خدای تعالی ادب داد پیغمبر خود را پس نیکو شد ادب او پس گفت خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين
پس چون واقع شد آن نازل کرد آیه خدای تعالی که انك لعلى خلق عظيم [illegible] بزرگ و در روایت دیگر است که خوی بر
دین بزرگ و در روایت دیگر است که آن دین اسلام است فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ یعنی پس زود بود که ببینی
تو ای محمد و ببینند ایشان که کدام یک از شما مفتون و مبتلا شد بجنون مرویست از حضرت باقر ع که گفت رسول
خدا که نیست هیچ مومنی مگر اینکه خالص است محبت من در دل او و نیست خالص محبت من در دل احدی مگر اینکه خالص است محبت
علی در دل او و دروغ گفته است هر که گمان کرده است که دوست داشته مرا و دشمن داشته علی را [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ
أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ یعنی بدرستیکه پروردگار تو او داناتر است [illegible]
شده است از راه [illegible] فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ
وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ
إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ یعنی [illegible] دروغ [illegible]
با ایشان تا اینکه ایشان نیز مساهله کنند با تو و پیروی مکن هر [illegible]
در میان مردم است [illegible] منع کننده مر مال است از خیر ظالم ستمکار است [illegible]
[illegible]
خود بر او آیات قرآن ما را میگوید که افسانهای پیشینیان است مرویست که پرسیدند از حضرت صادق ع از قول خدا
عتل بعد ذلك زنيم پس گفت که عتل [illegible]
از حضرت رسول خدا از عتل زنیم پس گفت که [illegible] طالع الطعام
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] عتل زنیم [illegible] پرسیدند که کیست جعظری

کرٔ

گفت دل سخت [illegible] مرویست از حضرت
علی [illegible] سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا
لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ یعنی زود باشد
که داغ بگذاریم او را بر بینی او بدرستیکه امتحان کردیم ما اهل مکه را چنانچه امتحان کردیم ما اصحاب جنة را که بود در صنعا
چونکه سوگند یاد کردند که قطع کنند میوه آن را در وقتیکه داخل در صبح شوند و نگفتند ان شاء الله پس طواف
کرد بر آن بستان [illegible] در حالتیکه ایشان در خواب بودند پس گردید آن
بستان در وقت صبح مانند بستانیکه بریده باشد [illegible] فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ
أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ
قَادِرِينَ یعنی [illegible] داخل صبح شدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا
إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ یعنی پس چون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ظالمین فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى
رَبِّنَا رَاغِبُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ن وَالْقَلَمِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پنهانی شدند و گفتند بعضی بعضی را که بیاید با بود مرد پیری که رشد بود عقل او و چون شده بود پس با شد تا اینکه بریدیم
مقصد و پنهانی در میان شان تا اینکه نه هیچ با شد ازیشان مسلمانان در آنجا امروز تا اینکه با مستغنی کردیم و بسیار شود
اموال ما پس از نوبه بیاید پس باغ و بستانی در سالهای آینده پس راضی شدند با آن چهار نفر ازیشان و در رغبت شدند بیچی
وا رفتند که گفت خدا تعالی قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون پس بسبب اینکه از ایشان بهتر بود اوسط ایشان
در سال پس گفت نه بلکه بود که بهتر بود ایشان در سال و بود بزرگتر ایشان نه در عقل بعد اول تر قوم بهتر قوم باشد که گفت خدا تعالی
وکذلک جعلناکم امة وسطا پس گفت ایشان پس وسطی بهتر بود از خدا با شد بطریقه پدر تا اینکه سالم باشند
و منتفع شوند پس غضب کردند بر او و زدند او را و زدن شد بلکه پس چون معین کرد آن برادر وسطی که ایشان را زاد
کشتن او را دادند داخل شد با ایشان در مشورت ایشان از روی اکراه بعد از طوع و رغبت بکار ایشان پس رفتند
بر بستانهای خود پس چو کردند یاد کردند بعد از اینکه مطلع کنند میوه آن بستانها چون که صبح شود و گفتند انشاء الله پس مبتلا
شدند بار نگاه و مانع شد آن نگاه در میان ایشان و در میان رزق و روزی که بود ندیدند که مطلع شده بودند
بر آن و از بستان پس چرا دعا خدا تعالی در قرآن و گفت انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة پس گفت ابن عباس یعنی آنها که در حق
سوختند شده پس پرسیدند از ابن عباس که چیست صریم گفت شب تاریک که بر روشنائی در آن باشد و نه نور و پس چون
صبح کردند قسم پیش از داده بلکه کرده در وقت صبح که برو بر گذشته اگر رسیده شما به اینکه کار این پس شدند هیچ
از بستان و ایشان در پنهانی سخن میگفتند پرسیدند که چه چیز بود آن سخن پنهان گفت ابن عباس که گفتند اهل نعمتی
بعضی بعضی را که نمیبیند احدی ازیشان پس میگفتند که با بید داخل شود در امروز بر شما در آن بستان مسکینی
و رد ایشان نبود که بر سید میوه از او نبوده است مگر اگر دخل خواهد کرد با ایشان از غضب خدا تعالی
عذاب او پس چون دیدند آن بستان را و مشاهده کردند مگر اگر رسیده بود با ایشان از غضب خدا گفتند انا
بمشیئت که هذا لیس ما از راه کم کرده ایم نه چنین است بلکه ما از میوه ما ایم پس محروم کرد این خدا تعالی ایشان را از
آن روزی بسیار حبیب که خواهیم داد رسیده از ایشان و منع کرد ایشان در چیز که کذلک العذاب ولعذاب الآخرة
اکبر لو کانوا یعلمون ان للمتقین عند ربهم جنات النعیم افنجعل المسلمین کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون
ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء
فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین یعنی چنانست عذاب دنیا و همچنین عذاب آخرت بزرگتر است از آن اگر باشند
که بدانند اینها احتراز خواهند کرد از آن بد و سخنی که از برای پرهیزکاران ثابت است در نزد پروردگار ایشان بوستانها
از نعمتها پس میگوییم ما مسلمانان را مانند کافران که در پاداشت چیست از برای شما و چه کفار پس چگونه حکم میکنید
بنا ارض بر میل و طبع و شما است پا بلکه مر شما را کتابیست نازل کرده از آسمان میخوانید که بدرستی که از برای شما است در آن
کتاب هر چیز را که اختیار میکنید از برای خود یا بلکه مر شما راست سوگندها بر ما رسیده برسانا در روز قیامت که از برای شماست
هر چیز را که حکم میکنید بپرس ای محمد ازیشان که کدام یک از ایشان ضامن این حکم است یا بلکه ایشان در این حکم شریکان دارند

پس بیاورند شریکان خود را اگر هستند راستگویان در این دعوا یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود فلا یستطیعون
خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة وقد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون یعنی یاد کن ای محمد آن روز را که برهنه کرده
شود ساق پای و خوانده شوند ایشان بسوی سجده کردن خدا تعالی پس استطاعت و توانائی نداشته باشند که خم شوند
از برای سجده کردن و از شدت ترس خشک شده باشد کمرهای پشت ایشان روایت است از حضرت رضا که گفت که حجاب
از نور برداشته میشود پس مؤمنان بسجده درمی افتند و منافقان سجده نمیتوانند کرد پشت ایشان مثل تخته میشود
پس نتوانند که سجده کنند و در روایت دیگر است که میگردد پشتهای منافقان مانند پشتهای گاو و در حدیث دیگر است
که میگردد فقرات پشت ایشان یکپارچه و نشود و در حالتی که خاشع و ذلیل باشند و دیدهای ایشان رسیده باشد
با ایشان مذلت و خواری و حال آنکه بتحقیق که بودند در دنیا که خوانده میشدند بسوی سجده کردن و ایشان صحیح
و سالم بودند و استطاعت سجده کردن را داشتند روایت است از حضرت صادق در آیه و هم سالمون یعنی مستطیع
بودند و استطاعت و توانائی داشتند عمل کردن بآنچه مأمور شدند و ترک کردن منهیات و بآن مبتلا شوند بآن
روایت کرده است که چون امر بولایت و خلافت امیرالمؤمنین پس چو کرده و کرده تهمتها افعالشان مانند شاخ گاو است
خواهند داشت اینکه سجده کنند و از حالت معصیتشان با شد از جهت اینکه در دنیا اطاعت خدا نکردند در امر
آنحضرت و آنست قول خدا تعالی وقد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون یعنی چون که خوانده میشدند در دنیا بسوی
ولایت امیرالمؤمنین و حال اینکه ایشان استطاعت داشتند بآن نکردند پس فذرنی ومن یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من
حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین ام تسألهم اجرا فهم من مغرم مثقلون ام عندهم الغیب فهم یکتبون یعنی پس بگذار
مرا با جزا دادن آنکه تکذیب میکند این قرآن را نزدیک بود که بر ندیم حال ایشان بدهیم ما از آنجا که نمی دانند و مهلت
میدهیم ایشان را بدرستی که حیله من با ایشان با انعام کردن با ایشان قوی و استوار است یا نه چنین است بلکه میخواهی تو از ایشان
اجرت و مزد بر اینکه از اثر ایشان سنگین باشند یا نه چنین است بلکه در نزد ایشان است علم غیب پس ایشان مینویسند
از آن آنچه را حکم بکنند و احتیاج بسوی تو ندارند فاصبر لحکم ربک ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادی وهو مکظوم
یعنی پس صبر کن از برای حکم پروردگار خود در مهلت دادن ایشان و تأخیر نصرت تو بر ایشان و مباش مانند یونس
صاحب ماهی که خواست غضب خدا را بر قوم خود چون که نداکرد پروردگار خود را در شکم ماهی و حال آنکه بود او
با غم و اندوه سوره معارج باز ایستادن فاصبر صبرا جمیلا یعنی پس صبر کن ای محمد صبر کردن نیکو و بی جزع
و شکایت سوره جن تمام آیه قل انما ادعوا ربی ولا اشرک به احدا قل انی لا املک لکم ضرا ولا رشدا
یعنی بگو ای محمد بدرستی که من میپرستم پروردگار خود را و شریک نمیکنم با او هیچ یکی را بگو که بدرستی که من مالک
نیستم از برای شما هیچ مضرتی را و نه منفعتی را روایت است از حضرت کاظم که رسول خدا خواند مردمان را بسوی
ولایت علی پس جمع شدند قریش بنزد آنحضرت و گفتند ای محمد معاف دار ما را از این امر پس گفت با ایشان
رسول خدا که این امر نیست بحکم من بلکه بحکم خداست پس بیرون رفتند از پیش او و چون نشد آنچه را که گفتند

خدا بفرماید ای پیغمبر قل انی لا املك لكم ضرا ولا رشدا قل انی لن یجیرنی من الله احد ولن اجد من دونه ملتحدا الا بلاغا من الله ورسالاته
ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا
واقل عددا یعنی بگو بدرستیکه من مالک نیستم برای شما ضرری را و نه رشدی بگو بدرستیکه هرگز پناه ندهد مرا از عذاب خدا هیچ کس اگر خواهد عذاب کند و هرگز نیابم
من بغیر از او جای پناهی و ملجایی نیست مگر تبلیغ وحی که از جانب خداست تبلیغ او کنم و رسانیدن پیغامهای او و هر که
نافرمانی کند خدا را و رسول خدا را پس بدرستیکه از برای او است آتش دوزخ در حالتیکه جاوید باشند در آن همیشه
تا اینکه چون ببینند در رجعت یا در قیامت آنچه را که وعده میدهند بایشان از عذاب پس زود باشد که بدانند
آنان که کیست ضعیفتر در یاری دهنده و کمتر در شماره یاوران قل ان ادری اقریب ما توعدون ام یجعل له ربی
امدا عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلك من بین یدیه ومن خلفه رصدا
لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم واحاط بما لدیهم واحصی كل شیء عددا یعنی بگو نمیدانم من که آیا نزدیک است آنچه
که وعده میدهند شما را یا اینکه میگرداند از برای آن مدتی از او دانای غیب است پس مطلع نمیگرداند بر غیب خود
هیچ کس را مگر کسی که اختیار کرده است از پیغمبران پس بدرستیکه خدا نگاه میدارد از پیش روی
آن پیغمبر و از پشت سر او نگاهبانان و نگاهداران را از برای محافظت او تا اینکه بداند که تبلیغ کردند پیغمبران
پیغامهای پروردگار خود را و تا اینکه ظاهر باشد معلوم و حال آنکه او احاطه کرده است بآنچه در پیش پیغمبران
است و شماره کرده است شماره هر چیز را حتی قطرهای بارانها و ریگهای بیابانها

سوره مزمل بیست آیه

یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه ورتل القرآن ترتیلا انا سنلقی
علیك قولا ثقیلا یعنی ای جامه بر خود پیچیده بخیز در شب برای نماز شب مگر اندکی بخیز نصف آن
یا کم کن از نصف اندکی تا ثلث یا زیاد کن بر نصف تا دو ثلث و بتانی بخوان قرآن را بدرستیکه ما
زود باشد که بیفکنیم بر تو کتاب سنگینی که مشتمل باشد بر تکلیفها و احکام و روایت از حضرت صادق ع که
گفت قلیلا نصفه است یعنی اینکه کم کن از نصف اندکی یا زیاد کن بر نصف اندکی و روایت از حضرت امیر المومنین ع
که بحقیقت نازل شد بر رسول خدا سوره مائده در حالتیکه او سوار بود بر استری که کوچک بود پس سنگین شد بر آن آنحضرت
وحی تا اینکه ایستاد و از حرکت ماند تا اینکه دیدم من که نزدیک بود که ناف آن مالیده شود بخاک ان
ناشئة اللیل هی اشد وطا واقوم قیلا ان لك فی النهار سبحا طویلا واذكر اسم ربك وتبتل الیه تبتیلا
یعنی بیدار شدن در شب سخت تر است در کلفت و مشقت و درست تر است در قرائت کردن بحضور قلب بدرستیکه
از برای تو است در روز فراغت بسیاری از برای مشغول شدن ... یاد کن نام پروردگار خود را و منقطع شو بسوی
عبادت او منقطع شدنی و روایت از حضرت صادق ع در قول خدا که ان ناشئة اللیل گفت یعنی برخاستن
مرد است از خواب خود که اراده کند خدای عزوجل را و اراده نکند غیر او را و روایت از حضرت صادق ع که تبتل
در این مقام بلند کردن هر دو دست است در نماز و در دعا و تبتل که بلند کردن دست تو است بسوی خدا و تضرع

و زاری کردن تو است بسوی او رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكیلا واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا
جمیلا یعنی او است پروردگار مشرق و مغرب عالم نیست هیچ خدائی مگر او پس بگیر او را وکیل در جمیع امور خود و صبر کن بر آنچه میگویند
در بارهٔ تو و دوری کن از ایشان دوری کردن بدون مجادله و ذرنی والمكذبین اولی النعمة ومهلهم قلیلا
ان لدینا انکالا وجحیما وطعاما ذا غصة وعذابا الیما یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبال کثیبا مهیلا یعنی وا
گذار مرا با جماعت تکذیب کنندگان صاحبان ناز و نعمت و مهلت ده ایشانرا اندکی زمانی بدرستیکه در نزد ما است زنجیرهای
سنگین گران و آتش برافروخته و غذاء با غصه و گلوگیر و عذاب دردناک در روزیکه بلرزد زمین و کوهها و باشد کوهها
توده ریگ ریزنده روان انا ارسلنا الیكم رسولا شاهدا علیكم كما ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول
فاخذناه اخذا وبیلا فكیف تتقون ان كفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به كان وعده مفعولا یعنی
بدرستیکه ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه پیغمبری که گواه است بر اینکه کرد باشید شما در روز قیامت چنانچه فرستادیم
ما بسوی فرعون پیغمبر اگر موسی باشد پس نافرمانی کرد فرعون آن پیغمبر را پس گرفتیم ما او را بعقوبت گرفتنی سنگین پس چگونه
پرهیز خواهید کرد اگر کافر شوید بعد امروز از روزیکه پیر میکند کودکانرا از هول و سختی آن آسمان شکافته میشود بسبب
هول آن روز باشد وعده خدای تعالی آمدنی انی روز ثابت است و خلف نمی شود ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا ان ربك
یعلم انك تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه وطائفة من الذین معك والله یقدر اللیل والنهار علم ان لن
تحصوه فتاب علیكم فاقرءوا ما تیسر من القرآن علم ان سیكون منكم مرضی وآخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله
وآخرون یقاتلون فی سبیل الله فاقرءوا ما تیسر منه یعنی بدرستیکه این آیه که مذکور شد وعظ و پند است پس هر کس که بخواهد
بگیرد بسوی قرب پروردگار خود راهی اگر راه تقوی پیش گیرد باشد بدرستیکه پروردگار تو میداند که تو بر میخیزی
از برای نماز شب و عبادت در کمتر از دو ثلث شب و نیم آن و ثلث آن و بر میخیزند گروهی از آنانکه مصاحب تواند و خدای تعالی
تعیین میکند مقدار شب و روز را میداند که هرگز نمیتوانید احصا کرد و ضبط کرد ساعات از برای عبادت پس عفو کرده
بر شما وجوب برخواستن از برای نماز شب را پس نماز بگذارید بان قدری که میسر است از برای شما از قرائت کردن
و نماز کردن میداند خدای تعالی که بعضی از شما خواهند بود بیمار و بعضی دیگر بسیر و سفر خواهند کرد در زمین طلب میکنند
از فضل و عطاء خدا و بعضی دیگر کارزار و جهاد خواهند کرد در راه خدا پس بگذارید نماز شب را اندکی که میسر است
از آن و روایت از حضرت رضا ع که روایت کرد از پدرش از جدش ع که گفت یعنی اندکی که میسر باشد از برای شما در آن
از خشوع قلب و صفاء باطن و روایت از حضرت صادق ع در قول خدا ان ربك یعلم تا آخر آیه که رسول خدا ص عقد
کرد انجیر را که مامور شد در این آیه و عقد داد مردمان را بآن پس مشکل شد بر ایشان و ندانستند که هر کس ضبط آن نماید
کرد و بود مردی که صبح خواست از برای شب و نمیدانست که در چه وقت است نصف شب و دو ثلث شب و بود مردی که
نماز میکرد تا صبح از خوف اینکه مبادا محافظت نکند و نشناسد پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را که ان ربك یعلم تا قول خدا
علم ان لن تحصوه پس نسخ کرد این آیه را فاقرءوا ما تیسر من القرآن و گفت آنحضرت که بدانید که نبود مخبری هرگز مگر اینکه کرده

شب را بنام بچیزی کرکرده باشد نماز شب را دو اول شب سورهٔ مدثر هفت ایه یا ایها المدثر قم
فانذر و ربک فکبر یعنی ای جامه بر خود پیچیده برخیز و بترسان مردم را از عذاب خدا و پروردکار خود را پس بکبیر بکو
و به بزرکی یاد کن مرویست که کفت رسول خدا که بودم من در کوه حرا پس ندا کرد مرا پس نکاه کردم بجانب راستم و جانب
چپم پس ندیدم چیزی را پس نکاه کردم بر بالای سرم ناکاه دیدم کسی که مرا ندا میکند بر تختی نشسته در میان اسمان و زمین پس
ترسیدم و برکشتم بسوی حضرت خدیجه و کفتم بر من جامه بپوشانید پس نازل شد جبرئیل و کفت یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر و ثیابک
فطهر والرجز فاهجر یعنی و جامهای خود را پس پاک کردان و از عذاب خدا پس دوری کن مرویست از حضرت صادق ع که
در معنی این ایه کرده امر جامهای خود را بکرتر نه و در روایت دیکر است که بالا بردار جامهای خود را و بر زمین مکش و مرویست
از حضرت کاظم ع که بدرستی که کفت خدا تعالی به پیغمبر خود صلعم که جامهای خود را پاک کردان و رجال الکرجامه او پاک بود پس
امر کرد او را بکار دیکر پس بعد از آن امر او مرویست از حضرت صادق ع که در معنی ان که جامهای خود را کوتاه بکردان مرویست
از حضرت امیر المؤمنین ع که کفت شستن جامه میبردم و از طهارت نماز است دیکر فرمود که دامن جامه طهارت
جامه است یعنی کوتاه است خدا تعالی به پیغمبر که جامهای خود را پاک بکن یعنی کوتاه کن دامنها را ولا تمنن تستکثر
و لربک فاصبر یعنی منت مکن و حال الکر طلب کنی از آن بیشتر از او و صبر کن از برای خدای تعالی مرویست
از حضرت باقر ع در این ایه یعنی که عطا مکن عطیه که خواستار باشی بیشتر از او مرویست از حضرت صادق ع در این
ایه که ... بر ... صبر کن در راه خدا فصل دوم در فضایل و مناقب انحضرت صلوات الله علیه و اله
سورهٔ بقره یک ایه انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسئل عن اصحاب الجحیم یعنی بدرستی که ما فرستادیم ترا
براستی و درستی در حالتیکه مژده دهنده مومنان را و ترسانندهٔ کافران و نپرسند ترا از احوال اهل جهنم
سورهٔ ال عمران یک ایه ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا والله ولی المؤمنین
یعنی بدرستی که نزدیکترین مردمان بابراهیم هر اینه انان باشند که پیروی کردند او را در امت او و این پیغمبر است
و جمعی که ایمان اوردند از امت این پیغمبر و خدای تعالی یار و دوستان است مرویست از حضرت صادق ع که مومنان
حضرات ائمه معصومین و اتباع ایشان کرده اند باشند و پیغمبر مرویست از انحضرت که کفت سوکند بخدا که شما ...
از الجمله پس بخوانید این ایه را ... بخدا از ... شما سرور ... نکاه کرد ...
مادر و کفت بدرستی که خدای تعالی میکوید در قران ان اولی الناس ... مرویست که کفت امیر المؤمنین ع بدرستی
که نزدیکترین مردمان به پیغمبران کسانی باشند که بیشتر عمل کنند بانچه اورده اند ایشان ... از جانب خدا کفت
بدرستی که ولی ... کسی است که اطاعت کند خدا را اکرچه دور باشد ... و بدرستی که ... و دشمن
محمد کسی است که نافرمانی کند خدا را اکرچه نزدیک باشد سورهٔ اعراف دو ایه فامنوا بالله و رسوله
النبی الامی الذی یؤمن بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون یعنی پس ایمان بیاورید بخدا و رسول او که پیغمبر
جا ... ایمان اورده بخدا و بسخنان او و کتابهای او و متابعت او بکنید در انچه میکوید تا انکه شما یابید راه راست دیکر

قرب

قرب و محبت خدا را و تعالی قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی
السوء ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون یعنی بکو که من مالک نیستم از برای نفس خود هیچ جلب نفعی را و دفع مضرتی را مکر انچه را
که خواسته است خدا تعالی و الهام بکند بمن و توفیق بدهد مرا برای ان و اکر بودم من که بدانستم غیب را هر اینه بسیار
از برای خود میکردم ... و نمیرسید بمن هیچ بدی ... از برای نفس خود ... و نیستم من مکر ترساننده
و مژده دهنده از برای کروهی که ایمان میاورند سورهٔ انفال دو ایه و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون
فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فاواکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون یعنی و یاد کنید وقتی را
که بودید شما اندک ضعیف شمرده کان در زمین میترسیدید که بربایند شما را مردمان پس جا داد شما را مدینه و تقویت داد
شما را بسبب نصرت و فتح یا بنما و روزی داد شما را از چیزهای حلال تا شاید شما شکر کنید این نعمتها را و تعالی
و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون یعنی نبود و نیست خدا را اینکه عذاب کند
ایشان را و حال انکه تو در میان ایشان باشی و نیست خدا کننده عذاب ایشان باشد و حال انکه ایشان استغفار و طلب
امرزش میکنند سورهٔ توبه پنج ایه و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یحلفون بالله لکم لیرضوکم
والله و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین الم یعلموا انه من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم خالدا
فیها ذلک الخزی العظیم یعنی انانکه ایذا میرسانند رسول خدا را از برای ایشان ثابت است عذاب دردناک سوکند یاد
میکنند بخدا تعالی از برای شما تا انکه خوشنود کنند شما را و خدا و رسول خدا سزاوارترند تا انکه طلب کنند خوشنودی
هر یک را اکر باشند از اهل ایمان ایا ندانسته اند که بدرستی که کسی که خلاف کند با خدا و رسول خدا پس بدرستی که
ثابت است برای او اتش دوزخ در حالتیکه جاوید باشد در ان این خواری عظیم است و تعالی لقد جاءکم
رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا
هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم یعنی بتحقیق امد شما را پیغمبری از جنس شما که ... و ... کران
است بر او انچه رنج و زحمت کشید شما حریص است بایمان شما مومنان مهربان باشفقت است پس اکر اعراض
کنند و روبرکردانند از ایمان او ... بکو بس است مرا خدا تعالی ... توکل کردن در جمیع امور بخدا
تکیه او برای ... و ... او پروردکار عرش بزرکست سورهٔ هود یک ایه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئک یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده
فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک و لکن اکثر الناس لا یؤمنون یعنی پس ایا کسی که باشد بر حجت و برهان از جانب
پروردکار خود که قران باشد و تابع او باشد شاهد و کواهی از جانب پروردکار او و پیش از ان کتاب موسی
کواه باشد در حالتیکه مقتدی و سبب رحمت و بخشش است مثل کسی است که طالب دنیا و باطل باشد انکه وی که تابع
او باشد ایمان میاورند ... هر کس که کافر شود باو از اهل کفر و کسانیکه با ایشان مجتمع شده اند پس اتش دوزخ
وعده کاه او است پس مباش در شک از ان وعده کاه بدرستی که از حق و ثابت است از جانب پروردکار تو و لیکن

بشر از مردمان ایمان نمی‌آورند بان و مرویست از حضرت رضا که در این آیه که امیر المؤمنین علیه السلام شاهد است به رسول خدا صلی الله علیه و آله
از جانب خدا و رسول خدا بر حقیقت و برهان است از جانب خدا ایتعالی و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که نازل شده این آیه
از چنین أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ یعنی در این آیه
تغییر و تبدیل واقع شده است و کلمه اماما و رحمة که مقدم بوده است در نزول مؤخر داشته اند چنانچه خبر دیگر
از حضرت باقر علیه السلام که نازل شد این آیه باین نحو افمن کان علی بینة من ربه یعنی رسول خدا و یتلوه شاهد منه اماما
و رحمة و من قبله کتاب موسی اولئک یؤمنون به پس تقدیم و تاخیر کرده اند در تالیف قرآن و نیز مرویست از
آنحضرت که آنکسی که بر بینه است از جانب پروردگار خود رسول خدا است و آنکه تالی او است بعد از او و شاهد است
از جانب خدا امیر المؤمنین علیه السلام است پس اوصیا او است یکی بعد از یکی و مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هیچ
مردی از قریش نیست مگر آنکه نازل شده است در شان او آیه یا دو آیه از کتاب خدا پس گفت مردی از قوم پس [?] آیا
نازل شده است در شان تو یا امیر مومنان پس گفت آیا نخوانده این آیه را که در سوره هود است افمن کان علی بینة
من ربه و یتلوه شاهد منه محمد بر بینه است از جانب پروردگار خود و منم شاهد از جانب پروردگار سوره حجر
آیه لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ یعنی سوگند بجهت تو ای محمد به درستیکه ایشان در مستی جهالت و ضلالت
خود حیران و سرگردانند چگونه می‌شنوند پند ترا سوره بنی اسرائیل آیه وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ
إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا یعنی و منع نکرد
ما را از اینکه بفرستیم آیات و معجزاتی که خواسته‌اند مگر اینکه تکذیب کردند معجزات پیشینیان را و دادیم ما
قبیله ثمود را معجزه ظاهره ناقه پس ستم کردند در کشتن آن و نفرستیم ما معجزات را مگر از برای ترسانیدن از عذاب
مرویست از حضرت باقر علیه السلام که قوم رسول خدا سوال کردند از او با درد از برای خود ایشان معجزه پس نازل شد
جبرئیل و گفت به درستیکه میگوید خدا ایتعالی که منع نکرده است ما را از اینکه بفرستیم معجزاتی که خواسته اند مگر اینکه
تکذیب کردند معجزات پیشینیان را و بودیم ما که چون میفرستادیم معجزه را بسوی قومی پس چون ایمان نمی‌آوردند
بان هلاک میکردیم ایشان را پس از این جهت تاخیر کردیم از قوم تو معجزاتی که خواسته اند یعنی اگر بفرستیم آن
معجزات را تکذیب خواهند کرد و مستوجب عذاب استیصال خواهند شد و اراده ما بان متعلق نگردیده است بفرستیم و جود
تو در میان ایشان وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ یعنی و بعضی از شب را بیدار باش به سبب نماز گزاردن
در حالتیکه فریضه زاید بر نماز پنجگانه مختص از برای تو است مرویست که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام
از نمازهای نافله پس گفت که فریضه است پس اندوهناک شدند پس گفت نه این سخن را پس گفت که من
قصد کردم نماز شب بر رسول خدا را که خدا ایتعالی میگوید و من اللیل فتهجد به نافلة لک مرویست که گفت حضرت
پیغمبر علیه السلام در وصیت او با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که ای علی سه چیز شادی است از برای مومن در دنیا ملاقات
برادران و افطار کردن از روزه و بیدار شدن از برای نماز در آخر شب مرویست از حضرت صادق علیه السلام

کوکب

کوکب بشما باد نماز شب زیرا که آن سنت پیغمبر است و دأب صالحان پیش از شما است و سبب دور کردن درد است از بدنهای شما مرویست
که پرسیدند از حضرت سجاد علیه السلام که از چه سبب است نماز گذارندگان در شب از خوش روترین مردمانند گفت از جهت اینکه خلوت میکنند با خدا ایتعالی پس بپوشاند
با ایشان را خدا ایتعالی از نور خود عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید که بفرستد ترا پروردگار تو بمرتبه پسندیده مرویست از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که گفت در احوال اهل محشر که پس جمع میشوند در یک جا و دیگر که در آن مقام محمود است و آن مقام محمود است که ستایش میکند
خدا ایتعالی ستایشی که نکرده باشد احدی پیش از او پس ستایش میکند بهر مومن و مومنه و ابتدا میکند به صدیقان و بعد از
شهیدان پس صالحان پس ستایش میکند او را اهل آسمانها و زمینها و اینست قول خدا ایتعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا پس خوشا حال
کسی که از برای او حظی و نصیبی باشد در آن روز و وای بر کسیکه نباشد از برای او در آن روز حظی و نصیبی و مرویست از حضرت باقر علیه السلام
که مقام محمود مقام شفاعت است و مرویست از حضرت پیغمبر که مقام محمود مقامیست که من شفاعت میکنم از برای امت من و گفته است که
چون میایستم در مقام محمود شفاعت میکنم از برای اهل کبایر امت خود پس قبول میکند خدا ایتعالی شفاعت مرا در باره ایشان بسوگند
بخدا که شفاعت نمیکنم در باره کسی که اذیت کند ذریه مرا و مرویست که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت پیغمبر در روز قیامت
پس گفت که میریزد در روز قیامت عرق از مردم تا اینکه برسد بر [?] پس میآیند بنزد آدم تا اینکه شفاعت کند از برای ایشان
نزد پروردگار پس میگوید بایشان که من شفاعت کنم از برای شما در نزد پروردگار خود پس میگوید که من گناه کارم بروید بنزد
نوح پس میآیند بنزد نوح پس بسوی ابراهیم حواله میکند بسوی جمعی بعد از جمعی تا اینکه هر پیغمبری بسوی پیغمبری بعد از خود
تا اینکه میرسند بحضرت عیسی پس میگوید که بر شما باد به محمد رسول خدا پس عرض میکنند احوال خود را بر رسول خدا پس محمد
از او شفاعت را پس میگوید با ایشان که بروید پس میرود با ایشان تا در بهشت و رو میکند بدرگاه رحمن پس بسجده میرود پس
در زمان میکند آنقدر که خدا میخواهد پس میگوید خدا ایتعالی که بلند کن سر خود را و شفاعت کن که قبول است شفاعت تو و سوال کن
تا داده شوی پس و اینست قول خدا ایتعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ
صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا یعنی و بگو ای پروردگار من داخل کن مرا در هر کاری که داخل شوم براستی
و بیرون آر مرا از هر کار بیرون آوردن براستی و بگردان از برای من از نزد تو حجتی و معجزه یاری دهنده
مرویست که نازل شده این آیه در روز فتح مکه چون که اراده کرد رسول خدا داخل شدن در مکه را از آن گفت خدا ایتعالی او را
که بگو ای پروردگار داخل کن مرا داخل شدن براستی تا آخر آیه مرویست که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام که آیا از برای شکر
حدی هست که چون کسی بکند آنرا شاکر باشد گفت آری گفتند کدام است آن گفت حمد کند خدا را بر هر نعمتی که بر
او است از اهل و مال و اگر باشد در نعمت مال او حقی آن را اداکند و از این قول است رب ادخلنی مدخل صدق تا آخر آیه
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا یعنی و بگو که آمد اسلام حق و رفت شرک باطل بدرستیکه باطل
معرض زوال و فنا است مرویست از حضرت صادق علیه السلام از پدرش که داخل شد رسول خدا در مکه در روز فتح
مکه و بود سیصد و شصت بت در حوالی کعبه پس در یکروز انداخت یکیک از آنها را از کعبه با عصائی که در دست داشت و میگفت
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و ظاهر نخواهد شد باطل بعد از این [?]

بفین و مرویست از حضرت باقر ع در این امر که چون قائم شود آل محمد ع برود دولت باطل و گفته که چون شود
حضرت قائم ع ... و پاک ... دست راست او نوشته بود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
وما ارسلناك الا مبشرا و نذیرا یعنی و نفرستادیم ما ترا مگر مژده دهنده مطیع بثواب و ترس دهنده عاصی بعقاب

سورة الانبیاء آیه وما ارسلناك الا رحمة للعالمین یعنی و نفرستادیم ما ترا مگر از جهت رحمت برجهانیان
مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع در حدیثی که جواب یکی از زنادقه ... فرمود ... و اما قول خدای تعالی از برای پیغمبر
وما ارسلناك الا رحمة للعالمین وما انا بکرمنا ... اهل ... مخالف ... ایشان ... کفار کردند ابتدا
و گفتند ... رحمت برایشان ... هدایت ... جمیع ایشان ... از قتل و مسخ
پس ... که خدای تعالی ... استیصال ... ایشان
سال ... پیغمبران ... مبعوث شده بودند ... از ایشان که هرگاه ... ایشان را
... اجابت ... ایشان ... ایشان ... بالاصلاح
ایشان ... ایشان ... ایشان
هلاک کنند ... خدای تعالی ... از جهت آن ...
... پیغمبران ...
... در باره ... که هر کس را که من مولای اویم پس این ... مولای اوست و او
... که خلیفه ...
کرده نداشته باشد ... آنکه ... باشد که چون ... خلیفه
... کرده ... خلیفه ... کرده
... خلیفه خود ... که گفت ... خلیفه ... باش ... امام
... عذاب ... ایشان عذاب ...
... مهلت دادن و تاخیر ... عذاب ... روایتست از حضرت باقر ع که چون قیام کند قائم ع ...
کرما ... باشد تا آنکه ...
...
قائم ع گفته ... که خدای تعالی ... رجعت ... قائم ... سورة الاحزاب آیه
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی پیغمبر ... سزاوارتر است بمؤمنان در جمیع امور از نفسهای ایشان ...
با ایشان ... ایشان ... صلاح ایشان باشد ... ایشان که ...
... ایشان ... ایشان از
نفسهای ایشان مرویست ... که چون اراده کرد ...

از پدران

از پدران و مادران ... روایتست از حضرت صادق ع که در این آیه ... و ازواجه امهاتهم
وهو ابلهم یعنی و زنان پیغمبر ع مادران مؤمنانند ... مؤمنان ... نکاح ایشان ... در این آیه
و هو اب لهم یعنی پیغمبر پدر است از برای مؤمنان ... در دین ... از جهت آنکه هر چه پیغمبر
پدر است از برای امت خود از جهت آنکه او اصل است ... از جهت آنکه
یکی ... روایت از پیغمبر ع که گفت من و علی پدران این امتیم از جهت آنکه ... و ...
... حضرت ... از جهت ... گردد
...
کرد ... پیغمبر ع ابوالقاسم است پس گفت که بود از برای پیغمبر پسری که نام او قاسم بود پس کنیه او ابوالقاسم شد
... رسول خدا ص ...
گفت که من و علی پدران این امتیم ... رسول خدا ... از برای جمیع امت خود و علی ع
... ابوالقاسم
... قاسم ...
...
از جهت آنکه ... و امام ...
ابوا این امت ... هر کس که ...
... ایشان ... مؤمنان و مادران ایشان ...
... امیر المؤمنین ع ... پیغمبر ع ...
... روایتست از حضرت صادق ع که پیغمبر ع گفت که من سزاوارترم بهر مؤمنی از نفس او و علی ع سزاوارتر است بعد از من
... هر کس ... پیغمبر ع است که هر که ...
...
... ایشان ... ایشان ... پیغمبر ...
کرد ...
... ایشان ... رسول خدا ...
ایشان ...
... حضرت باقر ع ... رسول خدا ...
مادران مؤمنان ... روایتست ... حضرت قائم ع ... رسول خدا ... امیر المؤمنین
... که خدای تعالی عظیم داشته شان زنان پیغمبر ... مادران ... رسول خدا

بامیر المؤمنین کرد ابو الحسن بدرستی که این شرفیابی است ما دامی که باشند بطاعت خدا پس هر کدام از ایشان که نافرمانی خدا
بکند همانا نیست هیچ کرده نزدیکتر بحد و بکرانه از زنان و ساقط کردان او را از شرف ثواب و از نزدیکی
مؤمنان بودن و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی صاحبان قرابت و خویشی
بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در حکم مکتوب در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران و در حدیث که نازل شد این آیه در باب
امامت و روایتست که پرسیدند از حضرت صادق از این آیه که در شان کیست فرمود نازل شد در ولایت بدرستی که این آیه جاری است
در فرزندان حسین بعد از او پس ایشان سزاوارترند بولایت و برسول خدا از مؤمنان و مهاجران و انصار و قال الله تعالی
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما یعنی نیست محمد پدر هیچ
از یکی از مردان شما ولیکن هست رسول خدا و آخر پیغمبران و هست خدا تعالی به هر چیزی دانا و روایتست که نازل شد
این آیه در باره زید بن حارثه و گفته بودند قریش که محمد تزویج کرد زن پسر خود را یعنی زن زید را پس خدای تعالی
بحقیقت این حال فرمود و روایت از جابر است که شنیدم از پیغمبر ... [illegible]
از جهت آنکه ایشان نرسیدند بحد مردان و اگر رسیده بودند مردانی از مردان و هم چنین ...
برود ... [illegible] ... از جهت آنکه ایشان باشند مردان و از مردان مردمان ... [illegible]
ایشان ... و روایتست که گفت پیغمبر که این ... [illegible]
در امامت ... باشند با امامت ... [illegible] ... گفت پیغمبر ختم انبیاء ... و علی خاتم
اولیا ... [illegible]
[illegible]
و قال الله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا یعنی ای پیغمبر
بدرستی که ما فرستادیم ترا از برای آنکه گواه باشی بر امت و مژده دهنده باشی و ترساننده باشی و خواننده
خلایق باشی بسوی خدای تعالی بامر و فرمان خدای تعالی و چراغ باشی روشن از برای هدایت ... [illegible]
گفته ... [illegible] ... گواه انا مبعوث ... [illegible]
مردمان ... [illegible] ... و انا نذیر ... [illegible] ... و اما بشیر
کسی ... [illegible] ... اطاعت ... سوره سبا بلن آیه وما ارسلناک الا کافة للناس
بشیرا ونذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی و نفرستادیم ترا مگر آنکه فرستاده تمام از برای مردمان در حالتیکه مژده
دهنده و ترساننده باشی ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند و روایتست از حضرت صادق که خدای تعالی عطا کرد
محمد را ... نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را و فرستاد او را ... سفید و سیاه و جن و انس و روایتست
از حضرت سجاد که ابو طالب پرسید از پیغمبر که ای برادرزاده ... فرستاده شده ... مردمان یا بسوی
قوم ... [illegible] ... تمام مردمان فرستاده ... سفید و سیاه ... [illegible]
من ... [illegible] ... سفید و سیاه ... [illegible]

امامی که ... باشند و هر اینه ... از حضرت صادق که گفت پیغمبر
... از رسول خدا ... [illegible] ... که گفت ... که ... یاد دیم ما فوق
عام ... [illegible] ... اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان ... [illegible] ... و اجمع ایشان
... [illegible] ... گفته بدرستی که رسول خدا ... [illegible] ... اهل مشرق و مغرب ... گفته
... [illegible]
در ... [illegible] ... بسوی اهل مشرق و مغرب ... [illegible] ... ایشان ...
بسوی خدای تعالی ... [illegible] ... سوره فتح آیه
هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله وکفی بالله شهیدا محمد رسول الله یعنی او است آنکه فرستاد
... [illegible] ... دین اسلام ... [illegible] ... و کفایت
... سوره نجم آیه
والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ... [illegible]
... [illegible] ... است ... [illegible]
... [illegible] ... از ابن عباس ... [illegible]
... [illegible] ... از آسمان ... [illegible]
... [illegible] ... و امام ... [illegible]
... [illegible] ... افتاد ... [illegible]
و ... عباس بن عبد المطلب ... [illegible] ... طالع شد ... [illegible]
در سرای علی بن ابی طالب پس گفت رسول خدا ای علی ... [illegible] ... واجب شد
از برای تو وصیت و خلافت و امامت بعد از من ... [illegible] ... اصحاب او ... [illegible]
... [illegible] ... و گفتند ... [illegible]
والنجم اذا هوی ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]
و اعتقاد باطل کردند ... [illegible]
روایتست از حضرت رضا ... رسول خدا ... [illegible]
ایشان ... [illegible] ... خدا و رسول خدا ... [illegible]
ایشان ... [illegible]
کرد ایشان را خدای تعالی پس گفت وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی ... [illegible]
... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible] ... خدا او را

برای عقوبتها نازل میشد و روایتست که فرمود جبرئیل را احدی از پیغمبران بصورت اصلی او ندید مگر محمد که یکبار در آسمان و یکبار
در زمین سوره حشر بیست آیه وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ یعنی آنچه را که داد شما را پیغمبر از اوامر پس بگیرید و عمل کنید و آنچه را که نهی کرد از کردن آن پس باز ایستید از آن
و بپرهیزید از خدا در مخالفت رسول بدرستیکه خدا تعالی سخت عقوبتست روایتست از حضرت امیر المؤمنین که پرهیزید از خدا را
در ظلم بآل محمد بدرستیکه خدا تعالی سخت عقوبتست کسیکه ظلم کند بایشان روایتست از حضرت صادق که گفت خدا تعالی ادب کرد رسول
خود را تا اینکه بر پا داشت او را بر هر چیزی که اراده کرده بود پس تفویض کرد امر را بسوی او و گفت آنچه را که بدهد شما را رسول پس بگیرید
و آنچه را که نهی کند پس باز ایستید پس آنچه را که تفویض کرد خدا تعالی بسوی رسول خود تفویض کرد او را بسوی ما و در روایت دیگر آمده
که تفویض کرد بسوی پیغمبر خود امر خلق خود را تا اینکه ببیند که چگونه اطاعت ایشان میکنند پس خواند این آیه را سوره جمعه یازده آیه
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
یعنی خدا آنکسیست که فرستاد در میان جماعت بیکتابان که نه کتابی داشتند پیغمبری از جنس ایشان که میخواند بر ایشان آیتهای او را و پاک میکند
ایشان را از شرک و اعتقادات فاسده و یاد میدهد بایشان کتاب را و حکمت را و اگر چه بودند پیش از بعثت او در گمراهی هویدا روایتست
هر آینه در گمراهی آشکار روایتست از حضرت صادق که در معنی امیین گفت که بودند که مینوشتند لیکن نبود با ایشان کتابی از جانب خدا
و مبعوث نشده بود بر ایشان پیغمبری پس نسبت داد خدا تعالی ایشان را بسوی امیین و روایتست از حضرت سجاد که چون این آیه
بخواند کسی گفت که چه میگویند مردمان که گفته اند که او امی بود یعنی چیزی نمیتوانست نوشت گفت
دروغ گفتند خدا بر ایشان لعنت کند کجا چنین باشد و حال آنکه خدا تعالی میگوید در قرآن که او خدا آنکسیست که فرستاد در میان امیین پیغمبری
از ایشان که بخواند بر ایشان آیات او را و پاک کند ایشان را و یاد دهد بایشان کتاب و حکمت را پس چگونه میآموخت ایشان
چیزی را که نمیدانست سوگند بخدا که بتحقیق بود رسول خدا که میخواند و مینوشت بهفتاد و دو زبان یا اینکه گفت بهفتاد و سه
زبان و نامیده شد بامی از جهت اینکه بود او از اهل مکه و مکه از امهات شهرهاست و اینست قول خدا تعالی لِتُنْذِرَ أُمَّ
الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا یعنی فرستادیم پیغمبر را تا اینکه بترساند اهل مکه و حوالی آنرا از عذاب خدا قوله تعالی وَآخَرِينَ مِنْهُمْ
لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی و دیگران
از ایشان که ملحق نشده اند بایشان هنوز و ملحق خواهند شد تا روز قیامت و اوست صاحب عزت و غلبه و صاحب حکمت و این
فرستادن پیغمبر فضل و کرم خداست که میدهد بهر کس که خواهد و خدا است صاحب کرم و بخشش بزرگ روایتست از حضرت
باقر که در این آیه گفت ایشان ابنای عجم اند که تکلم میکنند بلغت عربیه روایتست از حضرت پیغمبر که خواند این آیه را
پس پرسیدند از او که کیستند ایشان پس گذاشت دست خود را بر دوش سلمان و گفت اگر باشد ایمان در ثریا هر آینه
هر آینه میرسید بآن مردمی از اینگروه یعنی فارسیان سوره طلاق بیست آیه الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا
يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بتحقیق فرستاد
خدا تعالی بسوی شما ذکری که پیغمبر باشد که میخواند بر شما آیتهای خدا را واضح گردانیده تا اینکه بیرون آورد آنانرا که ایمان

آورده

آورده اند و عمل کرده اند عملهای شایسته از تاریکیهای ضلالت بسوی نور هدایت روایتست از حضرت رضا در قول خدا تعالی فاسئلوا
أَهْلَ الذِّكْرِ گفت که ذکر رسول خداست و ماییم اهل ذکر و این را بیان کرده است خدا تعالی در قرآن در جائیکه میگوید در سوره
طلاق فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ سوره کوثر
سه آیه إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یعنی بدرستیکه دادیم ما بتو خیر بسیار را از علم و عمل و نبوت و کتاب و شرف دنیا و آخرت را
روایتست از حضرت صادق که کوثر شفاعتست و نیز روایتست از آنحضرت که کوثر نهریست در بهشت که داده است خدا تعالی
او را بحضرت پیغمبر عوض پسرش ابراهیم روایتست که چون نازل شد بر رسول خدا انا اعطیناک الکوثر گفت بعلی بن ابی طالب
که حبیب من جبرئیل اینک خبر داد مرا که خدا تعالی مرا بکوثر بشارت کرده است خدا تعالی مرا بان گفت علی که چیست این کوثر گفت
نهریست از برای من از برای رسول خدا که عطا کرده است او را بمن گفت علی که وصف کن کوثر را که جاریست در زیر عرش خدا تعالی آب آن سفیدتر
از شیر و شیرین تر از عسل و نرمتر از مسکه سنگریزه های آن زبرجد و یاقوت و مرجان است گیاه آن زعفران است خاک آن مشک
اذفر است و پایه های آن در زیر عرش خدا تعالی است پس زد رسول خدا دست خود را بر پهلوی امیر المؤمنین و گفت یا علی این نهر
از برای من و تو و دوستان تو است بعد از من روایتست از حضرت صادق که گفت کوثر نهریست در بهشت که
کوثر خوانده شده که وعده کرده خدا تعالی بمن از آن نهر دو حوض است که وارد میشوند بر آن امتان من
در روز قیامت ظرفهای آن بعدد ستارگان آسمانها است دور کرده میشود از آن اهل عصر چنانچه دور کرده میشود
شتر بیگانه از آب پس میگویم ای پروردگار از اصحاب من اند میگوید نمیدانی که چه احداث کردند ایشان
بعد از تو روایتست از حضرت امیر المؤمنین که گفت که منم با رسول خدا و با من است عترت من بر کنار حوض کوثر
پس کسی که خواهد ما را باید که فرا گیرد گفتار ما را و عمل کند بعمل ما بدرستیکه از برای هر اهل بیتی نجیبی است
و از برای ما است شفاعت کردن و از برای اهل مودت و دوستی ما است شفاعت کردن پس بسیار سعی کنید بلاقات
ما بر کنار حوض کوثر بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان ما را و سیراب میکنیم از آن دوستان ما را
کسیکه بیاشامد شربتی از آن هرگز تشنه نشود و بعد از آن و از حوض ما است دو ناودان که میریزد از
بهشت یکی از تسنیم و دیگری از معین و یکی از اینها از زعفرانست و دیگری از مشک است قوله تعالی فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ
یعنی پس نماز بگذار از برای پروردگار خود روایتست از حضرت صادق که گفت نحر بلند کردن دستهاست محاذات روی در تکبیر
افتتاح نماز و در روایت دیگر است که اشاره کرد بدست خود باین طریق یعنی رو بقبله بر دارید هر دو دست را برابر روی
در تکبیر افتتاح نماز روایتست از حضرت امیر المؤمنین که چون نازل شد این سوره گفت پیغمبر بجبرئیل که چیست این نحیره
که امر کرده است بآن پروردگار من گفت جبرئیل نیست نحیره ولیکن امر کرده ترا که چون احرام نماز
ببندی بلند کنی هر دو دست خود را وقت تکبیر و چون بکنی رکوع و چون بر داری سر را از رکوع و چون سجده
کنی بدرستیکه آن زینت نماز است و از برای هر چیزی زینتی است و بدرستیکه زینت
نماز بلند کردن هر دو دست است در نزد هر تکبیری روایتست که پرسیدند از حضرت امام از معنی این آیه

است در مقام نماز با بعض کراست داد او در حل خود را بعض خود را بعضی کردن خود را کرجای بعض کردن شتر است و در تفسیر
عامه مذکور است که مراد از این نماز نماز عید الضحی است و مراد به نحر نحر کردن شتر قربانی است إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی بدرستی که
دشمن تو آنکس است که عیب میدارد ترا که ابتر یا قطع نسل است و نسل ذکر چیزی از تو نمیماند که بعد از تو در میان خلق ذکر تو و اولاد
تو و آثار فضل تو تا روز قیامت و از برای تو است در آخرت آنچه بکنه وصف نتوان کرد مرویست که داخل شد رسول خدا
در مسجد و حال آنکه نشسته بود عمرو بن عاص و حکم بن عاص و گفت عمرو بن عاص که این ابتر است و در زمان جاهلیت که چون
از برای مرد پسر نبود فرزند ذکور میگفتند او را ابتر یعنی کسی که عیب میدارد و گفت عمرو بن عاص که بدرستی که من دشمن میدارم محمد را که
پس نازل کرد خدای تعالی این سوره را بر پیغمبر خود که بدرستی که دشمن تو ابتر است یعنی عیب دارد بعضی مردم دین دارد و نسب

فصل در بیان وجوب اطاعت و متابعت و تفویض امر دین او و منع شریعت از آیه سوره آل عمران سی ام آیه

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ یعنی بگو ای محمد که اطاعت کنید و فرمان برید خدا
و رسول را پس اگر اعراض کنند از فرمان برداری خدا و رسول پس بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد و خوار میکند ایشان
را یعنی اگر اطاعت خدا و رسول نکنند کافر میشوند و قال تعالی لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ
ظَالِمُونَ یعنی نیست از برای تو از کار احکام چیزی یا اینکه خدای تعالی توبه بکند بر ایشان اگر اسلام بیاورند یا اینکه
عذاب بکند ایشان را اگر اصرار داشته باشند بر کفر پس بدرستی که ایشان ستمکاران‌اند مستحق عذاب‌اند بسبب ستم خود و قال تعالی
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی فرمان برید خدا و رسول را تا شاید رحمت کرده و بخشیده شوید بسبب اطاعت
ایشان مرویست که در نزد حضرت باقر قرائت کرد کسی این آیه لیس لک من الامر شیء را گفت آنحضرت که آری و الله که از برای او بود از
جمیع امور و کارها است چیزی هست و چیزی هست و چیزی هست و بخشش آنچه ذهن تو بسوی آن میرود
اعتباری و لیکن من خبر میدهم ترا از آنکه چون خدای تعالی امر کرد پیغمبر خود را اینکه اظهار کند ولایت علی را پس او تفکر کرد
در عداوت قوم او با علی در چیزی که تفضیل داده است بسبب آن خدای تعالی او را بر ایشان در جمیع خصلتها او و حسد
ایشان را بر او و دانستن او که چه چیز را از آنچه میخواهد خدای تعالی بآن گرد بکند از برای او از این امر چیزی نیست امر در آن
مکر بسوی خدای تعالی اینکه مکر کرده‌اند علی را و حق او و ولی امر او و بعد از او و در این معنی اراده کرده است خدای تعالی
ایشان این بر چیزی نیست از برای او از این امر چیزی و حال آنکه تفویض کرده است خدای تعالی بسوی او اینکه کرد اینکه حلال است و حرام
کرد و حلال کرده است چیز را از حلال باشد و آنچه را که او حرام کرده است چیز را از حرام باشد و قول خدای تعالی است که وما
آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را که امر کند شما را بچیزی پس عمل کنید بآن و آنچه را که نهی کند شما را پس
باز ایستید از آن و نیز مرویست از حضرت باقر که رسول خدا حریص بود بر اینکه علی سید امت و سلطان باشد بر مردمان
و بود در نزد خدا خلاف آنچه که او میخواست پس گفت خدای تعالی با او که بدرستی که نیست از برای تو از امر چیزی او علی بن ابیطالب امر حرم
من است در باب علی و در غیر علی ایا من ام لکم بر قول آن جماعت و آنچه را که نازل کردم بر تو از کتاب پس الم احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون یعنی آیا گمان کرده‌اند مردمان اینکه واگذاشته شده‌اند باینکه بگویند که ما ایمان آورده‌ایم

وما لکم

وحال آنکه ایشان از سوره نساء تفسیر کرده رسول خدا امر را بسوی خدای تعالی و بعد روایت از آنحضرت که قرائت کرد
این آیه را چنین لیس لک من الامر شیء ان تتوب علیهم او تعذبهم یعنی نیست از برای تو از امر ایشان چیزی اگر توبه دهد ایشان را
یا عذاب کند ایشان را **سوره نساء چهارم آیه** وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ یعنی هر کس
که اطاعت خدا و رسول او کند داخل میکند او را خدای تعالی در بهشتها که جاری میشود از زیر درختان آن نهرها همیشه باشند
در آن بهشتها و این رستگاری بزرگ است و هر کس که نافرمانی کند خدا و رسول خدا را و تجاوز کند از حدود احکام
او داخل میکند الله تعالی او را در آتش دوزخ باشد جاوید در آن آتش و از برای او عذاب خوار کننده و قال الله تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ یعنی ای آنکه ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت
کنید رسول را و خداوندان امر و حکم از شما را مرویست از حضرت باقر که قصد کرده است از اولو الامر ائمه معصومین را که
جمیع مؤمنان را با طاعت کردن ما تا روز قیامت مرویست که پرسیدند از حضرت صادق که طاعت اوصیا واجب است گفت آری
ایشان آن کسان‌اند که گفته است خدای تعالی که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اولی الامر را و نیز مرویست از آنحضرت
که گفت نازل شد این آیه در شان علی بن ابیطالب و حسن و حسین پس گفت شخصی که میگویند مردم چرا نام نبرد خدای تعالی
در کتاب خود علی و اهل بیت او را پس گفت آنحضرت که بگوئید با ایشان که نازل شد نماز در قرآن و نام نبرد خدای تعالی سه رکعت
و نه چهار رکعت از برای ایشان تا اینکه رسول خدا تفسیر کرد از برای ایشان و نازل شد زکوة و نام نبرد از برای
ایشان که از هر چهل درهم یک درهم است تا اینکه رسول خدا تفسیر کرد از برای ایشان و نازل شد حج و نگفت طواف کنید هفت
که هفت شوط طواف بکنید تا اینکه رسول خدا تفسیر کرد از برای ایشان و نازل شد اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم نازل شد در شان علی و حسن و حسین پس گفت رسول خدا در شان علی که هر کس را که من مولای او هستم پس علی
مولای او است و گفت که وصیت میکنم شما را بکتاب خدا و اهل بیت من پس بدرستی که من سؤال کردم از خدا اینکه جدائی نیفکند در میان
کتاب و اهل بیت من تا اینکه وارد کند ایشان را بر من در کنار حوض پس داد بمن خدای تعالی این را و گفت رسول خدا
که تعلیم نکنید شما با ایشان چیزی را زیرا که ایشان اعلم‌اند از شما و گفت رسول خدا که هرگز بیرون نمیکنند ایشان شما را از
در هدایت و داخل نمیکنند ایشان شما را در ضلالت و اگر ساکت میشد رسول خدا
و بیان نمیکرد که کیست اهل بیت او هر آینه ادعا میکردند ولایت را آل فلان و آل فلان و لیکن خدای تعالی نازل کرد در کتاب
خود از جهت تصدیق پیغمبر خود إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی جز این نیست که خواسته است خدای تعالی
اینکه ببرد از شما اهل بیت نجاست پلیدی را و پاک کرده است شما را پاک کردنی پس بود علی و حسن و حسین و فاطمه پس داخل
کرد ایشان را رسول خدا در زیر عبای خود در خانه ام سلمه پس گفت بار خدایا بدرستی که از برای هر پیغمبری اهلی و ثقلی است
و این جماعت اهل بیت من و ثقل من‌اند پس گفت ام سلمه آیا من نیستم از اهل تو پس گفت بدرستی که تو بر خیری و لیکن
این جماعت اهل بیت من و ثقل من‌اند و مرویست که پرسیدند از حضرت رسول خدا که از چه جهت نام نشد

که چون نکره شنود ازو با کنون جهال او وصیتی بیمار ماند با وجهل الیخبر اگر جاهل است بعد از آن پس گفت شهادة لا اله الا الله
و محمد رسول الله و اقرار بانچه آورده است از رسول خدا از پیش خدا و بانکه ثابت است در اموال الزکوة و ولایت که
امر کرده است خدا بان و آن ولایت آل محمدست زیرا که رسول خدا گفت که هر کس که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را
مرده است بمردن زمان جاهلیت و گفت خدای تعالی که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او و اولی الامر از شما را پس بود
علی پس گردید بعد از او حسن پس بعد از او حسین پس بعد از او علی بن حسین پس بعد از او محمد بن علی پس همچنین تا
امر ولایت رسید بستی که اصلاح نمی یابد زمین مگر بامام و در روایتست که پرسید از حضرت ابو الحسن ع که حجت از چیزی
که بان مرد کرامی میشود پس گفت آنست که شناسد کسی را که امر کرده است خدا اطاعت او را و واجب کرده است ولایت
او را و کرده است [illegible] اسناد را حجت خود در زمین خود و شاهد خود بر خلق خود گفت اینها کیستند گفت ایشان امیر المومنان
کشته آنکسانی که مقارن کرده است ایشان را خدا بنفس خود و بر پیغمبر خود پس گفت است یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس پرسید سایل از آنحضرت و گفت مرا صحیح ساختی تو [illegible] داد
[illegible] و [illegible] که بود در دل من و روایتست که جابر انصاری چون نازل شد این آیه گفت ای
رسول خدا شناختیم خدا و رسول خدا را پس کیستند اولی الامر که مقرون کرده است خدا طاعت ایشان را بطاعت
تو پس گفت که ایشان خلیفهای منند ای جابر و ائمه مسلمانانند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است پس حسن
پس حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی که معروفست در تورات بباقر و زود باشد که تو دریابی او را ای جابر
پس چون ملاقات کردی او را پس برسان باو سلام مرا پس جعفر صادق بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن
علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی پس همنام من محمد و کنیت او کنیت من حجت خدا است در زمین او و بقیه در بندگان او است
این حسن بن علی است آنکسی است که فتح میکند خدا بر دست او مشرقها و مغربهای زمین را و اوست که غایب میشود از شیعه
خود و اولیای خود غیبتی که برقرار نماند در آن بر قول بامامت او مگر کسی که امتحان کرده باشد خدا دل او را از برای
ایمان گفت جابر که گفتم من ای رسول خدا پس آیا شیعه او منتفع میشوند از او در غیبت او پس گفت آری قسم
بانخدایی که مرا فرستاده است به پیغمبری بدرستی که ایشان روشن میکردند بنور او و منتفع میشوند بولایت او در غیبت
او مثل منتفع شدن مردمان از آفتاب اگرچه پوشیده باشد از او ابر ای جابر این از مکنون سر خداست و مخزون علم خدا است
پوشیده دار از اهلش فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک
خیر و احسن تاویلا یعنی پس اگر اختلاف کنید در چیزی از امور دین پس رجوع کنید در آن بسوی خدا یعنی بسوی حکم کتاب
او و رسول اگر باشید که ایمان آورده اید بخدا و بروز باز پسین فاما این رجوع کردن بهترست و نیکوترست از
روی تاویل از تاویل کردن شما بی رجوع کردن بسوی خدا و رسول و در روایتست از حضرت صادق ع که نازل شد این آیه
این چنین فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم و در روایتست از حضرت باقر ع که چنان نازل شد
این چنین فان خفتم تنازعا فی امر فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم یعنی اگر بترسید [illegible] خلاف در امری

پس رجوع کنید در آن بسوی حکمهای ایشان کتاب خدا و بسوی سنت رسول و طریقه اولی الامر از شما گفت آنحضرت که آن چون
نازل شد این آیه چگونه امر میکند خدا مردمان را باطاعت والیان امر و رخصت میدهد در منازعه با ایشان گفته شد این رجوع
کردن مکر از برای مامورین اینجا بلکه گفته شد با ایشان که اطاعت کنید خدا را و در روایتست که حضرت امیر المومنین ع چون
انکار کردند خوارج حاکم کردن [illegible] را و کشته ما حاکم نکرده ایم مردان را بلکه حاکم کرده ایم قرآن را و این قرآن
نبشته ایست که خط نوشته شده در میان دو جلد تکلم نمیکند بزبان و ناچار است برای آن از ترجمانی و گفتار میکنند از آن
مکر مردان پس چون خواندند قوم ما را بسوی آنکه حاکم کنیم قرآن را در میان خود نبودیم آن گروهی که روگردان از کتاب خدا
که نشد [illegible] الله سبحانه گفته که فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول پس رجوع بسوی خدا آنست که
ما حکم کنیم بکتاب او و رجوع بسوی رسول آنست که ما اخذ کنیم بسنت او پس هرگاه حکم کرده میشود بصدق در کتاب خدا
پس ما سزاوارتریم از همه مردمان بآن و اگر حکم کرده میشود بسنت رسول خدا پس ما سزاوارتریم از ایشان بآن و در روایت
که گفت آنحضرت در عهدنامه مالک اشتر که رجوع کن بسوی خدا و رسول او در هر چیزی که مشکل باشد بر تو از کارها
[illegible] و مشتبه باشد بر تو از امور پس بدرستی که خدای تعالی از برای قومی که دوست داشت ارشاد ایشان را گفت
ای آنانکه ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و اولی الامر از شما را پس اگر اختلاف کنید در چیزی
پس رجوع کنید در آن بسوی خدا و رسول پس رجوع کردن بسوی خدا اخذ کردن بمحکم کتاب او است و رجوع کردن
بسوی رسول اخذ کردن بسنت جامعه غیر متفرقه او است و قال تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله و کفی بالله
علیما یعنی هر که اطاعت خدا و رسول کند پس ایشان با آنکسانند که انعام کرده است خدای تعالی بر ایشان از پیغمبران و راست
گویان و شهیدان و نیکان و چه نیکو رفیقانند ایشان آن فضیلت و ثواب از کرم خداست و کفایت میکند
علم خدا از برای جزا دادن و در روایتست از حضرت باقر ع که گفت اطاعت کنید بورع زیرا که هر که ملاقات کند از شما
خدا را با ورع باشد از برای او است نزد خدا فرح بدرستی که خدای تعالی گفته و من یطع الله و الرسول تا آخر پس گفت آنحضرت
از ما است پیغمبر و از ما است صدیقین و شهدا و صالحین و در روایتست از حضرت صادق ع که گفت مومن دو گونه است
مومنی که وفا کرده است از برای خدا بشرطی که شرط کرده است بر او پس او با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان است چه نیکو رفیقانند ایشان
و آن مومنی است از آنانست که شفاعت میکند و محتاج نیست بشفاعت کردن از برای او و او از آنانست که نمیرسد باو هول
دنیا و نه هول آخرت و مومنی است که لغزیده است قدم او و او مانند ساقه زرع است هرگاه [illegible] مایل میشود
از او و مایل میکند و او از آنانست که میرسد باو هولهای دنیا و هولهای آخرت و محتاج است بشفاعت کردن از برای او
و [illegible] در روایتست از حضرت رضا ع که گفت بخدا [illegible] نگرداند دوستان ما را رفیق از برای پیغمبران و
صدیقان و شهیدان و صالحان و چه نیکو رفیقانند ایشان **سوره مائده بیان آیه** و اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و احذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را

کینه از مخالفت ایشان با پیر اکرام اهل کینه به پیروان پیغمبر ... پیغمبر را است پیغام رسانیدن اشکار مرویست

از حضرت صادق ... ودر این امر کر اکاه باشید سوکند بخدا که هلاک شدند انان که پیش از شما بودند و هلاک شدند تا انکه

هلاک کنند تا قیام قایم مامکر ... ولایت ما وانکار حق ما ... وبیرون رفتند ... از دنیا تا انکه لازم کردید

بکردن ما ... حق ما را وخدا هدایت میکند کسی را که بخواهد بسوی راه راست سوره انفال ده وایه وَأَطِيعُوا اللَّهَ

وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ یعنی اطاعت کنید خدا و رسول او را اکر هستید شما کامل در ایمان و تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا

الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون یعنی ای انانکه ایمان اورده اید اطاعت خدا و رسول او بکنید و بر مکردید از رسول

خدا وحال انکه میشنوید شما قران را و مواعظ را ... سوره توبه یک ایه وَيُطِيعُونَ اللَّهَ

وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ یعنی مؤمنان ... خدا و رسول او ... باشد که رحمت کند خدا ایشان را

البته سوره نور پنج ایه وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ

أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُل لَّا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی هر که اطاعت خدا و رسول او کند

و بترسد از خدا ... پس انکروه ایشانند رستکاران و سوکند خوردند منافقان بخدا سوکند ... خود که

هر اینه اکر توامر کنی بایشان بیرون بروند از خانهای خود و اموال خود ... سوکند دروغ ... کار شما اطاعت

کردن ... نه سوکند ... از روی نفاق ... اکاه است بانچه شما میکنید

بعد از ان ... قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل وعلیکم ما حملتم وان تطیعوه

تهتدوا وما علی الرسول الا البلاغ المبین یعنی بکو که اطاعت خدا کنید و اطاعت رسول کنید پس اکر رو بکردانید پس بر

... رسانیدن ... اکر ... و بر شما است ... تکلیف کرده است ... و اکر اطاعت او کنید

راه راست ... و نیست بر پیغمبر مکر رسانیدن پیغام اشکار مرویست از حضرت باقر ... که کفت رسول خدا ... کرده

قرائت کنند کان قران ... انچه ... حاجات ... ماتا بازبر ...

... سوال خواهند کرد ... سوال خواهند کرد از رسانیدن پیغام و اما از شما ... سوال

خواهند کرد از انچه تکلیف کرده اند شما را از انکه ... بکتاب خدا و سنت ... و عد الله الذین امنوا

منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم

من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و

اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون یعنی وعده داده است خدا ... ایمان اورده اند از شما و کرده اند ... بکرداند

هر اینه خلیفه ... ایشان را در زمین چنانچه خلیفه کرد ... بودند و هر اینه برقرار

و قوی کرده اند ... ایشان ... و هر اینه تبدیل کند ... ایشان بعد از خوف

ایشان ... دشمنان ... عبادت ... شریک ... هر کس کافر شود بعد

آن پس ایشان باشند فاسقان و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید پیغمبر را تا شاید رحم کند خدا

بر شما مرویست که ... حضرت صادق ... ازین ایه ... ائمه معصومین علیهم السلام مرویست از حضرت باقر که حقیقت

کفت خدای تعالی در کتاب خود ... اخر هم الفاسقون راحق کوید خدای تعالی که ...

شمار ... خلیفه ... چنانچه خلیفه کرد ... اوصیا ادم را بعد از او تا انکه مبعوث شد ...

بعد از او ... پیغمبر ... ایشان ... خدای تعالی ... بامان ...

بانکه ... بعد از ... پیغمبر ... ایشان ... باشد پس ... حقیقت ... کرد

... بعد ... پس ... اطاعت ... سوال ... کند

از ما مرویست ... بعد از ... اکر ... شیعیان ما اهل بیت را ... ایشان

تبدیل ... رسول خدا ...

هر اینه ... حق تعالی ... باشد که ... رسول

چنانچه ... از ... رسول خدا ... انکه ... رسانیده

... که ... ان ... کدام ...

از خدا و رسول او ... و جاری ... امر ... ایشان ...

... ایشان ... مسلمانان ... شده در

ایام ایشان ... امیر المؤمنین ... ظاهر خلفاء

جور و ستم ... شیطان تا انکه ... کتاب ... ثابت کرده ...

... قران ... و عد الله الذین ... الحق ایه ... و قضی

باشد که ... اسلام ... قران ... باشد ... از ...

... تا انکه ... باشد ... دشمن ... ما از برای او و دران

وقت ... خدای تعالی ... باشد ... و بر ... بر دوست ...

اورا ... سوره احزاب هشت ایه وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى

اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا یعنی ... صحیح

... حکم کند خدا و رسول او امری ... اختیار ... امر ... ایشان و هر که نافرمانی کند خدا

و رسول او را ... شده ... حضرت باقر ... رسول خدا ... خطبه کرد ...

... زینب ... رسول خدا

... تا انکه ... خدای تعالی ... رسول خدا امر ... در

... رسول خدا ... ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا خالدین فیها

ابدا لا یجدون ولیا ولا نصیرا یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا وقالوا ربنا

سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعنا كبيرا [illegible]

[illegible]

يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسى فبرأه الله مما قالوا وكان عند الله وجيها [illegible]

[illegible]

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم ومن يطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظيما [illegible]

[illegible]

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالكم [illegible]

[illegible]

ومن يطع الله ورسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار ومن يتول يعذبه عذابا اليما [illegible]

[illegible]

وان تطيعوا الله ورسوله لا يلتكم من اعمالكم شيئا ان الله غفور رحيم [illegible]

[illegible]

[illegible] واطيعوا الله ورسوله [illegible]

[illegible]

اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله فلهم عذاب مهين لن تغني عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شيئا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون [illegible]

[illegible]

يوم يبعثهم الله جميعا فيحلفون له كما يحلفون لكم ويحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون استحوذ عليهم الشيطان فانساهم ذكر الله اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون [illegible]

[illegible]

کروه تابعان شیطان ایشان زیان کارانند مرویست که نازل شد این آیه در شان منافقی که مرا اینکه کذشت با و رسول خدا
و او نشسته بود در نزد مردی از یهود و میشنیدید خبر رسول خدا را پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را الم تر الی الذین تولوا
را پس آمد مرد بنزد پیغمبر و کفت با و رسول خدا که دیدم تو را که میشنیدی از نزد یهود و حال آنکه نهی کرده است خدا
از آن پس کفت مرد با رسول خدا که نشنیدم از چیزی از اخبار را که در تو رضا است از اوصاف تو و رو کرده که بخواند از برای
رسول خدا و او در خشمناک بود پس کفت بمرد از استغفار کردن رسول بقا ابا نمی بینی غضب خدا را بر تو پس کفت مرد که پناه میبرم
بخدا از غضب خدا و غضب رسول خدا ... پیشکش من نشنیدم از چیزی که باشم در شبهه جز تو را پس کفت با و رسول خدا که اگر
حق را ... ایشان را یا بود پس کفتم من باور از جهت ... از چیزی که کفتار و برده ام از اهل این به و دم کر ...
با چیز او برده ام ازو انشی قول خدای تعالی که تا خرانند منهمای خود را پس میپنداشتند در میان ایشان و در میان کا فران
و قتیکه ایشان ... از سپاهیان از جهت ... ست جبر است مرویست در قول خدا یوم یبعثهم الله که
چون روز قیامت هر جمع میکند خدای تعالی آنها را کرده آیه فیخبرهم بما عملوا احصاه الله اظهار میکند بر ایشان اعمال ایشان را
پس ایشان قسم میخورند بر اعمال ایشان را که آنها را بکرده اند ... قسم خوردند از برای رسول خدا در دنیا
قسم خوردند که نکرده اند ... در وقتیکه قصد کرده اند کشتن رسول خدا را در عقبه پس چون مطلع کرده
خدای تعالی بغیر خود را ... قسم خوردند از برای او که ایشان نکفته اند آنرا و قصد نکرده اند کشتن او را و در آن حق که نازل
کرد خدای تعالی بر رسول خود یحلفون بالله ما قالوا تا آخر آیه و چون اظهار کند خدای تعالی اسرار ایشان را در روز قیامت
انکار کنند و قسم بخورند چنانچه قسم خوردند از برای رسول خدا در دنیا است قول خدای تعالی یوم یبعثهم الله جمیعا تا آخر آیه
إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ یعنی بدرستیکه آنانکه مخالفت
میکنند با خدای تعالی و رسول او ایشان نابند در ذلیل ترین خلق در دنیا و نوشته است خدای تعالی و واجب کرده است که هر آینه
غالب شوم من و پیغمبران من بدرستیکه خدای تعالی صاحب قوت و عزت است مرویست که مسلمانان چون دیدند که فتح و نصرت اداشا
خدای تعالی بر دست ما میکنند هر آینه خدای تعالی فتح خواهد داد ما را بر ولایات روم و فارس پس کفتند منافقان که آیا کمان
میکنید که فارس و روم مثل این دهها است که شما غلبه کرده اید بر ایشان پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را سوره حشر و آیه
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی آنچه واقع شد ایشان از خراب
کردن دیار ایشان بسبب آن بود که ایشان مخالفت خدا و رسول او کردند و هر کس مخالفت خدا کند پس بدرستیکه خدای تعالی
سخت عقوبت است و قول خدای تعالی مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
یعنی آنچه را که داد شما را پیغمبر از غنیمت پس بگیرید آنرا و آنچه را که نهی کرده از آن پس باز ایستید از آن و بترسید از خدای تعالی
بدرستیکه خدای تعالی سخت عقوبت است مرویست از حضرت امیرالمؤمنین که بترسید از خدا در ظلم آل محمد بدرستیکه خدا
سخت عقوبت است هر کسی که ظلم کند با ایشان و مرویست از حضرت صادق که خدای تعالی ادب داد پیغمبر خود را تا اینکه بر پا
داشت او را بر آنچه که خواست پس تفویض کرده بسوی او و کفت ما آتاکم الرسول تا آخر آیه پس آنچه را تفویض کرده برسول خود

پس چنین که تفویض کرده از امور بسوی او در روایتی دیکر است که تفویض کرد خدا به پیغمبر خود امر خلق خود را تا اینکه بسنجد
که چکونه است طاعت ایشان پس خواند این آیه را سوره تغابن آیه وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ
فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ یعنی اطاعت خدا بکنید و اطاعت رسول او بکنید پس اکر رو بکردانید از اطاعت پس بدرستیکه بر
پیغمبر ما است رسانیدن پیغام آشکار فصل چهارم در آداب معاشرت با او و تعظیم و توقیر او صلی الله علیه و آله و سلم ذکر آیه
سوره نور و آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ
إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ
لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ یعنی بدرستیکه مؤمنان کامل در ایمان آنانند که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و چون بوده
باشند با او در امری که محتاج باجتماع باشد نمیروند تا آنکه رخصت بخواهند از او بدرستیکه آنانکه
رخصت میخواهند از تو ... آنانند که ایمان آورده اند بخدا و رسول او پس چون رخصت خواهند
از تو از برای بعضی از کارهای خود پس رخصت بده از برای هر کس که خواهی از ایشان و طلب آمرزش کن از برای ایشان از خدای تعالی
بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده مهربان است مرویست که نازل شد این آیه در شان حنظله بن ابی عیاش و او چنان بود که تزویج کرده
در شبی که صباح آن شب جنگ احد بود پس رخصت خواست از رسول خدا اینکه بماند در نزد اهلش پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را
که رخصت بده از برای هر کس که خواهی از ایشان پس چون رخصت یافت ماند در نزد اهلش پس چون صبح کرد در حالتیکه
جنب بود پس حاضر شد در جنگ و شهید شد پس کفت رسول خدا که دیدم ملائکه را که غسل میدادند حنظله را با آب
باران ... در میان آسمان و زمین پس از جهت اینکه غسیل الملائکه شد ... لَّا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ
بَعْضِكُم بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ یعنی مکردانید خواندن پیغمبر را در میان خود مانند خواندن بعضی از شما بعضی را بتحقیق میداند خدای تعالی آنانرا
که بیرون میروند از میان شما پنهان ... پس باید حذر بکنند آنانکه مخالفت میکنند از امر
او از اینکه برسد با ایشان محنتی در دنیا یا اینکه برسد با ایشان عذابی دردناک در آخرت مرویست از حضرت باقر که خدا
میکوید که مکوئید ای محمد و نه یا ابا القاسم و لکن بکوئید یا نبی الله و یا رسول الله مرویست از حضرت صادق که کفت
حضرت فاطمه که چون نازل شد این آیه ترسیدم که رسول خدا ... ای پدر من کفتم یا رسول الله پس اعراض کرد
از من یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه پس رو کرد بمن و کفت ای فاطمه بدرستیکه این آیه نازل نشده در شان تو و نه در اهل
و نه در نسل تو ... بدرستیکه نازل شده این آیه در جفا کاران در صاحبان تکبر و افتخار
بکوئی با من ای پدر که آن زنده کند دل را ... سوره احزاب هفت آیه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ
فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا
فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ

ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما ان تبدوا شیئا او تخفوه فان الله کان بکل شیء علیما یعنی ای انانکه ایمان آورده اید
داخل شوید در خانهای پیغمبر مگر اینکه دستوری دهد شما را بسوی طعام در حالتیکه منتظر نباشید وقت او را و لیکن چون
خوانند شما را پس داخل شوید پس چون طعام خوردید متفرق شوید و مکث مکنید و منشینید در انجا از برای سخن گفتن بدرستیکه
این نشستن در خانه پیغمبر ایذا میرساند او را از شما که بگوید که برخیزید و خدا تعالی شرم نمیکند از ذکر کردن حق و سوال چون خواهید
از زنان پیغمبر حاجتی پس سوال کنید از ایشان از پشت پرده این سوال پاکتر است برای دلهای شما و دلهای ایشان و سزاوار
نیست از برای شما اینکه بیازارید رسول خدا را و نه اینکه نکاح کنید زنان او را بعد از او هرگز بدرستیکه نکاح زنان
او در نزد خدا تعالی گناهیست بسیار بزرگ اگر اظهار کنید چیزی را یا پنهان کنید پس بدرستیکه خدا تعالی هست بهر چیزی دانا مروی است
که چون رسول خدا تزویج کرد زینب دختر جحش را پس ولیمه داد و دعوت نمود اصحاب او را و چنان دوست میداشت او را پس چون
اصحاب او طعام خوردند دوست داشتند که بنشینند در نزد پیغمبر و سخن بگویند و او دوست میداشت که خلوت کند با زینب
پس نازل کرد خدا تعالی این آیه را و همچنین بود که داخل خانه پیغمبر میشدند بعد از اذن او تا زمانیکه داخل شوند بعد از اذن او
مروی است از حضرت صادق که چون جبرئیل میامد نزد پیغمبر نشسته بود و مانند نشستن بندگان و داخل نمیشد
تا اذن بگیرد مروی است که سبب نزول قول خدا تعالی ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده این بود که چون نازل کرد خدا تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وازواجه امهاتهم و حرام کرد خدا تعالی زنان پیغمبر را بر مسلمانان در خشم شد طلحه و گفت حرام میکند محمد بر ما زنان
خود را و تزویج میکند زنان ما را اگر بمیرد محمد هر آینه سر خواهیم داد باید در میان خلخال زنان او چنانچه او راه یافته در میان
زنان ما پس نازل کرد خدا تعالی وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله الایه مروی است که رسول خدا تزویج کرد دو زن از بنی عامر
که او را سناء میگفتند و بود از صاحب جمال ترین زنان عصر خود پس چون نگاه کردند عایشه و حفصه با او گفتند که هر اینه
او غالب خواهد شد بر ما در نزد رسول خدا بسبب جمال خود پس گفتند با او که باید بگوید رسول خدا در وقتی که
پس چون نزد او داخل شد او بر رسول خدا گفت رسول خدا دست او را پس گفت اعوذ بالله پس ابتدا کرد دست رسول
خدا را از خود پس طلاق گفت رسول خدا او را و بعضی از اصحاب با ملحق شد و تزویج کرد رسول خدا زنی از اهل
دختر او بعضی را پس چون مرد ابرهیم پسر رسول خدا پس ماریه قبطیه گفت اگر او پیغمبر می بود پسر او نمی
کرد اینها او را رسول خدا با اهل خود پس انکه داخل شود بر او پس چون پیغمبر از دنیا رحلت کرد امد آن دو زن نزد
ابو بکر که خطبه کنند ماریه را و گفتند ابو بکر را که عمر از دو زن اختیار کنید مستور بودن را اگر خواهید یا شوهر
کردن را اگر خواهید پس اختیار کردند شوهر را و تزویج کردند پس یکی از شوهرانشان مبتلا شد بخوره و دیگری مبتلا
شد بجنون و این دلیل است که زنان رسول خدا بر مردان حرامند بعد از وفات آن حضرت با قرآن پس گفت آن حضرت که نیکو گفت خدا تعالی
از حرمت مگر اینکه ما نزدیک کردند زنانی را که نکاح کرده اند زنان رسول خدا را بعد از او و مذکر کرده از وی و زن
عامریه و کندیه را پس گفت که اگر سوال کرده شود از مردمان از مردیکه تزویج کند زنی را پس طلاق دهد او را یا بیرون کرده از خانه
دخول کند با او آیا حلال است زن بر پدر او و هر اینه خواهند گفت پس رسول خدا در حرمت بزرگتر باشد از پدران

ایشان لا جناح علیهن فی آبائهن ولا ابنائهن ولا اخوانهن ولا ابناء اخوانهن ولا ابناء اخواتهن ولا نسائهن
ولا ما ملکت ایمانهن واتقین الله ان الله کان علی کل شیء شهیدا یعنی نیست گناهی بر زنان پیغمبر در مستور نشدن
بدان از پدران خود و نه از پسران خود و نه از برادران خود و نه از پسران برادران خود و نه از پسران خواهران خود و نه از زنان هم دین خود که زنان
مسلمانانند و نه کنیزانی که مالک شده است دستهای ایشان و بترسید ای زنان از خدا تعالی بحفظ احکام او بدرستیکه خدا تعالی
هست بر هر چیزی گواه و حاضر و پنهان نیست ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا
تسلیما یعنی بدرستیکه خدا تعالی و فرشتگان او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای انانکه ایمان آورده اید صلوات بفرستید بر او و سلام کنید
با او سلام کردنی مروی است که پرسیدند از حضرت امام کاظم که چیست معنی صلوات خدا و صلوات ملائکه و صلوات مؤمنین گفت صلوات خدا
رحمت است از خدا از برای او و صلوات ملائکه تزکیه و پاکی یاد کردن ایشان است از برای او و صلوات مؤمنین دعا کردن ایشان است
از برای او و مروی است که پرسیدند از حضرت صادق از این آیه پس گفت صلوات از خدا رحمت است و از ملائکه تزکیه است و از مردم
دعا است و اما قول خدا تعالی وسلموا تسلیما یعنی تسلیم و انقیاد کردن در امور و احکام او مروی است از انحضرت که گفت که
صلوات فرستید بر محمد و آل او که هر کس صلوات فرستد و صلوات ملائکه دو انچه در روی زمین خلق اند بر محمد و آل او
و علیهم و رحمة الله و برکاته پرسیدند که چیست ثواب کسی که صلوات میفرستد بر محمد و آل او بان صلوات گفت بیرون میاید از گناهان
مثل کسی که بیشتر مادر خود متولد شده است مروی است که صلوات خدا و ملائکه تزکیه است و صلوات مؤمنین از برای او دعا است و صلوات ملائکه
مدح ایشان است او را و صلوات مردمان دعا کردن ایشان است او را و تصدیق و اقرار بفضیلت اوست و قول خدا تعالی وسلموا
تسلیما یعنی تسلیم او کنید در ولایت و در انچه آورده است مروی است که پرسیدند از حضرت صادق از این آیه پس گفت
سلام کنید بر او سلام کنید با او و مروی است از حضرت رضا در مجلس مامون که گفت مخفی که داشته ایم از سلام کردن
که چون نازل شد این آیه گفتند ای رسول خدا بتحقیق دانستیم سلام کردن بر تو را پس چگونه باشد صلوات بر تو
پس گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت وبارکت علی ابرهیم وآل ابرهیم انک حمید مجید پس آیا ای گروه
مردمان در میان شما خلافی در این هست گفتند که گفت مامون آیا از چیزهائی است که بیشتر خلافی در آن نباشد و بر آن است اجماع
امت پس گفت آیا در نزد شما در باب آل چیزی هست واضح تر بیان از این در قرآن گفت انحضرت آری خبر ده مرا از قول خدا تعالی
یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم پس چه کس اراده کرده است خدا بقول خود یس گفتند علماء که مراد محمد است که نیکو
است در آن احدی گفت پس بدرستیکه خدا تعالی عطا کرد محمد و آل محمد را از این فضیلتی که نرسیده است احدی بکنه وصف آن
مگر کسی که بیابد آن را و آن اینکه بدرستیکه خدا تعالی سلام کرده بر احدی مگر بر پیغمبران پس گفت سلام علی نوح فی العالمین و گفت سلام
علی ابرهیم و گفت سلام علی موسی وهرون و نگفت سلام علی آل نوح و نگفت سلام علی آل ابرهیم و نگفت سلام علی آل موسی
وهرون و گفت سلام علی آل یس یعنی آل محمد پس گفت مامون که بتحقیق دانستیم که در معدن نبوت است شرح و بیان این مطلب
مروی است از حضرت صادق که صلوات بر پیغمبر و آل او واجب است در هر جا که و در نزد عطسه کردن و و ذبیحه با دها ...
از حضرت با قر که صلوات بفرستید بر پیغمبر در هر وقتی که ذکر کنید او را یا ذکر کند او را کسی در نزد تو در اذان و غیر اذان

و نیز روایت از آنحضرت است که گفت که چون قبض شد روح پیغمبر نماز کردند بر او ملائکه و مهاجر و انصار فوج فوج و گفت آن
حضرت که گفت امیرالمؤمنین که شنیدم از رسول خدا در حال صحت و سلامت او که بدرستیکه نازل شد این آیه
بعد از حجره نماز بر من بعد از آنکه قبض کرد خدا تعالی روح مرا ان الله وملائکته یصلون علی النبی تا آخر آیه
و روایت کرده که گفت پیغمبر بعد ... ما را که هیچ ... با خدا تعالی بر گفت خدا تعالی باد و در حاجات او که بحقیقت ...
شد محمد پس صلوة بفرست بر او و ای ... این ... که صلوة ... بر او ... صلوة سیف ... بر او و بر ...
از حضرت امیرالمؤمنین که گفت این آیه را ظاهری هست و باطنی هست پس ظاهر قول خدا تعالی است که صلوة
بفرستید بر او و باطن قول او است که تسلیم کنید تسلیم کردنی یعنی تسلیم کنید از برای کسی که او وصی کرده است و خلیفه
کرده است او را بر شما فضیلت داد او را بجز آنکه عهد کرده است بسوی او تسلیم کردنی و این بجز کفتم ... آدم ...
جزئها ... که ... اند تا ... از آنکه کسی که لطیف باشد حواس او ... باشد ذهن او صحیح باشد تمیز او ان

الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا والذین یؤذون المؤمنین
والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا یعنی بدرستیکه آنانکه میرنجانند خدا تعالی را و ...
او ... است ایشان را خدا تعالی در دنیا و آخرت و آماده کرده است برای ایشان عذابی خوار کننده و آنانکه
میرنجانند مردان با ایمان و زنان با ایمان را بجز آنکه کرده باشند پس بحقیقت متحمل شده اند بهتان و گناه آشکارا روایت
کرده که نازل شد این آیه ان الذین یؤذون الله ورسوله در باره کسانیکه غصب کردند حق امیرالمؤمنین را و گرفتند حق فاطمه را
و رنجانیدند او را ... و گفت پیغمبر رسول خدا که هر که برنجاند فاطمه را در حیوة من مثل کسی است که برنجاند
او را بعد از موت من و هر کس که برنجاند او را بعد از موت من مثل کسی است که رنجانیده او را در حیوة من و هر کس که او را برنجاند
مرا رنجانیده است و هر کس که مرا برنجاند پس بحقیقت خدا را رنجانیده است و اینست قول خدا تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله
روایت از حضرت فاطمه که گفت رسول الله که ... و ... پدر ... رسول خدا ... که ...
پس گفت که هر کس برنجاند ... پس بحقیقت رنجانیده است ... و هر کس که برنجاند او پس بحقیقت رنجانیده است خدا را
که رنجانیدن خدا را ... لعنت خدا ... و روایت از حضرت صادق است که گفت ... رسول خدا ... نماز شام
... بجهت ... رسول خدا ... تا ... رسول خدا ... و ...
رسول خدا پس گفت ... آنکه برنجانند ... که ... و اطاعت کنید ... و روایت
از حضرت صادق است که چون روز قیامت شود ندا کند منادی که کجا اند آنانکه رنجانیدند دوستان مرا پس برخیزند گروهی که ...
بصورت ایشان ... پس گفته شود اینها آنانند که رنجانیدند مؤمنان را و دشمنی کردند با ایشان و ... کردند با ایشان
... پس امر کرده شود بایشان بسوی جهنم و روایت از حضرت باقر است که ... و صفت اند
مؤمن اند ... برنجانند مؤمن را ... و روایت از حضرت ...
که هر کس ... مؤمنی ... در روز قیامت در میان ... بیرون میآید از ...

یا ایها النبی قل لازواجک وبناتک ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین وکان
الله غفورا رحیما یعنی ای پیغمبر بگو بزنان خود و دختران خود و زنان مؤمنان که بپوشانند بخود از چادرهای خود و این پوشیدن
نزدیکتر است بآنکه شناخته شوند زنان آزاد از کنیزان پس رنجانیده نشوند ... و هست خدا تعالی آمرزنده مهربان
روایت کرده که سبب نزول این آیه آنکه بودند زنانی که بیرون میرفتند بسوی مسجد و نماز میکردند پشت سر رسول خدا
پس چون شب میشد بیرون میرفتند بسوی نماز مغرب و عشاء و نماز صبح و می نشستند جوانان از برای ایشان در سر راه ایشان
پس میرنجانیدند ایشان را و متعرض ایشان میشدند پس نازل کرد خدا این آیه را لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم
مرض والمرجفون فی المدینة لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا
تقتیلا سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا یعنی اگر باز نایستند از رنجانیدن منافقان و آنان
که در دل ایشان مرض شک است و آنانکه اراجیف میگویند در شهر مدینه هر آینه امر کنیم ترا بقتال ایشان و بیرون کردن از شهر ایشان
پس همسایگی نکنند با تو در آن شهر مگر اندک زمانی در حالیکه لعنت کرده شده اند ایشان در هر جا که یافت شوند بگیرند ایشان را
و بکشند ایشان را ... سنت نهاده است خدا در میان آنانکه گذشتند پیش از ایشان و هرگز نخواهی یافت در سنت خدا
حال تغییری روایت کرده که نازل شد این آیه در باره گروهی از منافقان که میبودند در مدینه و میگفتند اراجیف و ... رسول خدا
چون بیرون میرفت بجهاد و میگفتند کشته شد و اسیر شد پس غمگین میشدند بسبب آن مسلمانان پس شکایت کردند بسوی رسول خدا
پس نازل شد این آیه سوره فتح ده آیه انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه
وتوقروه وتسبحوه بکرة واصیلا یعنی بدرستیکه ما فرستادیم ترا در حالیکه گواه باشی بر امت خود و مژده دهنده باشی
و ترساننده باشی تا آنکه ایمان آرید بخدا و رسول او و تقویت نمائید دین خدا را و تعظیم کنید او را و تسبیح او گویید
در روز صبح و شام سوره حجرات پنج آیه یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله
ان الله سمیع علیم یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم
لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون یعنی ای آنانکه ایمان آوردید پیش مگیرید بچیزی ... پیش از حکم خدا و رسول او
یعنی ... بچیزی که ... حکم ... ایشان باشد و بترسید از عذاب خدا بدرستیکه خدا تعالی شنوا است گفتار شما و دانا است
باحوال شما ای آنانکه ایمان آوردید بلند مکنید در وقت سخن گفتن آوازهای خود را بالای آواز پیغمبر و بلند مکنید آواز
برای او گفتار را ... بلند کردن ... بعضی از شما از برای بعضی آنکه باطل کرده شود کردارهای نیک شما و حال آنکه شما ندانید
باید ... روایت کرده که نازل شد در باره قومی از بنی تمیم که بودند ... رسول خدا ... ایشان ... او
حجره ... بلند ... ای محمد ... بیرون بیا ... پس ... رسول خدا ... و ...
... سخن ... بلند ... آوازهای خود را بالای آواز او ... ای محمد ...
... آنکه ... بعضی ... و روایت از ... نازل شد این آیه در باره ثابت
بن قیس که ... بلند ... سخن ... رسول خدا ...

او مرویست که چون نازل شد این آیه مشغول شد ثابت بن قیس بحزن و ملال و کرد رسول خدا صلعم پرسید از او نمیکار او پس خواندند او را
و پرسید از او پس گفت ای رسول خدا بحقیقت نازل شد این آیه و من بلند آوازم پس من میترسم از آنکه باطل شود اعمال
من پس گفت رسول خدا او که تو بهشتی و از آن بعد سخن گو نرم بآهسته خواهی کرد نزد ما هر چه خواهی بعد سخن گو نرم
از اهل بهشتی إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
عَظِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی بدرستیکه آنانکه پست میکنند آوازهای خود را نزد رسول خدا ایشان آنانند که آزمایش کرده است
خدای تعالی دلهای ایشانرا بپرهیزکاری ایشانراست آمرزش و ثواب بزرگ بدرستیکه آنانکه آواز میدهند ترا
از پس حجره‌ها بیشتر ایشان نمیفهمند حاجیان بعقل اند از بی ادبی و اگر ایشان صبر میکردند
تا آنکه تو بیرون روی بسوی ایشان هر آینه بهتر بود از برای ایشان و خدای تعالی آمرزنده و مهربان است سوره
مجادله بیست و دو آیه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا
خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی آیا نمیدانی تو که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است نباشد هیچ راز
گفتن سه تن مگر آنکه او چهارم ایشانست و نه پنج تن مگر آنکه او ششم ایشانست و نه کمتر از آن عدد و نه بیشتر
از آن مگر آنکه او با ایشانست هر جا که باشند پس آگاه میکند ایشانرا بآنچه کرده‌اند در روز قیامت بدرستیکه
خدای تعالی بهر چیزی داناست مرویست از حضرت صادق ع در این آیه که گفت یعنی احاطه علم نه بحسب ذات زیرا که
مکانها صاحب حدود و نهایات اند و گو ... نهایات ... باشد بحسب ذات لازم میاید
... ذات ... رسید مردی از حضرت امیرالمؤمنین ع که خدای تعالی در کجاست گفت
در اینجا و در آنجا و در فوق و در تحت و محیط است بما ... پس خدای تعالی میگوید که اشاره است بکلام
آنحضرت سوی آنکه او چهارم سه تن است و ششم پنج تن است آنانکه با هم راز میگویند یعنی باحاطه کردن بایشان و علم
بر ایشان و علم او بآنچه راز میگویند ... در وقت راز گفتن ایشان نه آنکه او بنفس ایشان
در عداد ایشانست بذات مقدسه زیرا که لازم میاید که صاحب حدود و مکان و جهت باشد مرویست از حضرت
صادق ع که نازل شد این آیه در باره فلان و فلان و ابو عبیده بن جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم غلام ابی حذیفه
و مغیرة بن شعبه چونکه نوشتند کتابی در میان خود و عهد و پیمان کردند و قسم خوردند با یکدیگر که هرگاه در گذشت
محمد نگذارند هرگز خلافت را در بنی هاشم ... أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ
وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ
لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنانکه نهی شده بودند
از راز گفتن پس بر میگردند بسوی آنچه نهی شده بودند از آن و راز میگویند با یکدیگر بچیزی که گناه است یعنی

با مؤمنان و منافقان پیغمبر و چون بیایند نزد تو بگویند در مقام تحیت و درود تو چیزیکه تورا بآن تحیت نداده
خدای تعالی و میگویند در پیش خود چرا عذاب نمیکند خدا ما را بآنچه میگوئیم با جمله بس است از برای ایشان عذاب دوزخ پس
بجا میآرند کشتن است دوزخ از برای ایشان مرویست که یهود میآمدند بنزد پیغمبر و میگفتند بجای السلام علیک
السام علیک یا محمد و سام بزبان ایشان بمعنی موت و مرگ است پس میگفت رسول خدا در جواب ایشان و علیکم یعنی و شما
مرگ پس نازل شد این آیه مرویست که چون یکی از یهودان نزد حضرت آمده میگفتند انعم صباحا و انعموا مساء یعنی
با نعمت باش در صبح و با نعمت باش در وقت شام و این سلام اهل جاهلیت بود پس نازل کرد خدا این آیه را که رسول
خدا با ایشان که تحیت تبدیل کرده خدای تعالی ایشانرا بهتر از آن که شما میگوئید و آن سلام اهل بهشت است که السلام علیکم
باشد یعنی که گویند بجای آن السلام علیکم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ
وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ
شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یعنی ای آنانکه ایمان آورده‌اید هرگاه راز میگوئید با یکدیگر پس
راز مگوئید بچیزیکه گناه است و بدشمنی با مؤمنان و نافرمانی پیغمبر و راز بگوئید بنیکوئی و پرهیزکاری و بترسید
از خدای آنچنانکه بسوی او بازگشت داده خواهید شد بدرستیکه راز گفتن بگناه و دشمنی از کار شیطان است تا آنکه
اندوهناک شوند آنانکه ایمان آورده‌اند و نیست شیطان که ضرر رساند بایشان هیچ ضرری مگر بمشیت خدای تعالی
و بفضل و کرم خدا باید اعتماد کنند مؤمنان و با او توکل کنند بعد از راز گفتن ایشان مرویست که پرسیدند
از حضرت صادق ع از قول خدای تعالی إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ گفت دویم یعنی خلیفه دویم مرویست که پرسیدند از
حضرت پیغمبر از این آیه گفت دویم مرویست که گفت پیغمبر که هرگاه شما سه نفر باشید پس راز مگوئید دو نفر تنها با
یکدیگر بدون صاحب شما سیمی زیرا که این کار اندوهناک میکند او را مرویست از حضرت صادق ع که گفت سبب نزول
این آیه آن بود که حضرت فاطمه در خواب دید که رسول خدا قصد کرده با آنکه او و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین بیرون
روند از مدینه پس بیرون رفتند تا آنکه گذشتند از دیوارهای مدینه پس ظاهر شد از برای ایشان راهی گرفتند رسول خدا
جانب راست آن راه تا آنکه رسیدند بموضعی که در آن درخت خرما و آب بود پس خرید رسول خدا گوسفندی که در یک
گوش آن نقطه‌های سفید بود پس امر کرد بذبح آن گوسفند پس چون ذبح کردند و بریان کردند و خوردند از آن
در آن مکان پس بیدار شد حضرت فاطمه گریان و نالان و خبر نداد از خواب رسول خدا پس چون صبح شد
آورد رسول خدا حیوانی پس سوار کرد بر آن حضرت فاطمه را و امر کرد تا آنکه بیرون روند با او
امیرالمؤمنین و حسن و حسین چنانچه در خواب دیده بود حضرت فاطمه پس چون بیرون رفتند از دیوارهای مدینه
پیش آمد ایشانرا راهی پس گرفت رسول خدا جانب راست راه را چنانچه فاطمه در خواب دیده بود تا آنکه رسید
بموضعی که در آن درخت خرما و آب بود پس خرید رسول خدا گوسفندی که در گوش آن نقطه‌های سفید بود چنانچه
در خواب دیده بود پس امر کرد بذبح آن پس ذبح کردند و بریان کردند پس چون خواستند که بخورند برخاست حضرت

فاطمه رو دور شد از ایشان که برکات از ترس اینکه ببیند ایشان را بر طلب که در او را رسول خدا تا اینکه بخورد و باد
دیگر که بر سیکند پس گفت او که چه میشود ترا ای دختر من گفت او را رسول خدا دیدم در خواب بدیم چنین دیدم
دیگر بودی مثل اینکه در خواب دیده بودم پس در شدم از شما تا اینکه نبینم مردن شما را پس برخواست رسول خدا
و دو رکعت نماز گذارد و مناجات کرد با پروردگار خود پس نازل شد براو جبرئیل پس گفت ای محمد این شیطانی
که نام او زها است داد اینکه دید که بود فاطمه این خواب را و اذیت میرساند و میرنجاند مومنان را در خواب
ایشان بچیزها اینکه غمگین شوند بان پس امر کرد جبرئیل تا اینکه آمد و بنزد رسول خدا پس گفت حضرت او که تو فی
کر بود فاطمه این خواب را گفت آری ای محمد پس آنحضرت سه مرتبه آب دهن خود را بر سه موضع او انداخت پس
تف لعنت کرد براو پس گفت جبرئیل که ای محمد چون ببینی تو در خواب چیزی که کراهت داری او را پس باید بگوید با اینکه
بر چند یکی از مومنان پس هر اینه بگوید اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیاء الله المرسلون وعباد
الصالحون من شر ما رایت من رؤیای و بخواند سوره حمد و معوذتین و توحید را و بعد بجانب چپ خود سه مرتبه
پس بدرستیکه ضرر نرساند با و چیزی اگر در خواب دیده است پس نازل کرد خدا ایتها بر رسول خود اِنَّمَا النَّجْوٰى
مِنَ الشَّيْطَانِ تا اخر این مرویست از حضرت صادق که گفت هرگاه در خواب ببیند یکی از شما چیزی که کراهت داری پس
هر اینه باید بگردد از طرفی که خوابیده بود و بگوید اِنَّمَا النَّجْوٰى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ
شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ پس باید بگوید عذت بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیائه المرسلون وعباده الصالحون
من شر ما رایت ومن شر الشیطان الرجیم قال الله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ
اللّٰهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید چون بگویند شما را که وسعت دهید در مجلسها رسول خدا پس وسعت دهید
وسعت دهد خدا شما را تا اینکه وسعت دهد خدا ایشان را برای شما و چون بگویند که برخیزید پس برخیزید تا اینکه بلند
کرداند خدا ایشان را آنانکه ایمان آورده اند از شما و آنانکه داده اند ایشان را علم بسوی درجات بهشت و خدا
با چیزها میکنید آگاه است مرویست که مردمان را عادت بود که در نشستن در مجلس تنگی میکردند پس چون میرسیدند کسی
دیگر را راه نمیدادند ایشان را پس نازل شد آیه و رسول خدا امر کرد که
وسعت دهند بعضی از برای بعضی مجلس را و نیز مرویست که بود رسول خدا در صفه و در مکان تنگی و در روز جمعه
و بود اوکرام میداشت اهل بدر را از مهاجر و انصار پس آمدند جمعی از اهل بدر و در میان ایشان ثابت بن
قیس بود پس در مجلس ایستادند و ایستاده ماندند پس رسول خدا و گفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
پس رد کرد پیغمبر ایشان سلام را پس سلام کردند بقوم و جماعت از پس رد کردند ایشان سلام را پس ایستادند
بر پاها خود نگاه میکردند بسوی قوم و وسعت نمیدادند کسی از برای ایشان مجلس را پس گران آمد این بر رسول خدا
پس گفت با آنان که در حوالی او بودند از مهاجر و انصار از غیر اهل بدر که برخیز ای فلان و برخیز ای فلان بعدد آنجماعت

که بودند از اهل بدر و ایستاده بودند پیش روی او پس گران آمد آن برایشان که برخواستند از مجلس و دانست رسول خدا
کراهت را از صورتهای ایشان و گفتند منافقان بمسلمانان آیا گمان میکنید که صاحب شما عدل میکند در میان
مردمان پس بخدا قسم که عدل نکرد برایشان جماعت که نشسته بودند در مجلس خود و دوست میداشتند قرب پیغمبر
خود را پس برخیزانید ایشان را و نشانید در جای ایشان آنان را که دیر آمده بودند پس نازل شد این آیه مرویست از حضرت
پیغمبر در تفسیر یرفع الله الذین تا اخر آیه که گفت آنحضرت که فضل عالم بر شهید یک درجه است و فضل شهید بر عابد یک درجه است
و فضل پیغمبر بر عالم یک درجه است و فضل قرآن بر سایر کلام مثل فضل خدا است بر خلق او و فضل عالم بر سایر مردم مثل
فضل من است بر پست ترین مردم و نیز مرویست از آنحضرت که در میان عالم و عابد صد درجه است که در میان هر دو درجه
بقدر دویدن اسب عربیست در هفتاد سال و نیز مرویست از آنحضرت که شفاعت میکنند در روز قیامت سه گروه که
پیغمبران پس علما پس شهیدان و مرویست از حضرت صادق که گفت چون روز قیامت میشود جمع میکند خدا مردمان را در یک زمین
و گذاشته میشود ترازوها پس وزن میکنند خونهای شهیدان را با مرکبهای دوات علما پس ترجیح مرکبهای دوات علما
بر خونهای شهیدان و مرویست از حضرت باقر که برای عالمی که منتفع شود مردم بعلم او افضل است از هفتاد هزار عابد يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید چون راز گوئید با پیغمبر راز او پس پیش از راز گفتن بداد پیش از راز
گفتن شما صدقه دادن بمستحقین را این از برای شکر ان نعمت تقدیم صدقه بهتر است از برای شما و پاکیزه تر است از برای شما
از ذنب و در خیر تعالی و دولت پس اگر نیابید چیزی از برای صدقه دادن پس بدرستیکه خدا آمرزنده است بخشاینده است
مرویست که جماعتی از اغنیا نزد مکرر حضرت امیر المؤمنین که کرده بر نبی را گفتند با رسول خدا و در بسیار پیش از آن
نفقه فکر دیگر بود که جمع ده درهم یک دینار باشد مرویست که رسید که از حضرت با قیه از ایشان این پس گفت تقدم
داشت علی بن ابی طالب پیش روی راز گفتن خود با رسول خدا صدقه دادن را پس نسخ شد این آیه با این آیه أَأَشْفَقْتُمْ
أَنْ تُقَدِّمُوا و مرویست که گفت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستیکه در کتاب خدا آیه هست که عمل نکرده بان احدی
پیش از من و عمل نکرده بان احدی بعد از من و این آیه نجوا است بدرستیکه بود از برای من یک دینار و فروختم پس دادم
بده درهم تصدق پس هر وقت که رازی میکردم با پیغمبر در یکی تصدق میکردم پس گفت آنحضرت
که نسخ شد تا این بقول خدا أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ تا اخر و بر خیر بما تعملون و مرویست که حضرت
امیر المؤمنین در احتجاج خود با ابی بکر گفت با او که ترا قسم میدهم بخدا آیا کسی که عمل کرده است بایه نجوی
و راز گفتن با رسول خدا صدقه دادن را پس گفت او و معاتب ساخت خدا ایشان را پس گفت أَأَشْفَقْتُمْ تا اخر آیه
با تو است اکر گفت با بکر بلکه تو قال الله أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ
فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی آیا ترسیدید فقر و فاقه را در اینکه
مقدم دارید شما پیش از راز گفتن شما با رسول خدا صدقه دادن را پس چون نکردید شما این را که خدا گفته بود و تو

کرده‌اید و بپذیرفت خدای تعالی توبه شما را پس بر شما باد که بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدای
آگاه است بآنچه شما میکنید مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این آیه که گفت چون با شما باشد تو بر مسکن از گناه کردن
یعنی آنانکه عمل نکردند باین آیه ایشان گناه کردند [illegible]
خلاف آنست [illegible] سوره بقره ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذي جاءك من العلم ما لك من الله من ولي
ولا نصير یعنی و هر آینه اگر پیروی کنی خواهشهای باطل ایشان را بعد از آنکه آمد بتو علم و دانش یقینی نباشد برای تو
از عذاب خدای تعالی هیچ دوستی و هیچ یاری دهنده که دفع کند از تو عذاب او را و قال ایضا ولئن اتبعت اهواءهم من بعد
ما جاءك من العلم انك اذا لمن الظالمين یعنی و هر آینه اگر پیروی کنی خواهشهای باطل ایشان را بعد از آنکه آمد
از علم و دانش بکار دین بدرستی که تو آنگاه هر آینه از ستمکاران باشی و قال ایضا الحق من ربك فلا تكونن من الممترين
یعنی آنکه تو میخوانی بسوی ایشان حق و ثابت است از جانب پروردگار تو پس البته مباش از شک کنندگان سوره
آل عمران ليس لك من الامر شيء او يتوب عليهم او يعذبهم فانهم ظالمون یعنی نیست برای تو از امر [illegible]
هیچ چیزی یا آنکه خدای تعالی قبول میکند توبه ایشان را اگر مسلمان شوند یا آنکه عذاب میکند ایشان را اگر اصرار کنند بر کفر
پس بدرستی که ایشان ستمکارانند و مستحق عذابند بسبب ظلم ایشان و در فصل [illegible] گذشت شأن نزول این آیه سوره
نساء انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله ولا تكن للخائنين خصيما واستغفر الله ان
الله كان غفورا رحيما یعنی بدرستی که ما فرستادیم بسوی تو قرآن را براستی تا آنکه حکم کنی در میان مردمان بآنچه نمود
بتو و وحی کرد بسوی تو خدای تعالی و مباش از جهت خیانت کنندگان خصومت کننده از برای آنانکه خیانت میکنند طلب
آمرزش بکن بآنچه قصد کردی بدرستی که خدای تعالی آمرزگار و مهربان است مرویست از حضرت صادق ع که سوگند بخدا
که تفویض نکرد خدای تعالی بسوی احدی از خلق خود مگر بسوی رسول خدا و بسوی ائمه و گفت خدای تعالی انا انزلنا
اليك تا آخر این آیه جاریست در اوصیاء و نیز مرویست از آنحضرت که گفت بابو حنیفه که گمان میکنی تو که صاحب رائی
تو و حال آنکه بود رای از رسول خدا ص صواب و از غیر او خطاء از جهت آنکه گفت خدای تعالی که او حکم کند در میان
مردمان و نگفت [illegible] مرویست که بود سبب نزول این آیه آنکه گروهی از انصار از بنی ابیرق سه برادر بودند
که منافق بودند بشیر و مبشر و بشر [illegible] نقب زدند در خانه عم قتاده بن نعمان که از اهل بدر بود
و بیرون آوردند طعامی که آماده کرده بود از برای عیال خود با شمشیری و زرهی پس شکایت کرد قتاده نزد
رسول خدا ص پس گفت ای رسول خدا گروهی نقب زده اند بخانه عم من و برده اند طعامی که آماده کرده بود از برای
عیال خود و شمشیری و زرهی و [illegible] ایشان اهل بیت [illegible] بودند چون با ایشان [illegible] مرد مومنی که او را لبید بن
سهل میگفتند پس گفتند بنو ابیرق این کار لبید بن سهل است چون بشنید لبید بیرون آمد شمشیر خود را
بیرون آورد بجانب ایشان پس گفت ای بنی ابیرق آیا نسبت میدهید بمن دزدی و حال آنکه شما سزاوارترید بآن از من
و شما منافقانید هجو میکنید رسول خدا را و نسبت میدهید [illegible] تا بیان کنید [illegible]

کرد [illegible] از خون شما پس [illegible] اگر کردید با او پس گفتند با دیگر کرد [illegible] تو [illegible] آن [illegible]
[illegible] و دزدی را پس [illegible] بسوی [illegible] و او بود مردی زبان
آور [illegible] و نزد رسول خدا ص پس گفت ای رسول خدا بدرستی که قتاده قصد کرده است بسوی خانه از اهل
ما اهل شرف و حسب و نسب پس نسبت داده است ایشان را بدزدی و گفته است در ایشان چیزی که در ایشان نبود [illegible]
رسول خدا ص از آن [illegible] و قتاده پس [illegible] رسول خدا ص و گفت با او که تو قصد کردی بسوی اهل بیت شرف
و حسب و نسب پس ایشان را نسبت دادی بدزدی پس مؤاخذه کرد او را و مؤاخذه شد [illegible] قتاده از آن
و برگشت بسوی عم خود و گفت [illegible] رسول خدا ص که حقیقت که رسول خدا
[illegible] او [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] و مردی شاعر بود [illegible] رسول خدا ص [illegible]
[illegible] که ابا طعمه پسر ابیرق دزدید [illegible] خود [illegible] و قتاده بن نعمان بود [illegible]
[illegible] پس گفت [illegible]
ابو طعمه پسر ابیرق [illegible] رسول خدا ص [illegible] ابو طعمه
و گفت [illegible] رسول خدا ص
آنکه بکند [illegible] و لا تجادل عن الذين يختانون انفسهم ان الله لا يحب من
كان خوانا اثيما يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله وهو معهم اذ يبيتون ما لا يرضى من القول وكان الله
بما يعملون محيطا یعنی و خصومت مکن از جهت آنانکه خیانت میکنند با نفسهای خود [illegible]
بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد خیانت کننده گناهکار را [illegible]
[illegible] و حال آنکه خدای تعالی با ایشان است [illegible]
[illegible] و حال آنکه هست خدای تعالی بآنچه میکنند ایشان دانا ها انتم
هؤلاء جادلتم عنهم في الحياة الدنيا فمن يجادل الله عنهم يوم القيامة ام من يكون عليهم وكيلا ومن يعمل
سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما یعنی [illegible] شما آن گروهید که خصومت کردید
از جهت ایشان در زندگانی دنیا پس کیست که خصومت کند با خدای تعالی از برای ایشان [illegible] کیست که باشد
بر عذاب ایشان [illegible] و هر که بکند کاری بد یا ستم کند بر نفس خود پس طلب آمرزش کند از خدای یابد خدای
تعالی را آمرزگار و مهربان ومن يكسب اثما فانما يكسبه على نفسه وكان الله عليما حكيما ومن يكسب خطيئة او اثما
ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا واثما مبينا یعنی و هر که کسب کند گناهی را پس بدرستی که کسب میکند آنرا بر ضرر
نفس خود و هست خدای تعالی دانا و درست کردار [illegible] و هر که کسب کند گناهی [illegible]
[illegible] بدرستی که [illegible] و لولا فضل الله عليك ورحمته

لهمّت طائفة منهم ان یضلوک وما یضلون الا انفسهم وما یضرونک من شیء وانزل الله علیک الکتاب والحکمة
وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما یعنی واگر نبودی فضل خدای تعالی بر تو و رحمت خدای بر تو با علام کردن
کار ایشان هر آینه قصد میکردند طائفه از ایشان اینکه گمراه گردانند ترا در حکم کردن بحق بر حال انکه گمراه
نمیکنند مگر نفسهای خود را و ضرر نمیرسانند بتو هیچ چیز را و فرستاد خدای تعالی بر تو قرآن را و دانشی را و آموخت ترا هرچه را
که نمیدانستی و بود افزون ترا از جهت انبیا موهوب باشد فضل خدای تعالی بر تو بزرگ زیرا که رویت آنحضرت با قریه که کرکری
پسته تیر از طائفه بنیر گفتند که بیاید ما را بنزد رسول خدا ص تا اینکه سخن بگوییم با او در بارهٔ مصاحب بنیر
و عذر بگوییم که مصاحب ما بیگناه است پس چون نازل کرد خدای تعالی آیه یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله
وهو معهم تا آخر آیه پس رو کردند طائفه بنیر و گفتند با وکلای بنیر طلب معذرت و امر ببخشش از خدا و توبه کن
از گناه پس گفت بنیر که سوگند بآنخدائی که سوگند باو یاد میشود که نیست در زره سارق مگر لبید پس نازل شد ومن
یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا واثما مبینا پس بنیر کافر شد و ملحق شد بکفار مکه و نازل کرد
خدای تعالی در شان انانکه معذرت خواستند از بنیر و آمده بودند بنزد پیغمبر که عذر بخواهند از او ولولا فضل الله
علیک ورحمته تا آخر آیه و نازل کرد در بارهٔ بنیر بعد از انکه او در مکه بود ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له
الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا یعنی هر که مخالفت پیغمبر بکند بعد
از انکه ظاهر شود از برای او راه راستی حق و پیروی کند راهی غیر راه مسلمانان را متوجه میگردانیم ما او را
بسوی انچه روی آورده است و میرسانیم ما او را باتش دوزخ و بدجایی بازگشتی است دوزخ مروی است از حضرت
کاظم ع در قول خدای تعالی اذ یبیتون ما لا یرضی من القول که گفت یعنی فلان و فلان و ابا عبیدة بن الجراح
و در روایت دیگر است یعنی اول و ثانی و ابو عبیدة بن الجراح مترجم میگوید که مفسرین منقول اند که اینکه
این آیات وارد است در بارهٔ ابو طعمه که دزدید زرهی را پس چون طلب کردند زره را از او نسبت داد آن
دزدی را بیکی از یهود و چون شدید شد خصومت در میان طائفه او و طائفه یهودی آمدند طائفه ابو طعمه بنزد
رسول خدا ص و خواستند اعانت ایشان را بر اینمطلب و اینکه ملحق سازد این خیانت را بر یهودی پس قصد کرد
رسول خدا ص که بکند این کار را که ایشان خواسته اند پس نازل شد آیه ولا تکن للخائنین خصیما یعنی مباش از
جهت خواهش خیانتکاران مخاصم کسی که بیگناه است یعنی مخاصمه مکن با یهود بسبب ساختن خائنان که طعن
میزنند در عصمت پیغمبران که این آیه دلالت میکند بر صادر شدن گناه از رسول خدا ص زیرا که اگر رسول خدا ص
اراده نکرده بود باینکه مخاصمه کند از جهت خواهش خیانتکاران و دفع کند نسبت دزدی را از ایشان وارد نمیشد
نهی از آن و جواب ایشان انست که حضرت رسول خدا ص بعمل نیاورد خواهش خیانتکاران را و اگر نهی از آن
وارد نمیشد بلکه انچه ثابت میشود از این روایات انست که طائفه ابو طعمه چون که التماس کردند از رسول خدا ص
اینکه دفع کند نسبت دزدی را از ابو طعمه و ملحق سازد به یهودی توقف کرد آنحضرت و منتظر نزول وحی شد پس نازل شد

ابن ابیرق و بیان عذر حق اینکه ابو طعمه دروغگو است و یهودی بیگناه است و قول خدای تعالی
واستغفر الله ان الله کان غفورا رحیما دلالت ندارد بر اینکه گناهی صادر شده باشد از رسول خدا ص اما اولا
بجهت اینکه شاید چون که طبع مبارک آنحضرت میل داشت بیاری کردن ابو طعمه بسبب اسلام ظاهر او پس بسبب این مامور شده با
باستغفار کردن نظر بمضمون حسنات الابرار سیئات المقربین اما ثانیا بجهت اینکه چون قوم شهادت داده بودند
بر دزدی یهودی و بر بیگناهی ابو طعمه از آن و ظاهر نبود از برای رسول خدا ص امری که موجب جرح شهادت
ایشان باشد اراده کرد که حکم کند بدزدی یهودی پس چون خدای تعالی مطلع کرد آنحضرت را بر دروغ گفتن انقوم
که شهادت داده بودند دانست که این حکم اگر واقع شده بود خطا بود و استغفار او بود بجهت اینکه چون اراده
کرده بود حکمی که اگر واقع میشد خطا بود فی نفسه اگرچه معذور بود در نزد خدای در این حکم و اما ثالثا از جهت
اینکه قول خدای تعالی واستغفر الله احتمال دارد که مراد از آن استغفار کردن از برای طائفان بود که امداد و حمایت از ابو
طعمه میکردند و می خواستند که اظهار کنند بیگناهی او را از دزدی و مراد به الذین یختانون انفسهم ابو طعمه و
انانکه اعانت میکردند او را از قوم او که میدانستند که او دزد است باشد و ایشان چون اقدام کرده بودند بر این
گناه و معصیت محروم ساخته بودند نفس خود را از ثواب و در شایسته بودند بعقاب پس خیانت کرده بودند با نفس خود
گفته شده باشد ایشان را خیانتکاران در این آیه شریفه والله اعلم بالصواب سورهٔ انعام آیه وان کان
کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتاتیهم بآیة ولو شاء الله لجمعهم
علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین یعنی و اگر باشد امر اینکه گران آید بر تو اعراض ایشان از دین حق
پس اگر میتوانی ای محمد باینکه طلب کنی جای فرو رفتنی را در زمین یا نردبانی که بالا روی بآسمان پس بیاوری
از برای ایشان معجزه را و اگر میخواست خدای تعالی هر آینه جمع میکرد ایشان را بر هدایت و راه راست دین حق
پس مباش از جاهلان و دانا باش که بیفایده است حسرت مرویست از حضرت باقر ع که رسول خدا ص دوست
میداشت اسلام آوردن حارث بن نوفل بن عبد مناف را و خواند او را باسلام و او انکار کرد از اینکه قبول
اسلام کند پس غلبه کرد بر او شقاوت پس دشوار آمد انکار او بر رسول خدا پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را
مرویست فلا تکونن من الجاهلین که خطاب با رسول خدا است و مقصود از آن امت است و قال تعالی
ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من
حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین وکذلک فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء من الله
علیهم من بیننا الیس الله باعلم بالشاکرین یعنی و دور مکن از پیش خود آنانی که میخوانند پروردگار
خود را در صبح و شام میخواهند رضای او را نیست بر تو از حساب عمل ایشان هیچ چیزی و نیست
از حساب عمل تو بر ایشان هیچ چیزی تا اینکه دور کنی ایشان را پس میشوی از ستمکاران و همچنین آزمودیم
بعضی از ایشان را بسبب بعضی دیگر تا اینکه بگویند که آیا اینهاست که منت گذارده خدا بر ایشان از میان ما

آیا نعمت خدا تعالی را و از آن شکر کنندگان مرویست که جمعی نزد ابن ابی اسنکر بودند در مدینه طیبه جمعی از فقرا
مؤمنان که ایشان را اصحاب صفه میگفتند و بود رسول خدا ص امر کرده بود که ایشان جا داشته باشند در صفه
در مسجد خدا تا ... امور ایشان ... بنفس خود و ... بود که خود ... بسوی ایشان طعام و غذای ایشان را
و ایشان آمد در ... نزد آنحضرت و از ایشان جای ... بود ... در ... ایشان و ... ایشان میامدند و چون
... اصحاب ... ایشان ... بود ... میکنند ... ایشان ... از
انصار ... نزد رسول خدا ص ... اصحاب صفه ... بود ... میگفت پس
انصار ... ایشان ... رسول خدا ص ... و ... رسول خدا ص که گویا تو
... که خدا تعالی و لا تطرد الذین تا آخر آیه

سوره اعراف جاء الآیه وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی اگر برسد بتو از جانب شیطان
وسوسه پس پناه بر بخدا تعالی بدرستیکه او شنوا و داناست ... که این ... با عصمت ... اگر معنی این است که
اگر حاصل شود در ... از شیطان وسوسه ... حاصل شد وسوسه نظر ... خدا تعالی است که ...
... و ... هر آینه ... اهل ... و اگر ... حاصل شد
... رسول خدا ص وسوسه شیطان را ... با عصمت ... وسوسه شیطان است ...
... که ... و ... اعتماد است و ... **سوره انفال جاء الآیه**
مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ
مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ... اینکه باشد از برای او ... کردن تا اینکه
بسیار شد ... مؤمنان ... دنیا را ... خدا تعالی ... آخرت را و خدا تعالی ...
... است ... و ... چون بسیار شد ... تا ...
... **سوره توبه جاء الآیه** عَفَا اللَّهُ عَنكَ لِمَ
أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ یعنی ... خدا تعالی از تو چرا دستوری دادی ایشان را
... از جهاد ... دستوری خواستند ... تا اینکه ظاهر شود از برای تو
... که ... و تا اینکه ... دروغ ... از حضرت باقر ع ... تا اینکه تو
... از حضرت ... در جواب سؤال مأمون از عصمت پیغمبران
که این آیه نازل شد ... ایشان ... خطاب کرده ... پس خطاب کرد
خدا تعالی با آن پیغمبر خود و اراده کرد با آن امت او ... که اشاره باشد ... آنحضرت تا اینکه معلوم شده باشد
تا اینکه ... باشد با عصمت او **سوره یونس جاء الآیه** فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ
الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی پس اگر باشی تو در شکی از حقیقت آنچه نازل فرستاده‌ایم بسوی تو پس بپرس از آنانکه میخوانند کتاب توریت و انجیل را پیش از
تو بحقیقت آمده بسوی تو قرآن حق از جانب پروردگار تو پس مباش از شک کنندگان و مباش از آنانکه تکذیب کردند آیات و حجج
خدا را تا اینکه شوی از جمله زیانکاران مرویست که چون پرسیده از حضرت هادی ع که مخاطب در این آیه کیست گفت آنحضرت
که مخاطب بآن رسول خداست و نبود او در شکی از آنچه خدا تعالی با او فرستاد ولیکن گفتند طایفه جاهلان امت او
که چرا خدا تعالی نفرستاد بسوی ما پیغمبری از ملائکه تا اینکه تفرقه باشد در میان او و در میان غیر او در اکل و شرب و رفتار
در بازارها پس وحی کرد خدا تعالی بسوی پیغمبر خود که بپرس از آنانکه خوانده اند کتاب خدا را پیش از تو در حضور این جاهلان
که آیا فرستاد خدا تعالی بسوی پیغمبران پیش از تو مگر اینکه میخورد او طعام و شراب و راه میرفت در بازارها و از برای تو است
پیغمبران پیشین اقتدا و پیروی کردن و بدرستیکه گفت خدا تعالی که اگر تو در شکی باشی و نبود او در شکی ولیکن گفت
از جهت متابعت کردن جاهلان چنانچه گفته در آیه مباهله فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا
وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ و اگر بگفت تعالوا نبتهل فنجعل لعنة الله علیکم نبود مدا ایشان که مباهله
او بکنند از برای مباهله کردن و بحقیقت میدانست خدا تعالی که پیغمبر او ادا کننده رسالت است و دروغگو نیست و همچنین
میدانست خدا تعالی که پیغمبر صادق است در آنچه میگوید ولیکن دوست میداشت اینکه انصاف دهد از جانب نفس خود و مرویست
از حضرت صادق ع که چون رسول خدا ص در معراج با آسمان رفت وحی کرد خدا تعالی بسوی او در باب علی ع آنچه را که وحی
کرد از شرف و بزرگی او در نزد خدا تعالی و وارد شد به بیت المعمور و مجتمع شدند پیغمبران در نزد او و نماز کردند در عقب
او ع حاضر شد در نفس رسول خدا ص چیزی از عظمت و بزرگی آنچه که وحی شده بود بسوی او در باره علی ع پس نازل کرد
خدا تعالی بر او که اگر تو باشی تو در شکی از آنچه نازل کرده ایم بسوی تو در باره علی ع پس بپرس از آنانکه خوانده اند کتاب
آسمانی را پیش از تو یعنی پیغمبران را زیرا که بتحقیق نازل کرده ایم بسوی ایشان در کتابها فضل او را از فضیلت او آنچه را
که نازل کرده ایم در کتاب تو ... از جانب پروردگار تو پس مباش تو از شک کنندگان
و مباش از آنانکه تکذیب کردند آیات خدا را تا اینکه شوی از زیانکاران پس گفت حضرت صادق ع که رسول خدا ص
شک نداشت ... رسول خدا ص و نپرسید از ایشان ... در روایت خطاب ... اللهم بلی آمنت و اسمع ...
خواهد بود **سوره هود جاء الآیه** فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُم مِّن قَبْلُ
وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ یعنی پس مباش در شک از آنچه پرستش میکنند آن جماعت مشرکان نمی پرستند ایشان مگر چنانچه پرستش
میکردند پدران ایشان پیش از این و بدرستیکه ما هر آینه تمام دهنده ایم بهره ایشان را از عذاب بدون نقصان و بتحقیق دادیم
موسی کتاب توریت را پس اختلاف کردند در آن و اگر نه این بود که حکم بمهلت دادن با ایشان پیشی گرفته بود هر آینه حکم می
شد در میان ایشان بنازل شدن عذاب بر مبطل و بدرستیکه ایشان هر آینه در شکند از حق بودن قرآن شک کننده اند
مرویست از حضرت باقر ع که اختلاف کردند ایشان چنانچه در کتاب تو نیز چنانچه اختلاف کرده اند این امت در قرآن ...

که اختلاف کنند در کتابی که با حضرت نازل است دعوا آورده از برای ایشان تا اینکه انکار کنند جمعی از مشرکان از بس فرو نشد

مخصوص کرده تمنا اینها را وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ

وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ یعنی بدرستی که هریک از خلایق هر آینه از اعمال ایشان که تمام میدهد با ایشان

پروردگار تو جزای اعمال ایشان را بدرستی که او بآنچه میکنند ایشان آگاه است پس ثبات بر نهج استقامت در راستی باش چنانچه

مامور شده تا آنکه توبه کرده اند از کفر باید که بر نهج استقامت در راستی باشد با تو و بیرون نروند از حد و در حکمها

خدایتعالی بدرستی که او بآنچه شما میکنید بینا است مرویست از ابن عباس که گفت نبود آیه دشوارتر بر رسول خدا صلعم از این

آیه و از اینجهت گفته که پیر کرد مرا سوره هود سوره رعد بیان آیه وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ

مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ یعنی و هر آینه اگر پیروی کردی خواهشهای باطل ایشان را بعد از آنکه آمده

تو علم ببطلان آنها نباشد از برای تو از عذاب خدا ایتعالی هیچ یاری دهنده و نه هیچ وا یابنده مستورست که خطاب

بپیغمبر و مراد است یا اینکه بنعوذ است و لکن مراد بان امت او است سوره اسرى صفت آیه لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ

إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا یعنی مکردان با خدایتعالی معبود دیگر را تا اینکه بنشینی مذمت کرده شده و وا

گذاشته شده بی یار و یاور و قال تعالى وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا یعنی قرار مده با

خدای دیگر را تا اینکه انداخته شوی در دوزخ ملامت شده و دور از رحمت مستورست که خطاب بانجمع است و مقصود

مردمان است مرویست از حضرت باقر علیه السلام که مبعوث کرد خدایتعالی محمد را به پیغمبری و او ده سال در مکه بود و نمرد

در مکه در آن ده سال احدی که شهادت بدهد باینکه نیست معبودی بجز خدا و محمد رسول خداست مگر اینکه داخل کرد او را

خدایتعالی او را به بهشت باقرارش و آن ایمان تصدیق است و عذاب نکرد خدایتعالی احدی را از آنانکه مردند و حال آنکه او

متابعت کرد محمد را بر این مگر اینکه شرک آورده بود بر حمن و تصدیق آن است که خدایتعالی نازل کرد بر او در سوره بنی اسرائیل

در مکه وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا تا آخر آیه إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا که ادبیت

و موعظات و نهی حنیفیت و وعید بر آن نشده است و مواعده فقط است باجتناب چیزها از آن چیزهائی

که نهی شده است و بیم نازل کرده است خدایتعالی از نهی بهر کردن از چیزهائی که تخویف کرده است شان نکرده

در آن و وعید بر آن نکرده است قوله وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ تا آخر قوله مَلُومًا مَدْحُورًا

بعضی ظاهر این خطابها بسوی پیغمبر است و لیکن در معنی عام است از برای جمیع مکلفین و مراد نهی از امور سببی

که در آن نهی بیت و عذاب بر آن وعده شده است و قال تعالى وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا یعنی و بدرستی که نزدیک

بود که هر چند بفریبند ترا از آنچه وحی کردیم بسوی تو تا اینکه بربندی بر ما غیر آنچه را که بسوی تو وحی کردیم و آن

هنگام بگیرند ترا دوست خود و اگر نه این بود که ثابت و برقرار داشتیم ترا هر آینه نزدیک بود اینکه

میل کنی بسوی ایشان چیز اندکی از میل مرویست که رسیده از حضرت صادق علیه السلام که گفت که چون روز

نزدیک شد چون آورد رسول خدا صلعم بتها را از مسجد بیرون و از جمله آنها بتی که برم و بود و خواست از او طلب

نزدیک کرد که او را دست بر بالا جو و بود آن بت از مسوخات پس قصد کرد او حضرت که او را بیندازد و اینکه

او را بشکند از بس خاطر ایشان او را إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا یعنی

در آن هنگام هر آینه میچشانیدیم ترا عذاب مضاعف در زندگی او و عذاب مضاعف در مرده یکی اینکه تو

از برای تو یاری دهنده که دفع کند از تو عذاب ما را مرویست از حضرت رضا علیه السلام در گفتار با مامون در عصمت پیغمبران

که سوال کرد از قول خدایتعالی صلی الله علیه مالک گفت حضرت که این آیه از آنست که نازل شده بر نهج قول عرب ایاک

اعنی واسمعی یا جاره یعنی ترا قصد کردم این مخاطبه و بشنو ای زن همسایه یعنی تو گفتم تا دیگری بشنود گفت

گفت حضرت که خطاب کرد خدایتعالی به پیغمبر خود و اراده بان امت او است و هم چنین قول خدایتعالی لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ

و هم چنین قول خدایتعالی وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ مرویست از حضرت باقر که گفت خطاب کرد خدایتعالی پیغمبر خود

در قرآن بقول خود وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ و قصد کرده بان غیر پیغمبر را و قال تعالى وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ

بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا یعنی و هر آینه اگر بخواهیم

البته ببریم و بیکبار ببریم آنچه را که وحی کردیم بسوی تو پس نیابی از برای تو بان بر ما کسی که اعتماد کنی بر او در برگردانیدن

آن مگر رحمت عظیمی از پروردگار تو بدرستی که فضل و کرم او هست بر تو بسیار بزرگ سوره حج سه آیه

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ

يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ

الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ

آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی و نفرستادیم ما پیش از تو هیچ پیغمبر صاحب کتابی را و نه پیغمبر بی کتابی را مگر اینکه چون

خواند کتاب ما را انداخت در حین آنکه شیطان در خواندن او یا در خاطر او چیزی باطل پس محو کند خدایتعالی

آن چیز را که می افکند شیطان پس ثابت میکند خدایتعالی آیات خود را و خدایتعالی دانا و بر است گفتار در حکمت ای است

خدایتعالی که آن چیز را اکر کرد تا اینکه بکرداند آن چیز را که افکند شیطان در خاطر پیغمبر از برای امتحان آنان که در دلهای ایشان مرض

کردن است آنان و مریض شک است و دانا که سخت است دلهای ایشان و بدرستی که ستمکاران هر آینه در اختلاف باشند

دور از صواب تا اینکه بدانند آنانکه داده شده اند علم را آنکه قرآن حق و ثابت است از جانب پروردگار تو است پس ایمان

بیاورند بآن پس متواضع و نرم شود کند از برای آن دلهای ایشان و بدرستی که خدایتعالی هر آینه راه نماینده است آنانکه

ایمان آورده اند بسوی راه راست مرویست که ما تر روایت کرده اند که رسول خدا صلعم خواند در مکه سوره والنجم

را و قریش هم می شنیدند تا اینکه رسید بآیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ جاری ساخت شیطان بر

زبان او که تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَىٰ پس خوشحال شدند قریش و گفتند بدرستی که شفاعت ایشان

هر آینه امید داشته شده است پس سجده کردند قریش و سجده شکر کردند و گفتند که اقرار کرد محمد به شفاعت

دهد و چون نازل شد جبرئیل و گفت ای محمد که تو خواهی چیز دیگر نازل شد بر تو و نازل کرده بود و ما ارسلنا من قبلک الا نوحی
وانا خاصه پس روایت کرده اند از حضرت صادق که در یکی قصه رسید به رسول خدا صلعم که یکی از ... مرتبه
از انصار رفت و گفت ای رسول خدا در خانه تو هست طعامی که بفرستی تا برای رسول خدا صلعم و او ذبح کرد از برای او بزغاله بریان
کرد پس چون نزد او آورد از برای رسول خدا صلعم آن که باشد با او علی و فاطمه و حسن و حسین پس ناگاه آمد ابو بکر
و عمر پس بعد از ایشان آمد علی پس نازل کرد خدای تعالی در این حال وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا
اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته گفت یعنی ابا بکر و عمر فینسخ الله ما یلقی الشیطان گفت یعنی چون که آمد حضرت علی
بعد از ایشان ثم یحکم الله آیاته للناس گفت یعنی یاری دهد خدای تعالی امیر المؤمنین را لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة گفت
یعنی فلان و فلان للذین فی قلوبهم مرض گفت یعنی در دل ایشان است شک و شبهه و گذشت تفسیر این آیه در پیش بر تفصیل
سورهٔ شعرا بیان آیه فلا تدع مع الله الها آخر فتکون من المعذبین یعنی پس مخوان و اعتقاد مکن با خدا
خدای دیگر را تا اینکه شوی از جمله معذبان گفته اند که این آیه نیز از قبیل ... تا دیگری بشنود است و اگر شنیده
شد از آنکه شرک نبود در بعضی سورهٔ قصص دو آیه وما کنت ترجوا ان یلقی الیک الکتاب الا رحمة من ربک
فلا تکونن ظهیرا للکافرین ولا یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک وادع الی ربک ولا تکونن
من المشرکین ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو یعنی نبودی تو امید داشته باشی که امامت شود
تفویض کرده لیکن امامت شد از جهت رحمت بخشایش از ... پس مباش پشتیبان و یاور مر کافران
و باید منع نکند ترا از عمل کردن به آیات خدای تعالی بعد از آنکه نازل شد ... و بخوان بسوی توحید پروردگار
مردم را و مباش از مشرکان و مخوان با خدای تعالی خدای دیگر ... و این آیات بر مخاطبه با ...
است و مراد مردم باشند سورهٔ احزاب بیان آیه واذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک
زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه یعنی و یاد کن چون که
بگفتی با کسی که نعمت داده خدای تعالی به او که زید باشد و انعام کردی تو بر او نگاه دار از برای خود زن خود را که
زینب باشد و طلاق مده ... و پنهان میداشتی در نفس تو چیزی را که خدای تعالی آشکار کننده
است که آن زن زینب ... شوهر او طلاق خواهد گفت و تو تزویج خواهی کرد او را و میترسیدی تو
سرزنش مردمان را در تزویج آن و خدای تعالی سزاوارتر است به آنکه بترسی تو او را مرویست از حضرت ...
که آن چیزی را که پنهان داشت آنحضرت در نفس خود این بود که خدای تعالی اعلام کرده بود او را که این زن زوجه تو باشد
کرد زید طلاق بگوید و آنحضرت او را تزویج کند پس چون آمد زید نزد آنحضرت و گفت که من اراده دارم
که طلاق بگویم زینب را گفت آنحضرت با او که نگاه دار زن خود را پس وحی کرد خدای تعالی با آنحضرت که چرا گفتی
نگاه دار زن خود را و طلاق مگو و حال آنکه من اعلام کرده بودم ترا که زوجه تو باشد که آن زن از جمله زنان تو
شود سورهٔ سبا بیان آیه قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی وان اهتدیت فبما یوحی الی ربی انه سمیع قریب

برخی

یعنی بگو که اگر گمراه شوم پس گمراه میشوم بر نفس خود و اگر راه یابم پس به سبب آنچه وحی میکند
بسوی من پروردگار من بدرستی که او شنوا و نزدیک است سورهٔ زمر بیان آیه ولقد اوحی الیک والی الذین
من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین یعنی بتحقیق که وحی کرده شد بسوی تو و بسوی آنها که پیش از تو
بوده اند که هر آینه اگر شرک آوری هر آینه باطل شود عبادت تو و هر آینه خواهی بود از زیانکاران مرویست
از حضرت صادق که خدای تعالی فرستاد پیغمبر خود را به ... ای پسر و بشنو ای همسایه یعنی ... کرده ام
و بشنو ای ... شوهر یعنی ... زن دیگر ... و گفت آنحضرت ... خدای تعالی ...
این امر کرده ... که ... عبادت ... از شرک ... و حال آنکه ... خدای تعالی ...
او عبادت میکند ... و لیکن امر کرده او را به عبادت ... و ... و مرویست که
از حضرت باقر ... این است ... اگر امر کنی ... بار ولایت ... او ...
با ... هر آینه خواهی بود از زیانکاران ... مرویست از حضرت صادق ... در تفسیر این آیه
که ... اگر شرک ... کرده ... هر آینه باطل شود عمل تو ... و ... اطاعت ... کردن
و باشی از جمله شکر کنندگان ... سورهٔ حم عسق بیان آیه ام یقولون
افتری علی الله کذبا فان یشا الله یختم علی قلبک یعنی ... افترا کرده ... بر خدای تعالی دروغ را ... خواست
خدای تعالی ... سورهٔ زخرف دو آیه واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا
من دون الرحمن الهة یعبدون یعنی ... بپرس ... از ... ما ... گردانیده ایم ما از غیر خدای
... خدایانی که پرستیده شوند ... پرستیدن ... گفتند مرویست که پرسیدند از حضرت باقر
از این آیه ... کدام ... پیغمبر ... و ... خوانده ... آنحضرت ... الذی
اسری ... و ... از آیات ... خدای تعالی ... و ... جمع کرد ... از اول ... و آخر
از پیغمبران و رسولان را در بیت المقدس ... جبرئیل ... گفت ...
گفت ... العلی ... پیش ... و ... کرد ... خدای تعالی ... واسئل من ارسلنا
... بر ... شهادت ... شهادت ...
... خدای ... به ... رسول خدا ... که ... شهادت دادیم
... از ... حضرت امیر المؤمنین ... که گفت ... قول خدای تعالی واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا
... خدای تعالی ... آنکه ... ختم کرد با او
... رسول بسوی جمیع ... بسوی آسمان ...
کرد از برای او ... در آن وقت ... اگر ایشان ... شده بودند ... داشته بودند او
... خدای ... ایشان ... جمیع ایشان ... و ... در ...

و فضیلت شیعه و خواری مؤمنین و مؤمنات آنجا بگذرد تسلیم کردند اهل فضل فضیلت ایشان را و استکبار نکردند
از اقرار ایشان و شناخت بحضرت هر کس را که اطاعت ایشان کردند و هر کس را که عصیان کردند از امتحان ایشان و سایر آنان که
کافر شده بودند و معاند بودند و پیشتر بودند و بعد ها آمدند و قال الله قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ
یعنی بگو ای محمد که اگر باشد از برای خدای بخشاینده فرزندی پس منم اول کسیکه انکار کنند او را و روایت از حضرت
امیرالمؤمنین ع که گفته مراد عابدین یعنی جاحدین یعنی منکرین و گفته که تاویل این قول ابا الحسن خلاف ظاهر آن است
سوره جاثیه دو آیه ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّهُمْ
لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا یعنی پس گردانید تو را بر طریقه پسندیده از کار دین پس متابعت کن آن طریقه
و متابعت مکن خواهشهای آنان را که نمیدانند بدرستیکه ایشان باز نتوانند داشت از تو از عذاب حق تعالی چیزی را **سوره فتح**
یک آیه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی فتح کرد بهر تو که بیامرزد از برای تو حق تعالی
آنچه را که مقدم است از گناه تو و آنچه را که مؤخر است روایت کرده اند از حضرت صادق ع از ابن ابی عمیر که گفت نبود
از برای او گناهی و قصد نکرد گناهی را ولیکن حق تعالی حمل کرد گناهان شیعیان او را پس آمرزید از برای او و نیز
روایت شده از آنحضرت از ابن ابی عمیر که گفت سوگند بخدا که نبود از برای او گناهی ولیکن حق تعالی ضامن شد از برای او
آنکه بیامرزد گناهان شیعیان علی ع را آنچه را که از پیش کرده باشند و آنچه را که بعد بکنند روایت کرده اند از حضرت
رضا ع از ابن ابی عمیر که گفت نبود احدی نزد مشرکان اهل مکه گناهکارتر از رسول خدا ص زیرا که ایشان میپرستیدند
سیصد و شصت بت را پس چون آمد رسول خدا ص با ایشان خواند ایشان را بسوی کلمه اخلاص و توحید بسیار بزرگ
آمد این بر ایشان و گفتند آیا می‌گرداند خدایان را یک خدا پس چون فتح کرد حق تعالی مکه را از برای پیغمبر گفت یا محمد
بدرستیکه فتح کردیم از برای تو فتح آشکارا تا بیامرزد حق تعالی گناه مقدم و مؤخر تو را نزد مشرکان اهل مکه بسبب
خواندن ایشان را بتوحید در زمان پیش و در زمان بعد از آنچه مشرکان مکه اسلام آوردند بعضی و بعضی دیگر بیرون
رفتند از مکه و آنانکه باقی ماندند در مکه نتوانستند انکار کرد بر او توحید را چونکه خواند ایشان را پس گردید
گناه او نزد ایشان آمرزیده شده بسبب غلبه کردن او بر ایشان و نیز روایت از اهل بیت ع در این آیه که مراد آنستکه
که بیامرزد از برای تو حق تعالی مقدم از گناه تو را و مؤخر را نزد اهل مکه و قریش یعنی آنچه پیشتر از هجرت بود
و آنچه بعد از هجرت بود زیرا که چون فتح شد از برای او مکه بدون قتال ایشان و استیصال ایشان و مؤاخذه کردن ایشان
از آن کارها که اقدام بر آن کرده بودند آمرزیدند ایشان آنچه را که اعتقاد کرده بودند که گناه از برای او در نزد
ایشان پس چون دیدند که حاکم شد و مسلط گردید و انتقام نکرد آمرزیدند و درگذشتند آنچه را که گمان کرده
بودند که گناهان است **سوره والنجم ده آیه** وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی و سخن نمیگوید محمد
از روی خواهش نفس نیست آنچه که میگوید مگر وحی که وحی میکند حق تعالی بسوی او روایت از حضرت باقر ع که گفت
نمیگوید حق تعالی که گمراه شد پیغمبر در باره خلافت علی ع و سخن نگفت در شان او از روی خواهش نفس خود و نبود آنچه را

رکشف رشان او مکر بوحی که وحی شده بسوی او و گذشت معنی این آیه در پیشتر بتفصیل **سوره تحریم یک آیه** يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنرا که حلال کرده است
حق تعالی از برای تو یعنی جاریه ماریه نام را میطلبی خوشنودی زنان خود را و حق تعالی آمرزنده مهربان است روایت از
حضرت صادق ع که گفت که رسیده عایشه و حفصه نزد پیغمبر در وقتیکه او با ماریه خفته بود پس سوگند یاد کرد او بحق
که نزدیکی نکند با او و حلال کرد حق تعالی با کفاره بجهت آن سوگند خود و نیز روایت که خلوت کرد او با ماریه در روز نوبت
حفصه یا عایشه پس مطلع شد بر آن حفصه پس عتاب کرد حضرت را در آن پس او حرام کرد آنرا ماریه را پس نازل شد آیه
و بعضی گفته اند که خورد عسل در نزد حفصه پس او حیله کرد با عایشه و سوده و صفیه پس گفتند ایشان باو که ما استشمام
میکنیم از تو بوی مغافیر درخت عرفط پس او حرام کرد عسل را پس نازل شد این آیه **سوره عبس و التنجه دو آیه**
عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ یعنی ترش کرد روی خود را و گردانید روی خود را از آنکه آمد نزد پیغمبر ابن ام مکتوم
نابینا روایت کرده اند که نازل شده این آیه در باره عثمان و ابن ام مکتوم و بود ابن ام مکتوم مؤذن رسول خدا ص و بود مردی
کور پس آمد روزی نزد رسول خدا ص در وقتیکه اصحاب او در نزد او بودند و در میان ایشان عثمان نشسته بود
پس مقدم داشت او را بر عثمان پس رسول خدا ص بر عثمان پس ترش کرد عثمان روی خود را و اعراض کرد از او پس نازل
کرد حق تعالی عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ یعنی ترش کرد روی عثمان از آنکه آمد نزد پیغمبر ابن ام مکتوم کور و روایت از حضرت
صادق ع که نازل شده در باره مردی از بنی امیه که بود در نزد پیغمبر پس آمد نزد او ابن ام مکتوم پس چون دید
او را آن مرد کثیف و مکروه داشت او را و جمع کرد خود را و ترش کرد روی خود را و روی خود را از او گردانید پس حکایت
کرد حق تعالی از او انکار کرد بر او وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ فَأَنْتَ لَهُ
تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ یعنی چه میدانی تو شاید آنکه او پاک و پاکیزه باشد در ظاهر و باطن یا آنکه پند
بگیرد از پیغمبر پس نفع بخشد باو وعظ و پند او و اما کسیکه تو انگر باشد پس تو متوجه او میشوی و اقبال او
میکنی ای عثمان و او را باکی نیست که در نزد خود و باکی نیست و بال آن تو نکنی آنکه پاک و پاکیزه نشود
او و تو انکار است وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ یعنی و اما کسیکه آمد نزد تو و حال آنکه سعی
باشد در طلب خیر یعنی ابن ام مکتوم کور و حال آنکه او میترسد از خدا غافل پس تو روی از او میگردانی و التفات
بسوی او نمیکنی و ستم میکنی که آنچه مشهور است در میان مفسران عامه در وجه نزول این آیات که در شان پیغمبر
نزد در باره عثمان پس نامعقول است با بیان بقول این مؤاخذات نیز لایق منصب پیغمبر و هم چنین نامعقول است انچه مذکور
است بعد از آن تا آخر سوره چنانچه مخفی نیست بر منصف عارف باسلوب کلام كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ
یعنی حقا بدرستیکه این سوره موعظه و پند است پس هر که خواهد که پند بگیرد بگیرد و پند از آن **فصل در بیان**
آیات وارده در جمعی مخالفان ائمه سه آیه سوره انعام یک آیه وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

سیم چون بر بعضی از آنها اگر فرو روند و شروع میکنند در طعن و استهزاء آیات ما پس روی بگردان از ایشان و منشین
با ایشان دیگر از پیش ایشان تا اینکه فرو روند و شروع کنند در سخنی دیگر غیر از آن و اگر فراموشی دهد ترا شیطان
پس منشین بعد از یاد آوردن با آنگروه ستمکاران و در حدیث است از حضرت صادق رضی الله عنه که گفت در این آیه یعنی آنانکه سخن
میگویند در حق خدای تعالی و در جدال با مردم و از جمله ایشانست آنانکه بقصه میگویند و افسانه نقل میکنند و روایت است از
حضرت سجاد که گفت نیست از برای تو اینکه بنشینی با هر که خواهی چه بدرستیکه خدای تعالی میگوید و اذا رأیت الذین تا آخر آیه
و روایت است از حضرت پیغمبر که هر که ایمان آورده است بخدای تعالی و برسول او و بروز قیامت پس جایی نه نشیند در مجلسی
که در آن دشنام دهند امامی را یا غیبت کنند مسلمی را بدرستیکه خدای تعالی میگوید در کتاب خود و اذا رأیت الذین
یخوضون فی آیاتنا سورۀ کهف یک آیه وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا
رَشَدًا یعنی و یاد کن پروردگار خود را هرگاه که فراموش کردی که گفتن ان شاء الله و بگو شاید که راه نماید مرا پروردگار
من بچیزی که بهتر باشد از آنچه فراموش کردم که نزدیکتر از آن باشد بخیر و منفعت از برای من و گذشت تفسیر این آیه
در پیش بتفصیل سورۀ اعلی یک آیه سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ یعنی زود باشد که بخوانیم یا بخوانیم تعلیم
کنیم تو قرآن را تا اینکه فراموش نکنی چیزی را مگر آنکه خدا خواسته باشد و روایت است که استثنا کرد خدای تعالی از چیزی اینکه
امر بود برای او از نسیان و فراموشی غیر اینکه فراموش نکند او و خواسته و روایت است از ابن عباس که گفت بود پیغمبر
که چون نازل میشد بر او جبرئیل بوحی تعجیل میکرد در خواندن از ترس اینکه مبادا فراموش کند پس بود جبرئیل که فارغ
نشده بود از آخر وحی تا اینکه میخواند پیغمبر اول آنرا پس چون نازل شد این آیه فراموش نکرد بعد از آن چیزی را

فصل در بیان آیات دال بر اعجاز قرآن کریم که اهل حجاز است بکسی بار دیگر این سورۀ بقره هفت آیه

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی بدرستیکه آنانکه کافر شدند یکسانست
بر ایشان اینکه بترسانی تو ایشان را از عذاب یا اینکه نترسانی ایشان را ایمان نخواهند آورد و در حدیث امام است
ایمان ایشان منقولست که مراد از ایشان جماعتی معین مخصوص باشند که خدای تعالی خبر داده است باحوال ایشان که ایمان
نخواهند آورد و واقع مطابق شد با آنچه خدا خبر داده و اکثر با ایشان انکار کنند [illegible] و کسی انکار نکرد و این از اخبار
بغیب و معجز باشد و قال الله وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم
مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا یعنی اگر باشید شما در شک از حق بودن قرآن که
نازل فرستادیم بر بندۀ خاص خود محمد پس بیارید یک سوره که [illegible] از آن [illegible] و در اینجا [illegible]
شما را از غیر خدای تعالی [illegible] باشند [illegible]
پس اگر نیارید [illegible] و هرگز نتوانید [illegible]
که چون بود غالب بر اهل عصر [illegible] فصاحت و بلاغت [illegible]
[illegible]

ایشان بحر و فرستاد بقوم عیسی احیاء اموات و ابراء اکمه و ابرص [illegible] جوینده غالب [illegible] علم طب [illegible]
پر مشتمل بر اخبار بغیب و از جمله معجزات و قال الله وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ یعنی و لازم کرده شد یهود
خواری جزیه دادن [illegible] از اخبار بغیب معجزاتست و قال الله وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ یعنی [illegible] بعضی [illegible] ایشان [illegible]
خدای تعالی [illegible] از اخبار بغیب معجزاتست و قال الله قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ
الْآخِرَةُ عِندَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِالظَّالِمِينَ یعنی بگو که اگر باشد خالص برای شما بهشت [illegible] در نزد خدای تعالی [illegible]
[illegible] و هرگز نخواهند [illegible] از آنچه [illegible] فرستاده است [illegible]
قدرت و اخبار [illegible] خدای تعالی [illegible] باحوال [illegible] آیات [illegible] اخبار بغیب
و معجزات و قال الله عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ یعنی دانست خدای تعالی [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible] خدای تعالی [illegible]
و [illegible] از آیات [illegible] سورۀ آل عمران هشت آیه قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا
سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ یعنی بگو [illegible] مغلوب [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] بحقیقت [illegible]
از جانب خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و قال الله قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ
مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی بگو یا محمد بار خدایا [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] و قال الله وَقَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی و گفتند [illegible] از اهل کتاب ایمان بیاورید [illegible] ایمان
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]

منفرد شد تا زمانیکه بجانب بیت المقدس متوجه بود اشد قوم از این جهت بر گردیدند و اهل ایمان از جهت بیت المقدس بسوی مسجد
الحرام خوشحال شدند یهود از آن رو برگردانیدن قبله در مقام طعن بر آمده میگفتند که محمد کور دانست که ... استقبال
کرده بعد از آن چرا ایمان ما ورید با ... نازل شد بجهت آنکه در اول روز گاه شوید بآن در آخر روز منفصل کرده قبله
چگونه استقبال کرده رسول خدا مسجد الحرام را نا شاید برگردند ایشان بسوی قبله ما وقال تعالى قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی بگو بیاورید توریة را پس بخوانید آنرا اگر هستید شما راستگویان وقال تعالى لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى
وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ
وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ یعنی هرگز ضرر نمیرسانند شما را مگر ضرری اندک بزبان و اگر مقاتله کنند
با شما بگردانند بسوی شما پشتهای خود را پس یاری کرده نشوند هیچ وجه لازم کرده شد بر ایشان ذلت هر جا که
یافته شوند مگر بوسیله عهدی از خدا و عهدی از مردمان و راجع شوند بسوی غضب خدا و لازم کرده شد
بر ایشان احتیاج و چاره ... از حضرت صادق مرویست که گفت حبل از خدا کتاب خداست و حبل از مردم علی بن ابیطالب
و در این آیه دلالت است بر صحت نبوت پیغمبر از جهت آنکه خبر داده شد و اتفاق افتاد وقال تعالى وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ
الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا
بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ یعنی و چون خلوت کنند بدندان بگزند از جهت شما
انگشتان خود را از غیظ و غضب بگو که بمیرید بسبب غیظ شما بدرستیکه خدای تعالى داناست بآنچه در سینهای شماست اگر
برسد بشما مسلمانان چیزی نیکو بدحال کند ایشان را و اگر برسد بشما بدی شاد گردند بسبب آن و اگر صبر کنید و بپرهیزید از خدا
ضرر نرساند بشما مکر و حیله ایشان چیزی بدرستیکه خدای تعالى بانچه میکنند شما داناست این آیه نیز اخبار است از حال
ایشان از روی اعجاز وقال تعالى وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ یعنی بتحقیق راست کرد با شما خدای تعالی وعده خود را
تمام این آیات از اخبار بغیب و معجزات است سوره نساء وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ یعنی و میگویند کار ما طاعت و فرمان برداری است پس چون بیرون روند
از نزد تو تدبیر کاری میکنند در شب طایفه از ایشان بغیر آنچه تو میگوئی و امر میکنی ایشان را و خدای تعالی می نویسد
یکند در صحایف اعمال ایشان آنچه را که در شب تدبیر میکنند پس روی بگردان از ایشان و اعتماد کن بر خدای تعالی و کفایت
میکند خدای تعالی را اعتماد کردن بر وی در دفع شر ایشان اخبار است از اسرار ایشان از روی اعجاز وقال تعالى أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی آیا تامل نمیکنند در معنی قرآن و اگر بود قرآن از
نزد غیر خدای تعالی هر آینه می یافتند در وی اختلاف بسیاری را از تناقض در معنی و تفاوت در نظم و بیرون بودن
بعضی از فصاحت وقال تعالى سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا
بعضی زود باشد که بیابید شما مردمان دیگر را که میخواهند که ایمن شوند از شما و ایمن شوند از قوم خود هر گاه که
خوانده شوند و برگردانده شوند بسوی شرک و فساد سرنگون شوند در آن مشغول گردند و این بود که ایشان اظهار اسلام میکردند

اسلام را تا ایمن شوند از مسلمانان و چون بر میگشتند بسوی قوم خود کافر میشدند مرویست از حضرت صادق که نازل شد این آیه
در باره بنی ... بن ... از ... که در ... ایشان ... بود ... رسول خدا ... و ... یاد کرد ...
خلاف ... رسول خدا ... اخبار است از ... امر ایشان
باطن ... شد بر سبیل اعجاز وقال تعالى يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى
مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا یعنی پنهان میشوند از مردمان و پنهان نمیشوند از خدای ... و ... میکنند ...
احوال ایشان است چونکه تدبیر میکنند در شب ... اگر ... از جهت خدای تعالی از کفار ... خدای تعالی آگاه
میکند اما خبر ... از اسرار نهانی ایشان اخبار بغیب و معجزات است سوره مائده شریفه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ یعنی ای اهل کتاب بتحقیق آمد بشما پیغمبر ما
که اظهار میکند از برای شما بسیاری از آنچه بودید که شما پنهان میکردید از احکام کتاب توریة و انجیل و عفو میکند و در میگذرد
از بسیاری از آن احکام ... اظهار کرد ... احکام توریة و انجیل را ... مرویست از حضرت ... که
کرد ... از اهل خیبر که صاحب شرف و بزرگی بود در میان ایشان زنا کرد با زن ... که ایشان ... محصنه ...
... کردند ایشان ... زنا ... بسوی مدینه ... با ایشان که ... از پیغمبر از حکم
زنای محصنه ... پیغمبر ... کعب بن اشرف و کعب بن اسید و ...
بن الصیف و کنانة بن ابی الحقیق ... ایشان ... حکم زنا ... محصنه ... محصن زنا ...
کرد ... ایشان ... گفت پیغمبر ... اگر ... جبرئیل ... رجم ...
... ایشان ... جبرئیل ... که حکم ...
در میان تو و در میان ایشان ابن صوریا ... پیغمبر ... ابن صوریا ... ایشان
که ... ابن صوریا ... میگویند
... پیغمبر ... کرده است ... در میان ... علماء یهود است ...
... پیغمبر ... جبرئیل ...
ابن صوریا گفت ... پیغمبر ...
... بنی اسرائیل ... ایشان ...
... من و سلوی ... کتاب ...
ابن صوریا ... پیغمبر ...
دروغ ... پیغمبر ... آن ... در کتاب ...
پیغمبر ... رجم ...
واجب شد بر ایشان ... ابن صوریا ... پیغمبر ...

پس چه بود او را چیز دیگر جز حکم کردیم بما پس بیان در حکم خدای تعالی که این بود که بر بودیم ما چون دیگر ... اشراف و بزرگان ما کم
او را و هر گاه دیگر بیم ضعیفان را زنا جاری میکردیم بر او سنگسار را پس بنا کردیم زنا در میان اشراف و بزرگان ما تا آنکه
زنا کرد پسر عم پادشاه ما پس سنگسار نکردیم او را پس زنا کرد مردی دیگر خواست پادشاه او را سنگسار کند پس گفتند قوم
او نه پادشاه که با او را سنگسار نکنیم تا آنکه تو سنگسار کنی پسر عم خود را پس گفتیم ما بیایید تا اجماع کنیم و وضع کنیم و قرار
دهیم چیزی غیر سنگسار را که شریف و وضیع در او یکسان باشند ... در آن ساعت پس وضع کردیم و قرار دادیم تازیانه
زدن و سیاه کردن صورت را و آنچنانکه چهل تازیانه میزنند با تازیانه و سیاه کنند صورت هر دو را پس سوار کنند
بر الاغ بر عکس و روی هر دو را بدیگری کنند و ایشان را در اطراف شهر بگردانند پس قرار دادیم این عمل را بجای سنگسار کردن پس گفت
یهود با ابن صوریا که چه زود خبر دادی او را باین چیزی که ... از تورات ... که ما برو ... کردیم لیکن
تو چون غایب بودی نخواستیم ... پس گفت ... که سوگند دادی مرا بتورات و اگر سوگند نمیدادی خبر نمیدادم
با من پیغمبر امر کرد تا آنکه سنگسار کردند ایشان را نزد در مسجد و گفت منم اول کسیکه زنده کرده ام
حکم ترا در هنگامیکه باطل کرده بودند ایشان آنرا پس نازل کرد حق تعالی این آیه را یا اهل الکتاب تا آخر پس برخاست ابن
صوریا و گذاشت دست خود را بر زانوی رسول خدا پس گفت این مقام پناه برنده است ... که یاد کنی نزد
برای ما بسیاری چیزها ... آنچه مامور بودیم ... وقال تعالی فعسی الله ان یاتی بالفتح
او امر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین یعنی پس شاید که خدای تعالی بیاورد از برای پیغمبر خود فتح
و نصرت یا حکمی از پیش خود که در آن عزت مومنان و ذلت مشرکان باشد پس ... ایشان
در حالتیکه ... کرده اند در نفسهای خود از نفاق پشیمان شده باشند مرویست از حضرت صادق ع
در این امر که اعلام بود بهلاکت بنی امیه ... وقال تعالی فسوف یاتی الله بقوم یحبهم
و یحبونه ... یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
واسع علیم یعنی پس زود باشد که بیاورد خدای تعالی بگروهی که دوست بدارد ایشان را و دوست بدارند
ایشان او را مهربان باشند بر مومنان و دشوار و سخت باشند بر کافران جهاد میکنند در راه خدای تعالی
و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده آنچه گفتیم فضل خداست که میدهد آنرا بهر که خواهد و خدای تعالی واسع
فضل و کرم او داناست بوضع کردن آن ... این آیه اخبار است به آنچه بعد واقع خواهد شد برسبیل اعجاز مرویست
از حضرت باقر ع که ایشان امیرالمؤمنین ع و اصحاب او باشند در وقتی که قتال کرد با آنانکه باو وفا نکردند از
ناکثین و قاسطین و مارقین و مترجم میگوید که مؤید این حدیث است که پیغمبر ع وصف کرد امیرالمؤمنین ع را
باین صفات در وقتی که خواهد او را از برای فتح خیبر بعد از آنکه رد کرده علم را ... بعد
اول و دوم را ... گفت هر آینه خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست دارد خدا را و رسول خدا را و دوست
دارند خدا و رسول او او را کرار غیر فرار است بر نمیگردد تا آنکه فتح بدهد خدای تعالی بر دست او پس داد علم را

اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

بامیرالمؤمنین

بامیرالمؤمنین ع مرویست از حضرت پیغمبر ع که کشف و اظهار خواهد شد بعضی در روز قیامت که جماعتی از اصحاب
پس برگردانند ایشان را از جهت ... میگویم که ای پروردگار ایشان اصحاب منند پس گفته میشود
که تو نمیدانی آنچه را که کردند ایشان بعد از تو بدرستیکه ایشان برگشتند ... بر عقب خود وقال تعالی
واذا جاؤکم قالوا آمنا وقد دخلوا بالکفر وهم قد خرجوا به والله اعلم بما کانوا یکتمون یعنی و چون بیایند بسوی شما
منافقان میگویند که ایمان آوردیم ما و بحقیقت داخل شدند بر شما در حالتیکه کافر بودند و بیرون رفتند از
نزد شما در حالتیکه کافر بودند و خدای تعالی داناتر است بآنچه ایشان بودند که پنهان میکردند از کفر وقال تعالی والقینا بینهم
العداوة والبغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ویسعون فی الارض فسادا والله لا یحب المفسدین
یعنی و انداختیم ما در میان ایشان دشمنی و کینه را تا روز قیامت هر گاه که بر افروزند آتشی از برای جنگ فرو نشاند آنرا
خدای تعالی و شتابان میشوند در زمین از برای فساد کردن و خدای تعالی دوست نمیدارد فساد کنندگان را مرویست که یهود چون
مخالفت حکم تورات کردند مسلط ساخت خدای تعالی بر ایشان بخت نصر را پس باز فساد کردند پس مسلط ساخت بر ایشان
رومی را پس باز فساد کردند پس مسلط ساخت بر ایشان مجوس را پس باز فساد کردند پس مسلط ساخت بر ایشان مسلمانان را
تمام این آیات اخبار بغیب و معجزات است وقال تعالی والله یعصمک من الناس یعنی و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان
مرویست که چون نازل شد این آیه گفت پیغمبر با آنانکه حراست و حفظ او میکردند از اصحاب او که برگردید بدرستیکه خدای
تعالی نگاه داشت مرا ... از شر مردمان و این یکی از اخبار است سورة الانعام پنج آیه وقالوا لولا نزل
علیه آیة من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون یعنی و گفتند کافران که چرا فرو فرستاده نشد
بر او آیه یعنی معجزه که مضطر گرداند ایشان را بایمان از جانب پروردگار او بگو ای محمد با ایشان بدرستیکه خدای تعالی
قادر و تواناست که بفرستد معجزه که ... خواهید اما حکمت تقاضا نکرده است که هر چه بخواهید نازل شود چه بعد از نزول
انکار آن خواهید کرد و عقوبات هلاکت خواهد نازل شد بر شما مانند امتان گذشته و حکمت خدا در این امت تقاضا
نکرده است ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که چون نازل شود آنچه میخواهند و ایمان نیاورند بان هر آینه هلاک خواهند
شد و در این آیه اخبار است از نوع اعجاز که طلب کردند ایشان معجزه دیگر را بعد از نزول معجزات باهره ... از جهت عناد
لجاج است مرویست از حضرت باقر ع در این آیه که زود باشد ... در آخر زمان معجزات ... باشد ...
... حضرت ... وقال تعالی وهذا کتاب انزلناه مبارک مصدق
الذی بین یدیه یعنی و این قرآن کتابیست که فرستادیم آنرا با برکت و خیر بسیار و تصدیق کننده است کتابهای
را که پیش از آن نازل شده است یعنی مطابق است با تورات و ... از قصص و اخبار و احکام ... باشد ... معجزه
وقال تعالی ومن قال سانزل مثل ما انزل الله یعنی و کیست ستمکارتر از آنکه گفت که زود باشد که من نازل کنم مثل آنچه خدا نازل
کرده است مرویست از حضرت باقر و حضرت صادق ع که نازل شد این آیه در باره ابن ابی سرح که عثمان او را حاکم ساخت
بر مصر و او کسی بود که رسول خدا خون او را مباح کرده بود ... و بود که کتابت میکرد از برای

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون نازل کرد خدا بتعالی ان الله عزیز حکیم او نوشت ان الله علیم حکیم پس گفت با او رسول خدا که اگذار آنرا
نیز اگر اشتبه خدا بتعالی علیم حکیم است و بود ابن ابی سرح میگفت بمنافقان که من نیز میگویم از پیش نفس خود مثل آنچه که میآورد
محمد و او توبیخ و سرزنش میکند بر من پس نازل کرد خدا بتعالی این آیه را در شان او پس گریخت از حضرت صادق علیه السلام که عبدالله
بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان اسلام آورد و آمد بمدینه و او خطی نیکو داشت و چون نازل میشد بر رسول
خدا وحی میخواند او را پس او وحی را مینوشت آنچه را که رسول خدا املا میکرد بر او پس چون میگفت رسول خدا با او که بنویس
ان الله سمیع بصیر مینوشت سمیع علیم و چون میگفت بنویس و الله بما تعملون خبیر مینوشت بما تعملون بصیر و تبدیل میکرد تا اینها
و رسول خدا میگفت که هر دو یکی معنی دارد پس او مرتد شد و کافر گردید و برگشت بمکه و گفت بقریش که سوگند بخدا که
محمد نمیداند که چه میگوید و من میگویم مثل آنچه او میگفت و او انکار میکرد بر من پس من نیز نازل میکنم مثل آنچه خدا نازل
میکند پس نازل کرد خدا بتعالی در باره او این آیه را پس چون فتح کرد رسول خدا مکه را امر کرد بقتل او پس عثمان گرفت
دست او را و آورد نزد رسول خدا در مسجد الحرام پس گفت ای رسول خدا عفو کن و در گذر از او پس ساکت شد رسول
خدا پس اعاده کرد عثمان آنچه را که گفته بود تا سه مرتبه پس گفت رسول خدا عثمان که او از برای تو باشد پس چون
گذشت عثمان گفت رسول خدا باصحاب خود که آیا من نگفتم که هر که او را ببیند او را بقتل برساند او را پس گفت مردی
که چشم من بسوی تو بود ای رسول خدا که تا اینکه اشاره کنی بمن پس من بکشم او را پس گفت رسول خدا که پیغمبران
نمیکشند احدی را باشاره پس گردید این ابی سرح از رها شدگان و روایت است از حضرت باقر علیه السلام در تاویل این آیه که او را
کسی است که ادعا میکند امامت را در حضور امام و ادعی میکند [illegible] وفی العلل ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و
حشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون یعنی و اگر بدرستیکه ما فرو فرستیم ما
بسوی ایشان ملائکه را و سخن بگویند با ایشان مردگان و جمع کنیم ابر ایشان هر چیز را که خواهند و ببینند ایشان
نباشند که ایمان آورند ایشان مگر اینکه خواهد خدا بتعالی و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ایمان نخواهند آورد و این نیز
از اخبار یعنی ایمان نیاوردند و غیر ایمان نیاورند و فی العلل و الذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق
فلا تکونن من الممترین یعنی و آنانکه دادیم ایشانرا کتاب یعنی تورات و انجیل را میدانند که این قرآن نازل شده است بحق
پروردگار تو براستی و درستی پس مباش از شک کنندگان مراد از این خطاب امت است و این نیز از اخبار
معیبات است سوره اعراف در دو آیه سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا
بها یعنی زود باشد که برگردانم از تفکر کردن در آیات خودم آنانرا که تکبر میکنند در زمین بناحق و اگر ببینند هر معجزه
را ایمان نیاورند بآن از جهت فرو رفتن در هوای نفس خود و ریختن است که چون بزودی بدانند امت من که
کنده شود از نظر ایشان هیبت اسلام و چون ترک کنند امر بمعروف و نهی از منکر را محروم شوند از برکت وحی
و فی العلل و اذ تأذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیامة من یسومهم سوء العذاب یعنی و یاد کن چون که اعلام کرد
پروردگار تو که هر آینه بفرستد بر ایشان و مسلط میکند بر ایشان کسی را که عذاب کند ایشانرا تا روز قیامت [illegible]

عذاب آنکه مراد ظالمان اند و من عمل ایشان سلطنت برایشان بعد از حضرت سلیمان بخت نصر را که
خراب کرد بیت المقدس را کشته مردان ایشانرا و اسیر کرد زنان ایشانرا و از ایشان جزیه گرفت و قرار داد جزیه را بر بقیه ایشان
و بود ذلت ایشان تا زمان بعثت بحضرت پس تا اینکه مبعوث شد پیغمبر پس گرفت از ایشان جزیه را و گذاشت بر ایشان جزیه را تا آخر
زمان و این نیز از اخبار معیبات است سوره انفال سه آیه و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم
یعنی یاد کن چون که وعده داد شما را خدا یکی از دو طائفه که از برای شما باشد و این نیز از اخبار معیبات است که
وعده داد خدا بتعالی بایشان که یکی از دو طائفه بدست ایشان خواهد بود و فی العلل و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا
مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین یعنی و چون خوانده شود بر ایشان آیات قرآن ما گویند که بحقیقت شنیدیم ما اگر
خواهیم هر آینه بگوئیم ما مانند این نیست این مگر افسانهای پیشینیان منقول است که گوینده این سخن نضر بن حارث بود که
اسیر شد در جنگ بدر پس کشت او را بقیه بیعت امیرالمؤمنین و نگفت این سخن را مگر از روی عناد و اگر از استطاعت
و قدرت داشتند پس چرا عاجز شدند و نیاوردند و تا مدت ده سال جنگ کردند با پیغمبر و فی العلل فسینفقونها ثم
تکون علیهم حسرة ثم یغلبون یعنی پس زود باشد که انفاق کنند آنرا از اموال خود را در جنگ کردن با مؤمنان
پس خواهد شد آن انفاق بر ایشان حسرت و ندامت ایشان پس مغلوب و منهزم خواهند گردید بدرستیکه نازل شد این
آیه در باره قریش چون که بر خوردند بر یکدیگر برای جنگ با رسول خدا بطلب قافله رفته است پس صاحبان دولت
ایشان بیرون آوردند اموال خود را و انفاق کردند بر سپاهیان خود و بیرون رفتند بجنگ رسول خدا در بدر
پس کشته شدند و در آخر در دوزخ شدند و حسرت و ندامت آنچه که انفاق کرده بودند ماند در دلهای ایشان اموال
و نیز منقول است که این آیه نازل شده در باره ابو سفیان بن حرب که اجیر کرده در هزار نفر را از سپاهیان جهت
جنگ احد و این نیز از اخبار معیبات است بجهت وقوع آن از روی اخبار سوره براءة شش آیه یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون یعنی میخواهند یهود و نصاری اینکه فرو نشانند
روشنی دین خدا را بگفتار و دهنهای خود و نمیخواهد خدا بتعالی مگر اینکه تمام کرداند روشنی دین خود را اگر چه ناخوش
دارند مشرکان و روایت است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این آیه که گفت یعنی مشرکان اینان نکردند در کتاب خدا آنچه را که خدا
نگفته بود تا اینکه مشتبه کنند بر خلایق پس کور کرد خدا بتعالی دلهای ایشانرا تا اینکه واگذاشتند در کتاب خدا آنچه را که
دلالت میکند بر آنچه که احداث کرده اند در آن و تحریف کردند آنرا پس روایت است از حضرت صادق علیه السلام که گفت چون که
شد در نزد او شکایت از خروج حکامی و رفتاری حاکم را در طلب و سعی که هم چنان نخواهد و چو قیاس چون که
شدند بر اینکه زوال پادشاهی پادشاهان و جباران ایشان بدست قائم آل محمد است غصب عداوت ما اهل بیت
کردند و گذاشتند شمشیرهای خود را بر دوش خود در قتل اهل بیت رسول خدا و هلاک کردن فرزندان او
از جهت طمع در رسیدن بقتل حضرت قائم پس نخواست خدا بتعالی اینکه ظاهر سازد امر او را از برای احدی از
ظالمان مگر اینکه تمام کرداند نور خود را اگر چه نخواهند مشرکان هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره

علی الدين كله ولو كره المشركون يعنی او است آنكه فرستاده پيغمبر خود را براه راست و بدين حق تا آنكه غالب گرداند
دين حق را بر سائر اديان بتمام اديان اگر چه اكراه داشته باشند مشركان. در حديث از حضرت صادق ع در اين آيه
منقولست كه بخدا قسم نازل نشده است تاويل اين آيه هنوز و نازل نخواهد شد تاويلش تا آنكه بيرون آيد حضرت
قائم ع پس چون بيايد حضرت قائم باقی نماند كافری بخدای عظيم و نه مشركی بامام مگر آنكه خواهد بيرون آمدن او را
تا آنكه اگر باشد كافری يا مشركی در شكم سنگی هر آينه خواهد گفت آن سنگ كه ای مؤمن در شكم من است كافری
بشكن مرا و بكش او را. و در حديث معتبر از حضرت كاظم ع در اين آيه منقولست كه فرمود خدا امر كرده رسول خود را
بولايت وصی خود و ولايت دين حقست كه غالب خواهد شد بر جميع دينها در وقت قيام حضرت قائم ع و خدا
تمام ميكند ولايت قائم را اگر چه نخواهند كافران بولايت علی ع يكی از حاضران پرسيد كه اينكه گفتی تنزيل است
گفت حضرت ع كه اما اين آيه پس تنزيل است و اما بقيه تفسير پس تاويلست و در حديث از حضرت امير المؤمنين ع
منقولست كه فرمود صاحب اين امر اظهار خواهد كرد و خواهد برانداخت از بهر غلبه كردن دين حق و فساد برطرف تا آنكه نشود بر
زمين بر هيچ دشمنی و بنده كه خدا را پرستند هر آينه بسيار كرده قوت دهد خدا تعالی او را و پياده كرد به قوت و غالب كرداند
بر پيغمبر خود را بر دشمنان و جميع دينها اگر چه نخواهند مشركان. وقال تعالی يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر
وكفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا يعنی سوگند ميخورند بخدا تعالی كه نگفته‌اند چيزی را كه شنيدند از ايشان
و بتحقيق كه گفته‌اند سخن كفر را و كافر شدند بعد از اسلام آوردن ايشان و قصد كردند چيزی را كه قتل پيغمبر بود
كه نخواهند رسيد بآن. در حديث است كه نازل شد اين آيه در باب جماعتی كه سوگند خوردند در كعبه كه نگذارند اين امر را
نبوت را در بنی هاشم و آن بود كلمه كفر پس ركب رسول خدا نشستند بر گردنه در سر راه و قصد كردند
قتل او را و اين است قول خدا تعالی وهموا بما لم ينالوا پس چون مطلع گردانيد خدا تعالی پيغمبر خود را بآن و اخبار كرد
با ايشان پس سوگند خوردند كه نگفته‌اند از او و قصد نكردند بقتل او تا آنكه نازل كرد خدا تعالی يحلفون بالله ما قالوا
تا آخر اين آيه را و در حديث از حضرت صادق ع منقولست كه چون برپا كرد رسول خدا امير المؤمنين ع را در روز غدير خم
بودند در محاذات او هفت نفر از منافقان و ايشان ابو بكر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبيده
و سالم غلام ابی حذيفه و مغيرة بن شعبه بودند گفت عمر ميبينيد چشمهای او را كه مانند چشمهای ديوانها است يعنی
رسول خدا و در اين ساعت بر ميخيزد و ميگويد كه گفت بمن پروردگار من پس چون برخاست رسول خدا
گفت ای گروه مردمان كيست سزاوارتر بشما از نفسهای شما گفتند خدا و رسول او گفت بار خدايا تو گواه باش
پس گفت آگاه باشيد كه هر كه من مولای اويم پس علی مولای او است و سلام بكنيد بر او بامير المؤمنين
پس نازل گرديد جبرئيل و اعلام كرد او را كه آن قوم اين گفتگو كردند پس خواند ايشان را و پرسيد از ايشان پس انكار كردند و
سوگند ياد كردند كه نگفته‌ايم پس نازل شد كه خدا تعالی يحلفون بالله ما قالوا و در حديث است كه نازل شد اين آيه
در باره فتنه بگردنه كه ايشان در دل گذرانيده بودند كه بكشند رسول خدا را در سر گردنه در وقت مراجعت

ايشان

ايشان از جنگ تبوك و اراده كردند كه رم دهند مركب او را پس بكشند او را پس مطلع كرد او را خدا تعالی از اراده
و مراد ايشان و جمله معجزات او آنست كه ممكن نشد او را مكر ايشان تا آنكه روشن كرد خدا تعالی شب تاريك را رسول خدا
بر شترهای ايشان كه بر سر گردنه نگاه بايستاد كه ايشان بكشند نا حق او را و ديگری چراغ افروخت كه جميع مردمان
بر وند ايشان را و از آن روز ايشان را گفتند بايشان نه تا نظر دهد و ايشان دوازده نفر بودند پس شناخت رسول خدا
ايشان را و نام برد يك يك را پس گفت حضرت با جمعی كه هشت نفر از ايشان از قريش بودند و چهار نفر از غير قريش
از حضرت صادق ع منقولست كه چون پيغمبر گفت آنچه را كه گفته بود بجهت علی ع گفت مقداد كه ما راضی هستيم كه بكشند كه چون
بدل شود مردن او و بيعت شود ابو بكر و عمر و جمع شوند بر او و ميخواهد كه ولی وليعهد علی را پس
از آن دو سوگند خوردند كه هر آينه خواهد آمد على تخت را اگر نميشود پس گذشت مقداد و خبر داد پيغمبر را از آن
گفت رسول خدا اگر بنا بر جانب شوند بدانيد جماعت پس گفتند ايشان كه مقداد ما را رسوا كرد پس سوگند خوردند تا آنكه سوگند
ياد كنيم بر انكار آن پس آمدند تا آنكه ايستادند در پيش روی او و گفتند بحق پدر و مادر ما ای رسول خدا
سوگند بآن خدا كه ترا فرستاده است بحق بسوی مردم كه ما نگفتيم آنچه را كه شنيدی و نه نزديك شديم بما نگفتيم
كه برسيد است سوگند باينكه نه ايشان است و پيغمبر پس گفت بسم الله الرحمن الرحيم يحلفون بالله
ما قالوا و لقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا يعنی الليلة العقبة و بيعتی كه شكسته بودند رسول
خدا در باب علی ع و دشمن خود پس گفت با اصحاب كه ای بزرگوار باشد بايد نمی شمار بگير نگاه بكند بشما الجيم شيطان پس ملك
آمدند و تخت كه پيدا شد مرد از نور جستی پس خواند او را رسول خدا و گفت ياد كن چه بسبب دشنام ميدهی مرا و
اصحاب مرا پس رفت آن مرد و آورد اصحاب خود را پس قسم خوردند كه دشنام نداده‌اند پس نازل كرد خدا تعالی
اين آيه را و فرمود تعالی قل لن تخرجوا معی ابدا ولن تقاتلوا معی عدوا انكم رضيتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع
الخالفين يعنی بگو كه هرگز بيرون نخواهيد آمد با من و البته جهاد نكنيد با من با دشمنی هرگز بدرستی كه شما راضی
شديد بر نشستن از جهاد در اول بار پس بنشينيد با بازماندگان از زنان و اطفال و اينها ايرانيان در جماعت است ما
شقاوت ايشان از برای جماعت و قال تعالی قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم قد نبأنا الله من اخباركم يعنی بگو كه عذر مگوئيد
از برای ماندن جهاد كه هرگز باور نخواهيم ما عذر شما را بتحقيق آگاه كرده است ما را خدای تعالی از خبرهای شما و از
دروغهای شما اشاره فرموده و قال تعالی يحلفون لكم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا يرضی عن القوم الفاسقين يعنی و هرگز
سوگند ميخورند كه اراده نكرده‌ايم ما در بنا كردن مسجد بگر خوبی را خدا تعالی گواهی ميدهد كه ايشان هر آينه
دروغ گويانند و سوگند خود اين آيه در اخبار معتبره است از اسرار منافقان و قال تعالی و اذا ما انزلت سورة
نظر بعضهم الی بعض هل يراكم من احد ثم انصرفوا يعنی و چون نازل ميشود سوره از قرآن نگاه كنند بعضی
منافقان به بعضی و چنان نشستند تا بگويند از روی نفاق آيا كسی ديد كه ابا شما را از ميان مسلمانان پس
بر گردند و اين آيه در اخبار معتبر است سوره يونس عليه السلام و اذا تتلی عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون

لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدّله قل ما یکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی ان اتّبع الّا ما یوحی الیّ انّی اخاف ان
عصیت ربّی عذاب یوم عظیم یعنی چون که خوانده شود بر ایشان آیات ما ظاهره قرآن ما را آنکه امید ندارند
دیدار ما را در آخرت بیار [illegible] قرآنی غیر این قرآن که در آن نباشد چیزی که مخالف خواهش ما باشد یا آنکه تغییر ده
در این قرآن آیه عذاب را بآیه رحمت [illegible] ذکر خدایان ما را [illegible] ما را بگو که نمی‌باید مرا آنکه تبدیل کنم
او را از پیش نفس خود متابعت نمیکنم من مگر آنچه را که وحی میشود بمن بدرستی که من میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگار خود را
از عذاب روز بزرگ قیامت قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادریکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا
تعقلون یعنی بگو که اگر میخواست خدای تعالی نمیخواندم قرآن را بر شما و دانا نمیکرد شما را بآن زیرا که من مانده‌ام در
میان شما مدتی از عمر [illegible] پیش از نزول قرآن [illegible] آیا پس در نمی‌یابید که این قرآن از نزد من
نیست [illegible] وما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله
ولکن تصدیق الّذی بین یدیه وتفصیل الکتاب لا ریب فیه من ربّ العالمین ام یقولون افتریه قل فأتوا بسورة
مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین یعنی [illegible] این قرآن آنکه افترا شده باشد از غیر خدا
ولیکن مصدق کتابهائی است که پیش از او [illegible] تفصیل شرایع [illegible] هیچ شکی نیست در آنکه از
جانب پروردگار عالمیان است آیا میگویند که افترا کرده [illegible] بگو بیارید یک سوره مانند آن و بخوانید با مدد خود هر که
را که توانید از غیر خدا اگر هستید راستگویان سوره هود سه آیه ام یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور
مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انّما انزل بعلم الله
وان لا اله الّا هو فهل انتم مسلمون یعنی بلکه میگویند که افترا کرده [illegible] بگو پس بیارید ده سوره مانند آن [illegible]
و بخوانید با مدد خود هر که را که بتوانید از غیر خدای تعالی اگر هستید راستگویان که [illegible] پس اگر اجابت
نکردند [illegible] پس بدانید بدرستی که قرآن فرستاده شده [illegible] بعلم خداست و بدانید که نیست معبودی بحق بجز
خدای تعالی پس آیا هستید شما داخل مسلمانان [illegible] تلک من انباء الغیب نوحیها الیک
ما کنت تعلمها انت ولا قومک من قبل هذا فاصبر انّ العاقبة للمتّقین یعنی [illegible]
کردیم بسوی تو [illegible] پیش از این پس صبر کن بدرستی که خاتمه پسندیده از برای پرهیز
کاران است سوره رعد یک آیه ویقول الّذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربّه انّما انت منذر ولکلّ قوم هاد
یعنی و میگویند آنانکه کافر شدند [illegible] مانند معجزات موسی و عیسی بدرستی که تو ترساننده
[illegible] و از برای هر قوم راه نماینده [illegible] رسول خداست که بیم
دهنده [illegible] راه نماینده [illegible] سوره حجر یک آیه ولقد
علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا المستأخرین یعنی و بتحقیق دانستیم ما پیشینیان از شما را و بتحقیق دانستیم متأخران
شما را در روایت از حضرت باقر [illegible] که متأخران مؤمنان [illegible] جمله [illegible] نماز میکردند پشت سر

رسول خداست پس بودند جمعی که پیش می‌ایستادند در صف اول تا آنکه نبینند او را و جمعی دیگر پس می‌ایستادند در صف عقب
تا آنکه ببینند او را [illegible]
باشد [illegible] ایشان سوره نحل چهار آیه واذا قیل لهم ماذا انزل ربّکم قالوا اساطیر الاوّلین یعنی و چون گفته شود
بایشان که چه چیز نازل کرده پروردگار شما گویند افسانه‌های پیشینیان را و قال واذا بدّلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما ینزّل
قالوا انّما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون قل نزّله روح القدس من ربّک بالحقّ لیثبّت الّذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین
ولقد نعلم انّهم یقولون انّما یعلّمه بشر لسان الّذی یلحدون الیه اعجمیّ وهذا لسان عربیّ مبین یعنی و چون بدل کنیم
[illegible]
[illegible] روح القدس که
جبرئیل باشد از جانب پروردگار تو براستی و درستی تا آنکه ثابت [illegible] آنانرا که ایمان آوردند و راه نماینده
و مژده دهنده باشد از برای اهل اسلام و بتحقیق میدانیم ما بدرستی که ایشان میگویند [illegible]
[illegible] سلمان فارسی [illegible] و این قرآن بزبان عربی [illegible]
[illegible] روایت از حضرت باقر که روح القدس جبرئیل است [illegible] لیثبّت الّذین آمنوا
[illegible] روایت از حضرت صادق [illegible] که خدای تعالی خلق کرد روح القدس را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوره بنی اسرائیل یک آیه
وما منعنا ان نرسل بالآیات الّا ان کذّب بها الاوّلون یعنی باز نداشت ما را از آنکه بفرستیم معجزات [illegible]
مگر آنکه تکذیب کردند [illegible] پیشینیان [illegible] قوم عاد و ثمود و عذاب هلاکت [illegible]
[illegible] عذاب هلاکت [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

ان مجاز امرویست از ابن عباس که اهل مکه خواستند از رسول خدا ص اینکه بکرداند کوه صفا را طلا و ازاله کند کوههای
مکه را تا اینکه زراعت کنند در آن پس وحی آمد بسوی رسول خدا ص از خدای تعالی که اگر خواهی اجابت ایشان کن که خدای تعالی کرد اگر
بخواهی عقوبت میکنیم ایشان را لیکن اگر ایشان انکار کنند و کافر شوند هلاک کرده ایشان را پس کفت رسول خدا ص که بمهلتیم
ایشان را تا خدا قال لئن اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا
یعنی بکو ای محمد که هرگاه جمع کردند آدمی و پری براینکه بیارند مانند این قرآن نتوانند آورد مانند آن اگرچه باشند
بعضی از ایشان از برای بعضی یاری کننده و یاور مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که کفت بدرستیکه خدای تعالی نازل کرد قرآن را
بر این نحو بجهت آنکه دلالت دهد بر آنکه اگر جمع شوند تمام انس و جن نتوانند آورد مانند آن و در تفسیر
از حضرت صادق ع که ابن ابی العوجا و سه نفر دیگر از جماعت دهریه متفق شدند براینکه معارضه کنند هر یک از ایشان
با یک ربع از قرآن و بودند در مکه و عهد کردند که بیاورند معارضه را در موسم حج سال آینده پس چون سال گذشته جمع
شدند در مقام ابراهیم ع کفت یکی از ایشان که چون من دیدم این آیه را و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء دست باز داشتم
از معارضه و کفت دیگری که چون من دیدم این آیه را فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا دست باز داشتم از معارضه و بودند که پنهان
میداشتند سخنان خود را که ناگاه گذشت بر ایشان حضرت صادق ع پس التفات کرد بجانب ایشان و خواند این آیه را قل
لئن اجتمعت الانس والجن تا آخر پس مبهوت کردیدند ایشان سوره کهف ایه ولقد صرفنا للناس یعنی و بتحقیق
از برای قرآن همه اعجاز را از جهت الفاظ و معانی سوره انبیا چهار آیه واسروا النجوى الذين ظلموا
هل هذا الا بشر مثلكم أفتأتون السحر وانتم تبصرون قال ربي يعلم القول في السماء والارض وهو السميع العليم
یعنی پنهان داشتند راز را آنانکه ستم کردند که نیست این مکر آدمی مانند شما آیا میآیید بسوی سحر و حال آنکه می بینید
جادوئی او را و حال آنکه می بینید که جادو است کفت که پروردگار من میداند گفتار را در آسمانها و زمین و او شنوای
داناست بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر فليأتنا بآية
كما ارسل الاولون ما آمنت قبلهم من قرية اهلكناها افهم يؤمنون یعنی بلکه گفتند که قرآن خوابهای پریشانست
بلکه گفتند افترا است بلکه گفتند که گوینده او شاعر است پس بیاورد از برای ما معجزه چنانچه فرستاده شدند آن
پیشینیان ایمان نیاوردند پیش از ایشان اهل هیچ دهی که هلاک کردیم ایشان را با معجزات پس آیا ایشان که از آن
قریه ایمان نیاوردند ... از برای ایشان ... چنین ایشان ایمان نخواهند آورد و هلاک
خواهند شد ... سوره فرقان چهار آیه وقال الذين كفروا
ان هذا الا افك افتراه واعانه عليه قوم آخرون فقد جاءوا ظلما وزورا وقالوا اساطير الاولين اكتتبها فهي تملى
عليه بكرة واصيلا قل انزله الذي يعلم السر في السموات والارض انه كان غفورا رحيما یعنی و گفتند آنانکه کافر شدند
که نیست این قرآن مکر دروغی که افترا کرده است آنرا و یاری کرده اند او را بر آن جمعی دیگر پس بتحقیق که آمدند بستمی بزرگ
و گفتند که قرآن افسانهای پیشینیان است که نوشته است آنرا پس این افسانها خوانده میشود بر او در صبح و شام کو

ای جمله کرنهاده است این قرآن را آن خدائیکه میداند سخن پنهان را در آسمانها و زمین را بدرستیکه او است آمرزنده مهربان
مرویست که گفتند کافران قریش که این قرآن را که محمد میخواند ... تعلیم میکند او را ...
... و ... از ... که نام او ابن ... است ... و ...
پس حکایت کرد خدای تعالی قول ایشان را ... مرویست از حضرت باقر ع ... و ...
یکی از ایشان ... و ... بودند از اهل کتاب و ...
... پس چون مسلمان شدند رسول خدا ص ... احوال ایشان ... کفتند که قرآن
... وقال الذين كفروا لولا نزل عليه القرآن جملة واحدة كذلك لنثبت به فؤادك ورتلناه ترتيلا
یعنی و کفتند آنانکه کافر شدند چرا نازل نشد بر او قرآن ... و ... چنان ...
کردیم ... قرآن را ... تا اینکه ثابت ... بدان دل تو را ... قرآن را ... خواندن ...
... سوره شعرا ده آیه وانه لتنزيل رب العالمين نزل به الروح الامين على قلبك لتكون
من المنذرين بلسان عربي مبين وانه لفي زبر الاولين یعنی ... قرآن ... بر ...
نازل کرده است ... که ... باشد ... اینکه ... انکار ...
ذکر آن در کتابهای پیشین است مرویست از حضرت باقر ع که ... از ... امیر المؤمنین ع
... از حضرت صادق ع که ... امیر المؤمنین ... از ... حضرت
صادق ع ... از ... بیان میکند ... مرویست از حضرت
صادق ع ... که ... خدای تعالی ... واقع میشد در ...
... ایشان ... واقع میشد در ... پس ...
... واقع میشد در ... ایشان ... رسول خدا ... خطاب ...
مکر اینکه واقع میشد در ... جمیع ... جبرئیل ... از ...
أولم يكن لهم آية ان يعلمه علماء بني اسرائيل ولو نزلناه على بعض الاعجمين فقرأه عليهم ما كانوا به مؤمنين
یعنی آیا نیست ... که ... بنی اسرائیل و اگر نازل
میکردیم ... بر بعضی از ... پس ... ایشان ... ایمان ... از ...
ایشان مرویست از حضرت صادق ع ... اگر ... ایمان نمی آوردند
عرب ... ایمان ... فضیلت ... باشد كذلك
سلكناه في قلوب المجرمين لا يؤمنون به حتى يروا العذاب الاليم ... داخل کردیم ...
کافران ... ایمان نیاوردند بان تا اینکه ... عذاب دردناک را سوره نمل دو آیه قل عسى ان يكون ردف
لكم بعض الذي تستعجلون یعنی بکو ... باشد ... از ...

دنیا و لاحق شد بایشان عذاب دوزخ ایه. و قال تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون
یعنی بدرستیکه این قرآن قصه میکند و حجت میدهد از برای بنی اسرائیل بیشتر چیزی را که ایشان در آن اختلاف
میکنند مانند احوال بهشت و دوزخ و احوال مسیح و عزیر و مانند اینها. سوره قصص ایه. ان الذی فرض علیک القرآن
لرادک الی معاد یعنی بدرستیکه آنکه واجب کرده اید بر تو تبلیغ قرآن را هر اینه بازگرداننده توست بسوی معاد یعنی بجای
بازگشت تو و بسند از حضرت سجاد که گفت که برمیگردد بسوی شما پیغمبر شما و امیر المومنین و ائمه. و روایت از حضرت
باقر که مذکور شد در رجعت که جابر پیر گفت رحم کند خدا جابر را که هر اینه رسید از علم خود بانکه میدانست تاویل
این ایه را یعنی رجعت است منقول است که چون بیرون آمد پیغمبر از غار در شب هجرت راه از ترس اینکه بیابند او را طلب کنند
او را پس چون برگشت بسوی راه و دور بود از ایشان بجحفه در میان مکه و مدینه و شناخت راه مکه را مشتاق شد بسوی
مکه که جای ولادت اوست و مکان پدران او پس نازل شد جبرئیل و گفت شوق داری بسوی شهر تو و مکان
ولادت تو پس گفت پیغمبر آری پس گفت جبرئیل بدرستیکه خدا تعالی میگوید که بدرستیکه آنکه واجب کرده اید
بر تو تبلیغ قرآن را هر اینه برمیگرداند ترا بسوی جای بازگشت تو که مکه باشد در حالتیکه غالب باشی بر ایشان و این
ایه نیز از اخبار غیب است. سوره عنکبوت ایه. و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا
لارتاب المبطلون یعنی و نبودی تو که بخوانی پیش از نزول قرآن هیچ کتابی را و نمینوشتی او را بدست تو که آنگاه هر اینه
شک کنند اصحاب باطل از اهل کتاب و روایتست از حضرت رضا که گفت از جمله معجزات او است که بود یتیم فقیر
اجیر نخوانده بود کتابی را و اصلا رفت بمکتب نکرده بود نزد معلمی پس آورد قرآن که در آنست قصص پیغمبران و اخبار ایشان
حرف بحرف و اخبار آنانکه گذشته اند و آنانکه باقی اند تا روز قیامت. سوره روم پنج ایه. الم غلبت الروم فی ادنی
الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون لله الامر من قبل و من بعد یعنی مغلوب شدند اهل روم در نزدیکتر زمین بعرب و ایشان بعد از غلبه کردن اهل فارس برایشان زود باشد
شدند اهل روم در نزدیکتر زمین بعرب و ایشان بعد از غلبه کردن اهل فارس برایشان زود باشد
که غالب شوند بفارس در ظرف مدت چند سال و از برای خداست حکم پیش از غالب شدن ایشان که وقت مغلوب بودن
ایشان باشد و بعد از مغلوب شدن ایشان که وقت غالب شدن ایشان باشد یعنی از برای خداست حکم در وقتیکه
مغلوب شدند و در وقتیکه غالب شدند نیست هیچ یک از آن مگر بقضای خدا تعالی و روایتست که پرسیدند از حضرت
حسن که آیا از آنکه گفته از برای خداست حکم پیش از آنکه حکم کند بآن و بعد از آنکه حکم کند بآن و روایتست از حضرت
باقر که گفت از برای خداست حکم پیش از آنکه حکم کند و بعد از آنکه حکم کند بانچه که میخواهد. و یومئذ یفرح المومنون
بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم یعنی و در آن روز که روم غالب شوند شاد میشوند مومنان بسبب یاری
دادن خدا تعالی و ایشان را و فتح و نصرت میدهد خدا تعالی بهر کس که میخواهد و اوست غالب مهربان گفته اند مفسران
در این ایه که غالب شد کسری پادشاه فارس با فارسیان بر اهل روم و غلبه کردند بر ایشان در عهد رسول خدا
و شاد شدند از آن کفار قریش از جهت آنکه اهل فارس اهل کتاب نبودند و بد بردند از آن مسلمانان و بود

در انوقت بیت المقدس از برای اهل روم مثل کعبه از برای مسلمانان پس چون درکردند فارس اهل روم را از بیت المقدس
پس غلبه کردند روم بر فارس در روز جنگ حدیبیه و روایتست که پرسیدند از حضرت باقر از این ایه پس گفت
بدرستیکه از برای اینها تاویلی هست که نمیداند آنرا مگر خدا تعالی و آنانکه راسخند در علم از آل محمد صلوات الله علیهم
بدرستیکه رسول خدا چون هجرت کرد بسوی مدینه و قوت داد اسلام را نوشت بسوی پادشاه روم کتابی و فرستاد
آنرا با رسولی بسوی ایشان و دعوت کرد ایشان را بسوی اسلام و نوشت بسوی پادشاه فارس کتابی و فرستاد با رسولی
بسوی ایشان و خواند ایشان را بسوی اسلام و اما پادشاه روم پس تعظیم کرد کتاب رسول خدا را و اکرام کرد رسول
او را و اما پادشاه فارس پس استخفاف کرد برسول خدا و پاره پاره کرد آنرا و ضعیف ساخت رسول او را و بود پادشاه
فارس در آن وقت که مقاتله و محاربه میکرد با پادشاه روم و بودند مسلمانان که میخواستند که غلبه کند پادشاه
روم بر پادشاه فارس و بودند مسلمانان بطرف روم امیدوار از پادشاه فارس پس چون غالب شد پادشاه
فارس بر پادشاه روم غمناک شدند از آن مسلمانان و غمگین شدند از آن پس نازل کرد خدا تعالی این کتاب را که این
الم غلبت الروم فی ادنی الارض یعنی غلبه کردند بر ایشان اهل فارس در نزدیکترین زمین بعرب که زمین شام است
و حوالی آن باشد و ایشان یعنی اهل فارس بعد از غلبه کردن بر روم زود باشد که مغلوب شوند یعنی غالب شوند
بر ایشان مسلمانان در مدت چند سال از برای خداست حکم پیش از آن و بعد از آن و در آن روز شاد میشوند
مسلمانان بسبب یاری کردن خدا تعالی و نصرت و فتح میدهد خدا تعالی بهر کس که میخواهد پس چون جنگ کردند
مسلمانان با اهل فارس فتح کردند ملکت فارس را شاد کردند مسلمانان بیاری خدا تعالی سایلی گفت که آیا
نگفت خدا تعالی در چند سال و چه سال آنکه گذشت بر مسلمانان سالهای بسیار با رسول خدا و در عهد امارت ابی
بکر و غالب شدند مسلمانان بر فارس در زمان امارت عمر پس گفت که آیا من نگفتم بتو که از برای این ایه تاویل
و تفسیریست و در قرآن ناسخ و منسوخ است آیا نشنیده قول خدا تعالی را که از برای خداست امر و حکم پیش از آن
و بعد از آن یعنی بسوی او است مشیت در قول آنکه موخر کرده اند آنچه را که مقدم است و مقدم کرده اند آنچه را
که موخر است در قول تا روزیکه ختم شود قضا بانکه شد از فتح و نصرت دادن بر مومنان و آنست قول خدا تعالی
که در آن روز شاد میکردند مومنان بسبب نصرت و فتح خدا تعالی یعنی در روزیکه ختم میکرد و قضا میشد فتح و نصرت
و بنابر این روایت بقرائت سیغلبون است ختم یا و با ضم غلبت. وعد الله لا یخلف الله وعده و لکن اکثر الناس
لا یعلمون یعنی وعده داده خدا تعالی بغلبه کردن روم بر فارس خلاف نمیکند خدا تعالی در وعده خود ولیکن
بیشتر مردمان نمیدانند که خلف در وعده او نیست و این ایات نیز از اخبار بغیب و از اعجاز است. سوره سبا ایه الاول
و یری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق یعنی و میدانستند آنانکه داده شده اند بایشان علم
در آنچه فرستاده شده بتو از پروردگار تو که آن حق است سوره زمر دو ایه. الله
نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم یعنی خدا تعالی نازل کرده است

بگوئید سخن را که کتاب قرآن است شبیه است بعضی با بعضی دیگر در اعجاز بودن قصه‌های آن مکرر است از جهة
مزید بلاغت و اعجاز بلرزد از خوف خدا آن پوستهای بدن آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود و در روایت
از حضرت پیغمبر ص که چون بلرزد پوست بدن بنده از ترس عذاب خدا تعالی فرو میریزد از او گناهان مانند فرو
ریختن برگ از درخت خشک و قال الله قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ یعنی این قرآن نازل شده است بلغت
عرب در حالتی که مستقیم است نیست صاحب اعوجاج و کجی تا شاید مشرکان عرب بپرهیزند از شرک سوره حم سجده
وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ یعنی بدرستی که قرآن
هر آینه کتابیست با قدر و شرف و عزت نمی‌آید بآن چیزی که او را باطل کند نه از اخبار گذشته و نه از اخبار
آینده فرستاده شده است از جانب خدای راست کردار ستوده شده مرویست از حضرت صادق ع
در بیان این که بعضی گفته‌اند چیزهای گذشته آن باطل و نه چیزهای آن از چیزهائی که میشود در آینده باطل بلکه جمیع
خبرهای آن مطابق واقع و موافق با خبر داده شده است مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو
مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ یعنی نمیگویند کافران در
باره تو مگر آنچه را که گفتند درباره پیغمبران پیش از تو بدرستی که پروردگار تو هر آینه صاحب مغفرت و آمرزش است
و صاحب عقاب دردناک است و اگر میگردانیدیم ما قرآن را بزبان عجمی هر آینه میگفتند که چرا بیان کرده نشده آیهای او
بزبانی که ما بدانیم آیا قرآن عجمی باشد و پیغمبر عربی باشد یعنی نمیتواند شود این چنین سوره دخان پنجم
فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی منتظر باش روزی را که بیارد آسمان دودی
آشکارا که فرو میگیرد مردمان را این عذاب دردناک مرویست در بیان نشانهای تمام قیامت که اول نشانها دود است
و در وقت آمدن آن عجیب است و اول نشانیست که بیرون میآید از قعر چاه عدن ... از ابیوی محشر میرسد کرد و جنب
پس خواندند سوال حضرت این آیه را و گفت میکشد مردمان از شرق و مغرب این گفت میکند چهل شبانه روز اما مومن از این دود
با و مانند حالت زکام و اما کافر این دود مانند مست باشد که بیرون میآید از دو سوراخ بینی او و از دو سوراخ گوش
او از سوراخ مقعد او و در روایت از حضرت امیر المومنین ع که دود میآید از آسمان پیش از تمام قیامت و داخل
میشود در گوشهای کافران تا اینکه میشود سرهای ایشان مانند سر حیوان بریان شده میشود مومنان را از این دود
حالتی مانند زکام و میشود تمام زمین مانند بنائی که از چوب باشد در آن آتش و امتداد آن تا چهل روز باشد
در روایت که چون بیرون میآید مردمان در وقت دیدن این دود میگیرد تمام مردمان را تا رنگ شدیدی میگویند
این عذاب دردناک رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا
عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ
یعنی میگویند ای پروردگار ما زایل گردان از ما این عذاب را که ما ایمان آورندگانیم از کجا حاصل شود از برای ایشان پند و حال
آنکه بحقیقت آمد ایشان را پیغمبری که آشکار بود معجزات او پس روی گردانیدند از او و گفتند تعلیم داده شده دیوا

بدبختی که ما زایل کننده عذابیم در اندک زمانی بدرستی که شما معاودت کننده‌اید بسوی کفر روزی که خشم کنیم ما خشم کردنی
بزرگ را بدرستی که ما انتقام خواهیم کشید سوره فتح چهارم آیه سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ
شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ
ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا یعنی زود باشد که بگویند بتو تخلف کنندگان از جنگ حدیبیه از اعراب
بادیه‌نشین که مشغول کرد ایشان را اموال ما و عیالان ما که گذاشتیم که حاضر شویم بجهاد پس طلب آمرزش کن از برای ما
از خدا تعالی میگویند بزبانهای خود چیزی را که نیست در دلهای ایشان بگو با ایشان که کیست که مالک باشد از برای شما
از جانب خدا تعالی چیزی اگر بخواهد از برای شما ضرری یا اگر بخواهد از برای شما نفعی بلکه باشد خدا تعالی بآنچه
شما میکنید خبردار و آگاه بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ
السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا یعنی بلکه گمان کردید شما که هرگز
برنگردد پیغمبر ص و مومنان بسوی اهل و عیال خود هرگز و آراسته شد این گمان از شیطان در دلهای شما و گمان
کردید گمان بدی و هستید شما گروهی هلاک شدگان و هر که ایمان نیاورد بخدا و رسول خدا پس بدرستی که ما آماده
کرده‌ایم از برای کافران آتش افروخته را وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ
اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی از برای خداست پادشاهی آسمانها و زمین می‌آمرزد هر که را میخواهد و عذاب میکند هر که
را که میخواهد و باشد خدا تعالی آمرزنده مهربان سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا
نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ
إِلَّا قَلِيلًا یعنی زود باشد که بگویند آنانکه تخلف از جهاد کرده‌اند چون که بروید شما مومنان بسوی غنیمت تا اینکه
بگیرید آن را بگذارید ما را تا اینکه متابعت شما بکنیم میخواهند که تغییر دهند کلام خدا و وعده خدا را درباره
تخصیص غنیمت بمجاهدان حدیبیه بگو با ایشان که متابعت ما نکنید همچنان گفت خدا تعالی پیش از این پس زود باشد که
میگویند چنین نیست بلکه حسد میبرید شما بر ما چنین است که ایشان نمیفهمند مگر اندکی
در بیان بیان آنکه از حدیبیه لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ
مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ یعنی بحقیقت راست گفت خدا تعالی با پیغمبر خود در باب خوابی که دیده
بود اینکه هر آینه داخل میشوید شما در مسجد الحرام اگر خواهد خدا تعالی در حالتی که ایمن باشید از ترس کافران تراشیده
تراشیده باشید سرهای شما را و چیده باشید ناخنهای و موهای شما را و نترسید از مشرکان سوره طور سوم آیه
أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ یعنی بلکه میگویند که گفت چیزی
از پیش خود و افترا کرد اما ایمان نمی‌آورند پس بگو که بیارید سخنی مانند آن اگر باشید راستگویان قال الله وَإِنَّ لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی بدرستی که از برای آنانکه ستم کرده‌اند بر خود بسبب کفر خود
عذابیست پیش از عذاب آخرت که عذاب قحط و غیر آن باشد و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند سوره قمر اول آیه

سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَیُوَلُّونَ الدُّبُرَ یعنی زود باشد که شکسته شوند این جمع لشکر کفار و روی بگردانند از لشکر اسلام
این وعده که بعض از ایشان یعنی در روز بدر که هزیمت کردند و کشته شدند و اسیر کرده شدند سوره صف ۸ آیه
یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِینِ
الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی میخواهند که بکشانند روشنائی دین خدا را بدهانهای خود
و خدا تعالی تمام کننده نور خود است و اگرچه نخواهند کافران او است خدائی که فرستاد رسول خود را به
قرآن و دین راست شریعت تا اینکه غالب گرداند او را بر جمیع دینها اگرچه نخواهند مشرکان و از حضرت کاظم
که میخواهند بکشانند نور ولایت امیر المؤمنین را بدهانهای خود و خدا تعالی تمام کرداننده نور امامت است و روایت
در معنی وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ یعنی بحضرت قائم آل محمد چونکه خروج کند غالب گرداند او را خدا تعالی بر جمیع دینها تا اینکه
پرستیده نشود احدی بجز خدا سوره جمعه ۷ آیه وَلَا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ
یعنی آرزو نمیکنند مرگ را هرگز بسبب آنچه پیش فرستاده دستهای [illegible] ایشان از کفر و معاصی و خدا تعالی
داناست بحال ستمکاران سوره حاقه ۴۱ آیه إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِیلًا مَا تُؤْمِنُونَ
وَلَا بِقَوْلِ کَاهِنٍ قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ یعنی بدرستی که این قرآن مجید گفتار پیغمبریست با کرامت و نیست از گفتار
مرد شاعر اندکی از مردمان ایمان میآورند و نه گفتار کاهن اندکی از مردمان پند میگیرند سوره مرسلات
۵۰ آیه فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ یعنی پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان میآورند هرگاه ایمان باو نیاوردند
سوره کوثر سه آیه إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی بدرستیکه ما دادیم تو را چیز
بسیار از کثرت علم و عمل و نبوت و شفاعت باشد پس نماز بکن بجهت خدا برای پروردگار خود و بلند کن دستهای خود را
در تکبیرات نماز تا محاذات جای نحر کردن بدرستیکه دشمن تو او است بی عقب شده از هر خیری و بعضی گفتند برای اولاد
و نسل و در تفسیر گفته شد این سوره به تفصیل سوره تبت ۳ آیه سَیَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ یعنی زود باشد
که داخل شود در آتشیکه صاحب شعله است تمام این سوره از معجزات و اخبار غیب است با اینکه ایمان نیاوردند [illegible]
تا [illegible] از اخبار غیب و معجزات است فصل در بیان معجزات آسمانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
از انشقاق قمر است سوره قمر ۱ آیه اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَیَقُولُوا سِحْرٌ
مُسْتَمِرٌّ یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اگر ببینند معجزه را روی میگردانند از آن و میگویند این سحر [illegible]
ثابت و محکم روایت است از ابن عباس که جمع شدند مشرکان نزد رسول خدا و گفتند اگر تو راست میگوئی که پیغمبری
پس شق کن و دو پاره کن از برای ما ماه را پس گفت آنحضرت با ایشان که اگر این ماه را دو پاره کردم ایمان میآورید
گفتند آری و بود در شب چهارده ماه بدر و تمام بود پس سؤال کرد رسول خدا از پروردگار خود که عطا کند باو آنچه را
که ایشان خواسته اند پس شکافته شد ماه دو پاره و بلند کرد رسول خدا آواز و ندا کرد ای فلان و ای فلان
گواه باشید و بعضی روایت کرده اند که شکافته شد ماه و دو پاره شد در عصر رسول خدا تا اینکه واقع شد یکپاره بر کوهی

و پاره دیگر بر کوهی دیگر پس گفتند مردمان که جادو کرد محمد ما را پس گفت مردی که اگر جادو کرد ما را پس جادو نکرد
از برای جمیع مردمان بعضی گفته اند که ذکر کرد حق تعالی خود نزدیک شدن قیامت را با شق شدن ماه از جهت اینکه شق شدن ماه
از علامات نبوت و معجزات نبوت او و عصر او از علامات قیامت است از جهت اینکه منکر خراب شدن عالم میگفتند شق شدن
آسمانها است پس هرگاه شق شد و شکافته شد که بعضی از آن بر ثابت شد خلاف آنچه میگفتند از جایز نبودن خراب شدن
عالم منقول است که چون شق شد ماه ابو جهل گفت که این جادو است بفرستید بسوی اطراف و جوانب تا اینکه ببینید که آیا
ایشان دیده اند آنرا یا نه پس بیان کردند که ایشان نیز دیدند مثل آنچه ایشان دیدند و نیز منقول است که شبی
نشسته بود رسول خدا در حجر اسمعیل و بود جمعی از قریش در مجلس خود در باب سخن میگفتند پس گفتند بعضی که ما را
خسته کرده امر محمد و عاجز شده ایم ما اگرچه بکشیم دشمنان او و گفتند بعضی دیگر برخیزید تا جمیع ما برویم نزد او و از او
بخواهیم که بنماید بما یک معجزه از آسمان زیرا که سحر و جادو در زمین میباشد نه در آسمان پس برخاستند و رفتند
نزد رسول خدا و گفتند ای محمد که اگر نیست این معجزه که ما میبینیم از تو سحر و جادو پس بنمای بما معجزه را در آسمان زیرا
که ما میدانیم که سحر و جادو ثابت نمیشود در آسمان چنانچه ثابت میشود در زمین پس گفت آنحضرت با ایشان که آیا
نمیبینید این ماه تمام شب چهاردهم را پس گفتند آری میبینیم پس گفت که آیا دوست میدارید که معجزه از جانب آن
ببینید آنچه دوست میدارید از آیات پس اشاره کرد آنحضرت بانگشت بسوی ماه پس شق شد و دو نصف شد پس واقع
شد نصفی پیش کعبه و نصفی دیگر بر کوه ابو قبیس و ایشان نگاه میکردند پس گفتند بعضی از ایشان که برگردان آنرا
بجای خود پس اشاره کرد آنحضرت بدست خود بسوی نصفی که بر کوه ابو قبیس بود پس پرید هر دو نصف و بر
هم رسیدند بیکدیگر در هوا و قرار گرفت ماه بر جای خود چنانچه بود پس گفتند برخیزید که مستمر و ثابت شد سحر و جادوی
محمد در آسمان و زمین پس نازل کرد حق تعالی اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَیَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ که
وارد شدند بعد از این قافله از اطراف پس بود [illegible] اینکه خبر دادند اهل مکه را که ایشان نیز دیدند شق ماه
که ایشان دیدند فصل در بیان معجزات آنحضرت در کفایت کردن شر دشمنان از او بجهت او است سوره بقره ۱۳۷ آیه
فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ یعنی زود باشد که کفایت کند و باز دارد از تو شر ایشان را خدا تعالی و او است
شنوا و دانا و این امر وعده داد خدا تعالی رسول خود را نصرت و کفایت از دشمنان او از یهود و نصاری چنانچه ظاهر
شد بواقع و اخبار غیب و معجزات است سوره مائده ۱۱ آیه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ
أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ یعنی ای آنان که ایمان آورده اید یاد کنید نعمت دادن خدا تعالی را بر شما
چونکه قصد کردند گروهی که بگشایند بسوی شما دستهای خود را بقتل شما پس باز داشت خدا تعالی دستهای
ایشان را از شما منقول است که رسول خدا استعانت کرد با جمعی از طائفه بنی نضیر در دیه پس خلوت کردند ایشان بر بعضی
و [illegible] رسول خدا [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت از برای قضاء حاجت [illegible]
تا [illegible] اینکه [illegible]

سراو با شمشیر بزند و گفت ای محمد که مانع تو خواهد شد از من در این روز پس گفت آنحضرت خدای تعالی پس دو جبرئیل [illegible]
او و اما دشمن از پشت سر پس برداشت آن شمشیر را رسول خدا و ایستاد بر بالای سر او و گفت که منع میکند ترا از من
امروز پس گفت او کرم تست که منع کند و من شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدای تعالی و بدرستی که محمد رسول خدا
پس نازل شد این آیه سورة حجر جزء رابع کما انزلنا علی المقتسمین الذین جعلوا القرآن عضین یعنی چنانچه فرستادیم ما
عذاب را بر قسمت کنندگان آنانکه گردانیدند قرآن را عضو عضو یعنی پاره پاره بعضی را حق و بعضی را باطل [illegible]
این که قسمت کردند قرآن را [illegible] فوربک لنسئلنهم اجمعین [illegible] مرویست که [illegible] از حضرت صادق [illegible]
پرکنند که ایشان قریش باشند و نیز مرویست از حضرت باقر که گفت این آیه در باره آنانست که تجزیه کردند
قرآن را پاره پاره کردند و ایشان قریش باشند که ایمان آوردند به بعضی و کافر شدند به بعضی و نیز منقولست [illegible]
این که [illegible] مانند عذابی که نازل کردیم بر قسمت کنندگان که قسمت کردند راه مکه را و مسلط کردند
[illegible] و ایشان شانزده نفر بودند فرستاده بود ایشان را ولید بن مغیره در ایام
موسم که میگفتند هر کس که [illegible] از کسی که بیرون آمده است و دعوی پیغمبری میکند پس نازل
کرد خدای تعالی بر ایشان عذاب [illegible] پس وصف کرد خدای تعالی ایشان را و گفت آنانکه گردانیدند قرآن
را پاره پاره [illegible] و گفتند [illegible] فاصدع بما تؤمر [illegible] انا کفیناک المستهزئین
الذین یجعلون مع الله الها آخر فسوف یعلمون [illegible] پس [illegible] استهزا کنندگان [illegible]
[illegible] با خدای تعالی خدای دیگر [illegible] و بالا [illegible] از حضرت صادق که رسول خدا
در مدت [illegible] پنهان [illegible] بوده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ظاهر شد [illegible] امر [illegible]
[illegible] مدت [illegible] پنهان بود و نیز مرویست از حضرت صادق که رسول خدا پنهان بود در مکه چند سال
ظاهر [illegible] و با او بودند [illegible] که خدای تعالی او را امر [illegible]
پس ظاهر شد [illegible] و میگفتند [illegible]
[illegible] مرویست که استهزا کنندگان [illegible] نفر بودند مرویست از حضرت باقر که استهزا
کنندگان پنج نفر بودند از قریش پس چون گفت خدای تعالی که ما کفایت کردیم ترا استهزا کنندگان [illegible]
رسول خدا [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان را [illegible]
از حضرت صادق [illegible] از حضرت امیر المؤمنین [illegible] که اما استهزا کنندگان پس گفت
خدای تعالی که ما کفایت کردیم [illegible] استهزا کنندگان [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] و اما ولید بن مغیره [illegible]
[illegible]

رت

[illegible] و اما عاص بن وایل [illegible] بیرون رفت در
[illegible]
[illegible] و اما اسود بن عبد یغوث [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] تا اینکه مرد
[illegible] و اما اسود بن مطلب [illegible] رسول خدا نفرین کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که اسود [illegible]
[illegible] رسول خدا
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] جبرئیل [illegible]
خدای تعالی [illegible] ای محمد [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] رسول خدا
[illegible] اسود و گفت ای گروه قریش [illegible]
مگر خدای تعالی [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
شده است محمد بن عبدالله [illegible] ابوطالب سورة نحل جزء رابع ضرب الله
مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس
الجوع والخوف بما کانوا یصنعون ولقد جاءهم رسول منهم فکذبوه فأخذهم العذاب وهم ظالمون یعنی
زد خدای تعالی مثلی [illegible]

میماند با نعمت بسیار زمان و اسباب معاش پس ما کفران کردند آن نعمتها را پس کفران نعمتهای خدا تعالی کردند پس چنانچه
با ایشان خدا تعالی وعده کرده بود که هلاک کنند ایشان را که ذکر کرده شد و تحقیق آمد بایشان پیغمبری از ایشان
پس تکذیب او کردند پس گرفت ایشان را عذاب و حال آنکه بودند ایشان ستمکاران مرویست که نازل شد این آیه در باب
قومی که بود از برای ایشان نهری که از اطراف آن میگذشتند و بود در شهرهای ایشان از بسیاری نعمت و فراوانی و برکت بنا
و بود عادتی که استنجا میکردند با چیزهایی که از گندم و میگفتند که نرم تر است از برای ما پس کفران نعمتهای خدا تعالی
کردند و استخفاف بنعمت خدا کردند پس حبس کرد خدا تعالی بر ایشان نهرهای ایشان را و خشک کرد ایشان را پس گرفتار
شدند بقحط و غلا تا آنکه خدا تعالی محتاج کرد ایشان را بخوردن آن چیزها که استنجا کرده بودند تا آنکه
رسید کار بجایی که قسمت کردند آن را در میان خود و مرویست از حضرت صادق که گفت پدرم کراهت داشت
که دست خود را پاک کند بدستمالی در حالتیکه دست آلوده بود بچیزی از طعام از جهت تعظیم آن تا آنکه میلیسید
خود را یا میداد بکودکی که در پهلوی او نشسته بود تا آنکه او بلیسد و من می‌یافتم در خانه طعامی که افتاده بود در جوانب
و میخوردم آن را پس بخشیدم بخادمان او پس گفت بتحقیق که بودند اهل شهری پیش از شما که خدا تعالی وسعت
داده بود بر ایشان تا آنکه طغیان کردند و کفران نعمت خدا کردند و استنجا کردند با مغز نانها و خمیر نانها خود
و گفتند که نرم تر است از برای استنجا کردن پس فرستاد خدا تعالی بر ایشان حیوانی کوچک
تا آنکه باقی نگذاشت از برای ایشان چیزی را مگر آنکه خوردند تا آنکه رسید بایشان قحط
و غلا تا آنکه روآوردند بطعامهایی که استنجا کرده بودند و خوردند تمامی آن را و آن شهریست که خدا تعالی
گفته است ضرب الله مثلا قریة تا آخر آیه سوره بنی اسرائیل آیه وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ
رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا یعنی و چون میخوانی تو قرآن را میگردانیم ما در میان تو
و در میان آنان که ایمان نیاورده‌اند بآخرت پرده‌ای پوشیده و میگردانیم بر دلهای ایشان پوششها از آنکه
بفهمند آن را و در گوشهای ایشان سنگینی از آنکه بشنوند آن را و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن در حالتیکه
یگانه است او روی میگردانند بر پشت سرهای خود از جهت فرار کردن از آن مرویست از حضرت صادق
که بود رسول خدا که چون داخل منزل خود میشد و مجتمع میشدند بر او قریش بلند میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
و بلند میکرد آواز خود را بآن پس روی میگردانیدند قریش و فرار میکردند پس نازل کرد خدا تعالی در آن باب
که و اذا ذکرت ربک تا آخر آیه و نیز مرویست که بود رسول خدا چون که نماز میکرد میخواند قرآن را و گوش میدادند
قریش از جهت حسن صوت او پس چون میگفت بسم الله الرحمن الرحیم فرار میکردند از او و نیز مرویست از حضرت صادق
که چون رسول خدا نماز بجماعت میکرد با مردمان بلند میگفت بسم الله الرحمن الرحیم را پس فرار میکردند از پشت
سر او منافقان از صفها پس چون بجا میآوردند آن را پس سوره معاودت میکردند بجاهای خود و میگفتند بعضی ببعضی

کرا دیگر یکی اسم پروردگار خود را مگر ذکر کردن از جهت آنکه دوست میدارد پروردگار خود را پس نازل شد این آیه
و قال تعالی وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا سُنَّةَ مَنْ قَدْ
أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا یعنی بدرستیکه خواستند که ترا اینجا دور کردند از زمین
مکه تا آنکه بیرون کنند ترا از آن و آنگاه درنگ نمیکردند بعد از تو در آن دنیا مگر اندک وقتی و قرار داد
خدا تعالی لطف خود را مانند طریقه‌ای تا آنکه بتحقیق فرستادیم ما انبیا را پیش از تو از رسولان ما و نخواهی
یافت از برای قرار داد ما که هلاک کردند ایشان را که بیرون کردند پیغمبر خود را تغییر و تبدیلی سوره زمر آیه
أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ یعنی آیا نیست خدا تعالی کفایت
کننده امور بنده خود و میترسانند ترا کافران بآن خدایان خود که غیر خدا اند و کسی را که گمراه میکند خدا تعالی
پس نیست از برای او راه نماینده منقولست که گفتند قریش برسول خدا که ما میترسیم که خلل کنند ترا آنها که بد گفتی
کرده‌ای خدایان ما را از جهت عیب کردن تو ایشان را پس نازل شد این آیه و نیز مرویست که رسول خدا تعالی یعنی که
میگویند بتو که بسوی ما میل کنی ما از جهت رعایت و نیز بیاید ترا آنکه ایشان ملحق خواهند شد بکفار و نیز منقولست
که چون فرستاد رسول خدا خالد را از برای شکستن بتها کفتند بخالد که خادمان بت که بترس از ... که
... خالد ... ایشان ... بت و شکست بت و گفت کفران ... است
... کرده اید و بنابر این نقل تخویف رسول خدا تخویف خالد
بوده باشد نقل خالد ... سوره احقاف آیه
وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا
إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ
طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی و یاد کن ای محمد چون که ما مایل کردانیدیم بسوی تو گروهی از جن را که میشنیدند قرآن را پس چون که
حاضر شدند شنیدن را گفتند ساکت شوید پس چون تمام شد قرائت قرآن روی آوردند بسوی قوم خود در حالی
که ترسانندگان بودند گفتند ای قوم ما بدرستیکه شنیدیم ما کتابی را که نازل شد بعد از موسی در حالتیکه تصدیق
کننده است کتابها را که پیش از آن بودند راه مینماید بحق و بسوی راه راست مرویست از حضرت امیر المؤمنین
که آن جنیان نه نفر بودند یک نفر از جن نصیبین بود و هشت نفر از بنی عمرو بن عامر و مرویست که بود سبب نزول
این آیه آنکه رسول خدا بیرون رفت از مکه بسوی بازار عکاظ و با او بود زید بن حارثه که میخواند مردم را بسوی
اسلام پس اجابت او نکردند احدی و نیافت احدی را که روی باو آورد پس برگشت بسوی مکه پس چون رسید بجایی که آن را
وادی مجنه میگفتند در میان شب ایستاد و در نماز شب قرائت کرد قرآن را پس گذشت با و چند نفر از جن
پس چون شنیدند قرائت او را گفتند بعضی از ایشان بعضی که ساکت باشید تا بشنویم قرائت را پس چون فارغ شد رسول
خدا از قرائت او و رو کردند بسوی قوم خود در حالیکه ترساننده بودند ایشان را و گفتند ای قوم ما شنیدیم ما کتابی که نازل

بعد از موسی و نیز اینها پس آمدند بسوی رسول خدا و اسلام قبول کردند و ایمان آوردند و آموختن ایشان رسول خدا
شرایع اسلام را پس خدا ذکر کرد در سوره قل اوحی انا الخ پس حکایت کرد خدا تعالی قول ایشان را در آن و والی کرد
رسول خدا امیر ایشان یکی از ایشان را و بود نفر که آمدند نزد رسول خدا در بعض غزوه ها پس امر کرد رسول خدا
با امیرالمؤمنین که بیاموزد با ایشان شرایع دین را و فقیه کرد امیرالمؤمنین ایشان را پس بعضی از ایشان مؤمن باشند و بعضی کافر
باشند و بعضی ناصبی باشند و بعضی یهود باشند و بعضی نصاری باشند و بعضی مجوس باشند و ایشان فرزندان
جان باشند و پرسیدند از حضرت کاظم که آیا مؤمنان جن داخل بهشت میشوند پس گفت نه و لیکن حظیره ها است در
میان بهشت و دوزخ که باشند در آن مؤمنان جن و فاسقان شیعه و این آیه دلالت میکند که رسول خدا بر
مبعوث بود بسوی جن و ایشان صاحبان عقلند و مخاطب و مکلفند و عارفند بلغت عرب و تمیز میکنند در میان معجزه
و غیر معجزه و ایشان خواندند قوم خود را بسوی اسلام و خبر دادند قوم خود را باعجاز قرآن و اینکه قرآن کلام خداست
و جن مخلوق باشند از اجسام لطیفه بصورت مخصوص بر خلاف صورت انسان و ملک زیرا که ملک مخلوق است از نور
و انس از طین و جن از نار و بنابر لطافت اجسام ایشان معلوم نمیشوند بر صورتی که حق تعالی میفرماید یا قومنا اجیبوا داعی الله
وآمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم ومن لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض ولیس له من دونه اولیاء
اولئک فی ضلال مبین یعنی گفتند ای قوم ما اجابت کنید خواننده بسوی خدا [illegible] و ایمان بیاورید
باو تا اینکه بیامرزد از برای شما گناهان شما را و پناه دهد شما را از عذاب دردناک و هر که اجابت نکند خواننده
بسوی دین خدا را پس نیست عاجز کننده خدا را از عذاب [illegible] در زمین و نیست از برای او بغیر از خدا دوستان
و یاران [illegible] که از عذاب الهی مانع باشند در گمراهی آشکار سوره جن بیست و هشت آیه قل اوحی الی انه استمع
نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا یعنی بگو ای محمد که
فرستاده شده وحی بسوی من که بدرستی که شنیدند نفری چند از جن قرائت قرآن را از تو پس گفتند که بدرستی که ما
شنیدیم قرآنی عجیب در فصاحت و بلاغت الفاظ و متانت در معانی راه مینماید بسوی راستی و درستی پس ایمان آوردیم
ما بآن قرآن و هرگز شریک نمیکنیم بپروردگار خود هیچ کس را [illegible] از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا با جماعتی
از اصحاب خود متوجه بازار عکاظ بود و در آن وقت منع کرده بودند شیاطین را از شنیدن خبرهای آسمان پس برگشتند
شیاطین بسوی قوم خود و گفتند قوم ایشان که چه چیز شما را برگردانید گفتند که منع کرده اند ما را از شنیدن خبرهای
آسمان و زده شد بر ما تیر شهاب گفتند [illegible] این منع مگر از جهت امری که حادث شده
پس سیر کردند در مشارق و مغارب زمین پس گذشتند جمعی که رسیده بودند بجانب تهامه بحضرت پیغمبر و آنحضرت در
نخلستان [illegible] بود و در قصد بازار عکاظ داشت و با اصحاب خود نماز صبح میکرد پس چون شنیدند شیاطین
آواز قرآن را استماع کردند و گفتند اینست آنچیز که ما را منع کرد از خبر آسمان پس برگشتند بسوی قوم خود و گفتند که ما
شنیدیم قرآن عجیبی که راه مینماید بسوی رشد و صلاح و صواب پس ایمان آوردیم ما بآن و هرگز شریک نمیکنیم

ما بپروردگار خود هیچ چیز را پس وحی کرد خدا تعالی بسوی پیغمبر خود قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن تا آخر و نیز منقول است که چون رسول خدا مأمور
شد باینکه انذار کند جن را و بخواند ایشان را بسوی طاعت خدا تعالی و قرائت کند بر ایشان قرآن را پس صرف کرد بسوی او خدا تعالی نه نفر از جن
از جنیان بلاد نصیبین پس گفت آنحضرت با اصحاب خود که من مأمورم در این شب بدعوت جن کدام یک از شما متابعت من میکند پس متابعت کرد
عبدالله بن مسعود گفت عبدالله که حاضر نبود با او احدی بغیر از من پس رفتیم تا اینکه رسیدیم ببالای مکه و داخل شد رسول خدا بکوهی
که او را حجون میگفتند و کشید بر من خطی پس امر کرد مرا باینکه بنشینم در آن و گفت بیرون مرو از آن تا اینکه من برگردم بسوی تو
پس رفت آنحضرت تا اینکه ایستاد و ابتدا کرد بخواندن قرآن پس فرو گرفتند او را مردهای سیاه بسیار تا اینکه حائل شدند میان من و او
تا اینکه نمی شنیدم آواز او را پس جدا شدند مانند پاره های ابر تا اینکه باقی ماند از ایشان گروهی پس فارغ شد رسول خدا
از قرائت با طلوع صبح پس ظاهر گردید آنحضرت و گفت بمن که آیا تو دیدی چیزی را گفتم آری دیدم مردان سیاه بسیار که جامه های [illegible]
گفت آنحضرت که ایشان جن بلاد نصیبین بودند و انه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا یعنی بدرستی که بلند است عظمت
[illegible] پروردگار ما نگرفته است هیچ زن و نه فرزندی [illegible] بآنحضرت [illegible] که گفته قول خدا تعالی [illegible]
کرا [illegible] گفتند جنیان [illegible] پس حکایت کرد خدا تعالی از ایشان بعض چیزها [illegible]
منقول است که گفتند [illegible] وانه کان یقول سفیهنا
علی الله شططا وانا ظننا ان لن تقول الانس والجن علی الله کذبا یعنی [illegible] سفیه [illegible] بر خدا تعالی
گفتار [illegible] و ما گمان کردیم که [illegible] بر خدا تعالی سخن دروغ
وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وانهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله احدا یعنی و بدرستی
که بودند مردانی از آدمیان [illegible] پناه میبردند بمردانی از جن [illegible]
[illegible] بعد از عیسی [illegible] هر که مبعوث میکند خدا تعالی احدی را [illegible]
حضرت [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] از آسمان [illegible]
از [illegible] رسول خدا [illegible] بایشان [illegible] وانا
لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا وشهبا وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا
رصدا وانا لا ندری اشر ارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا وانا منا الصالحون ومنا دون ذلک کنا
طرائق قددا یعنی و بدرستی که [illegible] کلام اهل آسمان [illegible]
از [illegible] با قوت [illegible] شهاب [illegible]
از برای شنیدن سخنان [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
صلاح [illegible] و بعضی [illegible] بودیم [illegible] طرائق [illegible]

ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا یعنی
و بدرستی که ما گمان کردیم که هرگز عاجز نتوانیم کرد خدای تعالی را در حالتی که در زمین ثابت باشیم و هرگز عاجز نتوانیم کرد او را در حالتی که
گریزان باشیم و بدرستی که ما چون شنیدیم قرآن را ایمان آوردیم به او پس هر کس که ایمان آورد به پروردگار خود پس نترسد او از
نقصان ثواب خود و نه از ذلتی که او را دریابد [illegible] وَأَنَّا مِنَّا
الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا
عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا یعنی بعضی از ما مسلمان
باشند و بعضی از ما ستمکاران باشند پس هر که اسلام آورد پس ایشان قصد کردند راه راست [illegible] و اما ستمکاران
پس باشند هیزم از برای دوزخ [illegible] که اگر ثابت شوند جن و انس بر طریقه اسلام هر آینه بیاشامانیم ایشان را آب
بسیار [illegible] در روزی ایشان تا بیازمائیم ایشان را [illegible] و هر که اعراض کند از ذکر پروردگار خود
داخل کند او را در عذابی سخت و در روایت از حضرت صادق ع که گفت معنی این آیه این است که [illegible] ایشان را علم
[illegible] باشند از حضرت ائمه ع و در روایت از حضرت باقر ع [illegible]
[illegible]
[illegible] و در روایت از حضرت باقر ع در این آیه که هر که
[illegible] ولایت علی ع [illegible] در عذاب شدید وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا یعنی و وحی شد
بانکه سجده‌گاهها مخصوص است به خدای تعالی پس نخوانید با خدای تعالی هیچ کس را و در روایت از حضرت امیر المؤمنین ع که مقصود از مساجد
[illegible] و در روایت از حضرت
جواد ع و از حضرت کاظم ع [illegible] و در روایت از حضرت رضا ع که مساجد ائمه معصومین ع اند
وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا یعنی و وحی شد بانکه چون برخاست بنده خدا محمد ص
که بخواند خدا را و عبادت او بکند نزدیک بود که باشند جنیان از برای شنیدن قرآن بر [illegible]
او [illegible] قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ
أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا یعنی بگو ای محمد ص بدرستی که من میخوانم [illegible] پروردگار خود را و شریک نمیکنم با او هیچ کس را بگو
بدرستی که من مالک نیستم از برای شما هیچ ضرری را و نه نفعی را بگو بدرستی که هرگز پناه نمیتواند داد مرا از
عذاب خدا هیچ کسی و هرگز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا
وَأَقَلُّ عَدَدًا یعنی تا چون که ببینند آنچه را که وعده داده شده است با ایشان از عذاب پس زود باشد که

[illegible] در روایات [illegible]
دیگر [illegible] قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ
أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا
لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا یعنی بگو [illegible]
[illegible]
[illegible] از رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] شرایع و احکام
[illegible]
[illegible] و در روایت از حضرت باقر ع در این آیه
[illegible] و در روایت از حضرت رضا ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین ع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین ع [illegible] علی بن ابی طالب بن عبد المطلب
[illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین ع [illegible]
[illegible]

ماند و دو سیاه بر گشت آنحضرت الله اکبر و بالا امداد از او امی کرد یا این رضی بود پس ایستاد با قوم خود تا آنکه
بر طرف شد از ایشان آن دو سیاه بر گشتند با اصحاب رسول خدا گفت یا ابا الحسن چه چیز بود که تو تعجب کردی
بودیم ما که هلاک شویم از خوف و ترس ... گفت آنحضرت که چون ظاهر شدند از برای من دشمنان صدا بلند
کردم بنامهای خدا تعالی پس ایشان بار دیگر وجود خود دیدند و من و انشم که رسید با ایشان ترس و خوف ایمن
شدند با ایشان از دم و حمله کردم بر ایشان بعد از ترس و بیم از ایشان و اگر نمیآمدند بر هیبت خود هر آینه هلاک
میکردم همه تمام ایشان را پس کفایت کرد خدا تعالی مکر و حیله ایشان را و بازداشت مسلمانان را از شر ایشان و آنچه
مانده بود از ایشان رسید نزد رسول خدا که با او ایمان بیاورند و از او امان بطلبند پس گشت امیر المؤمنین
با آنکه با او بود نزد رسول خدا و خبر داد از آنچه واقع شد پس شاد گردید رسول خدا از آن و دعا خیر
کرد با او و گفت که پیشی گرفتی بسوی خدا هرکه بود از ایشان نزد من بیاورد پس اسلام آوردند و من قبول کردم
اسلام ایشان را و بعد از آن سلمان رضی الله عنه گفت که نزد رسول خدا نشسته بود در ابطح و بود نزد او
جمعی از اصحاب او و با ما سخن میکفت پس ناگاه دیدیم گرد بادی ... تا آنکه رسید نزدیک آنحضرت
در برابر او پس بلند شد در میان آن شخصی و گفت یا رسول خدا من از بنی ... نزد تو و تعجیل کردیم از
شهر ... سنگستان ما ... و از ... بر ما ... از جانب تو کسی که حکم
کند میان ما تا آنکه حکم کند در میان ما بحکم خدا و کتاب خدا و بگیر بر من عهد و پیمان استوار اگر بر گردانم او را
بسوی قوم خود ... واقع شود ... از جانب خدا تعالی پس گفت رسول خدا که کیستی تو و کیستند قوم تو
گفت منم عرفطه ... از جماعتی از اهل ... که ... سخن میکنند ... از آسمان ...
منع شد ... ایمان آوردیم ... ایمان آوردم بر ... نومید
و قصد ... کردند با ما ... و ... بوده است ... واقع شد در
میان ایشان خلاف و نزاع و ایشان ... تا ... کردند ... و ... علف ... ها
تا ... و ... حکم کند در میان ما ... پس گفت ... و ... کرد
بپوشان ... تا آنکه ... هستی ... خود ... کردیم
ما با ... دیدیم شخصی ... دراز بود و چشمهای ... دراز بود ... از او
واقع بود ... آنحضرت ... عهد و پیمان ... آنکه ... بسوی
او ... پس چون فارغ شد از گرفتن پیمان التفات کرد بسوی ابو بکر و گفت برو با برادر ما
عرفطه ... بسوی ... هستند و حکم کن در میان ایشان پس گفت ابو بکر ای رسول خدا ... کجا اند
ایشان گفت رسول خدا که در زیر زمین پس گفت ابو بکر که ... بطلبد ... ز ... در زیر زمین و ... حکم
کنم در میان ایشان و حال آنکه نمیدانم زبان ایشان را و سخنان ایشان را پس التفات کرد رسول خدا بسوی عمر و گفت

بار حاجتی ... بود با ابو بکر و جواب شنید چنانچه شنیده بود از ابو بکر پس رو کرد بعثمان و گفت با او چنانچه گفته بود
با آن دو نفر و او نیز جواب گفت چنانچه گفته بودند ایشان پس خواند علی را و گفت ای علی برو با برادر ما عرفطه و ... با او
تو او ... بسوی آنچه که ایشان هستند و حکم کن در میان ایشان پس برخاست امیر المؤمنین با عرفطه و ...
انداخت شمشیر خود را ... و ... سلمان ... تا متابعت ایشان کردم تا آنکه رسیدیم بوادی ... چون رسید
بمیان وادی نگاه کرد بسوی من امیر المؤمنین و گفت که شکر میکند خدا تعالی سعی ترا ای ابا عبد الله پس بر گرد پس من
ایستادم نگاه میکردم بایشان پس شکافته شد زمین و داخل شدند ایشان در زمین و من بر گشتم ... در
دنیا ... امیر المؤمنین پس رسول خدا ... صبح ... و نماز صبح را ... و نشست بر صفا و ... کرد
نشستند اصحاب او ... امیر المؤمنین ... کردند ... سخن کردند در باره او
... ایشان ... گفتند ... که ... رسول خدا ... یا فتنه ... ابا تراب ...
از ... پس ... چنانچه ... نماز ظهر را ... بر گشت ... و نشست ...
صفا ... گفتند ... رسید ... و ... ابو ...
از امیر المؤمنین پس رسول خدا نماز ... و بر گشت ... و نشست بر صفا ... در باره امیر
المؤمنین و ظاهر کردند ... امیر المؤمنین ... که قوم که هلاک
شد امیر المؤمنین ... گاه ... شد ... صفا ... امیر المؤمنین ... از آن ...
عرفطه ... رسول خدا ... و ... و گفت ... که
داشت ... امیر المؤمنین که ... ایشان ... کردم ... عرفطه
... ایشان ... ایمان ... ایمان ...
... ایشان ... که ... ایشان ... کردند
از ... ایشان ... عرفطه و قوم ... عرفطه و قوم او
... کردند تمام ... و گفتم ... ایشان ...
... ایشان ... میان ایشان و قوم
... ایشان ... رسول خدا ... امیر المؤمنین ... از جانب
خدا ... و داع کرد ... گشت فصل در بیان احوال آنحضرت صلعم از ابتدای بعثت تا اظهار دعوت و هجرت و انتقال ...
او ... تا داخل شدن او به مدینه منوره ... بجهت هجرت چهارم ...
ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم والله یختص برحمته من یشاء والله
ذو الفضل العظیم یعنی دوست نمیدارند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند و نه مشرکان
بت پرست اینکه نازل شود بر شما هیچ خیری ... از جانب پروردگار شما و خدا تعالی مخصوص میکرداند

رحمت و بخشایش خود هر که را که می خواهد و خدای تعالی صاحب بخشش بزرگ است روایت است از حضرت امیر المؤمنین و حضرت
باقر که مراد برحمت نبوت و رسالت است و قال تعالی کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم
الکتاب والحکمة ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون یعنی چنانچه نعمت تمام کردیم بر شما در میان شما پیغمبری از جنس شما که میخواند
بر شما آیات ما را و پاک میکرداند شما را از نجاسات و می آموزد شما را یعنی قرآن را و بیان شرایع را و می آموزد شما آنچه را
که نبودید که بدانید شما آنرا بنظر و فکر بلکه راه آن نبود مگر بوحی قال تعالی واذکروا نعمت الله علیکم
وما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به واتقوا الله واعلموا ان الله بکل شیء علیم یعنی یاد کنید احسان
نعمت خدای تعالی را بر شما که از جمله آن بعثت پیغمبر و هدایت است و آنچه را که نازل کرده بر شما از قرآن و سنت پیغمبر که علم
پند میدهد شما را بآنچه نازل کرده است و بترسید از خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی بهر چیز عالم است و قال تعالی
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وانک لمن المرسلین یعنی آنچه ذکر کردیم دلایل قدرت خدا است که میخوانیم
آنها را بر تو براستی و درستی و بدرستیکه تو از پیغمبرانی سورة آل عمران ده آیه واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته
لعلکم تهتدون یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون بودید شما یکدیگر را دشمن در زمان جاهلیت پس الفت انداخت
در میان دلهای شما از روی محبت با یکدیگر بسبب اسلام پس صبح کردید و شدید بنعمت و عنایت خدای تعالی برادران
یکدیگر و حال آنکه بودید بر کناره گودالی از آتش دوزخ پس خلاص کرد ایشان شما را از آن همچنان بیان میکند خدای تعالی
از برای شما آیتهای خود را تا شاید شما راه یابید منقولست که بودند اوس و خزرج دو برادر پدری و مادری
با یکدیگر پس واقع شد در میان فرزندان ایشان دشمنی و بطول انجامید مقاتله در میان ایشان در مدت صد و
بیست سال تا آنکه فرو نشاند خدای تعالی آتش عداوت و دشمنی ایشان را باسلام و مهربان کردانید دلهای ایشان
را ببرکت رسول خدا صلعم و نیز منقولست که افتخار کردند دو مرد از اوس و خزرج بر یکدیگر پس گفت مرد اوسی که از
ما است خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و از ما است حنظله که ملائکه غسلش دادند و از ما است عاصم بن ثابت و از
ما است سعد بن معاذ و گفت مرد خزرجی که از ما است چهار نفر که حکم کردانیدند قرآن را ابی بن کعب و معاذ بن
جبل و زید بن ثابت و ابو زید و از ما است سعد بن عباده پس چون رسید در میان ایشان گفتگو پس بازی و فخر
کردند بر یکدیگر و از روی عصبیت ندا کردند هر یک طایفه خود بجنگ و قتال و رسید این خبر برسول خدا صلعم
پس حاضر شد حضرت در میان ایشان پس خواند بر ایشان این آیات و خواند بر ایشان پس مصالحه کردند با یکدیگر
قال تعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب
والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین یعنی بتحقیق منت گذاشت خدای تعالی بر مؤمنان چون که مبعوث کردانید
در میان ایشان پیغمبری را از نوع ایشان که میخواند بر ایشان آیات او را که قرآن باشد و پاک میکرداند ایشان را
از اعتقادات و اخلاق بد و می آموزد بایشان قرآن را و شریعت را و اگر چه بودند پیش از بعثت او هر آینه در گمراهی

است کار سورة نساء شش آیه ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک وارسلناک للناس رسولا
وکفی بالله شهیدا من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا یعنی آنچه که رسید بتو ای انسان
از نیکوئی و نعمت پس از خدا است و از تفضل او است و آنچه که رسید بتو از بدی و بلیه پس از نفس تو است و فرستادیم ما ترا از
برای مردمان به پیغمبری و کافیست خدای تعالی از برای گواه بودن بر آن پس هر کس که اطاعت میکند پیغمبر را پس بتحقیق که اطاعت
کرده است خدای تعالی را و هر کس که اعراض میکند پس نفرستادیم ما ترا بر ایشان در حالتی که نگاهبان باشی نگاه دار اعمال ایشانرا
روایت است از حضرت ائمه معصومین ع که حسنات در کتاب خدا بر دو وجه است یکی وجه صحت و سلامت و وسعت در رزق است
و وجه دیگر افعال است چنانچه کفته است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و همچنین سیئات نیز بر دو وجه است پس بعضی از آن
خوف و مرض و شدت است و بعضی از آن افعالی است که عقاب میشوند بر آن روایت است از حضرت صادق ع که چنانچه بغیر از
خدای تعالی است که عطا میکند از این صحیح خیر از نعمتهای شما است اگر چه جاری باشد بر این مقدر خدای تعالی است روایت
از حضرت رضا ع که کفته است خدای تعالی ای فرزند آدم بمشیت من هستی تو آنکسی که میخواهی از برای نفس خود آنچه را که
میخواهی و بقوت من ادا میکنی واجبات مرا و بنعمت من توانائی بر معصیت من کردی اینم ترا شنوا و بینا و با قوت پس
تو آنچه که میرسد بتو از نیکی پس از خداست و آنچه که میرسد بتو از بدی پس از نفس تو است از جهت آنکه من سزاوارترم
بحسنات تو از تو و تو سزاوارتری بسیئات تو از من از جهت آنکه من کسی نیستم که سؤال کرده شود از آنچه که بکنم و ایشان
آنانند که سؤال کرده میشوند از ایشان از آنچه که میکنند روایتست که چون کفت پیغمبر که هر کس که مرا دوست بدارد پس بتحقیق که دوست
داشته است خدای تعالی را و هر کس که اطاعت کند مرا اطاعت کرده است خدای تعالی را پس کفتند منافقان که محمد شرک
کرده بود و حال آنکه او نهی میکرد از آن میخواهد او که ما بگیریم او را پروردگار چنانچه گرفتند نصاری
عیسی را پروردگار خود پس نازل شد این آیه روایتست از حضرت باقر ع که کفت شما بلند مرتبه و کلید آن و در
چیزها و خوشنودی رحمن طاعت و فرمان برداری امام ع است بعد از معرفت خدای تعالی پس کفت آنحضرت که بدرستی
خدای تعالی میکوید که کسیکه اطاعت رسول کند بتحقیق اطاعت خدا کرده است یعنی چون امام نایب رسول و خلیفه او است
حکم او حکم او است و قال تعالی انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابراهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان وآتینا داود زبورا
ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما رسلا مبشرین
ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما لکن الله یشهد بما انزل الیک
انزله بعلمه والملائکة یشهدون وکفی بالله شهیدا یعنی بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو چنانچه وحی کردیم
بسوی نوح و پیغمبران بعد از نوح و وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب
و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و دادیم ما بداود کتاب زبور را و فرستادیم پیغمبرانی که خواندیم
قصه ایشانرا بر تو از پیش و پیغمبرانی که نخواندیم قصه ایشانرا بر تو و سخن گفت خدای تعالی با موسی سخن گفتنی پیغمبرانی

بجز ابوبکر دو دهقان و ترسیخ دهقان تا ابکر نباشد از برای مردمان بر رسول خدا و خدای تعالی هیچ حجتی بعد از رسادن خبر
و باشد خدای تعالی صاحب قوت و غلبه در است کفار در سکر دارلیکن خدای تعالی کواهی میدهد با پیغمبر تا از کرده
از اسلام خود و نزد مشرکان نیز کواهی میدهد و حال آنکه کافیست خدای تعالی در کواه بودن بر حجت سوره مائده دو آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی
القوم الکافرین یعنی ای پیغمبر برسان بامت تو آنچه را که نازل شده است بسوی تو از جانب پروردگار در شان علی ع
و اگر نکنی این را و رسالت پیغمبر را که در شان علی ع نازل شده است پس نرسانیده تو رسالت خود را و خدای تعالی
نگاه میدارد ترا از شر مردمان بدرستی که خدای تعالی راه نمینماید کافران را روایت از ابن عباس و جابر رضی الله عنه
که خدای تعالی امر کرد پیغمبر را که نصب کند علی ع را بخلافت از برای مردمان و خبر دهد ایشانرا بولایت او پس ترسید آنحضرت
از اینکه بکویند که او دوست داشت پسر عم خود را از اینکه شاق باشد بر جماعتی از اصحاب او پس نازل شد این آیه و بعد
از این نیز ذکر خواهد شد انشاء الله که این آیه نازل شده است در ولایت امیر المؤمنین ع باتفصیل کما قرئ و قال الله
ما علی الرسول الا البلاغ والله یعلم ما تبدون وما تکتمون یعنی نیست بر پیغمبر مکر رسانیدن پیغام خدای تعالی
به پیغمبر اگر انکار میکنید و پیغمبر را اگر میدانید و تکذیب او سوره انعام چهارده آیه قل اغیر الله اتخذ ولیا
فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم قل انی امرت ان اکون اول من اسلم ولا تکونن من المشرکین یعنی بکو ای
محمد آیا بغیر از خدای تعالی الهی بگیرم یا دوست خود آن خدا که آفریدگار آسمانها و زمین است و او است که روزی
میدهد بجمیع خلایق و روزی داده نمیشود با و بکو بدرستی که من ما مورم از جانب پروردگار که اول کسی باشم
از کسیکه اسلام بیاوردم و نیز اگر پیغمبر باید سابق باشد بر امت خود در اسلام و گفته شده است با من که
البته نباشی از جمله مشرکان قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم یعنی بکو ای محمد بدرستی که من میترسم
اگر نافرمانی کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ روایت از حضرت صادق ع که نازل کرد رسول خدا
کفت انی اخاف تا آخر ایه را تا اینکه نازل شد سوره فتح پس بعد از آن عود نکرد باین کلام من یصرف عنه یومئذ
فقد رحمه وذلک الفوز العظیم یعنی هر کس که اگر بکرداند خدای تعالی از او عذاب را در روز قیامت پس بحقیقت که رحم
کرده است بر او و آن برگردانیدن عذاب و رستگاری روایت کرده که گفت رسول خدا
که سوگند بآن خدائی که نفس من در دست او است که نمی‌آید احدی از مردمان که داخل بهشت شود بسبب عمل خود یعنی
بلکه برحمت او گفتند و نه تو یا رسول خدا گفت و نه من مگر اینکه در یابد مرا رحمت او و فضل او و قوله تعالی قد نعلم انه
لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون یعنی بحقیقت ما میدانیم اینکه اندوه
میکرد اندوه را آنچه میکویند اصحاب پس بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند تو را در حقیقت و لیکن این ستمکاران
آیتهای خدای تعالی را انکار میکنند روایت که حضرت امیر المؤمنین بخواند این آیه را و میکفت که مراد است که ایشان نمیتوانند
بیاورند حقی اگر داشته باشد از حق تو و منقولست یعنی که تکذیب میکنند ایشان از روی اعتقاد در حضرت

ابکر

ابکر روایت کرد رسول خدا بر خورد با ابوجهل پس مصافحه کرد با رسول خدا پس پرسیدند از او از سبب آن کفت که
بخدا که من میدانم که او صادق است ولیکن ما در کدام زمان تابع عبد مناف بودیم پس نازل شد این آیه و نیز روایت از حضرت
صادق ع که گفت یعنی نمیتوانند بیاورند باطلی را که تکذیب کنند بان حق تو و قوله تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا ان هو الا ذکری
للعالمین یعنی بکو که نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست این قرآن مکر پندی از برای جهانیان و قوله تعالی اتبع
ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو واعرض عن المشرکین ولو شاء الله ما اشرکوا وما جعلناک علیهم حفیظا
وما انت علیهم بوکیل یعنی تابع باش آنچه را که وحی شده است بسوی تو از پروردگار تو نیست هیچ خدائی مگر
او و روی بکردان از مشرکان و اگر خواستی خدای تعالی شرک نمی‌آوردند و نکردانیدیم ترا بر ایشان نگاهبان اعمال
ایشان و نیستی تو بر ایشان وکیل روایت از حضرت امام که اگر خواستی خدای تعالی اینکه بگرداند جمیع
مردمان را مومن معصوم میکرد تا اینکه معصیت نکنند و ولیکن
کردیم ایشان و نهی کردیم ایشان را تا اکر نکردانند سید باین آخر و استطاعت
و قدرت تا اینکه مستحق ثواب و عقاب بشوند و قوله تعالی ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک
زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون یعنی و دشنام مکوئید آنها را که میخوانند
بغیر از خدای تعالی تا اینکه دشنام بکویند خدای تعالی را از روی ستم تمام بدون علم و دانش همچنان آراسته کردانیدیم
تا از برای هر امتی کردار ایشانرا بسوی پروردگار ایشان باشد بازگشت ایشان پس آگاه میکرداند ایشانرا
با آنچه که بودند میکردند روایت کرده‌اند از حضرت صادق ع از قول او که گفت
و سلمان سیاه در شب تار ... پس گفت آنحضرت که مومنان که نام میکنند از اکر بی پسند مشرکان
پس خدای تعالی مشرکان نیز نام میکنند از اکر ... پس منع کرد خدای تعالی مومنان را از نام
خدایان ایشان تا اینکه نام نکوئید کافران خدای مومنان را تا اینکه نباشد مومنان ... بغیر علم و دانش
و روایت از آنحضرت که کفت ... دشمنان خدا در جای ... نام ایشان ... خدا
از روی ... بدون دانش و نیز روایت کرده‌اند از آنحضرت ... پس گفت ... اگر نام
خدا ... گفته است که هر کس که نام ... پس بحقیقت نام ... است
گفته حضرت صادق ع که دیدیم ... اگر نام ... دشمنان ... آنحضرت ... از
خدا ... آمد و قوله تعالی ولا تسبوا الذین تا آخر آیه ... گفت
که هر کس که نام ... پس بحقیقت نام ... است ... کسی که نام
بکوید خدا ... و قوله تعالی وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین
الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون
ولتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة ولیرضوه ولیقترفوا ما هم مقترفون یعنی و هم چنانکه ایشان

دشمنانست که ایذیه ما از برای هر پیغمبری دشمنی از شیاطین انس و جن که وحی میکند بعضی از ایشان بسوی بعضی
دیگر گفتار آراسته را از جهت فریب دادن و اگر خواسته بود پروردگار تو نمیکردند آنرا پس واگذار ایشانرا با آنچه که افترا
میکنند و دنا اینکه میل کند بسوی آن گفتار باطل آراسته دلهای آنانکه ایمان نمی آورند بآخرت و دنا اینکه اختیار
کنند آنرا از برای خود و دنا اینکه کسب کنند آنچه را که ایشان کسب کننده اند از گناهان و دنا ایضا اَوَمَن كَانَ مَيْتًا
فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ یعنی آیا و کسی که
بود مرده بکفر پس زنده کردانیدیم ما او را باسلام و کردانیدیم از برای او نوری که راه برود با آن در میان
مردمان مانند آن کسی است که صفت عجیبه او آنست که باشد در تاریکیهای ضلالت و کفر نیست بیرون رونده از آن
مانند آن آراسته شد [illegible] برای کافران آنچه را که بودند میکردند و همچنانکه در مکه بزرگان
گناهکاران کردانیدیم ما در هر شهری بزرگان گناهکاران در آن تا اینکه مکر و حیله کنند در آن و مکر نمیکنند
مگر بنفسهای خود و نمیدانند که مکر میکنند باعتقاد خود مرویست از حضرت باقر که این آیه نازل شده در باب عمار
یاسر و ابو جهل مرویست از حضرت صادق که خدایتعالی بیرون میاورد زنده را از مرده و بیرون میاورد مرده
را از زنده پس زنده مؤمن است که بیرون میاورد طینت او را از طینت کافر و مرده کافر است که بیرون میاورد
طینت او را از طینت مؤمن پس زنده مؤمن است و مرده کافر است و اینست قول خدایتعالی اومن کان میتا فاحییناه
پس باشد موت او مخلوط بودن طینت او با طینت کافر و باشد حیوة او [illegible] جدا میکند خدایتعالی
در میان ایشان بکلمه خود و همچنین بیرون میاورد خدایتعالی مؤمن را در وقت ولادت از ظلمت بسوی نور و بیرون میاورد
کافر را [illegible] بیرون میاورد کافر را از نور بسوی ظلمت بعد از دخول او در نور بسوی ظلمت و اینست قول خدا
لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین سوره اعراف قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ یعنی بگو ای محمد [illegible] که منم رسول و فرستاده خدایتعالی بسوی شما همگی
آن خدایی که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین نیست خدایی مگر او زنده میکند و میمیراند پس ایمان بیاورید بخدا
و برسول او پیغمبر امی آنچنان پیغمبری که ایمان بخدا و کلمات او و متابعت او بکنید تا شاید شما راه راست
بیابید مرویست از حضرت [illegible] رسول خدا [illegible] کرده
رسول خدا [illegible]
پس گفت [illegible] آدم [illegible] خاتم پیغمبران و امام متقیان و رسول پروردگار
عالمیان [illegible] خدایتعالی [illegible] خذ العفو
وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ یعنی بگیر [illegible] از اعمال مردم [illegible] اخلاق ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] مرویست از حضرت صادق که خدایتعالی
ادب [illegible] رسول خود [illegible] آنحضرت که عفو
[illegible]
[illegible]
چون نازل شد این آیه رسول خدا [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] مرویست از حضرت صادق [illegible] خدایتعالی [illegible]
[illegible] مرویست از حضرت [illegible] که خدایتعالی امر کرد
خود را [illegible] سوره انفال ایة وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ
مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ
إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی یاد کن چون گفتند با خدا اگر هست این قرآن
حق و راست از نزد تو پس ببار بر ما سنگی از آسمان یا بیاور بر ما عذاب دردناک [illegible] که خدایتعالی
عذاب کند با ایشان و حال آنکه تو در میان ایشان باشی [illegible] خدایتعالی عذاب کننده ایشان باشد و حال آنکه ایشان
استغفار کنند [illegible] برای ایشان که عذاب نکند ایشان را خدایتعالی و حال آنکه ایشان منع میکنند مؤمنان را
از مسجد الحرام [illegible] ولیکن بیشتر ایشان
نمیدانند [illegible] مرویست از حضرت باقر [illegible] مسجد الحرام
[illegible] مرویست از حضرت صادق [illegible] اولیاء [illegible]
اولیاء [illegible] از مشرکان [illegible] نازل شد این آیه چون [illegible]
گفت رسول خدا [illegible] جمیع پادشاهان دنیا [illegible]
پادشاهی [illegible] اجابت کنید [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] ابو جهل [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] رسول خدا [illegible]
ابو جهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ما کان الله لیعذبهم و انت

وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون در حقیقت که غفرانهم [illegible] پس چون قصد کردند که بکشند رسول خدا را و بیرون
کردند او را از مکه گفت خدای تعالی وما لهم ألا يعذبهم الله وهم يصدون عن المسجد الحرام وما كانوا أولياءه يعني
نیستند اولیاء او مگر پرهیزکاران که خود اصحاب تو باشند ای محمد [illegible] پس عذاب کرد خدای تعالی ایشان را
در روز بدر و تمام ایشان کشته شدند [illegible] از حضرت صادق ع که روایت کرد از پدران خود ع که چون غضب کرد رسول
خدا صلعم [illegible] در روز [illegible] که [illegible] اوست [illegible]
[illegible] گفت اللهم [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بر او جوان را
[illegible] خدای تعالی [illegible]
خدا [illegible] و گفت اللهم
ان كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء [illegible] خدای تعالی [illegible] از آسمان [illegible]
[illegible] سال سائل بعذاب واقع [illegible] روایت از حضرت صادق ع که گفت رسول خدا صلعم [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلعم [illegible]
وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] اعمال شما [illegible]
[illegible] اعمال حسنات [illegible] خدا [illegible] اعمال سیئات [illegible] از خدا از برای
شما وما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاء وتصدية فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون یعنی نبود نماز ایشان
در نزد خانه کعبه مگر صفیر کردن به دهان خود و [illegible] پس بچشید عذاب را
[illegible] از حضرت صادق ع که [illegible]
[illegible] به دهان خود و [illegible]
[illegible] ما كان صلاتهم عند البيت
إلا مكاء وتصدية [illegible] روایت است که چون پیغمبر ص
نماز میکرد در مسجد الحرام [illegible] از بنی عبد الدار [illegible] به دهان خود
و دو نفر [illegible] نماز او را [illegible] خدای تعالی
در جنگ بدر سوره توبه آیه هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره
المشركون یعنی او آن خدائیست که فرستاد پیغمبر خود را به راه راست و دین درست اسلام تا اینکه غالب گرداند آن دین را
بر همه دین‌ها [illegible] مشرکان [illegible] سوره یونس آیه

وإما نرينك بعض الذي نعدهم أو نتوفينك فإلينا مرجعهم ثم الله شهيد على ما يفعلون یعنی و اگر بنمائیم ما به تو بعضی
از آنچه را که وعده داده‌ایم ما ایشان را یعنی [illegible] یا اینکه [illegible] پس
[illegible] ایشان [illegible] سوره یوسف آیه نحن نقص عليك
أحسن القصص بما أوحينا إليك هذا القرآن وإن كنت من قبله لمن الغافلين یعنی ما [illegible]
[illegible]
قل هذه سبيلي أدعو إلى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني وسبحان الله وما أنا من المشركين یعنی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسول خدا صلعم و امیر المؤمنین ع و اوصیاء بعد از ایشان
[illegible] از حضرت صادق ع که گفت [illegible]
[illegible] سوره رعد آیه أفمن يعلم أنما أنزل إليك من ربك الحق كمن هو أعمى
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلعم [illegible]
[illegible] رسول خدا صلعم [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] از حضرت صادق ع که [illegible]
[illegible]
وإما نرينك بعض الذي نعدهم أو نتوفينك فإنما عليك البلاغ وعلينا الحساب یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] سوره حجر پانزده آیه لا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم ولا تحزن عليهم واخفض جناحك
للمؤمنين یعنی [illegible]
[illegible] از حضرت صادق ع که گفت
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت صادق ع [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]

و کسی که جمع کند در دنیا در حالیکه الله و مال باشد بدنیا جمع کرده است در حالیکه منصب آورده است خدا را و کسی که شکایت
کند از مصیبتی که نازل شده باو پس بدرستی که شکایت کرده است از پروردگار خود و کسیکه داخل دوزخ شود از این امت
از آنانکه قرائت قرآن کرده اند پس او از کسانی است که استهزا کرده است بآیات خدا و کسی که برود بنزد صاحب دولتی و خشوع و خضوع
کند از برای او از جهت طلب کردن آنچه در دست او است رفته باشد دو ثلث دین او و قل انی انا النذیر المبین کما انزلنا علی المقتسمین
الذین جعلوا القرآن عضین فوربک لنسألنهم اجمعین عما کانوا یعملون یعنی بگو بدرستی که منم ترساننده آشکار نازل کردیم بر تو
چنانکه نازل کردیم بر تو چنانچه نازل کردیم بر قسمت کنندگان قطعات از یهود و نصاری که گردانیدند قرآن را عضو عضو و پاره پاره که
گفتند از روی عناد که بعضی حق است و بعضی باطل پس سوگند بحق پروردگار تو که هر آینه می پرسیم از ایشان از همه ایشان از آن چیز
که هستند میکنند و جزا دهیم بایشان فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله
الها آخر فسوف یعلمون یعنی پس اظهار کن آنچه که مأموری بآن از شرایع و احکام و اعراض کن از ملامت مشرکان بدرستی که ما
کفایت میکنیم ترا از شر استهزا کنندگان آنانکه میگردانند با خدای تعالی خدای دیگر پس زود باشد
که بدانند عاقبت امر خود را در روز قیامت [illegible] بعد از این بتفصیل ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون
فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی بتحقیق میدانیم ما که بدرستی که تنگ میشود
سینه تو بسبب آنچه که میگویند از تکذیب تو و طعن بر تو پس تسبیح کن پروردگار خود را و حال آنکه مشغول باشی بثنای
پروردگار تو و باش از سجده کنندگان و نماز گذارندگان و عبادت کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید بتو یقین که مرگ
باشد بعضی دانسته اند که مرویست از حضرت صادق که گفت امر کرد تو را با صبر کردن در جمیع امور پس اگر خدای تعالی
مبعوث کرده باشد محمد را امر کردیم او را بصبر کردن و مدارا کردن با دشمنان پس صبر کرد تا آنکه رسید باو مصیبتهای
بسیار پس تنگ شد دل او پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را ولقد نعلم انک یضیق صدرک را تا آخر مرویست که چون [illegible]
رسول خدا [illegible] متوسل میشد بنماز کردن سورة النحل صد و بیست و هشت آیه وما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم
الذی اختلفوا فیه وهدی ورحمة لقوم یؤمنون یعنی و نفرستادیم ما بر تو قرآن را مگر اینکه بیان کنی از برای ایشان
آنچه را که اختلاف کردند در آن و راه نماینده و بخشاینده باشد از برای گروهی که ایمان آورده اند وقال تعالی ونزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین یعنی و نازل کردیم بر تو قرآن را از برای بیان کردن همه
چیزی و از برای راه نمودن و بخشایش و مژده دادن از برای مسلمانان مرویست از حضرت صادق که گفت سوگند
بخدا که ما میدانیم آنچه را که در آسمانها است و آنچه را که در زمین است و آنچه را که در بهشت است و آنچه را که در
دوزخ است و آنچه را که در میانه بهشت و دوزخ است پس گفت بدرستی که آن در کتاب خدای تعالی است پس خواند این آیه را
و نیز مرویست از حضرت [illegible] که گفت بدرستی که خدای تعالی نازل کرده است در قرآن بیان همه چیزها تا آنکه سوگند بخدا که رها
نکرده است چیزی را که محتاج باشند بسوی آن بندگان تا آنکه استطاعت ندارد بنده که بگوید ای کاش که نازل میشد
آن در قرآن مگر آنکه نازل کرده است آن را خدای تعالی در قرآن وقال تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة

وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین یعنی بخوان خلق را بسوی راه پروردگار خود
بحکمت [illegible] و بپند نیکو که بآنچه [illegible] و مجادله کن با ایشان بآنچه که نیکوتر است [illegible]
[illegible] بدرستی که پروردگار تو او داناتر است بکسی که گمراه شد از راه او و او داناتر است بهدایت یافتگان
برهانکم ان کنتم صادقین [illegible] مرویست از حضرت صادق که رسول خدا [illegible] ولا تجادلوا اهل الکتاب
[illegible] که حضرت صادق [illegible] جدال بغیر احسن [illegible] قول خدای تعالی ولا تجادلوا اهل الکتاب
الا بالتی هی احسن و قول خدای تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن [illegible]
[illegible] دین و جدال بغیر احسن را حرام کرده است خدای تعالی بر شیعیان ما [illegible] حرام کرده است خدای تعالی جدال را [illegible]
[illegible] وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری [illegible] که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه یهود یا نصاری باشد
و گفت خدای تعالی تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین [illegible] باطل [illegible] بیاورید برهان
و دلیل [illegible] اگر باشید شما راستگویان [illegible] خدای تعالی علم [illegible] آوردن برهان [illegible]
برهان [illegible] جدال بطریقه احسن [illegible] پس کدام است جدال بغیر احسن [illegible]
اما جدال بغیر طریقه احسن [illegible] با مبطلی [illegible] باطل [illegible]
خدای تعالی [illegible] انکار [illegible] باطل [illegible]
[illegible] ابطال [illegible]
بر شیعیان ما [illegible] ضعیف [illegible] مبطلان [illegible] ضعیف
[illegible] ضعیف [illegible] ضعیف [illegible] ابطال [illegible]
[illegible] باطل [illegible] احسن [illegible]
خدای تعالی [illegible] انکار [illegible] مبعوث شدن [illegible]
پس گفت خدای تعالی [illegible] من یحیی العظام وهی رمیم [illegible]
[illegible] وسیله باشد و گفت خدای تعالی
[illegible] الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون [illegible]
پس خدای تعالی [illegible] بوسیله [illegible]
خدای تعالی [illegible]
خدای تعالی [illegible] بوسیله [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] بوسیله است [illegible]

خدای تعالی اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض قادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نمی‌بینند که خدایی که خلق کردن آسمانها و زمین بزرگتر است

نزد شما هم چنانست قدرت شما از اینکه نابود باشید برانکه اعاده کردن چیزی بوسیلهٔ پرچگونه عجب کردید از خلق

خلق کردن این خلق بجهت بزرگ شمار و دشوار است در نزد شما و عجیز میکنید از او اینها را که اسهل و آسانتر است

در نزد شما اعاده کردن بعد که ایشان چیزی بوسیله پس گفت حضرت که این است جدال به آنچه احسن است آنچه اینکه در

قطع عذر کافران است اما نزد کردن شبهه ایشانرا نیست و اما جدال بغیر احسن آنست که تو انکار کنی حقی اگر ممکن تو نباشد

اینکه تنزیل کنی در بیان حق و در بیان باطل که تکلیف جاد کنند با تو و دفع کنی باطل او را با آنکه انکار کنی حق او این این

جدال حرام است از جهت اینکه تو نیز شدی مانند او انکار کرد او حق را و تو نیز انکار کردی حقی دیگر را سورهٔ بنی اسرائیل [illegible]

نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیک واذ هم نجوی اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر

کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا یعنی ما داناتریم به آنچه گوش میکنند بسبب آن یا استهزاء

بقرآن چون گوش میکنند بسوی تو و چون ایشان راز گویندگانند با یکدیگر چون که میگویند ستمکاران که متابعت نمیکنید

شما مگر مردی جادو شده و دیوانه را نگاه کن که چگونه زدند از برای تو مثلها و داستانها پس گمراه شدند پس استطاعت

ندوانا و نه ندارند راه هدایت را بسوی حق سورهٔ کهف بیست آیه واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته

ولن تجد من دونه ملتحدا یعنی و بخوان برامت تو آنچه را که وحی شده است بسوی تو از کتاب پروردگار تو نیست هیچ

تبدیل دهنده از برای کلمات و احکام او و هرگز نیابی تو از غیر او جای پناهی سورهٔ مریم پنج آیه افرایت الذی کفر بایاتنا

وقال لاوتین مالا وولدا اطلع الغیب ام اتخذ عند الرحمن عهدا کلا سنکتب ما یقول ونمد له من العذاب مدا ونرثه

ما یقول ویاتینا فردا یعنی آیا دیدی آنکه کافر شد بآیتهای ما و گفت هر آینه داده شوم البته مال و فرزند

پس آیا مطلع شده است بر علم غیب یا آنکه گرفته است نزد خدای بخشاینده عهدی و پیمانی نه چنان است که گمان کرده

باشد که حق نویسیم آنچه را میگوید از مال و فرزند و زیاده کنیم از برای او از عذاب زیاده کردنی و وارث

او شویم بهلاک کردن او آنچه را که میگوید از مال و فرزند و منع او کنیم از آن و حال آنکه می‌آید بنزد ما در قیامت

بر تنهایی بدون مال و فرزند و مروی است از حضرت باقر که عاص بن وائل بن هشام از شخصی کرد او که اسمش

بود خباب بن ارت مال بر او حقی بود و طلب کرد او و طلب کرد از او حق خود را پس گفت عاص که آیا گمان میکنید شما

که در بهشت طلا و نقره و حریر است گفت خباب آری گفت عاص که پس وعده میان من و تو در بهشت است پس سوگند بخدا

که هر آینه داده خواهد شد مرا در بهشت بهتر از آنچه داده اند مرا در دنیا از مال و فرزند پس نازل شد این آیه

در باره او و قال تعالی فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا یعنی پس بدرستی که آسان کردیم

ما قرآن را بزبان و لغت تو تا آنکه مژده دهی بآن پرهیزکاران را و بترسانی بآن گروهی جدال کنندگان باطل را و

مروی است از حضرت صادق که گفت قوما لدا اصحاب کلام و خصومتند و مروی است از حضرت امیر که در این آیه که

گفت قوما لدا یعنی اینها اند که قوم ظالم ستمکارانند و مروی است از حضرت صادق که گفت بدرستی که آسان کردیم

خدای تعالی قرآن را بزبان پیغمبر در وقتیکه مهیا داشت امیرالمؤمنین را علم و قسامی کرد او را و بشارت داد با او مؤمنان را

و ترسانید با او کافران را و ایشان آنانند که خدای تعالی ذکر کرده است ایشان را در کتاب خود بکلمهٔ لدا یعنی کفار سورهٔ طه [illegible]

کذلک نقص علیک من انباء ما قد سبق وقد آتیناک من لدنا ذکرا من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیمة

وزرا یعنی هم چنان قصه میکنیم بر تو و ذکر میکنیم از برای تو از خبرهای آنچه که گذشته است و بتحقیق دادیم ما بتو

از نزد خود قرآن را هر که اعراض کند از آن پس بدرستیکه او بر میدارد در روز قیامت بار سنگین گناه را سورهٔ انبیا یک آیه

واذا راک الذین کفروا ان یتخذونک الا هزوا اهذا الذی یذکر آلهتکم وهم بذکر الرحمن هم کافرون یعنی و چون ببینند

ترا آنانکه کافر شدند نمیگیرند ترا مگر محل استهزاء میگویند با یکدیگر که آیا این است آنکه یاد میکند خدایان

شما را به بدی و ایشان آنانند که یاد کردن خدای بخشاینده بوجه شنیدنی کافرانند پس ایشان سزاوارترند باستهزا

سورهٔ حج چهار آیه ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ویتبع کل شیطان مرید کتب علیه انه من تولاه فانه

یضله ویهدیه الی عذاب السعیر یعنی و بعضی از مردمان کسی است که جدال و مخاصمه میکند در حق خدا بغیر علم

و دانش و پیروی میکند هر شیطان خبیث سرکش را نوشته است بر او اینکه هر کس که دوست بدارد او را پس او گمراه میکند

او را و راه می‌نماید او را بسوی عذاب آتش افروخته و روح منقول که نازل شد این آیه در باره نضر بن حارث و امثال

او و بود او مرد جدال باطل میکرد میگفت که ملائکه دختران خدا اند و قرآن افسانهای پیشینیان است و زنده شدن ممکن نباشد بعد

مردن و این آیه شامل او و امثال او است و قال تعالی قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین یعنی بگو ای مردمان

بدرستی که من از برای شما ترساننده آشکارم و قال تعالی لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر

وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم یعنی از برای هر امتی گردانیدیم ما شریعتی و منهاجی که ایشان عمل کنندگان

اند و متابعت نمایند پس باید نزاع نکنند با تو در امر دین پس بخوان خلق را بسوی پروردگار خود بدرستیکه تو هر آینه

بر طریق حق و راه راستی سورهٔ فرقان سه آیه وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا قل ما اسالکم علیه من اجر

الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا وتوکل علی الحی الذی لا یموت وسبح بحمده وکفی به بذنوب عباده خبیرا یعنی

و نفرستادیم ما ترا مگر مژده دهنده و ترساننده بگو که نمی‌خواهم از شما بر آن هیچ مزدی مگر مزد آنکس که خواهد

اینکه بگیرد بسوی خدای پروردگار خود راهی را و اعتماد کن بر خدای زنده که نمیرد و پاکی یاد کن او را در حالتیکه

مشغول باشی بحمد او و بس است او بگناهان بندگان خود از روی کاملی و دانستن سورهٔ شعرا سه آیه

لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین

یعنی شاید تو هلاک کننده باشی خود را از برای اینکه نباشند اینکافران از اهل ایمان اگر بخواهیم ما

نازل میکنیم بر ایشان از آسمان آیتی و علامتی پس گردنها بر ایشان که بگردد گردنهای ایشان از برای آن آیت

ذلیل و منقاد و مروی است از حضرت صادق که حضرت قائم چون قیام میکند منادی ندا میکند منادی از آسمان

که میشنوند اهل مشرق و مغرب و در آن وقت نازل شد این آیه و نیز مروی است از آنحضرت در این آیه که گفت که

میشوند ستاره ایشان یعنی بیرون آیند و آن ابر و فشار صیحه و آواز صیحه از آسمان باسم صاحب الامر و مرویست

از حضرت باقر در این آیه که گفت نزدیک باشد که می‌کشد خدا تعالی با ایشان آنچه را که گفته است در این آیه گفتند

کیستند ایشان گفت جماعتی که گفته چنانکه آن ابر و فشار که گفته ایشان در اتیان به ایشان زوال نیافته عصر خروج کردن

و صیحه در همین آیه که شناسند مردم چیست و چه آواز است آن در زمان خیانت باشد و در آن وقت هلاک کند او

دعوت او باشد در مرویست از حضرت رضا که گفت در حدیث وصف حضرت قایم و آنکه این که ندا میکند منادی

از آسمان که می‌شنوند جمیع اهل زمین و هر که در آن مردم است ایمان آورد ایشان که باشد که بحقیقت حق غالب

شد در زمان امر خدا پس ناصب است و بکند که به درستی که حق با او است و در او است و آنچه خدا تعالی که این است

نزل علیهم ما اخر الیه و قال تعالی وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ یعنی و بترسان خویشان نزدیک را و دیگر بدرستی

که نازل شد این آیه در مکه پس جمع کرد رسول خدا بنی هاشم را و ایشان چهل مرد بودند که هر یک از ایشان بخورد

یک بز بچه را و بیاشامید یک جام از شیر پس آماده کرد از برای ایشان طعام و ایشان خوردند و سیر شدند

پس خوردند ایشان تا آنکه سیر شدند پس نیز داد ایشان را رسول خدا گفت ای پسران عبد المطلب بدرستی که من ترسانند

نبوی شما از عذاب خدا و مژده دهنده ام به اسلام قبول کنید و اطاعت من بکنید تا راه یابید پس گفت رسول خدا

که کیست که بیعت کند با من و وزیر من و وصی من و خلیفه من پس گفت ابو لهب که آنچه را ساحری کرد محمد پس متفرق شدند

پس چون روز دوم شد امر کرد رسول خدا و کرد با ایشان مثل آنچه در روز اول کرده بود پس آشامیدند با ایشان

شیر تا آنکه سیر شدند پس گفت کدام یک از شما می‌شوید وصی و وزیر و خلیفه من باز گفت ابو لهب که بعنوان

جنون جادو میکند شما را محمد پس باز متفرق شدند پس چون روز سیم شد باز امر کرد رسول خدا پس کرد با ایشان

مثل آنچه کرده بود و آشامیدند با ایشان شیر را پس گفت با ایشان رسول خدا که کدام یک از شما می‌شوید وصی

و وزیر من و قضا میکند دین مرا پس برخاست علی و بود او خرد سال‌ترین ایشان و باریک‌ترین

ساق‌های ایشان و کمتر از ایشان در مال و دوست پس گفت من ای رسول خدا پس گفت رسول خدا تویی آنکس

و در اخبار روایت دیگر وارد است که نیز برخاست قوم و میگفتند با ابو طالب که اطاعت کن پسر خود را

که بحقیقت امیر شد بر تو سوره فاطر آیه إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ

إِلَّا نَذِيرٌ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا یعنی بدرستی که خدای تعالی می‌شنواند آنکه را خواهد و نیستی تو شنواننده آنان که در

گورها اند یعنی تو یک نیستی مگر ترساننده بدرستی که ما فرستادیم تو را بحق در حالیکه مژده دهنده به بهشت باشی و ترساننده

بدوزخ باشی سوره یس آیه لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی تا آنکه بترساند قرآن آنرا که

زنده دل باشد و واجب گردد عذاب بر کافران سوره مؤمن آیه فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ

الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ یعنی پس صبر کن که بدرستی که وعده خدای تعالی راست است پس اگر بنماییم تو را بعضی آنچه را که وعده میدهیم با ایشان یا بمیرانیم ترا پس بسوی ما ایشان باز گردانیده میشوند سوره زخرف آیه

فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ

لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ یعنی پس بجهت این که خلاف ایشان پس بخوان ایشان

را و راست باش در دین چنانچه مامور شده و متابعت مکن خواهش‌های مخالف ایشان را و بگو که ایمان آوردم با آنچه نازل کرده است

خدا تعالی از هر کتابی و مامور شده‌ام که حکم کنم بعدالت میان شما خدا است پروردگار ما و پروردگار شما است از برای ما است

پاداش اعمال ما و از برای شما است پاداش اعمال شما نیست حجتی و خصومتی در میان ما و در میان شما خدا تعالی جمع خواهد کرد در میان ما و

بازگشت بسوی او است سوره شوری آیه مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ

مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ یعنی نبودی تو که بدانی که چیست

قرآن و چیست ایمان و شرایط و تفاصیل آن ولیکن گردانیدیم قرآن را نوری که راه نماییم بآن هر که را که خواهیم از بندگان ما

و بدرستی که تو هر آینه راه مینمایی بسوی راه راست راه خدایی که از برای او است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است آگاه باش

که بسوی خدا تعالی است بازگشت امور خلق و بسند معتبر از حضرت صادق مرویست که از علم که آیا چیزیست که آموخته عالم

از دهنهای مردم یا آنکه بود در کتابی در نزد شما که خواندید از آن پس فرمود که امری بزرگتر از آن

و واجب‌تر از آن است آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی را وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ

پس گفته است آری بتحقیق که بود او در حالیکه نمیدانست که چیست کتاب و نه ایمان تا آنکه مبعوث کرد خدای تعالی روحی را که ذکر کرده

در کتاب پس چون وحی کرد بآن روح آموخت بواسطه آن روح علم را و فهم را و آن روح چیزیست که عطا میکند او را خدا

هر که خواهد پس چون عطا کرد او را به بنده خود آموخت او را فهم و مرویست از حضرت باقر که گفت در معنی علم

نور چیست که هدایت میکند بآن هر که را که هدایت کرد از خلق خود و مرویست از حضرت باقر که آنرا فرمود در معنی

پس ما شدند از آنکه بحقیقت بود انجه در ابتدا و مگر این آیه که الا الی الله تصیر الامور باشد سوره زخرف آیه

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ

إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ یعنی پس اگر قبض کردیم ما روح تو را پس

بدرستی که ما از ایشان انتقام کشنده ایم یا آنکه بنماییم تو آنچه را که وعده داده ایم با ایشان از عذاب یعنی رجعت

تو پس بدرستی که ما بر ایشان قادر و توانا ایم پس چنگ در زن با آنچه که وحی شده است بسوی تو بدرستی که تو بر

بر راه راست و بدرستی که قرآن تذکیر و تنبیهی است از برای تو و از برای قوم تو و زود باشد که پرسیده میشوید

در روز قیامت و مرویست از حضرت باقر که گفت ماییم قوم او و از ما پرسیده میشود در قیامت و مرویست از حضرت

صادق که مراد از ذکر ماییم و ماییم اهل ذکر و ماییم که پرسیده میشویم و نیز مرویست از آن حضرت که گفت که قرآن

و ماییم قوم او و ماییم که پرسیده میشویم سوره فتح دو آیه إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِتُؤْمِنُوا

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا یعنی بدرستی که ما فرستادیم تو را در حالیکه گواه

باشی و مژده دهنده مؤمنان باشی و ترساننده کافران باشی تا آنکه ایمان آورید بخدا و رسول او و یاری

کسی خدا را تعظیم کند او را تسبیح گوید او را در صبح و شام سورهٔ والذاریات دو آیه فتول عنهم فما انت
بملوم وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی پس اعراض کن از ایشان بعد از تبلیغ رسالت که نیستی تو مستحق ملامت
و بند بلکه بعد ... کر بعد منسوخ کر بید شیع ... مروی است از حضرت امام ... که گفت که مردمان چون تکذیب
کردند رسول خدا را قصد کرد خدا تعالی هلاک اهل زمین ... را پس هلاک ما سوای اهل را بقول خود
فتول عنهم فما انت بملوم پس واقع شد بلاء از برای او پس رحم کرد مومنین ... و ذکر فان الذکری تنفع
المؤمنین مروی است از حضرت رضا که گفت اراده کرد خدا تعالی هلاک ایشان را پس واقع شد بلاء از برای او پس گفت
وذکر فان الذکری ... مروی است از حضرت امیر المؤمنین که چون نازل شد فتول عنهم باقی نماند احدی از ما مگر اینکه یقین
کردیم هلاک ... پس چون نازل شد وذکر فان الذکری ... خوشحال شدیم سورهٔ طور یک آیه
فذکر فما انت بنعمت ربک بکاهن ولا مجنون یعنی پس پند ده که نیستی تو بسبب انعام پروردگار تو ... کاهن
و نه دیوانه سورهٔ والنجم دو آیه فاعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم
ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بمن اهتدی یعنی پس اعراض کن از کسیکه اعراض کرده است از ذکر ما
کرده ... است که ... دنیا را و ... دنیا منتهای علم ایشان است ... که پروردگار تو او
داناتر باکسیکه گمراه شده است از راه ... دانا تر باکسیکه راه یافته است ... و قال تعالی هذا نذیر
من النذر الاولی یعنی ... ترسانندهٔ ... مروی است که پرسیدند از حضرت
صادق ... که خدا تعالی چون ... خلق را در عالم ذر اول ... بر ایشان ...
... خدا تعالی ... را از برای اینکه ... ایشان را ... ایمان آورند ...
... و انکار ... گفت خدا تعالی در قرآن هذا نذیر من النذر الاولی یعنی محمد ... از برای اینکه دعوت
کرد ایشان را بسوی خدا تعالی در عالم ذر اول سورهٔ قمر یک آیه فتول عنهم یعنی پس اعراض کن از ایشان چون
... ایشان ... سورهٔ قلم هشت آیه فلا تطع المکذبین ودوا لو تدهن فیدهنون ولا تطع
کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم ان کان ذا مال وبنین
اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین یعنی پس اطاعت مکن تکذیب کنندگان را ... شاید
... بالایشان ... اطاعت مکن ...
... کننده ... کار ...
... سورهٔ
معارج دوازده آیه سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی خواست خواهنده
... عذاب ... کافران ... از برای آن دفع کننده از جانب خدای صاحب مواضع
بالا ... مروی است که نازل شد این ... للکافرین بولایت علی ... که گفت ...

کرد ... مروی است که پرسیدند از حضرت
باقر ... تا اینکه ...
... و اهل ... را ... کرد
... که گفت ... حضرت ... سوار ... بر شتر
... ابو جهل ... که اما ما قطع کردیم ما رحم خود را ... پس گفت ... از این ... عذاب
... و قال تعالی فمال الذین کفروا قبلک مهطعین عن الیمین وعن الشمال عزین
ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما یعلمون یعنی پس چیست حال آنانکه کافر شدند نزد تو
... شتابندگانند از طرف راست و از طرف چپ در حالیکه گروه گروه ... طمع دارد
هر مردی از ایشان اینکه داخل شود در بهشت ... نعمت ... چنان است ... که ... ما خلق
کردیم ایشان را از آنچه میدانند که نطفه باشد مروی است از حضرت امیر المؤمنین که گفت ... احوال ایشان ...
رسول خدا ... که ... از طرف راست و چپ ... تا اینکه
اذن داد خدا تعالی ... فاصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا ... فمال الذین کفروا قبلک مهطعین
تا اخر ... فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما نحن بمسبوقین فذرهم یخوضوا
ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون خاشعة
ابصارهم ترهقهم ذلة ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون یعنی پس سوگند میخورم به پروردگار مشرقها و مغربها
که ما هر آینه قادریم ... که تبدیل کنیم بهتر از ایشان ... هلاک کنیم ایشان را ...
و نیستیم ما مغلوب ... پس بگذار ایشان را تا اینکه شروع کنند در باطل ...
اینکه برسند به روز خود که وعده داده شده است ... از قبرها شتابان گویا ایشان
... نصب کرده ... از برای پرستیدن ... در حالیکه ذلیل است ... ایشان ...
ذلت ... روز ... که ... وعده داده شده بودند ... مروی است از حضرت امیر المؤمنین
که از برای آفتاب سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب است ... طلوع میکند ...
نمیکند ... تا سال آینده ... روز دیگر ... میکند ... تا سال آینده ... از ... که
... از برای آفتاب سیصد و شصت برج ... طلوع میکند ... غروب میکند ... دیگر
پس ... تا سال آینده ... سورهٔ مزمل یک آیه انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم کما
ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول فاخذناه اخذا وبیلا یعنی ... فرستادیم ...
شما ... گواه باشد ... فرعون
... سورهٔ مدثر پنجاه دو آیه

يا ايها المدثر قم فانذر وربك فكبر وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر ولربك فاصبر يعني اي جامه در خود

درپيچيده برخيز پس بترسان امت را [illegible] و صفت كن بعظمت و كبريا و جامه هاي خود را پس پاك گردان و ترك كن بتان را

عذاب [illegible] و عطا مكن عطيه را در حاليكه طلب كني بيشتر از آن و از براي پروردگار خود [illegible] صبر كن [illegible] سوره است

از [illegible] گفت [illegible] از ابا سلمه پرسيدم كه اول آنچه از قرآن نازل شد كدام است گفت يا ايها المدثر پس من گفتم كه گويا اين اول

نازل شد يا سوره اقرا باسم ربك ابا سلمه گفت همچو اين سوال [illegible] جابر [illegible] گفت [illegible] از

حضرت رسول خدا شنيدم كه گفت [illegible] در كوه حرا [illegible] و چون [illegible] ندا كردند مرا

[illegible] در آنوقت شخصي را [illegible] پس من نگاه كردم [illegible] جبرئيل

[illegible] و چون [illegible] جبرئيل را ديدم كه در ميان هوا بر كرسي نشسته [illegible]

[illegible] گفتم دثروني دثروني يعني جامه بر من [illegible] جبرئيل [illegible]

[illegible] يا ايها المدثر [illegible] و ربك فكبر يعني [illegible] كه [illegible]

[illegible] و ثيابك فطهر كه گفت يعني جامها را [illegible]

[illegible] روايت از حضرت كاظم [illegible] كه گفت

[illegible] و ثيابك فطهر [illegible] جامها [illegible]

در روايت از حضرت صادق كه گفت يعني جامهاي خود را كوتاه كن [illegible] از حضرت امير المومنين كه گفت

جامه [illegible] و [illegible] پاكي جامه است [illegible] خداي تعالي

و ثيابك فطهر [illegible] از حضرت صادق [illegible] و لا تمنن تستكثر كه گفت يعني [illegible]

[illegible] ذرني ومن خلقت وحيدا وجعلت له مالا ممدودا وبنين شهودا ومهدت له تمهيدا ثم يطمع ان ازيد كلا

انه كان لاياتنا عنيدا يعني [illegible]

[illegible] و [illegible] وحيد است [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] انكار

[illegible] وليد بن مغيره [illegible] ابو جهل [illegible] وحيد [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] كه گفت وحيد كسي است كه معروف نباشد [illegible]

[illegible] سارهقه صعودا انه فكر وقدر فقتل كيف قدر ثم قتل كيف قدر ثم نظر ثم

عبس وبسر ثم ادبر واستكبر فقال ان هذا الا سحر يوثر ان هذا الا قول البشر يعني [illegible]

[illegible]

كه اگر چيزي [illegible] ملعون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وليد بن مغيره [illegible] ابو جهل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا

[illegible] قريش [illegible] وليد بن مغيره

[illegible] محمد [illegible] گفت وليد كه

[illegible] حضرت رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] كلام خداي تعالي است [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] قريش [illegible]

[illegible]

[illegible] جميع [illegible]

[illegible] قريش [illegible] ابو جهل

[illegible] ابا الحكم [illegible] ابو جهل

[illegible] وليد [illegible]

[illegible] محمد [illegible] وليد [illegible]

[illegible] ابو جهل [illegible]

[illegible] ابو جهل [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو جهل [illegible]

[illegible] وحيدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

از هر کلامی بالاتر است و کلام بشر نیست پس گفتند قریش که سوگند بخدا که ولید از کیش خود برگشت و همه اهل قریش
بیدین خواهند گردید پس گفت ابو جهل که من کفایت شر او خواهم کرد از شما و آمد و نشست نزد ولید اندوهناک
و حزین گفت او را چه چیز ترا غمگین گردانید گفت ابو جهل چه چیز است ولید و آمد نزد قریش و گفت آیا گمان میکنید که
محمد دیوانه است پس آیا دیدید او را که هرگز دیوانگی کند و میگویند که او کاهن است پس آیا دیدید او را
که چیزی از کهانت کاهنان کند و گمان میکنید که او شاعر است پس آیا دیدید او را که هرگز گفته شعری و گمان
میکنید که دروغگو است پس آیا تجربه کرده اید از او چیزی دروغی گفتند نه گفتند در جمیع اینها پس گفتند قریش پس چیست آن
پس فکر کرد و گفت که نیست آن مگر سحر آیا نمی بینید که جدائی می اندازد میان مرد و اهلش و فرزندانش پس این سحری است که
که آموخته است از اهل بابل پس متفرق شدند قریش بعجب کارانه از او و در روایت از حضرت صادق ع است که نازل شد ابن مغیره در شان
در انکار کردن او ولایت علی را و نامیده شد او وحید از اینکه او ولد زنا بود پس تلاوت کرد آنحضرت جمیع این
آیات را تا رسید به سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ یعنی زود باشد که در آورم او را
بسقر که نام وادیست در دوزخ و چه میدانی تو که چیست سقر باقی نمیگذارد هیچ یک از اهل خود را و
نمیگذارد هیچ عضوی از اعضای ایشان را که نسوزاند و در روایت از حضرت صادق ع است که در دوزخ
وادیست برای متکبرین که آن را سقر گویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت گرمی آن و خواست از خدا
که اذن بدهد او را که نفسی بزند پس نفسی زد باذن خدا پس سوخت دوزخ را و در روایت از حضرت باقر ع است که در
دوزخ کوهیست که آنرا صعود گویند و در صعود وادیست که آنرا سقر گویند و در سقر چاهیست که آنرا هبهب گویند که
هر وقت که سر آن گشوده شود بر آید از آن آتش و فریاد بر آرند اهل دوزخ از حرارت آن و آنجا منزل جباران است عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ
یعنی بر سقر موکل است نوزده فرشته عذاب و بعضی گفته اند که هر یک از اهل دوزخ نوزده فرشته موکل عذاب او است گفته
اند عدد نوزده و بجهت آنست که شبانروز که بیست و چهار ساعت است بعد از وضع پنج وقت نماز که عبادت است نوزده ساعت
میماند که اوقات غفلت است پس اهل ملائکه عذاب بعدد نوزده شده باشند و سزاوار بود که باز خبر باشد که چون قوای
مدرکه ظاهری و باطنی ده قوت است و قوت شهویه و غضبیه و هفت قوت طبیعیه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه
و غاذیه و نامیه و مولده جمیع نوزده قوت میشوند و هر یک از اینها راهی بسوی معصیت باشد نوزده فرشته عذاب
بازاء این نوزده قرار داده شده باشد والله اعلم وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا
فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا
وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی نگردانیدیم ما موکلان دوزخ را مگر ملائکه تا اینکه جنس ایشان
باشند با جنس آنها که عذاب با ایشان میشود و مسلط باشند بر ایشان و نگردانیدیم ما عدد موکلان دوزخ را باینقدر
مگر از برای امتحان از برای آنانکه کافر شدند چون حکمت آن را ندانستند در مقام استهزاء از برای اینقدر چنانچه مرویست
که چون شنید ابو جهل آیه عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ گفت بقریش که ... آیا عاجزند هر ده مرد از شما از اینکه غلبه کنند

بریکی

بریکی از ما پس نازل شد این آیه وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً تا آخر آیات و تا اینکه یقین کنند یهود و نصاری
آنانکه داده شده است بایشان کتاب یعنی تورات و انجیل چونکه یابند قرآن را مطابق آن کتابها و تا اینکه بیفزایند آنانکه ایمان
آورده اند بیقین خود را بسبب تصدیق کردن اهل کتاب و ایمان آوردن علمای ایشان بآن و تا اینکه هیچ شک نکنند آنانکه
داده شده است بایشان کتاب و آنانکه ایمان آورده اند وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ
بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ یعنی و تا آنکه
بگویند آنانکه در دلهای ایشان مرض نفاق است و دیگر کافران که چه چیز اراده کرده است خدای تعالی باین عدد عجیب
همچنین گمراه میکند خدای تعالی هر که را میخواهد و راه مینماید هر که را که میخواهد و نمیداند لشکریان پروردگار ترا
و اصناف مخلوقات او را مگر او و نیست آن دوزخ و عدد ملائکه مگر پند از برای آدمیان كَلَّا وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ إِذْ
أَدْبَرَ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ یعنی حقا که انکار نمیکنند
بعد از این تذکر سوگند بماه و بشب چون بگردد و بصبح چون روشن شود که از دوزخ
یکی از بلاهای بزرگ است و ترساننده است آدمیان را ترساننده مر هر کسی را که میخواهد از شما
که پیشی گیرد بسوی طاعات و عبادات یا اینکه باز ایستد از آن كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ
يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ
وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ یعنی هر نفسی بآنچه کسب کرده است از عمل خود گرفتار است مگر اصحاب یمین
که اصحاب بهشت باشند که در بوستانها می باشند میپرسند از یکدیگر از گناهکاران و میگویند بایشان که چه چیز در آورد
شما را در دوزخ میگویند که ما نبودیم از نماز گزاران و نبودیم که طعام دهیم بر چارگان و بودیم ما که فرو میرفتیم
در باطل با فرو روندگان در باطل و بودیم ما که تکذیب میکردیم روز قیامت را تا اینکه آمد ما را مرگ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ
الشَّافِعِينَ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى
صُحُفًا مُنَشَّرَةً یعنی پس سود ندارد ایشان را شفاعت کردن شفیعان از پیغمبران و ملائکه پس چیست ایشان را که از پند اعراض
کننده اند گویا ایشان خران وحشی رمیده اند که گریخته باشند از شیر بلکه میخواهد هر مردی از ایشان که بدهند باو
کتابهای باز کرده بنام هر یکی چنانکه گفتند ما هرگز تابع تو نمیشویم تا اینکه بیاوری از برای هر یک
از ما کتابی از آسمان که در آن نوشته باشد که از جانب خدا است بسوی فلان که متابعت کن محمد را پس نازل شد این آیه
در باره ایشان سوره قیامت پنج آیه فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى
لَكَ فَأَوْلَى ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى یعنی پس تصدیق نکرد پیغمبر را و نماز نکرد و لیکن تکذیب کرد پیغمبر را و اعراض کرد
از او پس رفت بسوی اهل خود در حالتیکه بخرامید از کبر وای بر تو پس وای بر تو و وای بر تو پس وای بر تو باد
وای بر تو ... چنانکه رسیده از حضرت جواد ع از ابن ابی عمیر ... که میگوید خدای تعالی که دور باد از تو خیر دنیا
و دور باد از تو خیر آخرت و چنانکه ... سبب نزول این آیه اینکه رسول خدا ... دست علی را گرفت ... بسوی ... دور

ملعونم چون نمایند برهان بعضی از ایشان را در شان علی علیه السلام اگر خواست که چیزی بعد بگشند در شان بر تکبر کرد
معویه بن ضحر و عمرو و ابو موسی اشعری بر روی او در نسب اهل خود در حالیکه همی خواهید دیکهکه ما افزاریکنم
از برای علی علیه السلام که تعجب کرد و تصدیق بیکنیم حاجت را در انچه که گفت بیرون از اکره خدا تعالی ایه فلا صدق ولا صلی یا انا الحق بابا
بمبرلاحرث رسول خدا است بمنبر بحرا است بیار عجید از او خبر نار بکی خدا تعالی که لا تحرک به لسانک لتعجل به چون کسی
شد رسول خدا انام بحدا و را در روایت است از رسول خدا که ابو جهل را بکرفت و دست ابو جهل را بکرفت او کرا اولی لک فاولی ثم
اولی لک فاولی پس گفت ابو جهل بچه چیز میترسانی مرا استطاعت ندارانی خدا را علی من ندرد که تو را پنکر بکینه بکار کی
وبعد از آن نمیکرد من عزیز ترین اهل این وادی خبر نار زکی خدا تعالی چه بخبر گفته بود رسول خدا **سورة نباء واربعین ایة** عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ
عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ یعنی از چه چیز میپرسند قریش از یکدیگر از آن خبر بزرگ قیامت انکار ایشان در آن
اختلاف کرده کاشند منقولست که ایشان همی پرسیدند از یکدیگر از احوال زنده شدن بعد از مردن و در روایت از حضرت
صادق آمده در این ایه که گفت نبا عظیم ولایت است و در روایت که پرسید ند از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر عم یتساءلون گفت که آن
در شان امیر المؤمنین است که بود امیر المؤمنین میگفت که بخدا سوگند از برای خدا تعالی ایتی بزرکتر از من و هیچ نبا بزرگتر از من نیست از برای خدا تعالی
بالخبری بزرگتر از من و در روایت که پرسید ند از حضرت رضا علیه السلام از ایه البر گفت که گفت امیر المؤمنین که هیچ نبا از برای خدا تعالی بزرکتر
از من و هیچ نبا از برای خدا تعالی ایتی بزرکتر از من و هیچ نیز بند فضیلت در ایمان که بنیتر و اختلاف کردند امتها در ایشان پس
اقرار کرده بند فضیلت و در روایت از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش او از پدران او از حسین بن علی علیه السلام که گفت رسول خدا
علی علیه السلام که ای علی تو حجت خدا و توئی باب خدا و توئی طریق خدا و توئی نبا عظیم و توئی صراط مستقیم و توئی مثل اعلی
سورة عبس چهل و دو ایة قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ
فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ یعنی هلاک شود انسان بعد و لعنت شود بانسان چه که چه نا شناس کرد
او را از چه چیز از پدید او را خلق بفعلا از نطفه آفرید او را پس تعیین کرد از برای او اعضا و قوی او را پس راه صلاح او را
اسان کرد باید از برای او پس بمیراند او را پس بقبر بکذارد او را پس چون بخواهد زنده کرده اند او را از چنان آن
کردنش بجهت حقیق بجا بیاورده است او انچه را امر کرده است خدا تعالی او را از دم تا باین غایت از زمان **سورة تکویر**
هشت و بیست ایة إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ یعنی بدرستیکه قران قول جبرئیل است
با کرامتست صاحب قوت و توانا اسغات در نزد خدا و نزد او بامرتبت با عزت و جاه است مطاع ملکهاست در حضرت
حق صاحب امانتست و در روایت که رسول خدا گفت بجبرئیل که چه چیز است که نیکو ستوده است ترا پروردگار تو که گفت ذی
قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین بچه جیت قوت تو و بچه امانت تو پس گفت جبرئیل اما قوت من پس بدرستیکه من برکندم
شهرهای قوم لوط را و آنها چهار شهر بود در هر شهری چهار صد هزار مرد تا کنند بود و غیر از اولاد ایشان پس برداشتم
و بلند کردم ایشان را از پایین ترین زمین تا اینکه شنیدند اهل اسمان اسمان صداهای خروسان ایشان را و آوازهای سکهای ایشان را پس برگردانیدم ایشان را
و بنابر این اخذیم ایشان را و اما امانت من پس بدرستیکه من مامور نشدم بچیزی که تجاوز کنم از ان بسوی غیر آن و در روایت ان

حضرت صادق گفت که گفت بجبرئیل چون نازل شد و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ایا رسید بتو از این رحمت چیزی گفت جبرئیل اری
بدرستیکه من بودم که ترسیدم عاقبت امر را پس ایمن شدم بسبب تو چونکه ستوده خدا تعالی مرا در بارهٔ تو بقول خود ذی قوة عند
ذی العرش مکین و در روایت از حضرت صادق در قول خدا تعالی ذی قوة عند ذی العرش مکین که گفت یعنی جبرئیل کسی که از قول
خدا تعالی مطاع ثم امین گفت یعنی رسول خدا که او است مطاع در نزد پروردگارش امین است در روز قیامت و ما صاحبکم
بمجنون و لقد رآه بالافق المبین یعنی نیست مصاحب شما محمد دیوانه و بتحقیق دیده جبرئیل را در افق اشکار بصورت
اصلی او و در روایت که پرسیدند از حضرت صادق که چیست افق مبین گفت زمین هموار است در پیش روی عرش که در آن
نهرها جاریست که در کناران قدحها بیار است بعدد ستاره کان که از آن اب میخورند و ما هو علی الغیب بضنین و ما
هو بقول شیطان رجیم یعنی نیست محمد بر غیب که وحی باشد بخیل یعنی بتعلیم و تبلیغ آن یا نیست بخیل و نیست قران
گفتار شیطان رانده شده از رحمت و در روایت از حضرت صادق که گفت نیست خدا تعالی بر فضل خود بخیل
بر او و نیست قران قول شیطان رجیم یعنی قول کاهنها که بودند در میان قریش پس نسبت داده شد کلام ایشان را
بسوی شیاطین که بودند با ایشان و سخن میکشید به زبان ایشان فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ
أَنْ يَسْتَقِيمَ یعنی پس کجا میروید کفار بعد از این بیان واضح نیست ان قران مکر پند از برای جهانیان از برای کسیکه
خواهد از شما که ثابت باشد بر راه راست شریعت **سورة مطففین سی و شش ایة** إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ
آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ
لَضَالُّونَ یعنی بدرستیکه انانکه بد کردار بودند یعنی روسای قریش بودند در دنیا از جهت انکار ایمان او را ریشخند
میکردند و چون میگذشتند با ایشان بیکدیگر چشمک میزدند از روی استهزا بایشان و چون بر میگشتند بسوی اهل خود بر
خوشحال میکشتند بخندان از استهزاء ایشان و چون میدیدند مؤمنان را میگفتند بدرستیکه این گروه هر اینه کمراهانند
و در روایت که مراد از الذین اجرموا خلیفه اول و ثانی و منافقان اصحاب او است که بیکدیگر چشمک میزدند بسبب رسول خدا
و در روایت که نازل شد این ایات در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام و آن چنان بود که او بود در میان چندی از مسلمانان
که امده بود نزد رسول خدا پس استهزا کردند با ایشان منافقان و خندیدند و بیکدیگر چشمک زدند پس گفتند
بسوی اصحاب خود دیدیم ما امروز از اکرم سوی پیش آن کسی که ابو الحسن باشد پس خندیدیم از او
پس نازل شد این ایات پیش از انکه برسد علی و اصحاب او بر پیغمبر و در روایت از ابن عباس که الذین اجرموا
منافقان قریش بودند و الذین امنوا علی بن ابی طالب بود و ما ارسلوا علیهم حافظین فالیوم الذین امنوا
من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون یعنی حال انکه فرستاده نشده اند
کافران بر مؤمنان که حفظ کننده اعمال ایشان باشند پس در روز قیامت انانکه ایمان اورده اند از جهت کافران
خنده میکنند در حالیکه بر تختها در استرمشتر اند نگاه میکنند بکافران در دوزخ میگویند که ایا جزا
داده شدند کافران جزای انچه را که بودند میکردند در دنیا **سورة اعلی هفده ایه** سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا

انه یعلم الجهر وما یخفی ونیسرک للیسری فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی ویتجنبها الاشقی الذی
یصلی النار الکبری ثم لا یموت فیها ولا یحیی یعنی زود باشد که بخوانیم ما بر تو قرآن را تا اینکه فراموش نکنی مگر آنرا
که خواسته باشد خدای تعالی بدرستیکه او میداند آشکارا را و آنچه پنهان است از احوال بندگان و آسان گردانیم
ترا از برای طریقه آسان یکی حفظ کردن وحی پس پند بده مردمانرا اگر سودمند باشد پند دادن زود باشد که پند گیرد
کسیکه میترسد از عذاب خدا و دوری میکند از آن بدبخت کسیکه داخل میشود در آتش بزرگ پس نمیرد
در آن تا اینکه خلاصی یابد و نه زنده است بنوعیکه سودمند باشد مرویست که چون جبرئیل نازل میکرد بر پیغمبر
وحی را پیغمبر تعجیل میکرد در خواندن آن از ترس اینکه مبادا فراموش کند پس فرمایش شد که بعد جبرئیل بخوان
اول وحی را پس از آن اختیار [illegible] که فراموش نکند و بعد از آن هیچ را او فراموش نکرد [illegible] سوره غاشیه بیست و شش آیه
فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر الا من تولی وکفر فیعذبه الله العذاب الاکبر ان الینا ایابهم ثم
ان علینا حسابهم یعنی پس پند بده بدرستیکه تو پند دهنده نیستی تو بر ایشان مسلط و تو [illegible] و جای تعطیل
لیکن کسیکه اعراض کرده و کافر شده پس عذاب میکند او را خدای تعالی عذاب بزرگتر شدید دایم بدرستیکه بسوی
جزای ما است بازگشت ایشان پس بدرستیکه بر ما است حساب ایشان و جزای اعمال ایشان مرویست از حضرت
باقر که چون روز قیامت شود جمع کند خدای تعالی اولین و آخرین را از برای تمیز حساب ایشان پس بخوانند رسول خدا را
و بخوانند امیر المؤمنین را پس بپوشانند برسول خدا حله سبزی که روشن میکند میان مشرق و مغرب را و بپوشانند
بعلی حله مانند آن و بپوشانند برسول خدا حله گلرنگ که روشن میشود از برای آن میان مشرق
و مغرب و بپوشانند بعلی حله مانند آن پس بالا میروند پس از آن پس میخوانند ما را و میدهند بما حساب
مردمان را پس بخدا قسم که داخل میکنیم اهل بهشت را ببهشت و اهل دوزخ را بدوزخ مرویست
از حضرت کاظم که گفت بسوی ما است بازگشت این خلق و بر ما است حساب ایشان پس آنچه باشد از گناهان
ایشان در میان ایشان و در میان خدای تعالی حکم میکنیم از خدای تعالی در آن پس اجابت میکند ما را
باشد در میان ایشان و در میان مردمان طلب میکنیم بخشش را از مردمان پس اجابت میکنند ما را در آن
و عوض میدهد خدا ایشانرا بایشان مرویست از حضرت صادق که گفت چون روز قیامت میشود توکیل میکند
خدای تعالی ما را بحساب شیعیان ما پس آنچه باشد از برای خدا التماس میکنیم ما از خدا اینکه ببخشد از برای
ایشان از برای ایشان باشد سوره بلد بیست آیه لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد یعنی سوگند یاد
میکنم باین شهر مکه و حال اینکه تو حلالی در این شهر که بکاری که خواهی بکنی مرویست از حضرت
صادق که گفت بودند قریش که تعظیم میکردند شهر مکه را و حرمت آن نگاه میداشتند و حلال میدانستند حرمت
پیغمبر را در آن پس گفت خدای تعالی که سوگند یاد میکنم بحرمت این شهر و تو حلالی در این شهر و نقض کردند
که اقتضا کرد حلال دانستند از آن و حرمت تو را او حلال شمردند پس تکذیب کردند تو را و دشنام گفتند بتو و حال آنکه

میکردند مردمان ایشان قاتل پدر خود را در آن و قلاده کردن خود میکرد پوست درخت حرم را بر این میشناختند
سبب قلاده کردن از شر خود پس حلال دانستند حرمت پیغمبر را اگر حلال بود است پس
او پس عتاب کرد خدای تعالی از برای ایشان ووالد وما ولد لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی سوگند بجهت پدر که آدم
باشد و آنچه فرزند او را از پیغمبران و اوصیاء که هر اینه آفریدیم ما آدمی را در رنج بردن [illegible]
اتباع ایشان مرویست از حضرت صادق که گفت مقصود از والد یعنی آدم است و ما ولد فرزندان او از پیغمبران
و اوصیاء و تابعان ایشان مرویست که گفت امیر المؤمنین در والد و ما ولد یعنی هر فرزندی که او را ادم از حضرات ائمه
علیهم السلام مرویست که رسیدند از حضرت صادق که ما می بینیم در حیوان دو دست جاریه [illegible]
داغ و آن از چه سبب است پس گفت که از آنجا که حیوان است و ستم ما در آن دم [illegible]
راست قول خدای تعالی لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی آدم [illegible]
ایحسب ان لن یقدر علیه احد یقول اهلکت مالا لبدا یعنی آیا گمان میکند آدمی که هرگز قادر نیست بر او
کسی میگوید که هلاک کردم مال بسیار را مرویست از حضرت صادق که او عمرو بن عبدود است که بر
او ظاهر کرد علی بن ابیطالب بر او اسلام را در روز خندق و او گفت پس کجا است آنچه گفتم در حق شما مال بسیار
انفاق کرده بودم مال بسیار را در منع کردن از راه خدای تعالی پس گفت او ایحسب ان لم یره احد الم نجعل له
عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین یعنی آیا نمی بیند او را دو چشم و زبان و دو لب و راه نمودیم او را دو راه [illegible]
ما او را دو چشم و زبان و دو لب و راه نمودیم او را [illegible] از امیر المؤمنین که گفت
یعنی راه خیر و راه شر مرویست که گفت اینها او را در دنیا میگویند در قول خدای تعالی وهدیناه النجدین که نجدین
دو راه نهاده است پس گفت که او یکی [illegible] سوره علق نوزده آیه اقرا باسم ربک الذی خلق یعنی قرائت
بکن بنام پروردگار تو که آفرید جمیع مخلوقات را مرویست از حضرت باقر که این سوره اول سوره است
که نازل شد و نازل شد جبرئیل بر محمد پس گفت ای محمد قرائت بکن گفت چه چیز را قرائت بکنم گفت اقرا باسم
ربک الذی خلق یعنی خلق کرد چیزها را اعلم ان تمام اشیاء خلق الانسان من علق اقرا وربک الاکرم الذی علم بالقلم علم
الانسان ما لم یعلم یعنی آفرید آدمی را از خون بسته بخوان و پروردگار تو بزرگوارتر است آنکه تعلیم کرد
بنابرقلم و دانا گردانید آدمی را آنچه نمیدانست مرویست از حضرت صادق که
که بعضی تعلیم کرد بعلی از برای نوشتن و دانستن آنچه نمیدانست کلا ان الانسان لیطغی ان رآه
استغنی ان الی ربک الرجعی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی یعنی حقا که آدمی از حد میگذرد و سرکشی میکند
از اینکه ببیند خود را غنی شده است بدرستیکه بسوی پروردگار تو است بازگشت همه گویا ابوجهل را
که منع میکند بنده را از نماز حال اینکه نماز میکند که هر کس راست الامر بحق جزاء او مرویست که بود ابوجهل
منع کردن میکرد مردم را از نماز کردن و اطاعت کردن خدا و رسول پس گفت خدای تعالی ارایت الذی ینهی عبدا اذا

مرویست که ابوجهل گفت که اگر محمد را ببینم که صورت خود را در پیش روی بنهد گفت سوگند بلات و عزی
که اگر ببینم او را اگر بکند این کار را هر آینه پا بگذارم بر گردن او پس گفتند او را که در اینجا نماز میکند پس رفت ابوجهل
که پا بگذارد بر گردن او پس ناگاه دید که او باز پس افتاد بر عقب خود و با دستها بر سینهای خود پس گفتند که چه شد ترا ای
ابا الحکم گفت که در میان من و او خندقی است از آتش و اگر پیش میرفتم گفت رسول خدا سوگند بخدائیکه
نفس من در دست اوست که اگر نزدیک میشد بمن هر آینه ملائکه پاره پاره میکردند اعضاء او را پس نازل کرد حق تعالی
این آیه را أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى یعنی آیا دیدی و دانستی که اگر باشد این بنده من بر راه راست یا
امر کند مردم را به پرهیزکاری پس منع کننده او چه عقوبت خواهد شد از ایشان أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ
يَرَى یعنی آیا دیدی و دانستی که اگر تکذیب کرد چیزی را و اعراض کرد از اطاعت او پس چه عقوبت است آیا نمیداند او
اینکه خدا تعالی می بیند افعال و اعمال او را كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ فَلْيَدْعُ
نَادِيَهُ یعنی حقا سوگند بدانم که اگر باز نایستد آنکه منع کرده نماز بنده ما را از نهی و تکذیب و اعراض البته بکشیم
موی جبهه او را و بکشیم بسوی دوزخ موی جبهه او را که دروغگو و خطاکار است پس باید بخواند اهل مجلس خود و عشیره
و قبیله خود را در یاری خود مرویست که ابوجهل گذشت بر رسول خدا در حالتیکه او نماز میکرد پس گفت که آیا من منع
نکردم ترا از نماز پس درشتی کرد با او رسول خدا پس گفت ابوجهل که آیا میترسانی مرا و حال آنکه من بیشترم از اهل این وادی
در اهل مجلس و عشیره پس نازل شد این آیه و مرویست که چون مرد ابوطالب مذاکره کردند ابوجهل و ولید علیهما اللعنه
که بکشند محمد را پس گفت خدا تعالی فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ كَلَّا لَا تُطِعْهُ
وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنی زود باشد که بخوانیم ما ملائکه دوزخ را که بکشند او را بسوی دوزخ پس چنانست که او منع
میکند ترا از نماز اطاعت مکن او را و ثابت باش بر نماز کردن و سجده بکن از برای پروردگار تو و نزدیکی
بجو بپروردگار خود سوره بیّنه هشت آیه لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى
تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ یعنی نبودند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب یهود و نصاری و مشرکان بت پرستان جدا شوندگان
از دین خود تا اینکه آمد بایشان حجت روشن مراد حضرت با قرآن که حجت ظاهرست رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو
صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ یعنی آن بیّنه
پیغمبریست از حق تعالی که میخواند صحیفهای پاک از باطل که الواح آسمانی باشد که در آنها نوشته شده است
احکام با استقامت بدون اعوجاج و متفرق و مختلف نشدند آنانکه داده شد بایشان کتاب تورات و انجیل مگر بعد از آنکه
آمد بایشان حجت روشن محمد و قرآن یعنی همیشه مجتمع بودند در تصدیق محمد تا آنکه چون مبعوث شد متفرق شدند در
امر او و اختلاف کردند پس بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند مرویست که چون آمد بایشان رسول خدا
با قرآن مخالفت او کردند و متفرق شدند بعد از آن سوره قریش چهار آیه لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ یعنی از برای الفت کردن قریش

در کوچ و سفر کردن در زمستان و تابستان از برای تجارت بسوی یمن و شام پس باید که بپرستند پروردگار این خانه کعبه را
آن پروردگاری که طعام داد ایشان را از گرسنگی و ایمن کرد ایشان را از ترس راه مرویست که نازل شد این سوره در شان
قریش زیرا که بود معاش ایشان از دو سفر کردن و کوچ کردن در زمستان بسوی یمن و در تابستان بسوی شام و بودند که با
میکردند از مکه گندم و حبوبات [illegible] از طایف [illegible]
در یمن و شام [illegible] در میان ایشان الفت [illegible]
میشدند در هر بیرون رفتن [illegible] قریش و بود معاش ایشان [illegible] چون مبعوث شد
رسول خدا [illegible] رسول خدا [illegible] ایشان
[illegible] شدند از سفر کردن [illegible] گفت خدا تعالی با ایشان که پس بپرستند پروردگار این خانه را
که طعام داد ایشان را از گرسنگی [illegible] بسوی شام و ایمن کرد ایشان را از ترس راه سوره الماعون
هفت آیه أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ
هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ یعنی آیا دیدی و دانستی آنکه تکذیب میکند بجزا دادن اعمال پس او آنکسیست که دفع و منع
میکند یتیم بی پدر را با عنف از حق او و ترغیب نمیکند خود را و دیگری را بطعام دادن بمحتاجان پس وای [illegible]
آن نمازکنندگان [illegible] از نماز خود غافلند [illegible] مرویست که نازل شد این سوره در باره ابوجهل
و کفار قریش که منع میکردند حق یتیم را از او و بود ابوجهل وصی از برای یتیمی [illegible] برهنه و عریان و
خواست از او مال خود را [illegible] ابوسفیان نحر کرد شتری را
پس سؤال کرد از او یتیمی پاره گوشتی [illegible]
از آن گوشت [illegible] سهو میکنند در نماز مرویست
از حضرت صادق [illegible] وسوسه شیطان [illegible] لیکن
[illegible] از نماز [illegible]
[illegible] از حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] الَّذِينَ هُمْ عَنْ
صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ [illegible] مرویست از حضرت صادق که آن
[illegible] الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ یعنی آنانکه ریا میکنند در نماز و اعمال [illegible] منع میکنند [illegible]
[illegible] سوره جحد شش آیه
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ
عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ یعنی [illegible]

عبادت میکنید و نه شما عبادت کننده اید انچه را که من عبادت میکنم و نه من عبادت کننده ام انچه را که شما عبادة کرده اید
و نه شما عبادت کننده اید انچه را که من عبادة میکنم از برای شما باد دین شما و از برای من باد دین من مرویست که چند
نفر از قریش بنزد رسول خدا صلعم امدند و گفتند ای محمد بیا تا ما عبادت کنیم انچه را که تو عبادت میکنی و تو عبادت بکن
انچه را که ما عبادت میکنیم پس شریک باشیم ما و تو در عبادت پس اگر انچه که ما بر انیم حق باشد پس بتحقیق تو برده باشی نصیبی
از ان و اگر انچه که تو بر انی حق باشد پس برده ایم ما نصیبی از ان پس نازل کرد حق تعالی این سوره را و بعضی از مفسرین
گفته اند سبب مکرر شدن ایات این سوره که اول در زمان مستقبل است و ثانی در زمان حال در زمان گذشته و تکرار
کرده است ابو شاکر دیصانی از ابا جعفر احول از آن و گفت ایا جایز است که گفتار کند حکیم بمثل این گفتار و مکرر کند کلام را
مرتبه بعد از مرتبه پس احول نداشت جوابی از این داخل مدینه شد و پرسید از حضرت صادق ع از ان پس گفت انحضرت
که بود سبب نزول این سوره و تکرار ان اینکه قریش گفتند رسول خدا را که بیا تو عبادت بکن خدایان ما را در یکسال
و عبادت کنیم ما خدای ترا در یکسال و همچنین تو عبادت بکن خدایان ما را در یکسال و ما عبادت کنیم خدای ترا
در یکسال پس جواب گفته شد بمثل انچه که گفته بودند قریش **سوره تبت پنج ایه است** تبت یدا ابی لهب وتب ما اغنی
عنه ماله وما کسب سیصلی نارا ذات لهب وامراته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد یعنی زیان کار و هلاک
باد دو دست ابو لهب و هلاک باد او بی نیاز نکرد ابدا از عذاب او مال او و انچه که کسب کرده بود از ارث و
مانند ان زود باشد که داخل شود در اتش صاحب زبانه در دوزخ و زن او که ام جمیل [illegible] و خواهر ابو سفیان بود
و بردارنده هیزم و خار بود که می انداخت در سر راه رسول خدا از برای اذیت او و در گردن اوست ریسمانی
محکم تافته از لیف خرما یعنی تا دو ریسمان بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از دو دست او نفس اوست بمثل
قول حق تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و بعضی گفته اند که مراد دنیا و اخرت اوست مرویست که بعد از نزول
این سوره هلاک شد ابو لهب در [illegible] بعد از [illegible] روزی و بماند مرده او تا اینکه گندیده شد
و متعفن کردید پس استیجار کردند بعضی از مردم را تا اینکه دفن کردند او را و زن او ام جمیل خواهر ابو سفیان
بود و بعضی گفته اند که او بردارنده هیزم دوزخ است یعنی اگر برداشت بار وزر و وبال او در دشمنی رسول خدا
چنانچه برداشت زوج او نیز و بعضی گفته اند که میکشید هیزم خار و خاشاک را و در شب میریخت در راه رسول خدا
از جهت اذیت او مرویست که چون ابو لهب مجتمع شد با قریش در سرای ندوه و متفق کردید با ایشان بر قتل رسول خدا
و داشت او مال بسیاری پس گفت حق تعالی که بی نیاز نکرد ابدا از عذاب او مال او و انچه که کسب کرده بود و زود زود
باشد که داخل شود در اتش صاحب زبانه پس بسوزانند او را و بود زن او ام جمیل [illegible] بود که سخن چینی
و نقل میکرد خبرهای رسول خدا را از برای کفار و هیزم کش و خار کش بود از برای اذیت رسول خدا در گردن او
ریسمانی از اتش بود نام او ام جمیل [illegible] حق تعالی او را [illegible] ابو لهب [illegible] اینکه منافق بود
که او میپرستید مرویست از ابن عباس که چون نازل شد ایه وانذر عشیرتک الاقربین بالا رفت رسول خدا بکوه صفا

برکفت

بر کفت یا صباحاه یعنی ای مصاحبان من پس جمع کردیدند قریش و گفتند چه میشود ترا پس گفت رسول خدا که ایا
می بینید شما که اگر من خبر بدهم شما را که دشمن داخل شما میشود در صبح یا در شام ایا تصدیق من میکنید گفتند اری پس گفت
بدرستی که من بیم دهنده ام شما را که در پیش روی شماست عذاب شدید پس گفت ابو لهب تبا لک یعنی هلاک تو باد ایا
جمع کردی ما را از برای این سخن پس نازل کرد حق تعالی تبت یدا ابی لهب وتب مرویست از حضرت کاظم ع که گفت
از جمله معجزات [illegible] ام جمیل زن ابو لهب العنه بود رسول خدا چونکه نازل شد سوره تبت و با پیغمبر نشسته بود
ابو بکر بن ابی قحافه پس گفت ابو بکر که این ام جمیل دشمن تو اراده قتل تو دارد و با او سنگیست میخواهد بزند
ترا پس گفت رسول خدا که او مرا نمی بیند پس گفت ام جمیل با ابو بکر که کجا است صاحب تو گفت ابو بکر در هر جا که
خدا خواسته است گفت ام جمیل که امدم من از برای قتل او اگر ببینم او را [illegible] با این سنگ زیرا که او هجو کرده
مرا و لات و عزی را بدرستیکه منم زن شاعره پس گفت ابو بکر یا رسول خدا نمی بیند او ترا گفت حقتعالی همانا پرده است
در میان من و در میان او پرده که او مرا نمی بیند **سوره فلق پنج ایه است** قل اعوذ برب الفلق یعنی بگو پناه میبرم بپروردگار
صبح [illegible] مرویست که پرسیدند از حضرت صادق ع از معنی فلق گفت فلق جبیست در اتش دوزخ که در ان هفتاد
هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در میان شکم هر ماری
هفتاد هزار کوزه زهر است که ناچار است اهل دوزخ که بگذرند بر ان [illegible] که خلق جاهلیت در دوزخ
که پناه میبرند اهل دوزخ از شدت حرارت ان سؤال کرد از خدا که اذن بدهد باو که نفس بکشد پس اذن داد
خدای او را پس نفس کشید پس بسوخت اهل دوزخ را من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات
فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد یعنی بگو پناه میبرم از شر انچه که افرید یعنی عالم خلق و از شر شب تاریک
تاریکی چونکه در اید تاریکی ان و از شر [illegible] زنان جادوگر و دمنده در گرهها [illegible] و از شر حسد کننده
چونکه حسد برد و اظهار کند حسد خود را و عمل کند بمقتضای ان مرویست که گفت رسول خدا در این امر که ایا ندیدی
حاسد را چونکه [illegible] بکند بسوی [illegible] احد [illegible] مرویست از حضرت صادق ع که گفت
گفت رسول خدا [illegible] نزدیک است اینکه حسد [illegible] مرویست از حضرت صادق ع که جبرئیل [illegible]
گفت ای محمد گفت لبیک ای جبرئیل گفت جبرئیل بدرستی که فلان ساحر جادو کرده ترا [illegible] از جادو در چاه
بنی فلان پس بفرست [illegible] بان چاه [illegible]
نفر [illegible] تا اینکه بیاورد از برای تو ان جادو را پس فرستاد رسول خدا علی بن ابی طالب را و گفت باو برو بنزد
چاه [illegible] که در ان جادو [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
علی بن ابی طالب گفت [illegible] رفتم در قضای حاجت رسول خدا [illegible] دیدم که اب چاه
کرد [illegible] طلب کردم ان جادو را [illegible] اینکه [illegible] چاه
گفت [illegible] پس گفت رسول خدا

پس جبرئیل گفت طلب کرد و بعد از آن پیغمبر ... حضرت را ابراهیم از آنجه رسول خدا پس گفت هرگاه از آن گروه

از آن پس دیدم کرد در آن قطعه از پوسته درخت خرما است و در میان ریما جسته که بر آن یازده کره زده

و بود جبرئیل که نازل گرده بود معوذتین را و از آن روز پیغمبر پس گفت پیغمبر ای علی بخوان معوذتین را بر آن

ریسمان پس هر گره که امیر المؤمنین بخواندی از آن در هر فتح کردی خدا ایشان را و اسپند باطل کردی از آن تا اینکه

فارغ شد از آن و دفع کرد حق تعالی از پیغمبر جادوئی که کرده بودند و حاشیه باشد او از آن مرویست که پرسیدند

از حضرت صادق که آیا معوذتین از قرآنست پس گفت آنحضرت آری از قرآنست پس گفتند سائلان که در قرائة

ابن مسعود معوذتین نیست از قرآن و نیست در مصحف او پس گفت آنحضرت که خطا کرده است ابن مسعود معوذتین

از قرآنست گفتند سائلان که بخوانیم معوذتین را در نماز واجب گفت آری و گفته شد و تو بعید است که چیست معنی معوذتین

و در چه چیز نازل شده است بدرستیکه جادو کرد رسول خدا را لبید بن اعصم یهودی پس گفت ابو بصیر ... که

بود که برسد با مضرت جادو که لبید گفت آنحضرت که آری رسید با مضرت جادو پیغمبر که میدید که جماع می کند

و حال آنکه جماع نکرده بود و اگر میخواست برود بدر خانه و میدید تا آنکه لمس کند از آن بدست خود ... و ...

و لازم است و مسلط نشود بر چشم و دفع ... جبرئیل ... رسول خدا ... او را ایجاد کرد

لبید بن خواند او را طلب را و ... او را تا آنکه بیرون آورد از آن چاه از آن تعالی و ما تنزل قول جبرئیل

که در بیان اقسام وحی و علل احتباس وحی چهار آیه سوره مریم جبرئیل آیه

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا یعنی گفت جبرئیل

و نازل نمیشویم ما مگر باذن پروردگار تو مر او راست آنچه در پیش روی ما است از آینده

و آنچه در پشت سر ما است از گذشته و آنچه در میان این است که ما در آن باشیم و نبود پروردگار تو فراموش

کننده تو و تارک الطاف نسبت به تو یعنی نبود عدم نزول ما از جهت عدم اذن بسبب حکمتی و مصلحتی نه از جهت ترک

تو چنانکه کافران گفتند مرویست از پیغمبر که گفت جبرئیل بعد از آنکه چند روز نبود که نازل شده بود باز

چه چیز منع کرد تو را از آنکه زیارت کنی ما را گفت جبرئیل که ما نازل نمیشویم مگر باذن پروردگار تو پس نازل شد

این آیه در حکایت آن و نیز منقولست که چون پرسیدند جبرئیل نازل نشد بر پیغمبر تا چون که پرسیدند از پیغمبر

از قصه اصحاب کهف و ذی القرنین و از روح و ندانست که چه جواب بگوید و امید وار بود که وحی شود باو پس دیر

کرد جبرئیل نازل شدن بر او تا پانزده روز و گفته تا چهل روز تا اینکه گفتند مشرکان که واگذاشت و

ترک کرد او را پروردگار او پس نازل شد این آیه در بیان آن مرویست از حضرت صادق که از پدرش ... که گفت

حبس شد از پیغمبر وحی پس گفتند بآنحضرت که آیا حبس شد از تو وحی ای رسول خدا پس گفت رسول خدا و چگونه حبس

نشود از من وحی و حال آنکه شما نمی چینید ناخنهای شما را و پاک نمیکنید از خود بوهائی که میرسد بشما را سوره طه آیه

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا یعنی شتاب مکن بخواندن قرآن پیش

از آنکه ادا شود و گذارده شود بسوی تو وحی آن و بگو و بخواه بسوی من تعجیل کرده ای پروردگار من زیاد کن دانائی مرا

من علم را یعنی سؤال کن از خدا تعالی زیادتی علم را بدل استعجال زیرا که آنحضرت چون جبرئیل آورد وحی را تعجیل ... رسول

مکرر ان القرآن ... تا آنکه وحی ... تو بسوی ... از آنکه خدا تعالی ... را اسب ... حاجت مرویست

از پیغمبر که گفت هرگاه بیاید بر من روزی که زیاد نکنم در آن علمی که نزدیک کند مرا بسوی خدا تعالی آن پس مبارک نگرداند

خدا تعالی از برای من طلوع آفتاب آن روز را مرویست از حضرت صادق که پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین

که کیست عالم ترین مردمان گفت کسیکه جمع کند علم مردمان را بسوی علم خود و مرویست از آنحضرت از پدران او از رسول

خدا که گفت فضل العلم یعنی زیاده کردن علم دوستر است بسوی خدا تعالی از فضل زیاده کردن عبادت سوره فرقان آیه

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا یعنی و گفتند آنانکه

کافر شدند چرا نازل نشد بر او قرآن یکجا همچنانکه نازل شد توریة و انجیل هم چنان نازل کردیم در اوقات متفرقه تا اینکه ثابت

و قوی کردانیم بسبب آن دل تو را بحفظ و فهم آن و خواندیم ما آن قرآن را بر تو خواندنی بتدریج بعضی را در عقب

بعضی یعنی در مدت بیست سال از جهت اینکه هرگاه نازل شود بتدریج پس حفظ شود از معارضه او زیاد می شود

بسبب آن قوت قلب و از جهت اینکه هرگاه نازل شود جبرئیل مکرر و بتدریج در حالات بعد از حالات البته قوی می شود

علاقه و قلب به تکلیف سوره شعرا چهار آیه وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ یعنی بدرستیکه قرآن هر آینه فرستاده شده پروردگار جهانیان است

نازل کرد آن را روح الامین که جبرئیل باشد بر دل تو تا اینکه باشی تو از بیم دهندگان بزبان عربی که آشکار است

معنی آن مرویست که پرسیدند از حضرت باقر از آن گفت آنحضرت بیان میکند لغتها را و بیان نمیکند از لغتهای

دیگر مرویست از حضرت صادق از پدرش که گفت نازل نکرد خدا تعالی کتابی را و نه وحی را مگر بعربی پس بود

که میرسید بگوش پیغمبران بزبان ایشان و نبود احدی که خطاب کند رسول خدا را مگر بزبان عربی خطاب میکرد مگر

میرسید بگوش آنحضرت بعربی و جمیع انبیا از جهت ... جبرئیل ... از جهت ... و ... مرویست

که پرسیدند از حضرت صادق از غشی که میکرد پیغمبر آیا بود در وقت نزول جبرئیل پس گفت نه بدرستیکه جبرئیل

چون می آمد نزد پیغمبر داخل نمیشد تا اذن میطلبید پس چون داخل میشد مینشست در پیش روی او مانند نشستن

بندگان و بدرستیکه بود آن غشی در نزد خطاب کردن خدا تعالی با او بدون ترجمانی و واسطه مرویست که پرسیدند

رسول خدا ... که چگونه می آید بتو وحی پس گفت که در گاهی می آید بمن مانند آواز جرس و آن شدیدترین وحی

بر من است پس ... حفظ میکنم آنچه را که گفته است و در گاهی مثل میشود از برای من ملک بصورت مردی پس

سخن میگوید با من پس حفظ میکنم آنچه را که او میگوید و مرویست که چون میشد بر او وحی شبیه میشد در حین

وحی او آوازی مانند آواز زنبور عسل و نیز مرویست که نازل میشد بر او وحی دو روز بیمار میشد ... بسبب

از سنگینی او سوره نمل یک آیه وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ یعنی و بدرستیکه تو هر آینه تلقین

کرده شد بنویسد قرآن از نزد خدای و هر سخنی کار درست کفتار دانا **سوره حم عسق ...** وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ
إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ یعنی سزاوار نیست مر بشری هیچ آدمی
اینکه سخن بکوید با او خدای تعالی مکر اینکه از روی وحی باشد یا اینکه از پس حجابی و پرده باشد یا اینکه بفرستد
ملکی که وحی کند باو باذن او انچه بخواهد بدرستی که خدای تعالی بلند مرتبه است درست کفتار درستکردار است یعنی
سزاوار نیست که سخن کوید خدای تعالی با احدی مکر بیکی از سه وجه اول طریق وحی است و آنست که بر دل او بکذرد یا در
خواب ازو یا اینکه میاندازد در دل او بدون مشاهده دوم آنست که ازو وراء حجاب باشد باین نحو که بشنود صدا را
بدون مشاهده سیم آنست که بفرستد رسول را که وحی کند بحکم او و پس بشنود از رسول و مرویست که یا وحی
بمنزله سخن دیدن او در حال الهام که واقع شود در دل و یا از وراء حجاب است چنانچه سخن کفت با موسی ع و یا بفرستد در شب
معراج و یا ارسال رسول است که وحی کند باذن وحی مشاهده بعضی پیغمبران مرویست از حضرت امیرالمؤمنین ع
که کفت رسول خدا ص از جبرئیل آیا دیدی پروردکار را کفت جبرئیل که پروردکار من دیده نمیشود
پس کفت رسول خدا ص پس از کجا اخذ میکنی وحی را کفت جبرئیل از اسرافیل پس کفت که از کجا اخذ میکند اسرافیل
کفت اسرافیل اخذ میکند از ملکی بالاتر از خود از روحانیین کفت از کجا اخذ میکند آن ملک کفت جبرئیل انداخته
میشود در دل او انداختنی و آن کلام خدای تعالی است و کلام خدا یکنحو نیست بعضی از آن آنست که سخن میکوید
با بعضی از خود و بعضی از آن آنست که میاندازد در دلهای ایشان و بعضی از آن خوابهاست که می بینند انبیاء
و بعضی از آن وحی و تنزیلات که تلاوت کرده میشود و قرائت کرده میشود پس اینست کلام خدا پس اکتفا کن باینچه
وصف کردم از برای تو از کلام خدا که معنی کلام خدا غیب یکنحو نیست بعضی از آن آنست که میرساند رسولان
آسمان برسولان زمین وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ
نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی و همچنانکه وحی کردیم بسوی پیغمبران پیش از تو
روحی از عالم امر ما که روح القدس باشد نبودی تو که بدانی چیست قرآن و نه شرایط ایمان ولکن کردانیدیم ما
قرآن را نوری که راه نمائیم ما بآن هرکه را که بخواهیم از بندکان ما و بدرستی که تو هدایت میکنی مردمان خلق را
بسوی راه راستی که اسلام باشد مرویست از حضرت صادق ع که کفت روح خلقیست از مخلوقات خدای عزوجل
اعظم از جبرئیل و میکائیل بود با رسول خدا ص و خبر میداد او را و محافظت میکرد او را و با امامان است بعد
معصومین ع است بعد از رسول خدا ص و مرویست که از ابو بصیر که تا ذکر کرد خدای تعالی روح را بالا رفت
بسوی آسمان و بعد از او در زمین نیامد ... است و مرویست که مفضل بن عمر پرسید از امام ع از علم امام بانچه در اقطار
زمین است حال اینکه او در خانه خود است ... پس کفت که ای مفضل بدرستی که خدای تعالی قرار داده
است در پیغمبر پنج روح روح حیات که بآن حرکت میکند و راه میرود و روح قوت که بآن نهضت میکند و روح شهوت
که بآن اکل و شرب و جماع با زنان حلال میکند و روح ایمان که بآن ایمان آورده است و عدالت میکند و روح القدس

که بآن حمل نبوت نماید پس چون قبض روح پیغمبر شود منتقل شود روح القدس بسوی امام و روح القدس نمیخوابد و غافل
نمیشود و بازی نمیکند و چهار روح دیکر میخوابند و غافل میشوند و بازی میکنند و اوست روح القدس که می بیند چیزها را
مرویست که پرسیدند از حضرت صادق ع از علم که آیا چیزیست که میآموزد عالم از دهان مردمان یا اینکه در کتابیست نزد
شما که میخوانید آنرا پس عالم میشوید از آن پس کفت که امر اعظم از آنست و واجب‌تر آیا نشنیدۀ قول خدای تعالی را
وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان پس کفت آنحضرت که چه میکویند اصحاب شما در این آیه آیا اقرار میکنند که پیغمبر ص
در حالتی که نمیدانست چیست کتاب و نه ایمان پس کفتم نمیدانم که چه میکویند پس کفت آنحضرت آری بتحقیق بود در حالتی
که نمیدانست که چیست کتاب و نه ایمان تا اینکه فرستاد خدای تعالی روحی را که ذکر کرده است در کتاب پس چون فرستاد روح را
بسوی او آموخت باو علم را و فهم را و آن روحیست که عطا میکند خدای تعالی بهرکه خواهد پس چون عطا کند او را بنده
می‌آموزد باو علم را مرویست از حضرت باقر ع که نور بعینه علی ع است که هدایت میکند خدای تعالی باو هرکه را که هدایت
میکند از خلق خود **سوره نجم ... مکیه** عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى یعنی آموخت قرآن را
بمحمد ص ملک جبرئیل صاحب قوتهای سخت صاحب قوت عقل تمام پس راست بایستاد آن ملک بصورت حقیقی خود و حال اینکه
او در افق اعلی بود که افق شرقی باشد مرویست از حضرت صادق ع که مبعوث نکرد خدای تعالی پیغمبری مکر اینکه صاحب خطط
... بود مرویست که ندید جبرئیل را ... از پیغمبران بصورت او و بعضی از صور مکر بصورتی که خلق کرده خدای تعالی او را
بآن صورت یکمرتبه در آسمان و یکمرتبه در زمین مرویست که جبرئیل نمی‌آمد پیغمبر ص مکر بصورت دحیه
پس سؤال کرد رسول خدا ص از او اینکه بنماید باو نفس خود را بصورتیکه خلق شده است بآن پس نمود جبرئیل نفس
خود را باو دو مرتبه یکمرتبه در زمین و یکمرتبه در آسمان اما در زمین پس در افق اعلی ... بود که بود
در کوه حرا پس برداشت رسول خدا سر خود را دید جبرئیل را که ... از مشرق تا مغرب پس بیهوش افتاد پیغمبر و بهوش
آمد و دید که برکشته است جبرئیل بصورت آدمیان و در بر کرفته پیغمبر را ... ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى
یعنی پس نزدیک شد جبرئیل ... بنزدیک کردن ... قرب او رسید ... بواسطه کلام او را مرویست که پرسیدند
از حضرت کاظم ع از قول خدای تعالی فتدلی کفت که بدرستیکه این کلمه در لغت قریش است چونکه خواهد مردی از ایشان
بکوید که بتحقیق شنیدم میکوید قد تدلیت و تدلی ... مرویست از حضرت باقر ع که کفت قرآن ...
فتدلی قرائت بکن ثم دنی فتدلی یعنی پس نزدیک شد باو پس ... کرد قرب و نزدیکی او را فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى
یعنی پس بود در میان ... و مکان ملک نزدیکتر ... مرویست که بود میان ... کوشه
کمان و یعنی مرویست که بود دو کوشه کمان که مقدار ... کمان باشد و مراد از قوس ... دو کوشه کمان
مرویست از حضرت صادق ع که اول کسی که سبقت کرد بسوی کفتن بلی در عالم ذر رسول خدا بود و از جهت آن بود که
نزدیکترین خلایق بود بسوی خدای تعالی و بود در مکانی که کفت باو جبرئیل چونکه در شب معراج رسید باسمان ...
بجهت که بتحقیق قدم کذاردی بجائیکه قدم نکذارده است در آن ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی ... اینکه روح او ...

او بود از آن مکان هر ایندفر قدرت نداشت که برسد بآن مکان و بود مقرب حق تعالی چنانچه گفته است بمقدار دو کمان بلکه
نزدیکتر و تعبیر کرده آنحضرت او ادنی [illegible] در روایت است که رسید آنحضرت بجائی که [illegible] موصوف [illegible] حق تعالی
بمکان پس گفته که برتر است حق تعالی از آنکه [illegible] پس چون او در شب معراج [illegible] باسمان [illegible] تا اینکه
با ملکوت اسمانها [illegible] در میان [illegible] اشاره بعجایب صنع خود و بدایع خلق خود پس گفته [illegible] حق تعالی
ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى [illegible] که آن رسول خدا است که نزدیک گشت [illegible] بعجایب [illegible]
ملکوت اسمانها را [illegible] و [illegible] گردید و نگاه کرد [illegible] بسوی ملکوت زمین تا اینکه [illegible]
نزدیک زمین [illegible] بمقدار دو کمان بلکه نزدیکتر [illegible] در روایت است از حضرت
[illegible] که چون در شب معراج باسمان [illegible] تا اینکه بود در میان من و او بمقدار دو کمان
بلکه نزدیکتر [illegible] مخلوقات [illegible]
کرم [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] در روایت است از حضرت سجاد [illegible] بلند شد پس [illegible]
بلند شد تا اینکه گذشت از سدرة المنتهی [illegible] بمقدار دو کمان بلکه نزدیکتر و در روایت است از
حضرت امیرالمؤمنین [illegible] در شب معراج از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی [illegible] و عروج کرد از [illegible]
اسمانها [illegible] تا اینکه رسید [illegible]
کردید [illegible]
خود را [illegible] در میان عظمت [illegible] و در میان او بمقدار دو کمان
بلکه نزدیکتر [illegible] از حضرت [illegible] رسول خدا [illegible] گفته که
پس [illegible] اینجا [illegible]
[illegible]
لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى [illegible] اللهم [illegible] چنانچه حق تعالی گفته است
که نزدیک [illegible] بمقدار دو کمان بلکه نزدیکتر [illegible] از آنحضرت [illegible] دو کمان [illegible]
دو [illegible] کمان [illegible] در میان ایشان [illegible]
[illegible] حق تعالی
[illegible] حق تعالی [illegible]
گفت حق تعالی علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و سید المسلمین [illegible] پس گفت حضرت [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] امام [illegible]

دکان [illegible] بمقدار [illegible] کمان [illegible] پس مقدار [illegible]
کمان مقدار [illegible] کمان باشد [illegible] لطیف است [illegible]
و بسوی او صعود کرده است و حرکت [illegible] ملکی [illegible]
دیگر [illegible] پس [illegible] از جهة [illegible] و بسوی خدا [illegible] است [illegible]
میان [illegible] اضطراب [illegible]
کرد [illegible] جلال [illegible]
[illegible] مقصود [illegible]
[illegible]
و [illegible] حق تعالی [illegible]
از [illegible] سوال [illegible] رسول [illegible] حق تعالی [illegible]
او را [illegible] در فصل معراج انشاء الله تعالی
سوره قیامت [illegible] لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا
بَيَانَهُ [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] از ابن عباس [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] قرائت [illegible] فصل در اثبات معراج
و کیفیت آن [illegible] سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ
الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [illegible]
[illegible] از مسجد الحرام [illegible] تا مسجد اقصی [illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible] سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
[illegible]
[illegible] از مسجد الحرام [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] در شب معراج [illegible] اسمان [illegible] است

حرم است و در روایت دیگر پرسیدند از حضرت صادق از مسجدها که کدام یک از برای آنها فضیلت است پس گفت مسجد الحرام و مسجد
رسول است پرسیدند از مسجد الاقصی پس گفت که آن در آسمان است بسوی آن در شب معراج بردند رسول خدا را گفتند
که مردم میگویند از بیت المقدس است پس گفت آن حضرت که مسجد کوفه افضل از بیت المقدس است و در روایت دیگر
از آن حضرت که چون در شب معراج رفت رسول خدا پس گفت و در حدیث معتبر منقولست از حضرت باقر که آورد جبرئیل از
برای رسول خدا براق را که کوچکتر از استر و بزرگتر از حمار بود و گوشهای او متحرک بود و چشمهای او در سمهای او بود و گام
زدن او بمقدار دید چشم بود و چون بکوه بالا میرفت کوتاه میکرد دستهای خود را و دراز میکرد پاهای آن را و چون پایین
می آمد از کوه دراز میکرد دستهای آن را و کوتاه میکرد پاهای آن را و دو بال بود از پشت ران او و در روایت
از حضرت رضا که گفت حضرت که خدای تعالی مسخر گردانید از برای من براق را و از جانوران بهشت بود از چهار
پایان بهشت نه کوتاه بود و نه دراز اگر خدای تعالی اذن میداد از اهل زمین ... بیکی دنیا و آخرت را ... که
در بهشت چهارپایان بود و در روایت دیگر از حضرت صادق که آورد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را
برای رسول خدا پس یکی گرفت لجام را و یکی گرفت رکاب را و دیگری درست میکرد جامه آن را و براق ... مضطرب
و بحرکت درآمد براق پس جبرئیل زد و گفت ساکن باش ای براق که سوار شده است بر تو پیغمبری بهتر از او
و سوار نخواهد شد بر تو بعد از او ... پس بلند کرد او را براق ... که جبار بود و با او بود جبرئیل
و مینمود بانوار آیات عجایب از آسمان و زمین پس گفت حضرت که در اثنا اینکه من سیر میکردم ناگاه ندا کرد منادی
از جانب راست من که ای محمد پس من جواب او نگفتم و التفات بسوی او نکردم پس ندا کرد منادی دیگر از جانب چپ من
که ای محمد پس باز من جواب او نگفتم و التفات نکردم بسوی او پس زنی عرض شد ... که بود هر زینت
دنیا در ... او بود ... پس گفت ای محمد ... ناخن نگرفتم ... پس
جواب او نگفتم و التفات بسوی او نکردم پس سیر کردیم تا اینکه شنیدم آوازی که مرا ... پس گذشتیم
پس فرود آورد مرا جبرئیل و گفت نماز بکن پس من نماز کردم پس گفت آیا میدانی که در کجا نماز کردی گفتم نه پس گفت
نماز کردی در طیبه یعنی مدینه و بسوی آن ... پس سوار شدم پس گذشتیم ما تا ... پس گفت
جبرئیل که فرود آی و نماز کن پس فرود آمدم و نماز کردم پس گفت آیا دانستی که در کجا نماز کردی گفتم نه گفت
نماز کردی در طور سینا در جایی که سخن گفت خدای تعالی با موسی سخن گفتنی پس سوار شدم و گذشتیم ما تا جای
که ... پس گفت فرود آی و نماز بکن پس من فرود آمدم و نماز کردم پس گفت آیا دانستی که در کجا نماز کردی
گفتم نه پس گفت نماز کردی در بیت لحم در طرف بیت المقدس در جایی که متولد شده عیسی بن مریم پس سوار شدم
پس گذشتیم ما تا اینکه رسیدیم به بیت المقدس پس بست براق را بحلقه که پیغمبران می بستند از آنجا پیاده شدم و داخل
مسجد شدم و با من بود جبرئیل و در پهلوی من بود پس یافتیم حضرت ابرهیم و موسی و عیسی را در جمعی از
پیغمبران که خدا ایشان را جمع کرده بود از برای من و اقامه نماز گفته شد و من شک نداشتم در اینکه

جبرئیل پیش خواهد ایستاد و امام خواهد بود پس چون راست ایستادند و صف کشیدند دست گرفت جبرئیل بازوی مرا و پیش داشت
مرا و من امامت کردم ایشان را و ... نکردم ... پس بردند مرا در بیت المقدس ... که در یکی از آنها شیر بود
و در یکی از آنها آب بود و در یکی از آنها شراب بود و شنیدم که کسی گفت که اگر بگیرد آب را غرق شود و غرق شوند امت
او و اگر بگیرد شراب را گمراه میشود و گمراه میشوند امتش و اگر بگیرد شیر را راه مییابد و راه مییابند امت او پس من
گرفتم شیر را و آشامیدم از آن پس گفت جبرئیل راه یافتی تو و راه یافت امت تو پس گفت که چه چیز دیدی در سیر
و حرکت گفتم ندا کرد مرا منادی از جانب راست من پس گفت آیا جواب گفتی او را گفتم نه و التفات نکردم بسوی او
پس گفت جبرئیل که آن داعی یهود بود اگر جواب میگفتی او را هر آینه امت تو بعد از تو یهودی میشدند پس گفت
جبرئیل دیگر چه دیدی گفتم ندا کرد مرا منادی از جانب چپ من پس گفت آیا جواب گفتی او را گفتم نه و التفات نکردم
بسوی او پس گفت جبرئیل که آن داعی نصاری بود اگر جواب میگفتی او را هر آینه بعد از تو امت تو نصاری میشدند
پس گفت جبرئیل که چه چیز پیش روی تو آمد گفتم برخوردم بزنی که بهم رسانیده بود هر زینت را و با او بود هر
زینت دنیا است پس گفت با تو ای محمد ... تا اینکه سخن بگوید با تو پس گفت جبرئیل آیا سخن گفتی با او گفتم سخن
نگفتم با او و التفات نکردم بسوی او پس گفت جبرئیل که او دنیا بود و اگر سخن میگفتی با او هر آینه اختیار میکردند امت تو
دنیا را بر آخرت پس شنیدم آوازی که مرا ترسانید پس گفت جبرئیل که می شنوی ای محمد گفتم آری گفت این
سنگیست که هفتاد سال است که انداخته ام او را از کنار جهنم پس در این وقت قرار گرفت در قعر جهنم پس بعد از آن هرگز
رسول خدا را کسی ندید که بخندد تا اینکه قبض روح او شد گفت رسول خدا که بالا رفتم جبرئیل و بالا رفتم من با او و بسوی آسمان دنیا و در آن
ملکی بود که او را اسمعیل میگفتند و او صاحب خطفه بود که شیاطین را بر شهاب میزند و رجم میکند و در زیر دست او
... بود ... آسمان که گفت خدای تعالی در قرآن الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب و در زیر دست او هفتاد هزار ملک بود که
در زیر دست هر یک هفتاد هزار ملک دیگر بود پس گفت ای جبرئیل کیست اینکه با تو است پس گفت جبرئیل
محمد است گفت آیا مبعوث شده است گفت آری پس گشود در آسمان را پس سلام کردم من بر او و او بر من سلام
کرد و برای من طلب مغفرت کردم از برای او و او نیز طلب مغفرت کرد از برای من و گفت مرحبا ببرادر صالح و پیغمبر
صالح شاد باشید و استقبال کردند مرا ملائکه تا اینکه داخل شدم بآسمان دنیا پس ملاقات نکردم ملکی را که خندان
و شادمان نبود تا اینکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه که عظیم تر خلقی ندیده بودم از او که ... منظر ... و غضب
پس گفت ... ملائکه از برای من دعا کردند ... مگر او که خنده نمیکرد ... و شادمان ... پس پرسیدم از او
... خنده نمیکند ... پس گفتم که کیست این ای جبرئیل که من ترسیدم از او پس گفت جبرئیل که سزاوار است که ترسی از او
که جمیع ما میترسیم از او این مالک خازن جهنم است که هرگز خنده نکرده است و هرگز از روزی که خدای تعالی او را
متوجه جهنم کرده ... هر روز غضب و غیظ او بر دشمنان خدا و گناهکاران او زیاد میگردد و انتقام میکشد
خدای تعالی بواسطه او از ایشان و اگر خنده کرده بود در زمان ... بسبب ... اینکه خنده بکند در نزد ... بعد از این

خنده میکرد در نزد غیر من و لیکن او خنده نمیکند پس سلام کردم باو پس رد کرد سلام را بر من و مژده داد مرا به بهشت پس
گفتم ای جبرئیل چون جبرئیل چنانکه خدای تعالی وصف او کرده است مطاع ملکوت و امین است گفتم آیا امر نمیکنی او را که آتش را بمن بنماید
پس گفت با او جبرئیل که ای مالک بنمای بمحمد دوزخ را پس برداشت او پرده از دوزخ و گشود دری از درهای دوزخ را پس بیرون
آمد از آن زبانه که در آسمان رفت و جوشید و بلند گردید تا اینکه گمان کردم که خواهد رسید بما از آنچه دیدم پس
گفتم ای جبرئیل بگو باو که پرده را بر آن برگرداند پس امر کرد او را پس برگردانید بر آن و گفت بزبانه برگرد بجای خود پس برگشت
پس گذشتم از آن پس دیدم مردی گندم‌گون تنومند پس گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این پدر تو آدم است پس ناگاه دیدم که ارواح ذریه او
بر او عرضه میشود و میگوید روح پاک و بوی پاکیزه است و میگوید بآن روحی پاکیزه پس خواند رسول خدا سوره مطففین را
بر سر آیه هفده هم کلا ان کتاب الابرار لفی علیین تا آخر سوره را پس گفت چون سلام کردم بر پدرم آدم و سلام کرد او
بر من و طلب آمرزش کردم از برای او و طلب آمرزش کرد او از برای من و گفت مرحبا بپسر صالح و پیغمبر صالح که مبعوث
در زمان صالح شایسته پس گذشتم از ملکی از ملائکه که نشسته بود بر مجلسی و جمیع دنیا در میان دو زانوی او بود و در دستش لوحی
از نور بود که نگاه میکرد در آن و نوشته بود در آن کتابی که نگاه میکرد در آن و التفات نمیکرد بجانب راست و چپ و مانند کسی
اندوهناک باشد پس گفتم که کیست این ای جبرئیل گفت این ملک موت است دائم در قبض ارواح است پس گفتم میخواهم نزدیک شوم
مرا با او تا سخن بگویم پس نزدیک گردانید مرا باو پس سلام کردم باو و گفت باو جبرئیل که این محمد است که پیغمبر
رسالت خدای تعالی بسوی بندگان پس گفت مرحبا و سلام کرد بمن و گفت مژده باد ای محمد که من میبینم هر خیری را در
امت تو پس گفتم الحمد لله المنان ذی النعم علی عباده این از فضل پروردگار من و رحمت او است بر من پس گفت جبرئیل
که او شدیدترین ملائکه است در عمل پس گفتم که هرکه مرده است یا میمیرد بعد از این قبض روح او میکند گفت آری
گفتم میبینی ایشان را در هر جایی که هستند و حاضر میشوی خود در نزد ایشان گفت آری پس گفت ملک موت که نیست
در دنیا جمیع آنچه را که خدای تعالی مرا مسلط کرده است و مسلط کرده است مرا بر آنها مگر مثل یک درهمی در دست
مردی که میگرداند آن را بهر نحوی که خواهد و نیست هیچ خانه مگر اینکه من تفحص اهل آن میکنم هر روز پنج مرتبه و میگویم
هرگاه که گریه کنند اهل میت بر میت خود که گریه مکنید بر او که من باز آینده‌ام بسوی شما پس بسوی شما تا آنکه
باقی نماند از شما احدی پس گفت رسول خدا که گفتم سخت است مرگ ای جبرئیل پس گفت جبرئیل بدرستی که بعد از
مرگ سخت‌تر است و دشوارتر است از مرگ پس گفت رسول خدا پس گذشتم از آن پس ناگاه دیدم گروهی که در
پیش روی ایشان سفره‌ها است از گوشت پاکیزه و از گوشت گندیده و میخورند گوشت گندیده را و وا میگذارند
گوشت پاکیزه را پس گفتم که کیستند ایشان ای جبرئیل پس گفت که ایشان آنانی باشند که میخورند حرام را و وا
میگذارند حلال را و ایشان از امت تو اند ای محمد پس دیدم ملکی از ملائکه که خلق کرده بود او را خدای تعالی
بنایی عجیب نصف بدن او از آتش بود و نصف دیگر از برف پس نه آتش میگداخت برف را و نه برف فرو مینشاند آتش را
و او ندا میکرد باواز بلند و میگفت منزه است خدایی که باز داشته گرمی این آتش را که بگدازد برف را بار زده

سروری بر فراز گردون نشاندی این آتش را بار خدایا ای الفت دهنده در میان برف و آتش الفت بده و گردآور دلهای
مؤمنان را پس گفتم که کیست این ای جبرئیل پس گفت این ملکیست که موکل کرده است او را خدای تعالی در اطراف آسمانها
و اطراف زمینها و مهربان‌ترین ملائکه است با اهل زمین از مؤمنان خدا دعا میکند از برای ایشان با جمیع
شب و روز از آن روزی که خلق شده است پس دیدم دو ملک که ندا میکردند در آسمان یکی از ایشان میگفت بار خدایا
عطا کن بهر انفاق کننده عوض و جانشین او و دیگری میگفت بار خدایا عطا کن بهر امساک کننده تلف کننده را
پس گذشتم از آن پس ناگاه دیدم جماعتی را که لبهای ایشان مانند لبهای شتر بود و میکندند ملائکه گوشت از پهلوی
ایشان و می‌انداختند در دهن ایشان پس گفتم کیستند ایشان ای جبرئیل گفت ایشان آنانند که چنان چه میکنند
عیبجویی و همزه و لمزه مؤمنان میکنند پس گذشتم پس ناگاه دیدم گروهی را که میکوبند سرهای
ایشان را بسنگ پس گفتم کیستند ایشان ای جبرئیل گفت ایشان آنانند که میخوابند از نماز خفتن پس گذشتم پس
ناگاه دیدم گروهی را که میریزند آتش در دهن ایشان و بیرون می‌آید از مقعد ایشان پس گفتم کیستند ایشان
ای جبرئیل گفت ایشان آنانند که میخورند مالهای یتیمان را بناحق و بزودی داخل آتش افروخته خواهند شد پس
گذشتم پس دیدم جماعتی که شکمهای خود را بلند میکنند از بزرگی شکمهای ایشان پس گذشتم پس ناگاه دیدم جماعتی را که میخواستند
که برخیزند و نمیتوانستند از بزرگی شکمهای ایشان پس گفتم که کیستند ایشان ای جبرئیل گفت ایشان آنانند
که سود میخورند و برنمیخیزند مگر مانند آنکه شیطان ایشان را مخبط و دیوانه کرده باشد و راه ایشان راه
آل فرعون است که ایشان را عرض میکنند بر آتش صباح و شام میگویند ای پروردگار ما کی برپا خواهد شد قیامت
تا جزا بشود پس گذشتم ناگاه دیدم زنانی چند را که آویخته بودند بپستانهای خود پس گفتم کیستند ایشان
ای جبرئیل گفت ایشان زنانی‌اند که میراث میدهند مالهای شوهران خود را بغیر پسران شوهر ایشان که در خانه
ایشان بزنا آورده‌اند پس گفت رسول خدا که سخت است غضب خدا بر زنی که داخل کرده است در نسب قومی
از آنکه نباشد از ایشان و مطلع کرده است بر عورت ایشان و میخورد از مالهای ایشان پس گذشتم بر گروهی که
و گذاشته بود صورتهای ایشان را بهر نحوی که میخواست و هیچ چیزی از طبقات بدنهای ایشان نبود مگر اینکه
تسبیح میکرد خدا را و حمد میکرد او را از هر طرفی بآوازهای مختلف صداهای ایشان بلند بود بحمد کردن و گریه
کردن از خوف خدای تعالی پس پرسیدم از جبرئیل از احوال ایشان پس گفت ایشان را چنانکه می‌بینی خلق
شده‌اند بدرستی که ملکی از ایشان که در پهلوی رفیق خود باشد سخن نگفته است با او هرگز و بلند
نکرده‌اند سرهای خود را بسوی بالا هرگز و نظر نکرده‌اند بسوی پایین هرگز از خوف خدای تعالی پس سلام کردم
با ایشان پس رد کردند سلام را بر من باشاره سرهای خود و نگاه نکردند بسوی من از جهت خشوع خود
پس گفت جبرئیل با ایشان این محمد پیغمبر رحمت است که فرستاده است او را خدای تعالی بسوی بندگان برسالت
و پیغمبری و او خاتم پیغمبران است و سید ایشان است آیا پس سخن نمیگویید پس چون شنیدند این

نهادند پس جبرئیل سلام کرد بر من و اکرام من کردند و مژده دادند مرا بخیر از برای من و از برای امت من پس بالا رفتیم ما بسوی
آسمان دوم پس ناگاه دیدم در آن دو مرد شبیه یکدیگر پس گفتم کیستند ایشان ای جبرئیل پس گفت که ایشان دو پسر خاله یحیی
و عیسی اند پس سلام کردم بایشان و سلام کردند ایشان بر من و طلب مغفرت کردم از برای ایشان و طلب مغفرت کردند ایشان
از برای من و گفتند مرحبا برادر صالح شایسته و پیغمبر صالح شایسته پس ناگاه دیدم در آن ملائکه چند اگر ایشان خشوع
ظاهر بود و گذاشته بود صورتهای ایشان را خدای تعالی به نحوی که میخواست و نبود از ایشان ملکی مگر اینکه تسبیح میکرد خدا را
و حمد او میکردند بآوازهای مختلف پس بالا رفتیم باسمان سیم پس ناگاه دیدم در آن مردی را که زیادتی حسن او بر سایر خلق
مانند زیادتی ماه شب چهارده بود بر سایر ستارگان پس گفتم کیست این مرد ای جبرئیل گفت این برادر تو یوسف است پس
سلام کردم براو و سلام کرد او بر من و طلب مغفرت کردم از برای او و طلب مغفرت کرد او از برای من پس گفت مرحبا
به پیغمبر صالح شایسته و برادر صالح شایسته مبعوث در زمان صالح شایسته و ناگاه دیدم ملائکه چند که خاشع بودند
چنانچه وصف کردم در آسمان اول و دوم پس گفت با ایشان جبرئیل در شان من آنچه گفته بود بدیگران و گفتند ایشان با من
آنچه گفته بودند دیگران پس بالا رفتیم بسوی آسمان چهارم و ناگاه دیدم در آن مردی را پس گفتم کیست این مرد ای جبرئیل
گفت این مرد ادریس است که بالا برد او را خدای تعالی بمکان بلند پس سلام کردم براو و سلام کرد بر من و طلب مغفرت کرد از برای
او و طلب مغفرت کرد او از برای من و ناگاه دیدم در آن ملائکه چند را که خاشع بودند مانند ملائکه آسمانهای دیگر پس بشارت
دادند مرا بخیر از برای من و از برای امت من پس دیدم که ملکی نشسته است بر کرسی و در زیر فرمان او است هفتاد هزار
ملک که در زیر فرمان هر یک هفتاد هزار ملک دیگر است پس افتاد در دل رسول خدا که او است ملک بزرگ پس صیحه
زد با وی جبرئیل و گفت برخیز پس او برخاست و ایستاد تا روز قیامت گفت رسول خدا پس بالا رفتیم بسوی
آسمان پنجم ناگاه دیدم در آن مردی پیری بزرگ چشم را که ندیده بودم مرد پیری بزرگتر از او در حالتی که در دور او
امتی بودند که تعجب کردم از بسیاری ایشان پس گفتم کیست این مرد ای جبرئیل گفت این مرد جواب دهنده در قوم خود هارون پسر عمران
پس سلام کردم براو و سلام کرد بر من و طلب مغفرت کردم از برای او و طلب مغفرت کرد از برای من و ناگاه دیدم در آن
ملائکه چند که خاشع بودند مانند ملائکه سایر آسمانها پس بالا رفتیم بسوی آسمان ششم پس ناگاه دیدم در آن مردی گندم
گون دراز قامت که گویا از شنوه بود و اگر دو پیراهن میپوشید هر آینه که بیرون میآمد موی او از آنها پس شنیدم که او
میگفت گمان میکنند بنی اسرائیل که من گرامیترین فرزند آدمم در نزد خدای تعالی و این مرد گرامیتر است در نزد خدای تعالی
از من پس گفتم کیست این مرد ای جبرئیل گفت این برادر تو موسی بن عمران است پس سلام کردم براو و سلام کرد بر من و طلب
مغفرت کردم از برای او و طلب مغفرت کرد او از برای من و ناگاه دیدم در آن ملائکه چند با خشوع و خضوع را مانند
ملائکه آسمانهای دیگر پس بالا رفتیم بسوی آسمان هفتم پس نگذشتیم بملکی مگر اینکه گفتند ای محمد حجامت بکن و امر کن امت خود را
بحجامت کردن و ناگاه دیدم در آن مردی که موی سر و ریش او سفید شده بود و بر کرسی نشسته بود پس گفتم کیست این مرد ای
جبرئیل در آسمان هفتم بود در دروازه بیت المعمور در جوار خدای تعالی پس گفت این مرد پدر تو ابراهیم است و این جای تو

و جای پیغمبران و اوصیای تو است پس خواند رسول خدا این آیه را ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی تا آخر آیه
پس نزد من مریم با ابراهیم اند که گفتنی است و از پس خویش اما اکثر ایشان او را دیدند با او و خدای تعالی است و سلام مومنان پس
سلام کردم براو و سلام کرد بر من و گفت مرحبا به پیغمبر صالح شایسته و پسر صالح شایسته و مبعوث در زمان صالح شایسته و ناگاه
دیدم در آن ملائکه چند را با خشوع بودند مانند ملائکه آسمانهای دیگر پس بشارت دادند مرا بخیر از برای من و از برای امت من
گفت رسول خدا که دیدم در آسمان هفتم دریاها از نور که میدرخشید و دریاها از ظلمت که سیاه بود که درخشندگی آنها بیم میکرد دیدها
را و در آن دریاها بود از تاریکی و در آن دریاها بود از برف که مضطرب میشد و چون ترسیدم از آنها گفت جبرئیل
آن جماعت را شاد کنید پس جبرئیل گفت بشارت باد ترا ای محمد و شکر کن کرامت پروردگار خود را
بکن خدا را ... که تو بر او ثابت شد و هر که بجاآورد ... گفت ای
من ای جبرئیل تعجب کن ... پس گفت جبرئیل ای محمد این از ... آنچه دیدی از آثار خلق
پروردگار ... و آنچه در میان خدا و در میان خلق او هفتاد هزار حجاب است و نزدیکترین خلق بسوی خدا
اسرافیل است و در میان ما و در میان او چهار حجاب است حجابی از نور و حجابی از ظلمت و حجابی از ابر و حجابی از
آب گفت رسول خدا که دیدم ... که خلق کرده بود خدای تعالی و مسخر کرده بود به نحوی که میخواست
که پاهایش در نهایت زمین هفتم بود و سر او در زیر عرش بود و ... از ملائکه که خدا خلق کرده بود
میخواست پاهای او در منتهای زمین هفتم بود پس ... بود که بالا برد تا اینکه میرسید از هوا
بسوی آسمان ... بود در آسمان ... تا اینکه ... بود شاخ ... و میگفت
و پاکست پروردگار من ... پرسیدم ... که ... از برای حیوانات
و بالهای ... در ... وقت هر شب ... میکرد
هر دو بال خود را حرکت میداد ... میکرد ... تسبیح کنان میگفت سبحان الملک القدوس
سبحان الله الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم ... تسبیح میکرد ... نبی ...
... و ... میکردند و ... پس ... آسمان ... خروس ... زمین
... سبز ... بال او ... سفید ... مانند ایشان هرگز ...
... سبز بود ... سفید و سبز ... گفت رسول خدا پس ...
با جبرئیل از آن ... بیت المعمور ... دو رکعت نماز کردم در آن و بودند با من ... از اصحاب من ...
بودند ... دیگر بودند که ... جامهای کهنه ... اصحاب ... و ... منع
از ... اصحاب ... جامهای کهنه ... پس ... نهری جاری ...
ستری ... از نهر ... کوثر ... از نهر رحمت ... جاری بودند ... از برای ... و ...
اینکه داخل بهشت شدم پس ناگاه دیدم که در اطراف آن ... خانهای من و خانهای ... و ... دیدم که خاک

اما مسکن و رزقهای ایشانست پس ناگاه دیدم کنیزکی که غوطه میخورد در نهرهای بهشت پس گفتم ای کنیزک تو از آن کیستی
گفت من از زید بن حارثه‌ام پس بشارت دادم او را در وقتی که صبح کردم و مراجعت کردم و ناگاه دیدم مرغان بهشت را
بر مثال شتران بختی و دیدم انارهای بهشت را مانند دلوهای بزرگ و ناگاه دیدم درختی که اگر مرغی را
رها کنند که بر دور تنه آن درخت بپرد هفتصد سال پرواز کند و در بهشت منزلی و خانه نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت
در آن بود پس گفتم که چیست این درخت ای جبرئیل گفت که این درخت طوبی است که خدا فرموده طوبی لهم و حسن مآب گفت
رسول خدا که چون داخل بهشت شدم برگشتم بجانب خود پس سؤال کردم از جبرئیل از تفسیر این دریاها و از عجایب آن
و آن حجابها گفت اینها سراپرده‌هاست که حجابها آنست که محتجب است حق تعالی و مختفی است از نظر خلق بآنها و اگر نبود
این حجابها هر آینه بسوزاند نور عرش هر چه را در زیر آنست و رسیدم بسوی سدرة المنتهی پس ناگاه دیدم
یک برگ از آن که سایه میافکند بر امتی از امتان پس نزدیک گشتم من از جناب سدرة المنتهی چنانچه خدا فرموده است
تا شد مقدار دو کمان یا نزدیکتر پس ندا کرد خداوند عالمیان که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه پس گفتم ایمان آورده‌اند
بانچه نازل شده بسوی او از پروردگار او و مؤمنان تا آخر سوره بقره پس گفت رسول خدا ای پروردگار
من عطا کرده پیغمبران را فضایل بسیار پس مرا نیز عطا کن پس گفت خدا تعالی که بتحقیق عطا کردم ترا دو
کلمه که در تحت عرش منست لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم باشد و لا منجا منک الا الیک باشد و گفت
رسول خدا که تعلیم کردند مرا ملائکه کلامی که هر صبح و شام میگویم اللهم ان ظلمی
اصبح مستجیرا بعفوک وذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک وذلی اصبح مستجیرا بعزتک وفقری اصبح مستجیرا بغناک ووجهی الفانی
اصبح مستجیرا بوجهک الدائم الباقی الذی لا یفنی و میگویم این کلام را هر صبح و شام پس شنیدم اذان را پس
ناگاه دیدم که ملکی اذان میگوید که دیده نشده بود در آسمان پیش از امشب پس گفت الله اکبر الله اکبر پس
گفت خدا تعالی که راست میگوید بنده من منم اکبر پس گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله پس گفت
خدا تعالی راست میگوید بنده من منم خدا نیست خدائی بغیر از من پس گفت اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا
رسول الله پس گفت خدا تعالی راست گفت بنده من بدرستیکه محمد بنده من و رسول منست منم که مبعوث کرده‌ام
او را پس گفت حی علی الصلوة حی علی الصلوة پس گفت خدا تعالی راست گفت بنده من و خواند بسوی فریضه من
پس کسیکه برود بسوی آن از روی رغبت و امید ثواب آن باشد و از برای رضای خدا برود باشد از برای او کفاره از گناهان
گذشته پس گفت حی علی الفلاح حی علی الفلاح پس گفت خدا تعالی راست گفت بنده من آنست نیکوکاری و رستگاری
و رستگاری پس امامت کردم از برای ملائکه در آسمان چنانچه امامت پیغمبران کردم در بیت المقدس پس فرو گرفت مرا ابر از نور عرش
و شوق پس روبروی افتادم بسجده کنان پس ندا در داد مرا پروردگار من که بر هر پیغمبری از من واجب کردانیده‌ام بر هر پیغمبری
که بوده پیش از تو پنجاه نماز را و واجب کردانیدم بر تو و بر امت تو پس برخاستم و برگشتم تا آنکه رسیدم بموسی پس گفت رسول خدا
پس برگشتم تا آنکه گذشتم بابراهیم پس سؤال نکرد از من از چیزی تا آنکه رسیدم بموسی پس گفت چه کردی ای محمد

گفتم

گفتم گفت پروردگار من که واجب کردانیدم بر هر پیغمبری که بوده پیش از تو پنجاه نماز را و واجب کردانیدم آنرا بر تو و بر امت تو
پس گفت موسی ای محمد بدرستیکه امت تو آخر امتانست و ضعیف‌ترین امتانست و بدرستیکه پروردگار تو چیزی
زیاد نمیکند و امت تو استطاعت و توانائی ندارند که آنرا قیام کنند بآن پس برگرد بسوی پروردگار تو و سؤال کن از او
تخفیف را از برای امت خود پس برگشتم بسوی پروردگار تا آنکه رسیدم بسدرة المنتهی پس بروی در افتادم بسجده
کنان پس واجب کردانید بر من و بر امت من پنجاه نماز را از من طاقت ندارند امت من پس تخفیف ده از برای من پس تخفیف
داد و برداشت ده نماز را از من پس برگشتم بسوی موسی و خبر دادم او را پس گفت که طاقت ندارند پس برگشتم بسوی پروردگار
پس برداشت از من ده نماز دیگر را پس برگشتم بسوی موسی و خبر دادم او را پس گفت برگرد پس در هر نوبتی که برگشتم بسوی خدا
بسجده افتادم تا آنکه برگشتم بده نماز پس برگشتم بسوی موسی و خبر دادم او را پس گفت طاقت ندارند پس برگشتم بسوی
پروردگار پس برداشت از من پنج نماز دیگر را پس برگشتم بسوی موسی و خبر دادم او را پس گفت طاقت ندارند پس برگرد
پس گفتم که بتحقیق حیا میکنم از پروردگار خود و لیکن صبر میکنم بر این پس ندا کرد مرا منادی چون صبر کردی بر این پنج نماز پس این پنج
نماز بجای پنجاه نماز است و هر یک نماز بده نماز محسوب خواهد بود و هر کسی که قصد کند از امت تو که بکند حسنه را پس
اگر بکند او را نوشته میشود از برای او ده حسنه و اگر نکند نوشته میشود از برای او یک حسنه و هر کسی که قصد کند از امت تو سیئه را و نکند
او را چیزی نوشته نمیشود از برای او و اگر بکند نوشته میشود بر او یک سیئه پس گفت حضرت صادق که خدا تعالی جزای خیر
بدهد موسی را از جانب این امت بهترین جزاها خدا تعالی فرموده سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام تا آخر و بسند معتبر
از زید بن علی بن الحسین منقولست که پرسیدم از پدرم حضرت سجاد پس گفتم ای پدر خبر ده مرا از جد ما رسول خدا که در معراج چون
حق تعالی پنجاه نماز بر امت او واجب کردانید چرا از خدا سؤال نکرد که تخفیف دهد بر ایشان تا آنکه حضرت موسی
گفت که برگرد و سؤال کن تا خدا تخفیف دهد بر ایشان و او برگشت و سؤال کرد گفت آنحضرت که ای فرزند حضرت
رسول خدا ادب را رعایت میکرد که چیزی که خدا او را و امت او را بآن تکلیف کند از آن رجوع نماید و چون پیغمبر مانند موسی
شفاعت کرد برای امت آنحضرت رد نبود او را و اگر رد کند شفاعت برادر خود موسی را از آنجهت برگشت که رد نکند شفاعت او را پس پنج
قرار گرفت گفتم ای پدر چون بپنج نماز بر موسی شفاعت کرد چرا حضرت برنگشت که از خدا سؤال تخفیف کند حضرت گفت
که ای فرزند آنحضرت میخواست که تخفیف از برای امت حاصل شود و ثواب ایشان کم نشود و ثواب پنجاه نماز ادا شده
باشد و آنگاه از پنج نماز ثواب پنجاه نماز را عطا شده زیرا که حق تعالی میگوید که من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها بعد از آنکه ... آورد بحضرت را در شب معراج از برای او آسمانها ... انگه حضرت جبرئیل نازل شد
و گفت ای محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید که این پنج نماز برابر پنجاه نماز است و گفت ما یبدل القول لدی
و ستم کننده نیستم بر بندگان خود و در روایت معتبر از ابو حمزه ثمالی است که پرسید از حضرت سجاد که آیا خدا را صفت مکان میتوان کرد
گفت خدا از آن بلندتر است و پاکتر است که مکانی داشته باشد گفت ابو حمزه
پس چرا خدا تعالی پیغمبر خود را باسمان برد گفت آنحضرت از برای آنکه او را باسمان برد که بنماید باو ملکوت آسمانها را

را بچه در آسمانها است از مجالست صنع خود و بدایع خلق خود گفت ابو بصیر چه معنی دارد ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی گفت آن حضرت یعنی که نزدیک شد رسول خدا بحجابهای نور چون نظر کرد بسوی ملکوت آسمانها پس تدلی
شد نگاه کرد بسوی زمین و ملکوت زمین را در آنجا مشاهده کرد چنانچه گمان کرد که زمین آنقدر نزدیک
مانند دو گوشه کمان یا نزدیکتر و در روایت دیگر پرسیدند از حضرت موسی بن جعفر که خدا را محجوب نیست چیزی در آسمان
برد و از آنجا سدرة المنتهی برد و از آنجا بحجابهای نور برد و با او راز ها گفت و حظها عطا کرد و حال آنکه خدا را مکانی
نباشد گفت آن حضرت که خدا را مکان و جا نباشد و نسبت او بهمه مکانها یکیست و بر او زمانی جاری نشود ولیکن
خواست خدا تعالی که شرافت کرامت کند بانحضرت ملائکه و ساکنان آسمانها را و گرامی دارد ایشان را بمشاهده جمال با کمال
آن حضرت و بشنوند صفت و جلال او و خواست که بنماید باو از عجایب عظمت خود آنچه را که بعد از فرود آمدن
بخبر دهد مردم را بآنها چنانچه دادند نه آنکه ایشان زیاده شود و از جا نبود که بالا بردن و بآسمان برای آن نبود که خدا
در آسمان بود چنانچه جاهلان مشبهه گمان کرده‌اند خدا تعالی منزه است از آنچه ایشان تعبیر نمایند و سند معتبر روایت
از حضرت صادق که در شب معراج جبرئیل براق را برای رسول خدا آورد و آن حضرت سوار شد و در بیت المقدس
و در آنجا دیدار کرد از برادران خود از پیغمبران و چون برگشت از معراج صبح در اصحاب خود گفت امشب در این
شب معراج رفتم و در بیت المقدس شدم و سوار بر براق شدم و علامت راستی گفتار من آنست که در بر
سر راه بقافله ابو سفیان که از شام می‌آمدند گذشتم و ایشان آب درد ادعو بودند و از ایشان یکی
داشتند بهجوم درهم بانقات ایشان ... گم شده بود و از طلب آن میکشیدند و انتقالی در وقت
طلوع آفتاب داخل خواهند شد و شتر سرخ در پیش روی ایشان خواهد بود پس ابو جهل و کفار قریش گفتند
کفتند که خواهیم سوار شد و دیدند که در یک شب بشام برود و برگردد و در میان شما کسی هست که شام را دیده
اند اگر راست میگوید وصف بیت المقدس و ستونها و دیوارهای آن را بگوید پس از آنکه آن حضرت برسید
او بشما ظاهر شد پس چون از او پرسیدند جبرئیل صورت شام را در برابر او مثال کرد و هر چه از او پرسیدند
در آن نگاه کرد و جواب می‌گفت باز ایشان دادند پس گفتند صبر میکنیم تا آنکه بیایند قافله و از ایشان بپرسیم آنچه
تو گفتی پس چون صبح شد رو بسوی راه قافله نگاه میکردند و انتظار قافله میکشیدند و میگفتند این ساعت طلوع
میکند آفتاب پس در این سخن بودند که ناگاه پیدا شد قافله در وقت طلوع آفتاب و در پیش روی ایشان بود شتر سرخی
پس پرسیدند از ایشان از آنچه گفته بود رسول خدا پس گفتند اهل قافله که حقیقت حال چنان بود که آن حضرت گفته بود پس شتر سرخ
را در فلان منزل گم کرده بودیم و آب ریختیم پس چون صبح شد دیدیم که آن آب ریخته شده است پس باز نکرد
از جهت ایشان مگر کفر و سرکشی و در روایت دیگر پرسیدند از حضرت امیر که بکدام لغت و زبان خطاب کرد با تو
پروردگار تو در شب معراج پس گفت آن حضرت که خطاب کرد بمن بلغت و زبان علی بن ابیطالب پس ملهم شدم که
گفتم ای پروردگار من خطاب کردی بمن یا علی پس گفت پروردگار من ای احمد من چون آنکه چیزی نیستم مانند چیزها

رضوان را قیاس کرد بمردمان و رضوان را وصف کرد بآنچه از جانب من است بپرسید از ایشان بدر و صفات او تعیین
پس مطلع شد بر اسرار دل او و دانستم در دل او چه چیز است از محبت علی بن ابیطالب پس خطاب کردم بسوی تو بزبان او تا اینکه مطمئن شود
دل او و در ازل کرده دل او سورهٔ زخرف آیه ۴۵ وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً
يُعْبَدُونَ یعنی بپرس ای محمد از آنانکه فرستادیم پیش از تو از پیغمبران خود آیا قرار دادیم بغیر از خداوند بخشنده
خدایانی که پرستش کنند آنها را یعنی آیا حکم کرده بودیم پرستیدن بتها را یا آمده در کتابهای ایشان پرستیدن غیر خدا
که پرسید از آن حضرت با قریه ان که پرسید از پیغمبرانی که پیش از او بودند و حال آنکه او در میان ایشان و بعد از عیسی
تا پانصد سال پیغمبری نبود گفت حضرت این آیه از آیاتی است که خدا امر کرده سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا
حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا پس گفت که یکی از آیاتی که نمود باو آن بود که خدا تعالی جمع کرد در شب معراج در بیت
المقدس پیغمبران و رسولان را و امر کرد جبرئیل را که اذان گفت و اقامه گفت و گفت حی علی خیر العمل پس پیش ایستاد محمد و امامت کرد ایشان را پس فرستاد خدا
که خدا تعالی برای ایشان آیه وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا پس گفت با ایشان که بچه چیز شهادت میدهید و چه چیز را
می‌پرستیدید پس گفتند شهادت میدهیم که نیست خدائی بغیر از خدای یگانه که نیست شریکی از برای او و بدرستی که تو رسول
خدائی و گرفته شده است بر آن از ما عهدها و پیمانها و در روایت از حضرت امیرالمؤمنین که گفت آنچه خدا فرموده
وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا از اعظم معجزات پیغمبر ما است که داد باو خدا تعالی
و احتجاج بآن کرده است بر جمیع خلق خود از جهت آنکه چون ختم کرده باو پیغمبران را و کرد او را رسول بسوی جمیع
ایشان و جمیع ملتها مخصوص کرد او را بالا بردن بآسمان در شب معراج جمع کرد از برای او در آن وقت جمیع
پیغمبران را و دانست از ایشان آنچه را که ایشان مأمور بآن بودند و متحمل شده بودند از عزیمتهای خدا
و آیات خدا و براهین خدا پس جمیع ایشان اقرار کردند بفضیلت او و فضیلت اوصیا و حجتهای او در زمین بعد از او و فضیلت
شیعیان و محبان او از مؤمنین و مؤمنات آنانکه تسلیم کردند اهل فضل و فضیلت ایشان را و استکبار نکردند از امر
ایشان و شناختند ایشان را کسانی از اطاعت ایشان کردند و انکار ایشان کردند از ایشان و دشمنی ایشان کردند کسانی
که گذشته‌اند و باقی مانده‌اند و مقدم بوده‌اند و مؤخر بوده‌اند تا روز قیامت سورهٔ نجم آیه ۱۰ فَأَوْحَىٰ
إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ یعنی چون در شب معراج رسید رسول خدا بحد قاب قوسین او ادنی پس وحی کرد خدا تعالی
بسوی بنده خود آنچه را که وحی کرد یعنی وحی مشافهه بدون واسطه و در روایت که بود در آنچه وحی کرد باو در آن وقت
قول خدا تعالی لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ
يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی از برای خدا است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین
و اگر ظاهر کنید آنچه در خاطرهای شما است یا آنکه پنهان کنید آنرا حساب میکند با شما از آن خدا تعالی پس می‌آمرزد آن را
که میخواهد و عذاب میکند آنرا که میخواهد و خدا تعالی بر همه چیز توانا است و گفت آن حضرت که عرض شده بود این آیه

به جزای آن از آدم تا اینکه مبعوث کرد خدا پیغمبر خاتم را و عرض شد بر جمیع انسان پس ابا کردند اینکه قبول کنند آن را
از جهت بیکبری انبیا قبول کرد رسول خدا و عرض کرد آن را بر امت خود پس قبول کردند و ملک مرحوم آخر شد تمام ارکان
در تفسیر آیات سوره بقره انشاء الله مفصل تر بگوید که داخل دار ارباب عیش و صفا و سر حدیث نقل از جهت اینکه بعث
در وسع کسی خلا بودن از آن ملکه مراد از جهت نسبت کرا استفاده بکند و منهم جزان داشته باشد ما کذب الفؤاد
ما رأی یعنی اعتقاد دروغ نکرد دل محمد آنچه را که دید و در روایتی که رسیده است از حضرت کاظم علیه السلام که ابا دید رسول خدا
پروردگار خود را پس گفت آن حضرت ای یار اینجا خود دید او را ابا نشنیدی که خدا تعالی میگوید ما کذب الفؤاد ما رأی
ندید پروردگار را بچشم لکن دید او را بدل مروی است از حضرت امیرالمؤمنین که بعد سخن که محمد دید پروردگار
خود را بدل خود و مروی است که رسید از حضرت از ابا ایر پس گفته دیدم نور عظیمی را و مروی است از حضرت رضا
که گفت اعتقاد دروغ نکرد دل محمد آنچه را که دید بچشمهای خود پس جزء آنچه را که دیده بود از آیات بزرگ
پروردگار خود و آیات خدا تعالی غیر خدا تعالی است و در حدیث دیگر گذشت که دید او عظمت پروردگار
خود را بدل خود پس لحظه و حرامها آنچه یعنی چون لحظه و اینها احوال افتمارونه علی ما یری یعنی آیا پس
جدال میکنید با او بر آنچه که می بیند و انکار او میکنید و روایت که رسیده از حضرت امام محمد باقر که محمد کرد
بسوی من که بعد سخن که علم ...است و امام ... است و ... بر است ... سینه های
ما سینها است و اول خلیفه ...است که خلیفه کرده اند او را پیغمبر خاتم النبیین پس گفت قوم که آیا از جانب خدا است
یا از جانب رسول او پس گفت خدای تعالی به پیغمبر خود که بگو با ایشان که دروغ نگفته دل آنچه را که دید پس
رد کرد بر ایشان پس گفت آیا پس جدال میکنید با او بر آنچه که دید او پس گفت رسول خدا با ایشان که من مامورم
در شان او به چیزی از ... که ... کنم او را از برای مرد مان و یکی ...عث ... سبیل ... من و ... بکنم
او را و گشتی نوح است در روز ... که داخل شد در آن نجات یافت و هر که بیرون ماند از آن غرق گشت ولقد رآه نزلة أخرى
عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى یعنی و بحقیقت دید او را بار دیگر در نزد درخت سدرة المنتهی که منتهی میشود به آن اعمال
اهل زمین در نزد آن درخت سدره است جنة المأوی یعنی بهشتی جایگاه متقیان و روایت که سدرة المنتهی در آسمان هفتم است
و جنة المأوی در نزد آن است و روایت از حضرت رضا که چون پیغمبر در شب معراج به هفت آسمان رسید و نزدیک سدرة المنتهی
رسید اول که ... شد دید بها ما نند سوراخ سوزن پس دید از نور عظمت الله آنچه خدا است که پرسید و روایت از حضرت صادق
که گفت چون رسید پیغمبر بسوی سدرة المنتهی تخلف کرد از او جبرئیل پس گفت رسول خدا ای جبرئیل در مثل این مکان را میگذاری
مرا پس گفت پیش برو پس بخدا سوگند که بحقیقت رسیدی به جای که نرسید آن خلقی از مخلوقات خدا تعالی پیش از تو گفت
رسول خدا که دیدم از نور پروردگار و حایل شده در میان من و در میان حجب رسید که ... سبحان او ... بسوی
خود بسوی زمین ... بسوی آسمان و حال آنکه میگفت جلال پروردگار را جلال پروردگار را ... مروی است که
از آن حضرت که گفت قول خدا تعالی ولقد رآه نزلة أخرى عند سدرة المنتهى یعنی در نزد سدرة المنتهی مصاحبت کرده باز جبرئیل

قرین

در نقش کرد بالا برد بسوی آسمان پس چون رسید بسوی محل سدره ابتدا و جبرئیل در نزد بیان آن و گفت ای محمد بعد سخن که در اینجا جای
ایستادن من است و اول استقرار داده است مرا خدا تعالی در آن و هر که بیرون رفت و خواند در مقام و پیش جبرئیل از آن ولکن
بگذار قدم پیش روی خود بسوی سدرة المنتهی پس ایستاد در نزد سدره پس گفت رسول خدا بسوی سدره تخلف کرد جبرئیل
گفت حضرت با قرب بعد سخن که نامیده شد سدرة المنتهی از جهت اینکه عملهای اهل زمین را بالا میبرند ملائکه حفظه بسوی محل سدره و ملائکه
حفظه کاتبان نیکو کاران در نزد بیان سدره میبینند آنچه را که بالا میبرند بسوی ایشان از عملها بندگان در زمین پس منتهی میشود
آن اعمال بسوی سدره گفت آن حضرت که پس نگاه کرد رسول خدا پس دید شاخهای درخت سدره را در زیر عرش و در حوالی عرش پس تجلی
کرد و ظاهر شد از برای محمد نور جبار عز و جل پس چون فرو گرفت نور محمد را آنچه که دید بود بصر او و بلرزه در آمد
اعضای او پس خدا تعالی محکم و استوار کرد دل او را از برای محمد دل او را و قوی کرد دیده بصر او را تا آنکه دید از آیات قدرت
پروردگار خود آنچه را که دید و آنست قول خدا تعالی ولقد رآه نزلة أخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى پس دید محمد
آنچه را که دید بچشم خود از بزرگتر آیات پروردگار خود و گفت آن حضرت که کنگره سدره مانند سپرهای است از روز حاصل
میان بعد سخن که هر برگی از آن بپوشاند اهل دنیا را و مروی است از حضرت صادق که گفت دیدم بر هر برگی از برگهای آن ملکی ایستاده بود
و تسبیح میکرد خدا تعالی را اذ یغشى السدرة ما یغشى یعنی چون که فرو گرفت سدره را آنچه که فرو گرفت از تجلیات نور مروی است که چون
بر داشت حجابها را در میان خود و در میان رسول خدا فرو گرفت نور او سدره را ما زاغ البصر وما طغى لقد رأى
من آيات ربه الكبرى یعنی میل نکرد چشم محمد از آنچه که دید و تجاوز نکرد از آن دل او و زیاده و نقصان نشد از آنچه که دید و حق شد
بسوی او و بحقیقت دید بزرگترین آیتهای پروردگار خود را و مروی است از حضرت امیرالمؤمنین که گفت قول خدا تعالی
لقد رأى من آيات ربه الكبرى یعنی جبرئیل را بصورت خود و دو مرتبه در این صورت دیگر نیز دید او را آنست که خلقت جبرئیل
عظیم و بزرگ است و او از روحانیان است که بیان نمیکنند خلقت ایشان را و وصف ایشان را مگر خدای پروردگار عالمیان و نقلیا او را
اکثر از جوانب صورت خود بصورت بزرگ محمد در مرتبه یک بار در آسمان و یکبار در زمین مروی است که شنید کلامی که آگر قوت
داده نشده قوت بداشت بر شنیدن آن و مروی است که رسید از حضرت صادق از ابراهیم که گفت جبرئیل بود پایها
پای او در ... و کوه ها نه ... که ... بر ... برای او ... بوده در میان آسمان و زمین آنکه مروی است که
از پیغمبر که گفت جبرئیل ای محمد بعد سخن که خدا تعالی حاضر کرده است برای تو دو دو هشت موضع اوّل در شب معراج که مرا
با آسمان برد جبرئیل گفت ای محمد کجا است بلاد تو گفتم گذاشتم او را در پشت سرم در زمین گفت دعا کن تا خدا
او را با ما در آسمان بیاورد پس دعا کردم مثال او را با خود دیدم تا آنکه ملائکه را دیدم که صفها کشیده بودند گفتم ای جبرئیل
اینها کیستند گفت گروهی چند اند که خدا تعالی بر ایشان مباهات کند به تو در روز قیامت پیش رو بکنید و با ایشان سخن کردم
از احوال گذشته و آینده تا روز قیامت دوم آنکه در مرتبه دوم که مرا بالا برد گفت جبرئیل ای محمد کجا است برادرت
گفتم او را گذاشتم پشت سرم در زمین گفت دعا کن تا خدا تعالی او را نزد تو بیاورد پس چون دعا کردم مثال او را در نزد
خود دیدم در پیش روی صف آسمان از پیش چشم من برداشته شد تا دیدم جمیع ساکنان ملکوت آسمانها را و هر ملکی را

کرد و همه جانها از آسمان بود مشاهده کردم و همه را تو بمن مشاهده کردی **سیم** در روز قیامت که خدای تعالی مرا بر حبیب شفاعت
گردانید گفت جبرئیل کجاست برادر تو گفتم او در اینجا بود که السلام گفت علی گفت ما کن تا خدای تعالی او را بفرستد و بیاورد تو را
دعا کردم تو در زمین بودی حاضر شدی جبرئیل گفتم با اینان [illegible] همه را تو شنیدی و حفظ کردی **چهارم** خدای تعالی
مرا مخصوص گردانید بشفاعت و تو را با من شریک گردانید **پنجم** چون با خدای تعالی در [illegible] مناجات کردم مثال تو با من
بود پس از برای تو از خدا امر کرامت را سؤال کردم و همه را عطا کرد بغیر از یک چیزی را گفت بعد از تو پیغمبری نباشد ختم
شد پیغمبری **ششم** چون نظر کردم بر بیت المعمور مثال تو با من بود و چون پیغمبران در عقب من نماز کردند مثال تو با من
بود **هفتم** در هنگام [illegible] که کفار را هلاک کرد [illegible] تو با من [illegible] خدای تعالی مرا بر جمیع
مردان عالمیان تفضیل داد و تو را بعد از من بر ایشان تفضیل داد و فاطمه را بر جمیع زنان عالمیان زیادتی داد که
علم نام تو با نام خود مقرون یافتم در چند موضع [illegible] کردید **اول** در شب معراج چون به بیت المقدس
رسیدم بر صخره بیت المقدس نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره [illegible]
بوزیر او و یاری کردم او را گفتم ای جبرئیل کیست وزیر من گفت علی بن ابی طالب **دویم** چون بسدرة المنتهی رسیدم
در آنجا نوشته دیدم لا اله الا انا وحدی و محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره و نصرته بوزیره گفتم ای جبرئیل کیست وزیر من
گفت علی بن ابی طالب **سیم** چون از سدرة المنتهی گذشتم و بعرش پروردگار عالمیان رسیدم بر هر قائمه از قائمهای عرش
نوشته دیدم لا اله الا انا وحدی محمد حبیبی و صفوتی من خلقی ایدته بوزیره و اخیه و نصرته به **فصل در بیان آنچه ذکر کرده**
بعضی از مشایخ [illegible] آیه لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا
ولتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم لا یستکبرون
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا
مع الشاهدین وما لنا لا نؤمن بالله وما جاءنا من الحق ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین فاثابهم
الله بما قالوا جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک جزاء المحسنین یعنی هر آینه مییابی ای محمد سختترین
مردمان بدشمنی آنکسانی که ایمان آورده اند جماعت یهود را و آنانکه مشرک شدند و هر آینه مییابی نزدیکترین مردمان
بدوستی آنکسانی که ایمان آورده اند آنانرا که گفتند مائیم ترسایان این قرب مودت ایشان بسبب آنست که بعضی از
ایشان دانایانند و خداترس و صومعه نشینند و بسبب آنکه تکبر نمیورزند از قبول حق و چون میشنوند آنچه را که نازل
شده است بسوی پیغمبر میبینی چشمهای ایشان را که میریزد اشک از آنچه شناختند از حق چون راست میگویند ای
پروردگار ما ایمان آوردیم پس بنویس ما را با گواهان بتوحید و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدا و بآنچه آمده
ما را از حق راست و طمع میکنیم و امید داریم که داخل گرداند ما را پروردگار ما با گروه نیکان در بهشت پس جزا داد ایشانرا
خدای تعالی بسبب آنچه گفتند بوستانهای بهشت که جاری میشود در زیر درختان آن نهرها و همیشه در آنجا جاوید باشند و آن
پاداش نیکوکاران است [illegible] که رسول خدا [illegible] ایمان آورده [illegible] اتفاق کردند

کسانی که ایمان آورده اند اذیتها و آزارها میرسانیدند تا شاید که از دین اسلام برگردند پس همه قبایل از قریش متوجه آزار آنکه
از ایشان اسلام آورده بودند شدند و چون رسول خدا هنوز مأمور بجهاد نبود در سال پنجم بعثت امر خدای تعالی [illegible]
ایشان را در هجرت کردن بسوی حبشه و گفت پادشاه حبشه که او را نجاشی گویند و اصحمه نام دارد پادشاه عادل است
[illegible] در پناه او باشید تا آنکه خدای تعالی فرجی بمسلمانان کرامت نماید [illegible]
[illegible] اسلام نجاشی [illegible] از اهل حبشه شد و اسلام او موجب قوت مسلمانان گردید پس یازده مرد و چهار زن در
جماعت از اهل مکه [illegible] بجانب حبشه روانه شدند از جمله ایشان عثمان بود با زن او رقیه دختر رسول خدا بود و زبیر
و عبدالله بن مسعود و عبدالرحمن بن عوف و ابوحذیفه و سهله [illegible] و مصعب بن عمیر و ابوسلمه بن عبدالاسد و زن او ام سلمه
[illegible] و عثمان بن مظعون و عامر بن ربیعه و زن او لیلی دختر ابی حثمه و حاطب بن عمرو و سهیل بن بیضا [illegible]
ایشان [illegible] و چون بکنار دریا رسیدند دو کشتی از تجار حاضر بود اجاره کردند بنصف دینار [illegible]
و سوار شدند [illegible] بجانب حبشه و چون کفار قریش [illegible] بکنار دریا رسیدند ایشان
در ماه شعبان و رمضان در ملک نجاشی ماندند و در ماه شوال برگشتند و هر یک با امان یکی از اهل مکه داخل مکه شدند
[illegible] بسوی حبشه و بسبب هجرت شدت ستم کفار [illegible] بر مسلمانان زیاده شد [illegible]
[illegible] بسیار کردند و بار دیگر حضرت [illegible] از خدای تعالی رخصت [illegible] هجرت کردند بسوی حبشه و در این مرتبه جعفر بن ابی طالب
با هشتاد و سه نفر از مسلمانان متوجه حبشه شدند [illegible] از زنان و اطفال
[illegible] کفار قریش عمرو بن عاص را با عمارة بن ولید [illegible] هدایا بنزد نجاشی [illegible] که ایشان را برگرداند
[illegible] عمرو و عماره [illegible] دشمنی شدیدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر گفت [illegible]
[illegible] نجاشی [illegible] جعفر گفت [illegible]
[illegible] پس جعفر گفت [illegible] ای پادشاه [illegible]

ما بکنند و در دین ما رخنه ایشان ما را دشنام میدهند و خدایان ما را از دین ما بر میگردانند و اجتماع ما را پراکنده می کنند
ایشان را با بدیشان ده تا ما را بمجمع کرده جعفر گفت ای پادشاه مخالفت با ایشان از آنست که خدای تعالی پیغمبری در میان ما فرستاده است
که ما را امر میکند بنماز کردن و زکوة دادن و صلة الرحم کردن و احسان کردن با همسایگان و نهی میکند ما را از بت پرستیدن و ظلم
کردن و سخن باطل گفتن و زنا کردن و سود خوردن و مردار خوردن و خون خوردن و این معجزات که عیسی را داد
داد با ما نمود او را نام او احمد است پس نجاشی گفت که خدای تعالی عیسی را این بشارت داده است پس نجاشی را گفتار جعفر پسند
خوش آمد بر عمرو گفت ای پادشاه ایشان مخالفت میکنند در امر عیسی گفت نجاشی جعفر را چه میگوید پیغمبر شما درباره عیسی
گفت میگوید در حق عیسی که او بنده خدا و پیغمبر اوست و کفت که روح خدا و کلمه اوست که او را بمریم دادهاست
کرم از او دوست نکرد اشتد پس نجاشی روی کرد و کلمه حق و گفت زیاده از این در حق عیسی نتوان گفت پس گفت جعفر
که آیا در خاطر داری چیزی از آنچه بر پیغمبر شما نازل شده است جعفر گفت آری و شروع کرد بخواندن سوره مریم
تا باین آیه رسید که و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا فکلی واشربی و قری عینا پس نجاشی و جمیع علماء نصاری
که در مجلس او بودند همه بگریه درآمدند و بسیار گریستند پس گفت نجاشی که رحبا بشما و با کسی که شما از پیش او آمده اید گواهی
میدهم که او پیغمبر خداست و او است آنکه عیسی بر پیغمبری او بشارت داده است و اگر پادشاهی مرا مانع نبودی هرآینه
بخدمت او میرسیدم و بعد از آن گفت بروید که شما ایمنید و کسی با شما دستی نیابد و امر کرد که برای ایشان طعام و جامه آنچه
ما یحتاج ایشان بود بدهند پس عمرو بن العاص گفت ای پادشاه این مخالف بر خلاف دین تست پس نجاشی دستی بر روی او زد
و گفت ساکت شو و خاموش کن که اگر بعد از این دیگر بدی از ایشان گوئی ترا بقتل رسانم و حکم کرد که هدیه ها او را باز دهند و او را از مجلس
نجاشی بیرون آمد و خون از روی او میریخت و گفت ای جعفر اگر تو چنین میگوئی دیگر ما بد او را نخواهیم گفت و چون با کم
نجاشی کنیزکی را ایستاده بود و او را با دیده چون نظر او بر کنیزک افتاد عاشق او شد و چون عمرو با عماره ابن ولید که
عمارة همراه او بود گفت بسبب کینه و دشمنی با جعفر و یارانش او را کشتند گفت که کنیزک نجاشی را او را دیدی
و عاشق او شد است کسی بزد او فرستاد و او را بسوی خود راه نمود و خواهان شد از عماره تا آن کنیزک دانسته ...
خوردند و کسی نزد آن کنیزک فرستاد و کنیزک او را اجابت کرد پس عمرو گفت که پیغام بفرست که از بوی خوش پادشاه قدری برای ما
بفرست چون آن کنیزک بوی خوش از فرستاد عمرو برای عماره آن کنیزک را نمود و جعفر بیان بوی خوش را از او گرفته نزد
نجاشی برد و گفت ای پادشاه اطاعت و جمیعت ما تو را و با همه جور و ستم ... بادشاه ایم و در امان او ایم
بالا و در مقام خیانت و ... پادشاه و اهل حرم او و در انچه ... و کنیزک از بوی خوش پادشاه
از برای او فرستاده است ... که پیش پادشاه برسانیم و بوی خوش ... بود و نزد نجاشی گذاشت نجاشی
چون بوی خوش را دید او را شناخت بسیار در غضب شد و اراده قتل عماره کرد و چون با خود اندیشه کرد او را
او داخل بلاد او شده است و کشتن او روا نیست ساحران را طلبید و گفت میخواهم او را بلائی مبتلا کردانید که از کشتن
بدتر باشد ساحران او را نیز جادوئی کردند که دیوانه شد و ... بیابانها رفت و با وحشیان ...

بسود و از او میان ما گریخت و با ایشان انس نگرفت و بعد از آن قریش جمعی را بطلب او فرستادند و در سر آبها کمین او
کردند و او را گرفتند و او در دست ایشان فریاد و اضطراب بسیار کرد تا آنکه مرد و چون عمرو بن عاص بمکه بازگشت
مهاجران را نومید شدند و قریش برگشت و آنچه واقع شده بود نقل کرد و نجاشی پس سر جعفر و اصحاب او را گرامی میداشت
و ... او با ... بود ... آنکه رسول خدا صلعم هجرت کرد بسوی مدینه و با قریش صلح کرد جعفر
با اصحاب او متوجه مدینه شدند و در روز فتح خیبر بخدمت رسول خدا صلعم رسید و در حبشه از اسما بنت عمیس عبدالله ...
جعفر متولد شد و در روایت که جعفر در حبشه بود نجاشی را پسری بهم رسید او را محمد نام کرد و در روایتی که ام حبیبه دختر
ابوسفیان زن عبدالله بن جحش بود و عبدالله در حبشه مرد پس رسول خدا صلعم نزد نجاشی فرستاد که او را برای آنحضرت
خطبه نماید نجاشی او را خطبه کرد و چهار صد اشرفی مهر او کرد و از جانب آنحضرت با او داد و جامها و خوشبوهای
خوش بسیار برای او فرستاد و ... سفر او را بدو داد و او را بنزد آنحضرت کرد اند و ماریه قبطیه مادر ابراهیم را
نیز برای آنحضرت با جامها و ... خوش بسیار با ... فرستاد ... نصاری نزد آنحضرت فرستاد که
تا اطوار آنحضرت را ... کنند و ... و ... خوردن و خواستن و ... و نماز کردن و سایر احوال او را ... مشاهده
کنند و چون بخدمت آمدند آنحضرت ایشان را باسلام دعوت کرد و برای ایشان خواند این آیه را و اذ قال الله یا عیسی بن مریم
اذکر نعمتی علیک و علی والدتک تا قال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین چون ایشان این آیه را شنیدند گریستند
و ایمان آوردند بنزد نجاشی برگشتند و اطوار پسندیده آنحضرت را نقل کردند و آیات را بر او خواندند نجاشی و علما
نصاری که در مجلس او حاضر بودند همه گریستند و نجاشی مسلمان شد و اسلام خود را با اهل حبشه اظهار نکرد و ترسید
که او را بکشند و بقصد ملازمت آنحضرت از بلاد حبشه بیرون آمد و چون بجدیر ... وفات کرد و این ابا قرا ...
خدای تعالی در میان نصرانی او را نماز کرد و در روایت از حضرت صادق است که نجاشی پادشاه حبشه روزی فرستاد و جعفر طیار
و اصحابش را طلبید چون داخل نزد او شدند دیدند که از تخت سلطنت بزیر آمده است و بر روی خاک نشسته
و جامهای کهنه پوشیده است جعفر گفت چون او را بر آن حال دیدیم ترسیدیم چون نجاشی با ... دید گفت
سپاس میگویم خدا را که ... را نصرت داد و دیده مرا روشن گردانید میخواهید شما را بشارت
دهم گفتیم آری ای پادشاه گفت درین ساعت جاسوسی از جانب شما آمد و خبر آورد که خدای تعالی نصرت داد پیغمبر خود
محمد را و بسیاری از دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان کشته شدند و فلان و فلان اسیر شدند و ملاقات
ایشان با دشمنان او در وادی واقع شده است که آنرا بدر میگویند و گویا میبینم آن وادی را که در آنجا گوسفند ... چرانیدم
از برای ... که مردی بود از طایفه بنی ضمره پس جعفر گفت ای پادشاه شایسته را بر خاک نشسته و جامها
کهنه پوشیده نجاشی گفت ای جعفر ما در انجیل خوانده ایم که از حقوق لازم خدای تعالی بر بندگان آنست که هرگاه
خدای تعالی نعمتی تازه بر ایشان کرامت کند ایشان شکر تازه بجای آورند و یافته ایم در انجیل خوانده ایم که هیچ شکری از
برای خدای تعالی بهتر از تواضع و فروتنی نیست لهذا برای شکر این نعمت ... خدا از روی تواضع کرده ام ...

پس چون رسول خدا این سخن را شنید گفت با اصحاب خود که بدرستی که تصدق مال صاحبش را زیاده میکند پس تصدق
کنید تا خدا شما را رحم کند و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع کنید تا خدا ایتعالی شما را بلند گرداند
و عفو کردن موجب زیادتی عزت میگردد پس عفو کنید و از بدیهای مردم درگذرید تا خدا شما را عزیز گرداند
و مرویست که رسول خدا نامه نوشت بسوی نجاشی در باب جعفر و اصحاب او و با عمرو بن امیه ضمری فرستاد و مضمون
نامه این بود بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست از محمد رسول خدا بسوی نجاشی پادشاه حبشه سلام بر تو باد حمد میکنم
خداوند ملک قدوس مؤمن مهیمن را و گواهی میدهم که عیسی بن مریم روح خدا و کلمه او است که انداخت آن روح بر
گزیده و از زنهای خود را بسوی مریم بتول طاهره که از مردان کناره کرده بود و پاکیزه بود و فرج خود را از زنا و
مقاربت مردان نگاه داشته بود پس حامله شد بعیسی از دمیدن روح القدس از روح شد و خدا ایتعالی
روح برگزیده خود را در او دمید چنانچه آدم را بقدرت خود از گل آفرید و روح برگزیده خود را در او
دمید و ترا دعوت میکنم بسوی خداوند یگانه که شریکی ندارد و بیاری کردن و دوستی کنی با مردم بر طاعت خدا و مرا
متابعت نمائی و ایمان آوری بآنچه من آورده ام بسوی تو از نزد خدا بدرستی که منم پیغمبر فرستاده خدا و فرستادم بسوی تو
پسر عم خود جعفر بن ابیطالب را با گروهی از مسلمانان چون بنزد تو آیند مهمان داری ایشان بکن و تجبر را ترک کن و من خوانده ام
ترا و لشکر ترا بسوی خدا و تبلیغ رسالت خدا کردم و آنچه شرط خیرخواهی بود کردم پس نصیحت مرا قبول کنید و سلام
خدا بر کسی باد که متابعت راه هدایت نماید پس نجاشی در جواب نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست بسوی محمد
رسول خدا از نجاشی که اصحمه پسر ابجر است سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا از جانب خدا و رحمت و برکات بر تو باد از
خدائیکه بجز او خدائی نیست و مرا بسوی اسلام هدایت کرد و بتحقیق که رسید نامه تو ای رسول خدا و آنچه
در آن نامه ذکر کرده بودی از امر عیسی سوگند بخدای پروردگار آسمان و زمین که عیسی زیاده از آنچه تو
ذکر نوشته بودی نیست و دانستم مضامین نامه که بنزد ما فرستاده بودی و پسر عم ترا و اصحاب او را اکرام داشتم و شهادت
میدهم که توئی رسول خدا راستگو و تصدیق کرده شده و بتو ایمان آوردم و با پسر عمت بیعت کردم و بدست او
مسلمان شدم برای پروردگار عالمیان و فرستادم بسوی تو ای رسول خدا اریحا پسر خود را و من مالک نیستم مگر اختیار
خود را اگر میخواهی بنزد تو آیم گواهی میدهم که آنچه تو میگوئی حق است پس فرستاد از برای آنحضرت تحفه و هدیه
بسیار و ماریه قبطیه مادر ابراهیم را فرستاد و جمعی را فرستاد که با آنحضرت ایمان آوردند و برگشتند

سوره آل عمران فرموده است وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ یعنی بدرستی که بعضی از اهل کتاب کسی هست
که ایمان می آورد بخدای تعالی و بآنچه فرستاده شده است بسوی شما و بآنچه فرستاده شده است بسوی ایشان در حالتیکه خاشع
و فروتنند از برای خدای تعالی و عوض نمیکنند آیات خدا را ببهاء اندک متاع دنیا آن جماعت از برای ایشانست
ثواب اجر ایشان در نزد پروردگار ایشان بدرستی که خدای تعالی زود حساب است در روز حساب خلایق را میکند در روز

ثقات

ثقات مرویست از حضرت عسکری که چون نجاشی پادشاه حبشه که نام او اصحمه بود که بزبان ایشان یعنی عطیه است وفات کرد حضرت
خبر وفات او را برسول خدا رسانید حضرت گریست و اندوهناک گشت و گفت برادر شما اصحمه بزودی بجوار رحمت الهی واصل شد در
جزیره پس بقبرستان بقیع بیرون رفت و خدا ایتعالی هر زمین بلندی را از برای او پست کرد و ظاهر شد از برای او
تا زمین حبشه پس جنازه نجاشی را در حبشه و با اصحاب بر او نماز کرد و هفت تکبیر بر او گفت و چون آنحضرت باز گشت
گفتند منافقان مدینه که ببینید او را که بر نصرانی حبشی نماز میکند که هرگز او را ندیده است و نبوده است بر دین او پس خدا ایتعالی
برای تکذیب ایشان نازل کرد این آیه را و مرویست از حضرت صادق که در روز فتح خیبر جعفر طیار از حبشه مراجعت کرد
و بخدمت رسول خدا آمد و حضرت گفت نمیدانم که بکدام یک شاد تر باشم بفتح خیبر یا بآمدن جعفر و چون جعفر بنزد آنحضرت
آمد او را در برگرفت و اکرام بسیار کرد و گفت یا جعفر میخواهی ترا عطائی دهم آیا میخواهی ترا ببخشم آیا میخواهی ترا
نوازش کنم گفت بلی یا رسول خدا مردم گمان کردند که طلا و نقره بسیار عطا خواهد کرد پس حضرت فرمود که
گز چیزی بتو میدهم و تعلیم تو میکنم که اگر هر روز بکنی از برای تو بهتر باشد از
دنیا و آنچه در دنیاست و اگر هر دو روز یکبار یا ماهی یکبار یا سالی یکبار بجا آوری هر گناه که در آن میان کرده باشی آمرزیده
شود پس نماز جعفر طیار را آنحضرت باو تعلیم کرد و نیز مرویست که در روز فتح خیبر جعفر با هر که از اصحاب آنحضرت که بحبشه
هجرت کرده بودند آمدند با شصت و دو نفر از اهل حبشه و هشت نفر از اهل شام و حضرت سوره یس بر ایشان خواند
و ایشان بسیار گریستند و گفتند چه بسیار شبیه است این سخن با آنچه بر عیسی نازل شد و همه ایمان آوردند و برگشتند
بحبشه

فصل دویم در بیان هجرت کردن آنحضرت از مکه معظمه و خوابیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بر فراش او و سایر احوال او تا داخل شدن بمدینه طیبه و بنا کردن مسجد و حق تعالی در سوره نسا فرموده است

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ
وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا یعنی بدرستی که آنانکه قبض روح ایشان کردند ملائکه در حالتیکه ستم
کننده بودند بر نفسهای خود بترک هجرت گفتند ملائکه بایشان که در چه کار بودید در امر دین که ایمان
نیاوردید گفتند بودیم مستضعفان و عاجزان در زمین مکه از عزت و شوکت کافران گفتند ملائکه آیا نبود زمین خدای تعالی
واسع و فراخ تا اینکه هجرت کنید در آن پس ایشان جایگاه ایشان دوزخ است و بد جایگاهیست و در آخر
گفتن مرویست که پرسیدند از حضرت امیرالمؤمنین از قول خدای تعالی اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا یعنی خدای تعالی
قبض میکند روح آدمیان را در وقت مردن ایشان و از قول خدای تعالی قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ یعنی بگو ای محمد
که قبض روح شما میکند ملک الموت که موکل شما است و از قول خدای تعالی تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا یعنی قبض روح او کردند رسولان ما
و از قول خدای تعالی الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ یعنی آنان که قبض روح ایشان کردند ملائکه در حالتیکه پاکیزه اند فرمود که خدای تعالی قبض روح را بکار
دیگر کار ملک الموت و دیگر کار رسولان خود و دیگر کار ملائکه پس گفت آنحضرت که خدای تعالی بزرگتر از آنست که اینکار خود
متوجه قبض روح شود و کار رسولان و ملائکه او چون بامر او است کار او است و بامر او میکنند پس برگزیده است

سفارت و رسالت در میان خود و در میان خلق خود ملائکه را و آنانند که خدا تعالی گفته است در شان ایشان که الله یصطفی
من الملائکة رسلا و من الناس یعنی خدا تعالی برگزیده از ملائکه و از مردمان رسولان پس هر کسی که از اهل طاعت است متوجه قبض
روح او میشود ملائکه رحمت و هر کسی که از اهل معصیت است متوجه قبض روح او میشود ملائکه غضب و عذاب و رحمت از برای ملائکه
و انصار است از ملائکه رحمت و عذاب در جهت که میکنند هر کار را بامر او و کار ایشان کار ملک موت است و هرچه میکنند
منسوب باوست و هرگاه کار ایشان کار ملک موت باشد چرا که ملک موت کار خدا تعالی باشد از جهت آنکه او است قبض
روح میکند بدست هر که میخواهد و او است که عطا میکند و منع میکند و ثواب میدهد و عقاب میکند بدست هر که میخواهد
و فعل دستی که فعل امنا او فعل او است چنانچه گفته است و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و نیز مرویست که پرسیدند از حضرت
صادق ع از آن گفته بمعنی که خدا تعالی کرده است از برای ملک موت اعوان و انصار از ملائکه که قبض ارواح میکنند
بمنزله پادشاه که صاحب شحنه چاره چه و اتباع و سایر عمال است که میفرستد ایشان را در کارها او در حوایج خود پس ملک موت قبض
روح ایشان میکند بقبض روح کردن ملائکه با آنچه خود قبض روح میکند پس قبض روح میکند خدا تعالی بقبض روح کردن ملک
موت و ملائکه و نیز مرویست که پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین ع از آن پس گفته بمعنی که خدا تعالی تدبیر امور میکند بهر کیفیتی
که میخواهد و موکل میکند از خلق خود هر که را میخواهد بهر چیز که میخواهد اما ملک موت را پس بمعنی که خدا تعالی موکل
کرده است او را بخصوص هر که میخواهد و موکل کرده است رسولان خود را از ملائکه بخصوص هر که میخواهد از
خلق خود و آن ملائکه را که خدا تعالی نام برده است ایشان را موکل کرده است بخصوص هر که خواسته است از خلق خود
و تدبیر میکند امور را بهر کیفیتی که میخواهد و نیست هر علمی که تواند صاحب آن علم تفسیر کند او را از برای هر کسی از مردمان از جهت
آنکه بعضی از ایشان قویاند و بعضی از ایشان ضعیفند و از جهت آنکه بعضی از علم چیزیست که طاقت تحمل شدن از آن
ندارد و بعضی از علم چیزیست که طاقت تحمل شدن از آن دارد مگر کسی که خدا تعالی از برای او آسان کرده باشد برداشتن او را و اعانت
کند او را از خواص اولیا خود و بعد بمعنی که کافیست ترا آنکه بدانی که خدا تعالی محیی و ممیت است و او قبض ارواح
میکند بدست هر کسی که میخواهد از خلق خود از ملائکه و غیر ملائکه مفسر میگوید که از غایت دشواری در آن این مسئله گفته
الحمد لله که کشف و بیان است از حضرت در ارواح ما مبداء او و باو گفته که هر طایفه ایشان بهر که گفته از الطاف الهی از جلال و قبض در قبض
ارواح اعضا است از معدن و نبات و حیوان و انسان تا برسد بدرجه قرب و جوار رب و و دو کار رحمن و مقبول است که نازل شده
این آیات در باره جمعی از مردمان مکه که اسلام آورده بودند و هجرت نکرده بودند با رسول خدا در وقتی که هجرت واجب شده بود
مرویست از حضرت باقر ع که آن جماعت قیس بن فاکه بن مغیره و حارث بن زمعه و قیس بن ولید و ابو العاص بن منبه
و علی بن امیه بن خلف بودند و نیز مرویست که نازل شده در باره آنکه کشته شدند از حضرت امیر المؤمنین ع و جهاد
نکردند با او پس گفتند ملائکه با ایشان در وقت قبض روح ایشان که در چه کار بودید گفتند که ما از جمله مستضعفین
بودیم در زمین بعضی عبادت نمیتوانستیم کرد پس گفتند ملائکه با ایشان که آیا نبود زمین خدا واسع تا آنکه هجرت کنید در
آن یعنی دین خدا و کتاب خدا واسع بود که نظر کنید در آن مفسر میگوید که شما قصه در میان این و حدیث نیست زیرا

که اول تفسیر است در دو وجه تا دلیل آن ایشان هم درست است مرویست که پرسیدند از حضرت صادق ع که چه میگویی تو در
باب مستضعفین پس گفت آنحضرت از روی تعجب که آیا داخل است شما هر کس اگر مستضعف باشد و در کجا است مستضعف
پس سوگند بخدا که بتحقیق که خبر داده اند زنان از زنان با کسی بسوی زنان با کسی در پس پرده ها خود و خبر داده اند آنرا
سقاها در کوچها مدینه مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت واقع نمیشود اسم استضعاف بر کسی که رسیده باشد
بار حجت و شنیده باشد حجت را بگوش او و مرویست که پرسیدند از حضرت کاظم ع از ضعیفان پس نوشت که ضعیف کسی است
که ظاهر نشده باشد از برای او حجتی و شناخته باشد اختلاف را پس چون شناخت اختلاف را پس نیست ضعیف مفسر میگوید
که این اثر دلالت است بر واجب بودن هجرت از موضعی که متمکن نباشد الکس در آن از اقامت کردن دین خود مرویست
پیغمبر ص که هر کس فرار کند بسبب دین خود از زمینی بسوی زمینی اگرچه یک وجب باشد مستوجب میشود بهشت را و باشد
رفیق ابراهیم و محمد الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا
فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم وکان الله عفوا غفورا یعنی لیکن آنانکه مستضعف باشند و هجرت نتوانند کرد از مردان
و زنان و کودکان که نتوانند حیله و چاره کرد و نیابند راهی بیرون رفتن را امید هست که خدا عفو کند از ایشان و هست
خدا تعالی عفو کننده آمرزنده مرویست از حضرت باقر ع که مستضعف کسی است که استطاعت و توانائی نداشته باشد
حیله و چاره که دفع کند بآن از خود کفر را و نبرد راهی بسوی ایمان استطاعت نداشته باشد آنکه ایمان بیاورد و نه
کافر شود مانند کودکان و کسیکه باشد از مردان و زنان مانند عقل ایشان مانند عقل کودکان و کسیکه باشد از مردان و زنان
عقل ایشان مانند عقل کودکان و نیز مرویست که پرسیدند از آنحضرت که کیستند ایشان گفت زنان و اطفال نمی بینی
ایشان را که دیدی ام ایمن را که گواهی داده شد که او از اهل بهشت است و نبود که شناسد آنچه را که شما بر آن هستید
و در بعض روایت که مرویست از ایشان تعلیم و مرویست از حضرت صادق ع که گفت استطاعت نداشته باشند بسوی
تا آنکه ناصبی شوند و راهی نیابند بسوی حق تا آنکه داخل در آن شوند و این جماعت داخل بهشت میشوند بسبب اعمال حسنه
و اجتناب از محرمات که بعمل آورده است خدا تعالی از ایشان و نیز رسیده ایشان به ارزاق ابرار و مرویست که پرسیدند از حضرت باقر ع
از مستضعفین پس گفت که زنان ابله از محلها و حجرها و آن که ترویج میکنی با ایشان و غلامان و کنیزان آنکه میگویند
مگر بدینی اگر نه بکوی ایشان و مردان پیرا خرف و کودکان ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة
ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وکان الله غفورا رحیما
یعنی هر که هجرت کند از وطن خود در راه خدا تعالی می یابد در زمین جایگاه آسودن بسیار و فراخی در روزی بسیار و هر که
بیرون رود از خانه خود در حالتی که هجرت کننده باشد بسوی خدا تعالی و رسول او پس دریابد او را مرگ پیش از رسیدن به ثابت شد
اجر او بر خدا تعالی و هست خدا تعالی آمرزنده و مهربان مرویست که چون نازل شد آیه هجرت شنید آنرا مردی از مسلمانان
و بود او در مکه پس گفت سوگند بخدا که نیستم من از آنانکه استثنا کرده است خدا تعالی بدرستی که من بجا میآورم قوت و تدبیری را
و من عالم براه او و من بهبود و شفاء پس گفت مر پسران خود را که سوگند بخدا که من بخوابم بمکه تا آنکه بیرون بروم از آن زیرا که

منجمله بیم از اینکه بیم دزدان پس چون رفت در حالتیکه او را برداشته بودند به حضرت تا اینکه چون رسید به خیمه

پس مرد پیر از اشتغال این امر و حتی که زنان متوجه کردانید پس خود را بسوی مدینه که خبر باز دهد از برای او احوال آن حضرت

محمد بن جعفر را و مرد پیر اولش از اینکه برکرد بسوی او گفت او که من مذکور کردم در نزد ابوالحسن ع از اینکه

و در بیان او پس خبر داد بسوی او پس گفت آن حضرت به تحقیق که من امیدوارم که از ایشان باشد از آنانکه گفت خدای تعالی و من یخرج

من بیته مهاجرا الی الله و رسوله تا آخر آیه **سوره انفال آیه سی ام** وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ

وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ یعنی و یاد کن وقتی را که مکر و حیله میکردند بجهت تو آنانکه کافر شدند تا حبس

کنند تو را یا اینکه بکشند تو را یا اینکه اخراج کنند تو را از مکه و مکر و حیله میکردند ایشان با تو و خدای تعالی مکر میکرد با ایشان

و خدای تعالی بهترین مکر کنندگان و حیله دهنده مکاران است مرویست از حضرت باقر و حضرت صادق ع که قریش جمع شدند

و بیرون آمدند از هر طایفه جمعی از پیرمردان پس بیرون شدند بسوی دار الندوه تا اینکه مشورت کنند در اینکه چه بکنند با رسول خدا

پس نگاه دیدند مرد پیری ایستاده است بر در خانه و چون رفتند بسوی او که داخل بشوند گفتند که تو کیستی گفت مردی از اهل نجد

با شما گفتند کیستی تو ای مرد پیر گفت منم بزرگی از طایفه مضر و مرا رای است که از مشورت میکنیم پس داخل شدند و نشستند

و مشورت کردند با یکدیگر و آن مرد پیر نشسته بود و چون عزم شد عزم ایشان بر اینکه اخراج کنند رسول خدا را از مکه پس گفت

آن مرد پیر که صلاح نیست این رای شما نظر با این زیرا که اگر اخراج کنید او را میکشاند اطراف عرب را و مقاتله با شما و قتال

میکند با شما گفتند راست گفتی صلاح نیست این رای پس باز مشورت کردند با یکدیگر و چون عزم شد عزم ایشان بر اینکه

مقید و محبوس کنند او را گفت آن مرد پیر که صلاح شما نیست این رای و اگر بکنید این کار را احتمال است که خبر به زبان

بکند و بیاید بنی هاشم از شما او را و بیرون کنند او را از دست شما چون که تمام ... کرده او را و پس او در زمان او

پس باز مشورت کردند با یکدیگر و چون عزم شد عزم ایشان بر اینکه بکشند او را پس بیرون آمدند از میان هر طایفه از ایشان

با شمشیرها بعضی بزنند همگی او را با شمشیرهای خود در یک ضرب پس خوانده آن حضرت این آیه را و اذ یمکر بک الذین کفروا تا آخر آیه

با بنا نازل شده بود و نیز مرویست که نازل شد این آیه در مکه پیش از هجرت به سه سال و آن اینکه چون اظهار کرد

رسول خدا دعوت را در مکه و رواج شد دین او طایفه اوس و طایفه خزرج و گفت رسول خدا با ایشان که ایا

قرار میکنید از من و میشوید پناه من تا اینکه بخوانم از برای شما کتاب پروردگار را و ثواب شما بر خدای تعالی

که بهشت است پس گفتند آری بگیر از ما از برای پروردگار و از برای خود هر عهد و پیمانی که میخواهی پس گفت با ایشان

که وعده گاه من و شما در کوه عقبه است در شب سیزدهم ذی الحجه الحرام پس آمدند بحج را بجا آوردند و برگشتند بسوی

منی و بود در میان ایشان از کسانیکه حج کرده بود بسیار پس چون روز دوازدهم شد گفت رسول خدا ص

با ایشان که چون شب شود حاضر شوید در سرای عبدالمطلب بر کوه عقبه و بیدار مکنید خوابیده را و بیایید آهسته آهسته

آهسته یکی بعد از یکی پس آمدند هفتاد مرد از اوس و خزرج پس داخل خانه شدند پس گفت رسول خدا با ایشان که

ایا منع میکنید از من و نگاه میدارید مرا تا اینکه بخوانم بر شما کتاب پروردگار را و ثواب شما بر خدا که

پس گفتند اسعد بن زراره و براء بن معرور و عبدالله بن حرام که ای رسول خدا شرط بکن از برای پروردگار و از

برای نفس خود هرچه خواهی پس گفت آن حضرت اما آنچه را که شرط میکنم از برای پروردگار پس اینست که او را پرستید و او را شریک

نکنید با او چیزی و اما شرطیکه میکنم از برای نفس خودم اینکه منع کنید از من آنچه را که منع میکنید از نفسهای خود و منع کنید

اهل من آنچه را که منع میکنید از اهل خود و اولاد خود پس گفتند که چیست از برای ما بعوض آن گفت بهشت در

آخرت و پادشاهی میکنید بعرب و تابع شما میگردند عجم در دنیا و میشوید پادشاهان در بهشت پس گفتند

راضی شدیم ما پس گفت رسول خدا که بیرون بیاورید از میان خود دوازده نقیب که باشند گواه

بر شما بانچه کردید چنانچه گرفت موسی از بنی اسرائیل دوازده نقیب پس اشاره کرد بسوی ایشان جبرئیل و گفت اینست نقیب و این

نقیب و اشاره کرد بنه نفر از خزرج و سه نفر از اوس پس چون جمع شدند و بیعت کردند با رسول خدا صیحه زد و آواز

داد شیطان که ای جماعت قریش و عرب اینست محمد و جوانان از اهل یثرب که در نشسته اند بر جمره که نگاه و بیعت

میکنند بجنگ با شما پس شنیدند آن صدا را اهل منی و شورش کردند تمام قریش و روی آوردند با اسلحه بسوی کوه

و شنید رسول خدا آن آواز را پس گفت با انصار که متفرق شوید پس گفتند ای رسول خدا اگر امر بکنی که حمله کنیم بر ایشان

با شمشیرهای خود میکنیم آنرا پس گفت رسول خدا که مامور نشده ام بان و اذن نداده است خدای تعالی در محاربه

ایشان گفتند پس تو بیرون میآیی با ما از مکه گفت رسول خدا که من منتظر امر پروردگارم پس آمدند قریش

و حال آنکه برداشته بودند اسلحه را پس بیرون آمدند حمزه و امیرالمؤمنین ع و با ایشان بود شمشیرهای ایشان

پس ایستادند بر کوه که نگاه پس چون نگاه کردند قریش بسوی ایشان گفتند که بود آنکه جمع شده بودید شما از برای

او پس گفت حمزه که ما اجتماع نکرده بودیم و نبود در اینجا احدی سوگند بخدا اگر بگذرد از این کوه که نگاه احدی میزنم او را

بشمشیر خود پس برگشتند قریش بسوی مکه و گفتند که ما ایمن نیستیم از اینکه فاسد کرده امر ما را و حال آنکه

داخل شود احدی از مشایخ قریش در دین محمد پس جمع شدند در دارالندوه که خانه بود در مکه که نباشد

بود از برای جمع شدن ایشان از برای مشورت کردن و بود عادت ایشان که داخل نمیشد در آن مگر کسی که چهل سال

از عمر او گذشته بود پس داخل شدند چهل مرد از مشایخ قریش و آمد شیطان بصورت مرد پیری پس گفت با او

دربان که کیستی گفت منم شیخی از اهل نجد و صاحب رای صواب چون رسید بمن خبر اجتماع شما در امر این مرد

پس آمدم تا اینکه داخل شوم با شما پس گفت دربان که داخل شو پس داخل شد شیطان پس چون نشستند

گفت ابوجهل که ای جماعت قریش به تحقیق که نیست احدی از عرب عزیزتر از ما ماییم اهل الله میایند بسوی ما عرب در

هر سال دو مرتبه و اکرام ما میکنند و ماییم در حرم خدا طمع نمیکنند در ما طمع کاری و همیشه چنین بودیم تا آنکه

بهم رسید در میان ما محمد بن عبدالله پس بودیم تا که نام مینهادیم او را امین از جهت صلاح او و سکون او

و راستگویی او تا اینکه رسید باینجا که رسید و گرامی داشتیم تا او را و ادعا کرد او که رسول خدا است و اینکه

خبرها از آسمان میآید با او پس بی عقل دانسته ما صاحبان عقل ما را و دشنام داد خدایان ما را و فاسد کرد

جوانان ما را و سفیه کرده اید جمعیت ما را و گمان کرده که هر که مرده است از پیشینیان ما پس در آتش و در دوزخ
بسر برده شده است با چیزی بزرگتر از این و تحقیق دیدم در باره او رایی گفتند چیست رای تو گفت
دیده ام که بفرستیم مردی را از ما که بکشد او را پس اگر طلب کنند بنو هاشم خون او را بدهیم با ایشان ده دیه
پس گفت شیطان که این رای بد است و خوب نیست گفتند چرا گفت از جهت آنکه کشنده محمد البته کشته میشود و کیست
پس کیست آن که بذل کند نفس خود را از شما از برای کشتن او پس اگر کشته شود محمد عصبیت خواهند کرد بنو هاشم
و هم پیمانهای ایشان از خزاعه و بنو هاشم راضی نخواهند شد اینکه راه برود کشنده محمد بر روی زمین پس واقع
خواهد شد در میان شما جنگها در موسم شما و نیست خواهید شد پس گفت یکی دیگر از ایشان که در نزد من است رای دیگر
گفت کدام است گفت حبس بکنیم او را در خانه و در را از او محکم سد بکنیم و طعام اندازیم از برای او از روزنه تا در
او را تا اینکه برسد باو مرگ او و بمیرد چنانچه مردند زهیر و نابغه و امرء القیس پس گفت شیطان که این رای
بدتر است از رای اول گفتند چرا گفت از جهت اینکه بنو هاشم راضی نمیشوند به آن پس چون آمد موسمی از موسمهای
عرب و ایشان پنهان برند با ایشان و جمع شدند پس بیرون می آورند او را گفت یکی دیگر از ایشان
که بیرون کنیم او را از بلاد ما و فارغ شویم از برای عبادت خدایان خود گفت شیطان که این
رای بدتر است از هر دو رای پیش گفتند چرا گفت از جهت اینکه او صبیح ترین مردمان است بحسب صورت و گویا
ترین مردمان است بحسب زبان و فصیح ترین مردمان است بحسب لهجه پس چون رسید بر بیابانهای
عرب فریب میدهد ایشان را و تسخیر میکند ایشان را بزبان خود پس ناگاه می آید بر سر شما با سواران و پیادگان
بسیار پس حیران ماندند در رای در باره او پس گفتند بشیطان که پس رای چیست در باره او ای شیخ
گفت نیست در باره او مگر یک رای گفتند چیست آن گفت آنست که جمع شود از هر جا نفر از طوایف قریش
و حال اینکه باشند با ایشان مردی از بنی هاشم پس بردارید کارد یا شمشیر را پس داخل شوید بر او
پس بزنید جمیع هر یک ضربتی بر او تا اینکه خون او متفرق شود در میان جمیع قریش تا اینکه نتوانند بنو هاشم
طلب خون او بکنند و تمامی شریک باشند در خون او پس اگر بخواهند از شما دیه او را پس بدهید با ایشان
سه برابر دیه او را پس گفتند آری میدهیم ده برابر دیه او را پس گفتند رای صحیح رای شیخ نجدی است
پس اجتماع کردند بر آن رای و داخل بود با ایشان ابو لهب عموی آنحضرت و نازل شد جبرئیل بر رسول
و خبر داد او را باینکه قریش جمع شده اند در دار الندوه و تدبیر و حیله میکنند برای دفع تو و نازل
کرد بر او این آیه را و اذ یمکر بک الذین کفروا تا آخر آیه را و جمع شدند قریش اینکه داخل شوند بر او در شب
او را بیرون روند بسوی مسجد و صداها میکردند با دهنهای خود و دست بر دست میزدند و طواف
میکردند بخانه کعبه پس نازل کرد خدا اینرا و ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة پس چون
شب کرد رسول خدا آمدند قریش تا اینکه داخل شوند بر او پس گفت ابو لهب که نمیگذارم شما را که

داخل شوید

داخل شوید بر او در شب زیرا که در خانه اطفال و زنان میباشند و ما ایمن نیستیم از اینکه واقع شود با ایشان دست خطا که
پس حراست و حفظ او میکنیم در شب پس چون صبح کرد پس داخل میشویم بر او پس خوابیدند در حوالی حجره رسول خدا
و امر کرد رسول خدا که فرش کنند خوابگاه او را پس گفت بعلی بن ابیطالب که آیا فدا میکنی نفس تو را گفت آری
ای رسول خدا گفت پس بخواب بر خوابگاه من و بپوش برد مرا پس خوابید علی بن ابیطالب بر خوابگاه رسول خدا
و بپوشید برد او را و آمد جبرئیل و گرفت دست رسول خدا را و بیرون برد او را از میان قریش و ایشان
خوابیده بودند و این آیه را میخواند بر ایشان و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
و گفت با جبرئیل که بگیر راه کوه ثور را و آن کوهیست بر سر راه منی که از برای آن تیزیست مانند کوهان پس داخل
رسول خدا در غار شد و از امر او آنچه شد پس چون صبح کردند قریش هجوم کردند بحجره رسول خدا و قصد خوابگاه او کردند
پس جست علی بسوی ایشان و گفت چیست کار شما گفتند باو کجاست محمد گفت مگر شما او را بمن سپرده بودید
تا بگویم بشما که بیرون رود او از بلاد ما پس بیرون رفت از میان شما پس رفتند در طلب او و سوار شدند
که در جستجو و پیدا کردن او بدر غار رسیدند و در میان ایشان مردی بود که خبر میداد از اثر قدم
و نشانه بود پس گفت اینست جای پای محمد و بخدا قسم که این پا مانند پایی است که در مقام ابراهیم است
بخدا که این قدم ابن ابی قحافه است ... پس چون رسیدند بدر غار و آنجا ابوبکر کو آمده بود
پس برگشت رسول خدا ... و ابوبکر ... پس گفتند ...
پس گفتند که از اینجا عبور کرده است ... پس گفتند بر در غار نیست ... گفتند که عنکبوت
از این مکان با اینکه بالا رفته اند یا بآسمان یا بزمین فرو رفته اند و عنکبوت تنیده بود تا اینکه ...
و آمد رسول خدا ... تا اینکه ... در غار پس گفت ... در غار ... در شکافهای کوه
ایشان را خدا ... از رسول خدا ... پس نازل شد و ما لهم الا یعذبهم الله
و هم یصدون عن المسجد الحرام و ما کانوا اولیاءه ان اولیاؤه الا المتقون و لکن اکثرهم لا یعلمون یعنی چیست برای
ایشان اینکه عذاب نکند ایشان را خدا و حال اینکه ایشان منع میکنند مومنان را از مسجد الحرام و حال اینکه نبوده اند ایشان
سزاوار تربیت آن ... ایشان ... مگر پرهیزکاران و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند و ...
با اینکه ... اولیای مسجد الحرام مگر متقیان ... از حضرت ... که ... اولیا و ...
کعبه ... اولیای آن مگر متقیان ... که ... باشند اولیای آن ... از مشرکان ...
بقریش ... که ... قتل شوند جمیع پادشاهان دنیا ... بسوی شما پس اجابت کنید
بسوی آن ... تا اینکه ... و متابعت شما کنند ... تا اینکه باشید شما پادشاهان در ...
پس گفت ابو جهل ... آسمان یا اینکه بفرست با عذاب الیم
از حضرت رسول خدا پس گفت ابو جهل ... ما و بنی هاشم مانند دو اسب ... چون ... میکردند ... شمشیر

پس همه چون شمشیر برند و آتش جهاد بجنبانیم چون آتش جهاد بجنبد پس چون راست شد در میان ما و ایشان صفوف سواران
گفت که بنده از ایشان که باشد از ما چیزی ما را چه فضل بر ابو بکر باشد چیزی از بنی هاشم و ما از بنی مخزوم پس گفت
ابوجهل اللهم یعنی طلب حکم از خدا ... پس خدای تعالی در باره او این آیه وما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون ... چون گفت ابوجهل اللهم پس چون قصد کردند قتل رسول
را و اخراج کردن او را از مکه گفت خدای تعالی وما لهم الا یعذبهم الله ... اولیاء ...
اولیاء او الا المتقون ... و اصحاب ... خدای تعالی ... شمشیر ... کشته شدند ...
تعالی ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم
اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا وان استنصروکم فی الدین
فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق والله بما تعملون بصیر یعنی بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و هجرت
کردند از وطنهای خود و جهاد کردند بصرف کردن مالهای خود و بذل کردن نفسهای خود در راه خدای تعالی و ایشان
مهاجران با رسول خدا اند که هجرت کردند از مکه بمدینه و آنانکه جای دادند ایشان را بدیار خود و یاری کردند ایشان را
که انصار رسول خدا اند باشند آن گروه مهاجر و انصار بعضی از ایشان اولیای بعضی باشند در میراث و آنانکه ایمان
آوردند و هجرت نکردند نیست از برای شما در ولایت ایشان در میراث هیچ چیزی تا اینکه هجرت کنند و اگر طلب نصرت
و یاری کنند ایشان از شما در امر دین پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان بکفار مگر جماعتی که در میان شما و در میان
ایشان عهد و پیمان باشد که جایز نیست یاری کردن شما بر ایشان و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند بیناست روایت که
چون هجرت کرد رسول خدا صلعم بمدینه برادری بست در میان مهاجران و مهاجران و در میان انصار و انصار و در میان
مهاجران و انصار و در میان مهاجران و انصار و چون میمرد مردی وارث او میشد برادر دینی او و میگرفت مال او را
و نبود از برای او ... تا نازل کرد خدای تعالی این آیه النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنان
از نفسهای ایشان و زنان او مادرهای ایشان اند و حرام است بر ایشان مانند مادر و صاحبان رحم و قرابت بعضی از ایشان
سزاوارتر اند بمیراث از بعضی دیگر و این در کتاب خدا نوشته شده است از میراث پس منسوخ شد این آیه بعضهم
اولیاء بعض و مرویست از حضرت باقر که مراد مؤمنان که وارث یکدیگر میشدند ببرادران و برادری ... در
والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد کبیر والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا
فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم یعنی و آنانکه کافر شدند
بعضی از ایشان دوستان بعضی اند در کیش خود و اگر نکنید شما آنکه گفتیم باشد فتنه بزرگ در زمین و فساد بزرگ
در دین و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند از مکه بمدینه و جهاد کردند در راه خدای تعالی و آنانکه جای دادند ایشان را
و یاری ایشان کردند ایشانند مؤمنان براستی ثابتست از برای ایشان آمرزش در روز ... و روزی با برکت ... والذین

آمنوا

آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء
علیم یعنی و آنانکه ایمان آوردند بعد از هجرت پیغمبر و هجرت کردند و جهاد کردند بمصاحبت شما پس ایشان از جمله شما باشند
و صاحبان رحم و خویشی بعضی از ایشان در میراث سزاوارتر باشند ببعضی در حکم کتاب خدای ... بدرستی که خدای تعالی بهر چیزی
داناست و حکم میکند بر وفق حکمت و مصلحت و این آیه ناسخ این میراث باخوت است چنانچه گذشت و دلیل است بر اینکه کسی که
نزدیکتر باشد بمیت در نسب اولی است بمیراث و مرویست از حضرت صادق که ... از او ...
میکند ... از میراث ... و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض ... ابن ابی ...
والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ... مرویست از حضرت صادق که ... امامت ... حسین
... امامت ... گفت خدای تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
پس ... بعد از علی بن الحسین ... در اعقاب و اعقاب اعقاب ... سورة توبه یک صد و سی آیه الا تنصروه فقد نصره
الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته
علیه وایده بجنود لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم یعنی اگر یاری نکنید
شما او را پس بحقیقت یاری کرد او را خدای تعالی ... که بیرون کردند او را از مکه آنانکه کافر شدند
در حالتیکه ... در غار ...
... ابو بکر ... خدای تعالی ...
در محافظت کردن ... خدای تعالی ... و قوت و ظفر داد او را ...
... آنانکه کافر شدند ... و کلمه خدای تعالی که توحید است ...
... حضرت باقر ... رسول خدا
... در غار ...
... اصحاب ... انصار ... ایشان ...
... رسول خدا ...
... انصار ... اصحاب ...
گفت ... مرویست که حضرت ... فانزل الله سکینته علی رسوله ... گفت ...
... مرویست از آنحضرت ...
... خدای تعالی ثانی اثنین اذ هما فی الغار ...
گفت خدای تعالی فانزل الله سکینته علی رسوله ...
گفت ... مرویست از حضرت باقر که گفت فانزل الله سکینته علی رسوله ...
سکینه ... مرویست از حضرت باقر ...

ابابکر و عمار اند و بعضی علم ایمان و یقین و کلمه علیا قول رسول خدا است و بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند کلمه علیا را

بتوحید و بلعوث باسلام و ابجد و ... سوره انفال از آیه واذ یمکر بک الذین کفروا تا آخر مستفاد میشود

که کلمه سفلی وعید و تخویف کفار است و کلمه علیا وعد و وعده خدای تعالی و نصرت او است **سوره نحل چهل و یک آیه**

والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون الذین صبروا

وعلی ربهم یتوکلون یعنی و آنانکه هجرت کردند در راه خدای تعالی بعد از آنکه ستم کرده شدند بر ایشان هر آینه جای دهیم

ایشان را در دنیا در شهری نیکو که مدینه طیبه باشد و هر آینه اجر و ثواب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند

آنانکه صبر کردند در اذیتهای کافران و بر پروردگار خود اعتماد کردند منقول است که این آیه نازل شده در شان جمعی که

گرفتار عقوبت کفار شدند بعد از هجرت مانند صهیب و بلال و عمار و مانند ایشان منقول است که گفت صهیب با اهل مکه

که من مردی پیرم اگر با شما باشم نفعی نبخشم شما را و اگر با شما باشم ضرری نیز نیست بشما پس بگیرید مال مرا و واگذارید

مرا پس قبول دادند ایشان مال را و هجرت کرد بسوی رسول خدا پس گفت ابا بکر که سود کرد در معامله تو ای

صهیب و خدای تعالی فرمود من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا

فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا علی الآخرة وان الله لا یهدی القوم

الکافرین یعنی آنان در دفع کردن ایمان باشند که کافر شدند پس از ایمان آوردن خود مگر کسی که جبر کنند بر او بر کلمه

کفر و دل او آرمیده باشد با ایمان ولیکن آنانکه گشاده کنند بکلمه کفر سینه خود را پس بر ایشان باشد غضب

از خدای تعالی و از برای ایشان است عذابی بزرگ این عذاب بسبب آنست که ایشان دوست داشتند زندگانی

دنیا را بر آخرت و بدرستیکه خدای تعالی هدایت نمیکند گروه کافران مروی است که مراد از الا من اکره وقلبه

مطمئن بالایمان عمار یاسر است که گرفتند او را قریش مکه و عذاب کردند او را با قومی تا آنکه گفت بزبان خود

آنچه را که خواستند و والد او یاسر بود بر ایمان و مقتول شد در تعذیب و لکن من شرح بالکفر صدرا از عبدالله بن سعد

ابی سرح بود که ما فعل عثمان بن عفان بود بر مصر و عصمه ما جنانچه مفسران نقل کرده اند در شان نزول این

آیه منکر قریش اکراه و جبر کردند او را و پدر و مادر او یاسر و سمیه را بر تعذیب ایشان تا برگشتند از اسلام پس اشتیاع

کردند پدر و مادر او پس کشتند او و تعذیب او ایشان او را که بجود که کشته شدند در اسلام و عمار گفت بزبان

آنچه را که ایشان میخواستند از روی اکراه و اجبار پس گفتند برسول خدا که عمار کافر گردید پس گفت آنحضرت نه

چنین است بدرستیکه عمار پر بود از ایمان از فرق سر تا پای او و مخلوط بود ایمان بگوشت او و خون او و آمد

عمار نزد رسول خدا و او میگریست پس گفت رسول خدا که چه گذشت بتو گفت بدترین احوال ای رسول خدا

واگذاشتند مرا تا آنکه ناسزا گفتم بتو و بنیکو ذکر کردم خدایان ایشان را پس پیغمبر دست خود را مالید

بچشمهای او و گفت بفرمان بای تو چیزی اگر عود کنند بر تو کافران بسوی آن تو نیز عود کن بسوی ایشان با آنچه گفتی و مروی است

از حضرت صادق که کردم مان روایت میکنند که علی گفت بمنبر کوفه که ای مردمان بدرستیکه زود باشد

کرد و اما

که خوانده میشوید بسوی دشنام دادن و ناسزا گفتن بمن پس ناسزا بگویید بمن پس خوانده میشوید بسوی بیزاری

از من پس بیزاری مجویید از من پس گفته که چه پا روی دروغ گفته مردمان بر علی بدرستیکه گفت علی که

زود باشد که شما خوانده میشوید بسوی دشنام دادن و ناسزا گفتن بمن پس ناسزا گوئید بمن پس خوانده

میشوید بسوی بیزاری از من و بدرستیکه منم هر آینه بر دین محمد و نگفت که بیزاری مجوئید از من پس

گفت کسی که آیا می بینی تو که اختیار کنیم قتل را از بیزاری تو پس گفت که سوگند بخدا بر همین تو اجر است

از برای او مگر که آنچه گذشته بعمار بن یاسر وقتی که اکراه و اجبار کردند بر او اهل مکه و دل او آرمیده بود با ایمان

پس نازل کرد خدای تعالی در شان او الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان پس گفت پیغمبر در آن وقت که ای عمار اگر عود

کنند ایشان پس تو نیز عود کن که تا آنکه خدای تعالی معذور بودن تو را و امر کرد تو را اینکه عود کنی اگر عود کنند

مروی است که پرسیدند از حضرت صادق که آیا کردن عمار از برای قتل دوست تر است نزد تو یا بیزاری جستن از علی

پس گفت حضرت که بیزاری باشد دوست تر است نزد من یا بیزاری قول خدای تعالی را در شان عمار الا من اکره وقلبه

مطمئن بالایمان اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئک هم الغافلون لا جرم انهم فی الآخرة

هم الخاسرون یعنی آنجماعت آنانند که مهر کرده است خدای تعالی بر دلهای ایشان و گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و آن

جماعت ایشانند اصحاب غفلت و هر آینه اند ایشان در آخرت زیان کارانند مروی است از حضرت صادق که بود رسول

خدا که دعوت میکرد اصحاب خود را بسوی هر کرا که خدای تعالی خواست بآن خیر باشد و دانست بجز آنکه خدا بدار رائحی

ان و هر کرا که خواست خدای تعالی با او شرّ اراده شود بدل او پرده و بندانست که قول خدای تعالی اولئک الذین

طبع الله تا آخر آیه ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربک من بعدها لغفور رحیم یعنی

پس بدرستیکه پروردگار تو از برای آنانکه هجرت کردند بعد از آنکه عذاب کرده شدند بر آنکه کافر شدند و بلیه و عقوبت

کفار در راه خدا جهاد کردند و صبر کردند پس بدرستیکه پروردگار تو بعد از حالات ایشان هر آینه آمرزنده

مهربانست **سوره حج دو آیه** والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا

وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم یعنی و آنانکه هجرت کردند از وطن خود

در راه خدای تعالی پس کشته شدند یا آنکه مردند هر آینه روزی میدهد ایشان را خدای تعالی روزی دادنی نیکو و بدرستیکه

که خدای تعالی هر آینه بهترین روزی دهندگان است هر آینه داخل میکند ایشان را بجایی که راضی باشند آنرا

و بپسندند آنرا و بدرستیکه خدای تعالی باحوال ایشان دانا و باحوال دشمنان ایشان و صاحب حلم است تعجیل نمیکند بعقوبت

مروی است که گفتند ای رسول خدا آن جماعتی که کشته شدند بحقیقت دانستیم اجر ایشان را که عطا کرد خدای تعالی بایشان آنچه

و ما جهاد میکنیم با تو چنانچه ایشان جهاد کردند پس چیست از برای ما اگر بمیریم با تو پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را

سوره عنکبوت پنج آیه یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون کل نفس ذائقة الموت

ثم الینا ترجعون یعنی ای بندگان من آنانکه ایمان آوردید بدرستیکه زمین من وسیع است فضای آن پس بجوئید مرا

[illegible] هر شخصی [illegible] البته [illegible]

[illegible] البته [illegible]

حضرت [illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible] صحیح است و حق تعالی میگوید [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ [illegible]

[illegible]

سوره محمد [illegible]

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ [illegible]

[illegible]

وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] ابن اریقط [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

ابن اریقط [illegible] ابوبکر [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن اریقط [illegible] ام معبد [illegible]

رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ام معبد [illegible]

[illegible]

[illegible] مدینه [illegible] انصار [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] مدینه [illegible]

[illegible]

از مدینه بیرون رود و دو بیامد و دران حضرت بامر خدا بتعالی بجانب قبا متوجه شد و در آنجا نزول کرد در منزل بنو عمرو بن عوف
و کرد آن حضرت جمع شدند و شادی بسیار کردند پس آنحضرت در خانه مرد صالحی تا چند فرود آمد و او را کلثوم
بن هدم میگفتند منزل کرد و قبیله او بس نیکو بمجلس آنحضرت شناخته شد و چون در میان طائفه او و طائفه
خزرج دشمنی و جدال و قتال بود از ترس که از قبیله خزرج بیرون نیامده بود چون آنحضرت بنگاه صورت
هتّا ایشان کرد که از طائفه خزرج را در میان ایشان ندید و چون شب شد ابوبکر آنحضرت را در آن منزل
گذاشت و داخل مدینه شد و حضرت در قبا ماند در خانه کلثوم و چون نماز شام و خفتن را ادا کرد اسعد
بن زراره سلاح پوشیده بنزد آنحضرت آمد و سلام کرد و زبان معذرت گشود و گفت ای رسول خدا من گمان
میکردم که تشریف کرمت باین مکان رسیده و من بخدمت تو نرسیدم ولیکن میان ما و برادران ما از قبیله اوس عداوت
و دشمنی هست و من از آن ترسیدم و نیامدم و در این وقت بیتاب شدم و بخدمت تو شتافتم پس آنحضرت باکابر قبیله
اوس خطاب کرد که کی از شما او را امان میدهید گفتند ای رسول خدا امان در امان تو است تو او را امان بده حضرت
گفت که یکی از شما او را امان دهید پس عویم بن ساعده و سعد بن خیثمه گفتند ما میدهیم او را ای رسول خدا
پس او بخدمت رسول خدا می آمد و سخن میگفت و نماز با آنحضرت میکرد تا اینکه آنحضرت داخل مدینه شد و مروی است که
چون رسول خدا داخل مدینه شد از عمر شریفش پنجاه و سه سال گذشته بود و سه روز پنهان در غار مانده بود و
بیست و یک شب در راه بود و روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول داخل مدینه شد و این سال اول هجرت بود و تاریخ
را از ماه محرم قرار دادند و حضرت در قبا فرود آمد و در خانه ام کلثوم منزل کرد و بعد از آن بخانه خیثمه
اوسی نقل کرد و بعد از سه روز یا دوازده روز که حضرت امیرالمؤمنین ع وارد گردید داخل مدینه شد و در
اوقاتیکه در قبا بود مسجد قبا را بنا کرد و هر روز اهل مدینه استقبال آنحضرت میکردند تا قبا و بر میگشتند و چون
یکماه و چند روز از هجرت گذشت نمازها از دو رکعت زیاد شد و بعد از هشت ماه مؤمنان را با یکدیگر برادر کرد و اید
و در اعتدال الاذان مقرر شد و مروی است که پرسیدند از حضرت امیرالمؤمنین ع چه مقدار از عمر شریف گذشته بود در روز بعثت
گفت آنحضرت که مگر او هرگز کافر بود روزی که رسول خدا برسالت مبعوث شد او ده سال داشت و در آن روز کافر نبود
و به پیغمبر گروید و ایمان آورد بخدا و رسول خدا و نماز کرد و سبقت گرفت بر سه سال و بعد از سه سال دیگران ایمان آوردند
و اول نمازی که با رسول خدا ادا کرد دو رکعت نماز ظهر بود و خدا بتعالی در اول این چنین واجب کرده بود بر هر مسلمانی دو
رکعت در مدت ده سال که دو رکعت بجا آورده هر نمازها را تا اینکه رسول خدا هجرت کرد بسوی مدینه و حق تعالی
در مکه گذاشت با او سوره چند که چیزی از او دیگری تمام بانها بتوان است کرد و بیرون رفتن آنحضرت از مکه در اول
ماه ربیع الاول بود و در روز پنجشنبه در سال سیزدهم بعثت و در مدینه طیبه روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور بود
و در وقت زوال آفتاب به قبا فرود آمد و نماز ظهر را همراه دو رکعت دو رکعت ادا کرد و در آن روز در منزل عمرو بن عوف
کرد و زیاده از ده روز در قبا ماند و ایشان خواهش کردند که او دو ماه خواهی ماند یا برای تو مسجدی بنا کنیم

آنحضرت

آنحضرت گفت که من اقامت در اینجا میکنم و انتظار علی بن ابیطالب را دارم او را امر کرده‌ام که بمن ملحق شود و بنزد من قرار میگیرم
و در طی این اخبار میکنم تا امیر من بیاید و بزودی خواهد آمد انشاء الله پس چون حضرت امیرالمؤمنین ع آمد حضرت در منزل
بنی عمرو بن عوف بود و در همان موضع فرود آمد و در آن روز از قبا بسوی قبیله بنی سالم بن عوف انتقال کرد و در روز جمعه
وقت طلوع آفتاب که امیرالمؤمنین با آنحضرت بود مسجدی برای ایشان خط کشید و قبله آن را نصب کرد و در آن مسجد با ایشان
نماز جمعه را دو رکعت ادا کرد و دو خطبه خواند و در همان روز داخل مدینه شد و بر همان ناقه سوار بود و همراه علی
ابن ابیطالب همراه آنحضرت بود و از آنحضرت جدا نمیشد و هر قبیله از قبایل انصار که میرسید استقبال آنحضرت میکرد و
و استدعا میکردند که نزد ایشان توقف نماید آنحضرت میگفت که بگذارید راه ناقه را که او از جانب خدا تعالی
مامور است و بهر جا که خدا تعالی او را امر کرده است خواهد رفت و حضرت مهارش را نیز رها کرده بود و ناقه میرفت
تا رسید باین موضع و حضرت زین العابدین ع بدست خود اشاره کرد بآن درگاه مسجد رسول خدا ص که نماز بر
جنازه‌ها در آنجا میکنند پس ناقه در آنجا افتاد و خوابید و سینه را بر زمین گذاشت و حضرت از ناقه فرود آمد
و ابوایوب انصاری پا درمیان نهاد و اسباب آنحضرت را بخانه خود برد و حضرت در خانه او منزل کرد تا مسجد را
ساختند و خانهٔ آنحضرت و خانهٔ امیرالمؤمنین ع را ساختند و ایشان بآن خانه‌ها نقل کردند و در همهٔ این احوال
امیرالمؤمنین ع در نزد آنحضرت بود و از او جدا نمیشد راوی پرسید از حضرت زین العابدین که خلیفه شوم ابوبکر
با آنحضرت بود در هنگامی که بمدینه آمد و در کجا از آنحضرت جدا شد حضرت گفت که چون رسول خدا ص در قبا
آمد و انتظار قدوم علی ع را میکشید ابوبکر گفت برخیز تا داخل مدینه شویم که اهل مدینه شاد شدند از آمدن
تو و انتظار تو میکشند پا بر دیم و انتظار علی را میکشی که او تا یکماه دیگر نخواهد آمد گفت آنحضرت که چنین نیست
زود خواهد آمد و من از این موضع حرکت نمیکنم تا پسر عم من و برادر و خلیفه من و دوسترین اهل بیت
من بیاید و او را جان نجات داد از آتش کرد و در بین حق خواب ... ابوبکر در خشم شد و متغیر گردید
و در بعضی کرد و غصه عظیم بدل برد و داخل مدینه شد و این اول عداوتی بود که از او ظاهر شد برای رسول خدا
در حق علی و اول اختلافی بود که کرد با آنحضرت پس آن روز غضبان از آنحضرت جدا شد و داخل مدینه گردید و حضرت
در قبا ماند و انتظار علی ع را میکشید راوی پرسید که در چه وقت حضرت فاطمه را به علی تزویج کرد حضرت
گفت که در مدینه بعد از هجرت بیکسال و در آن وقت عمر شریف فاطمه نه سال بود و گفت بعد از بعثت حضرت را از خدیجه
فرزندی بغیر از فاطمه بهم نرسید و حضرت خدیجه پیش از هجرت بیکسال از دنیا رحلت کرد و حضرت ابوطالب
بعد از خدیجه بیکسال از دنیا رحلت کرد و چون هر دو از دنیا رفتند آنحضرت از ماندن در مکه دلتنگ شد
و اندوه شدیدی بر او مستولی شد و از کفار قریش بر خود میترسید و چون آن حال را بجبرئیل شکایت کرد حق تعالی
وحی کرد بسوی او که بیرون رو از این شهر که اهلش ستمکارانند و هجرت کن بسوی مدینه که تو را امروز در
مکه یاوری نیست بعد از ... آنجا پس در آن وقت آنحضرت متوجه مدینه گردید راوی پرسید که در چه وقت

بعد دو ماه از این حضرت هجرت شد که الحال میکنند کفته‌اند بعد از ده سال در مدتی که دعوت آنحضرت ظاهر شد و اسلام قوت
کرفت و حق تعالی بر مسلمانان جهاد را واجب کردانید آنحضرت بامر خدا ایشانرا هفت رکعت نماز زیاد کرد در نماز
ظهر و عصر و عشا در هر یک دو رکعت و در نماز شام یک رکعت زیاد کرد و نماز صبح را بحال خود کذاشت بجهة تعجیلی که دارد و اول
واجب شده بود برای اینکه زود میآیند ملائکه روز از آسمان بسوی زمین و زود بالا میروند ملائکه شب و ایشان
پس ملائکه شب و روز هر دو حاضر میبودند با رسول خدا در نماز صبح پس این است سبب آنکه حق تعالی کفته و قرآن الفجر
ان قرآن الفجر کان مشهودا کفت آنحضرت که یعنی که حاضر میشوند در نماز صبح مسلمانان و ملائکه روز که اعمال شب
ملائکه میبرند کان اعمال ... مروی است از حضرت صادق ع که چون رسول خدا داخل مدینه شد دور مدینه را
بنای جهاد را بحد خط کشید با کام و زد و کفت که خداوندا هر که خانهای مدینه را خراب کند بر روی او برکت مده برای او
مروی است که در وقتی که رسول خدا داخل مدینه شد مهار ناقه را انداخت و ناقه میرفت بالهام خدا تعالی تا آنکه
رسید بموضعی که اکنون مسجد آنحضرت است و در آن وقت حصاری بود از دو طفل یتیم از قبیله خزرج که اسعد بن
زراره کفالت ایشان میکرد و ناقه برد در خانه ابو ایوب انصاری که خالد نام داشت خوابید و آنحضرت از ناقه
فرود آمد و اهل مدینه بر آنحضرت جمع شدند و هر یک آنحضرت را تکلیف بخانه خود میکردند پس مادر
ابو ایوب مبادرت کرد و رحل و اسباب آنحضرت را بخانه خود برد و چون مردم بسیار مبالغه کردند کفت آنحضرت
که آدمی با رحل خود میباشد و بخانه ابو ایوب داخل شد و اسعد بن زراره ناقه آنحضرت را بخانه خود برد و حضرت
رسول خدا چند کاه در آن حصار در خانه ابو ایوب نماز میکرد با اصحاب خود پس با اسعد بن زراره کفت که این
زمین را برای من بخر از صاحبانش پس اسعد با یتیمان سخن کفت ایشان کفتند این زمین از آنحضرت است و ما قیمت
نمیخواهیم کفت آنحضرت که من بی قیمت راضی نمیشوم پس حضرت بده اشرفی آن زمین را خرید و امر کرد تا در آن
زمین خشت زدند و اساس مسجد را بسر رسانیدند و از سنک برآوردند و صحابه را امر کرد که از حره مدینه سنک
میآوردند و خود با ایشان رفاقت میکرد در کشیدن سنک تا آنکه اسید بن حضیر آمد دید که سنک
کرانی بر داشته است کفت ای رسول خدا بمن ده تا من بردارم کفت آنحضرت تو برو و سنک دیکر بردار پس چون
اساس مسجد را از سنک برآوردند و بزمین رسانیدند دیوار را از خشت بنا کردند و بعد مردم جمعیت که رسول خدا ص
دیوار مسجد را یک خشت برآورد و چون مسلمانان زیاد شدند کفتند یا رسول خدا امر میکنی که مسجد را زیاد
کنند پس امر کرد تا مسجد را زیاد کردند و یک خشت و نیم بنا کردند پس باز مسلمانان زیاد شدند و التماس نمودند
که پس آنحضرت امر کرد که زیاده کنند و دیوارش را بدو خشت که ماده و نر باشد برآوردند و چون کرما بر ایشان غلبه کرد
کفتند ای رسول خدا اکر امر میکردی که سقفی میساختیم از کرما محفوظ میشدیم پس امر کرد تا ستونها از چوب خرما
بر پا کردند و بچوبها و برکهای خرما مسقف کردند و در سایه آن بسر میبردند تا آنکه باران آمد و باران بسیار
میچکید پس کفتند ای رسول خدا کاش امر میکردی که کل بر روی این سقف میکشیدند که آب نمیآمد کفت نه عریشی

مانند عریش موسی کرده‌ام و بنا ده از این مینکیم و همیشه مسجد آنحضرت بر این هیئت بود تا از دنیا رحلت کرد
و دیوار مسجد پیش از آنکه سقف شود بقدر یک قامت بود چون سایه دیوار بقدر یک ذراع میشد نماز ظهر را
میکردند و چون بقدر دو ذراع میشد نماز عصر را میکردند و نیز مروی است که چون آنحضرت این مسجد را بنا
کرد امر کرد که خانها برای خود و اهل بیت خود و سایر مهاجران بر دور مسجد بنا کنند و هر یک در کاه خانه خود را
بسوی مسجد کشودند بعد از چند روز خانها خواست و در را بمسجد کشود و برای علی بن ابیطالب ع خانه ساخت در پهلوی
خانه خود و در آنرا بسوی مسجد کشود و از خانها که بر دیکران بود همه باز کرد و جبرئیل نازل شد و کفت
ای محمد حق تعالی ترا امر کرده است که امر کنی تا آنانکه در مسجد کشوده‌اند درهای خود را بسد و در خانه
... بسد و جمیع کسانی که در مسجد کشوده باشند بغیر از در خانه تو و در خانه علی ... برای علی حلال است در
مسجد جنب برای تو حلال است پس صحابه از این حکم در غضب شدند و حمزه در خاطرش ملالی راه داد که چرا در
علی را کشوده داشت و در کاه مرا بست و او از من خورد سال تر است پس کفت حضرت که
کرامی از این واقعه ملول مشو و محزون مباش که من چنین نکرده‌ام بلکه خدا تعالی امر کرده که درهای شما را
بر بندم و در کاه علی ابن ابیطالب را بکشایم حمزه کفت پس راضی شدم و تسلیم کردم برای رضای خدا و رسول خدا **فصل**

در بیان سخاوت و تعداد غزوات و جنکهای آنحضرت است بعد از هجرت و بیان غزوه‌ها و جنکها که کرد تا آنکه
کبری واقع شد از جمله جنک بخله و جنک عشیره و جنک ودان و ابواء ... در بیان آیه سوره بقره است که آیه

کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَعَسَی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَعَسَی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللَّهُ یَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَکُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ حَتَّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ
إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ فَأُولَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَ
أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولَئِکَ
یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ یعنی نوشته شد بر شما قتال کردن و جهاد کردن با کفار و حال آنکه آن
اکراه و مخالف طبع شما است و شاید که خواهید شما چیزی را و آن خیر و بهتر باشد از برای شما و شاید که دوست
دارید چیزی را و آن شر و بدتر باشد از برای شما و خدا تعالی میداند صلاح شما را و شما نمیدانید میپرسند از تو
از ماه با احترام و از قتال کردن در آن بکو قتال کردن در آن کناه بزرکیست و منع و باز داشتن از راه
خدا تعالی است و کافر شدن بخدا است و منع کردن از مسجد الحرام است و بیرون کردن اهل آن از آن که
سزاوارند در بودن در آن از آن کناه بزرکتر است در نزد خدا تعالی و شرک و فساد در کناه بزرکتر است
از کشتن و پیوسته جنک خواهند کرد با شما تا آنکه برکردانند شما را از دین شما اکر توانند و بر کرداند
و هر کس که بر کردد از شما از دین خود پس بمیرد و حال آنکه کافر باشد پس ایشان باطل کرده اعمال ایشان در دنیا و

آخرت و ایشان مصاحبان آتش دوزخ باشند ایشان در آن آتش جاودان باشند بعد ازین حق تعالی ذکر ایمان آورندگان
و آنانکه هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا تعالی آنان امید میدارند رحمت و بخشایش خدا را و خدا تعالی
آمرزگار و مهربانست منقولست که آنحضرت در بیست و شش جماعت حاضر بودند و در سی و شش جماعت حاضر
نبودند و لشکر فرستادند و منقولست که فرستاد بجهت عبدالله بن جحش پسر عم خود را با جمعی از لشکریان در ماه جمادی
الآخره پیش از قتال بدر بدو ماه از برای آنکه مترصد و منتظر قافلهٔ قریش باشند که در میان آن قافله عمرو بن عبدالله
حضرمی بود سه نفر دیگر که با او بودند پس فرستادگان بحضرت بودند با قافله و کشتند عمرو را و اسیر کردند دو نفر
از آن سه نفر را و آوردند اموال قافله را در میان آن قافله مال التجاره اهل طایف بود و بود این واقعه در آخر
جمادی و آن لشکریان گمان کرده بودند که ماه جمادی هنوز باقیست پس گفتند قریش که حلال کرد اینها محمد ماه حرام
را و اگر این بود در آن هر که خایف بود و متفرق شدند مردمان در آن سوی بعضی از آن بجهت و این سخن دشوار
دشوار آمد بر آن لشکریان و گفتند ما از مکان خود حرکت نکنیم تا اینکه نازل شود قبول توبهٔ ما در کرده رسول
خدا اموال قافله را و اسیران را پس نازل شد این آیه یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه تا آخر آیه و بعضی روایت
کرده اند که پیش از بدر بدو ماه پیش از آنکه حضرت بجهت محاربه رسول خدا بسوی بدر فرستاد عبدالله بن جحش را با هشت نفر از اصحاب خود و نوشت
نامه ای و گفت چون دو روز از راه بروی این نامه را بگشا و بخوان و آنچه فرموده باشم عمل کن پس چون دو روز
پس رسیدند ایشان بقافلهٔ قریش که در آن قافله عمرو بن حضرمی بود و او هم قسم بود عتبه
بن ربیعه پس چون نگاه کرد عمرو بن حضرمی بسوی عبدالله بن جحش و اصحاب او ترسید و گفت اهل قافله
که ایشان اصحاب محمد اند ما جان ما بایشان سپردیم پس ازین کرد عبدالله بن جحش اصحاب خود را تا اینکه فرود آمدند و سرهای خود را
تراشیدند و با ایشان حیلت نمودند که ما از برای عمره آمده ایم پس چون دانستند که ایشان کرده اند در آخر
ماه از ایشان باکی ندارند پس چون حاضر شدند و اسلحهٔ خود را گذاشتند حمله کرد بر ایشان عبدالله بن جحش پس کشت عمرو را
و کشتند اصحاب او و اسیر کردند اموال قافله را و آوردند قافله را بسوی مدینه و بود آن واقعه در روز اول ماه رجب از ماه های
حرام پس حلال کرد مال قافله را و چیزها از آن غنیمت بر گرفتند پس نوشتند قریش بسوی رسول خدا که تو حلال کرده ای
ماه های حرام را و بخون ریختن در ماه حرام را در آن و گرفتی مال مردم را و بعضی گفتند در باره ان پس از آنکه اصحاب رسول خدا
آیا حلال شد قتل در ماه های حرام پس نازل شد خدا تعالی یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه تا آخر آیه و گفت خدا تعالی که قتال
در ماه حرام گناه بزرگ است و فساد و بیرون کردن مومنان از اوطان خود بزرگتر است گناه از قتل نزدیک خدا تعالی
که قتال در ماه حرام گناه بزرگ است ولیکن آنچه قریش کردند از منع مسلمانان از مسجد الحرام و کافر شدند بخدا تعالی بیرون کردن
آنان در گناه بزرگتر است نزد خدا تعالی و فتنه یعنی کفر بخدا بزرگتر است در گناه از قتل و بعضی مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
مجموع غنیمت را که آورده بودند چون در ماه حرام بود بگذاشت تا مدتی و بس تا امر آمد که چه دیه واده بود و گفتند که چون
در ماه بود نامه آنکه ایشان در آن ماه حلال بود و چون او نامه را گشود دیده دانستند که روز اول

زود بیا و بعد چند روز از قافلهٔ قریش خبر برسد بیاور پس چون نامه را گشاد گفت سمعا و طاعة پس چون رسیدند بقافلهٔ قریش
بر ایشان مشتبه شد که آیا ماه رجب داخل شده است یا نه ماه جمادی است پس آن قرار کردند که ایشان از قتل دست باز ندارند و چون برگشتند
از حضرت آمدند گفت آنحضرت که من امر نکرده بودم شما را که در ماه حرام قتال کنید و تصرف در اموال و اسیران ایشان نکرد و ایشان
از کرده پشیمان شدند و چون کفار قریش نامه بحضرت نوشتند و اورا اعیب کردند نازل گردید خدا تعالی این آیات را و چون
این آیات نازل شد آنحضرت اموال ایشان را گرفت و بعضی گفته که فدیهٔ ایشان را گرفت و رها کرد و این واقعه دو ماه
پیش از بدر بود
سوره [illegible] آیه
یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا و ان
منکم لمن لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا و لئن اصابکم فضل من الله لیقولن
کان لم تکن بینکم و بینه مودة یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما یعنی ای انانکه ایمان آورده اید بگیرید سلاح و آلات
جنگ شما را پس بیرون روید دسته دسته یا آنکه بیرون روید همه با هم بسوی جهاد و بدرستی که بعضی از شما هر آینه
کسی است که باز میدارد خود را و مردم را از جهاد پس اگر رسید شما را مصیبتی و کشته شدید میگوید بتحقیق انعام کرد خدا تعالی بر من که نبودم
با ایشان حاضر و هر آینه اگر رسید شما را غنیمتی و فتحی از جانب خدا تعالی هر آینه گوید بطور یکه گویا که نبوده در میان شما و در میان او
دوستی ای کاش که من بودمی با ایشان پس میرسیدم بمراد رسیدنی بزرگ و مروی است از حضرت باقر و در تفسیر ابراهیم
که بعضی بدر اسیران را دادند خبر بحضرت بدر و لشکر او آنکه آن روا باشد میشد بجهت عذر رسیدن و مروی است از آنحضرت که
قول خدا تعالی خذوا حذرکم یعنی سلاح و آلات جنگ است و جمیعا یعنی لشکرها و مروی است از حضرت صادق که در قول خدا تعالی قال قد انعم
الله علی تا آخر آیه که اگر بکشند این جماعت را اهل مشرق و مغرب هر آینه میگویند بیرون از ایمان ولیکن خدا تعالی نامید ایشان را مومن
به اقرار ایشان و در روایت دیگر است که نامید خدا تعالی ایشان را مومنین و نیستند ایشان مومن و نیست کرامتی از برای
ایشان فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالآخرة و من یقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالآخرة
و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما یعنی پس باید قتال کنند در راه خدا تعالی آنانکه میفروشند زندگانی
دنیا را بعوض نعمت آخرت و هر کسی که قتال کند در راه خدا تعالی پس کشته شود یا آنکه غالب شود پس زود باشد که بدهیم ما او را
مزد بزرگ که بهشت باشد و وعده کرد خدا اهل ایمان را از برای قتال کننده در جهاد امر عظیم را مغلوب شود از جهت رغبت
ترغیب بسوی جهاد و از جهت تکذیب قول آنکه گفته که انعام کرد خدا تعالی بر من که حاضر نبودم با ایشان که کشته شدند و مروی است از
حضرت صادق از حضرت پیغمبر که گفت بالای هر نیکی نیکی دیگر است تا آنکه کشته شود در راه خدا تعالی
پس چون که کشته شود در راه خدا تعالی پس نیست بالای آن نیکی و نیز مروی است از آنحضرت که هر کسی که کشته شود
در راه خدا تعالی در نظر نمی آورد خدا چیزی از اعمال بد او را و مروی است از حضرت پیغمبر که گفت از برای شهید هفت
خصلت است اول آنکه خدا تعالی اول قطره ای از خون او که بریزد می آمرزد از برای او جمیع گناهانش را دوم آنکه
میگذارد سر او را در کنار زوجه اش از حور العین و آن دو حوری پاک میکنند از روی او گرد و غبار را و میگویند
با وی خوش آمدی و میگوید شهید با ایشان که خوش آمد شما را سیم آنکه می پوشانند او را از جامه های بهشت چهارم آنکه

[illegible]

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا

[illegible]

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا

[illegible]

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

[illegible]

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

[illegible]

پس چون رسید برسول خدا صلعم حرکت ایشان بسوی حرم اماده شد از برای رفتن بسوی اشجع تا اینکه جنگ کند با ایشان
بسبب معاهده که بود در میان حرم و بنی ضمره ... خدا ... ابو بکر و نکا کفر ... اشجع الا
حکم بر کفته الا الذین یصلون الی قوم تا اخر ایه بود ... در بهار و جمل و صباح ... ایشان نزدیک رسول
خدا صلعم رسید ... رسول خدا ... ایشان ... رسول خدا ... سید از ایشان
اینکه دست ... ایشان ... بسوی ایشان ... طایفه اشجع
مسعود بن رحیله با صد تن ... اشجع ... در ماه ربیع الاول سال ششم ... پس
خواند رسول خدا صلعم اسید بن حضین را و گفت با او که برو با چند نفر از اصحاب تو تا اینکه ببینید که چه سبب وارد شده اند
اشجع پس چون رفت اسید با سه نفر از اصحاب خود پس ... در برابر ایشان و گفت چه سبب وارد شدید پس برخواست
مسعود بن رحیله که رئیس اشجع بود و سلام کرد بر اسید و بر اصحاب او و گفت که ما امده ایم که موادعه و مصالحه کنیم با محمد
پس برگشت اسید بنزد رسول خدا صلعم و خبر داد او را پس گفت رسول خدا صلعم که ترسیده اند قوم او از اینکه جنگ کنم
با ایشان و پس اراده کرده اند صلح را در میان من و ایشان پس فرستاد از برای ایشان ده بار شتر خرما و ... پیش
روی خود و گفت خوب چیزیست هدیه فرستادن پیش از حاجت خواستن پس امد بنزد ایشان و گفت ای طایفه اشجع چه
وارد کرد اینجا شما را با اینجا گفتند نزدیکی خانه های ما به تو و ... جنگ کردن با قوم ما بسبب اندکی ... ما
ایشان پس امده ایم تا اینکه موادعه و مصالحه کنیم با تو پس قبول کرد رسول خدا صلعم از ایشان و موادعه کرد با ایشان
و عهد و پیمان کرد با ایشان و اگذاشتن جنگ را با ایشان پس ماندند ایشان در ان روز برگشتند بسوی بلاد خود
و در باره ایشان نازل شد این ایه که الا الذین یصلون مرویست از حضرت صادق ع که بود طریقه رسول خدا صلعم
چنین ... که جنگ نمیکرد مگر با کسی که اراده جنگ او کرده و نازل شد در ان این ایه فان اعتزلوکم
فلم یقاتلوکم تا اخر ایه پس بود رسول خدا صلعم که جنگ نمیکرد با احدی که ازاو دوری میکرد تا اینکه نازل شد
بر او سوره برائت و امر شد بکشتن مشرکان ان کسی که دوری کند ازاو و با اینکه نکند ... الا
کر رسول خدا صلعم با ایشان عهد و پیمان کرده بود در روز فتح مکه تا یکدیگر واز ... جمله بود صفوان بن امیه و سهیل
بن عمرو پس ... این حدیث ... مذکور ... در سوره برائت ان شاء الله تعالی ستجدون اخرین یریدون ان یامنوکم
و یامنوا قومهم کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها فان لم یعتزلوکم و یلقوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث
ثقفتموهم و اولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا یعنی زود باشد که بیابید قوم دیگر از اکره مراد اهل
... از شما و ایمن شوند از قوم ... خود هر از تا اینکه بازگردانیده شوند بسوی شرک و فساد و بسوی قتال با مسلمانان
... ان پس اگر دوری نکنند از جنگ شما و بیفکنند بسوی شما مصالحه را و باز ندارند دستهای خود را
از جنگ با شما پس بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را در هر جا که بیابید ایشان را و ایشانند که کردانیدیم ما از برای شما
بر ایشان تسلط اشکار در کشتن و اسیر کردن ایشان از جهت کفر ایشان صفوان که ایشان اظهار میکردند

اسلام را تا اینکه این باشند از مسلمانان پس چون بر میگشتند بسوی قوم خود کافر میشدند مرویست از حضرت صادق ع
که نازل شد این ایه در باره عیینة بن حصین فزاری که ... بود در بلاد ایشان پس امد بنزد رسول خدا صلعم
و موادعه و مصالحه میکرد ... که ... در حال ... که سفر ... و فتوح دیر ... ملعونین واما کفرهم
که نام کفار ... بود او را رسول خدا صلعم و طلاع ... قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا
تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک کنتم
من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا یعنی ای انکه ایمان اورده اید چون سفر کنید
از برای جنگ کردن در راه خدا پس تحقیق کنید کافر را از مؤمن و مگوئید با کسی که بیفکند بسوی شما سلام را
و انقیاد را که نیستی تو مؤمن که طلب کنید شما متاع دنیا که ان ... اگر احوال ... باشد زیرا که در نزد خدا
غنیمتهای بسیار هست که بیابید ... از ان هم چنان بوده اید شما پیش از هجرت کردن تا اینکه ... احسان کرد
بر شما ... کردن احکام از برای شما پس تحقیق کنید ... کافر را از مؤمن ... بدرستی که خدا
باشد با خبر شما ... مرویست که نازل شد این ایه در ... رسول خدا از جنگ خیبر ... اسامه
بن زید را با ... از سواران بسوی بعضی از یهود در جانب فدک که بخواند ایشان را بسوی اسلام و بود مردی از یهود
که او را مرداس بن نهیک فدکی میگفتند در بعضی از دهها پس چون دید او سواران رسول خدا را جمع کرد
اهل خود را و مال خود را و کشید بطرف کوه پس روی اورد قبول ان و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله پس گذشت با او اسامه بن زید و نیزه زد با او و کشت او را پس چون برگشت بنزد رسول خدا
خبر داد با او پس گفت رسول خدا صلعم که کشتی مردی را که شهادت داد که نیست خدائی بجز از خدا و
محمد رسول خدا است پس گفت اسامه که گفت او کلمه شهادت را از جهت خلاص شدن از قتل پس گفت رسول خدا با او
که ایا پس تو پاره نکردی پرده دل او را ... که ... است ... اگر در نفس او بود
... نکردی و نه ... بود ... ان بیان از کلمه شهادت ... پس ... است
که بعد از این قتال نکند با احدی که بگوید کلمه شهادت را پس تخلف کرد از حضرت امیر المؤمنین ع در جنگها و
نازل کرد خدا این ایه را در باره او و ... و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام تا اخر ایه میگوید که این حدیث دلیل است
بر نفاق اسامه و طلب کردن او متاع دنیا را ... رسول خدا صلعم با او ... فرمود ... اگر
... بود در عذر از برای حضرت امیر المؤمنین ع در جنگها ... کلمه ... و ... حقیقتا
... از جانب خدا و رسول که اطاعت امام ... و ... و ... القتال است
پس ... از برای اسامه در تخلف کردن از ان حضرت ع و در روایت عامه وارد است که ... اهل اسلام
... و قال الله تعالی و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیاخذوا
اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتات طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک و لیاخذوا

حذرهم واسلحتهم ودّ الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة ولا جناح
علیکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم وخذوا حذرکم ان الله اعد للکافرین عذابا
مهینا یعنی و چون که باشی در میان جماعه در میان ایشان پس بپای ایشان نماز را پس باید بایستند گروهی
از ایشان با تو و باید بردارند سلاحهای خود را پس چون سجده کنند پس باید که باشند از پس پشت شما و باید بیاید
گروهی دیگر که نماز نکرده باشند پس باید نماز کنند با تو و باید بردارند آلتهای حذر خود را و سلاحهای خود را دوست
میدارند آنان که کافر شدند که کاش غافل شوید شما از سلاحهای شما و متاعهای شما تا حمله کنند بر شما حمله کردنی یکبار
و نیست گناهی بر شما اگر باشد در شما رنجی از جهة بسیاری باران یا آنکه باشید شما صاحب مرضی اینکه بگذارید
خود سلاحهای شما را و بگیرید احتیاط و پرهیز شما را بدرستی که خدای تعالی آماده کرده است از برای کافران عذاب
خوار کننده و امر روایت که نازل شد این آیه چون که بیرون رفت رسول خدا صلعم بسوی حدیبیه و اراده مکه کرد
پس چون رسید این خبر بقریش فرستادند خالد بن ولید را با دویست سوار که باشند پیش روی رسول خدا صلعم
و بود رسول خدا که معارضه میکرد با ایشان بر سر کوهها پس چون بعضی از راه را رفت و حاضر شد وقت نماز
ظهر اذان گفت بلال و نماز کرد رسول خدا با مردمان و گفت خالد بن ولید که کاش حمله میکردیم بر ایشان و در
ایشان در نماز بودند تا آنکه دست می یافتیم بر ایشان زیرا که ایشان قطع نمیکردند نماز را و لیکن می آید از
برای ایشان در این زمان وقت نماز دیگر که دوست تر است در نزد ایشان از نور دیدهای ایشان که نماز
عصر باشد پس چون داخل شوند در آن حمله میبریم بر ایشان پس نازل گردید جبرئیل با نماز خوف با این آیه بر رسول خدا صلعم و گفت که
اصحاب خود را دو فرقه بسازد و فرقه را پیش روی دشمن بازدارد که محافظت کنند از دشمنان و با فرقه دیگر
بگفت اول را بایستاد تا آنکه فارغ شدند ایشان از نماز و رفتند ایستادند بجای آن فرقه اول که نماز نکرده بودند
و آمدند ایشان و ایستادند نماز کردن پس نماز کرد رسول خدا صلعم با ایشان رکعت دوم را که از برای ایشان رکعت
اول بود و نشست رسول خدا تا آنکه برخاستند ایشان دیگر و کردند رکعت دوم را و نشستند پس سلام داد رسول خدا
با ایشان و در روایت از حضرت صادق ع که نماز کرد رسول خدا صلعم با اصحاب خود در جنگ ذات الرقاع بر نماز خوف
پس متفرق کرد ایشان اصحاب خود را دو فرقه کرد ایستادند یک فرقه در برابر دشمن و ایستادند یک فرقه دیگر در پشت سر
آن حضرت پس تکبیر گفت و ایشان نیز تکبیر گفتند پس قرائت حمد و سوره کرد و ایشان ساکت شدند و رکوع کرد
پس رکوع کرد و ایشان نیز رکوع کردند پس سجده کرد و ایشان نیز سجده کردند پس ایستاد رسول خدا صلعم و ایشان
کردند با نفس خود رکعت دیگر را از نماز را پس سلام کرد بعضی بر بعضی پس بیرون رفتند بسوی فرقه که نماز نکرده
بودند پس ایستادند در جای ایشان در برابر دشمن و آمدند فرقه اول و ایستادند در پشت سر رسول خدا صلعم پس
نماز کرد رسول خدا صلعم با ایشان پس تشهد و تسلیم گفت و ایشان چون برخاستند ایشان و نماز کردند رکعت
دیگر را بنفس خود و از آن پس سلام گفتند بعضی بر بعضی مروی است که رسید بما از آنحضرت صلعم که از نماز خوف گفت حق آمده

امام میآیند طایفه از اصحاب او پس می ایستند در پشت او و میآیند طایفه دیگر و مقابل دشمن پس نماز میکند امام با ایشان
یک رکعت پس سجده و بر میخیزند ایشان با او پس امام راست می ایستد و نماز میکنند ایشان رکعت دوم را پس سلام میکنند
بعضی بر بعضی پس فارغ میشوند از نماز پس بر میگردند و می ایستند در جای فرقه اول و میآیند ایشان و می ایستند در پشت سر امام
نماز میکند امام با ایشان رکعت دوم را پس می نشیند امام و بر میخیزند ایشان و نماز میکنند رکعت دیگر را پس سلام میکند
امام بر ایشان پس ایشان فارغ میشوند از نماز بسلام دادن امام و گفت آنحضرت در نماز مغرب مثل آن که می ایستد
امام و می آید یک طایفه پس می ایستند در پشت سر او پس نماز میکند امام با ایشان یک رکعت پس بر میخیزد امام و بر میخیزند
ایشان پس امام راست می ایستد و ایشان میکنند دو رکعت دیگر از نماز را پس تشهد میگویند و سلام میکنند بعضی بر بعضی
پس فارغ میشوند از نماز و می ایستند در جای فرقه اول و میآیند ایشان و می ایستند در جای اصحاب خود در پشت سر امام
پس نماز میکند امام با ایشان یک رکعت که قرائت میکند در آن و می نشینند و تشهد میخوانند پس بر میخیزد و می ایستند
و ایشان نیز بر میخیزند و می ایستند با او پس نماز میکند با ایشان رکعت دیگر را و می نشیند امام و بر میخیزند ایشان پس تمام
میکنند ایشان رکعت دیگر را پس سلام میکند امام بر ایشان و فارغ میشوند فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبکم فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا یعنی پس چون که ادا کردید
شما نماز را و فارغ شدید از آن پس یاد کنید خدای تعالی را در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلوها خوابیده
تا شاید که نصرت دهد شما را بر دشمن پس چون ایمن شدید و آرمیدید از خوف پس تمام بکنید نماز را که در حال
خوف قصر کرده بودید بدرستی که نماز باشد بر مؤمنان نوشته شده و وقتها معین شده مروی است از حضرت باقر ع
که گفت مراد خدا از کتابا موقوتا یعنی واجب است نوشته شده یعنی واجب کرده ابتدا شده است و گفته و نیست که تقصیر شده
باشد وقت تضییع شدن نماز که چون تعجیل کند از اول وقت پس نماز بکند آنکه وقت باشد آن نماز را و اگر چنین باشد
هر آینه باید هلاک کند و باشد سلیمان بن داود و در وقتی که نماز کرد در غیر وقتش و لیکن هر آن نمازی که بجا آورد
از آنکه بکند آن نماز را ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون وترجون من الله
ما لا یرجون وکان الله علیما حکیما یعنی و سستی مکنید در طلب کردن و جستن آن گروه دشمنان خدا اگر باشید
شما دردمند از جهت جراحت جنگ پس بدرستی که ایشان نیز دردمند باشند چنانچه شما دردمندید و شما امید دارید
از خدای تعالی اجر را که امید ندارند ایشان از ثواب و باشد خدای تعالی دانا بمصلحتهای خلق خود و درستکردار در تدبیر
خود از برای ایشان مروی است که چون جنگ برگشتند از نصرت احد و داخل مدینه شدند نازل شد بر او جبرئیل پس گفت ای محمد
بدرستی که خدای تعالی امر میکند بتو آنکه بیرون بروی بعقب آن قوم کفار و باید بیرون نیاید با تو بجز آنانی که
در ایشان جراحت و زخم جنگ جهاد است پس امر کرد رسول خدا صلعم منادی را که ندا کرد ای گروه مهاجر و انصار هر کس
که جراحت و زخم دارد باید بیرون بیاید و هر کس که جراحت ندارد باید باز در مدینه پس شروع کردند مردم بر مرهم گذاشتن
بر جراحتهای خود و مداوا کردن زخمهای خود پس نازل گردید خدای تعالی بر پیغمبر خود این آیه و لا تهنوا تا آخر و گفت خدای تعالی

ان شکم فتح شد سال هجرت و فتح مکه را اخوان بعض اکر رسیده است جراحات مرهم بر جمعیت رسیده است
بقوم کفار دیگر جراحت مانند از بیرون رفتند مسلمانان بالا بر وی درد و جراحت سوره مائده شش آیه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید حلال مدانید علامتهای دین خدا را از اعمال حج و غیر آن و سه حلال شکار بعض را تا خدا را
و نه ماهی را که خدا حرام کرده است در آن قتال را و نه قربانی را و نه شتر قلاده کرده را که قلاده انداز برای قربانی
و نه قصد کنندگان زیارت خانه کعبه را در حالتی که طلب میکنند فضل و کرم پروردگار خود را و خوشنودی او را و چون
حلال شوید و از احرام بیرون آئید پس صید کنید شکار کنید و باید باعث نشود شما را دشمنی گروهی از اهل مکه برآنکه
منع کردند شما را از مسجد الحرام تا اینکه تجاوز کنید از حد در خدا تعالی و اعانت یکدیگر بکنید بر نیکوکاری و پرهیزکاری
و یاری یکدیگر مکنید بر گناه کردن و ستم کردن و بترسید از خدا تعالی بدرستیکه خدا تعالی سخت عقوبت است مرویست
از حضرت باقر که این آیه نازل شد در باب مردی از بنی ربیعه که او را حطم میگفتند و از حیان بود که او
حطم نزد رسول خدا آمد بتنهائی و لشکرها سواران خود را در بیرون مدینه گذاشت پس گفت به پیغمبر که بسوی چه میخوانی
قوم را و بعضی [illegible] بود و گفته بود با اصحاب خود که داخل میشود برشما امروز مردی از بنی ربیعه که تکلم
میکند بزبان شیطان پس چون گفت آنحضرت جواب او را گفت که بسوی چه میخوانی مردم را گفت و کفر پس مهلت بده
مرا تا شاید اسلام بیاورم و از برای من کسی هست که باید با او مشورت کنم پس بیرون رفت از نزد پیغمبر پس گفت
رسول خدا که داخل شد او بصورت کافر و بیرون رفت بقدم غادر مکار و حیله کار و پس گذشت آن کافر
مکار و حیله کار از گلهای مدینه و پیش کرد و برد پس آمد در سال آینده از برای حج کردن و قلاده کرده بود شتر
قربانی را و بعمل آورده بود پس خواست رسول خدا که بفرستند بکشتن او جمعی را پس نازل شد این آیه که ولا
آمین البیت الحرام پس حضرت منع فرمود و منقول است از حضرت باقر که گفت نسخ فرمود این سوره چیزی
را از این آیه چیزها را از جمله اینکه جایز نیست اینکه ابتدا کنند مومنان با مشرکان در قتال در ماههای حرام مگر اینکه
مشرکان ابتدا کنند بقتال و این حکم منسوخ است بآنکه گفته که این منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
و قال تعالی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى یعنی و باید باعث نشود از برای شما
دشمنی جماعتی از مشرکان بر آنکه عدالت نکنید در حق ایشان و مرتکب اموری شوید که حرام باشد مانند دشنام دادن و نقض
عهد کردن و کشتن زنان و اطفال و مانند آن بعد از آن مامور کنید با دوستان و دشمنان که عدالت نزدیکتر است
به پرهیزکاری و قال تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ
فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید یاد کنید

انعام کردن خدا تعالی را برشما چون که قصد کردند گروهی که بگشایند بسوی شما دستهای خود را بشما دور کرد خدا تعالی دستهای
ایشان را کنده از شما منقول است که این آیه در باب اهل مکه بود در فتح مکه پس نگاه داشت خدا تعالی دست ایشان را
کردن در سریه حدیبیه و قال تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید مگیرید یهود
و نصاری را دوستان خود بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و هر کس که بگیرد دوستان ایشان را از شما پس بدرستیکه
او از ایشان باشد و کافر باشد مثل ایشان بدرستیکه خدا تعالی هدایت نمیکند گروه ستمکاران را مرویست از
حضرت صادق که هر کس دوست دارد آل محمد را و مقدم دارد ایشان را بر جمیع مردمان بسبب مقدم بودن ایشان از قرابت
رسول خدا پس او از آل محمد باشد یعنی از اهل بیت باشد نه اینکه او از این قوم باشد با خصائص ایشان بلکه او از آن
باشد بسبب دوست داشتن او ایشان را و متابعت کردن او ایشان را و همچنین است حکم خدا تعالی در قرآن کریم
و من یتولهم منکم فانه منهم و همچنین قول حضرت ابراهیم که فمن تبعنی فانه منی یعنی پس هر کس که متابعت کند مرا پس او
از من است و قال تعالی فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ
أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ یعنی پس می بینی تو آنانکه در
دلهای ایشان مرض شک و نفاق است میشتابند در دوستی ایشان میگویند میترسیم ما اینکه برسد بما گردشی از گردش
روزگار پس امید است که خدا تعالی بیاورد از برای مسلمانان فتحی و نصرتی یا کاری دیگر را از نزد خود که در آن
اظهار مومنان و ذلیل کافران باشد پس صبح کنند منافقان برآنچه پنهان داشته بودند از نفاق و شک
در امر رسول خدا در نفسهای خود در حالتیکه نادم و پشیمان باشند مرویست که عباده بن صامت گفت
برسول خدا که از برای من دوستان باشند از یهود که عدد ایشان بسیار است و بدرستیکه من بیزارم بسوی
خدا و رسول او از دوستی ایشان و من دوست دارم خدا و رسول او را پس گفت عبد الله ابی که بدرستیکه من مردی
ام که میترسم از دوایر روزگار بیزار نمیشوم از دوستی دوستان خود پس نازل شد این آیه فعسی الله ان یاتی بالفتح او امر من عنده
تا آخر آیه مرویست از حضرت صادق که در تفسیر این آیه که اعلام کرده در هلاکت بنی امیه بعد از [illegible]
[illegible] وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ یعنی و میگویند آنانکه ایمان آورده اند در مقام تعجب از آن وقت با یکدیگر که آیا اینانند
آنانکه قسم خوردند بخدا تعالی سخت ترین قسمهای خود که بدرستیکه ایشان با شما باشند باطل شده کردارهای
ایشان پس صبح کردند در حالتیکه بودند زیانکاران سوره انفال [illegible] آیه وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ
فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ
نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ یعنی و جنگ کنید با ایشان تا اینکه نباشد فتنه و فساد شرک و کفر و باشد دین
همه از خصوص برای خدا تعالی پس اگر باز ایستادند از قتال و کفر پس بدرستیکه خدا تعالی بآنچه میکنید بینا است

واگر برگشتند پس بدانید بدرستی که خدا تعالی دوست و یار شما است بلکه خداوند کار شما است و نیک یاور است و در تفسیر
از حضرت باقر مرویست که گفت نیامده است تاویل این آیه بعد از آنکه رسول خدا رخصت داد ایشان را از جهت
احتیاج خود و احتیاج اصحاب خود پس اگر آمده بود تاویل این آیه قبول نمیکرد از ایشان ولیکن ایشان کشته خواهند شد
تا اینکه یکتا یگانه یاد کنند خدا تعالی را و تا اینکه باقی نماند شرک و در تفسیر مرویست از حضرت صادق که گفت تاویل
این آیه واگر قیام کند قائم ما بعد از این زود باشد که میبیند آنکس که ادراک کند او را آنچه را که تاویل این
آیات است و هرآینه البته میرسد این ملل ما بجهت که رسید تا اینکه نخواهد بود شرکی بر روی زمین چنانچه گفته است
خدا تعالی که یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی عبادت میکنند مرا و شریک نمیگردانند با من چیزیرا و قال الله تعالی ولا یحسبن
الذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به
عدو الله وعدوکم وآخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم
وانتم لا تظلمون یعنی گمان نکنند آنکسانیکه کافر شدند بجهت آنکه گذشتند و رستند از عقوبت بدرستیکه ایشان
عاجز نمیکنند خدا را بلکه توانا است که بر ایشان در گرفتن ایشان بعقوبت و آماده کنید
از برای ایشان آنچه را که توانائید از اسباب و قوت ایشان از تیر و شمشیر و سپر و از بستن اسبان از برای لشکریان تا آنکه
بترسانید بآن دشمن خدا و دشمن شما را از کافران و از دشمنان دیگر از غیر ایشان از منافقان که نمیدانید
شما ایشان را و خدا تعالی میداند و آنچه که انفاق کنید از هر چیزی در راه خدا تمام داده خواهد شد
جزای آن و ابتلا شما ستم کرده نخواهید شد در ثواب عمل شما و در تفسیر از حضرت پیغمبر که مراد از قوت
تیر انداختن است و در تفسیر از حضرت صادق که شمشیر و سپر است و نیز مرویست که سلاح است و نیز مرویست
از حضرت صادق که خضاب کردن ریش است بوسمه و از این اخبار مستنبط میشود که مراد از قوت هر چیزی است
که موجب قوت لشکریان مومنان باشد و سبب ضعف و رعب دشمنان ایشان شود اگرچه خضاب
کردن ریش بوسمه باشد تا دشمنان ایشان را جوانان با قوت ببینند و بترسند از ایشان وان جنحوا للسلم
فاجنح لها وتوکل علی الله انه هو السمیع العلیم وان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله هو الذی ایدک
بنصره وبالمؤمنین والف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف
بینهم انه عزیز حکیم یعنی واگر میل کنند کفار و اهل کتاب بسوی صلح کردن و مطیع مسلمانان شدن تو نیز
پس میل کن بسوی مصالحه کردن و اعتماد کن بخدای تعالی بدرستیکه او شنوای باقوال ایشان و دانای
نیات ایشان است و اگر خواهند که فریب دهند ترا پس بدرستیکه کافی است ترا خدای تعالی در نگاه داشتن
از شر ایشان او است آنکه تقویت داد ترا بیاری خود و بجهاد مومنان و الفت داد در میان دلهای
ایشان که اگر انفاق میکردی تو آنچه در زمین است جمیع را نمیتوانستی الفت داد در میان دلهای ایشان
ولیکن خدا تعالی الفت داد در میان ایشان بدرستیکه او است صاحب عزت و قوت و صاحب حکمت و مصلحت در

از حضرت

از حضرت باقر که آنانکه اراده خلاف داشتند جمعی بودند از قریش که با آن حضرت بودند و در تفسیر از حضرت
باقر که گفتیم اینکه خدا تعالی با ایشان توفیق داد جمعی از انصار بودند که اوس و خزرج باشند و در میان اوس و خزرج
عداوت و حرب شدید بود در جاهلیت پس خدا تعالی الفت و دوستی داد در میان دلهای ایشان و نصرت و یاری
داد پیغمبر را با ایشان یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال
ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا
یفقهون الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن
منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین یعنی ای پیغمبر بس است ترا یاری خدا تعالی و آنانکه
پیروی تو کردند از مومنان ای پیغمبر تحریص کن و برانگیز مومنان را بر جنگ کردن با کافران که اگر باشند از شما بیست
نفر صاحب صبر و ثبات غلبه میکنند بر دویست نفر از کافران و اگر باشند از شما صد نفر غلبه میکنند بر هزار نفر از
آنانکه کافر شدند بسبب آنکه ایشان گروهی باشند که در نمی‌یابند قدر دین خدا را و ثواب و جزای خدا را و توکل
و امیدواری و ثبات قدم ندارند اکنون تخفیف داد خدا تعالی تکلیف را از شما و دانست اینکه در شما ضعفی
است پس اگر باشد از شما صد نفر با شکیبائی و ثبات غلبه میکنند بر دویست نفر از کفار و اگر باشد از شما هزار نفر
غلبه میکنند بر دو هزار نفر از کافران بفرمان خدا تعالی و خدای تعالی با صبرکنندگان است و یاوری — سورة التوبة
شش آیه — یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم
منکم فاولئک هم الظالمون یعنی ای آنانکه ایمان آوردهاید مگیرید پدران شما را و برادران شما را دوستان اگر
دوست داشته باشند و اختیار کنند کفر را بر ایمان و هر که از شما دوستی کند با ایشان از شما پس آنگروه
ایشانند ستمکاران منقولست که چون مامور شدند بهجرت کردن پس منع میکرد
ایشان را از هجرت خویشان ایشان پس چون بودند بعضی که ترک هجرت کردند بجهت خاطر خویشان خود پس نازل شد این
آیه و مرویست از حضرت باقر و حضرت صادق که نازل شد این آیه در بارهٔ حاطب بن ابی بلتعه چون که خبر
فرستاد بقریش و خبر داد ایشان را اخبار پیغمبر را چون که اراده فتح مکه کرد و مرویست از ابن عباس که چون امر کرد
خدا تعالی مومنان را بهجرت کردن و اراده کردند که هجرت کنند پس بعضی از ایشان علاقه داشتند بزن و فرزند
خود و بعضی از ایشان بر پدر و مادر خود و بعضی از ایشان با اولاد خود پس منع کردند ایشان را از هجرت
کردن و ایشان ترک کردند هجرت را بسبب ایشان پس بیان کرد خدا تعالی که ایمان ایشان کامل نیست مگر اینکه معلوم
بر حسب پس هرگاه واجب باشد قطع کردن قرابت پدر و مادر پس بیگانه بطریق اولی واجب باشد و در تفسیر
از حضرت باقر که کفر در باطن در این آیه ولایت و محبت خلیفه اول و دوم است و ایمان ولایت
علی بن ابیطالب است و مفسر میگوید که در قول خدا تعالی که مگیرید پدران شما را و برادران شما را دوستان
خود یعنی در امر دین چنانچه از احادیث معلوم شد و اما در امر دنیا پس باکی نیست با مجالست ایشان و معاشرت

ایشان از جهت قول خدای تعالی و مناصحت اهل الدنیا معروف است قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال
اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی
یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة یعنی بگوای پیغمبر که اگر باشند پدران
شما و پسران شما و برادران شما و زنان شما و خویشان نزدیک شما و مالهایی که کسب کرده اید شما از برای تجارتی که میترسید
نا روائی آن و خانهای که پسندیده اید شما از آن دوست تر نزد شما از خدای تعالی و رسول او و از جهاد کردن در راه
او پس منتظر و مترصد باشید تا آنکه بیارد خدای تعالی امر خود را که عقوبت دنیا و آخرت باشد و خدای تعالی هدایت نکند
گروه فاسقان را و هر آینه بحقیقت نصرت و یاری داد شما مؤمنان را خدای تعالی در جاهای بسیار مرویست که چون اهلاک
کرد امیر المؤمنین متوکل را بزهر داخل شد بعد از آن سال العسکری در مسجد الجامع جمع کردند فتوی جمیع بسیار شد یکی
گفتند حق از دست ما بتجارت ما ضایع شد نه جمال او مختار شد و نه قوت ما بر آن از که خدای تعالی در این باب این آیه را
مرویست که چنین یا بعد آنکه از شما طالم ایمان را تا آنکه باشد دانسته حب فی الله و بغض فی الله را منقولست که چون متوکل
عباسی را بیماری شد بحکم مادر خود نذر کرد که اگر عافیت دهد او را خدای تعالی تصدق کند دینارهای کثیر را
پس چون عافیت یافت جمع کرد علما را و پرسید از ایشان از مقدار دینارهای کثیره که نذر کرده بود پس اختلاف کردند
بعضی گفتند ده هزار دینار است و بعضی گفتند صد هزار دینار است پس چون اختلاف کردند نه کشتند و مبادا ده دینار
که خدمت برده پیر هم مؤید بن جعفر الرضا را و از او پرسید پس چون فرستاد بنزد او و پرسید گفت آن حضرت که گرفته هشتاد
است پس گفتند علما که از کجا گفتی فرموده آن حضرت از قول خدای تعالی که گفت لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و بود آن
مواطن هشتاد موطن و منیر مرویست از حضرت هادی که بود هشتاد موطن آن مواطن که خدای تعالی نصرت داد
پیغمبر را در جنگ وقال تعالی وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله مع المتقین یعنی و جنگ کنید
با مشرکان جمیعا با همه ایشان چنانچه جنگ میکنند ایشان با شما همه ایشان و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است
در نصرت و یاری مرویست از حضرت باقر که گفت کافة یعنی جمیعا وقال یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم ومأواهم جهنم وبئس المصیر یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کافران یعنی بشمشیر و با منافقان یعنی بالزام
حجت و اقامه حدود و درشتی کن بر ایشان و جایگاه ایشان دوزخ است و بد جایگاه باز گشتن است دوزخ مرویست از حضرت
باقر که گفت درستی که پیغمبر امر کرد جهاد کن با کفار و منافقان بالزام کردن فرایض و واجبات و مرویست که قرائت اهل بیت
که جاهد الکفار بالمنافقین یعنی جهاد کن با کفار بامنافقان نکشته حضرت اهل بیت از جهت آنکه پیغمبر قتال میکرد
با منافقان ولیکن بود که تألیف قلوب ایشان میکرد و از جهت آنکه منافقان اظهار میکردند کفر را و میدانست خدای تعالی
کفر ایشان را و صلاح نکرد قتال ایشان را چونکه اظهار میکردند ایمان را و نیز مرویست از حضرت صادق که او قرائت کرد
جاهد الکفار بالمنافقین و گفت بدرستی که رسول خدا قتال نکرد با منافقی هرگز بدرستی که بود که تألیف قلوب ایشان
میکرد و نیز مرویست که نازل شد یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین از جهت آنکه پیغمبر جهاد نکرد با منافقان بشمشیر

وقال تعالی وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم
اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی و سزاوار نباشد از برای مؤمنان آنکه بیرون روند از برای جهاد و طلب علم همگی پس چرا
بیرون نروند از هر گروهی از ایشان یک دسته آنکه تا آنکه بیاموزند فقه و علم در دین را و تا آنکه بترسانند قوم خود را چون بگردند
بسوی ایشان تا مگر شاید ایشان حذر کنند از عقاب مرویست از ابن عباس که چون رسول خدا بیرون میرفت بجنگ
بیرون میرفتند از برای آنکه منافقان بودند چون نازل شد عیب متخلفان و ظاهر شد نفاق ایشان در جنگ تبوک گفتند مؤمنان که سوگند
بخدا که تخلف نکنیم از رسول خدا در هیچ جنگی پس چون امر کرد رسول خدا نفر و بیرون رفتن بیرون رفتند جمیع مسلمانان
و تنها گذاشتند رسول خدا را تنها پس نازل شد این آیه وما کان المؤمنون تا آخر مرویست که گفتند بحضرت صادق که جمعی روایت
میکنند که رسول خدا گفت که اختلاف امت من رحمت است پس گفت آن حضرت که راست گفتند ایشان پس گفتند با و که اگر باشد
اختلاف امت رحمت پس اجتماع ایشان عذاب باشد گفت آن حضرت که نه چنین است که تو فهمیده ای و ایشان رفته اند بسوی آنکه گفته
که اراده کرده رسول خدا از قول خدای تعالی که فلولا نفر من کل فرقة تا آخر پس امر کرده خدای تعالی ایشان را که بیرون روند بنزد
رسول خدا و رفت و آمد کنند بسوی او و پس بیاموزند از او علم را پس برگردند بسوی قوم خود و بیاموزند ایشان را
پس بدرستی که اراده کرده رسول خدا اختلاف آنست از بلدان نه اختلاف در دین خدا را و نیست دین مگر یکی مرویست
که پرسیدند از حضرت صادق که چون عارض شود امام را حادثه چه میکنند مردم پس گفت که کجاست قول خدای تعالی
فلولا نفر من کل فرقة تا آخر آیه پس گفت آن حضرت که ایشان معذور باشند مادام که در طلب علم اند و تا آنکه انتظار ایشان
میکشند معذور باشند تا آنکه برگردند بسوی ایشان تا آنکه رفته اند بطلب علم مرویست از حضرت باقر که بود امر پیغمبر
بعضی جهت جهاد در وقتی که بسیار شدند مردمان بسبب آنکه امر کرد ایشان را خدای تعالی با آنکه بیرون روند طایفه از ایشان بجهاد باشند
از برای تحصیل فقه در دین تا آنکه باشد جنگ رفتن از برای غیر بعضی باقی باشند طایفه از برای آموختن فقه و علم و انذار
مرویست که نقل کرده اند که این آیه پس باشند بیرون رفتن از برای جهاد و مانده اند از برای آموختن فقه و مرویست از حضرت
که گفت که بیاموزید فقه و علم در دین را زیرا که کسی که نیاموزد از شما علم دین را پس او اعرابی است یعنی مانند مردم صحرا
بدرستی که خدای تعالی میگوید در قرآن لیتفقهوا فی الدین تا آخر آیه یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم
من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین یعنی ای آنکه ایمان آورده اید جنگ کنید با آنانکه
نزدیک شما اند از کافران و باید که بیابند در اخلاق شما درشتی که چون در قتال و اسیر کفار و بدانید که خدای تعالی با
پرهیزکاران است سورة حج سی و هشت آیه ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لا یحب کل خوان کفور
اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر یعنی بدرستی که خدای تعالی دفع میکند شر دشمنان را
از آنانکه ایمان آورده اند بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد هر خیانت کننده کافر نعمت را دستوری داده شد بجهاد آنانرا
که جنگ کنند با کافران بسبب آنکه ایشان مظلوم شدند و بدرستی که خدای تعالی بر نصرت و یاری دادن ایشان هر آینه تواناست
مرویست از حضرت باقر که رسول خدا مأمور نبود بجهاد و قتال و مأذون نبود در جنگ تا آنکه نازل شد جبرئیل با این آیه

پس به وطن خود ... و نیز مروی است از آنحضرت که مشرکان اذیت میرسانیدند بمؤمنان و همیشه مجاهده با ایشان

نزد رسول خدا می‌آمدند شکسته و چوب و سنگ خورده و شکایت میکردند نزد رسول خدا [illegible]

[illegible] تا اینکه هجرت کرد از مکه بسوی مدینه پس نازل کرد حق تعالی این آیه را در مدینه و این

اول آیه‌ایست که نازل شد در باره جهاد و مرویست که این آیه نازل شد در شان علی و حمزه و جعفر [illegible]

مؤمنان و مرویست از حضرت صادق که عامه میگویند که نازل شد در شان رسول خدا چون بیرون کردند او را قریش

از مکه [illegible] و حضرت قائم [illegible] خروج کند و طلب کند خون حضرت حسین را [illegible]

خون [illegible] الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ

بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ

اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ یعنی [illegible] ایشان که مکر باشد [illegible]

ایشان [illegible] و اگر نبود دفع کردن خدای تعالی مردم را بعضی از ایشان [illegible]

[illegible] صومعه‌های رهبانان و کلیساهای نصاری و کنیسه‌های یهود و مسجدهای مسلمانان [illegible]

[illegible] نام خدای تعالی [illegible]

خدای تعالی [illegible] و نیز مرویست از حضرت صادق که نازل شد این آیه در شان رسول خدا

و علی و حمزه و جعفر [illegible] و مرویست از حضرت [illegible] که نازل شد این آیه در باره مهاجران

[illegible] و نیز مرویست از حضرت

[illegible] نازل شد این آیه در شان ما **سورة محمد شانزده آیه** وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا

أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ

فَأَوْلَى لَهُمْ یعنی و میگویند آنانکه ایمان آورده‌اند [illegible] سوره پس چون نازل شد سوره محکمه [illegible]

[illegible]

[illegible] طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ

فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ یعنی طاعت و زبان برداری [illegible]

[illegible]

[illegible] فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ

اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ یعنی [illegible]

[illegible]

ایشان را أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى

الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ یعنی [illegible]

[illegible]

[illegible] کفر ایشان باشد

[illegible]

[illegible]

و چون [illegible] ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ

قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ

وَأَدْبَارَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

ایشان [illegible] ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ

فِي بَعْضِ الْأَمْرِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ [illegible]

الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ یعنی [illegible]

[illegible] أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ یعنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] فِي لَحْنِ الْقَوْلِ [illegible] ابوسعید خدری [illegible] علی بن ابیطالب

[illegible] رسول خدا [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

مبتلا نشوید کرا اول آزمایش است کفتند امر کرده‌ایم ما شما را در عهد رسول خدا بعد از آن رسیدند بابن ابی وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ یعنی و هر آینه امتحان میکنیم شما را بامر جهاد تا بکوییم ... ظاهر

جهاد کنندکان از شما را و صبر کنندکان در راه خدا را و امتحان میکنیم خبرهای شما را از خیر و شر بدرستیکه آنانکه کافر

شدند و منع کردند دیگران را از راه خدا و مخالفت کردند با رسول خدا بعد از آنکه ظاهر شد از برای ایشان

دین حق هرکز نرسانند ضرری بخدا چیزی را و زود باشد که باطل میکند کردارهای ایشان را

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

یعنی ای آنانکه ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و باطل مکنید عملهای شما را بدرستیکه

آنانکه کافر شدند و منع کردند دیگران را از راه خدا پس مردند و حال آنکه کافر باشند پس هرکز نیامرزد خدای

ایشان را پس ضعیف و سست مباشید در جهاد تا اینکه بخوانید کفار را بصلح کردن و حال آنکه شما غالب باشید برایشان

و رعایت خدای تعالی با شما است ... و هرکز باطل و ضایع نمیکند از برای شما کردارهای شما را

این آیه در ... سوره فتح بیان آیه هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ

فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيُدْخِلَ

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا

عَظِيمًا وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ

وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا یعنی او است خدا آنکه فرو فرستاد سکون و آرام را در

دلهای مؤمنان تا اینکه بیفزایند یقین را بایقین ... سکون و آرام

جنود ... و از برای خدا است لشکرهای آسمانها و زمین و باشد خدای تعالی دانا و باحوال بندکان حکیم

در کار ... تا اینکه داخل کند مردان با ایمان را و زنان با ایمان را در بهشتها ... باشد در زیر درختان

آنها نهرها در حالتیکه جاوید باشند در آن ... ایشان بدیهای ایشان را و باشد آن در نزد خدای تعالی

... تا اینکه عذاب کند مردان منافق را و زنان منافق را و مردان مشرک را و زنان مشرک را که کان برده‌اند

بخدای تعالی ... و غضب کرده است خدای تعالی بر ایشان و لعنت کرده است بر ایشان و آماده

کرده است از برای ایشان دوزخ را و بدجایی است دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ

عَزِيزًا حَكِيمًا إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ

بُكْرَةً وَأَصِيلًا یعنی و از برای خدای تعالی است لشکرهای آسمانها و زمین و باشد خدای تعالی غالب ... بدرستیکه ما

کفار ... تو را ... کواه ... بر طاعت و معصیت

تا بکرو

تا ایمان بیاورید بخدا و برسول خدا و قوت دهید دین خدا را و تعظیم کنید خدا را و تسبیح و تنزیه کوئید

خدا را در صبح و شام سوره حجرات بیان آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا

وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ یعنی بدرستیکه مؤمنان حقیقی آنانند

که ایمان آوردند بخدا و رسول خدا پس شک نکردند و جهاد کردند با مالها و جانهای خود در راه

خدای تعالی آنکروه ایشانند راستکویان در ایمان سوره حدید بیان آیه لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ

وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

... از شما در فضل آنکس که انفاق کرد پیش از فتح مکه و جنگ کرد با دشمنان ... بزرکترند

در مرتبه از آنانکه انفاق کردند بعد از فتح مکه و جنگ کردند و هر یک از آن دو کروه را وعده داده است خدا

جزای نیکو که بهشت باشد و خدای تعالی باعمال شما ... آکاه است سوره حشر بیان آیه وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ

عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ

وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ

إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی آنچه را اکر رد کرد خدای تعالی بر پیغمبر خود از مال یهود بنی نضیر پس نرانیدید

بتحصیل آن اسبان را و نه شتران را ولیکن مسلط میکرداند خدای تعالی پیغمبران خود را بر هر کس که میخواهد و خدا

بر هر چیز توانا است آنچه را اکر رد کرد خدای تعالی بر پیغمبر خود از اهل دیههای کفر پس از برای خدا است و از برای

پیغمبر است و از برای صاحبان قرابت و خویشی پیغمبر است از بنی هاشم و بنی المطلب و از برای یتیمان و فقیران

و راه کذران محتاجند تا اینکه نبوده باشد آن مال ... میان اغنیا و توانکران

از شما ... در جاهلیت بود ... رسول خدا ... و عمل کنید بان ... اکر

نهی کند شما را از آن پس باز ایستید از آن و بترسید از خدای تعالی ... بدرستیکه خدای تعالی سخت

عقوبت است ... از حضرت صادق ... که جمیع ... آسمان و زمین است از برای خدا و از برای

رسول خدا و ... بعد از ایشان ... مقصود ... ایشان را

خدای تعالی ... التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ ... از اموال در دست مشرکان

... کرد ... خدای تعالی ... منقول است که بود در میان

آن ... مؤمنان ... کر سوار شده بود

بر ... رسول خدا ... الحیری

... فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ و حضرت

از حضرت امیر المؤمنین ... خدای تعالی لِذِي الْقُرْبَى که قرابت کردند

ایشان را بعضی چیز دو به پیغمبر خود پس گفت ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین یعنی یتیم و مسکین از ما مخصوص و نیکو داند از برای ما سهمی در صدقه دیگر امر داشت خدا تعالی
پیغمبر خود را دیگر امور اشتعار ارا انکم مجوا را اذیها او صناع و چیزهای اینچنین در دست مردمان است مروی است از
حضرت سجاد ع که گفت در این امر که ایشان اقرباء ما و مساکین ما و راه ماندگان ما اند مروی است از
حضرت امیر المؤمنین ع که گفت در ابر و اتقوا الله یعنی بترسید از خدا در ظلم کردن آل محمد بدرستی که خدا
سخت عقوبت است از برای کسی که ظلم کند با ایشان مروی است از حضرت صادق ع که خدا تعالی ادب داد رسول
خود را تا اینکه راست داد ادب او را پس تفویض کرد امر خلق را بسوی او و گفت ما اتیکم
الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا پس آنچه را که تفویض کرد خدا تعالی برسول خود پس بتحقیق که تفویض کرد
او را بسوی ما و نیز مروی است که تفویض کرد خدا تعالی بسوی پیغمبر خود امر خلق خود را تا اینکه ببیند که چگونه است
طاعت ایشان پس چون اذن بحضرت او امر را للفقراء الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله
ورضوانا وینصرون الله ورسوله اولئک هم الصادقون یعنی از برای فقیران مهاجران است یعنی آن فیء است که بیرون
کرده اند ایشان را از خانهای ایشان و از مالهای ایشان که طلب کنند فضل و عطا را از خدا تعالی و خوشنودی او را
و یاری میکنند خدا را و رسول خدا را آنجماعت ایشان اند راستگویان **سوره صف پنج آیه** یا ایها
الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم
وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار ومساکن طیبة
فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم واخری تحبونها نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین یعنی ای آنانکه ایمان
آورده اید آیا راه نمایی کنم شما را بتجارتیکه نجات دهد شما را از عذاب دردناک ایمان بیاورید بخدا
و برسول او و جهاد کنید در راه خدا بمالهای شما و نفسهای شما اینچنین که گفتیم بهتر است از برای شما اگر باشید که
بدانید می آمرزد خدا از برای شما گناهان شما را و داخل میکرداند شما را ببوستانها که جاری است در زیر درختهای
آن نهرها و داخل میکرداند شما را در جاهای پاکیزه در بوستانها که جای ماندن است در آن است این رستگاری بزرگ
شما است نعمتی دیگر دوست میدارید او را نصرتی از جانب خدا تعالی و فتحی نزدیک که فتح مکه باشد و مژده بده
ای پیغمبر مؤمنان را مروی است از حضرت باقر ع در آیه اولی که گفتند مؤمنان که اگر ما میدانستیم که چیست این تجارت
و منفعت هر آینه بذل میکردیم در راه آن مالهای خود را و نفسهای خود را و اولاد خود را پس گفت خدا تعالی تؤمنون بالله تا
آخر آیه یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون
نحن انصار الله فآمنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین
یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید باشید یاری کنندگان دین خدا تعالی چنانچه گفت عیسی پسر مریم بدوستان خالص خود که کیستند
یاری کنندگان من بسوی خدا تعالی گفتند آن دوستان او که ماییم یاری کنندگان خدا تعالی پس ایمان آوردند یک طایفه از بنی

اسرائیل و کافر شدند طائفه دیگر پس قوت دادیم ما آنکه ایمان آوردند بر دشمن ایشان پس صبح کردند در حالتیکه
غالب بودند بر دشمنان خود **سوره تحریم یک آیه** یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم
جهنم وبئس المصیر یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان و درشتی کن بر ایشان و جایگاه ایشان دوزخ است
و بد جایی بازگشتن است دوزخ مروی است از حضرت صادق ع که قرائت کرد این آیه را اینچنین جاهد الکفار
بالمنافقین یعنی جهاد کن با کافران بمنافقان گفت آنحضرت ع که جنگ نکرد پیغمبر با منافقی هرگز بدرستی بود او
اینکه تألیف قلوب ایشان میکرد و گذشت تفصیل تفسیر این آیه در آیات سوره توبه **فصل در بیان غزوه کبری و**
جنگ بزرگ بدر و جهاد پنج آیه سوره آل عمران سه آیه قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة
تقاتل فی سبیل الله واخری کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین والله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة
لاولی الابصار یعنی بتحقیق بود از برای شما معجزه در دو گروه که بهم رسیدند در روز بدر که گروهی از اهل دو گروه جهاد
میکردند در راه خدا تعالی و گروه دیگر کافر بودند میدیدند کفار مسلمانان را دو چندان ایشان بدیدن چشم خود
و خدا تعالی قوت میدهد بنصرت و یاری خود هر که را اگر خواهد بدرستی که در آنچه که گفتیم هر آینه عبرتی است
برای صاحبان بینائی قال تعالی ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون یعنی بتحقیق یاری
کرد شما را خدا تعالی در جنگ بدر حال آنکه شما ذلیل و ضعیف بودید پس بترسید از خدا تعالی در ثابت قدم بودن در راه خدا
تا شاید شما شکر نعمت خدا کنید منقول است که بدر اسم چاهیست در میان مکه و مدینه و بود آن از مالک مردی که نام او بدر
بود پس نامیده شد آن آب بنام او مروی است از حضرت صادق ع که گفت نبودند مؤمنان ذلیل و حال آنکه بود در میان
ایشان رسول خدا ص بدرستی که نازل شد وانتم ضعفاء یعنی و حال آنکه شما بودید ضعیفان و نیز مروی است از آنحضرت
که قرائت کرد در نزد او ابو بصیر این آیه را پس گفت آنحضرت که چنان نیست که این چنین نازل کرده باشد خدا این آیه را
بدرستی که نازل شد وانتم قلیل یعنی شما اندک بودید و در روایت دیگر وارد است که هرگز ذلیل نکرد خدا تعالی
رسول خود را و بدرستی که نازل شد وانتم قلیل و در احادیث بسیار وارد است که بودند مؤمنان در جنگ بدر سیصد
و سیزده نفر **سوره نساء دو آیه** الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة فلما کتب
علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا
الی اجل قریب قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی ولا تظلمون فتیلا یعنی آیا نگاه نکردی ای پیغمبر بآنانکه
گفته شد با ایشان که باز دارید دستهای خود را از جنگ و برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را پس چون واجب کرده شد
بر ایشان جنگ ناگاه گروهی از ایشان میترسیدند از مردمان مانند ترسیدن از خدا تعالی یا سخت تر ترسیدنی
از آن و گفتند ای پروردگار ما چرا واجب کردی بر ما جنگ را چرا تأخیر نینداختی عمر ما را تا وقت نزدیک مرگ
ما بگو با ایشان که برخورداری این دنیا اندک است و آخرت بهتر است از برای کسی که پرهیزکار باشد و ستم کرده نمیشوید
بقدر رشته هسته خرما و دیگر کرده عشر چیزی از ثواب شما منقول است که بوده اند گروهی در مکه که ثنا میکردند تا اینکه اذن

داده شود با ایشان در جنگ پس گفته شد که کفوا ایدیکم تا آخر آیه مرویست از حضرت صادق ع در کفوا ایدیکم که یعنی
باز دارید زبانهای شما را و گفت خدای تعالی که آیا راضی نیستید که باز دارید نماز را و بدهید زکوة را و باز دارید
زبانهای شما را و داخل بهشت شوید مرویست از حضرت باقر ع که گفت بحرب گناه عصر حوزه که شما یاد میکنید قحط اهل
این آیه و مرویست از حضرت ع که گفت یعنی باز دارید شما دستهای شما را از جنگ با حضرت حسن ع و نوشته شد
بر ایشان جنگ با حسین ع تا نزدیک بر وقت بیرون آمدن قائم ع که با او است ظفر یا مفسر شما ان اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سیئة یقولوا
هذه من عندک قل کل من عند الله فمال هؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا یعنی در هر کجا که باشید
بیابد شما را مرگ و اگرچه باشید شما در حصارهای بلند محکم استوار و اگر برسد با ایشان نیکوئی و نعمتی میگویند که
این نیکوئی از جانب خدای تعالی است و اگر برسد با ایشان بدی و بلائی میگویند که این بلا از نزد تو است و فال بد
بزنند بتو بگو ای محمد با ایشان که همه از نزد خدا است پس چیست این گروه را که نزدیک نیست که بفهمند سخنی را

سورة انفال مدنیه یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول یعنی می پرسند از تو از غنیمتها و از
حکم آن بگو با ایشان که آن غنیمتها مختص است از برای خدای تعالی و حوالت میدهند بهر کرد جز اهند و مرویست از حضرت
صادق ع که فرمود انفال آن است که باشد از زمینی که ریخته نشده باشد در آن خونی یا اینکه باشد از جانبی که
صلح کرده باشند و بدهند با اهل خود را بدست خود یا اینکه باشد از زمین خراب یا در میان جنگل و دره ها
و سیلگاها پس آن اموال تمامی از فی و انفالات و تمام از مختص خدا و رسول او است پس آنچه که از خدا است پس
از مختص رسول او است میگذارد هر جا که بخواهد و بعد از ایشان از امام ع است و مرویست از حضرت صادق ع
که انفال آنست که رانده نشده باشد در آن اسبی و شتری و یا از قومی باشد که مصالحه کرده باشند که بدست خود
بدهند از هر زمینی که خراب باشد و میان رودخانه ها پس او از مال رسول خدا است و بعد از او مال امام است
میگذارد آنرا هر جا که بخواهد و مرویست که هر کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد پس مال او از انفال است و مرویست
از حضرت صادق ع که ما قومی که خدای تعالی واجب کرده است اطاعت ما را و از برای ما است
انفال و از برای ما است الصفی یعنی برگزیده پادشاهان و مرویست از حضرت باقر ع که از برای ما است انفال پس گفت
که چیست انفال گفت از انفال است معدنها و بیشه ها و هر زمینی که صاحب نداشته باشد و هر زمینی که صاحب
هلاک و منقرض شده باشد پس انفال از ما است و گفت آن حضرت که قطائع پادشاهان است پس از انفال
مرویست از حضرت صادق ع که انفال هر چیزیست که گرفته شود از دار الحرب بدون جنگ و هر زمینی که فرار کرده باشد
اهل آن زمین بدون جنگ و میانه مینامند ان اصفهان فی و زمینهای موات یعنی ناهموار و میان جنگل رودها و قطایع
پادشاهان و میراث کسی که وارث نداشته باشد از برای خدا و از برای رسول خدا است و از برای قائم مقام رسول
خدا است بعد از او و مرویست که پرسیدند از آن حضرت از انفال پس گفت شهرها بیست که خراب شده باشد

دوز

دو از کرده باشد اهل آن و اینها از برای خدا و از برای رسول خدا است و آنچه مختص پادشاهان باشد از برای امام ع است
و اینها از بعد از جنگ حاصل است که نمیدانند باشند بران اسب سواران و شتر سواران و هر زمینی که صاحب نداشته باشد
و معدنها از انفال است و هر کسی که بمیرد و وارث نداشته باشد پس مال او از انفال است و مرویست که نازل شد این
آیه در روز بدر و چونکه شکست خوردند مشرکان اصحاب رسول خدا ص بر سه صنف بودند صنفی بودند در نزد خیمه آن حضرت ع و صنفی
غارت میکردند اموال و صنفی بطلب دشمن رفتند و اسیر میکردند و غنیمت میگرفتند پس چون جمع کردند غنیمتها را
و اسیران را انکار کردند انصار در باره اسیران پس نازل کرد خدای تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی
الارض تا آخر آیه یعنی سزاوار نبود از برای پیغمبری اینکه بوده باشد از برای او اسیران تا آنگاه که قتل بسیار بکند
در زمین پس چون مباح کرد خدای تعالی از برای ایشان فداء اسیران و غنایم را سخن گفتند سعد بن معاذ و بود او از
کسانیکه ایستاده بودند در نزد خیمه رسول خدا ص پس گفت که یا رسول الله منع نکرد ما را از اینکه بطلب دشمن
برویم بی رغبتی در جهاد و نه ترس از دشمن و لیکن ما ترسیدیم از اینکه اگر خالی کنیم از خیمه تو پس حمله کنند بر تو
سواران مشرکان و حقیقت ایستاده بودند در نزد خیمه سرشناسان مهاجر و انصار و فقیر نبوده در اینکه ایشان مردم
بسیارند ای رسول خدا غنایم اندک است و هرگاه عطا کنی تو با ایشان غنایم را باقی نمی ماند از برای اصحاب تو چیزی
و ترسید سعد بن معاذ از اینکه قسمت کند رسول خدا غنایم و اسلحه و رخوت کشتگان را در میان آنانکه جنگ کردند
و عطا نکند با آنان که در نزد خیمه رسول خدا ص ماندند چیزی را و اختلاف کردند در میان خود تا اینکه رسیدند
از رسول خدا ص پس گفتند که از برای کیست این غنایم پس نازل کرد خدای تعالی آیه یسئلونک عن الانفال قل الانفال
لله والرسول پس برگشتند مردمان و مال انگیز بود و از برای ایشان در غنیمت چیزی پس بعد از آن نازل کرد خدای تعالی
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل یعنی بدانید ای آنکه غنیمت
گرفته اید از هر چیزی پس خمس آن از برای خدا و از برای رسول و از برای صاحبان خویشی رسول و از برای
یتیمان و فقیران در راه ماندگان است پس قسمت کرد رسول خدا ص غنایم را در میان ایشان پس گفت سعد بن
ابی وقاص یا رسول الله آیا تو عطا میکنی سوار را اینکه محافظت تو کرده مثل آنچه که میدهی بضعیفان گفت پیغمبر
که مادرت بعزای تو بنشیند نصرت و غلبه داده نشده اید شما مگر بسبب ضعیفان شما پس رسول خدا ص نگرفت از غنایم
خمس را و حصه بدر را قسمت کرد در میان اصحاب خود و بعد از جنگ بدر رسید او را و نازل شد
قول خدای تعالی و یسئلونک عن الانفال بعد از منقضی شدن جنگ بدر و نوشته شد ان در اول سوره پس نوشته شد
بعد از آن آیه بدر بیرون رفتن پیغمبر بجنگ بدر قوله تعالی کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المؤمنین
لکارهون یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون یعنی چنانچه بیرون کرد تو را
پروردگار تو از خانه تو براستی و درستی بجنگ بدر که در آن ظاهر شد از جدال حضرت
با تو در اختیار کردن جهاد را کراهت داشتند و اختیار کردن ایشان اموال و غنایم را بر جهاد

از برای ایشان فتح و ظفر ایشان با خبار تو ایشان را هیچ یاد کرد مرا انقلاب جبر و ایشان نگاه میکنند مرگ را و اذ یعدکم
الله احدی الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع
دابر الکافرین لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون یعنی یاد کنید وقتی که وعده داد شما را خدای تعالی
که یکی از دو طایفه را که قافله قریش یا سپاه ایشان باشند که به حکم یکی از برای شما باشد و دوست میداشتید
که ان طایفه که بی شوکت و اهل سلاح بود از برای شما باشد و میخواهد خدای تعالی که ثابت کند دین حق را بکلمات
خود و قطع کند اصل و بیخ کافران را تا اینکه ثابت کرداند اسلام حق را و باطل کرداند کفر باطل را و اگر چه کراهت داشته
باشند و نخواهند کافران مروی است از حضرت صادق که مراد از کلمات ائمه است اذ تستغیثون ربکم فاستجاب
لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن به قلوبکم و ما النصر الا
من عند الله ان الله عزیز حکیم یعنی یاد کنید چون که طلب فریاد رسی میکردید از پروردگار شما پس اجابت کرد او
از برای شما و گفت بدرستی که من مدد کننده ام شما را به هزار نفر از سواران ملائکه که هر یکی در پی دیگری
داشته باشند یعنی یکی را دیگری و نکرد آن امداد را خدای تعالی مگر از جهت مژده دادن شما حضرت و بعلاوه تا اینکه آرام گیرد
بسبب آن دلهای شما و نیست نصرت و فتح مگر از نزد خدای تعالی بدرستیکه خدای تعالی غالب بر هر چیز است صاحب حکمت است
اذ یغشیکم النعاس امنة منه و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط
علی قلوبکم و یثبت به الاقدام یعنی یاد کنید چون که رسانید خدای تعالی بشما خواب سبک را از جهت ایمن شدن شما از او
و نازل کرد بر شما از اسمان آب باران را تا اینکه پاک کرداند شما را از جنابت و ببرد از شما وسوسه
شیطان را و تا اینکه بر بندد و محکم کرداند دلهای شما و ثابت و برقرار کرداند بان پاهای شما را که در ریگ فرو
نرود مروی است از حضرت صادق که گفت بیاشامید اب باران را زیرا که آن پاک میکند بدن را و دفع میکند
دردها را پس خدا انداخت ابر را مروی است که در روز واقعه بدر مومنان بر زمینی ریگ که بود بودند و آب نبود و در زیر
پاهای ایشان در آن ریگ … ایشان و وجود آب در دست مشرکان و … شد
مومنان را پس وسوسه کرد بر ایشان شیطان و گفت با ایشان که چگونه شما غالب خواهید شد و حال اینکه
نماز میکنید با جنابت و گمان میکنید که شما اولیای خدا اید و در میان شما رسول خدا است پس رسید بمومنان
از آن وسوسه شیطان پس نازل کرد خدای تعالی باران را و بارید بر ایشان باران از اول شب تا اینکه جاری شد آب
در وادیها و پر شد حوضها پس غسل کردند و سیراب کردند حیوانات خود را و سخت شد ریگ در زیر پای
ایشان و گل گردید زمین زیر پای کافران اذ یوحی ربک الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین امنوا سالقی فی قلوب
الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل بنان ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله و من یشاقق الله
و رسوله فان الله شدید العقاب ذلکم فذوقوه و ان للکافرین عذاب النار یعنی یاد کن چون که وحی کرد پروردگار
تو بسوی ملائکه که من با شما ام پس ثابت گردانید و برقرار بدارید انانرا که ایمان اورده اند زود باشد

در صفحه دوم [?]

که بیندازم در دلهای انانکه کافر شده اند ترس را پس بزنید بالای گردنهای کافران را و بزنید از ایشان هر سر
انگشتان را یعنی که دستهای ایشان را بزنید و دستها و پاهای ایشان را ببرید این جزا کردیم بسبب اینکه ایشان مخالفت
کردند حکم خدا و رسول او را و هر که مخالفت کند با خدا و پیغمبر او پس بدرستیکه خدای تعالی سخت عقوبت است این
عقوبت کافران پس بچشید انرا و بدرستیکه از برای کافران است عذاب اتش دوزخ و مجملش بزرگ بعد از قرآن که
که مروی است که قافله از قریش با ابو سفیان و جمعی از بزرگان که مساوی چهل نفر بودند بتجارت شام رفته بودند
و مال بسیار از قریش در آن قافله بود و کسی نبود از قریش که در آن قافله مالی نداشته باشد و چون خبر رسید
که ایشان از شام متوجه مکه شده اند حضرت پیغمبر اصحاب خود را ترغیب کرد که بر سر راه آن قافله بروند
و وعده داد با ایشان که با قافله دست شما خواهد یافت یا اینکه بر قریش غالب خواهید شد و خدای تعالی طمع قافله را
وسیله بیرون رفتن ایشان کرده بود و غرض اصلی مغلوب شدن مشرکان و رونق اسلام و قوت مسلمانان
بود پس آن حضرت با سیصد و سیزده نفر بیرون رفت موافق عدد اصحاب طالوت که بر جالوت غالب شده
بودند و هفتاد و هفت نفر از مهاجر بودند و دویست و سی و شش نفر از انصار و علم آن حضرت و مهاجران در دست علی بن ابی
طالب بود و علم انصار در دست سعد بن عباده بود و در لشکر حضرت هفتاد شتر و دو اسب و شش زره
و هشت شمشیر بود و اشهر آن است که در دوازدهم ماه رمضان سال دویم از هجرت آن حضرت از مدینه بیرون رفتند
و مردم را حکم که در خاطر بود و قطع قافله و مال و غنیمت بیرون رفتند و چون خبر با بو سفیان رسید که حضرت پیغمبر
متوجه ایشان شده است ترسید و بجانب شام مراجعت کرد و چون بمقام … رسید ضمضم بن عمرو خزاعی را به ده دینار
کرایه کرد و شتری باو داد و گفت برو بمکه بقریش خبر ده ایشان را که محمد با جمعی بغارت قافله
بیرون آمده است زود خود را بقافله برسانید و با ضمضم وصیت کرد که چون داخل مکه میشوی گوش
ناقه را ببر که خون بر سر و روی آن جاری شود و جامه خود را از پیش و پس چاک کن و با ابو سفیان خوش
داخل مکه شو و چون داخل شدی روی خود را بجانب قوم کن و فریاد کن که ای آل غالب ای آل
غالب دریابید بارهای خود را و متاعهای خود را و گمان نکنم که بتوانید دریافت زیرا که محمد
با اصحاب خود از اهل مدینه بعزم غارت اموال شما بیرون آمده است و چون ضمضم متوجه مکه گردید یک
شب پیش از ورود او عاتکه دختر عبد المطلب در خواب دید که سواری داخل مکه شد و فریاد کرد که ای آل
ای آل غدر ای آل فجر بشتابید بسوی مضجع خود که بعد از سه روز در اینجا کشته خواهید شد پس آن سوار باشتر خود
بالای کوه ابو قبیس رفت و سنگی را از کوه در غلطانید و آن سنگ ریزه ریزه شد و هیچ خانه از خانهای
قریش نماند مگر اینکه ریزه از آن سنگ در آن خانه افتاد و میان … آن خون شد پس عاتکه از خواب
بیدار شد و بعباس برادر خود از آن خواب خبر داد و عباس آن را بعتبه پسر ربیعه نقل کرد عتبه گفت که
ابتلائی است که مصیبتی در قریش حادث شود و مقصود خواب در میان اهل مکه منتشر شد و چون

با بوجهل رسید گفت عاتکه دروغ میگوید و این چنین خوابی بدیع است و او پیغمبر دوم است که در میان فرزندان
عبد المطلب بهم رسیده است بلات و عزی سوگند که تا سه روز انتظار میکشیم اگر این خواب راست نشد نامه
در میان خود می نویسیم که در میان عرب خانه ای نیست که مردان و زنان ایشان دروغگوتر از بنی هاشم باشند
و ابوجهل روزها را میشمرد چون روز سیم شد ضمضم در وادی مکه صدا بلند کرد و فریاد در داد با جمعی
ابوسفیان با او گفته بود سوار شتر خود با عاتکه در مکه فریاد و فغان برآوردند و اهل مکه بیرون شدند
و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه و ابوالبختری با جمعی دیگر از اعیان قریش برخاستند و گفتند ای گروه قریش
هرگز مصیبتی بزرگتر از این بشما نخواهد رسید که محمد و اصحاب او از اهل مدینه متعرض قافله شما شوند که همه
اموال شما در این قافله است و بعد از این آزار دهند در میان شما و تجارت شما که دیگر تجارت نتوانید کرد و بخدا
سوگند که هیچ مرد و زن از قریش نیست که در این قافله مال او نباشد و هر چیز با شتر باشد پس صفوان آمد اگر که
و پانصد دینار اشرفی برای تجهیز سفر بیرون آورد و سیصد از آن سهیل هم چنین دیگران هر یک مبلغ خطیری
از برای تجهیز آن سفر آوردند و با بقیه درست بر شتران تیزتر و در دست سوار شدند از روی حمیت و عصبیت
بتعجیل هر چه تمام تر روانه شدند و حق تعالی در باره ایشان گفته که بیرون رفتند از خانهای خود از روی
بطر و طغیان با رعب و رمان و گفتند که هر که با ما نیاید خانه اش را خراب خواهیم کرد و عباس بن عبد المطلب
را و نوفل بن حارث بن عبد المطلب را و عقیل بن ابی طالب را بیرون بردند و زنان سازنده و نوازنده
همراه خود بیرون بردند که در سر راه شراب میخوردند و با دف و ساز و نوازنده و طرب مشغول باشند و حضرت
با سیصد و سیزده نفر بیرون آمده بود و چون نزدیک بدر رسید بسیس بن ابی الزغبا و عدی بن عمرو را
فرستاد که خبری از قافله قریش آورده باشند که بکجا رسیده اند شتران خود را خوابانیدند و آب از چاه
کشیدند و شنیدند که دو کنیزک با یکدیگر منازعه و گفتگو میکنند و یکی از دیگری طلب قرض میکند که
میگوید که باو قرض داده بوده است و او در جواب میگوید که قافله قریش فردا پس فردا در فلان موضع میرسد آمده
دو روز در اینجا فرود می آیند و من از برای ایشان کار میکنم و حق تو را میدهم پس برگشتند و خبر بحضرت
پیغمبر رسانیدند و چون [illegible] حضرت برگشتند ابوسفیان با قافله بدان موضع رسید بدر
و خود پیشتر آمد بر سر آب بدر و در آنجا مردی از بنی جهینه را دید که نام او کسب بود گفت با او ای کسب آیا خبری
از محمد و اصحاب او داری که بکجا رسیده اند کسب گفت ای ابوسفیان بحق لات و عزی سوگند که اگر از محمد
داغ [illegible] پنهان داری قریش همیشه دشمن تو خواهند بود زیرا که احدی از قریش نیست که از این قافله چیزی
نداشته باشد کسب سوگند یاد کرد که من خبری از محمد و اصحاب او ندارم مگر آنکه دیروز دو سوار دیدم که
بر این چاه شتران خود را خوابانیدند و از این چاه آب کشیدند و برگشتند و من ندانستم که کی بودند پس
ابوسفیان آمد بآن موضع که ایشان شتران خود را خوابانیده بودند و پشکل شتران ایشان را برداشت و شکست و در

میان

میان آن پشکلها هسته خرماها یافت پس با خود گفت این علامت شتران مدینه است که خرما خورانیده اند پس
بیچاره است که ایشان جاسوسان محمد بوده اند پس بسرعت تمام برگشت و راه قافله را گردانید و از جانب ساحل
دریا روان شد [illegible] و جبرئیل بر حضرت پیغمبر نازل شد و خبر داد که قافله از دست
شما رفت و کفار قریش که برای حمایت قافله بیرون آمده اند رو بشما می آیند و باید با ایشان جنگ کنید که حق تعالی
شما را یاری خواهد داد و در آنوقت حضرت در منزل صفرا که یک منزلی پیش از بدر است نزول کرده بود پس آنحضرت
اصحاب خود را خبر داد [illegible] و خبر داده بود که قافله گذشته اند و قریش رو بما می آیند و حق تعالی امر
کرده است که با ایشان جهاد کنیم و اصحاب آنحضرت از شنیدن این خبر ترسیدند و بسیار ملول شدند پس حضرت
گفت با ایشان که هر چه در این باب رای شما اقتضا میکند بگوئید پس ابوبکر برخاست و گفت که ایشان قریش اند
با آن تکبر و بزرگی و تفوق که دارند و از روزی که کافر شده اند هرگز ایمان نیاورده اند و از روزی که
عزیز شده اند هرگز ذلیل نشده اند و ما با تهیه جنگ بیرون نیامده ایم و سامان جنگ نداریم حضرت را
جواب او خوش نیامد گفت بنشین در جای خود و باز گفت که بگوئید که چه باید کرد پس عمر برخاست او نیز
کلام ابوبکر گفته بود باز گفت حضرت بنشین باو گفت بنشین بر جای خود پس مقداد برخاست و گفت یا رسول الله
این گروه قریش اند که با نخوت و تکبر و غرور خود آمده اند و ما ایمان آورده ایم بتو و تصدیق تو کرده ایم و گواهی
میدهیم که آنچه تو از جانب خدا آورده ای حق است و اگر بگوئی که در میان آتش برویم یا با خود در خار مغیلان برویم میرویم
و نمیگوئیم آنچه بنی اسرائیل بموسی گفتند که اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بلکه
میگوئیم برو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید [illegible] ما با تو و پروردگار تو پس جنگ کنیم که ما
با شما تا جان بکنیم پس حضرت او را دعا کرد و باز گفت که بگوئید که آنچه رای شما است پس سعد
معاذ انصاری از جای خود برخاست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله شاید مراد تو از این سؤال ما باشیم حضرت
گفت بلی سعد گفت [illegible] و اکنون [illegible] گفت [illegible] و اکنون
ما مومن شده ایم [illegible] سعد گفت پدر و مادرم فدای تو باد ما ایمان آورده ایم بتو و تصدیق تو کرده ایم و گواهی
داده ایم که آنچه از جانب خدا آورده حق است پس آنچه خواهی امر کن که ما اطاعت بکنیم و از مالهای ما هر چه خواهی بگیر
و هر چه خواهی بگذار و آنچه بگیری بما خوشتر است از آنچه بگذاری بخدا سوگند که اگر ما را امر کنی که بدریا فرو رویم
فرو رویم [illegible] پس گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله [illegible]
ندارم و ما در [illegible] جهاد کردن [illegible]
[illegible] و اکنون [illegible] میکنیم ما
[illegible] طاقت [illegible] دشمن [illegible] و امید داریم که حق تعالی
[illegible] اگر آنچه خواهی [illegible] نصرت [illegible] سعادت و اگر ما مغلوب و کشته شویم

سوار نخواهم شد تا ابو بکر رای خود معلوم کرده باشم و طلحه نیز بقوم ما که انصار اند ایشان را مبارکباد میکنند بعد از ما پس حضرت را خفقانی او شاد

شد و گفت ابشروا ان الله حیث تخواهد شد و حق تعالی مرا وعده فتح و نصرت داده است و وعده خدا خلف نپذیرد و گویا

شو بیدیه بمن و برکت حق تعالی گویا می بینیم که فلان در فلان موضع کشته شده است و فلان در فلان مکان بخاک

افتاده است و محل کشته شدن هر یک از ابو جهل و عتبه و شیبه و منبه و نبیه و سایر روسای قریش را بیان کرد

چون بکر واقع شد بهمه حال نیاز شد و این ایات نازل گردید کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المؤمنین لکارهون

یعنی جماعتی بیرون آورد ترا پروردگار تو از خانه تو براستی و بدرستی که گروهی از مومنان هر اینه کاره بودند بیرون امدن را

یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون یعنی جدال میکنند با تو در اختیار کردن حق که جهاد است

بعد از انکه ظاهر شد بر ایشان که جهاد باید کرد و بر دشمن ظفر خواهند یافت بوعده حق تعالی گویا که رانده میشدند ایشان را بسوی

مرگ و ایشان می بینند مر آن را القصه چون لشکر آراسته گردید رسول خدا صلعم در وقت چنین بار کردند و روان شدند تا اینکه در برابر

بدر که از آنجا روی شام میکنند فرود آمدند و کفار قریش در عدوه القصوی فرود آمدند و غلامان خود را فرستادند

که آب آورند ایشان را ببینند اصحاب حضرت ایشان را گرفتند و پیش حضرت آوردند در وقتی که حضرت نماز میکرد و از ایشان

پرسیدند که قافله متاع قریش در کجاست غلامان گفتند ما خبر از آن نداریم بعضی اصحاب حضرت از جهت خبر ایشان را

زدند و چون حضرت از نماز فارغ شد و گفت که اگر راست بگویند با شما خواهید زد ایشان را و اگر دروغ بگویند

بر سبیل مدارا ایشان را رها میکردید پس پرسید از ایشان که کیستید گفتند ما غلامان

قریشیم گفت که این قوم قریش که امده اند چند نفرند گفتند عدد ایشان را نمیدانیم گفت که در هر روز چند شتر میکشند گفتند

گاهی نه شتر و گاهی ده شتر گفت حضرت که ایشان از نهصد نفر تا هزار نفر اند پس پرسید که از بزرگان قریش کیها با ایشان آمده اند

گفتند عباس و نوفل و عقیل پس گفت حضرت که غلامان را حبس کنید و چون خبر رسید و آن حضرت خبر رسید چنانکه

و عتبه بن ربیعه و ابو البختری نیز گفتند که ما حرم بغی و طغیان ما را مقابل نکنید که ما از برای حمایت خود امده ایم

ما بیرون امده ایم که قافله خود را از ایشان نگاه داریم قافله ما که از دست ایشان رها شد و این اعدا بغی و طغیان میکنند

و مقابله کنند که هر کس که بغی و طغیان بورزد مغلوب و گرفتار میشوند و میرود که مالها بکند قریش

در این قافله داشتند همه برگشتند و ابن حنظله ایشان را ابو البختری گفت که قریش هم بیکبار امدند

قافله اکثر اصحاب محمد در قافله و در کار صلحا نیز بودند و ابن الحضرمی که در آن قافله کشته شده بود دیت او

که از هم بگیرم تا قریش راضی شوند و برگردند و عتبه گفت که این سخن همه را اختیار شده و میل آن کرد که پیش

در این باب فرستاد که اجل ابو جهل قبول نمیکند و ابو جهل و عتبه را با هم کشتن شد و بعد از این ارسال کرد که

ابو البختری میگوید که من ترسم که ابو جهل قبول نکند که او بر خود و بر دیگران اعتماد دارد و درست میگوید که او

از ولید ابو جهل فرستاده است که ابن حنظله در غضب شد و گفت عتبه بن ابی ربیعه که من اینها را ترسانیدم

گفتم والله که اگر عقل کسی داشتید توبه نمیکنید و لیکن از بزرگان بنی هاشم است و ابو طالب ام است

باین سبب غیرت او در بدر غضب او زیاده شد و گفت عتبه را بسبب بزدلی بیک میگوید که من نیکو میکنم

چنین میگوید و ابو جهل شد و اسقاط قافله را در نظر داد ابن الحضرمی ابو جهل گفت عتبه را بالفعل از همه کس

و محمد کس بیعت کرده است و برای محاربه نصب میکند زیرا که از فرزندان عبد مناف است پس محاربه میخواهد

که مرهم راست کند که با محاربه چنان نکند و از ایشان بهر و بعد از آن ایشان میکنیم و بگو

که بعد از آن ما همه بر ایشان جنگ کرده ایم و بر دیگر کسی متعرض تجارت ما نشود و ابو جهل تمام پسر عتبه را بجهت

جنت و زبان اورده که ابو جهل بغیر ... حضرت بوده و چون ابو سفیان قافله متاع را بکر رسانید قریش

فرستاد که قافله نجات یافت برگردید و محمد را با عرب واگذارید و اگر خود برگردید زنان و کنیزان ما را

نوازند و اینها است که از ایشان شنوند پس رسول ابو سفیان در مجمع ایشان رسید و بعض خواست برگردد

ابو جهل و قبیله او را رفتند و بعد از آن کنند زنان را فرستاد و چون قریش روانه شدند و قریش با اصحاب حضرت

خدا رسید ایشان را دیدند و رجوع نمودند و گرفتند و استغاثه بدرگاه حق تعالی کردند و حق تعالی این آیات را

برای نصرت ایشان فرستاد اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین یعنی یاد کنید

چون که استغاثه میکردید بدرگاه پروردگار خود پس اجابت کرد حق تعالی دعای شما را که من امداد کننده ام شما را بهزار

نفر از ملائکه که ردیف یکدیگر سوار باشند روایت که چون رسول خدا صلعم نگاه کرد بر بسیاری عدد مشرکان

و کمی عدد مومنان روی بقبله آورد و دست بدعا برداشت و گفت پروردگارا وفا کن بوعده که با من کرده

خداوندا اگر این گروه مسلمانان هلاک شوند که عبادت تو خواهد کرد در زمین و دائم دست بسوی آسمان

بلند کرده بود و دعا و تضرع میکرد تا اینکه ردا از دوش او افتاد پس حق تعالی این آیه را نازل کرد و ما جعله

الله الا بشری لکم تا اخر آیه پس چون شب شد حق تعالی بسبب کرامت آیه بر اصحاب حضرت خواب را و بعضی از ایشان محتلم

و جنب شدند و آب در نزدیک ایشان نبود و با دل ایشان شیطان وسوسه کرد که شما جنب بودید و بیرون رفتید بکار

و مسلمانان ابدان را شستند چون بیدار شدند از این احوال بسیار عاجز شدند و در فکر شدند که حضرت که ما در

زمین نرم هستیم اکنون که از این زمین سخت پیدا شد و ما محتلم شدیم از کجا آب بیاوریم که غسل کنیم نماز

کنیم حرام شد پس حق تعالی باران فرستاد که بر مسلمانان فرو ریخت و آب بسیار شد تا زمینها که ایشان بود سخت شد

و بکار قدم ایشان را با آن آب تا آنکه زمین ایشان نرم شد و با دل ایشان وسوسه شیطان دفع شد و مسلمانان از آن آب رستند

و غسل کردند و حق تعالی در این ایه عظیم که از آن آب ملک که از شیطان مسلمانان را وسوسه میکرد و دلهای مسلمانان

بآن اسباب قوی شد و از رحمت حق تعالی امیدوار شدند چنانچه گفته اذ یغشیکم النعاس امنة منه تا آخر

بیم خبر عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود را فرستاد بسوی لشکر کفار تا خبری از احوال ایشان بیاورند

و چون ایشان بمحل لشکر کفار رسیدند همه را ترسان و هراسان یافتند و هر گاه که اسبان ایشان میخواستند صهیل

کنند از ضعف و ترس بر هم بر میخاستند که بشنیدند چون شب گذشت گفتند که لشکر بر اعدا نازل

شنیده‌ام که ناچار باید که بهر صورت با ایشان حرب کنیم حضرت گفت که والله ایشان سیر بوده‌اند ولیکن از غایت ترس و هراس
این سخنان را میگفتند زیرا که خدای تعالی رعبی در دلهای ایشان انداخته چنانچه گفته است سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
تا آخر آیه پس چون صبح طالع شد حضرت رسول صلعم لشکر خود را دید و در لشکر آنحضرت دو اسب بود یکی از زبیر
و دیگری از مقداد و هفتاد شتر بود که از آن لشکر بود که بنوبت سوار میشدند و یک شتر بود که حضرت رسول صلعم و علی بن
ابیطالب ع و مرثد بن ابی مرثد بنوبت سوار میشدند و شتران زیر بهم بود و در لشکر قریش چهار صد اسب بود و حضرت
حضرت رسول صلعم صف اصحاب خود را درست کرد و بر خود گفت با ایشان [illegible] و اعلام [illegible]
میکند و باید احدی از شما سخن نگوید و قریش چون لشکر اصحاب آنحضرت را دیدند ابو جهل با اصحاب خود گفت که ایشان یک لقمه بیش
نیستند اگر ما غلامان خود را بفرستیم ایشان را دستگیر میکنند عتبه گفت شاید ایشان را کمین و مددی باشد پس عمیر بن
وهب جمحی که از شجاعان بود فرستادند که گرد لشکر آنحضرت آمد و بر دور لشکر گردید و بر بلندی بر آمد و با اطراف
نظر کرده و برگشت و گفت کمین و مددی ندارند ولیکن شتران [illegible] آمده‌اند که زهر [illegible] در بار دارند
یعنی که در زبان ایشان اند و سخن نمیگویند و ما نمی‌دانیم [illegible] و شمشیرها
را ابدا از خود ندارند و چنان می‌بینم که ایشان را کرامت نکرده‌اند تا کشته نشوند و کشته نشوند تا مثل خود را بکشند پس
در حیات ایشان تدبیر نباید در حیات ایشان خیری نباشد ابو جهل گفت دروغ میگوئی و ترسیده و از شمشیرها
ابطال ایشان زهره تو آب شده است و چون اصحاب رسول از آنکه فرمان داد که کریم حرکت ایشان چنان است بسیار
خدای تعالی نازل کرد این آیه وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله یعنی اگر میل کنند بسوی صلح تو نیز میل کن بسوی آن
اعتماد بکن بر خدای تعالی و خدای تعالی میدانست که ایشان اجابت نمیکنند و بسوی صلح نخواهند کرد ولیکن می‌خواست
که دلهای مومنان را شاد کند پس حضرت رسول صلعم بسوی قریش فرستاد که ای گروه قریش من نمی‌خواهم که ابتدای جنگ
من باشما باشد مرا بگذارید با عرب اگر من صادق باشم و بر ایشان غالب شوم شما از همه کس بمن نزدیک‌ترید و بزرگتر
سید و اگر دروغگو باشم عرب کفایت امر من خواهند کرد از شما پس رجوع کنید که مرا با شما کاری نیست چون رسالت آنحضرت
بقریش رسید عتبه گفت سخن انصاف کرده است که هر که این پیغام را قبول نکند رستگار نمیشود پس بر شتر سرخ سوار شد و حضرت چون
که عتبه سوار شد گفت اگر چیزی هست نزد این صاحب شتر سرخ است اگر اطاعت او بکنند رستگار میشوند پس عتبه قریش
را طلبید و گفت جمع شوید و از من بشنوید و چون جمع شدند گفت ای گروه قریش امروز سخن مرا بشنوید و اطاعت کنید
مرا و بعد از این هر که را اطاعت من نکنید بر کرده و بد بسوی بکر و شما مجرد بدست در کرده تصور میشان در آورید
و بیان و خون شوید که او با شما ابنای خود را ایشان کشته است [illegible] اطلب [illegible]
تا علم بخطر و خون ابن حضرمی است من متکفل آن با دادن خونبها و [illegible] قسم بود با من بیعت کنید چون ابو جهل
این سخنان شنید در غضب شد و گفت عتبه زبانی فصیح و بیانی صحیح دارد و اگر امروز قریش بگفته او عمل کردند [illegible]
خواهند شد پس خطاب کرد بعتبه که ای عتبه شمشیرهای فرزندان عبد المطلب را دیدی و ترسیدی و هر از یکی [illegible]

میکنی و میخواهی که ظفر بر دشمن خود را با فرار تمام و کسی در میدان انتقام نمی‌توانیم کشید پس عتبه از شنیدن این سخن در بر آمد و بر ابو جهل حمله کرد
و او را از زین اسب بر روی زمین زد و مردم اطلاع یافتند و او را از وی جدا کردند تا خواهد گشت پس عتبه رو بر گردانید و بلشکر خود
رفت که قدر است چنین و سخن من بدین‌جا برسید پس معلوم خواهد شد که کدام یک از ما ترسنده‌ایم و قوم خود را تا
کشته نبیم اگر راست میگوئی بیا من و تو با همدیگر برویم تا معلوم شود که من شجاع ترم یا تو پس ابو جهل و بعضی از قریش بر عتبه جمع شدند و گفتند
نخواستیم که غضب کرده باشی [illegible] چون ابو جهل این بشنید عتبه دست از ابو جهل برداشت و نگاه کرد و بسوی
برادر خود شیبه و پسر خود ولید و گفت برخیزید و مهیای جنگ شوید و خود زره پوشید و خود طلبید که بر سر گذارد
همچنین چیزی بر سر خود ندید [illegible] نرسید که کجا بیش از او را اطلاع داشته باشد پس عمامه بر سر بست و بسبب عصبیت جاهلیت پیش
از دیگران با برادر و پسر خود رو بمیدان آورد و ندا کرد که ای محمد کفو و هم سر ما را از قریش بسوی ما بفرست که جنگ کنیم پس
سه نفر از انصار از لشکر حضرت بیرون دویدند عوف و معوذ پسران عفرا و عبد الله بن رواحه پس عتبه از ایشان پرسید که کیستید شما
نسب خود را بگوئید تا شما را بشناسیم گفتند ما یم پسران عفرا و عبد الله ما یم از انصار خدا و رسول خدا گفت برگردید که ما را با شما جنگ نیست
و شما کفو و هم سر ما نیستید ما کفو خود را می‌خواهیم از قریش و حضرت رسول صلعم بنی هاشم گفت که ای انصار
برگردید و ایشان فرستاد که برگردید پس ایشان برگشتند و ادعا در جای خود ایستادند پس حضرت رسول صلعم نگاه کرد
بسوی عبیده بن حارث بن عبد المطلب و هفتاد سال از عمر او گذشته بود و گفت برخیز ای عبیده پس عبیده مردانه از
جای برخاست و شمشیر خود را بکف گرفت پس نگاه کرد بسوی حمزه عم بزرگوار خود و گفت برخیز ای عم پس نگاه کرد بسوی
امیر المومنین علی ع و گفت برخیز ای علی و آنحضرت سی سال از عمر خود داشت و ابتدای حرب بود پس هر سه نفر شمشیرها را بکف کرده در برابر
آنحضرت ایستادند پس حضرت گفت بطلب کنید حق خود را که حق تعالی برای شما مقرر کرده است یعنی بشتابید و برویید
با کفار و قریش خود نمی‌خواهند که نور خدا را فرو نشانند و خدا نمی‌خواهد که کافران کشته شوند و البته نور دین
خود را تمام خواهد کرد پس ایشان گفتند ای عبیده برویم با دعا و یاری ... پس ایشان در پیش بودند
عتبه و پسران او بزرگواران آن انتخاب و استعداد رفته خواستند که ... چون عتبه ایشان را دید در
زیر کلاه خود نشناخت پس گفت شما کیستید نسب خود را بگوئید تا شما را بشناسیم عبیده گفت منم عبیده بن حارث
ابن عبد المطلب عتبه گفت نیکو کفوی هستید و ایشان را کشتند عبیده گفت منم حمزه پسر عبد المطلب است و دیگری علی
ابیطالب عتبه گفت خوب دو کفو بزرگوار را با ایشان خدا لعنت کند برکسی که ما و شما را در چنین مقامی در برابر
یکدیگر باز داشته است یعنی ابو جهل ملعون را پس شیبه با حمزه خطاب کرد و گفت کیستی گفت منم حمزه بن عبد المطلب
شیر خدا و شیر رسول خدا شیبه گفت ... امید حمله ... خود و ... خدا بر عبیده
بر عتبه حمله کرد و ضربتی بر سر عتبه زد که سر او شکافته شد و عتبه ضربتی بر پاهای عبیده زد که هر دو پای او را جدا کرد
و هر دو بر زمین افتادند و حمزه و شیبه چنان حمله کردند بر یکدیگر با شمشیرهای خود که شمشیرهای ایشان کند شد
و امیر المومنین علی ع حمله کرد بر ولید بن عتبه و ضربتی بر دوش او زد و ولید دست بر زیر بغل خود و ... گفت

آنحضرت ابوبکر را با دست چپ خود دست راست بر پای خود را گرفت و چنان از سر من نزدیک گردان کردم که از آسمان بر سر
فرود آمد گفت که این کف خاک شاهت الوجوه در دست داشت و چون دست خود را حرکت داد بر روی ایشان انداخت از صحرا پر کرد
و بغریو زد که هر دو لشکر بهم در آمدند و بجانب بدر دوید پس حضرت امیر المؤمنین و در پیش حضرت یکی بر
ران او زد که او را انداخت و حضرت [illegible] داشت عبد المطلب و هم فرزند
هاشم که طعام میداد مردم را در حال قحط [illegible] حاجب و [illegible]
حمزه و شیبه [illegible] بر یکدیگر [illegible] مسلمانان فریاد برآوردند که یا علی [illegible]
استغیثوا امیر المؤمنین متوجه او گردید و چون حمزه بلند تر از شیبه بود گفت کای عم سر خود را بزیر آور
سر خود را [illegible] شیبه [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حمزه [illegible] شیبه را [illegible] امیر المؤمنین نیز
آمد [illegible] امیر المؤمنین و حمزه عبیده را برداشتند و بنزد حضرت رسول
آوردند چون نظر حضرت بر او افتاد [illegible] گفت یا رسول الله بپدر و مادرم فدای
تو باد آیا من شهید نیستم گفت آنحضرت بلی تو اول شهیدی از اهل بیت من پس عبیده گفت که اگر عم تو زنده
بودی میدانست که من اولی ام از او با آنچه گفته است حضرت گفت کدام عم مرا میگوئی گفت ابوطالب را که از بهر تو
بیت گفته است در جواب کافران قریش که مضمون آنها این است که دروغ گفتید بسوگند بخانه خدا که محمد
مغلوب شما خواهد شد و حال آنکه ما همه زنده باشیم و تیر و نیزه آخر باشیم پیش روی او و ما او را بدست شما
نخواهیم داد تا آنکه کشته شویم پیش روی او و زنان و فرزندان را فراموش کنیم در یاری او پس گفت یا رسول
که با ابوطالب چنین [illegible] و در [illegible] خدا و رسول [illegible]
دیگر [illegible] خدا هجرت کرده است بسوی حبشه پس گفت عبیده یا رسول الله آیا بر من خشم کردی چنین
پس گفت آنحضرت که خشم نکرده ام [illegible] و لکن چون [illegible] ازان پس
و اضداد ابوجهل ملعون گفت قریش را [illegible] طغیان [illegible]
جنگ کردن با اهل مدینه بر شما باد بکشتن اهل مدینه از انصار و قریش را بگیرید و [illegible] تا ایشان را
داخل مکه کنیم [illegible] ایشان [illegible] از قریش که در مکه مسلمان شده
بودند و پدران ایشان حبس کرده بودند ایشان را و مانع ایشان شده بودند از هجرت کردن بسوی مدینه
و ما حقیقین نبودند در دین اسلام و منافق بودند [illegible] آمده بودند با قریش تا بدر پس چون نگاه کردند
با اندکی بودن اصحاب رسول خدا گفتند فریب داده است این جماعت را دین ایشان و درین جماعت همه کشته خواهند شد
پس نازل کرد خدا تعالی درباره ایشان این آیه را اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض غر هؤلاء دینهم ومن
یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم یعنی یاد کنید چون که می گفتند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان مرض نفاق
بود که فریب داده است ایشان را [illegible] مسلمانان را دین ایشان و هر که توکل کند بر خدا تعالی پس بدرستی که خدا تعالی غالب

عزت

عزت و قوت و حکمت است و شیطان ملعون در آن وقت آمد بنزد قریش بصورت سراقة بن مالک و گفت با ایشان که من
با قبیله خود شما را یاری دهم [illegible] علم شما را [illegible] پس علم را بدست [illegible] لشکر بسیار
از شیاطین بصورت اهل قبیله سراقة [illegible] و شیطان [illegible] وی
ایشان بود و علم را در دست داشت پس چون حضرت رسالت [illegible] را مشاهده کرد گفت با اصحاب خود که دیده ها خود را بر
پوشید و بجانب مشرکان نگاه نکنید و تا من شما را رخصت ندهم شمشیر از غلاف مکشید پس بلند کرد دست خود را بسوی
آسمان و مشغول شد بدعا و تضرع و گفت پروردگارا [illegible] و اگر ایشان کشته شوند [illegible] کسی ترا
در زمین [illegible] عبادت [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible] پس چون بحال خود باز
آمد [illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible] از جانب خدا [illegible] آمده است با هزار
ملائکه [illegible] سوار [illegible] ظاهر شد [illegible] حضرت [illegible]
اسلحه [illegible]
نام اسب جبرئیل بود [illegible] شیطان ملعون جبرئیل امین را دید علم را انداخت و
برگشت [illegible] گفت [illegible] ای سراقه [illegible] شیطان
دست [illegible] سینه او زد و گفت [illegible]
و است که حق تعالی گفته است و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم
فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف الله والله شدید
العقاب یعنی یاد کنید [illegible] که آراسته کرد [illegible] ایشان [illegible] غالب [illegible] بر شما [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] کرد [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] شیطان [illegible] گفت آنحضرت [illegible]
[illegible] ابوجهل [illegible] دو لشکر و گفت خداوندا
[illegible] قطع کرده است [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible] رسول خدا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کشته شد پس گفت آنحضرت [illegible] ابوجهل [illegible] کشته شده

از قریش را آن روز هفتاد نفر اسیر شدند و هفتاد نفر بجهنم رفتند عمرو بن جموح با ابوجهل برخورد و پای آن ملعون
بشمشیر بینداخت و پسرش عکرمه ضربتی بر دست او زد که از دوش آویخته شد و دست خود را زیر پای خود گذاشت و بقوت کشید و جدا کرد و
و انداخت و باز مشغول جنگ شد عبدالله بن مسعود گفت من رفتم و ملاقات کردم با ابوجهل که او از تشنگی افتاده بود و در
خون دست و پا میزد گفتم حمد خدا را که ترا چنین ذلیل کرد ابوجهل سر برداشت و گفت خدا ترا ذلیل کند
از برای که یک کشتم از برای خدا و رسول خدا گفت من الحال ترا بکشم پس پای خود را بر گردن او گذاشتم پس گفت ای ملعون
که بکردن گاه بلند بالا رفته ای گوسفند چرانیدی الحال هیچ چیزی بر من دشوارتر از این نیست که چون تو کسی مرا بکشد کاش که
از فرزندان عبدالمطلب مرا بکشت باری حالا از خلاف قریش مرا بکش سر مرا نزد گردن ببر تا در نظر بزرگ نماید
برداشتم و بخدمت حضرت رسول آوردم و در پیش آنحضرت انداختم و گفتم یا رسول الله بشارت باد که این سر ابوجهل است
حضرت چون سر آن ملعون را دید سجده کرد و گفت خدا را شکر که ابوجهل را ... و ابو بشیر انصاری عباس و عقیل را اسیر کرده بود
و ایشان را بخدمت حضرت رسول آورد و حضرت از ابو یسر سوال کرد که آیا کسی ترا یاری کرد گفت مردی از ایشان کمک طلب میکرد
یاری کرد مرا که جامه سفید پوشیده بود و من او را نشناختم حضرت گفت او از ملائکه بود پس گفت آنحضرت بعباس که فدیه بده
از برای خود و از برای برادرزاده خود عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث عباس
گفت یا رسول الله من مسلمان بودم و لیکن قوم مرا بجبر بیرون آوردند گفت آنحضرت که خدا اسلام ترا بهتر میداند اگر
راست میگوئی خدا ترا جزا خواهد داد اما بحسب ظاهر تو یاری ایشان کردی عباس گفت من مالی ندارم
حضرت گفت خدا مرا خبر داده است که عباس طلا و نقره برای خود و غیر خود دارد و چون عباس ...
با خود آورده بود و مسلمانان از او گرفتند گفت یا رسول الله آنها را ... حضرت گفت
از چیزی که خدا بما داده است بجای خالص بیشتر بگیر ... بعضی گفتند
از مالی که بام الفضل سپرده و گفتی که اگر من در این سفر کشته شوم این را میان فرزندان خود قسمت کن عباس گفت کی ترا
خبر داد حضرت گفت خدا مرا خبر داد عباس گفت شهادت میدهم که تو پیغمبر خدائی و هیچکس از آن مطلع
نبود پس عباس گفت که پس چیزی مال مرا بگیر که تا من مال بسیار بدست خود دارد حق تعالی این آیه را نازل کرد یا ایها النبی
قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم و یغفر لکم و الله غفور رحیم بعضی گفتند که
گرد ... مال از اسیران گرفتند و ... که در ... از بدر ... بود که ... از اهل ... بخیر که گرفته شده است
خدا و خدا ایشان را ... اسیران ... که از ... گذشته بود که از عباس ... حضرت رسول با عقیل گفت که خدا
کشت ابوجهل و عتبه و شیبه و ولید و نوفل را و اسیر شدند سهیل بن عمرو و نضر بن حارث و عقبة بن ابی معیط و ...
و فلان پس عقیل گفت بعد از این دیگر که با تو نزاع نمیتوان کرد و ... و کشتن ایشان را ...
و در ایشان نامی ... که ایشان را پس حضرت ... قسمت کرد و کشتگان بدر هفتاد نفر بودند و اسیران نیز هفتاد
نفر و حضرت امیرالمؤمنین کشته بود تنها از ایشان بیست و هفت نفر را و کشتگان مسلمانان از اسلام شده بودند

پس

پس در روایت حضرت صادق است که حضرت ... در غار ... که کشتگان بدر هفتاد نفر بودند ... و پیاده
بیکی شد و از اصحاب رسول خدا نه نفر شهید شدند که یکی از ایشان سعد بن خیثمه بود که ... پس حضرت رسول
از آن منزل بار کرده در وقتی ... به منزل اثیل ... و ... بدر واقع است در بعضی از روایات آمده
که بعضی دیگر ... مشرکان ... از جانب ... حضرت نضر را در بدر ... و ... حضرت ...
اثیل ... و ... دیگر ... را ... بکشت که با نضر بن حارث ... و عقبة بن ابی معیط و نضر بن حارث
که هر دو ... نبودند ... عقبه گفت که ای ... من ... و کشتن ... شد عقبه گفت ... قریش
... حضرت ... که ... حضرت گفت یا علی
عقبه ... عقبه ... حضرت امیرالمؤمنین ... گردن ... و ...
... حضرت ... که ... در ... تا ... که ...
... قریش ... ابو ... بکشت ... حضرت ... که ... تو ...
... مرا با اسلام قطع کرده است ... عقبه گفت یا محمد ... که قریش را
... حضرت گفت که ... از ... کردی ... از ... بعد ...
... عقبه ... گفت ... عقبه را ... و عقبه کشته شد ... انصار ... که حضرت
... اسیران ... حضرت ... و گفتند یا رسول الله ما هفتاد نفر از قریش را کشتیم و هفتاد نفر را
اسیر کردیم ... ایشان قوم و خویشان تو اند ایشان را با ما بخش یا رسول الله ... ایشان ...
... این آیه را نازل کرد ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض ...
اسیران باشند ... که ... خواهید ... و اگر خواهید ... تا ... که ... ایشان را ذلیل کنید
... بعضی ... بعد از این ... که ... فکلوا مما غنمتم
حلالا طیبا یعنی ... که ... بعد از ...
... اسیران ... شرط کرده ... ایشان ... بعد از ... در سال آینده
کشته خواهند شد ... و مسلمانان ... شدند ... در سال احد ...
در سال احد شهید ... هفتاد نفر از مسلمانان شهید شدند
اصحاب گفتند که چرا چنین شد ... حضرت ... دادی ... حق تعالی ... این آیه را
... یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من
یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر فلم تقتلوهم
و لکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم ذلکم و ان
الله موهن کید الکافرین یعنی ... ایمان ... که ... اند ... ایشان

اند پس بکو ای اعدا از ایشان بمعنای شما او دوری بکنید و مکر میکنید و هر کس که بکرداند از ایشان پشت خود را مکر انچه
که مخوف شونده باشد از جهت صعود و دهشت بجنگ با آنکه پناه برنده باشد بسوی گروهی دیگر از ایشان پس بدرستی که بازگشته
بسوی غضبی از خدای تعالی و جایگاه او دوزخ است و بد بازگشتگاهی است دوزخ پس نکشتید شما ایشان را بقوت شما لیکن
خدای تعالی کشت ایشان را بان الهام که کرد و مسلط کردانید شما را بر ایشان و نینداختی تو ای محمد انداختن با آنچه تو که
انداختی سنگ ریزه را بسوی کفار و لیکن خدای تعالی انداخت بسبب عطا کردن اثر آن سنگ ریزه بر آن و تا آنکه نعمت دهد مؤمنان را
از جانب خود نعمتی نیکو یعنی ظفر و غنیمت را بدرستی که خدای تعالی شنوا است دانا است این حال این نعمت بود و بدرستی که خدای تعالی
سست کننده مکر و حیله کافران است روایت کرده اند که چون قریش بجنگ بیرون آمدند دست در پرده کعبه زدند و گفتند
خدایا و کشت بکر یکی از این دو طایفه را بس کهف سطحه که بر بد بمن رسد از سنگ ریزه بابا را برد
طلا و مشتی از سنگ ریزه را بر ایشان انداخت و در صورتهای ایشان و گفت شاهت الوجوه و سنگ ریزه بر صورتها پس باقی نماند
منکری مکر آنکه مشغول شد بمالیدن چشم خود پس شکست یافتند و بعضی از ایشان را مؤمنان کشتند و اسیر کردند
پس چون بر کشتند روی آوردند بتفاخر کردن پس یکی میگفت من کشتم و اسیر کردم پس نازل شد آیه فلم تقتلوهم
و اینکه ذکر کرده شد بعضی از آن بود از رسول خدا و انچه آنکه صورت انداختن از او بود در معنی
آنکه اثر آن از که داخل بود در قدرت بشر که خدای تعالی پس گویا او بود فاعل و انداختن در حقیقت گویا
نبود از رسول خدا و روایت از حضرت امیر المؤمنین است در تفسیر که گفت مراد این آیه که نا امید خدای تعالی اهل
حجیم را از فعل خود این که تا دلیل است که بیرون افعال از حضرت صادق آمده از حضرت سجاد که گفت
بدرستی که خدا داد بر پیغمبر سنگ ریزه را که انداخت بصورتهای مشرکان پس گفت خدای تعالی و ما رمیت اذ
رمیت و لکن الله رمی و روایت در تفسیر امیر المؤمنین که گفت آنحضرت که رو کرد بسوی رسول خدا پس گفت بده این
کف از سنگ ریزه را که جمع باشد در یکجا که نمیرسد که چشم مرد ایشان پس بریخت بر ایشان که ای شنیدیم انابیو چون
شال بسوی ایشان انداخت آن را بصورتهای مشرکان و آن سنگ ریزه ها همه را انداخت بود و یکی از آن
از نزد و ... بود و یکی از آن از مشرق بود و یکی از آن از مغرب بود و یکی از جنوب بود و با هم دادند از آن سنگ ریزه ها
هزار سلاح بود که ابدا از ما هم کرده ند و کرامت که خدای تعالی این فضیلت را باحدی پیش از ما و نه بعد از ما ان
تستفتحوا فقد جاءكم الفتح وإن تنتهوا فهو خير لكم وإن تعودوا نعد ولن تغني عنكم فئتكم شيئا ولو كثرت
وأن الله مع المؤمنين یعنی اگر طلب کردید فتح را ای کافران پس بتحقیق آمد شما را فتح و اگر باز ایستید از کفر
پس آن بهتر است از برای شما و اگر معاودت کنید ما نیز عود میکنیم و هرگز باز نمیدارد از شما گروه شما چیزی
از عذاب ما اگر چه بسیار باشند و بدرستی که خدای تعالی با مؤمنان است در یاری کردن منقول است که خطاب مر خدای
بسوی اهل مکه است بسبیل تهکم و استهزا یعنی مغلوب شدن ایشان را فتح نام نهادن زیرا که مروی است که ایشان
در وقت بیرون رفتن از مکه او بجنگ بدر پرده کعبه را گرفتند بار خدایا نصرت ده بر ما یکی از بلند ترین دو لشکر را

در است بین دو لشکر را و کرامی ترین دو لشکر را و هدایت کنند ترین را و روایت کرده اند که گفت ابو جهل بار خدایا دین ما قدیم است و دین محمد
پس هر یک از دو دین که نزد تو دوست تر است به حق نزدیکتر است پس اهل آن را یاری کن امروز و نیز روایت کرده اند که گفت ابو جهل
که هر یک از ما که قطع رحم کرده و بی اعتبار تر است یعنی قطع رحم پس او را خوار گردان امروز و هلاک کن ابو جهل از بعضی منقول است که خطاب
بسوی مؤمنان است والله اعلم و خدای تعالی فرمود إن الذين كفروا ينفقون أموالهم ليصدوا عن سبيل الله فسينفقونها
ثم تكون عليهم حسرة ثم يغلبون والذين كفروا إلى جهنم يحشرون ليميز الله الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث
بعضه على بعض فيركمه جميعا فيجعله في جهنم أولئك هم الخاسرون یعنی بدرستی که آنانکه کافر شدند انفاق میکنند
مالهای خود را تا آنکه منع کنند مردم را از راه خدای تعالی پس زود باشد که انفاق کنند تمامی آن اموال را پس میشود آن
انفاق کردن بر ایشان حسرت و ندامت پس مغلوب میکردند ایشان و آنانکه کافر شدند بسوی دوزخ جمع کرده
میشوند در آنجا میشوند تا آنکه جدا میکند خدای تعالی پلید را از پاکیزه و میکرداند پلید را که کفار اند بعضی را
بالای بعضی پس جمع میکرداند با یکدیگر همه را پس داخل میکرداند در دوزخ آن جماعت ایشان اند زیانکاران
روایت کرده اند که نازل شد این آیه در باره قریش چون که رسید با ایشان خبر نام رسول ابو سفیان و خبر دادند ایشان
از رسول خدا که بطلب قافله ایشان آمده است پس بیرون آمدند با مالهای خود و عطا کردند و انفاق کردند
و بیرون آمدند بجنگ رسول خدا در بدر پس کشته شدند و داخل شدند در آتش دوزخ و شد آنچه را که
انفاق کرده بودند حسرت و ندامت بر ایشان و گذشت تفسیر این آیه در اثنای تفسیر حکایت بدر و مرویست از حضرت
باقر که خدای تعالی در وقتی که اراده کرد که خلق کند مؤمن را از مزاج و مخلوط کردانید طینت اعدا با طینت کافر پس هر کاه مبتلا که
میکند مؤمن را از جهت آن مزاج و خلطات و هم چنین ممزوج کردانید طینت کافر را در وقتی که اراده کرد که خلق کند او را
با طینت مؤمن پس هر کار نیکو که میکند کافر از جهت آن مزاج است پس چون روز قیامت شود میگیرد خدای تعالی از دشمن خود
کافر آنچه سنخ مؤمن بوده از مزاج و طینت و جوهر و عنصر او را با جمیع اعمال صالحه او و رد میکند بسوی مؤمن و میگیرد
خدای تعالی از مؤمن سنخ ناصبی را از مزاج و طینت و جوهر و عنصر او را با جمیع اعمال خبیثه او و رد میکند بسوی
ناصبی از جهت عدالت خود و میگوید با ناصبی که برای تو است این اعمال خبیثه که طینت و مزاج تو است و مؤمن را آنچه
بان و این اعمال صالحه حسنه از طینت و مزاج مؤمن است و او سزاوار تر است بان و نیست هیچ ظلمی در امر و بدرستی که
خدای تعالی سریع است در حساب پس آیا جای ظلم است بر کسی بلکه حضرت که میخواهی که زیاده بیان کنم از برای تو در این معنی از
قرآن آیا نمیکوید خدای تعالی در قرآن الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات للطيبين والطيبون
للطيبات تا آخر آیه و نیز میکوید خدای تعالی والذين كفروا إلى جهنم يحشرون ليميز الله الخبيث من الطيب تا آخر آیه قل
للذين كفروا إن ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف وإن يعودوا فقد مضت سنة الأولين یعنی بگو با آنانکه کافر شدند اند
که اگر باز ایستند از کار بد و کفر آمرزیده میشود از برای ایشان آنچه که از پیش گذشته است از گناهان ایشان
و اگر معاودت کنند باز پس بتحقیق که گذشت طریقه و رسم ما در باره پیشینیان که هلاک کنیم مثل اهل

و ماندهاند مرویست که مردی گفت بحضرت باقر ع که من بودم عامل و کارکن بنی امیه پس جمع کردم مال
بسیار و هر چه کار کردم که حلال ایشان نه مال است از برای من پس پرسیدم از حرام از ان پس گفت بکن که اصل تو
و مال تو و هر چیز دیگر دارد حرام است تو اعتقاد کن که خبیث چنانکه گفته شد پس گفت ان مرد که آیا از برای من توبه
هست گفت آنحضرت آری توبه تو در کتاب خدا هست که قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و قال تعالی
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل
ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر یعنی
و بدانید که آنچه غنیمت گرفتید از کافران از هر چیزی پس از برای خدا است پنج یک آن و از برای پیغمبر است
و از برای خویشان پیغمبر است و از برای یتیمان و بیچارگان و راه گذران پیغمبر است اگر باشید شما
که ایمان آورده باشید بخدا و بانچه نازل کردهایم ما بر بنده خاص ما محمد ع در روز بدر که جدا شد در آن حق
و باطل و در روز دیگر بهم رسیدند هر دو گروه مسلمانان و کافران و خدا تعالی بر همه چیزی توانا است
مرویست از حضرت باقر ع که گفت ذی القربی خویشان رسول خدا اند و خمس از برای رسول خدا و از برای ایشان است
مرویست که پرسیدند از حضرت رضا ع در آیه که آنچه از برای خدا است پس از برای کیست پس گفت آنحضرت
که از برای رسول خدا و آنچه از برای رسول خدا است پس آن از برای امام است پس پرسیدند که اگر صنفی از
اصناف بیشتر باشد و صنفی کمتر باشد چکار میکنند گفت که اختیار آن با امام است آیا ندیدید که رسول خدا
که چه میکرد آیا نبود که میداد بهر کس آنچه که صلاح میدید و هم چنین است امام ع مرویست از حضرت صادق ع
که گفت اما خمس خدا پس از برای رسول است که میگذارد آن را در راه خدا و اما خمس رسول پس از برای خویشان او است و
اما خمس ذی القربی پس ایشان خویشان اویند و یتیمان یتیمان اهل بیت او اند پس گردانید خدا تعالی این چهار
سهم را بر اهل بیت او و اما مساکین و ابن سبیل پس بتحقیق دانستی تو که ما نمیخوریم صدقه را و حلال
نیست ما را صدقه پس آن از برای مسکینان و راه گذران است و نیز مرویست از حضرت صادق ع که خمس خدا
از امام است و خمس رسول از امام است و خمس ذی القربی از خویشان رسول و امامت است و یتیمان یتیمان
آل رسول الله و مسکینان و راه گذران نیز از آل رسول الله پس بیرون نمیرود خمس از ایشان بسوی غیر
ایشان و منقولست که از غنیمت اخراج میشود خمس و قسمت میشود بر شش سهم سهمی از برای خدا و سهمی
برای رسول و سهمی از برای امام پس سهم خدا و سهم رسول را وارث آن امام است پس باشد از برای امام
سه سهم از شش سهم و سه سهم دیگر از برای یتیمان و مسکینان و راه گذران آل رسول است و کرده بدل از برای
امام [illegible] از خمس سهم از جهت آنکه خدا تعالی لازم کردانید بر او آنچه لازم کرده است بر پیغمبر
کردن یتیمان و مؤنت مسلمانان و قضا کردن قرضهای ایشان و وا داشتن ایشان از حج و جهاد و اتفاق قول
رسول خداست چون که نازل شد بر او که پیغمبر اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان که پیغمبر پدر است از برای

ایشان

ایشان پس چون گردانید خدا تعالی الطاف را لازم از برای مؤمنان پس لازم است بر ایشان آنچه لازم است بر پدر از برای فرزندان پس گفت
آنحضرت در این وقت که هر کس که وا گذارد مالی پس از برای وارثان او است و هر کس که وا گذارد قرضی یا عیالی پس بر من است
و بسوی من است پس لازم است امام را آنچه لازم بود رسول را پس از آن جهت کرده شد از برای امام خمس سهم اذ انتم بالعدوة الدنیا
وهم بالعدوة القصوی والرکب اسفل منکم ولو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد ولکن لیقضی الله امرا کان مفعولا
لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة وان الله لسمیع علیم یعنی یاد کنید چون که بودید شما در کنار نزدیک
به مدینه و کافران در کنار دیگر بودند بنزدیک مکه که عدوه شامی است [illegible] در کنار دورتر بود بنزدیک که بمدینه
پایینتر باشند و بود سواران تا بر ابو سفیان در مکان فروتر از شما در جهت کنار دریا و اگر وعده میکردید شما و ایشان
در باب جنگ هر آینه خلف میکردید در وعده و ناکردن بوعده و تنبل از جهت اندک بودن شما و رعب از ایشان و لیکن
جمع کرد خدا تعالی با این حال شما و ایشان را بیوعده تا آنکه بجا آورد خدا تعالی کاری را که بود سزاوار که کرده شود از نصرت
دین اسلام تا آنکه هلاک شود کسی که هلاک میشود از روی حجت و دلیل آشکار و زنده شود کسی که زنده شد از روی حجت
آشکار بعد از آنکه خدا تعالی شنوا و دانا است و [illegible] از برای اخبار از حال [illegible] و صفت
مسلمانان است و آنکه ظاهر کرد از ایشان با این حال معجزه بود که [illegible] قوت او را نهم آنکه بود در عاقبت
مشوش و آب نبود در بیابان و در زمین ریگ صحرا و زمین زیر پا ایشان ریگ بود و ایشان را خواب غلبه کرد و نبود آب
فرو رفت مشرکان با بسیاری عدد و کثرت ایشان اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا ولو اریکهم کثیرا لفشلتم و
لتنازعتم فی الامر ولکن الله سلم انه علیم بذات الصدور یعنی یاد کن چون که نمود بتو ایشان را خدا تعالی در خواب تو اندک
در چشم تو و اگر مینمود بتو ایشان را بسیار هر آینه جبن و بددلی میکردید شما و هر آینه خصومت میکردید در امر جنگ
و لیکن خدا تعالی سالم کردانید شما را از ترس و خصومت بدرستی که او دانا است بانچه در سینها مشغول است که خطابست
این با رسول خدا است و در بعضی اصحاب او است که در خواب ایشان بود قریش اندک و اگر مینمود بسیار هر آینه جبن
میکردند و نیز رسیده است مرویست از حضرت باقر ع که بود شیطان در روز بدر که اندک مینمود مسلمانان را در چشم کافران
و بسیار مینمود کافران را در چشم مسلمانان پس کشید جبرئیل شمشیر را پس بگریخت او و میگفت ای جبرئیل من مهلت
داده شده ام تا روز قیامت تا آنکه افتاد در دریا پس رسید بر او از جبرئیل ضربتی که قطع کرد دست پای
او را واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا والی الله ترجع
الامور یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون واطیعوا الله ورسوله
ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین یعنی یاد کنید چون که مینمود خدا تعالی شما را
در وقت که رسیدید شما با ایشان در چشمهای شما اندک و ضعیف مینمود شما را در چشمهای ایشان تا آنکه بجا آورد
خدا تعالی امری را که بود مقدر کرده شده در ازل و بسوی خدا تعالی راجع میشود همه کارها ای آنانکه ایمان آورده اید
چون رسیدید شما بگروهی دشمن پس ثابت قدم باشید و یاد کنید خدا را بسیار در وقت جنگ کردن تا شاید که شما رستگار

رستگار شوید و اطاعت کنید خدا را و رسول او را و خصومت مکنید در اختلاف رایها تا اینکه بترسید و برود قوت شما
و برود از دست شما دولت شما و صبر کنید در مشقت جنگ بدرستی که خدای تعالی با صبر کنندگان است وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ یعنی و مباشید مانند آنان
که بیرون آمدند از خانهای خود یعنی اهل مکه از روی افتخار و خودنمایی مردمان را و خود نمایی بر دیگران و منع میکردند
مردمان را از راه خدا و خدای تعالی بآنچه میکنند محیط و آگاه است وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ
لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی و یاد کنید چون که بیاراست برای ایشان شیطان کردارهای ایشان را و
با ایشان گفت هیچ غالب کننده از برای شما در امروز از مردمان و بدرستی که من پناه دهنده ام مر شما را پس چون
دیدند همدیگر را هر دو گروه یعنی لشکر اسلام و لشکر کفار باز گشت شیطان بر پاشنه پای خود و گفت بدرستی که من بیزارم
بدرستی که من می‌بینم آنچه را نمی‌بینید شما از لشکر فرشتگان بدرستی که من میترسم از خدای تعالی و خدای تعالی سخت عقوبت است اذ يقول
الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی و یاد کنید
چون که میگفتند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان مرض کفر بود که فریفته است این گروه مسلمانان را دین ایشان و هر که توکل
و اعتماد میکند بر خدای تعالی پس بدرستی که خدای تعالی غالب است استوار کننده و درستکردار است وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى
الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ یعنی و اگر ببینی تو ای محمد آنوقت را که قبض روح میکنند کافران را فرشتگان که در جنگ بدر کشته شدند
میزنند بر رویها و پشتهای ایشان و میگویند با ایشان که بچشید عذاب آتش سوزان را
آن عقوبت و عذاب بسبب آن کارها است که کسب کرده دستهای شما و بدرستی که خدای تعالی نیست ستم کننده بر بندگان
قال تعالی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ لَّوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ یعنی روا نبود از برای هیچ پیغمبری اینکه باشد از برای او اسیران تا اینکه بسیار کشتار کند در زمین
میخواهید شما مومنان متاع دنیا را بفدیه گرفتن و خدای تعالی میخواهد ثواب آخرت را و خدای تعالی غالب است
کشتار و درستکردار است اگر نبود کتابی حکمی از خدای تعالی که نوشته بود در لوح محفوظ هر آینه میرسید بشما
در آنچه گرفتید از فدا عذابی بزرگ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید در حالتیکه حلال است و پاکیزه است و بترسید
از خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و رحم کننده است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي
قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ یعنی بگو تا ایکه در دستهای شما اند از اسیران
که اگر بداند خدای تعالی در دلهای شما چیزی از اخلاص و امید بهدایت بدهد شما را بهتر از آنچه گرفته شده است از شما از فداء
و بیامرزد شما را و خدای تعالی آمرزنده و مهربان است و گذشت در اثناء قصه جنگ بدر شأن نزول این آیات در حق

از حضرت عباس و عقیل و نوفل که در آن جنگ اسیر شده بودند و عباس و عقیل و نوفل و گفت آنحضرت که رسول خدا منع کرد و در روز بدر
از اینکه بکشند احدی از بنی هاشم را و ابوالبختری را اسیر کردند ایشان را پس فرستاد رسول خدا علی را و گفت نگاه کن که کیست
در اینجا از بنی هاشم پس گذشت علی بر عقیل بن ابیطالب و در گذشت از او پس گفت او عقیل که ای پسر مادر من علی بتحقیق
دیدی مکان مرا پس برگشت علی و آمد نزد رسول خدا و گفت این ابوالفضل است در دست فلان و این است عقیل در دست فلان
و این نوفل در دست فلان پس برخاست رسول خدا و رفت تا اینکه رسید بعقیل و گفت با او یا اباییزید بتحقیق کشته شد
ابوجهل و گفت پس ما از شما پس خصومت مکنید با من در تهامه اگر هستید شما که خواهان کشتن را ابوجهل و اگر نه پس سوار شوید
بر دوشهای ایشان پس آورد آنحضرت بنزد عباس و گفت با او که فدا بده از نفس خود و فدا بده از دو پسر برادر پس گفت او که
و امیگذاری تو مرا که سؤال کنم از قریش با کف خود پس گفت آنحضرت با او که بده آنچه را که گذاشته بودی در نزد ام الفضل و گفتی با او
که اگر رسید بمن درین راه امری پس انفاق کن آنرا بر خود و بر فرزندانت پس گفت عباس که ای پسر برادر من که خبر داد ترا بآن
گفت خبر داد بمن جبرئیل از نزد خدای تعالی پس گفت عباس که سوگند باو میدهم اینرا که نبود مگر من و ام الفضل شهادت
میدهم که تو رسول خدائی و گفت آنحضرت که برگشتند تمامی اسیران در حالتیکه مشرک بودند مگر عباس و عقیل و نوفل و در باب
ایشان نازل شد این آیه و در روایت دیگر است که عباس گفت که بستاند از من بیست اوقیه طلا و گرفته بود از ایشان غنیمت
پس گفت عباس که بدرستی که من بودم مسلمان و از من گرفتند بدرستی که خدای تعالی عوض داد آن را و برد از من
مقدار مایملک مرا پس گفت رسول خدا این است از جهت آنکه گفت خدای تعالی ان يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا
مما اخذ منكم تا آخر آیه وَإِن يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ یعنی و اگر خواهند
اسیران که خیانت کنند با تو پس بتحقیق خیانت کرده اند با خدای تعالی پیش از این پس تمکین داد ترا بر ایشان و خدای تعالی
بر ایشان دانا و درستکردار است و در روایت است که این آیه در حق آنها نازل شده که خیانت کنند با تو
درباره علی در بتحقیق که خیانت کرده اند ایشان با خدای تعالی پیش از این پس ثابت شده در جنگ بدر سوره حج بدان آیه
هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ یعنی این دو
فرقه مؤمن و کافر دو خصم و دو دشمن اند که خصومت و منازعه میکنند با یکدیگر در امر پروردگار خود پس آنانکه
کافر شدند بریده شد از برای ایشان جامه‌ها از آتش ریخته میشود از بالای سرهای ایشان
آب جوش و گرم روایت کرده که نازل شد این آیه در شأن علی و حمزه و عبیده و در شأن عتبه و ولید و شیبه که بیرون آمدند
ایشان در روز بدر با علی و حمزه و عبیده پس گفت رسول خدا که ای حمزه برخیز و بجنگ و ای عبیده برخیز
و ای علی برخیز در میان مؤمنان و این سه نفر جنگ کردند و کشته شدند در میان کافران و ایشان که در روز
بدر بیرون آمده بودند از میان جنگ عتبه و شیبه و ولید از مشرکان قریش پس گفت علی بن ابیطالب که بیرون بیائید همه ما که فرستاد
پس خواستند که بیرون آید از انصار پس چون دید رسول خدا آن را گفت ایشان را که بنشینید که بتحقیق طلب کردند شما را پس چون
دید حمزه که رسول خدا نهی کرد انصار را برخاست حمزه پس برخاست علی و برخاست عبیده و بیرون رفتند

ایشان بود کلاه خودی ور رشته یدان برکرفت با ایشان عتبه کرد حق بکو تبدا یعلجا کلاه خود تا ایشناسیم شما را بس کفت
حمزه کرمنم حمزه بن عبد المطلب و کفت علی کرمنم علی بن ابی طالب و کفت عبیده کرمنم عبیده بن حارث بن عبد المطلب بس کفتند کرشما
کفو ما کریمانید بس مبارزت شد حمزه با عتبه بس کشت او را و مبارزت شد علی با ولید بس کشت او را و مبارزت شد عبیده
با شیبه بس بریده شد هر یک عضوی از دیکری و حمله کرد علی بر شیبه بس عبیده را از ایشان جدا کرد و بردا اشتند
و او در مدینه بحضرت رسید و بودند ان سه نفر از مسلمانان ماندند و اسطه قلاده از قلاده یعنی ماندند از بزرکان میان
کروه خود و بودند ان سه نفر از مشرکان ماندند و اسطه قلاده از قلاده بس نازل شد این آیه هذان خصمان تا این
عذاب الحریق در شأن ان کروه مشرکان و نازل شد این ان الله یدخل الذین آمنوا تا این الی صراط الحمید در شأن
ان کروه مومنان فصل در بیان جمل وقایع که بعد از جنک بدر واقع شده تا جنک احد و بیان آیهای که در ان نازل شده
قل للذین کفروا ستغلبون وتحشرون الی جهنم وبئس المهاد یعنی بکو ای محمد با انان که کافر شدند که زود باشد که مغلوب کنند
شما را و جمع کنند شما را بسوی دوزخ و بد آرامکاهیست دوزخ مروی است که چون رسول خدا از جنک بدر بمدینه مراجعت
کرد یهود را در بازار بنی قینقاع جمع کرد و کفت ای کروه یهود حذر کنید از خدا مثل آنچه نازل شد بقریش در جنک
بدر و مسلمان شوید بیش از انکه عذاب خدا بشما رسد و میدانید شما که من بیغمبر مرسلم و در کتاب شما خود وصف مرا خوانده اید
یهود کفتند ای محمد تو را فریب ندهد اینکه برخوردی بکروهی که ایشان را دانش نبود بطریق جنک و فرصت یافتی بر
ایشان بخدا سوکند که اکر با ما جنک کنی هر اینه خواهی دانست که مایم مردان بس خدا فرستاد تا ذکر این آیه را که
قل للذین تا آخر بس رسول خدا عزم جنک بنی قینقاع را خاص کرد و کفته اند که ابتدای عاصی در روز شنبه
ماه شوال بود در ماه بیستم از هجرت تا اینکه بعد از شش روز ایشان طلبیدند و بیرون آمدند و حصار ایشان را کرفت
حضرت حکم کرد که اهل و عیال ایشان را بکیرند بس عبد الله بن ابی برخاست و کفت یا رسول الله ایشان دوستان مااند
ضم اند با ما و همیشه ما را حمایت کرده اند و سیصد نفر زره بوش و چهار صد نفر بی زره اند همه را میخواهی که در این یک روز
همه را بقتل رسانی ایشان را با قبیله خزرج هم قسم بودند و با قبیله اوس بیمانی نداشتند و چندان مبالغه کرد
تا حضرت ایشان را بخشید و از سر کشتن ایشان درکذشت بس ایشان از مدینه بیرون رفتند و در اذرعات که نزدیک
شام است قرار کرفتند و در این باب در شأن ایشان نازل شد این آیه که در سوره مائده است یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء یعنی ای انان که ایمان آورده اید مکیرید یهود و نصاری را دوستان
خود مروی است که چون رسول خدا از جنک بدر مراجعت کرد بسوی مدینه بعد از هفت روز متوجه قبیله بنی سلیم شد
از ایشان کسی را نیافت و خبر رسید که ایشان جمعیت کرده اند و ارادهٔ آن دارند که بجنک آیند بس بی جنک مراجعت
کرد و باقی ماه شوال و ذیقعده در مدینه ماند و در این وقت ابو سفیان نذر کرده بود که غسل جنابت نکند تا اینکه
برود تا بجنک محمد بیاید بس با صد سوار از قریش بیرون آمد تا بچهار فرسخی مدینه رسید و بزد و بیغمبر

اند

اما ذکر بنی قینقاع از یهود مدینه بودند و در دروازه خانه حیی بن اخطب را کرفت و از زنان ایشان را در آورد و در ابو
سفیان و دیکر بس بزد سلام بن مشکم که رئیس بنی نضیر بود رفت و با او در این جنک کشت و برکشتند با صحابه چون
شد و چون از قریش بسوی مدینه فرستاد که اسلحه با خیر مرض و دیکر از انصار را کشتند و برکشتند و چون حضرت
رسول این خبر را شنید بیرون آمد و بعضی تا قرقرة الکدر رسید و چون با ابو سفیان نرسید و او کریخته بود
کرد و چون ایشان بتعجیل میکریختند بعضی از توشه خود را که در ان سویق بود بیفکندند از این جهت اسم آن غزوه را غزوه السویق کذاشتند
و در این سفر بزاری بنی ضمره رسیدند و از ایشان سویق کرفتند و درهم از این سفر بازار رسیدند و تجارت
سود مند کردند و چون برکشتند کفتند یا رسول الله ما در این سفر طمع داریم که از ثواب
جهاد داده ایم کفت آنحضرت که بلی ثواب جهاد داده اید و چون آنحضرت از جنک سویق بسوی مدینه مراجعت کرد و بقیه
ماه ذی حجه را در مدینه ماند و خبر رسید که کروهی از قبیله غطفان جمعیت کرده اند و اراده مدینه دارند
در میان ایشان مردی بود که او را دعثور بن حارث میکفتند بس حضرت رسول خدا با چهار صد و بنجاه نفر از اصحاب از مدینه
بیرون آمد و متوجه ایشان شد و چون بنزدیک ایشان رسید کریختند و بسر کوهها رفتند بس آنحضرت در وادی
که از او اسم میکفتند با لشکر خود فرود آمد و باران بسیاری در آن وقت بارید و حضرت تنها از وادی عبور کرد
بجانب دیکر رفت و جامهای خود را که از باران تر شده بود کند و بر درختی انداخت که خشک شود و در زیر اندرخت
بخوابید و اعراب در سر کوهها آنحضرت را میدیدند بس کفتند با دعثور که مرد دلیر و شجاع ایشان بود که
تنها از اصحاب خود جدا مانده است برو او را هلاک کن و اکر طلب کند اصحاب خود را امداد تا اصحاب بیاری او رسند
تو کار خود را کرده و بعد از این سیل مانع ایشان کرده بود که اصحاب او عبور نتوانستند کرد بس دعثور شمشیر
برکرفت و بجانب آنحضرت روانه شد تا اینکه رسید و بر سر آنحضرت ایستاد با شمشیر برهنه و کفت ای محمد امروز
کی ترا از من خلاص میکند حضرت کفت خدا بس جبرئیل دست بر سینه او زد که افتاد و شمشیر از دستش افتاد
بس حضرت شمشیر او را برداشت و بر سر او ایستاد و کفت که کی ترا از من خلاص میکند کفت هیچکس و شهادت میدهم
بیکانکی خدا و بیغمبری تو و بخدا سوکند که دیکر لشکر برای جنک تو جمع نخواهم کرد بس حضرت شمشیر را باو داد و او
بخشید دعثور کفت والله که تو کرمی و از من بهتری حضرت کفت که من سزاوارترم از تو بکرم کردن
چون دعثور بقوم خود ملحق شد کفتند چه شد ترا که با شمشیر برهنه بر سر او رفتی و او در خواب بود و ما ترا
نکشتی کفت در آن وقت مردی سفید بلند بالا دیدم که دستی بر سینه من زد که برو افتادم و دانستم که
او ملک است بس شهادت کفتم و مسلمان شدم و سوکند یاد کردم که با او جنک نکنم بس قوم خود را باسلام دعوت
کرد بس خدای تعالی این آیه را که در سوره مائده است فرستاد و حق تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة
الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
یعنی ای انانکه ایمان آورده اید یاد کنید نعمت خدا را بر خود هنکامی که قصد کرده بودند کروهی که بکشایند بسوی شما دستهای

خود را پس باز داشت حق تعالی دستهای ایشان از شما و بترسید از حق تعالی و بر حق تعالی باید اعتماد بکنند
مؤمنان **سریه زید بجانب قرده واقعشد** و قصهٔ آن چنان بود که بعد از شش ماه از جنگ بدر شنید آنحضرت که
کاروان قریش با ابوسفیان و بروایتی با صفوان بن امیه از راه عراق بشام میروند زیرا که بعد از واقعهٔ
بدر از ترس اصحاب حضرت از راه حجاز بشام تردد نمیکردند و مال بسیار از نقره و متاع تجارت در آن
قافله هست پس حضرت زید بن حارثه را با صد سوار بر سر راه ایشان فرستاد و چون بکاروان رسیدند
اعیان قوم همه گریختند و مسلمانان کاروان را بتصرف کرده بمدینه آوردند و حضرت خمس از آن که بروایتی
بیست هزار درهم بود جدا کرد و باقی را بر آن لشکریان قسمت کرد و مردی از آن کاروان اسیر کردند که دلیل
ایشان فرات بن حیان بود و چون اسلام قبول کرد او را گذاشتند و مقتول شدن کعب در سال دویم هجرت لشکر کشی
ابن اشرف یهودی واقع شد و سبب آن بود که [illegible] یهودان بود که او [illegible] بد زبانی میکرد و [illegible]
بنا در مکه رفت و حضرت رسول را هجو میکرد آنحضرت امیر را فرستاد که شب داخل خانه او شدند و شمشیر را بر
سینه او گذاشت و او را بجهنم کرد و در همان شب برگشت و نماز صبح را ادا کرد و نیز در بیان الکشتن کعب
اشرف واقعشد و او مردی بود از اکابر یهود و شاعر بود و پیوسته بهجو حضرت رسول و مسلمانان مشغول
بود و ایذاء ایشان میکرد و چون خبر فتح بدر بدو رسید بغایت ملول شد و به مکه رفت و کفار قریش را
بر [illegible] و بر مصائب ایشان بسیار گریست و اشعار بر قتال حضرت تحریص کرد و چون برگشت این خبر
بحضرت رسول رسید او را نفرین کرد و گفت بار خدایا باز دار از من شر ابن اشرف را بهر طریق که میخواهی
پس محمد بن مسلمه گفت که یا رسول الله من کفایت شر او میکنم پس حضرت او را اجازت داد و با سعد بن معاذ
بامر حضرت مشورت کرد و بجهت آن ابونائله را که برادر رضاعی کعب بود به نزد او فرستادند چون
ابونائله با او صحبت بسیار داشت و اظهار دوستی بسیار کرد گفت برای حاجتی آمده ام بنزد تو میخواهم افشا
نکنی گفت آمدن این مرد بمدینه بلائی شد برای ما زیرا که بسبب او جمیع عرب با ما دشمن شدند و در صدد
حار بر ما تنگ آمده اند و راه تجارت و آمد و شد بسته شد کعب گفت که من پیشتر گفتم که چنین خواهد شد
ابونائله گفت چند نفر از قوم ما هستند که با من در رای متفق اند و ما را احتیاجی بود داده است و از تو
مقداری از گندم بقرض میخواهم و هر چه تو بگوئی بگرو میدهیم کعب گفت زنان خود را بگرو بدهید ابونائله
گفت چگونه کنیم و تو خوبترین عرب زنان ما با تو مایل خواهند شد گفت فرزندان خود را بگرو بدهید
ابونائله گفت این عار بر ما خواهد بود ولیکن اسلحه خود را نزد تو گرو میکنیم و شب بخانه آوریم که
کسی مطلع نشود پس ابونائله بنزد حضرت آمد و واقعه را عرض کرد و شب با محمد بن مسلمه و سلکان بن سلامه
و حارث بن اوس و ابو عبس بن جبر روان شدند و حضرت با ایشان تا بقیع مشایعت کرد و در حق ایشان
دعا کرد و آن شب چهاردهم ماه بود و چون بدر حصار رسیدند او را آواز دادند و او در پهلوی زن خود

نشسته بود و نو عروس بود خواست که برخیزد زنش گفت درین شب تاریک کجا میروی گفت محمد بن مسلمه با برادر من ابونائله
آمده اند [illegible] و هر چند زن او منع کرد او
ممنوع نشد و بیرون آمد و محمد بن مسلمه با رفقا خود گفته که چون پایان آید من موی سر او را بو میکنم و چون بینید که من موی سر او را
نیک بدست گرفتم [illegible] چون کعب از حصار بیرون آمد [illegible] معطر بود [illegible]
حصار [illegible] محمد بن مسلمه و بروایتی ابونائله [illegible] بوی خوش [illegible]
ببویم گفت اری پس دست در موی او زد و محکم بدست گرفت و گفت بزنید دشمن خدا را چون شمشیر زدند کارگر
نشد پس محمد بن مسلمه خنجری که داشت [illegible] فریاد عظیم از او صادر شد که اهل
تمام حصار بیدار شدند و آتشها افروختند و حارث [illegible] بیاران خود [illegible] و حارث زخم
گرفته بود و بنزد حضرت رسانیدند و چون بنزد رسیدند او ایشان را دعا کرد و آب دهان مبارک بر زخم حارث مالید
و در ساعت شفا یافت و گفت هر که را از یهود که ظفر یابید بکشید و این قضیه در چهاردهم ماه ربیع الاول بود
چون کشتن کعب [illegible] خزرج گفتند ما نیز چنین کاری کنیم [illegible]
خصوص ایشان [illegible] قرار بر آن شد که ابورافع را که او را سلام بن ابی الحقیق میگفتند بکشند زیرا
که از [illegible] مسلمانان بسیار میرسید و مشرکان را اعانت میکرد و او [illegible] خیبر [illegible] حصار
داشت پس عبدالله بن عتیک و عبدالله بن انیس و عبدالله بن عتبه و ابوقتاده و یک مرد دیگر از حضرت رخصت طلبیده
متوجه خیبر شدند و حضرت عبدالله بن عتیک را بر ایشان امیر کرده بود و چون بنواحی حصار او رسیدند [illegible]
[illegible] عبدالله بن عتیک با یاران خود گفت
که شما در اینجا باشید تا من بروم [illegible] داخل حصار شوم چون بدر حصار آمد با مردم داخل حصار شد
او را نشناختند و در [illegible] پنهان شد تا آنکه دربان درها را بست و کلیدها را [illegible] و چون بخواب
رفتند برخاست و کلیدها را برداشت و در حصار را گشود و از [illegible] ابورافع در آنجا بود بالا رفت
و هر دری که میگشود [illegible] تا بخانه ابورافع رسید و چون [illegible]
که او کجاست [illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible]
آمد و پای او [illegible] و چون بنزد حضرت آمد او دست مبارک بر پای او مالید در ساعت شفا یافت
سورة الحشر آیه كَمَثَلِ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ [illegible]
داستان [illegible]

است عذاب دردناک منقولست که مراد از ناکثین از ایشان بودند طایفه بنی قینقاع است مرویست از ابن عباس که ایشان
شکستند عهد و پیمان را پس چون مراجعت کرد رسول خدا از بدر امر کرد ایشان را که بیرون روند از مدینه و گفت
جواب با ایشان که بیرون مروید که من بعد روم نزد رسول خدا و سخن میگویم با او در باب شما با اینکه داخل شوی
با شما در جهاد و مخصوص شوم پس ترک کرد عبدالله بیرون کردن ایشان را بسبب شفاعت او پس ازین بنی قینقاع را
بعد از آن فصل در بیان قصه جنگ احد و جنگ حمراء الاسد و جهاد با ایشان در سوره آل عمران چهل و یک آیه

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی یاد کن ای محمد چون بیرون رفتی بامداد
از میان اهل خود و از منزل خود که مدینه باشد در جنگ احد در حالتی که جای میدادی مؤمنان را در جاهای ایستادن
از برای جنگ و مقاتله میکردی و از برای مؤمنان جایگاه جنگ را و خدای تعالی شنواست گفتار را و دانا است بضمایر
آنحضرت و منقولست که گفته سبب نزول این آیه آن بود که قریش چون آمدند از مکه بار دوم جنگ با رسول خدا
پس بیرون آمد رسول خدا و طلب میکرد مکانها را از برای جنگ کردن و نیز مرویست از آنحضرت که گفت
از جمله سببها که خدا ایشان بر رسول خود دست کرد آن است که عباس نامه را نوشت
ابوسفیان متوجه احد شد بحضرت نامه نوشت و بمدینه فرستاد و آن نامه بحضرت رسید که او در بعضی
از باغهای مدینه بود پس حضرت آن نامه را خواند و مضمون آن از اصحاب خود اظهار نکرد و امر کرد ایشان را که داخل
مدینه شوند و چون داخل مدینه شد حضرت مضمون نامه را خبر داد با ایشان و نیز مرویست از آنحضرت که گفت
سبب جنگ احد آن بود که قریش چون مراجعت کردند از بدر بسوی مکه با آن حالتی که کشته شده بود از ایشان هفتاد
نفر و اسیر شده بود از ایشان هفتاد نفر گفت ابوسفیان ای گروه قریش مگذارید زنان خود را که گریه کنند بر
کشتگان خود زیرا که چون اشک از چشم بیرون آمد می برد اندوه را و دشمنی را با محمد
و دشمنان خواهد که با اصحاب او پس ایشان چنان کردند و گریه نکردند بر کشتگان خود و ... تا چون
اراده جنگ احد کردند پس اذن دادند زنان خود را بگریه و نوحه کردن و چون در سال دیگر اراده کردند که جنگ
کنند با رسول خدا در احد با هم از قبایل کنانه و غیر کنانه جمعیت کردند و با ... از یکهزار
سوار و دو هزار پیاده آمدند بیرون و زنان خود را با خود آوردند که در وقت جنگ مردم را
و ایشان را بر جنگ تحریص کنند و ابوسفیان زن خود هند دختر عتبه را با خود آورد و عمره دختر علقمه حارثیه
نیز با ایشان بیرون آمد پس چون رسید این خبر برسول خدا جمع کرد آنحضرت اصحاب خود را و خبر داد
با ایشان که خدای تعالی مرا خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و اراده مدینه دارند و ترغیب و تحریص کرد ایشان را
بر جهاد پس عبدالله بن ابی و جمعی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون مرو تا در کوچها مدینه با ایشان
جنگ کنیم و مردان ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان از سر دهنهای کوچها سنگ بیندازند و از بامها بر ایشان سنگ
بیندازند و همگی اتفاق کنیم بدفع ایشان که هرگز کسی بر مدینه نیامد که بر ما ظفر یافته باشد

و دشمن که ما در قلعها و خانهای خود بوده ایم و هرگز از مدینه از برای جنگ بیرون نرفتیم مگر اینکه دشمن بر ما غالب شد
و گویند که حضرت مایل شد باین رای پس سعد بن معاذ و غیر او از طایفه اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله هرگز
طمع در ما نکرد احدی از عرب در حالتی که ما مشرک و بت پرست بودیم پس چگونه طمع میکنند در ما و حال آنکه ما مسلمانیم
و تو در میان مایی البته از مدینه بیرون برو و با ایشان جنگ میکنیم پس هر کس که از ما کشته شود شهید خواهد
بود و هر کس که نجات یابد از ما ثواب جهاد را خواهد داشت پس حضرت قبول کرد سخن ایشان را و بیرون رفت با
گروهی از اصحاب خود که تعیین کند مکانها را از برای جنگ چنانچه خدای تعالی گفته است و اذ غدوت تا آخر آیه پس عبدالله
بن ابی با اتباع خود تخلف کردند از حضرت رسول خدا و رجوع کردند بمدینه خروج متابعت رای آنحضرت کردند
پس حضرت بجایگاه سپاه خود را از طرف راه عراق تعیین کرد و رسیدند قریش باحد پس حضرت رسول خدا
لشکر خود را و ایشان را صف صف کرد و پنجاه نفر از تیراندازان برگزید و بر آن کوه نشاند و عبدالله بن جبیر را
امیر ایشان کرد و گفت بیاید اینجا از جای خود حرکت نکنید و اگر ببینید که ما غالب شدیم بر ایشان
که ایشان را در جای خود داخل کرده اند و اگر ببینید که ایشان از جای خود حرکت نکنید و در جایگاه خود
بر ابوسفیان ملعون خالد بن ولید را با دویست سوار قرار داد که در کمین باشند و گفت با ایشان که چون ببینید
که ما با ایشان مشغول شدیم داخل شوید و از عقب ایشان درآیید پس چون مشرکان صف بستند
زدند حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب با اصحاب خود بر ایشان حمله کرد
اصحاب بیکبار بر مشرکان حمله کردند و قریش شکست خوردند و رو بگریز نهادند و اصحاب رسول خدا روی به
تاراج اموال ایشان آوردند و مشغول شدند بغارت و از جنگ باز ایستادند چون دیدند خالد بن ولید که با دویست
سوار که در کمین بودند از کمینگاه در عقب ایشان و عبدالله بن جبیر و اصحاب او از جای خود برخاستند ایشان را بازگردانید
نگذاشت که دست برداشتند خالد بن ولید بنیاد قصد ایشان کرد و چون اصحاب ابن جبیر دیدند که اصحاب رسول
خدا بغارت اموال مشغول شده اند گفتند بعبدالله که ما چرا در اینجا ایستاده ایم اصحاب ما غنیمتها را بردند و ما
بی غنیمت خواهیم ماند عبدالله گفت ای قوم رسول خدا ما را سفارش کرده که از اینجا حرکت نکنیم
و هر چند ایشان را پند داد و منع کرد سودی نبخشید و یکیک کرده رفتند بسوی غنیمت تا اینکه ماند
عبدالله با ده نفر و علم قریش در آن وقت بدست طلحة بن ابی طلحه عبدری بود که یکی از بنی عبدالدار بود
در دادکرای ... که گمان میکنید که شما با شمشیرهای خود ما را بسوی جهنم میفرستید و ما شما را با شمشیرهای خود بسوی
بهشت میفرستیم پس هر کس که میخواهد که ببهشت برود بیاید نام از بر میان بسته بیرون آمد تا آنکه کشته شد
حضرت امیرالمؤمنین علی متوجه او شد و رجزی چند خواند که ابیات آن این است یا طلح ان کنتم کما تقول لکم خیول و لنا
نصول فاثبت لننظر اینا المقتول و اینا اولی بما تقول فقد اتاک الاسد الصؤول بصارم لیس له فلول ینصره
الناس والرب وحول ... بعد از آن ... که میگوید شما ... از آن ... و ما ... را بکشتن ... بسبب تا ... بیم

که کدام یک کشته خواهیم شد و کدام یک سزاوارتر به مصیبت که میگوییم پس [illegible] که رامده است سوی قوم تیر حمله کنند و
و با شمشیر بیاید که دشمن کند [illegible] و بیان او است خدا با روی [illegible] و رسول او پس گفت طلحه که کیستی تو ای پس گفت من
علی بن ابیطالب طلحه گفت دانستم ای قضم یعنی درهم شکننده دلیران که بغیر از تو کسی جرأت بر جنگ من نمیکند طلحه
ضربتی حواله او کرد و او سپر را پیش داشت از خود رد کرد و ضربتی براو زد که هر دو ران او را قطع کرد و او به پشت
افتاد و علم از دستش فتاد و چون آنحضرت خواست که سرش را جدا کند حضرت را سوگند داد به رحم و خویشی و حضرت
برگشت و مسلمانان گفتند که چرا او را تمام نکشتی گفت که ضربتی برو زدم که بعد از آن زنده نخواهد ماند پس
علم را ابوسعید پسر ابوطلحه برداشت و باز امیرالمؤمنین او را کشت و علم بر زمین افتاد پس عثمان پسر ابوطلحه
علم را گرفت و باز امیرالمؤمنین او را بقتل رسانید و علم بر زمین افتاد پس مسافع پسر ابوطلحه علم را برداشت و او را
نیز کشت و علم بر زمین افتاد پس حارث پسر ابوطلحه علم را برداشت و او را نیز بقتل رسانید پس عزیز بن
عثمان علم را برداشت و او را نیز کشت پس علم را عبدالله بن جمیله بلند کرد و او نیز مانند دیگران کشته شد
و هم چنین جمعی دیگر علم را برداشتند و کشته شدند پس صواب نام غلامی از بنی عبدالدار علم را برداشت
و امیرالمؤمنین ضربتی براو زد و دست راستش انداخت پس [illegible] علم را بدست چپ گرفت باز حضرت ضربتی دیگر
بر او زد و دست چپ او را نیز انداخت پس [illegible] علم را با دستهای بریده خود نگاه داشت و گفت ای بنی عبدالدار
آیا شرط بجا آوردم پس حضرت امیرالمؤمنین ضربتی بر سرش زد و او را کشت پس علم را عمره
دختر علقمه حارثیه بلند کرد و در آن وقت خالد بن ولید از پشت سر از کمین درآمد و چون معدودی از
اصحاب ابن جبیر بیشتر نمانده بودند ایشان را کشتند و از عقب مسلمانان درآمدند و شمشیر در ایشان گذاشتند
و چون قریش در هنگام گریختن دیدند که علم ایشان همچنان برپا است برگشتند و بر سر علم خود جمع شدند و از دو
طرف مسلمانان را در میان گرفتند و ایشان را میکشتند و [illegible] لشکر اسلام بهر سو گریختند و بکوهها
بالا رفتند و رسول خدا را تنها گذاشتند و چون حضرت هزیمت ایشان را مشاهده نمود کلاه خود را از سر خود
برداشت و فریاد کرد که بسوی من بیایید منم رسول خدا از خدا و رسول بکجا میگریزید و در روایت [illegible] رسیده
از حضرت صادق [illegible] که چون امیرالمؤمنین علیه السلام طلحه را [illegible] و خطا کرد یا قضیم گفت آنحضرت
که چون رسول خدا در [illegible] کسی از بنی ابوطالب [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] میکردند
[illegible] آنحضرت و چون آنحضرت [illegible] که [illegible] اخذ [illegible]
[illegible] و چون علی بن ابیطالب بر [illegible] مطلع شد گفت یا رسول الله چون [illegible]
[illegible] تا [illegible] که [illegible] باشم پس چون حضرت رسول خدا [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و میگفت [illegible] علی [illegible]

تا [illegible] برهم شکست و ما [illegible] بیان سبب آنحضرت را قضیم میگفتند و از ابو وائل مرویست که گفت روزی با عمر بن
الخطاب راه میرفتیم ناگاه اضطرابی از او یافتم که صدای او از سینه او شنیدم مانند کسی که از ترس هلاک
شود گفتم چه میشود ترا ای عمر گفت نمی بینی شیر بیشه شجاعت و معدن کرم و مروت را و کشنده طاغیان و باطل
در زننده بدو شمشیر را و علم دار صاحب تدبیر را پس چون نگاه کردم دیدم علی بن ابیطالب را گفتم ای عمر این علی
ابن ابیطالب است گفت نزدیک من بیا تا شمه از شجاعت و دلیری او برای تو بیان کنم ما بیعت کردیم با رسول خدا
در روز احد بر اینکه فرار نکنیم و هر که از ما فرار کند گمراه باشد و هر که کشته شود شهید باشد و پیغمبر ضامن بهشت
باشد برای او و چون ایستاده بودیم ناگاه دیدیم که صد نفر از دلیران و بزرگان قریش رو بما آوردند که هر یک
صد نفر را بیشتر [illegible] از جای خود [illegible] همه گریختیم در انحال علی را دیدم که
مانند شیر ژیان که بر دسته از موران حمله کند بر مشرکان حمله میکرد [illegible] و چون دید که ما همه گریختیم
پس برداشت کفی از سنگریزه را و بجانب روی ما افشاند و گفت زشت باد روهای شما [illegible]
روهای شما بکجا میگریزید بسوی جهنم [illegible] دیگر بار بر ما حمله کرد و شمشیر [illegible] در دستش
که از آن خون میچکید و گفت بیعت کردید و بیعت را شکستید و الله که شما سزاوارتر [illegible] کشته شدن از آنها
[illegible] پس نگاه کردم بچشمهای او دیدم گویا دو کاسه [illegible] افروخته [illegible] و مانند دو کاسه
پر از خون بود [illegible] گمان کردم که همه ما را یکجا هلاک خواهد کرد پس من از میان [illegible]
[illegible] و گفتم یا ابوالحسن خدا را سوگند میدهم که دست از ما بدار زیرا که عرب [illegible]
گاهی میگریزند و گاهی حمله میکنند [illegible] و گویا از [illegible] دست از ما
برداشت [illegible] تا این ساعت ترس او از دل من بیرون نرفته است و هرگاه که او را می بینم
هراسان میشوم [illegible] رسول خدا [illegible] ابودجانه انصاری و امیرالمؤمنین علیه السلام و هر وقت که
حمله میکردند طایفه از مشرکان بر رسول خدا استقبال ایشان میکرد امیرالمؤمنین علیه السلام پس میگشت [illegible]
و دور میکرد ایشان را از رسول خدا تا آنکه شمشیرش شکست و چندین پاره شد و نیز باقی مانده بود با رسول
زنی [illegible] که نسیبه نام داشت که حضرت [illegible] در جنگها با خود میبرد که زخمهای [illegible] دوا کند
و آن زن پسر خود را نیز همراه خود داشت و چون خواست [illegible] پسرش [illegible] حمله کرد و گفت ای [illegible]
از خدا و رسول بکجا میگریزید [illegible] تا آنکه یکی از مشرکان بر او حمله کرد و او را کشت پس نسیبه شمشیر [illegible]
برداشت و بر آن کشنده [illegible] زد و او را کشت پس گفت رسول خدا که خدا برکت دهد ترا ای نسیبه [illegible]
جراحت خود را در پیش روی حضرت [illegible] و سینه [illegible] اسیر کرده بود [illegible] آنحضرت رسید
تا آنکه [illegible] حمله کرد بر آنحضرت و میگفت [illegible] که من نجات نیابم اگر او
نجات یابد [illegible] بر دوش حضرت زد و فریاد کرد [illegible] کشتم محمد را [illegible]

یکی از مهاجران که [illegible] بیرون آمده بود [illegible] و گفت که ای صاحب [illegible] خود را [illegible]

جهنم پس او سپر را انداخت و حضرت گفت به نسیبه [illegible] که سپر را [illegible] پس نسیبه سپر را برداشت و با مشرکان

قتال میکرد پس گفت آنحضرت که هرآینه مقام نسیبه [illegible] امروز بهتر است از مقام فلان و فلان و فلان که

عبارت از خلفای ثلاث باشد پس چون شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام شکست آمد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله [illegible]

که جنگ میکند مرد با سلاح و شکسته است شمشیر من پس آنحضرت شمشیر خود ذوالفقار را باو داد و گفت جنگ کن

جنگ کن با این ذوالفقار پس امیرالمؤمنین ذوالفقار را گرفت و هر کس که حمله میکرد بر رسول خدا امیرالمؤمنین

او را با ذوالفقار میکشت پس چون او را چنین دیدند برگشتند پس میل کرد رسول خدا بجانب کوه احد [illegible] داد

بر کوه و باستاد که تا جنگ از یکطرف باشد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] کرد

با مشرکان [illegible] تا اینکه [illegible] و سینه و شکم [illegible] مبارک او [illegible] زخم رسید و چندان جنگ کرد

که مشرکان [illegible] شنیدند صدائی از جانب آسمان که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی

الا علی یعنی شمشیری بجز ذوالفقار و جوانی بجز علی [illegible] پس جبرئیل نازل شد بر رسول خدا و گفت [illegible]

[illegible] آنحضرت گفت که چون [illegible]

[illegible] در میان لشکر کفار افتاده بود [illegible]

[illegible] حمزه بن عبد المطلب [illegible]

[illegible]

ابوسفیان [illegible] وحشی [illegible] غلام جبیر بن مطعم [illegible]

[illegible] وحشی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ابوسفیان [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible]

سوکند

سوکند [illegible] ابوسفیان [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible] شهید [illegible] انصار [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] شهید [illegible]

[illegible] حنظله بن ابی عامر [illegible] عبد الله بن ابی [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع

لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن

لمن شئت منهم و استغفر لهم الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] حنظله [illegible]

[illegible] حنظله [illegible]

[illegible] شهید [illegible]

[illegible] حنظله [illegible] ابوسفیان [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible] حنظله [illegible]

[illegible] حنظله [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] حنظله [illegible] غسیل الملائکه [illegible]

[illegible]

و از خطای شد پس روی بر او آورد و از سنان بر داشت و گفت با این سنگها میکشم محمد را و چون بجنگاه رسید دید که حضرت
ایستاده است و شمشیر در دست دارد پس سنگی انداخت و بر دست مبارک آنحضرت آمد و شمشیر از دست او بیفتاد پس
مغیره فریاد بر آورد که کشتم محمد را بلات و عزی سوگند پس حضرت امیر المؤمنین بر گشت که در میغ گفتی لعنت کند خدا تعالی
بر او پس سنگی دیگر انداخت و بر پیشانی مبارک آنحضرت آمد پس گفت رسول خدا صلعم خداوندا او را حیران گردان پس چون
مشرکان بر گشتند آن ملعون در نزد آنحضرت در میدان حیران ماند چون تاریک شب شد عمار بن یاسر باو رسید و او را بقتل
رسانید و حق تعالی مسلط گردانید بر ابن قمیئه درختی را که هر گاه او را در میان درختان برد که شاخهای آن درخت بدنش و ریشهای
درختان بر آن بر او شد و مرد پس گریختند اصحاب رسول خدا صلعم برگشتند بسوی خدا حق تعالی این آیه را نازل گردانید
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین یعنی آیا گمان میکنید که داخل بهشت
میشوید شما و حال آنکه خدا تعالی امتحان نکرده است آنها را که جهاد میکنند از شما و صبر میکنند در مقام مقاتله با مشرکین در [illegible]
کارزار است ولقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه وانتم تنظرون یعنی و بدرستیکه بودید شما که آرزوی مرگ می
کردید پیش از آنکه برخورید با اسباب که جنگ باشد پس بتحقیق که دیدید آنرا و آنها را و میدیدید و حال آنکه شما نگاه میکردید
رسول خدا و اصحاب او که کشته میشوند و گریختید بدرستیکه چون رسول خدا صلعم از جانب خدای تعالی اجر جهاد مؤمنان را و آن
ثوابها که خدا تعالی بشهیدان بعد عطا کرده بیان کرد منزلهای ایشان را در بهشت آرزو کردند مؤمنان شهادت را
و گفتند خداوندا بما بنما جنگی که شهید شویم در آن پس حق تعالی در روز احد بایشان نمود پس گریختند ایشان و ثابت
قدم نشدند از ایشان مگر معدودی که حق تعالی میخواست که موفق و ثابت باشند و در وقتی که کشته شدند در آن روز
از مسلمانان هفتاد نفر و رو بهزیمت نهادند بعضی روایت کرده اند که چون مردم در روز احد حضرت رسول خدا را در میدان گذاشتند
و گریختند حضرت رو بایشان کرده و میگفتند من محمدم رسول خدا کشته نشده ام و زنده ام بسوی من برگردید [illegible]
شد و نظر بجانب آنحضرت در اثنای گریختن و گفتند اکنون او را از نزد خود میکند مبادا آنکه [illegible]
حضرت غافل بود کسی بغیر امیر المؤمنین و ابو دجانه انصاری پس حضرت نگاه کرد ابو دجانه را و گفت ای ابو دجانه برگرد
بدرستیکه تو را از بیعت خود رها کردم اما علی پس او از منست و من از اویم پس ابو دجانه گریست و سر بسوی آسمان کرد و بلند
و گفت بخدا سوگند که بر نمیگردم والله من خود را از بیعت تو رها نمیکنم و از نزد تو بکجا روم یا رسول الله بسوی زن و خانه
که خراب شود یا خانه که خراب شد و مالی که فانی خواهد شد و مرگی که نزدیک است آمدن پس حضرت برای او دعای خیر
کرد و او را رخصت جنگ داد و او از یک طرف جنگ میکرد و امیر المؤمنین از طرف دیگر تا آنکه ابو دجانه را ایشان زخم
سنگین رسانیدند حضرت امیر او را بر داشت و نزد حضرت رسول خدا صلعم آورد و بر زمین گذاشت پس گفت ابو دجانه
یا رسول الله آیا وفا به بیعت خود کردم حضرت گفت که آری وفا کردی و او را دعای خیر کرد و حضرت امیر المؤمنین تنها
متوجه مردم از جانب راست حضرت میشد و در جانب چپ آنحضرت ایشان را دفع میکرد و ایشان از [illegible] بر جانب چپ حمله
میکردند باز حضرت امیر ایشان را دفع مینمود بشمشیر و میکرد ایشان و مدام در این کار بود تا شمشیر شکست و سه پاره شد پس

پاره از شمشیر او در دست حضرت رسول صلعم و گفت یا رسول الله این است شمشیر من که پاره پاره شده است پس در آن وقت حضرت
ذو الفقار را باو داد و چون حضرت رسول صلعم نگاه کرد بجانب امیر المؤمنین دید که از بسیاری جنگ و جدال میکرد و گریبان چاک شد
[illegible] بجانب آسمان کرد و گفت [illegible] کار از او عهده داده که دین خود را غالب کند و اگر خواهی بر تو دشوار نیست پس حضرت
امیر المؤمنین به نزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله صلوات الله علیک میشنوم [illegible] که کسی میگوید اقدم
حیزوم یعنی پیش برو ای حیزوم و حیزوم نام اسب جبرئیل است و شمشیر [illegible] آنکه [illegible] شد [illegible]
از آنکه ضربت باو برسد حضرت گفت که ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اند که با جمعی از ملائکه بیاری ما آمده اند پس
جبرئیل آمد و در پهلوی حضرت ایستاد و گفت یا محمد این مواسات است که علی از برای تو میکند حضرت گفت که علی
از من است و من از علیم جبرئیل گفت من از شما هستم پس جماعتی از مشرکان از ضرب شمشیر حضرت گریزان شدند پس
حضرت رسول صلعم با حضرت امیر گفت که یا علی با شمشیر [illegible] خود از پی ایشان برو اگر دیدی که بر شتران سوار شده اند
[illegible] میکشند بدانکه اراده مکه دارند و اگر دیدی که بر اسبان سوار شده و شتران را بر جنیبت میکشند بدانکه اراده مدینه
دارند و چون حضرت بایشان رسید دید که بر شتران سوار شده اند و اسبان را کتل میکشند پس ابو سفیان نظرش بر امیر المؤمنین
افتاد و گفت یا علی از ما چه میخواهی اکنون [illegible] برو بسوی یار خود پس جبرئیل ایشان را تعاقب کرد و هر چند
صدای سم اسب جبرئیل را میشنیدند تندتر میرفتند و همیشه جبرئیل با گروه ملائکه از پی ایشان میرفت و ابو سفیان
میگفت اینان لشکر محمد اند که با ما رسیدند پس ابو سفیان داخل مکه شد و اهل مکه را خبر داد که لشکر محمد از پی ما آمدند
تا داخل مکه شدیم [illegible] که دیدیم که هر گاه که شما بار میکردید
ایشان بجای شما فرود می آمدند و در پیش روی ایشان سواری بود که بر اسب [illegible] سوار بود و از پی شما می آمد
زیرا که ملائکه بصورت مسلمانان خود را بایشان مینمودند و اهل مکه بر قریش و ملامت ابو سفیان میکردند از
گریختن از لشکر اسلام پس حضرت رسول خدا صلعم از احد بازگشت و امیر المؤمنین علم او را در پیش او میبرد تا آنکه بمدینه
بالا آمدند و در مدینه منتشر شدند و چون اهل مدینه علم را دیدند امیر المؤمنین گفت ای گروه مردم اینک
محمد است که [illegible] و کشته نشده است [illegible] زنان انصار [illegible]
خانهای ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مجروح [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سلامت
میکردند و چون حضرت رسول صلعم داخل مدینه شد زنان [illegible] دعای خیر [illegible]
که داخل خانها شوند [illegible] و گفت خدای تعالی مرا وعده داده است که دین مرا بر همه دینها غالب گرداند
[illegible] حق تعالی این آیه را نازل کرده که وما محمد الا رسول تا آخر آیه [illegible] حضرت صادق [illegible]
که چون مسلمانان در روز احد [illegible] شد [illegible] حضرت رسول صلعم [illegible]

که چون نعش پدر و شوهر را دید مدهوش شد و بعد از آن پیغمبر نگاه کرد علی را در پهلوی خود دید

دور و عقب گفت که چرا با خویشان خود نرفتی که مرا گذاشتی علی گفت حضرت امیرالمؤمنین ع گفت یا رسول الله

من از تو جدا نمیشوم و در هر کار پیروی تو میکنم پس گفت رسول خدا که پس این جماعت را از من دور کن پس حضرت امیر ع

شمشیر را کشید و مانند شیر غران در میان آن کافران افتاد و ایشان را پراکنده ساخت پس نگاه کرد رسول خدا ص

جبرئیل را دید که در میان زمین و آسمان بر کرسی از طلا نشسته است و میگوید لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی

الا علی و در روایت دیگر چون جنگ ساکن شد و مشرکان برگشتند حضرت رسول ص گفت که کیست که علم داشته باشد

از حال سعد بن ربیع مردی گفت که من میدانم بطلب او پس حضرت اشاره کرد به موضعی و گفت که در آنجا او را طلب

کن من او را در آن موضع دیدم گفت دوازده نیزه دارا بود و او فرو کرده بود آن مرد گفت چون بان موضع

رسیدم او را در میان کشتگان افتاده دیدم گفتم یا سعد جواب نداد باز گفتم یا سعد رسول خدا احوال تو را میپرسد

چون نام حضرت را شنید سر برداشت و انتعاش کرد مانند جوجه که از تخم بدر آید و پرسید که رسول خدا ص زنده

است گفتم بلی و او مرا خبر داد که تو را باین موضع در میان دوازده نیزه دیده بود سعد گفت الحمد لله راست گفت

رسول خدا ص دوازده طعنه نیزه خوردم که با هر یک دم بیرون رفته است بگو بقوم من که انصارند سلام مرا برسان

و بگو با ایشان که اگر یکی از شما گوشه چشمی حرکت کند و بگذارد که خاری بپای رسول خدا ص برود البته نزد

خدا عذری نخواهید بود و این را گفت و نفسی کشید مانند شتری که ذبح کنند و خون را با نفس خود بیرون افکند

کرده بود و بر حیات او آخر شد و اصل شد راوی میگوید که من آمدم و خبر او را بحضرت گفتم حضرت گفت که خدا رحمت کند

سعد را که در زندگی یاری ما کرد و در وقت مردن وصیت ما کرد پس حضرت گفت که کیست که ما را از احوال حمزه

خبر دهد حارث بن صمه گفت که من موضع او را میدانم چون بنزد او رسید حال او را مشاهده کرد نخواست که

این خبر را برساند پس حضرت گفت یا علی عم خود را طلب کن پس حضرت امیرالمؤمنین ع رفت و دید حمزه را بان حال او

نیز نخواست که این خبر را برسول خدا برساند تا آنکه رسول خدا ص آمد حمزه را بان حال دید بسیار

گریست و گفت خدا مرا هرگز بمصیبتی مثل این مصیبت مبتلا نکند و هرگز نایستاده بودم در جائی که بیشتر از این مقام مرا بخشم آورده باشد اگر خدا

مرا تمکین دهد بر قریش هفتاد نفر از ایشان را چنین مثله کنم بعوض حمزه ولقد کان ایشان برسم ...

تا نازل شد این آیه وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین

یعنی اگر عقاب کنید ایشان را پس عقاب کنید مانند آنچه عقاب کرده شده اید و اگر صبر کنید البته بهتر است برای صبر کنندگان

پس رسول خدا گفت که صبر خواهم کرد و انتقام نخواهم کشید پس رسول خدا ردای خود را بر جسد حمزه افکند و بر دوش داشت

چون آن رداء بقامت حمزه نارسا بود اگر بر سرش میکشیدند پاهایش پیدا بود و اگر بر پاها میکشیدند

سرش پیدا بود پس بر سرش کشیدند و پاهایش را از علف و گیاه پوشانیدند و گفت که اگر نه آن بود که زنان عبدالمطلب

اندوهناک میشدند هر آینه او را چنین میگذاشتم که درندگان صحرا و مرغان هوا گوشت او را بخورند تا در قیامت

ازیکم

ازیکم اما حشر شود زیرا که هر چند مصیبت عظیم تر باشد ثواب بیشتر باشد پس رسول خدا امر کرد که کشتگان را جمع کردند

و نماز کرد بر ایشان در آن مکانی که افتاده بودند و دفن کرد ایشان را و هفتاد تکبیر بر حمزه گفت و نماز کرد از حضرت

باقر ع مرویست که رسول خدا ص حمزه را با جامه های خون آلود دفن کرد و ردای خود را بر او افکند و چون کوتاه بود

علف اذخر در پایش انداخت و در نماز بر او هفتاد تکبیر گفت و هفتاد دعا خواند و در روایت دیگر در آن روز شیطان

در مدینه صدا کرد که محمد کشته شد چون اهل مدینه آن آواز را شنیدند زنان مهاجر و انصار از خانه ها بیرون دویدند

و حضرت فاطمه زهرا ع با پای برهنه بسوی احد دوید و دیگر زنان تا آنکه بحضرت رسیدند و آنحضرت از کریه فاطمه

گریان شد پس ابوسفیان ملعون ندا کرد که وعده ما و شما در سال آینده بر سر چاه بدر است که در آنجا جمع کنیم

پس رسول خدا ص گفت با امیرالمؤمنین ع که بگو آری چنین باشد پس رسول خدا ص از آنجا کوچ کرد و متوجه مدینه شد

و چون داخل مدینه گردید زنان باستقبال آنحضرت بیرون آمدند گریه و نوحه کنان و هر یک میپرسیدند احوال

کشتگان خود را از ایشان پس زینب دختر جحش باستقبال حضرت آمد و احوال کشتگان را پرسید حضرت گفت

که اجر آنها با خدا پرسید که از برای که گفت از برای برادرت گفت انا لله وانا الیه راجعون باز گفت رسول خدا که

اجر او با خدا گفت از برای کی گفت رسول خدا از برای حمزة بن عبدالمطلب زینب گفت انا لله وانا الیه راجعون

گوارا باد او را شهادت پس گفت حضرت که صبر کن باز اجر او با خدا زینب گفت از برای که گفت رسول خدا از برای شوهرت

مصعب بن عمیر گفت واحزناه حضرت گفت که شوهر را نزد زن مرتبه هست که هیچ کس را نیست و از [illegible]

پس زینب گفتم که بیاد آمد بی کسی اطفال او در روایت دیگر چون حضرت داخل مدینه شد از خانهای [illegible]

صدای نوحه و گریه کنندگان را شنید پس دیده مبارکش پر آب شد و گریه بسیار کرد و گفت اما حمزه کسی ندارد

که بر او گریه کند چون سعد بن معاذ و اسید بن حضیر این را شنیدند گفتند که هیچ زنی از انصار بر کشته خود گریه

نکند تا اول بیاید و بر حضرت حمزه گریه کند و چون حضرت شنید که بر او گریستند گفت برگردید

خدا شما را رحمت کند تا امروز در مدینه رسم است که هر جماعتی که بر ایشان مصیبتی روی دهد اول بر حمزه گریه میکنند

و مشهور در میان مفسران و مورخان آن است که جنگ احد در ماه شوال سال سیم هجرت واقع شد و بروایت ...

در ماه ... بیرون آمد پنجشنبه دوازدهم ماه بود و حضرت در روز چهارشنبه در احد نزول اجلال

کرد و در روز شنبه پانزدهم قتال واقع شد و کفار قریش بموافقت مشهور سه هزار نفر بودند و بعضی بیشتر

گفته اند و بعضی گفته اند که دو هزار نفر از ایشان سواره بودند و هفتصد نفر زره پوش در میان ایشان بودند و سیصد

شتر همراه ایشان بود و اصحاب حضرت رسول ص بروایتی هزار نفر و بروایتی دیگر هزار و هفتصد نفر بودند و در وقت

کوچ از مدینه عبدالله بن ابی با سیصد نفر از منافقان از لشکر حضرت جدا شده بر گشتند پس حضرت با

هفتصد نفر که بعد از برگشتن آن منافقان با آنحضرت ماندند جنگ کرد و اکثر اصحاب آن حضرت ... و هفتاد

دلالت بکذب ایشان که شهدای احد هفتاد و چند بودند و بعضی گفته اند که چهار نفر از مهاجر و هفتاد و یک نفر از انصار

بوده اند و اشهر آنست که کشتگان مشرکان بیست و هشت نفر بوده اند والله اعلم اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله
ولیهما وعلی الله فلیتوکل المؤمنون یعنی یاد کن چونکه قصد کردند دو طائفه از شما اینکه بددلی نمایند و خدای تعالی
یار ایشان بود که امضاء آن عزم نکردند و بر خدای تعالی پس باید اعتماد نمایند مؤمنان و مرویست که سبب عزم ایشان
این بود که عبدالله بن ابی با جماعتی از ایشان برگشت بسوی مدینه در وقت ملاقات با مشرکان در روز احد پس
قصد کردند ولکن نکردند اذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین بلی ان تصبروا
وتتقوا ویاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین یعنی یاد کن چونکه میگفتی تو در روز
احد مؤمنان را که آیا کفایت نمیکند شما را اینکه مدد کند شما را پروردگار شما به سه هزار از فرشتگان فرو فرستادگان
آری اگر صبر میکنید در جنگ احد و پرهیز از مخالفت رسول میکنید و بیایند بشما مشرکان در همان ساعت ایشان
بدون مدد دریابان میکند شما را پروردگار شما به پنج هزار فرشتگان که نشان کرده باشند خود را با عمامهای سفید
مرویست از حضرت باقر که بوده بر ملائکه عمامهای سفید وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من
عند الله العزیز الحکیم یعنی نگردانید آن مدد را خدای تعالی مگر از برای مژده شما بفتح و نصرت و تا اینکه آرام گیرد دلهای
شما بآن و نیست نصرت و فتح مگر از نزد خدای غالب درستکردار لیکن اگر فتح میدهد و خذلان میکند بر وفق
حکمت و مصلحت لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین یعنی تا اینکه قطع کند و ببرد پاره از آنان را که کافر
شدند یا اینکه ذلیل کند ایشان را پس بازگردند با ناامیدی و خسران مرویست که کشته شدند از مشرکان در روز احد
بیست و هشت نفر و برگشتند تمام شکست خورده و گریزان لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون
یعنی نیست از برای تو از کار در واقع امر هیچ چیزی یا اینکه توبه میدهد بر ایشان و قبول میکند توبه ایشان را یا اینکه
عذاب میکند ایشان را یا اینکه عذاب میکند ایشان را از برای آنکه ایشان ستمکارانند مرویست از ابن عباس که چون در روز احد
حادث شد از مشرکان شکستن دندان ثنایای رسول خدا و جراحت صورت او تا اینکه جاری شد خون بر روی او پس
گفت چگونه رستگار شوند قومی که رنگین نمایند صورت پیغمبر خود را با اینکه او میخواند ایشان را بسوی پروردگار
خود پس الهام کرد او را خدای تعالی این آیه که نیست از برای تو کاری از کارهای ایشان و نیست از برای تو مگر تبلیغ رسالت و جهاد
کردن تا اینکه غالب گردد دین او و نیست امر کار ایشان مگر بسوی خدای تعالی و مرویست که در روز احد رسول خدا
مسح میکرد خون را از صورت خود و میگفت بار خدایا هدایت کن قوم مرا زیرا که ایشان نادانند و نیز منقول است که چون
طلب کرد رخصت از پروردگار خود در روز احد در نفرین کردن ایشان پس نازل شد این آیه پس باز ایستاد از آن
پس نفرین نکرد بر ایشان پس مسلمان شدند اکثر ایشان و عذاب مستاصل کرده نشدند زیرا که معلوم او بود توبه کردن بعضی و نیز
منقولست که خواست رسول خدا اینکه نفرین کند بر گریختگان اصحاب خود در روز احد پس نهی کرد خدای تعالی او را از آن
باین آیه و مرویست از حضرت باقر که خوانده اند و [illegible] لیس لک من الامر شیء [illegible] الله [illegible]
هست از امر چیزی و چیزی و نیست [illegible] آنرا [illegible] ولیکن [illegible] چون خدای تعالی

خبر داد پیغمبر خود را اینکه اظهار کند ولایت علی را پس چون فکر کرد او در عداوت قوم خود از برای علی در تفضیل داد
خدای تعالی او را بر ایشان در جمیع خصلتها او و حسد ایشان نسبت باو ثقیل شد آن بر پیغمبر پس خدای تعالی باو گفت
از برای تو نیست از امر چیزی ... مگر بسوی خدا و اینکه بگرداند علی را وصی خود و ولی امر خود
بعد از خود [illegible] خدای تعالی از این آیه [illegible] نباشد از برای او از امر چیزی و حال آنکه تفویض کرده است خدای تعالی
بسوی او اینکه بگرداند آنچه را اگر حلال کرده است پس آن حلال باشد و آنچه را اگر حرام کرده است پس آن حرام باشد قال الله تعالی
ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را اگر بدهد بشما رسول پس بگیرید آن را و آنچه را اگر نهی
کند آنچه را اگر نهی کند از آن پس باز ایستید یعنی مرویست از حضرت باقر که رسول خدا حریص بود بر اینکه باشد علی
بعد از او غالب بر مردمان و بود در نزد خدای تعالی خلاف آنچه را که او میخواست پس گفت خدای تعالی لیس لک من الامر شیء
یا محمد فی علی الامر الی فی علی و فی غیره الم انزل علیک یا محمد فیما انزلت من کتابی الیک الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنا وهم لا یفتنون یعنی نیست از برای تو از امر چیزی ای محمد در باره علی امر بسوی من است در باره علی و در غیر علی آیا
نازل نکردم بر تو ای محمد در آنچه نازل کردم بسوی تو از کتاب من که آیا گمان میکنند مردمان اینکه واگذاشته شوند اینکه
بگویند بزبان که ما ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان آزموده نشوند پس تفویض کرد رسول خدا امر را بسوی خدای تعالی
ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین یعنی سست نشوید از جهاد و به آنچه رسید بشما در روز
احد اندوهگین مباشید بر کشتگان شما و حال آنکه شما بلند مرتبه ترید از ایشان است زیرا که شما بر حقید و قتال
شما از برای خداست و کشتگان شما در بهشتند و ایشان بر باطلند و قتال ایشان از برای شیطان است و کشتگان
ایشان در دوزخند و بعد از آنکه شما در عاقبت منصور و غالبید اگر باشید ایمان آورندگان و صحیح باشد ایمان
شما منقولست که نازل شد این آیه در تسلیه مؤمنان از جهت آنچه رسید بایشان در روز احد از قتل و جراحت
مرویست از ابن عباس که چون در روز احد شکست خوردند مسلمانان در دره احد وارد کرد خالد بن ولید
با سواران مشرکان بر دو بالای کوه و مسلط گردید بر مسلمانان پس گفت رسول خدا بار خدایا مسلط مگردان
ایشان را بر ما نیست قوتی از برای ما مگر بتو بار خدایا عبادت تو نمیکند در این بلد مگر این چند نفر پس نازل کرد خدای
این آیه را پس برگشت چند نفر از تیراندازان مسلمانان در بالای دره شد بکوه و تیر زدند سواران مشرکان را تا آنکه
ایشان را گریزانید و مسلط شدند مسلمانان بر کوه و اینست قول خدای تعالی وانتم الاعلون ان یمسسکم قرح فقد مس القوم
قرح مثله وتلک الایام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین آمنوا ویتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین
یعنی اگر رسید بشما جراحتی در احد پس بتحقیق که رسید بقوم کفار جراحتی مانند آن در بدر و این روزگار
نصرت و غلبه را [illegible] میگردانیم ما در میان مردم تا اینکه بداند خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند و تمیز
نماید در نظر مردمان تا بیان کند ایمان آنان را که [illegible] ایمان و تا اینکه بگیرد از شما گواهان بر مردمان
و خدای تعالی دوست ندارد ستمکاران را منقولست از انس بن مالک که در روز احد حمزه بن عبدالمطلب ع

بنزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد چنانکه بود را او بیشتر از شصت جراحت از ضرب شمشیر و نیزه و تیر پس رسول خدا صلی الله علیه وآله دست
مبارک خود را بر جراحتها و تمام اعضا و جراحات او مالیدند شفا یافت باذن خدا تعالی بطوری که گویا هیچ نبود ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق
الکافرین یعنی تا آنکه امتحان کند و پاک گرداند خدا تعالی از گناهان آنانرا که ایمان آورده اند و بکاهاند و هلاک
کرداند کافرانرا ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین یعنی آیا گمان
کرده اید شما اینکه داخل بهشت میشوید و حال آنکه هنوز ظاهر نشده علم خدا تعالی بآنانکه جهاد کرده اند از شما و علم
خدا تعالی بصبر کنندگان یعنی جهاد نکرده باشند آنانکه جهاد کرده اند و صبر نکرده باشند آنانکه صبر کرده اند
مرویست از حضرت صادق علیه السلام در این آیه که گفت خدا تعالی میداند جهاد کننده را و موجود است پیش از آنکه
او کند آنرا و ایشان در علم او ذره بودند میدانست که جهاد میکنند آنکه جهاد کرد و صبر میکنند آنکه صبر کرد از شما جهان
میداند که بسیار از خلق خود را پیش از آنکه بیافریند ایشانرا و بنیابد با ایشان و ایشانرا و حال آنکه ایشان را نمی دیدند
ولقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه وانتم تنظرون یعنی و بتحقیق بودید شما که آرزو میکردید که از جهاد را
آنکه ملاقات کنید در روز بدر و اسباب آن از این بتحقیق که دیدید شما آنرا و حال آنکه شما نگاه میکردید آنرا در وقتیکه کشته میشد
بعضی از شما آنکه کشته شد پس چرا گریختید مرویست از حضرت باقر علیه السلام در این آیه که چون خبر داد خدا تعالی مؤمنانرا
با آنچه کرده بود با شهیدان روز بدر از مرتبت و منزلت ایشان در بهشت رغبت کردند مؤمنان شهید شدن در جهاد
پس گفتند بار خدایا بنما بما قتال را که شهید شویم پس بنمود خدا تعالی ایشانرا در روز احد پس ثابت قدم نشدند
بر آن مگر کسانیکه خدا خواست از ایشان و اینست قول خدا تعالی ولقد کنتم تمنون الموت تا آخر آیه وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین
یعنی و نیست محمد مگر رسولی که بتحقیق گذشته اند پیش از او پیغمبران آیا پس اگر مرد یا شهید شد باز میگردید بر
پاشنهای خود یعنی بر میگردید بر کیش پدران خود و مرتد میشوید و هر کس برگردد بر پاشنهای خود و مرتد گردد پس هرگز
ضرر نرسانیده است بخدا تعالی چیزی از ضرر او و زود باشد که جزای خیر دهد خدا تعالی شکر کنندگانرا مرویست
که چون در روز احد مردم میگریختند برای نجات خود بدیگران میگفتند که محمد کشته شد که بر پیر خدا تعالی این آیه را
نازل کرد و بر آن یعنی شیطان ندا کرد که محمد کشته شد و باین سبب مردم گریختند و چون برگشتند معذرت نزد حضرت کردند
که بسبب گریختن ما این بود پس این آیه نازل شد و مفسرین گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون در روز احد
ابن قمیئه گفت که محمد کشته شد و شایع شد این خبر پس گفتند بعضی از منافقان که اگر او پیغمبر بود کشته نمیشد و
بعضی دیگر گفتند که ما قتال میکنیم بر آن چیزیکه او قتال کرد تا آنکه ملحق شویم باو و بعضی مرتد شدند و بعضی گریختند
بسبب گریختن ایشان انحلال کردن بر اعدا تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله مجروح شد در آن احد کرده بود و بعضی غارت کردند
و بعضی از ایشان بکریختند که بسیاری کفار را ایشان از کشتند و باین سبب کفار بر مسلمانان ظفر کردند و متفرق شدند اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه وآله و عبد الله بن قمیئه سنگی انداخت بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و شکست دندان و دهان آنحضرت را و بقصد قتل او

پیش رفت

پیش رفت مصعب که علمدار رسول خدا بود در روز احد و احد نام علم او بود که ابن قمیئه ملعون گمان کرد که آنحضرت است
او را کشت پس برگشت و گفت که من محمد را کشتم و صدا بلند کرد که محمد کشته شد و شیطان ملعون با صدا او را مدد داد و شایع شد در میان
مردم پس مردم دست از جنگ کشیدند و گریختند و رسول خدا صلی الله علیه وآله میخواند مردم را و میگفت بیائید بنزد من ای بندگان خدا پس جمع
شدند نزد او سی نفر از اصحاب او و حمایت او کردند تا آنکه مشرکان از او دور شدند پس شایع شد در میان مردم که رسول خدا
کشته شد پس گفتند بعضی که کاش میبودیم رسولی بسوی عبد الله بن ابی تا آنکه امان بگیرد برای ما از ابو سفیان پیش
از آنکه ما را بکشند اگر محمد کشته شده است برگردیم بسوی دین اول و انس بن النضر عم انس بن مالک گفت ای قوم اگر محمد
کشته شد پس پروردگار محمد کشته نشده است چه میکنید بزندگانی بعد از رسول خدا پس قتال کنید بر آنچه او کرده بود و بمیرید بر آن
بعد از آن گفت بار خدایا پناه میبرم بسوی تو از آنچه گفتند این گروه منافقان و بیزارم بسوی تو از آن
پس شمشیر کشید و قتال کرد تا آنکه کشته شد پس رسول خدا صلی الله علیه وآله روانه شد بسوی
صخره و اول کسیکه آنحضرت را شناخت کعب بن مالک بود که گفت شناختم هر دو چشم او را از
زیر کلاه خود که میدرخشید پس ندا کردم بآواز بلند که ای گروه مسلمانان بشارت باد که رسول خدا صلی الله علیه وآله است
پس رسول خدا اشاره فرمود بمن که ساکت باش پس جمع شدند نزد او طایفه از اصحاب او پس ملامت کرد ایشانرا رسول خدا صلی الله علیه وآله پس گفتند
یا رسول الله فدای تو باد پدران و مادران ما خبر بما رسید که تو کشته شده پس ترسیدیم و دلهای ما پس گریختیم
تا آنکه خدا تعالی این آیه را نازل کرد و خدا تعالی در این آیه بیان کرد که محمد کسی است از پیغمبران که هر گاه خدا تعالی اعلام
او کند بمرگ او در میان ایشان باشد یا نباشد و گفت وما محمد الا رسول یعنی نیست مگر پیغمبری که بتحقیق گذشته اند
از برای رسالت بسوی خلق خود پیش از او پیغمبران که مبعوث شده بودند و اگر بمیرد یا کشته شود
در کارزار شما مرتد نشوید و کشته شد بعضی از پیغمبران و بعضی مردند و مرتد نشدند یاران ایشان
وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها
ومن یرد ثواب الآخرة نؤته منها وسنجزی الشاکرین یعنی و نباشد هیچ نفسی را اینکه بمیرد مگر باذن و مشیت خدا
که نوشته شده است نوشتنی مؤقت بوقت معین که تاخیر نشود بسبب دوری از قتال و تقدیم نشود با اقدام بر قتال
و هر کس خواهد پاداش کار را در دنیا میدهیم باو از آن و هر کس خواهد ثواب آخرت را میدهیم باو از آن
و زود باشد که جزا دهیم شکر کنندگانرا یعنی نعمت اسلام را مرویست از حضرت باقر علیه السلام که رسید بحضرت فاطمه در
روز احد شصت جراحت و بجمع آمد که در آن سلیم و ام عطیه که مداوا کنند او را پس گفتند که مداوا کنیم
ما جای را و دیگری را که نشان میشد جای دیگری از او بحدی که ترسیدیم بر او پس داخل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله و دید
مسلمانان پیادگان را و دیگران و او بیکباره زخم بود پس کشید دست مبارک را بر او و میگفت که مردی که چنین کرده باشد
در راه خدا تعالی البته مبتلا و معذور است پس از آن که دست مالید بر آن رسول خدا صلی الله علیه وآله ملتئم شد پس گفت
الحمد لله که فرار نکردم و پشت نکردم پس خدا تعالی شکر کرد از برای او در دو مکان از قرآن ولان

ثواب خدا و سیجزی الله الشاکرین وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله
وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین وما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا
فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین فآتاهم الله ثواب الدنیا وحسن ثواب الآخرة والله یحب
المحسنین یعنی وچه بسیار پیغمبری کارزار کردند با او علمای اتقیا بسیار و جماعات بی حساب و شمار
پس بددلی نکردند از جهت آنچه رسید بایشان در راه خدا و سست نشدند و فروتنی نکردند از برای دشمنان
و خدای تعالی دوست میدارد صبرکنندگان را و نبود گفتار آن جماعت مگر اینکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز
از برای ما گناهان ما را و از حد تجاوز کردن ما را در کار ما و ثابت بدار پایهای ما را در جهاد و یاری ده
ما را بر گروه کافران پس داد خدای تعالی بایشان جزای اعمال در این جهان و پاداش نیکو در آن جهان
و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم
فتنقلبوا خاسرین بل الله مولیکم وهو خیر الناصرین سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله
ما لم ینزل به سلطانا ومأویهم النار وبئس مثوی الظالمین یعنی ای گروهی که ایمان آورده‌اید اگر اطاعت کنید
آنان را که کافر شدند باز گردانند شما را بر عقبهای شما که حالت کفر باشد پس باز گردید در دو جهان در
حالتی که باشید زیانکاران بلکه خدای تعالی یار شماست و او بهترین یاری دهندگان است زود باشد
که افکنیم در دلهای آنان که کافر شدند ترس را بسبب آنکه شریک کردند با خدای تعالی آنچه فرستاده نشد
بان برهانی هیچ حجتی و جایگاه ایشان آتش است و بد جایگاه ستمکاران مرویست از حضرت امیر المؤمنین
که نازل شد این آیه در باره منافقان چون گفتند بعد از روز احد مومنان را در هنگام هزیمت که برگردید
بسوی برادران خود و برگردید بسوی کیش اول خود و مرویست که در ایزد دویم که چون کوچ کرد ابوسفیان
با مشرکان در روز احد بسوی مکه گفتند که بد کاری کردیم که کشتیم ایشان را تا اینکه باقی نماند از ایشان
مگر کمی [illegible] و گذاشتیم پس برگردید بسوی ایشان و مستأصل کنیم ایشان را پس چون عزم کردند بر آن
انداخت خدای تعالی در دلهای ایشان ترس را تا اینکه برگشتند از آنچه قصد کرده بودند و نازل شد این آیه
و مرویست که چون کفار داخل مکه شدند مانند کسی که گریخته [illegible] رسول خدا [illegible] در اثنای
گفت رسول خدا که من نصرت یافتم برعب [illegible] ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم
باذنه حتی اذا فشلتم وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید
الآخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم ولقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین یعنی و بتحقیق راست گفت با شما
خدای تعالی در وعده خود با شما فتح و نصرت چونکه میکشتید ایشان را بفرمان و خواست خدای تعالی تا
که بددل شدید و منازعه کردید در کار جهاد و قتال و نافرمانی کردید پیغمبر را بعد از آنکه نمود خدای تعالی شما را آنچه
دوست میداشتید از نصرت و غنیمت بود بعضی از شما کسی که میخواست متاع این جهان را و بعضی

بود کسی که میخواست ثواب آن جهان را پس باز گردانید شما را از ایشان تا بیازماید شما را و بتحقیق عفو کرد از شما
خدای تعالی و صاحب فضل است بر مومنان مرویست از ابن عباس که بود [illegible] از جهت آنکه مسلمانان
بکشند مشرکان را تا اینکه خالی کردند [illegible] از آن مکان که امر کرده بود رسول خدا که باشند از آن
حرکت نکنند از آن تا اینکه آمد خالد بن ولید از پشت سر ایشان و کشت عبد الله بن جبیر را با آنکه با او
بودند و کشتند با او مشرکان و کشتند از مسلمانان هفتاد مرد را و فریاد زد منادی که کشته شد محمد پس هزیمت گذاشت
خدای تعالی بر مسلمانان پس برگشتند و [illegible] و علاوه قول [illegible] است با [illegible]
که حرکت نکنید از این مکان زیرا که ما همیشه ما غالبیم بر مشرکان مادامی که شما ثابت باشید در این مکان شما
مرویست که چون بمیدان رفت رسول خدا در روز احد و شکست دندانهای پیش او و در هم شکست
کلاه خود او بر سر او پس بود فاطمه دختر او که میشست خون را و علی بن ابیطالب میریخت آب با سپر
چون دید فاطمه که زیاد میگردد خون [illegible] پس برداشت پاره از حصیر و سوزاند تا اینکه خاکستر
شد در زخم بر آن نهاد تا اینکه خون ایستاد اذ تصعدون ولا تلوون علی احد والرسول یدعوکم فی اخریکم
فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ولا ما اصابکم والله خبیر بما تعملون یعنی چونکه دور میشدید در
زمین و التفات نمیکردید احدی از شما از برای احدی و پیغمبر میخواند شما را در میان جماعت باز مانده شما
میگفت [illegible] منم رسول خدا [illegible] پس جزا داد خدا
شما را غمی متصل بغمی بسبب بددلی و عصیان شما تا بعد از این اندوه [illegible] آنچه فوت شد از شما
از غنیمت و نه بر آنچه رسید شما را از قتل برادران شما و خدای تعالی آگاه است بآنچه میکنید مرویست از حضرت
باقر که مراد از غم اول هزیمت و قتل است و از غم دویم اشراف خالد بن ولید است بر ایشان ثم انزل علیکم
من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم وطائفة قد اهمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة
یقولون هل لنا من الامر من شیء قل ان الامر کله لله یخفون فی انفسهم ما لا یبدون لک یقولون لو کان لنا
من الامر شیء ما قتلنا ههنا قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم ولیبتلی الله
ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم والله علیم بذات الصدور یعنی پس فرو فرستاد خدای تعالی بر شما پس
از آن غم ایمنی [illegible] باشد که فرو میگرفت از خواب گروهی از شما مومنان را [illegible]
بودند که [illegible] آنکه بود ایشان را الا خلاص نفسهای ایشان که گمان میبردند بخدای تعالی گمان ناحق
مانند گمان اهل جاهلیت و [illegible] میگفتند آیا هست ما را از کار [illegible] بگو ای محمد با ایشان
که بدرستی که حکم و فرمان همه آن از برای خداست پنهان میدارند در نفسهای خود آنچه اظهار نمیکنند
از برای تو میگفتند که اگر بود ما را [illegible] در اینجا بگو که اگر بودید شما در
خانهای شما هر آینه بیرون می آمدند آنانکه نوشته شده است بر ایشان کشتن تا بجای کشته شدن خود

و نه اینکه امتحان کند خدای تعالی آنچه در سینه‌های مسلمانان شماست و نه اینکه پاک کند آنچه اگر در دلهای منافقان

شماست و خدای تعالی داناست بآنچه در سینه‌هاست منقول است از ابو طلحه که گفت که فرو گرفت ما را خواب در جنگ احد

تا اینکه می‌افتاد شمشیر از دست یکی از ما پس بر میداشت پس باز می‌افتاد پس باز بر میداشت منقول است که بود سبب اینکه

وعده داده بودند مشرکان با ایشان مراجعت بسوی قتال و مسلمانان نشسته در زیر سپرها افتاده جنگ

پس بار دیگر خدای تعالی برای ایشان امنی را پس خوابیدند بدون منافقان که افتاده در دلهای ایشان خوف از اینکه

بر میگردند براینها کفار و براینها با اینکه عادت میبرند پس بعضی از جمعیت‌ها کفته کرد داشته پس بعد از

ایشان نخواب منقول است که اظهار میکردند که ما طالب رشد و هدایت و نصرتیم و در ضمیر داشتند انکار

و تکذیب را و میگفتند در خلوت بعضی ببعضی که اگر بود امر جهاد بخبر و صلاح ما کشته نمیشدیم درین جنگ

کسب کردند ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله

عنهم ان الله غفور حلیم یعنی بدرستی که آنانکه روگردانیدند از شما روزیکه ملاقات کرد دو جماعت در روز احد

که بر میگشتند بلکه یکی از دو گروه مسلمانان و مشرکان بدرستی که لغزانید ایشان را شیطان و مخالفت امر رسول کردند ببعضی

گناهانیکه کرده بودند از گناهان و بحقیقت عفو کرد خدای تعالی از ایشان بدرستی که خدای تعالی آمرزنده

بردبار است تعجیل نمیکند در عقوبت مرویست از حضرت صادق در این آیه که ایشان اصحاب عقبه بودند یا ایها

الذین آمنوا لا تکونوا کالذین کفروا وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا

وما قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم والله یحیی ویمیت والله بما تعملون بصیر یعنی ای آنانکه ایمان آوردید مباشید

مانند آنانکه کافر شدند از منافقان و گفتند برادران خود را چون که میرفتند بسفری پس میمردند یا اینکه میرفتند

بجنگی پس کشته میشدند که اگر بودند نزد ما نمیمردند و کشته نمیشدند تا اینکه بگرداند خدای تعالی آن گفتار

حسرت و اندوه در دلهای ایشان و خدای تعالی زنده میکند و میمیراند و خدای تعالی بآنچه میکنید شما بیناست ولئن قتلتم فی

سبیل الله او متم لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون یعنی و هر آینه اگر کشته شوید

در راه دین خدای تعالی یا بمیرید هر آینه آمرزش از خدای تعالی و رحمت او بهتر است از آنچه جمع میکنید از متاع دنیا و

هر آینه اگر بمیرید یا کشته شوید بهر تقدیر هر آینه بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد در جمیع احوال مرویست

از حضرت باقر در این آیه که گفت بدرستی که سبیل الله علی و ذریه او است که هر که کشته شود در ولایت او

کشته شده است در راه خدا و هر که بمیرد در ولایت او مرده است در راه خدا مرویست که پرسیدند از حضرت صادق

از کسیکه کشته میشود که آیا مرده است گفت آنحضرت که نه مرده است و قتل قتل است گفتند کسی که احدی کشته نشود

مگر اینکه میمیرد پس گفت آنحضرت که قول خدای تعالی راست تر است از قول تو که فرق کرده است در میان موت و قتل

در قرآن و گفته است افان مات او قتل و گفته است لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون چنانچه تو گفتی این چنانچه بر بالین موت

موت است و قتل قتل نیست اگر خدای تعالی گفته است کل نفس ذائقة الموت یعنی هر نفسی چشنده موت است پس گفت آنحضرت

کرکه

که کسی که کشته شد نچشیده است موت را و ناچار است که بر گردد در ایام رجعت تا اینکه بچشد موت را و بمیرد

از آنحضرت منقول است که گفت هر کس که کشته شد نشر میشود تا اینکه بمیرد و هر کس که مرد نشر میشود تا اینکه کشته شود یعنی در زمان

رجعت فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم

وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم

فمن ذا الذی ینصرکم من بعده وعلی الله فلیتوکل المؤمنون یعنی پس بسبب رحمت از جانب خدای تعالی نرم دل گشتی تو از برای ایشان

بعد از آنکه مخالفت تو کردند و سبب مخالفت ایشان دلگیر شدی و اگر بودی تند خو و سخت دل هر آینه متفرق میشدند از اطراف تو پس عفو کن

در گذار از ایشان و طلب آمرزش کن از برای ایشان و مشاوره کن با ایشان در امر جنگ پس چون عزم شدی بر امری

پس توکل کن بر خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد اعتماد کنندگان را اگر یاری کند شما را خدای تعالی پس هیچ غلبه کننده

نیست از برای شما و اگر فرو گذارد شما را پس کیست آنکه یاری کند شما را بعد از ان و بر خدای تعالی پس باید اعتماد کنند مؤمنان

مرویست از حضرت صادق که تمامی بیست و هشت قرآن عجب و نظام و دشمنی با غیبت محکم قرآن میشود و نکرده رضا

کلام امیر المؤمنین است که هر که مشورت کند و مشورت شد با عقل هلاک گردید و هر که مشاوره کرد با مردمان شریک

گردید با ایشان در عقلهای ایشان و نیز از کلام آنحضرت است که استشاره عین هدایت است و بحقیقت که خطر

و هلاکت افتاده هر که مستغنی شد برای خود و مرویست از حضرت صادق که گفت مشورت کن در امر خود با آنانکه میترسند

از خدای تعالی مرویست که نوشت حضرت جواد بسوی بعض از اهل بیت که پرسیدم از مولای بزرگوار و مشورت و طلب خیر کردم از برای

نفس خود که او صلاح ما را که جایز است در بلاد او و چگونه معامله میشود با سلاطین زیرا که مشورت مبارک است

گفت خدای تعالی بر پیغمبر خود در محکم کتاب خود که و شاورهم فی الامر یعنی نماز و طلب خیر کن وما کان لنبی ان یغل

ومن یغلل یأت بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون یعنی و سزاوار نبود هیچ پیغمبری را که خیانت

کند در غنیمت و هر که خیانت کند در غنیمت و هر که خیانت کند میاید با آنچه خیانت کرده است در روز قیامت

پس تمام داده میشود بهر شخصی جزای آنچه را که کسب کرده است و ایشان ستم کرده

نمیشوند منقول است که نازل شد این آیه در باب غنایم روز احد و غنیمتی که ترک کرده بود تیراندازان جای ایستادن

خود را که در دهن دره بود از جهت تحصیل غنیمت و گفتند که میترسیم ما اینکه بگوید رسول خدا که هر که گرفت چیزی

پس از آن از برای او باشد و قسمت نکند در میان غنایم چنانچه قسمت نکرد در روز بدر و چون آنکه رسید

بودند بجای خود گفت رسول خدا با ایشان که آیا گمان بردید که ما خیانت بکنیم و قسمت نکنیم از برای شما این نازل

کرد خدای تعالی این آیه را اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر

یعنی آیا گوئید در روز احد آنچه گفتید و حال آنکه رسید شما را مصیبتی که بحقیقت رسانیدید شما دو چندان آن را در روز بدر

گفتید که از کجا است این بگو ای محمد که آن از نزد نفسهای شما است که خود اختیار کردید در روز بدر فدا گرفتن تا اینکه

شمار او در قتال آینده بود بسبب حکم خدای تعالی بر هر چیزی قادر است مرویست از حضرت صادق که مسلمانان در روز بدر

مصیبت بعد و چون روز بدر از کفار کشتند هفتاد مرد را و اسیر کردند هفتاد مرد را پس چون روز احد رسید شد مصیبت
مسلمانان و کشته شد هفتاد مرد از ایشان پس تعجب کردند و گفتند که از کجا رسید این مصیبت با وجود آنکه خدا تعالی وعده داده بود
ما را نصرت بر ایشان نازل شد این آیه و بغیر و چنانکه در روز بدر کشته شدند قریش هفتاد نفر و اسیر شدند هفتاد نفر و بود حکم خدا
درباره اسیران در روز بدر کشتن ایشان پس برخاستند انصار و گفتند یا رسول الله ببخش این اسیران را بما و ما نمیکشیم ایشان را
و فدیه میگیریم از ایشان پس نازل شد جبرئیل و گفت که بدرستیکه خدا تعالی مباح کرده است از برای ایشان فدیه را بآنکه بگیرند از
ایشان فدیه و رها کنند بر این شرط که در سال آینده شهید شوند بعدد آنچه که فدیه گرفته اند از ایشان و رها کرده اند
پس خبر داد رسول خدا ایشان را این شرط را و گفتند که بتحقیق ما راضی شدیم بآن ما فدیه میگیریم در این سال و فدیه را از این جماعت و قوی
میشویم بر ایشان و کشته میشویم در سال آینده بعدد آنچه فدیه گرفته ایم و داخل بهشت میشویم پس گرفتند از ایشان هفتاد نفر
فدیه و رها کردند ایشان را پس چون روز احد شد کشته شدند از اصحاب رسول خدا هفتاد نفر پس گفتند یا رسول الله
از چه سبب رسید این مصیبت با وجود آنکه خدا وعده داده بود ما را نصرت و ظفر را پس نازل شد این آیه که بگو این مصیبت از نزد شماست
بسبب شرطی که کردید شما در روز بدر و ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله و لیعلم المؤمنین و لیعلم الذین نافقوا و قیل
لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون یعنی و آن مصیبتیکه رسید شما را در روز احد که برخوردند بیکدیگر
دو گروه مسلمانان و مشرکان پس باذن خدای تعالی و بقضای او بود و تا ظاهر کند خدا تعالی مومنان را و تا ظاهر کند
منافقان را و تمیز دهد مومنان را از کافران بسبب ظاهر شدن نفاق ایشان و گفته شد با ایشان که بیائید جهاد
کنید در راه خدا تعالی یا آنکه دفع کنید دشمنان خود را گفتند اگر ما میدانستیم که امروز جنگ میشود
متابعت شما میکردیم لیکن این جنگ نیست بلکه هلاک است این جماعت بکفر در آن روز نزدیکتر بودند از ایشان بایمان میگویند بدهنهای
خود آنچه را که نیست در دلهای ایشان و خدا تعالی داناتر است بآنچه که پنهان میکنند از نفاق و در حدیث از حضرت
صادق است در حدیثی که هر که ضعیف و سست است یقین او متعلق میشود باسباب و رخصت میدهد نفس خود را باین
و متابعت میکند عادتها و قولهای مردمان را که حقیقتی ندارد و سعی و تلاش میکند در امور دنیا و در جمع کردن آن
و امساک آن و زبان اقرار میکند که نیست مانعی و نیز معطی مگر خدا تعالی و بنده نمیرسد مگر بآنچه قسمت و روزی
شده است برای او و سعی و تلاش دنیا میکند در روز او و منکر قول خود است در فعل خود و در دل
انسان که میگوید حق تعالی یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم الذین قالوا لاخوانهم و قعدوا لو اطاعونا ما قتلوا
قل فادرءوا عن انفسکم الموت ان کنتم صادقین و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف
علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی آن منافقان
که گفتند در روز احد در باره برادران خود و حال آنکه باز نشسته بودند از رفتن بسوی قتال که اگر اطاعت

بیکدیگر مارا در باره نشستن از قتال کشته نمیشدند بگو با ایشان که پس دفع کنید از نفسهای خود موت را
اگر راست میگوئید شما از راستگویان و آنکه قدرت دارید بر دفع اسباب قتل و حیات از آنها اگر کشته شدند در راه خدا
مردگان بلکه ایشان زندگانند در نزد پروردگار خود روزی داده میشوند بر بهشت شادمانند بآنچه داده
خدا تعالی بایشان از فضل خود که نعیم ابدی بهشت باشد و طلب شادی میکنند از آنانکه ملحق نشده اند
بایشان پس از برادران ایشان از اهل دنیا ایشان بآنکه هیچ خوفی و نه هیچ حزنی است بر ایشان و نه ایشان اندوهگین باشند
طلب شادی میکنند بسبب نعمت از خدا تعالی و فضل و زیادتی در آن و بآنکه خدا تعالی ضایع نمیکند اجر عمل
مومنان را و مرویست که این آیه نازل شد در باره شهدای بدر و احد هر دو و مرویست بعضی از روایات این آیه در باب حسین
تا آخر نازل شده در باره شهدای ... ... هر که کشته شود در راه اهل البیت ... خدا تعالی اقرار
اینکه باشد در جهاد اصغر و بذل نفس در راه رضای خدا تعالی یا جهاد اکبر و شکستن نفس و قلع کردن هوی و
نفسانی و مرویست از حضرت باقر که ... ... رسول خدا ... گفته ... ... بجهاد
رسول خدا که پس جهاد کن در راه خدا تعالی که اگر کشته شوی زنده باشی در نزد خدا در روز و طبع و اگر بمیری تحقیق
ثابت است اجر تو بر خدا تعالی و اگر برگردی بیرون آمده باشی از گناهان پس خدا تعالی این است تفسیر ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله تا آخر این دو آیه و مرویست از حضرت که گفت والله ایشان شیعیان ما اند و در وقتیکه بر ایشان
ارواح ایشان در بهشت در روی عرش و در ... ... با ایشان کرامت از جانب خدا تعالی ... ... و یقین میکنند که ایشان بودند
بر حق و بر دین خدا تعالی پس شاد میشوند و سید هفتند با آنانکه ملحق نشده اند با ایشان از برادران ایشان از شیعیان ایشان
از مومنان و مرویست که گفته شد بحضرت صادق که مردم میگویند که ارواح مومنان در حوصلهای مرغان
سبز است در حوالی عرش پس گفت حضرت نه چنین است مومن گرامی تر است در نزد خدا تعالی از آنکه قرار
دهد او را در حوصلهای مرغ و لیکن باشند در بدنها مانند بدنهای ایشان الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما
اصابهم القرح للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم یعنی از جمله مستبشرین آنانند که اجابت کردند خدا و رسول را
بعد از آنکه رسید با ایشان زخم ثابت است از برای آنانکه نیکی کردند از ایشان و پرهیز کردند اجری بسیار
بزرگ مرویست که رسول خدا بعد از جنگ احد داخل مدینه شد نازل شد بر او جبرئیل و گفت یا محمد بدرستیکه
خدا تعالی امر میکند ترا که بیرون روی بجانب قوم قریش و باید که بیرون نیاید با تو مگر کسی که در او جراحتی باشد
از جنگ احد پس امر کرد رسول خدا منادی را تا ندا کرد که ای گروه مهاجر و انصار هر که زخم دارد باید که بیرون
بیاید و هر که زخم ندارد باید که در مدینه بماند در مدینه پس مردم روی آوردند بمرهم کذاشتن بر زخمهای خود
و مداوا کردن زخمهای خود پس بیرون رفتند با آن حالت که بودند از جراحت و الم پس چون رسیدند بحمراء
اسد که مکانی است در هشت میلی از مدینه و قریش در آن وقت فرود آمده بودند در روحا و گفتند عکرمه ابن ابی جهل
و حارث و غیره که ما برمیگردیم و غارت میکنیم مدینه را که ما کشتیم بزرگان ایشان را و نیز ایشان را که حمزه با

پس در آن وقت بر خورد با ایشان مردی که از مدینه بیرون آمده بود پس از او پرسیدند خبر محمد را گفت که من [illegible]
محمد و اصحاب او را در حمراء الاسد که طلب شما آمده بودند و دنبال طلب شما میکردند پس گفت ابوسفیان که برگشتن ما در بیت
لجاج و طغیان است زیرا که ما ظفر یافتیم [illegible] و ستم کردیم بر ایشان سوگند بخدا که در شکار رفتند [illegible] ستم کردیم
پس بر خورد با ایشان نعیم بن مسعود اشجعی پس گفت ابوسفیان با او که بکجا اراده داری گفت بمدینه میروم که طعام و آذوقه بیاورم
از برای اهلم گفت ابوسفیان با او که [illegible] در حمراء الاسد و ملاقات کنی اصحاب محمد را و اعلام کنی با ایشان که [illegible]
[illegible] ما از شما [illegible] رسیده اند تا اینکه محمد و اصحابش برگردند از ما و اگر چنان کردی باشد از برای تو [illegible]
ده بار شتر [illegible] گفت نعیم [illegible] پس رفت نعیم و بر خورد در فردای آن روز بحمراء الاسد پس گفت
باصحاب رسول خدا ص که بکجا اراده دارید گفتند بطلب قریش گفت نعیم برگردید که قریش جمع شده اند [illegible] ایشان
[illegible] ایشان [illegible] آمده بودند [illegible] سواران ایشان در این ساعت بر خورد
[illegible] پس گفتند اصحاب حسبنا الله و نعم الوکیل ما باکی نداریم پس نازل شد جبرئیل بر رسول خدا ص و گفت برگرد ای محمد
زیرا که خدای تعالی رعب و ترس انداخت در دلهای قریش و ترسیدند [illegible] گذشتند [illegible]
و در مدینه پس گفت رسول خدا ص [illegible] پس نازل کرد خدای تعالی آیه الذین استجابوا تا آخر آیات الذین قال
لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله
وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم یعنی آنانکه گفتند با ایشان مردمان که نعیم
بن مسعود باشد [illegible] مردمان [illegible] جمع شده اند از برای جنگ با شما پس بترسید از ایشان
پس زیاد کرد [illegible] ایشان را ایمان و گفتند بس است ما را خدای [illegible] کارسازی [illegible] پس برگشتند
با نعمت سلامت از جانب خدای تعالی و با فضل [illegible] در حالتی که نرسید با ایشان بدی [illegible]
[illegible] خدای تعالی صاحب بخشش بزرگ است [illegible]
چون [illegible] خدای تعالی [illegible] انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم
وخافون ان کنتم مؤمنین ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئا یرید الله الا یجعل
لهم حظا فی الآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی جز این نیست که آن شیطان [illegible]
از ایشان و بترسید از من اگر هستید از اهل ایمان و باید [illegible]
کفر [illegible] ایشان [illegible] دین خدا [illegible]
از برای ایشان هیچ بهره در آخرت و ثابت است از برای ایشان عذاب بزرگ سوره نساء آیه فما لکم فی المنافقین
فئتین والله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا یعنی چیست شما را
در شان منافقان که [illegible] در روز احد [illegible] دو گروه بوده اند و خدای تعالی نگونسار کرده است
ایشان را [illegible] آیا میخواهید که راه نمائید آن کس را که گمراه کرده او را خدای تعالی [illegible]

کرده

که گمراه کند او را خدای تعالی پس هرگز [illegible] از برای او راهی [illegible] در کفر منافقان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جماعتی بودند که تخلف کردند در روز احد و گفتند لو نعلم قتالا لاتبعناکم [illegible]
[illegible] آیات [illegible]
[illegible] ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون وترجون من الله
ما لا یرجون وکان الله علیما حکیما یعنی سستی مکنید در طلب کردن دشمن قوم ابوسفیان در روز احد که اگر باشید شما دردمند
[illegible] ایشان [illegible] امید دارید از خدای تعالی اجر را
که امید ندارند ایشان [illegible] از ثواب [illegible] خدای تعالی [illegible] چون رسول خدا ص برگشت
از غزا احد [illegible] جبرئیل [illegible] محمد [illegible] خدای تعالی امر میکند [illegible]
[illegible] کفار [illegible] مسلمانان [illegible] خدا [illegible] روز احد
[illegible] مسلمانان [illegible] رسول خدا ص [illegible]
[illegible] تفصیل
از آن آیات ما بعد سوره انفال آیات ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تکون
علیهم حسرة ثم یغلبون یعنی [illegible] آنانکه کافر شدند انفاق میکنند مالها [illegible] تا اینکه منع کنند [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ابوسفیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا ص [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عبدالله [illegible]
رسول خدا ص [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مهاجر [illegible] انصار [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
پس چون حضرت رسول خدا ص [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] ولکن الله [illegible]
رسول خدا ص [illegible] ابوسفیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل در بیان غزوهٔ بنی نضیر**

سورهٔ حشر [illegible] آیه هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ یعنی اوست آن خدائیکه بیرون کرد آنانرا که کافر شدند از اهل کتاب

از خانهای ایشان در وقت اول الحشر جمع ایشان از مدینه بسوی شام [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولو كان بهم خصاصة يعني واختيار ميكنند مهاجران را بر نفسهاي خود واگرچه در ايشان احتياج باشد با حاجت ايشا
ميكنند ولولا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب النار ذلك بانهم شاقوا
الله ورسوله ومن يشاق الله فان الله شديد العقاب يعني واگر نه آن بود كه خداي تعالي بر ايشان بيرون رفتن از
ديار وآواره شدن از اوطان را هر آينه عذاب ميكرد ايشان را در اين جهان بكشته شدن واسير شدن مانند
بني قريظه وايشان راست در آن جهان عذاب آتش جهنم اين عذابها بسبب آنست كه ايشان مخالفت
كردند با خدا و رسول او وهر كه مخالفت كند با خداي تعالي پس بدرستي كه خداي تعالي سخت عقوبت است ما قطعتم
من لينة او تركتموها قائمة على اصولها فباذن الله وليخزي الفاسقين يعني آنچه بريديد شما از نخلهاي كريم يا
واگذاشتيد ايستاده بر بيخهاي خود قطع نكرده پس بود باذن و حكم خداي تعالي و اينكه خوار و ذليل گرداند
مردم فاسق را نازل شد اين آيه در جواب معارضه كعب ... بريدن نخلها ونا الهام الم تر الى الذين نافقوا
يقولون لاخوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب لئن اخرجتم لنخرجن معكم ولا نطيع فيكم احدا ابدا وان قوتلتم
لننصرنكم والله يشهد انهم لكاذبون لئن اخرجوا لا يخرجون معهم ولئن قوتلوا لا ينصرونهم ولئن نصروهم ليولن
الادبار ثم لا ينصرون لانتم اشد رهبة في صدورهم من الله ذلك بانهم قوم لا يفقهون يعني آيا نگاه نكردي
بسوي آنانكه منافق شدند يعني عبد الله بن ابي واتباع او كه ميگفتند برادران خود وابناء جنس خود را آنانكه كافر شدند
از اهل كتاب كه يهود بني نضير باشند كه اگر بيرون كنند شما را از مدينه هر آينه بيرون رويم ما با شما و اطاعت نخواهيم كرد
درباب مخالفت شما هيچ كس را هميشه واگر جنگ كنند با شما هر آينه ياري كنيم شما را وحق تعالي گواه است كه ايشان
هر آينه دروغ گويانند اگر بيرون كنند ايشان را بيرون نروند با ايشان واگر جنگ كنند با ايشان ياري نكنند ايشان
را واگر ياري كنند ... هر آينه پشت كرده ... پس ياري كرده نشوند ايشان ... هر آينه شما
مومنان ... ترس ... در سينهاي ايشان ... ازين سبب كه ايشان قومي
كه در نيابند عظمت وسلطنت خداي تعالي را لا يقاتلونكم جميعا الا في قرى محصنة
او من وراء جدر باسهم بينهم شديد تحسبهم جميعا وقلوبهم شتى ذلك بانهم قوم لا يعقلون يعني ... الكتابيان
يهود ومنافقان در حالتيكه مجتمع باشند ... استوار شده ... ديوارها ... ايشان
... ميان ايشان سخت است چون ... محاربه كنند ... مومنان ...
... ايشان ... كه ... مجتمع ...
... ايشان ... كرده ... اين ... هست كه نقل ... ميكنند ... وبال امر
ايشان است كمثل الذين من قبلهم قريبا ذاقوا وبال امرهم ولهم عذاب اليم كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر
فلما كفر قال اني بريء منك اني اخاف الله رب العالمين فكان عاقبتهما انهما في النار خالدين فيها وذلك جزاء
الظالمين ... يهود بني نضير ... بني قينقاع ... اينان ... در ...

وجنيد

كه چيند ... ايشان ... در آخرت ... ودوستان
... منافقان ... شيطان است ... كافر ... شد ...
... ايشان ... باشد ... ايشان ... در آتش دوزخ
باشند ... و در آن ... حكم ... فصل در بيان غزوه جنگ ذات الرقاع وغزوه عسفان
سورة النساء بيان آيه واذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة يعني ياد كن ... نماز ... بي آنحضرت
... ايشان نماز ... نماز خوف ... رسول خدا ... در مدينه ... نضير ... اراده جنگ
در ... محاربه بني ثعلبه ... غطفان ... غزوه ذات الرقاع ... مشركان ... جنگ ... مردمان
... نماز خوف ... رسول خدا ... غزوات گذشت
پس ... مسلمانان ... ايشان را اسير ... شوهر ... حاضر شد ... ايشان
ياد كرد ... رسول خدا ... اصحاب رسول خدا ... آنحضرت
... مهاجران ... انصار ... كفته كه ما ...
... مهاجر ... انصار ... در آخر شب ...
مشغول شد بنماز وچون شوهر آن زن رسيد ... ايشان ... تيري
بر انصاري تير ... نماز را قطع نكرد ... سجود ... سلام داد ...
بيدار كرد ... اعلام كرد ... شوهر آن زن ... مطلع ... مهاجري
از حال انصاري ... سوره ... قطع كرده
باشم ... نماز ... كه مخالفت رسول خدا كرده باشم
در ... قطع ... قطع كنم ... نااميد بود
... ذات الرقاع ... سنگهاي ... سنگها ... غزوه را ذات الرقاع گفتند
... رسول خدا ... غزوه ذات الرقاع گفتند
بعضي گفته اند كه اين آيه واذا كنت فيهم ... رسول خدا در عسفان بود ومشركان در ... ايشان
... نماز ... اسلام ... خالد بن وليد ... شد ... مشركان
... رسول خدا ... ايشان ... اموال
خود را جمع ... رسول خدا ... ايشان ... دشمن پيدا بود
كنند ... آنحضرت ... اصحاب ... شد ... ايشان
... آنحضرت ... شد ... بر
... رسول خدا ... كه ... كفتند

که اکنون بنگرم از اصحاب تو چه مانع اند اشارا باید دید پس گفت غورث خدا مرا نگاه داشت اگر او را بکشم شمشیر را برداشته
از کوه برآمد و بحضرت رفت وقتی مطلع شد که او با شمشیر برهنه بر بالای سر او ایستاده بود گفت یا محمد اکنون ترا از من
محافظت میکند گفت آنحضرت خدا تعالی پس ناگاه غورث بجد و رو افتاد و شمشیر از دستش افتاد حضرت شمشیر
او را برداشت و گفت یا غورث اکنون کیست ترا از من نجات خواهد داد گفت هیچکس پس گفت رسول خدا که آیا شهادت
میدهی که نیست خدائی بجز خدا گفت نه ولیکن عهد میکنم که دیگر هرگز با تو جنگ نکنم و اعانت دشمن تو نکنم پس حضرت شمشیر را
بدستش داد پس گفت غورث با دیگر سوگند بخدا که هر اینه تو از من بهتری پس گفت رسول خدا که بدرستی که من سزاوارترم
بآن از تو که کرم کردنا پس چون غورث بنزد اصحاب خود برگشت گفتند که تو بر بالای سر او ایستاده بودی چرا او را شمشیر نزدی گفت
تا خواستم شمشیر را فرود آورم کسی چیزی بر پشت من زد که برو در افتادم و ندانستم که کی بود پس باز گشت سپاه و
رسول خدا با اصحاب بمدینه آمد و در بعضی روایات است که حضرت بعد از غزوه بنی نضیر متوجه غزوه بنی لحیان شده در
این غزوه در صحرا نماز خوف کرد و بعد از آن بجانب ذات الرقاع رفت و بعضی روایت کرده اند که سبب غزوه ذات الرقاع
آن بود که شخصی از نجد بمدینه آمد ... پس خبر داد باصحاب رسول خدا که قبایل انمار و ثعلبه جمع شده اند
از برای آنکه با شما جنگ کنند اراده جنگ شما دارند و شما از ایشان غافلید پس رسید این خبر برسول خدا پس بیرون رفت
با چهار صد نفر و بروایتی با هفتصد نفر و گذشت تا رسید بمحال ایشان بذات الرقاع و آن کوهی است که رنگهای گوناگون دارد
پس آنحضرت یافت در آنجا مکر زنان ایشان را و اعراب فرار کرده بودند و در سر کوهها بالای کوهها ... اصحاب رسول خدا گرفتند
آن زنان را و در میان ایشان جاریه صاحب جمالی بود که شوهر او بر کوه بود با اعراب بر کوهها و اعراب ترسیدند
که مبادا رسول خدا بر سر ایشان رود و ایشان را استیصال کند و مسلمانان نیز می ترسیدند که مبادا مشرکان بر ایشان
غارت برند پس نماز کرد با اصحاب خود رسول خدا نماز خوف را و بود اول نماز خوفی که کرد پس برگشت بسوی مدینه **فصل**
در بیان غزوه بدر صغری و بیان بعضی از وقایع دیگر قوله تعالی فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا یعنی پس قتال کن در راه خدا تکلیف کرده نمی شوی
مگر بفعل نفس خود و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال شاید که خدا باز دارد از شما ضرر و قتال آنان را که کافر شده اند و خدا
سخت تر است در ضرر و قتال از کافران و سخت تر است در عقوبت از ایشان و روایت است از حضرت صادق که بدرستی که خدا
تکلیف کرد پیغمبر خود را بچیزی که تکلیف نکرد باحدی از خلق خود تکلیف کرد که بیرون رود بر کافران تنها بنفس خود
اگرچه نیابد جماعتی که قتال کند با او و تکلیف نکرد این تکلیف را باحدی از خلق خود پیش از او و بعد از او پس خواند
آنحضرت این آیه را و روایت است که بعد از غزوه ذات الرقاع و اصل غزوه بدر صغری آن چنان بود که ابوسفیان چون
اراده کرد که برگردد در روز احد ندا کرد که موعد ما و شما بدر صغری است در سال آینده اگر خواهید که
در بدر قتال میکنیم پس گفت رسول خدا باصحاب که بگوئید آری ان شاء الله پس چون سال دیگر شد و وقت وعده نزدیک
شد ابوسفیان بیرون رفت با قریش تا مر الظهران ... خواست ابوسفیان که بیرون رود از مکه ...

نعیم بن مسعود الثقفی بمکه آمد پس گفت او را ابوسفیان که من مواعده کرده ام با محمد و اصحاب او که ملاقات کنیم بکدیگر را در بدر و در این
وقت امسال سال خشکی است و در اینجا العلف و علفات است و اینجا صلاح ما نیست مگر سال فراخی و فراوانی و من کراهت دارم
که بیرون پاید محمد و من بیرون نروم تا اینکه او جری و جسور شود بر ما پس قرار دادیم ده شتر از جمله شتران که ضامن آن شد
سهیل بن عمرو برای اینکه بیرون رود بمدینه و مانع شود ایشان را از بیرون آمدن پس او بتعجیل آمد و داخل مدینه شد و خبر داد
باصحاب رسول خدا بجمعیت ابوسفیان و اینکه اراده استعداد کارزار دارد پس گفت رسول خدا که سوگند بآن کسی که
نفس من در دست اوست که هر اینه بیرون میروم اگرچه بیرون نیاید با من احدی و گذاشت در مدینه عبدالله بن رواحه
را و بروایتی عبدالله بن عبدالله بن ابی را و علم را بعلی بن ابیطالب داد و حرکت کرد با هزار و پانصد نفر که ده نفر اسب سوار بودند و بیرون رفتند با ایشان
اموال تجارت زیرا که بدر صغری محل اجتماع اعراب و جمع میشدند در آنجا در هر سال و بازار تجارت در آن
در هلال ذی قعده تا هشت روز که گذشته از ماه ذی قعده پس بعد از آن متفرق میشدند بجاهای خود پس رسید
آنحضرت با اصحاب خود به بدر در شب هلال ذی قعده و در صباح آن برپا شد بازار پس ماندند در آن تا هشت روز
و فروختند اموال تجارت خود را که همراه داشتند و سودی کردند در هر درهمی یک درهم و بیرون آمدند بسلامت و بودند که
ایشان را بیرون آمد ابوسفیان از مکه با قریش و ایشان دو هزار نفر بودند و پنجاه نفر اسب سوار بودند تا اینکه رسیدند
بمر الظهران پس گفت ابوسفیان برگردید که صلاح ما نیست مگر سال فراخی و فراوانی و در سال خشکی و قحطی است
و اراده کردند که برگردیم پس برگشتند و نامیدند اهل مکه آن جیش را
جیش سویق گفتند که بیرون رفتند که سویق میخورند پس گفت صفوان بن امیه با ابوسفیان که من تو را منع کردم
از اینکه تو وعده بدهی ایشان را که جری شوند بر ما و ببینند که ما خلف کردیم از وعده کرده پس ایشان
تسلط یافتند بر ما و جرأت کردند و حیله آماده شدند از برای غزوه خندق و در غزوه بدر صغری
نازل شد آیه
بیم و شکار کردند مردی یهودی در زمان بود بیرون کار وقت آن نازل شد قول خدا تعالی وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ و در این سال حرام کرده شد شراب و در این سال در روز کرده شد نماز جمعه زیرا که پیش از آن مخفی بود
و گذشته شد و در این سال تزویج کرد رسول خدا ام سلمه را در ماه شوال و بود نام او هند بنت ابی امیه بن المغیره
بن عبدالله بن عمر بن مخزوم و بود پیش از آن در زیر ابی سلمه عبدالله بن عبدالاسد پس از آنکه ابو سلمه
رحلت کرد ام سلمه گفت که رسول خدا مرا فرمود که ای ام سلمه بگو که من شنیدم که گفت
رسول خدا که در دست ندارد هیچ بنده که برسد او را مصیبتی که بگوید إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بگوید اللهم عندک احتسب مصیبتی هذه اللهم اخلفنی خیرا منها مگر اینکه عوض دهد او را خدا بهتر از آن که
خواسته است پس گفت ام سلمه که چون رسید مصیبت ابو سلمه گفتم اللهم عندک احتسب مصیبتی و لم تطب نفسی ان اقول اللهم
اخلفنی خیرا منها پس گفتم که کیست بهتر از ابی سلمه پس چون گذشت عده ام سلمه فرستاد بنزد او ابوبکر
که خطبه کند او را ابا کرد پس فرستاد عمر را که خطبه کند او را ابا کرد پس فرستاد رسول خدا ...

کفت پس فرستاد رسول خدا صلعم حمزه او را پس کشته شد مرجابر رسول الله و قبول کرد و مرویست که اول کسی که هلاک کند امت مرا
حجاج از بنی امیه بود در خلافت عمر و اخر کسی که هلاک کند از ایشان ام سلمه بود که هلاک کند در زمان یزید بن معاویه در سال
شصت و دو از هجرت و در سال بعد وفات کرد ... امیر المومنین
با صلاح و تقوی و به دنیا رغبت ندید رسول خدا صلعم و قتل او میکرد در خانه او پس چون وفات کرد کفت رسول
برای من ... و نصل در شان حرب احزاب که در جنک خندق باشد و قصه بنی قریظه و قصه ابن سوره بقره

سوره بقره بیست ایه أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ
وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ یعنی ایا کمان کردید شما مومنان
انکه داخل بهشت شوید و حال انکه نیامده باشد شما را داستانهای انانکه کذشتند پیش از زمان شما که رسید با ایشان
سختی و رنج و ... و مضطرب شدند تا انکه کفت رسول خدا صلعم و انانکه ایمان اوردند با او که در چه وقت
خواهد بود نصرت دهنده خدا تعالی کفتیم اکاه باشید که نصرت دهنده خدا تعالی نزدیک است
کرنازل شد این ایه در غزوه خندق در وقتیکه رسید مومنان را رنج رسید از شدت ... چنانچه حق تعالی
میکوید که رسیده بود دلها بحنجرها چنانچه بیان این خواهد شد ان شاء الله تعالی سوره ال عمران بیست و ایه قُلِ اللَّهُمَّ
مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ
مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی بکو یا محمد ای خداوند مطلق پادشاهی میدهی پادشاهی را بهر که میخواهی و میکیری
پادشاهی را از هر که میخواهی و عزیز میکردانی هر که را میخواهی و ذلیل میکردانی هر که را میخواهی در دست قدرت
تو است همه نیکی بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی در میاری شب را در روز و در میاری روز را در
شب و بیرون میاری زنده را از مرده مانند جوجه از بیضه و مومن از کافر و بیرون میاری مرده را
از زنده مانند بیضه از مرغ و کافر از مومن و روزی میدهی هر که را میخواهی بی حساب و شمار و مرویست که چون
رسول خدا صلعم در روز احزاب خط کشید از برای خندق و قسمت کرد هر ده ذرع را بچهل نفر که بکنند و چون شروع
کردند بکندن بیرون امد از میان خندق سنکی بزرک مانند تل عظیمی که کلنک در ان کار نمیکرد پس خبر دادند
رسول خدا را پس ... کلنک را و زد بر ان سنک ... و در
اول کفت که روشن شد برای من قصرهای حیره و مداین کسری و در دوم کفت روشن شد برای من قصرهای
روم و در سیم کفت روشن شد برای من قصرهای صنعا و کفت جبرئیل خبر داد که امت من غالب خواهند کرد و ...
این اطراف ... کفتند منافقان ... و میکوید ... شما را ...
میکنید ... این ایه ... سوره انفال ایه
الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ

لعلهم

لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ یعنی انانکه عهد بستی
که از ایشان پس میشکنند عهد خود را در هر مرتبه و ایشان نمیترسند از عذاب خدا پس اکر بیابی ایشان را در جنک پس
متفرق کردان بسبب قتل ایشان انانرا که بعد از ایشان باشند از دشمنان تا انکه ایشان پند کیرند از حال ایشان و اکر بترسی
از کروهی معاهد خیانت و نقض عهد را پس بینداز بسوی ایشان عهد ایشان را بهمان مقدار که ... عهد
بدرستیکه خدا دوست ندارد خیانت کاران را ... نازل شد که یهود بنی قریظه عهد کرده بود با رسول خدا صلعم که اعانت نکنند
دشمنی ... پس شکستند عهد را ... اعانت کردند مشرکان ... کفتند که ما فراموش کرده بودیم پس
عهد را ... و شکستند در ... روز احزاب ... سوره احزاب ... ایه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرًا یعنی ای انانکه ایمان اورده اید یاد کنید نعمت ... خدا را بر شما چون امدند ... در روز احزاب که روز
خندق باشد لشکرهای از کفار قریش و ... پس فرستادیم بر ایشان باد ... و سپاهی را که نمیدیدید
انها را از ملائکه و باشد خدا بانچه میکنید بینا مرویست که نازل شد این ایات در قصه احزاب
از قریش ... جمع شده بودند بحرب رسول خدا صلعم و از اجل خندق ... و احزاب ... میکویند که حرب
... کرده است ... در ان جنک ... کرده ... نزدیک ... بودند جمع ... بودند ... رسول خدا صلعم
و مرویست که غزوه احزاب در ماه رمضان سال پنجم از هجرت واقع شد و انجا بود که ... رسول خدا صلعم ... بنی
نضیر ... شد ... ایشان که حیی بن اخطب بود رفت
بمکه ... قریش ابو سفیان کفت که محمد ... و ما را ... اموال
... ایشان ...
... بنی قریظه ... در مدینه ...
... ایشان ... و محمد ...
... ایشان ... مدینه ... محمد و اصحاب او را ...
... عبد المطلب ...
مرویست که قریش ... حیی بن اخطب ... شما اهل کتاب ... و از دین محمد ...
... دین ما ... دین محمد ...
خدا تعالی ... أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا
یعنی ایا نکاه ... بسوی انانکه داده شده است ... از کتاب ... ایمان ...
... قریش ... انانکه ... ایشان ... ایمان ...

بجهت مدد ایشان در سه نوبت از نزد او اذن گرفتند امان باشند که لعنت کرده است ایشان را خدای تعالی و هرکه را که لعنت کند خدا [illegible]
پس حکم کرد که بنیاد [illegible] و اموال ایشان را [illegible] پس حیی بن اخطب از جهت در میان قبایل عرب گردیدند تا اینکه ده هزار نفر جمع آمدند
از قریش و کنانه و اقرع بن حابس با قوم خود و عباس بن مرداس با قوم بنی سلیم پس چون این خبر به رسول خدا رسید اصحاب خود را
طلبید و با ایشان مشورت کرد و ایشان همه متفق بودند [illegible] پس سلمان فارسی گفت یا رسول الله جماعت اندک تاب مقاومت
نمی‌آورند در میدان محاربه و مقاتله پس گفت آنحضرت چه کنیم گفت سلمان خندقی بکنیم که در میانه ما و
ایشان حایل باشد تا ممکن باشد تو را منع کردن ایشان در محاربه و ممکن نباشد ایشان را که بیایند بر سر ما از هر طرف زیرا
که عجم چون که هجوم بیاورند بر سر ایشان دشمن چنین [illegible] خندقها تا اینکه باشد [illegible] پس جبرئیل نازل شد
و گفت یا رسول الله رای سلمان صواب و درست است باید عمل کرد پس رسول خدا امر کرد تا ساختند کردن خندق از طرف
کوه احد تا کوه راتج و خط کشید و هر چهل قدم را بقومی از مهاجران و انصار که خندق بکنند پس نزاع کردند
مهاجران و انصار در باره سلمان چون او مرد قوی بود صاحب قوت و شوکت پس گفتند انصار که سلمان از ماست و گفتند
مهاجران که سلمان از ماست پس گفت رسول خدا که سلمان از ما اهل بیت است پس امر کرد رسول خدا تا اینکه
از مدینه بیلها و کلنگها با خود بیاورند و بکنند خندق در حصه مهاجران و امر کرد امیر المؤمنین را که بیرون برد
خاک از خندق پس آنقدر کار کرد تا اینکه عرق کرد و مانده شد و گفت [illegible] بیامرز انصار
و مهاجران را پس چون مردمان دیدند که آنحضرت خود متوجه کندن خندق است سعی و تلاش بیشتر کردند تا خاک را
بیرون بریدند پس چون روز دویم شد آنحضرت در بامداد آمد و نشست در مسجد فتح و مسلمانان مشغول
شدند بکندن خندق پس در اثنای که مهاجران خندق می‌کندند رسیدند به سنگی [illegible] که کلنگ در آن کار نکرد
پس فرستادند جابر بن عبدالله انصاری را به نزد رسول خدا تا اعلام کند او را از آن جابر میگوید که چون رسیدم به مسجد فتح
دیدم که آنحضرت بر پشت خوابیده است و ردای خود را زیر سر گذاشته است و سنگی بر شکم خود بسته است گفتم یا رسول الله
سنگی در میان خندق پیدا شده است که کلنگ در آن کار نمی‌کند پس برخاست و شتابان روانه شد و چون به آن موضع رسید آبی
طلبید و وضو ساخت و کف آبی در دهان کرد و مضمضه کرد و بر آن سنگ ریخت پس کلنگ را برداشت و ضربتی بر آن سنگ زد که
برقها از آن جست که از روشنی آن قصرهای شام را دیدیم پس ضربت دیگر زد و برقی دیگر جست که قصرهای مداین را دیدیم
پس ضربت دیگر زد و برقی جهید که قصرهای یمن را دیدیم پس ریزه ریزه شد آن سنگ مانند ریگ پس گفت رسول خدا
که در بامداد که فتح شود از برای شما این مواضع [illegible] پس مسلمانان شاد شدند از آن بشارت پس گفتند
منافقان [illegible] که ما نمیتوانیم از ترس [illegible] حاجت [illegible] و وعده [illegible] بما میدهد
[illegible] جابر میگوید که من دانستم که رسول خدا گرسنه است چون که دیدم که سنگ بر شکم بسته بود پس گفتم
یا رسول الله رخصت میدهی که از برای تو چاشتی سرانجام کنم گفت آنحضرت که چه چیز در نزد تو است جابر گفتم بزغاله دارم [illegible]
از جو پس گفت آنحضرت که برو سرانجام کن آنچه در نزد تو است جابر میگوید پس آمدم بخانه خود و زن را امر کردم

تا اینکه

تا اینکه جو را آرد کرد و بزغاله را کشتم و پوست کندم و گفتم تا آرد را نان پخت و بزغاله را بریان کرد پس آمدم بخدمت حضرت
و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فارغ شدم از طعام چاشت بیا با هرکه میخواهی پس آنحضرت بر کنار خندق ایستاد
و گفت ای گروه مهاجر و انصار اجابت کنید دعوت جابر را در خندق هفتصد مرد بود که کار میکردند پس جمعی بجانب حضرت
شدند همگی بیرون آمدند و جابر بجانب خانه روان شد و در راه بر حضرت ظاهر گردید که جمعی از مهاجر و انصار گفت
که اجابت کنید دعوت جابر را [illegible] گفتم که حضرت [illegible]
ایشان [illegible]
کرحضرت [illegible] و نگاه کرد در دیگ و گفت [illegible] در تنور
نگاه کرد و گفت [illegible] و بعد از آن کاسه طلبید و بدست خود نان
در آن کاسه ترید کرد و [illegible] ریخت و گفت که ده نفر را بیاور پس ده نفر آمدند پس گفت بخورید [illegible]
[illegible] پس چون آوردم ایشان خوردند تا سیر شدند [illegible] از ایشان
پس ده نفر دیگر را طلبید با کاسه دیگر [illegible] ایشان نیز سیر خوردند و معلوم نشد در کاسه [illegible]
ایشان پس ده نفر دیگر را طلبید با کاسه دیگر [illegible] پس چون آوردم این ده نفر نیز سیر خوردند و معلوم نشد که کم
[illegible] ایشان پس باز ده نفر دیگر را طلبید با کاسه دیگر پس گفتم یا رسول الله [illegible]
[illegible] گفتم یا رسول خدا [illegible] تا حال [illegible]
پس گفت [illegible] جابر گفت [illegible] ده نفر ده نفر
را آوردم تا همه خوردند و سیر شدند و طعام [illegible] باقی ماند [illegible] پس گفت رسول خدا
خندق [illegible] و بر هر ده ذرع مردی از مهاجران و مردی از انصار
باجاستی گذاشت که حفظ آن باشند پس وارد شدند قریش با [illegible] حیی بن اخطب [illegible]
آمد حیی بن اخطب [illegible] بنی قریظه [illegible] ایشان در قلعه خود متحصن بودند و عهد بسته بودند با حضرت که
در امان بودند [illegible] کعب بن اسید [illegible] با اهل خود گفت که این برادر [illegible]
اهل [illegible] خود [illegible] اکنون آمده است که ما را [illegible] عهد ما را [illegible]
[illegible] سزاوار [illegible] رعایت [illegible]
و گفت [illegible] حیی بن اخطب آمده ام برای تو [illegible] ذلت و خواری ابدی [illegible]
[illegible] قریش آمده اند [illegible]
[illegible] آمده اند [illegible] سلیم [illegible]
آمده اند [illegible]
[illegible] حیی بن اخطب [illegible]

نور امام بعث شده بر کشور سکه بچه اصحاب که در حفر که اشتند شب سحر که بر امو درخور تن آن شربت نبود رو سر ابکنا دو مغز کرد نیم شد
نمی‌خواهم که گفت خدایان آمده که ابراهیم در آنجا کردن نخواهم چه را گفت پیش او کرده نا در سر ابوالحکم و علی بن جون د اخل شد
و دست کشت ای بیغام که بخت کن محمد خود را احمد در او ما بر مکن کرد محمد که از این کرده و کجا خواهد یافت و الا این از حضرت آن
بد هو که چنین دو صو بیت نخواهد آمد پس هر که در قلعه بود از زنان فضای بیرون جمع شدند و که بیایان کفت که خدا چه میکند شدند کفته
نو بود ابوطالب د و عطا و در میان ما و محمد از و دست اگر محمد را تحکی تا بر دست بکنیم و اگر در قلعه چنانچه ما بر بیایم و اگر بیرون بیرون بیکی
ما بر بیرون تمامیم و دهر بیا ما طاکرم و ما صاحب تجربه بود که بر دید او از ببری روز بود و گفت من خواهم ام در اشعار بود اگر
خدا فرستاده است بر ما که خدا تعالی بر تو خواهد فرستاد در آخر زمان که از مکه خروج کند در نخل مهجری او ابی هم باشد یعنی مکه
بیرون او کتیبه بر همه سوار خواهد شد و ما جاها کتف خواهد پوشید و میان چشمان وی چند دانه خرما اکتفا خواهد کرد و دار آن
خدا اختیار کننده مرد مان بود هر روز چنین از و سیر جوهر که در میان دو کتف او مهر نبوت است خنجر خود را بر دوش خواهد
گذاشت و بر او خواهد کرد از هر که در برابر او بیاید و سلطنت دنیا و پادشاهی او خواهد رسید تا هر جا که سم اسب بی هدا گر این
این بعد از اینها رسیده است و این کرده برود و بیکند و اگر کوه ها با او بیکی کنند و با او معارضه کنند ظاهر البته باید اما این خط کفت
ابن از جهت بنی اسرائیل است و این از فرزندان اسماعیل است و هر که از بنی اسرائیل تاج فرزندان اسماعیل گشت چه
زیرا که خدا ختم انبیا را بر جمیع مردمان دنیا درو داده است و پیغمبری و پادشاهی او در دنیا ما ایشان گذاشته است و موسی
با ما عهد کرده است که ایمان بیاوریم به رسولی تا اینکه باور از او از او ما خراباتی که بود در آن آن تورات و بعث با محمد بخیر و جمع کرده است
باعث خود جمعی را جادو کرده است ایشان را محمد خواهد کرد که غلبه کنند بر مردمان مسجد و جاده و بر دوستی و سر کرده شیخان ما
خود تا اینکه بر کرده اند را که بر ما و اصحاب و را جا بنا و کرد ما که نقض عهد محمد کنند دما او شفق با شد بیر گفتند بیرون با ک
عهد نا شد و اگر در میان ما و میان محمد نوشته شده است بیر چون بیرون آمد و ندگرد تا و از او بیان کرد و گفت اکنون
ابن حبر با بیست شود شد و از شکسته عهد بی بی و فا دار تا داد خلق او باشد وچون این خبر به رسول خدا رسید دو روز
داد برای او از بر هو شد که اصحاب او بسیار ترسید ند پس گفت رسول خدا سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که از قبیله
اوس بودند که از آن قبیله با طائفه بنی قریظه هم سوگند بود ند که بروید به نزدیک بنی قریظه و ببینید که نقض کرده اند پس اگر نقض
عهد کرده اند پس گرد بید و پیاده کفا اعلام بکنید وچون بر من بیاید بگوید عضل و قاره که در ان زمین بودند که اصحاب او تا طلح
بودند و عضل و قاره دو قبیله بود ند از قبیله که مسلمان شده بود ند ظاهر و بیکار کرد ند و بر شد ند به هر که مکر کرد
مثل این هم در عضل و قاره الحیان وچون سعد و اسید به دروازه قلعه بنی قریظه رسیدند که ایشان با او قلعه شوند و ایشان را
دشنام دادند و بحضرت نا سزا گفت سعد گفت فرا ند و بر ما هر که در سوگند خود که بحضرت با شما شناخته اند بر ند بیرون
خواهید کشت که عظمت حضرت من اما هیچ ما خواهد کرد در ما باید آنچه خواری تو را از قلعه بیرون خواهد آورد و در گرد
نها خواهد برد پس کشتند سعد و حضرت و گفتند عضل و قاره و حضرت برای تسلی گفت تا بشارت دهد ایشان را نگر بر ما که بر ما ایشان
که چنین کنند و این سخن را از برای تسلی بزرگ کرد و گفت به اکر جاسوسی با قریش گرد آمد در میان سپاه حضرت بود ند اگر

بنزند شاید شایان آن حضرت با ایشان سازش را و چنین فرا کرده است با ایشان که تا قریش را فریب دهد ابن کشت چون
احاط جوا ابو سفیان و قریش و چون دایشان شکستن عهد بنی قریظه پیر قریش شاد شدند از آن بیر چون نعیم شد نعیم
مسعود اشجعی آمد بنزد رسول خدا و اسلام آورد و بعد پنهانی از برادر و قریش خبر دهد و صحنون قریش را اسلام او
خبر نشده بود نعیم گفت یا رسول الله من ایمان آورده ام بخدا و رسول کرده ام بر سر هیچ و تصدیق اسلام دارم اگر بعضا فرمائی
ازین که بر سایم بر شد و تو چون در میان ایشان جنگی میکنیم و اگر از ایشان بی اخلاص کنم در میان یهود و قریش تا ایشان بیرون
بیایند از حصار و قلعه خود دیگر اگر فرمود رسول خدا که برو و اخلاص میان ایشان کن تا از ایشان یاری شد و بیش
کفت را حرب است اگر کریم را در باره قریش و اگر مصلحت بدانی گفت رسول خدا که بگوئی اگر مصلحت بدانی تو در جنگ زیرا حیله است
نعیم بنزد ابو سفیان رفت و گفت تا و کم تو که بدانی دوستی مرا و اخلاص مرا و اخبار خواهیم را است را و دو دست ما که بر ما ریگ شده اند
در قلعه رو آنها او را بیرون شدند که میبیند که بر سید که بنی قریظه با محمد صلح اتفاق کرده است با محمد که چون شما داخل شوید در لشکرها بنی قریظه
جنگ باشید و بکرد و بر شما حمله کنند و شما را نخواهند کرد که اند شما را محمد و عده داده است با ایشان که چون چنین کنند شما آن را
بنی قریظه بجهت قتل راگر نقض کرده است و ما و بر شما کرده که ایشان با خوان و صلح شما را در میان قریش که ما باید داخل شود
تا کار جوانان را را ایشان ریگی و بگذرند بر قریظه شکافی و بر شوید از جهه دیگر ایشان خبر گفتند و ابو سفیان از خدا تو را
فو که بر هیچ رو چنان بنوید که ما را بخبر دادی و دو جنگی و خلاصه کردید و بخبر ابو سفیان را اسلام نعیم
اصحاب را بنی قریظه با نعیم در خواب رها شد آتش بنزد بنی قریظه و کفت ابوسفیان و گفت در بر حسد بر تو وید سید که
که ابو سفیان را گفته است که نعیم را بیرون آورده ام از حصار و برای قلعه و اسید از بسر در برابر اگر ایشان ظفر یابند
نام شما است و اسم ما نیکو و اگر محمد و اصحاب او بیشتر آید ایشان مقهور لشکر باشد که کشته شوید دیگر و ما
بیکه بر شما بیرون صلاح شما نیست اگر شما داخل لشکر ایشان شوید تا اینکه هفتاد بزرگان ایشان را گرو بگیرید که دست
قلعه را شما باشند که اگر با محمد ظفر یابند و تمام کرم اند را با کرد و در دیان شما و محمد بود زیرا که قریش گفتند
قریش گرو بر دید و به محمد ظفر یابند بر شما خواهند کرد و شما از ایشان در گفتند کشته خواهد گفت به تا ما نمکی گرو بی و ناپیدا جنگ
خواهی کرد و از قلعه بیرون بیرون تا از ایشان گرو بگیریم که در قلعه ما باشند و در دست تا بخود امیدوار بگویم
گر شنیدم که قوم بنی قریظه از شکستن عهد با محمد پشیمان شده اند و پیشرو او فرستاده که ما را داده تا از افراد معتبر کار
ایشان را بگیریم و بدست تو بسپاریم که بکشی با تو موافقت کنیم و در قتال با ایشان باشد اما را بخواهی
از حضرت اسرائیل و سپس گفت جنگ بر سید پیر رسول خدا که بر قریظه نزد ابو سفیان فرستاده اند که هرگاه شما
با محمد جنگ کنید ما شما را مدد خواهیم کرد حضرت رسول حفظ خواهد و گفتا از روی مصلحت بر قریظه بنزد ما
فرستاده اند که چون ما با ابو سفیان ملاقات بکنیم ما را مدد و امانت کنند و چون این خبر را ابو سفیان رسید گفت
با ما در مقام خدعه و مکر ند بدیک هاست بر که بجهت ایشان این باشد و در روز که چون لشکر قریش رسید بنزد
دیدند که کشتند که این جنگ و مکر است که شود در میان عرب و بدانستیم ما از آن جهت از این خبر کفتند با ایشان که از این نداریم

بنزند

مرد نامی جنگی است که با جهل است پس زیاده از بیست روز لشکر قریش در اطراف خندق ماندند و جنگی در میان نشد بجز
با تیر و سنگ انداختن پس بعد از آن جمعی از قریش متوجه میدان جنگ گردیدند که از جمله ایشان عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابو جهل
و ضرار بن خطاب و مرداس فهری بودند پس اسلحه جنگ خود را راست کردند و بر اسبان سوار شده بر منازل بنی کنانه گذشتند
و ایشان را تحریص بر قتال کردند و گفتند که مهیای جنگ باشید که امروز معلوم میشود که مرد کیست پس چون بکنار خندق
رسیدند گفتند که این مکان تنگ است از خندق جستند و اسبان خود را از خندق جهانیدند و عمرو بن عبدود که شجاعتر در میان عرب
شمرده میشد و او را با هزار سوار برابر میدانستند و او را فارس یلیل میگفتند زیرا که در موضعی که آنرا یلیل میگویند در راه
شام قافله از تجار بر میگذشت که عمرو در میان ایشان بود چون بان موضع رسیدند و در آن موضع قریب بهزار نفر از دزدان عرب
راه بر قافله گرفتند اهل قافله همگی گریختند و بعضی از عمرو که شجاع بود شتری را بعوض سپر بر دست گرفت و با ایشان آویخت
و همه را گریزانید و قافله را سلامت کشانید و بان سبب او را فارس یلیل میگفتند پس او در میدان جنگ جولان کرد و رجز خواند
و مبارز طلبید و چون لشکر اسلام او را دیدند همه در پشت سر حضرت رسول گریختند و حضرت را تنها گذاشتند پس
عمر بن خطاب با عبدالرحمن بن عوف گفت که این شیطان را یعنی عمرو بن عبدود را هیچ کس از دست او جان بدر نمیتواند برد محمد را
با وی بگذاریم و ما بقوم خود ملحق شویم پس حق تعالی در آن وقت این آیه را فرستاد قد یعلم الله المعوقین منکم والقائلین
لاخوانهم هلم الینا که بر وعید الله تعالی است در میان ایشان تا آخر آیه پس عمرو بن عبدود شتر خود را در زمین فرو کوفت
و جولان کرد در اطراف آن و رجزی خواند که مضمونش این است که آواز من گرفته شد از بس که ندا کردم شما را که آیا کسی
بمبارزت بیرون آید و ایستادم در هنگامی که شجاع میترسد از هماورد خود و من دایم چنین پیشی میگیرم در جنگها بسوی ظلم
بدرستیکه شجاعت و بخشش و جوادی از بهترین خصلتها است پس گفت رسول خدا که کیست که دفع کند این سگ را پس هیچکس
جواب نگفت پس بر جست از جای خود امیرالمؤمنین پس گفت منم از برای دفع این سگ یا رسول الله پس گفت آنحضرت که یا علی
این عمرو بن عبدود است گفت امیرالمؤمنین که منم علی بن ابیطالب پس گفت آنحضرت که نزدیک من بیا پس عمامه خود را بر سر
او بست و ذوالفقار را بدستش داد و گفت برو با این شمشیر خدایا تو حفظ کن او را و نگاهدار او را
از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ و از بالای سر و از زیر پا پس حضرت امیرالمؤمنین متوجه میدان
عمرو گردید و رجزی خواند که مضمونش این است که تعجیل مکن که آمد بسوی تو اجابت کننده آواز تو که عاجز نیست از مقاتله
تو و صاحب نیت درست و بینائی است در راه حق و راستگوئی نجات دهنده هر رستگار است و بدرستیکه امید
دارم که بر تو برپا کنم نوحه گرا بر جنازه ها میکند از ضربت شکافنده که یاد آن باقی ماند در
جنگها پس گفت عمرو که کیستی تو که جرأت کرده بر مقاتله من گفت آنحضرت که منم علی بن ابیطالب ابن عم رسول خدا
و داماد او گفت عمرو والله که پدرت با من یار بود و ندیم من بود و من نمیخواهم که ترا بکشم و رو خود را
و نگاه دارم در زمین و آسمان که من ترا بکشم پس گفت حضرت امیرالمؤمنین که بر تو هم راحت داده ام
که اگر تو مرا بکشی من داخل بهشت میشوم و تو در جهنم خواهی بود و اگر من ترا بکشم من در بهشت خواهم بود و تو در جهنم

عمرو از روی استهزا گفت که هر دو از برای تو باشد این بد قسمتی است که کرده پس گفت علی که واگذار این سخن را ای عمرو من
از تو شنیدم در روزی که بر پرده های کعبه دست زده بودی و سوگند یاد کردی که هر کس از قریش از تو سه خصلت التماس کند یکی را
اجابت میکنم یکی از آنها را من الحال از تو سه خصلت التماس میکنم یکی از آنها را اجابت کن پس گفت عمرو بگو یا علی پس گفت علی
اول آنکه گواهی دهی باینکه نیست خدائی بجز خدا یگانه و اینکه محمد رسول خدا است گفت عمرو که در گذر ازین پس گفت امیرالمؤمنین
دویم آنکه برگردی و بر گردانی این لشکر را از رسول خدا که اگر او راستگو است پس شما بسعادت او شاد میشوید و اگر دروغگو است
دشمنان او را کفایت میکنند گفت عمرو که اگر چنین کنم زنان قریش هرگز نمیگذارند
و شعرا در هجو من شعرها بگویند در آنکه من ترسیدم پس گفت امیرالمؤمنین
پس گفت امیرالمؤمنین سیم آنکه پیاده شوی و محاربه با من بکنی که تو سواری و من پیاده پس چون عمرو شنید این سخن را
جستن از روی غضب بر زمین و اسب خود را پی کرد و گفت که این کاریست که من گمان نمیکردم که احدی از عرب آن را از من طلب
کند پس ابتدا کرد بضرب و زد بر آنحضرت شمشیری را که امیرالمؤمنین سپر را پیش آورد پس فرو آمد بر سر آنحضرت و
شکست پس گفت آنحضرت که آیا کافی نبود که من با تو مبارزت کردم و تو سوار شجاع عرب باشی و
استعانت جستی بدیگری پس التفات نمود عمرو بسوی پشت سر خود تا ببیند که کیست که آنحضرت استعانت به او جسته
آنحضرت ضربتی زد بر ساقهای او و قطع کرد هر دو پای او را و بر زمین افتاد و در اکثر روایات بیکرمقل چنین است
آنحضرت با عمرو جنگی نمیکرد و بلند شد و مردم ندانستند که کدام یک دیگری را کشته است پس گفت منافقان که کشته شد
علی بن ابیطالب پس چون گرد برطرف شد دیدند که آنحضرت بر سینه عمرو نشسته است و ریش او را گرفته است
پس آنحضرت سر او را جدا کرد و نزد رسول خدا آورد و خون از شمشیر او میریخت و از شمشیر آنحضرت
بر زمین میچکید چنانکه از دهان آنحضرت ... پس گفت عمرو در وقتیکه منم پسر عبدالمطلب ...
از برای جوانمردی پس گفت رسول خدا که یا علی مکر و خدعه کردی با او پس گفت علی که ای یا رسول الله کار جنگ مکر و خدعه
است و من بر نیاشان رسول خدا که گفت حضرت که ضربت علی در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت
پس رسول خدا زره از بر او بیرون آورد و بر زمین زد و دارای امثال آن است پس گفت عمر بن الخطاب که
بود با ضرار بیازی پس چون ضرار در برابر علی ایستاد ... و ... گفت ای
فرزند خطاب این آنچه است که در میان بغض و کینه از تو دارم اگر من با شمشیر تا بجان تو برسم ... کنم و فضل او را بکند که اگر
من او را بدوی ... دیگر نخواهم گذاشت تا کشتم پس عمر پشت کرد و آید و ضرار نیزه را برداشت و کرده بر پشت او ...
و چون با او رسید نیزه را اندکی در پشت او فرو کرد و گفت ای پسر خطاب ... که هرگز نمیدانم که ترا بکشم و نخواهم
سوگند یاد کرده ام که تا توانم قرشی را نکشم پس عمر منت او را بر خود میداند و رعایت میکرد و چون خلیفه شد او را والی ...
داد و مرد ... گفت باطل است ... که پس گفت آنحضرت که ...
او را بر هنه بگذارم و چون خواهر عمرو دید که او را برهنه نکرده اند در زره او را ... آنحضرت که ... است

و چون شنید که علی علیه السلام او را کشته است راضی شد و گفت اگر غیر علی ع عمرو را کشته بود هر آینه تا آخر ابد گریه میکردم و [illegible]
که چون عمرو بر زمین افتاد رفقای او گریختند و از خندق عبور کردند و نوفل بن عبدالله در میان خندق افتاد و مسلمانان
سنگ بر او میزدند او فریاد کرد که مرا باین ذلت مکشید کسی باید و با من مقاتله کند پس حضرت امیرالمؤمنین ع از
خندق بزیر رفت و ضربتی بر او زد و او را کشت و مروی است که چون نوفل کشته شد مشرکان فرستادند که جثه او را به
هزار درهم بخرند رسول خدا ص گفت که ما قیمت مرده کافر نمیخوریم جثه او را بهر جا که خواهید ببرید و مروی است که
بعد از آن مشرکان پانزده روز ماندند و مسلمانان را محاصره کرده بودند که بر مسلمانان بسیار تنگ شده بود
از سرما و گرسنگی پس چون مدت بکشید قریش پریشان شدند ابوسفیان گفت به حیی بن اخطب که ای یهودی قوم تو کجایند پس
حیی بن اخطب بنزد بنی قریظه آمد و گفت بشتابید بیرون بیائید اکنون که محمد را شکست باید در قلعه نشسته اید پس [illegible]
بعد از آن با قریش که گفتند ما بیرون نخواهیم آمد تا قریش ده نفر از اشراف خود را گرو بما بدهند که ما در قلعه خود نگاه داریم
که اگر ظفر نیابند بر محمد حرکت نکنند از جای خود تا ما را نگذارند تا با محمد حکم بر بندد زیرا که ما این بیمیم که قریش برگردند
و ما در خانه های خود باشیم و محمد با ما قتال کند و مردان ما را بکشد و زنان و اطفال ما را اسیر کند و اگر بیرون نیائیم
شاید محمد بر ما رحم کند و عهدی که با او کرده ایم [illegible] حیی بن اخطب گفت طمع باطل کرده و هرگز قریش این کار را نکنند محمد
عهد شما را بر میگرداند اکنون نزد محمد [illegible] با قریش کعب گفت [illegible] تدبیر قوی است [illegible] قریش [illegible]
و ما را در میان دیار خود میگذارد که محمد هر چه خواهد با ما بکند حیی بن اخطب گفت عهد خدا و موسی را بر خود لازم کردم
که اگر قریش بر محمد ظفر نیابند من با تو بقلعه برگردم که آنچه بر سر تو باید بسر من نیز بیاید کعب گفت سخن همان است
که گفتم اگر قریش گرو بما بدهند بیرون می آئیم و اگر نه بیرون نمی آئیم پس حیی بن اخطب برگشت که پیغام ایشان را
بقریش رساند چون ابوسفیان نقل کرد را شنید گفت والله که این ابتداء مکر است نعیم بن مسعود راست میگفت ما را
احتیاجی [illegible] پس چون محاصره شدت کرد بر مسلمانان از جهت سرما و گرسنگی و از یهود [illegible]
بسیار خائف و هراسان شدند و منافقان زبان بطعن و ناسزا گشودند و مسلمانان را تضعیف میکردند و کسی از صحابه
حضرت نماند که منافق نشد [illegible] و آن حضرت در پیش خبر داده بود باصحاب خود که احزاب اتفاق خواهند کرد
و بر سر ما خواهند آمد از جانب بالای مدینه و یهود با ما مکر خواهند کرد از جانب پائین و مشقت عظیم بما رو
خواهد داد اما در عاقبت بر ایشان غالب خواهیم شد و چون قریش آمدند و یهود پیمان را شکستند منافقان گفتند
خدا و رسول او وعده ما را دروغ دادند مگر فریب و گروهی از ایشان خانه ها در اطراف مدینه داشتند پس گفتند یا رسول الله
رخصت ده ما را که بخانه های خود برویم زیرا که خانه های ما در اطراف مدینه است و میترسیم که یهود بر ما غارت بیاورند و
از ایشان [illegible]
خدا جمیع اصحاب را امر کرده بود که شبها مدینه را پاسبانی کنند و امیرالمؤمنین ع در تمام شب [illegible] لشکر میگردید [illegible]
ایشان را می بود و اگر احدی از قریش حرکت میکرد با او مقاتله میکرد و از خندق عبور میکرد [illegible] قریش [illegible] ایشان

[illegible]

مدینه [illegible] و در تمام شب تنها ایستاده بود و مشغول نماز بود و چون صبح میشد بجای خود برمیگشت و مسجد
امیرالمؤمنین ع در آنجا معروف است [illegible] در آن مسجد نماز میکنند [illegible] مسجد فتح در طرف
جانب [illegible] پس چون رسول خدا ص جمیع اصحاب خود را بتعب طول محاصره مشاهده کرد بالای کوهی که مسجد فتح [illegible]
امروز مسجد فتح در آنجا است و دست تضرع و زاری بدرگاه کریم رحیم بدعا برداشت و دعائی خود را از خدا طلب کرد
و گفت یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین و یا کاشف الکرب العظیم انت مولای و ولیی و ولی آبائی
الاولین اکشف عنا غمنا و همنا و کربنا و اکشف عنا کرب هؤلاء القوم بقوتک و حولک و قدرتک پس نازل شد جبرئیل
و گفت یا محمد خدا [illegible] گفتار تو را شنید و دعای تو را مستجاب کرد و امر کرد باد دبور را با ملائکه که خیمه های مشرکان را
بکند و ایشان را منهزم سازند پس چون نازل شد جبرئیل و این خبر را داد پس رسول خدا ص ندا کرد حذیفة بن الیمان
را که در نزدیکی آن حضرت بود و جواب نداد پس بار دیگر ندا کرد و جواب نشنید و در مرتبه سیم گفت لبیک یا رسول الله
پس حضرت گفت که من ترا می خوانم و تو مرا جواب نمیدهی گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد از شدت خوف
و سرما و گرسنگی جواب نتوانستم گفت پس گفت رسول خدا ص که برو در میان قریش و بیا از برای من خبر ایشان [illegible]
و هیچ کاری مکن تا آنکه برگردی بنزد من [illegible]
ساختن ایشان را گفت حذیفه که من از شدت سرما [illegible] گفتم از خندق
تا آنکه گویا که من در حمام بودم پس رفتم بسوی خیمه [illegible] دیدم که آتش ایشان [illegible]
و گاهی مشتعل میشود پس ناگاه دیدم [illegible] ابوسفیان در میان آتش است [illegible] خود را [illegible]
است و گرم میکند و از شدت سرما [illegible] میگوید ای گروه قریش اگر ما میخواهیم مقاتله کنیم با اهل آسمان
بکنار محمد پس طاقت نداریم و اگر خواهیم جنگ کنیم با اهل زمین پس قدرت داریم [illegible] پس گفت که
هر یک از شما نگاه کند بسوی همنشین خود که مبادا جاسوسان محمد در میان ما باشد حذیفه گفت که من در میان عمرو عاص
و معاویه بودم پس مبادرت کردم و گفتم بآنکه در جانب راست من بود که کیستی گفت منم عمرو عاص پس گفتم بآنکه در جانب
چپ من بود که کیستی گفت منم معاویه و از برای این مبادرت کردم تا آنکه دیگری از من نپرسد که تو کیستی پس ابوسفیان سوار
شد بر شتر [illegible] رسول خدا ص امر کرده بود که کاری مکن تا بنزد من برگردی
هر آینه او را [illegible] پس گفت ابوسفیان بخالد بن ولید که یا ابا سلیمان ناچار است از آنکه
با بیم من و تو در اینجا از برای محافظت [illegible] پس گفت [illegible] کوچ کرده [illegible]
پس چون صبح شد رسول خدا ص گفت باصحاب [illegible] از جای خود حرکت نکنید پس چون آفتاب طلوع کرد مردم [illegible]
مدینه شدند [illegible] با رسول خدا ص چند نفر [illegible] و مروی است که [illegible] در میان خندق [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیدارم از جان با گروهی که با خدا و رسول محاربه میکنند و اگر جماعت قریش با رسول خدا باهم رسیده است بجا این نعم را
بجای من بنهاد و نکرده ان و مرا یاران ما دیدهٔ مرا گشتن حمزه بطلحه روشن کرد این بس حمزه ایشان و دو ستش بریده کرد حضرت
در مسجد برای حمزه بر پا کرده و حمزه بر ستاره او را بیکرد بس حق تعالی این آیه را فرستاد یا أیها الذین آمنوا اذکروا
نعمة الله علیکم تا آخر إذ جاءوکم من فوقکم ومن أسفل منکم وإذ زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون
بالله الظنونا هنالک ابتلی المؤمنون وزلزلوا زلزالا شدیدا یعنی یاد کنید چون آمدند احزاب شما از بالای وادی
شما و از پائین وادی شما و چون گردید مائل شد و گشت دیدهای شما در حدقه از حیرت و برسید دلها بحنجرها از شدت
خوف و گمان بردید بحق تعالی گمانهای مختلف منافقان باستیصال و مؤمنان بنصرت و انتقام آنجا بوده شد
مؤمنان را و مضطرب کرده شدند اضطراب شدید تا آنجا رسید منافقان ... وإذ یقول المنافقون والذین
فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله إلا غرورا یعنی و یاد کن چون که میگفتند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان
بود مرض شک وعده نداد ما را خدا و رسول او مگر وعدهٔ فریب ... منافقان و معتب
... وإذ قالت طائفة
منهم یا أهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا ویستأذن فریق منهم النبی یقولون إن بیوتنا عورة وما هی بعورة
إن یریدون إلا فرارا یعنی و یاد کن چون گفتند طائفه از ایشان ... هیچ جای ماندن
نیست برای شما ...
گروهی از ایشان ...
اراده میکردند ... ولو دخلت علیهم من أقطارها ثم سئلوا الفتنة لآتوها وما تلبثوا بها إلا یسیرا
یعنی اگر داخل کرده ... خانهای ایشان ...
ایشان ...
سؤال و جواب ولقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الأدبار وکان عهد الله مسئولا قل لن ینفعکم
الفرار إن فررتم من الموت أو القتل وإذا لا تمتعون إلا قلیلا قل من ذا الذی یعصمکم من الله إن أراد
بکم سوءا أو أراد بکم رحمة ولا یجدون لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا یعنی و بحقیقت بودند که عهد
کرده بودند با خدا پیش از این جنگ ...
کردند عهد خدای تعالی ...
اگر فرار میکنید از مردن یا از کشتن ...
خود را ...
...
در هیچ بازی ... قد یعلم الله المعوقین منکم والقائلین لإخوانهم هلم إلینا ولا یأتون البأس

الا قلیلا

إلا قلیلا أشحة علیکم فإذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون إلیک تدور أعینهم کالذی یغشى علیه من الموت فإذا ذهب
الخوف سلقوکم بألسنة حداد أشحة على الخیر أولئک لم یؤمنوا فأحبط الله أعمالهم وکان ذلک على الله یسیرا یعنی
بحقیقت میداند خدای تعالی ... از اهل مدینه که ...
...
در حالیکه ...
...
...
...
... ایشان ...
... یحسبون الأحزاب لم یذهبوا وإن یأت الأحزاب یودوا لو أنهم بادون فی الأعراب یسألون
عن أنبائکم ولو کانوا فیکم ما قاتلوا إلا قلیلا لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم
الآخر وذکر الله کثیرا ولما رأى المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله
وما زادهم إلا إیمانا وتسلیما ... منافقان ...
...
...
...
...
... مؤمنان ...
...
... من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا
تبدیلا لیجزی الله الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین إن شاء أو یتوب علیهم إن الله کان غفورا رحیما
ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا وکفى الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا یعنی بعضی از
مؤمنان ...
...
...
...
...

از یهودیان نزدیک شد و باد شدید و لشکرهای نادیده را فرستاد و رعب در دلهای ایشان افکند مرویست از حضرت صادق ع که گفت
علی بن ابیطالب ع گفت آنچه عهد کرده بود و از پیمان خدا و رسول بجا آورد و کفار را باز گردانید و باشد خدای تعالی صاحب قوت غالب
بر هر چیزی مرویست از حضرت باقر ع در قول خدای تعالی رجال صدقوا که گفت وفا کردند بعهد ایشان هرگز پس بعضی از ایشان
کسی بود که بجا آورد عهد خود را و اجل خود را و آن حمزه و جعفر بن ابیطالب بود و بعضی از ایشان کسی بود که منتظر بود اجل
خود را یعنی علی ع و مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت که ما اهل بیت بودیم من و عم من حمزه و برادرم جعفر و پسر
عم عبیده که عهد کردیم با خدای تعالی در امری و وفا کردیم بآن از برای خدا و رسول او پس پیشی گرفتند از من اصحاب
و پیش رفتند و من بعد از ایشان ماندم و حق تعالی در شان ما آیه
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله را فرستاد مرویست از حضرت که گفت والله در شان ما نازل شد این آیه رجال صدقوا
پس گفت که والله انتظار میکشیم و تبدیل نکردیم هیچ تبدیلی مرویست از حضرت باقر ع در قول خدای تعالی
و کونوا مع الصادقین که گفت یعنی با علی بن ابیطالب ع و گفته است خدای تعالی من المؤمنین رجال صدقوا
ما عاهدوا الله فمنهم من قضی نحبه گفت حمزه بن عبد المطلب است و منهم من ینتظر گفت علی بن ابیطالب است
که میگوید خدای تعالی که تبدیل و تغییر نکرد هیچ تغییری در عهد و پیمانی که در واقعه کربلا هر یکی از اصحاب حسین ع
که میخواست بیرون رود بجهاد وداع میکرد آن حضرت را و میگفت السلام علیک یا ابن رسول الله پس آن حضرت جواب
میگفت و علیک السلام و ما نیز بعد از تو خواهیم آمد فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر **تتمه در بیان غزوه بنی قریظه**

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا
وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا یعنی و فرود آورد

آنانی را که اعانت کرده بودند این کفار احزاب را از اهل کتاب که یهود بنی قریظه باشند از قلعهای ایشان و افکند در
دلهای ایشان ترس را گروهی را میکشتید و گروهی را اسیر کردید و میراث داد شما را زمین ایشان
و خانهای ایشان را و اموال ایشان را و زمینی که هرگز گام بر آن نگذاشته بودید و باشد خدای تعالی بر هر چیز توانا
مرویست که حضرت رسول ص از جنگ احزاب مراجعت کرد بمدینه و حضرت زهرا از برای او آب مهیا کرد که گرد
و غبار از خود بشوید و بعضی از سر مبارک را شسته بود ناگاه جبرئیل نازل شد و بر استری سوار بود و عمامه
سفیدی بر سر و قطیفه بر دوش داشت استر او بیراهه بود و با او نشان غبار بر چهره او نشسته بود
پس حضرت برخاست و غبار را از روی او پاک کرد پس جبرئیل گفت که رحمت کند ترا پروردگار تو سلاح از خود کشودی
و اهل آسمان سلاح نگشوده اند و ما بتعاقب لشکر قریش بودیم و ایشان را تا روحا رسانیدیم و اکنون
نازل شو با سپاه و بدرستی که پروردگار تو امر میکند ترا که نماز عصر را نگذاری مگر در بنی قریظه و من پیش
میروم و قلعهای ایشان را متزلزل میکنم و میکوبم مانند تخم مرغ که بر سنگ بکوبند پس رسول خدا بیرون آمد
و حارثه بن نعمان را دید و از او پرسید که چه خبر است گفت یا رسول الله حارثه گفت دحیه کلبی بود و ما را در غزوه ندا داد

که هیچ یک از مردم نماز نگذارد مگر در بنی قریظه پس گفت آن حضرت که او جبرئیل بود پس آن حضرت
پس حضرت امیر المؤمنین ع را طلبید و چون او حاضر شد گفت در میان مردم ندا کن که کسی نماز عصر را نگذارد مگر در بنی
قریظه پس امیر المؤمنین ع در میان مردم ندا کرد و مردم پیش گرفتند بسوی بنی قریظه و علم را بر آن حضرت داد و روانه
کرده و در پیش روی رسول خدا متوجه بنی قریظه شدند و در روایتی مذکور است که چون رسول خدا از
جنگ احزاب مراجعت کرد جبرئیل نازل شد و گفت سلاح را مگذار که من با ملائکه تعاقب قریش کرده بودیم تا حمراء الاسد و اکنون خدای
تعالی ترا امر کرده است که بروی بجنگ بنی قریظه و من با ملائکه میروم و قلعهای ایشان را بر ایشان بلرزانیم تا تسلیم
شوند پس رسول خدا علم را باامیر المؤمنین ع داد و او در پیش روانه کرد و خود از عقب توجه کرد و بعضی
با ایشان ملحق شدند و در راه آنحضرت بهر که میرسید میپرسید که از نزد شما کسی گذشت میگفتند دحیه کلبی گذشت بر اسبی
در این صورت که جبرئیل ظاهر شده بود و بر اسب خود قطیفه ای از حریر انداخته بود پس لشکر آنحضرت بقلعه بنی
قریظه رسیدند و ندا در ایشان کرد که ای ابولبابه بن عبد المنذر که در حلقه رسول خداست با ابولبابه گفت که تو را
میطلبند و بنزد ایشان رفت چون ابولبابه بنزد ایشان رسید ایشان گریستند و گفتند ما را چه
طاقت جنگ این لشکر است و ابولبابه اشاره بگلوی خود کرد یعنی حکم آنحضرت قتل است پس دانست ابولبابه
که خیانت کرده و در جواب گفت آری و اشاره بگلوی خود کرد که کشته خواهید شد و تعجیل کرد و بعد از این مذکور
خواهد شد ان شاء الله مرویست که بعد از کشته شدن حیی بن اخطب و غزاه بنی قریظه شد و چون علی ع علم را
بپای قلعه نصب کرد کعب بن اسید از قلعه مشرف شد و مسلمانان را دشنام میداد و ناسزا بر سول خدا میگفت حضرت جواب گفت
و در این حالت چون حضرت امیر المؤمنین ع سخنان ایشان شنید از ایشان عرض کرد که عمرو و امیده در عقب او در دل ایشان
افتاد تا آنکه رسول خدا نزدیک شد و بعد از آن ما ... که حضرت امیر المؤمنین ع با استقبال آن حضرت شتافت و گفت
یا رسول الله ... اینجا مرو ... که ایشان دشنام میدهند پس حضرت فرمود که ای علی چون مرا به بینند ... ایشان را نکنند و ... بمکه رفته بود
که حضرت رسول خدا فرمود که ای علی چون مرا ببینند آنچه گفتند نخواهند گفت ... ایشان را ... حضرت ... ندا کرد که ای برادران
بوزینه ها و خوکها ... که ... خدای تعالی شما را ... با شما ... از ... که ما ... میکند و چون آنحضرت بنزدیک قلعه ایشان رسید گفت ای برادران بوزینه و خوک و ای عبادت کنندگان طاغوت
آیا مرا دشنام میدهید و خدا ... ایشان ... و ... ایشان پس ایشان گفتند
از قلعه مشرف شد و گفت والله ای ابو القاسم تو هرگز جاهل نبودی و دشنام دهنده نبودی پس چون حضرت ... را
شنید از خجالت ... عصا از دست او افتاد و ... ایشان ... حضرت ... و قلعه در و دو ...
حصار ایشان بود که جای فرود آمدن لشکر بود پس آنحضرت بدست خود سوی ... اشاره کرد ...
با انجا از آنحضرت در میان ... پراکنده شدند و پای قلعه گشوده شد و لشکر فرود آمدند و ... ایشان را

کرد و در آن سه روز مردی از ایشان از قلعه بیرون نیامد و بعد از سه روز نزال بن شموال از قلعه
بیرون آمد و عرض کرد بخدمت رسول خدا که یا محمد با ما بکن آنچه با برادران ما بنی نضیر کردی که ما را
مهلت دهی که خونهای ما محفوظ باشد و مال ما از تو باشد و ما از دیار تو بیرون رویم آنحضرت گفت که این نمیشود مگر اینکه بحکم من
راضی شوید که آنچه خواهم بکنم پس برگشت و چند روز دیگر در قلعه ماندند تا زنان و اطفال ایشان بجزع در آمدند و کار
بر ایشان سخت شد بحکم حضرت راضی شدند پس رسول خدا امر کرد تا مردان ایشان را که هفتصد نفر بودند دست
از پشت بستند و زنان را جدا کردند پس قبیله اوس بنزد حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله ایشان هم سوگند و دوستان
ما بوده اند و ما را بر قتال خزرج امداد کرده اند و تو بعبد الله بن ابی هفتصد نفر بی زره و سیصد نفر زره دار را بخشیدی
و بر ما منت گذار و چون بسیار سخن گفتند آنحضرت گفت که آیا راضی هستید که یکی از قبیله شما را حکم کنم
بحکم او راضی شوید گفتند آری فرمود کیست گفت آنحضرت سعد بن معاذ گفتند ما راضی شدیم بحکم او پس او را در حضور
آوردند و در بیماری بود از جراحتی که در جنگ خندق برداشته بود و رگ اکحلش قطع شده بود و درد داشت و او را بر خری
سوار کرده بودند و در حضور او جمع شدند و میگفتند که ای ابو عمرو احسان کن در باب هم سوگندان و دوستان و یاوران ما که ایشان
ما را بسیار یاری کرده اند و چون بسیار گفتند سعد گفت که اکنون وقت آنست که سعد در راه خدا پروا نکند از
ملامت ملامت کنندگان پس اوس گفتند که واقوماه والله که بنی قریظه کشته شدند و این سخن را میگفتند
و زنان و اطفال نزد سعد تضرع و زاری و استغاثه میکردند چون ساکت شدند سعد گفت بایشان که ای گروه
یهود آیا بحکم من راضی هستید گفتند آری والله راضی هستیم بحکم تو و امید احسان و نیکی و حسن عنایت از تو
داریم پس بار دیگر گفت که هر حکم که من بکنم شما راضی هستید گفتند آری پس از روی غایت اکرام و اجلال
متوجه رسول خدا شد و گفت چه میگوئی پدر و مادرم فدای تو باد گفت آنحضرت که ای سعد حکم کن در حق
ایشان که من راضی ام بهر حکم که تو در حق ایشان بکنی سعد گفت یا رسول الله حکم کردم که مردان ایشان را بکشی و
زنان و اطفال ایشان را اسیر کنی و غنایم و اموال ایشان را در میان مهاجر و انصار قسمت کنی و مزارع ایشان را
مخصوص مهاجران گردانی پس حضرت رسول خدا برخاست و گفت حکمی کردی که خدا تعالی در بالای هفت آسمان
چنین حکم کرده بود پس جراحت دست سعد و هوا از استدعائی که خود از جناب اقدس الهی کرده بود منفجر شد
و خون آمد تا روح مطهرش بارواح انبیا و اولیا ملحق شد پس رسول خدا حکم کرد که اسیران ایشان را
بمدینه آوردند و محبوس کردند و امر کرد تا خندقها حفر کنند پس حیی بن اخطب با کعب بن اسید گفت که گمان
تو چه میکند با ایشان که بیرون میبرند کعب گفت چه میشود ترا که نمیدانی که ایشان را میکشند مگر نمیبینی که آنکه
بیرون میبرند و هر که بیرون میبرد بر نمیگردد بخدا سوگند با دیگر و بتان و دین خود پس کعب بن اسید را آوردند
بردند تنها بگردن بسته و او مرد نابینائی بود چون حضرت او را نظر کرد گفت که آیا تو ای
نبخشید که با این خواهران اما زیرک که از علمای اهل بود که گفت که ترا لعنت کردم شراب و القتال در دنیا

و آمدم بسوی شما که بسته و چوبها خوردم از برای پیغمبری که مبعوث میگردد و محل خروجش مکه و هجرتش مدینه است
و اکتفا میکند بپاره نان خشک و چند دانه خرما و بر الاغ برهنه سوار میشود و در دیدهای او سرخی هست
و در میان دو کتفش مهر نبوت هست و شمشیر بر دوش میگذارد و بهر که میرسد جنگ میکند و پادشاهی او
بمنتهای زمین میرسد کعب گفت چنین بود ای محمد و اگر نه این بود که یهودان میگفتند که من از کشته شدن
جزع کرده ام هر آینه ایمان بتو میآوردم و تصدیق تو میکردم ولیکن بر دین یهود زنده ام و بر دین یهود
میمیرم پس امر کرد آنحضرت تا او را گردن زدند و چون حیی بن اخطب را آوردند رسول خدا با او
گفت که ای فاسق چگونه دیدی صنع خدا را با تو ای ملعون گفت بخدا سوگند که ملامت نمیکنم خود را در عداوت تو
بهر جا که حرکت توانستم کردم و هر تلاشی که بایست بکنم کردم ولیکن هر که خدا یاری نکند او منکوب و مخذول
میشود و بروایتی گفت ایها الناس هر چه خدا مقدر کرده است هیچ چاره نیست این کشتنی است که بر بنی اسرائیل نوشته شده
پس چون او را بنزد امیر المؤمنین آوردند تا گردن بزند گفت او را شریف بدست شریفی کشته میشود
آنحضرت گفت نیکان مردم بدان را میکشند و بدان مردم نیکان را میکشند پس وای بر کسی که نیکان
را بکشد و سعادت مند کسی است که از اراذل و کفار او را بکشند گفت راست گفتی چون او را بکشی جامه
مرا مکن گفت آنحضرت که جامه تو در نزد من از آن خوارتر است که متعرض آن شوم پس گفت جامه او پوشیده دارم
خدا تو را پوشیده دارد و گردن کشید تا آنحضرت گردن او را زد و در میان کشتگان او با جامه ماند
پس همه ایشان را بکشتن رسانیدند پس خدا تعالی نازل کرد این آیه را و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب
تا آخر آیه در روایتی از حضرت امام رضا که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت بانواع که در بالغ و نابالغ
بالغ و پستانهای ایشان را ببینید پس هر که موی بر پستان داشت بر پستانها رسیده بود او را میکشتند و هر که نبود
او را با اطفال ملحق کرده بر بند کنیزی میکردند مرویست که چون بنی قریظه با ابو لبابه مشورت کردند که از قلعه
فرود بیائیم یا نه او گفت بیائید و اشاره کرد بگلوی خود که کشته خواهید شد پس بعد از آن از گفته خود
پشیمان شد و بیرون رفت و گفت که با خدا و رسول او خیانت کردم و از قلعه بزیر آمد و بنزد حضرت رسول خدا
نیامد و رفت بمسجد رسول و ریسمانی بگردن خود بستون مسجد بست که از آن استوانه
توبه میگویند و گفت میگشایم این ریسمان را تا بمیرم یا اینکه خدا توبه مرا قبول کند و چون خبر برسول خدا رسید
گفت که اگر بنزد ما آمده بود هر آینه برای او طلب آمرزش میکردیم از خدا تعالی و چون خود بدرگاه خدا تعالی
رفت است خدا تعالی اولی است بر او و ابو لبابه روزها روزه میداشت و شب اندک طعامی افطار میکرد
و دختر خود هنگام شب از برای او میآورد و از برای قضای حاجت ریسمان او را میگشود و چون حضرت در خانه
حجره ام سلمه بود که قبول توبه او را خدا تعالی فرستاد و گفت آنحضرت که ای ام سلمه خدا توبه ابو لبابه را قبول
کرد ام سلمه گفت یا رسول الله رخصت میدهی که او را اعلام کنم گفت بکن پس ام سلمه سر از حجره بیرون کرد

وگفتند ای ابولبابه تو را بشارت باد که خداوند بخشاینده توبۀ تو را قبول کرد ابولبابه گفت الحمد لله و مسلمانان
بر جستند که ریسمان او را بگشایند گفت نه والله نمیگذارم تا آنکه رسول خدا خود ریسمان مرا بگشاید
پس آنحضرت آمد و گفت که ای ابولبابه خدا چنان توبۀ تو را قبول کرده است که گویا الحال از مادر متولد شدۀ
ابولبابه گفت یا محمد اموال خود را تصدق میکنم گفت آنحضرت که یک ثلث تصدق بکن گفت یک ثلث را
تصدق میکنم گفت راوی پس خدا تعالی فرستاد این آیه را وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر
سیئا عسى الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم یعنی و قوم دیگر که اعتراف کردند بگناهان خود مخلوط کردند
عمل شایسته را بعمل بد و ناشایسته امید است که خدا توبۀ ایشان را قبول کند بدرستیکه خدا تعالی آمرزنده مهربانست

فصل در جنگ غزوۀ بنی المصطلق در مریسیع و سایر غزوات تا امر حدیبیه سورۀ منافقین نازل شد در این ایام

اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين
لكاذبون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله انهم ساء ما كانوا يعملون ذلك بانهم امنوا ثم
كفروا فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون يعنی چون بیایند بنزد تو منافقان میگویند گواهی میدهیم
اینکه تو پیغمبر خدائی و خدا میداند که بتحقیق تو پیغمبر اوئی و خدا تعالی گواهی میدهد که منافقان
هر آینه دروغ گویند در دعوای اخلاص خود گرفتند سوگندهای خود را سپر از برای اذیت خود پس منع کردند
در غلطه مردم را از دین خدا بدرستیکه ایشان بد کاری که هستند میکنند این عمل بسبب آنست که ایشان ایمان
آوردند در ظاهر پس کافر شدند در باطن پس مهر نهاده شد بر دلهای ایشان تا مستحکم شد بر کفر پس ایشان
در نمییابند هیچ چیز را روایت کرده اند که قبیله بنی المصطلق نزدیک شدند بر سر چاهی که آنرا مریسیع میگفتند و امیر
و سرکردۀ ایشان حارث بن ابی ضرار بود پس او قوم خود را با گروه دیگر جمع کرد که بجنگ رسول خدا بیاید چون
این خبر برسول خدا رسید متوجه جنگ او شد و سوار شد و در میان لشکر آنحضرت بود جمعی از منافقان مانند عبدالله
ابن ابی و اتباع او همراه بودند و عایشه را در آن سفر با خود برده بود و در دوم روز ماه شعبان سال پنجم از هجرت
روانه شد و چون خبر توجه آنحضرت بایشان رسید بعضی از قبایل عرب که باحارث جمع شده بودند ترسیدند و
گریختند و رسول خدا در مریسیع با ایشان مقاتله کرد و سایر غیر یک یکی بر یک یکی ما غلب شدند پس حضرت حکم
کرد تا لشکر یکبار بر ایشان حمله کردند و ده نفر از ایشان را کشتند و یکی از بنی عبد المطلب در آن روز شهید
شدند و حضرت امیر المؤمنین مالک و پسر او را بقتل رسانید و از سپاه مسلمانان شد و دو و حبیب خان از
ایشان را از زنان و مردان و اطفال اسیر کردند و دو هزار شتر و پنج هزار گوسفند غنیمت گرفتند و رسول
غنایم و اسیران را بعد از خمس در میان مسلمانان قسمت کرد و جویریه دختر حارث بن ابی ضرار را امیر المؤمنین
اسیر کرده بود و نزد حضرت رسول خدا آورد و حضرت او را از خود برداشت پس پدرش بعد از اسلام
آوردن با بقیۀ قوم او بنزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله دختر من زنی کریمه است و سزاوار نیست که او را

اسیر کنند

اسیر کنند آنحضرت گفت برو او را مخیر گردان هر چه او اختیار میکند ما بآن عمل میکنیم گفت حارث که احسان کردی
پس آمد بنزد دختر خود و گفت ای دختر قوم خود را رسوا مکن دختر خود را سعادتمند کرد گفت من اختیار خدا
و رسول میکنم پس پدر او را دشنام داد و برگشت پس حضرت او را آزاد کرد و بنکاح خود در آورد و جویریه
گفت که چون لشکر حضرت بر سر ما آمدند در مریسیع شنیدم که پدرم میگفت که لشکری بر سر ما آمده اند ما طاقت
مقاومت ایشان را نداریم و من نگاه کردم لشکر انبوهی از مردم و اسب و سلاح بنظرم آمد که وصف نتوانم کرد از بسیاری چون
بعد از اسلام اختیار کردم و حضرت مرا تزویج کرد و برگشتیم دیدم که مسلمانان آنقدر نبودند که من دیده بودم
دانستم که آن رعب و ترسی بود که خدا تعالی در دلهای مشرکان انداخته بود و گفت که پیش از آمدن حضرت سه شب
در خواب دیدم که گویا ماه از طرف مدینه حرکت کرد تا بخانۀ من رسید و بدامن من افتاد و این خواب را
بکسی نقل نکردم تا چون اسیر شدم از خواب خود بسیار امیدوار بودم پس آن خواب من ظاهر شد که ماه فلک
نبوت را در آغوش کشیدم و چون خبر بمردم رسید که حضرت جویریه را بنکاح خود در آورده است گفتند که این
جماعت را بطریق مصاهره دوام داد و بسبب آنحضرت بهم رسانیده اند این جماعت بسیاری از اسیران ایشان را بخشیدند که
بودند که قریب بصد خانه وار میشدند همه را آزاد کردند پس هیچ زنی بر قوم خود مبارکتر نبود از او و شعار
مسلمانان در آن جنگ این کلمه بود که میگفتند یا منصور امت و در روایت که سورۀ منافقین در غزوۀ بنی المصطلق
نازل شد و سبب شان نزول آن بود که بعد از فتح اصحاب از غزوه بر سر چاهی فرود آمدند که آب کم داشت و انس بن سنان
که هم سوگند انصار بود و جهجاه بن سعید غفاری که اجیر عمر بود بر سر چاه جمع شدند از برای آب کشیدن و دلوهای
هر دو بر یکدیگر پیچید ابن سنان گفت دلو من و جهجاه گفت دلو من و جهجاه دستی بر روی ابن سنان زد که خون از
رویش روان شد پس ابن سنان فریاد کرد و استغاثه کرد و جهجاه قریش را ندا کرد و نزدیک بود که فتنۀ عظیم برپا شود چون
عبدالله بن ابی این صدا را شنید گفت چه خبر است گفتند چنین واقعه روی داده است آن ملعون بسیار غضبناک
شد و گفت من نمیخواستم که با این سفر بیایم اکنون ما ذلیلترین عرب شده ایم و گمان نداشتم که زنده بمانم تا
چنین واقعه را بشنوم و شواهد ذلت آن را ... پس رو کرد باصحاب خود و گفت این ثمرۀ افعال شماست شما
در خانه های خود فرود آوردید و بمال خود با ایشان مواسات کردید و ایشان را بجان نگاه داری کردید و سینه های خود را
برای ایشان سپر کردید که زنان شما بیوه شدند و اطفال شما یتیم گردیدند اگر ایشان را از مدینه بیرون کرده بودید
اکنون عیال دیگران بودند پس گفت اگر بمدینه برگردیم هر آینه عزیزتر ما ذلیلتر ما را بیرون خواهد کرد و زید بن ارقم
که در آن وقت جوان بود نزدیک ببلوغ در میان ایشان بود و در آن وقت بسیار شدت گرما بود و حضرت رسول
خدا در زیر درختی نشسته بود و گروهی از مهاجر و انصار در خدمت او بودند پس زید آمد سخنان ابن ابی را
بآن حضرت نقل کرد حضرت گفت که ای پسر شاید غلط شنیده باشی گفت والله که غلط نشنیده ام حضرت
گفت که شاید بر او غضبناک شده باشی این سخن را از روی غضب بگوئی گفت والله چنین نیست گفت شاید

سفاهتی چنین کرده باشد بیایید پس این را میگوید که گفت ... چون ... آنحضرت شتر آن غلام خود را امر کرد تا
محامل را بار کرد و خود سوار شد و چون صحابه شنیدند که حضرت سوار شده است گفتند این وقت وقت سواری حضرت
نبود پس همه سوار شدند و از عقب حضرت روان شدند و سعد بن عباده خود را بحضرت رسانید و گفت السلام علیک یا رسول
الله و رحمة الله و برکاته حضرت گفت و علیکم السلام سعد گفت هرگز بمثل این وقت بار نکردی حضرت گفت که مگر نشنیدی آن
سخن را که صاحب شما گفته است گفت ما بغیر از تو صاحبی نداریم حضرت گفت که ابن ابی گفته است که چون بمدینه برگردیم عزیز
ذلیل را بیرون کند سعد گفت عزیز تویی و اصحاب تو و ذلیل او است و اصحاب او پس حضرت در تمام آن روز راه سپرد
و کسی جرأت نکرد که با آنحضرت سخن بگوید و قبیلهٔ خزرج چون شنیدند غضب آنحضرت را دیدند با عبدالله معاتبه کردند
و او را ملامت کردند که چرا این منافق ... گفتها یاد کرده ... انکار کند پس بیا تا عذر تو را از آنحضرت
بطلبیم آن ملعون سر پیچید و چون شب شد حضرت در تمام شب حرکت کرد و روز دیگر تا ... سیر فرمود
دیگر حضرت فرود آمد و صحابه از پیادگی ... فرود آمدند همه خوابیدند پس عبدالله بن ابی نزد حضرت آمد که
یاد کرد که آن سخنان را نگفته‌ام ... سوگند خورد ... خداوند مگر خدا ... کرد
و تحقیق کرده بود دروغ گفته است پس حضرت بظاهر قول او را قبول کرد و قبیلهٔ خزرج زبان ملامت بر زید دراز کردند
و گفتند تو دروغ بستی بر عبدالله که بزرگ ما است و چون حضرت سوار شد زید ملازم گردید ... حضرت بود
و میگفت خداوندا تو میدانی که من دروغ نبستم بر عبدالله بن ابی پس اندک راهی که رفتند حضرت را حالتی که در حال
نزول وحی میشد عارض شد و چنان سنگین شد که نزدیک بود ناقه از رفتار بماند ... چون آن حالت از
حضرت زایل شد ... پیشانی مبارک ... پس گوش زید را گرفت و او را بلند کرد ... از زمین و
گفت ای پسر قول تو راست بود ... حق تعالی آیات نازل کرده است ...
... و چون حضرت فرود آمد صحابه را جمع کرد و سورهٔ منافقون را بر ایشان خواند بسم الله الرحمن الرحیم اذا
جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون
تا آخر آیات پس رسوا کرد خدا عبدالله بن ابی را ... رسول خدا ... یک روز ... روز دیگر تا
چاشت راه رفت ... فرود آمد و مردم از خستگی راه همه بخواب رفتند و غرض آنحضرت آن بود که مردم مشغول گردند
و سخن نگویند و نزاع نکنند تا آتش فتنه و فساد فرو نشیند پس پسر عبدالله بن ابی آمد نزد حضرت و گفت یا رسول الله
اگر بکشتن پدرم عازم شده‌ای پس مرا امر کن تا سر او را جدا کنم و بنزد تو بیاورم ... قبیلهٔ اوس و خزرج میدانند که در میان
ایشان ... و میترسم که دیگری را امر کنی که او را بکشد و من نتوانم که کشندهٔ پدرم را ببینم
... پس داخل جهنم شوم پس حضرت گفت ... بلکه مدارا میکنیم و نیکی با او میکنیم
مصاحبت ... با ما است ... و در روایت دیگر ... حضرت ... آمدند
... منافقان ...

کربد

که پسر ابن ابی دانست که منافق بزرگ در نفاق در مدینه مرده است گفتند کیست گفت رفاعه است پس معلوم شد ...
که ... بود گفت ... و حق تعالی ... آنحضرت
را خبر داد ... منافق ... ناقه ... حضرت اصحاب را جمع کرد و گفت ...
... حضرت ... گفت فلان منافق چنین گفته است و ناقه من در فلان موضع است
... است و چون بآن موضع رفتند ناقه را چنانچه خبر داده بود یافتند و آن منافق مسلمان شد و چون
رسیدند رفاعة بن زید ... و او از بزرگان یهود بود ...
... مرده بود و چون بمدینه آمدند عبدالله بن عبدالله بن ابی ... پیش پدر آمد و گفت بخدا سوگند که نمی
گذارم داخل مدینه شوی تا رسول خدا رخصت بدهد ... ذلیل ...
... حضرت ... داخل شود ...
گفت ... رسول خدا ... عبدالله بن ابی ...
... چون ابن ابی ... حضرت ...
این منافق ... حضرت ...
... حضرت ...
... حضرت ... مضطر ...
... اظهار کرد وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ
يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ
لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ یعنی ... ایشان ...
... ایشان ... کلام ایشان ...
... ایشان ...
... ایشان ...
ایشان ... رسول خدا
... ایشان ...
... ایشان ...
... ایشان ... حضرت
... منافقان ... ایشان ... رسول ...
... استغفار ... حق تعالی ...

لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله تا آخر آيات هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا ولله خزائن
السموات والارض ولكن المنافقين لا يفقهون يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل ولله العزة
ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون يعنى ايشان آنانند كه ميگويند با انصار كه انفاق مكنيد بر هر كه
نزد رسول خدا است از مهاجران تا آنكه متفرق شوند و حال آنكه از براى خدا است خزانهاى آسمانها و زمين و او روزى
دهنده است وليكن منافقان درنمى يابند ميگويند كه اگر برگرديم بسوى مدينه هر آينه بيرون ميكند آنكه عزيز است از آن
مدينه آن را كه ذليل است و از براى خدا است عزت و از براى رسول او است و از براى مؤمنان است وليكن
منافقان نميدانند از غايت جهل و غرور ايشان يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله ومن
يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتى احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتنى
الى اجل قريب فاصدق واكن من الصالحين ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها والله خبير بما تعملون يعنى اى آنانكه
ايمان آورده ايد بايد مشغول نكرداند شما را اموال شما و نه فرزندان شما از ياد خداى تعالى و هر كه بكند اين پس آن جماعت
ايشانند زيانكاران و انفاق كنيد از آنچه روزى داده ايم شما را پيش از آنكه بيايد يكى از شما را مرگ پس بگويد اى پروردگار من
چرا تاخير نكردى مرا و مهلت ندادى مرا تا مدتى نزديكى تا آنكه صدقه بدهم و باشم از نيكوكاران و هيچ [illegible] و هرگز
مهلت نميدهد خداى تعالى هيچ شخصى را چون كه آمد وقت و مدت او و خداى تعالى آگاه است بآنچه ميكنيد مرويست از حضرت امام جعفر صادق
در قول خدا من الصالحين يعنى حج است مرويست از حضرت باقر در قول خدا ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها كه گفت
كه در نزد خداى تعالى كتابها است موقوفه بعضى از آنها چيزيست كه پيش مى اندازد و مقدم ميدارد و بعضى از آنها چيزيست كه پس
ميبرد و مؤخر ميدارد پس چون شب قدر شود نازل ميكند در آن شب هر چيزى را كه ميشود تا سال ديگر پس اينست قول خدا
ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها يعنى چون حكم نازل كرد [illegible] و نويسندگان آسمانها او را ثبت كردند
تاخير نميشود

فصل در بيان غزوه حديبيه و [illegible] سوره بقره هفت آيه

ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه وسعى فى خرابها اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين
يعنى و كيست ستمكارتر از كسى كه منع كند مسجدهاى خدا را از آنكه ياد كنند در آن نام خدا را و تلاش كند در خراب كردن
خانهاى خدا آن جماعت نبوده از براى ايشان آنكه داخل شوند در آن مساجد مگر ترسان از مسلمانان و مشغول
است يعنى كه مراد از اين آيه منع كردن مشركان است رسول خدا صلعم را از داخل شدن مكه در سال حديبيه و قال تعالى
وقاتلوا فى سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين يعنى قتال كنيد در راه دين خدا
با آنانكه قتال ميكنند با شما و از حد تجاوز نكنيد بدرستيكه خداى تعالى دوست نميدارد از حد تجاوز كنندگان را مرويست
از ابن عباس كه اين آيه نازل شده در صلح حديبيه و آنچنان بود كه رسول خدا صلعم چونكه بيرون رفت با اصحاب خود در
سالى كه اراده كرده بودند زيارت كعبه و عمره بجا آورند و بود عدد ايشان هزار و چهارصد نفر پس حركت كردند و رفتند تا آنكه
فرود آمدند در حديبيه و آن قريه است نزديك مكه نامبرده شده بآنچه در آنجا است و [illegible]

شده

شده و خوانده اند پس منع كردند مشركان ايشان را از بيت الحرام و نگذاشتند كه داخل مكه شوند پس قربانى كردند شتران
كه از براى قربانى آورده بودند در حديبيه پس صلح كردند با مشركان بر اينكه برگردند در آن سال و عود كنند در سال آينده
و مشركان خالى كنند مكه را از براى ايشان سه روز تا آنكه طواف خانه بكنند و بجا آورند اعمال را پس برگشتند بسوى
مدينه و عود نمودند چون سال آينده شد آماده شدند پيغمبر و اصحاب از براى قضاء عمره و ترسيدند اينكه قريش وفا نكنند بعهد
خود و منع كنند ايشان را از داخل شدن در مكه و مقاتله كنند با ايشان و مكروه است رسول خدا صلعم قتال ايشان را در شهر حرام
و در حرم پس نازل كرد خداى تعالى اين آيه را و مرويست كه اين آيه اول آيه است كه نازل شده در قتال واقتلوهم حيث ثقفتموهم
واخرجوهم من حيث اخرجوكم والفتنة اشد من القتل ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه فان قاتلوكم
فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين فان انتهوا فان الله غفور رحيم يعنى و بكشيد ايشان را در هر جا كه بيابيد ايشان را و بيرون
كنيد ايشان را از آنجا كه بيرون كردند شما را و فتنه و شرك ايشان شديدتر است از كشتن شما ايشان را در حرم و قتال مكنيد
با ايشان در نزد مسجد الحرام تا آنكه قتال كنند ايشان با شما در مسجد الحرام پس اگر قتال كنند با شما پس بكشيد ايشان را اينست
جزاء كافران پس اگر باز ايستادند از شرك پس بدرستيكه خداى تعالى آمرزنده و مهربان است وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون
الدين لله فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين يعنى و قتال كنيد با ايشان تا آنكه نباشد هيچ فتنه و شركى و باشد
دين خالص از براى خداى تعالى پس اگر باز ايستند پس هيچ جزاء ستمى نيست مگر بر ستمكاران مرويست از بعضى از حضرات
صادقين كه گفت [illegible] ستمى نيست مگر بر فرزندان كشندگان حسين و [illegible]
احدى مگر بر نسل فرزندان كشندگان حسين مرويست كه پرسيدند از حضرت صادق كه يا ابن رسول الله چه ميگوئى در
حديثى كه مرويست از حضرت صادق كه گفت چون ظاهر شود قائم ميكشد فرزندان كشندگان حسين را بسبب
كردار پدران ايشان پس گفت آن حضرت چنين است پس گفتند پس چه معنى دارد قول خداى تعالى ولا تزر وازرة وزر اخرى
يعنى هيچ كس برنميدارد گناه ديگرى را پس گفت كه راست گفت خداى تعالى در جميع اقوال خود ليكن فرزندان كشندگان حسين عليه السلم
راضى باشند بافعال پدران خود و افتخار ميكنند بآن و هر كه راضى باشد بچيزى باشد مثل كسيكه كرده باشد
آن را و اگر مردى قتل كند در مشرق پس راضى شود بقتل او مردى در مغرب هر آينه باشد در نزد خداى تعالى
شريك آن قاتل و بتحقيق كه ميكشد حضرت قائم [illegible] ايشان را از جهت راضى بودن ايشان بفعل پدران خود
[illegible]
بكند آن كار را [illegible] الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه
بمثل ما اعتدى عليكم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين يعنى اين ماه حرام بمقابل ماه حرام است و حرمتها مساويند
در آن پس هر كه ستم كند بر شما پس ستم كنيد بر او مانند آنچه ستم كرده باشد بر شما و بپرهيزيد و بترسيد از خداى تعالى
و بدانيد كه خداى تعالى با پرهيزكاران است **سوره مائده يك آيه** يا ايها الذين آمنوا ليبلونكم الله بشىء من الصيد
تناله ايديكم ورماحكم ليعلم الله من يخافه بالغيب فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم يعنى اى آنانكه ايمان آورده ايد

و ایشان را نیز منع میکند خدای تعالی بچیزی از صید کردن و شکار کردن که میرسد بآن دستهای شما و نیزه‌های شما در حال احرام یعنی چون
حرام کردن صید تا اینکه ظاهر گرداند خدای تعالی کسی را که میترسد از او در جائیکه غایب است از او پس هر که تعدی کند از حکم خدا
بعد از آن پس برای او است عذابی دردناک مرویست که نازل شد این آیه در غزوه حدیبیه که جمع کرده بود خدای تعالی برای ایشان صید
که داخل میشدند در میان منزلهای ایشان مرویست از حضرت صادق که جمع آورده بود برای ایشان صید و شکار را از هر مکانی تا اینکه
نزدیک میشدند بایشان تا اینکه امتحان کند ایشان را خدای تعالی بآن و نیز مرویست از آنحضرت که جمع کرد خدای تعالی از برای ایشان
در غزوه حدیبیه وحوش را تا اینکه میرسید بایشان دستهای ایشان و نیزه‌های ایشان در حال اینکه محرم بودند و نتوانستند صید کنند

سوره انفال آیه وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی چیست مر ایشان را که عذاب نکند ایشان را خدای تعالی یعنی عذاب میکند در حالیکه منع میکنند
مؤمنان را از مسجد الحرام در سال حدیبیه و نبودند ایشان سزاوار بر تولیت آن با شرک ایشان نیستند اولیاء آن مگر پرهیزکاران
از شرک ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که نیستند اولیاء آن **سوره حج آیه** إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ یعنی بدرستیکه آنانکه
کافر شدند و منع میکنند مردم را از راه خدا و از مسجد الحرام آنچنانکه گردانیدیم آنرا از برای مردمان که یکسان باشند
مقیم در آن و مسافر و هر که اراده کند در آن میل کردن از حق بظلم بچشانیم او را از عذاب دردناک مرویست
که نازل شد این آیه در باره قریش وقتیکه منع کردند رسول خدا را از مکه در سال حدیبیه مرویست از حضرت امیر المؤمنین
که او کراهت داشت اجاره دادن خانه‌های مکه را و مرویست از حضرت صادق که گفت بدرستیکه معویه اول کسی بود
که گذاشت بر در خانه خود در مکه دو مصراع از در و منع کرد حاج را [illegible] یکسانند مقیم در آن و مسافر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خادم بدون که [illegible] مرویست از آنحضرت [illegible] **سوره فتح**

آیه إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ
عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستیکه آنانکه بیعت میکنند با تو در حدیبیه [illegible]
که بیعت میکنند با خدا [illegible]

کرشکست است بر ضرر نفس خود و وبال آن عاید او خواهد شد و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با آن خدا پس زود باشد
که عطا کند خدا باو پاداش بزرگ که بهشت باشد مرویست که نازل شد این آیه در بیعت رضوان که بیعت حدیبیه باشد و نیز
لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و شرط کرد بر ایشان که انکار نکنند بعد از آن بر رسول خدا چیزی که بکند
و مخالفت نکنند در چیزی که امر کند ایشان را پس گفت خدای تعالی بعد از نزول آیه رضوان إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ تا آخر آیه
که نازل شد خدای تعالی از ایشان بآن شرط که وفا کنند بعد از آن بعهد خدا و پیمان او و نشکنند عهد و عقد او را بعد از آن
خدا از ایشان پیش معلوم داشت و در آیه قرآن آمده این شرط را برای رضوان و چنین که نازل شد در اول امر بیعت رضوان
پس بعد از آن نازل شد این شرط را بر ایشان در بیعت سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا
يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا یعنی زود باشد که بگویند از برای تو آنانکه تخلف کرده اند از غزوه حدیبیه از بادیه نشینان که مشغول کرد ما را
مالهای ما و کسان ما از آمدن با تو یعنی ما کسی را نداشتیم که رعایت آنها کند و اهالی و اموال ما را محافظت کند پس طلب
آمرزش کن از برای ما میگویند در عذر خود با زبانهای خود آنچه را که نیست در دلهای ایشان بگو پس کیست که مالک باشد
از برای شما از خدا چیزی را اگر خواهد بشما ضرری را از قتل و اسیر یا اینکه خواهد بشما نفعی را از ظفر و غنیمت بلکه باشد خدا
بآنچه شما میکنید آگاه بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ
ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی بلکه گمان کردید شما که باز نگردد پیغمبر و مؤمنان
بسوی کسان خود هرگز تا حدیبیه و آراسته شد این معنی در دلهای شما که گمان کردید گمان بدی که هلاک شوند پیغمبر
و بودید شما گروهی هلاک شوندگان و هر که ایمان نیاورد بخدا و رسول او پس بدرستیکه ما آماده کرده‌ایم
از برای کافران آتش افروخته سوزان را و از برای خدا است پادشاهی آسمانها و زمین میآمرزد هر که را میخواهد
و عذاب میکند هر که را میخواهد و باشد خدای تعالی آمرزنده مهربان مرویست از حضرت صادق که سبب نزول
این آیات آن بود که خدای تعالی امر کرد رسول خود را در خواب که داخل مسجد الحرام شود و طواف کند و سر تراشد
یا سر تراشد با آن قوم خود پس خبر داد اصحاب خود را که چنین خوابی دیده‌ام و امر کرد ایشان را به بیرون رفتن
و چون روانه شد و بذی الحلیفه رسید بند احرام محرم شدند و شتر قربانی همراه راندند و آنحضرت شصت شتر
در وقت احرام اشعار کرد که بشکافند کوهان آنها را از جانب راست و بر روی آنها آلوده بخون آنها کرد
تا معلوم شود که آنها شتر هدی و قربانی‌اند و تمام اصحاب از مسجد شجره احرام محرم شدند و لبیک لبیک گویان
روانه شدند و هر که شتر هدی داشت با خود برداشت بعضی پیاده و بعضی سواره و چون این خبر به قریش رسید
خالد بن ولید را با دویست سوار پیش روی آنحضرت فرستادند تا منع کرده و کمین باشد و در هر جا که فرصت
کند بر لشکر حضرت بتازد و بر سر کوه‌ها با لشکر حضرت حرکت میکرد و در بعضی از راه وقت نماز ظهر شد

وبلاد الزاد گفت حضرت با مردم نماز کرد پس خالد با لشکر خود گفت که اگر در اثنای نماز بر ایشان می‌تاختیم ایشان قطع نماز نمی‌کردند [illegible]
و ما غنیمت بر ایشان [illegible] و لیکن نماز دیگر دارند که از او دوستتر دارند از دیدهای خود چون در اول آن نماز شوند بر ایشان بتازیم
پس جبرئیل نازل شد بر حضرت و نماز خوف را آورد پس حضرت نماز عصر را نماز خوف کردند و مشرکان نتوانستند کاری کرده
باشند پس روز دیگر آن حضرت [illegible] کردند و از [illegible] متصل [illegible] حضرت در اثنای راه
اعرابی [illegible] جهاد کرد و ایشان اباء کردند و می‌گفتند که محمد و اصحاب او طمع دارند که داخل حرم شوند و حال آنکه
قریش [illegible] ایشان [illegible] ایشان جنگ کردند و ایشان [illegible] و اصحاب [illegible]
نخواهند برگشت پس چون آنحضرت در حدیبیه فرود آمد قریش بیرون آمدند از مکه و سوگند یاد کردند بلات و عزی که نگذارند
محمد را که داخل مکه شود تا کسی از ایشان زنده است پس حضرت [illegible] ایشان فرستاد که من از برای جنگ نیامده ام [illegible]
ام که [illegible] و [illegible] قربانی خود را بکشم و گوشت آنها را [illegible] بگذارم [illegible] عروة بن مسعود
[illegible] بسوی حضرت [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سوگند یاد کرده اند بلات و عزی که [illegible]
حرکت [illegible] اهل [illegible] حضرت
[illegible] و گوشت آنها را [illegible]
[illegible] اراده [illegible] پیغام
با ایشان [illegible] اگر [illegible] داخل مکه شود [illegible] ذلیل [illegible]
پس حفص بن الاحنف و سهیل بن عمرو را فرستادند بنزد حضرت چون نظر آنحضرت بر ایشان افتاد گفت [illegible] قریش [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
باشند [illegible] چون ایشان بنزد حضرت آمدند گفتند [illegible]
[illegible] ذلیل [illegible]
و سال دیگر [illegible] ماه [illegible] خانه کعبه [illegible] آنحضرت سؤال ایشان را
اجابت کرد پس گفتند شرط آنکه هر که از مردان ما [illegible]
[illegible] رسول خدا که هر که از مردان ما [illegible] لیکن بر این شرط که
مسلمانان در مکه [illegible] اظهار اسلام [illegible] ایشان [illegible] اکراه نکنند [illegible] ایشان انکار نکنند
[illegible] اسلام را [illegible] پس چون رسول خدا [illegible] اجابت کرد ایشان را [illegible] اصحاب انکار [illegible]
این صلح را [illegible] بنزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خدا [illegible]

عمرها کرده پس گفت [illegible] اگر [illegible] سهیل و حفص برگشتند [illegible] قریش
[illegible] و گفت یا رسول الله [illegible] داخل مسجد الحرام خواهیم شد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خواهم کرد [illegible]
[illegible] صلح [illegible] حضرت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اصحاب حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قریش [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اصحاب حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] سهیل [illegible] حضرت
[illegible] قریش [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بنویس بسم الله
الرحمن الرحیم سهیل گفت ما رحمن و رحیم را نمی‌شناسیم [illegible] باسمک اللهم پس حضرت گفت [illegible]
[illegible] صلح کرده [illegible] محمد رسول الله [illegible] قریش
پس سهیل گفت [illegible] محمد بن عبد الله
[illegible] پس گفت رسول خدا [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله پس حضرت با امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] صلح [illegible] سهیل بن عمرو صلح کرده
که ده سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
و هر که از اصحاب محمد [illegible] قریش [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
رسول خدا [illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت که این است آنچه صلح کرد بر آن [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] سهیل بن عمرو [illegible]

گفت اگر ما میدانستیم که تو رسول خدائی با تو جنگ نمیکردیم ولیکن بنویس که این آنچه صلح کرده [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible] پس گفت امیرالمؤمنین [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] پس گفت حضرت [illegible] که چون نوشته شد نامه صلح [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] در اثنای صلح ابوجندل پسر سهیل [illegible]

مسلمان شده [illegible] زنجیر [illegible] نامه صلح [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] صلح [illegible]

پس گفت حضرت [illegible] سهیل [illegible]

مسلمانان [illegible] پس گفت رسول خدا [illegible] ابوجندل [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] مسلمان شدم [illegible]

آن روز [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] قریش [illegible] پس گفت رسول خدا با اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible] پس گفت [illegible]

[illegible] پس حضرت [illegible]

[illegible] پس گفت حضرت [illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible] پس گفت حضرت [illegible]

پس گفتند یا رسول الله [illegible] پس گفت حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] قل للمخلفين من الاعراب

ستدعون الى قوم اولى بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا يؤتكم الله اجرا حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل

يعذبكم عذابا اليما ليس على الاعمى حرج ولا على الاعرج حرج ولا على المريض حرج ومن يطع الله ورسوله يدخله جنات

تجري من تحتها الانهار ومن يتول يعذبه عذابا اليما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة

فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت عثمان [illegible]

[illegible] پس حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible]

[illegible] ولو قاتلكم الذين كفروا لولوا الادبار ثم لا يجدون

وليا ولا نصيرا سنة الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا وهو الذي كف ايديهم عنكم وايديكم

عنهم ببطن مكة من بعد ان اظفركم عليهم وكان الله بما تعملون بصيرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] هم الذين كفروا وصدوكم عن المسجد الحرام

والهدي معكوفا ان يبلغ محله ولولا رجال مؤمنون ونساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطئوهم فتصيبكم منهم معرة

بغیر علم لیدخل الله فی رحمته من یشاء لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی ایشان آنانند که کفر
شدند و منع کردند شما را در سال حدیبیه از داخل شدن در مسجد الحرام و منع کردند شترهای قربانی را در حالتی که محبوس و ممنوع
بود تا اینکه برسد بجایگاه نحر کردن خود که منی باشد و اگر نبود مردان مؤمن و زنان مؤمنه در مکه که شما نمیشناختید
ایشان را که پامال میکردید ایشان را در وقت جنگ و غلبه کردن بر اهل مکه پس میرسید شما را از جهت هلاک ایشان مشقت کفاره
و دیه دادن در حالتی که بی علم شما بود هر اینه غلبه میدادیم شما را لیکن از قتال باز داشتیم در سال حدیبیه تا واقع شد
مصالحه تا اینکه داخل کند خدای تعالی در رحمت سلامتی خود هرکه را که میخواهد از جماعت مؤمنان و مؤمنات اگر
مشرکان و مشرکات در نظر شما هر اینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر بودند از ایشان بعذاب دردناک قتل در دست شما
منقولست که خدای تعالی خبر داد که صلح واقع شد مگر برای مردان و زنان که در مکه بودند و اگر صلح نمیشد نکار ایشان مجاهد
بما کشته میشدند و چون صلح شد اظهار اسلام کردند و شناخته شدند باسلام و فایده این صلح برای مسلمانان زیاده
از آن بود که غالب شوند بر مشرکان و در روایتست که جماعت مؤمنین و مؤمنات که در مکه بودند اگر بیرون میشد از مکه هر اینه
عذاب میکرد خدای تعالی آنانرا که کافر شدند بعذاب الیم مرویست که پرسیدند از حضرت صادق که آیا نبود علی علیه السلام
قوی در دین خود و صاحب قوت در امر خدای تعالی پس گفت آنحضرت آری پس گفتند پس چه چیز منع کرد او را که دفع کند
دشمنان خود را از شایع کند از حق خود پس گفت حضرت چون آیه نزل شد مانع گشت که علی رد کند از زنان ابرار که تا حال
پیر گشتند کدام آیه پس فرمود که لو تزیلوا لعذبنا الآیه و گفت بدرستیکه بوده حق تعالی را در دلهای اماتات مؤمنان در صلبهای قوم
کافران و منافقان و چنین بود علی که اشاع کند تا اینکه بیرون بیایند امانات پس چون بیرون آمدند ظاهر شد آنچه امانت بکرد
ظاهر میشود و همچنین است کفار را قائم آل محمد که ظاهر نمیشود تا اینکه ظاهر شوند امانات خدای تعالی
بیرون آمدند ظاهر میشود پس بکشد ایشان را اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فانزل الله
سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها وکان الله بکل شیء علیما
یعنی عذاب میکردیم ایشانرا چون کرد اینست آنانکه کافر شدند در دلهای خود عصبیت و کبر را مانند عصبیت و کبر ایام
جاهلیت و ترسیدند از آنکه خدای تعالی دارایم را بر رسول خود و بر مؤمنان او ثابت و برقرار کرد ایشانرا بکلمه ...
کلمه توحید و بود مؤمنان اولی از کفار مکه بان و بودند اهل آن و باشد خدای تعالی بهر چیزی دانا مرویست که نازل شد
این آیه درباره اینکه قریش و سهیل بن عمرو گفتند برسول خدا در وقت نوشتن نامه صلح که ما نمیشناسیم رحمن و رحیم را
و گفتند که اگر ما میدانستیم که تو رسول خدایی با تو جنگ نمیکردیم پس بنویس محمد بن عبد الله مرویست از حضرت صادق
که گفت ما ایم کلمه تقوی و سبیل هدی و مرویست از حضرت رضا که گفت ماییم کلمه تقوی و عروة وثقی لقد صدق الله
رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون فعلم ما لم
تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا یعنی بتحقیق راست گفت خدای تعالی با رسول خود در خوابی که دیده بود راست که هر آینه
داخل میشوید شما در مسجد الحرام اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از شر کفار و تراشیده باشید سرهای شما را بعضی

بیند

باشید سرها را تا ختم و کوتاه کرده باشید بعضی را و نترسید از کفار پس دانست خدای تعالی آنچه را که شما نمیدانستید پس گردانید
و قرار داد غیر از آن فتح نزدیکی که پیش از سال حدیبیه بود در سال عمرة القضا که یکسال بعد از حدیبیه بود در ماه ذیقعده که حضرت
با مشرکان در آن ماه صلح کرده بود نقلست که رسول خدا پیش از رفتن بحدیبیه با اصحاب خود در خواب دید که داخل
مکه شدند و با امنیت و سرتراشیده تمام و بعضی قصر و طواف و سعی کردند و شتران هدی را قربانی کردند و سر
تراشیدند و محل شدند و حضرت بعد پیغمبر با مردم در حالت رفتن با خود آمده و در راه خبر کردند
بدینسان مرویست که چون حضرت بمدینه آمد ابو بصیر که مسلمان شده بود و از مکه گریخته بمدینه آمد بحضرت پس
کفار قریش دو کس بطلب او فرستادند و پیغام کردند که بعهد که کرده اید وفا کنید او را به ما دهید پس حضرت ابو بصیر را به
آن دو کس داد و چون آن دو نفر او را بیرون بردند و در راه یکی از آن دو شمشیر بیرون کرد ابو بصیر
بیکی از ایشان گفت که شمشیر تو خوبست میخواهم ببینم گفت آری بگیر نگاه کن ابو بصیر گرفت و به یک ضرب او را کشت
دیگری گریخت و بمدینه آمد و پس از آن ابو بصیر آمد و گفت یا رسول الله عهد خود را وفا کردی و حضرت گفت وای بر مادر او
دیگر این جنگی را آتش میزند اگر یاری داشته باشد پس ابو بصیر دانست که او را بکفار خواهد داد پس بیرون رفت
این حضرت رسید و گفت ابو بصیر شمشیر را کشت و این گفتگو واقع شد در اینجا که ابو بصیر رسید و گفت
یا رسول الله تو وفا بعهد خود کردی و خدا مرا از شر ایشان نجات داد پس حضرت گفت که وای بر او چه جنگ افروزیست اگر
کسی او را همراهی کند و گفت که رفت ابو بصیر و در کنار دریا ساکن شد و جماعتی از مسلمانان که در مکه بودند بابو بصیر ملحق شدند
پنج نفر که مسلمان شده بودند با او ملحق شدند و در میان ایشان ابو جندل بود تا آنکه جمعیتی در کنار دریا
در سر راه قافله قریش جمع شدند و غارت میکردند پس ابو جندل ایشان را بکار گرفت تا هفتاد نفر با ابو بصیر ملحق شدند
تا سی نفر شدند و همه مسلمان بودند و هر قافله از قریش که میدیدند میکشتند ایشان را و اموال ایشانرا میگرفتند
میبردند و منقولست که صلح حدیبیه سبب فتوحات عظیمه شد زیرا که با اطراف و اکناف رسید که اصحاب پیغمبر بسیارند
قوت گرفته اند که قریش با آن جماعت کثیره و ریاست راضی بصلح شدند و این ضرب المثل و علامت شد
و حکم آن حضرت چنان بود و مرویست که صلح حدیبیه بامر آسمانی است که ابن عباس گفت از اهل مکه و مدینه پیغمبر بسیار
که جماعتی بودند از مکه بمدینه و از مدینه بمکه میرفتند و هیچ تقصیر نکردند برای مسلمانان زیاده از این
مصالحه و چنان شایع شد اسلام در مکه که بعد از آن اسلام مستولی شد بر مکه که اکثر مسلمان شدند و منقولست
که راوی گفت که شما میگفتید که فتح مکه بود فتح مکه است و ما فتح میدانیم بیعت رضوان و جنگ حدیبیه را که صلح
انجامید و گفت ما چهارده صد نفر بودیم که در آن جنگ در خدمت حضرت حاضر بودیم و در حدیبیه یک چاه بود
و آب آن را کشیدیم و آب باقی نماند پس چون خبر بحضرت رسید بر سر چاه آمد و ظرف آبی طلبید و وضو ساخت و مضمضه
کرد و آب مضمضه را در چاه ریخت پس از آن چاه آب بلند شد که ما و چارپایان ما همه از آن سیراب شدیم و بعد از آن
تبری از جعبه خود کشید و فرستاد که در آن چاه فرو برند و آب بلند جوشید که تا سه روز ما و چارپایان ما از آن آب میخوردیم

[illegible]

سورهٔ ممتحنه دو آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

[illegible]

که پیوسته

[illegible]

فصل در بیان ... سورهٔ فتح پنج آیه

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا

[illegible]

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

[illegible]

خارس و دوم که قدرت و توانائی نداریم بر آن و احاطه کرده است و دانسته است خدا تعالی آنرا و باشد خدا تعالی بر همه چیزی
توانا مرویست که چون رسول خدا از جانب حدیبیه برگشت بیست روز در مدینه بماند و بعد از آن بیرون رفت بر تسخیر قلعهای خیبر
و در روانه شد و چون نزدیک به خیبر رسید و مشرف شد بر آن گفت با صحابه که بایستید و چون ایستادند پس گفت اللهم رب السموات
السبع و ما اظللن و رب الشياطين و ما اضللن انا نسالك خير هذه القرية و خير اهلها و خير ما فيها و نعوذ بك من شر هذه
القرية و شر اهلها و شر ما فيها پس گفت پیش روید بسم الله الرحمن الرحيم پس محاصره کرد ایشانرا و در بیست و چند روز و بود اهل
و در آن مکان در بیشتر روز و در روز اول آن روز پس چون ظاهر شد امر کرد نامه اول و یکی کرد پس چون روز هم جمع شدند دیدند که
مردی در حضور نشسته است پس گفت حضرت که من در خواب بودم که این مرد امد و مرا میکشد شمشیر را از بالای من بیدار شدم
پس از گفت بایشان که بگیرید که دو روز پیش آمدند و نوازش کرده گفتم خدا تعالی منع میکند و رسید و دست او بر شمشیر را انداخت او
نشسته است چنانچه می بینید و حرکت نمی توانند کرد پس گفتند که شاید دیوانه باشد و نیم رسیده باشد پس گفت رسول خدا
ارسلوه و دعوه الى الله والى الاخرة و معاینه ساختند او را این رسول خدا زیاده از بیست روز خیبر را محاصره کرد و علم
در دست امیر المومنین بود پس بیمار شد درد چشم که بازوی او شد او را از محاربه کردن و سایر مسلمانان با یهود
در بیشتر روز قلعها و حصارهای ایشان جنگ میکردند و ایشان در در و حصارها حفظ کرده بودند پس روز دیگر وزیری
دروازه قلعه را اگر بردند و بیرون آمدند مرحب با لشکر بسیاری و مقر و جنگ شد ندانست خدا پس حضرت ابا بکر را بر گرفت
با دیگر برادر علم را و با جمعی از مهاجر و انصار او را بمحاربه ایشان فرستاد پس روز شدند و شکست خوردند و برگشتند و او
ملامت میکرد ایشانرا که با او بودند و ایشان ملامت میکردند او را پس چون روز دیگر شد حضرت علم را داد به عمر
و او را با جمعی جنگ فرستاد و چون آمد کار ایشان روز شدند و روی گردانیده و برگشتند و او میگفت که اصحاب من ترسیدند و گریختند
و ایشان او را میگفتند که او ترسید و گریخت پس گفت رسول خدا که ایشان صاحبان این علم نیستند و فردا میدهم علم را
بمردی که او دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا و رسول او دوست میدارند او را و بر دارد علم را و برد آن و باز نگردد
و بگریزد و نه جنگ است بر دارد تا آنکه خدا تعالی فتح را بدست او دهد پس همه این اصحاب
امید داشتند که شاید فردا علم را بدست او دهد و خواب نکردند و چون صبح شد همه بیایند از روی زود و حضرت
پس گفت رسول خدا که کجا است علی بن ابیطالب گفتند چشم او درد میکند گفت او را حاضر کنید پس رفتند و او را حاضر کردند
پس آمد حضرت او رونق پیش رسول خدا گفت یا علی چه درد داری گفت درد دارم که چیزی را نمی بینم و صداع شدید دارم
پس حضرت گفت با که نزدیک بیا و گفت او را سر بر زانوی من نه پس او چنان کرد پس حضرت دعا کرد از برای او و دست خود را
ترکرد باب دهن خود و مالید بچشمهای او و بسر او و گفت اللهم قه الحر والبرد یعنی خداوندا باز دار از او گرما و سرما
پس در ساعت ساکن شد درد چشم او و ساکن شد درد سر او و رد او بدست او علم را از آن علم سفید بود و گفت برو ابرای
در و که جبرئیل با تو است و حضرت فتح پیش روی تو است و خوف و ترس بیفکنده است در دلهای ایشان بود و بدان یا علی که ایشان
خوانده اند در کتاب خود که آنکه هلاک میکند ایشانرا نام او ایلیا است پس چون ملاقات کنی ایشانرا بگو که منم علی

کرا ایشان بخود راه خواهند شد انشاء الله تعالی پس گفت علی که با رسول الله با ایشان جنگ خواهم کرد تا اینکه شوند مانند ما یعنی مسلمان
شوند پس رسول خدا گفت یا علی بجا آرام برو تا اینکه چون بیدار شوی با ایشان در آیی پس دعوت کن ایشانرا باین
اسلام و خبر ده ایشانرا بانچه واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس بخدا سوگند که اگر بگرداند خدا تعالی بواسطه تو
هدایت کند یک مرد را بهتر است از برای تو از آنکه هر چه شتر سرخ است از برای تو باشد پس گفت امیر المومنین که من بیرون آمدم با ایشان ...
ایشان بعد از بیرون آمدن مرحب جامه پوشیده و سنگی را سوراخ کرده بود و مانند کلاه خود بر سر گذاشته بود و رجز
میخواند که منم کسی که میدانند اهل خیبر که منم مرحب و منم غرق در اسلحه و منم مرد دلیر کار ازموده
پس من گفتم که منم آن کسی که نامید مرا مادرم حیدره مانند شیر بیشه ها و در میدان جنگ سخت پس چون دو حضرت بهم رسیدند
و ضربتی بر سر او زدم که سنگ کلاه خود او را برید و سر او را بدو نیم کرد و فرو رفت شمشیر تا بدندانهای او و
از اسب بغلطید و بر زمین افتاد و مرویست که چون حضرت گفت که منم علی بن ابیطالب علی از یکی از ایشان گفت بقوم خود
که بحق کتابی که خدا بر موسی نازل کرده است مغلوب شدید ای قوم پس رعب و ترس عظیم در دلهای ایشان افتاد و چون مرحب
کشته شد لشکری که با او بودند گریختند و رفتند بقلعه و در دروازه قلعه را بستند و آن دروازه عظیم بود از سنگ که
بیست نفر بود و این چهل نفر او را می بستند و میگشودند پس حضرت امیر المومنین یکی بود از سنگ بار خیبر زد
حلقه آن در بجنبانید حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و دروازه را کند و بر روی دست گرفت مانند سپر و رفت تا اینکه فتح کرد
پس آن در را انداخت و بعد ازان گفت که من با شش نفر دیگر ضمیمه کرده که حرکت دهیم نتوانستیم حرکت داد و مرویست از حضرت
باقر که جابر انصاری گفت که حضرت امیر المومنین در روز خیبر در را بر سر دست گرفت و بر خندق پل کرد تا آنکه همه مسلمانان
بر روی آن گذشتند و فتح قلعه کردند و بعد از آن کند در را انداخت چهل نفر بودند و قومی هفتاد نفر مجموع کردند که از جا
بردارند نتوانستند و برداشته مرویست از حضرت امیر المومنین که گفت من در خیبر را کندم و سپر خود کردم و با ایشان
جنگ کردم تا ایشانرا مغلوب کردم و پل کردم تا اینکه مسلمانان گذشتند پس انداختم در را در خندق در دست انداختم
پس شخصی گفت یا امیر المومنین عجب بار گرانی برداشته بودی گفت حضرت که گرانی آن بر من نبود مگر مانند سپری که
در دست دارم و مرویست که مرحب را برادری بود که از پهلوانان و جاودان بود و مرحب او را چهار دوست میداشت سبب
جوانی و قوت و شوکت او و مکر برای او میگفت که هر که با تو جنگ کند با او جنگ مکن و هر که خواهد با تو مقابل شود
برای مکر کسی که بگوید که من حیدره نام دارم که اگر تو در مقابل او باشی در جنگ کشته میشوی پس چون روز جنگ خیبر شد
مرحب بمیدان آمد و رجز میخواند که منم آنکه مادرم مرا مرحب نام کرده است پس حضرت امیر المومنین که بمیدان او رفت جواب
رجز او میخواند که منم آنکه مادرم مرا حیدره نام کرده است پس چون مرحب نام حیدره را شنید بیاد آورد گفته مادر را
او را و متحیر گردیده بود پس ترسید و برگشت و حیله نمود که بگریزد پس شیطان در آن اثنا بصورت یکی از علماء یهود سر راه
بر او گرفت و گفت بکجا میروی گفت این جوان میگوید که نام من حیدره است گفت با او بجنگ بگو که تو خواهی شد
شیطان گفت هیچ باک در میدان تو بسی حیدره نام در عالم بسیار است تو با این شوکت و قوت و عظمت از چنین جوانی بگریزی

زن و عیال اگر پنهان کنند نزد ما خطا است و اگر راست گفته باشید که چیزی نمانده دو عالم بیا راست بگو و شاید تو او [illegible]
و بر این قوم کردی و بر ایشان [illegible] بود از اکثر بیرون آمده کنند پس مرحب [illegible] شیطان برگشت و تا [illegible]
رسید حضرت [illegible] که دماغ او [illegible] و بر روی در افتاد پس یهودان روی به گریختن کردند و [illegible]
برادر [illegible] که مرحب کشته شد و در قلعه [illegible] شدند و مروی است که در روز خیبر رسول خدا به دست خود عمامه بر سر
امیرالمؤمنین بست و جامه خود را بر او پوشانید و او را بر اسب خود سوار کرد و گفت [illegible] که جبرئیل از جانب راست
تو و میکائیل از جانب چپ تو و عزرائیل در پیش روی تو و اسرافیل از عقب تو می‌آیند و دعای من [illegible] است [illegible]
مرحب را کشت و قلعه خیبر را فتح کرد و در قلعه را چهل ذراع دور انداخت و روایت است از حضرت صادق که حضرت امیرالمؤمنین ع
نامه نوشت به سهل بن حنیف انصاری و در آن ذکر کرده بود که [illegible] که چون در خیبر را که [illegible] چهل ذراع از پیش
خود دور انداختم به قوت جسمانی نبود [illegible] نبود و لیکن مؤید گردیدم به قوت ملکوتی [illegible] منور گردیده بود
[illegible] که [illegible] مانند [illegible] از [illegible] اگر همه عرب یاری یکدیگر کنند
برقتال من [illegible] و [illegible] فرار [illegible] و [illegible] از [illegible] کنم و [illegible]
[illegible] و به سند معتبر روایت کرده‌اند که چون حضرت امیرالمؤمنین ع
بعد از قلعه خیبر رسید در قلعه را [illegible] در [illegible] و [illegible] کرد پس [illegible] از [illegible]
تا همه مسلمانان از روی آن گذشتند و [illegible] مردم [illegible] آن [illegible] آن را حرکت دهند [illegible]
خدا رسید که امیرالمؤمنین قلعه را فتح کرده است رسول خدا متوجه قلعه شد و امیرالمؤمنین با استقبال [illegible]
و چون نظر رسول خدا بر او افتاد گفت [illegible] و [illegible] رسید [illegible] از تو راضی شد و من از تو
خشنود شدم پس امیرالمؤمنین ع گریست پس رسول خدا گفت یا علی چرا گریه می‌کنی گفت از روی شادی که [illegible]
دادی و [illegible] خدا و رسول او از من راضی شدند و مروی است که چون فتح کرد قلعه قموص را که [illegible] ابن ابی الحقیق [illegible]
خیبر بود [illegible] صفیه دختر حیی بن اخطب را بلال [illegible] آورد [illegible] و [illegible] رسول
خدا [illegible] و [illegible] بلال او را از [illegible] که [illegible] چون [illegible] نظر [illegible] [illegible]
حال [illegible] را دست [illegible] کرد [illegible] و چون او را [illegible] حضرت [illegible] آورد و حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] کرد [illegible] احوال [illegible] گفت [illegible] که رحم از دل تو کنده شده بود که [illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت او را [illegible] از برای خود [illegible] کرد و به نکاح خود در آورد و صفیه در [illegible]
[illegible] ربیع بن ابی الحقیق [illegible] که ماه از آسمان [illegible] چون به خواب [illegible] خود [illegible]
برای شوهرش نقل کرد او طپانچه بر روی او زد که گوشه چشم او سیاه شد و گفت [illegible]
[illegible] چون [illegible] طپانچه را [illegible] و [illegible] را نقل کرد [illegible] است [illegible]
دیگر چون حضرت صفیه را [illegible] در [illegible] و [illegible]

کفت

کفت که چون [illegible] در قلعه را حرکت داد تمام قلعه [illegible] و [illegible] که بر قلعه [illegible] همه افتادند [illegible]
خود افتادم و [illegible] خدا [illegible] و مروی است که ابن ابی الحقیق از قلعه خود کسی نزد حضرت رسول خدا
فرستاد و امان طلبید که از قلعه فرود آید و با حضرت سخن بگوید پس چون امان یافت فرود آمد و صلح کرد با حضرت
که خون قوم او محفوظ باشد و زن و فرزندان ایشان را با ایشان بگذارد و ایشان از خیبر بیرون روند و جمیع طلا
و نقره از زر و [illegible] و [illegible] و [illegible] را بگذارند مگر جامه که پوشیده‌اند آن حضرت با ایشان صلح
صلح کرد [illegible] و با [illegible] چون اهل فدک شنیدند که ایشان به این نحو صلح کرده‌اند فرستادند نزد رسول خدا
و به این نحو صلح کردند پس اهل خیبر [illegible] که ما [illegible] از دیگران [illegible] و [illegible] کنیم [illegible] و [illegible]
نصف [illegible] حاصل شود پس حضرت قبول کرد و با ایشان [illegible] و شرط کرد که [illegible] خواهد ایشان را بیرون
کند ایشان بیرون روند و اهل فدک نیز چنین قبول کردند پس خیبر [illegible] مسلمانان شد چون که جنگ کرده شده بود
و فدک مخصوص حضرت شد چون که جنگ [illegible] نشده بود و روایت است از آن حضرت با [illegible] که چون حضرت رسول خدا با اهل
فدک صلح کرد که خون ایشان محفوظ باشد و جمیع اموال ایشان از منقول و غیر منقول مال حضرت باشد [illegible]
و با [illegible] که [illegible] مخصوص گردید پس رسول خدا و مسلمانان [illegible] پس جبرئیل نازل شد و گفت که خدا ع
می‌گوید و آت ذا القربى حقه یعنی بده به خویشان خود حق ایشان را پس حضرت پرسید از جبرئیل که ذا القربى کیست و حق چیست
گفت جبرئیل ذا القربى تو حضرت فاطمه است و حق او جمیع فدک است پس رسول خدا فاطمه را طلبید و نامه نوشت و فدک را
با او داد و چون حضرت رسول خدا از دار دنیا رحلت کرد ابوبکر و عمر فدک را از حضرت فاطمه غصب کردند و مروی است از
حضرت امیرالمؤمنین ع که گفت چون ما با رسول خدا از خیبر برگشتیم به وادی رسیدیم که پر از آب بود و چون [illegible]
چهار ذرع [illegible] پس مردم گفتند یا رسول الله دشمن از عقب ما است و این وادی از پیش روی ما [illegible]
موسی گفتند انا لمدرکون یعنی ما [illegible] پس [illegible] و گفت [illegible] [illegible]
علامتی [illegible] و [illegible] گفت [illegible] و گفت بسم الله
و بر روی آب روان شد و [illegible] و سم اسبان و پای شتران تر نشد تا آنکه از آب گذشتند و مروی است که چون
فتح قلعه‌های خیبر شد و رسول خدا آرام گرفت و مطمئن شد زینب دختر حارث برادر مرحب گوسفندی بریان برای حضرت
به هدیه فرستاد و او پرسیده بود که کدام عضو گوسفند را حضرت دوست‌تر است و بیان کرده بودند که [illegible] را
گفته بودند دست گوسفند را دوست‌تر است پس او زهر بسیار در دست آن گوسفند بکار برده بود و سایر اعضا را [illegible]
[illegible] کرده بود و چون زینب به حضرت آورد [illegible] از دست گوسفند لقمه برداشت و در دهان گذاشت [illegible]
و بشر بن براء بن معرور [illegible] حاضر بود او نیز لقمه برداشت و خایید پس حضرت دست کشید و گفت که
[illegible] این گوسفند که [illegible] خبر داد که [illegible] پس حضرت آن یهودیه را طلبید و از او پرسید
او اقرار کرد که زهر کرده‌ام گفت چرا چنین کردی گفت [illegible] که [illegible] با قوم من و با خود کشتم که اگر او پیغمبر

[illegible]

مروی است از حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] غزوه ذات السلاسل [illegible] والعادیات [illegible]

والعادیات ضبحا فالموریات قدحا فالمغیرات صبحا فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا ان الانسان لربه لکنود و انه علی ذلک لشهید و انه لحب الخیر لشدید [illegible]

پس [illegible]

[illegible]

وشما دور بیابانها از جاهای خود و برادران خود و از ایشان امداد شما خواهد رسید پس برگردید تا اسلام کنیم پس رسول خدا
احوال این قوم را بر جمیع گفت که مخالف رسول خدا [illegible] ابا بکر و ایشان را امر کرده بود [illegible] از خدا بترس و با ایشان
قتال مکن و مخالفت گفته خدا مکن پس گفت ابو بکر [illegible] اگر شما [illegible] حاضر [illegible] اگر غایب [illegible]
برگشت و برگشتند همراهان که با او بودند پس نازل شد جبرئیل و خبر داد به پیغمبر [illegible] جواب ابا بکر را
با ایشان پس چون رسید بحضرت گفت ای ابا بکر مخالفت امر من کردی و آنچه گفته بودم نکردی [illegible]
[illegible] پس برخاست رسول خدا و بالای منبر رفت و حمد و ثنای خدا بجا آورد و گفت ای گروه مسلمانان من امر کردم
با ابا بکر که برود بجانب مردم وادی [illegible] و اظهار کند بر ایشان اسلام را و بخواند ایشان را بسوی خدا پس اگر اجابت کردند
خوب و الا [illegible] جنگ کند با ایشان و او رفت بسوی ایشان [illegible] از ایشان [illegible] و چون
شنید سخنان ایشان را [illegible] سینه او و داخل شد خوف و ترس از ایشان در دل او و ترک کرد قول مرا و اطاعت نکرد امر
مرا و بدرستی که جبرئیل امر کرد مرا از جانب خدا تعالی که بفرستم بسوی ایشان عمر را بجای او با آن جماعت [illegible]
پس حرکت کن ای عمر [illegible] و بکن چنانچه [illegible] ابا بکر [illegible] خدا [illegible] پس امر کرد
عمر را بآنچه امر کرده بود ابا بکر را پس بیرون رفت عمر با چهار هزار کس از مهاجر و انصار که بودند با ابا بکر [illegible]
[illegible] تا اینکه [illegible] رسید به اهل وادی یابس [illegible] با ایشان [illegible]
ایشان [illegible] از ایشان [illegible] اصحاب [illegible]
با ابا بکر پس برگشت عمر و برگشتند همراهان با او [illegible]
[illegible] پس نازل شد جبرئیل و خبر داد رسول خدا را بآنچه کرده بود عمر [illegible]
برگشته است با مسلمانان [illegible] رسول خدا بالای منبر رفت و حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورد و خبر داد
اصحاب را بآنچه کرده بود عمر و آنچه [illegible] برگشته است با مسلمانان [illegible] امر من [illegible]
چون وارد شد عمر [illegible] پیغمبر [illegible] ابا بکر پس گفت رسول خدا ای عمر عصیان خدای تعالی کردی
و نافرمانی من کردی و مخالفت گفته من کردی و عمل کردی [illegible] خدای تعالی [illegible] رای خود [illegible]
جبرئیل از جانب خدا امر کرده مرا اینکه بفرستم علی بن ابی طالب را با این چهار هزار از مسلمانان و خبر داد مرا که خدا
فتح [illegible] او و بر اصحاب او [illegible] چهار هزار [illegible] اصحاب او [illegible] وصیت کرده بود
با ابا بکر و عمر و خبر داد [illegible] که خدای تعالی [illegible] فتح [illegible] با چهار هزار [illegible]
مهاجر و انصار و حرکت کرد [illegible] تا اینکه [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] پس گفت آنحضرت [illegible]
رسول خدا مرا امر کرده است [illegible] خدای تعالی [illegible] فتح [illegible] پس بشارت
باد شما را اگر [illegible] پس شاد گردیدند اصحاب و آرام شد دلهای ایشان پس

رفتند پس [illegible] تا اینکه رسیدند [illegible] اهل وادی یابس [illegible] اصحاب [illegible]
آمدند چون شنیدند اهل وادی یابس [illegible] آنحضرت و اصحاب [illegible] بیرون آمدند دویست سوار مسلح از ایشان
پس چون دیدند [illegible] آنحضرت بیرون رفت بسوی ایشان با چند نفر از اصحاب خود پس گفتند [illegible] کیستید و از کجا آمده‌اید
[illegible] گفت منم علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدا و برادر او و رسول او بسوی شما
بسوی شما [illegible] که شهادت دهید که لا اله الا الله [illegible] محمد بنده او و رسول اوست [illegible]
است اگر ایمان آورید [illegible] مسلمانان [illegible] پس گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] پس گفت آنحضرت [illegible] با ایشان [illegible]
[illegible] و گفت لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم پس برگشتند ایشان بجایگاه خود [illegible] پس چون شب شد امر کرد
با اصحاب [illegible] پس چون صبح طالع شد نماز
صبح [illegible] اهل وادی یابس [illegible] تا اینکه
[illegible]
ایشان را [illegible] اموال ایشان [illegible] و نازل شد جبرئیل
[illegible] رسول خدا [illegible] مسلمانان پس رسول خدا بالای منبر رفت و حمد و ثنای خدا
گفت [illegible] خدای تعالی [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] جمیع اهل مدینه باستقبال [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] اهل وادی یابس [illegible] حضرت
پس گفت حضرت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ
بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible]
پس [illegible] خدای تعالی احوال ایشان را [illegible] اهل وادی یابس
[illegible] پس چون رسید [illegible]

بردند ایشان بین الکتفین [illegible] از تاختن اسپان و در تفسیر ان الانسان لربه لکنود یعنی کفور یعنی کفران کننده نعمت
و ایشان آنان بودند که امر کرده بود ایشان را که [illegible] امیر المؤمنین ع که و اکابر در راهها [illegible] کرده بود ایشان را امیر که
ایشان در شب بودند و بعد طلوع که صبح شد بر ایشان زد امیر که در شب بود [illegible] ابا بکر و عمر چون دانستند که او ظفر خواهد
یافت پس گفت عمرو بن العاص با ابی بکر که علی نوجوان است و علمی ندارد باین راهها و این راهها جایگاه سباع و
درندگان است و ما ایمن نیستیم ازینکه در این راهها [illegible] پس چون گفتند با آنحضرت گفت با ایشان که شما
باشید در میان مردمان و باز ایستید از چیزی که کار شما نیست و بشنوید و اطاعت کنید زیرا که من میدانم که چه میکنم
پس ایشان ساکت شدند و در تفسیر و انه علی ذلک لشهید [illegible] و در تفسیر و انه لحب الخیر لشدید
یعنی محبت [illegible] چون [illegible] رسیده از [illegible] پس گفت حق تعالی افلا یعلم تا آخر آیات یعنی
که جمع میکند [illegible] و در تفسیر [illegible] حضرت امیر المؤمنین ع مطابق
داشت [illegible] بیت [illegible] پس حضرت [illegible]
مصابر [illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] داخل شد [illegible]
[illegible] شود ان شاء الله [illegible] حضرت امیر المؤمنین ع گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] پس حضرت امیر المؤمنین ع روانه شد و حضرت رسول خدا [illegible]
و حضرت [illegible] با اسب [illegible] بود [illegible] آنحضرت از راه
عراق روانه شد [illegible] و اصحاب [illegible] کردند که [illegible]
ایشان را [illegible] در روزها در درهها و کوهها پنهان [illegible] عمرو بن العاص
با منکر حضرت [illegible] ایشان ظفر خواهد یافت [illegible] ابو بکر و عمر گفت
که [illegible] این راهها [illegible] این راهها [illegible]
حیوانات درنده بسیار [illegible] از دشمنان [illegible]
را [illegible] آنحضرت گفتند [illegible] حضرت [illegible] اطاعت خدا و رسول او [illegible] اطاعت
[illegible] ایشان ساکت شدند [illegible] آنحضرت
[illegible] در روزها [illegible] پنهان [illegible]
کان [illegible] ایشان [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] حضرت [illegible] گفت حضرت

سقی

[illegible] جواب [illegible] حضرت [illegible] جواب [illegible] گفت ما
[illegible] تا از این وادی بالا رویم مسلمانان گفتند که حضرت [illegible] امر کرده است
که ما اطاعت علی بکنیم [illegible] پس [illegible] که صبح طالع شد [illegible] حضرت
[illegible] بر ایشان تاخت و ظفر یافت [illegible] از ایشان [illegible] و اطفال ایشان را اسیر کرد و بقیه مردان
ایشان را [illegible] ذات السلاسل نامیدند [illegible] آن موضع
شد [illegible] رسول خدا [illegible] صبح [illegible]
مردم کرد [illegible] و العادیات را تلاوت کرد و چون فارغ شد گفت که این سوره ایست که حق تعالی
فرستاده است در این وقت [illegible] علی بر دشمن غارت برده است [illegible]
نامیده است [illegible] که [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
و گفت یا رسول الله [illegible] گفت رسول خدا [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] و اصحاب [illegible] حضرت
[illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] گفت [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible] رسول خدا
[illegible] حضرت [illegible] چنین
[illegible] جواب
[illegible] گفت حضرت [illegible]
[illegible]
است [illegible]
[illegible]
[illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا پایان باشد و هر چه روی عشاق کیسو دارد و هر کیسوی او بیت بلی کبیر بیت و هر کیسوی او بیت بلی کبیر بیت و هر کبیر بیتی
مجموع در رشته دارد که آن کیسوها را با آن مجموع خوشبو میکند و آن مجموع بقدرت الهی بکار برده شد و بر اسب انکار سالم آمد
که صحیح میدیده مثال آن بود اسبی شده است پس حضرت بتابید گفت یا رسول الله دعا فرما که در قتال فتح یابد و من پیروی پس حضرت
گفت که با علاء بن سعد بن المحصور برخاست بقرای مرکب را از بدنه شده بجز بنام خدا تعالی مستحق دفع ایشان بشود و حضرت
سعد بن عباده از پیش سپاه را احوال او کرد پس عباس برخاست و گفت یا رسول الله خبر داد مرا باعد و جماعه سوار یحیی با نصف
سیف شوی که بکیل از ایشان حارث بن یکید است که ابطال بعضی سواران را پیدا شد پس گفت رسول خدا اگر خدا خواهد که اکوانها
بعد در ذات خاکی شد و علی شما بحیل اخیار ایشان بر وجه هر اینه بر ایشان غالب میشود و ایران انبار را بر این مرحله و بر درو حضرت
تفتیز لشکر او بود و گفت بر دای حبیب من خدا را اعتقاد کند از پیش روی تو و از پشت سر تو و از جانب راست و چپ الا
در پس پای تو مخالف نیست بر تو پس حضرت ابیرها روانه شد و چون منزل ذی حشب رسید که در یک فرسخی مکه
است شبانه شد و راه را کرد ندید پس حضرت گفت یا هادی کل ضال و اهدنا سبیل الرشاد پس حق تعالی ابرهیم اسبان که را
شاید مینمایند ما [illegible] از روشنائی آن دانسته ابیدا کرد و رسید پس حق تعالی اظهار کرد والعادیات ضبحا
فالموریات قدحا و چون صبح طالع شد حضرت بنزدیکی ایشان رسید و کافران خبر شنیدند گفتند شاید پیشانی در پیر
که ما خدا را یاد دیگر باشند و چون صدای اشهد ان محمدا رسول الله را شنیدند گفتند این شان از اصحاب این ساحر کذاب
است و دراین حضرت چنان بود که تا صبح طالع نشدند و ملکر روز نماز را بیشتر [illegible] پس چون حضرت
از نماز فارغ شد و سوار روش کرد و گفت تا علم را بلند کردند و مشرکان چون علم آن حضرت را دیدند شناختند
و با یکدیگر گفتند که آن دشمن که میجستید آمد این است محمد که با اصحاب خود آمده است پس جوانی از ایشان بیرون
آمد که از همه دلیرتر بود و کفر و عناد در او از همه بیشتر بود و فریاد کرد که ای اصحاب ساحر کذاب کدام یک از شما محمد است
بیرون آید که با او جنگ کنم پس حضرت بر او بیرون آمد و گفت ما در جواب تو بیشتیم [illegible] ساحر کذاب تو محمد
مبعوث شده است از جانب حق تعالی [illegible] گفت که هرگاه تو این [illegible] با و دادی جبر توبه کنم و چرا داد و از دین
یکسان باشد و رجز خواند پس حضرت حمله کرد و حضرت نیز رجز خواند و حمله کرد و چون دو ضربت در میان
رد شد حضرت ضربتی بر او زد که [illegible] طلبید [illegible] بیرون آمدند و حضرت هر یک را یک ضربت
کشت و مبارز طلبید پس حارث بن [illegible] که [illegible] لشکر بود و او را با بعضی سواران برابر [illegible] شد بیرون آمد و خدا
او را کفر [illegible] پس رجز خواند پس حضرت حمله کرد و حضرت حمله او را رد کرد و ضربتی بر او
زد که او را دو نیم کرد و مبارز طلبید پس [illegible] بیرون آمد و رجز خواند و بر حضرت حمله کرد و حضرت
دو ضربت اول او را رد کرد و بعد از آن هر چند مبارز طلبید کسی جرات نکرد و [illegible] پس حضرت بر ایشان حمله کرد
و دلیران [illegible] را یکان یکان [illegible] کشت [illegible] ایشان [illegible] گریختند پس حضرت زنان و فرزندان ایشان را
اسیر کرد و اموال ایشان را تصرف کرد و بجانب مدینه روانه شد و چون نزدیک مدینه رسید رسول خدا با اصحاب خود

استقبال

استقبال او شتافته در یک فرسخی مدینه او را ملاقات کرد و حضرت رسول خدا از اسب فرود آمد و غبار از چهره او پاک کرد
و میان دو دیده او را بوسید و گریست و گفت یا علی حق تعالی [illegible] لشکر میگفتم که با تو حکم را استوار کرده است و ثبت را بتو توفیق
ساخت [illegible] از تو [illegible] کرد [illegible] از پی او در آمد و [illegible]
[illegible] رسول الله کریم و [illegible] عطا کرد پس [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] مرا دوست داشته [illegible] هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و هر که خدا را دوست دارد
مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا او را دوست دارد و هر که خدا او را دوست دارد [illegible]
که خدا دوستان خود را داخل بهشت گرداند یا علی هر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن داشته خدا را دشمن
داشته و هر که خدا را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و او را لعنت کند و بر خدا لازم است که در روز قیامت او را در
آتش در مقام دشمنی بنشاند [illegible] و صحیح [illegible] میگوید که [illegible] ابن عباس روایت کرده [illegible]
تفسیر این سوره بنابر این باب [illegible] مثال دیگر بعضی تفسیر [illegible] آیه
وقل رب ادخلني مدخل صدق واخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا وقل جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل كان زهوقا یعنی بگو ای پروردگار من داخل کن مرا [illegible] داخل [illegible] راستی و بیرون
[illegible] راستی [illegible] اسلام
[illegible]
[illegible]
چون داده [illegible] رسول خدا که داخل مکه شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سیصد و شصت بت [illegible]
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا [illegible]
[illegible] بود جاء الحق وزهق الباطل سوره قصص بلی ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد یعنی بدرستی
که آنکه واجب گردانید بر تو تبلیغ احکام قرآن را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

سوره الم سجده سی آیه وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ

[illegible]

سوره فتح بیست و نه آیه إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

[illegible]

[illegible]

سوره ممتحنه سیزده آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

[illegible]

امر کرده بود که با او لطف و مرحمت و احسان بکند داد و آن زن نامه را در میان گیسوهای خود پنهان کرد و متوجه مکه شد پس جبرئیل
نازل شد و این خبر را بحضرت رسانید پس رسول خدا امیر المؤمنین را با زبیر از عقب او روانه کرد و چون با او رسیدند
و تمامت بار او را جستند نیافتند که به دیار بکر و برگردد و سوگند یاد کرد که با من نامه نیست و هر چند تفتیش کردند او را و نامه را
نیافتند زبیر گفت یا علی در ظاهر نامه با او نیست و سوگند یاد میکند که ندارم بیا برگردیم و خبر بریم امیر المؤمنین گفت که
جبرئیل رسول خدا را از جانب خدا خبر داد که نامه با او است و رسول خدا دروغ نگفته است و جبرئیل بر خدا دروغ نمی بندد پس شمشیر را
کشید و حمله کرد بر آن زن و گفت که اگر نامه را نیابیم ... پس چون او دید که چاره ندارد گفت دور شوید از من
تا من نامه را بدهم پس چون دور شدند از او مقنعه خود را گشود و نامه را از میان گیسوهای خود بیرون آورد و بایشان داد
نامه را گرفتند و بخدمت رسول خدا آوردند پس حضرت امر کرد که مردم را ندا کردند و در مسجد جمع شدند پس بر منبر بالا رفت و نامه
در دست مبارک بود و گفت که من از خدا سؤال کردم که خبرهای ما را از قریش پنهان دارد و نامه را اطلاع بر ما رسید ایشان نشود
مردی از شما خبرهای ما را بمکه نوشته است صاحب نامه برخیزد و اگر نه وحی خدا او را رسوا میکند پس هیچکس برنخاست حضرت باز دیگر
این سخن را اعاده کرد و در این مرتبه حاطب برخاست و مانند شاخ درخت خرما در روز باد شدید میلرزید و گفت یا رسول الله
صاحب نامه منم و من منافق نشده ام و شک در پیغمبری تو نکرده ام پس گفت پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله چون اهل و عیال
من در مکه بودند و من در اینجا تنها و غریب بودم ترسیدم که اینها غالب شوند و عیال مرا هلاک کنند خواستم احسانی با ایشان
بکنم تا ضرر ایشان به عیال من نرسیده باشد و این کار را از برای شک در دین نکردم پس عمر گفت یا رسول الله رخصت فرما
تا این منافق را بکشم حضرت گفت که او از اهل بدر است و شاید توبه بکند و خدا او را بیامرزد و او را از مسجد بیرون کنید
پس مردم بر پشت گردن او میزدند و او را از مسجد بیرون میکردند و او به نظر امید داری نگاه بحضرت میکرد که شاید
او را عفو کند پس حضرت چون آن حال را در او دید دانست که توبه کرده است پس گفت او را برگردانید و توبه او را
قبول کرد و برای او طلب مغفرت کرد و گفت دیگر چنین کاری مکن پس خدا نازل کرد این آیات را و در روایت دیگر از حضرت
صادق منقولست که چون ابن حرب در شام با ابو سفیان رسید که قریش با حضرت خلاف کرده اند و عهد حضرت را شکسته اند آمد بنزد
حضرت رسول خدا و گفت یا محمد حفظ کن قوم خود را و امان ده در میان قریش و مدت عهد و پیمان را
زیاده کن آن حضرت گفت که آیا شما مکری و غدری کردید با من ابو سفیان گفت نه یا رسول الله پس گفت رسول خدا که اگر
نکرده اید پیمان را نشکسته اید ما هم بر پیمان خود هستیم پس رفت بنزد ابو بکر و گفت امان بده قریش را گفت وای بر تو
من کیستم که توانم بی رخصت حضرت امان داد پس بنزد عمر رفت او نیز مثل این جواب شنید پس بنزد ام حبیبه دختر
خود رفت که در خانه حضرت بود و خواست که بر روی فرش بنشیند ام حبیبه دختر او مانع شد و فرش را برداشت که بر
روی فرش ننشیند ابو سفیان گفت ای دختر این فرش را از من مضایقه میکنی که بر روی آن نشینم گفت این فرشی است
که رسول خدا بر آن نشسته است و من نمیخواهم که مشرکی نجس بر روی آن بنشیند و تو مشرکی نجس پس ابو سفیان
از آنجا بیرون آمد و بنزد حضرت فاطمه رفت و گفت ای دختر سید عرب امان ده قریش را و مدت پیمان را زیاده کن

تا که بهترین

تا که بهترین زنان باشی گفت حضرت فاطمه که من کیم که اگر رسول خدا امان ندهد من امان بدهم گفت ابو سفیان حسنین را امر کن
رخصت بده که قریش را امان دهند گفت ایشان طفلند و چه حد آن دارند که کاری بکنند بی رخصت رسول خدا پس از آنجا بیرون آمد و بنزد حضرت امیر المؤمنین
رفت و گفت بیشتر از همه قوم بمن نزدیکی و امر بر من دشوار شده است و در کار خود حیران مانده ام برای من مصلحتی
ببین و چاره بکن پس گفت آن حضرت که تو بزرگ قریشی برو در مسجد بایست و بگو که من امان دادم در میان قریش و سوار شو
و برو بسوی خود گفت ابو سفیان که اگر چنین کنم آیا نفعی بمن خواهد داشت حضرت گفت نمیدانم که نفعی خواهد داشت یا
آنکه چاره دیگر برای تو نمی بینم پس ابو سفیان آمد بر در مسجد رسول خدا و فریاد کرد که من امان دادم در میان قریش پس
خود سوار شد و بمکه رفت و چون بمکه رسید قریش از او پرسیدند که چه خبر داری گفت رفتم بنزد محمد سخن گفتم
جواب نگفت رفتم بنزد ابو بکر و عمر رفتم از نزد ایشان نیز چیزی نیافتم رفتم بنزد فاطمه رفتم از او هم چیزی نشنیدم که ما را نفعی
بخشد رفتم بنزد علی رفتم او از برای من چنین مصلحت دید کردم و برگشتم پس قریش گفتند که وای بر تو علی بر تو غلط استهزا کرد و بگو که
داد و تو خود امان نمیدهی قریش را پس رسول خدا در روز چهارشنبه دهم ماه مبارک رمضان بعد از نماز عصر از مدینه بیرون
رفت و ابو لبابة بن عبد المنذر را در مدینه خلیفه کرد و امر کرد که همه قبایل عبد المطلب ... ناقه خود را بکشد
با در بند و بحضرت ملحق شوند و آن حضرت با قریب ده هزار کس چون رسول خدا متوجه مکه شد مردم روزه داشتند
و چون بمنزل کراع الغمیم رسید امر کرد که افطار کنند و خود افطار کرد پس مردم افطار کردند و بعضی نکردند آنها
را که افطار نکردند عاصیان نامیدند چونکه افطار نکردند پس رفتند تا بمنزل مر الظهران رسیدند و در خدمت آن ده هزار مرد
حضرت بودند و چهار صد اسب سوار داشتند و خدا اینها را خبر حضرت را از قریش پنهان داشت که مطلع نشدند از بیرون رفتن
او در آن وقت ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکه بیرون آمدند که تفحص خبری بکنند و عباس بن عبد المطلب و ابو
سفیان بن الحارث و عبد الله بن ابی امیه باستقبال حضرت بیرون رفته بودند و در ثنیة العقاب بحضرت رسیدند و حضرت در قبه
خیمه خود بود و در آن اوقات ... حضرت زیاد بن اسید بود چون نزد او آمدند ... او که بنزد
حضرت بروند ... عباس رفت بخدمت حضرت آمد و سلام کرد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد اینک پسر عم تو و پسر عمه
تو توبه کرده اند و بنزد تو آمده اند حضرت گفت که احتیاج بایشان نیست پسر عمم هتک حرمت من کرد و پسر عمه ام آنست که در
مکه بمن گفت ایمان بتو نمی آورم تا آنکه بجوشانی از زمین چشمه یا آنکه خانه از طلا داشته باشی
یا آنکه بآسمان بالا روی و چون عباس برگشت و بایشان گفت ام سلمه گفت یا حضرت ... پدر و مادرم فدای تو
باد پسر عمت توبه کرده است و آمده است محروم ترین مردم نباشد از احسان تو و برادر من که پسر عمه تو است و داماد تو است
از تو محروم مکن و ابو سفیان بن حارث در وقت عذر یاد کرد که یا رسول الله ... چنانچه برادران یوسف ... حضرت یوسف
گفته برادران خود که لا تثریب علیکم الیوم یعنی سرزنشی بر شما نیست امروز پس آن حضرت طلبید ایشان را و توبه ایشان را
قبول کرد پس عباس گفت که اگر حضرت بعنف داخل مکه شود ... امان بطلبند اهل مکه ... قریش هلاک خواهند شد
پس بر استر سفید حضرت سوار شد و گفت شاید هیزم کش یا کسی از پی شغلی بیرون آید تا اهل مکه را خبر کند که

اشراف و بزرگان ایشان نیز به حضرت بیایند و امان [illegible] از برای اهل مکه نخواهند [illegible] این اندیشه بود [illegible] که ناگاه سخن ابو سفیان
بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا [illegible] و شنید که ابو سفیان از بدیل می‌پرسید که این آتشهای بسیار [illegible] چیست بدیل گفت که [illegible] خزاعه
ابو سفیان گفت خزاعه از آن [illegible] که این آتشهای بسیار از ایشان [illegible] شاید [illegible] باشد پس عباس صدای ابو سفیان را
شناخت [illegible] ابو سفیان گفت [illegible] پدر و مادرم فدای تو باد این آتشها چیست عباس گفت این
رسول خداست با ده هزار [illegible] مسلمانان [illegible] داخل مکه شود ابو سفیان گفت چاره چیست عباس گفت چاره آنست که بر پشت
من سوار شوی تا [illegible] رسول خدا امان [illegible] عباس گفت [illegible] سوار کردم و [illegible] لشکر شدم و [illegible]
[illegible] رسول خداست [illegible] تا [illegible] رسیدیم
ابو سفیان را شناخت و گفت [illegible] دشمن خدا [illegible] حضرت [illegible]
تا اینکه هر دو [illegible] بر در خیمه حضرت رسیدیم [illegible] و داخل خیمه شد و گفت یا رسول الله ابو سفیان [illegible]
[illegible] عباس گفت [illegible] داخل شدم [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible] حضرت [illegible] داخل [illegible] ابو سفیان [illegible] خیمه شد [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] حضرت [illegible] ابو سفیان
گفت پدر و مادرم فدای تو باد [illegible] خدا [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible] عباس [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ابو سفیان اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]
پس گفت ابو سفیان [illegible] عباس [illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] رسول خدا با ابو سفیان
[illegible] عباس [illegible]
سفیان [illegible] عباس [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] الفضل [illegible] عباس [illegible] رسول خداست [illegible]
[illegible] عباس [illegible] حضرت [illegible]
که حضرت [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] ابو سفیان گفت [illegible]
عباس ابو سفیان [illegible] حضرت [illegible] ابو سفیان گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول [illegible] حضرت [illegible] عباس [illegible]

حضرت با ایشان گفت [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله [illegible]
[illegible] عباس گفت یا رسول الله ابو سفیان [illegible] افتخار [illegible]
[illegible] پس گفت حضرت که هر که داخل خانه ابو سفیان شود ایمن است و هر که در خانه خود [illegible]
ایمن است پس چون ابو سفیان [illegible] عباس گفت یا رسول الله ابو سفیان [illegible] لشکر [illegible] و مسلمانان [illegible]
در این جا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عباس [illegible] عباس گفت [illegible]
[illegible] لشکرهای خدا [illegible] خالد بن ولید [illegible]
ابو سفیان گفت [illegible] رسول خدا [illegible] عباس گفت [illegible] خالد [illegible]
پس ابو سفیان گفت [illegible] عباس گفت [illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سعد بن عباده انصاری [illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] ابو سفیان گفت [illegible] عباس گفت [illegible]
مهاجر و انصار [illegible] رسول خدا [illegible] ابو سفیان گفت [illegible]
عباس گفت [illegible] ابو سفیان [illegible] سعد بن عباده [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو سفیان [illegible] سعد [illegible] عباس [illegible] حضرت
[illegible] حضرت [illegible] ابو سفیان [illegible]
سعد [illegible] حضرت [illegible] سعد [illegible]
[illegible] سعد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا [illegible] مسلمان شدند و ابو سفیان [illegible] داخل مکه شد
[illegible] لشکر [illegible] حضرت [illegible] ابو سفیان [illegible] داخل مکه
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] داخل خانه [illegible] ایمن است
[illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible] ابو سفیان گفت [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] است
رسول خدا [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عبد الله بن سعد [illegible] عبد الله بن خطل [illegible]

بعنوان حضرت بگریزند و امر کرد که ایشانرا بکشند هر چند بپرده‌های کعبه چسبیده باشند پس سعد بن حارث و عمار یاسر

حنظل را دیدند که بپرده‌های کعبه چسبیده است و هر دو سبقت کردند که بکشند او را سعادت سعید را نصیب شد

و مقیس بن صبابه را در بازار کشتند و حضرت امیر یکی از آن دو دختر مغنیه را کشت و دیگری گریخت و جریر بن فضیل را

بعد از آنحضرت مقتول شد ... و سبب ... کرام هانی خواهر آنحضرت که ... بنی مخزوم را امان داده است که

حارث بن هشام و قیس بن ثابت در میان ایشان است پس آنحضرت ... بدر خانه ام هانی

رفت و ندا کرد که هر که را پناه داده اید بیرون کنید و ایشان از صدای حضرت ... بیرون آمد ام هانی

بیرون آمد و آنحضرت را در میان اسلحه حرب نشناخت و گفت ای بنده خدا من ام هانی دختر عم حضرت رسول

خدا و خواهر امیرالمؤمنین ام ... از خانه من باز گرد باز حضرت گفت که ایشانرا بیرون کنید ام هانی گفت بخدا

که شکایت تو را برسول خدا خواهم کرد پس آنحضرت کلاه خود را از سر برداشت تا ام هانی او را شناخت و ام هانی

او را شناخت پس دوید و حضرت را در بر گرفت و گفت فدای تو شوم سوگند یاد کردم که شکایت تو را بکنم حضرت گفت

برو و سوگند خود را حلال کن و نزد رسول خدا ... ام هانی بخدمت حضرت آمد

... که خیمه برای او بنا کرده بودند و غسل میکرد و فاطمه در نزد او بود چون حضرت صدای ام هانی را شنید

او را شناخت و گفت مرحبا ای ام هانی گفت ... برادرم ... از نزد ...

پس گفت حضرت که امان دادم هر که را که تو امان داده پس حضرت فاطمه گفت که ام هانی ... شکایت

میکنی که دشمنان خدا و رسول را تو پناه داده ... ام هانی گفت فدای تو شوم ... پس حضرت گفت

که خدا ... در راه خدا ... هیچ کس نکند و امان دادم هر که را که ام هانی امان

داده است ... و در روایت ... حضرت ... که چون رسول خدا در روز فتح داخل مکه

شد ... کلید کعبه ... حضرت ... کلید ... و گفت

... کلید را ... و چون ... پیغام ... و گفت ... آن ما ... الحرام ...

که کلید کعبه را ... حضرت گفت ... که کلید ... و اگر ... حکم ... بسیکم

پس او کلید را ... و ... حضرت ... و حضرت کلید را گرفت و ... چون ... شد

گفت ... رسول خدا ... حضرت در کعبه را گشود و کلید

را ... کعبه را ... کلید ... کلید را در

رداء او ... گفت ... کلید ... باشد ... و حضرت

... کلید ... و ... کعبه ... و ... خواهند ... که

کرا ... کعبه ... در روایت ... که در روز فتح مکه برای رسول خدا خیمه از ... زدند

... حضرت ... ناز کرد و ... بر ...

الحضرت

آنحضرت که چون رسول خدا در روز فتح در کعبه را گشود چند صورت در کعبه کشیده بودند امر کرد تا آنها را محو کردند

پس دو عضاده در حلقه در کعبه را بدست خود گرفت و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق وعده و نصر

عبده و هزم الاحزاب وحده پس گفت چه میگوئید شما و چه گمان میبرید شما در این وقت و همه شاد بودند که آنحضرت که

حضرت را آزار کرده بودند و اهل حرب شده بودند و کار ایشان آن بود که همه را بقتل خواهد رسانید و چون این سخن را

از حضرت شنیدند گفتند که نیکی میگوئیم و سخن نیک میگوئیم تو برادر کریمی و پسر برادر کریمی و الیوم تو ابن حضرت

گفت که من میگویم بر شما مثل آنچه برادرم یوسف گفت با برادران خود در وقتی که قدرت بر ایشان بهم رسانید که لا تثریب

علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین بعد از آن ... شما امروز ... خدا ... را ... رحم ...

کشته ... است پس گفت ... که خدای تعالی مکه را محترم کرده ... در روز که ... زمین را آفریده است ... آن

محترم است بحرمت خدا تا روز قیامت و ... آن نباید شد و درختش را نباید برید و گیاهش را نباید قطع کرد

و گم شده اش را بر داشتن حلال نیست مگر برای کسی که ... حاجتش ... کرد

اذخر که برای ... خانه ... پس گفت حضرت ... اذخر ... پس گفت

محترم است بحرمت خدا و حلال نبوده است کسی را که بجنگ ... شود در آن و بعد از من برای کسی حلال نخواهد شد

و برای من در همین یک ساعت از روز حلال ... خطاب کرد و گفتا ... اهل مکه ... و همسایگان

بودید شما برای پیغمبر خود ... بیرون کردید ... از مکه ... و بیرون کردید ...

... تا ... آمدید ... شما را آزاد کردم پس ایشان بیرون

آمدند ... گویا از ... بودند ... بودند پس سلمان ...

... حضرت ... در ... صحابه ... که ... بودند ... بنا

... در روز فتح مکه ... بر دیوار بیت ... گفت

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس همه ... بر روی در افتادند پس حکم کرد ... از مسجد بیرون

بردند و شکستند ... در روز فتح مکه ... اسلام ... که ... کرده بودند و ...

مکه داخل شد پس مشرکان ... ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء ویبسطوا الیکم ایدیهم

والسنتهم بالسوء وودوا لو تکفرون لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم والله بما تعملون بصیر

یعنی اگر ظفر یابند بر شما باشند از برای شما دشمنان و بگشایند بسوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را بکند

از ضرب و شتم ... و دوست دارند که کافر شوید ... شما ... روز قیامت ... کافر

باشید در روز قیامت جدائی ... در میان شما ... قد کانت لکم اسوة حسنة

فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منکم ومما تعبدون من دون الله کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة

والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده الا قول ابراهیم لابیه لاستغفرن لک وما املک لک من الله من شیء ربنا

عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی بحقیقت
باشد از برای شما اقتدای نیکو در باب ابرهیم و آنانکه با او بودند از مؤمنان چون که گفتند مر قوم و خویشان خود را از مشرکان که
بدرستی که ما بیزاریم از شما و از آنچه شما می‌پرستید از غیر خدا بیزاریم ما از شما و انکار داریم دین شما را و در میان ما و شما دشمنی و کینه
همیشه تا آنکه ایمان آرید و یگانه دانید خدا را یکتا ... و گفتار ابرهیم از برای پدر خود که گفت هر آینه استغفار میکنم و طلب
آمرزش میکنم از برای تو از خدا و نیستم من مالک از برای تو از خدا هیچ چیز را ای پروردگار ما بر تو اعتماد کرده ایم و بسوی
تو بازگشت کرده ایم و بسوی حکم توست بازگشت همه ای پروردگار ما مگردان ما را محل آزمایش از برای آنانکه کافر شده‌اند
و بیامرز ما را ای پروردگار ما بدرستی که تویی غالب بر هر چیزی ... و روایت از حضرت صادق
که ... [illegible] ... تا آنکه ... حضرت ابرهیم ... دعا
کرد و گفت ربنا لا تجعلنا فتنة تا آخر ... خدایتعالی در میان مؤمنان صاحبان اموال حاجت و در میان کافران صاحبان
اموال بی‌حاجت لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی بحقیقت باشد از برای شما
در ابرهیم و مؤمنان او اقتدای نیکو از برای کسی که باشد که امید دارد ثواب خدا را و روز بازپسین را و هر که اعراض کند از آن
طریقه و اقتدا بایشان نکند پس بدرستی که خدایتعالی بی‌نیاز ستوده شده است شاید اینکه خدایتعالی بگرداند در میان شما
و در میان آنانکه دشمنی کرده‌اند با شما از کفار دوستی ... و خدایتعالی توانا است بر هر چیزی و خدایتعالی آمرزنده
مهربان است و روایت از حضرت صادق ... که گفت بدرستی که خدایتعالی امر کرد پیغمبر خود و مؤمنان را به بیزاری از قوم خود مادامیکه
کافر باشند پس گفت لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة تا آخر آیه پس گفت عسی الله ان یجعل بینکم تا آخر آیه پس چون مسلمان شدند
اهل مکه مخلوط شدند با ایشان اصحاب رسول خدا و مناکحه کردند با ایشان و تزویج کرد رسول خدا ام حبیبه دختر ابی سفیان
بن حرب را لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ
أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی باز نمیدارد شما را خدایتعالی از دوستی آنانکه جنگ نکردند با شما
در امر دین و بیرون نکردند شما را از خانه‌های شما از اینکه نیکی کنید با ایشان و عدالت کنید با ایشان از اموال خود بدرستی
که خدایتعالی دوست میدارد احسان کنندگان را بدرستی که نهی میکند و باز میدارد شما را خدایتعالی از آنانکه جنگ کردند با شما
در امر دین و بیرون کردند شما را از خانه‌های شما و یاری کردند ... بیرون کردن شما از اینکه دوستی کنید با ایشان
و آنانکه دوستی کنند با ایشان پس ایشانند ستمکاران و روایت کرده‌اند که قتیله دختر عبدالعزی ... زن ابوبکر ...
... دختر خود اسماء دختر ابابکر ... هدیه ... آورد ... پس نازل شد
لا ينهاكم الله تا آخر و قال الله تعالى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ
وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ

فبايعهن

فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ای پیغمبر چون بیایند نزد تو زنان مؤمنه که بیعت کنند با تو بر اینکه شریک
نکنند با خدا هیچ چیز را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان خود را و نیاورند دروغی که افترا کرده باشند از نزد دستها
و پاهای خود یعنی فرزندان دیگران ... و نافرمانی تو نکنند ... پس بیعت کن با ایشان و طلب
آمرزش کن از برای ایشان از خدا بدرستی که خدایتعالی آمرزنده مهربان است و روایت از حضرت صادق ... که رسول
خدا ... در روز فتح مکه در مسجد نشست و با مردان بیعت کرد تا وقت نماز ... پس نماز ظهر را کرد و باز بیعت کرد تا وقت
عصر ... خدایتعالی این آیه را نازل کرد ... پس آنحضرت بر ایشان خواند
... [illegible] ... دختر حارث بن هشام که زن عکرمه پسر ابوجهل بود گفت یا رسول الله
معروف کدام است ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... گفت رسول خدا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ابا سفیان ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... عمر بن الخطاب ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... در حیرت سورة النصر سه آیه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

فسبّح بحمد ربّك واستغفره انّه كان توّابا چونكه آيد نابی خدا تعالی و فتح مكه و ديدی قوم را [illegible] داخل دين

خدا تعالی ميشوند فوج فوج و دسته دسته مانند اهل مكه و طايف و يمن و ساير قبايل عرب پس پاك ياد كن خدا را در حالتی كه

مشغول بحمد و ستايش پروردگار خود باشی بر صدق وعده او و طلب آمرزش كن از او بدرستی كه او است توبه پذيرنده [illegible]

منقولست كه چون رسول خدا فتح كرد مكه را گفتند عرب كه بدانيد كه محمد ظفر يافت با اهل حرم و حال آنكه خدا تعالی

پناه داده بود از اصحاب فيل [illegible] شما را طاقتی نباشد پس داخل شدند در دين اسلام جماعت جماعت چنانكه [illegible]

شده بودند يكی يكی و دو تا دو تا پس بود كه قبيله قبيله داخل ميشدند در اسلام **فصل در بيان غزوه حنين و جنگ حنين و طائف**

و اوطاس و غزوه تبوك سوره توبه چهارده آيه لقد نصركم الله فى مواطن كثيرة ويوم حنين

اذ اعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا وضاقت عليكم الارض بما رحبت ثم وليتم مدبرين ثم انزل الله سكينته على رسوله

وعلى المؤمنين وانزل جنودا لم تروها وعذّب الذين كفروا وذلك جزاء الكافرين يعنی بحقيقت ياری كرد شما را خدا تعالی

در جاهای بسيار و در روز جنگ حنين چونكه بعجب انداخت شما را بسياری شما پس سود نداشت شما را بسياری شما از برای شما

هيچ چيزی و تنگ شد بر شما زمين با فراخی [illegible] پس برگشتيد در حالتی كه پشت كنندگان بوديد پس فرود آورد خدا تعالی

سكينه و آرام [illegible] خود را بر پيغمبر خود و بر مؤمنان و نازل كرد لشكرهائی را كه نديديد شما ايشان را يعنی ملائكه را

و عذاب كرد آنان را كه كافر شدند بقتل و اسر و آنست پاداش كافران مرويست كه سبب جنگ حنين آن بود كه چون [illegible]

رسول خدا [illegible] اظهار كرد كه اراده جنگ طائفه هوازن دارد پس چون رسيد

اين خبر بهوازن [illegible] اسباب جنگ كردند [illegible] جمع [illegible] فراهم آوردند [illegible]

جمع شدند در نزد مالك بن عوف نضری [illegible] رئيس كردند [illegible] و بيرون آمدند و آوردند با خود اموال

و زنان و اطفال خود را [illegible] تا اينكه فرود آمدند [illegible] اوطاس [illegible] دريد بن صمه

[illegible] مرد پيری [illegible] كه نابينا شده بود [illegible] گفت در كدام وادی فرود آمده ايد

گفتند در وادی اوطاس گفت خوب جای جولانگاه سواران است [illegible]

[illegible] گفت چيست كه می‌شنوم آواز شتر و گاو و خر و گوسفند و گريه اطفال [illegible] گفتند كه مالك بن عوف

[illegible] اموال و زنان و فرزندان ايشان را تا اينكه جنگ كند هر مردی از برای

نفس خود و مال خود و اهل و عيال خود پس گفت [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible] مالك [illegible]

با اموال و اهل و عيال و فرزندان و اطفال [illegible] و عيال و اطفال خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملی

[illegible] رسول خدا [illegible] در ميان اهل و عيال خود پس گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هوازن [illegible] عمر بن عامر و عوف بن عامر [illegible]

[illegible] جوانان [illegible]

[illegible] رسول خدا كه هوازن جمع شده اند در اوطاس [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] مشركان [illegible] فتح [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] زنان و فرزندان و اموال ايشان [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] دوازده هزار مرد [illegible] ده هزار [illegible] دو هزار [illegible]

[illegible] دو هزار [illegible] بنی سليم [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل و عيال و اموال خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] بنی سليم [illegible] هوازن [illegible]

[illegible] بنی سليم [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] ابو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب [illegible]

رسول خدا [illegible] انصار [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

اللهم لك الحمد واليك المشتكى وانت المستعان [illegible] جبرئيل [illegible] يا رسول الله [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] ابو سفيان بن الحارث [illegible]

چون داد با و پس پاشید بصورت مشرکان و گفت شاهت الوجوه یعنی زشت باد این صورتها پس بلند کرد سر خود را بسوی
آسمان و گفت بار خدایا اگر هلاک کنی این جماعت مسلمانان را کسی عبادت تو نخواهد کرد و اگر میخواهی که عبادت تو نکنند
نخواهند کرد پس چون شنیدند ندای انصار ندا دهنده را بازگشتند و شکستند غلافهای شمشیرهای خود را و گفتند لبیک لبیک
از رسول خدا و از شتر نگاه بجانب او نکردند و ملحق شدند بعلم پس گفت رسول خدا بیا مرکه چه کسان بودند ایشان
ای ابا الفضل پس گفت ابو عبید که ایشان انصار بودند یا رسول الله پس گفت رسول خدا کرد و الوطیس گرم شد جنگ و
نازل شد فتح و نصرت از آسمان و شکست دادند و گریختند هوازن و بودند که می شنیدند صدای اسلحه ملائکه را در هوا و گریختند
هوازن ... و غنیمت دادند اصحاب ایشان بر رسول خدا اموال و زنان و فرزندان ایشان را و افتتح خود اصحاب ایشان را کردند
الله فی مواطن کثیرة تا آخر آیه و مروی است که مرد عوانی ... معویه که او را حجیر بن ربیعه می گفتند بعد از آنکه اسیر شد
در دست مسلمانان پرسیدند از ایشان که کجا رفتند آن سواران ابلق سوار و آن مردان سفید پوش که ما کشته شدیم در پیش
ایشان و میدیدیم ما شما را در میان ایشان مگر مانند خال سیاه پس گفت که ایشان ملائکه بودند که یاری مسلمانان آمده بودند
و در شعر مروی است که پرسید یکی از حضرت رضا که چیست سکینه پس گفت بادیست از بهشت که از او بوی خوش
مانند صورت آدمی بوی دارد باکیزه تر از مشک و آن باد سکینه است که نازل کرد آنرا خدا بر رسول خود در روز
حنین پس گریختند مشرکان و مروی است که گفت در آن روز علی بن ابیطالب از مشرکان چهل مرد را و مروی است از تفسیر عیاشی
که گفته شد روز حنین حضرت امیر المومنین چهل نفر از دلیران را بر زمین انداخت که هر یکی را بدو نیم کرده بود حتی بینی و ذکر
که عضوی در یک نصف بدن بود و نصف دیگر در نصف دیگر و بعضی تمام اعضا بر حضرت یک بود یعنی ضربتی قاتل بود ثم
یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم یعنی پس قبول میکند توبه را خدا بعد از آن از ایشان
که میخواهد و خدا آمرزگار مهربانست و مروی است که جمعی از ایشان آمدند بنزد رسول خدا و اسلام آوردند
و گفتند یا رسول الله تو بهترین مردمانی و نیکو کارترین مردمانی بخشش کن اسیر شدند اهل و اولاد ما و گرفته شد اموال
ما و در آن روز اسیر کرده بودند شش هزار از بچه ها و زنان و شتر و گوسفند بودند از نقره و اموال الله بیکر و هر چه غنیمت
پس گفت رسول خدا با اختیار کنید اسیران شما را یا اموال شما را پس گفتند که ما نیکی را بر نگزینیم از حسب و نسب چیزی را
پس برخاست رسول خدا و گفت که این گروه آمده اند و مسلمان شده اند و من مختار کردم ایشان را در میان
اولاد و اموال پس نگزیدند ایشان اولاد خود را پس هر که در دست او چیزی باشد از اسیر پس اگر بطیب خاطر خود رد کند پس
خوب و هر که کراهت داشته باشد پس عطا کند و قرض باشد بر من تا آنکه من چون برسم بچیزی عطا کنم با و عوض آنرا
پس گفتند همگی که ما راضی باشیم و تسلیم کردیم پس گفتند تو بر رسول خدا مرد هر که اعتراض کاه باشد کرد در میان شما کسی
باشد که راضی نباشد پس همگی بلند گفتند که ما راضی باشیم و مروی است که چون حضرت رسول خدا متوجه جنگ
حنین شد با دوازده هزار نفر پس گفتند مسلمانان که امروز مغلوب نخواهیم شد و ابو بکر و از روز گفت بجهت لشکر جمع
آمده اند امروز ما مغلوب نخواهیم شد و او چشم زد لشکر را و رسول خدا گفت که چشم زدند لشکر ما را پس خدا ابتلا کرد

که ایشان را نگاه کند که نصرت تنها از جانب خداست نه از بسیاری لشکر با مات غفلت او آمد در جهاد بجا کرده پس چون بالا رفت
و غلبت در بازار لشکر کفار آمدند بینج تزین و حنین که بخشند و کسی بجز از ده نفر نیز در آنحضرت نماند ... از بنی هاشم بودند هم
ایشان ابن ام ایمن بود که او شهید شد و نه نفر دیگر ثابت قدم ماندند تا آنکه کافران منهزم برگشتند و فتح کردند و حکایت
در ما جنیم زمین ابو بکر نازل کرد این آیه را اذ اعجبتکم کثرتکم تا آخر آیه و مروی است که در این روز چون تا اشاب طلب شد رسول خدا امر کرد
تا ما انکند در میان مسلمانان که دست از کشتن بدارند و هر که اسیری داده باشد او را نکشند پس آنحضرت در ماه شوال متوجه
طائف شد و زیاده از بیست روز طائف را محاصره کرد و حضرت امیر را با گروهی فرستاد که هر چه را که بیابند یا ماالک شکنند و هر
که بیابند بکشند و چون آن حضرت روانه کردید لشکر که او از طائف خثعم بجانب او آمدند و در اولی صبح که هنوز هوا تاریک بود
نزدیک بهم برخوردند و مرد مبارز دلیران که او را شهاب میگفتند از لشکر بیرون آمد و مبارز طلبید پس حضرت امیر گفت که
کیست که متوجه مبارزه او شود و کسی جواب نداد و چون دید که کسی جواب نمیدهد خود متوجه شد که بجنگ برود ابو العاص
بن ربیع که شوهر زینب دختر بزرگ پیغمبر بود پیش آمد و گفت یا علی من بس هستم و کفایت شر او میکنم حضرت گفت بلی من یقین دارم که اگر من کشته
شوم امیر لشکر باشی و چون آن حضرت تعجیل شد بجانب او ضربتی از او گذشت بر لشکر کفار و گشت پس حضرت تا جمیع بتهای
ایشان را شکست و برگشت بسوی رسول خدا و هنوز حضرت مشغول محاصره اهل طائف بود و چون رسول خدا آنحضرت را دید تکبیر
فتح گفت و گرفت دست او را و با او در خلوت نشست با بعضی اسرار و سر سه دراز بود با او گفت عمر بن الخطاب چیزی رفت و گفت
با او راز میگوئی در خلوت و ما را در میان پس حضرت گفت که ای عمر با او راز نگفتم بلکه خدا با او راز گفت پس عمر
از روی غضب برگشت و گفت این مثل آنست که روز حدیبیه با گفتی که داخل مسجد الحرام میشویم و داخل نشدیم
و برگشتیم پس رسول خدا از عقب صدا زد که من نگفتم که در آن سال داخل خواهیم شد و آخر داخل شدید پس ای
قلعه طائف نافع بن غیلان با جماعتی از ثقیف بیرون آمدند و حضرت رسول خدا امیر المومنین را بجنگ ایشان
فرستاد و او در بطن وج با ایشان رسید و نافع را کشت و مشرکان گریختند و از کشته شدن نافع و گریختن آن جماعت
رعبی عظیم در دل اهل قلعه افتاد و پس جمعی از ایشان از قلعه بزیر آمدند و مسلمان شدند و مروی است که چون قلعه طائف
محاصره شد تا ده روز یا هفده روز مشغول شدند پس چون مشغول شد حضرت سوار شد در وقت که صبح و او گفت
با اهل طائف که ای گروه مادران بجنگ شما آمدم و مال ها و ... دیگر را و حصارها را ... است و شما را در باب فیرت
خود دیدیم بجنگ نکنیم و بجنگ ما شما را بگذاریم ... از دست ندهید تا وقت که البته بر پای خود ایستاده ... و او بیعت کنید
را با آنکه میترسیم بسوی شما ... آید از بهر اکراه باشد و نصیب از جان شما باشد تا آنکه کوه های شما از بنده ... بر شما
اسیر کنند پس بعضی از مردم گمان کردند که او عمر ابو بکر است یا عمر است پس رسول علی بن ابیطالب را گرفت و گفت از مردم
این است و در روایتی خدا امر داده است که محاصره اهل طائف قریب بسی روز کشید پس چون برگشت اهل طائف آمدند و مسلمان شدند
و مروی است که چون حضرت رسول خدا از محاصره طائف برگشت با اصحاب خود بسوی جعرانه آمد و در آنجا غنیمتهای
حنین را قسمت کرد و در ماه ذی القعده از جعرانه متوجه مکه معظمه گردید و احرام عمره بست و بعد از فارغ شدن

از هوج سوی مدینه مراجعت کرد و معاذ بن جبل را به یمن امیر کرده اند و بروایتی دیگر بنا بر [illegible] اسید والی کرده اند
و معاذ را با او گذاشت که مسایل دین را تعلیم اهل مکه بکند و حق تعالی در شأن ایشان فرمود فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ... فَإِنْ تَابُوا ... فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ
وَإِنْ تُطِيعُوا ... إِنَّا لَنَجْعَلُكُمْ ... و بعضی از ایشان که از لشکر جدا ... میکنند تا در غنیمت کردن صدقات و غنیمتها ایشان [illegible]
داده شود با ایشان از آن صدقات و غنیمتها خوشنود شوند و اگر داده نشود با ایشان از آن نا گاهان ایشان خشم میکنند [illegible]
کرد هر روز چنین که رسول خدا قسمت میکرد غنیمتها را مردی از بنی تمیم که او را ذوالخویصره میگفتند بر حضرت
آمد و گفت یا رسول الله عدالت کن در قسمت پس گفت رسول خدا که وای بر تو اگر من عدالت نکنم که عدالت خواهد کرد
پس عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله رخصت ده مرا تا گردن او را بزنم حضرت گفت بگذار او را که او را اصحابی چند خواهند بود
که شما نماز خود را در جنب نماز ایشان اندک خواهید شمرد و روزهای خود را در جنب روزهای ایشان حقیر خواهید
دانست و پیوسته قرآن خواهند خواند و قرآن ایشان از گلوی ایشان بالاتر نخواهد رفت و از اسلام بیرون خواهند رفت
مانند تیری که از کمان بیرون رود و علامت و نشانه ایشان مردی سیاه خواهد بود که یکی از بازوهای او
گوشتی باشد که مانند پستان زنان ... خواهد بود و ایشان خروج خواهند کرد بر بهترین گروهی از مردمان پس چون
خروج کنند بکشید ایشان را پس از آن شد ابو سعید خدری میگوید که گواهی میدهم که من این سخنان را از رسول
خدا شنیدم و گواهی میدهم که با حضرت امیر المؤمنین بودم در جنگ خوارج و شنیدم که آن حضرت امر کرد که در میان کشتگان
کاوش کردند و آن مرد را با آن علامتی که رسول خدا خبر داده بود پیدا کردند **نقل است که غزوه تبوک و قصه فتوح**
سوری تبوک و جهاد بعضت آیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ یعنی جهاد کنید با آنها که ایمان
نیاورده اند بخدا و نه بروز آخرت و حرام نمیدانند آنچه را که حرام کرده است خدا و رسول او و دین حق را قبول
نمیکنند و دین اسلام را از آنانکه داده شده است با ایشان کتاب توریت و انجیل تا آنکه بدهند جزیه را از دست خود
در حالتیکه ذلیل و خوار باشند مفسران گفته اند که نازل شد این آیه در وقتیکه مامور شد رسول خدا به جهاد
روم پس بعد از آن غزوه تبوک و مجمل قصه غزوه تبوک چنانچه جمعی روایت کرده اند آنست که رسول خدا
در ماه رجب سال هشتم متوجه جنگ تبوک گردید زیرا که خبر به او رسیده بود که هرقل پادشاه روم از بهر اجتماع لشکر
خواهد شد و به جنگ حضرت آمدن خواهد آمد و اصحاب ... ابن جبل آن بود که مومنان و منافقان از اصحاب آن حضرت
از یکدیگر جدا شوند و منافقان را که در دل نفاق پنهان داشتند ظاهر کرده شود پس رسول خدا ایشان را طلبید برای جنگ روم
و این در هنگامی بود که میوه های اهل مدینه رسیده بود و هوا در نهایت گرمی بود پس این سفر بسیار بر ایشان دشوار
آمد از جهت آنکه چند وجه دور و راه و گرمی هوا و قوت دشمن و خوف ضایع شدن میوه ها و باین سبب اکثر ایشان ... کاهلی
کردند و کراهت داشتند در بیرون رفتن و با نهایت دشواری حرکت کردند و حضرت نامها نوشت بقبایل عرب که
هر که داخل در اسلام شده است باید با ین جنگ حاضر شود و تاکید بسیاری در باب جهاد نمود و چون جمعی بسیار

روی به تبوک نهادند حاضر شدند و بعد از نماز عصر از جا بر خاستند و بیرون رفتند و منافقان از لشکر جدا شدند و خبر منافقان را تا بعضی از اعراب و اتفاق کردن
اموال در راه خدا پس بیان حال منافقان از جهت نام و ننگ خود مال انفاق در راه خدا کردند و بعضی از مومنان از مال خود بخش ... رکعت
و غنیمتها و محرمات حاضر کردند از جمله عثمان بن عفان چند اشتر نقد در حضرت آورد و عبدالرحمن بن
عوف و طلحه و زبیر هر یک مالها از زر و نقره آوردند و جعفر صادق علیه السلام گفت که قرآن در این باب فرستاده و ...
ایشان را اظهار ساخت و عباس بن عبدالمطلب مالها اعانه آورد پس رسول خدا امر کرد که حجتها را در منزل ثنیة الوداع بر پا کردند و لشکر
حاضر شدند هرکه مقبول درگاه حضرت بود از مهاجر و انصار و از قبایل عرب چون کنانه و مزینه و جهینه و طی و تمیم
و اهل مکه و امیر المؤمنین را در مدینه گذاشت که خانه و شهر مدینه را با فرزندان و عیال و زنان و اطفال حضرت
اهل مدینه محافظت بکند و مکاری ... که اگر مانند و الطاف مدینه بر پا شود و گفت یا علی مدینه را اصلاح نمیشود مگر
با من و با تو زیرا که حضرت میدانست که منافقان با اعراب و اکثر اهل مکه و جماعتی از ایشان که از مدینه دور شده
و امیر المؤمنین در مدینه نباشد ایشان در غصب مدینه کنند و با منافقان مدینه متفق شوند و فتنها بر پا کنند و حق تعالی حضرت
کرد از برای علی رفع فتنه ایشان را انها بشارت داده است و لهذا در حق حضرت امیر که با وی علامات ارادت خود در مدینه بگذار پس حضرت
علم مهاجران را به ابوبکر داد و علم را به حمزه لشکر و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده لشکر را ماموری کرده و رفتند تا به ثنیة الوداع
در ثنیة الوداع و انطاکیه صادق الله با قیة حضرت بالجمله منافقان برگشتند پس حضرت گفت حسبی الله الذی لا اله الا هو
مضمونی در با المومنین را القنبین تعلیم میان الجماعت گرد و دو از شده در ماه شعبان و سه روز در شب شنبه بتبوک رسید
بتوک رسید و بقیه ماه شعبان را با چند روز از ماه رمضان در آنجا توقف کرد و در آنجا فتوحات جنبا ... روی داد
یکی آنکه یحنه بن روبه که پادشاه ایله بود به خدمت آن حضرت آمد و قبول کرد جزیه را و حضرت نامه امان برای ایشان نوشت
و اهل اذرح و جربا آمدند اطاعت کردند و حضرت نامه امان برای ایشان نوشت و در مقنا کرد و تبوک بود ابو عبیده
بن جراح را با جمعی از لشکر بسر کرده فرستاد بر سر جمعی از قبایل لخم و جذام فرستاد کسی که ایشان از بنی قضاعه بودند و از ایشان غنیمتها
و اسیران گرفتند و سعد بن عباده را با سواران بعضی از قبایل بنی سلیم و جمعی دیگر فرستاد و چون لشکر حضرت
بر دیار ایشان رسید بعضی از ایشان گریختند و خالد بن ولید را با فوجی بسر اکیدر فرستاد که پادشاه دومة الجندل بود
و حضرت به او بجا آورد که خالد را کشت با بعضی اسبان که ایشان در آنجا میگردند و ... و مال و ...
پس چون خالد بن ولید به قلعه اکیدر رسید در شب ماهی در جوار قلعه او فرود آمد ... که از کوه چند سالی که در بود
قلعه اکیدر شاخ بکلیک میزدند و اکیدر با دو زن خود مشغول عیش و شرب خمر بود پس چون اکیدر صدای شاخ
بز و گاو را شنید بر خاست و با حسان برادر خود و جمعی از غلامان خود سوار شد و از قلعه بیرون آمد و متوجه شکار
شد و خالد با لشکر پنهان شده بودند و چون اکیدر از قلعه دور شد از کمین بیرون آمدند و او را گرفتند و حسان برادر او را
کشتند و سایر اصحاب او را گریختند و داخل قلعه شدند و در قلعه را بستند و حسان قبای ... که پوشیده بود ...
بسیاری داشت پس آن را گرفتند و بعد از آن اکیدر را پای قلعه آوردند و خالد از اهل قلعه خواست که در قلعه را

بگشاید ... [illegible] ... قلعه را ... [illegible] ... خالد ... [illegible]
سوگند داد ... [illegible] ... و چون او داخل قلعه شد در قلعه را گشود و خالد با لشکر داخل قلعه شدند پس
هشتصد اسیر ... [illegible] ... و چهار صد زره و چهار صد نیزه ... [illegible] ... التماس صلح کرد
حضرت التماس او را قبول کرد و با او صلح کرد که هر سال جزیه بدهد و در امان باشد و در بعضی از کتب مذکور است که حضرت
در تبوک ده روز ماند و معلوم شد که ... [illegible] ... پادشاه روم اراده جنگ او کرده است دروغ بوده است ... [illegible]
خبر حرکت حضرت ... [illegible] ... پادشاه روم رسیده بود ... [illegible]
... [illegible] ... آخر الزمان ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... و حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... ظهور رسید
و حق تعالی فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ
الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... إِلَّا
تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ
اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... که رسول خدا ... سفر تبوک ... [illegible]
جانب شام ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه روم ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

شامانه

شده بود ... [illegible] ... سوی جهاد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
مردم ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یا رسول الله
... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
... یا رسول الله ... [illegible]
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ ... [illegible]

مروی است که این جماعت که یاد کرده شد که ان بخواستند مگر شغلی اگر بود شد می‌بودند مروی است که آن جماعت که از رفتن
در باز ماندند هشتاد و چند مرد بودند از پلیدان متخلف و خوالف زنان بودند و بعضی مروی است که تخلف کردند از رسول
گروهی که صاحبان صفای خالص و ایمان بودند و نبود بر ایشان شکی و نه ارتیابی ولیکن گفتند که ما بعد از این
لحوق خواهیم شد و از جمله ایشان ابو خیثمه بود و او مردی بود متمول و با قوت و دو زن داشت و دو باغ اکثر
داشت که دار حسب کرده بود در خانهٔ انگور و شاخهای آب و بیز دار و سپهار آب پاشیده بودند و اسباب
طعام نیکو از برای او مهیا کرده بودند پس چون در شد بر باغهای خود و نگاه کرد با ایشان گفت سبحان الله که
که انصاف نیست اینکه رسول خدا که حق تعالی آمرزیده باشد گناهان ما تقدم و ما تاخر او را بیرون رود با صحابهٔ او
در وقت چاشت در شدت گرما و حالت پوشیده باشد و جهاد بکند در راه خدا و ابو خیثمه با قوت و توانائی نشسته
در سایه دار رفت با دو زن صاحب حسن و جمال خود و مشغول بعیش باشد نزول کند بخدا که این انصاف نیست پس برخیز
ناقه را و زین بر پشت آن بست و سوار شد و در پیش تمام لحوق شد برسول خدا پس مردم نگاه کردند و دیدند سواری
از راه می‌آمد و خبر کردند رسول خدا را پس گفت آنحضرت که او ابو خیثمه است پس چون نزد حضرت رسید سلام
کرد کیفیت احوال خود را پس حضرت دعای خیر برای او کرد و گفت خدای تعالی جزای خیر بتو بدهد و ابو ذر رحمه
پیغمبر و در راه حضرت باز پس مانده بود از جهت اینکه شتر او لاغر بود پس چون خواست که لحوق شود در بعض راه
شتر او واماند و ایستاد پس او شتر را گذاشت و جامهای خود را بر پشت خود بست و پیاده روان شد پس چون
روز بلند شد نگاه کردند مسلمانان و دیدند که شخصی از دور می‌آید پس گفت رسول خدا که او ابو ذر است
که می‌آید الهی با او بر ما آیند که بیابان رفتند است چون آب او ... و بیاشامید و بخدمت حضرت رسید
مطهرهٔ آب از پشت او پس حضرت گفت که ای ابو ذر تو آب داشتی و تشنه بودی ابو ذر گفت بلی یا رسول الله پدر و
مادرم فدای تو باد در اثنای راه بسنگی رسیدم که آب باران در میان آن جمع شده بود چون از آن آب
چشیدم دیدم شیرین و گوارا و سرد بود با خود گفتم که نمی‌آشامم این آب را تا حبیبم رسول خدا از آن بیاشامد
پس گفت رسول خدا که خدا رحمت کند ترا ای ابا ذر تنها خواهی کرد تنها زندگانی خواهی مرد تنها و مبعوث خواهی
شد تنها و داخل بهشت خواهی شد تنها و بیابان بنجات خواهند شد بسبب تو گروهی از اهل عراق که متوجه غسل تو و تجهیز
تو و نماز گزاردن تو خواهند شد و بعضا احوال ایشان را و وفات او در ربذه و ماندن او ببرتنهائی در آنجا
و نماز کردن او در آنجا و کیفیت غسل و تجهیز و نماز و دفن او مذکور خواهد شد در بیان احوال الاولاد انشاء الله تعالی
که با رسول خدا در تبوک مردی بود که او را امر به عمل کشته ببیت زیاد عذر نشاند که با رسید و بود و هنوز
بعد از او حال پس رسول خدا گفت او که بینا برای من ابن الکوا پس چون حضرت نشان لشکر اسلام رسید که ...
مردی بود بغیر از فلان و فلان متخلفان و بنابر علم پس گفت ... ابن الکوا است و چون نزد حضرت رسید ... مرا
وقال تعالی انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون لو کان

عرضا

عرضا قریبا وسفرا قاصدا لاتبعوک ولکن بعدت علیهم الشقة وسیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون
انفسهم والله یعلم انهم لکاذبون یعنی کوچ کنید و بروید بجهاد تبوک در حالتی که سبک باشید و سنگین
باشید یعنی سوار باشید و پیاده باشید و فقیر باشید و غنی باشید و جوان باشید و پیر باشید شغل داشته باشید
یا نداشته باشید و جهاد کنید با مالهای خود و نفسهای خود در راه خدا این که ذکر کردیم بهتر است برای شما اگر باشید که بدانید اگر بود
متاعی نزدیک بیابان و سفری متوسط نزدیک باشد و سهل البته متابعت تو میکردند ولیکن دور است مسافه که قطع میکنند
بسوی تبوک از البته ... باشد و پیاده باشد که سوگند یاد کنند بخدا بعد از مراجعت از تبوک که اگر استطاعت
داشتیم تا هر آینه بیرون می‌آمدیم با تو و از این سخن هلاک میکردند نفسهای خود را بسبب سوگندهای دروغ خود
و خدای تعالی میداند که ایشان هر آینه دروغ گویانند عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین
یعنی عفو کرد خدای تعالی از تو چرا اذن دادی ایشان را در نشستن از جهاد و در تخلف کردن از تو و در خواستند و علت‌های دروغ گفتند
تا اینکه ظاهر شد آنانکه راست گفتند در عذر و بیاموزی دروغ گویان را مروی است که حضرت با ذنب که پیش خدای تعالی اذن
مثل این حال عفو را و اذن کرد نشستند بعضی نمی‌شد و بعضی گفته‌اند که در این امر اجازت است خدای تعالی با پیغمبر بود اذن کند
چرا اذن کند ایشان را پیغمبر و آن حضرت با این مرتبه که چون بیرون نمی‌آیند ظاهر شود نفاق ایشان از جهت اینکه ...
داده شد با ایشان پس بیرون نرفتند معلوم شد که ایشان از جهت نفاق بود چون بیرون نیامدند حال اینکه انکار
اذن خواسته بودند منافقین بودند و بعضی گفته‌اند که ابتدا کرد خدای تعالی در این آیه بعفو پیش از عتاب بعفو آخذه
یکی عیب از عتاب احتمال دارد که در عتاب خدای تعالی در حق کسانی که ترک اولی کرده باشند خصوص برای پیغمبر که ترک
خلاف اولی عتاب باشد بیشتر از عتاب اینکه در واقع جنایتی سر زده باشد از رسول خدا که مرتکب معصیت شده باشد
مروی است از حضرت رضا که گفت در جواب سؤال مامون از معنی این آیه که این آیه از آنهاست که نازل شده ایاک اعنی
واسمعی یا جاره یعنی ترا میگویم تا دیگری بشنود و خطاب کرد خدای تعالی پیغمبر را و اراده کرد با خطاب امت را لا یستأذنک الذین
یؤمنون بالله والیوم الآخر ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم والله علیم بالمتقین انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله
والیوم الآخر وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون یعنی دستوری نخواهند از تو در تخلف از جهاد آنانکه
ایمان آورده‌اند بخدا و بروز قیامت در اینکه جهاد کنند با مالهای خود و نفسهای خود و خدای تعالی داناست بپرهیزکاران
جز این نیست که دستوری میخواهند از تو در تخلف کردن از جهاد آنانکه ایمان نیاورده‌اند بخدا و بروز قیامت و در
شکیت و اضطراب باشند دلهای ایشان پس ایشان در شک خود سرگردان و حیران و سرگردان باشند یعنی چون اعتقاد
نمیکنند بثواب و عقاب و ترسیدند در شک خود و پس باشند که در سرای عقوبت که از جهاد
منع میکرد از جهاد در جهاد که حظ ایشان نباشد کسی که در آن و مقرون باشد بکار اذن تخلف
در تخلف نیز آنکه اذن خواستند در تخلف معروف بر کراهت جهاد باشند ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره
الله انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین یعنی اگر اراده داشتند بیرون آمدن را هر آینه آماده می‌کردند

از برای بیرون آمدن اسباب و آلات از زاد و راحله ولیکن نخواست خدای تعالی برانگیختن ایشان را پس بازداشت ایشان را
و فساد ایشان در میان مسلمانان پس کاهل گردانید چون کراهت داشت ایشان را و گفته شد ایشان را که بنشینید با آنکه باید بنشینید از جهت
زنان و اطفال لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ
یعنی اگر بیرون آیند در میان شما نیفزایند شما را مگر فساد و شر را و هر آینه بشتابند از جهت فتنه انداختن در میان شما و
حال آنکه طالب افساد و فتنه شمااند یعنی چیزی که در میان شما باشد و باشند در میان شما جاسوسان و شنوندگان
خبرهای شما جاسوسان از برای ایشان و خدای تعالی داناست به حال ستمکاران به تحقیق طلب کردند فتنه و فساد در ابتدای
بتوك در جنگهای دیگر و تدبیر کردند از برای ابطال دعوت تو و مکرها تا آنکه آمد حق که نصرت دین [illegible] و ظاهر
شد حکم خدای تعالی و غلبه کرد دین حق و حال آنکه ایشان کراهت داشتند وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ
سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ یعنی و بعضی از ایشان کسی است که میگوید که اذن ده مرا در نشستن و در فتنه
مینداز مرا آگاه باشید که در فتنه افتادند و بدرستیکه دوزخ هر آینه احاطه کننده است و فرو گیرنده است
بکافران و در شأن جد بن قیس نازل شد إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ
يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا
فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ یعنی اگر برسد بتو در بعضی از جنگها امری نیکو مثل غنیمت و ظفر غمگین کند ایشان را و اگر
برسد بتو مصیبتی در حال جنگ میگویند از روی عجب و شادمانی که ما بتحقیق احتیاط کار خود را پیش از این کردیم
و برگردند از مجلس تو و حال آنکه شادمان باشند بگو که هرگز نمیرسد بما مگر آنچه نوشته است خدای
از برای ما او است مالک و ملک ما و بر فضل و کرم خدای تعالی پس اعتماد میکنند مؤمنان بگو که انتظار
میکشید شما در ما مگر یکی از دو حال را یکی نصرت و غنیمت یا شهادت و مغفرت و ما نیز انتظار میکشیم
در شما اینکه برساند شما را خدای تعالی عذابی از نزد خود از قحط و غلا و مرض و موت یا از دست ما به قتل
و غارت و اسر پس شما انتظار بکشید بدرستیکه ما با شما انتظار دارنده‌ایم مرویست از حضرت امیر المؤمنین
که گفت [illegible] مسلم [illegible] انتظار میکشند یکی از دو امر نیکو یا داعی حق اجابت کند که از برای او
[illegible] خدا است از خدا یا رزق [illegible] خدا یا که صاحب اهل و مال [illegible] یا سلامتی در دین خود
قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ
وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ یعنی بگو یا محمد ایشان را که انفاق
بکنید از روی رغبت یا از روی کراهت که هرگز قبول نمیشود از شما بدرستیکه هستید شما گروهی فاسقان و

منع

منع نکرده ما را از قبول نفقات ایشان مگر اینکه قبول نمیشود از ایشان انفاقهای ایشان مگر اینکه ایشان کافر شدند
بخدا و رسول او و نمی‌آیند بنماز مگر در حال اینکه ایشان کاهل باشند و انفاق نکنند مگر در حال اینکه کاره باشند پس
به تعجب نیندازد ترا اموال و اولاد ایشان بدرستیکه میخواهد خدای تعالی که عذاب کند ایشان را به آنها در
این جهان و بیرون آید جانهای ایشان و حال آنکه ایشان کافران باشند مرویست از حضرت صادق که گفت کسی که بمیرد
با ایمان [illegible] بکفر [illegible] وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ وَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ
یعنی سوگند یاد میکنند که ایشان هر آینه از شمااند مسلمانان و نیستند ایشان از شما ولیکن ایشان گروهی‌اند که میترسند
که بریزید از شما که بکشید ایشان را مثل کافران میکنید با مشرکان از قتل و نهب و اسر اگر بیابند پناهی و قلعه یا غارها
یا جای داخل شدن هر آینه رو آورند بسوی آن و حال آنکه ایشان سرکشی میکنند وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ
النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ
اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی و بعضی از ایشان آنان باشند که پیغمبر را میرنجانند و میگویند که او سخن گوش کننده است
هر چه را گوش میکند یعنی با ایشان که سخن گوش کننده سخن شنوده میگوید است از برای شما زیرا که قبول میکند سخن خدا را
و تصدیق میکند قول خدا را و تصدیق میکند قول مؤمنان را و رحمت است از برای آنان که ایمان آوردند از شما و آنان که
میرنجانند رسول خدا را ثابت است از برای ایشان عذابی دردناک مرویست که سبب نزول این آیه بود که عبد الله بن نفیل
منافق بود و می‌نشست در نزد رسول خدا و میشنید کلام او را و نقل میکرد از برای منافقان و سخن چینی میکرد
پس نازل شد جبرئیل بر رسول خدا و گفت یا محمد بدرستیکه مردی از منافقان سخن چینی میکند و نقل میکند کلمات
ترا از برای منافقان پس گفت رسول خدا که کیست او پس گفت جبرئیل که مردیست سیاه و کسی که سر او موی بسیار دارد
میکند بدو چشم که گویا دو دیگ جوشان است و گویا است بزبان او شیطان پس خواند او را رسول خدا و خبر داد او
را که جبرئیل با من خبر داد و بود پس او سوگند یاد کرد که سخن چینی کرده است پس گفت رسول خدا که من قبول کردم
از تو پس بکنی چنین و دیگر مکن پس او برگشت بسوی اصحاب خود و گفت که محمد سخن گوش کننده است خبر داد با و خدای تعالی که من
چنین کرده‌ام و نقل کرده‌ام از برای دیگران خبرهای او را پس او قبول کرد و من گفتم با او که من نکرده‌ام پس باز قبول
کرد پس نازل شد این آیه و مرویست از حضرت صادق که گفت در قول خدا یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین یعنی که
تصدیق میکند خدا را و تصدیق میکند مؤمنان را زیرا که او رئوف و رحیم است بمؤمنان يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ
وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ یعنی سوگند یاد میکنند بخدا از برای شما مؤمنان تا خوشنود کنند شما را
و حال آنکه خدا و رسول او سزاوارترند به آنکه خوشنود کنند ایشان را اگر باشند ایشان از اهل ایمان مرویست که نازل
این آیه در شأن منافقان که سوگند یاد میکردند از برای مؤمنان که ایشان از جمله مؤمنان‌اند تا آنکه راضی و خوشنود
شوند مؤمنان از ایشان يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ

ما تحذرون ولئن سألتهم ليقولن إنما كنا نخوض ونلعب قل أبالله وآياته ورسوله كنتم تستهزئون يعنى اگر بپرسند
منافقان را از اینکه چرا استهزا میکنید بحال ایشان سوره از قرآن که خبر دهد منافقان را بآنچه در دلهای ایشانست از کفر و نفاق بگو
که استهزا کنید بدرستیکه خدای تعالی بیرون آورنده است آنچه را که میترسید از ظاهر شدن آن و هرآینه اگر بپرسی
از ایشان هرآینه گویند که بدرستیکه بودیم ما که فرو میرفتیم در گفتار باطل و بازی میکردیم بگو که آیا بخدا و بآیات او و رسول او
باشید که استهزا میکنید روایتست که چون بیرون رفت رسول خدا صلعم بسوی تبوک بودند جمعی از منافقان که سخن میکنند
در میان خود و میگفتند آیا می‌پندارید جهاد با بنی اصفر مانند جنگ بعضی از عربست با بعضی هرآینه گویا که ما ایشان را بینیم
از ایشان میکشند که ما خلاص از آنکه نیم زیرا که بهر حال بیرون تا شیم و بتحقیق در دلها ما است و ما را
میکند بلکه در این حضور قرآن که بخوانند از آن ما همان و میکشند این سخنان را از روی استهزا و گفت رسول خدا بعمار
یاسر که طلب کن ایشان را که بتحقیق سوختند پس طلب کرد ایشان را عمار یاسر و گفت چه میکنید گفتند ما چیزی میکنیم بدرستیکه
بود بر ما که میکنیم چیزی از آن و بازی و سخن میکنیم در این اسلوب بآیه در رسیدن ... بآیه که نازل شد این ابیات در
شان ده نفر که ایشان نفاق ... گرفته بودند و میان خود کردند که بکشند رسول خدا را و گفتند بعضی بعضی را که اگر مشتعل
نباشد ندود و چه باشد ما را ایکه ما با ایشان سخن گفتیم در اینجا اگر مشتعل شد و نداشتند بکشیم
او را و این نفر در هنگام برگشتن حضرت بودند از غزوه تبوک پس خبر داد رسول خدا را جبرئیل و امر کرد که بفرستد
بسوی ایشان که بزنند روی شتران ایشان را و چون کرد از ایشان ایشان پس رفتند و زدند و دور کردند ایشان را و چون
رسول خدا برسید ایشان را گفت حذیفه گفت شناختی از قوم گفت شناختم فلانی و فلانی را تا اینکه گفت رسول خدا
فلان و فلان بودند تا اینکه شمرد تا همه ایشان را پس گفت حذیفه که چرا نمیفرستی بسوی ایشان که تا بکشیم ایشان را گفت
رسول خدا که من نمیخواهم که مردم بگویند که چون ظفر یافت با صحاب خود کشت ایشان را و در روایت دیگر است که اتفاق
کرده بودند که بیندازند رسول خدا را از ناقه او در میان وادی چون که بالا رود عقبه در شب پس امر کرد
او عمار یاسر را که بگیرد مهار ناقه او را و بکشد و حذیفه را که از پشت سر براند ناقه او را و در این اثنا بودند که شنیدند
حذیفه صدای صدا و پای شتران و صدای برهم خوردن اسلحه ایشان را پس ملتفت شد پس نگاه دید که گروهی هستند
و دهان بسته و نقاب انداخته بودند پس گفت بایشان که ای دشمنان خدا دور شوید پس گریختند تا اینکه دور کرد ایشان را
لا تعتذروا قد كفرتم بعد إيمانكم إن نعف عن طائفة منكم نعذب طائفة بأنهم كانوا مجرمين يعنى عذر مخواهید
بحقیقت کافر شدید شما بعد از ایمان شما اگر عفو کنیم از یک طایفه از شما بسبب توبه عذاب میکنیم طایفه دیگر را بسبب آنکه
بودند گناهکاران با صرار بر معصیت از حضرت باقر در قول خدا لا تعتذروا اگر که این ایشان گروهی بودند که مومن
صادق بودند پس شکایت کردند و منافق شدند بعد از ایمان آوردن و بودند چهار نفر و بودند در قول خدا إن نعف
عن طائفة نفر که بود که تکفیر از آن نفر کرد ناشر مخشی بن الحمير بود که اقرار کرد بگناه خود و توبه کرد و گفت یا رسول الله هلاک
کرد اسم را نام من پس نامید او را رسول خدا عبدالله بن عبدالرحمن پس گفت خدا که ای پروردگار این بکرهٔ را دل

شهید در جائیکه معلوم نشود کرمن در کجا ام پس کشته شد در روز یمامه و ندانست احدی که او در کجا کشته شد و اثر
آن کسی بود که عفو کرد خدای تعالی از او و قال تعالی يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد إسلامهم
وهموا بما لم ينالوا وما نقموا إلا أن أغناهم الله ورسوله من فضله فإن يتوبوا يك خيرا لهم وإن يتولوا يعذبهم الله
عذابا أليما في الدنيا والآخرة وما لهم في الأرض من ولي ولا نصير يعنى سوگند میخورند بخدای تعالی که نگفتند آنچه کر
شنیده و حال آنکه بتحقیق گفتند بودند سخن کفر را و کافر شدند بعد از اسلام ایشان و قصد کردند بچیزی که
نرسیدند بآن از قتل و وجب کردند اسلام مسلمانان را و انکار ایشان را نکردند ایشان از خدای تعالی و رسول او از فضل
خود پس اگر توبه کنند باشد بهتر از برای ایشان و اگر برگردند عذاب میکند ایشان را خدای تعالی عذابی دردناک در این جهان بقتل
و اسیر و در آن جهان بآتش دوزخ و نباشد از برای ایشان در زمین هیچ دوستی و نه یاری عقاب ... مروی است که نازل شد این
آیه در شان آنانکه سوگند خوردند در کعبه که نگذارند این امر را در بنی هاشم و آن بود کلمه کفر پس نشستند از برای رسول
خدا در عقبه و قصد کردند قتل او را و است قول خدای تعالی وهموا بما لم ينالوا پس مطلع کرد ایشان را خدای تعالی پیغمبر
خود را و خبر داد او و سوگند خوردند ایشان که نگفتند این کلمه کفر را و قصد نکردند قتل او را تا اینکه نازل شد این آیه
و گذشت بجای از تفسیر عقبه و خواهد آمد مفصل آن عنقریب و قال تعالی فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله
وكرهوا أن يجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله وقالوا لا تنفروا في الحر قل نار جهنم أشد حرا لو كانوا
يفقهون فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا جزاء بما كانوا يكسبون يعنى شاد شدند نه تخلف کنندگان در مدینه بسبب
نشستن خود در مخالفت رسول خدا و نخواستند اینکه جهاد کنند باموالهای خود و جانهای خود در راه خدا و گفتند
یکدیگر که بیرون میروید در وقت گرما بگو ای محمد بایشان که آتش دوزخ سخت‌ترست در گرمی اگر باشند که در
یابند پس باید که بخندند اندک و بگریند بسیار تا جزائی باشد از جهت آنچه کسب کرده بودند پس اگر برگرداند ترا
الله إلى طائفة منهم فاستأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي أبدا ولن تقاتلوا معي عدوا إنكم رضيتم بالقعود
أول مرة فاقعدوا مع الخالفين یعنی پس اگر برگرداند ترا خدای تعالی بسوی طایفه از ایشان پس رخصت خواهند از تو از
برای بیرون رفتن بجهاد دیگر پس بگو که هرگز بیرون نیائید با من ابدا و هرگز جهاد نکنید با من با هیچ دشمنی بدرستیکه
راضی شدید شما به نشستن از جهاد در اول مرتبه پس بنشینید با بازماندگان از زنان و اطفال ولا تصل على أحد
منهم مات أبدا ولا تقم على قبره إنهم كفروا بالله ورسوله وماتوا وهم فاسقون یعنی نماز مکن بر هیچ یک از ایشان
که بمیرد هرگز و نایست بر قبر او بدرستیکه ایشان کافر شدند بخدا و رسول او و مردند و حال آنکه ایشان فاسق
بودند ولا تعجبك أموالهم وأولادهم إنما يريد الله أن يعذبهم بها في الدنيا وتزهق أنفسهم وهم كافرون
یعنی و باید که بشگفت نیندازد ترا مالهای ایشان و فرزندان ایشان جز این نیست که میخواهد خدای تعالی اینکه
عذاب کند ایشان را بسبب آنها در این جهان و بیرون رود جانهای ایشان و حال آنکه ایشان باشند کافران و چون فرستاده شد
سوره از قرآن که ایمان آورید بخدا و جهاد کنید با رسول او رخصت طلبند از تو توانگران ایشان وقالوا

ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ یعنی و چون نازل شود سورهٔ
از قرآن در آنکه ایمان بیاورید بخدا و جهاد کنید با رسول او دستوری خواهند از تو صاحبان مکنت و قدرت از ایشان
و گویند بگذار ما را که باشیم با نشستگان و صاحبان عذر راضی شدند بآنکه باشند با نشستگان از زنان
و اطفال و مهر نهاده اند بر دلهای ایشان پس ایشان در نمی یابند ثواب جهاد را لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی لیکن پیغمبر و آنانکه ایمان آوردند با او جهاد کردند با مالها
و جانهای خود و آن جماعت ثابت است برای ایشان بوستانها که جاریست در زیر قصرهای آن نهرها در حالتیکه دائم
باشند در آن آن نجات باشد بزرگ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ
كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی و آمدند تقصیر
کاران از اهل بادیه و صحرانشینان تا آنکه اذن داده شود از برای ایشان در تخلف از جهاد و نشستند از جهاد
آنانکه دروغ گفتند بخدا و رسول او زود باشد که برسد بآنانکه کافر شدند از ایشان عذابی دردناک نیست
بر ناتوانان و نه بر بیماران و نه بر آنانکه نیابند چیزی که انفاق کنند در جهاد باکی و گناهی در نشستن
از جهاد چون که نصیحت کنند و پند دهند مر ایشان را برای خدا و رسول او نباشد بر نیکوکاران هیچ راه عتاب و خدا آمرزنده
مهربان است وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ
الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ یعنی و نیست باکی و گناهی بر آنانکه چون بیایند بتو تا از برای ایشان سواری طلبی
تو ایشان را بگوئی تو با ایشان که نمی یابم من چهارپائی که سوار کنم شما را بر آن و بازگردند از نزد تو و حال آنکه
چشمهای ایشان سیلان کند و بریزد اشک از روی حزن و اندوه از آنکه نیابند چیزی که انفاق کنند در
کنند در جهاد مروی است که در غزوهٔ تبوک [illegible] هفت نفر گریه کنان نزد رسول خدا آمده گفتند یا رسول الله بخت
در ما قوت رفتن نمانده آنکه چیزی [illegible] نازل شد در شان ایشان [illegible] و در سابق گذشت که این گروه
کنند که نمی خواستند ... [illegible] و ایشان [illegible] إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ
وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی جز این نیست که راه عتاب و خطاب
باشد بر آنانکه دستوری می خواهند از تو و حال آنکه ایشان توانگرانند راضی شدند بآنکه باشند مصاحب زنان و
زنان و اطفال و مهر نهاده خدای تعالی بر دلهای ایشان پس ایشان نمی دانند عاقبت کار خود را يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ
إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی عذر می آرند منافقان و دروغ می گویند در تخلف کردن چون بازگردید شما از سفر بسوی ایشان
بگو که عذر مخواهید که هرگز باور نداریم شما را [illegible] آگاه کرده ما را خدای تعالی از خبرهای شما که در شأن

بخود و زود باشد که ببیند عمل شما را خدای تعالی و رسول او که آیا از شما بس دیگر توبه کنید یا بر نفاق بمانید و
بعد از آن باز گردانیده شوید بسوی دانای غیب و شهادت پس خبر کند شما را بآنچه بودید که می کردید سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا
عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ
الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ یعنی زود باشد که سوگند خورند بخدای تعالی برای شما چون بازگردید شما بسوی ایشان از سفر تبوک تا اعراض
کنید شما از ملامت ایشان پس اعراض کنید از ایشان و دست بدارید از ملامت و توبیخ ایشان که بدرستی که ایشان
پلید و خبیث اند نفع نمی کند در ایشان توبیخ و ملامت و جایگاه ایشان دوزخ است بسبب جزای باشد که کسب میکردند
سوگند میخورند منافقان برای شما تا آنکه راضی شوید شما از ایشان پس اگر راضی شوید شما از ایشان پس بدرستی که خدای تعالی
راضی نشود از جماعت فاسقان مرویست که رسول خدا گفته که هرکه التماس کند رضای خدا را بسخط مردمان راضی شود
خدا از او و راضی گرداند مردمان را از او و مرویست که چون رسول خدا وارد شد بمدینه از سفر تبوک مومنان از اصحاب
او سفر منافقان منع کردند و ایشان را ملامت نمودند و ایشان سوگند می خوردند برای ایشان تا آنکه ایشان ...
خود اسلام و عقیده منافق تا آنکه ستر نفاق ایشان بشود و راضی شوند از ایشان پس نازل کرد خدای تعالی این آیات را و ...
حضرت امام حسن عسکری گفته که قصد کردند جمعی از منافقان که در جنگ تبوک با حضرت بودند که آنحضرت را بکشند
رضا نشد و قصد کردند جمعی دیگر از منافقان که در مدینه مانده بودند که علی بن ابیطالب را بقتل برسانند
بوده بودند از آنچه بر کسی بدین رسول خدا و او بر ایشان از آنچه آنکه چون رسول خدا متوجه تبوک شد علی را در مدینه
خلیفه خود کرد ایشان را در مدینه و گفت که جبرئیل بمن نازل شد و گفت یا محمد خدای علی اعلی ترا سلام می رساند و میگوید
که یا باید تو بیرون روی بجنگ و علی در مدینه بماند یا تو در مدینه باشی و علی بیرون رود بجنگ و جای ...
از این دو کار نیست بدرستی که [illegible] ام این را بزرگ ... [illegible] که چه کس اگر اطاعت کند ...
در جزا ... ثواب او را چون رسول خدا علی را خلیفه کرد او را در مدینه و خود روانه جنگ شد منافقان
در این باب سخنها گفتند و گفتند که محمد این کار را ... پس علی ... شد و از رسول خدا ... و آن کلام داشتند
سبب او در جنگ ... در مدینه گذاشت پس این سخنان ایشان بعرض علی رسید تا آنکه ...
مدینه را در تبوک پس رسول خدا گفت که یا علی ... و گفت علی که یا رسول الله منافقان چنین گفتند
که گفتند چنین ... پس گفت رسول خدا آیا راضی نیستی که تو از من بمنزلهٔ هرون باشی
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست ... پس منافقان تدبیر کردند که در راه آنحضرت ...
بنا کنند و گفتند در سر راه او گودالی عمیق ... و آن را بپوشانند ... آنحضرت ... در آن
رود ... آنحضرت ... تا آنکه ... آنحضرت با ... در آن گودال ... که از ... زمین ... جای
نشیب ... که هرگاه ... در آن ... تا آنکه ... چون رسیدند حضرت

بنزد بلال از مکان برکه بیا سبب آنکه رد شد و خدا تعالی ذکر کرده فرستاده رازی کرده که رسید لب او بکنیم آب

آنحضرت پس گفت که یا امیر المؤمنین در اینجا کنده اند که در آبی و تدبیر کرده اند از برای قتل تو و خود را تا ترسی بکند از این راه

پس حضرت گفت خدای تعالی بر ایشان جزا دهد چنانچه خواهد پس کرده و تدبیری برای من اندیشیده خدا تعالی از لطف خود

خالی نگذارد پس حضرت اسب راند تا آنکه رسید بکنار آنکه دال ... بیا داد اسب آنحضرت تا نزدیک شتر از آن مکان

پس گفت امیر المؤمنین که حرکت کن و بدان که خدا تعالی که بسلامت رد میکند و مکذری را بحجتی و کار ظاهر خواهند

پس اسب بر روی آن حصیر ها دوید و خدا تعالی بحکم خود که آن حصیرها را مانند آب شد آن راه پس چون آنکه

آنحضرت با اصحاب خود از آن مکان بخطر اسب کرد فرستاده راز کرده و گلکاشت ایشان را که از آنحضرت و گفت که چه

کرامتی شد در نزد من که من نور الکعبه اینها با اصحاب ما از این مکان ... پس گفت امیر المؤمنین که خدا تعالی

نور ایمان داد با من بسلامت از جهت آنکه خواهی کرد که بر حضرت تدبیر کرده اند روی اسب با سوی آن کود آل

و گفتا که بیا ای بود بعضی پیش روی او بودند و بعضی در پشت سر او پس گفت که بکشایید این کار را پس چون کشودند آنکاه

دیدند که زیر آن خالی است و هر که بر آن بکذشتی در آن کود افتادی پس اظهار کردند از منافقان خوف و تحیر را

از این جهت دیدند پس حضرت پرسید از ایشان که میدانید که کی کرده است این عمل را گفتند ما نمیدانیم پس گفت آنحضرت که

این اسب من میداند که کی کرده است این عمل را گفتند ما نمیدانیم پس گفت آنحضرت با اسب بگو که چه بوده است این کار و که چه

کرده است اینرا پس گفت اسب یا امیر المؤمنین هرگاه خدا تعالی حکم کرده امری را که جاهلان خواهند که بشکنند و بشکافند امری

را که جاهلان میخواهند که حکم کنند پس خدا غالب است بر همه خلق و مغلوب نمی شود خلق کرده است این کار را یا امیر المؤمنین فلان

و فلان تا آنکه ذکر کرد ده نفر را و گفت که کرده اند ایشان بطوطیه و تعقیه بعضی چنانکه رسول خدا بر ایشان هم از اینها

تدبیر کرده اند که بقتل رسانند او را بر عقبه و خدا تعالی بجز را در دل او را حافظ است و غالب میشوند براو

کار از پس بعضی از اصحاب استدعا کردند که او این جز را بنویسد و بکی بنوشته بسوی رسول خدا پس گفت امیر المؤمنین

که رسول خدا نامه او بسوی رسول شد برسید از نیابت و نا محرمی برایم آن که بیا باشید پس چون رسول خدا

بنزد دیوار عقبه رسید که منافقان تدبیر قتل او را در آن میکردند در باب عقبه نزد آمد ذات منافقان را جمع کرده

و با ایشان گفت که در این وقت جبرئیل روح الامین خبر داده من که جمعی از منافقان برای هلاک علی بن ابی طالب تدبیری در جاهی

مدیر کرده بودند و خدا تعالی از عجایب الطاف و غرایب معجزات من بی را حضر سیم اسپ او و اصحاب او حفظ کرد اینک

ایشان از آن موضع عبور کردند پس معجزات مبور برکت و سالم کرد آن گود را و خدا تعالی او را پیاده مرکزد چنانچه تدبیر

کرده بودند و ظاهر شد مکید و مکر منافقان و بعضی از اصحاب او گفتند که بنویس از امور اعتبار او در حق نفر منافقان بسوی رسول

خدا و او و در جواب ایشان نکفت که رسول نا محرم خدا نزد من آید و پس چه حضرت رسول خدا خبر داد ایشان را با تحیر

امیر المؤمنین خبر داده بود با اصحاب خود که منافقان بخود قصد کرده ... و مکر قتل رسول خدا اند و خدا تعالی دفع کید ایشان

خواهد کرد و چون این جهت در چهار کار اصحاب خبر بود نکشیده تا نماز را که آنحضرت در باب گفت با یکدیگر در خلوت

کشته

گفت که چون بیا رها هر است عجایب برکید و مکر را انبر در این روز بر بلند سر پسی با کبوتر نامه بری از مدینه باو رسیده است

که علی کشته شده چنانچه منافقان نا بامه را تو طیه کرده بودند و هلاک او را بر کرده اینده است و خلاف آن از نقل میکند تا ابرای ایکه بیا

مردم این خبر را بشنوند و شهرت به هند و این جا فکر بیاهند جرات کنند بر هلاک او و همینا حبیبا این چنین اسکار را کو

هیچ سببی ندارد امانت علی در مدینه بود و تا آمد بجملة از مدینه مکر آنکه اصل مرحوم در رسیده بوده است او را در اینجا کشتند اکنون

نزد او بزرگ خواهند بود هلاک او حال کردد آکنون باید برویم بخوبی و اظهار شادی بخوشی کنیم برای هلاک علی ظاهر تدبیر کرده بودند

و جز اینکه او بمیرد تا آنکه دل او را بر گرد را این کرده و تدبیری که کرده خاطر خواهیم باشد خواهیم کرد پس امد نزد رسول خدا

و تهنیت گفتند او را بر هلاک علی او را بر ظاهر مکر و پنهان نمی گفتند یا رسول الله خبر ده ما را که علی افضل است یا ملائکه

مقربین پس گفت رسول خدا که شرف نیابند ملائکه مکر بحبت و دوستی ایشان بمحمد و علی و قبول کردن ایشان ولایت محمد و علی

صلوات الله علیهما را بدرستی که هیچ کس از دوستان علی دل خود را بنشکر از کتابت شرش در عمل و کثیر او دنجا سان کنا ها

پاک کرده باشد مکر آنکه او پاکیزه و فاضل تر از ملائکه است پس رسول خدا بیان کرد مناقب و فضایل خود و اهل

خود و علی و اولاد را در بیان شافی وافی و بکلام بلیغ طول کردند که معترض صریح است بر افضلیت او و خلافت او پس اکر کرده

خود اکر در اول بعضی اخبار کرده بود و امر کرده تا منادی ندا کرد که احدی پیش از حضرت نبوی به عقبه بالا نرود و نا آن حضرت

از عقبه نکذرد دیکری نکذرد پس امر کرد حذیفه را که در اصل نجم عقبه بنشیند و نکاه کند که کی از عقبه میکذرد پیش از آنحضرت

و خبر هلاک او را بر کردن حذیفه را اکر در عقبه سنکی پنهان شود پس گفت حذیفه که یا رسول الله من اثار رشد و بینی در تحت عقیم

در روی کار که در اینجا سنکی و دیگری هم که اکر در نجم عقبه بنشینیم و بیابد یکی از ایشان که خواهند برنو مقدم خواهند و تدبیر

هلاک تو کنند و مرا در آنجا بیابند مرا هلاک کنند بسبب جز خواهی من بتو پس گفت رسول خدا که چون به نجم عقبه

برسی سنکی بزرکی در آنجا هست نزد آن سنک برو و بکو که رسول خدا تو را امر کرده که از برای من کشوده شوی تا اینکه

من داخل تو شوم و امر میکند تو را که سوراخی در خود بکذاری که من از آن بر بینم هرکه از عقبه میکذرد و از آن سوراخ بر من

نبینم داخل شود که هلاک نشوم پس چون تو این کاروا از سنک خواهی شد با ذن پرور دکار عالمیان پس چون حذیفه

نزد آن سنک آمد و ادای رسالت رسول خدا را کرد با نجا از کرده بود تمامی بجا آمد و حذیفه در میان آن سنک پنهان شد

پس از آن چهار نفر از منافقان آمدند سوار بر شتران خود و پیاده کار ایشان در پیش روی ایشان و بعضی بعضی میکفتند

که هرکه را در آنجا بیند بکشید تا آنکه خبر بالهجه بهجت که ما را دیده است تا باعث آن شود که محمد بر کردد و از عقبه بالا

نیاید و بکردد و تدبیر ما باطل شود پس حذیفه شنید این سخنان را از ایشان هر چند تفحص کردند کسی را ندیدند و خدا تعالی

حذیفه را در میان سنک پنهان کرده بود پس آن منافقان متفرق شدند و بعضی بکوه بالا رفتند و بعضی در نزد سنکها

برکردیدند و بعضی در دامن کوه از طرفین راست و چپ پنهان شدند و با یکدیکر میکفتند که خوب دیده که اسباب قتل محمد را ما

مهیا است که خود سوی او را آن میکند و مردم را منع میکند که پیش از او بعقبه بالا روند که ما از برای او خلوت شود و ما

خود را از ایشان در او طاغیم جاری کردن رسیدن اصحاب او را با اینکه بکنیم کرده باشیم و خدا تعالی جمیع سخنان ایشان را

بکوئیم حذیفه نیز بترساند و حذیفه نیز ضبط و حفظ می کرد پس چون آن جماعت متمکن شدند بر کوه در هر جا که خواستند از سنگ بالا رفتند
سخن در آمد و گفت ای حذیفه که الحال برو نزد رسول خدا و او را خبر ده با آنچه دیدی و شنیدی حذیفه گفت که من چگونه بیرون
روم از تو و حال آنکه اگر آنجا هم از جای خود حرکت کنم ایشان مرا می بینند جواب گفت که ان خدا [illegible] در میان جای داد و ان
سوار است که در مرحله ای که هستیم ترا بقوت رساند تا نزد رسول خدا حاضر سازد و از دشمنان نجات دهد [illegible]
داد پس چون حذیفه اراده کرد که برخیزد و برود دید آن سنگ [illegible] بر اختیار مانند مرغ در هوا بپرید تا آنکه
در نزد رسول خدا بر زمین نشست پس خبر داد حضرت را با آنچه دیده و شنیده بود پس گفت رسول خدا که آیا ایشان را شناختی
گفت یا رسول الله ایشان رویهای خود را پنهان کرده بودند و نقاب بر روی داشتند و اکثر ایشان را شناختم از شتران ایشان
پس چون تفحص کردند در آن مکان کسی را نیافتند نقابها را انداختند و من صورتهای ایشان را دیدم و همه را
شناختم و نامهای ایشان فلان و فلان است تا آنکه بیست و چهار نفر همه را شمرد پس گفت رسول خدا که هرگاه خواهد
خدای تعالی امر را ثابت بدارد اگر این جماعت با جمیع خلق متفق شوند که او را از جای خود حرکت دهند نتوانند و خدای تعالی
امر خود را جاری خواهد کرد هرچند نخواهند کافران پس گفت ای حذیفه برخیز و سلمان و عمار را بطلب [illegible]
کنید بخدا و چون از آن عقبه صعب بگذریم پس رخصت دهیم مردم را که از عقبه بیایند پس رسول خدا از عقبه بالا رفت
و ناقه خود سوار بود و حذیفه و سلمان یکی مهار ناقه را میکشید و دیگری از عقب ناقه را میراند و عمار در پهلوی ناقه راه میرفت
و آن منافقان بر شتران خود سوار بودند و یاران ایشان متفرق بودند در اطراف عقبه و آنها که بر بالای عقبه ایستاده بودند
دبها را پر از ریگ کرده بودند که تا از بالای عقبه بر او بیندازند پس چون آنحضرت بالای عقبه رسید ایشان از بالا
دبهای پر از ریگ را رها کردند که تا بر سر او [illegible] تا ناقه را رم دهند پس چون دبها نزدیک بناقه رسول
رسیدند بقدرت خدا دبها بلند شدند و از سر ناقه گذشتند و از طرف دیگر سرازیر شدند و هیچ ضرری بناقه
نرسانیدند و ناقه اصلا احساس آنها نکرد پس گفت رسول خدا بعمار که بالا رو بر این کوه و بعصای خود [illegible]
شتران ایشان را بزن و شتران را از عقبه زیر بینداز پس عمار چنین کرد و شتران ایشان رم کردند و سواران را انداختند
پس دست بعضی شکسته و بعضی پای او شکست و بعضی پهلوی او شکست پس [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و بعد از آنکه زخمهای ایشان [illegible] آثار آن بر ایشان بود تا آنکه مردند [illegible] رسول خدا
[illegible] که حذیفه [illegible] منافقان [illegible] در پائین کوه نشسته بودند [illegible]
گذشتند و بالا رفتند بعقبه و خدای تعالی کفایت کرد شر ایشان را از رسول خود و آنحضرت با سلامت و غنیمت مراجعت کرد
و خدای تعالی منافقان را ذلیل و خوار و رسوا گردانید [illegible] وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی و طایفه دیگر از اعراب و اهل مدینه اعتراف کردند بگناهان خود [illegible]
نیکو [illegible] بگناه [illegible] باشد با کارهای بد [illegible] از رسول خدا [illegible] شاید خدای تعالی [illegible] توبه را
بر ایشان [illegible]

انفور

اعضا را بریده [illegible] از رسول خدا [illegible] تبوک پس چون رسید با ایشان
[illegible] در میان [illegible] پس [illegible]
تا آنکه [illegible] رسول خدا از تبوک پس رسید [illegible] ایشان [illegible]
رسول خدا [illegible] ایشان را پس گفت رسول خدا که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پس چون نازل شد [illegible] رسول خدا نزد ایشان [illegible]
[illegible] از مؤمنان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت آنحضرت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] آنحضرت [illegible] رسول خدا
[illegible] وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ یعنی [illegible]
[illegible] خدا یا آنکه عذاب میکند ایشان را و یا آنکه [illegible] توبه ایشان و خدای تعالی
دانا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] رسول خدا از تبوک پس گفت [illegible]
در نزد رسول خدا پس گفت رسول خدا [illegible] تا آنکه حکم کند خدا در باره توبه [illegible]
دیگر [illegible] رسول خدا اصحاب را [illegible] با ایشان [illegible]
[illegible] ایشان تا آنکه بر ایشان تنگ شد [illegible] با آن وسعت [illegible]
[illegible] پس [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] رسول
[illegible] پس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله پس گفت [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از مؤمنان [illegible] اسلام [illegible] خدا [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] مؤمنان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] ایشان [illegible] تا آنکه عذاب بکند ایشان را

یا ابکر بتوابیکند توبه ایشان را خدای تعالی. و قال تعالی لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ یعنی بتحقیق قبول کرد خدای تعالی
توبه را به پیغمبر در باب اذن دادن به منافقان و بر مهاجران و بر انصار آنانکه متابعت او کردند در وقت دشواری که کار در
تبوک چون لشکر تنگ بود که میل کند از ثبات با ایمان دلهای گروهی از ایشان پس قبول کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان
بدرستی که او است با ایشان مهربان آمرزنده. مرویست از حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام که گفتند لقد تاب الله بالنبی علی
المهاجرین یعنی بتحقیق که قبول کرد خدای تعالی توبه را بسبب پیغمبر بر مهاجران و مرویست از حضرت صادق ع که گفت از اسد
ابن ابی مریم چنین میگوید ابان بن تغلب که من گفتم که یابن رسول الله بدرستی که عامه قرائت میکنند این آیه را چنین در نزد ما
است پس گفت آنحضرت که چگونه قرائت میکنند گفتم ای ابان گفتم قرائت میکنند ایشان لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین
والانصار پس گفت آنحضرت که وای بر ایشان و کدام گناه بوده است برای رسول خدا تا آنکه قبول کند توبه او را از آن
بدرستی که خدای تعالی قبول کرد توبه را بسبب او از امت او و مرویست که نازل شد این آیه در غزوه تبوک در شان ابوخیثمه و ابوذر
و عمیر بن وهب که تخلف کرده بودند و بازمانده بودند پس ملحق شدند برسول خدا و حال آنکه [illegible] ایشان صاحب
بود و صاحبان حیرت و [illegible] بودند و در ایشان تنگی [illegible] که ملحق [illegible] پس ملحق شدند
و گذشت قصه ابوخیثمه و ابوذر بتفصیل و مرویست که بود عسرت [illegible] در غزوه تبوک بحدی که حال ایشان بحدی
که همراه داشتند هر ده نفر یک شتر که بنوبت سوار میشدند سوار میشدند در یک ساعت یکی پس پیاده میشد و سوار میشد
نفر دیگر و بود توشه راه ایشان جو سوس زده و خرمای کرم زده و بسبب شدت [illegible] قسمت میکردند
ده نفر یکی از خرما را و چنان بود که میمکیدند یکی از خرما را جماعتی تا آنکه [illegible]
تا ایشان و در تنگی شد بدحالی چنانچه قحط و گمان بعضی آنکه جمعی از ایشان قصد کردند که برگردند بعد از حصول
رخصت از رسول خدا پس خدای تعالی ایشان را نگاه داشت و ثابت داشت تا آنکه در گذشتند. وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا
حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ یعنی قبول کرد خدای تعالی توبه را بر سه نفر دیگر که تخلف کرده بودند از سفر تبوک
تا آنکه چون تنگ شد بر ایشان زمین با آن وسعت و فراخی یعنی حیران و سرگردان بودند و تنگ شد بر ایشان نفسهای
ایشان از شدت غم و الم و یقین کردند که نیست هیچ محل پناهی از عذاب خدا مگر بسوی او پس قبول کرد خدای تعالی توبه را
بر ایشان تا آنکه باشند توبه کنندگان بدرستی که خدای تعالی او است توبه پذیرنده مهربان. مرویست از حضرت صادق ع
که ایشان کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه بودند و مرویست از حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق ع که ایشان
قرائت کردند و علی الثلثة الذین خالفوا یعنی بر آن سه نفر که مخالفت کردند و نیز مرویست از حضرت باقر ع که گفت بلکه
نازل شد و علی الثلثة الذین خالفوا و اگر خلف کرده بودند نبود بر ایشان نقصی و نیز مرویست از حضرت صادق ع
که گفت و اگر تخلف کرده بودند [illegible] بودند در حالت ظاهر [illegible] تخلف کرده بودند از رسول خدا

گروهی

گروهی از منافقان دیگر گروهی از مؤمنان که صاحبان بصیرت بودند در دین و علامت نفاق در ایشان ظاهر نبود و از جمله
ایشان کعب بن مالک شاعر و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه بود و چون خدای تعالی توبه ایشان را قبول کرد کعب گفت که من هرگز
قویتر نبودم از روزی که رسول خدا بسوی تبوک بیرون رفت هرگز دو شتر با هم جمع نکرده بودم مگر در آن روز
پس من بگفتم که فردا بیرون خواهم رفت و پس فردا بیرون خواهم رفت و سستی کردم و بعد از بیرون رفتن حضرت
چند روز بماندم و هر چند داخل بازار میشدم هیچ حاجتی بر آورده نمیشد پس هلال بن امیه و مرارة بن ربیع
را دیدم که ایشان نیز تخلف کرده اند پس با یکدیگر وعده کردیم که بامداد به بازار برویم و کارسازی خود را بکنیم
و بیرون رویم و چون بیرون رفتیم به بازار حاجت ما بر آورده نشد و امروز فردا و پس فردا میکردیم تا آنکه خبر رسید که رسول
خدا مراجعت کرده است و ما از آنچه کرده بودیم پشیمان شدیم و چون آنحضرت نزدیک مدینه رسید ما باستقبال او
بیرون رفتیم که او را استقبال کنیم و چون رسیدیم و بر او سلام کردیم جواب سلام ما را نگفت و روی خود را از ما بگردانید
پس سلام بر برادران مؤمن خود کردیم ایشان نیز جواب سلام ما نگفتند و چون این خبر با اهل و عیال ما رسید ایشان نیز قطع
نظر از ما کردند و با ما سخن نمیگفتند و چون بمسجد حاضر شدیم هیچ کس بما سلام نمیکرد و با ما سخن نمیگفت پس زنان ما
نزد رسول خدا رفتند و گفتند که یا رسول الله شنیده ایم که تو غضب کرده بر شوهران ما آیا کناره گیریم ما از ایشان [illegible]
گفت آنحضرت که جدا نشوید از ایشان و لیکن نگذارید ایشان را که با شما نزدیکی کنند و چون کعب بن مالک و رفقای او این حالت
را دیدند پس کعب گفت چرا ما در مدینه باشیم و حال آنکه با ما سخن نگوید رسول خدا و برادران ما و زنان و اطفال ما
پس بر سر کوهی برویم تا آنکه خدا توبه ما را قبول کند یا در آنجا بمیریم پس بیرون رفتند بسوی کوهی که در مدینه که آنرا
ذباب میگفتند پس روزها را روزه بودند و اهل و عیال ایشان از برای ایشان طعامی میبردند و دور گذاشته بر میگشتند
و بر میگشتند و با ایشان سخن نمیگفتند پس چند روز بر این بگذشت [illegible] گریه و تضرع و زاری
و استغفار میکردند که خدا ایشان را بیامرزد و چون مدت غضب ایشان بطول کشید کعب گفت که این مردم بر ما غضب کرده اند
خدا و رسول خدا و برادران ما و مؤمنان و زنان ما و خویشان ما و هیچیک از ایشان با ما سخن نمیگویند پس چرا ما همه با یکدیگر
غضب نکنیم پس هر سه از یکدیگر جدا شدند و سوگند خوردند که هیچ یک با دیگری سخن نگویند و هر یک رفتند بطرفی
از کوه و دیگری را ندیدند و چون پنجاه شب شد و رسول خدا در خانه ام سلمه بود که توبه ایشان نازل شد چنانچه
خدای تعالی گفته است لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة و گفت حضرت صادق ع که نازل
و علی الثلثة الذین خالفوا یعنی بود آنکه خدا توبه آن سه نفر را که مخالفت کردند با رسول خدا [illegible] حتی اذا ضاقت
علیهم الارض بما رحبت گفت آنحضرت که [illegible] ایشان رسول خدا و برادران مؤمن [illegible]
و عیال ایشان پس بر ایشان تنگ شد مدینه تا آنکه از مدینه بیرون رفتند وضاقت علیهم انفسهم گفت حضرت که [illegible]
است با یکدیگر سوگند خوردند که با یکدیگر سخن نگویند [illegible] پس خدای تعالی توبه ایشان را قبول کرد بسبب صدق نیت
ایشان و قال تعالی مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ

عَن نَّفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ
مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ
وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بعضی از اعراب از برای اهل مدینه و آنانکه در اطراف ایشان بوده اند
از اعراب جایز نیست ایشان را اینکه تخلف کنند در غزوه تبوک از رسول خدا و نه اینکه دریغ دارند جانهای خود را از جان او
این بود نیز از دنیا است که نمی رسد با ایشان هیچ تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدا و گام نمی گذارند بجائی که
بغیظ و خشم آرد کافران را و نقصان نکنند از هیچ دشمنی نقصانی را مگر اینکه نوشته میشود از برای ایشان بسبب آن
جزاء عمل نیکی و مستوجب میشوند ثواب کار شایسته را بدرستی که خدا ضایع نمیکند ثواب نیکوکاران را و انفاق نمیکنند
ایشان نفقه اندک را یا بسیار را و قطع نمیکنند هیچ وادی را مگر اینکه نوشته میشود از برای ایشان ثواب آن
تا جزا دهد ایشان را خدا بهتر از آنچه باشند که میکنند فصل در بیان قصه ابو عامر راهب و مسجد ضرار
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ
أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی و بعضی از منافقان بودند آنانکه گرفتند و بنا کردند مسجدی
را از جهت ضرر مسلمانان و از برای کفر و از جهت جدائی افکندن در میان مؤمنان و انتظار کشیدن از برای کسی که جنگ
کرده بود با خدا و رسول او پیش از بنای او و هر آینه سوگند میخورند که اراده نکردیم با آن مگر خصلت نیکو را و خدا گواهی
میدهد که بدرستی که ایشان هر آینه دروغ گویانند مروی است که جون قبیله بنی عمرو بن عوف مسجد قبا را در ربیع
ساختند التماس کردند که رسول خدا در مسجد ایشان نماز کرد و حسد بردند بر ایشان گروهی از بنی غنم بن عوف و گفتند مسجدی
بنا میکنیم که ما در آن نماز کنیم و بنا نهادند که در پهلوی مسجد ایشان دوازده نفر بودند و بروایتی پانزده بخدمت آمدند
و گفتند یا رسول الله دخترت سید محمد یا اگر مسجدی نماز کنیم در شب های سرد از برای بیماران و بیچارگان و شبها و باران حضرت
اذن داد با ایشان و چون مسجد را ساختند آمدند بخدمت حضرت و گفتند یا رسول الله میخواهیم که در مسجد ما بیائی و نماز
بگذاری تا موجب برکت گردد از برای ما و چون در آن وقت حضرت در جهاز حرکت بسوی تبوک بود گفت من در جناح سفرم
و چون از این سفر برگردم ان شاء الله خواهم آمد و چون از سفر تبوک مراجعت کرد ایشان بسوی آن اراده معاودت
کردند و خدا تعالی این آیات را در شان مسجد ایشان نازل کرد و گفته اند ابو عامر راهب بطلا حکم کرده اند و نصاری ابو عامر
بود و گفته اند در جاهلیت رهبانیت اختیار کرده و پلاس پوشیده بود پس چون رسول خدا بسوی مدینه هجرت کرد
او حسد برد که آن حضرت میکرد بر رسول خدا و انکار ادعیه آن حضرت مینماید و بعد از فتح مکه که اسلام قوت یافت
او بگریخت و بطایف رفت و چون اهل طایف اسلام قبول کردند او از طایف گریخت و بشام رفت و اختیار دین نصرانیه
کرد و او پدر حنظله بود که در جنگ احد شهید شد و ملائکه او را غسل دادند پس ابو عامر بسوی منافقان مدینه فرستاد که
مستعد شوید و مسجدی بنا کنید که در آن جمعیت نمایید که من میروم نزد قیصر پادشاه روم و از او لشکری میگیرم و بسوی مدینه
میآورم که محمد را از مدینه بیرون کنیم پس منافقان مسجد منتظر آمدن او بودند چنانچه حق تعالی خبر داده است او بیش از

ابکه

از اینکه بپادشاه روم رسید در قنسرین بهلاکت رسید و راحل شد پس یاد کرده خدا تعالی آن حضرت را از نماز کردن در مسجد ایشان و گفت
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُطَّهِّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ
جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ یعنی بپا مایست در آن مسجد هرگز هر آینه مسجدی که بنا کرده شده است بر تقوی و پرهیزکاری از روز اول بنا
سزاوارتر است از اینکه بپا ایستی در آن مسجد باشند در او گروهی دوست میدارند اینکه پاک باشند و طهارت بگیرند از احداث
و خدا تعالی دوست میدارد طهارت گیرندگان را آیا پس آنکه اساس بنا و بنیان نهاده است بر تقوی از برای خدا و خوشنودی
او بهتر است یا آنکه اساس بنا و بنیان خود را بر کنار رود سیلگاه و بر لب زمینی بغیر مستحکم که نزدیک بود باشد از جا
در آتش دوزخ و خدا تعالی راه نمی نماید جماعت ستمکاران را و همیشه باشد آن بنای ایشان که بنا کردند سبب شکی و نفاق
در دلهای ایشان مگر اینکه پاره شود دلهای ایشان و خدا تعالی دانا و حکیم است گفتار در حسنکه مرویست که چون
حضرت از سفر تبوک مراجعت کرد و این آیات نازل شد امر کرد مالک بن الدخشم خزاعی و عامر بن عدی که بروند و آن مسجد را
خراب کنند و بسوزانند و چون ایشان نزدیک آن مسجد رسیدند مالک گفت بعامر که صبر کن که تا من از خانه خود آتشی
بیاورم پس داخل خانه خود شد و آتشی ورده و در آن افروخت که آتش در در و دیوار و سقف و ستونها گرفت ایشان
و سوزاندند از منافقان که جمع شده بودند پراکنده شدند آنرا خراب کردند و بروایتی نظر باینکه آن حضرت در حال در کناسه ساخته
کرد که مردم کثافات و نجاسات در آن ریزند مرویست از حضرت امام حسن عسکری که چون سعد بن معاذ شهید شد
بعد از فتح بنی قریظه رسول خدا گفت که خدا رحمت کند ترا ای سعد بدرستیکه تو استخوانی بودی در گلوی
کافران و اگر میماندی منع میکردی که گوساله را کرا اراده نصب آن میکنند در پیغمبر اسلام که مدینه است و آنکه گوساله موسی
گفتند اصحاب یا رسول الله آیا اراده خواهند که در مدینه گوساله بر پا کنند گفت آری و الله اراده خواهند کرد اگر
سعد زنده میبود منع میکرد از آن کار ایشان را و لیکن خواهند کرد و خدا تعالی خواهد که آن شکر بر ایشان هم تمام
بنهد پس خبر ایشان را خدا تعالی خواهد کرد پس گفتند اصحاب یا رسول الله خبر ده ما را که خبر ایشان چگونه خواهد بود حضرت
گفت بگذارید تا تقدیر خدا در این باب ظاهر شود پس حضرت امام حسن عسکری روایت کرد از حضرت موسی بن جعفر
که منافقان بعد از آن فوت شدن سعد و متوجه شدن رسول خدا بسوی تبوک ابو عامر راهب را بفرستادند و از او خواهش
کردند و با او بیعت کردند و نقیب کردند که در مدینه اعانت کنند و منافقان در عقب ایشان رسول خدا را بر اهل
بیت او و زنان و فرزندان اصحاب آن حضرت که با او بیرون رفته بودند اسیر کنند و غارت کنند و با او عهد کنند و مسجد حیله
در میان راه تبوک او را بقتل رسانند پس خدا تعالی دفع ضرر ایشان را از آن حضرت کرد و منافقان را رسوا گردانید
که رسول خدا گفت با اصحاب خود که شما خواهید دید بلای آن جماعت که بیشتر از شما میبوده اند ما شنیده دید که گفتند که با هم
موافقت و معاونت بر نهادند که بر هم بیاورند و بر جمعی اگر از اهل کتاب از ایشان داخل بیت المقدس شوند باید سوختنی باشند

داخل این سوره نازل خواهد شد کفتند یابن رسول الله آن [illegible] کفت رسول خدا که برود و تعقیب آن منافقان [illegible] بود
پس کفت آنحضرت که بدانید که [illegible] رسول خدا خبرها از جانب صاحب دومة الجندل [illegible] و پادشاه آن نواحی [illegible]
برای او بود مملکت عظیمی از نزدیکیهای شام و [illegible] رسول خدا را [illegible] قصد او [illegible] خواهد کرد
اصحاب او را و هلاک خواهد کرد [illegible] در پیش او حاضرند و بودند اصحاب رسول خدا ترسان و هراسان از جانب
او تا اینکه هر روز بیست نفر از ایشان بنوبت حفظ و حراست او میکردند و هر آوازی که [illegible] صدای [illegible]
که طلوع کرده است ابتدای لشکر او و منافقان در [illegible] بسیاری میکنند و اصحاب حضرت را وسوسه میکردند
که اکیدر پادشاه دومة الجندل لشکر انبوه دارد و [illegible] مهیا کرده است برای جنگ شما و [illegible]
کرده است [illegible] هستند که [illegible] کرده ام از برای شما [illegible] اکر هر چه [illegible] شما باید
از شما باشد و ضعیفان مسلمانان را [illegible] که اصحاب محمد [illegible] اکیدر [illegible]
خواهد کرد و مردان شما را خواهد کشت و زنان و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد تا اینکه دلهای مؤمنان از سخنان منافقان
[illegible] آمد و این حال را [illegible] بحضرت رسول پس منافقان با هم اتفاق کردند با ابو عامر راهب که رسول
خدا او را فاسق نامیده بود [illegible] و او را امیر خود کردانیدند و بر خود اطاعت او را لازم ساختند پس ابو
عامر با ایشان گفت که رای من آنست که من از مدینه غایب شوم تا اینکه تدبیر من با شما ظاهر نشود [illegible] باکیدر
دومة الجندل فرستاد [illegible] که ما نیز او را یاری میکنیم و او را از [illegible]
بسوی رسول خدا و تدبیر ایشان را با خود داد و امر کرد او را که متوجه [illegible] رسول خدا هر کاه که اراده جنگ کند
اراده خود را اظهار [illegible] که اراده [illegible] از جانب [illegible] در آن اظهار اراده
خود کرد و امر کرد اصحاب را [illegible] منافقان [illegible]
کردانید [illegible] ایشان را در قرآن [illegible] از جهاد و رسول خدا اظهار کرد که حق تعالی بسوی من وحی
فرستاده است که من بر اکیدر ظفر خواهم یافت و با او صلح خواهم کرد که در هر سال هزار اوقیه طلا با دویست حله در ماه
صفر و هزار اوقیه طلا با دویست حله در ماه رجب [illegible] و بعد از هشتاد روز بسلامت به مدینه بر خواهم کشت
پس حضرت باصحاب خود کفت که حضرت موسی چون از قوم خود بیرون رفت بجانب طور چهل شب وعده داد
و من شما را هشتاد شب وعده میدهم و بعد از هشتاد شب بسلامت و غنیمت و ظفر [illegible]
از اصحاب من [illegible] باشد بسوی مدینه بر خواهم کردید و چون منافقان این سخن را شنیدند کفتند بخدا سوکند
[illegible] بعد از این باصلاح نخواهد آمد [illegible] بعضی از اصحاب [illegible]
[illegible] از اصحاب محمد [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] از حضرت [illegible] اظهار میکردند [illegible]
اظهار [illegible] و بعضی اظهار [illegible] و اطفال خود میکردند و بعضی [illegible]

عذرها

عذرها از حضرت رخصت میطلبیدند و او ایشان را رخصت میداد پس چون عزم آنحضرت جزم شد بر رفتن بسوی تبوک منافقان
در بیرون مدینه مسجدی بنا کردند برای اینکه در آن مسجد جمع شوند برای تدبیرات باطل خود و چنان بنمایند که ما آن
برای نماز [illegible] پس جماعتی از ایشان بنزد حضرت آمدند و کفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد تو دور است و ما
کراهت داریم از اینکه [illegible] و بدین سبب مسجدی از برای خود
بنا کرده ایم اکر مصلحت بدانی بیا و در مسجد ما نماز بکن تا مسجد ما میمنت و برکت بهم رساند و چون [illegible] نماز بکنیم از برکت
تو محروم نباشیم پس حضرت اظهار نکرد با ایشان [illegible] که حق تعالی باو خبر داده بود از کفر و نفاق و تدبیرهای ایشان
و کفت [illegible] سوار شد [illegible] بجانب مسجد ایشان
پس هر چند حرکت داد یعفور را [illegible] و یعفور از جای خود نجنبید [illegible]
دیکر بسیار [illegible] پس کفتند شاید این یعفور چیزی [illegible] در این راه دیده باشد و از آن رم کرده و ترسیده
باشد [illegible] پس کفت رسول خدا که بیاورید اسبی را از برای من پس چون سوار شد هر چند حرکت داد
بجانب مسجد ایشان حرکت نکرد [illegible] و چون بر کردانیدند [illegible] بسیار [illegible] حرکت میکرد
و میرفت [illegible] کفتند که شاید این اسب نیز از چیزی در این راه رم کرده باشد [illegible]
پس کفت حضرت [illegible] تا پیاده برویم بسوی این مسجد و چون اراده کردند که [illegible] بجانب آن مسجد [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] نتوانستند [illegible] بردارند و حرکت کنند و چون اراده کردند که
بطرف دیکر بروند [illegible] حرکت [illegible] ایشان [illegible] حرکت میکردند
و میرفتند پس کفت رسول خدا که این امریست که [illegible] حق تعالی [illegible] اراده [illegible]
[illegible] انشاء الله [illegible]
[illegible] عازم شد بر بیرون رفتن بسوی
تبوک و منافقان [illegible] استیصال [illegible] انحضرت و مؤمنان [illegible]
بسوی تبوک [illegible] حق تعالی [illegible] اهل الاسلام [illegible] که یا باید تو بیرون
بروی [illegible] در مدینه و یا [illegible] در مدینه پس کفت رسول خدا [illegible]
[illegible] حکم خدا و رسول او [illegible] اطاعت میکنیم [illegible]
از رسول خدا [illegible] کفت رسول خدا [illegible]
[illegible] پس کفت علی که راضیم یا رسول الله پس کفت رسول خدا [illegible] یا ابا الحسن [illegible] از برای
ثواب [illegible] امت [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] پس چون رسول خدا از مدینه [illegible]
رفت [illegible] منافقان [illegible] کفتند که رسول خدا علی را خلیفه خود کردانید در مدینه

که ایشان را جهت بعضی ملالات و کدورتی که با او داشت و نگذاشت او را در مدینه بماند از برای آنکه منافقان با او در شب بیرون او
بیرون روند و نگذارند که او را با او حیله کنند و هلاک کرد اسعد او را پس چون طلحه ابن عبدالله را شنید رفت بنزد رسول خدا
و گفت یا رسول الله آیا میشنوی که چه میگویند پس گفت رسول خدا که آیا گمان میکنی اگر تو نبودی من هلاک میشدم
منزوی چشم من و ما نند و هیچ بعد از من بجز حرکت کرد رسول خدا با اصحاب خود در وقت رفتن و ما نند طلحه در آن
وهر این زمان که نمیبری و اندیشه نکرد که واقع شد از آنچه مسلمانان اندیشه میکردند از خطر و خوف و ترس از او و در دل
ایشان جا افتاده که منع میکرد ایشان را از آن و میگفتند در میان خود که این پیغمبر محمد بر کشته باشد تا آنکه او
هلاک کند و ایشان خواهیم یافت پس رسید رسول خدا بجائی که در میان راه و آمد دیگر از راه ما نند حضرت پیغمبر
و سعد بن معاذ و سعد بن عباده که از بزرگان انصار بودند و گفتند که ای رسول خدا آیا این امر است که از برای ما اختیار کرده
گفتند یا رسول الله ما چگونه او را اکنون میکنیم و از برای تو چه یاری از لشکر آنان بخواهیم و ختم بایشان کار او در قلعه
در نهایت استحکام است گفت رسول خدا که حیله و تدبیر کنید با او و ابوبکر پیغمبر گفت یا رسول الله ما
حیله و تدبیر کرده ایم در این شب ما که ایشان در روز و شب است و راه ما تا قلعه ایشان همه جا پنهان است
و ایشان از دور ما را میتوانند دید گفت آنحضرت که آیا میخواهید که خدا تعالی شما را از نظر ایشان پنهان کرده
و شما را بر ایشان ظاهر کند که شما ایشان را ببینید و ایشان شما را نبینند و بیاید که در میان شما را احساس نکنند
گفتند آری یا رسول الله پس گفت حضرت که صلوات بفرستید بر محمد و آل طیبین او و اعتقاد کنید که بهترین آل
محمد علی بن ابیطالب است و تولا و تبری بخصوص بجهت اعتقاد بکنید که علی در میان همه کس که باشد او سزاوارتر است
بولایت بر ایشان از دیگران و دیگر ابن عشه که با او شقه و جیب و حجت چنین کنید از نظر ایشان غایب و پنهان
خواهید بود تا بیاید بر ما ایشان پس سید پس جا بنگاه امرها را بیند های کوهها و کار و نقد ها در شب آمده
کرشما خواهد در ابن روزها قلعه او می بند و چون ابرها و صدای همه ایشان را شنید خواهد گفت که کتیبه و در دو ولد
و ابخا را برای با شکار کنید پس بزن از خواهد گفت که نزد ما کرار او ده بیرون روشن کنیم که بجای دریان قلعه فرود
املاء است رسن ابن بیت ستم از آنکه همی از خسته باشد که پس او بافتاده کنید و بکریند و او در جواب خواهد گفت که کی
جان میکند که در این از لشکر محمد حاضر شد و در بیرون قلعه ما باشد و حال آنکه میدانند که جاسوسان و دیدبانان
ما در کمین او نشانده و اگر کسی در حوالی قصر من بیرون آید جوانات و حشی بزند یا نقصی به ما برسد پس او را از قصر خود
بیرون خواهد آمد و رسول خواهد شد که ایشان جوانها را شکار کنند و ایشان خواهید که بجنید او را از عقب ایشان خواهید
تا خدا پس شما او را تعاقب کنید و بگیرید و بنزد من آورید و چون ایشان از تنع و قصر آمده شدند در پای قلعه او
رسیدند آنچه آنحضرت گفته بود واقع شد و چون گرفتند او را گفت من حاجتی دارم از شما گفتند بگو حاجت خود را که
هر حاجتی که داشته باشی روا میکنیم بغیر از آنکه سؤال کنی که ترا رها کنیم گفت حاجت من آنست که جامهای مرا بکنید
و شمشیر و کمر بند مرا از من بگیرید و مرا با جامه های تنها بنزد محمد ببرید تا بداند که چون مرا بر اطلاعات ابن حید بمن ترحم
که دیر ایشان را بجا آرند و چون او را بنزد حضرت آوردند نفرین کرد بر آن قوم و حضرت در حق او دعای خیر کرد تا هلاک شد و آنچه
کرد آیا ایشان از جاهای خود ترسان بودند و از آن جاها از جاهای ایشان که جاهای ایشان خواهد رسید که گفته اند که
جاهها اگر باشند بران معهدی که با من کرده اند تا در حرمی که شما را بلاها تا شکنند و چون مسلمانان از این سخن تعجب کردند
گفت رسول خدا که با کفار و ستمکاران که اهل بیت در وقت میگیرند بهتر است از آنکه ما بین آسمان و زمین را بپر
از طلا کند و چون آگاه شد آن حضرت او را بتضرع و زاری و استغفار کرد و گفت مرا رها کن تا دشمنان تو
را که در بیت طلا و باد شاهی مشغولند از تو دفع کنم گفت رسول خدا که اگر تو راست میگوئی خود چه خواهی کرد
اگر راست میگوئی که از پیغمبر خدا نیستی پس قبر را ظاهر خواهید کرد در بیرون از خانه و خبر که نگذاشت که سایر اصحاب دانند و او در زمین بماند
و حیوانات وحشی و سباع را فرستاد که مرا از قصر و قلعه بیرون آورد و بمیدان انداخته اند و اکر پیغمبر نباشی ایشان از دور
را بتان انداخته و ابوبکر را با ابن عبیده و عمیله معجیب با دام تو انداخته با ما سخن خواهد کرد پس رسول خدا با او بسیار کرد
که او را رها کند و او در هر سال در ماه رجب هزار و پنجاه طلا و در هر شعبان هزار و در ماه صفر پنجاه هزار و بعضی طلا و در بیت
یسیم جزیه بدهد و شرط با انکه هرگاه از لشکر مسلمانان بر ایشان بگذرند سه روز ایشان را مهمان کنند و تا منزل دیگر
توشه راه با ایشان بدهند و اگر خلاف از این شرطها کنند امان خدا و رسول خدا بری باشد پس رسول خدا مصالحه کرد
کرد و صورت عهدنامه را نوشت چنانکه ذکر کردید و مکرر با ما نماز ابا طلا کرده اند در غضب کرده که ساله بجهت ابوعامر راهب که حضرت
او را فاسق نام کرده بود و با سلامت ما بیت و ضعیف و فرزند طلحه و رضیه اهل مدینه شد و او را که تا مسجد ضرار را
که او را منافقان بمکر و حیله بنا کرده بودند بسوزانند و ابوعامر راهب چون خبر ناله و حزن و لعن و تشنیع بسیار کرده
و جا بجا بر اطلاعات بود و معالمان بدر ایشان تنع و اصحاب گریبد و تا آنکه خدا تعالی در آن تفسیر آیه والذین اتخذوا
مسجدا ضرارا و کفرا تا آخر آیات فصل دوم در بیان نزول سوره برائت و فرستادن علی علیه السلام که بخواند از برای مردمان در موسم حج
سوره توبه بازده آیه براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین یعنی این سوره بیزاریست از خدا
و رسول او بآنانکه عهد کردید شما با ایشان از مشرکان یعنی خدا و رسول بیزارند از عهدی که کرده بودید شما با مشرکان و اگر کفر
شرح که حکم چنان باشد آنکه چون عهد را نقض عهد کنند و نیکه چنان را جواب داده میشود که حقیقت رسول خدا شرط
کرده بود با ایشان تا عهدها تا آنکه هیچ کدام از اهل بیت بر هیچ تا آنکه نقض کنند و نیکه با ایشان عهد و ابر چون
شکستند مشرکان عهد را و هرچه از شما خدا تعالی بنقض عهد خبر نکنند رسول خدا بی عهد را ابن حجر فسیحوا فی الارض
اربعة اشهر و اعلموا انکم غیر معجزی الله و ان الله مخزی الکافرین یعنی پس گردش کنید با ایشان که را جوید و ابر باشید در زمین
در مدت چهار ماه که از ابتدای شوال تا شمال محرم باشد بدانید که شما عاجز کننده خدا تعالی
نیستید از عذاب او و آنکه خدا تعالی خوار کننده کافران است و حضرت رسول که خدا تعالی فرموده
مدت چهار ماه را از برای آنکه مشرکان که در مکه حج کرده بودند تا آنکه برگردند و بجای خود خبر کنند مسلمانان را
بعد از آن در هر جا که یابند ایشان را بکشند و حضرت در این مدت دقیقه کرده اند بجهت ابوبکر که هر کس بر گشت رسول خدا

از جمله تبوک در سال نهم از هجرت و نیز گفته اند حضرت که چون رسول خدا فتح کرد مکه را منع نکرد مشرکان را از حج در آن
سال و سنت بوده در میان عرب در حج که هر کس داخل مکه شود و طواف کند خانه کعبه را در حالی که جامه های خود را پوشیده باشد
حلال نباشد از برای او نگاه داشتن آن جامه ها و بپوشیدن آنها را بعد از طواف و تصدق میکردند و بود عادت ایشان
که کسی که وارد مکه میشد عاریه میکرد جامه را و طواف میکرد در آن پس رد میکرد آن را بصاحبش و کسی که نمی یافت
جامه عاریه و نه کرایه میکرد جامه را و کسی که نمی یافت جامه را نه بعاریت و نه بکرایه و نداشت مگر یک جامه طواف خانه کعبه
میکرد عریان و بعضی زنان از عرب زن جمیله خوش سیمائی بود خواست که عاریه کند یا کرایه کند جامه را میسر نشد
پس گفتند باو که اگر طواف کنی با جامه های خود باید آنها را تصدق کنی پس گفت او که چگونه تصدق میتوانم کرد من از
و حال آنکه بغیر از آن جامه ندارم پس او طواف خانه کعبه کرد عریان و بر بعضی مطلع شدند بر او مردمان پس گذاشت
او یک دست خود را بر قبل خود و یک دست دیگر را بر دبر خود و گفت امروز ظاهر شد بعضی از عورت من یا کل عورت من
پس آنچه ظاهر شد از آن حلال نمیکنم از آن پس چون از طواف فارغ شد جمعی خواستگاری کردند او را پس گفت او که من
شوهر دارم و بود طریقه رسول خدا پیش از نزول این سوره بر آنها اینکه مقاتله نمیکرد مگر با کسی که مقاتله میکرد
با او و محاربه نمیکرد مگر با کسی که محاربه میکرد با او و قصد او میکرد و بود که نازل شده بود بر او این آیه فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ
فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا یعنی اگر دوری کردند از شما کارزار پس
مقاتله نکردند با شما و انداختند بسوی شما سلامت را پس نکرده است خدا از برای شما بر ایشان راه تسلط
پس رسول خدا مقاتله نمیکرد با احدی که از او دوری میکرد و گوشه میگرفت تا اینکه نازل شد بر او سوره
برائت و امر کرد او را بقتل مشرکان که اینکه دوری کنند از او یا دوری نکنند مگر کسانی که عهد و پیمان کرده
بود رسول خدا با ایشان در روز فتح مکه تا یک مدتی و از جمله ایشان صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو بود
پس نازل شد این آیه بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ تا آخر آیه پس قتال میکرد مشرکان را در هر جا که یافته شدند بعد
چهار ماه و بود ابتداء آن چهار ماه از دهم ذیحجه تا دهم ربیع الآخر پس چون نازل شد چند آیه از اول سوره
برائت داد آن آیه ها را رسول خدا بابوبکر و امر کرد او را اگر چه بیرون برود بسوی مکه و بخواند آنها را بر مردم در منی
در روز عید قربان پس چون بیرون رفت ابوبکر نازل شد جبرئیل بر رسول خدا و گفت ای محمد
ادا نکند از جانب تو مگر مردی از تو پس فرستاد رسول خدا امیر المؤمنین علی را در طلب ابوبکر پس حضرت رسید
باو در منزل روحا پس گرفت آیات را از او پس برگشت ابوبکر بسوی رسول خدا و گفت یا رسول الله آیا
نازل کرده خدا تعالی در شأن من چیزی گفت رسول خدا نه ولیکن خدا تعالی امر کرد مرا اینکه ادا نکند از جانب
من مگر من یا مردی از اهل بیت من روایت است از حضرت صادق که گفت بود فتح مکه در سال هشتم از هجرت و نزول برائت
در سال نهم و حجة الوداع در سال دهم و نیز مرویست از آنحضرت که رسول خدا فرستاد ابابکر را با برائت بسوی
موسم حج که بخواند آنرا بر مردمان پس نازل شد جبرئیل و گفت که باید نرساند از تو بمردمان مگر علی پس خواند رسول

خدا

خدا فرستاد ابابکر را با برائت بسوی موسم حج که بخواند آنرا بر مردمان پس نازل شد جبرئیل و گفت که باید نرساند از تو
بمردمان مگر علی پس خواند رسول خدا علی را و امر کرد او را که سوار شود بر ناقه عضباء آنحضرت و امر کرد
او را که برسد بابابکر و بگیرد از او برائت را و بخواند بر مردمان در مکه پس چون حضرت رسید باو گفت ابوبکر
که آیا خشم کرد رسول خدا پس گفت علی که نه ولیکن نازل شد جبرئیل باو و گفت باید نرساند از تو مگر مردی که از تو
پس چون وارد مکه شد علی و بود روز عید قربان بعد از ظهر و آن روز حج اکبر پس برخاست و گفت بدرستی
که منم رسول رسول خدا بسوی شما پس خواند سوره برائت را بر ایشان و بود آن چهار ماه بیست روز از ذیحجه
تا دهم ربیع الآخر و گفت بعد از امروز طواف نکنند بخانه کعبه مرد و زن برهنه و نه مشرک
[illegible]

نتوانند کرد پس در مقام سه روز ایام تشریق در بامداد و پیشین این ندا را بلند میکرد در میان مردم میکرد و پیش از آن
ندا کرده ندا داد و گفت که بر شما بر هر چیز شرک بخشید از ابن ابی المقدام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت
از بکر بسوی رسول خدا صلعم و منافق را امام حج آمد و در آن وقت که حج را از باب برد رسول خدا آنرا از ایشان بود حضرت
در امر بطلاقه شبانه بکلمه بود تا اهل کتاب را امر فرمود از ابن عباس و او ظاهر شد و از چهار زن هم و امر بر این بود تا حج
نیز بشنید هر جا ایشان شد که شاید خدا ایشان را جز قریش را با او رسانیده باشند یا امر حج ما در آن وقت و باشد که در حج
برای اطلاع نداشته باشد پس صحابه را بود که گفته که ما در ذیب بعضی از آیات سوره برائت را حضرت بسیار ایشم و ما نیز اندوه
بسیار در اول شاهد نیز محکمیم و سبب از آن نیز آیم تو خواهیم که سبب آنرا او رسول خدا ابو بکر برند که حضرت آمد
و از سبب آن سؤال نمود و گفت که صحابه را آنکه بیکند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و رسیده است با آنکه خبر بعد با علی این آیت
جبرئیل آورده است با آنکه حج و ... شما را امام حج شده است پس حضرت گفت که جبرئیل نازل شد بر من رسیده است سید آدم
که باید بروند و از من بر او بدانم و در امت خود بیرون که چیزی بشنیده ام و در جز در مرحله هم مخبر بینم و لیکن شدت
اندوه من برای علی بن ابیطالب است که رسوم در باب او بر من رسیده است و بدانم که چه بر سر او آمده است بدیکه
خدا بیکتا در باب علی ملاحظه نموده این داده است سه خصلت آیات ابی حال من و سه خصلت آن ابی الحزن من و دو خصلت آنرا امام
و این خصلت که از آن خبر دارم اما سه خصلت دنیا پس پوشانیده عورت من است و بعد از من بخیر و امر اهل بیت من است و وصی
من است بعد از من و اما سه خصلت الحزن پس چون در روز قیامت لوای حمد را بمن دهد من او دهم علم را که از برای من بر دو
و انفاد کنم او در مقام شفاعت بیاری کند مرا در مردم داشتن کلید بهشت و اما دو خصلت که ایمنم از آن پس بعد از من گمراه
نشود و کافر نگردد و اما اینکه بر او بیم هم پس بیم و حقیقه قریش است بر او بعد از من و ما در رسول خدا صلعم حیات بود که چون
از نماز صبح فارغ میشد روی خود را بقبله میداشت و مشغول تعقیب نماز بود تا آفتاب طلوع میکرد و در وقت خدا بیفعال حج که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عقب آنحضرت روی بکردانید بسوی مردم و اصحاب از او مرحمت بشنیدند و از پیکار ها حج
بیرون شد و رسول خدا صلعم او را برای این کار تعیین کرده بود و چون رسول خدا صلعم او را بکرد و بشارت دیگری را برای این کار
تعیین نکرده و خود بعد از نماز روی بیار کرد ابو بکر را بند بسوی مردم و اصحاب از او مرحمت بشنیدند و بیرون شد بسوی حجاج
خود پس برخاست ابو ذر رحمه الله و گفت یا رسول الله مرا رخصت بده که از عقب جیرون بروم و چون از حضرت رخصت شد
از مدینه بیرون رفت و باستقبال امیر المؤمنین علیه السلام روانه شد و چون پاره از راه رفت حضرت را دید که بر ناقه خود
سوار بود و بجانب مدینه میآمد پس ابو ذر آنحضرت را در بر گرفت و روی او را بوسید و گفت پدر و مادرم فدای تو باد
بنا بر این اقرار حق تعالی و ما سزاوار تو بیم نیز برسد رسول خدا و خبر بده علی هم در این ابواب رسیده که از برای تو بسیار محکمی است گفت امیر المؤمنین علیه السلام
که چنین باشد پس ابو ذر پیش از آن تمام روانه شد و خود را بر رسول خدا رسانید و گفت یا رسول الله بشارت باد تو را ای رسول
خدا گفت چه بشارت داری ای ابو ذر گفت علی بن ابیطالب بسلامت باز آمد گفت رسول خدا صلعم که تو را این بشارت
بهشت از برای تو است پس رسول خدا صلعم با اصحاب سوار شدند و از مدینه بیرون رفتند و چون نظر امیر المؤمنین علیه السلام بر رسول

خدا افتاد از ناقه خود فرود آمد و حضرت رسول خدا صلعم نیز از ناقه پیاده شد و دست در گردن او در آورد و رو و روی مبارک را گرفت ...
امیر المؤمنین علیه السلام گذشت و از روی شادی بسیار گریست و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بسیار گریست پس رسول خدا صلعم گفت که بگو پدر و مادرم
فدای تو باد چه کردی که گریه و زاری در این باب بتو رسید و چون امیر المؤمنین علیه السلام خبر را گفت ملال او را بود و مهر ایشان را گرفت و گفت حق تعالی
خدا که خدا مرا امر فرمود که در آن مکان امر کرده که بخوانم بر ایشان که وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ
أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ
إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی این کلام ایذان و اعلام است از خدا و رسول او بسوی مردمان در روز حج اکبر یعنی
بانکه خدا بیزار است از مشرکان و رسول او نیز بیزار است از ایشان پس اگر توبه کنید بهتر است برای شما و اگر روی بگردانید
از این ایمان آوردن بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید و بشارت ده کافران را به عذابی دردناک مگر آنانکه عهد بسته اید
که در دنیا و آخرت او را عذابی ... مگر آنانکه عهد بسته اید با ایشان از مشرکان پس نشکستند عهد را و یاری نکردند
با ایشان از مشرکان کسی را بر شما پس تمام کنید بسوی ایشان عهد ایشان را تا مدتی که از ایشان ... با ایشان
وفا کنید تا مدت عهد ایشان بدرستی که خدا دوست میدارد پرهیزکاران را و بعضی از مشرکان را که ... با ایشان عهد بوده است مهلت داد
بعد از آن حج خدا دوست میدارد پرهیزکاران را و در روایت حضرت صادق علیه السلام که اذان نام امیر المؤمنین علیه السلام است و نیز
مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت منم اذان در میان مردم یعنی آنحضرت اعلام کننده است از جانب خدا و رسول این
احکام را بسوی مردمان و مرویست که پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از حج اکبر پس گفت آنحضرت که نامیده شد حج اکبر از جهت آنکه
در آن سال حج کردند مسلمانان و مشرکان و حج نکردند بعد از آن سال مشرکان و نیز مرویست از آنحضرت که روز حج اکبر روز
قربان است و حج اصغر عمره است و در روایت دیگر گفت آنحضرت که حج اکبر وقوف بعرفات است و در روز عید قربان و وقوف بمشعر
در شب عید و حج اصغر احرام است در روز عید و حج اصغر عمره است فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ
وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ یعنی پس چون بسر آید ماههای حرام که مهلت گذشت پس بکشید مشرکان را در هر جا که بیابید ایشان را و بگیرید ایشان را و حبس
کنید ایشان را و بنشینید از برای گرفتن ایشان در هر گذرگاهی پس اگر توبه کردند و بپا داشتند نماز را و دادند زکات را پس
گذارید راه ایشان را بدرستی که خدا آمرزنده مهربان است وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ
اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ یعنی و اگر احدی از مشرکان زینهار طلبد از تو پس امان ده او را تا بشنود
کلام خدا را پس برسان او را بجای امن او و این برای آن است که ایشان گروهی اند که نمیدانند
كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ اللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا
اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُم
بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ یعنی چگونه باشد از برای مشرکان عهدی نزد خدا و نزد رسول او با وصف آنکه

کرتن ایشان فاکر و مکر ایشان اکر عهد کرده اید شما با ایشان در نزد مسجد الحرام پس مادام که برجا باشند از برای شما و مکر چگونه

خارند با شما پس راست باشید شما نیز با ایشان بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را چگونه باشد از برای ایشان عهد

درستی و حال آنکه اگر غلبه کنند بر شما رعایت نکنند در حق شما سوگند را و نه خویشی را و نه عهد و پیمان را خشنود میکنند شما را

بدهنهای خود و ابا کرده از عهد و حال آنکه ابا و امتناع دارد دلهای ایشان از وفای بعهد و بیشتر ایشان فاسقان و سرکشانند

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ

هُمُ الْمُعْتَدُونَ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی فروختند

و بدل کردند آیات خدا را به متاع اندک دنیا پس منع کردند مردم را از راه دین او بدرستی که ایشان بد کردند انچه

را باشند که میکنند نگاه نمیدارند در حق هیچ مؤمنی سوگند را و خویشی را و نه عهد و پیمان را و انجماعت ایشانند از حد گذشتگان

کنندگان پس اگر توبه کردند و برپا داشتند نماز را و دادند زکوة را پس برادرانند شما در دین اسلام و تفصیل میدهیم

و بیان میکنیم آیات و احکام را از برای جماعتی که اهل علم باشند وَإِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ

فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم

بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ یعنی و اگر بشکنند ایشان سوگندهای خود را بعد از عهد

و پیمان خود و طعن زنند در دین شما پس جنگ کنید با پیشوایان کفر بدرستی که ایشان نیست سوگندی از برای ایشان تا اینکه

شاید ایشان ترک اتباع پیشوایان کنند که باز ایستند از شکستن سوگند و پیمان آیا جنگ نمیکنید شما با جماعتی که شکستند سوگندهای

خود را و قصد کردند بیرون کردن رسول خدا از مدینه و ایشان ابتدا کردند جنگ را با شما در اول مرتبه آیا میترسید

از ایشان پس خدای تعالی سزاوارتر است باینکه بترسید از او اگر باشید از اهل ایمان و روایتست که نازل شد این در جنگ

با اصحاب جمل و گفت حضرت امیرالمؤمنین ع در روز جنگ جمل که من جنگ نکردم با این گروه شکننده سوگند مگر بحکم ایه از کتاب

خدای که میفرماید وان نکثوا ایمانهم تا اخر ایه و روایتست از حضرت صادق ع که گفت امد [illegible] از اهل بصره پیش

از جنگ جمل پس گفتم باشان که [illegible] و دعوت از پیشوایان کفر [illegible] علی بن ابیطالب ع در روز جنگ جمل چون گرد

صفها راست کرد گفت باصحاب خود که شتاب مکنید برای جماعت تا اینکه معذور باشم در میان خود و میان خدا و میان ایشان پس

برخاست بسوی ایشان و گفت ای اهل بصره آیا یافتید در من جور و ستمی در حکمی گفتند گفتند یا امیر و میلی در قسمتی

گفتند نه گفت آیا رغبتی در مال دنیا که اخذ کرده باشم از برای خود و اهل بیت خود بدون شما تا اینکه خشم کرده باشید

شما بمن پس شکسته باشید بیعت مرا گفتند نه گفت آیا من اقامه کردم در شما حدود را و معطل داشتم از غیر شما گفتند

گفت پس چه میشود شما را اگر میشکنید بیعت مرا و بیعت غیر مرا نمیشکنید من زنگ کردم دماغ این امر را پس یافتم مگر کفر را

یا شمشیر پس رو کرد باصحاب خود و گفت بدرستی که خدای تعالی میگوید در کتاب خود وان نکثوا ایمانهم تا اخر ایه پس گفت

سوگند بان خدا که خلق کرده دانه گندم را و ایجاد کرده ادم را و برکت نموده بدرستی که ایشان هر اینه اصحاب

این ایه اند و جنگ کرده نشده با ایشان از وقتی که نازل شده است این ایه و در روایتست از حضرت صادق ع که گفت

کرهرکز

که هرگز نازل نشده بود ایمن [illegible] پیش کسی [illegible] از حضرت امیر کفت و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر روایتست

که گفت حضرت امیرالمؤمنین ع که حذیفه روایت کرده از جانب طلحه و زبیر که بیعت کرده اند با من بطوع و رغبت و بدون اکراه

و اجبار پس شکستند بیعت مرا بدون احداثی امر که از من صادر شده باشد و سوگند بخدا که قتال کرده نشده با اهل این ایه

و فتوی که نازل شده تا اینکه من قتال کردم با ایشان و شکسته بود سوگند ایشان و تا خود را قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ

وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی جنگ کنید با ایشان که عهد شکستند تا عذاب کند ایشان را خدای تعالی در دست شما و خوار کند ایشان را و نصرت دهد شما را

بر ایشان و شفا دهد با انتقام کافران سینه های گروه مؤمنان را و ببرد خشم دلهای مؤمنان را و میپذیرد توبه را خدا

بهر که میخواهد و خدا تعالی دانا است باحوال بندگان و درستکار است در کارها و قال تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا

الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ یعنی ای انکه ایمان

اورده اید بدرستی که مشرکان در نجس اند پس باید نزدیک نشوند بمسجد الحرام بعد از این سال ایشان که

نهم هجرت است و اگر بترسید شما از فقر و احتیاج بسبب منع ایشان از مکه بجهت تجارت پس زود باشد که غنی سازد خدای تعالی از فضل

و کرم خود اگر بخواهد بدرستی که خدای تعالی دانا است باحوال شما و درستکار است در کارها فصل در بیان فضیلت مباهله و نزول ایه

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ

مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ

عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی بدرستی که داستان عجیب عیسی نزد خدای تعالی مانند داستان عجیب ادم است که افرید او را خدای تعالی از خاک

پس گفت او را که موجود شو بیاش پس موجود شد این سخن حق راست از جانب پروردگار تو است پس مباش از شک کنندگان

پس هر که مجادله کند با تو در باره عیسی بعد از آنکه امد بسوی تو از علم بکار و عیسی پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را

و زنان ما را و زنان شما را و نفس های ما را و نفس های شما را پس تضرع کنیم و دعا کنیم پس بگردانیم

لعنت خدا را بر دروغگویان روایتست از حضرت صادق ع که نصارای نجران که شهری است از ولایت یمن

وارد شدند در مدینه بر رسول خدا و بودند بزرگان ایشان اهتم و عاقب و سید و حاضر شد وقت نماز ایشان پس زدند ناقوس

ناقوس را و نماز کردند پس گفتند اصحاب رسول خدا که یا رسول الله این زدن ناقوس در مسجد تو چگونه است پس گفت رسول

که واگذارید ایشان را پس چون فارغ شدند از نماز نزدیک امدند برسول خدا و گفتند بسوی چه چیز

دعوت میکنی ما را پس حضرت گفت بسوی شهادت و گواهی باینکه نیست خدایی مگر الله تعالی و باینکه منم رسول خدا و بدرستی که

عیسی بنده خلق شده است میخورد و میاشامید و حدث میکرد گفتند پس که بود پدر او پس نازل شد وحی بر رسول خدا

که بگو با ایشان که چه میگویید شما در شان ادم ع ایا بود او بنده مخلوق میخورد میاشامید و حدث میکرد و نکاح میکرد

پس پرسید رسول خدا از ایشان پس گفتند اری پس گفت رسول خدا که پس که بود پدر ادم ع پس مبهوت شدند

و ساکت گردیدند پس نازل کرد خدای تعالی این ایه ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم تا اخر ایه پس گفت رسول خدا

با ایشان که پس مباهله و نفرین کنید شما با من پس اگر من راستگو باشم پس نازل شود لعنت و عذاب بر شما و اگر من دروغگو باشم نازل شود
بر من پس گفتند انصاف دادی و نیکو وعده حکم کردی پس وعده دادند از برای مباهله پس چون برگشتند نصاری بمنزل خود گفتند
رئیسان ایشان سید و عاقب و اهتم که اگر محمد مباهله کرد با ما با قوم و طایفه خود ما با او مباهله میکنیم زیرا که او پیغمبر نباشد
و اگر مباهله کرد ما با اهل بیت خود بخصوص پس با او مباهله نمیکنیم با او زیرا که او اقدام نمیکند در مباهله با اهل بیت
خود مگر اینکه او صادق باشد پس چون صبح کردند آمدند بنزد رسول خدا و حال آنکه با او بود امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین پس گفتند نصاری که کیستند ایشان پس گفتند با ایشان که این پسر عم او و وصی او و داماد او علی بن ابیطالب است
و این دختر او فاطمه است و این دو کودک پسران او حسن و حسین پس شناختند که ایشان اهل بیت اویند و گفتند
برسول خدا که ما راضی شدیم از تو پس عفو کن ما را از مباهله پس مصالحه کردند با رسول خدا بر قبول جزیه و برگشتند
و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت کرده که میگفت رسول خدا که با ایشان نازل شد نفرین که با ایشان مباهله کنم و اگر لعنت خدا بر شما
بود و نصاری که اجابت کنند مباهله را و بحقیقت آمده بود حق تعالی که پیغمبر او اکرم داشت از جانب او رسالت
و خیانت او در دروغ گویان و هم چنین میدانست بیچاره که ادعای قرابت در آنچه میگوید و لیکن دوست داشت که انصاف
دهد از نفس خود و بمنزله روایت که حضرت رسول خدا آمد نصاری را بسوی مباهله گفتند مهلت بده تا ما نظر کنیم
پس چون بخلوت رفتند با یکدیگر گفتند عاقب را و صاحب رای و تدبیر ایشان بود که تو چه میگوئی و رای تو چیست گفت
ما میگوئیم که محمد را که شما دانستید پیغمبر را و بحقیقت در حق مسیح سخن حقی گفت شما میدانید که هرگز
که با پیغمبری مباهله نکرده اند قومی مگر اینکه هلاک شدند و شما ابا از اسلام میکنید از بهر دین خود و دیگر از جهت دوستی
پس با او مصالحه کنید با این روز و برگردید بسوی شهرهای خود پس صبح کرد رسول خدا در صبح روز دیگر و دید که در بغل او حسین است
و گرفته است دست حسن را و فاطمه در عقب او روان و علی در عقب سر او میرود و او میگوید با ایشان که چون دعا کنم شما آمین
شما ها آمین بگوئید پس گفت اسقف و عالم نصرانی که بدرستیکه من می بینم صورتهائی را که اگر خدا
از خدا سؤال کنند که کوهی را از جای خود بر کند برکنده شود پس اگر مباهله بکنید هلاک میشوید و باقی نمیماند بر روی زمین
حضرت رسول خدا جزیه قبول کردند با ایشان و بر حکم نمودند ازو قبول کردند پس گفت رسول خدا که بحق خدائی که جان
من در دست او است که اگر مباهله میکردند بآتش میسوختند و بمسخ بوزینه و خوک میشدند و وادی بر ایشان آتش میشد
ایشان و ... حق تعالی مستاصل میکرد اهل نجران را حتی مرغان بر درختان را

فصل دویم در بیان حجة الوداع و سایر وقایع تا وفات آنحضرت

حق تعالی در سوره حج فرموده است وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ
يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا
مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ یعنی ندا کن ای ابراهیم در میان
مردم بحج که بیایند ترا پیاده و سواره بر شتران لاغر که بیایند از هر راه دوری تا آنکه حاضر شوند منفعتها
دینی و دنیوی را از برای خود و ذکر کنند نام خدا را در روزهای معلومه که دهه ذی الحجه است و ایام تشریق بر آنچه روزی داده است ایشان را از چهارپایان

چهارپا با خود نداشت دیگران که با او بودند و بر ... که از احرام بیرون بیایند ... کشید که آن حاجیان که با او آمده اند بگذارند
مناسک اعمال حج خود را و با خدا کنند و بپذیرند جای خود و با هم طواف کنند بجا آورند تقدیم عمره بر حج پس روایت از حضرت صادق
که بدرستیکه رسول خدا اقامت کرد و ماند در مدینه ده سال که حج نکرد پس باز کرد حق تعالی این آیه وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ تا آخر پس امر کرد
رسول خدا مؤذنان را که ندا کنند باعلای صدای خود که رسول خدا امسال حج میکند در این سال پس دانستند هرکه حاضر
بود در مدینه و اهل عوالی و اعراب اطراف پس جمع شدند از برای حج کردن با رسول خدا و بدرستیکه بودند تابع آنحضرت
بیک نظر که آنحضرت میکرد تابع او میشدند و هرکاری که میکرد بجا می آوردند پس بیرون رفت در چهار روز از ماه ذیقعده مانده بود که رسول
خدا بیرون رفت از مدینه و چون بذی الحلیفه رسید اول زوال آفتاب بود پس غسل کرد امر کرد که ناخن بگیرند و موی زیر بغل و موی
پشت لبها را کم کنند و غسل کردند و جامه های دوخته را کندند و لنگ و ردا پوشیدند پس غسل کرد و بیرون آمد و احرام بست
مسجد چون شد نماز ظهر را گذارد پس عزم کرد بحج تنها که عمره در آن نباشد زیرا که هنوز حکم تمتع نازل نشده بود و احرام بست
از مسجد بیرون آمد چون به بیدا رسید نزد میل اول پس مردم صف کشیدند از دو طرف راه پس حضرت تلبیه گفت حج تنها
گفت و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و حضرت در تلبیه خود
ذی المعارج را بسیار میگفت و تلبیه را مکرر میکرد و هر مرتبه که سوار شترش میشد یا از شتر فرود می آمد یا بنشیب و یا بفراز
میرفت در روز چهارم ماه ذیحجه داخل مکه معظمه شد و به مسجد الحرام رسید و از در بنی شیبه داخل شد و در مسجد ایستاد
و حمد و ثنای خدا را کرد و بر پدر خود حضرت ابراهیم صلوات فرستاد پس نزدیک حجر الاسود آمد و دست بر حجر مالید و آن را
بوسید و هفت شوط بدور خانه کعبه طواف کرد و در عقب مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف بجا آورد و چون فارغ شد بنزد
چاه زمزم رفت و از آب زمزم میل فرمود و گفت خداوندا از تو سؤال میکنم علم نافع و روزی واسع و شفا از هر درد و دست بر حجر مالید و بسوی صفا
روان شد و گفت ابتدا میکنم بآنچه خدا ابتدا کرده است بآن که إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ یعنی بدرستیکه صفا و مروه از علامتهای مناسک خدا است پس گفتم که
ابتدا میکنم بآنچه خدا ابتدا کرده است در قرآن پس ابتدا کرد سعی را از صفا و چون مسلمانان را گمان آن بود که سعی کردن
در میان صفا و مروه از بدعتهای مشرکان است حق تعالی نازل کرد که إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ پس حضرت بالای
کوه صفا رفت و رو کرد بجانب رکن یمانی و حمد و ثنای خدا کرد و دعا کرد بقدر آنکه کسی سوره بقره را بتانی
بخواند پس پایین آمد از صفا و متوجه کوه مروه گردید و در مروه بالا رفت و در آنجا مکث کرد بقدر آنکه در صفا در مروه
بالا رفت و وقوف کرد بر آنکه مروه هم پایین آمد متوجه صفا روان شد و بالای کوه صفا بالا رفت و وقوف کرد در آن و دعا خواند
و از آنجا فرود آمد بسوی مروه تا آنکه هفت شوط سعی کرد و چون سعی تمام شد و بر کوه مروه ایستاده بود که رو
بجانب مردم کرد و حمد و ثنای خدا را گفت پس اشاره کرد بپشت سر خود و گفت که این جبرئیل است که امر میکند مرا امر کنم
هرکه هدی با خود نیاورده است باینکه حلال شود و حج خود را عمره کند و اگر من میدانستم آنچه حال میدانم
هدی با خود نمی آوردم و چنان میکردم که شما میکنید و لیکن هدی با خود آورده ام و سزاوار نیست راننده هدی که محل
شود تا آنکه هدی بمحل خود برسد پس مردی از آنجماعت گفت با یکدیگر چگونه بیرون برویم و حال آنکه از مویها و سرهای ما

تا ما را بعمل جاهلیت بگذارد پس گفت رسول خدا که این حکم تا روز قیامت جاری خواهد بود پس سراقة بن جعشم کنانی برخاست و گفت
یا رسول الله احکام دین خود را دانستیم چنانچه گویا امروز خلق شده ایم پس بگو که این حج و عمره که امر کردی برای همین سال است یا مخصوص
این سال است یا همیشه ما را باید تمتع کرد گفت حضرت که مخصوص این سال نیست بلکه ابدالاباد این حکم جاری است پس حضرت انگشتان
دستهای خود را در یکدیگر داخل کرد و گفت که داخل شد عمره در حج تا روز قیامت پس در این وقت امیرالمؤمنین که از
جانب یمن بخدمت رسول خدا متوجه شده بود داخل مکه شد و چون بخانه فاطمه داخل شد دید که او محل شده است و بوی خوش
از او شنید و جامهای ملون پوشیده دید پس گفت که این چیست ای فاطمه و بچه امر محل شدی گفت فاطمه که رسول خدا
چنین امر کرده است پس امیرالمؤمنین بیرون آمد و رفت بخدمت رسول خدا که حقیقت حال را معلوم کند چون بخدمت حضرت
رسید گفت یا رسول الله من فاطمه را دیدم که محل شده است و جامهای رنگین پوشیده است پس گفت حضرت که من امر کرده ام
که مردم چنین کنند پس تو یا علی بچه چیز احرام بستی گفت یا رسول الله من چنین احرام بستم که احرام می بندم مانند احرام
رسول خدا پس حضرت گفت که تو بر احرام خود باقی باش مثل من و تو شریک منی در هدی من و رسول خدا در آن روزها
که در مکه بود با اصحاب خود در ابطح نزول کرده بود و بخانها فرود نیامده بود پس چون روز هشتم ماه ذی الحجه شد نزدیک
آفتاب امر کرد مردم را که غسل احرام کنند و احرام حج ببندند پس حضرت بیرون رفت با اصحاب خود تلبیه گویان بحج تا بمنی
رسید نماز پیشین را ظهر و عصر و شام و خفتن و صبح را در منی کردند و بامداد در روز نهم بار کرد با اصحاب و متوجه عرفات
گردید و از جمله بدعتهای قریش این بود که ایشان از مشعر الحرام تجاوز نمیکردند و میگفتند که ما اهل حرمیم و از حرم بیرون
نمیرویم و سایر مردم میرفتند بعرفات و چون مردم از عرفات بار میکردند و بمشعر می آمدند ایشان با مردم از مشعر بمنی می
آمدند و قریش امید آن داشتند که حضرت در اینباب با ایشان موافقت کند پس حق تعالی این آیه را فرستاد که ثم افیضوا
من حیث افاض الناس یعنی پس بار کنید از آنجائیکه بار میکنند مردمان پس گفت رسول خدا که مراد از مردمان ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و سایر پیغمبرانند که بعد از ایشان بودند که همه از عرفات افاضه میکردند پس چون قریش دیدند که قبه رسول خدا
از مشعر الحرام گذشت بسوی عرفات در دلهای ایشان خلجانی بهم رسید پس حضرت رفت تا اینکه فرود آمد در جنب درخت
برابر درختان اراک پس خیمه خود را در آنجا بپا کرد و مردم خیمهای خود را بر دور خیمه او زدند و چون زوال آفتاب
شد حضرت غسل کرد و با قریش و سایر مردم داخل عرفات شد و در آن وقت تلبیه را قطع کرد و آمد تا جائیکه مسجد حضرت
میگویند و در آنجا ایستاد و مردم بدور او ایستادند پس خطبه خواند و ایشان را امر و نهی کرد پس نماز ظهر و عصر را
با مردم کرد بیک اذان و دو اقامه پس رفت بسوی محل وقوف و در آنجا ایستاد و مردم مبادرت میکردند بسوی شتر
آنحضرت و نزدیک شتر او می ایستادند پس حضرت شتر خود را حرکت داد و ایشان نیز حرکت کردند و بدور او فراهم
شدند پس گفت رسول خدا که ای گروه مردم تنها موقف همین زیر پای ناقه من نیست و بدست خود اشاره کرد بتمام عرفات
و گفت اینها همه موقف است پس مردم پراکنده شدند و در مشعر الحرام نیز چنین کردند پس مردم در عرفات ماندند تا آنکه
قرص آفتاب غروب کرد پس بار کرد و مردم بار کردند و امر کرد مردم را بتانی و آرام و متانت از عرفات [illegible]

میکردند پس حضرت مخالفت ایشان کرد و بعد از غروب آفتاب روانه شد و گفت ای گروه مردم بآهسته راه روید و شتران را تند
مرانید و لکن از خدا بترسید و راه بروید براه رفتن نیکوئی و مردم ضعیف را پایمال مکنید و مسلمانی را از زیر پای
شتران مکوبید و حضرت سر ناقه را بخود میکشید بنحوی که نزدیک بود که سر ناقه بجهاز رسد
و میگفت ای گروه مردم بر شما باد بتانی تا آنکه داخل مشعر الحرام شد پس در آنجا نماز شام و خفتن را بیک اذان و دو اقامه
کرد و شب را در آنجا بسر برد تا آنکه نماز صبح را نیز در آنجا کرد و ضعیفان بنی هاشم را در شب بمنی فرستاد و همچنین
زنان را نیز در شب بمنی فرستاد و اسامة بن زید را همراه ایشان کرد و امر کرد بایشان که جمره عقبه را نزنند تا آفتاب
طالع شود پس چون آفتاب طلوع کرد از مشعر الحرام روانه شد و در منی نزول کرد پس جمره عقبه را بهفت سنگ ریزه زد
و شتران هدی را نحر کرد که همراه آورده بود که شصت و چهار یا شصت و شش بودند و آنچه امیرالمؤمنین آورده بود
سی و چهار یا سی و شش بود که مجموع شتران هدی صد شتر بودند پس حضرت امر کرد که از هر شتری از آن صد شتر
پاره گوشتی جدا کردند و همه را در دیگ سنگی ریختند و پختند و رسول خدا و امیرالمؤمنین هر دو از آن مرق تناول
کردند تا اینکه از همه آن شتران خورده باشند و پوست و جل و قلاده شتران را بقصابان ندادند و تمام را تصدق
کردند پس حضرت سر خود را تراشید و در همان روز متوجه طواف خانه کعبه شد و طواف و سعی بجا آورد و باز بمنی
معاودت کرد و در منی توقف کرد تا روز سیزدهم که آخر ایام تشریق است و در آن روز سه جمره را سنگ زد و بار
کرد و روانه مکه گردید و چون بابطح رسید عایشه گفت یا رسول الله زنان تو حج و عمره بجا آوردند و من حج تنها بجا
آوردم پس حضرت در ابطح منزل کرد و عبدالرحمن برادر او را با او فرستاد که او را بتنعیم برد و احرام عمره بست و آمد و طواف
و سعی کرد و نیز بخدمت حضرت آمد و رسول خدا در همان روز بار کرد و داخل مسجد الحرام شد و طواف خانه کعبه کرد
و در وقتی که داخل مکه شد از جانب بالای مکه از عقبه مدنیین داخل شده بود و در وقت بیرون رفتن از جانب
پائین از عقبه ذی طوی بیرون رفت و در روایت معتبر از حضرت صادق منقولست که رسول خدا در وقت طواف
بر ناقه عضباء خود سوار بود و استلام ارکان را با چوب محجنی که در دست داشت میکرد و آن چوب را [illegible]
[illegible] فصل [illegible] در بیان [illegible] رسول خدا و در بیان احوال اهل کتاب و مشرکان [illegible]
بدانکه حق تعالی در سوره بقره فرموده است ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل
علیکم من خیر من ربکم والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم یعنی دوست نمیدارند آنانکه کافر شدند
از اهل کتاب یعنی جهود مدینه و ترسای نجران و مشرکان بت پرستان اینکه نازل شود بر شما هیچ خیری [illegible]
و خدا [illegible] مخصوص میگرداند برحمت خود هر که را که میخواهد و خدا صاحب فضل و کرم [illegible]
که [illegible] و دّ کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند
انفسکم من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتی یاتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر یعنی دوست داشتند
بسیاری از اهل کتاب یهود و نصاری که کاش بر میگردانیدند شما را بعد از ایمان شما بسوی کفر بجهت حسدی که از نزد

معنیها چون سبلا انکه ظاهر شد از ایشان در تورات و انجیل معجزات ظاهره حق بودن دین اسلام پس معنوی کنند [illegible]
کنند از ایشان تا اینکه حضرت خدا تعالی حکم خود را درباره ایشان بدرستی که خدا تعالی بر هر چیزی توانا است مقولست که
تا نازل شد این آیه در شان حیی بن اخطب برادر [illegible] که داخل شدند بر پیغمبر در روز فتح [illegible] چون
رفتند [illegible] که آیا او [illegible] گفت [illegible] همان پیغمبر موعود است پس گفت [illegible] با او [illegible] عداوت
تا وقت [illegible] بود که [illegible] جنانچه ذکر کرده در سوره احزاب فقال تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا
يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ذَلِكَ
بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ یعنی بدرستی که آنانکه کتمان میکنند و پنهان
میدارند آنچه فرو فرستاده است خدا تعالی از کتاب تورات و انجیل در صفات [illegible] و [illegible] متاع دنیا
از جماعت [illegible] خدا تعالی [illegible] روز قیامت و نه [illegible]
کرد ایشان را و ثابت باشد [illegible] ایشان [illegible] آن جماعت [illegible] که گمراهی [illegible] راه راست
کرده اند راه راست [illegible] ایشان [illegible]
بسبب آنست که خدا تعالی نازل کرده کتاب را با راستی [illegible] و بدرستی که آنانکه خلاف
کردند در ایمان بکتاب هر آینه باشند در مخالفت دور از صواب و قال تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ یعنی بعضی از
مردمان کسی است که بتعجب می اندازد ترا گفتار او [illegible] دنیا و گواه میگیرد خدا را بر آنچه در دل اوست
و حال آنکه او است سخت ترین خصومت در دشمنی و چون برگردد از پیش تو تلاش کند در زمین تا آنکه فساد کند در آن
و هلاک کند کشت زار و نتاج حیوانات را و خدا تعالی دوست نمیدارد فساد را و چون گویند [illegible]
از خدا [illegible] پس کافیست او را دوزخ و هر آینه بد جایگاهیست دوزخ منقولست که نازل
شد این آیه در شان اخنس بن شریق که مردی بود خوش سیما و شیرین زبان اظهار کرد اسلام را و دوستی با پیغمبر را
پس برگشت و شبیخون زد بر [illegible] ثقیف و سوزانید کشت ایشان را و هلاک [illegible] مواشی ایشان را و قال تعالی لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ
قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ یعنی بتحقیق پیدا است راه راست از گمراهی [illegible] که نازل شد این آیه در شان مردی از انصار
که غلام [illegible] داشت که او را صبیح [illegible] و او را اجبار میکرد [illegible] اسلام و در روایتی دیگر بود مردی از انصار که
دو پسر داشت [illegible] شام [illegible] نصرانی [illegible] ایشان [illegible]
شدند [illegible] شام [illegible] خبر داد [illegible] رسول [illegible] نازل شد لا اکراه فی الدین پس گفت [illegible]
که خدا [illegible] اول کسی که کافر شد [illegible] بعد از ایشان از آنکه حضرت

بعد

بعد از ایشان [illegible] نازل شد [illegible] تا آخر سوره آل عمران چهارده آیه كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا
كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ
لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ
الضَّالُّونَ یعنی چگونه هدایت میکند و راه مینماید خدا تعالی گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان خود و گواهی دادند
با آنکه رسول خدا [illegible] حق [illegible] و آمد با ایشان معجزات روشن و خدای تعالی راه نمینماید گروه ستمکاران را
این جماعت پاداش ایشان آنست که ثابت است بر ایشان لعنت [illegible] خدا و [illegible] فرشتگان و مردمان همگی
در حالتیکه جاوید باشند در آن لعنت [illegible] سبک نشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده میشوند از عذاب
مگر آنانکه توبه کنند بعد از آن و صلاح [illegible] کار خود را پس بدرستی که خدا تعالی آمرزگار مهربانست بدرستی که آنانکه
کافر شدند بعد از ایمان خود پس زیاده کردند [illegible] کفر خود را [illegible] هرگز قبول نشود توبه ایشان و این جماعت ایشانند
گمراهان مرویست از حضرت [illegible] که نازل شد این آیات درباره مردی از انصار که او را حارث بن سوید میگفتند که
بعد از [illegible] مرتد شد [illegible] پشیمان شد پس فرستاد [illegible] قوم خود
که بپرسند از رسول خدا صلعم که آیا توبه او قبول میشود پس پرسیدند از حضرت پس نازل شد این آیات [illegible]
[illegible] او [illegible] پس گفت [illegible] راستگو است [illegible] و رسول خدا راستگوتر است
از تو و خدا تعالی راستگوترست از همه پس [illegible] توبه کرد و [illegible] اسلام خود [illegible] و قال تعالی وَلَوْ آمَنَ
أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ
لَا يُنْصَرُونَ یعنی اگر ایمان آورند اهل کتاب یهود و نصاری هر آینه باشد بهتر برای ایشان بعضی از ایشان مومنانند [illegible]
ایشان [illegible] هرگز ضرر نتوانند رسانید [illegible] مگر [illegible] و اگر جنگ کنند با شما [illegible]
[illegible] وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ
ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ یعنی [illegible] ایشان [illegible] مگر متوسل باشند بعهد
از خدا و عهدی از مردمان [illegible] غضب از خدا تعالی [illegible] ایشان [illegible]
از [illegible] بسبب آنکه ایشان کافر میشدند بمعجزهای ظاهر خدا [illegible]
میکشتند [illegible] مرویست از حضرت [illegible] ایشان
[illegible]
کار ایشان [illegible] و قال تعالی لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ یعنی
نیستند ایشان برابر [illegible] اهل کتاب [illegible] ثابت [illegible] اسلام [illegible]

شب وحال انکه ایشان حیله میکنند و نماز میگذارند ایمان میآورند بمحمد در روز بازمیبینی وامر میکنند مردم را بکار هاء نیکو
وباز میدارند مردم را از کار هاء بد ناکردنی ومیشتابند در کارهاء خیر وایشانند از جملهٔ نیکان وقال تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم
وما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم تعقلون یعنی ای انکه ایمان اورده اید بگیرید دوست را از جز خود از غیر اهل
ملت شما اکر تقصیر نکنند در خرابی شما افساد را دوست داشتند هرانچه تعب شما را بحقیقت پیدا است دشمنی از سخنان دهان ایشان
وانچه که پنهان دارد سینهای ایشان بزرکتر است از انچه پیدا است از ایشان بحقیقت بیان کردیم ما از برای شما ایات را اکر
باشید شما که دریابید معقول انکه نازل شد این ایه در شان جمعی از مسلمانان که مواسات میکردند با جمعی از یهود که
بود در میان ایشان علاقه قرابت و رضاع ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم وتؤمنون بالکتاب کله واذا لقوکم
قالوا آمنا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور ان تمسسکم
حسنة تسؤهم وان تصبکم سیئة یفرحوا بها وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا ان الله بما یعملون محیط یعنی اینک شما
انجماعه ید که دوست میدارید ایشانرا ودوست نمیدارند ایشان شما را وایمان میآورید شما بهمهٔ کتاب خدا هرانچه
برحق بود وشما میکوئید ایمان اوردیم وانچون خلوت کنند بایکدیکر بکزند سرهای انکشتان خود را از غایت خشم شما بکو ای
محمد بایشان که بمیرید از خشم شما بدرستیکه خدا تعالی داناست بانچه صاحب سینهاست ودر دلها است انچه پیش اکر
برسد بشما امری کی از نعمتی یا ظفری بر دشمنی اندوهکین میکردانند ایشانرا واکر برسد بشما بلائی یا محنتی شاد میشوند بان واکر
صبر کنید بر دشمنی ایشان و بپرهیزید از دوستی ایشان ضرر نمیرساند شما مکر وحیله ایشان در هیچ چیز بدرستیکه خدا
بانچه که میکنند داناست وقال تعالی وان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم وما انزل الیهم خاشعین
لله لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله سریع الحساب یعنی بدرستیکه بعضی
از اهل کتاب هر اینه کسی باشد که ایمان می آورند بخدا وبانچه نازل شد بسوی شما وبانچه نازل شده بسوی ایشان در حالتی
که فروتن اند از برای خدا تعالی نمیفروشند ایات خدا را به بهاء اندک دولت دنیا انجماعت ثابت است از برای ایشان
پاداش وثواب ایشان در نزد پروردکار ایشان بدرستیکه خدا تعالی سریع است وعجلت در حساب شما اعمال
بندکان سورة نسا هفتاد ایه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة ویریدون ان تضلوا
السبیل والله اعلم باعدائکم وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون
سمعنا وعصینا واسمع غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع
وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا یعنی ایا نکاه کردی بسوی انانکه داده
شدند بهره از علم بکتاب میخرند کمراهی را ومیخواهند اینکه کم کنید شما راه حق را وخدا تعالی داناتر است بدشمنان شما
وکافی است خدا تعالی از برای دوستی وکافی است خدا تعالی از برای یاری بعضی از انانکه یهودند تغییر میدهند سخنان را از جایکاه اصلی
ان ومیکویند شنیدیم ما وفرمان نبردیم وبشنو در حالتی که نا شنونده ودر ابتدا احوال اما باش وقصد میکنند از این سخنان دشنام

از برای

از برای کردانیدن زبانهای خود وطعنه زدن در دین واستهزا کردن بان واکر اینکه ایشان میکفتند شنیدیم واطاعت کردیم
وبشنو ونکاه کن باحوال ما هر اینه بهتر باشد از برای ایشان ودرست تر باشد ولیکن لعنت کرد ایشانرا خدا تعالی بسبب کفر
ایشان پس ایمان نمی آورند مکر اندکی انانکه نا ایشان نمیدیدند که نازل شد این ایه در شان زبیر و مالک که در جواب سخن میکفتند با
رسول خدا به زبان خود اینکه اندیه ونام انرا میکفتند دو باله فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم
لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما
فعلوه الا قلیل منهم ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم واشد تثبیتا واذا لآتیناهم من لدنا اجرا عظیما
ولهدیناهم صراطا مستقیما یعنی پس سوکند بحق پروردکار تو که بحقیقت ایمان نمی آورند تا اینکه حاکم کردانند ترا در انچه
اختلاف شود در میان ایشان پس نیابند در دلهای خود باکی از انچه تو حکم کرده باشی وتسلیم کنند تسلیم کردنی ظاهرا وباطنا
خود واکر ان بود که ما میفرستیم بر ایشان که بکشید یکدیکر را یا اینکه بیرون روید از منزلهای شما نمیکردند انرا مکر اندکی
از ایشان واکر اینکه ایشان میکردند انچه اکر پند میداد ایشانرا بان هر اینه بهتر بود از برای ایشان ومحکم تر بود در
ثبات بایمان وانکاه هر اینه میدادیم ما بایشان از نزد ما پاداش بزرکی وهر اینه میرسانیدیم ما ایشانرا براهی راست
که رهاننده ایشانرا بقرب پروردکار ایشان وقال تعالی ویقولون طاعة فاذا برزوا من عندک بیت طائفة منهم غیر
الذی تقول والله یکتب ما یبیتون فاعرض عنهم وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا یعنی میکویند که کار ما اطاعت
فرمان بردار بیشتر چون بیرون روند از نزد تو تدبیر میکنند در شب کروهی از ایشان بغیر انچه تو میکوئی وامر میکنی
بایشان وخدا تعالی می نویسد انچه را که تدبیر میکنند ایشان در شب پس اعراض کن از ایشان واعتماد کن بر خدا تعالی وکافیست
خدا تعالی از برای اعتماد کردن در دفع شر ایشان وقال تعالی وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ یعنی در روا نیست
از برای مومن اینکه بکشد مومنی مکر اینکه از روی خطا باشد وقال تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا
فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما یعنی هر کس که بکشد مومنی از روی قصد پس جزای او دوزخ است
در حالتیکه جاوید باشد در ان وغضب کند خدا تعالی بر او ولعنت کند او را و اماده کرده خدا از برای او عذاب بزرکی
مرویست که پرسیدند از حضرت صادق ع از اینکه مومنی که بکشد مومنی را ایا از برای او توبه هست پس کفت انحضرت
اکر قتل او از جهة ایمان او باشد پس نباشد توبه از برای او واکر قتل او از جهة غضب باشد یا بسبب چیزی از چیزهای
دنیا باشد پس توبه او انست که قصاص شود از او واکر کسی نداند که او کشته است برود بسوی اولیای مقتول پس
اقرار کند در نزد ایشان بقتل صاحب خود پس اکر عفو کردند از او ونکشتند او را پس بدهد بایشان دیه را و
ازاد کند بنده را ودو ماه روزه بکیرد پیاپی وشصت فقیر را طعام بدهد از جهة توبه کردن بسوی خدا تعالی و بیست
از انحضرت ع که همیشه مومن در وسعت است از دین خود ما دامیکه نرسد او را خون حرامی وکفت انحضرت ع که توفیق
توبه نمی یابد قاتل مومن از روی عمد ودیدی نرسید ما از انحضرت ع که کسی که بکشد مومنی را از برای دین او انست قاتل عمد
که خدا در قران کفته است و اماده کرده است از برای او عذاب عظیم را وبعضی کفته اند که کسی که واقع شود در میان او و

[illegible] قوله تعالى إِنَّا أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا يعني بدرستی که ما
نازل کردیم بسوی تو قرآن را [illegible] تا آنکه حکم کنی تو در میان مردمان بآنچه نموده است تو را خدای تعالی [illegible]
[illegible] وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى
مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا يعني [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ
عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ
يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ
بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا يعني [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ
وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا يعني اگر نبودی فضل خدا بر تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ
الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا يعني [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا

بشر

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ
لِلَّهِ جَمِيعًا يعني [illegible]
[illegible]
[illegible]
وقوله تعالى إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ
مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا يعني [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سورة المائدة [illegible] يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا
بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ
يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ
لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ يعني ای رسول خدا [illegible]
[illegible]

بنی نضیر که بنی قریظه بجهت ما دیه مقتول را با تمام ادا کنیم ما او را بر کشته قریظه که حکم تو بیرون نیست این چنین دیکر بنی
که این حکم چیزیست که شما از پیش خود به ما کذاشته اید حکم با دیه است و با قتل و اگر چنین است پس آمیت محمد حاکم در
میان ما و در میان شما پس جایشد تا به در محکمه بنزد او پس رسیدند بنی نضیر نزد عبد الله بن ابی و گفتند که بخواه از محمد
اینکه نشکند شرط ما را در این حکمی که در میان ما و در میان قریظه است در قتل پس گفت عبد الله که بفرستید مردی را تا بشنود
سخن را اگر حکم بر این وجه کند بر شما پس خشنود شوید و اگر بر غیر این حکم کند پس راضی مشوید پس فرستادند
با او مردی از ایشان نزد عبد الله نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله این جماعت قریظه و نضیر نوشته اند در میان خود کتابی
و عهدی بیان کرده اند و راضی شده اند بان و در انوقت از جهت وعده فرموده ارادهٔ داری که بشکنی از آن و آنچه
شده اند بحکم کردن تو در میان ایشان پس تو مشکن کتاب ایشان را و شرط ایشان را زیرا که بنی نضیر صاحب قوت اند و الحلقه
و طاعت الله و ما رسیم پس از این امر عکین شد رسول خدا از آن و جواب او را نگفت پس نازل شد یا ایها الرسول لا یحزنک
تا آخر آیات سماعون للکذب اکالون للسحت فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم و ان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا
و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین و کیف یحکمونک و عندهم التوریة فیها حکم الله ثم یتولون
من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی شنوندگان سخن دروغ را و خورندگان سحت یعنی رشوت را پس اگر بیایند بنزد
تو پس حکم بکن در میان ایشان یا اعراض کن از ایشان و اگر اعراض کنی پس هرگز ضرر نخواهند رسانید بتو چیزی را و اگر حکم
کنی پس حکم کن در میان ایشان بعدل بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد حکم کنندگان بعدل را و چگونه حاکم میکردانند
ترا با آنکه ایمان نیاورده اند بتو و نزد ایشان است توریة که در آنست حکم خدای تعالی پس اعراض میکنند بعد از آنکه
حاکم کرده اند ترا و نیستند ایشان ایمان آورندگان بصیغه که به مروی است که پرسید از حضرت صادق از معنی
سحت گفت یعنی رشوه در حکم و نیز مرویست از آن حضرت در روایتی که گفت که سحت انواع کثیره است بجمله از آن اجرت
فواحش و ثمن شراب و نبیذ مسکر و ربا بعد از بینه است و اما رشوه در حکم پس بدرستیکه آن کفر است بخدا و رسول او
و مرویست از حضرت امیر المؤمنین که گفت در قول خدای تعالی اکالون للسحت که او مردیست که حکم کند برای برادر خود
حاجتی را و او بپذیرد هدیه او را و مرویست از حضرت باقر که گفت بدرستیکه هرگاه بیایند اهل توریت و انجیل
بنزد حاکمان و حاکم کرده اند او را باشد اختیار با او اگر خواهد حکم کند در میان ایشان و اگر خواهد نکند انا انزلنا
التوریة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا
من کتاب الله و کانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و من لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی بدرستیکه ما فرستادیم توریة را که در آنست راه راست و روشنائی حکم
میکنند بان پیغمبران از جهت آنکه گردن نهاده اسلام بودند از برای آنانکه یهود بودند و خداشناسان و دانشمندان
ایشان بانچه حفظ کرده اند از کتاب خدا و باشند بر احکام کتاب خدا گواهان پس مترسید از مردمان و بترسید از من
و مفروشید آیات مرا به بهای اندک متاع دنیا و هر که حکم نکند بانچه فرستاده است خدای تعالی پس ایشان اند کافران مرویست

از حضرت صادق که گفت که هر که حکم کند بدو درهم بحکم جور پس چنین کسی کافر باشد از اهل این آیه و مرویست از حضرت
باقر و حضرت صادق که هر که حکم کند در دو درهم بغیر آنچه نازل کرده خدای تعالی پس او کافر است بآنچه نازل کرده خدا عز و جل
و قال الله تعالی و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع
اهواءهم عما جاءک من الحق لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن لیبلوکم فی ما آتاکم
فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون یعنی و فرستادیم بسوی تو کتاب را براستی و درستی
در حالتیکه تصدیق کننده و موافق است با آنکه در پیش روی اوست از جنس کتاب یعنی از توریة و انجیل و سایر کتابهای
آسمانی و حال آنکه حکم و شاهد است بر سایر کتابهای آسمانی پس حکم کن در میان ایشان بآنچه نازل کرده است خدا و متابعت مکن
و اهوای باطل ایشان را اگر بگردی از آنچه آمده از حق نزد تو از برای هر طایفه کرده ایم ما از شما مردمان طریقه
و دینی و راه روشنی و اگر میخواست خدای تعالی هر آینه میکردانید شما را جماعتی یکانه در دین و متفق بر یک شریعت و لیکن
دیگر مختلف کرد اینکه شما را در دین تا آنکه بیازماید شما را در آنچه داد شما را از شرایع مختلف پس پیشی گیرید بر یکدیگر
خدای تعالی است بازگشت شما همه پس آگاه میکرداند شما را بآنچه بودید که اختلاف میکنید و در آن مرویست
از حضرت باقر در حدیثی که چون اجابت کردند ابراهیم را بعضی کسانی که اجابت او کردند از قوم او کرد ایشان خدای
اسباط و همه بیان از ایشان شرعة و منهاجی که راه و طریق باشد و امر کرد نفر بعضی را که پیش ان راه و طریق بروند
از جمله راه و طریق بود پس آنکه کرد ایشان خدای از برای ایشان شرع که پیش از ان و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع
اهواءهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک فان تولوا فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض
ذنوبهم و ان کثیرا من الناس لفاسقون افحکم الجاهلیة یبغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون
یعنی و نازل کردیم بسوی تو اینکه حکم کن در میان ایشان بآنچه نازل کرده است خدای تعالی و متابعت مکن آرزوهای
ایشان را در حکم و بپرهیز از ایشان از آنکه گمراه کنند و برگردانند ترا از بعضی آنچه فرستاده است خدا بسوی
تو پس اگر روی بگردانند از حکم تو پس بدانکه میخواهد خدای تعالی که برساند مصیبتی بایشان بسبب بعضی از گناهان
ایشان و بدرستیکه بسیاری از مردمان هر آینه فاسقانند آیا پس حکمی که پیش از اسلام بود میطلبند و کیست نیکوتر
از خدا در حکم کردن از برای گروهی که اهل یقین باشند مرویست که علمای یهود گفتند که برویم با او شاید
جماعتی شاید ما او را برگردانیم از دین او پس چون آمدند نزد او گفتند ای محمد تو میدانی که ما علما و یهودیم
اگر متابعت تو بکنیم متابعت تو میکنند همه یهود و در میان ما و قوم ما خصومتی هست پس تو حکم بکن از برای
ما بر ایشان تا آنکه ایمان بیاوریم ما بتو و تصدیق کنیم پس ابا کرد از آن رسول خدا و قبول نکرد خواهش ایشان را
پس نازل شد این آیه و بعضی گفته اند که نازل شد آیه افحکم الجاهلیة یبغون در باب بنی قریظه و بنی نضیر که خواستند از
رسول خدا اینکه حکم کند بتفاضل و تفاوت در میان کشتگان ایشان پس حکم میکردند با آن اهل جاهلیت و قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار

اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مؤمنین و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون
یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید مگیرید آنانرا که گردانیدند دین شما را باستهزا و بازی از آنانکه داده شده اند
کتاب توریة و انجیل را پیش از شما و مگیرید کافران را دوستان و بترسید از خدای تعالی اگر باشید شما از اهل ایمان
و چون بخوانید شما ایشانرا بسوی نماز و بانگ نماز در دهید بگیرند آنرا باستهزا و بازی آن بسبب آنکه ایشان
گروهی باشند که در نیابند چیزی و نشناسند خود را مروی است از ابن عباس که رفاعه و سوید اظهار اسلام کردند پس منافق
شدند و بودند جمعی از مسلمانان که دوستی میکردند با ایشان پس نازل شد این آیه مقولست که بودند ایشان چون که
موذن بانگ نماز میگفت خنده میکردند در میان خود و چشمک میزدند بلکه بگران … استهزا بانگ کاران
و بعضی مروی است که بود مردی از نصاری در مدینه که چون شنید که موذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله گفت او که خدا بسوزاند دروغگو را پس در شبی که او با اهل و عیال در خواب بودند آتش
در افتاد … پس بسوختند او و اهل خانه او و نازل شد قل یا اهل الکتاب
هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون قل هل انبئکم
بشر من ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت
اولئک شر مکانا و اضل عن سواء السبیل یعنی بگو که ای اهل کتاب توریة و انجیل آیا عیب میکنید شما از ما
مگر اینکه ایمان آورده ایم ما بخدا و با آنچه فرو فرستاده شده بسوی ما و با آنچه فرو فرستاده شده پیش از این و دیگر اینکه
بیشتر شما باشند فاسقان بگو که آیا آگاه گردانم شما را به بدتر از آن در جزا در نزد خدای تعالی او آنکسی است
که لعنت و نفرین کرد او را خدای تعالی و خشم گرفت بر او و گردانید از ایشان بوزینگان را و خوکان را و آن
کسی است که پرستید بت و شیطان را ایشانند بدتر در جایگاه و گمراه تر از میانه راه
و اذا جاؤکم قالوا آمنا و قد دخلوا بالکفر و هم قد خرجوا به و الله اعلم بما کانوا یکتمون و تری کثیرا منهم
یسارعون فی الاثم و العدوان و اکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون لولا ینهاهم الربانیون و الاحبار
عن قولهم الاثم و اکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون یعنی و چون بیایند بنزد شما گویند که ایمان آوردیم
ما و بتحقیق داخل شدند بنزد تو با حال کفر و ایشان بتحقیق بیرون رفتند از نزد تو با حال کفر و تأثیر
نکرد در ایشان آنچه شنیدند از تو و خدای تعالی داناتر است باآنچه هستند ایشان که کتمان میکنند
و می بینی تو بسیاری از ایشانرا که می شتابند در گناه کردن و ستم کردن و خوردن ایشان رشوه را
هر آینه بد کاریست آنچه اگر باشند میکنند چرا نهی نمیکنند ربانیان یعنی زاهدان ایشان و احبار یعنی دانشمندان ایشان
و دانشمندان ایشان از گفتار ایشان چیزیرا که گناه است و خوردن ایشان رشوه را هر آینه بد کاریست
آنچه اگر باشند میکنند و قال تعالی و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا نارا
للحرب اطفأها الله و یسعون فی الارض فسادا و الله لا یحب المفسدین یعنی و انداختیم ما در میان ایشان

دشمنی

دشمنی و کینه را تا روز قیامت هرگاه که افروختند آتشی را برای جنگ فرو نشاند آنرا خدای تعالی و سعی میکنند و تلاش
میکنند در زمین از برای فساد و خدای تعالی دوست نمیدارد فساد کنندگان را مقولست که چون یهود مخالفت کردند حکم توریة
را مسلط کرد خدای تعالی بر ایشان بخت نصر را پس فساد کردند مسلط کرد بر ایشان فطرس رومی را پس فساد کردند
مسلط کرد بر ایشان مجوس را پس فساد کردند مسلط کرد بر ایشان مسلمانان را و قال تعالی منهم امة مقتصدة
و کثیر منهم ساء ما یعملون یعنی بعضی از ایشان جماعتی باشند میانه حال در اسلام و بسیاری از ایشان بدکار باشند
که میکنند مروی است که گروهی از یهود داخل شدند در اسلام پس نامید ایشانرا خدای تعالی امت مقتصده یعنی معتدل
متوسط در کار … باشند و مقتصد … و قال تعالی قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة و الانجیل و ما
انزل الیکم من ربکم و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا فلا تأس علی القوم الکافرین یعنی بگو که ای
صاحبان کتاب توریة و انجیل نیستید شما بر چیزی از دین تا اینکه بپا دارید احکام توریة و انجیل را و آنچه را که نازل شده بسوی شما
از جانب پروردگار شما در کتاب شما از اوصاف … پیغمبر آخر الزمان و هر آینه زیاد میکند بسیاری از ایشان را آنچه که
نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار تو سرکشی را و کفر را پس اندوه مخور بر حال گروه کافران مروی است از ابن عباس که آمدند
جماعتی از یهود بنزد رسول خدا و گفتند که آیا تو اقرار نمیکنی که توریة از نزد خدا آمده است گفت رسول خدا آری اقرار
دارم پس گفتند ما ایمان نمی آوریم به آن و ایمان نمی آوریم بتو پس نازل شد این آیه و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و ان تسئلوا عنها حین ینزل القرآن تبد لکم عفا الله عنها و الله غفور حلیم قد سألها قوم
من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید مپرسید از چیزها که اگر آشکار شود از برای شما اندوهگین
کند شما را و اگر بپرسید از آن در وقتی که نازل شده باشد قرآن آشکار میشود از برای شما درگذشت خدای تعالی از آن سؤال
کردن و خدای تعالی آمرزنده بردبار است بتحقیق پرسیدند آن سؤال را گروهی که بودند پیش از شما پس گردیدند بسبب آن کافر
شدند و گفت که سؤال کنید از من هر چه خواهید اگر سؤال کنید شما از هر چیز البته بیان بکنم مرا پس برخاست مردی
که طعن میزدند در نسب او و گفت یا رسول الله کیست پدر من گفت آنحضرت که پدر تو حذافه است پس برخاست مردی
دیگر و گفت یا رسول الله در کجاست پدر من گفت رسول خدا که در آتش دوزخ است پس برخاست عمر و بوسید پای پیغمبر
خدا را و گفت یا رسول الله ما قریب العهد به جاهلیت و شرک هستیم عفو کن از ما که خدا عفو کند از تو پس ساکن شد غضب
رسول خدا و گفت آگاه باشید سوگند بآن خدا که جان من در دست او است که بتحقیق معروض شد از برای من بهشت و دوزخ
در پیش این دیوار … مروی است از ابن عباس که بودند
گروهی که سؤال میکردند از رسول خدا از روی استهزا و از روی امتحان پس یکی میگفت بگو کیست پدر من و دیگری
میگفت که در کجاست شتر من که گم شده است … و مروی است از ابی امامه
که رسول خدا گفت در خطبه که بدرستیکه خدای تعالی فرض کرده است بر شما حج را پس گفت مردی که آیا در هر سال یا رسول الله
اعراض کرد از او رسول خدا تا اینکه معاوده کرد او دو سه مرتبه پس گفت رسول خدا که … چه چیز ایمن کرد …

از اینکه بر بکوید اری پس کفت بخدا اکر بکفتم اری هر اینه واجب شدی واکر واجب شدی شما استطاعت ونتوانائی انرا

نداشتید واکر ترک میکردید کافر میشدید پس واکذارید مرا زیرا اکر هلاک کردند قومی که پیش از شما بودند

بسیار سؤال ایشان واختلاف ایشان بر پیغمبران خود پس چون امر کنم شما را بچیزی پس بجای بیاورید انرا انقدر که

استطاعت دارید وچون نهی کنم شما را از چیزی پس اجتناب کنید ازان وروایتست از حضرت صادق که در وقتی که

حمزه بن عبد المطلب ... بود ... بیاید وکفت ... با رسول خدا ...

نزد رسول خدا ... کرد ... رسول خدا ... پس

پس چون نماز کرد کفت ... که ... بخشد ... در ...

... داشته باشید ...

مکر اینکه ... رسول الله ...

با ... بکند ... فلان بن فلان ... رسول الله ...

... فلان بن فلان ... رسول خدا ...

کر ... ای رسول الله ...

... یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم تا اخر ایه

سوره انعام چهار ایه وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن

شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَٰؤُلَاءِ

مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ یعنی ... از نزد خود ...

خود را ... در حالیکه ... رضای ذات او ...

... ایشان ...

... ایشان را ...

... ابو بکر ...

... رسول خدا ...

... رسول خدا ... رسول خدا ...

... رسول خدا ...

... رسول خدا ...

... بلال ... سلمان ... ایشان از ضعیفان مسلمانان

...

منت کذاشت بر ایشان ... ابو بکر ...

ولکشته

وکشته سلمان وخباب که نازل شد این ایه در شان ایشان واذا جاءک الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم

علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم یعنی وچون بیایند بتو

انانکه ایمان اورده اند بایات ما پس بکو که سلام باد بر شما نوشته است پروردکار شما بر ذات مقدس خود رحمت

را ...

... در شان ...

ابتدا ... بسلام ایشان ...

منقول است که نازل شد این ایه در شان ... ومن اظلم ممن افتری علی الله

کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله یعنی ...

...

... نازل شد ...

... نازل شد این ...

... عبد الله بن ابی سرح ...

... رسول خدا ...

... ان الله عزیز حکیم ... ان الله علیم حکیم ... رسول خدا ...

...

... عبد الله بن ابی سرح ...

... رسول خدا ...

... ان الله سمیع بصیر ... سمیع علیم ...

... رسول خدا ...

...

...

... رسول خدا ...

... رسول خدا ... رسول الله ... رسول خدا ...

... رسول خدا ...

... رسول خدا ...

... رسول خدا ... سوره اعراف دو ایه واتل علیهم نبأ الذی اتیناه

ایاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع

هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا فاقصص القصص

لعلهم يتفكرون يعنی بعضی از ایشان که یهود باشند جز آنکه داد بجرما باو دانش آیات ما را پس منسلخ شد از وی شد از
آن پس تابع او شد شیطان و نزدیک او شد پس باشد از گمراهان و اگر میخواستیم هر آینه بلند میکردیم مرتبه او را ولیکن
او میل کرد بسوی زمین و لذتهای دنیا و تابع شد خواهش نفس خود را پس داستان عجیب او مثل داستان سگ است
در غایت سختی اگر حمله بری براو بیرون میآورد زبان خود را از دهن و اگر واگذاری او را باز زبان
بیرون میآورد مثل آنکه گفتیم داستان عجیب گروهیست که تکذیب کردند آیات ما را پس قصه بخوان این قصص
ها را از برای یهود تا شاید ایشان اندیشه کنند در حق کسانی که نازل شد این آیه در شان بلعم بن باعورا و بود او از بنی اسرائیل
و داده شده بود دانش بعضی کتابهای خدا را در روایت است از حضرت باقر که گفت اصل این آیه بلعم بود پس مثل زد
خدای تعالی از برای هر که اختیار کند هوای نفس خود را بر هدایت حق تعالی انا اهل قبله و بیز در روایت از آنحضرت که گفت
مثل بیز بن سعید مثل بلعم است که داده شد باو اسم اعظم که گفت خدای تعالی وآتیناه آیاتنا و در روایت از حضرت رضا
که عطا شده بود بلعم بن باعورا اسم اعظم دیده او که دعا میکرد بان و مستجاب میشد پس میل کرد بسوی فرعون پس چون
فرعون بطلب موسی و اصحاب او گفت فرعون بلعم دعا کن بخدا که نگاهدارد موسی و اصحاب او را تا رسیدیم ما بایشان
پس سوار شد او بدراز گوش خود در طلب موسی پس اطاعت او نکرد دراز گوش او پس خواست که بزند او را پس گویا
کرد او را خدای تعالی و گفت وای برتو بچه چیز میزنی مرا آیا میخواهی که با تو بیایم تا اینکه نفرین کنی بر پیغمبر خدا و قوم
او پس چندان زد او را تا اینکه کشت او را پس از او دور شد زبان او را اسم اعظم و فرا موش کرد اسم اعظم را و او است که خدا
فانسلخ منها سوره انفال پنج آیه یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم
تعلمون واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة وان الله عنده اجر عظیم یعنی ای آنانکه ایمان آوردید خیانت
مکنید با خدا و پیغمبر و خیانت مکنید در امانتهای شما و حال آنکه شما میدانید بپرهیز از وبال آن و بدانید اینکه مالهای شما و فرزندان
شما سبب امتحان شمااند و بدانید که خدای تعالی در نزد او است ثواب بزرگ و در روایت از حضرت باقر که خیانت با خدا
و رسول نافرمانی ایشان است و اما خیانت در امانت پس هر انسانی امین کرده است بر آنچه واجب کرده است
خدای تعالی بر او و در روایت که چون ابا سفیان بیرون آمد از مکه پس نازل شد جبرئیل بر پیغمبر و گفت که ابا سفیان
در فلان مکان است پس بیرون رود بسوی او و پنهان دار این خبر را پس نوشت ابو لبابه به ابو سفیان که
که پیغمبر اراده کرده است شما را دارد پس حاضر باشید و احتیاط کار خود را داشته باشید پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را
و قال تعالی قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وان یعودوا فقد مضت سنت الاولین وقاتلوهم
حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر وان تولوا فاعلموا ان الله مولاکم
نعم المولی ونعم النصیر یعنی بگو با آنانکه کافر شدند که اگر باز ایستند از کفر و اذا و بغض اهل بیت بیامرزد ایشان را
آنچه را که از پیش گذشته است از گناهان و اگر عود کنند بکفر و عداوت پس بر قرار باشد بر کفر پس بحقیقت که گذشته طریقه ما
در امتهای پیشینیان که هلاک کنیم ایشان را باشد و جنگ کنید با ایشان تا اینکه نباشد فتنه و فساد شرک و باشد دین

روایت آمده است که یهود خدای تعالی چرا گاه باز ایستند از کفر تا اینکه هیچ دشمن خدای تعالی را اسلام بکند ایشان چنانست و اگر برگردند
دوباره باشد پس چنانچه فرموده است که خدای تعالی خدا و رسول خدا و عذاب خدا بر گروه صدها شما است پس خدای تعالی و کار دیتا و دنیان باور نیستند
و در روایت از حضرت باقر که گفت بعد از آن بیاید و کسی بود عامل تکاثر بنا بر پسر پسر ایشان بعالم بود و آن بنا را حق نکاه کرده ایم که
اما حلال باشد از برای او پس پسر بیدیم از آن کسانی که اهل تو و مال تو و هر چیز که داری همه حرام است پس گفت آن
حضرت که بعد تر چنانچه گفتند بر پسر کفتن از حج کرد ایمان از برای او بعین هر چه گفت حضرت او که تو در کتاب خدا است که
قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و در روایت از حضرت باقر که گفت رسول خدا و یکون الدین کله لله که هیچ
بنا مانده است تاویل این آیه بعد از آنکه رخصت کرده رسول خدا ایشان را از جهت احتیاج خود و احتیاج اصحاب خود پس چون
آمد تاویل این آیه قبول نمیشود از ایشان جزیه و لیکن کشته میشوند تا اینکه اقرار کنند بیگانگی خدای تعالی و تا اینکه نباشد
شرکی و در روایت از حضرت صادق که گفت نیامده است تاویل این آیه و چون قایم شود قایم ما خواهد یافت دور روزی را باشد
کسی که دریابد کدام روزگار را میکند زیرا که تاویل این آیه است و هر آینه برسد دین محمد بجائی که برسد شب تا اینکه
نباشد شرکی بر روی زمین چنانچه گفت خدای تعالی یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا سوره توبه سه آیه ما کان للمشرکین
ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون انما یعمر مساجد الله
من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین
یعنی هرگز بهیچ وجه نباشد از برای مشرکان اینکه عمارت کنند مسجدهای خدای تعالی در حالتیکه گواه باشند بر نفسهای خود
بکفر ایشان باطل است اعمال ایشان و در آتش دوزخ ایشان باشند جاویدان بدرستیکه عمارت میکند مسجدهای خدا را
آنکسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و بپای داشته است نماز را و داده است زکوة را و نترسیده بجز خدا را
پس شاید آن جماعت اینکه باشند از راه یافتگان در روایت که مسلمانان سرزنش میکردند اسیران جنگ بدر را و علی
طعنه میزد بر عباس که قتال رسول خدا میکند پس گفت عباس که ذکر میکنید بدیهای ما را و ذکر نمیکنید خوبیهای ما را پس گفت علی
که آیا از برای شما خوبیها هست گفت عباس بدرستیکه ما عمارت میکنیم مسجد الحرام را و در بانی میکنیم کعبه را و آب میدهیم حاجیان را
پس نازل شد این آیه و در حدیث قدسی است بدرستیکه خانهای من در زمین مسجدهااند و زیارت کنندگان من در آن عمارت کنندگان
مساجدند پس خوشا بحال بنده که طهارت بکند در خانه خود پس زیارت کند مرا در خانه من پس لازم است بر زیارت
کرده شده اینکه اکرام کند زیارت کننده خود را و در حدیث نبوی است که زمانی بیاید در آخر الزمان که مردمان آن زمان که میآیند
بمساجد و می نشینند در آن حلقه حلقه و ذکر ایشان دنیا و محبت دنیا است بحالست دهم نشینی مکنید با ایشان که نیست مر خدا را
با ایشان هیچ حاجتی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة
عند الله واولئک هم الفائزون یعنی آیا گردانیدید شما اهل آب دادن حاجیان را و اهل عمارت کردن مسجد الحرام را مثل کسیکه
ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در نزد خدای تعالی و خدای تعالی راه نما

بنمایند کرده ستم کارانرا انانکه ایمان اوردند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا بالهای خود و جانهای خود بزرکترند بمرتبه
الله نزد خدا یعنی ایشانند رستکاران مرویست از حضرت باقر که نازل شد این ایه در شان علی و عباس و شیبه
که کفت عباس منم افضل از جهة انکه اب دادن حاجیان در دست منست و کفت شیبه منم افضل از جهة انکه دربانی خانه کعبه
در دست منست و کفت علی منم افضل زیرا که من ایمان اوردم پیش از شما پس هجرت کردم و جهاد کردم پس راضی شدند بحکم رسول
خدا پس نازل کرد حق تعالی این ایه را و در روایتی از حضرت صادق که نازل شد این ایه در شان حمزه و علی و جعفر و عباس
و شیبه که ایشان فخر میکردند بسقایة و عمارة پس نازل کرد این ایه را و بودند حمزه و جعفر از کسانی الذين آمنوا بالله
واليوم الآخر وجاهدوا في سبيل الله [illegible] يريدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم ويأبى الله إلا أن يتم نوره ولو
كره الكافرون یعنی میخواهند یهود و نصاری که خاموش کنند نور خدا را و دین خدا را بدهنهای خود و تکذیب حق
و میخواهد خدا تمام کند نور خود را اکرچه ناخوش دارند کافران و مرویست از حضرت امیر المؤمنین که در این ایه
که کفت ایشان انکار کردند در کتاب خدا چیزها اکر [illegible] انرا تا انکه تلبیس کنند و مشتبه کردانند بر خلایق پس [illegible]
خدا [illegible] ایشانرا تا انکه [illegible] دران [illegible] بر بطلان [illegible] کردند دران و تحریف کردند
ازان و در ایه يا أيها الذين آمنوا إن كثيرا من الأحبار والرهبان ليأكلون أموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله
یعنی ای انانکه ایمان اوردید بدرستیکه بسیاری از علمای یهود و راهبان نصاری هر اینه میخورند مالهای مردمانرا
بیهوده و باز میدارند مردم را از راه خدا و دین او و در ایه إنما النسيء زيادة في الكفر يضل به
الذين كفروا يحلونه عاما ويحرمونه عاما ليواطئوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله زين لهم سوء أعمالهم والله
لا يهدي القوم الكافرين یعنی بدرستیکه تاخیر انداختن حرمت ماههای حرام زیادتیست در کفر کمراه میشوند بان انانکه
کافر شدند حلال میکردند انرا در یکسال و حرام میکردند انرا در یکسال دیکر تا انکه موافق کنند با شماره انکه حرام کرده
خدا انرا پس حلال کردند انچه حرام کرده است خدای تعالی اراسته شد از برای ایشان بدی اعمال ایشان و خدا راه
ننماید کروه کافرانرا مرویست که سبب نزول این ایه ان بود که مردی از بنی کنانه می ایستاد در موسم حج و میکفت
که من حلال کردم [illegible] ماه محرم را و تاخیر انداختم انرا و حرام کردانیدم بدل ان ماه صفر را
پس چون سال اینده میشد میکفت حلال کردم ماه صفر را و تاخیر انداختم انرا و حرام کردانیدم بدل ان ماه محرم را پس نازل
کرد خدا این ایه را إنما النسيء [illegible] کسی که احداث کرد [illegible] کنانه بود که می ایستاد بر کوه در
موسم حج و ندا میکرد که خدا [illegible] حلال کرد [illegible] ماه محرم را پس حلال [illegible] در سال اینده
که خدا [illegible] حرام کرد [illegible] ماه محرم را پس حرام [illegible] ومنهم من يلمزك في الصدقات فإن أعطوا
منها رضوا وإن لم يعطوا منها إذا هم يسخطون ولو أنهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا الله سيؤتينا الله
من فضله ورسوله إنا إلى الله راغبون یعنی و بعضی از ایشان کسیست که طعن میزند ترا و عیب میکند ترا در قسمت کردن صدقات
پس اکر داده شود بایشان ازان خشنود میشوند و اکر داده نشود بایشان ازان ناکهان ایشان خشم میکنند

انان بوده که ایشان راضی بودند بانچه داده بود بایشان خدای تعالی و رسول او و میکفتند بس است مارا فضل خدا زود باشد که
بدهد ما را خدای تعالی از فضل خود و رسول او بدرستیکه ما بسوی فضل خدا رغبت داریم مرویست از حضرت باقر که در
انایکه رسول خدا قسمت میکرد [illegible] ذو الخویصره [illegible] پس کفت یا رسول خدا
عدالت کن در قسمت پس رسول خدا کفت [illegible] عدالت کند [illegible] نزد من [illegible]
این ایه و مرویست که چون این ایه [illegible] انما الصدقات [illegible] رسول خدا قسمت میکرد در میان
ایشان پس چون [illegible] در میان [illegible] رسول خدا [illegible] و کفت [illegible]
[illegible] صدقات [illegible] نازل
خدا این ایه را و منهم الذين يؤذون النبي ويقولون هو أذن قل أذن خير لكم يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين
ورحمة للذين آمنوا منكم والذين يؤذون رسول الله لهم عذاب أليم یعنی و بعضی از ایشان انانکه ایذا میرسانند بپیغمبر
[illegible] ایمان اوردند و ایمان [illegible] مومنان و رحمتست
از برای انانکه ایمان اوردند از شما و انانکه ایذا میرسانند رسول خدا را ایشانراست از برای ایشان عذابی دردناک
سبب نزول این ایه [illegible] که نازل شد در باره عبد الله بن نفیل منافق [illegible] که نازل شد در شان
جماعتی از منافقان [illegible] پس کفت مردی از ایشان
[illegible] کفتند
[illegible] پس نازل شد
[illegible] يحلفون بالله لكم ليرضوكم والله ورسوله أحق أن يرضوه إن كانوا مؤمنين ألم يعلموا أنه من يحادد الله
ورسوله فأن له نار جهنم خالدا فيها ذلك الخزي العظيم یعنی سوکند میخورند بخدا از برای شما تا انکه خشنود کنند شمارا
و خدا و رسول او سزاوارترند بانکه خشنود کنند ایشانرا اکر باشند از اهل ایمان ایا ندانستند که هرکه خلاف کند
با خدا و رسول او پس بدرستیکه ثابت است از برای او اتش دوزخ در حالتیکه جاوید باشد در ان اینست خواری
بزرک و در ایه المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض يأمرون بالمنكر وينهون عن المعروف ويقبضون
أيديهم نسوا الله فنسيهم إن المنافقين هم الفاسقون وعد الله المنافقين والمنافقات والكفار نار جهنم
خالدين فيها هي حسبهم ولعنهم الله ولهم عذاب مقيم كالذين من قبلكم كانوا أشد منكم قوة وأكثر أموالا
وأولادا فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقكم كما استمتع الذين من قبلكم بخلاقهم وخضتم كالذي خاضوا
أولئك حبطت أعمالهم في الدنيا والآخرة وأولئك هم الخاسرون یعنی مردان با نفاق و زنان با نفاق بعضی
ایشان از جنس بعضی باشند امر میکنند بمنکر کفر و معاصی و نهی میکنند از طاعت و ایمان و میبندند دستهای خود را
از انفاق میکنند فراموش کردند خدا را پس فراموش کرد خدا ایشانرا بدرستیکه منافقان ایشانند فاسقان و وعده کرده
خدای تعالی از برای مردان با نفاق و زنان با نفاق و کافرانرا اتش دوزخ که جاوید باشند در ان اتش

برانگیخت ایشان را در عذاب و لعنت کرد ایشان را خدای تعالی و ثابت است از برای ایشان عذابی پاینده که قطع نشود هرگز
ایشان مثل آنانند که بودند پیش از شما بودند سخت‌تر از شما در قوت و توانائی و بودند بیشتر از شما در مالها
و فرزندان پس برخوردار گشتند بنصیب خود پس برخوردار شدید شما بنصیب خود چنانچه برخوردار
گشتند آنانکه بودند پیش از شما بنصیب خود و فرو رفتید شما در باطل مانند آنانکه فرو رفتند ایشان اعمال
باطل و ناچیز است عملهای ایشان در این جهان و در آن جهان و آن جماعت ایشانند زیانکاران الم یاتهم نبأ الذین
من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات فما کان
الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی آیا نیامد بایشان خبر آنانکه بودند پیش از ایشان از قوم نوح
و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین شعیب و مداین قوم لوط که آوردند بنزد ایشان انبیای ایشان معجزها
پس نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان ولیکن بودند ایشان که بنفسهای خود ستم میکردند قال الله تعالی ومنهم من عاهد
الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون
فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون یعنی و بعضی از ایشان
کسانند که عهد کرده با خدای تعالی که هر آینه اگر بدهد ما را خدای تعالی چیزی از فضل و کرم خود هر آینه صدقه
بدهیم ما از آن و هر آینه باشیم از نیکوکاران پس چون داد بایشان از فضل خود بخل ورزیدند از آن زکوة
ندادند و برگشتند از عهد خود و ایشانند اعراض کنندگان از طاعت خدای پس در عقب درآورد بخل ایشان را
نفاقی در دلهای ایشان تا روز قیامت که برسند بجزای خدای تعالی بسبب خلاف کردن ایشان با خدای آنچه را که وعده
کرده بودند و عهد کرده بودند با او و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند مرویست که نازل شد این آیه در شان ثعلبة
بن حاطب که از انصار بود و گفته بود که دعا کن بخدا که روزی کند بمن مال بسیاری را پس گفت رسول خدا صلعم با او که ای
ثعلبه مال اندکی که توادا کنی شکر آن بهتر است از مال بسیاری که طاقت شکر آن نداشته باشی آیا نیست از برای تو
اقتدا بمن که با رسول خداست و سوگند بانکه جان من در دست اوست که اگر بخواهم که بکردند کوهها طلا و نقره
از برای من هر آینه میشوند پس باز آمد ثعلبه بنزد آنحضرت بار دیگر و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا روزی کند مرا
بمالی هر آینه بدهم بهر صاحب حقی حق او را پس گفت رسول خدا صلعم بارخدایا روزی کن ثعلبه مال بسیار را پس گرفت
گوسفندی چند را پس زیاد شد و نتاج کرد مانند کرمها پس تنگ شد بر او مدینه پس دوری
کرد از مدینه و رفت به یکی از بیابانها پس زیاد شد و نتاج کرد گوسفندان او تا آنکه دور شد
از حوالی مدینه پس باز ماند بسبب آن از نماز جمعه و جماعت و فرستاد رسول خدا بنزد او جمع کننده زکوة را که بگیرد از او
زکوة گوسفندان او را پس ثعلبه ابا و امتناع کرد و بخل ورزید از دادن زکوة و گفت نیست این زکوة مگر مانند جزیه
پس گفت رسول خدا صلعم ای وای از ثعلبه ای وای از ثعلبه که او هلاک شد پس نازل شد این آیه الم یعلموا ان الله یعلم سرهم
ونجویهم وان الله علام الغیوب الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جهدهم

فیسخرون

فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله
لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین یعنی آنانند منافقان که خدای تعالی عیب میکنند
از مؤمنان ایشان را در دادن صدقه و بعضی از ایشان را بدرستی که خدای تعالی داننده است به امور پنهانی آنانکه عیب میکنند و طعن میزنند تطوع کنندگان
از مؤمنان را در صدقها و آنانرا که نمی‌یابند از صدقه مگر بقدر طاقت خود پس استهزا میکنند منافقان با ایشان و جزای استهزا
ایشان را میدهد خدای تعالی و ثابت است از برای ایشان عذابی دردناک طلب آمرزش بکن تو از برای ایشان یا آنکه طلب نکنی آمرزش
ایشان را هر دو یکسانست اگر طلب آمرزش کنی از برای ایشان هفتاد مرتبه که مراد کثرت است نمی‌آمرزد خدای تعالی ایشان را از برای آنکه
بسبب آنکه ایشان کافر شدند بخدا و رسول او و خدای تعالی راه نمینماید گروه فاسقان را مرویست که ابو عقیل انصاری
یکصاع خرما آورد بنزد رسول خدا و گفت که من امروز در شب آب کشیدم و دو صاع خرما یافتم که کار کردم و دو صاع از خرما پس یکصاع را
نگاه داشتم از برای عیال خود و یکصاع دیگر را قرض دادم به پروردگار خود پس امر کرد رسول خدا صلعم تا آنکه گذاشت آنرا
در میان صدقات و دادند منافقان استهزا کردند با او و منافقان گفتند که بخیل کسی که خدای تعالی غنی است از این
یکصاع خرما چه میکند خدا این یکصاع خرما را ولیکن ابو عقیل که سالم باشد میخواست که مذکور کند خود را در صدقه
دادنها است پس نازل شد این آیه و مرویست از حضرت صادق که حضرت امیر المؤمنین اجیر داد خود را بانکه آب
بکشد بهر دلوی یکدانه از خرما پس جمع کرد دانه‌های خرما را از کشیدن چند دلو و برد بنزد رسول خدا صلعم بعد از آن عبد الرحمن
بن عوف بدر خانه پس عیب کرد و طعن زد او را پس نازل شد این آیه الذین تا آخر و مفسرین گفتند که عدد هفتاد از برای مبالغه
در تعیین در عدد و مرویست از حضرت رضا که گفت خدای تعالی به محمد که اگر استغفار کنی از برای ایشان هفتاد مرتبه
که هرگز نمی‌آمرزد خدا ایشان را پس استغفار کرد رسول خدا از برای ایشان زیاده بر هفتاد بامید آنکه خدای تعالی که سواء
علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم تا آخر آیه و قال تعالی الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما
انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم ومن الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما ویتربص بکم الدوائر علیهم دائرة
السوء والله سمیع علیم ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الآخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات
الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم یعنی اهل بادیه و مردم صحرانشین سخت‌ترند
در کفر و نفاق از شهریان بانکه نادانند بمواضع احکام الهی زیرا که فرستاده است خدای تعالی پیغمبر خدای تعالی داناست
راستکاران در هر چیز داناست و بعضی از مردم صحرانشین کسی است که میگیرد آنچه را که انفاق میکند در جهاد و غرامت
خود و جنگ داشت و منتظر است در شما حوادث گردش روزگار را برای ایشان باد گردش بد روزگار و خدای تعالی شنوا
داناست و بعضی از مردم صحرانشین کسی است که ایمان میآورد بخدا و بروز قیامت و میگیرد آنچه را انفاق میکند در جهاد
و سبب قرب منزلت خود در پیش خدای تعالی و سبب دعای خیر پیغمبر آگاه باشید که آن است سبب قرب و منزلت از برای ایشان
زود است که داخل بکند ایشان را خدای تعالی در رحمت بهشت خود بدرستی که خدا آمرزگار مهربانست قال الله تعالی وممن حولکم
من الاعراب منافقون ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی

عذاب عظیم یعنی بعضی از آنانکه در حوالی شما باشند از مردم صحرا نشین باشند منافقان و از مردم مدینه نیز جمعی عادت
کرده باشند بنفاق که تو نمیدانی احوال ایشان را ما میدانیم احوال ایشان را زود باشد که عذاب کنیم ایشان را دو مرتبه
یکمرتبه در دنیا و یکمرتبه در قبر پس باز گردانیم ایشان را بسوی عذاب بزرگ در روز قیامت و قال تعالی ما کان للنبی
والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم یعنی و نیست
سزاوار از برای پیغمبر و آنانکه ایمان آورده اند اینکه استغفار و طلب آمرزش کنند از برای مشرکان و اگر چه باشند ایشان
صاحبان قرابت و خویشی بعد از آنکه ظاهر شد اینکه ایشان از صاحبان دوزخند مرویست که مؤمنان گفتند یا رسول خدا
که آیا طلب آمرزش بکنیم از برای پدران ما که مرده اند در ایام جاهلیت پس نازل شد این آیه و قال تعالی وما کان الله
لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون یعنی و نباشد خدا اینکه گمراه کند گروهی را بعد از آنکه راه
نموده باشد ایشان را باسلام تا اینکه ظاهر کند از برای ایشان آنچه را که باید پرهیز کنند از آن مرویست که مردند جمعی از مسلمانان
بر اسلام پیش از آنکه نازل شود فرایض و واجبات پس گفتند مسلمانان که یا رسول الله برادران ما که مردند پیش از
نزول فرایض چیست منزلت ایشان پس نازل شد این آیه و قال تعالی واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته
هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا
الی رجسهم وماتوا وهم کافرون اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم یذکرون
واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا
یفقهون یعنی و چون که نازل شود سوره از قرآن پس بعضی از ایشان کسی است که میگوید از روی استهزا که کدام یک از شما
زیاد کرد این سوره ایمان و یقین را اما آنانکه ایمان آوردند پس زیاد کرد در ایشان ایمان و یقین را و ایشانند
که خرسند و بشارت می یابند و اما آنانکه در دلهای ایشانست مرض شک و نفاق پس زیاد کرد در ایشان پلیدی
بسوی پلیدی ایشان و مردند در حال ایشان بودند کافران و آیا نمی بینند که ایشان مبتلا میشوند بانواع بلاها در
هر سال یکمرتبه یا دو مرتبه پس توبه نمیکنند و نه ایشان پند میگیرند و چون نازل شود سوره از قرآن نگاه میکنند بعضی
بسوی بعضی و چشمک میکنند بیکدیگر از روی استهزا و میگویند بیکدیگر که آیا می بیند شما را هیچ یک از مسلمانان پس
برمیگردند و متفرق میشوند از بیم آنکه مبادا رسوا شوند برگردانیده است خدا دلهای ایشان را از ایمان باینکه
ایشان باشند جماعتی که در نمی یابند بدی عاقبت کار خود را سورة هود بلند آیه الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا
منه الا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون وما یعلنون انه علیم بذات الصدور یعنی آگاه باشید بدرستیکه ایشان
برمیگردانند سینه‌ها خود را از حق باینکه مخفی سازند از خدا بغض را آگاه باشید که در هنگامی که
استر میکنند جامه‌ها خود را از برای اینکه نشنوند کلام خدا را بدرستیکه او دانا است بآنچه در سینه‌ها است و در
خاطر است مرویست از حضرت باقر که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که بودند مشرکان چون که میگذشتند بر رسول خدا
در حوالی خانه کعبه بر میگردانیدند هر یک از ایشان سر خود را و میپوشانیدند سر خود را بجامه تا اینکه نبیند او را

رسول خدا پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را و نیز منقول است که نازل شد این آیه در شأن طایفه از مشرکان که گفتند که هرگاه
ما میخوابیم بر پهلوی خود و میپوشیم جامه‌ها خود را و برمیگردانیم سینه‌ها را آیا میداند خدا آنچه در سینه‌های ما است پس نازل کرد خدا
این آیه سورة رعد بلند آیه والذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک ومن الاحزاب من ینکر بعضه قل انما
امرت ان اعبد الله ولا اشرک به الیه ادعو والیه مآب یعنی و آنانکه دادیم ایشان را کتاب شاد میشوند
بآنچه نازل شد بسوی تو از قرآن و از جمله گروهها کسی است که انکار میکند بعضی از قرآن را بگو بدرستیکه من مامورم
باینکه بپرستم خدا را و شریک نکنم با او چیزی را و بسوی او میخوانم مردم را و بسوی اوست بازگشت من سورة کهف دو آیه
واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة
الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره فرطا وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن
شاء فلیکفر یعنی و نگاهدار نفس خود را با مصاحبت آنانکه میخوانند پروردگار خود را در بامداد و شبانگاه
و میخواهند رضای خدا را و باید که تجاوز نکند دو چشم تو از ایشان در حالتی که تو خواهش داشته باشی زینت زندگانی دنیا
و اطاعت مکن آنرا که غافل کرده ایم دل او را از یاد ما و متابعت کرده است خواهش خود را و باشد کار او در گذشتن
از صواب بگو که دین حق اسلام از جانب پروردگار شما است پس هر که میخواهد بگو ایمان بیاورد و هر که میخواهد بگو کافر شود
مرویست که نازل شد این آیه در شأن سلمان فارسی که بود در بر او عبایی از پشم که هم رداء او بود و هم جامه خواب او و
هم سفره طعام او بود پس داخل شد عیینه بن حصین بر پیغمبر و سلمان در نزد او بود پس عیینه از بوی
عبای سلمان که از پشم بود کراهت کرده بود و بوی عرق بر عبای او بود پس گفت عیینه که یا رسول الله چون که ما داخل
میشویم بر تو بیرون کن سلمان را و هرگاه که ما بیرون رویم هر کرا که میخواهی پس
نازل کرد خدا این آیه ولا تطع من اغفلنا قلبه را اخر آیه و نیز مرویست که نازل شد این آیه در شأن سلمان و ابوذر و صهیب
و خباب و مانند ایشان از فقرای اصحاب پیغمبر و از چنان بود که آمدند بنزد رسول خدا جماعتی از کفار که تألیف قلوب ایشان کرده
مانند عیینه و اقرع و مانند ایشان پس گفتند با رسول الله اگر تو چون بنشینی در صدر مجلس و دور کنی از ما این جماعت را
که بوی کنند و بدن ایشان را و بود جامه ایشان که پوشیده اند جامه‌ها پشمینه ما بنشینیم با تو و بگیریم از تو اسلام ایشان را
که منع میکند ما را از آمدن بنزد تو مگر بودن این جماعت در نزد تو پس چون نازل شد این آیه برخاست پیغمبر که التماس کند ایشان را
پس رسید بایشان در آخر مسجد که ذکر خدا میکردند پس گفت پیغمبر که حمد میکنم من خدا را که نمیرانید مرا تا اینکه امر کرد مرا که
صبر کنم نفس خود را و مصاحبت کنم با جماعتی از امت خود که با ایشان باشد زندگی من و مردن من سورة نور چهار آیه
ویقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین واذا دعوا
الی الله ورسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون وان یکن لهم الحق یأتوا الیه مذعنین افی قلوبهم مرض ام ارتابوا
ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله بل اولئک هم الظالمون یعنی و میگویند که ایمان آوردیم بخدا و رسول
و اطاعت میکنیم پس اعراض میکنند گروهی از ایشان بعد از آن و نیستند ایشان مؤمنان چون میخوانند ایشان را بسوی

خدا و رسول او تا اینکه حکم کند پیغمبر در میان ایشان ناگاه گروهی از ایشان اعراض کنندگان باشند و اگر باشد از برای ایشان
حکم حق و صواب بسوی او آیند بسوی پیغمبر در حالتی که اذعان کنندگان و منقاد باشند کان حکم او را باشد آیا در دلهای ایشان است مرض
نفاق یا اینکه در شک باشند یا اینکه میترسند اینکه جور و ستم کند خدا تعالی برایشان و رسول او و ظلم کند برایشان
نه چنین است بلکه آن جماعت ایشانند ستمکاران مروی است از حضرت صادق که نازل شد این آیه در شان امیرالمؤمنین و عثمان
و آنچنان بود که در میان ایشان نزاع شد در باره زمینی پس گفت امیرالمؤمنین که راضی باشیم بحکم رسول خدا پس
گفت عبدالرحمن بن عوف بعثمان که محاکمه مبر بنزد رسول خدا زیرا که او حکم خواهد کرد از برای علی لیکن
او را بنزد ابن شیبه ببر پس گفت عثمان با امیرالمؤمنین که من راضی نیستم محاکمه کنیم مگر بنزد ابن شیبه پس گفت علی
بعثمان که آیا شما ایمن میدانید رسول خدا را بر وحی آسمان و متهم میدانید او را در احکام پس نازل کرد خدا تعالی بر رسول خود
و اذا دعوا تا آخر آیات را و بعضی روایت از حضرت باقر کرده در میان علی و عثمان نزاع بود در زمینی که خریده بود
از حضرت از عثمان پس چون اطلاع بود سنگی چند در آن پس خواست علی که آن زمین را رد کند بسبب عیب آن و قبول
نکرد پس گفت حضرت که در میان من و تو حاکم رسول خداست پس گفت حکم بن ابی العاص بعثمان که اگر او را بنزد ابن عم او برند
حکم خواهد کرد از برای او پس محاکمه او مبر پس نازل شد این آیات انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله
ليحكم بينهم ان يقولوا سمعنا و اطعنا و اولئك هم المفلحون ومن يطع الله ورسوله ويخش الله ويتقه فاولئك
هم الفائزون واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن امرتهم ليخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة ان الله خبير بما
تعملون یعنی بدرستی که باشد گفتار مؤمنان چون که خوانده شوند بسوی حکم خدا و رسول او تا اینکه حکم کند رسول خدا
در میان ایشان اینکه بگویند شنیدیم ما و اطاعت میکنیم ما و آن جماعت ایشانند رستگاران و هر که اطاعت کند خدا و رسول او
و بترسد از خدا و بپرهیزد از عذاب او پس این جماعت ایشانند ظفر یابندگان بمطلب خود و سوگند میخورند بخدا بنهایت سوگند
ایشان که هر آینه اگر امر کنی تو ایشان را هر آینه بیرون میروند از بیوت پس بگو که سوگند مخورید کار شما اطاعت کردنی است
بدرستی که خدا تعالی آگاه است بانچه شما میکنید سوره قصص ۵۲ آیه الذين آتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون
واذا يتلى عليهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا انا كنا من قبله مسلمين اولئك يؤتون اجرهم مرتين بما صبروا
یعنی آنانکه دادیم بایشان کتاب تورات و انجیل را پیش از نزول قرآن که ایشان بان ایمان آورده‌اند و چون خوانده شود برایشان
قرآن گویند ایمان آوردیم بدرستی که آن راستست و درستست از جانب پروردگار ما است بدرستی که ما بودیم پیش از
این از اهل اسلام از جماعت این جماعت اجر و ثواب ایشان را دو مرتبه یکمرتبه بجهت ایمان بتورات و یکمرتبه بجهت ایمان بقرآن و بسبب صبر
او و صبر کردن بر تکالیف ذکر کرده‌اند در تفاسیر مروی است که نازل شد این آیه در شان عبدالله بن سلام و تمیم داری و جارود
بن عبد و سلمان فارسی که چون ایشان اسلام آوردند نازل شد در شان ایشان این آیات و بعضی روایت کرده که نازل شد
در شان چهل نفر از اهل انجیل که بودند از جمله مسلمانان بر پیغمبر و بعضی گفته‌اند که سی و دو نفر ایشان از حبشه بودند که آمدند
با وارد شدن جعفر بن ابی طالب بنزد پیغمبر و هشت نفر از شام بودند سوره عنکبوت ۱ آیه الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا

آمنا وهم لا يفتنون یعنی آیا پنداشته‌اند مردمان اینکه واگذاشته شوند اینکه بگویند که ایمان آوردیم و حال آنکه
ایشان آزموده نشوند بانواع تکالیف و مشقتها مروی است از حضرت صادق که آزموده شوند در جانهای ایشان و مالهای
ایشان بعضی گفته‌اند که نازل شد این آیه در شان عمار یاسر که او عذاب کشید در راه خدای تعالی و بعضی گفته‌اند که نازل شد در
شان جمعی از مسلمانان که بودند در مکه پس نوشتند بایشان که اینکه در مدینه بودند اینکه قبول نمیشود از شما اقرار بایمان
باسلام تا اینکه هجرت کنید پس بیرون آمدند ایشان از مکه بسوی مدینه پس تعاقب کردند ایشان را مشرکان و اذیت ایشان کردند
و کشته شدند بعضی از ایشان و بعضی نجات یافتند و آمدند بمدینه مروی است از حضرت پیغمبر که چون نازل شد این آیه گفت علی
است از فتنه که جدا شوند بان امت من از بعد از ایشان تا اینکه معین شود صادق از کاذب از جمله اینکه فتنه عظیم است
و دشمنی با حقیقت کلام متفرق شدن آن و بعضی فیها مسطورست در نهج البلاغه که برخاست مردی و گفت یا امیرالمؤمنین خبر
بده ما را از فتنه آیا پرسیده از رسول خدا از آن پس گفت آنحضرت که چون نازل شد الم احسب الناس تا آخر آیه
دانستم که فتنه نازل نمیشود بما مادامی که رسول خدا در میان ما است پس گفتم یا رسول الله چیست این فتنه که خبر داده
تو را خدا تعالی پس گفت ای علی بدرستی که امت من زود باشد که مفتون شوند بعد از من پس گفتم یا رسول الله آیا نیست
که تو گفتی بمن در روز جنگ احد چون که شهید شدند از مسلمانان آنانکه شهید شدند و دور گشت از من شهادت
پس گران آمد بر من پس گفتی تو بمن که بشارت باد تو را که شهادت تو از پیش سر تو است پس گفت رسول خدا بمن
بدرستی که امر چنین است پس چگونه خواهد بود صبر تو در آن هنگام پس گفتم یا رسول الله نیست این از جای صبر که بدرستی
آن از جای بشارت و شکر است پس گفت رسول خدا یا علی زود باشد که مفتون شوند و مغرور شوند بمالهای خود و منت
بر خدای خود و منت میگذارند بر دین خود بر پروردگار خود و تمنا میکنند رحمت او را و ایمن باشند از سطوت و غضب او
و حلال میکنند حرام او را بسبب شبهات کاذبه و هواهای باطل پس حلال میکنند خمر را بسبب انگور و رشوت را بسبب هدیه
و ربا را بسبب بیع گفتم یا رسول الله پس بکدام منزلت فرود آیم ایشان را در آن وقت آیا بمنزله ارتداد یا بمنزله فتنه پس گفت بمنزله
فتنه مروی است از حضرت کاظم که خواندن این آیه را پس گفت میدانی که چیست فتنه گفتم قربان تو شوم آنچه پیش ما است این است
آنحضرت که مردم مفتون میکردند در دین خود چنانچه آزموده میشود طلا و خالص کرده میشوند چنانچه
خالص میکنند طلا را قوله تعالی ومن الناس من يقول آمنا بالله فاذا اوذي في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله
ولئن جاء نصر من ربك ليقولن انا كنا معكم اوليس الله باعلم بما في صدور العالمين وليعلمن الله الذين آمنوا
وليعلمن المنافقين یعنی بعضی از مردمان کسی است که میگوید که ایمان آوردیم بخدا پس چون اذیت کشیده شود
در راه خدا تعالی میگرداند اذیت و رنج مردمان را مانند عذاب خدا تعالی و اگر آمد نصرتی و غنیمتی از
جانب پروردگار تو هر آینه میگویند مومنان هر آینه ما بودیم با شما پس حصه ما را از غنیمت بدهید آیا نیست
خدا تعالی دانا تر بانچه در سینهای جهانیان است و هر آینه میداند خدا تعالی آنانکه ایمان آورده‌اند و هر آینه میداند
منافقان را پس جزای هر یک را خواهد داد منقول است که نازل شد این آیه در شان عیاش بن ربیعه مخزومی و ابوجهل

بود که او مسلمان شد پس ترسید از اهل بیت خود پس هجرت کرد بسوی مدینه پیش از آنکه هجرت کند رسول خدا پس سوگند یاد
کرد مادر او اسماء بنت مخرمه که چیزی نخورد و نیاشامد و نشوید سر خود را و داخل نشود زیر سقفی تا اینکه بر
گردد عیاش بنزد او پس چون دیدند پسران او ابو جهل و حارث پسران هشام که ایشان برادر مادری بودند
با عیاش جزع مادر خود را سوار شدند در طلب عیاش تا اینکه آمدند بمدینه و ملاقات کردند عیاش را و مذکور ساختند
از برای او قصه مادر او را پس با او سخن گفتند در رجعت او تا اینکه او گرفت برای ایشان عهد و پیمان که او را از دین
او برنگردانند پس متابعت ایشان کرد و برگشت و مادر او تا صبر کرده بود پس طعام خورده بود و آب
آشامیده بود پس چون ایشان عیاش را بیرون آوردند از مدینه بیرون آمدند گرفتند او را و بار او را به ریسمان
بستند و هر یکی از ایشان صد تازیانه زدند او را و زدند پس عیاش بیزار شد از دین محمد از جهت ترس تازیانه زدن
و گفت تا مرا نکشید پس نازل شد این آیه و حارث شد بدین بود در آن پس عیاش پس سوگند یاد کرد عیاش که اگر
شود برای او در بیرون حرم هرآینه من بکشد او را پس چون برگشتند بمکه ماندند تا آنکه هجرت کرد بمدینه
بسوی مدینه هجرت کردند و هجرت کرد عیاش و نیکو کرد آنکه اسلام خود را و پس مسلمان شد حارث و هجرت کرد بسوی
پیغمبر با پیغمبر با اسلام و حاضر بود عیاش در روز بکیر او اسلام قبول کرده بود تا اینکه بعد از اسلام او را پس
برخورد با او و رد کرد و بشارت کرده بود و گفت که این مرد اسلام قبول کرده بود پس عیاش پشیمان شد و بگریست و آمد بنزد
پیغمبر و خبر داد او را قصه خود را پس نازل شد این آیه و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ تا آخر آیه و بعضی گفته اند که نازل
این آیه در شان جماعتی از مهاجران که میگفتند که آیا از او دور بر بنده پس چون در مجلس با ایشان بر میگشتند بسوی شرک ٥
سوره لقمان سی و دو آیه وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ یعنی و چون فرو گیرد ایشان را موجی مانند سایبانها مثل کوه و ابر و اضطرار
در یابند بخوانند خدا را در حالیکه خالص کرده اند کسانی باشند از برای او دین را و اعتقاد را پس چون نجات دهد ایشان را
و برساند ایشان را بسوی خشکی پس بعضی از ایشان متوسط الحال و میانه رو باشند در کفر و ایمان و انکار نمیکند آیات
ما را مگر هر غدار و مکار کفران کننده نعمت مروی است که در روز فتح مکه امان داد رسول خدا مردمان را مگر چهار نفر را که
گفت بکشید ایشان را اگر چه آویخته باشند خود را بپرده کعبه و یکی از ایشان عکرمه بن ابو جهل بود پس عکرمه سوار شد
در دریا پس گرفت اهل کشتی را باد تندی پس گفتند اهل کشتی که خالص کنید خود را از شرک زیرا که خدایان شما نفعی
نمیبخشند در اینجا پس گفت عکرمه که هرگاه نجات ندهد ما را در دریا چیزی بجز اخلاص نجات نخواهد داد ما را در خشکی مگر
اخلاص خداوندا بعد سوگند که از برای تو باشد بر من عهدی که اگر تو نجات دهی مرا از این ورطه تا اینکه بیایم نزد محمد
و بگذارم دست خود را در دست او پس هرآینه بیابم او را بخشنده و عفو کننده پس او نجات یافت و آمد بنزد حضرت و مسلمان
شد و نازل شد این سوره احزاب هفتاد و سه آیه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

بعنی ای پیغمبر بترس از خدا و ملازم ترس خدا باش و اطاعت مکن کافران و منافقان را بدرستی که خدا تعالی دانا و راست گفتار و درست
کردار است و متابعت بکن آنچیزی را که وحی میشود بسوی تو از جانب پروردگار تو بدرستی که خدا تعالی بآنچه میکنید شما آگاه است
و اعتماد کن در کارها بخدا تعالی و کافیست خدا تعالی در کارها که کارساز باشد این آیه از جمله آن آیاتست که گفت حضرت صادق
که خدا تعالی سخن نکرد این پیغمبر خود را بنحو ایاک اعنی و اسمعی یا جاره یعنی ترا قصد میکنم و بشنوای همسایه و غرض ملامت
و مقصود مردمانند و مرویست که نازل شد این آیه در شان ابو سفیان بن حرب و عکرمه بن ابو جهل و ابو الاعور سلمی که وارد مدینه
شدند و فرود آمدند در منزل عبد الله بن ابی بعد از جنگ احد به امان رسول خدا تا اینکه سخن بگویند با او و برخواستند
با ایشان عبد الله بن ابی و دو نفر دیگر پس رفتند بنزد رسول خدا و گفتند یا محمد ترک کن ذکر خدایان ما لات و عزی و منات را
و بگو که از برای ایشان است شفاعت از برای کسی که پرستید ایشان را و ما نیز واگذاریم ترا با پروردگار تو پس دشوار
آمد این سخن بر رسول خدا پس گفت عمر بن الخطاب که اذن بده ما را یا رسول الله در قتل ایشان گفت رسول خدا که من امان
داده ام با ایشان پس امر کرد تا اینکه بیرون کردند ایشان را از مدینه و نازل شد این آیه و لا تطع الکافرین یعنی از اهل مکه ابا سفیان
و عکرمه و ابو الاعور و المنافقین یعنی ابن ابی و رفقای او وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ یعنی نگردانیده است و نیافریده
خدا تعالی از برای هیچ مردی دو دل را در اندرون او و در این آیه رد است بر جماعتی که ذکر کرده که عرب که از برای صاحب عقل و هوش
دو دل است در اندرون او و مرویست که نازل شد این آیه در شان ابو معمر جمیل بن معمر بن حبیب فهری و بود او مرد صاحب عقل
و هوش و حفظ کننده آنچیزی را که میشنید و میگفتند که از برای من دو دل است که تعقل میکنم بهر یکی از آنها بیش تر از عقل
محمد و قریش او را نامیده بودند بذو القلبین پس چون روز جنگ بدر شد و مشرکان شکست خوردند و گریختند در میان
ایشان بود ابو معمر بر میگردید و ابو سفیان بن حرب در حالیکه کرهش بود بگردن خود یکی و نعلین خود را و دیگری بدست
او بود پس گفت ابو سفیان با او که احوال مردمان چیست گفت شکست خوردند و گریختند گفت چه حال است که یکی از نعلین تو
در دست تو است و یکی دیگر در پای تو پس گفت ابو معمر که من گمان نکردم مگر اینکه هر دو نعلین در پای منند
پس دانستند مردم در آن وقت که نیست از برای او دو دل بجهت آنکه اگر دو دل میداشت فراموش نمیکرد نعلین را و مروی است از حضرت باقر
که گفت و گفت علی بن ابیطالب که جمع نمیشود دوستی ما و دوستی دشمن ما در اندرون انسانی زیرا که خدا تعالی خلق نکرده است
از برای هیچ مردی دو دل را در اندرون او که دوست بدارد باین یکی و دشمن بدارد با یکی دیگر پس اما دوستداران ما پس خالص
میدارند دوستی ما را چنانچه خالص میشود طلا باتش که هیچ کدورتی در او نباشد پس هر که خواهد که بداند محبت ما
دشمنی ما را پس باید امتحان کند دل خود را پس هر گاه دوستی ما را و دشمن ما را در دل خود یابد پس او از ما نیست و از ایشان است باین جبرئیل و میکائیل و خدا دشمن کافرانست
مرویست از حضرت صادق که گفت که هر که متعلق باشد دل او در غیر از چیزی بعد از خدا تعالی پس او از ما نیست باشد
چنانچه در باب شده و حقیقت این است که خدا را در دل او غیر خدا نیست و این است حضرت این آیه لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ
الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ
أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا یعنی اگر باز نایستند

منافقان و آنانکه در دلهای ایشان است مرض شک و شرک و آنانکه خبرهای اراجیف دروغ میگویند در مدینه هر آینه
امر میکنیم ترا بجنگ ایشان پس نباشد ایشان را که مجاور تو باشند در مدینه مگر اندکی زمانی و در زمان اندک کرده
چون رفتن ملعون شدند بلعنت خدا و رسول در هر جا که یافته شوند گرفته شوند و کشته شوند کشتنی بسیار
طریقه قرار داده خدا تعالی در باره آنانکه گذشتند پیش ازین و هرگز نخواهی یافت برای طریقه خدا تبدیلی و تغییری مرویست
که نازل شد این آیه در شان جمعی از منافقان که بودند در مدینه که میگفتند خبرهای اراجیف در شان رسول خدا و چون که
میرفتند و میگفتند که کشته شد و اسیر شد جمعی که بیرون رفته بودند و مسلمانان را رنجیده و شکایت کردند بنزد رسول خدا از آنها
نازل شد در شان ایشان این آیه **سوره سبا پنج آیه** وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ
إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا
مُؤْمِنِينَ یعنی و گفتند آنانکه کافر شدند هرگز ایمان نمی آوریم باین قرآن و نه بآنچه که پیش از آن است از کتابهای آسمانی
و اگر ببینی تو چون که ستمکاران را داشته شوند نزد پروردگار ایشان بر میگردانند بعضی سوی بعضی این گفتار را که
آنانکه ضعیف شمرده شدند آنانکه بزرگی جستند اگر نبودید شما هر آینه بودیم ما از مؤمنان **سوره احقاف دو آیه**
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا إِفْكٌ
قَدِيمٌ یعنی بگو که آیا خبر دهید مرا اگر باشد این قرآن از نزد خدا چنانچه میگویم و کافر شدید بآن و گواهی دهد
گواهی از بنی اسرائیل بر مثل آن پس ایمان آورده باشد شما و کبر جسته باشید شما از ایمان بآن آیا نمیبینید شما از ستمکاران
بدرستی که خدا هدایت نمیکند ستمکاران را و گفتند آنانکه کافر شدند بآنانکه ایمان آوردند اگر بودی این چیزی نیکو
ما را سبقت نمیگرفتند و چون راه نیافتند بسوی آن پس زود باشد که میگویند که این قرآن دروغیست قدیم
نازل شد که گفتند یهود که اگر دین اسلام بهتر بود پیشی نمیگرفت از ما عبدالله بن سلام بسوی آن **سوره محمد پانزده آیه**
وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ یعنی و بعضی از منافقان کسی است که گوش میدارد بسوی تو تا آنکه چون بیرون روند از نزد تو
گویند بآنانکه داده شده است ایشان را علم و دانش از اصحاب که چه گفت پیغمبر اکنون که ما نفهمیدیم گفتار او را آن جماعت
آنانند که مهر کرده است خدا بر دلهای ایشان و متابعت کردند خواهشهای باطل خود را مرویست که نازل شد این آیه
در شان منافقان از اصحاب رسول خدا و آنانکه چون گوش میکردند بسخنان رسول خدا ایمان نمی آوردند بآن و قبول نمیکردند
پس چون بیرون میرفتند میگفتند بمؤمنان که چه میگفت محمد در این وقت و نیز مرویست از حضرت امیرالمؤمنین که گفت
بودیم ما در نزد رسول خدا پس خبر میداد ما را بوحی پس گوش میکردیم ما و آنانکه گوش میکردند بیرون میرفتند
میگفتند منافقان که چه میگفت محمد اکنون و مرویست از حضرت باقر که گفت رسول خدا که بود خدا اصحاب خود را که
را اگر اراده کرده بود خدا جزا و اعطیه و عید است بخیر را اگر اراده بسوی دینی و هر که را اگر اراده کرده بود خدا شری او را

نبیند و نمی فهمند که چه میگویند و آنست قول خدا تعالی اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وقوله تعالی وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا
نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ
مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ یعنی و میگویند آنانکه ایمان آوردند
که چرا نازل نشد سوره از قرآن که مشتمل باشد بحکم جهاد تا اطاعت کنیم پس چون نازل شده سوره محکم که مذکور باشد در آن قتال
و جهاد میبینی تو آنانرا که در دلهای ایشان مرض شک نگاه میکنند بسوی تو مانند نگاه کردن کسی که بیهوشی شده باشد از مرگ
بجان کندن پس اولی برای ایشان از این اعتقاد آنست که اطاعت کردن و گفتار نیکو گفتن است پس چون جزم رسید کار جهاد
پس اگر راست گویند با خدا هر آینه بهتر باشد برای ایشان فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم
مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ
الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ
وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی پس آیا امید هست از شما اگر والی امر شوید که فساد کنید در زمین بقتل و غارت و قطع
کنید خویشیهای خود را آن جماعت آنانند که لعنت کرد ایشان را خدا پس کر کرد ایشان را و کور کرد دیدهای ایشان را
آیا پس تفکر نمیکنند منافقان در معنی قرآن یا آنکه بر دلهای ایشان است قفلها بدرستی آنانکه برگشتند بر حالت پیش
خود که کفر باشد بعد از آنکه ظاهر شد برای ایشان راه راست حقیقت دین اسلام شیطان آراسته است ارتداد را
از برای ایشان و امهال داد ایشان را بدرازی آرزو پس با آنکه مرتکب شدند منافقان بآنانکه کراهت داشتند از آنچه نازل
کرده خدا که زود باشد که اطاعت کنیم شما را در بعضی کارها و دشمنی با رسول خدا و خدا میداند اسرار ایشان را پس چگونه باشد
حال ایشان چون که بگیرند جان ایشان را ملائکه در حالیکه میزنند بر رویهای ایشان و پشتهای ایشان را آن زدن ملائکه
که مذابعت کردند آنچه بخشم آورد خدا را و کراهت داشتند خوشنودی او را پس باطل کرد ثواب اعمال ایشان را
مرویست از حضرت صادق که گفت امیرالمؤمنین را در فلان و فلان مرتد شدند از ایمان در ترک ولایت امیرالمؤمنین و گفت آنانکه
کراهت داشتند از آنچه نازل کرده خدا در فضل علی و آنکه از جبرئیل بر محمد کرده بود که آن
بآنکه گفتند لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ گفت این حضرت که در امر خلافت است
که ... وصیت و ولایت امیرالمؤمنین ... و اگر به ... بایشان
بگو ... که گفت از ... که اطاعت کنیم ...
از امر که ... و نیز مرویست از حضرت صادق که گفت که الشیطان
سول لهم یعنی ... و نیز مرویست از حضرت باقر که گفت ... در روز ... و بر
... رسول خدا از ... حرام و ...
حضرت أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ

نبیند

ولتعرفنهم في لحن القول والله يعلم اعمالكم ولنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ونبلوا اخباركم يعني اينها بعلامت شناخته اند تا
در حقيقت ايشان نه بر نفاق ذات ايشان بكر هر كه بنكرد والله خدا ابتلا كند شما را اخبار را ازبراي تميز مؤمنان واكر ميخواستيم ما هر اينه
مي نموديم ما بتو ايشان را پس هر اينه ميشناختي تو ايشان را بسيما وعلامت ايشان وهر اينه ميشناختي تو ايشان را در كفتار وبالارحق
وخداي ميداند عملهاي ايشان را وهر اينه ميآزمائيم ما شما را تا بنكريم بدانيم مجاهده كنندكان از شما را وصبر كنندكان را وهي
آزمائيم خبرهاي شما را از خير وشر وموالات ومعادات وقال تعالى وان تتولوا يستبدل قوما غيركم ثم لا يكونوا امثالكم
يعني واكر اعراض كنيد از ايمان بدل ميكند خدا شما را بكروهي غير از شما پس نباشند ايشان مانند شما در دشمني ومخالفت وظلم وستم
بال محمد روايتست كه پرسيدند جمعي از اصحاب رسول خدا كه يا رسول الله كيستند آنها كه خدا در قرآن مذكور كرده است وبود
سلمان در پهلوي او پس زد دست خود را بر دوش سلمان وكفت اين مرد است وقوم او سوكند باخدا اكر ايمان بلند ميبود در ثريا
او واسته اكر باشد ايمان بسوي ثريا هر اينه ميرسند با او مردانی چند از مردم فارس سوره حجرات هشت آيه
يا ايها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبا فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين واعلموا
ان فيكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الامر لعنتم ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم
الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون فضلا من الله ونعمة والله عليم حكيم يعني اي آنانكه ايمان آورده ايد
اكر بيارد ازبراي شما فاسقي خبري پس طلب كنيد ومعلوم كنيد شما ظهور صدق وكذب او را از جهت كراهت آنكه برسانيد شما
بكروهي بجهالت وناداني پس كرديد بر آنچه كرده ايد باشيد شما پشيمان وبدانيد كه بدرستي كه در ميان شما است
رسول خدا كه اكر اطاعت كند شما را در بسياري از كارها هر اينه هلاك خواهيد شد وليكن خداي تعالى دوست كردانيد
بسوي شما ايمان را وزينت داد آنرا در دلهاي شما وناخوش كردانيد در شما كفر وبيرون رفتن از طاعت را وكناه كردن را آن
جماعت ايشانند اهل رشد وصلاح راه راست از جهت فضل وكرم از خدا وانعام او وخداي تعالى داناي درست كردار و
كفتار است روايتست كه بعد از رسول خدا وليد بن عقبه را كه براي جمع صدقات فرستاده بود در ميان بني المصطلق وبود در ميان او
وايشان در زمان جاهليت عداوتي پس چون شنيدند كه او مي آيد شاد شدند وبيرون رفتند باستقبال او پس او كمان
كرد كه ايشان بقتال او بيرون آمده اند وقصد قتل او كرده اند پس بركشت بسوي رسول خدا وكفت كه ايشان مرتد
شده اند ومنع زكوة كردند وكفتار او برخلاف واقع بود پس خشم كرد رسول خدا واراده كرد كه جنگ كند با ايشان پس نازل شد
اين آيه وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احداهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى
امر الله فان فاءت فاصلحوا بينهما بالعدل واقسطوا ان الله يحب المقسطين انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم
لعلكم ترحمون يعني واكر دو طائفه از مؤمنان جدال كنند با هم پس صلح دهيد شما در ميان ايشان پس اكر ستم كند يك طائفه
از ايشان بر ديكري پس جدال كنيد با طائفه كه ستم كرده تا آنكه بركردد بسوي حكم خدا پس اكر بركشت پس اصلاح كنيد در ميان
ايشان بعدالت وحكم كنيد بعدالت بدرستي كه خداي تعالى دوست ميدارد عدالت كنندكان را بدرستي كه مؤمنان برادران يكديكر اند
پس صلح دهيد در ميان برادران خود وبترسيد از خدا تا شايد شما رحم كرده شويد كه نازل شد اين آيه در باب جنگ كه واقع

در ميان دو طائفه از انصار واقع شد در عهد رسول خدا با شمشيرها ونعلين وچوب ودر روايتست از حضرت صادق (ع) كه ازيكي
در يكديكر بغي كند چون نازل شد اين آيه كفت رسول خدا بدرستي كه بعضي از شما كسي است كه مقاتله ميكند بعد از من بتاويل
اين آيه چنانچه من قتال كردم بتنزيل آن پس پرسيدند كه كيست او كفت وصله كننده نعلين يعني امير المؤمنين (ع) ودر روايتست
كه آمد تاويل اين آيه روز جنگ بصره واهل شام كه بغي وستم كردند بر امير المؤمنين (ع) پس واجب شد قتال با ايشان وقتل كرد
آنحضرت ايشان را تا آنكه بركشتند بسوي امر خدا تعالى واكر برنميكشتند هر اينه واجب بود بر آنحضرت آنكه برندارد شمشير را از
ايشان تا آنكه بركردند بامر خدا از براي قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم ولا نساء من نساء
عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلمزوا انفسكم ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الايمان ومن لم يتب فاولئك
هم الظالمون يعني اي آنانكه ايمان آورده ايد بايد سخريه واستهزاء نكنند كروهي از كروهي ديكر شايد كه ايشان بهتر باشند
از ايشان ونبايد زنان از زنان هيچ شايد كه آنها بهتر باشند از ايشان وعيب مكنيد بعضي بعضي را وبلقب مخوانيد يكديكر را
بلقبهاي بد بد است نام ولقب فسق بعد از دخول در اسلام وهر كه توبه نكند پس آن جماعت ايشانند ستمكاران روايتست كه نازل شد
اين آيه در شان صفيه دختر حيي بن اخطب بود او زن رسول خدا وآنچنان بود كه عايشه وحفصه اذيت ميكردند او را و
آزار ودشنام ميدادند او را وميكفتند با او اي دختر يهودي پس شكايت كرد نزد رسول خدا پس كفت آن حضرت با او كه آيا جواب
نميكوئي با ايشان كفت چه بكويم يا رسول الله كفت بكو كه پدر من هرون است نبي خدا وعم من موسى كليم الله وشوهر من محمد رسول الله
پس چه انكار ميكنيد پس چنين كفت با ايشان آنچه تعليم كرده بود رسول خدا اين سخن را پس نازل شد اين آيه ودر روايتست
ابن عباس كه نازل شد اين آيه در شان ثابت بن قيس كه كوش او سنكين بود وچون داخل مسجد ميشد در نزد رسول خدا جا
از براي او واميكردند كه تا او در آن نزديكي بنشيند وبشنود كه حضرت چه ميكويد وا روزي داخل مسجد شد در وقتي كه
مردم فارغ شده بودند از نماز وكرفته بودند هر يك مكان خود را ونشسته بودند پس او ميكذاشت پا بر كردن مردم وميكفت كه
بدهيد جاي بدهيد جاي تا آنكه رسيد بيكي از اصحاب پس او كفت باو كه تو رسيدي بمجلس بنشين
در همينجا كه جاي هست پس نشست ثابت خشمناك در پشت سر او پس چون از دحام مردم كم شد پرسيد ثابت كه كيست
اين مرد كه اين سخن را كفت او كفت منم فلان پس ثابت بن قيس كفت پسر فلان زن ونام برد مادر او را كه در
ايام جاهليت از آن تعيير ميكردند پس سر در پيش انداخت آن مرد از خجالت پس نازل شد اين آيه يا
ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم
اخيه ميتا فكرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحيم يعني اي آنانكه ايمان آورده ايد دوري كنيد از بسياري كمانها بدرستي
كه بعضي از كمانها كناه است وتجسس وتفحص مكنيد از عيبهاي امور مردم ونبايد غيبت كند بعضي از شما بعضي را
آيا دوست ميدارد هر يك از شما كه بخورد كوشت مرده برادر خود را پس كراهت داريد شما آن را وبترسيد از خدا بدرستي
كه خداي تعالى توبه پذير مهربانست در روايتست از حضرت صادق (ع) از حضرت امير المؤمنين (ع) كه كفت بكذار كار برادر
برادر مؤمن خود را بر بهترين آن تا آنكه برسد بتو چيزي كه غالب كند ترا وكمان مبر بسخني كه بيرون آيد از دهن برادر تو

مادامیکه نو بیاید از این سخن [illegible] چیزی [illegible] و در حدیث از حضرت صادق ع که گفت گفت رسول خدا ص که طلب مکنید
لغزشهای مؤمنان را که هر که تتبع و جستجو کند از لغزشهای برادر خود تتبع و تجسس خواهد کرد خدا لغزشهای
او را از لغزش و گناه او و کسی را که خدا لغزشهای او را تجسس کند از لغزشهای او البته او را رسوا میکند اگر چه در اندرون خانه او باشد
و در حدیث از حضرت کاظم ع که هر که ذکر بکند در پشت سر مردی چیزی را که در او باشد و مردم بدانند از او غیبت او نکرده است و هر که
ذکر بکند در پشت سر مرد چیزی را که در او باشد و مردم ندانند از او غیبت او کرده است و هر که ذکر بکند چیزی را که در او
نباشد پس بهتان بر او گفته است و در حدیث از حضرت رضا ع که گفت گفت رسول خدا ص که هر که معامله کند با مردمان
و ظلم بر ایشان نکند [illegible] با ایشان و دروغ نگوید با ایشان و وعده کند با ایشان و خلف نکند پس او از کسانی است
که کامل است مروت او و ظاهر است عدالت او و واجب است برادری او و حرام است غیبت او و در حدیث [illegible]
[illegible] اگر در او است تا اینکه مردم حذر کنند از او و در حدیث از حضرت صادق ع که گفت [illegible] زنا که
[illegible] از زنا است پس گفت آنحضرت بجهت آنکه مرد زنا میکند و توبه میکند پس خدا می پذیرد توبه او را و صاحب غیبت را
نمی آمرزد خدا او را تا اینکه [illegible] کند او را صاحب آن و در حدیث که ابابکر و عمر فرستادند سلمان را بنزد رسول خدا تا اینکه
چاره از برای ایشان طعامی بفرستد رسول خدا سلمان را بنزد اسامة بن زید که [illegible] رسول خدا بود سلمان او
گرد تا بگیرد از او طعامی از برای ایشان پس گفت اسامه که نیست نزد من چیزی پس برگشت سلمان بنزد ابابکر و عمر و خبر داد
با ایشان سخن اسامه را پس گفتند ایشان که اسامه بخل ورزید [illegible]
[illegible] پس رفتند بنزد رسول خدا [illegible] ابابکر و عمر [illegible]
[illegible] پس گفت رسول خدا با ایشان که [illegible] پس گفتند ایشان که یا رسول الله ما نخورده ایم
امروز هیچ گوشتی پس گفت آنحضرت [illegible] پس نازل شد این آیه يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ
مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا
أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
یعنی ای مردمان بدرستیکه ما آفریدیم شما را [illegible] که آدم و حوا باشد و گردانیدیم شما را شعبها و قبیله ها [illegible]
[illegible] تا اینکه [illegible] بدرستیکه گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین
شما است بدرستیکه خدا دانا و آگاه است بظاهر و باطن شما و گفتند [illegible] که ما ایمان آوردیم [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] ولیکن بگوئید که اسلام آوردیم [illegible]
ایمان در دلهای شما و اگر اطاعت بکنید خدا را و رسول او را [illegible]
خدا [illegible] و در حدیث از حضرت صادق ع که گفت [illegible]
نازل شد این آیه در شأن ثابت بن قیس که [illegible] رسول خدا [illegible]
بود که [illegible] ثابت [illegible] با رسول الله پس گفت رسول خدا [illegible]

ثابت [illegible] پس گفت حضرت [illegible] پس گفت رسول خدا [illegible]
[illegible] اینکه [illegible] نازل شد این آیه [illegible] رسول خدا [illegible] تا اینکه
[illegible] ابابکر [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعد از آن رسول خدا [illegible]
[illegible] آیه [illegible] که گفت رسول خدا [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] بدرستیکه [illegible] از [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آیه [illegible]
[illegible]
[illegible] سوره والنجم [illegible] أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ
مُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible] سوره حدید بعد دو آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ
نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ
بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید [illegible]
[illegible]

رات دیا مر شما را وخدا تعالی آمرزگار مهربانست تا اینکه بدانند اهل کتاب که ایمان نیاورده اند بمحمد اینکه قادر نیستند
بر چیزی از فضل و کرم خدا و اینکه مطلق فضل در دست خداست بدهد آنرا بهر که خواهد و خدا صاحب فضل بزرگست و روایت
در کفلین من رحمته که یکی آنست که داخل میکرد اند او را در آتش و دیگری آنست که داخل کرده اند او را به بهشت و یکی از برای ایمان
بر پیغمبران سلف و دیگری از برای ایمان بمحمد و مرویست از حضرت صادق که کفلین من رحمته حضرت حسن و حضرت حسین است و نوره
یکی بان راه بوده اند که بان اقتدا کنند و در روایتست که منقولست مرویست که چون شنیدند از اهل کتاب که ایمان
نیاورده بودند به پیغمبر قول خدای تعالی را اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا پس مباهات کردند و میگفتند بر مسلمانان
ما دو ایمان آورده ایم بکتاب و کتاب شما پس از برای ماست دو اجر و شما راست یک اجر پس حق تعالی نازل فرمود یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله تا آخر آیات پس کرد خدای تعالی از برای ایشان دو اجر و زیاد کرد از برای ایشان نور
و مغفرت را پس گفت لئلا یعلم اهل الکتاب تا آخر و نیز منقولست که چون نازل شد جماعتی جهار صد کس از مشرکان بودند
بر نزد رسول خدا در وقتی که او در مکه بود و مسلمان شدند بعضی از ایشان بودند از جماعت یهود و بعضی
خود قبل اسلام قبول کرده بودند پس گفتند ایشان ابو جهل که شما هستید که بر دین خود بودید ...
بیاورید که آنچه خدا تعالی از برای ایشان و از برای مؤمنان اهل کتاب مثل عبد الله بن سلام دو اجر قبول ایشان
فخر میکردند بر اصحاب رسول خدا و میگفتند که ما افضلیم از شما از برای ما دو اجر است و از برای شما یک اجر پس نازل شد لئلا یعلم
لئلا یعلم اهل الکتاب تا آخر سوره مجادله بیست و دو آیه قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي الى الله والله
يسمع تحاوركما ان الله سميع بصير يعني بتحقيق شنيد خدا تعالى سخن آن زن را كه مجادله ميكرد با تو در باره شوهر خود
و شكايت ميكرد بسوى خدا و خدا تعالى ميشنيد محاورات و گفتگوى شما را بدرستيكه خدا تعالى شنواى بيناست
مرويست كه سبب نزول اين آيه اينكه زن انصاری كه اوس بن صامت انصاری شوهر او بود و زن خوله نام داشت ...
غضب كرد بر خوله زن خود در روزی و گفت با او كه تو بر من مانند پشت مادرمی پس پشيمان شد و گفت در زمان جاهليت
كسی كه اين چنين سخن ميگفت زن او بر او حرام ميشد پس گفت بآن زن گمان دارم كه تو حرام شده باشی بر من ...
اللالكرد او را خدا تعالى اسلام را چون آمد رسول خدا نزد آن زن ... نزد رسول خدا و گفت
وما در من فدای تو باد يا رسول الله بدرستيكه اوس بن صامت شوهر منست و بتحقيق تو ميدانی ... بمن گفت
كه تو بر من مانند پشت مادرمی و ما اين را حرام ميدانستيم از اين در زمان جاهليت و چون ما اسلام آورديم حكم اين چيست
رسول خدا با او گفت كه در اين مسئله حكمی نيامده و ما ميدانم كه تو حرام نباشی بر شوهر خود ... آن زن دست خود را بسوی آسمان بلند كرد و گفت
شكايت ميكنم بسوى خدا تعالى مفارقت شوهر خود را پس نازل كرد خدا تعالى قد سمع الله تا آخر آيه پس نازل كرد خدا تعالى
كفاره ظهار را و گفت الذين يظاهرون تا آخر آيات و قال تعالى الم تر الى الذين تولوا قوما غضب الله عليهم ما هم منكم ولا
منهم ويحلفون على الكذب وهم يعلمون اعد الله لهم عذابا شديدا انهم ساء ما كانوا يعملون يعنی آيا نظر نكردی بسوی آن
منافقان كه دوستی كردند با جماعتی كه غضب كرد خدا تعالی بر ايشان منافقان ايشان نه از شمايند و نه از ايشان و سوگند ميخورند بر دروغ

وحال اينكه ميدانند اگر دروغ گويانند مهيا كرده است خدا تعالى از برای ايشان عذاب شديد بدرستيكه ايشان بد كاری ميكردند
كه باشند ميكنند منقولست كه ايشان جماعتی بودند از منافقان كه دوستی ميكردند با يهود و افشا ميكردند نزد ايشان اسرار
مؤمنان را جمع ميشدند با ايشان در بدگويی پيغمبر و مؤمنان سوره ممتحنه سيزده آيه يا ايها الذين آمنوا لا تتولوا
قوما غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور يعنی ای آنانكه ايمان آورده ايد دوستی مكنيد با گروهی
كه غضب كرده است خدا تعالى بر ايشان بتحقيق نوميد شده اند ايشان از ثواب آخرت چنانچه نوميد شده اند كافران از اصحاب قبرها كه بعيات
نخواهند رسيد از ثواب آخرت مرويست كه جماعتی از فقرای مسلمانان خبرهای ... با يهود دوستی ميكردند و با يهود خبر
ميدادند و ايشان خبرهای مسلمانان را تا اينكه ميرسيدند و ميخوردند از ميوه های ايشان پس نهی كرد خدا تعالى ايشان را از آن سوره
جمعه يازده آيه يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين ولا يتمنونه
ابدا بما قدمت ايديهم والله عليم بالظالمين قل ان الموت الذي تفرون منه فانه ملاقيكم ثم تردون الى عالم الغيب
والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون يعنی ای آنانكه يهود شده ايد اگر گمان كرده ايد شما كه دوستانيد از برای خدا تعالى
بدون مردمان ديگر پس آرزو كنيد مرگ را تا اينكه برسيد بجوار كرامت او اگر هستيد شما راستگويان و آرزو نكنند
مرگ را هرگز بسبب آنچه كه پيش فرستاده دستهای ايشان از كفر و گناه و خدا تعالى داناست بستمكاران بگو ای محمد
كه بدرستيكه آن مرگی كه از آن ميگريزيد و ميگريزيد از آن پس بدرستيكه آن ملاقات ميكند شما را پس بعد از آن بر گردانيده
ميشويد شما بسوی جزای خدا كه داناست پنهان و آشكارا است پس آگاه ميكند شما را بآنچه كه هستيد ميكنيد مرويست كه
اين آيه دربارهٔ يهود است كه ميگفتند كه ما پسران خدا و دوستان اوييم و در تفسير فرموده شده است كه اولياء الله
دوستان خدا آرزو ميكنند مرگ را اين آيه نازل شد و در روايت است كه اگر شما راست ميگوييد در دعای خود پس آرزو
كنيد مرگ را و حال اينكه هر كه تمنی كند بآن از ميان شما يعنی ... پس مواخذه ميشويد باعمال ناشايسته
خود و قال الله تعالى واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما قل ما عند الله خير من اللهو ومن التجارة
والله خير الرازقين يعنی و چون ببينند تجارتی را يا بازيچه را متفرق ميشوند از نزد تو و ميروند بسوی آن و وا
ميگذارند ترا ايستاده بگو آنچه نزد خداست از ثواب بهتر است از بازيچه و از تجارت و خدا تعالى
بهترين روزی دهندگانست مرويست كه رسول خدا در روز جمعه خطبه ميخواند كه وارد شد قافله از شام و دحيه
چنان بود كه چون وارد ميشد قافله باقی نمی ماند در مدينه احدی مگر اينكه ميرفت بسوی آن و آن قافله آورده بود
از هر جنسی كه مردم احتياج داشتند از گندم و آرد و غير آن و در پيش آن طبل ميزدند
طبلی كه مردم خبر شوند از ورود قافله پس دحيه ... و در آن وقت رسول خدا خطبه ميخواند بر منبر پس متفرق شدند
مردم از نزد او و رفتند بعضی از برای تجارت و بعضی از برای تماشا و باقی نماندند در نزد رسول خدا مگر دوازده
و بگفتند پس گفت رسول خدا كه اگر باقی نمی ماندند اين جماعت هر آينه ميباريد از آسمان سنگ بر ايشان پس نازل
اين آيه و در روايتست كه رسول خدا نماز ميكرد با مردمان در روز جمعه كه داخل شد قافله و ميزدند دف پيش

روی او ... و دانش و نای ولایت ... آنکه ... مردم ... را در ... کنند که نگاه کنند با چشمان و نشانه کنند ... [illegible]

خدای تعالی این **سوره والقلم و این آیه** وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ یعنی ... [illegible] ... کافر شدند ... [illegible]

چشمهای خود ... [illegible] ... قرآن ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... مردم ... [illegible] ... چشم ...

این آیه ... [illegible] ... مسجد ...

... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible] ... نگاه

... [illegible] ... و این آیه **سوره والليل** ... [illegible]

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ یعنی ... [illegible]

... [illegible] ... طاعت ... [illegible]

... طاعت ... [illegible] ... از طاعت خدا ...

... [illegible] ... دشوار ... طاعت ... دشوار

... [illegible]

... [illegible] ... در ...

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... بهشت ... [illegible]

پس چون ... [illegible] ... رسول

الله ... [illegible] ... بهشت ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... بهشت ... رسول خدا ...

... [illegible] ... **سوره تکاثر** ...

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی مشغول کرد ... شما را ... اموال و اولاد تا

... [illegible]

... [illegible] ... دوزخ ... [illegible]

یقین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... **فصل در بیان ... احوال ازواج او ... زید ... سوره احزاب**

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ

وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا یعنی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا بود

... [illegible] ... رسول خدا ...

... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ...

... [illegible]

... [illegible] ... ابو طالب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... رسول خدا ...

... [illegible] ... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

بیغمبر تو است از جمیع نشانهای خدا که خالق عز و جل است و صاحب حجرات بسیار است خدا اینکه بیغمبر خلق کند کفارات است پس کفتند ای رسول
خدا زید از خود در حال الکرم واقع شده بود زینب در حال جمعی بیغمبر بنو الحجی بیس المدینه آمد خبر ادبار زینب بنت جحش کفت ای رسول
پس کفت یا زید کرا با جحش بیغمبر خواهی بی او طلاق دهم تا ابکر تزویج کند خدا رسول خدا کر شاید واقع شده باشد جحش خود را
پس کفت زینب مرنجیم که اگر طلاق دهی و را تزویج نکند زید رسول خدا ابرا بعد زید بیزد رسول خدا و کفت بیا و ما در بیغمبر
تو با رسول الله زینب حر زاد من چنین و حیا ندیم ایا صلاح میدانی که من طلاق دهم او را تا ابکر تو تزویج کنی او را پس
پس کفت با و رسول خدا که برو و بیرون و نکاه دار زن خود را پس حکایت کرد حق تعالی و کفت در قرآن امسک
علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس تا آخر که خواهد آمد بعد از این پس تزویج کرد
خدا تعالی زینب را از برای رسول خدا از بالای عرش خود پس کفتند منافقان که بیغمبر حرام کرده بود زنان پسران ما را
و خود تزویج کرد زن پسر خود زید را پس نازل کرد خدا در این باب ما کان محمد ابا احد من رجالکم تا آخر و ادعوهم
السبیل و بعد از این خواهد آمد قصه تزویج زینب به رسول خدا بجزوی دیگر و در این سوره در این باب نازل شد بعضی از آنها
کذا شاء الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم یعنی بیغمبر سزاوارتر است در جمیع امور مومنان
از نفسهای ایشان و زنان او بمنزله مادران ایشان است در تحریم نکاح و در احترام و تعظیم ما دامیکه بر طاعت خدا
باشند و سزاوارتر بودن بیغمبر از آن جهت است که او امر میکند با ایشان و ایشان را نهی میکند از ایشان مکر بچیزیکه در آن
صلاح احوال ایشان و نجات ایشان و منفعت ایشان باشد در دنیا و آخرت بخلاف نفس ایشان پس واجب باشد بر مومنان که دوست
بدارند او را از نفسهای خود و امر او را نافذتر بدانند بر خود از امر نفس خود و شفقت او بر ایشان زیاده بر خود او تمام تر بکند
بوده از شفقت بر نفس خود در روایت که چون بیغمبر اراده جنک تبوک کرد امر کرد مردم را به بیرون رفتن و کفت کروهی
کرما اذن میخواهیم از پدران ما و بعد از ان بیرون میرویم پس نازل شد این آیه و در روایت از حضرت باقر و حضرت
صادق که ایشان فرمودند که نازل شد این آیه بابت و ازواجه امهاتهم و هو اب لهم و در روایت از بیغمبر که کفت انا اولی
اولی اهله الامن و روایت از حضرت صادق که کفت کفت بیغمبر که من سزاوارترم بهر مومنی از نفس او و علی سزاوارتر است
با و بعد از من پس پرسیدند از آنحضرت که چیست معنی این خبر کفت معنی آن قول بیغمبر است که کفت که هر که واکذارد دینی
ضایع شده پس بر من است و هر که مالی واکذارد ملک پسران او و وارث او است پس ازین اولی بوده بیغمبر بنفس خود
و لایت هر که باشد از پدر او و مادر او و یاری او بر عیال او امر یا نهی هر کاه احوال لازم کرد بر ایشان نفقه را
و بیغمبر و امیر المومنین و امامان بعد از ایشان سلام الله علیهم اجمعین لازم است بر ایشان و لایت مومنان و مومنات
عیال ایشان بر ایشان از آن جهت است که بیعت اند بسیار و از ایشان از نفسهای ایشان و نبود بسبب اسلام عام بیعت مکر بعد از
شنیدن این قول از رسول خدا این شد ایشان بر نفسهای خود و عیال خود و در روایت از حضرت باقر در تفسیر
که کفت نازل رسول خدا در حق زنانی که مومنان اند و در روایت دیکر سؤال از حضرت کردند از قول خدا که تخییر
کرد رسول خدا حکم آن را بسوی امیر المومنین پس کفت آنحضرت بعد دیکر خدا تعالی بنده خداست شان زنان خود را پس

مخصوص

مخصوص کردانید ایشان را از شرف مادران پس کفت رسول خدا که یا ابا الحسن این شرف باقی است مادامیکه ایشان بر
باشند بر طاعت خدا پس هر یک از ایشان که معصیت خدا کند بعد از من بسبب خروج کردن بر تو پس طلاق کن او را و از
و ساقط کردان او را از شرف مادران و از شرفهای در بودن مومنان و حق تعالی فرمود یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن
تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا وان کنتن تردن الله ورسوله والدار الآخرة
فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما یعنی ای بیغمبر بکو بزنان خود که اگر باشید شما که میخواهید زندگانی و عیش این
جهان و زینت دنیا را پس بیایید تا بهره دهم شما را و بدهم متاع دنیا و رها کنم شما را و طلاق را
طلاق نیکو دهم و رها کنم شما را طلاق کفتنی بی آزار نیکو بعد از مهر و بدهم و رضا و اگر باشید شما که میخواهید
خدا و رسول او را و سرای آخرت را پس بدرستیکه خدا تعالی اماده و مهیا کرده است از برای زنان نیکوکار از شما
ثواب بزرکی را که حقیر باشد در جنب آن دنیا و زینت آن که بهشت باشد منقول است که بودند ازواج بیغمبر در آن وقت
نه زن عایشه و حفصه و ام حبیبه و سوده و ام سلمه و ایشان بودند از قریش و صفیه و میمونه و زینب و جویریه
از این سبب که روزی نشسته بود بیغمبر با حفصه پس مشاجره شد میان ایشان پس کفت که ایا میخواهی که قرار دهم مرد را
که حکم باشد میان من و تو کفت حفصه آری پس فرستاد بیغمبر نزد عمر پس آمد عمر و کفت حفصه که سخن بکو کفت یا رسول
الله تو بکو و بکو بجز راست پس برخاست عمر و زد حفصه را و کفت ای دشمن خدا این سخن است که بکویی بکو
سخن که با تو ازو است که واجب است اکر بیغمبر تو نمی بود دست از تو باز نمیداشتم تا اینکه تو بمیری پس خواست بیغمبر
بالا رفت بغرفه خود و ماند در آن تا بیست و نه روز که کنار کیری کرد با زنان خود پس نازل شد این آیات مروی است که بود سبب نزول
این آیه آن بود که چون رسول خدا از جنک خیبر برکشت و نصیب الحقیق کشتند زنان او که بدهد بما معمول زنان کنج
پس کفتند با ایشان رسول خدا که قسمت کردم آنها را در میان مسلمانان پس بخشم آمد از آنچه کفتند پس در خشم شدند
زنان او پس کفتند شاید کمان میکنی که اگر طلاق دهی ما را نخواهیم یافت کفوی از برای خود در قوم ما که
تزویج کنیم با ما پس کراهت داشت خدا آن سخن را از برای رسول خود و امر کرد او را که دوری کند از ایشان پس دوری
کرد رسول خدا از ایشان در مشربه ام ابراهیم تا بیست و نه روز تا اینکه حیض دیدند ایشان و پاک شدند پس نازل کرد
خدا تعالی این آیه پس تخییر کرد ام سلمه اول کسی بود که برخاست و کفت اختیار کردم خدا و رسول او را پس برخاستند
جمیع ایشان و معانقه کردند با رسول خدا و کفتند مثل آنچه کفت ام سلمه پس نازل کرد خدا تعالی ترجی من تشاء منهن
و تؤوی الیک من تشاء تا آخر پس کفت حضرت صادق که هر که را اکر خواهی او نکاح کن او را و هر که را خواهی طلاق ده
او را پس قول خدا تعالی ترجی من تشاء منهن با این آیه یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک است که موجود است باشد در زمان نزول
و نیز مروی است از حضرت باقر که کفت زینب دختر جحش به رسول خدا کفت که عدالت نکنی و تو بیغمبری پس کفت ای رسول الله
تو بیغمبری پس کفت رسول خدا با و که ما را به کار خود ما دست تو هر که را من عدالت نکنم کر عدالت خواهد کرد پس کفت زینب
کرده ما کردی چنانچه با رسول الله که تو دست میدهی و بیند میدهی پس کفت رسول خدا که تو را مرانی و لیکن بجیزی رسید و نسیم

بعضی نفقه محتاج کرده‌ای پس گفت زینب بنت جحش که تو اگر طلاق دهی ما را می‌یابیم ما در قوم خود کفوی از بنی اعمام خود پس حق
تعالی از رسول خدا دوری جست بیست و نه روز پس غضب کرد خدای تعالی بر ایشان از برای رسول خود پس نازل کرد خدای تعالی
آیات یا ایها النبی تا آخر پس اختیار کردند زنان او خدا و رسول او را و راضی شدند پس اگر اختیار میکردند
نفسهای خود را هر آینه مطلقه می‌شدند و روایتیست که رسیده از حضرت صادق ع از زراره که گفته‌اند
زنان خود را پس اختیار کنند نفس خود را آیا مطلقه و بائن شده است گفت نه گفتم که این حکم چیزی بود از برای
رسول خدا مخصوص که او مأمور شده بآن و کرد آن را اگر اختیار میکردند زنان او نفسهای خود را هر آینه طلاق می‌گفتی
ایشان را يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا یعنی ای زنان پیغمبر
هر که از شما بکند کار بدی و گناهی که ظاهر است بدی آن زیاده میشود از برای او عذاب دو چندان در باشد
بخلاف سایران و هر که اطاعت کند از شما از برای خدا و رسول او و بکند کار شایسته بدهیم او را ثواب او را
دو برابر و مهیا کنیم از برای او روزی نیکو و مرویست از حضرت صادق ع که گفت فاحشه خروج کردن است بشمشیر
و مرویست از حضرت باقر ع که گفت جمیع اینها در آخرت است و میباشد اجر و ثواب در جایی که میباشد عذاب در
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا
مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ
وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا یعنی ای زنان پیغمبر نیستید شما مثل هیچ یک از زنان دیگر اگر بترسید شما از خدا
پس نرم و لطیف و نازک مکنید با نامحرمان گفتار خود را تا اینکه طمع کند در شما آنکه در دل او است مرض شهوت
و باید که گفتار پسندیده را و بیاید که قرار گیرید در خانهای خود و اظهار زینت مکنید مانند اظهار
زینت کردن زنان زمان جاهلیت پیش از بعثت پیغمبر ع و برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا
و رسول او را جز این نیست که میخواهد خدای تعالی که ببرد از شما پلیدی گناهان را ای اهل خانه پیغمبر و پاک گرداند شما را
پاک کردنی شما را پاک کردنی از جمیع گناهان و یاد کنید آنچه خوانده میشود در خانهای شما از آیات
خدا از علم و موعظه و پند بدرستیکه خدای تعالی باشد نازک دان و عالم آگاه بهمه چیز مرویست که چون برگشت اسماء
عمیس از حبشه با شوهر خود جعفر بن ابیطالب آمد نزد زنان پیغمبر ع و گفت آیا نازل شده چیزی از قرآن در شأن زنان
گفتند نه پس آمد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله بدرستیکه زنان هر آینه در خیبت و خسارت اند گفت حضرت
از چه چیز گفت از جهت اینکه مذکور نمیشوند بخیر چنانچه مذکور شده‌اند مردان پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را و مرویست
از حضرت باقر ع که نازل شد این آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در شأن رسول خدا و علی
ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم در خانه ام سلمه زوجه پیغمبر ع پس خواند رسول خدا امیر المؤمنین و فاطمه

و حسن و حسین را و پوشانید بر ایشان عبای خیبری خود را و خود نیز با ایشان داخل در عبا شد و گفت بار خدایا این جماعت
اهل بیت من اند که تو وعده کردی بمن در باره ایشان آنچه را که وعده کردی خدایا ببر از ایشان که اهل بیت من اند
رجس گناه را و بیان کرده از ایشان را پاک کردنی پس گفت ام سلمه آیا نیستم من با ایشان از اهل خود یا رسول الله گفت تو بر خیری
بشارت باد ترا ای ام سلمه که تو باشی بسوی خیر و لیکن اینان اهل بیت من اند و نقل است إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّا
كِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستیکه مردان مسلم و زنان مسلمه و مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان
ملازم بر طاعت و زنان ملازم بر طاعت و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان صبر کننده بر مصایب و زنان صبر
کننده و مردان متواضع و زنان متواضعه و مردان تصدق دهنده و زنان تصدق دهنده و مردان روزه
دارنده و زنان روزه دارنده و مردان نگاه دارنده فرج خود از حرام و زنان نگاه دارنده فرج خود و مردان
یاد کننده خدا بسیار و زنان یاد کننده او مهیا کرده است خدای تعالی از برای ایشان آمرزش و ثواب بزرگ را
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا یعنی صحیح نباشد از برای هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه چون حکم کند خدا و رسول
امری را اینکه باشد از برای ایشان اختیار از امر ایشان و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را پس بتحقیق
گمراه شد گمراهی آشکار مرویست از حضرت باقر ع که نازل شد این آیه در شأن زینب دختر جحش اسدیه که بود دختر امیمه دختر
عبد المطلب عمه رسول خدا که خطبه کرد او را رسول خدا از برای غلام خود زید بن حارثه و او گمان کرد حضرت
او را خطبه خواهد کرد از برای نفس خود پس چون دانست که خطبه میکند او را از برای زید ابا و انکار کرد و گفت
من دختر عمه توام و صالح خود نمی‌بینم او را و همچنین برادر او عبدالله بن جحش راضی نشد و گفتند بر محافظت نسب
تا ما نکرهیم دختر را پس نازل کرد خدای تعالی که صحیح نیست از برای مؤمنی یعنی عبدالله و نه مؤمنه یعنی زینب
رسول خدا او را از برای زید بداد و مهر او ده دینار و شصت درهم بکرد و ازاری و ملحفه
و بعد از مدتی زید بجامه بیجاده مقنعه با سرشانه آمد وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ
زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا
كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا یعنی و یاد کن
چون که میگفتی با کسیکه نعمت اسلام داده بود خدا او را و احسان کرده بودی تو او را بآزاد کردن که نگاهدار برای خود زن
خود را و بترس از خدا و پنهان میداشتی در نفس خود آنچه را که خدا آشکار کننده او بود و میترسیدی از مردمان و خدای
تعالی سزاوارتر است باینکه بترسی از او پس چون گذارد زید از او حاجت خود را و طلاق
داد او را تزویج کردیم ما ترا بآن زن تا اینکه نباشد بر مؤمنان باکی و تنگی در تزویج کردن زنان پسر خواندگان خود

چونکه کفاره وی باشد از ایشان حاجت خود را و با علم حکم خدا کرده شده در آن امر و چنانکه حضرت پیغمبر کرد او را که محمد

داشت رسول خدا در نفس خود این بود که خدا تعالی اعلام کرده بود بدو که زینب باشد که خواهد شد زینب از ازواج تو

و زید او را طلاق خواهد داد پس چون آمد زید و گفت که من اراده دارم که طلاق بدهم زینب را گفت رسول خدا

باز گیر نکاه دار زن خود را پس گفت خدا تعالی که چرا گفتی که نگاه دار زن خود را حال آنکه من اعلام کرده بودم بتو که زینب زن

تو خواهد شد و روایت که چون منقضی شد عده زینب گفت رسول خدا بزید برو و زینب را بجهت من خواستگاری

کن گفت زید که پس من رفتم نزد او و گفتم ای زینب مژده باد ترا که فرستاده است مرا رسول خدا که بجهت او ترا

برای او خواستگاری کنم [illegible] در شان تو قرآن نازل شده است پس آمد رسول خدا و داخل شد نزد او بدون

اذن از جهت قول خدا تعالی که من تزویج کردیم بتو او را و در روایت دیگر گفت زید که چون من رفتم که او را بجهت

از برای رسول خدا دیدم ناگاه که او خمیر میکرد پس چون دیدم او را بزرگ شد او در دل من تا آنکه نتوانستم که

نگاه کنم با وی بجهت آنکه دانستم که رسول خدا او را خواستگاری کرده است پس پشت کردم با او و گفتم ای زینب بشارت باد

ترا که رسول خدا ترا خواستگاری میکند پس شاد شد زینب و گفت او که هیچ کاری نکنم تا آنکه مشورت کنم با

پروردگار خود پس برخاست در مسجد خود [illegible] نازل شد زوجناکها پس تزویج کرد او را رسول خدا

و داخل شد بر او و رسول خدا ولیمه نداد از زنان خود مانند ولیمه که از برای زینب داد پس ذبح کرد

گوسفندی را و اطعام کرد مردمان را نان و گوشت و [illegible] ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له سنة الله

في الذين خلوا من قبل وكان أمر الله قدرا مقدورا الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه ولا يخشون أحدا

إلا الله وكفى بالله حسيبا ما كان محمد أبا أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل شيء

عليما یعنی نبود بر پیغمبر هیچ باکی و گناهی در آنچه واجب کرده و قسمت کرده خدا تعالی از برای او سنت شده این مثل سنت پیغمبران

پیغمبرانی که گذشته اند پیش از او و باشد کار خدا [illegible] کرده شده آن پیغمبرانی که تبلیغ کردند رسالتهای

خدا را و ترسیدند از او و نترسیدند از هیچ کس مگر از خدا و کافیست خدا تعالی از برای حساب کردن عملهای ایشان

[illegible] نبود محمد پدر هیچ یک از مردان شما لیکن پیغمبر خداست و خاتم پیغمبرانست و باشد خدا به هر چیزی دانا پس

[illegible] بر پیغمبری مرو چنانکه حضرت با قریه [illegible] حدیث سابق که گفت آنحضرت پس تزویج

کرد رسول خدا زینب را [illegible] زید در وقتی که خدا خواست پس واقع شد در میان ایشان

در چیزی [illegible] رسول خدا [illegible] نکاح کرد [illegible] رسول خدا [illegible] گفت زید که یا رسول

الله [illegible] طلاق [illegible]

رسول خدا [illegible] نکاه دار زن [illegible] طلاق داد او را و منقضی شد

[illegible] خدا تعالی نکاح او را از برای رسول خدا و گذشت حدیث دیگر بمضمون دیگر در سابق [illegible]

حضرت [illegible] رسول خدا [illegible] زید بن حارثه [illegible]

زن او زینب [illegible] پس گفت سبحان الذي خلقك [illegible] آنحضرت [illegible] و بعد [illegible]

[illegible] خدا را [illegible] که [illegible] گفت پیغمبر چون دید زینب را [illegible]

[illegible] خدا [illegible] خلق کرده تو را از آنکه [illegible] محتاج باشد [illegible]

[illegible] او با زن او [illegible] رسول خدا گفتن او سبحان الذي خلقك [illegible] زید که پیغمبر چه اراده کرده

[illegible] که او گفت [illegible] پس آمد زید نزد پیغمبر و گفت یا رسول الله [illegible]

[illegible] و من اراده دارم طلاق بگویم او را پس گفت پیغمبر که طلاق [illegible] نگاه دار او را [illegible] خدا

خدا تعالی [illegible] از ازواج او را [illegible] زینب از جمله ازواج او است پس مخفی داشت آن را در نفس خود

و ظاهر نکرد از برای زید [illegible] که مردم بگویند که محمد گفت غلام خود [illegible]

[illegible] وإذ تقول للذي أنعم الله عليه یعنی بالاسلام وأنعمت عليه یعنی بالعتق أمسك

[illegible] زید بن حارثه طلاق [illegible] پس منقضی شد [illegible] تزویج کرد او را خدا [illegible]

[illegible] گفت [illegible] فلما قضى زيد تا آخر آیه پس چون [illegible] خدا تعالی که [illegible]

زینب [illegible] ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له تا آخر آیه و در سابق [illegible]

[illegible] که گفت خاتم الانبیاء [illegible] و گفت امیر المومنین که ختم کرد [illegible] هزار پیغمبر را

که من ختم کردم هزار [illegible] مکلف شدم [illegible] ایشان [illegible] يا أيها النبي

إنا أحللنا لك أزواجك اللاتي آتيت أجورهن وما ملكت يمينك مما أفاء الله عليك وبنات عمك وبنات

عماتك وبنات خالك وبنات خالاتك اللاتي هاجرن معك وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي

إن أراد النبي أن يستنكحها خالصة لك من دون المؤمنين قد علمنا ما فرضنا عليهم في أزواجهم وما ملكت

أيمانهم لكيلا يكون عليك حرج وكان الله غفورا رحيما یعنی ای پیغمبر [illegible] حلال کردیم از برای تو زنان

[illegible] که داده [illegible] از آنچه [illegible]

از غنایم و دختران عم تو را و دختران عمهای تو را و دختران خالو و دختران خالهای تو را [illegible] هجرت کردند

[illegible] و زن مومنه را اگر ببخشد نفس خود را به پیغمبر اگر خواهد پیغمبر [illegible] نکاح کند او را [illegible]

[illegible] این حکم بدون مومنان دیگر بتحقیق دانستیم [illegible] مومنان در باب زنان ایشان

[illegible] چهار زن [illegible] تا آنکه نباشد بر تو [illegible]

و خدا تعالی [illegible] مهربان است [illegible] که گفت [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] زن خود را [illegible] گفت یا رسول الله اگر [illegible]

خواستگاری [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

دعا کرد از برای او و گفت ای خواهران انصار جزا دهد شما را خدا از جانب رسول خدا خیر که یاری کردید و
شما و اجب شدند در میان زنان شما پس گفت بانوی زن حضرمی که چه حیا را از آن استحیا می‌کنی و چه بهتری تو چه چیز
جو که خود را بحضرت کرد ... در باره مردان پس گفت رسول خدا بحفصه که بانو داد خود را از اول او ای حفصه که
او بهتر است از تو ... در رسول خدا ... و ملامت میکنی و عیب میکنی او را پس گفت بانوان ... بجای خود
رحمت کند خدا ... که ... خدا از برای تو ... در میان ... شد تو بحجت ... و سر بود
... و باشد که ... الله ... خدا ... و امرأة مؤمنة تا آخر آیه را
پس حلال کرد خدا ... بخشید زن نفس خود را بر رسول خدا و حلال نکرد از برای غیر رسول خدا ... الات
که چون ... نفس خود را ... گفت عایشه که ... زنان ... و ... خود را
... گفت عایشه که ... خدا ... بخشش میکرد ... رسول خدا ...
... خدا ... میکرد ... در ... روایت از حضرت صادق ... رسول خدا ...
زن را ... با سیزده زن از ایشان ... با ... زن ... و زن ... با ایشان پس
... و ... با ایشان ... خدیجه دختر خویلد بود پس ... دختر ...
... سلمه ... هند دختر ... بود ... عبد الله عایشه دختر ابی بکر بود پس حفصه دختر عمر بود پس
زینب دختر خزیمه ... ام المساکین بود پس زینب دختر جحش بود ... ام حبیبه رمله دختر ابی سفیان بود ...
دختر حارث بود پس زینب دختر ... بود پس ... دختر ... بود پس صفیه دختر حیی بن اخطب بود و آن زنی که بخشید
نفس خود را بر پیغمبر ... دختر حکیم سلمی بود ... از برای پیغمبر ... که ... بود ... ایشان با زنان خود که ...
... در حین رحلت ... داشت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه
دختر حارث و ام حبیبه دختر ابی سفیان و صفیه و جویریه ... بودند و افضل ایشان خدیجه دختر خویلد بود پس
ام سلمه ... در روایت ... تزویج نکرد رسول خدا زنی ... باکره را مگر عایشه و در باره ... اختلاف ... بعضی
گفته‌اند ... ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء ومن ابتغیت ممن عزلت فلا جناح
علیک ذلک ادنی ان تقر اعینهن ولا یحزن ویرضین بما آتیتهن کلهن والله یعلم ما فی قلوبکم وکان الله علیما
حلیما لا یحل لک النساء من بعد ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک وکان الله
علی کل شیء رقیبا ... ناخیر میکنی ... هر که را ... زنان ... بجای ...
... هر که را ... و هر که را ... از آن ... که ...
... و ... ایشان ... و ...
... ایشان ... حکم ... است ... باشد ...
... حلال ... است ... زنان ... که ... حلال

بر زنان از برای تو ... بعد ... زنان اجناس ... اگر چه خوش آید تو را حسن و جمال ایشان مگر آنچه را
که مالک شود دست تو ... خدا ... از حضرت صادق ... که هر زن را که خواهی رسول خدا
در نزد خود ... نکاح کرد او را ... نکاح ... هر که را ... نکاح نکرد او را ... در روایتی است که ... بحقیقت
طلاق ... از حضرت باقر ... لا یحل لک النساء ... زنان ... حلال ... از برای تو ...
حرام ... خدا ... بر تو ... حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم تا آخر ... که ... حلال ...
... بعد از زنان ... که حلال ... از برای ... که حلال ... از برای او ... از ... استبدال ...
در ... که ... خدا ... حلال کرد از برای پیغمبر خود ... نکاح کند از
زنان ... حرام ... در سوره نساء و ... حدیث ... از حضرت صادق
... از ... که ... حلال کرد از برای ... حلال
نکرد از برای رسول خدا ... احادیث ... احادیث ... است ... باشد و بعضی
... لا یحل لک النساء منسوخ است بآیه ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء ... مقدم است ...
در ... از حضرت صادق که ... آنحضرت ... ایها
النبی انا احللنا لک ازواجک ... حلال کرد خدا از برای پیغمبر ... گفت آنحضرت ... هر که را خواسته باشد ...
... لا یحل لک النساء من بعد گفت آنحضرت که از برای رسول خدا ... نکاح کند ... هر که را ...
دختران عم خود و دختران ... و دختران خال و خالات خود ... که هجرت کردند با او و حلال شد از برای او از زنان
مؤمنان ... و حلال شد ... از برای رسول خدا و اما از برای غیر رسول خدا ... از برای
رسول خدا ... نکاح ... وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ... قول خدا
ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء ... که هر که را ... نکاح کرد او را و هر که را ... تا خیر کرد
... نکاح ... لا یحل لک النساء من بعد گفت آنحضرت ... که ... بان ...
که حرام شد ... حرمت علیکم امهاتکم تا آخر در سوره نساء و گفت آنحضرت که اگر ... میکنند ...
حلال ... باشد ... که حلال ... از برای ... هر که را ... و لیکن ...
... بدرستی که خدا ... حلال کرد از برای پیغمبر خود ... زنان ... که حرام شد ...
در این آیه سوره نساء **خاتمه در بیان اولاد آنحضرت** ... بدانکه خود از برای آنحضرت ... و از ... اولاد ... ابراهیم ...
... قبطیه ... از او ... و ... در بقیع و اما اولاد ... پس ... از حضرت صادق ...
از ... از برای رسول خدا از خدیجه ... قاسم و طاهر و ام کلثوم و رقیه و فاطمه و زینب ... تزویج
کرد ... فاطمه را ... تزویج کرد ابو العاص بن ربیع ... زینب را ... تزویج کرد عثمان بن عفان ام کلثوم را ...
نکرد ... تزویج کرد ... و رسول خدا ... بجای او رقیه را ... که غلط کرده‌اند ... که گفته‌اند

متولد شدند از برای رسول خدا از خدیجه چهار پسر قاسم و عبدالله و طیب و طاهر بلکه متولد شدند از برای رسول خدا از خدیجه
بکر دو پسر قاسم و عبدالله و چهار دختر زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و اما زینب دختر رسول خدا پس تزویج کرد او را
ابو العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف در زمان جاهلیت پس متولد شد از او از برای ابی العاص دختری که نام
او امامه بود که تزویج کرد او را علی بن ابیطالب بعد از وفات حضرت فاطمه و چون شهید شد آنحضرت بود در نزد او تا
وفات کرد و زینب در مدینه وفات کرد و اما رقیه دختر رسول خدا پس تزویج کرد او را عتبة بن ابی لهب پس طلاق گفت او را پیش از
آنکه دخول کند و او را ایذا کرده بود رقیه در خطابی بود او را پس نفرین کرد رسول خدا او را و گفت خداوندا مسلط کن
بر عتبه سگی از سگان خود را پس درید او را شیر در میان اصحابش و تزویج کرد رقیه را بعد از او در مدینه عثمان بن عفان پس متولد
شد از برای او عبدالله و او مرد در کودکی به تقریب آنکه منقار زد خروسی بر چشمهای او و او مریض شد و مرد و وفات کرد
رقیه در مدینه و اما ام کلثوم پس تزویج کرد او را عثمان بعد از خواهرش رقیه و وفات کرد در نزد او و اما فاطمه
پس تزویج کرد علی بن ابیطالب و متولد شد از برای رسول خدا ولدی از غیر خدیجه مگر ابراهیم بن رسول خدا از ماریه
قبطیه که متولد شد در مدینه و مرد در مدینه در یکسال و شش ماه [illegible] و مدفون شد در بقیع و مرویست از بعضی از علما
که زینب و رقیه ربیبه بودند و دختران آنحضرت نبودند [illegible] صحیح آنست که دختر صلبی آنحضرت بودند [illegible] مرویست
از طاهر و قاسم و طیب مردند در کودکی و [illegible] از برای رسول خدا نماند مگر از اولاد فاطمه مرویست که
پرسیدند از حضرت صادق که [illegible] باقی نماند از برای رسول خدا ولدی گفت آنحضرت از جهت آنکه خداوند
خلق کرد محمد را پیغمبر [illegible] بود از برای رسول خدا و ولدی بعد از او بود از برای او [illegible] رسول خدا
از امیر المؤمنین [illegible] از برای امیر المؤمنین **فصل در بیان احوال عایشه و حفصه [illegible]**
در رد عصر [illegible] إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ [illegible]
[illegible] از شما [illegible] از برای شما [illegible] از برای هر مردی از ایشان
[illegible] از گناه و آنکه متوجه شد [illegible] از ایشان از برای او است عذابی دردناک [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] در میان زنان خود [illegible]
با خود می برد و در غزوه بنی المصطلق [illegible] عایشه برآمد و او را با خود برد [illegible]
بار کردن عایشه [illegible] و چون فارغ شد و برگشت [illegible] دست بر سینه خود [illegible]
از جزع [illegible] برگشت [illegible]
[illegible] و چون برگشت [illegible]
[illegible] که از عقب [illegible] صفوان بن معطل [illegible]
[illegible] تا عایشه سوار شد [illegible]

تا رسانید

تا رسانید بانکه حضرت در [illegible] عبدالله بن ابی سلول [illegible]
در باره او [illegible] چون عایشه [illegible]
شفا یافت از حضرت [illegible]
در باره او گفتند [illegible] حضرت [illegible] و در آن شب تا صباح گریست [illegible]
اسامة بن زید و حضرت امیر المؤمنین [illegible] مشورت کرد در باب عایشه [illegible]
چون میدانست که حضرت [illegible] رسول الله [illegible]
معلوم [illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] و معلوم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
عایشه را [illegible] نازل شد آیات [illegible]
[illegible] آیات [illegible]
با عایشه [illegible] حضرت [illegible] ابراهیم پسر رسول خدا [illegible]
پس گفت [illegible] رسول خدا [illegible]
پس [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] پس برگشت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نزد [illegible]
[illegible] پس برگشت
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] میدانست [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ

والمؤمنات بانفسهم خيرا وقالوا هذا افك مبين لولا جاءوا عليه باربعة شهداء فاذ لم ياتوا بالشهداء فاولئك عند
الله هم الكاذبون ولولا فضل الله عليكم ورحمته في الدنيا والآخرة لمسكم في ما افضتم فيه عذاب عظيم اذ تلقونه
بالسنتكم وتقولون بافواهكم ما ليس لكم به علم وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم یعنی چرا چون شنیدید آن خبر را
گمان نیک نبردند مردان مؤمن و زنان مؤمنه باهل دین خود که دیگر را نیک دانند که آن خبر دروغیست آشکار و چرا نیاوردند
بر اثبات آن خبر چهار نفر گواهان پس چون نیاوردند گواهان را پس آن جماعت در نزد خدا ایشان اند دروغگویان و اگر نبود
فضل خدا بر شما و رحمت او در این جهان و در آن جهان هر آینه میرسید شما را بآن خبر که پیش شدید در آن عذابی بزرگ چون
گرفتید آن خبر را بزبانهای خود و خبر میکردید بعضی از بعضی و میگفتید بدهانهای خود آنچه نبود از برای شما علمی
و میدانستید آن بهتان را آسان و حال آنکه آن در نزد خدا بزرگ است ولولا اذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا ان
نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظيم يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان كنتم مؤمنين ويبين الله لكم الآيات والله
عليم حكيم یعنی و چرا چون شنیدید نگفتید که سزاوار نباشد از برای ما که سخن گوییم در این باب که پاکی تو را
ای خدا این بهتان بزرگیست پند میدهد شما را خدا تعالی از اینکه باز گردید بمثل این بهتان هرگز اگر
هستید شما از اهل ایمان و بیان میکند خدا از برای شما آیات احکام و شرایع را و خدا تعالی دانای راستکار در صنعت
کردار است ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب اليم في الدنيا والآخرة والله يعلم وانتم
لا تعلمون في الدنيا والآخرة والله يعلم وانتم لا تعلمون ولولا فضل الله عليكم ورحمته وان الله رؤف رحيم
یعنی بدرستی که آنانکه دوست میدارند که منتشر شود خبر زنا در میان آنانکه ایمان آورده اند مر ایشان راست
عذابی دردناک در این جهان و در آن جهان و خدا میداند همه چیز را و شما نمیدانید و اگر نبود فضل خدا بر شما و رحمت
او و آنکه خدا تعالی است با رأفت مهربان هر آینه میرسید شما را عذابی بزرگ مرویست که حضرت رسالت که گفت هر که منتشر کرد
خبر زنا را مثل آنکس است که زنا کرده است يا ايها الذين آمنوا لا تتبعوا خطوات الشيطان ومن يتبع خطوات
الشيطان فانه يأمر بالفحشاء والمنكر ولولا فضل الله عليكم ورحمته ما زكى منكم من احد ابدا ولكن الله يزكي من
يشاء والله سميع عليم یعنی ای آنانکه ایمان آوردید متابعت مکنید آثار گامهای شیطان را و هر که متابعت کند خطاهای
گام شیطان را پس بدرستی که امر میکند شیطان او را بکارهای قبیح و ناشایست و اگر نبود فضل خدا بر شما و رحمت او پاک نشدی
از گناه از شما هیچکس هرگز ولیکن خدا تعالی پاک میکند از گناه هر که را میخواهد و خدا تعالی شنوا و دانا است ولا يأتل
اولوا الفضل منكم والسعة ان يؤتوا اولي القربى والمساكين والمهاجرين في سبيل الله وليعفوا وليصفحوا الا تحبون
ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والآخرة ولهم عذاب
عظيم یعنی باید سوگند نخورند صاحبان زیادتی از شما و صاحبان وسعت در توانگری بآنکه بدهند عطا خویشان قرابت و درویشان
و هجرت کنندگان در راه خدا چیزی و باید که عفو کنند و اعراض کنند از گناه آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدا تعالی
شما را و خدا تعالی آمرزگار مهربانست بدرستی که آنانکه نسبت میکنند زنا بزنان صاحب عفت غافل با ایمان را لعنت کرده

شده در دنیا و در آخرت و ثابت باشد از برای ایشان عذابی بزرگ مرویست که نازل شد این آیه در شأن جماعتی از
کسانی که نسبت زنا بعایشه کرده بودند پس هر که نسبت زنا بزنان مؤمنه کند بهتان است و مروت نکند با ایشان يوم تشهد عليهم السنتهم
وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق ويعلمون ان الله هو الحق المبين الخبيثات للخبيثين
والخبيثون للخبيثات والطيبات للطيبين والطيبون للطيبات اولئك مبرؤون مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم
یعنی در روزی که گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه کرده بودند در دنیا در آن روز تمام
میدهد بایشان خدا جزای ایشان را که ثابت است و میدانند ایشان که خدا تعالی او راست ثابت پیدا آشکار
کننده زنان بدکار برای مردان بدکار است و مردان بدکار برای زنان بدکار است و زنان نیکوکار برای مردان نیکوکار
کار است و مردان نیکوکار برای زنان نیکوکار است آنها زنان و مردان نیکوکار بیزارند از آنچه میگویند مردم از برای ایشان
است آمرزش و روزی با کرامت در بهشت **سوره حجرات** يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا
خيرا منهم ولا نساء من نساء عسى ان يكن خيرا منهن یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید باید که استهزا نکنند گروهی از مردان بگروهی از مردان
دیگر که شاید باشند ایشان بهتر از ایشان و نه زنان بزنان دیگر که شاید باشند ایشان بهتر از ایشان مرویست که نازل شد این آیه در شأن
صفیه دختر حیی بن اخطب که بود زوجه رسول خدا که عایشه و حفصه او را استهزا کردند و دشنام دادند و میگفتند
ای دختر یهودی پس او شکایت کرد برسول خدا و گفت آن حضرت باو که چرا جواب ایشان را نمیدهی گفت صفیه چه جواب بگویم گفت
بگو که پدرم هارون است و عمویم موسی کلیم الله است و شوهرم محمد رسول الله است پس چرا افتخار میکنید پس چون
گفت صفیه بایشان آنچه گفته بود رسول خدا خجل گشتند و این آیه نازل شد و گفته اند که حدیث در شأن

سوره تحریم

يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك والله غفور رحيم یعنی ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه را حلال کرده
خدا تعالی از برای تو میطلبی خوشنودی زنان خود را و خدا تعالی آمرزگار مهربان است مرویست که حضرت رسالت روزی
در خانه حفصه مطلع شد بر آنکه حضرت پیغمبر با ماریه است پس گفت حفصه با آن حضرت که در نوبت من با او خلوت کردی
و گفت آن حضرت که چون من او را بر خود حرام کردم پس پوشیده دار این را و با عایشه مگو و حفصه با عایشه
گفت پس حفصه و عایشه گفتند که رسول خدا ماریه را بر خود حرام کرده است پس نازل شد این آیه و مشهور
آنست که رسول خدا عسل را در خانه حفصه میخورد پس عایشه و حفصه با یکدیگر گفتند که بوی مغافیر از
تو میآید پس رسول خدا عسل را بر خود حرام کرد پس نازل شد این آیه قد فرض الله لكم
تحلة ايمانكم والله مولاكم وهو العليم الحكيم یعنی بحقیقت مشروع کرده است خدا تعالی از برای شما تحلیل کردن سوگند
منعقد کنید که آن کفاره دادن است و خدا تعالی متولی امور شما است و دانا است بکفاره و راستکردار واذ اسر
النبي الى بعض ازواجه حديثا فلما نبأت به واظهره الله عليه عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأك
هذا قال نبأني العليم الخبير ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
والملائكة بعد ذلك ظهير عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات

سا نجات بخشید و اذ اسر بعض و یاد کن چون که پنهان کفت پیغمبر ببعض از زنان خود حفصه نام حکایتی را پس چون که آگاه
کردانید او دیگری را بآن و مطلع کردانید پیغمبر را خدای تعالی بر آن تعریف کرد بعضی را و اعراض کرد از بعضی پس چون که آگاه کرد اینه
آن زن را بآن کفت آن زن که خبر داد تو را باین کفت رسول خدا که خبر داد مرا خدای دانای آگاه اگر توبه کنید ای عایشه و حفصه
و باز کشت کنید بسوی خدای تعالی خیر شما است که بحقیقت میل کرده است از اخلاص پیغمبر دلهای شما و اگر معاونت کنید بر آن
پس بدرستی که خدای تعالی او است یاری دهنده و جبرئیل و نیکان مؤمنان نیز یاری دهنده او یند و سایر ملائکه بعد از آن معین
او یند شاید پروردگار او اگر طلاق بدهد شما را آنکه عوض کند از برای او زنان بهتر از شما که با اسلام با ایمان اهل طاعت
با توبه با عبادت روزه دار شوهر کرده یا باکره باشند مروی است که بود سبب نزول این آیات آنکه بود رسول خدا در بعضی از
خانهای زنان خود و ماریه قبطیه با او بود که خدمت او میکرد و روزی در خانه حفصه بود و رفت حفصه بر قضای حاجتی
پس مقاربت کرد رسول خدا با ماریه پس مطلع شد حفصه بر آن و خشم کرد و رو کرد برسول خدا و کفت یا رسول الله در روز نوبت
من در خانه من و بر فراش من نزدیکی میکنی با کنیز تو پس شرم کرد رسول خدا از او و کفت باز دار خود را از ملامت من که بحقیقت
حرام کردم ماریه را بر نفس خود و دیگر با او نزدیکی نخواهم کرد بعد از این هرگز و من سری بنهانم نزد تو اگر کسی خبر دادی این
نقل را پس بر تو باد لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه پس کفت حفصه آری خوب است اینچه تو کفتی چنان خواهم کرد پس کفت بعضی
با او که بدرستی که ابا بکر بعد از من متوجه خلافت خواهد شد و بعد از او پدر تو عمر پس کفت حفصه که کی خبر داد تو را بآن کفت
خبر داد مرا خدای دانای آگاه پس خبر داد حفصه این حکایت را بعایشه در همان روز و خبر داد عایشه پدر خود ابا بکر را پس آمد
ابا بکر بنزد عمر و کفت با او که عایشه خبر داد مرا از حفصه بچیزی که من وثوق و اعتمادی بقول او ندارم پس تو بپرس از دختر خود حفصه
و کفت باو که چیست این نقل که خبر داده از تو عایشه پس حفصه انکار کرد و کفت که من نکفتم او را این نوع چیزی پس کفت با عمر که اگر این
راست است با خبر کن تا ما اقدام بکنیم با آن پس کفت آری بحقیقت کفت رسول خدا آن سخن را پس اجتماع کردند با چهار نفر که زهر بدهند
رسول خدا را پس نازل شد جبرئیل با این سوره و کفت چرا حرام کردی آنچه را که حلال کرده خدا از برای تو تا آخر یعنی خبر
کرد ایشان را بعضی که چه قصد کرده بودند قتل او مروی است که رسول خدا خلوت کرد در بعضی از روزهای نوبت عایشه با
ماریه قبطیه مادر ابراهیم پس مطلع شد حفصه بر آن و کفت با رسول خدا که اگر ابیحیه عایشه حرام کرد ماریه را
بنفس خود پس خبر داد حفصه بعایشه و او پنهان نکرد از آن رسول خدا پس مطلع کردانید خدای تعالی پیغمبر را بر آن و این است
قول خدای تعالی و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه یعنی حفصه چون حرام کرد اینه ماریه قبطیه را خبر داد با حفصه که بعد
از ابو بکر عمر والی الامر خواهند شد پس خبر کرد پیغمبر از بعضی خبرها که افشا کرده بود و اعراض کرد از بعضی دیگر که آیا
[illegible] مروی است از ابن عباس که [illegible] پرسیدم از عمر بن خطاب از آن دو زن که از رسول خدا
که افشا کرده بودند بر رسول خدا پس کفت او عایشه و حفصه مروی است از حضرت باقر که کفت صالح المؤمنین علی بن
ابی طالب است و نیز مروی است از حضرت که کفت شناسانید رسول خدا علی را باصحاب خود دو مرتبه یکی در جایی که کفت من
کنت مولاه فعلی مولاه و تمام تیر دوم پس چون نازل شد این آیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین کرفت رسول خدا

دست علی را و کفت ای کروه مردمان این است صالح المؤمنین مروی است از اسماء بنت عمیس که کفت من شنیدم از رسول خدا که کفت
صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است و قوله تعالی ضرب الله مثلا للذین کفروا امرات نوح و امرات لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین یعنی زده خدای تعالی داستان زن نوح و زن لوط را از برای آنانکه کافر
شدند داستان زن نوح و زن لوط که بودند این دو زن در زیر تصرف دو بنده از بندگان ما که هر دو نیکوکار بودند
پس خیانت کردند آن دو زن با ایشان پس بی نیاز نکردند ایشان آن دو پیغمبر از این دو زن از عذاب خدا چیزی و کفته شد در روز قیامت
مر این دو زن را که داخل شوید با قوم نوح و قوم لوط با داخل شوندکان بدوزخ و در این آیه تعریض است بعایشه و حفصه در خیانت کردن
ایشان با رسول خدا و افشا کردن سر او و تظاهر کردن با او فصل در بیان فضیلت مهاجرین و انصار و سایر صحابه
تابعین و بعضی از احوال ایشان حق تعالی در سوره بقره کفته است آیه ان الذین امنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی
سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله و الله غفور رحیم یعنی بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و آنانکه هجرت کردند
از مکه بسوی مدینه و جنگ و جهاد کردند در راه خدا آن جماعت امیدوار میباشند رحمت و بخشش خدای تعالی را و خدای تعالی آمرزنده
مهربان است منقول است که نازل شد این آیه در شان عبدالله بن جحش و اصحاب او در وقتی که کشتند حضرمی را در ماه رجب
و کمان کردند بعضی که ایشان اگر سالم باشند از کناه نباشد از برای ایشان ثوابی پس نازل شد این آیه و این آیه اکرچه مخصوص
بود بمؤمنین مهاجر و لیکن شامل است هر که جهاد کند در راه خدای تعالی سوره آل عمران آیه فالذین هاجروا
و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات تجری من
تحتها الانهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب یعنی پس آنانکه هجرت کردند از وطن خود و آنانکه بیرون
کرده شدند ایشان از خانهای خود و رنجانیده شدند در راه من و آنانکه قتال کردند و کشته شدند هر آینه محو میسازم
بدیهای ایشان را و هر آینه داخل کردانم ایشان را در بوستانها که روان باشد در زیر قصرها و درختهای آن نهرها
از جهت جزا از نزد خدای تعالی و خدا نزد او است بهترین ثواب و جزا مروی است که مراد از آنانکه هجرت کردند از وطن خود
و آنانکه بیرون کرده شدند ایشان از خانهای خود امیر المؤمنین و سلمان و ابا ذر در وقتی که او را اخراج کردند و عمار یاسر
که ایذا کرده شد ایشان در راه خدا و بجا آوردند همه ایشان سوره توبه آیه والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا ذلک الفوز العظیم یعنی و پیشی کیرندکان اولین از مهاجران و انصار و آنانکه متابعت کردند ایشان را بنیکو
کاری راضی و خوشنود است خدای تعالی از ایشان و راضی و خوشنود شدند ایشان از خدا و آماده کرده است از برای ایشان
بوستانها که روان است در زیر قصرها و درختهای آنها نهرها در حالتی که باشند جاوید در آنها همیشه این است فیروزی
بزرک مروی است که ایشان نقیبان و ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و آنانکه ایمان آوردند و نصرت کردند و ثابت
کردیدند بر ولایت امیر المؤمنین باشند از کلام امیر المؤمنین است در نهج البلاغه که واقع نمیشود اسم هجرت بر احدی
مگر شناختن کسی که حجت و امام است در زمین پس کسی که شناخت حجت خدا را در زمین و اقرار کرد با آن پس او است مهاجر

مرویست از حضرت صادق که در حدیثی که گفت پس ابتدا کرد خدا تعالی در این آیه بمهاجران اولین بنا بر درجه سبقت ایشان
پس در مرتبه دوم گفت انصار را پس در سیم تابعین باحسان را از جهت آن قرار داده هر قومی را بقدر درجات ایشان و منازل ایشان
در نزد خدا تعالی سوره فتح بلک آیه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا
سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ
كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا یعنی محمد رسول خدا است و آنانکه با او هستند شدید و درشتند بر
کافران مهربانانند با یکدیگر در میان مؤمنان می بینی تو ایشان را رکوع کنندگان و سجده کنندگان طلب میکنند فضل و کرم
را از خدا و رضا و خوشنودی او علامت ایشان است که در صورتهای ایشان است از نشان سجده کردن این وصف عظیم کردن
صفت ایشان است در توریه و صفت ایشان است در انجیل مثل ایشان مانند کشت زاری است که بیرون آورده
باشد ابتدای نبات خود را پس قوت داده باشد آن را پس سخت شود پس راست ایستد بر ساقهای خود بر تعجب آورد
آن کشت زار کشت کنندگان را از حسن و تمام آن و صفت کرده مؤمنان را از جهت آنکه بخشم آورد بسبب ایشان کافران را
وعده داده خدا تعالی آنان را که ایمان آورده اند و کردند کارهای نیکو را از ایشان آمرزش و ثواب عظیم را مرویست از حضرت
صادق که در این آیه ذلک مثلهم فی التوریة که نازل شد این آیه در شان ایشان بود و بعضی گفته اند که خدا تعالی در شان ایشان
الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم یعنی میشناسند محمد را از جهت آنکه خدا تعالی نازل کرده در توریه و در
انجیل در وصف محمد و وصف اصحاب او و مبعوث شدن او و محل هجرت کردن او و الا فرمود خدا
محمد رسول الله تا قول او فی الانجیل پس این صفت او در توریه و انجیل و صفت اصحاب او پس چون مبعوث کرد خدا او را
شناختند اهل کتاب او را چنانچه گفت خدا تعالی فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به از رسول خدا که در شان که نازل شد این و عد الله
الذین آمنوا تا آخر گفت که چون روز قیامت شود بسته می شود علمها از نور و مهیا میکند منادی که باید برخیزد سید
مؤمنان و برخیزند با او آنانکه ایمان آوردند در وقتی که مبعوث شد محمد پس برخیزد علی بن ابی طالب علیه السلام
پس بدهد خدا تعالی علم از نور سفید بدست او که در زیر آن باشد جمیع سابقین اولین از مهاجران و انصار
که خلط نشود با ایشان غیر ایشان تا آنکه می نشیند بر منبری از نور پروردگار عرض می شود جمیع ایشان یکی پس یکی پس بدهد
بایشان ثواب ایشان را و نور ایشان را پس چون باخر رسد گفته می شود بایشان که حقیقت شناختید منزل شما را و منازل شما را
از بهشت بدرستیکه پروردگار شما میگوید بدرستیکه شما را آمرزش و ثواب عظیم است یعنی بهشت پس برخیزد
علی بن ابی طالب با شیعیان در زیر علم او تا آنکه داخل میکند ایشان را بهشت پس برمیگردد بسوی منبر خود و دایم عرض میشوند
بر او جمیع مؤمنان پس میگیرد نصیب خود را از ایشان و میرساند بهشت و وامیگذارد گروهی را بر آتش در سوره
حشر ابتدا لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا

يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی
باشد غنیمت از برای فقرای مهاجران آنانکه بیرون کرده شدند از خانهای ایشان و اموال ایشان که طلب میکنند فضل را از خدا تعالی
و رضا و خوشنودی او را و یاری میکنند خدا و رسول او را آن جماعت ایشانند راستگویان و آنانکه جای گرفتند در سرای هجرت
و در سرای ایمان پیش از هجرت ایشان دوست میدارند هر که را هجرت کرده بسوی ایشان و نمی یابند در سینهای خود حسد و بخل
از جهت آنچه که داده شد بمهاجران از غنایم و اختیار میکنند مهاجران را بر نفسهای خود در مال و اگر چه باشد در ایشان
احتیاج و هر کس که نگاهداشته شود از بخل نفس او پس آن جماعت ایشانند رستگاران مرویست از حضرت صادق که شح اشد
از بخل زیرا که بخیل بخل میکند بانچه در دست او است و شحیح بخل میکند بانچه در دست مردمانست و بانچه در دست او است
در دست او است تا آنکه نمی بیند در دست مردم چیزی را مگر آنکه آرزو میکند که از برای او باشد بحلال و حرام و قناعت
نمیکند بانچه خدا روزی کرده است باو و مرویست که آمد مردی بخدمت حضرت و شکایت کرد از گرسنگی پس فرستاد رسول خدا
بسوی خانهای زنان خود پس گفتند که نیست نزد ما مگر آب پس گفت رسول خدا که کیست که ضیافت کند این مرد را امشب پس گفت
علی بن ابی طالب که منم یا رسول الله پس آمد و نزد فاطمه و گفت با او که چه داری ای دختر رسول خدا پس گفت فاطمه که نیست
چیزی نزد من مگر قوت امشب ولیکن ما اختیار میکنیم بان مهمان ما را پس گفت امیر المؤمنین که ای دختر رسول خدا
بخوابان اطفال را و خاموش کن چراغ را پس چون صبح شد در خدمت رسول خدا حاضر شد پس نازل شد این آیه و یؤثرون علی انفسهم
تا آنکه خدا تعالی آیه دیگر و یؤثرون علی انفسهم تا اخر آیه وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ یعنی و آنانکه آمدند بعد از
ایشان میگویند ای پروردگار ما بیامرز ما را و برادران ما را آنانکه سبقت گرفتند بر ما بایمان و مگردان در دلهای ما کینه و حسد
از برای آنانکه ایمان آوردند ای پروردگار ما بدرستیکه تو مهربانی بخشاینده مرویست از ابن عباس که گفت رسول خدا
که خوشا حال کسی که دید مرا و ایمان آورد و خوشا حال کسیکه دید کسی را که دید مرا و خوشا حال
کسی که دید کسی را که دید کسی را که دید مرا مرویست از حضرت صادق که گفت بود
اصحاب رسول خدا دوازده هزار نفر هشت هزار از مدینه بودند و دو هزار از مکه و دو هزار از آزاد کردگان و دیده نشد
در ایشان یک نفر قدری و نه مرجی و نه حروری و نه معتزلی و نه صاحب رأی فصل دویم در فضایل امت مرحومه در سوره بقره بلک
وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا یعنی همچنین گردانیدیم ما شما را
امت وسط عدل تا آنکه باشید شما گواهان بر مردمان در روز قیامت و باشد پیغمبر بر شما گواه بر عدالت شما و اعمال شما
مرویست از حضرت امیر المؤمنین که گفت ما را قصد کرده خدا تعالی بقول خود لتکونوا شهداء علی الناس پس رسول خدا شاهد
بر ما و ما ایم شاهدان خدا بر خلق او و حجت خدا در زمین او و ما ایم که گفته خدا تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا
از حضرت باقر که بدرستیکه نازل کرد خدا تعالی و کذلک جعلناکم ائمة وسطا یعنی لفظ ائمه نازل شده نه امت و گفت آنحضرت
و نیستند شاهد بر مردمان مگر ائمه و رسل و اما امت پس جایز نیست که شهادت بطلبد ایشان را خدا تعالی در حال آنکه در میان ایشان

کسی هست که جایز نیست شهادت او بقتل اشتر بهم و در حدیث است از حضرت صادق ع که گفت که آیا گمان کردند که خدای تعالی قصد کرده تنها
این جمیع اهل قبله را از موحدین آیا می‌بینی تو کسی را که جایز نباشد شهادت او در دنیا بر یک صاع از خرما طلب شود شهادت او
در روز قیامت و قبول شود از او در حضور جمیع امتان گذشته حاشا که قصد کرده خدای تعالی مثل این از خلق خود بلکه قصد
کرده است آن امت را که واجب کرده است از برای ایشان دعای ابراهیم کنتم خیر امة اخرجت للناس و ایشانند امت معدوده و ایشانند بهترین امتی که اخراج
شده از برای مردمان **سوره آل عمران بیان ایه** كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون
بالله یعنی باشید شما بهترین امت که بیرون آورده شده از برای مردمان امر می‌کنید بکار نیکو و نهی می‌کنید از کار نا
بجا و ایمان می‌آورید بخدای تعالی و در حدیث است که قرائت کرد نزد حضرت صادق ع کنتم خیر امة پس گفت آنحضرت که بهترین
امت میکشند امیر المؤمنین و حسن و حسین ع را پس گفت قاری که فدای تو شوم پس چگونه نازل شده ای پسر رسول خدا پس گفت که نازل شده کنتم خیر ائمة
اخرجت للناس آیا نمی‌بینی که مدح کرده است خدای تعالی ایشان را که امر می‌کنند بمعروف و نهی میکنند از منکر و نیز در حدیث است از آنحضرت
که گفت در قرائت علی کنتم خیر ائمة اخرجت للناس است و گفت که ایشانند آل محمد و نیز در حدیث است از آنحضرت که گفت یعنی که نازل شد
این آیه بر محمد در شأن او و اوصیاء او خاصه پس گفت آنحضرت انتم خیر امة اخرجت للناس چون [illegible]
نازل کرد جبرئیل آن را و قصد کرده بآن محمد و اوصیاء او را و در حدیث است از حضرت باقر ع که گفت انتم خیر امة بالعفاذ ل
کرد آنرا جبرئیل و قصد کرده است بآن محمد و علی و فاطمه و اوصیاء را از اولاد ایشان **سوره حج بیان ایه** هو اجتباكم
وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا
شهداء على الناس فاقيموا الصلوة وآتوا الزكوة واعتصموا بالله هو موليكم فنعم المولى ونعم النصير یعنی خدای تعالی
برگزید شما را و نگردانید بر شما در دین هیچ تنگی و گرفتگی [illegible] مشروع بودن [illegible] پیغمبر دیگر ملت و کیش پدر شما ابراهیم
خدای تعالی ابراهیم نامید شما را مسلمانان پیش از این در قرآن در کتابهای پیش از سلف و در این قرآن تا اینکه باشد پیغمبر
شاهد و گواه بر شما در روز قیامت و باشید شما شاهدها و گواهان بر مردمان [illegible]
و چنگ در زنید بلطف خدای تعالی او است متولی امور شما [illegible] پس خوب یاری دهنده
است و در حدیث است از حضرت باقر ع که گفت بدرستیکه ما را قصد کرده و ما را نام نهاده مسلمین خدای تعالی پس رسول خدا ص
شاهد است بر ما [illegible] از جانب خدا و مائیم شاهد بر مردمان در روز قیامت پس هر کسی تصدیق کرد [illegible] روز قیامت
ما تصدیق او میکنیم و هر که تکذیب کرد ما تکذیب او میکنیم و در حدیث است از آنحضرت که گفت قصد کرد خدای تعالی باین امر سیزده
مرد را بخصوص [illegible] و در حدیث است که گفت عیسی بن مریم چنانچه خدای تعالی
حکایت کرده است وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم یعنی شهیدا وانت على كل شيء
شهید یعنی و باشیم من بر مردمان شاهد مادامیکه من در میان ایشان هستم پس چون قبض روح من کردی باشی تو
شاهد بر ایشان و تو بر همه چیزی شاهد [illegible] بدرستیکه خدای تعالی گردانیده است
امت را بعد از پیغمبر گواهان از اهل بیت او و عترت او مادامیکه باشد در دنیا احدی از ایشان پس هر گاه فانی شوند

هلاک

هلاک شوند اهل زمین و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گردانید خدای تعالی ستاره‌ها را امان از برای
اهل آسمان و گردانید اهل بیت مرا امان از برای اهل زمین باتمام رسید بحمد الله تعالی و حسن توفیقه جلد قصص
از تفسیر خلفاء از آدم علیه السلام تا خاتم صلوات الله علیه و آله والحمد لله وحده وصلی الله علی من
لا نبی بعده بتاریخ مغرب روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الثانی از شهور
سنه هزار و دویست و [illegible] ١٢٣ [illegible]
[illegible]
هو مولینا فنعم المولی ونعم النصیر

کتاب حجت در امامت فصل در بیان اینکه زمین خالی نمی‌تواند بود از حجت یا امام و مضطر بودن مردم بسوی امام در روایة

سوره رعد بیان آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی جز این نیست که تو ای پیغمبر ترساننده مردمانی و از برای هر
گروهی هست راه نماینده که هدایت میکند ایشان را بسوی دین حق و اندازد ایشان را بسوی خدای تعالی و بوجهی از وجوه هدایت
و ارشاد مرویست که چون نازل شد این آیه گفت رسول خدا که منم منذر و علی است هادی و بعد از من یکی از علی ع
بخدا راه می‌یابند راه یابندگان و مرویست از حضرت باقر ع که گفت رسول خدا منذر است و از برای هر زمانی باشد
از ما هدایت کننده که هدایت میکند مردم را بسوی آنچه آورده است از جانب خدا پس هدایت میکند بعد از او
علی بن ابی طالب و هریک بعد از دیگری و مرویست از حضرت صادق ع که هر امامی هادیست از برای اهل
قرنی که در میان ایشان باشد و مرویست از ابن عباس که رسول خدا گذاشت دست خود را بر سینه
خود و گفت منم منذر پس گذاشت بر دوش علی و گفت تویی هادی یا علی بتو راه می‌یابند راه یابندگان بعد از من
و مرویست از حضرت صادق ع و از پدرش از حضرت سجاد ع که گفت مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان
و بزرگان مؤمنان و کشندگان مؤمنان بسوی بهشت و مائیم مولای مؤمنان و مائیم امان
اهل زمین چنانچه ستارگان امان اند از برای اهل آسمان و مائیم آنکه بما نگاه میدارد خدای تعالی آسمان را از آنکه
فرود آید بر زمین مگر باذن او و بما نگاه میدارد زمین را از آنکه حرکت کند و مضطرب شود باهل آن و از ما
و بما فرود می‌آید باران و بما پهن میشود رحمت خدا و بیرون می‌آید برکات زمین و اگر نباشد از ما کسی در
زمین هر آینه فرو می‌رود زمین با اهل خود پس گفت آنحضرت ع که خالی نشد زمین از روزی که خلق کرد خدا
آدم را از حجتی از خدا در آن که ظاهر و آشکار بود و یا غایب و پنهان بود و خالی نخواهد شد زمین تا آنکه برپا شود
روز قیامت از حجتی از خدا و اگر نباشد در آن و اگر نباشد حجت خدا عبادت نکند خدا را پس راوی پرسید از حضرت
صادق ع که چگونه منتفع میشوند مردمان از حجت غایب پنهان پس گفت آنحضرت ع چنانچه منتفع شوند مردمان از آفتاب
چون که بپوشاند آن را ابر. مترجم میگوید که چون نظام عالم از وجود ایشان بپا و روشن و از برکت وجود
ایشان امور جهان منتظم و منتفع است و نخواهد داشت در آثار اصل وجود ایشان ظاهر و پنهان
بودن ایشان از مردمان اگرچه محروم [illegible] محروم باشند از منافع هدایت و ارشاد ظاهری و تکالیف
شرعیه ظاهره بالفعل ایشان مرویست که پرسید از حضرت باقر ع که از چه جهت باشند مردمان بسوی پیغمبر و امام
پس گفت آنحضرت ع از جهت باقی بودن عالم بر صلاح خود از جهت آنکه خدای تعالی رفع میکند عذاب را از اهل زمین هرگاه که
باشد در آن پیغمبری یا امامی و گفته است خدای تعالی «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ» یعنی و نبوده است که خدای
تعالی عذاب کند بندگان را در حالی که تو در میان ایشان باشی و گفت رسول خدا که ستارگان امان اند از برای اهل آسمان
و اهل بیت من امان اند از برای اهل زمین پس چون بروند ستارگان برسد باهل آسمان آنچه که ایشان نمی‌خواهند و چون
بروند اهل بیت من برسد باهل زمین آنچه که ایشان نمی‌خواهند و مرویست از حضرت صادق ع که گفت منم رسول خدا

رها در ابرار زمین است بعد از او و باشد از ائمه بعد از او و روایت شده قول خدای تعالی «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و باشد در هر زمانی امام هادی
بیان کننده و این روایت است که انکار میکند اینکه در هر عصری و زمانی امامی است و اینکه خالی نمی‌شود زمین از حجتی چنانچه
گفت امیرالمؤمنین ع که خالی نمی‌شود زمین از کسی که قایم باشد بحجت خدا یا ظاهر باشد و مشهور و یا خائف باشد و مستور تا اینکه
باطل نشود حجتهای خدا و بینات او. سوره قصص بیان آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» یعنی بتحقیق متصل
گردانیدیم از برای ایشان گفتار را [illegible] تا اینکه ایشان متذکر شوند و پند گیرند مرویست از حضرت
صادق ع که گفت در این آیه یعنی امامی بعد از امامی بود و روایت دیگر گفته که امامی بعد از امامی و مرویست از حضرت صادق ع
که گفت بدرستی که حجت خدا قایم نمیشود بر خلق مگر با امام زنده که معروف باشد و نیز مرویست از آنحضرت ع که گفت چون
منقضی شد پیغمبری و منقطع شد نفس او پس نگاه کند بسوی آنچه در نزد او است از علم و ایمان و میراث و نبوت و بقیه
علم و اسم اعظم پس بگذارد آنرا در عقب او از ذریه خود [illegible] بدرستی که من وانگذاشتم زمین را بدون عالمی
که شناخته شود بآن طاعت من و دین من و باشد نجات از برای کسی که اطاعت او کند و مرویست که پرسید از حضرت صادق ع
که آیا باقی میماند زمین بدون امام گفت که اگر باقی ماند زمین بدون امامی هر آینه فرو رود و نیز مرویست
از آنحضرت ع که گفت که اگر مردمان دو مرد باشند هر آینه باشد یکی از ایشان امام و آخر کسی که میمیرد امام است
تا اینکه حجت نکند احدی از ایشان بر خدای تعالی که واگذاشت او را بدون حجت و نیز مرویست از آنحضرت ع که گفت خالی
نشد زمین [illegible] از جانب [illegible] و واگذاشتم زمین را مگر اینکه باشد در آن
عالمی که شناسد طاعت مرا و هدایت مرا و باشد نجات مردمان در میان [illegible] پیغمبری تا پیغمبری
[illegible] و واگذاشتم شیطان را که گمراه کند مردمان را و حال آنکه نباشد در زمین حجتی و دعوت
کننده و هدایت کننده بسوی راه من و عارف بامر من و تحقیق که من واجب کرده‌ام که از برای هر قومی
هدایت کننده که هدایت یابند بآن سعداء [illegible] و باشد از جهت [illegible] اشقیاء [illegible]
دیگر گفت آنحضرت ع که اصلاح نمی‌یابد زمین مگر بآن [illegible] دیگر است که اگر باقی نماند در زمین مگر دو مرد هر آینه
باشد یکی از ایشان حجت و مرویست از حضرت باقر ع که گفت سوگند بخدا که وانگذاشت خدای زمین را از روزی که قبض کرد
خدای تعالی آدم را مگر اینکه بوده در آن امامی که هدایت یابند بسوی خدای تعالی و او حجت خداست بر بندگان او و باقی نمی‌ماند
زمین بدون حجت خدا بر بندگان او و در حدیث دیگر گفته که باقی نمی‌ماند زمین بدون امامی ظاهر یا باطن و مرویست از
حضرت صادق ع که گفت سوگند بخدا که وانگذاشت خدای تعالی زمین را از روزی که قبض کرد آدم را مگر اینکه بوده در آن امامی که
راه می‌یابند مردمان بآن بسوی خدای تعالی و او حجت خداست بر بندگان و هر کس ترک کند او را هلاک شود و هر کس که ملازم
او شد نجات یافت و حق است بر خدای تعالی [illegible] مرویست از حضرت رضا ع که گفت اگر کسی بگوید که چرا خدای تعالی قرار داد اولوالامر
را و امر کرد باطاعت ایشان جواب گفته میشود که از جهت علتهای بسیار اول آنکه چون خلق را واداشته شد بحدی معین و مأمور شدند
باینکه تجاوز نکنند از آن حد از جهت بودن در تجاوز از آن حد فساد ایشان [illegible]

شود و دان اینکه نکاه دارد ایشان باشد بانچه که از برای ایشان مباح شده است و منع کند ایشان را از تجاوز کردن و داخل
شدن در چیزی که بر ایشان خطر باشد از جهت اینکه اگر این چنین نباشد هر اینه احدی ترك نکند لذت خود را و منفعت خود را
از جهت فساد دیگری پس کرده اند شد بر ایشان قیمی که منع کند ایشان را از فساد و اقامه کند در ایشان حدود و احکام را
دویم اینکه ما نیافتیم فرقه از فرقها را و نه ملتی از ملتها را که باقی مانده باشند و تعیش نموده باشند مگر بقیمی
و رئیسی از جهت انچه ناچار است ایشان را از ان در امر دین و دنیای ایشان پس جایز نباشد در حکمت حکیم اینکه ترك کند
از برای خلق انچه را که میداند که ناچار است ایشان را از او و نیست قوام امر ایشان مگر باو تا اینکه مقاتله کنند با او دشمنان
خود و قسمت کنند بحکم او غنیمت خود را و برپا دارد از برای ایشان نماز جمعه و جماعت ایشان را و منع کند ظالم ایشان را
از مظلوم ایشان سیم اینکه اگر کرده نشود از برای ایشان امام قیم امین حافظ صاحب امانت هر اینه مندرس
شود ملت و باطل شود دین و متغیر کردد سنت و احکام و هر اینه زیاد کنند در دین صاحبان بدعت و کم کنند از ان ملحدان
و مشتبه کردانند از برای مسلمانان از جهت اینکه ما میابیم خلق را ناقص محتاج غیر کامل با اختلاف ایشان و اختلاف خواهشهای
ایشان و متفرق بودن احوال ایشان پس اگر کرده نشود از برای ایشان قیم حافظی از برای انچه که پیغمبر اورده است
هر اینه فاسد کردند بنحوی که ما بیان کردیم و متغیر شود شرایع و سنن و احکام و ایمان و باشد
در ان فساد جمیع خلق و روایتست از حضرت صادق که گفت که رسول خدا گفت که در هر خلفی و عصری از امت من عادلی
از اهل بیت من میباشد که منع میکند از دین تحریف کردن غالیان را و ادعاهای دروغ اهل باطل را و تاویل کردن
جاهلان را و روایتست از حضرت صادق که گفت بود در میان عیسی و در میان محمد پانصد سال و در دویست و پنجاه
سال از ان نبود پیغمبری و نه عالم ظاهری پس پرسید راوی که چه بودند گفت متمسك بودند بدین عیسی
پرسید راوی که پس چه بودند گفت مؤمن بودند پس گفت انحضرت که نمیباشد زمین مگر اینکه باشد در ان عالمی و روایتست
که حضرت باقر و حضرت صادق گفتند که علمیکه فرود امد با ادم بالا نرفت و علم را بارث برده میشود و نمی‌میرد
چیزی از علم و انانکه رسولان و پیغمبران که بوده اند از اهل بیت ایشان باطل است و بدرستی که علی عالم این امت
و بدرستی که نمیمیرد هرکز از ما عالمی مکر اینکه خلیفه او میشود بعد از او کسی که عالم باشد مثل علم او یا انچه را که خدا
خواهد و روایتست از حضرت صادق که میگفت بدرستیکه زمین را و اکذاشته نشده مکر بعالمیکه بداند حلال
و حرام را و انچه را که مردمان محتاج باشند بان و او محتاج نباشد بسوی مردمان راوی گفت فدای تو شوم چه چیز میداند
انرا راوی گفت که میراث از رسول خدا و علی و روایتست از انحضرت که میگفت بدرستیکه علمیکه نازل شد
با ادم بالا نرفت و نمیمیرد از ما عالمی مکر اینکه وارث علم او است بدرستی که زمین باقی نمانده بدون عالم و روایتست
از انحضرت که گفت که همیشه در زمین بوده از برای خدا حجتی که بیان کند حلال و حرام را و بخواند مردم را
بسوی راه خدا و منقطع نمیشود حجت از زمین مکر چهل روز پیش از قیامت پس چون مرتفع شود حجت بسته شود در
توبه و نفع نبخشد هیچ نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیش از اینکه مرتفع شود حجت انجماعت اشرار خلق

خدا الله

خدا اند و ایشانند که قایم میشود بر ایشان قیامت و روایتست که گفت علی به رسول خدا که ایا از مااست هدایت کنندگان
یا از غیر مااست پس گفت حضرت که از غیر مانیست بلکه از مااست هدایت کنندگان تا روز قیامت باخلاص کردن ایشان را
از ضلالت شرك و باخلاص میکند ایشان را خدا بعد از ضلالت فتنه و باصبح میکند دلهاشان که برادران یکدیگر باشند
بعد از ضلالت و روایتست از حضرت صادق که میگفت که رسول خدا بدرستیکه داستان اهل بیت من
در این امت مانند داستان ستارکان اسمانست هرزمانیکه غایب میشود ستاره طالع میشود ستاره دیگر
و روایتست از کمیل بن زیاد که گفت که کرفت امیر المومنین دست مرا پس بیرون برد بسوی صحرا پس چون داخل
صحرا شد اهی کشید پس گفت ای کمیل بدرستیکه این دلها ظرفهاست پس بهترین ایشان انها حفظ کننده ترین انهااست
پس حفظ کن انچه را که میکویم از برای تو مردمان سه صنف باشند اول عالم ربانی دانا بعلم ربوبیت و معرفت الله
باشد دوم طالب علم ثابت بر راه نجات باشد سیم خس کس و احمق پس نظر پیروی هر صدای را کننده مانند اولاد
حیوانات باشند میل کنند با هر بادی که حرکت طلب روشنائی نکرده باشند بنور علم و ملتجی نشده باشند بسوی رکنی
استوار علم ای کمیل علم بهتر است از مال علم پاسبانی تو میکند و تو پاسبانی میکنی مال را و مال کم میشود از انفاق کردن
و علم زیاد میکند و زیاد میشود از انفاق کردن ای کمیل علم دین را باید یافت که جزا داده میشود بسبب ان کسب
میکند ادمی بسبب ان طاعت را در حیات خود و گفتار نیک ... بعد از مرگ خود بهره مند مال زایل
میشود بزوال ان ای کمیل علم حاکم است و مال محکوم علیه است ای کمیل هلاك باشند جمع کنندگان و مال اکر ایشان زنده
باشند و علما و کسانیکه جمع کنند علم را باقی باشند مادامیکه باقیست روزگار اشخاص ایشان مفقود باشند در
دنیا و مثالهای صورتهای ایشان ثابت باشند در دلها اگاه باش بدرستیکه در اینجا هر اینه علم بسیار است
کرده بسینه خود کاش بهم میرسید از برای ان علم بسیار بردارنده و بلی دیکر بالاتر بهم رسد ولیکن با ...
مرا بعیر که استعمال کننده الات دین است از برای تحصیل دنیا و طالب ظهور و غلبه است بسبب نعمتهای خدا بر بندگان خدا
و بسبب حجتهای خدا بر دوستان خدا و یا بکسی که مقلد بردارندکان حق است که بصیرتی نیست او را در اطراف
اطراف و جوانب حق ظاهر میکرد و در دل و شهبه در دل او از اول چیزی که عارض او شود اکاه باش
که نه ان مستحق الات دین در تحصیل دنیا بردارنده این علمست و نه این مقلد نادانا و یا اینکه حریص است
بلذت دنیا پیروی میکند باسانی از برای شهوت و خواهش نفس اماره و یا اینکه ملازم است جمع کردن
مال را و ذخیره کردن اموال را فریفته اند و کر از رعایت و محافظت کنندکان دین در هیچ چیز نیستند
نیستند چیزیکه شبیه ایشان باشد چهار پایان چرنده است و در مثل ان دو کارند میمیرد علم بسبب مردن
بردارندکان علم بار خدایا اری خالی نمیشود زمین هرکز از امامی که قایم است از برای خدا
بحجتهای خدا یا ظاهر مشهور است یا خایف مستور تا اینکه باطل و ضایع نکردد حجتهای خدا و نشانهای خدا
بر بندکان خدا و چه بسیار اند و کجا باشند ایشان نیکوکنند بخدا که ایشان اندك

باشد در شجاعت و سخا بهتر از ایشان باشد و در تقوی بهتر از ایشان محافظت بکند خدا احکام خود را باهل عصمت خود تا آنکه پیدا شود
امامی که مثل ایشان باشد در اخلاق و افعال و در علم و عمل و یکانه باشد در امامی که مانند ایشان باشد
خلق شیعیان ایشان را محجوب کرده باشد و ایشان علم و حالی که ثابت باشد به بینائی حقیقی و مباشر باشند بر راحت و لذت
علم یقینی و آسان شمرند مشقتها و با مشقتهای اگر دشوار شمرند اهل دنیا از نعمت پروردگان و انس گیرند به آنچه
وحشت کنند از آن جاهلان و مصاحب دنیا باشند با بدنها که روحهای ایشان در جاهای بلند اعلی علیین باشد اینها خلیفهای خدا
باشند در زمین او و خوانندگان باشند بسوی دین خدا آه آه چه بسیار مشتاقم بسوی دیدار ایشان و طلب آمرزش میکنم
از خدای تعالی از برای خود و از برای تو و کلیل برگردیم اگر خواسته باشی و در حدیث معتبر منقولست از حضرت صادق که ایا دیدی
که امام مستولی شد نه که اینکه خاموش باشد و امام ... از او ما که امامت از بعد او بعد از او امام باشد
از حضرت صادق منقولست که گفت رسول خدا که من سید پیغمبرانم و وصی من سید اوصیاست و اوصیای او سید
اوصیا اند بدرستیکه آدم سؤال کرد از خدای تعالی که بگرداند از برای او وصی صالحی پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او که من گرامی
داشتم پیغمبران را به پیغمبری پس اختیار کردم خلق خود را و گردانیدم بهترین ایشان را اوصیا و پس وحی کرد خدای تعالی بسوی آدم که ای آدم
وصیت کن بسوی شیث پس وصیت کرد آدم بسوی شیث و او هبة الله پسر آدم است و وصیت کرد شیث بسوی پسر خود شبان
و او پسر نزله حوریه بود که خدای تعالی از بهشت از برای آدم فرستاد که تزویج کرد او را با پسر خود شیث و وصیت کرد شبان
بسوی مخلث و وصیت کرد مخلث بسوی محوق و وصیت کرد محوق بسوی عمیثا و وصیت کرد عمیثا بسوی اخنوخ او ادریس پیغمبر
و وصیت کرد ادریس بسوی ناحور و دفع کرد وصیت را ناحور بسوی نوح پیغمبر و وصیت کرد نوح بسوی سام و وصیت
کرد سام بسوی عثامر و وصیت کرد عثامر بسوی برعیثاشا و وصیت کرد برعیثاشا بسوی یافث
و وصیت کرد یافث بسوی برة و وصیت کرد برة بسوی جفیسه و وصیت کرد جفیسه بسوی عمران و دفع کرد وصیت را عمران بسوی
ابراهیم خلیل و وصیت کرد ابراهیم بسوی پسر خود اسمعیل و وصیت کرد اسمعیل بسوی اسحق و وصیت کرد اسحق بسوی یعقوب
و وصیت کرد یعقوب بسوی یوسف و وصیت کرد یوسف بسوی بثریا و وصیت کرد بثریا بسوی شعیب و دفع کرد شعیب وصیت را
بسوی موسی بن عمران و وصیت کرد موسی بن عمران بسوی یوشع بن نون و وصیت کرد یوشع بن نون بسوی داود و وصیت کرد
داود بسوی سلیمان و وصیت کرد سلیمان بسوی آصف بن برخیا و وصیت کرد آصف بن برخیا بسوی زکریا و دفع کرد
زکریا وصیت را بسوی عیسی بن مریم و وصیت کرد عیسی بسوی شمعون بن حمون الصفا و وصیت کرد شمعون بسوی یحیی بن زکریا
و وصیت کرد یحیی بن زکریا بسوی منذر و وصیت کرد منذر بسوی سلیمه و وصیت کرد سلیمه بسوی برده پس گفت رسول خدا
و دفع کرد برده وصیت را بسوی من و من دفع میکنم وصیت را بسوی تو یا علی و تو دفع کن وصیت را بسوی وصی خود و دفع کنند
وصیهای تو بسوی اوصیای تو از اولاد تو یکی بعد از یکی دیگر تا آنکه دفع کنند بسوی بهترین اهل زمین بعد از تو و هر آینه کافر
شوند بتو امت و هر آینه اختلاف کنند بر تو اختلاف شدیدی و ثابت بر تو مثل مقیم با من باشد و تارک تو در آتش باشد
و آتش جایگاه کافران است

فصل در بیان آنکه ائمه اثنا عشر بعد از رسول خدا منصوص از جانب خدا و رسول‌اند

وربك یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چیز را که میخواهد و اختیار
میکند هر چه را که میخواهد نیست از برای خلق اختیار کردن چیزی منزه است خدا تعالی و برتر است از آنچه شریک او میکنند
و در روایت دیگر ابن بابویه که اختیار میکند خدای تعالی امام را و نیست از برای خلق اینکه اختیار کنند امامی را و در حدیثی از حضرت
رضا که گفت در فضل امام و صفت او که آیا میدانند ایشان قدر امامت و منزلت آن را از امت تا جایز باشد اختیار ایشان
در آن هر آینه حقیقت قصد کرده‌اند امر مشکلی را و گمراه شدند گمراهی بسیار دوری و واقع شدند در حیرت
چون ترک کردند امام را با وجود صفت و بینائی او و زینت داد از برای ایشان شیطان کردار ایشان را پس منع کرد ایشان را
از راه راست و حال آنکه بودند از اهل بصیرت و رو گردانیدند از اختیار خدا و اختیار رسول خدا بسوی اختیار خود
و قرآن ندا میکند ایشان را که وربك یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون و گفت خدای تعالی
وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی و نیست از برای هیچ مرد مومن
و زن مومنه چون حکم کند خدا و رسول خدا چیزی را اینکه باشد از برای ایشان اختیار در امر ایشان و در حدیثی که رسیده
از حضرت قائم که از علت منع کردن قوم از اختیار کردن امام از برای نفس خود پرسیدند گفت که امام مصلح باشد یا مفسد
گفتند مصلح باشد گفت پس آیا جایز هست که واقع شود اختیار ایشان بر مفسد بعد از آنکه نمیدانند احدی از ایشان آنچه را
که خطور میکند در دل غیر او از صلاح و فساد گفتند آری گفت پس اینست علت منع کردن ایشان از اختیار امام و با قوت
بیان میکنم از برای تو بر هانی که بشنوی آن را عقل تو آن را قبول کند گفت آری پس گفت آن حضرت که خبر ده مرا از پیغمبرانی
که برگزید ایشان را خدای تعالی و نازل کرد بر ایشان کتاب و موید کرد ایشان را به وحی و معجز چونکه ایشان عالم ترین
امت باشند و از همه بهترین ایشان باشند بسوی اختیار مثل موسی و عیسی آیا جایز هست که با وفور عقل ایشان
چونکه قصد کنند اختیار را اینکه واقع شود اختیار ایشان بر شخص منافق و حال آنکه ایشان گمان کنند که او مومن است
گفتم نه جایز نیست گفت آن حضرت که اینست موسی کلیم الله که با وفور عقل خود و کمال علم خود و نزول وحی بر او اختیار
کرد از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود از برای میقات پروردگار خود هفتاد مرد را از کسانی که شک نداشت
در ایمان ایشان و اخلاص ایشان پس واقع شد اختیار او بر منافقین چنانچه گفته است خدای تعالی واختار موسی قومه سبعین
رجلا لمیقاتنا تا قول خدای تعالی لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی که اختیار کرد موسی از قوم
خود هفتاد مرد را از برای میقات ما و بعد از آن گفتند ایشان نمیگرویم بتو تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا پس گرفت ایشان را صاعقه بسبب ظلم ایشان گفت آن حضرت پس چون یافتیم ما اختیار
کسی را که برگزیده او را خدای تعالی از برای پیغمبری که واقع شد بر افسد بجای اصلح و حال آنکه او گمان کرد که اصلح است بجای
افسد دانستیم ما اینکه جایز نیست که واقع شود اختیار مگر از کسیکه میداند آنچه را که مخفی است در سینها و مکنون است
در خاطرها و بر گردد بسوی او همه اسرار و اینکه نیست اعتباری از برای اختیار مهاجرین و انصار بعد از واقع شدن
اختیار پیغمبران بر صاحبان فساد چونکه اراده کردند اهل صلاح را و در حدیثی از حضرت صادق در قول خدای تعالی

خلق نماید و یختار گفت آنحضرت که اختیار کرده محمد و اهل بیت او را مروی است از انس که گفت گفت پیغمبر بدرستیکه خلق کرد
خدای تعالی آدم را از گل به هرچه خواست پس گفت و یختار بدرستیکه خدای تعالی اختیار کرد مرا و اهل بیت مرا بر جمیع خلق
پس برگزید ما را پس کرد ما را و علی بن ابیطالب را وصی من پس گفت ما کان لهم الخیرة یعنی نکردم ایشان را
بندگان اینکه اختیار کنند ولیکن من اختیار میکنم هر که را اگر میخواهم پس منم و اهل بیت من صفوة الله و برگزیده و اختیار
کرده او از میان خلق او پس گفت سبحان الله یعنی منزه و پاک است خدای تعالی از آنچه شریک میکنند بر کفار مکه یعنی از آنچه کفار
مکه شریک او میگردانند پس گفت و ربک یعنی و پروردگار تو ای محمد یعلم ما تکن صدورهم یعنی میداند آنچه را که پنهان
میدارد سینهای ایشان از بغض و خشم مر ترا و اهل بیت ترا و ما یعلنون بالسنتهم یعنی و آنچه را که آشکار
میکنند بزبانهای خود از محبت تو و با اهل بیت تو مروی است از اباذر که گفت رسول خدا که هر کس که حاکم و صاحب
کرد الله غلامی را در میان جمعی که در میان ایشان باشد کسیکه راضی تر باشد خدا از او پس بتحقیق که او خیانت کرده
با خدای تعالی مروی است از حضرت صادق که گفت گمان میکنند که اختیار امامت با ما است بدرستیکه خواهیم [illegible]
[illegible] کنند بخدا امامت عهدیست بما از جانب خدا بسوی یکیک بخصوص تا آخر ائمه و نیز از آنحضرت مروی است که
گفت هیچ کار از کارها از دنیا نبود مگر اینکه خدای تعالی او را اعلام میکند که چکس را میخواهد که سوره زخرف و قالوا
قالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم اهم يقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بينهم
في الحياة الدنيا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا ورحمة ربك خير مما يجمعون
یعنی و گفتند کفار قریش که چرا نازل نشد این قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو شهر مکه و طائف که ولید بن مغیره و عروة
بن مسعود صاحب مال و جاه باشد آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را اگر چنین باشد ما ایم که قسمت کرده
در میان ایشان معیشت و مایه معاش و رزق که کافیست ایشان را در زندگانی این جهان و بلند کرده ایم بعضی از ایشان را
بالای بعضی دیگر در درجات در اسباب مال و دولت و قوت و سلطنت تا اینکه بگیرند بعضی از ایشان بعضی دیگر را
در درجات در اسباب مال و دولت و قوت و سلطنت تا اینکه بگیرند بعضی از ایشان بعضی دیگر را در تحت تصرف خود
در خدمت و پروردگار تو که بهتری باشد بهتر است از آنچه که جمع میکنند از مال و دولت دنیا مروی است از حضرت عسکری
از پدرش که گفت روزی رسول خدا نشسته بود در فضای کعبه و جمع شدند در نزد او جماعتی از رؤسا و کبرای
قریش و گفت بر پیغمبر عبدالله بن ابی امیه که اگر میخواست خدای تعالی که مبعوث کند بر ما پیغمبری هر آینه مبعوث میکرد
بزرگترین کسی را از میان ما در مال و بهترین ما را در حال پس چرا نازل نکرد این قرآن را که تو گمان میکنی که خدای تعالی
نازل کرده است از برای تو و فرستاده است بتو بلکه بر مرد بزرگی از اهل این دو شهر مکه و طایفه که یا ولید بن
مغیره در مکه باشد و یا عروة بن مسعود ثقفی در طایف باشد پس گفت رسول خدا پس اما قول تو که چرا نازل
شد این قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو شهر ولید بن مغیره در مکه و عروة بن مسعود در طایف پس بدرستیکه بزرگ
نشمارد خدای تعالی مال دنیا را چنانچه تو بزرگ میدانی و مرتبتی نباشد از برای مال در نزد او چنانچه در نزد تو

بلکه اگر بوده دنیا بود در نزد او معادل بال پشه هر آینه نمیچشانید بکافر و بمخالف خود جرعه از آب او و نیست قسمت کرده رحمت او بسوی تو بلکه
خدای تعالی قسمت کننده بخشش کننده رحمتها است و کننده است هرچه خواهد در میان بندگان خود و نیست خدای عزوجل کسی که ترسد
از کسی چنانچه تو میترسی و نه بسبب مال او و حال او و دولت او و جاه او چنانکه معرفت کرده اند او را بچیزی از جهت مال و جاه او
و طمع ندارد خدای تعالی در مال و نعمت او چنانچه تو طمع داری تا اینکه مخصوص کرده اند او را بچیزی از آن جهت دوست میدارد
بدوستی خود [illegible] و دشمن میدارد تا اینکه مقدم بدارد کسی را که مستحق تقدیم نیست و لیکن معامله او بعدالت است
پس اختیار نمیکند از فضل [illegible] مگر آنکس را که افضل باشد در طاعت او و اجل باشد در خدمت او و همچنین
اختیار نمیکند [illegible] بلکه هر که اهل باشد در طاعت او و هرکه این چنین باشد [illegible]
[illegible] از تفضل [illegible] تا اینکه کفر شود
که چون تفضل کرده است [illegible] که تفضل کند بر او [illegible]
کرده [illegible] تفضل [illegible]
خدا که [illegible]
[illegible]
دنیا [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] خدای تعالی است [illegible]
هر کاری [illegible] در افعال خود [illegible] خدای تعالی و قالوا لولا نزل
هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم گفت خدای تعالی که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را ای محمد ما ایم
که قسمت کرده ایم در میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا پس بعضی را محتاج کرده ایم بعضی محتاج کرده ایم
بال و [illegible] محتاج کرده ایم [illegible] پادشاهان و ما الله [illegible]
که محتاج میباشند بسوی [illegible] از وجوه [illegible] ایشان [illegible] صلاح
که بسبب خود پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه که استغنا [illegible]
از [illegible] محتاج است بسوی پادشاه [illegible] پادشاه محتاج است بسوی علم [illegible]
پس [illegible] پادشاه اینکه بگوید که چرا [illegible] بمال و سلطنت [illegible] علم [illegible]
دنیا دیگر [illegible] علم [illegible] مال و سلطنتشان پادشاه [illegible] حدیث شریف است که
چنانچه [illegible] خلق [illegible] و خلافت در میان
که [illegible] خدای تعالی [illegible] حکمت خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسید ابوالحسن [illegible] که چون رسول خدا
از [illegible] خلیفه کرد [illegible] خلیفه خود کرد [illegible] ابوالحسن [illegible]

با اهل بیت پیغمبر کرد شما اختیار کنید خلیفه را زیرا که شما مجتمع نمیشوید بر ضلالت گفت پیغمبر که نرسید با اهل بیت پیغمبر اختلاف و فتنه و فساد

گفت ابو الحسن که اگر واقع شود در میان ایشان فسادی چه حکم است گفت هر که صلاح ایشان اصلاح میکرد از آنکه گفت پیغمبر که

تعیین کردن در او را حکم بود گفت ابو الحسن آیا خلیفه کرده اید کسی را در وقت وفات خود گفت پیغمبر گفت ابو الحسن که

وفات او عظیم تر بود از سفر او چه حکم چیز امین شد بر امت بعد از موت خود از آنچه که بود وقتی که در سفر خود بحال آنکه

بود در میان ایشان پس چون گفت ابو الحسن این سخن را قطع شد سخن پیغمبر و شوافت جوابی گفت مروی است از حضرت صادق ع

که میگفت گفت رسول خدا که هر کس بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است بمردن در زمان جاهلیت و کفر

مروی است از حضرت ابو الحسن ع در قول خدا تعالی ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله که گفت یعنی هر که اخذ کند دین

خود را برای خود بدون امامی از ائمه هدی یعنی آنکس را داشت نزول خدا تعالی که گفت گمراه تر از کسی که متابعت کرد

خواهش خود را بدون هدایت کننده از جانب خدا تعالی مروی است از حضرت باقر ع که گفت معذور نمیدارد خدا تعالی

در روز قیامت احدی را که بگوید بر مردم که نمیدانستم که اولاد فاطمه ایشانند والی بر جمیع مردم تا و در شان شیعیان

اولاد فاطمه مخصوص ذکر کرده است خدا تعالی ان یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله

ابو بصیر که [illegible] اسراف و ستم کرده اند بر نفس خود [illegible] از رحمت خدا تعالی مروی است که پرسیدند از ابو الحسن ع

که چیست آن چیزی که کمتر [illegible] آنکس که [illegible] شناسد [illegible] اگر خدا تعالی امر کرده است باطاعت او و

کرده است ولایت او را و کرده اند امام [illegible] در زمین خود و گواه کرده اند است او را بر خلق خود پس بدرستیکه

کسیکه ایشان ای امیر مؤمنان پس گفت آنانند که مقارن کرده اند است خدا تعالی ایشان را بنفس خود و پیغمبر خود

در قرآن و گفته است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس سایل پرسید پس از حضرت را

و گفت واضح کرد آنرا که از برای من [illegible] مروی است از سلیم بن قیس هلالی که گفت شنیدم از سلمان

و ابا ذر و مقداد حدیثی از رسول خدا که گفت هر که بمیرد و حال آنکه نباشد از برای او امامی مرده است او مردن

زمان جاهلیت پس گفت سلیم که من عرض کردم این حدیث را بر جابر و ابن عباس پس گفتند ایشان که راست گفته سلمان

و ابا ذر و مقداد حقیقت که ما نیز شنیدیم ما آن را از رسول خدا که سلمان گفت یا رسول الله بدرستیکه تو

گفتی که هر که بمیرد و نباشد برای او امامی مرده است مردن زمان جاهلیت کیست این امام گفت رسول خدا انا و صیاء

ای سلمان پس هر که بمیرد از امت من و نباشد از برای او امامی از ایشان که بشناسد او را پس او مرده است بمردن جاهلیت پس

اگر جاهل او باشد و دشمنی کند با او مشرک است و اگر جاهل او باشد و دشمنی او نکند و دوستی او نیز نکند پس او جاهل

و مروی است از طریق عامه از عبد الله بن عمر بن الخطاب که گفت رسول خدا که هر که بمیرد و نباشد در گردن او

بیعت امامی یا اینکه نباشد در گردن او عهد امامی مرده است مردن جاهلیت و نیز مروی است از بسیاری از ایشان که گفت

رسول خدا که هر که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است بمردن جاهلیت و این دو حدیث مطابق است با قول

خدا تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا یعنی در روز قیامت

بخوانیم ما هر جماعتی از مردمان را با امام ایشان پس هر کس که داده شود کتاب او را بدست راستش پس آن جماعت میخوانند کتاب خود را و ستم

کرده نمیشود بقدر فتیلی که مروی است از نافع غلام ابا ذر که گفت دیدم ابا ذر را که گرفته بود حلقه در کعبه را و میگفت هر که مرا میشناسد شناخت

مرا و هر کس که نمیشناسد پس منم جندب غفاری و هر که مرا نشناسد پس منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا که میگفت هر که مقاتله کند با من در مرتبه

اول و مقاتله کند با اهل بیت من در مرتبه دوم محشور کرده شود او را خدا تعالی در مرتبه سیم با دجال بدرستیکه مثل اهل بیت من

در میان شما مانند مثل کشتی نوح است هر که سوار شد در او نجات یافت و هر که تخلف کرد غرق شد و مانند مثل باب حطه است

هر که داخل شد در او نجات یافت و هر که داخل نشد هلاک شد و روایت کرده ثعلبی در تفسیر قول خدا تعالی

واعتصموا بحبل الله جمیعا که گفت رسول خدا ای مردمان بدرستیکه بحقیقت من واگذاشتم در میان شما ثقلین را و دو

خلیفه را که اگر اخذ کنید بآنها هرگز گمراه نشوید بعد از من که یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا است که ریسمان کشیده در میان

آسمان و زمین و عترت من و اهل بیت من است بدانید که این دو خلیفه جدا نمیشوند از یکدیگر تا اینکه وارد شوند بر من

در کنار حوض مروی است از سلیم بن قیس که گفت دیدم علی را در ایام خلافت عمر بن الخطاب در مسجد که جماعتی با او بودند

حلقه در کعبه را ابو ذر که بر بلند نمیتوانست که ای مردمان هر کس میشناسد مرا پس شناخت و هر کس نمیشناسد پس

منم جندب ابو ذر ای مردمان بدرستیکه من شنیدم از پیغمبر شما که میگفت بدرستیکه مثل اهل بیت من در میان امت من

مانند مثل کشتی نوح است در میان قوم نوح هر کس که سوار شد در او نجات یافت و هر که تخلف کرد از او غرق گشت و مانند مثل

باب حطه است در بنی اسرائیل ای مردمان بدرستیکه من شنیدم که میگفت پیغمبر شما که بدرستیکه من واگذاشتم در میان شما

دو چیز را که اگر تمسک بآنها نمائید گمراه نشوید بعد از آن دو چیز کتاب خدا و اهل بیت من است پس چون ابو ذر وارد مکه

شد فرستاد بسوی او عثمان که چه باعث شد ترا که در موسم حج برخاستی و آن سخنان را گفتی باعث شد بر آنکه عهد

کرده بود از من رسول خدا و امر کرد مرا بآن پس گفت عثمان که کیست که گواهی دهد بر آن برخاست علی و مقداد و شهادت

دادند از برای ابو ذر پس گفتند هر سه از نزد عثمان یکدیگر پس گفت عثمان که این مرد که علی باشد و دو نفر مصاحب او

گمان میکنند که ایشان در شغل و کاری نباشند فصل در بیان اینکه ائمه معصومین علیهم السلام ذکر و اهل ذکر اند و واجب است سؤال

و واجب است سؤال کردن از ایشان سه آیه سوره نحل بلکه آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم

لا تعلمون یعنی پس بپرسید از اهل ذکر اگر باشید که نمیدانید شرایع و احکام را و مروی است از حضرت امام که رسول خدا

ذکر است و اهل بیت او اهل ذکر اند و ایشان اند مسئولون یعنی باید مردم از ایشان سؤال کنند احکام دین خود را

و مروی است از حضرت رضا ع که میگفت خدا تعالی قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله پس ذکر

رسول خدا است و مائیم اهل ذکر و مروی است از حضرت باقر ع که ذکر قرآن است و اهل ذکر آل محمد اند

که امر کرده است خدا تعالی بسؤال کردن از ایشان و مأمور نشده بسؤال کردن از جاهلان و نامیده است

خدا قرآن را ذکر پس گفته است و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و مروی است که گفت حضرت باقر ع

که در زمان ما قومی هستند که گمان میکنند که قول خدا تعالی فاسئلوا اهل الذکر ایشان بوده و بغضا رسانید گفت حضرت

که اگر چنین باشد ایشان بعضی خوانند شما را بسوی خود پس واجب باشد که شما اطاعت ایشان کنید پس اشاره کرد آنحضرت بسوی سینهٔ
خود و گفت ما ائیم اهل ذکر و ما ائیم مسئولون و مرویست از حضرت سجاد ع که گفت بر ائمه واجب است چیزی که واجب نیست بر شیعهٔ
ایشان و بر شیعهٔ ما واجب است چیزی که واجب نیست بر ما امر کرده است خدای تعالی ایشان را که سؤال کنند از ما و گفته است
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس امر کرده است ایشان را که سؤال کنند از ما و نیست بر ما جواب گفتن اگر خواهیم جواب میگوییم
و اگر نخواهیم امساک میکنیم و مرویست که پرسید مامون از حضرت رضا ع از تفضیل عترت طاهره تا اینکه گفت آنحضرت اما دلیل
نهم اینکه ما ائیم اهل ذکر که خدای تعالی گفته است فاسئلوا اهل الذکر پس گفتند علمائی که حاضر بودند از علما که مقصود از این
یهود و نصاری باشند پس گفت آنحضرت سبحان الله آیا جایز است که از ایشان سؤال کنیم اگر سؤال کنیم میخوانند ایشان
ما را بسوی دین خود و میگویند که دین ایشان افضل است از دین اسلام پس گفت مامون که آیا در نزد تو در این باب تفصیلی هست
بخلاف آنچه گفتند این علما پس گفت آنحضرت آری ذکر رسول خداست و ما ائیم اهل او و بیان شده است در کتاب خدا در جائی که
میگوید در سورهٔ طلاق فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله
مبینات یعنی بترسید از خدای تعالی صاحبان عقل آنکه ایمان آوردید بتحقیق نازل کرد خدای تعالی بسوی شما ذکری که رسول است
که میخواند بر شما آیات خدا را در حالتیکه آشکار کننده‌اند پس گفت آنحضرت که پس ذکر رسول خداست و ما ائیم اهل او سورهٔ انبیا آیت ۷
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پس بپرسید از اهل ذکر اگر باشید شما که ندانید احکام و مسایل دین شما را مرویست
که پرسیدند از حضرت باقر ع که مقصود کیست از این آیه گفت ما ائیم گفت سایل که شما باید سؤال کرده شوید گفت آری گفت سایل
و ما ائیم سایل گفت آری گفت سایل پس بر ما لازم است که سؤال کنیم از شما گفت آری گفت سایل و بر شما واجب است که جواب
بگوئید گفت نه جواب گفتن بما بسوی ماست اگر خواستیم میگوییم و اگر خواستیم نمیگوییم پس گفت هذا عطاؤنا فامنن
او امسک بغیر حساب و مرویست که حضرت رضا ع میگفت که گفت علی بن الحسین که واجب است بر ائمه چیزی که واجب نیست بر شیعهٔ
ایشان و بر شیعهٔ ما واجب است چیزی که واجب نیست بر ما خدای تعالی امر کرده است ایشان را که سؤال کنند از ما و گفته است
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس امر کرده است ایشان را که سؤال کنند از ما و نیست بر ما جواب ایشان اگر خواهیم
جواب میدهیم و اگر نخواهیم امساک میکنیم از جواب و مرویست از بزنطی که گفت نوشتم بحضرت رضا ع کتابی که بود بعضی از آن
اینکه گفته است خدای تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و نیز گفته است و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون پس بتحقیق واجب شد
بر مردمان سؤال کردن و واجب نشد بر شما جواب گفتن گفت آنحضرت که واجب شد بر شما سؤال و واجب نشد بر ما جواب گفت
خدای تعالی فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله یعنی پس اگر اجابت
نکردند از برای تو پس بدان که بدرستیکه ایشان متابعت میکنند خواهشهای خود را و کیست گمراه‌تر از کسیکه متابعت خواهش خود
کند بدون هدایتی و راهنمائی از جانب خدای تعالی یعنی هر گاه که ترسیم و نیست ما را از ایشان پس واجب نیست
تبلیغ پس دلیل شد این بر اینکه واجب نیست بر ایشان جواب گفتن اگر بداند که نفعی نمی‌بخشد جواب یا نگویند اگر نگویند

سورهٔ ص آیت ۳۹ هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یعنی این سلطنت و پادشاهی که دادیم بتو ای سلیمان
عطاء بخشش ماست پس ببخش و بر هر کسی که خواهی منت گذار بر کسی و عطا کن یا امساک کن هر کس که خواهی امساک کن بدون
محاسبه و بازخواستی از تو در ربخشش و دادن و امساک از جهت تفویض شدن تصرف دادن بسوی تو پس چنانچه مفوض بود بحضرت سلیمان
تصرف در اعطاء و منع پس بحضرت خاتم النبیین و اوصیاء او بطریق اولی مفوض خواهد بود چنانچه در حدیث سابق حضرت
امام ع استشهاد کرده‌اند باین آیه و مرویست از موسی بن اشیم که گفت که من نشسته بودم بخدمت حضرت صادق ع پس سؤال
کردم از او مسئله‌ای و گفت آنحضرت جواب آنرا پس من نشسته بودم تا اینکه داخل شد مردی و سؤال کرد بعینه از آن مسئله‌ای
آنحضرت جواب گفت او را بخلاف آنچه جواب داده بود مرا و گفت که بود پس بر من شبیه شد و همچنین شدم و بعضی چنانکه آن اصحاب جوز
میبرند پس چون دیدم که آنحضرت بسوی من و گفت ای پسر اشیم گویا تو اندوهگین شدی گفتم فدای تو شوم بدرستیکه
اندوهگین شدم از آنچه دیدم پس گفت آنحضرت که ای پسر اشیم بدرستیکه خدای تعالی تفویض کرد بسوی سلیمان بن داود
امر پادشاهی او را پس گفت هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب و تفویض کرد بسوی محمد امر دین او را و گفت ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و بدرستیکه خدای تعالی تفویض کرده است بسوی ائمه از آنچه تفویض کرده
بسوی محمد پس اندوهگین مشو درستیکه حضرات ائمه معصومین ع تصرف کرده‌اند خدای تعالی در ارکان کتاب الله سوره ابرهم
سورهٔ آل عمران آیت ۳۳ ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض
و الله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدای تعالی برگزید آدم را و نوح را و فرزندان ابرهیم را و فرزندان عمران را بر جهانیان فرزندان
که بعضی از آن از نسل بعضی‌اند و خدای تعالی شنوا و داناست یعنی برگزید ایشان را بسبب رسالت و خصایص روحانی و فضایل جسمانی
که بانبیا داده بدان بتحقیقی که در بعضی از ایشان آل ابرهیم اسمعیل و اسحق و فرزندان ایشانند و آل عمران موسی
و هرون پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوبند یا عیسی و مادر او مریم دختر عمران بن ماثان است که ما بین
ایشان هشتصد سال بود و میان عمران پدر موسی و عمران پدر مریم هزار و هشتصد سال فاصله است و داخل است
در آل ابرهیم پیغمبر ما و اهل بیت او ع و مرویست از حضرت باقر ع که گفت خدای این آیه را گفت ما ائیم از ایشان و ما ائیم
بقیه آن عترت و مرویست از حضرت صادق ع که گفت که گفت محمد بن اشعث بن قیس کنده بحضرت حسین ع که ای حسین بن فاطمه
چه حرمت است از برای تو از جانب رسول خدا که نیست از برای غیر تو پس خواند حضرت حسین ع این آیه را پس گفت بحق
خدا که بدرستیکه محمد از آل ابرهیم است و بدرستیکه عترت هادیه از آل محمدند و مرویست که پرسید
مامون از حضرت رضا ع که آیا فضیلت داده است خدای تعالی عترت را بر سایر مردمان پس گفت رضا ع بدرستیکه خدای تعالی بیان کرده است
فضل عترت را بر سایر مردمان در محکم کتاب خود گفت مامون در کجای کتاب خداست پس گفت رضا ع در قول او تعالی
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین و مرویست از حضرت ائمه که بدرستیکه آل ابرهیم انبیا
علیهم السلام اند که اهل او بودند و واجب است که باشند ائمه که برگزیده است ایشان را خدای تعالی مطهرین معصومین منزهین
از قبایح از جهت آنکه خدای تعالی اختیار نمیکند و برنمیگزیند مگر کسانی را که باین صفات باشند مرویست از حضرت باقر ع

از پیغمبر صلعم که گفت که رسول خدا گرچه میشود اقوامی را که چون مذکور میشود نزد ایشان آل ابرهیم و آل عمران شاد میگردند و چون مذکور
میشود آل محمد صلعم نفرت میکنند دلهای ایشان سوگند بآن خدائی که جان محمد در دست اوست اگر احدی از ایشان بیاید با عمل هفتاد پیغمبر
در روز قیامت قبول نخواهد کرد خدا تعالی از او تا آنکه بیاید با ولایت من و ولایت علی بن ابیطالب و مرویست از ابن عباس
که گفت داخل شدم بر امیر المؤمنین و گفتم یا ابا الحسن خبر ده مرا بآنچه وصیت کرد بسوی تو رسول خدا گفت آنحضرت که خبر
میدهم ترا که بدرستی که خدا تعالی برگزید از برای شما دین اسلام را و راضی شد بآن و تمام کرد نعمت را بر شما و باشید شما سزاوارتر
بآن و اهل آن و بدرستی که خدا تعالی وحی کرد بسوی پیغمبر خود آنکه وصیت کند بمن پس پیغمبر گفت که ای علی حفظ کن وصیت مرا و رعایت
کن عهد مرا و ادا کن قرض مرا و زنده دار سنت مرا و بخوان مردم را بسوی ملت من از جهة آنکه خدا تعالی
برگزید مرا و اختیار کرده است مرا پس بخاطر آوردم ... را و گفتم با رسول خدا یا کردان ازبرای من
و زیری از اهل من چنانچه کرد ... پس چون که خدا تعالی بسوی من که بدرستی که علی و زیر تست
و خلیفه تست ... امر ... پس شما ... و دانستید
و در خصوص ... که از اهل ... و شما ... کنید از ... ازلا
شد و شما ... اما آنکه واجب کرد خدا تعالی مودت شما را و ولایت شما را و شما ... اما آنکه ذکر کرد خدا تعالی ایشان را در کتاب
خود و وصف کرده ایشان را ... و گفت إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ پس شما بند برگزیده خدا از آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران و شمائید ذریة
از اسمعیل و عترت هادیه از محمد صلعم سورة فاطر ایة ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ
لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ پس میراث دادیم کتاب را با آنکه برگزیدیم از
بندگان خود پس بعضی از ایشان ستمکارند بر نفس خود و بعضی از ایشان متوسط الحال اند و بعضی از ایشان پیشی گیرنده اند بکارهای
خیر بتوفیق خدا تعالی آنست فضل بزرگ مرویست از حضرت باقر که این آیه در شان آل محمد است
و نیز مرویست از آنحضرت که گفت سابق بخیرات امام است و مقتصد عارف بامام است و ظالم لنفسه آنکسی است که نشناسد
امام را مرویست که پرسیدند از حضرت صادق که این آیه در شان اولاد فاطمه است پس گفت آنحضرت که پس چنانچه
تو میگوئی نیست و داخل نیست در این آیه کسی که بکشد شمشیر خود را و بخواند مردم را بسوی ضلالت و گمراهی
پس گفتم کیست ظالم لنفسه گفت آنکسی است که بنشیند در خانه خود و نشناسد حق امام را و مقتصد عارف بحق امام
و سابق بخیرات امام است مرویست که حضرت کاظم این آیه را خواند و گفت مائیم آنانکه برگزید ما را خدا تعالی و میراث
داد بما این کتاب را که در او است بیان همه چیز مرویست که پرسیدند از حضرت رضا از این آیه گفت اولاد
اند و سابق بخیرات امام است و مقتصد عارف بامامت و ظالم لنفسه کسی است که نشناسد امام را و نیز مرویست از آن
حضرت که گفت خدا تعالی اراده کرده است باین آیه عترت طاهره را و اگر اراده کرده بود امت را بایست باشند جمیع ایشان
در بهشت از جهت قول خدا تعالی فمنهم ظالم لنفسه تا آخر آیه پس جمع کرد جمیع ایشان را در بهشت و گفت جنات عدن یدخلونها

تا آخر
تا آخر آیه پس باشد وراثت از برای عترت طاهره نه از برای غیر ایشان مرویست از حضرت صادق که گفت که ظالم لنفسه
از ما کسی است که نشناسد حق امام را و مقتصد از ما کسی است که بشناسد حق امام را و سابق بخیرات او امام است و تمامی
این جماعت آمرزیده شده اند و نیز مرویست که پرسیدند از آنحضرت از این آیه گفت ابا محمد اولاد حضرت فاطمه
گفت آنحضرت اما آنکسیکه کشید شمشیر خود را و بخلاف بخواند مردم را بسوی خود و بسوی ضلالت و گمراهی از اولاد فاطمه
پس داخل نیست در این آیه پرسیدند که گفته اند که داخل در این آیه کسی است که ظالم لنفسه آنکسیکه بخواند مردم را بسوی ضلالت
و بسوی هدایت و مقتصد از ما اهل بیت کسی است که عارف است بحق امام و در حدیث دیگر گفت آنحضرت که
مانند شما این آیه در حق ما نازل شده است مرویست از حضرت باقر که گفت ایشان آل محمد اند مرویست از ابو حمزه
ثمالی که گفت من نشسته بودم در مسجد کوفه با حضرت باقر که آمدند دو مرد از اهل بصره و گفتند با و که ای پسر رسول خدا ما میخواهیم
بپرسیم از تو از مسئله پس گفت آنحضرت که بپرسید گفتند خبر ده ما را از قول خدا تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
تا آخر آیه گفت آنحضرت که نازل شده در شان ما اهل بیت گفت ابو حمزه که من گفتم پدر و مادرم فدای تو باد کیست ظالم از
خود از شما گفت آنکسی که مساوی باشد حسنات او با سیئات او از ما اهل بیت پس او است ظالم کننده بنفس خود پس گفتم کیست
مقتصد از شما گفت عابد و کننده از برای خدا در شدت و رخا و در حالت غلبه اهل حق و در حالت غلبه اهل باطل تا آنکه
حاصل شود او را یقین که مرده باشد پس گفتم کیست سابق بخیرات از شما گفت آنکسیکه بخواند بسوی خدا الکبیر
بسوی راه پروردگار خود و امر میکند بمعروف و نهی میکند از منکر و نباشد از برای گمراهان و گمراهان یاری دهنده
و نه از برای خیانت کنندگان خصم و راضی نیشود بحکم فاسقان مگر آنکه بترسد بر نفس خود و دین خود و حال آنکه نیابد یاوری
و انصاری و مرویست از ابو اسحق سبیعی که گفت بیرون رفتم از برای حج کردن پس ملاقات کردم حضرت محمد بن علی را پس پرسیدم
از او از این آیه پس گفت آنحضرت که چه میگویند در این آیه اهل کوفه گفت ابو اسحق که گفتم میگویند که این آیه از برای ایشان است
پس گفت آنحضرت که پس چه چیز میترسند هرگاه ایشان از اهل بهشت باشند گفتم که تو چه میگوئی فدای تو شوم پس گفت این آیه
مخصوص است بما ای ابا اسحق اما سابق بخیرات پس علی بن ابیطالب و حسن و حسین و سایر شهیدان از ما اهل بیت
و اما مقتصد پس آنکسی است که صائم است در روز و قائم است در شب و اما ظالم بر نفس خود پس در بیان او است آنچه آمده
در بیان توبه کنندگان و او است آمرزیده شده ای ابا اسحق بسبب ما خدا تعالی نازل میکند عذاب شما را و بسبب ما آزاد
میکند خدا تعالی طوق ذلت را که در گردنهای شما بود و بسبب ما آمرزید خدا تعالی گناهان شما را و بسبب ما فتح میکند و ختم میکند
بسبب ما و مائیم کهف شما مثل اصحاب کهف و مائیم سفینه شما مثل سفینه نوح و مائیم حطه شما مثل باب حطه بنی
اسرائیل مرویست که پرسیدند از حضرت صادق از قول خدا تعالی اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة
آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریة ابرهیم و اسمعیل و ممن هدینا و اجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا
و بکیا گفت آنحضرت که مائیم ذریه ابرهیم و مائیم برداشته شده در کشتی با نوح و مائیم صفوة خدا تعالی و اما قول خدا
و ممن هدینا و اجتبینا سوگند بخدا که شیعیان ما اند آنانکه هدایت کرده است ایشان را خدا تعالی بمودت در دوستی ما و برگزیده

است ایشان را از برای دین ما کرده‌اند که گذارند [illegible] و وصف کرده است خدای تعالی ایشان را بعبادت و خشوع [illegible]

تلک دکتا [illegible] علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا **فصل در بیان اینکه مودت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام واجب است**

و در بیان آنکه ایشان ذریه پیغمبرند و در آیه سوره رعد بیان آیه ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم ازواجا وذریة یعنی و هر آینه

حقیقت فرستادیم رسولان پیش از تو و کردانیدیم از برای ایشان زنان و فرزندان [illegible] از ابن عباس که

پیغمبر [illegible] کردند رسول خدا را بر بسیاری تزویج کردن زنان و گفتند که اگر او پیغمبر بود هر آینه مشغول می‌ساخت

او را از تزویج کردن زنان پس نازل شد این آیه و مروی است که حضرت صادق فرمود که خدا این آیه را بر ایشان کرد و

سینه خود و گفت سوگند بخدا که ماییم ذریه رسول خدا و مروی است از حضرت صادق که گفت بود رسول خدا

مکرر [illegible] از حکایات [illegible] کردند که خدای تعالی از برای ایشان زنان و فرزندان [illegible]

بالحق از [illegible] اسلام آوردند با رسول خدا از اهل بیت و در این بیک آیه است که خدای تعالی رسول

خود را **در سوره حم عسق بیان آیه** قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها

حسنا ان الله غفور شکور یعنی بگو ای محمد که نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی مگر دوستی در باره

خاندان من و هر کس که کسب کند [illegible] از برای او [illegible] و [illegible] ما از برای او نیکویی را افزون

کرده‌ایم [illegible] که خدای تعالی [illegible] شکر و طاعات است و مروی است از حضرت صادق که چون

رسول خدا مراجعت کرد از حجة الوداع و وارد مدینه شد انصار نزد او آمدند و گفتند یا رسول الله بدرستی که خدای تعالی

احسان کرد [illegible] ما [illegible] ما را [illegible] رسول [illegible] ما بر [illegible] کرد اینک [illegible] اصحاب و دوستان

در [illegible] کرده [illegible] شما زنان و [illegible] بدرستی که [illegible]

با [illegible] که [illegible] شما [illegible] از اموال [illegible] چون [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] ایشان [illegible] بود که [illegible]

[illegible] قل لا اسئلکم علیه اجرا [illegible] اموال ایشان

[illegible] که [illegible] در باره

[illegible] قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

[illegible] رسول خدا [illegible] که

[illegible] که خدای تعالی [illegible]

[illegible] و گفتند [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] قل لا اسئلکم [illegible] که

اما اگر [illegible] حضرت صادق [illegible] سلمان [illegible]

و [illegible] جابر بن عبدالله انصاری [illegible] رسول خدا [illegible] که [illegible]

که گفتند [illegible] در باره [illegible] آیه [illegible] مروی است که

از حضرت باقر [illegible] گفت [illegible] از برای [illegible] در باره اهل بیت

[illegible] بیکی گفت [illegible] اهل [illegible] ایشان رسول خدا گفت

[illegible] امام [illegible] و [illegible] فاطمه و حسن و حسین [illegible] مروی است

که [illegible] یا رسول الله [illegible] کیستند [illegible] که امر کرده است خدا ما را بدوستی ایشان گفت علی و فاطمه و اولاد ایشان

مروی است که [illegible] نازل شده این آیه [illegible] دوستی ما [illegible]

مروی است از حضرت [illegible] که خدای تعالی خلق کرد [illegible] و خلق کرد مرا و علی را از یک درخت

پس من اصل آن درختم و علی فرع آن است و فاطمه [illegible] و حسن و حسین [illegible] و شیعیان ما برگهای آنند

پس هر که [illegible] شاخی از شاخهای آن نجات یافت و هر که [illegible] افتاد و اگر بنده [illegible] خدا را در میان

صفا و مروه هزار سال [illegible] هزار سال [illegible] تا آنکه [illegible] و دوستی ما [illegible]

[illegible] مروی است از [illegible] که گفت رسول خدا [illegible]

[illegible] از جمهور در صحیح بخاری و مسلم و احمد بن حنبل

[illegible] از ابن عباس که چون نازل شد این آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفتند یا رسول الله

کیستند [illegible] که واجب است [illegible] گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان **فصل در بیان اینکه امانت**

در قرآن بمعنی امامت است و در آیه سوره نساء بیان آیه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم

بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعا بصیرا یعنی بدرستی که خدای تعالی امر می‌کند شما را

بآنکه ادا کنید [illegible] اما شما را [illegible] و چون حکم کنید در میان مردمان حکم کنید بعدالت بدرستی که خدای تعالی

[illegible] بدرستی که خدای تعالی [illegible] مروی است از حضرت

ائمه معصومین [illegible] از ایشان [illegible] امانت

امامت [illegible] امام [illegible] مروی است از حضرت باقر که گفت

[illegible] امام [illegible] امام [illegible] مروی است از حضرات ائمه

معصومین [illegible] روایت [illegible]

[illegible] از [illegible] مروی است

حضرت باقر [illegible] مروی است از [illegible]

[illegible] امانت و [illegible] علی بن ابی طالب است **سوره احزاب بیان آیه** انا عرضنا الامانة علی السموات

والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا یعنی بدرستی که ما عرضه کردیم

[illegible] اشاع کرده اند از اینکه [illegible] و برداشت آن از آدمی [illegible] که باشد آدمی ستمکار

به نفس خود و نادان [illegible] در این آیه که گفته امانت ولایت است [illegible]

[illegible] امانت و ولایت امیر المؤمنین است [illegible] امانت و ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] السموات والارض [illegible]

والجبال [illegible] امانت است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الامانة [illegible] امانت امامت است [illegible] ان الله یامرکم

ان تؤدوا الامانات الی اهلها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل در بیان وجوب اطاعت ائمه در سوره نساء بیان آیه** ام یحسدون الناس

علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی

بجهنم سعیرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این [illegible]

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون

بالله والیوم الآخر ذلک خیر واحسن تأویلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم [illegible] انما ولیکم الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از گناه میشود پس گفت آنحضرت آنست که فرمانست الکسل که خدا امر کرده است طاعت او را و نهی کرده است [illegible] او را و کرده ایشانرا
از امامان خود در زمین خود و گواه کرده ایشانرا است بر خلق خود گفت سلیم پس کیستند ایشان ای امیر مؤمنان گفت آنانی باشند که
خدای تعالی مقارن کرده ایشانرا است با نفس خود و با پیغمبر خود در قرآن و گفته است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم گفت سلیم که پس من بوسیدم سر آنحضرت را و گفتم که واضح کردی از برای من و شاد کردی مرا و بردی هر شکی را که
بود در دل من و مرویست از جابر انصاری که چون نازل شد این آیه پس من گفتم یا رسول الله شناختیم ما خدا و رسول او را کیست
اولی الامر که مقارن کرده ایشانرا است خدا طاعت ایشانرا با طاعت تو پس گفت که ایشان خلیفهای من اند ای جابر و امام مسلمانان
بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب پس حسن پس حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی که معروفست در توریه بباقر زود باشد
که تو ادراک کنی او را ای جابر پس چون ملاقات کنی او را برسان از من او را سلام پس صادق جعفر بن محمد است پس موسی بن جعفر پس علی بن
موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی پس هم نام من و هم کنیه من حجت خدا در زمین و بقیه او در میان بندگان او پسر حسن
علیهم السلام که فتح میکند خدا بر دست او مشرقها و مغربهای زمین را و غیبت میکند از شیعیان خود و دوستان خود غیبتی که ثابت
نباشد بر قول او امامت او مگر کسی که امتحان کرده باشد خدا دل او را از برای ایمان گفت جابر پس گفتم یا رسول الله آیا منتفع
شوند شیعه از او در زمان غیبت او پس گفت [illegible] که [illegible] بدرستیکه ایشان روشنائی میجویند
بنور او و منتفع میشوند بولایت او در غیبت او چنانکه منتفع میشوند مردمان بآفتاب اگرچه پوشانیده باشد او را ابر ای جابر این
مکنون سر خداست و مخزون علم خداست پس کتمان کن او را مگر از اهلش و مرویست از امیر المؤمنین ع که گفت [illegible] خدا
و رسول او [illegible] و اولی الامر [illegible] و عدل و احسان [illegible] که گفت آنحضرت ع که نیست طاعتی از برای
کسی که عصیان خدا کند بدرستیکه طاعت از برای خدا و رسول او و صاحبان امر است بدرستیکه امر کرده است خدا بطاعت
رسول از جهت اینکه او معصوم است مطهر است امر نمیکند بمعصیت خدا و بدرستیکه امر کرده است خدا بطاعت اولی الامر از جهت
اینکه ایشان معصومند و مطهرند و امر نمیکنند بمعصیت خدا و مرویست که پرسید [illegible] از حضرت صادق ع از قول خدای تعالی
و اولی الامر منکم گفت یعنی صاحبان فقه و علم گفتند که آیا خاص است یا عام گفت نه بلکه مخصوص است از برای ما اهل بیت و مرویست از
آنحضرت که گفت اولی الامر [illegible] ایشان الائمة من آل محمد و مرویست که پرسید [illegible] از آنحضرت ع در این آیه که آیا طاعت علی ع
واجب است گفت آنحضرت که طاعت رسول خدا [illegible] است از جهت قول خدای تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله
و باشد طاعت علی بن ابیطالب ع طاعت رسول خدا [illegible]
المؤمنین ع [illegible] رسول خدا او را خلیفه خود کرد [illegible] پس گفت او یا رسول الله آیا مرا خلیفه میکنی در میان زنان
و اطفال پس گفت رسول خدا [illegible]
باشی در میان قوم من و اصلاح حال ایشان بکن [illegible] و اولی الامر منکم که علی بن
ابیطالب [illegible] رسول خدا [illegible]
بندگان را بطاعت او [illegible]

فردوه الی الله والی الرسول والی اولی الامر منکم و گفت چون نازل شد این آیه [illegible] طاعت و ایشان امر [illegible]
بکنند [illegible] ایشان [illegible] بطاعت خدا و رسول او و مرویست از حضرت
صادق ع [illegible] بطاعت خدا و رسول او و گفته است خدای تعالی
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول و گفته است و لو ردوه الی الرسول و الی اولی
الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا یعنی اگر رد کنند [illegible]
[illegible] استنباط میکنند [illegible]
و اگر نبود فضل و کرم خدا [illegible] شیطان [illegible] باشند
[illegible] و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم
الشیطان الا قلیلا [illegible]
استخراج میکنند [illegible]
[illegible] مرویست از حضرت باقر ع [illegible] ائمه
علیهم السلام باشند و مرویست از حضرت رضا ع که گفت یعنی آل محمد ع و ایشان آنانند که استنباط میکنند [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] و مرویست از آنحضرت [illegible] باقر ع [illegible]
[illegible]
خدا [illegible]
[illegible] فضل خدا [illegible]
[illegible] و مرویست از آنحضرت باقر ع
که گفت فضل خدا رسول او است و رحمت خدا ائمه اند و مرویست از حضرت کاظم ع که رحمت رسول خداست و فضل علی بن ابیطالب ع

فصل در بیان اینکه حضرات ائمه معصومین ع شاهدهای امتند و ایشان بندگان [illegible] هفت آیه

سوره بقره در بیان آیه و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا یعنی
[illegible] مرویست از حضرت
باقر ع که گفت [illegible] امت وسط [illegible] گواهان خدا بر خلق او و حجت خدا در زمین او و آسمان او و مرویست از حضرت امیر
المؤمنین ع [illegible] لتکونوا شهداء علی الناس [illegible]
[illegible] و کذلک جعلناکم امة وسطا [illegible]

سوره نسا در بیان آیه فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]

امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی طویل ذکر میکرد در آن احوال روز قیامت را که گفت بعد پیغمبران را سوال میکنند از ایشان از رسانیدن پیغامها
که تکلیف شده بودند بسوی امتان خود پس خبر میدهند که رسانیدند اما بسوی امتان خود پس میپرسند از امتان ایشان پس امتان
انکار میکنند چنانچه گفته است خدای تعالی فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی هر آینه سوال خواهیم کرد آنانی که فرستاده شد
پیغمبران بسوی ایشان و هر آینه سوال خواهیم از پیغمبران پس میگویند امتان که نیامد ما را بشیری و نه نذیری پس شهادت میدهند پیغمبران رسول
خدا را و او شهادت میدهد براستی پیغمبران و تکذیب میکند امتان اگر انکار کردند امتان و میگوید بهر امتی که آری بتحقیق
آمده شما را بشیری و نذیری و خدای بر هر چیزی قادر است و توانا است بر شما در جوارح و اعضاء شما بر شما بتبلیغ رسالت
رسل بسوی شما و از انجمله است که گفته است خدای تعالی فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا اخر آیه پس استطاعت ندارند که
باشد از کردن شهادت و از رسول پس گواه میکند خدای تعالی مهر بر دهنهای ایشان و شهادت میدهند بر ایشان اعضاء ایشان
بانچه کرده اند و شهادت میدهد بر منافقان قوم خود و امت خود و کافران ایشان بالحاد ایشان و عناد ایشان و نقض
عهد ایشان و تغییر دادن سنت و ستم کردن بر اهل بیت و برگشتن امت بر عقب خود که کفر باشد و پیروی کردن ایشان
ولان پیشینیان که نقل میشوند از خود که ظلم و ستم و جنایت کرده باشند با پیغمبران خود پس میگویند جمیع ایشان که پروردگارا
غالب شد بر ما شقاوت ما و بودیم ما قومی گمراهان در دنیا پس میگویند که ما از ... پس نازل کن ما بر آن ... پس حکم کنان
پس ... ملاقه باشند در میان این و غیر روایت والله اعلم **سورهٔ توبه در آیه** وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ
إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی و زود باشد که ببیند خدای تعالی عمل شما را و کردار شما را و پیغمبر او
پس برگردانیده میشوید بسوی دانای پنهان و آشکار پس خبر میدهد شما را بانچه کرده باشید شما اگر کرده باشید
و قال الله تعالی وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی و بگو
عمل کنید هر چه خواهید پس زود باشد که ببیند خدای تعالی کردار شما را و ببیند رسول او و مؤمنان
و زود باشد که برگردانیده میشوید بسوی خدای دانای پنهان و آشکار پس خبر خواهد داد شما را بانچه کرده
میکنید از حضرت صادق روایت است که مراد ازین مؤمنان که گفت امامانند ... پس گفت که مؤمنون که عطف
بر اطاعت ... روایت است که پرسید از حضرت صادق که ازین مؤمنون ائمه معصومین اند و ...
گفت که مراد افضل ... خدای تعالی ... روایت است که حضرت ... اوست که فرمود مؤمنون ...
بدل از المؤمنون ... روایت است از آنحضرت که گفت عرض میشود
اعمال بندگان بر رسول خدا در هر صباح از نیکوکاران و بدکاران ایشان ... و قال اعملوا
و دیگر روایت است از آنحضرت که گفت بدرستی که از برای خدای تعالی شاهدی هست در زمین او و اعمال بندگان بر رسول
خدا و دیگر روایت است از آنحضرت که گفت که چیست شما را که بدی میکنید با رسول خدا پس گفتند که چه بدی میکنیم ما با او پس گفت که آیا نمیدانید
که اعمال شما عرض میشود بر او پس چون ببیند گناهان شما را بدی میکند با رسول خدا و شاد کنید او را و
روایت است که کسی گفت بحضرت رضا دعا کن از برای من و اهل بیت من پس گفت او که نه خواهم کرد بدرستی که اعمال

هر آینه عرض میشود ... روز ... روایت است که گفت ... که آیا شما ... که خدای تعالی ... و قل
اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون و گفت که ... المؤمنون علی بن ابی طالب ... روایت است از
حضرت صادق که گفت که اعمال بندگان عرض میشود بر رسول خدا در هر صباح از نیکوکاران و بدکاران ایشان پس حذر
کنید ... از حضرت باقر که گفت ...
... که گفت ...
بر بندگان ... حضرت ... حضرت ... سورهٔ نحل در آیه وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ یعنی و یاد کن روزی را که برانگیزیم از هر امتی گواهی را بر ایشان پس اذن نخواهند داد کافران را
چون که عذر ... ایشان ... روایت است از حضرت صادق که گفت ... امتی امامی است
... گواه ... ایشان و قال الله وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا
عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ یعنی و یاد کن روزی را که برانگیزیم در میان هر امتی گواهی بر ایشان از جنس ایشان
و آوردیم ترا ای محمد گواه بر این ... روایت است ... که گفت ... رسول خدا گواه ... ایشان ...
روایت است که ... گفت ... که ... در میان ایشان ... پس چون
... باشد ... بر ایشان ... روایت ... از اهل بیت ...
باشد ... **سورهٔ قصص در آیه** وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ
شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ یعنی و بیرون آوریم از هر امتی گواهی را پس
گوئیم ما بیارید برهان و حجت خود را ... خدا و رسول ... بدانند که ... از ...
تا ... از ایشان ... روایت است از حضرت باقر که گفت ... این آیه ...
از ... ایشان را **فصل در بیان بودن حضرات ائمه معصومین صادقین سورهٔ توبه در آیه**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید بترسید از خدای تعالی و باشید با راست
گویان روایت است از حضرت باقر که گفت ... خدای تعالی ... صادقین روایت است از حضرت رضا که
گفت صادقین حضرات ائمه اند ... صادقون و راستگویان ... خدا و رسول ... روایت است از حضرت
باقر که گفت ... روایت است از حضرت امیر المؤمنین که گفت ... جمعی از مهاجر و انصار
در ایام خلافت عثمان ... سلمان یا رسول الله
عام است ... رسول خدا ... مؤمنان است ...
پس ... مهاجر و انصار ...
... رسول خدا ... روایت است از ابن عباس که گفت ...
و اصحاب ... روایت است ... روزی رسول خدا ...

یا رسول الله یا ملاقات سید ما کرد تفسیر کرد از زبان ما قول خدای تعالی را فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا را پس گفت رسول خدا انا نبیین پس منم و انا صدیقین پس علی در اینست و انا شهداء
پس حمزه است و انا صالحین پس حسن و حسین اند و در حدیث دیگر است که نبیین رسول خداست و
صدیقین علی است و شهداء حسن و حسین اند و صالحین ائمه اند است وحسن اولئک رفیقا قائم آل محمد است و روایت است از
عمر که گفت در این آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله که امر کرد خدای تعالی صحابه را ابا بکر و غیر آن را و گفت که باشید با جماعت
یعنی با علی و اهل بیت او و نیز روایت است از جابر غفاری که گفت در این آیه یعنی باشید با جماعت و اهل بیت او **فصل در بیان اینکه**
حضرات ائمه نعمت خدا اند و نعیم و ولایت ایشان است در آیه سوره ابراهیم علیه السلام الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا واحلوا
قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار یعنی آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه تبدیل کردند نعمت خدا را بکفران و فرود آوردند
خود را و قوم خود را در سرای هلاکت که دوزخ است و در آن داخل میشوند و بد جای قرار است و نقل از اولیا ایشان روایت است که پرسیدند از حضرت باقر
از این آیه پس گفت که چه میگوید مردم در آن گفتند میگویند که ایشان دو حزب اند از قریش بنو امیه و بنو مغیره اند پس گفت آنحضرت که
بخدا که ایشان قاطبه قریش اند بدرستیکه خدای تعالی خطاب کرده به پیغمبر خود و گفت بدرستیکه من تفضیل دادم قریش را بر عرب و تمام کردم
ایشان نعمت را و مبعوث کردم بسوی ایشان پیغمبر را پس تبدیل دادند نعمت مرا بکفران و فرود آوردند قوم خود را در سرای هلاکت
از حضرت صادق روایت است که گفت که قصد کردند بآن قاطبه قریش را آنانکه دشمنی کردند با رسول خدا و نصب کردند از برای او حرب را و انکار
کردند وصی او را و روایت است از حضرت امیر المؤمنین که گفت ایشان فجار قریش اند که تکذیب کردند پیغمبر خود را و عیب کردند اهل بیت او
و حیات او را و روایت است از آنحضرت که گفت که ما کسانیم که خدای ابرار در شان ما و ما نعمت خدا ائیم از قریش که خبره بر جنات است
بنی مغیره را و بنی قطع کرد خدای تعالی اصل ایشان را در مقتل بدر و بنو امیه تا حینی چند و روایت است از حضرت باقر که گفت که ما ائیم نعمت
خدا که انعام کرد از بندگان خود و بما رستگار میشود هر که رستگار شد و روایت است از حضرت امیر المؤمنین که گفت که چه میشود
حال گروهی که تبدیل دادند سنت رسول خدا را و عدول کردند از وصی او و نمی ترسند که نازل شود بایشان عذاب پس خواند آنحضرت این آیه را
و گفت ما ائیم نعمت خدا که انعام کرده از بندگان خود و بما رستگار میشود هر که رستگار شد در روز قیامت **سوره تکاثر این آیه**
ثم لتسألن یومئذ عن النعیم یعنی پس پرسیده خواهد شد آن روز از نعیم کرد چه چیز که بعد روایت است از حضرت باقر یا صادق
که گفت نعیم امنیت و صحت است و روایت است از حضرت صادق که گفت پرسیده میشود این امت از نعمتی که انعام کرد خدای تعالی بایشان از رسول خدا
و اهل بیت او و روایت است از حضرت امیر المؤمنین که گفت در حدیثی که یعنی که پرسیده میشود از آن رسول خداست و هر که قائم مقام
او است از اصفیاء خدا زیرا که خدای تعالی انعام کرد بسبب ایشان بر هر که متابعت نمود ایشان را از اولیاء ایشان و روایت است که
حضرت صادق پرسید از ابو حنیفه از این آیه که چیست نزد تو نعیم ای نعمان گفت قوت است از طعام و آب سرد پس گفت
آنحضرت که هرگاه وادارد ترا خدای تعالی در روز قیامت و بپرسد از هر لقمه که خوردی تا آنکه بپرسد از هر آب که خوردی دراز باشد
ایستادن تو پیش او پس گفت ابو حنیفه که پس چیست نعیم فدای تو شوم گفت آنحضرت
که ما اهل بیت نعیمیم که انعام کرده خدای تعالی بسبب ما بر بندگان و بسبب ما الفت کردند با یکدیگر بعد از آنکه مختلف بودند و بسبب ما الفت

داد خدای تعالی دلهای ایشان را و گردانید ایشان را برادران یکدیگر بعد از آنکه بودند دشمنان یکدیگر و بسبب ما هدایت کرد خدای تعالی
ایشان را بسوی دین اسلام و آن نعمتی است که منقطع نمیشود و هرگز و خدای تعالی سؤال خواهد کرد ایشان را از حق نعیمی که انعام کرده بایشان و آن پیغمبر
و عترت او است و در روایت دیگر است که پرسید آنحضرت ابو حنیفه را که تو تفسیر کردی نعیم را در این آیه بطعام پاکیزه و آب سرد در روز
گفت آری پس گفت آنحضرت اگر دعوت کند ترا مردی و اطعام کند ترا بطعام پاکیزه و بیاشامد ترا آب سرد پس منت گذارد بر تو
با آن بسوی چه چیز نسبت میدهی آن مرد را گفت بسوی بخل پس گفت آنحضرت که پس خدای تعالی افضل است از آن پس گفت ابو حنیفه که پس
چیست نعیم گفت آنحضرت که ما ائیم اهل بیت و روایت است که روزی جمعی در نزد حضرت صادق حاضر بودند گفت آنحضرت
که چیست در دنیا نعیم حقیقی پس گفت یکی از علماء عامه که حاضر بود که خدای تعالی میگوید ثم لتسألن یومئذ عن النعیم آیا این نعیم که آیه
است در دنیا پس گفت آنحضرت بآواز بلند که شما چنین تفسیر میکنید این را و بر چند قسم قسم میکنید از این طائفه میگویند
که نعیم آب سرد است و طائفه دیگر میگویند که طعام پاکیزه است و دیگری میگوید که خواب نیکو است و بتحقیق خبر داد مرا پدرم
پدر جد او ابو عبد الله حضرت صادق که گفت که ذکر شد این اقوال شما در نزد پدر او پس او خشمناک گشت و گفت بدرستیکه خدای تعالی
نمی پرسد از بندگان آنچه از او مرحمت کرده است بر ایشان و منت نمیگذارد بر ایشان با این نعمتها و احسان کننده با انعام بیچ است
بر چه گونه سؤال میشود بسوی خالق چیزی که از مخلوق راضی بآن نمیشود و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و دوستی ما
که میپرسد خدای تعالی از آن بعد از توحید و نبوت بدرستیکه اگر بنده وفا کند بآن میرساند او را بسوی نعیم بهشت که هرگز زوال
ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از امیر المؤمنین که گفت رسول خدا که اول چیزی که سؤال کرده میشود از بنده
بعد از مرگ پس میپرسد شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله است و اینکه تو امام و دوستی مؤمنانی بسبب آنکه خدای تعالی
وعده او را بتو قرار داده اجر پس هر که اقرار کند بآن در روز قیامت اعتقاد داشته باشد و میرود بسوی نعیم
که هرگز زائل نمیشود و روایت است از حضرت صادق در این آیه که گفت خدای تعالی کریمتر است از آنکه بپرسد از آنکه اطعام کند
شما را بطعامی پس حلال گردانیده از برای شما پس میپرسد از شما از آن ولیکن میپرسد از شما از چیزی که انعام کرده بر شما
محمد و آل محمد و روایت است از آنحضرت که گفت سؤال کرده نمیشود بطعام مؤمن و از طعامیکه میخورد و نه
که پوشیده و زن شایسته که معاونت میکند او را بر حفظ فرج خود و اسباب آن **فصل در بیان اینکه حضرات**
ائمه نجوم و علامات اند سوره نحل این آیه وعلامات وبالنجم هم یهتدون یعنی و قرار داد دریاها را با نشانها
از برای مردم تا راه یابند بسبب آن و بستاره ایشان راه می یابند روایت است از حضرت صادق که نجم رسول خداست و علامات ائمه اند
و در حدیث دیگر از آنحضرت است که نجم رسول خداست و علامات ائمه اند و در حدیث دیگر است که نجم رسول
خداست و علامات اوصیاء اند و روایت است از حضرت امیر المؤمنین که گفت رسول خدا در و بالنجم هم یهتدون
که ائمه ستاره ها بخیر اند که اشارت اهل بیت که گمراه نمیشوند و بدانستند و تاریکی در دریا باشد اهل بیت حق
و روایت است از جابر بن عبد الله که گفت گفت رسول خدا که اقتدا کنید بابوبکر و عمر بعد از من پس چون غایب شد آفتاب
اقتدا کنید بماه و چون غایب شد ماه اقتدا کنید بزهره و چون غایب شد زهره اقتدا کنید بفرقدین پس گفتند یا رسول الله

کبست آفتاب و ماه و زهره و فرقدان پس گفت آنحضرت که منم آفتاب و علی است ماه و فاطمه است زهره و حسنین اند
فرقدان مروی است از موسی بن جعفر ع از پدرش از جدش ع از جابر انصاری که گفت روزی رسول خدا نماز صبح را گزارد
با ما پس روی کرد بما و گفت ای مردمان هر که نیابد آفتاب را پس متمسک شود بماه و هر که نیابد ماه را پس متمسک شود بفرقدان
گفت جابر که پس من و ابو ایوب انصاری و انس بن مالک برخاستیم و گفتیم یا رسول الله که آفتاب و ماه کیست پس گفت منم
آفتاب و علی ماه و گفت بدرستی که خدای تعالی خلق کرد ما را و گردانید ما را بمنزله ستارگان آسمان که در هر زمانی که غایب شود ستاره
طالع میشود ستاره دیگر پس منم آفتاب پس چون بردند مرا متمسک شوید بماه پس گفتیم که کیست ماه گفت برادر و وصی من
و وزیر من و ادا کننده قرض من و پدر دو فرزند من و خلیفه من در اهل من پس گفتیم که کیست فرقدان گفت حسن و حسین
پس اندکی توقف کرد آنحضرت و گفت ایشانند با فاطمه که زهره است عترت من و اهل بیت من و ایشانند با قرآن
و جدا نمیشوند از یکدیگر تا اینکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر مروی است از ابن عباس که گفت رسول خدا که مثل
من در میان شما مثل آفتاب است و مثل علی مثل ماه است پس چون غایب شود آفتاب پس راه یابید بماه و نیز مروی است از ابن
عباس که گفت قول خدای تعالی والشمس وضحیها حضرت است والقمر اذا تلیها علی بن ابیطالب است والنهار اذا جلیها حسن و حسین اند
واللیل اذا یغشیها بنو امیه اند پس گفت ابن عباس که گفت رسول خدا که مبعوث کرد مرا خدای تعالی به پیغمبری پس آمدم بسوی بنی
امیه و گفتم ای بنی امیه منم رسول خدای تعالی بسوی شما گفتند دروغ میگوئی و نیستی رسول خدا پس رفتم بسوی بنی هاشم
و گفتم ای بنی هاشم منم رسول خدای تعالی بسوی شما پس ایمان آورد بمن علی بن ابیطالب ع در نهان و آشکارا و حمایت من کرد ابو طالب
در آشکارا و ایمان آورد بمن در نهان پس فرستاد خدای تعالی جبرئیل را با علم خود پس بر زمین کوبید آن را در میان
بنی هاشم و فرستاد شیطان را با علم خود پس بر زمین زد در میان بنی امیه پس همیشه ایشان با شند تا روز قیامت فصل
در بیان اینکه حضرات ائمه معصومین حبل الله المتین و العروة الوثقی اند در تفسیر سوره بقره بعضی از آیات
فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها یعنی پس هر که کافر شد و انکار کرد بطاغوت
و شیطان و ایمان آورد بخدای تعالی پس بتحقیق چنگ در زد بدستاویز محکم استوار که گسستنی نباشد از برای آن مروی است از
حضرت صادق ع که گفت طاغوت شیطان است و نیز مروی است که طاغوت جمعی اند که غصب کنند حق آل محمد را و مروی است از حضرت
باقر ع که گفت عروة الوثقی مودت و دوستی ما اهل بیت است و مروی است که گفت رسول خدا که هر که دوست میدارد که چنگ زند
بعروة الوثقی که گسستنی نباشد پس هر آینه باید که چنگ در زند بولایت برادر و وصی من علی بن ابیطالب ع زیرا که هلاک
نمیشود هر که او را دوست بدارد و دوستی با او کند و نجات نیابد هر که او را دشمن بدارد و دشمنی با او کند سوره آل عمران
در آیه واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی و چنگ در زنید همه بریسمان خدای تعالی و جدا مشوید از آن
مروی است که حبل الله توحید و ولایت است مروی است از حضرت باقر ع که گفت آل محمد حبل الله المتین اند که امر کرد خدای
بچنگ در زدن بآن و گفت واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا مروی است از حضرت موسی کاظم ع که حبل الله المتین
علی بن ابیطالب است مروی است از حضرت صادق ع که گفت ما ایم حبل الله مروی است از حضرت سجاد ع که گفت امامی از ما نباشد مگر

معصوم و نیست عصمت در ظاهر خلقت تا اینکه شناخته شود از این جهت است که نباشد مگر معصوم پس گفتند که چیست ای پسر رسول
الله چیست معنی معصوم پس گفت او است منعصم و چنگ در زننده بحبل الله و حبل الله قرآن است و قرآن هدایت میکند
بسوی امام و اینست قول خدای تعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم مروی است از ابو سعید خدری که گفت گفت رسول خدا ای مردم
بدرستی که من گذاشتم در میان شما دو چیز را که اگر بگیرید آن را گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر از دیگری است کتاب خدا است
که کشیده است از آسمان تا بزمین و عترت من اهل بیت من آگاه باشید که این هر دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا اینکه وارد شوند بر من
در کنار حوض و قول خدای تعالی ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس یعنی زده شد بر ایشان خواری
هر جا که یافته شوند مگر بحبلی و عهدی از خدا و حبلی و عهدی از مردم مروی است از حضرت صادق ع که گفت حبل من الله کتاب خدا است
و حبل من الناس علی بن ابیطالب است فصل در بیان اینکه حضرات ائمه متوسمون اند یعنی شناسا مردم اند بفراست سوره حجر در آیه
ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم یعنی بدرستی که در این چه که گفتیم از هلاک قوم لوط هر آینه نشانها است
برای صاحبان فراست و نیز آنکه میشناسند چیزها را بعلامتها و بسیمای آن و بدرستی که آن هر آینه براهی است ثابت در آن
مروی است از حضرت باقر ع که گفت بترسید از فراست مؤمن زیرا که او نگاه میکند بنور خدای تعالی و گفت آنحضرت که از
برای خدای تعالی بندگانی هست که میشناسند مردم را بفراست و نیز گفت برحذر باشید مروی است از حضرت باقر ع که گفت
گفت امیر المؤمنین ع در این آیه که بود رسول خدا متوسم و من بعد از او و ائمه از فرزندان من متوسمونند و نیز
مروی است از آنحضرت که گفت متوسمین حضرات ائمه اند گفته است رسول خدا در این آیه که بترسید از فراست مؤمن
زیرا که او نگاه میکند بنور خدای تعالی مروی است که پرسیدند از حضرت صادق ع از این آیه پس گفت ما ایم متوسمون و در
شأن ما است سبیل مقیم و راه درست یعنی راه ثابت و راست است و در حدیث دیگر است که سبیل راه بهشت است و نیز مروی است
از آنحضرت که گفت قول خدای تعالی انها لبسبیل مقیم هر آینه بیرون نمیرود از ما هرگز و مروی است از حضرت باقر ع که گفت
مگر اینکه نوشته شده است در میان دو چشم او که او مؤمن است یا کافر و نوشته پنهان است از شما و نیست پنهان از حضرات
ائمه از آل محمد ع پس نیست که داخل شود بر ایشان احدی مگر اینکه میشناسند او را که مؤمن است یا کافر پس خواند آنحضرت این
آیه را و نیز مروی است از حضرت صادق ع که گفت چون قیام نماید قائم علیه السلام نمی ایستد در پیش روی او احدی از خلق خدا مگر اینکه
میشناسد او را که صالح و نیکوکار است یا طالح و بدکار است و در شأن آنحضرت است این للمتوسمین و او است سبیل مقیم و نیز مروی است
از آنحضرت که در شأن امام است این للمتوسمین و او است سبیل مقیم و نیز مروی است از آنحضرت که در شأن امام است این للمتوسمین
که نگاه میکند بنور خدای تعالی و نیکو میداند از جانب خدای تعالی و غائب نمیشود از او چیزی که اراده کرده است خدای تعالی مروی است از ابن کثیر که گفت
با حضرت صادق ع بودم پس گذشت در اثنای راه آنحضرت بلا رشید که نگاه کرد بسوی مردم و گفت چه بسیار است
مردمان پس آنحضرت گفت چه بسیار کم است در میان ایشان کسی که حج او مقبول باشد و گفت یاد داد نام که او چیست رسول
خدا ایا حاجی هستند این جماعت که می بینیم همه را استجابت میکند گفت آنحضرت که ای ابو بصیر خدای تعالی امر کرده که
او را شناسند و انکار کنند و لا ابدا وامات ... پس گفت یاد کرد خدای تعالی قوم ابابیل

دوستان ما را و دشمنان شما را گفت آنحضرت را ای ابو محمد اما بدرستی که نیست از بنده که رسول میشود مگر آنکه نوشته
شده است در میان دو چشم او که او مؤمن است یا کافر و بدرستی که هر مردی که داخل شود بر ما با ولایت ما و بیزاری
از دشمنان ما پس می‌بینیم ما که نوشته است در میان دو چشم او که کافر است یا مؤمن و گفته است خدا ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین و میشناسیم ما دشمنان ما را از دوستان ما و روایت کرده که پرسید مردی از حضرت صادق ع که آیا تفویض کرد
خدا تعالی بسوی امام چنانچه تفویض کرد بسوی سلیمان گفت آنحضرت آری و آنچنان که پرسید از امام مردی از مسئله پس گفت او را
جوابی و پرسید از او مردی دیگر از آن مسئله پس جواب گفت او را بغیر جواب اول و نیز پرسید از همان مسئله مردی دیگر
با او جوابی بغیر آن دو جواب اول پس گفت هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب و این چنین است این آیه در قرائت
علی ع گفت راوی که گفتم اصلحک الله پس در وقتی که جواب گفت امام با ایشان با آن جوابها میشناخت ایشان را گفت آنحضرت سبحان
الله آیا نمی‌شنوی قول خدا تعالی را در کتاب او ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و ایشانند ائمه و انها لبسبیل مقیم
و بیرون نمیرود از آن هرگز پس گفت آنحضرت آری بدرستی که امام چون نگاه میکند بسوی کسی میشناسد او را و میشناسد
رنگ او را و چون میشنود کلام او را از پشت دیوار میشناسد که کیست او از جهت آنکه خدا تعالی میگوید و من آیاته
خلق السموات والارض واختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین و ایشانند علما پس نمی‌شنود امام چیزی
از لغتها مگر آنکه میداند از کجا چیست با آنکه هلاک است و از این جهت است که جواب میدهد با هر که جواب میگوید
ابن بابویه روایت کرده از حضرت رضا ع که گفت نیست احدی از شما مگر آنکه در پیشانی او هست و در آن نوری
که شیطان را در آن شرکتی نیست و روایت کرده از حضرت باقر ع که گفت روزی حضرت امیرالمؤمنین ع در مسجد کوفه نشسته بود
ناگاه زنی آمد و با شوهرش نزاع داشت حضرت برای شوهر او حکم کرد آن زن گفت والله که بحق حکم نکردی و بعدل حکم نکردی
که حکم نکردی بسویه و بعدل نکردی در میان رعیت و حکم تو در نزد خدا پسندیده نیست پس آنحضرت نگاه بسیاری بسوی
او کرد و گفت دروغ گفتی ای زن بی‌حیا ای جری ای سلفع ای زنی که حامله نمیشوی از آنچه زنان حامله میشوند
زنان و از تو حیض نمی‌آید چنانچه پس چون زن این سخن را شنید پشت کرد و گریخت و میگفت وای بر من وای بر من ای پسر
حقیقت که ای پسر ابوطالب رسوا کردی مرا و پرده مرا که پوشیده داشتم و رسوا کردی پس از پی او رفت عمرو بن حریث که یکی
الخوارج بود و گفت ای زن دروغ گفت پسر ابوطالب سخنانی چند که با تو گفت اینها آن پس چون
ای ابا عمرو سخنی گفت که بحق و راست گفت پس گفت آن زن که سوگند بخدا که علی خبر داد مرا بامری که راست بود و من همیشه از
از شوهرم پنهان میداشتم و از بد روی دم پنهان میداشتم و هیچ کس نمیدانست که من حیض نمی‌بینم پس می‌بینم را
رسوا کرد پس عمرو برگشت بسوی آنحضرت و خبر داد او را با آنچه آن زن گفته بود و گفت ای پسر ابوطالب چه بود این کهانت
و ساحری که درباره این زن کردی پس گفت آنحضرت ای وای بر تو باد این کهانت نبود و لیکن خدا تعالی ارواح را
ارواح را پیش از ابدان به دو هزار سال پس چون مرکب کرد ارواح را با ابدان نوشته در میان چشمهای ایشان کافر و مؤمن
و با آنچه مبتلا میشوند و با آنچه مبتلا میشوند از کرده ابد و خوب و بد و تا روز گوش موضع نوشته اهل البیت

کرد

کرده ابر در قرآن بر بیخ خود و گفته ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس بود رسول خدا متوسم پس من بعد از او و امامان از فرزندان
من المتوسمون پس چون نگاه کردم در سیمای آن زن و تأمل کردم در آن دانستم آنچه را که در او بود و شناختم او را از سیمای او
و روایت کرده که پرسید از حضرت رضا ع که بچه سبب شناختی چیزی بید با آنچه در کجا مردمان است پس گفت آنحضرت که آیا نرسیده
بتو قول رسول خدا که بترسید از فراست مؤمن که او می‌بیند بنور خدا تعالی گفتند آن سایل آری رسیده است
بمن آن حدیث پس گفت آنحضرت که نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه از برای او است فراستی که می‌بیند او بنور خدا تعالی بقدر ایمان
خود و بقدر بینایی خود و علم خود و بتحقیق جمع کرده است خدا تعالی همه آنها را از برای ائمه ما آنچه را که متفرق است در جمیع
مؤمنین و گفته است خدا تعالی در کتاب خود ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس اول المتوسمین رسول خدا است پس امیرالمؤمنین
است بعد از او پس حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین است تا روز قیامت فصل در بیان آنکه مراد از شجره طیبه در قرآن
حضرات ائمه معصومین ع اند و شجره خبیثه دشمنان ایشان در سوره ابراهیم علیه السلام وارد شده
الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب
الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یعنی آیا نمی‌بینی که چگونه
زده است خدا تعالی داستانی و ذکر نموده هر کلمه طیبه نیکو را مانند درختی نیکو که بیخ او استوار باشد در زمین و شاخهای آن
بلند باشد در جانب آسمان میدهد بار خود را در هر وقتی باذن پروردگار خود و میزند خدا تعالی مثلها و داستانها را
از برای مردمان تا شاید ایشان متذکر شوند و پند بگیرند و داستان هر کلمه بدی مانند درختی است که بیخ او نباشد
و بیخ او از بیخ کنده شده باشد از سطح زمین نباشد از برای او هیچ قراری و ثباتی و روایت است از حضرت صادق ع که گفت این
مثلی است که زده است خدا تعالی از برای اهل بیت پیغمبر خود و از برای آنان که دشمنی با ایشان کنند و نیز روایت کرده
که پرسیدند از آنحضرت از شجره طیبه و از این آیه پس گفت آنحضرت که رسول خدا بیخ آن درخت است و امیرالمؤمنین
شاخ آن است و ائمه از فرزندان ایشان شاخهای آنند و علم ائمه میوه آن است و شیعیان ایشان برگهای آنند و گفت
آنحضرت که سوگند بخدا که هر مؤمنی که متولد میشود ظاهر میشود برگی از آن درخت و چون میمیرد برگی از آن درخت
در حدیث دیگر است که حضرت فاطمه شاخ آن درخت است و بعضی از حضرات ائمه اولاد او یند و برگهای آن
از شیعیان ما اند و روایت است از حضرت صادق ع که گفت شجره طیبه مثلی است که زده است خدا تعالی از برای اهل بیت
پیغمبر خود و شجره خبیثه مثلی است که زده است از برای دشمنان ایشان و روایت است از حضرت باقر ع که گفت شجره خبیثه
مثل بنی امیه است و روایت است از حضرت صادق ع که گفت قول خدا تعالی ضرب الله مثلا کلمة طیبة تا آخر آیه مثلی است
که زده است خدا تعالی از برای اهل بیت پیغمبر خود و قول خدا تعالی مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة تا آخر آیه مثلی است که
زده است خدا تعالی از برای دشمنان ایشان فصل در بیان آنکه حضرات ائمه معصومین ع مراد از مستضعفین در
قرآن است که وعده داده است خدا تعالی با ایشان نصرت را و تمکین در زمین را در سوره قصص وارد شده
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون

و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی و میخواهیم که منت نهیم بر آنها که ایشان را ضعیف شمردند در زمین و بگردانیم

ایشان را در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و پیشوایان و بگردانیم ایشان را وارثان دنیا و قیامت و متمکن گردانیم ایشان

را و ایشان را پادشاهی در زمین و بنماییم فرعون و هامان را و لشکریان ایشان را از ایشان آنچه بودند که حذر

میکردند از آن از زوال دولت و حصول نقمت مروی است از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت ایشان آل محمد اند که مبعوث میکند

خدای تعالی مهدی ایشان را بعد از سعی و تلاش ایشان پس عزیز میکند ایشان را و ذلیل میکند دشمنان ایشان را و نیز مروی است

از حضرت که گفت هر آینه مهربانی خواهد کرد دنیا بر ما بعد از سرکشی آن مانند مهربانی شتر بدخو بر بچه خود و تلاوت کرد این آیه

را و مروی است از حضرت باقر ع که نگاه کرد آنحضرت بسوی فرزند خود حضرت صادق ع در وقتیکه راه میرفت و گفت می بینی

این را این از آنهاست که گفت خدای تعالی و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا تا آخر آیه و مروی است از حضرت صادق ع که رسول

خدا نگاه کرد بسوی علی و حسن و حسین ع و گریست پس گفت شمایید مستضعفین بعد از من پس کسی پرسید از حضرت صادق ع که چه

معنی دارد این کلمه گفت معنیش آنست که شما ائمه اید بعد از من بدرستیکه خدای تعالی میگوید و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض

و نجعلهم ائمة تا آخر آیه پس گفت آنحضرت که این آیه جاریست در ما تا روز قیامت و در حدیث دیگر گفت آنحضرت که این آیه

از برای ما است و مروی است که چون حضرت قائم ع متولد شد گویا شد باین آیه و خواند آنرا مروی است که خدای تعالی

داد [illegible] بسوی موسی ع که محافظت کند فرعون از قتل و ظلم تا اینکه باشد [illegible] از برای او در [illegible]

باره اهل بیت او [illegible] ادا و [illegible] بایکدیگر تفضل میکند بر ایشان بعد از آن و بیکدیگر [illegible]

بسوی دنیا بر دشمنان ایشان تا اینکه انتقام کشد از ایشان پس گفت خدای تعالی و نرید ان نمن تا آخر آیه و گفت و نری فرعون

و هامان و جنودهما و ایشانند آنانکه غصب کردند حق آل محمد را و قول خدای تعالی منهم یعنی از آل محمد ما کانوا یحذرون

یعنی از قتل و عذاب و اگر نازل شده بود این آیه در شان موسی و هرون هر آینه میگفت و نری فرعون و هامان و جنودهما

منها ما کانوا یحذرون یعنی از موسی و فیکفت منهم پس چون مقدم است قول خدای تعالی و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا

فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ما گمان کردیم که از برای چیزیست و آنچه از آن وعده داده است خدای تعالی پیغمبر خود را پس

بدرستیکه واقع میشود بعد از او و ائمه میباشند از اولاد او و بدرستیکه خدای تعالی [illegible] از بنی اسرائیل

در روی بنی اسرائیل و دو دشمن ایشان فرعون و هامان و لشکریان ایشان و فرعون قتل کرد بنی اسرائیل را و ظلم

کرد بر ایشان پس خدای تعالی ظفر داد موسی ع را بر فرعون و اصحاب او تا اینکه هلاک ساخت ایشان را خدای تعالی و همچنین بر اهل

بیت رسول خدا از دشمنان ایشان قتل و غصب حق میکردند خدای تعالی ایشان را بر دشمنان ایشان بسوی دنیا

تا اینکه بفعل بکشند دشمنان خود را و حضرت گفت حضرت صاحب سوگند باین خدا که بعث کرده ایشان را بحق در

حالیکه بشیر و نذیر است بدرستیکه ابرار دنیکو کاران از ما اهل بیت و شیعیان ما بمنزله موسی و شیعه او بند و دشمنان

ما و تابعان ایشان بمنزله فرعون و تابعان او اند فصل در بیان اینکه ائمه علیهم السلام کلمات خدا اند سوره ۳۱ آیه

سوره کهف آیه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی

بگو ای محمد که اگر باشد دریا مداد و مرکب از برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه بنهایت رسد آن دریا پیش از آنکه

بنهایت رسد کلمات پروردگار من و اگر چه بیاوریم مانند آن دریای دیگر را مدد آن مروی است از حضرت صادق ع

که گفت ماییم آن کلمات الله که بنهایت نمیرسد فضایل ما و مستقصی نمیشود هرگز سوره لقمان آیه و لو ان ما فی الارض

من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یعنی و اگر باشد آنچه در زمین است از درخت

قلمها و دریا مداد آن شود و بعد از آن هفت دریای دیگر مدد آن شود تمام نشود کلمات خدای تعالی بدرستیکه خدای تعالی صاحب عزت

و حکمت است مروی است که یحیی بن اکثم پرسید از حضرت امام علی نقی ع از این آیه پس گفت آنحضرت که آن هفت دریا چشمه کبریت و چشمه یمن و چشمه

برهوت و چشمه طبریه و حمه ماسبذان و حمه افریقیه و چشمه باحوران است و ماییم کلمات خدای تعالی که ادراک نمیشود فضایل

ما و بنهایت آن نمیتوان رسید و مروی است از حضرت رسول خدا که گفت اگر همه درختان قلم شوند و دریاها مداد شوند و جمیع جن

و انس کاتب شوند هر آینه احصا نمیتوانند فضایل علی بن ابیطالب را نوشت سوره فتح آیه و الزمهم کلمة التقوی یعنی

لازم کرد ایشان را یعنی مؤمنان کلمه تقوی پرهیزکاری را مروی است از رسول خدا که گفت بدرستیکه علی بن ابیطالب ع علم هدایت

و امام دوستان من است و نوریست که اطاعت من میکند و اوست کلمه تقوی که لازم کرد ایشان را خدای تعالی از بعثت ابرار

مروی است از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت ماییم کلمه تقوی و راه هدایت و نیز مروی است از آنحضرت در خطبه که گفت منم عروة

وثقی خدای و کلمه تقوی خدا و مروی است از حضرت صادق ع که گفت بحق که ماییم کلمه تقوی و عروة وثقی مروی است از حضرت

باقر ع از پدرانش که گفت گفت رسول خدا بدرستیکه خدای تعالی عهد کرد با من در باب علی عهدی پس گفتم پروردگارا بیان کن

از برای من پس گفت بشنو بدرستیکه علی علم هدایت است بعد از تو و امام دوستان من است و نوریست که

اطاعت من میکند و اوست کلمه تقوی که لازم کردانیدم آنرا بر متقیان پس هر که دوست بدارد او را دوست داشته است مرا

و کسیکه دشمنی کند با او دشمنی کرده است با من پس بشارت ده علی ع را باین کفتم مروی است از حضرت رضا ع که گفت

قول خدای تعالی و الزمهم کلمة التقوی ولایت امیر المؤمنین ع است و نیز مروی است از رسول خدا که گفت خدای تعالی عهد کرد

با من در باره علی ع عهدی پس گفتم بار خدایا بیان کن از برای من پس گفت بمن که بشنو پس گفتم بار خدایا شنیدم پس گفت خدای

که خبر ده علی را که او است امیر المؤمنین و سید المسلمین و شما اولیای منی و ما نزد منی و کلمه تقوی که لازم کردانیدم بر متقیان

مروی است از امام که گفت رسول خدا ماییم کلمه تقوی و سبیل هدی و مروی است از حضرت رضا ع که گفت ماییم کلمه تقوی

و عروه وثقی فصل در بیان اینکه ائمه علیهم السلام حرمات خدا اند سوره حج آیه و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه

یعنی هر که تعظیم بکند حرمتهای خدای تعالی پس آن بهتر باشد از برای او در نزد پروردگار او مروی است از حضرت صادق ع

که گفت از برای خدای تعالی سه حرمت است که نیست مثل آنها چیزی کتاب او که اوست حکمت او و نور او است و خانه او

که گردانیده است آنرا قبله از برای مردم و قبول نمیکند از احدی که روی بجانب دیگر کند غیر آن و عترت پیغمبر شما است

مروی است از رسول خدا که گفت از برای خدای تعالی سه حرمت است که هر که محافظت آنها بکند محافظت میکند خدای تعالی

سه حرمت است که هر که محافظت آنها بکند محافظت میکند خدای تعالی امر دین و دنیای او را و هر که محافظت نکند آنها را محافظت

نکند هیچ چیز را از برای او و ما دعوت اسلام است و حجت عزیز است رحمت عزیز من است و بروایت از حضرت صادق
که گفت از برای خدا تعالی است [illegible] پنج حرمت حرمت رسول خدا و حرمت آل رسول خدا و حرمت کتاب خدا تعالی و حرمت
کعبه و حرمت مؤمن و بروایت از حضرت موسی بن جعفر که گفت در این آیه که [illegible] واجب است پس هر که قطع
کند حقی از آنها را شرک ورزیده است بخدا تعالی اول [illegible] در باره بیت الحرام او و دویم تعطیل کردن
کتاب خدا است و عمل کردن بغیر آن سیم قطع کردن [illegible] که واجب کرده است خدایتعالی از [illegible] محبت ما و طاعت ما

فصل دیگر از آیاتیکه در فضیلت ائمه است در اینکه ایشان مؤید بروح القدس اند حق تعالی در سوره نحل بیان فرموده

ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون یعنی نازل میکرداند فرشتگان را
بروح از جهت فرمان خود بر هر که میخواهد از بندگان خود با ینکه اعلام کنید که نیست خداوندی بغیر از من پس بترسید از من
مکر [illegible] از [illegible] که بعضی [illegible] کرده اند است خدایتعالی [illegible] فرشتگان و بروایت از حضرت باقر
که گفت یعنی کتاب و نبوت و بروایت که پرسیدند از حضرت صادق از این آیه پس گفت یعنی جبرئیل که نازل میشود بر
پیغمبران و روح که با ایشان است [illegible] و دانا میکرد [illegible] ایشانرا
ایشانرا از جانب خدا تعالی و بروایت که پرسید شخصی از [illegible] از روح که آیا آن غیر جبرئیل است پس گفت [illegible]
که جبرئیل از ملائکه است و روح غیر ملائکه است [illegible] پس گفت [illegible] که هر آینه تو گفتی سخن بزرگی
احدی گمان نکرده است که روح غیر جبرئیل است پس گفت آنحضرت با [illegible] که [illegible] روایت میکنی از [illegible]
که خدا تعالی گفته به پیغمبر ینزل الملائکة والروح و روح غیر ملائکه است و در سوره بنی اسرائیل بیان فرموده و یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا یعنی و میپرسند از تو از حقیقت روح بگو که روح از عالم
امر پروردگار من است و علم بحقیقت آن مفوض بما و داده نشده است شما را از علم و دانش مگر چیزی اندک
و بروایت که پرسیدند از حضرت صادق از این آیه پس گفت روح مخلوقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که بود با رسول خدا
و هست با ائمه و آن از ملکوت است بعضی از [illegible] و بروایت که پرسیدند از آنحضرت از روح گفت مخلوقیست
بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که نبود با احدی از امتها مگر که گذشت غیر از محمد و هست با ائمه که استوار میدارد ایشانرا و
نیست هر چیزی که طلب کرده شود یافت شود و بروایت از حضرت باقر و صادق در این آیه که بدرستی که روح مخلوقیست
از مخلوقات خدا از برای او بصر و قوت و تائید است که میکرداند از در دلهای مؤمنان و بروایت پرسید
از یکی از آن دو حضرت که روح چیست گفت آنچیزیست که در حیوانات و در مردمان است پرسید که چیست آن گفت که آن
از قدرت خدا است از ملکوت است و بروایت از حضرت صادق که گفت ارواح ممزوج نیستند با بدن و داخل نیستند در آن
بدرستی که مانند تاج [illegible] از برای بدن محیط باشند ببدن و بروایت از آنحضرت که گفت روح موصوف نیست بسنگینی
و سبکی و از جسم رقیق [illegible] که پوشانیده شده است [illegible] بدن و داخل است [illegible] میشود در آن
[illegible] از آن در دنیا و بیکر داند [illegible] داخل شد [illegible]

نعم چنین است روح که بغیر از [illegible] منتقل میشود روح بعد از بیرون رفتن از [illegible]
با آنکه باقی باشد گفت آنحضرت که باقی میماند تا روزی که دمیده میشود در صور پس در آن وقت باطل میشود همه چیزها و فانی میشوند پس
حسی باشد و محسوسی پس اعاده میشود چیزها چنانچه ابتدا کرد آنها را مدبر آنها و آن چهار صد سال است که فراموش میشوند در آن خلق
و آن در میان دو نفخه است پس گفت آنحضرت که روح ساکن است در مکان خود و روح محسن [illegible] در روشنائی و وسعت و روح مسیئی
بدکردار در تاریکی و تنگی است و بدن خاک میکردد [illegible] که خلق شده است از آن [illegible] و وقتیکه دمیده شود [illegible]
باقی میماند [illegible] که مفارقت میکند از بدن [illegible] باز خدا تعالی در این آیه چنانچه [illegible] کند و بروایت که گفت حضرت
صادق در این آیه که روح فرشته ایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که بود با رسول خدا و هست با ائمه پس گفت این شده است از حضرت
امیرالمؤمنین و گفت است خدای تعالی و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا یعنی ما کنت که امیرالمؤمنین باشد نوری
که هدایت کنیم بان هر که را میخواهیم از بندگان ما و گفت آنحضرت دلیل بر آنکه مراد امیرالمؤمنین است قول خدا تعالی است واتبعوا النور الذی
انزل معه یعنی متابعت کنید نوری را که فرستاده شد با پیغمبر و بروایت از حضرت صادق که گفت در قول خدا تعالی والسماء والطارق یعنی
سوگند باسمان و بانچه میآید در شب [illegible] در این موضع امیرالمؤمنین است و طارق النجم الثاقب که ستاره با تاثیر است [illegible]
ایشان از آنچه حادث میشود در شب و روز و آن روحیست که با ائمه است که راست و استوار میدارد ایشانرا پس راوی پرسید
که کیست والنجم الثاقب گفت آن رسول خدا است و بروایت از حضرت صادق که گفت بدرستیکه خدا تعالی مؤید کرده ایشانرا بروحی
از خود که مقدس و مطهر است و فرشته نیست و نبود با احدی از امتها که گذشت مگر با رسول خدا و آن بود و هست با ائمه
استوار کرده است ایشانرا و توفیق دهنده ایشانست و آن عمودیست میان ما و در میان خدای عزوجل و بروایت از مفضل
که گفت پرسیدم از حضرت صادق از علم امام بانچه در اطراف زمین است و حال آنکه او در خانه خود است و پرده در پیش خود
انداخته است پس گفت آنحضرت که ای مفضل بدرستیکه خدا تعالی گردانیده است از برای پیغمبر پنج روح روح حیوة که با آن حرکت میکند
و راه میرود و روح قوت که با آن برمیخیزد و جهاد میکند و روح شهوت که با آن اکل و شرب و نکاح حلال میکند و روح ایمان که
با آن امر بعدل میکند و روح القدس که با آن بر میدارد نبوت را پس چون قبض روح او میشود منتقل میشود روح القدس بامام
و روح القدس نمیخوابد و غافل نمیشود و بازی نمیکند و سهو نمیکند و آن چهار روح میخوابند و بازی میکنند و غافل میشوند
و سهو میکنند و روح القدس ثابت است میبیند بان آنچه در شرق و غرب زمین است و در صحرا و دریا
پس گفت مفضل فدای تو شوم برمیدارد امام آنچه در بغداد است گفت آری و آنچه در زیر عرش است و بروایت از حضرت
صادق که گفت در انبیا و اوصیا پنج روح است روح بدن و روح قدس و روح قوت و روح شهوت و روح ایمان و در مؤمنین
چهار روح است بدرستیکه مؤمنین فاقدند روح قدس را و آن چهار روح روح بدن و روح قوت و روح شهوت و روح
ایمانست و در کفار سه روح است روح بدن و روح قوت و روح شهوت پس گفت آنحضرت که روح ایمان ملازم حال بنده
مادامیکه نکرده است گناه کبیره را پس چون کرد گناه کبیره را مفارقت میکند از او روح ایمان و روح قدس هر که ساکن شد
بدرستیکه او نمیکند گناه کبیره را هرگز و بروایت که عبدالله بن طلحه گفت پرسیدم از حضرت صادق که خبر ده مرا از پیغمبر رسول خدا از یحیی

کرچه سید هیچ شما بار چیزها را اگر ابا از کجا یافت در بن دنیا پس گفت آنحضرت که ای عبد الله از علم ما اعظم از آن است
ما حاصل از آن است با شما یا دوستی با حلال کرد و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی
و هم چنان بوحی فرستادیم ما بسوی تو روحی از امر خود اگر تو نبودی که بدانی که چیست کتاب و ایمان تا آنکه مبعوث کرد خدا ایشان را با روح
را پس تعلیم کرد به پیغمبران روح علم را و فهم را و هم چنین به رسولان روح چون که مبعوث گردانید خدا از برای ایشان که تعلیم میکند با ایشان علم
و فهم را سوره مؤمن بعد از ایه یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده یعنی میفرستد روح از امر خود را بهر کس که خواهد
از بندگان خود مرویست که آن روح القدس است و از مخصوص رسول خدا یا ائمه است سوره عم یتساءلون بعد از ایه یوم یقوم الروح
والملائکة صفا یعنی روزی که بر پا ایستد روح و ملائکه صف بسته مرویست از حضرت صادق که گفت روح ملکیست اعظم از جبرئیل
و میکائیل که بود با رسول خدا و هست با ائمه مرویست که امام جعفر بن ... حضرت امیر المؤمنین و گفت ...
کار میکند که بنده زنا میکند و حال آنکه باشد ... و حال آنکه مؤمن باشد این
جنانکه ... است ... مرتکب کبیره ... که ذکر کرده الله ... میکند
بدعاوی ... میکند با من ... از ایمان
... که ... میکند ... رسول خدا که
میگفت خلق کرد خدا ... اصحاب الجنة و اصحاب
المشئمة و السابقون السابقون ... ذکر کردیم ... که ذکر کرده ... ایشان
در ایشان پنج روح روح القدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن که بروح القدس مبعوث میشوند
مرسل و غیر مرسل و بروح ایمان عبادت میکنند خدا را ... و بروح قوت جهاد میکنند با دشمنان
خود ... و بروح شهوت ... طعام لذیذ ... میکنند با زنان
و بروح بدن راه میروند و حرکت میکنند پس گفت خدا تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع
بعضهم فوق بعض درجات و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس یعنی ... فضیلت دادیم ...
از ایشان را بر بعضی ... از ایشان کسی است که سخن گفت خدا تعالی با او و بلند کرد بعضی از ایشان را بالای بعضی به درجات
و دادیم ... معجزات ظاهره را و قوت دادیم او را بروح القدس پس گفت خدا تعالی در شان جماعتی
از ایشان ... روح ... ایشان را ... و ایشان
... اصحاب ... و ایشان ... خدا تعالی ... چهار روح
روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن ... روح تا آنکه
... گفت ... انا ... و منکم من یرد الی ارذل العمر
لکیلا یعلم بعد علم شیئا ... از شما کسی است که ... تا آنکه ...
... روح ایمان ... و ... نقصان ... جمیع ارواح ...

اند و امید کرده است ... رفتن ... از او ... و نقصان ...
... از ایشان ... روح ایمان ... نقصان ...
... ان شاء الله ... روح قوت ... جهاد ... دشمن ...
... روح شهوت ... بکند ... روح بدن
... که ... حرکت میکند تا آنکه ... خدا ... اسفل السافلین
... روح قوت ... زیاد میکند ...
... روح شهوت ... روح بدن تا آنکه ... نقصان ...
از ایمان او ... از ایمان ... و اگر توبه کند ... و لاینقض الیقین ...
میکند خدا ... دنیا ... و اما اصحاب المشئمة پس
ایشان یهود و نصاری اند که گفته است خدا الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم ... یعنی آنان را
که دادیم ما بایشان کتاب تورات و انجیل ... و میشناسند ... در زمان ... حق
و گفت وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون الحق من ربک فلا تکونن من الممترین یعنی ...
از ایشان کتمان میکنند حق را ... رسول ... خدا ...
که حق است ... انکار کردند ... ایشان ...
ایشان ... از ایشان روح ایمان را ... ایشان سه روح را روح قوت و
روح شهوت و روح بدن ... ایشان ... و گفت ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی نیستند
ایشان مگر مانند چهارپایان ... روح قوت ... روح شهوت
... بروح بدن پس گفت ... خدا تعالی

فصل ... سوره بقره بعد از ایه قال ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم
والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم یعنی گفت ... خدا تعالی ... طالوت را
... علم و جسم ... سلطنت ...
... سوره ... بعد از ایه افمن یهدی الی الحق
احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ...
... سزاوار ... هدایت ...
... حکم میکنید ... و اما ...
است ... و اما ...
... امام ...

عالم‌ترین مردمان و حکیم‌ترین مردمان و پرهیزکارترین مردمان و بردبارترین مردمان و شجاع‌ترین مردمان و سخی‌ترین
مردمان و عبادت کننده‌ترین مردمان باشد و ختنه کرده متولد شود و پاک و پاکیزه متولد شود و ببیند از پشت سر
خود چنانکه می‌بیند از پیش روی خود و سایه نداشته باشد و چون از شکم مادر بزمین آید بر دو کف دست خود آید و
صدای خود را به شهادتین بلند کند و محتلم نشود و بخوابد چشم او و نخوابد دل او و محدث باشد یعنی ملک با او سخن
میکند و زره رسول خدا بر او راست آید [illegible] و بول و غایط او را کسی نبیند
حق تعالی موکل کرده است زمین را به فرو بردن آنچه از او خارج میشود و بوی او از بوی مشک خوشتر باشد و باشد
سزاوارترین مردمان به ایشان از خود ایشان [illegible] و دعای او مستجاب باشد که اگر دعا کند بر سنگ هر آینه دو نیم شود
و باشد نزد او سلاح رسول خدا و شمشیر او ذوالفقار و باشد نزد او صحیفه‌ای که در آن نوشته است نامهای
شیعیان ایشان تا روز قیامت و صحیفه‌ای که نوشته است در آن نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت و باشد نزد او جامعه
و آن صحیفه‌ایست که طول آن هفتاد ذراع است و در آن نوشته است جمیع آنچه محتاج الیه فرزندان آدم است و نزد
او جفر اکبر و اصغر باشد یعنی پوست بزی و پوست قوچی که نوشته است در آن جمیع علوم حتی ارش خدش یعنی
دیه خراشیدن پوست بدن آدمی حتی جلد و نصف تازیانه و ثلث تازیانه و باشد نزد او مصحف فاطمه
مرویست از حسن بن جهم که گفت روزی نشسته بودم با حضرت ابوالحسن که حضرت پسر کوچک خود را فرمودند
در کنار من [illegible] پس نگاه کردم بسوی او [illegible] نگاه کردم به دو شانه و کتف
او [illegible] نگاه کردم دیدم [illegible] گوشت بود [illegible]
این مهر [illegible] مرویست که پرسید ضرار از هشام بن الحکم از دلیل امام بعد از پیغمبر
پس گفت هشام که هشت دلیل و علامت است بر امام چهار دلیل در صفت نسب او است و چهار در صفت نفس او است
اما چهار که در صفت نسب او است پس آنست که باید باشد از جنس معروف و مشهور باشد از قبیله معروف و از اهل بیت
معروف از جهت آنکه اگر چنین نباشد جایز است که باشد امام در اطراف زمین [illegible] از هر جنس و صنفی از مردمان و از جایز
نیست [illegible] و مشهورتر از قریش و قبیله [illegible] و از اهل بیت
و مشهورتر از [illegible] دلیل و علامت که در نفس او است پس آنست که باشد عالم‌ترین خلق و سخی‌ترین
خلق و شجاع‌ترین خلق و عفیف‌ترین خلق و معصوم‌ترین خلق از گناهان کبیره و صغیره [illegible]
و ناچار است که باشد در هر زمانی [illegible] باشد این صفات تا قیام قیامت [illegible] که حاضر بود در آن
مجلس گفت [illegible] هشام که ناچار است آنکه باشد امام عالم‌ترین خلق گفت هشام که اگر نباشد عالم ایمن نباشد از آنکه تغییر
شود شرایع او و احکام او [illegible] و [illegible] کسی که واجب باشد [illegible] واجب باشد [illegible]
و مصداق آنست قول خدا [illegible] و سایر [illegible] گفت [illegible]
دانستی که ناچار است آنکه باشد معصوم از جمیع گناهان گفت هشام که اگر معصوم نباشد ایمن نباشد از آنکه داخل شود در گناهی که

که داخل شود در آن غیر او پس محتاج شود بسوی کسی که او را امر کند و نهی کند و هر گاه داخل شود در گناهان ایمن نباشد
از آنکه پنهان کند بر همسایه خود و دوست خود و خویش خود و صدیق خود و مصداق آنست قول خدا [illegible]
[illegible] الظالمین پس گفت عبدالله که از کجا دانستی که باید امام شجاع‌ترین خلق باشد گفت هشام از
جهت آنکه او [illegible] خلق است و [illegible] رجوع بسوی او میکنند در جنگ پس اگر او بگریزد پس رجوع خواهد کرد [illegible]
و جایز نباشد که امام رجوع کند بغضب خدا و مصداق آنست قول خدا [illegible]
[illegible] پس گفت عبدالله که از کجا دانستی
ای هشام که باید امام سخی‌ترین مردمان باشد گفت هشام از جهت آنکه اگر سخی نباشد [illegible] اشیا [illegible] امامت
جهت احتیاج مردمان [illegible] و [illegible] و میان مردمان [illegible] تا آنکه [illegible] از
جهت آنکه هر گاه سخی شود [illegible] و مسلمانان [illegible] و [illegible]
[illegible] که گفتیم که باید معصوم باشد پس هر گاه نباشد شجاع‌ترین خلق و عالم‌ترین خلق
سخی‌ترین خلق و عفیف‌ترین خلق جایز نباشد که امام باشد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
در حدیثی مرویست از حضرت [illegible] که [illegible] امام است عصمت [illegible] باشد عالم‌ترین
مردمان و پرهیزکارترین مردمان و عالم‌ترین مردمان [illegible] و آنکه باشد صاحب وصیت ظاهره و آنکه باشد [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] باشد [illegible] و سایه [illegible]
[illegible] مرویست از حضرت رضا [illegible] که باشد امام [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] باشد [illegible] کند [illegible]
[illegible] و [illegible] ظاهر [illegible] تا آنکه شناخته شود [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول [illegible] اولاد رسول [illegible] اولاد دشمنان او مثل ابوجهل [illegible]
جهت آنکه جایز است [illegible] امامت [illegible] که مؤمن باشد [illegible] اولاد رسول
تابع [illegible] اولاد دشمنان خدا و رسول [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] خلق [illegible] رسول [illegible] باشد [illegible]
خلق که [illegible] باشد [illegible] و هر گاه باشد [illegible]
رسول باشد [illegible] در [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مرویست از ابوبصیر که گفت
[illegible] حضرت ابوالحسن [illegible] امام را [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

ایشان تا اینکه باشد حجت بر ایشان از جهت اینکه رسول خدا نصب کرده علی را و شناسانید او را بمردمان و هم چنین امر بشناسانید
بمردمان و نصب کرده امام را از برای ایشان تا اینکه بشناسند او را و سوال کنند از او پس او جواب بگوید و اینکه بگوید
و ساکت شوند مردم از سخن او و چیزی هست بمردمان که بگوید با مردمان بهر زبانی پس گفت آن حضرت که ای
ابا محمد و این ساعت بیشتر از اینکه چیزی بدانیم بتو علامتی که معلوم شود از آن پس که بخدا اگر در زبان کرم مگر اینکه
کرد اخل شد بر ما مردی از اهل خراسان پس سخن گفت آن مرد خراسانی با آن حضرت بزبان عربی و او جواب گفت بزبان فارسی
پس گفت با و خراسانی که اصلحک الله یا بن رسول الله منع نکرد مرا از اینکه سخن بگویم با تو بزبان خود مگر اینکه گمان کردم که تو نیکو
نمیدانی زبان ما را پس گفت آن حضرت سبحان الله چرا پس هر گاه من نیکو ندانم زبان تو را تا جواب تو بگویم پس چه باشد فضل من
بر تو یاد ده پس بتو پس گفت ای ابا محمد بدرستیکه امام مخفی نیست بر او کلام احدی از مردمان و نه زبان و نه حیوانات و نه
چیزی که در او روح باشد و نه هیچ جانداری و با این خصلتها نشود امام پس اگر نباشد در او این خصلتها پس او امام نیست
مرویست از ابی جعفر که نامش جابر و التمیز بود که گفت دیدم حضرت امیر المؤمنین را در مسجد جمعه از خواهان خود و در
دست داشت تازیانه و میزد از اهل و زن شاهی که میفروختند مسوخ از ماهی را از مارماهی و طافی و جری و غیر آن
و میگفت بایشان ای فروشندگان مسوخ بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان پس برخاست فرات و گفت یا امیر المؤمنین کیستند
لشکر بنی مروان پس گفت آن حضرت که جماعتی باشند که تراشند ریشهای خود را و تاب دهند سبلتهای خود را پس گفت جابر که من
ندیدم خطیبی گویاتر از آن حضرت که بلیغتر باشد و رفتم تا اینکه نشست در رحبه مسجد پس گفتم با او یا امیر المؤمنین
چیست دلیل و علامت امامت خدا از رحمت کند پس گفت آن حضرت که بیار بمن این سنگریزه را و اشاره کرد با دست خود
بسوی سنگریزه پس دادم با و آن سنگریزه را پس مهر زد در آن با خاتم خود و گفت ای جابر هر گاه ادعا کند امامت
و توانا باشد که مهر زند چنانچه دیدی پس بدان که او امام مفترض الطاعة است و امام غایب نشود از او چیزی که اراده کند
و گفت جابر که من رفتم که دیدم بیزار تا اینکه از دنیا رحلت کرد امیر المؤمنین پس آمدم بنزد حضرت امام حسن
واو در جای پدرش امیر المؤمنین نشسته بود و مردم از او سوال میکردند پس گفت بمن که ای جابر و التمیز بیاور بمن
آن سنگریزه که با تو است پس دادم با و آن سنگریزه را پس مهر زد در آن چنانچه مهر زده بود امیر المؤمنین و گفت جابر
که پس آمدم بنزد حضرت امام حسین بعد از او و او در مسجد رسول خدا بود پس گفت که ای با مرحبا بیاور دلالت
امامت را پس گفتم ای سید من پس گفت بیاور بمن آنچه را که با تو است پس دادم با و آن سنگریزه را پس مهر زد بر آن از برای من
پس آمدم بنزد حضرت علی بن الحسین و در وقتی که رسیده بود بمن پیری تا اینکه مرا سستی فنا فرا گرفته بود و در آن
وقت یکصد و سیزده سال بود پس دیدم او را که رکوع و سجود میکند و مشغول بعبادت است پس مایوس شدم از دلالت
پس او اشاره کرد با انگشت سبابه خود بسوی من پس عود کرد جوانی من بسوی من پس گفتم ای سید من چه قدر گذشته است
از دنیا و چه قدر باقی مانده است از آن گفت اما آنچه گذشته است پس آری یعنی خواهم گفت و اما آنچه باقی مانده است پس نمی
یعنی نخواهم گفت پس گفت بمن که بیاور آنچه را که با تو است پس دادم با و آن سنگریزه را پس مهر زد بر آن از برای من پس

ملاذ نکردم حضرت باقر را پس او نیز مهر زد از برای من در آن سنگریزه پس آمدم بنزد حضرت صادق پس او نیز مهر زد از برای
من در آن سنگریزه از برای من پس آمدم بنزد حضرت موسی بن جعفر پس او نیز مهر زد از برای من در آن سنگریزه پس آمدم بنزد
حضرت رضا پس او نیز مهر زد از برای من در آن سنگریزه پس زندگانی کرد جابر بعد از آن نه ماه و بگیر چنانچه ذکر کرده است
عبدالله بن هشام و جابر این حدیث با بعد حجابر بدو حدیث و سوی چنانچه بیشتر ربیعه بوده است از اصحاب امام ... حضرت
ائمه و ... علیهم صلوات الله اجمع فصل در بیان عصمت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و در بیان حضرات امام مستور و بعضی از بیان ایشان
قال الله تعالی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی گفت ابراهیم که بگو از ذریه من نیز امام باش گفت خدا که نمیرسد
و بیان من ستمکاران روایتست از عبدالله بن مسعود که گفت که رسول خدا که منم دعوت پدرم ابراهیم گفتیم یا رسول الله چگونه
گشتی دعوت پدرت ابراهیم گفت که وحی کرد خدای تعالی بسوی ابراهیم که من گردانیدم ترا امام از برای مردمان امام پس گرفت
ابراهیم را در فرح و شادی و گفت ای پروردگار من گردانیده باشی امامی از غیر من مانند من از ذریه من پس وحی کرد
خدای تعالی با و که ای ابراهیم بدرستیکه من عهدی بتو نمیدهم که وفا نکنم بآن از برای تو گفت ابراهیم ای پروردگار من کدام عهد است که وفا
نکنی از برای من گفت خدای تعالی که نمیدهم بتو عهد ظالم و ستمکار از ذریه تو را گفت ابراهیم که کیست ظالم از اولاد من که
نمیرسد بعهد من گفت خدای تعالی اگر سجده کرده از برای بت هرگز نمیکنم او را امام و هرگز صحیح نیست که امام باشد او
گفت ابراهیم که دور دار مرا و اولاد مرا از اینکه عبادت کنیم بتها را ای پروردگار من بدرستیکه بتها بسیار گمراه میکنند
از مردمان گفت پیغمبر پس منتهی شد دعوت ابراهیم بسوی من و بسوی برادر من علی که سجده نکرده احدی از ما بسوی بت هرگز
پس اختیار کرد خدا مرا پیغمبر خود و علی را وصی من روایتست از موسی بن جعفر از پدرانش از علی بن الحسین که گفت امام از ما نیست
مگر معصوم و نیست عصمت در ظاهر خلقت تا اینکه شناخته شود از این جهت است که نباشد مگر منصوص پس گفته شد
با و که ای پسر رسول خدا پس چیست معنی معصوم گفت آن حضرت که او کسی است که چنگ زننده باشد بریسمان خدا و ریسمان خدا
قرآن است جدا نمیشود معصوم و قرآن از یکدیگر تا روز قیامت و امام هدایت میکند مردم را بسوی قرآن و قرآن هدایت
میکند بسوی امام و اینست قول خدای تعالی اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ یَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ یعنی بدرستیکه این قرآن هدایت میکند بر راهی که
که محکم ترین راهها است روایتست که پرسید کسی از هشام بن الحکم که چیست معنی قول شما که نمیباشد امام مگر معصوم گفت هشام
که پرسیدم از حضرت صادق از معنی آن پس گفت آن حضرت که معصوم آنکس است که منع باشد بتوفیق خدای تعالی از جمیع محرمات
خدای تعالی و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم یعنی هر کس چنگ در زند بخدای تعالی پس بحقیقت هدایت کرده شد بسوی راه راست
مرویست از ابن ابی عمیر که گفت که شنیدم از هشام بن الحکم در طول صحبت من با او نیکوتر از این کلام در صفت عصمت امام که
از او پرسیدم از او پرسیدم از او که آیا امام معصوم است گفت آری گفتم چیست صفت عصمت او و بچه چیز شناخته میشود گفت که
جمیع گناهان از چهار وجه است که پنجم ندارد حرص است و حسد است و غضب است و شهوت پس این چهار
صفت منتفیست از امام و جایز نیست که امام حریص باشد بر این دنیا و حال آنکه دنیا در زیر نگین او است از جهت اینکه او خزانه
دار مسلمانان است پس بچه چیز حریص میشود و جایز نیست که حسود باشد از جهت اینکه آدمی حسد میبرد از کسی که فوق

او باشد و نیست غیر از امام احدی پس چگونه حد میزند از کسی که او بیشتر از او است و چاره نیست که امام منع کننده از برای چیزی
از امور دنیا مگر اینکه غضب او از برای خدا تعالی باشد زیرا که خدا تعالی واجب کرده است بر او امر کردن حدود را و اینکه باک نداشته باشد
از ملامت مردم در راه خدا و نکند را فتوی در دین او تا اینکه جاری کند حدود خدا تعالی را و چاره نیست که امام تابع شهوتها باشد
و اختیار نکند دنیا را بر آخرت از جهت اینکه خدا تعالی دوست گردانیده است بسوی او آخرت را چنانچه دوست گردانیده است بسوی ما
دنیا را پس امام نگاه میکند بسوی آخرت چنانچه نگاه میکنیم ما بسوی دنیا پس آیا تو دیدهٔ احدی را که ترک کند صورت خوب را از برای
صورت زشت و طعام لذیذ را از برای طعام تلخ و جامه نازک را از برای جامه درشت و نعمت آخرت باقی را از برای دنیای فانی
و مرویست از حضرت رضا از پدرانش از حضرت علی از پیغمبر که گفت هر کس که مسرور شود که نگاه کند و اینکه
نگاه کند بسوی شاخ یاقوت سرخی که کشته است آنرا خدا تعالی بدست خود و اینکه چنگ زند بآن شاخ یاقوت پس باید که دوست بدارد
علی را و امامان از اولاد او را زیرا که ایشان اختیار کردگان خدا و برگزیدگان اویند و ایشانند معصوم از هر گناه و خطیئه
و مرویست از ابن عباس که گفت شنیدم از پیغمبر که میگفت بدرستی که طاعت از برای خدا و از برای رسول خدا و از برای والیان امرست و بدرستیکه
امر کرده خدا بطاعت اولی الامر از جهت اینکه ایشان معصوم و مطهرند از گناه نمیکنند معصیت را هرگز و مرویست از حضرت صادق
که گفت انبیا و اوصیا گناه ایشان نباشد هیچ گناهی زیرا که ایشان از جهت اینکه معصوم و مطهرند و مرویست که نوشت حضرت رضا
از برای مأمون که واجب نکرده است خدا تعالی طاعت کسی را که میداند که گمراه میکند او مردم را و اغوا میکند ایشان را و اختیار نکرده
از برای رسالت خود و برگزیده است از بندگان خود کسی را که میداند که کافر است باو و بعبادت او و عبادت میکند شیطان را
بعوض او و مرویست در تفسیر لا ینال عهدی الظالمین که قصد کرده است خدا تعالی باین آیه که امامت صلاحیت ندارد از برای کسی که عبادت
کرده باشد بتی را یا اینکه اختیار کرده باشد شرک بخدا را در یک چشم بهم زدنی اگر چه مسلمان شود بعد از آن و ظلم گذاشتن چیزیست
در غیر موضع آن و عظیم ترین ظلم شرکست که فرموده است خدا تعالی ان الشرک لظلم عظیم و هم چنین صلاحیت ندارد امامت از برای کسی که
مرتکب محارم شده باشد صغیره باشد یا کبیره و اگر چه توبه کند بعد از آن و هم چنین باید ثابت نباشد حدی بر او پس امام
نمیباشد مگر معصوم و معلوم نمیشود عصمت او مگر بنص خدا تعالی بر آن بزبان پیغمبر او از جهت اینکه عصمت نیست در ظاهر
خلقت تا اینکه دیده شود مانند سیاهی و سفیدی و مانند آن و عصمت غایبست از نظرها و شناخته نمیشود مگر بتعریف
علام الغیوب فصل در بیان معنی آل محمد و اهل بیت او و عترت او و عشیرهٔ او و ذریهٔ او و در حفظ او مودت او و آیهٔ
سورهٔ طه بیان آیه وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها یعنی امر کن ای محمد اهل بیت خود را بنماز کردن و صبر
بکن بر نماز کردن و مرویست از حضرت رضا در این آیه که گفت مخصوص داد ما را خدا تعالی باین خصوصیت چونکه امر کرد
ما را با امت با قائم کردن نماز پس مخصوص داد ما را بدون امت پس بود رسول خدا که می آمد بدر خانهٔ علی و فاطمه
بعد از نزول این آیه نه ماه در هر روزی در وقت حاضر شدن هر نمازی پنج مرتبه و میگفت الصلاة یعنی حاضر شد
وقت نماز رحمت کند شما را خدا تعالی و گرامی نداشت خدا تعالی احدی از ذریه پیغمبران را بمثل این کرامتی که گرامی داشت ما را و مخصوص
کرده است ما را بدون جمیع اهل بیت ایشان و مرویست از حضرت باقر در این آیه که گفت امر کرد خدا تعالی پیغمبر خود را

که مخصوص

که مخصوص کرده اند امر بنماز اهل بیت خود را بدون سایر مردمان تا اینکه بدانند که از برای اهل بیت او
در نزد خدا تعالی منزلتی هست که از برای غیر ایشان نیست پس امر کرد اهل بیت را با عامه مردمان پس امر کرد با ایشان بخصوص
و مرویست از ابو سعید خدری که گفت چونکه نازل شد این آیه بود رسول خدا که می آمد بدر خانهٔ علی و فاطمه تا نه ماه در وقت
هر نمازی و میگفت الصلاة رحمت کند شما را خدا تعالی بدرستیکه میخواهد خدا تعالی که ببرد از شما اهل بیت رجس و پلیدی را و پاک
گرداند شما را پاک گردانیدنی و مرویست از حضرت باقر که گفت امر کرد خدا تعالی پیغمبر را که مخصوص گرداند اهل خود را
بدون مردمان تا اینکه بدانند مردمان که از برای اهل او در نزد خدا تعالی منزلتی هست که نیست از برای مردمان پس امر کرد
با ایشان با مردمان و امر کرد با ایشان بخصوص و مرویست از زید بن علی از پدرش از جدش که گفت بود رسول خدا
در خانه ام سلمه پس آوردند نزد او پس خواند فاطمه و حسن و حسین را پس جمع کرد ایشان را پس پوشانید
بر ایشان عبای خود را و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی بدرستیکه میخواهد خدا
که ببرد از شما اهل بیت پیغمبر پلیدی و ناپاکی را و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی پس گفت ام سلمه که آیا من هم با ایشانم
یا رسول الله گفت که تو بسوی خیری و مرویست از حضرت صادق از پدرش که گفت گفت علی بن ابیطالب بدرستیکه
خدا تعالی تفضیل داده ما اهل بیت را و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خدا تعالی میگوید در کتاب خود انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس بحقیقت پاک گردانیده ما را خدا تعالی از فواحش آنچه که ظاهر است از آن
و آنچه که باطن است پس ماییم بر منهاج و طریقهٔ حق و مرویست از ام سلمه که گفت نازل شد این آیه در خانه من و حال آنکه
در خانه من هفت نفر بودند جبرئیل و میکائیل و رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و من ایستاده بودم بر در
خانه پس گفتم یا رسول الله آیا من نیستم از اهل بیت گفت تو بر خیری بدرستیکه تو از زنان پیغمبری و نگفت که تو از
اهل بیتی و مرویست از ابو بصیر که گفت من پرسیدم از حضرت صادق که کیست آل محمد گفت ذریهٔ او پس گفتم کیست
اهل بیت او گفت ائمهٔ اوصیا او پس گفتم کیست عترت او گفت اصحاب عبا پس گفتم کیست امت او گفت مؤمنانی که تصدیق کردند
بانچه آورده است از نزد خدا تعالی و چنگ زدند بثقلین که امر شده است به چنگ زدن بانها که کتاب خدا
و عترت او است که اهل بیت او باشند آنانکه برده است خدا تعالی از ایشان رجس و ناپاکی را و پاک گردانیده است
ایشان را پاک گردانیدنی و ثقلین دو خلیفه اند بر امت بعد از او و مرویست از ام سلمه که رسول خدا گفت بحضرت فاطمه
که بیاور شوهر خود را و دو پسر او را پس آورد ایشان را پس انداخت رسول خدا بر همه ایشان عبای خود را پس گذاشت
دست خود را بر سر ایشان و گفت بار خدایا این جماعه آل محمدند پس بگردان صلوات خود را و برکات خود را بر آل محمد زیرا که
تو حمید مجیدی پس گفت ام سلمه که پس بلند کردم عبا را تا اینکه داخل شوم با ایشان پس کشید رسول خدا
از دست من آنرا و گفت بدرستیکه تو بر خیری سورهٔ شعرا بیان آیه وأنذر عشيرتك الأقربين یعنی بترسان ای محمد عشیرهٔ
نزدیک خود را و مرویست که نازل شد این آیه و رهطك منهم المخلصين یعنی
ترا از ایشان که خالص شده باشند از جمیع معایب گفت که ایشان علی بن ابیطالب و حمزه و جعفر و حسن و حسین

و اند از آل محمد اند مروی است از حضرت رضا که خواندند و اند [illegible] المخلصین و گفت اجتبی است [illegible]

ابی بن کعب و ثابت است در مصحف ابن مسعود پس گفت و ابن [illegible] است بلند و [illegible] که قصد کرده خدا [illegible]

یا بن الحجامه [illegible] رسول خدا و گذشت شان نزول این آیه در فضل [illegible] حضرت [illegible]

از حضرت صادق [illegible] که رسید از حضرت امیر المؤمنین از بعض قول رسول خدا که من [illegible] در بیان

ثقلین را که کتاب خدا و عترت من است که کیست عترت پس گفت که منم و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین [illegible]

ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان است که مفارقت نمیکند از کتاب خدا و [illegible] مفارقت نمیکند کتاب خدا از ایشان تا آنکه وارد

شوند بر رسول خدا در کنار حوض مروی است که گفت حضرت صادق [illegible] اللهم صل علی محمد و اهل بیته [illegible]

جمع کرد ما آل محمد [illegible] پس گفت آنحضرت که بدرستی که آل محمد کسی است که حرام کرده است خدای تعالی [illegible] نکاح او را [illegible]

مروی است که کسی پرسید از حضرت صادق [illegible] آل محمد [illegible] پس گفت او که [illegible]

گفت ائمه اند [illegible] ادخلوا آل فرعون اشد العذاب گفت آنحضرت که والله قصد نشده [illegible]

فصل [illegible]

[illegible] سوره آل عمران [illegible] آیه ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول

للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ولا یأمرکم

ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون یعنی سزاوار نباشد از برای هیچ آدمی

که بدهد او را خدای تعالی کتاب [illegible] و علم [illegible] پس بگوید [illegible] باشید بندگان از برای من بدون

خدای تعالی و لیکن [illegible]

[illegible]

[illegible] شما مسلمان [illegible]

آنحضرت که معاذ الله [illegible]

[illegible] مروی است از حضرت رضا [illegible]

[illegible]

[illegible] مروی است از حضرت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] عیسی بن مریم [illegible] نصاری [illegible]

خدا است [illegible] سوره نساء [illegible] یا اهل

الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق یعنی ای صاحبان کتاب [illegible]

در دین [illegible] مروی است [illegible] حضرت صادق [illegible]

ایشان را [illegible] بدترین خلق خدا [illegible] خدای تعالی را [illegible]

خدا [illegible] یهود و نصاری [illegible] پس گفت آنحضرت [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] عیسی بن مریم [illegible] نصاری [illegible] سوره مائده [illegible]

لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم یعنی بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند که بدرستی که خدای تعالی او است مسیح پسر مریم

و قال تعالی قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء

السبیل یعنی بگو ای صاحبان کتاب [illegible] یهود و نصاری تجاوز [illegible] در دین [illegible]

[illegible] سوره رعد [illegible]

ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار یعنی آیا کردانیده اند

از برای خدای تعالی شریکان [illegible] خلق کنند مانند خلق کردن خدای تعالی تا آنکه مشتبه شود خلق بر ایشان بگو خدای تعالی خلق کننده

هر چیزی است و او است یکانه غالب بر هر چیزی سوره روم [illegible] الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل

من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون [illegible]

[illegible]

خلق [illegible] مروی است [illegible] حضرت ابو الحسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از حضرت رضا [illegible]

[illegible] با ایشان [illegible] از ایشان [illegible]

[illegible] از ایشان [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانند و خود را ابلکه ظاهر کند بان فضیلت او را در نفوذ خود و اختیار کرده او را بلکه امت خود تا ابلکه را حجت کرده اند باو و حجت خود را
بخلق خود و تا ابلکه بکرده اند انچه را که عطا کرده است باو و ثواب و جزای طاعت او و باعث بر متابعت کردن امر او و سبب این
شدن بندگان تکلیف او از غلط کردن در کسی که نصب کرده است او را ایشان که حجت باشد بر ایشان و مقتدای ایشان
باشد و داستان ایشان مثل این است که بادشاهی که طالب پادشاهی از پادشاهان دنیا باشد که منقطع شوند از فضل
دیگر او و امیدوار باشند به بخشش او و باسودن در سایه او و تعیش کردن با احسان او و در گشتن بسوی اهل
و عیال خود به عطاء جزیل او و نوال جمیل او پس دلهای ایشان متعلق باشد بدربار او و متوجه باشد بجانب ایشان
بجانب او و جستجو کنند از راه در دروازه او که بدیدن باشان کرده باشد که طلوع کنند بادشاه بر ایشان با لشکر بسیار
و سوار و پیاده بیشمار و با شوکت و جلالت و اقتدار پس چون ببینند او را البته بکنند جز تعظیم او را و بجای بیاورند
لوازم پادشاهی او را و شاید بنام او غیر او را و تعظیم بکنند غیر او را مانند او و اگر ظاهر کرده حق پادشاهی ابدا
بجا نیاورده باشند و مستحق خواهند شد عقوبت عظیم او را و بگویند ایشان که البته نقد و طاعت در عوض خود ما چنان کرد
کرده پس ابدا نه دستی در زبان نکند که وارد شود بر ایشان غلامی از غلامان مقرب پادشاه با شوکت و جلالت و حشم و عبید
و خدم چنانکه پادشاه بهمراه او فرستاده باشد و او را صاحب منصب بزرگ کرده اینها باشد پس چون ببینند او را بجهت
که طالب پادشاه بودند ان غلام پادشاه را با ان جلالت و شان و سپاه و غلامان چنانکه بود در نظر ایشان
دیگر کرده باشند او را گمان بکنند که پادشاه همان او را پادشاه بدانند پس تعظیم و توقیر او کنند تعظیم پادشاهی و نام ببرند او را
بر پادشاهی و انکار کنند از بنده بودن او و ان ابلکه برتر از او پادشاه هست و ان ابلکه او مالک او دارد پس این غلام
با سپاه او منع کنند ایشان را از ان و بیزاری جویند از انکه پادشاه باشد و از نام پادشاهی چیزی هست بایشان که
او بنده پادشاه است بغیر پادشاه این حشم و خدم و غلامان و لشکر را باو داده است و او را ابلکه برتر و معظم کرده
است و این اقوال و افعال ایشان نسبت باو ناروا است و موجب غضب و سخط و عقوبت پادشاه است ایشان را و قبول نکنند
و نکنند او را کنند و این چنین باشند تا وقتی که پادشاه باین جهت غضب کند بر ایشان و امر کند بعقوبت ایشان و متوکل کرده
بر ایشان کسی را که عذاب کند ایشان را بدترین عذابها پس باید این جماعت باشند از گروهی که باشند امیرالمؤمنین ع را ب
که کرامات و اخبار حقایق از برای ابلکه ظاهر کرده اند و فضل او را در پادشاه و حجت خود را بر خلق بوده در نظر ایشان
خالق ایشان از ابلکه بکرده اند غلط را بنده خود و بر تر دانستند او را از ابلکه باشد از برای او بهره که ایشان نام
برده اند و را بجز نام او بر علی و تا بعاقبت از اهل علما و شیعیان او منع کرده اند ایشان را از ان کفار و غلاف
و کفشد با ایشان که بنده ستم که علی و غیر از ان او بندگان که حق خدا اند و مخلوق و بیعت او بنده و قادر نیستند که بر چیزی
که خلق بهره کار و عالم ایشان را قادر کرده اند بر ان و ما لک نیستند مگر چیزی که خدا ما لک کرده اند ایشان را بر ان
و نیستند ایشان ما لک موت و نه حیوة و نه نشور و نه قبض و نه بسط و نه حرکت و نه سکون مگر بچیزی که خدا تعالی
قادر و توانا کرده باشد ایشان را بر ان و بلد ستی که خالق ایشان و بهره کار ایشان برتر است از صفات مخلوقین و از نعوت

محمد بن بسیار بلدستی که کسیکه اخلاق کند ایشان را با یکی از ایشان را به درجه کار خود بد و خدای تعالی را برای کار ذات ببخشی گمراه
شده است از و سطه ابر اشاع کرده قوم از ان رنقو ایکرده اند بکر گشتی و طغیان را ما نند در طغیان خود حیران و در ضلالت
خود سرگردان بر باطل شده از رحمت ایشان و ضایع کرده بد طلبها ایشان و باطل ماندند در عذاب الیم مرویست که امدند
نزد حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از قتال اهل بصره هفتاد مرد از جنس سیاهان و هنود که بجزاند نزد انحضرت از بان خود حرفها
و سجده میکردند از برای او پس گفت انحضرت با ایشان که وای بر شما با دمکنید این کار را بدرستی که منم مخلوقی مثل شما پس
اباوا سماع کردند ایشان از ان پس گفت اگر برنگردید از انچه گفتید در شان من و توبه نکرده بسوی خدای تعالی
هراینه خواهم کشت شما را پس ابا و امتناع کردند پس کنداند برای ایشان گودالها و فرمود که اتش در ان کردند بقنبر که تبر
میکشید بایشان و بکردن را مطعمه دادند در ان اتش و ایشان سوختند پس گفت انی اذا ابصرت شیئا منکرا اوقدت نارا
و دعوت قنبرا ثم احتفرت حفرا فقنبر یحطم حطما منکرا یعنی بدرستیکه من چون ببینم امر منکری را جمع کردم و اتش افروختم
قنبر را طلب کردم و امر کردم گودال کردن و قنبر بشکند شکستن نیکو مرویست از حضرت باقر ع که چون فارغ
شد علی ع از قتال اهل بصره امدند بنزد او هفتاد مرد از جماعت سیاهان و هنود پس سخن گفتند با او بزبان خود
پس جواب گفت انحضرت با ایشان بزبان ایشان و گفت با ایشان که بدرستیکه من نیستم چنانچه شما میگوئید منم بنده خدا
مخلوق او پس ایشان ابا کردند بران و گفتند تو او هستی و تو خدائی پس گفت با ایشان که اگر برنگردید از انچه گفتید در شان
من و توبه نکنید بسوی خدای تعالی هرآینه میکشم شما را پس ایشان ابا کردند از انکه برگردند و توبه کنند پس امر کرد تا انکه
کندند چاهها پس حفر کردند بعضی از انها را بسوی بعضی پس انداخت ایشان را در ان چاهها پس امر کرد و اتش
بیاورند در یکی از ان چاهها که کسی در ان نبود بعد امر نمود بمرد اخل شد و بسوی ایشان از انجا و بر ایشان پس مردند
مرویست که پرسیدند از حضرت رضا ع که چه میگوئی تو در تفویض پس گفت بدرستیکه خدای تعالی تفویض کرده است
بسوی پیغمبر خود امر دین خود را و گفته است ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر چه را که بدهد بشما رسول
خدا پس اخذ کنید انرا و هر چه را که منع کند از ان پس باز ایستید از ان و اما خلق کردن و روزی دادن پس مطلقا نه
با بدرستیکه خدای تعالی خالق هر چیزیست و میگوید خدای تعالی هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم
من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون یعنی اوست خدائیکه خلق کرده است شما را پس روزی داده شما را پس
میراند شما را پس زنده کرده شما را ایا از شریکان شما کسی هست که بکند از اینها هیچ چیز را منزه و پاکست و برتر است از انچه شریک
او میکردانند مرویست از یزید بن عمیر که گفت که در مرو بودم که رفتم بنزد حضرت رضا ع و گفتم با او که ای فرزند رسول خدا
مرویست از حضرت صادق ع که او گفته است که نیست جبری و نه تفویضی بلکه امریست در میان دو امر پس گفت انحضرت
که هر که گمان کند که خدای تعالی میکند افعال ما را و ابرا عذاب میکند ما را بران پس بتحقیق کافر است بجبر و هر که گمان کند که خدا
تفویض کرده است امر خلق را در رزق و خلق را بسوی حجتهای خود پس بتحقیق کافر است بتفویض و گوینده بجبر کافر است و گوینده
بتفویض مشرک است و روایت کرده اند در کتب و خبار از شیعه مردان که خدای تعالی تفویض کرده است بسوی علی ع مرد امر خلق

نکند و روزی بدهد پس گفتند که و همچنین که محالست دعا بر غیب بخدا تعالی که تفویض کرده باشد زیرا که او در غیب خلق اجسام
عاجز از خدا تعالی نکنند که و همچنین بگو که بلکه خدا تعالی قادر کرد ایشان را بر آن و تفویض کرده است بسوی ایشان پس خلق
میکنند و روزی میدهند و شفا میدهند و در این مسئله نزاع شدید پس گفت کسی با ایشان که رجوع کنید در این مسئله بسوی
محمد بن عثمان که از اصحاب حضرت صاحب الامر است تا آنکه واضح بکند از برای شما حق را از نزد صاحب الامر پس راضی شدند
به محمد بن عثمان و نوشتند با او این مسئله را پس بیرون آمد جواب حضرت صاحب الامر بسوی ایشان توقیعی که نسخه آن اینست بدرستیکه
که خدا تعالی او است آنچنان که خلق کرد جمیع جسمها را و قسمت کرد جمیع روزیها را از جهت آنکه نیست او جسم و نه حال در جسم نیست
مثل او هیچ چیزی و او است شنوا بینا و اما ائمه پس بدرستیکه ایشان سؤال میکنند از خدا تعالی پس خلق میکند خدا تعالی
و سؤال میکنند از او پس روزی میدهد از جهت اجابت سؤال ایشان و تعظیم حق ایشان **فصل در بیان آنکه قبول نمیشود**
هیچ عملی از اعمال خیر بغیر ولایت و دوستی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام سوای حقه د و آیه

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى یعنی و بدرستیکه هر آینه آمرزنده ام مر آنکسی را که توبه کرد و ایمان
آورد و کرد کار نیکو پس راه راست یافت مرویست در این آیه یعنی پس راه یافت بسوی ولایت اهل بیت مرویست
از حضرت باقر که در این آیه که گفتا یا می بینید که چگونه شرط کرد خدا تعالی که نفع نمی بخشد توبه و ایمان و عمل صالح
تا آنکه راه یابد بسوی که بخدا تعالی که هر که ... دلالت کند که عمل نیک قبول نمیشود از او تا آنکه راه یابد بسوی ما
از آنحضرت که بسوی چه چیز راه یابد فرمود بسوی ما مرویست از حضرت سجاد که گفت بخدا در حدیثی که هر آینه
گمراه شد هر کس که کوشید از ... راهی بسوی خدا مگر ... بسوی ما و بسوی ولایت ما ...
وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى گفت یعنی راه یافت بسوی ولایت ما مرویست از حضرت صادق که اول چیزی که سؤال
میشود از بنده چون که ایستاد در پیش روی خدا تعالی ... نماز واجب است و از زکوة واجب است و از روزه
واجبات و از حج واجب و از ولایت ما اهل بیت پس اگر اقرار کرده بولایت ما پس مردان قبول میشود از او نماز او
و روزه او و زکوة او و حج او و اگر اقرار نکرده بولایت ما در پیش روی خدا تعالی قبول نمیکند خدا تعالی چیزی از اعمال او
از آنحضرت از پدرانش که گفت نازل شد جبرئیل بر پیغمبر و گفت ای محمد سلام میرساند بتو خدا و میگوید
خلق کردم آسمانهای هفتگانه ... و هفت زمین ... اگر بنده ... در میان آنها ... روزه بدارد ... و نماز بکند ... و
بندگی کند ... در میان رکن و مقام ... اگر بنده ... باشد ... ملاقات کند مرا در حالتی که انکار
ولایت علی ... باشد ... و مرویست از علی بن الحسین که گفت رسول خدا
که ملازم مودت ما اهل بیت شوید زیرا که کسی که ملاقات کند خدا را در روز قیامت و حال آنکه او دوست داشته باشد ما را
داخل بهشت میشود ... و سوگند بخدا ... که نفع نمی بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما مرویست
از حضرت صادق که گفت بدرستیکه ... تا آنکه معرفت پیدا کند و معرفت پیدا نمیکند تا آنکه تصدیق کند
و تصدیق نمیکند تا آنکه تسلیم کند ... ابواب ... راه ... باشند ...

خدا تعالی قبول نمیکند مگر عمل نیکو را و قبول نمیکند خدا از آنکه ... بشرط و عهود پس هر کس که وفا کرد بشرط خدا ...
آنحضرت که وصف کرده است در عهد خود پس رسید بقبول آنکه در نزد او است و تمام میشود وعده او بدرستیکه خدا تعالی خبر داده است
بندگان را براه های هدایت و قرار داده است از برای ایشان در آن علامتها و خبر داده است که چگونه راه بروند و گفته است
وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ تا آخر آیه و گفته است إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس هر که بترسد از خدا تعالی در آنچه که او امر کرده است
ملاقات میکند خدا را با ایمان بآنچه که آورده است ... هیهات هیهات فوت کردند ... گروهی پیش از آنکه راه یابند
و گمان کردند که ایشان ایمان آورده اند و بلکه مشرک باشند از جهت آنکه نمیدانند هر کس که داخل خانه نشود از درهای آن
با مشرکات و هر کس که پیش گرفت راه غیر آن را ... راه هلاکت و خدا تعالی متصل کرده است اطاعت ولی امر خود را
بطاعت پیغمبر خود و طاعت پیغمبر خود را بطاعت خود پس هر کس که ترک کرد طاعت والیان امر او را اطاعت خدا و رسول او
نکرده است و اقرار بآنچه نازل شده است از نزد خدا تعالی ... میگوید که ابواب چهارگانه اشاره است بسوی ...
از توبه و ایمان ... خدا تعالی و عمل صالح کردن و راه یافتن بسوی حجتهای خدا و ائمه هدی و صاحبان ...
باشند که راه بیابند بسوی حجتهای خدا تعالی و ائمه هدی و شرط و عهود عبارتست از این چهار چیز که شرط مغفرت
... فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا یعنی و هر کس که بکند از اعمال صالح
نیکو و حال آنکه او مؤمن باشد پس نخواهد ترسید از نقصان چیزی از حسنات او و نیز از کم شدن چیزی از ثواب او مرویست
که رسید بما از حضرت صادق ... وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ گفت ... توبه کند از ظلم و ایمان آورد از کفر و بکند عمل صالح
را پس راه بیابد بسوی ولایت ما و اشاره کرد بسوی سینه با دست خود مرویست از ابن عباس که گفت رسول خدا ای پسر
عبد المطلب بدرستیکه من سؤال کردم از خدا تعالی سه چیز را که ثابت بدارد ... شما را و آنکه تعلیم کند
جاهل شما را و سؤال کردم از خدا تعالی اینکه بگرداند شما را صاحبان جود و نجابت و رحم ... پس اگر مردی بایستد در میان
رکن و مقام و نماز بکند و روزه بگیرد پس ملاقات کند خدا را و حال آنکه دشمن اهل بیت محمد باشد داخل میشود در آتش
و مرویست از عمر بن حنظله که گفت گفتم بحضرت صادق ... در بیان آیه از قرآن ... کدام است آن آیه
گفتم قول خدا تعالی إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ گفت آنحضرت ... گفتم که هر کس که نماز بکند و روزه
بگیرد و عبادت خدا بکند قبول میشود از او ... گفت آنحضرت بدرستیکه قبول میکند خدا تعالی
از متقیان و پرهیزکاران ...
... از نماز و روزه و عبادت
مرویست از حضرت باقر که گفت رسول خدا که اگر بنده عبادت خدا بکند ... هزار سال ...
... در قیامت ... خدا تعالی ... ما اهل بیت ...
... مرویست ... از حضرت صادق ... وَإِنِّي لَغَفَّارٌ ... گفت آنحضرت که ...
... توبه و ایمان و عمل صالح ... قبول نمیکند مگر ... ایمان ...

توحید و یکانکی خدا تعالی است و اما عمل صالح پس ادای اوامر و اجتناب از نواهی است و اما اهتداء پس بولایت ائمه است و ما بیّنا ایمان

امر پس بعد از این بیان کردیم لازم است پس هر مادامی که قرائت کنند قرآن را جائی که چیزی نازل شده است پس چون محتاج شوند بسوی تفسیر

آن پس اهتداء بما است و بسوی ما است مروی است از حضرت صادق که در آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا

الرسول و لا تبطلوا اعمالکم که گفت یعنی هر گاه اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را باطل مکنید اعمال خود را

عداوت ما باطل میکند اعمال ایشان را مروی است از حضرت باقر که از پدرانش از علی از رسول خدا از جبرئیل از خدا

که گفت سوگند بعزت و جلال من که هر آینه عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که متدین شوند بولایت هر امام جائر

که نباشد از جانب خدا تعالی اگر چه آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و هر آینه عفو میکنم از هر

رعیتی که متدین شوند بولایت هر امام عادل که از جانب خدا تعالی باشد اگر چه آن رعیت در اعمال خود بدکردار و گناهکار

باشد راوی میگوید که من پرسیدم از حضرت صادق که از چه سبب است که بعضی نماز برای ایمان کرده و بعضی

مواخذه نیز اینها را کرده گفت آنحضرت از جهت آنکه سیئات امام جائر در محو حسنات اولیاء و دوستان خود را

امام عادل در محو سیئات اولیاء و دوستان خود را **فصل دویم در بیان آیاتیکه نازل شده است در شأن حضرت**

امیر المؤمنین علی علیه السلام سورهٔ مائده انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة

و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی جز این نیست که ولی شما و یار و دوست شما خدا است و رسول خدا و آنانکه ایمان آوردند

آنانکه بر پا میدارند نماز را و میدهند صدقه را در حال آنکه ایشان در رکوع باشند مروی است از حضرت صادق که گفت در

این آیه یعنی اولی و احق بشما و بامور شما از نفسهای شما و مالهای شما خدا است و رسول خدا و آنانکه ایمان

آوردند یعنی علی و اولاد او تا روز قیامت و گفت آنحضرت که پس وصف کرد ایشان را خدا تعالی و گفت که آنانکه

بر پا دارند نماز را و میدهند صدقه را در حال آنکه ایشان در رکوع باشند دیگر مروی است از آنحضرت که گفت چون

نازل شد این آیه انما ولیکم الله تا آخر جمع شدند چند نفر از اصحاب رسول خدا در مسجد مدینه پس گفتند بعضی به بعضی

که چه میگوئید در این آیه پس گفتند بعضی که اگر کافر شویم بر این آیه کافر میشویم به سایر آیه های قرآن و اگر ایمان بیاوریم

پس آن مذلت است از برای ما در وقتی که مسلط میشود بر ما علی بن ابیطالب پس گفتند بتحقیق که ما دانستیم که محمد صادق است

در آنچه میگوید و لیکن ما او را ولی خود میکنیم و اطاعت نمیکنیم علی را در آنچه امر کند ما را پس نازل شد این آیه یعرفون نعمة الله

ثم ینکرونها و اکثرهم الکافرون یعنی میشناسند ولایت علی را و انکار میکنند و بیشتر ایشان کافرند بولایت علی مروی است از

حضرت باقر که گفت در این آیه که جمعی از یهود اسلام آوردند که از ایشان بود عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه

و ابن یامین و ابن صوریا و آمدند بنزد رسول خدا و گفتند ای پیغمبر خدا بدرستیکه موسی وصیت خود کرد با یوشع بن نون

پس کیست وصی تو ای رسول خدا و کیست ولی ما بعد از تو پس نازل شد این آیه پس گفت رسول خدا با ایشان که برخیزید پس

ایشان برخاستند و آمدند با حضرت بسوی مسجد پس نگاه دید که سائلی بیرون می آید از مسجد پس گفت رسول خدا ای

سائل آیا کسی چیزی بتو عطا کرد گفت آری این انگشتر را گفت حضرت که کی عطا کرد گفت آن کسی که ایستاده و نماز میکند گفت

برچه حال

بر چه حال داد بتو گفت او در حالیکه رکوع میکرد پس گفت رسول خدا الله اکبر و همه اهل مسجد تکبیر گفتند الله اکبر پس گفت

رسول خدا که علی بن ابیطالب ولی شما است بعد از من گفتند ایشان که راضی شدیم به پروردگار بودن خدا و به دین اسلام و به پیغمبری

محمد و بولایت علی بن ابیطالب پس نازل شد و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی

هر کس که دوست گیرد و ولی کند خدا را و رسول خدا را و آنانرا که ایمان آوردند پس بدرستیکه گروه لشکریان خدا ایشانند غالب بر دشمنان خود

و مروی است که گفت عمر بن الخطاب که سوگند بخدا که تصدق کردم چهل انگشتر در حال آنکه در رکوع بودم تا آنکه نازل شود در شأن من

مثل آنچه نازل شده در شأن علی پس نازل نشد مروی است از عمار بن یاسر که گفت ایستاده سائلی در نزد علی در حال رکوع در نماز تطوع که

نماز نافله میکرد پس انگشتر خود را کند و داد بآن سائل پس آمد رسول خدا بمسجد و خبر داد باو سائل که علی

که نافله بود انگشتر را پس نازل شد این آیه پس خواند رسول خدا این آیه را بر اصحاب خود پس گفت هر که من مولای اویم پس علی

مولای او است بار خدایا دوست باش با هر که دوست دارد او را و دشمن باش با هر که دشمن او داشته مروی است از ابن عباس که گفت که در

وقتیکه عبد الله بن سلام با طایفهٔ از قوم خود که اسلام آورده بودند شکایت میکردند در نزد رسول خدا از [illegible] و دشمنی قوم

و خویشان خود از یهود که نازل شد این آیه پس چون خواند رسول خدا این آیه را بر ایشان گفتند راضی شدیم بآنچه راضی است

خدا و رسول او و راضی شدیم بآنچه خدا و رسول او و مؤمنان پس در این وقت بلال اذان عصر گفت پس بیرون آمد رسول خدا

بسوی مسجد و مردمان نماز نافله میکردند بعضی در رکوع بودند و بعضی در سجود بودند و بعضی دیگر ایستاده بودند پس ناگاه

مسکینی سوال کرد پس گفت رسول خدا با او که آیا داد بتو احدی چیزی گفت آری گفت رسول خدا چه چیز داد گفت انگشتر نقره

گفت رسول خدا که کی داد بتو آنرا گفت آن مرد که ایستاده است و نماز میکند گفت رسول خدا در چه حال داد بتو گفت در

حالیکه رکوع میکرد پس نگاه کردیم دیدیم که آن مرد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است مروی است از شافعی از ابن عباس که گفت که روزی

بر رسول خدا سائلی که در دست انگشتری داشت پس گفت رسول خدا با او که کی داد این انگشتر را بتو گفت آن مرد در حالیکه

رکوع میکرد و دید آن مرد علی بود که نماز میکرد پس گفت رسول خدا [illegible] مروی است از

از ابوذر غفاری که گفت شنیدم باین دو گوشم اگر دروغ بگویم کر شوند و دیدم باین دو چشمم اگر دروغ بگویم کور شوند

که میگفت رسول خدا که علی [illegible] کشنده کافران است و مقتدای نیکان است [illegible] است و هر کس یاری

او کند یاری او کند خدا تعالی و هر که فروگذارد او را فروگذارد او را خدا تعالی بدانید و آگاه باشید که من روزی

با رسول خدا نماز عصر میکردم که سائلی در مسجد پیغمبر سوال کرد و هیچکس بآن سائل چیزی نداد پس او دست خود را بلند کرد بسوی

آسمان و گفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد پیغمبر تو سوال کردم و کسی بمن چیزی نداد پس علی امیر المؤمنین در رکوع

بود اشاره کرد باو با انگشت خود که انگشتری در آن موضع بود پس آن سائل آمد انگشتر را از انگشت آنحضرت بیرون کرد

در حضور حضرت پیغمبر پس چون آنحضرت از نماز فارغ شد [illegible] رو بآسمان کرد و گفت بار خدایا برادرم موسی

از تو سوال کرد [illegible] تمام

[illegible] فضیلت

علیه کفته و کفته چه کارست عطرا سبی بخت بنده دنیا با نعمت باقیه بادشاهی اخرت سوره هود بلند آیه افمن کان علی بینة
من ربه ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة یعنی آیا پس آنکه هست بر حجت و برهان از جانب
پروردگار خود و تابع اوست شاهد و کواهی از اهل او و پیش از او بود تورات کتاب موسی که او در حالتیکه مقتدای و
رحمت و مثل است مثل کسی که چنین نه جواهد نه کلا دو بینه بیارام روایتست از حضرت رضا که کفت در این آیه که ابو الحسن
شاهد و کواهست پس رسول خداست و رسول خدا بر بینه و برهانست از جانب پروردگار خود و نیز روایتست از امام در
از حضرت رضا از پدرانش که کفت بود در روز جمعه حضرت امیر المومنین بر بالای منبر و خطبه میخواند پس کفت که
بخدا اینکه از هر ایات است و از کندم آن و آزیده است و عذاب اکر بخت صحیح شود وفرقی که رسیده باشد بر سر او تیغ
سر تراشی مکر اینکه نازل شده است در شان او ایات از کتاب خدا تعالی که من میدانم که ابتدا و بخفتن است او و آن
کفته مردی که ای امیر مومنان کدام آیه است که نازل شده است در شان تو پس کفت آنحضرت که چون سوال کردی پس بفهم و بشنو
باکه چه نیکو سوال کردی تو و عترت من درآن آیا خوانده سوره هود را کفتا ای امیر مومنان کفت آنحضرت آیا شنیده
که خدا تعالی میکوید افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه کفت آری پس کفت آنحضرت که آنکه بر بینه است از جانب پروردگار
دکار خود محمد است و آنکه تابع اوست و کواهی از اوست و منم علی بن ابیطالب و منم کواه و منم از او و مرویست از حضرت
باقر که کفت بدرستی که نازل شد افمن کان علی بینة من ربه یعنی رسول خدا ویتلوه شاهد منه یعنی علی امیر مومنان و قریب
که کفته مردی بحضرت امیر المومنین که خبر بده مرا به افضل ترین منقبتی از برای تو کفت آنچه نازل کرده است خدا تعالی در کتاب
خود کفت آن مرد کدام آیه است که خدا تعالی نازل کرده است در شان تو کفت آن آیه افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد
منه پس کفت آنحضرت که منم شاهد از رسول خدا و مرویست از ابن عباس که کفت در این آیه که شاهد از رسول خدا امیر المومنین
علی است منقولست نیز از ان که کفت در این آیه که باشد رسول خدا بر بینه و برهان از جانب پروردگار خود و علی ابن
ابیطالب شاهد از اوست و تالی اوست و مرویست از حضرت باقر که کفت آنکه بر بینه است از جانب پروردگار خود
رسول خداست و آنکه تالی اوست و شاهد از اوست امیر المومنین است و بعد از او اوصیاء اوست و از رسول
بعد از دیکری منقولست از ابن مغازلی که کفت رسول خدا که منم بر بینه از جانب پروردگار خود و علی شاهد است
شاهد از جانب او سوره مریم بلند آیه ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی که آنان
ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو را زود باشد که بکرداند از برای ایشان خدای رحمن دوستی را در دلها
مرویست از حضرت صادق که کفت بود سبب نزول این آیه اینکه حضرت امیر المومنین نشسته بود در پیش روی
رسول خدا پس کفت رسول خدا که بکو ای علی بار خدایا بکردان از برای من در دلهای مومنان محبت و دوستی
پس نازل کرد خدا تعالی این آیه را و احتیاجی روایت میکند که دعا کرد رسول خدا از برای امیر المومنین در آخر نماز خود
در حالتیکه بلند کرده بود صدای خود را که میشنید مردمان و میکفت بار خدایا عطا کن به علی محبت از برای علی مودت
در سینهای مومنان و هیبت و عظمت را در سینهای منافقان پس نازل کرد خدا تعالی این آیه را و نیز مرویست از حضرت

صادقه

صادق که در این آیه که کفت که ولایت امیر المومنین آن مودتی است که کفته خدا تعالی در این آیه و مرویست از حضرت باقر که کفت کفت
رسول خدا به علی که بکو بار خدایا بکردان از برای من در نزد تو عهدی و بکردان از برای من در دلهای مومنان مودتی
پس چون کفت علی آنرا نازل شد این آیه و مرویست که رسید از ابن عباس از نقل خدا تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا پس کفت او که نازل شد
در شان علی از جمله اینکه نیست هیچ مسلمانی مکر اینکه از برای علی هست در دل او محبتی و مرویست از حضرت باقر که کفت ولایت
بنی بن موی مکر اینکه در دل او محبتی است از برای علی بن ابیطالب و اهل بیت او و مرویست از زید بن علی که کفت جد او
علی به رسول خدا که کفت مردی با او کرد دوستی میدارم تو را در راه خدا تعالی پس کفت رسول خدا که ای علی شاید تو با
احسان کرده باشی کفت او پس کفت بخدا احسان با وی نکرده ام پس کفت رسول خدا که خدا دارا کرد ایند دلهای مومنان
را که رشد نیابند بسوی تو بمودت و دوستی پس نازل شد این آیه مرویست از اصبغ بن نباته از امیر المومنین و از ابو حمزه
ثمالی از حضرت باقر و از عبد الکریم حماد از جعفر بن ابی نوار پس جمیع ایشان از حضرت پیغمبر که کفت یا علی بکو
بار خدایا بکردان از برای من در نزد تو عهدی و بکردان از برای من در دلهای مومنان مودتی پس کفت علی و این کفت
رسول خدا پس نازل شد این آیه مرویست از ابن عباس و از محمد بن علی که کفتند سیجعل لهم الرحمن ودا علی است
و قول خدا تعالی و نشفد به قوما لدا بنو امیه است و نیز مرویست از ابن عباس که کفت که رسول خدا دست علی بن ابیطالب را
بکرفت و چهار رکعت نماز کرد پس چون سلام داد بلند کرد رسول خدا دست خود را بسوی آسمان و کفت بار خدایا سوال
کرد از تو موسی بن عمران اینکه روشن کرد ای سینه او را و آسان کردی امر او را و واکشای کره را از زبان او
که بفهمند مردمان قول او را و بکردان از برای او وزیری از اهل او و هرون برادر او و منم محمد پیغمبر تو سوال میکنم
از تو که روشن کردی سینه مرا و آسان کردی امر مرا و واکشای کره را از زبانم که بفهمند مردمان قول مرا و بکردان از برای
من وزیری علی را از اهل من که قوت دهد بدنبه ما کفت ابن عباس که شنیدم که منادی ندا کرد از آسمان که ای محمد دادیم بتو انچه را
که سوال کردی پس کفت رسول خدا که دعا کن ای ابا الحسن و بلند کن دست خود را بسوی آسمان و بکو بار خدایا بکردان از برای من
در نزد تو عهدی و بکردان از برای من در نزد تو مودتی پس چون دعا کرد نازل شد جبرئیل و کفت بخوان ای محمد
ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا پس خواند آنرا رسول خدا پس تعجب کردند مردمان از سرعت
اجابت دعای او پس کفت پیغمبر مردمان بدانید بدرستی که قرآن چهار ربع است یک ربع در شان ما اهل بیت است و یک ربع
قصص و امثال است و یک ربع فضایل و انذارست و یک ربع احکام است و خدا تعالی نازل کرده است در شان علی
کرایم قرآن را سوره فرقان بلند آیه هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا یعنی او است خدا اینکه
آفریده از آب منی آدمی را پس کردانیده او را نسبی که نسبت باشد و پیوندی که رسیده از حضرت باقر و صادق
از ابن ابیر که کفتند که خدای تعالی آفرید آدم را از آب شیرین و آفرید زوجه او را از جنس او و آفرید او را از ... فضل
اضلاع او پس جاری شد بسبب آن ضلع در میان ایشان سبب نسب پس تزویج کرد سبب آن و نسب با هم پس جاری شد

در میان ایشان داماد وی و اوست قول خدای تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا چه نسب آنست که باشد بسبب مردان و صهر آنست که باشد بسبب
زنان و مرویست از ابن سیرین که گفت نازل شد این آیه در شان رسول خدا صلعم و علی بن ابیطالب که تزویج کرد فاطمه را بعلی علیه السلام که او پسر عم او
و زوج دختر اوست پس باشد از برای علی علیه السلام نسب و صهر و مرویست از حضرت باقر علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت آگاه
باشید بدرستیکه منم در قران مخصوص باسمها چند حذر کنید از اینکه غلبه کنند بر آن تا اینکه گمراه شوید در دین خود
منم صهر که یاد کرده خدای تعالی و هو الذی خلق من الماء الخ و مرویست از انس بن مالک که گفت گفتم برسول خدا که یا رسول الله علی علیه السلام برادر
تو است گفت آری علی برادر من است گفتم یا رسول الله وصف کن از برای من که چگونه علی برادر تو است گفت بدرستیکه خدا
آفرید آبی را در زیر عرش پیش از آنکه بیافریند آدم را بسه هزار سال و جا داد آن آب را در لؤلؤئی سبز در
پنهان از علم خود تا اینکه خلق کند آدم را پس چون خلق کرد آدم را نقل کرد آن آب را از آن مروارید بصلب آدم تا اینکه
قبض روح او کرد پس نقل کرد آن آب را بسوی صلب شیث پس همیشه منتقل شد آن آب از پشتی بسوی پشتی تا اینکه منتقل شد
و قرار گرفت در پشت عبد المطلب پس خدای تعالی شق کرد آن آب را دو نصف پس منتقل شد نصفی در پشت عبد الله بن عبد المطلب
و نصفی دیگر در پشت ابیطالب پس منم از نصف آن آب و علی است از نصف دیگر آن آب پس علی برادر من است در دنیا و در آخرت
پس خواند رسول خدا این آیه را و مرویست از ابن عباس که گفت خلق کرد خدای تعالی نطفه سفیدی مستوره پس قرار داد آن را
در صلب آدم پس نقل کرد آن را از صلب آدم بسوی صلب شیث و از صلب شیث بسوی صلب انوش و از صلب انوش بسوی صلب قینان
تا اینکه موروث گردیدند آن را اصلاب کریمه در ارحام مطهره تا اینکه گردانید آن را خدای تعالی در صلب عبد المطلب پس منقسم کرد
آن را بدو نصف پس انداخت نصفی از آن را در صلب عبد الله و نصفی دیگر از آن را در صلب ابیطالب و آن نصف سلاله بود پس متولد شد از
عبد الله محمد و از ابیطالب علی و آنست قول خدای تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا پس تزویج کرد علی
فاطمه دختر محمد را پس علی از محمد است و محمد از علی است و حسن و حسین و فاطمه نسب باشند و علی صهر و داماد

سورهٔ احزاب پاره بیست و دوم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی جز این نیست که میخواهد خدای تعالی
تا اینکه ببرد از شما گناهان را ای اهل بیت رسول خدا و پاک کند شما را از جمیع بدیها پاک کردانیدنی مرویست از حضرت
باقر علیه السلام که گفت نازل شد این آیه در شان رسول خدا و علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در بودن ایشان در خانهٔ ام سلمه
زوجهٔ پیغمبر که خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را پس پوشانید بر ایشان عباء خیبری خود را و داخل شد با ایشان
در آن عبا پس گفت بار خدایا این گروه اهل بیت منند تا آنکه وعده کردی مرا پس در بارهٔ ایشان ببر از ایشان رجس را که وعده کردی
بار خدایا ببر از ایشان اهل بیت پلیدی گناهان را و پاک گردان ایشان را پاک کردانیدنی پس نازل شد این آیه پس گفت ام سلمه که من نیز
با ایشان باشم ای رسول خدا پس گفت رسول خدا که بشارت باد تو را ای ام سلمه بدرستیکه تو بسوی خیری و خوبی و [illegible] و مرویست
از زید بن علی بن الحسین که گفت که گمان کردند جاهلان از مردمان که اراده کرد خدای تعالی باین آیه ازواج پیغمبر را پس
تحقیق که دروغ گفتند و گناه کردند سوگند بخدای تعالی و اگر قصد کرده بود ازواج پیغمبر را هر آینه میگفت خدای تعالی

لیذهب

لیذهب عنکن الرجس و یطهرکن تطهیرا و هر آینه میبود کلام مؤنث چنانچه گفته است واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و لستن کاحد
من النساء و مرویست از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از علی بن الحسین از ام سلمه که گفت نازل شد این آیه در خانهٔ من در
روزی که نوبت من بود و رسول خدا در نزد من بود پس خواند علی و فاطمه و حسن و حسین را و آمد جبرئیل پس کشید بر ایشان عباء
فدکی خود را پس گفت بار خدایا این گروه اهل بیت منند بار خدایا ببر از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی
گفت جبرئیل و من از شما ام ای محمد پس گفت رسول خدا و تو از ما ای جبرئیل و گفت ام سلمه که من گفتم ای رسول خدا و منم از
اهل بیت تو و بیایم که داخل شوم با ایشان پس گفت آنحضرت نه که باش در جای خود ای ام سلمه بدرستیکه تو بسوی خیری و خوبی از
ازواج پیغمبر خدای پس گفت جبرئیل که بخوان ای محمد انما یرید الله تا آخر آیه را در شان پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
مرویست از غلام ام سلمه از ام سلمه زن پیغمبر که گفت نازل شد این آیه در خانهٔ من و امر کرد مرا رسول خدا که بفرستم
مرا بسوی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس چون آمدند ایشان را پس انداخت دست راست خود را بگردن علی و دست چپ خود را
بگردن حسن و چسبانید حسین را بشکم خود و فاطمه نشست در پیش پای او پس گفت بار خدایا ایشان اهل من و عترت
من اند پس ببر از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردانیدنی و گفت مرتبه سه از آن پس گفتم پس من یا رسول الله
پس گفت بدرستیکه تو بر خیری انشاء الله و مرویست از حضرت صادق علیه السلام از حضرت پیغمبر که گفت در حدیثی که وصیت میکنم
شما را بکتاب خدا و اهل بیت من زیرا که سوال کردم از خدا اینکه جدائی نیندازد میان آن دو تا اینکه وارد شوند
بر من در کنار حوض پس داد خدا از این و گفت آنحضرت که پس تعلیم مکنید باهل بیت من چیزی را که ایشان دانا ترند از شما
و بدرستیکه ایشان بیرون نمیکنند شما را از در هدایت و داخل نمیکنند شما را در در ضلالت و [illegible] پس گفت آنحضرت
که اگر ساکت میشد رسول خدا و بیان نمیکرد اهل بیت خود را هر آینه ادعا میکردند آن را آل فلان و آل فلان
ولیکن خدای تعالی نازل کرد در کتاب خود از برای پیغمبر خود انما یرید الله تا آخر آیه پس بود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
اینها پس داخل کرد رسول خدا ایشان را در زیر عبای خود در خانهٔ ام سلمه پس گفت بار خدایا بدرستیکه از برای
هر پیغمبری اهلی است و ثقلی است و این گروه اهل بیت من و ثقل منند پس گفت ام سلمه آیا من نیستم از اهل تو پس گفت
پیغمبر بدرستیکه تو بسوی خیری ولیکن ایشان اهل منند و ثقل منند و گفت آنحضرت در آخر حدیث که در حین [illegible]
و سوگند بخدای تعالی اگر [illegible] نکرده بود ما در پیش درگاه را هرگز [illegible] مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در احتجاج
با ابی بکر گفت سوگند میدهم تو را بخدای تعالی که آیا از برای من و زن و برای اهل من و فرزندان من است آیهٔ تطهیر از
رجس یا اینکه از برای تو و اهل بیت تو است گفت ابو بکر بلکه از برای تو و اهل بیت تو است و گفت آنحضرت
سوگند میدهم تو را بخدا که آیا منم صاحب عبای رسول خدا و اهل من و ولد من است که در روز عباء گفت بار خدایا
این گروه اهل منند بسوی تو نه بسوی آتش یا اینکه تو گفت ابو بکر بلکه تو و اهل تو است و همچنین گفت آنحضرت در احتجاج
بر عثمان در روز شوری که سوگند میدهم شما را بخدا که آیا در میان شما احدی هست غیر از من که نازل کرده باشد
خدای تعالی در شان او و در رسول خود آیهٔ تطهیر را که انما یرید الله تا آخر باشد پس [illegible] رسول خدا

مباهله چیزی جز خود را بیرون اخل کرده باشد در آن چیز او و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کفته باشد ای پروردگار این
کروه اهل بیت منند پس ببر از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردنی کفتند مردمان با رسول خدا و بعضی دیگر از
ایشان مرویست که کفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حضور جمعی از مهاجر و انصار در مسجد در ایام خلافت عثمان که ای مردمان
آیا میدانید که خدای تعالی نازل کرده در کتاب خود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت را تا آخر آیه پس جمع
کرد رسول خدا مرا و فاطمه را و دو پسر من حسن و حسین علیهما السلام را و انداخت بر ما عبای خود را و کفت بار خدایا اینها
این کروه اهل بیت منند و پاره گوشت منند اذیت میرساند مرا هر چه اذیت میرساند ایشان را و رنج میکند مرا هر چه
رنج میکند ایشان را پس ببر از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردنی پس کفت ام سلمه و من نیز یا رسول
خدا پس کفت تو بر خیری بدرستیکه نازل شده است این آیه در شان من و دو پسرانم حسن و حسین و در شان نه تن
من دو فرزندان حسین علیهم السلام مخصوص و نبود با ما احدی غیر از ما پس کفتند جمیع مردمان که ما شهادت
میدهیم که ام سلمه خبر داد ما را بآن پس سوال کردیم ما از رسول خدا پس او خبر داد ما را چنانچه خبر داده بود
ما را ام سلمه سورة زخرف ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون وقالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه
لک الا جدلا بل هم قوم خصمون ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل یعنی و چون کرده شد
داستانی عیسی پسر مریم را مثلی از برای علی بن ابی طالب ناکاه قوم تو کفار قریش باشند از آن مثل اعراض کردند و کفتند که خدایان
ما کی بهتر باشند یعنی الله یا عیسی نزدند ایشان آن مثل را از برای تو مکر از برای جدال کردن نه از برای تمیز کردن
حق از باطل بلکه ایشان کروهی باشند صاحب خصومت و دشمنی نیست عیسی مکر بنده که انعام کردیم ما بر او و رسالت
دادیم او را مثل از برای بنی اسرائیل مرویست از ابو بصیر که کفت روزی رسول خدا نشسته بود که ناکاه
امد حضرت امیر المؤمنین پس کفت با او رسول خدا بدرستیکه تو در شباهتی است بعیسی بن مریم اکر نه این بود
که میکفتند در شان تو طایفه چند از امت من آنچه را که کفتند نصاری در شان عیسی بن مریم هر آینه میکفتم در شان
تو سخنی چند که نمیکذشتی تو بر کروهی از مردمان مکر آنکه برمیداشتند خاک زیر پای ترا و میکردند از آن
چیز برکت را پس غضب شدند جماعتی از اعراب و مغیره و شعبه و چند نفر از قریش که با ایشان بودند پس کفتند
که راضی نشد محمد که بزند از برای پسر عم خود مثلی مکر عیسی بن مریم پس نازل کرد خدای تعالی بر پیغمبر خود آیات
ولما ضرب ابن مریم مثلا را تا قول خود ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلفون یعنی هر آینه میکردیم از شما بنی هاشم
فرشتکان را در زمین که جانشین شما باشند و مرویست از سلمان فارسی که کفت روزی رسول خدا نشسته بود
در میان اصحاب خود و کفت داخل میشود در این ساعت کسیکه شبیه عیسی بن مریم است پس بیرون رفت یکنفر از کسانی
که نشسته بودند با رسول خدا تا اینکه شاید باشد او آنکه داخل میشود پس داخل شد علی بن ابی طالب پس کفتند
آن کروه با اصحاب خود آیا راضی نشد محمد که تفضیل داد علی را بر ما تا اینکه تشبیه کرد او را بعیسی بن مریم پس کفتند
که خدایان ما که پرستش میکردیم در زمان جاهلیت افضل باشند از او پس نازل کرد خدای تعالی در آن مجلس آیه

ولما ضرب

ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون وقالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون ان هو الا
عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل پس قرائت بکسر صاد یصدون را بر کلمه یضجون تفسیر کرده اند و مرویست از ابن عباس
و نیز مرویست از رسول خدا که کفت داخل میشود از این در مردی که شبیه ترین خلق است بعیسی پس داخل شد علی
پس خندیدند مردمان از این سخن پس نازل شد آیات ولما ضرب ابن مریم تا آخر و مرویست از ابن عباس که کفت رسول خدا
نشسته بود در میان اصحاب خود که کفت داخل میشود بر شما شبیه عیسی بن مریم در این ساعت پس داخل شد ابو بکر پس کفتند
که او این است کفت نه پس داخل شد عمر کفتند که او این است کفت نه پس داخل شد علی پس کفتند که او این است کفت آری
پس کفتند که عبادت لات و عزی بهتر است از این پس نازل کرد خدای تعالی این آیات را تا آخر و نیز مرویست از
[illegible]
[illegible]
او که ای فلان پسر فلان پس درخواست از آن حضرت که نزد او بیاید پس کفت رسول خدا که اکر چه او از قریش است
حرا ابید او در قریش و بر کشتند ایشان و میکفتند بدرستیکه این محمد پسر عبد المطلب است پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را
منقول است از ابن عباس و مجاهد که کفت رسول خدا در شان ابا ذر غفاری که سایه نیفکنده آسمان و بر نداشته زمین صاحب لهجه ای را
که راستکو تر باشد از ابا ذر کفتند چکونه بود وقتیکه بر آن کرده شد پس بر خاست مردی از قریش که ناکاه کفت
این حدیث را دیکر شبیه باشد بعیسی بن مریم پس منع کردند قریش او را و بر نیامد از آن پس بر خواست
بعضی از حاضرین که ناکاه با من ابی طالب پس چون دید او را قریش کفتند
و عبادت کردن معاصی آنچه را که خدای تعالی کرده پس کفت ابا ذر پس رسول خدا که ایشان
چنین کفتند پس کفتند جمیع ایشان که ابا ذر در سوکند یاد کرده اند پس رسول خدا که سخن است از آن
تا آنکه نازل شد بر او ولما ضرب ابن مریم تا آخر آیات پس کفت رسول خدا ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی
ذی لهجة اصدق من ابی ذر سورة واقعه ... و سابقون ... باشند
السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم یعنی و پیشی کیرندکان بطاعات و خیرات که پیشی کرفتند بسوی
بهشت ایشانند مقربان خدا در بوستانهای نعمت باشند و مرویست که رسید بما از حضرت پیغمبر که او از این پرسید که کفت
جبرئیل بمن که علی و شیعیان او پیشی کیرندکان باشند بسوی بهشت مقربان خدا باشند بکرامت خدا ایشان و مرویست از حضرت
امیر المؤمنین که کفت ای اهل ... و شیعیان پیشی کیرندکان شما که هستید شما شیعیان
خدا هستید شما انصار خدا هستید شما سابقون اولون و سابقون آخرون هستید شما سابقون بسوی بهشت در دنیا
و سابقون بسوی بهشت در آخرت و مرویست از حضرت باقر که کفت سابقون چهار نفر ... هابیل ... که کشته شد و سابق امت موسی
که مومن آل فرعون است و سابق امت عیسی که حبیب نجار است و سابق امت محمد علی بن ابی طالب است و مرویست از ابن عباس که کفت
سابق این امت علی بن ابی طالب است و نیز مرویست از ابن عباس که کفت سه نفر از مردمان سبقت کرفتند بر دیکران یوشع صاحب موسی

سبقت مؤمن آل فرعون و صاحب یاسین و علی بن ابیطالب ع پیغمبر ص مرویست از داود رقی که گفت گفتم بحضرت صادق ع
که فدای تو شوم مرا بفرما از قول خدای تعالی السابقون السابقون پس گفت آنحضرت بدرستیکه خدای تعالی چون اراده کرد که خلق کند
خلق را [illegible] آتش و گفت داخل شوید در این آتش پس اول کسی که داخل شد در آن آتش
محمد و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و نه نفر که ائمه اند امامی بعد از امامی پس تابع ایشان شدند شیعیان ایشان و سوگند بخدا
که ایشانند سابقون مرویست از حضرت صادق ع که گفته در این آیه که سبقت گرفتند [illegible] از اولین پسر آدم که کشت او را
برادر او و مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یاسین و [illegible] از آخرین که علی بن ابیطالب است و قال تعالی
ثلة من الاولین وثلة من الآخرین یعنی گروهی از امتان قبل باشند و گروهی از امت آخرین مرویست از حضرت امیرالمؤمنین ع
در این آیه که گفت گروه اولین [illegible] که باشند با حضرت پیغمبر ص و گروه آخرین [illegible] که باشند بعد از آن
مرویست که پرسیدند از حضرت صادق ع از این آیه پس گفت که گروه اولین حزقیل مؤمن آل فرعونست و گروه آخرین
علی بن ابیطالبست سوره مجادله یک آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة
ذلک خیر لکم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید چون راز بگوئید با رسول
خدا پس مقدم دارید پیش روی نجوای خود صدقه را اگر آن صدقه بهتر است از برای شما و پاکتر است پس اگر نیابید
صدقه را پس بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده مهربانست مرویست در این آیه که چون سؤال کنید از رسول خدا حاجتی را
پس صدقه بدهید پیش از حاجت خواستن شما تا اینکه باشد حاجت شما برآورده تر پس نکرد احدی مگر امیرالمؤمنین ع
که او تصدق کرد یکدینار و نجوی کرد با رسول خدا ده مرتبه مرویست که پرسیدند از حضرت باقر ع از این آیه پس گفت
که مقدم داشت علی بن ابیطالب پیش روی نجوای خود صدقه را مرویست از مجاهد که گفت گفت علی بن ابیطالب ع
که در کتاب خدا هر آینه آیه ایست که عمل نکرد بآن احدی پیش از من و عمل نکرد بآن احدی بعد از من و آن آیه نجوی است
که بود از برای من یکدینار و فروختم آنرا به ده درهم پس مقدم داشتم آنرا در پیش روی هر نجوی که کردم با رسول خدا
یکدرهم پس نسخ کرد این نجوی را خدای تعالی أأشفقتم تا آخر مرویست از احتجاج حضرت امیرالمؤمنین ع برابا بکر
که گفت که قسم میدهم ترا بخدا آیا تو بودی آنکسی که مقدم داشت پیش روی نجوی خود با رسول خدا صدقه را پس راز
و نجوی گفت با او یا من پس گفت ابا بکر بلکه تو بودی مرویست که گفت عبدالله بن عمر که سه چیز بود از برای علی ع که اگر بود یکی
از آنها از برای من هر آینه بهتر و دوست تر بود نزد من از جمیع چارپایان دنیا تزویج او بحضرت فاطمه و دادن باو
علم را در روز خیبر و این نجوی مشهور است [illegible] که گفت نازل شد این آیه در شان علی ع مرویست از ابن عباس
که گفت چون نازل شد این آیه بخل ورزیدند مردم از اینکه تصدق کنند پیش از نجوی خود با رسول خدا و تصدق کرد
علی ع و نکرد احدی از مسلمانان بغیر از علی ع مرویست از مجاهد که گفت گفت علی ع که نازل شد این آیه عمل نکرد
بآن احدی غیر از من تا نسخ شد و نیز گذشت تفسیر این آیه در باب معاشرت کردن با پیغمبر سوره الحاقه یک آیه وتعیها
اذن واعیة یعنی و تا اینکه نگاه دارد آنرا گوش نگاه دارنده مرویست از حضرت پیغمبر ص که گفت علی ع

ابیطالب

ابیطالب که ای علی بدرستیکه خدای تعالی امر کرده مرا که نزدیک باشم بتو و دور نباشم از تو و اینکه تعلیم تو کنم و تو نگاه داری
و حفظ کنی و حق است بر خدا اینکه تو بشنوی و نگاه داری پس نازل شد این آیه وتعیها اذن واعیة و نیز مرویست از حضرت
پیغمبر ص که چون نازل شد این آیه گفت سؤال کردم از خدا اینکه بگرداند آنرا گوش تو یا علی مرویست از حضرت صادق ع در این آیه
که گفت حفظ کرد و نگاه داشت گوش امیرالمؤمنین ع آنچه را که شنیده است از پیغمبر ص مرویست از ابو رافع که گفت که رسول
خدا ص بدرستیکه خدای تعالی امر کرده مرا که نزدیک تو باشم ای علی و دور از تو نباشم و تعلیم تو کنم و [illegible]
نکنم و حق است بر من که اطاعت کنم پروردگار را در باره تو و حق است بر تو که نگاه داری مرویست از حضرت باقر ع
که گفت قول خدای تعالی وتعیها اذن واعیة گوش علی ع است و نیز مرویست از آنحضرت که گفت پیغمبر ص که چون نازل شد
این آیه سوگند بخدا که گوش تو است یا علی و نیز مرویست از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر ص چون نازل شد این آیه گفتم یا رسول خدا
بگردان آنرا گوش علی پس نشنید علی بعد از آن چیزی را مگر اینکه حفظ کرد آنرا و نیز مرویست از ابن عباس در این آیه
که آن علی بن ابیطالب است پس گفت که گفت رسول خدا ص که من همیشه دعا میکنم از خدا [illegible] که باشد در
گوش تو ای علی مرویست از بریده که گفت چون نازل شد این آیه گفت پیغمبر ص علی بن ابیطالب ع که بدرستیکه من دعا کردم
خدا را که بگرداند این گوش تو و مرویست از جعفر بن محمد که گفت رسول خدا ص که یا علی بدرستیکه من سؤال کردم از پروردگار
که بگرداند آنرا گوش تو یا علی و گفتم بار خدایا بگردان آنرا گوش حفظ کننده را گوش علی پس گفت علی ع که من فراموش
نکردم بعد از آن چیزی را که شنیدم [illegible] که فراموش کنم چیزی را [illegible] مرویست که گفت بریده اسلمی
که شنیدم از رسول خدا ص که میگفت یا علی بدرستیکه خدای تعالی امر کرده مرا که نزدیک تو باشم و دور نباشم از تو
و تعلیم تو کنم و تو حفظ کنی و حق است بر خدا که تو حفظ کنی پس نازل شد این آیه و احادیث در این باب از خاصه و عامه
متواتر است بعضی سوره هل اتی پنج آیه ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها
عباد الله یفجرونها تفجیرا یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا یعنی بدرستیکه نیکوکاران میآشامند از جام شرابی
که مزاج و کیفیت آن مانند مزاج چشمه کافور است و کافور اسم چشمه ایست که میآشامند از آن بندگان خاص خدای تعالی
که جاری میگردانند آنرا هرجا که خواهند جاری کردنی تمام وفا میکنند بنذر که کرده اند و میترسند از روزی
که هست بدی آن منتشر [illegible] و میخورانند طعام را در حالت احتیاج و اشتهای خود مسکین و یتیم و اسیر و میگفتند
اینکه بدرستیکه اطعام میکنیم شما را [illegible] از برای رضای خدای تعالی نمیخواهیم از شما هیچ مکافات و نه ستایش
و ذکر خبری مرویست از عامه و خاصه که این آیات نازل شد در شان حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فضه
کنیز ایشان و مجمل قصه آن است که بیمار شدند حضرت حسن و حسین پس عیادت ایشان کرد جد بزرگوار ایشان
پیغمبر ص با جمعی از بزرگان عرب و گفتند بحضرت امیرالمؤمنین ع که کاش تو نذری بکنی از برای شفا یافتن فرزندان
خود پس نذر کرد آنحضرت که اگر شفا بدهد ایشانرا خدای تعالی سه روز روزه بگیرد از برای رضای خدای تعالی و همچنین

دیم چون حضرت فاطمه و فضه کنیز ایشان نذر کرده‌اند که سه روزه روزه کرند حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و فضه [illegible]
[illegible] آن حضرت از مرض بهبودی [illegible] سه صاع جو را وام گرفت [illegible] سه صاع جو [illegible] حضرت
[illegible] حضرت فاطمه یک صاع از آن جو را نان پخت و چون شب شد [illegible] حاضر کرد [illegible]
[illegible] افطار کرده باشند پس ناگاه امد فقیری بر در خانه و سؤال کرد پس دادند نان را بان فقیر و خود بخشیدند
[illegible] و بامداد روزه کردند و باز حضرت فاطمه یک صاع دیگر از آن جو را نان پخت و چون شب شد
حاضر کرد [illegible] تا اینکه افطار کنند پس ناگاه امد یتیمی بر در خانه و سؤال کرد پس دادند نان را بان یتیم و خود
بخشیدند [illegible] روز سیم نیز روزه کردند و باز حضرت فاطمه یک صاع دیگر آن جو را نان پخت و چون
شب شد حاضر کرد [illegible] تا اینکه افطار کنند پس ناگاه امد اسیری بر در خانه و سؤال کرد پس [illegible] نان را
بان اسیر [illegible] حضرت امیرالمؤمنین
[illegible]

سورة والنجم [illegible] والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible]

[illegible]

[illegible]

سورة [illegible] و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد [illegible]

[illegible]

علی [illegible] رسول خدا در وقتی که [illegible] مشرکان مکه بسوی غار رفتند [illegible] از ابن عباس و ابی رافع و هند

ابن ابی هاله روایت است که گفت رسول خدا که وحی کرد خدای تعالی بسوی جبرئیل و میکائیل که من برادری بستم در میان شما

و عمر یکی از شما را [illegible] پس کدام از شما اختیار میکند برادر خود را در [illegible]

هر دو [illegible] داشتند [illegible] پس وحی کرد خدای تعالی به جبرئیل که چرا نمی‌باشید مثل علی بن ابی طالب علیه السلام

که برادری بستم در میان او و محمد پس او اختیار کرد محمد را بر نفس خود [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] و نفس خود [illegible] از آسمان و محافظت کنید او را از دشمن او پس فرود آمدند

و نشست جبرئیل در نزد سر او و میکائیل در نزد پاهای او و جبرئیل میگفت بخ بخ یعنی [illegible] مثل تو ای پسر

ابو طالب [illegible] مباهات میکند [illegible] فرشتگان پس نازل کرد خدای تعالی این آیه را سوره توبه اجعلتم سقایة

الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا

یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة

عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین

فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم یعنی آیا کردید شما آب دادن حاجیان را و عمارت کردن مسجد الحرام

مثل کسی که ایمان آورده است [illegible] بخدای تعالی و بروز قیامت و جهاد کرده است در راه خدای تعالی

[illegible] مساوی نیستند در نزد خدای تعالی و خدای تعالی هدایت نمیکند گروه ستمکاران را آنانکه ایمان آورده اند و هجرت

و جهاد کرده اند در راه خدای تعالی بمالهای خود و بجانهای خود بزرگترند در مرتبه در نزد خدای تعالی

[illegible] مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان [illegible]

[illegible] که نعمتهای [illegible] دائمی [illegible]

[illegible] روایت است [illegible] عباس و شیبه [illegible] گفت عباس

[illegible] افضل [illegible] سقایة الحاج [illegible] گفت شیبه که من افضل [illegible] خانه خدا در دست من است

و گفت علی که من افضل [illegible] ایمان [illegible] هجرت کردم و جهاد کردم [illegible] رسول خدا [illegible]

نازل کرد خدای تعالی اجعلتم سقایة الحاج تا قول خدای تعالی والله عنده اجر عظیم [illegible] روایت [illegible] که گفت

که نازل شد در شان علی بن ابی طالب ع قول خدای تعالی کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله

لا یهدی القوم الظالمین پس وصف کرد خدای تعالی علی بن ابی طالب [illegible] الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله

باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون پس وصف کرد خدای تعالی [illegible] از برای علی است

نزد او و گفت یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم [illegible]

از ابن عباس که گفت افتخار کردند [illegible] شیبة بن عبد الدار و عباس بن عبد المطلب پس گفت شیبه در دست ما است

کلید کعبه اگر بخواهیم میگشائیم درهای کعبه را و اگر بخواهیم می‌بندیم پس مائیم بهترین مردمان بعد از رسول خدا

و گفت

و گفت عباس که در دست ما است [illegible] عمارت [illegible] مسجد الحرام پس مائیم بهترین مردمان بعد از رسول خدا و [illegible]

بر ایشان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پس گفتند ایشان با وی که ای ابو الحسن [illegible] بهترین مردمان بعد از رسول خدا

پس گفت [illegible] و گفت عباس [illegible] پس گفت ایشان را امیر المؤمنین [illegible] شما را [illegible] که بهتر است

از شما هر دو [illegible] اسلام [illegible] گفت

و گفت [illegible] عباس غضبناک تا اینکه آمد نزد رسول خدا [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

در جواب [illegible] تا اینکه نازل شد جبرئیل [illegible] که خدای تعالی سلام میرساند [illegible] و میگوید اجعلتم سقایة الحاج تا آخر آیه پس خواند

عباس [illegible] روایت است [illegible] در شان علی بن ابی طالب ع سوره

تحریم وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین یعنی اگر [illegible] با عایشه و حفصه [illegible]

[illegible] که خدای تعالی او است [illegible] و جبرئیل [illegible] از مؤمنان [illegible] روایت است از ابن عباس

که گفت [illegible] وصالح المؤمنین [illegible] روایت است [illegible] از اسما بنت عمیس [illegible] که گفت وصالح المؤمنین

علی بن ابی طالب است [illegible] روایت است [illegible] رسول خدا [illegible] گفت

[illegible] چون نازل شد این آیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین [illegible] رسول خدا دست علی را [illegible]

[illegible] صالح المؤمنین [illegible] روایت است از عمار بن یاسر که گفت شنیدم از علی بن ابی طالب [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] گفت رسول خدا که [illegible] خدای تعالی در شان تو [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] جبرئیل [illegible] وجبریل وصالح المؤمنین

والملائکة بعد ذلک ظهیر [illegible] سوره یوسف قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة

انا ومن اتبعنی یعنی [illegible] مردمان را بسوی خدای تعالی [illegible] بصیرت [illegible]

و آنکه [illegible] روایت است [illegible] علی [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] قل هذه سبیلی ادعوا الی

علی بصیرة انا ومن اتبعنی [illegible] روایت است [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] قل هذه سبیلی تا آخر [illegible] روایت [illegible]

که نازل شد این آیه در شان علی بن ابی طالب [illegible] تمام شد [illegible] تاریخ روز پنجشنبه [illegible] شهر جمادی الثانی [illegible]

سنه [illegible] هجری الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی [illegible] خاتم النبیین وآله واصحابه

الطاهرین وانا اقل [illegible] محمد [illegible] غفر الله له ولوالدیه [illegible]

[illegible] هذا المجلد یوم الخمیس [illegible] شهر رجب المرجب

[illegible]

[illegible] غفر الله [illegible]